داخل ست دران پنج چیز که نمیدانند آنها را هیچ یکی مگر خدای تعالی - ثم قرأ - پس بر خواند آن حضرت از برای بیان و تعیین آن پنج
چیز که آن را جز خدا نداند این آیت را که - ان الله عنده علم الساعة - بدرستی که خداوند تعالی نزد اوست نه نزد غیر او علم قیامت که کی
خواهد رسید - وینزل الغیث الآیة - و نزد اوست علم باران که کی خواهد فرستاد تا آخر آیت که - ویعلم ما فی الارحام - و میداند وی تعالی
نه غیر وی که چیست در شکم زن حامله پسر یا دختر - وما تدری نفس ماذا تکسب غدا - و نمیداند هیچ ذاتی که چه کار خواهد کرد فردا - وما تدری
نفس بای ارض تموت - و نمیداند هیچکس که بکدام زمین بمیرد و مراد آن ست که بی تعلیم الهی بحساب عقل هیچکس اینها را نداند آنها از
امور غیب اند که جز خدا کسی آن را نداند مگر آنکه وی تعالی از نزد خود کسی را بداناند بوحی و الهام - متفق علیه وعن ابن عمر رضی الله
عنهما ولادت وی پیش از وحی بیک سال بود اسلام آورد همراه پدر بزرگوار خود در صغر سن و بعضی گفته اند پیش از وی آورده و دین
صحیح نشده حاضر نشد بدر را از جهت صغر سن و در حضور او احد را اختلاف ست و بود وی رضی الله عنه از اهل ورع و زهد و سخت احتیاط
در جمیع و لتقی در فتوی و قوی و مستقیم بود در اتباع سنت آثار گویند رضی الله عنه نبود هیچ یکی از ما مگر آنکه میل کرد بدنیا یا میل کرد
دنیا بوی الا ابن عمر رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت ست از ابن عمر که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم - بنی الاسلام علی خمس - برآورده شده است خانه مسلمانی بر پنج چیز - شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله اول
گواهی دادن بخدائی خدای تعالی و تقدس و به پیغمبری محمد صلی الله علیه وسلم - واقام الصلوة - دوم برپا کردن نماز و
گزاردن آن راست و درست - وایتاء الزکوة - سوم دادن زکوة مال - والحج - چهارم حج کردن - وصوم رمضان - پنجم روزه
ماه رمضان داشتن تشبیه کردند مسلمانی را بخانه که این پنج چیز قواعد و دعائم و ارکان آنند و این خانه باینها برپاست متفق علیه
وعن ابی هریرة رضی الله عنه - در نام وی اختلاف بسیارست اشهر عبد الرحمن ست و عبد الله نیز گفته اند و در جاهلیت
نام او عبد الشمس بود یا عبد عمرو غالب آمده بر وی کنیت بجهت نگاه داشتن وی گربه صغیره را از بلاد دوس است
اسلام آورد در سال خیبر که سال هفتم ست از هجرت و حاضر شد آنرا با آنحضرت بعد از آن ملازمت کرد و مواظبت نمود بر طلب علم
و قانع شد بسیری شکم و بود از احفظ صحابه و بود حافظ متین متثبت ذکی متقن صاحب صیام و قیام و ذکر و تسبیح و تهلیل رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت ست از ابی هریره که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - الایمان بضع وسبعون
شعبة - ایمان هفتاد و چند شاخ ست بضع بکسر با و بفتح نیز آمده نام عددیست از سه تا ده که بفارسی از وی بلفظ چند یاد کنند تعبیر کنند
پوشیده نماند که شعبهای ایمان از اخلاق و اعمال و واجبات و سنن و مستحبات و آداب بیرون از حد و احصاست و تعیین عدد
مفوض بعلم شارع ست شاید که اصول احکام و قواعد ایمان راجع باین عدد باشد که فرموده است و در بعض روایت شصت و چند
نیز آمده و اختلاف این روایات شاید که بجهت آن باشد که ارجاع آن شعب بهر دو عدد صحیح باشد پس گاهی این را اعتبار کرده
فرموده و گاهی آن را یا بجهت آنکه اول وحی بعدد کمتر آمده باشد و وقتی دیگر بعض احکام دیگر بر آن افزوده شد و بعض گفته اند
که مقصود از ذکر این عدد حصر و تعیین نیست مراد بیان تعدد و تکثر است و این توجیه در عدد سبعین درست افتد که ذکر آن در بیان

معنی تکثیر متعارف ست نہ دستین باآنکہ ذکر بضع زاید بر سبعین نیز خالی از منافاتے باین معنی نیست مگر آنکہ مقصود مبالغہ در تکثیر باشد و بعض از علما از برای بیان شعب ایمان بعدد سبعین متصدی گشتہ و این خالی از تکلفی نیست چہ بسیارے از انواع و افراد آن از حیطۂ بیان ایشان بیرون افتادہ و مجمل شعب ایمان باوجود تجاوز از حد حصر و احصار اجع است باصل واحد کہ تکمیل نفس و تحصیل سعادت اوست در مبدا و معاد بتحصیل کمال علمی و عملی و آن بصحت در اعتقاد و استقامت در عمل ست چنانکہ در قرآن مجید فرمودہ اِنّ الذین قالوا ربنا اللہ ثم استقاموا و در حدیث آمدہ قل آمنت باللہ ثم استقم و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مبدا و منتہاے آن را بیان فرمود بقول خود۔ فافضلھا قول لا الہ الا اللہ پس فاضل ترین و سابق ترین شعبہاے ایمان گفتن کلمۂ طیب ست و ایمان آوردن ست بدان۔ وادناھا اماطۃ الاذی عن الطریق۔ و فرو ترین و پس ترین آن شعبہا دور کردن آنچہ ایذا کند مردم را مثل خار و سنگ و پلیدی از راہ و ظاہر از دور کردن برداشتن ست بعد از افتادن و اگر ہم از اول نیندازند و راہ را پاک بدارند نیز حکم دور کردن دارد بلکہ مراد مطلق ترک ایذای مردم و آزار ایشان ست بناحق و بحقیقت این مرتبہ ست تبرک ر وجود دعوی ہستی کہ مبدا ہمہ شر و قبایح ست شعر بردار خار و سنگ نزدہ این چہ رمز بود + یعنی وجود خود ہمہ بردار از میان والحیاء شعبۃ من الایمان۔ و شرم داشتن از ارتکاب مناہی و ناپایستہا شعبۂ عظمی ست از ایمان و عمدہ ہست در کار دین و لہذا او را جدا آورد و تخصیص ذکر کرد حیا در لغت تغیر و انکساری ست کہ عارض می شود آدمی را از ترس کاری کہ عیب کردہ شود بدان و در شرع مراد بدان سیرتے ست کہ باعث میگردد بر پرہیز کردن از نا فرمودہ و مانع مے آید از تقصیر در حق و حیا اگرچہ بحکم طبیعت و جبلت پیدا آید ولیکن در وجود حیاے شرعی اختیار بندہ و ریاضت او را دخلے ہست چنانکہ در سائر اخلاق و تہذیب آن سید الطائفہ جنید بغدادی قدس اللہ سرہ العزیز فرمودہ الحیاء حالۃ تتولد من رویۃ الآلاء و رویۃ التقصیر چون بندہ نعمتہاے حق در خود بے اندازہ می بیند و در ادای حق شکر آن تقصیر مشاہدہ مینماید پیدا می آید از وی شرم + متفق علیہ و عن عبد اللہ بن عمرو رضی اللہ عنہما۔ عبد اللہ بن عمرو بن العاص بن وائل سہمی منسوب بسہم بن عمرو بطنی ست از قریش عابد عالم صائم قائم بود و از پدر دوازدہ سال خردتر بود و کاتب احادیث نبوی بود ابو ہریرہ گفت کہ فرق میان من و وے ہمین بود کہ وے احادیث می نوشت و من نمی نوشتم و محب اہل بیت بود اگرچہ بجہت رضای پدر کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم او را بدان وصیت کردہ بود در صحبت معاویہ بود ربیود نام او در اصل نام جد او بود عاص آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم عبد اللہ نام کرد۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ گفت عبد اللہ بن عمرو بن العاص کہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ المسلم من سلم المسلمون من لسانہ و یدہ مسلمان کامل کسی ست کہ سلامت مانند مسلمانان از زبان وے و دست وے تا بزبان دشنام ندہد و غیبت نکند و تا نزا نگوید و بدست نزند و نرنجاند و غضب نکند و تخصیص بدست و زبان بجہت آنست کہ اکثر انواع ایذا باین دو عضو میباشد و زبان سبب ست از آنچہ در نفس انسان ست و بیشتر کارہا از دست می آید و تقدیم لسان بجہت آنکہ ایذا بزبان غالب تر و سخت تر بود و در گذشتگان و اہل زمان و پس آیندگان در افتد و ایذاے دست خربجا ضران نبود و کتابت در حکم زبان ست بلکہ در وے

دست وزبان هر دو اینست وتخصیص مسلمانان باعتبار غالب واقع شده والا کافران که ذمی ومطیع الاسلام باشند درین حکم داخل
اند ودر روایت ابن حبان من سلم الناس واقع شده واین عام ترست کذا ذکر السیوطی وبر هر تقدیر مراد ایذا بناحق است والا بحکم شرع
هرچه آید از زجر وضرب وشتم جائز بود ودر بعض مواضع واجب گردد بیت: بی حکم شرع آب خوردن خطاست + وگر خون بفتوی
بریزی رواست + ومراد آنست که مسلمان را صفتش اینست که مردم نیازارد ومسلمان باید که برین صفت باشد وهر که نه باین
صفت باشد گویا مسلمان نیست نه آنکه هر که این صفت دارد تنها مسلمان کامل ست اگرچه در باقی احکام وارکان دین تقصیر کند
چنانکه ملحدان گویند شعر: مباش در پی آزار وهرچه خواهی کن + که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست + وحقیقت مراد اینست که هر که اداء
حقوق پروردگار تعالی وحقوق خلق بجای آرد مسلمان کامل اوست. والمهاجر من هجر مانهی الله عنه - وهجرت کننده کسی است
که ترک کند چیزی را که نهی کرده وباز داشته است خدای تعالی ازان بدانکه هجرت در شرع یعنی بیرون آمدن از دار کفر
بدار الاسلام وگریختن از فتنه دین ست واین را هجرت ظاهره گویند وهجرت باطنه آنکه از موطن طبیعت برآید واز آنچه نفس وشیطان
بدان داعی ست بگریزد وترک دهد وحقیقت شرعیت هجرت برای این غرض ست وهر که ازوی این غرض حاصل شد در معنی
مهاجرست اگرچه در وطن باشد مگر آنکه صورت هجرت بظاهر آن نیز واجب گردد چنانکه در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم که مسلمانان
را از مکه بمدینه واجب بود هجرت کردن ومقصود ازین حدیث حث وترغیب مهاجران ست بر ترک مناهی تا بمجرد اسم وصورت اکتفا
نکنند وبدان مغرور نشوند یا تسلی خاطر آنهاست که صورت آن در نیافتند بحصول ثواب آن در ترک منهیات. هذا لفظ البخاری -
این حدیث که مذکور شد لفظ بخاری ست که وی باین لفظ حدیث را روایت کرده وبا روایت مسلم قدری مغایرتی ومخالفتی
در لفظ دارد چنانکه گفت - ولمسلم ان رجلا سال النبی صلی الله علیه وسلم - ودر مسلم را چنین آمده که مردی پرسید از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم - ای المسلمین خیر - کدام یکی از مسلمانان بهترست - قال - گفت پیغمبر خدا در جواب سائل - من سلم المسلمون من لسانه
ویده - ودر مسلم این خبر که والمهاجر من هجر مانهی الله عنه نیست وظاهر عبارت مؤلف موهم ست که باشد فافهم - وعن انس
بن مالک بن النضر الانصاری الخزرجی خادم رسول الله صلی الله علیه وسلم خدمت کرد آنحضرت را ده سال ودر آمد در خدمت وی
هشت یا نه ساله بود انتقال کرد به بصره در خلافت عمر رضی الله عنه تا فقه کنند مردم بروی ووی آخر صحابی ست که مرد به بصره
سنه احدی وتسعین مناقب او بسیارست رضی الله عنه وآنحضرت صلی الله علیه وسلم او را بالتماس والده اش دعا کرد در دنیا
ودین ودر دین چگونه پیدا باشد در دنیا عمر او بصد رسید واولاد او از صد متجاوز شد ونخلستان او در سال دو بار میوه میداد - قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه - ایمان نمی آرد یکی از شما یعنی نمیگردد مومن کامل تا آنکه باشم من دوست
داشته تر بسوی وی - من والده وولده والناس اجمعین - از پدرش وفرزندش ومردم همه - متفق علیه - نشان ایمان
مومن کامل آنست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم محبوب تر ومعظم تر از همه چیز وهمه کس باشد نزد مومن چه از پدر وفرزند که بحکم طبیعت
وجبلت محبوب ومرغوب اند وچه سائر مردم که با ایشان علاقهای محبت ومودت در میان دارد چه بجبلت وچه باختیار باید دانست

که محبت دو قسم ست یکی جبلی ست که از اختیار بنده بیرون ست و بحکم طبیعت و جبلت بی اختیار با کسانی انجذابی دارد و این قسم
خارج مبحث ست چه سخن در ایمان ست که تکلیف شرع در تحصیل و تکمیل آن میرود و پس مراد محبت درینجا محبتی خواهد بود که اختیار را
دران مدخلی باشد و تکلیف دران جاری گردد و پس مراد با محبت اینجا ترجیح جانب آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم در اداے حق
بالتزام دین و اتباع سنت و رعایت ادب و ایثار رضاے وے صلی الله علیه وسلم بر هر که و هر چه غیر اوست از نفس و ولد و والد
و اهل و مال و منال چنانکه راضی شود بهلاک نفس خود و فقدان هر محبوب نه فوات حق وی صلی الله علیه وسلم چنانکه حال کمل صحابه
بود و ذکر نفس درینجا نکرد چنانکه در دعای ماثور که محبت حق جل و علا را درخواسته است و فرمود. اللهم اجعل حبک احب الی من نفسی و مالی و ولدی
زیرا که در محبت ولد و والد اختیار را مدخلی ست بخلاف محبت نفس و در تکلیف کردن است بدان در طبیعت خود شدتی و هر چه یافت پس
تکلیف بدان نکرد بخلاف محبت خود مر حق جل و علا را و لهذا در بعض روایات و من الماء البارد للعطشان نیز آمده که اختیار را
در وے تعلق مدخلی نیست یا آنکه تدریج و ترتیب را در تعلیم و تربیت رعایت کرده تا این مرتبه را که محبت نسبت با والد و ولد حاصل
کند پس ازان نسبت بنفوس ایشان نیز تکلیف نماید چنانکه در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از عمر رضی الله عنه
پرسید که حال محبت مارا دوست میداری و بس یا غیر ما را نیز شریک میگردانی گفت که محبت مشترک ست شما را دوست میدارم و نفس را
و فرزندان و مال و منال را نیز دوست میدارم پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم دستے بر سینه عمر زد و تصرفے کرد و پرسید اکنون حال
محبت و چگونه می دریابی گفت ساقط شد محبت اهل و مال واما محبت نفس هنوز باقی ست بار دیگر دست بر سینه عمر زد و پرسید
اکنون چگونه گفت همه ساقط شد و نماند الا محبت تو یا رسول الله صلی الله علیه وسلم رباعی عمرم همه صرف در وفایت بادا + جانم
دل و دین من فدایت بادا + محبوب من از جان و دل و عمر توئی + هر چیز من خسته برایت بادا + و بدانکه منشاے محبت و باعث
سود تو حسن ست یا احسان و این هر دو صفت از مخلوقات بکمال و تمام منحصر ست در ذات سید کائنات که اجمل و اکمل خلق ست
صلی الله علیه وسلم و در حقیقت منحصر و مقصور ست در ذات کامل الصفات حضرت واهب العطیات جل جلاله و آن حضرت
مرآت جمال و کمال اوست پس محبت را خواه نسبت بحضرت عزت کنند یا بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم دانه هر دو صحیح ست
و بحقیقت هر دو یکی ست رباعی هم حسن و جمال بے نهایت داری + هم جود و کرم بعد غایت داری + هم حسن ترا مسلم و هم
احسان + محبوب توئی که هر دو آیت داری + وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم. و هم از انس روایت ست که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فرمود ثلث من کن فیه. سه خصلت است که هر که باشد آن سه خصلت در وی. وجد بهن حلاوة الایمان. می یابد بسبب
این سه خصلت شیرینی ایمان را ذوق میگیرد بدان. من کان الله ورسوله احب الیه مما سواهما. اول آنکه باشد خدا و رسول خدا نزد وے
دوست داشته تر از هر چه غیر خدا و رسول اوست. و من احب عبدا لا یحبه الا لله. دوم آنکه چون دوست دارد بنده را دوست
ندارد او را مگر براے خدا و طلب رضای او. و من یکره ان یعود فی الکفر. سوم آنکه ناخوش دارد که باز در آید در کفر. بعد ان انقذه
الله منه. بعد از آنکه برهانید و بیرون آورد او را خدا تعالی از کفر. کما یکره ان یلقی فی النار. چنانکه ناخوش میدارد که انداخته شود

در آتش دوزخ۔ متفق علیہ۔ وعن العباس بن عبد المطلب۔ عم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کنیت او ابو الفضل بود و کلان تر بود
از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بسہ سال و بعض گفتہ اند بدو سال و بود ولادت او پیش از عام الفیل رئیس بود در جاہلیت و عمارت
مسجد حرام و سقایہ آن بوی حوالہ بود قدیم الاسلام بود ولیکن پنہان میداشت از اہل مکہ و برآمدن او بغزوہ بدر ہمراہ مشرکان بکرہ و
جبر بود و عمر او ہشتاد و ہشت و آزاد کرد پیش از موت خود ہفتاد بندہ مناقب او بسیار ست رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم۔ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ ذاق طعم الایمان۔ چشید مزہ ایمان را۔ من رضی باللہ ربا۔ کسیکہ خوشنود شد بخدا و
گرفت او را پروردگار خود و راضی شد بقضاے او و بندگی کرد او را۔ وبالاسلام دینا۔ و راضی شد باسلام و گرفت او را دین خود و
عمل کرد بانچہ در وست۔ وبمحمد رسولا۔ و راضی شد بمحمد صلی اللہ علیہ وسلم و گرفت او را پیغمبر خود و سلوک کرد طریق اتباع او را [illegible]
سلیم شد و در پنجا اشارت ست بآنکہ دلہاے سلیم از امراض غفلت و ہوا ذوق میگیرد و تنعم می کنند بلذائذ معانی چنانکہ تنعم
می کنند نفوس بلذائذ اطعمہ و سلامت قلب و عافیت ازین امراض بایں سہ چیز بود و ہر کہ نہ این چنین بود حلاوت
ایمان را در نیابد و بدان ذوق و لذت نگیرد بلکہ کار بر عکس بود و از آن نفرت گیرد چنان کہ بیمار شکر را تلخ یابد۔ وعن
ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ روایت ست از ابی ہریرہ کہ گفت گفت آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم۔ والذی نفس محمد بیدہ۔ سوگند بخدائے کہ بقبضہ ذات محمد در دست قدرت اوست۔ لایسمع
بی احد من ہذہ الامۃ۔ نشنود مرا ہیچ یکے ازین امت و نرسد خبر رسالت من بوے و ہمہ جماعہ را کہ بدیشان فرستادہ
شدہ است باشان پیغمبرے و گروہ از ہر جنس را گویند۔ یہودی ولا نصرانی۔ یہودی باشد آن کس یعنے از قوم موسیٰ
علیہ السلام یا نصرانی از قوم عیسیٰ علیہ السلام۔ ثم یموت ولم یؤمن بالذی ارسلت بہ۔ بستر بمیرد آن کس و حال آنکہ ایمان
نیارد بدین و شریعتی کہ فرستادہ شدہ ام من بآن۔ الا کان من اصحاب النار۔ مگر آنکہ باشد آن کس از اہل دوزخیان یعنی
ہر کہ خبر رسالت مرا شنید و ثابت شد نزد وے معجزہ من و نگروید بدین من کافر ست و دائم در دوزخ بود اگرچہ از اہل کتاب باشد
رواہ مسلم۔ وعن ابی موسی الاشعری۔ صحابی جلیل کبیر ست نام او عبد اللہ بن قیس و اشعری نسبت بیکے از اجداد اوست
اول از یمن بمکہ آمد و مسلمان شد و ہجرت حبشہ کرد بعد ازان در فتح خیبر بملازمت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمد و بانعام و اکرام و
و ثنای وے صلی اللہ علیہ وسلم مشرف شد مناقب او کثیر ست رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلثۃ لہم
اجران۔ سہ کس اند از مردم کہ مر ایشان را دو اجر ست و ثواب ایشان مضاعف ست۔ رجل من اہل الکتاب۔ یکے ازان سہ
کس مردی ست از اہل کتاب یہودی یا نصرانی کہ۔ آمن بنبیہ وآمن بمحمد۔ ایمان آوردہ بہ پیغمبر خود موسیٰ یا عیسیٰ و باوجود آن ایمان
آورد بمحمد صلی اللہ علیہ وسلم۔ والعبد المملوک اذا ادی حق اللہ وحق موالیہ۔ دوم ازان سہ کس بندہ کہ مملوک کسی ست چون ادا کند
حق خدا را از واجبات کہ فرمودہ و ادا کند حق مالکان خود را از خدمات کہ فرمایند۔ ورجل کانت عندہ امۃ یطاہا۔ سوم مردیست کہ بود نزد وے کنیزکی کہ وطی
میکرد او را بحکم ملکی کہ داشت چنانکہ عادت ست۔ فادبہا فاحسن تادیبہا۔ پس ادب کرد آن را و نیکو ساخت او را آداب متعلق باحوال

واخلاق ونیک کرد تادیب او را - وعلمها فاحسن تعلیمها - وآموخت او را علم متعلق بمسائل و احکام پس نیک کرد تعلیم او را و نیک کردن تادیب
وتعلیم آنست که بر وجهی کرد که میباید کرد و بقدر کفایت کرد نه کم از آن و بلطف و نرمی کرد نه بعنف و درشتی - ثم اعتقها فتزوجها - پستر آزاد
کرد آن را و را پس نکاح کرد با وی - فله اجران - پس این مرد را دو اجر ست تکرار بجهت تاکید و مبالغه است در ثبوت دو اجر مر این دو کس را
وثبوت دو اجر مر مرد کتابی و عبد مملوک را ظاهر ست که دو عمل کردند اما آن مرد را که داشت ثبوت اجر این مرد را در برابر اعتاق و تزوج ست
واما تادیب و تعلیم عام و شامل ست همه مردم را و خصوصیت باینجا ندارد و اینجا نیز توطیه استحقاق و استهال اعتاق و تزوج ست متفق علیه و آنکه
میگویند که تعدد اجر بتعدد عمل حسابی ست و غرابتی ندارد و اجر بمقابله عمل هر چند باشد هر که بکند فضل و زیادت ثابت ست و زیادتی که درین
سه کس راست کدام ست که مخصوص و ممتاز گردانید ایشان را بدان جواب میگویند که مراد ثبوت دو اجر مضاعف اوست در تمامه اعمال
مثل نماز و روزه و حج آن مثلا اگر دیگر از ده حسنه است ایشان را بیست باشد و هر ثوابی که دیگران را بر اعمال بدهند ایشان را دو چندان
عطا کنند و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله اعلم - وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امرت ان اقاتل الناس
امر کرده شده ام من که کار زار کنم مردم را حتی یشهدوا ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله - تا آنکه گواهی بدهند که خدا یکی ست و محمد فرستاده او ست
مراد بشهادت اینجا اقرار باین کلمه است یا آنچه در حکم اوست مثل جزیه قبول کردن و صلح نمودن و در امان در آمدن یا آنکه صدور این
قول پیش از شروعیت این احکام بود - ویقیموا الصلوة ویؤتوا الزکوة - وتا آنکه برپا دارند نماز را و بدهند زکوة را و وجوب قتال منتهی
بشهادت ست و ذکر عبادات اشارت بتمام و کمال اوست یا بیان ارکان اسلام و بعضی گفته اند که بترک واجبات و فرائض و اصرار
بران بتاویل فاسد نیز قتال ثابت گردد چنانکه صدیق اکبر رضی الله عنه بمنع کنندگان زکوة کرد بلکه گفته اند که اگر سنتی را که شعار اسلام بود مثل
اذان و ختان قومی ترک و بنهد و بران مصر شوند و اهم باشند امام را میرسد که با ایشان قتال کند و تخصیص صلوة و زکوة بذکر بجهت بودن
انهاست اصل عبادات یا اشارت ست بعبادات بدنیه و مالیه و در قرآن مجید نیز هر دو باهم مذکور اند و شاید که در آن وقت جز این دو
عبادت فرض نشده باشد - فاذا فعلوا ذلک - پس چون بکنند ایشان شهادت و نماز و زکوة را - عصموا منی دماءهم واموالهم - نگاه
دارند از من خونهای خود را و مالهای خود را - الا بحق الاسلام - مگر بحق مسلمانی و حکم شریعت چنانکه یکی دیگری را بکشد یا زنا کند مثلا او را
بحکم شرع بقصاص و حد باید کشت یا مالی که بروی واجب ست ازو بال او باید گرفت - وحسابهم علی الله - وحساب ایشان در
آخرت بر خداست عز وجل یعنی ما حکم بظاهر اسلام وی میکنیم و خون و مال او را معصوم میداریم و اگر کفر و معصیت پنهان دارد خدا تعالی
داناست بدان حکمی در آخرت بباطن وی خواهد کرد - متفق علیه - این حدیث روایت بخاری و مسلم هر دوست - الا ان مسلما
لم یذکر الا بحق الاسلام - مگر آنکه مسلم لفظ الا بحق الاسلام ذکر نکرده است و این حدیث دلیل ست بر قبول توبه ملحدان و زندیقان
که اگر بیایند و بظاهر توبه کنند قبول کنیم و از سر خون ایشان بگذریم و باطن حال بخدا بگذاریم و علما را درین مسئله اقوال ست که طیبی
آنرا ذکر کرده و در منع اقوال قبول ست و اظهر اقوال آنچه اگر یکی الحاوی کرده و فاسزا گفت و زود ازان برگشت و برغبت توبه
کرد قبول کرده شود و اگر مصر ست و متهم و از ترس جان بمدافعه وقت میکند قبول کرده نشود والله اعلم و آنها که گویند توبه ایشان قبول نیست

مراد آن ست کہ ایشان را البتہ می کشیم اما اگر در واقع توبہ وے صحیح ست در آخرت سود خواہد کرد۔ وعن انس۔ رضی اللہ عنہ۔
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی صلوتنا۔ کسیکہ بگذارد نماز ما را یعنی نمازی کہ در دین اسلام ست۔ واستقبل قبلتنا۔ وروی
می آرد بقبلۂ ما کہ کعبہ است۔ واکل ذبیحتنا۔ و بخورد ذبح کردہ شدہ ما را۔ فذلک المسلم الذی لہ ذمۃ اللہ۔ پس آن کس مسلمانی است
کہ مر او راست عہد و امان و ضمانت خدا و ذمہ ودو نام بکسر ذال معجمہ بمعنی عہد و امان و ضمان و حرمت و حق آید و اینہمہ معانی نزدیک
یکدیگر اند و اہل ذمہ و ذمی کہ میگویند ہم ازین جہت ست کہ در عہد و امان و ضمانت مسلمانان در آمدہ اند۔ فلا تخفروا اللہ فی ذمتہ
پس غدر و عہد شکنی مکنید خدا را در ذمہ او سبحانہ تخفروا بضم تاء و سکون خاء و کسر فاست از اخفار بمعنی غدر و عہد شکنی کردن و اکتفا
بذکر این سہ چیز کردن نہ ذکر ارکان اسلام از شہادتین و غیر آن بجہت آنست کہ این سہ چیز نشانہائے درست ست بر اسلام و
تمیز مسلمان از غیر مسلمان چہ ہر کہ نماز گذارد چنانکہ مسلمانان میگذارند دلالت دارد بر اعتراف وے بہ نبوت محمد صلی اللہ علیہ
وسلم و قبول انچہ آوردہ از نزد خدا و جدا کردن ذکر استقبال قبلہ با آنکہ شرط نماز ست و چون ذکر نماز کرد گویا او را نیز ذکر کرد
بجہت آنست کہ امر قبلہ مشہور ست و مخصوص بہ نماز ما بخلاف قیام و قرات کہ دیگران از اہل کتاب نیز دارند و اکل ذبیحہ
ما نیز مخصوص باہل اسلام ست و یہود ذبیحہ ما را نمی خورند۔ رواہ البخاری۔ وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ۔ قال اتی اعرابی
النبی۔ آمد بادیہ نشینے پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم فقال۔ پس گفت آن اعرابی بآنحضرت۔ دلنی علی عمل۔ راہ نما مرا و مطلع گردان
بر کارے کہ۔ اذا عملتہ دخلت الجنۃ۔ چون بکنم آن کار را در آیم بہشت را۔ قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در جواب آن
اعرابی۔ تعبد اللہ ولا تشرک بہ شیئا۔ پرستش بکنی خدا را و شریک نگردانی باو چیزے را اینجا شہادتین ذکر نکرد از جہت شہرت
آن یا سوال از عملی ست کہ بعد از شہادت ست و مراد باشتراک یا پرستش بتانست یا ریا کہ در وی نیز شریک میگرداند خلق
را بخدا و لہذا در احادیث آنرا شرک اصغر خواندہ اند و ظاہر درین حدیث ہمین ست بعد ازان بیان کرد عبادات را بقولہ خود۔ وتقیم الصلوۃ المکتوبۃ
و بپا میداری نماز فرض را کہ نوشتہ شدہ و حکم کردہ شدہ است بدان۔ وتودی الزکوۃ المفروضۃ۔ و میدہی زکوتے را کہ فرض
کردہ شدہ است زکوۃ نام ہمین فریضہ است و مراد بزکوۃ اینجا صدقہ است۔ وتصوم رمضان۔ و روزہ میداری ماہ رمضان را
تخصیص کردند بفرائض زیرا کہ آن در اصل نجات از آتش دوزخ و در آمدن در بہشت کافی ست و شاید کہ فرائض در ان وقت
زیادہ برین نبود و چون آن مرد طالب اصل در آمدن در بہشت بود۔ قال۔ گفت والذی نفسی بیدہ۔ سوگند بآن خدا کہ بقائے
ذات من در دست قدرت اوست۔ لا ازید علی ہذا شیئا ولا انقص منہ۔ زیادہ نہ کنم برین عبادات کہ فرمودی چیزے را از نوافل
و نقصان نکنم ازین فرائض چیزے را و صاحب این حال ناجی ست بی شبہہ اگرچہ بترک سنن مسیئ بود و بترک نوافل خیرات
از مراتب و درجات محروم یا مراد او زیادت بر حد مشروع ست و نقصان ازان مثل زیادت رکعت و نقصان آن یا مراد آنست
کہ زیادہ نکنم در سوال و نقصان نکنم در قبول یا این سائل رسول قومی بود و سوگند خورد کہ زیادت و نقصان نکنم در رسانیدن احکام
بقوم خود یا این کلام کنایتست از مبالغہ و شدت در اخذ و اہتمام با امر شارع و حقیقت کلام مراد نیست۔ فلما ولی۔ پس گا

که روی گردانید آن اعرابی و پشت داد و برفت - قال النبی - گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم من سره ان ینظر الی رجل من اهل الجنة
کسی که شاد میگرداند او را نظر کردن بسوی مردے از اهل بهشت یعنی هر که می خواهد که بهشتی را ببیند - فلینظر الی هذا - پس باید
که نظر کند بسوی این مرد و ببیند او را چون آنحضرت صدق و یقین و عقیدت او را باحکام دین مشاهده فرمود بشارت داد
او را به بهشت - متفق علیه - وعن سفیان بن عبد الله الثقفی قال قلت - سفیان بن عبد الله ثقفی طائفی که صحابی ست عامل
عمر بن الخطاب بود بر طائف رضی الله عنهما گفت گفتم - یا رسول الله قل لی فی الاسلام قولا - بگو برائے من در باب اسلام
سخنے که - لا اسأل عنه احدا بعدک - محتاج نشوم که بپرسم از آن سخن هیچ یکے را بعد از تو یعنی جز تو یا بعد از رفتن تو از عالم و مے
روایة غیرک - و در روایتے بجای بعدک غیرک آمده و این روایت مبین معنی اول ست - قال - گفت آن حضرت در جواب
وے - قل آمنت بالله ثم استقم - بگو ایمان آوردم بخدا پس استقامت در زبان یعنے گواهی ده بوحدانیت حق با اسماء و صفات
و افعال او و تصدیق کن او را در آنچه خبر داده و قبول کن امر و نهی او را و این شامل ست تمامی آن چیزها را که بآن ایمان باید آورد
پس از آن التزام کن که بحق آن قیام نمائی و بر آن استقامت ورزی و استقامت ملازمت کردن انسان ست راه راست را
و بر راست استادن و مراد اینجا بجا آوردن ست جمیع اوامر و نواهی را بر وجه دوام و ثبات و اعتدال بی زیغ و فتور در قاموس گفته
استقام الامر اعتدل و در شرح حکم گفته که استقامت استواری ست در اتباع حق بر منهاج سداد بے افراط و تفریط و در قواعد الطریقه
فرموده که استقامت برداشتن نفس ست بر اخلاق کتاب و سنت و مرتاض و معتاد ساختن او ست بتحصیل ملکات راسخه در وے
از فضائل - رواه مسلم - **وعن طلحة بن عبید الله** رضی الله عنه - قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم من
اهل نجد - روایت ست از طلحه که از عشره مبشره است و برادر زاده ابوبکر صدیق رضی الله عنهما و مناقب او در آخر کتاب مذکور گردد
ان شاء الله تعالی گفت آمد مردی بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم از اهل نجد بفتح نون و سکون جیم نام بلاد عرب ست از تهامه تا
عراق مقابل غور و نجد در اصل زمین بلند را گویند چنانکه غور بفتح غین زمین پست را - ثائر الرأس - پراگنده موی سر - نسمع
دوی صوته - در حالے که می شنویم آواز پست او را و نغمه آن را دوی بفتح دال و ضم آن و کسر واو و تشدید یای تحتیه
آواز پست را گویند که مفهوم نگردد چنانکه آواز مگس و شهد و مانند آن - ولا نفقه ما یقول - و نمی فهمیم چیزے را که می گوید آن مرد
نسمع و نفقه بفتح نون ست بر صیغه معلوم و بیای تحتیه مضمومه بر صیغه مجهول نیز روایت ست و بر تقدیر اول دوی منصوب
ست و بر ثانی مرفوع - حتی دنا من رسول الله - تا آنکه نزدیک شد آن مرد از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاذا هو یسأل
عن الاسلام - پس ناگاه آن مرد می پرسد از احکام اسلام و فرائض وے و تواند که سوال از حقیقت اسلام کرده باشد و عدم
ذکر شهادتین بجهت شهرت آن و علم بدان باشد - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خمس صلوات
فی الیوم واللیلة - پنج نماز ست در روز و شب - فقال - پس گفت آن مرد - هل علی غیرهن - آیا هست بر من از نمازها غیر این
پنج نماز در روز و شب - فقال لا الا ان تطوع - پس گفت آنحضرت نیست بر تو جز این پنج نمازها مگر آنکه از خود بیارے

از نماز چیزی که نه فریضه باشد - قال رسول الله - گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وصیام شهر رمضان - و دیگر از احکام مسلمانی روزه
داشتن ماه رمضان است - فقال هل علی غیره - پس گفت آن مرد آیا هست بر من چیزی جز روزهٔ رمضان - قال - گفت آن حضرت
صلی الله علیه وسلم - لا الا ان تطوع - نیست بر تو چیزی جز روزهٔ رمضان مگر آنکه روزهٔ نفل داری - قال - گفت طلحه بن عبید الله که راوی حدیث است
وذکر له رسول الله و ذکر کرد برای آن مرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - الزکوة - زکوة را - فقال هل علی غیرها - پس گفت آن مرد آیا هست بر من جز زکوة
فقال لا الا ان تطوع - پس گفت آنحضرت نیست بر تو چیزی جز زکوة مگر آنکه صدقه نفل داری - قال - گفت طلحه - فادبر الرجل - پس پشت داد و برگشت آن مرد
وهو یقول - و حال آنکه می گوید - والله لا ازید علی هذا ولا انقص منه - بخدا سوگند که زیاده نمی کنم بر این فرائض و نه کم می کنم از آن توجیه این کلام در
حدیث سابق گذشت - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - افلح الرجل ان صدق - رستگاری و پیروزی یافت
این مرد اگر راست می گوید و عمل بدان می کند یعنی بر این اقتصار مع التمام که از کلام وی مفهوم می شود درست گوست پس فوز و فلاح مبنی بصدق
این نیت است وان صدق بفتح همزه نیز روایت است - متفق علیه - چون سوال آن مرد از فرائض اسلام بود ذکر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
آنرا برای وی و اما آنکه در آنوقت حج فرض نشده بود یا آن مرد از اهل حج نبود و در حج نیز در ان وقت واجب نشده باشد یا چون وتر فرض قطعی
نبود ذکر نکرد یا آنچه مراد نفی فرضیت نماز و روزه و زکوة بود جز آنچه فرض بود و از ینجا لازم نیاید که هیچ چیز دیگر در اسلام فرض نباشد پس تمسک
شافعیه باین حدیث بر نفی فرضیت تسمیه در ذبح و امثال آن از آنچه طیبی ذکر کرده چیزی نباشد - وعن ابن عباس رضی الله
عنهما - مناقب او بسیار است احتیاج به بیان ندارد و تولد او پیش از هجرت بسه سال بود و در وقت رحلت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
سیزده ساله بود یا پانزده ساله باختلافی که در آن است و جبرئیل را دو بار دیده بود دیدار اجمل الناس و در گفتار افصح الناس و در حدیث
اعلم الناس بود و لقب او ترجمان القرآن و سلطان المفسرین و وی تلمیذ امیر المومنین علی ابن ابیطالب بود و بود عاقل حلیم صبور بود
طویل القامة و در مردم چنان مینمود که گویا بر مرکبی سوار است و عباس نزدی درار بر عبد المطلب نزدی بود ابیض مشرب جسیم وسیم صبیح الوجه ازاعلم
مات بالطائف سنة ثمان و ستین بود عمر وی هفتاد و یک سال رضی الله عنه - قال - گفت ابن عباس - ان وفد عبد القیس
بدرستی که رسولان عبد القیس که نام قبیله ایست از ربیعه و در اصل این نام پدر کلان ایشان است که ایشان را بنام وی میخوانند و اکثر
نامهای قبائل این چنین است که بنام پدران میخوانند - لما اتوا النبی - چون آمدند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم قال رسول الله - گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من القوم - کیست این قوم - او من الوفد - یا فرمود کیست این جماعه که رسولان اند شک راوی است
قالوا ربیعة - گفتند این قوم ربیعه اند - قال - گفت آنحضرت - مرحبا بالقوم او بالوفد - مرحبا این قوم را و یا این وفد را رحب جای
فراخ را گویند و این کلمه را برای اکرام و استیناس در آینده گویند یعنی در آمدی جای فراخ را و گاهی کلمه اهلا و سهلا نیز با آن ضم کنند
یعنی در آمدی تو اهل خانه خود را و جای نرم و ملائم را - غیر خزایا ولا ندامی - و آمدید در حالیکه رسوا و فضیحت نشوید و بلا و شدت
و پشیمانی نه بینید و این بشارت و دعای خیر است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مر این قوم را - قالوا - گفتند وفد - یا رسول الله انا
لا نستطیع ان ناتیک - بدرستی که ما نمی توانیم که بیائیم ترا - الا فی الشهر الحرام - مگر در ماههای حرام مراد بآن ذی القعده و ذی الحجه

و محرم و رجب ست که عرب دران بایکدیگر جنگ نمیکردند و محاربه را درین ماهها حرام میدانستند بجهت تعظیم داشتن این ماهها و ایمن گردانیدن
زائران بیت الله را پس درین اوقات ایمن بودند از بیم دشمنان در راهها - وبیننا وبینک هذا الحی من کفار مضر - و حائل ست میان ما
و میان تو این قبیله از کافران مضر و مضر بضم میم و فتح ضاد معجمه نیز نام قبیله ایست مقابل ربیعه اولاد مضر بن نزار و در میان ربیعه و مضر همیشه
مخالفت و محاربت بود - فمرنا بامر فصل - پس چون بسیار نمیتوانیم بخدمت تو آمد و از شر ایشان پرسیدیم امر کن ما را بحکم محکم و واضح که نیست در وی
اجمال و اشکال جدا کننده میان حق و باطل - نخبر به من وراءنا - تا خبر دهیم بآن حکم کسانی را که در پس ما اند یعنی آن قوم خود را که
ایشان را گذاشته آمده ایم - وندخل به الجنة - و درآئیم بعمل کردن بآن حکم ما و ایشان بهشت را و نخبر و ندخل بجزم و رفع هر دو روایت ست
وسألوه عن الاشربة - و پرسیدند وفد عبد القیس آنحضرت صلی الله علیه وسلم را از اشربه در ظروف مخصوصه متنوعه که ذکر آنها بیاید
فامرهم باربع ونهاهم عن اربع - پس فرمود آنحضرت ایشان را بچهار خصلت و باز داشت ایشان را از چهار خصلت - امرهم بالایمان
بالله وحده - امر کرد ایشان را بایمان آوردن بخدا تنها - قال - گفت آنحضرت - اتدرون ما الایمان بالله وحده - آیا می دانید
چیست ایمان بخدا تنها - قالوا الله ورسوله اعلم - گفتند خدا و رسول خدا داناتر ست این ادب صحابه بود در حضرت نبوت صلی الله علیه
وسلم که چون چیزی پرسیدندی در برابر آن این کلمه گفتندی اگرچه خود نیز میدانستندی - قال - گفت آنحضرت ایمان آوردن
بخدا - شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله - گواهی دادن ست بالوهیت خدای تعالی و رسالت محمد صلی الله علیه وسلم
واقام الصلوة وایتاء الزکوة وصیام رمضان - و چهار چیز که امر کرد بدان اینهاست و آنکه حج ذکر نکرد وجه آن مکرر گذشت و
ایمان بخدا را تفسیر باین چهار چیز کرد زیرا که مراد بدان اینجا اسلام ست و قول او - وان تعطوا الخمس من المغنم - و امر کرد بانکه بدهید خمس را
از غنیمت و زیادت کرد بران جهاد بجهت اهتمام بذکر آن زیرا که ایشان اهل جهاد بوده اند و محاربه میکردند بکفار مضر و بعض گفته اند نخستین
آن چهار اقامت صلوة است که با عطای خمس چهار میشود و ذکر شهادت برای تبرک ست زیرا که قوم مومن بوده اند و مقر بدان و برین
وجه اعطای خمس داخل در ایمان بالله وحده باشد - ونهاهم عن اربع - جواب ست از سوال اشربه و گفتیم که مراد بدان اشربه در ظروف مخصوصه
است پس نهی کرد از چهار ظرف چنانکه فرمود - عن الحنتم - نهی کرد از حنتم بفتح حای مهمله و سکون نون و فتح فوقانیه کوزهٔ سبز سفالین - ونهی کرد
از دبا بضم دال و تشدید بای موحده ممدوده کدو و دبه نیز از ظروف خمر ست یا کدو بحقیقت یا صراحی که بر شکل آن بسازند - والنقیر -
ونهی کرد از نقیر بفتح نون از نقر بمعنی کاویدن و مراد بیخ درخت ست که بکاوند و درو شراب نبیذ اندازند - والمزفت - ونهی کرد از مزفت
بضم میم و فتح زا و فای مشدده بزفت طلا کرده شده و زفت بکسر زای معجمه و سکون فا چیزی ست که کشتی و مانند آن بمالند تا آب درآید
و آن را قار و قیر نیز گویند - وقال احفظوهن واخبروا بهن من وراءکم - و گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم یاد دارید این احکام را یا این
کلمات یا این اشیا را و خبر دهید بآنها کسانی را که پس شما اند - متفق علیه - ولفظه للبخاری - بدانکه مراد نهی ازین ظروف یا نهی
از استعمال اینهاست مطلقاً بجهت مبالغه در احتراز از تشبیه بشاربان خمر و اوانی آن یا نهی ست از نقیع و نبیذ انداختن دران زیرا که
شدت و اسکار درینها بیشتر می آید و لهذا در احادیث آمده است که انتباذ در مشکها بکنید بجهت آنکه اشتداد و اسکار دران دیر میکشد

وکمتری آید و با وجود آن جمہور بر آنند کہ حرمت این در ابتداے اسلام بود کہ مبالغہ و اہتمام در تحریم خمر و قلع و قمع آثار و مواد آن میکرد و بعد از ان این حکم نسخ شد۔ **وعن عبادۃ بن الصامت** رضی اللہ عنہ بضم عین و تخفیف موحدہ از نقباے انصار بود حاضر شدہ عقبۂ اولی و ثانیہ را و بدر را طویل جسیم جمیل بود و یکے از آنہا کہ جمع کردند قرآن را فرستاد او را عمر رضی اللہ عنہ بشام قاضی و معلم و ذکر او در آخر کتاب در اسامی اہل بدر بیاید۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ روایت ست از عبادہ بن صامت کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ وحولہ عصابۃ من اصحابہ۔ وگرد آنحضرت جماعہ بودند از یاران وے عصابہ بکسر عین جماعت از دہ تا چہل۔ بایعونی علی ان لا تشرکوا باللہ شیئا۔ مبایعت کنید و عہد کنید مراد عقد بندید با من و اصل مبایعت از بیع ست گویا ہر کہ عہدے بندد با کسے میفروشد ذات خود را بدست وے چنانکہ در بیع دست بر دست میزنند در معاہدت نیز عادت بران جاری شدہ پس میفرماید بیعت کنید بر آنکہ شریک نگردانید بخدا چیزے را مراد با شراک بت پرستی ست یا ریا در عمل۔ ولا تسرقوا۔ و دزدی نکنید۔ ولا تزنوا۔ و زنا مکنید۔ ولا تقتلوا اولادکم۔ و نکشید اولاد خود را چنانکہ عادت جاہلیت بود کہ اولاد را از خوف فقر می کشتند ولا تاتوا ببہتان تفترونہ۔ و نیارید و نگوئید دروغے را کہ پیدا می کنید او را۔ بین ایدیکم وارجلکم۔ میان دستہاے خود و پایہاے خود یعنی از ذاتہاے خود و دست و پا کنایت از ذات وار ندچہ بہتان و افترا ہمان باشد کہ از پیش خود پیدا کنند مردم از ان پاک و مبرا باشند یا پیدا می کنند از دلہا و ضمائر خود بنا بر گمانہاے فاسد و دل آدمی چون در سینہ است میان دستہا و پاہاست یا آنکہ نسبت افترا بدست و پا بجہت آن ست کہ اکثر کار و بار بدست و پا میشود اگرچہ جمیع اعضا دران دخل دارند و این ہر سہ وجہ در اصل مقصود یکے ست یا معنی پیدا کردن میان دستہا و پاہاے خود آن ست کہ آشکارا بر روے مردم می گویند و از بیحیائی و بیمروتی میدہند۔ ولا تعصوا فی معروف۔ و بیفرمانی نکنید در امرے کہ شناختہ میشود در شرع وجود او یعنی در امر مشروع و مقابل آن منکر است کہ شناختہ نمیشود در شرع وجود او یعنی امر نامشروع۔ فمن وفی منکم فاجرہ علی اللہ پس کسے کہ وفا کند باین مبایعت پس مزد او لازم ست بر خدا کہ بفضل خود ثواب بران میدہد۔ ومن اصاب من ذلک شیئا۔ و کسے کہ برسد و بکند ازین گناہان مذکور غیر اشراک چیزے را۔ فعوقب بہ فی الدنیا۔ پس عقاب کردہ شود بسبب وے در دنیا چنانکہ حد زدہ شود و سزا دادہ شود بران۔ فہو کفارۃ لہ۔ پس آن عقاب کردن کفارت ست مراو را و سبب محو و عفو آن گناہ شود و در آخرت بر آن عقاب نہ بیند ومن اصاب من ذلک شیئا۔ و کسے کہ کرد چیزے از ان گناہان۔ ثم سترہ اللہ علیہ۔ پس ترپوشید او را خداے تعالے بروے یعنی ظاہر نشد گناہ وے و حد زدہ نشد بران۔ فہو الی اللہ۔ پس وے یعنی کار وے مفوض ست بسوے خدا ان شاء عفا عنہ۔ اگر خواہد خداے تعالے درگذرد از وے و عقاب نکند۔ وان شاء عاقبہ۔ و اگر خواہد عقاب کند او را۔ و این مذہب اہل سنت و جماعت ست و نزد معتزلہ واجب ست عقاب عاصی و عفو و مغفرت نمیباشد و این حدیث حجت ست برایشان۔ فبایعناہ علی ذلک۔ پس بیعت و عہد بستیم با آنحضرت برین شرط کہ مذکور شد متفق علیہ۔ **وعن ابی سعید الخدری** رضی اللہ عنہ صحابی مشہور ست از اصحاب شجرہ از بنی خدرہ بضم خاے معجمہ بطنے ست از انصار اول مشاہد او خندق است

دوازده غزوه همراه آنحضرت غزا کرده نام او سعد بن مالک بن سنان ست وپدر او نیز صحابی ست - قال خرج رسول الله گفت
ابو سعید خدری بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی اضحٰی - در روز عید قربان اضحٰی بفتح همزه وسکون ضاد جمع اضحاة است
و وے در اصل نام گوسفندے ست که قربانی کرده شود و بر روز نحر نیز اطلاق میکنند - او فطر - شک راوی ست که در روز
عید اضحٰی یا عید فطر برآمد - الی المصلی - بسوے عیدگاه - فمر علی النساء - پس بگذشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر جماعه زنان
وزنان نیز در عهد رسالت بامر شریف بعیدگاه میرفتند و در گوشه می نشستند تا از دعاے مسلمانان محروم نمانند - فقال - پس گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم - یا معشر النساء - اے گروه زنان - تصدقن - تصدق کنید وبدهید چیزے در راه خدا - فانی اریتکن اکثر اهل النار
زیرا که بدرستی که من نموده شده ام یعنی دانانیده شده ام باخبار وحی و یا بکشف وعیان که شما بیشترین اهل دوزخ اید یعنی بیشتر در دوزخ
طائفه زنان باشند ومردان کمتر - فقلن وبم یا رسول الله - پس گفتند زنان وبچه چیز وچه سبب زنان بیشترین اهل دوزخ اند - قال تکثرن اللعن
گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسبب آنکه بسیار می کنید شما اے زنان لعنت را یعنی در حرف وحکایت لعنت ونفرین بر زبان بسیاری
رود ومعنی لعنت راندن و دور راندن حق تعالے ست بنده را از درگاه رحمت خود واین مخصوص کافران ست و بر هیچ شخص حکم بدان نتوان کرد
اگرچه کافر باشد شاید که در آخر مسلمان از عالم رود مگر آنکه بیقین معلوم گردد موت او بر کفر واین جز بخبر شارع معلوم نگردد وچنانکه ایمان
رفتن نیز معلوم نیست و بوصف وبعنوان میتوان لعنت کرد چنانکه گویند لعنة الله علی الکافرین ولعن الله الیهود والنصارے
ولعنت گاهے بمعنی ابعاد از رحمت خاص ومقام قرب نیز آید واین نه مخصوص بکافر ست واطلاق آن بر غیر کافر نیز بقصد تغلیظ وتشدید
آمده وبالجمله لعنت کردن صفت ذمیمه است واگر آنکس مستحق لعن نیست هم بقائل باز گردد - وتکفرن العشیر - وکفران نعمت می کنید شوهران را
زن اگر صد ناز ونعمت از شوهر دیده باشد ویکبار که تقصیر کرد گوید هرگز از تو روے نیکی ندیده ام کذا جاء فی الحدیث وعشیر بفتح عین
مهمله وکسر شین معجمه بمعنی قریب وصدیق وزوج آمده وظاهر آن ست که مراد اینجا زوج باشد کذا قالوا - ما رأیت من ناقصات عقل ودین ندیده
ام هیچ یکے از ناقصات عقل ودین را - اذهب للب الرجل الحازم - بحاے مهمله وبزاے معجمه - من احداکن - برنده تر وربائنده تر مر
عقل مردها را که ضابط وهشیار ست در کار وبار خود از یکے از شما - قلن وما نقصان دیننا وعقلنا - گفتند زنان وچیست نقصان دین ما وعقل ما
وچه معلوم توان کرد آن را یا رسول الله - قال الیس شهادة المرأة مثل نصف شهادة الرجل - گفت آیا نیست گواهی زن در
شرع بحکم نیمه گواهی مرد چه گواهی دو زن بجاے گواهی یک مرد ست - قلن بلے - گفتند آرے گواهی زن بحکم نصف گواهی مرد ست
قال فذلک من نقصان عقلها - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس این نیمه بودن گواهی زن نسبت بگواهی مرد از نقصان عقل
زن ست که آن مقدار ثقه وتحفظ در تحمل شهادت واداے آن ندارد که مرد دارد - قال الیس اذا حاضت لم تصل ولم تصم گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا نیست که چون حیض می آرد زن نماز نمیکند وروزه نمیدارد - قلن بلے قال فذلک من نقصان دینها
گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس آن از جمله نقصان دین زن ست اگرچه آن بمحض پیدایش خداے تعالی ست وزن را دراینجا
اختیارے نیست ولیکن همین پیدا کردن زنان برین وجه ومنع کردن وے از عبادات نه مردان را نقصان کردن ست درجه زنان را

ازو درجہ مردان۔ متفق علیہ۔ وازینجا معلوم میشود کہ زیادت عبادت سبب زیادت دین ست و نقصان آن سبب نقصان دین اگرچہ نقصان
آن بعذر باشد ما مد آنکہ آیا حائض را ثواب نمازہا کہ ازو بعذر فوت میگردد ہم چنانکہ مریض و مسافر را ثواب نوافل عبادات کہ بعذر مرض و
سفر از وے فوت میگردد مینویسند وظاہر حدیث این ست کہ نیست زیرا کہ مسافر و مریض نیت دوام دارند و اہل آن ہستند بخلاف حائض
کہ نہ از اہل نیت ست کذا قال الطیبی۔ **وعن ابی ہریرۃ**۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اللہ تعالی
کذبنی ابن آدم۔ گفت خدائے تعالے نسبت بدروغ کرد مرا فرزند آدم۔ ولم یکن لہ ذلک۔ و روا نیست و نمیرسد او را کہ نسبت بدروغ
کند مرا کہ پروردگار عالم از جہت بودن آن مخالف برہان و منافی مرتبہ عبودیت۔ وشتمنی ولم یکن لہ ذلک۔ و دشنام کرد مرا و نمیرسد او را
کہ دشنام کند مرا۔ فاما تکذیبہ ایای۔ اما نسبت بدروغ کردن او مرا۔ فقولہ لن یعیدنی کما بدانی۔ پس گفتن آدمی ست کہ ہرگز باز نمی انگیزد
مرا خدائے تعالے چنانچہ نخست پیدا کردہ است مرا و تکذیب درین قول راجع باخبار الٰہی ست تعالے شانہ بدان یا بسبب تضمن ابدا جواز
اعادت را چنانچہ فرمود۔ ولیس اول الخلق باہون علی من اعادتہ۔ و نیست نخست پیدا کردن و از عدم صرف بوجود آوردن آسان تر
بر من از باز برانگیختن بعد از ہلاک شدن بلکہ اعادہ آسان تر از ابدا ست چہ ہمہ دانند کہ شکستہ را باز بہم پیوستن آسان تر ست از اختراع
کردن و از محض عدم بوجود آوردن و این حکایت نسبت بآدمیان ست و الا نزد خداوند تعالے کہ قادر مطلق ست ہمہ یکسان باشد آنجا
آسان و مشکل نمی باشد و این قول آدمی ست کہ قائل ست بابدا و اگر نیز نباشد ممکن ست او را کہ بداند اگر نظر صحیح کار فرماید۔ واما شتمہ
ایای فقولہ اتخذ اللہ ولدا۔ و اما دشنام کردن آدمی مرا پس گفتن اوست کہ گرفت خدا فرزند را چنانکہ نصارے عیسی را گویند و یہود
عزیر را علیہما السلام و مشرکان فرشتگان را گویند کہ دختران خداوند بودن این قول شتم بجہت آن ست کہ این قول را ثابت ولدیت
مر اللہ تعالے را و ماہیت و استخلاف او مر او را چنانکہ عادت ست و چندین نقائص و عیوب دیگر مضاد صفات کمال کہ ازین لازم
می آید چنانچہ فرمود۔ وانا الاحد الصمد الذی لم الد ولم اولد۔ و منم یگانہ در ذات و صفات غیر محتاج بکسے و ہمہ محتاج من اند کہ نہ زائیدہ ام و نہ
زائیدہ شدہ ام۔ ولم یکن لی کفوا احد۔ و نیست مرا مثل مانند ہیچ یکے و این نفی زوجہ است کہ مثل زوج می باشد تا ولد از میان بر آید یا ولد
را نیز شامل ست چہ وے نیز مثل پدر می باشد۔ وفی روایۃ ابن عباس۔ و در روایت ابن عباس این چنین آمدہ۔ واما شتمہ ایای۔ و
اما دشنام دادن آدمی مرا۔ فقولہ لی ولد۔ پس گفتن اوست کہ مرا ولد ست۔ وسبحانی ان اتخذ صاحبۃ او ولدا۔ و پاک و منزہ ام من ازین کہ بگیرم
زن را یا فرزند را و در بعض روایات واو ست بجائے او۔ رواہ البخاری۔ **وعن ابی ہریرۃ**۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم قال اللہ تعالے۔ گفت خدائے تعالے۔ یؤذینی ابن آدم۔ میرنجاند مرا فرزند آدم و میکند چیزے را کہ مکروہ ست نزد
من و راضی نیستم من از ان زیرا کہ۔ یسب الدہر۔ دشنام میکند ابن آدم روزگار را و زمانہ را چنانکہ نزد محنت و نزول بلا شکایت از زمانہ
و روزگار کنند و بد گویند۔ وانا الدہر۔ و حال آنکہ منم دہر یعنی فاعل و مدبر و متصرف چون سب کردن دہر را مشعر باعتقاد فاعلیت و تصرف
اوست گویا دہر نام فاعل متصرف شد پس فرمود منم دہر یعنی دہر را کہ فاعل و متصرف اعتقاد میکنید آن فاعل و متصرف منم یا مضاف محذوف ست
ای انا مقلب الدہر و کرمانی گفتہ مراد بانا الدہر انا المدہر ست ای مقلبہ و بعض گفتہ اند دہر از اسمائے حسنی الٰہی ست تعالے شانہ و خطابی

آن را منکر شده اما در قاموس صحت آن مفهوم میگردد و با قطع نظر از نیم مقام جودت معنی ندارد مگر آنکه دهر بمعنی فاعل و متصرف
دارند و انا الدهر بنصب نیز روایت است و وجود ایذا در سب دهر بجهت آنست که ذم و سب وے مشعر بنسبت تصرف باوست یا
بجهت آنکه این ذم و سب راجع بجناب الٰهی میگردد زیرا که چون فاعل حقیقی او ست سب بروے واقع میشود و کذا قالوا بیدی الامر
بدست قدرت من ست کار و بیدی بتشدید نیز روایت است - اقلب اللیل والنهار - میگردانم شب را و روز را و پیدا می آرم اینها را
بیت چرخ را دور شبا روزی دهم ده شب برم روز آورم روزی دهم - متفق علیه - **وعن ابی موسی الاشعری** - رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ما احد اصبر علی اذی یسمعه من الله - نیست هیچ یکے صابرتر از خدا بر مکروهی که می شنود آن را -
یدعون له الولد - میخوانند برائے وے فرزند و اثبات میکنند برائے وے آنچه ناشائسته جناب قدس او ست - ثم یعافیهم ویرزقهم - پس تندرست
و سلامت میدارد ایشان را از بلایا و آفات و روزے میرساند ایشان را با نواع نعم و حقیقت صبر نگاهداشتن نفس است بر مکروه
و ضد وے جزع ست و مراد بصبر در شان حق تعالی عدم تعجیل ست با نتقام از گناهگاران بعفو یا بتاخیر و صبور یکے از اسماے حسنی
الٰهی ست تعالی و تقدس و حلیم نیز قریب بمعنی صبور ست لیکن گناهگار از صبور ایمن نبود شاید در وقتے دیگر انتقام بکشد و در حلیم ایمن ست
متفق علیه - **وعن معاذ** - رضی الله عنه از اکابر صحابه و عظماے ایشان ست مناقب او خارج از حد حصر و حصاست و در آخر
کتاب چیزے از آن مذکور گردد رض - قال - گفت معاذ بن جبل - کنت ردف النبی - بودم من ردیف پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
علی حمار - بر خرے که آنحضرت صلی الله علیه وسلم احیاناً بجهت تواضع و عدم تکلیف برین مرکب سوار شده است پس معاذ میگوید
که من نیز روزے در عقب آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوار بودم در حالے که - لیس بینی وبینه الا مؤخرة الرحل - نبود میان من
و میان آنحضرت صلی الله علیه وسلم مگر چوبے که پس پالان میباشد و سوار بدان تکیه میکند و مؤخره بضم میم و سکون همزه و خاے
معجمه مکسور ست و بهمزه مفتوح و تشدید خاے مفتوحه نیز آمده مقصود معاذ ازین سخن بیان قرب دست از حضرت صلی الله علیه وسلم
و فهم و ضبط کردن کلام شریف وے - فقال - پس گفت آنحضرت - یا معاذ تدری ما حق الله علی عباده - اے معاذ می دانی
که چیست حق خدا که واجب گردانیده است بر بندگان خود بحکم عبودیت و امر شریعت - وما حق العباد علی الله - و چیست حق بندگان
بر خدا که لازم گردانیده است وے تعالی بر خود بفضل و کرم خود - قلت الله ورسوله اعلم - گفتم خدا و رسول خدا داناتر ست - قال
فان حق الله علی العباد - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بدرستی حق خدا بر بندگان - ان یعبدوه ولا یشرکوا به شیئا -
این ست که پرستند او را و شریک نگردانند با وے چیزے را یعنی بت پرستی نکنند یا بآن معنی که ریا نکنند و اخلاص ورزند
در عبادت - وحق العباد علی الله ان لا یعذب - و حق بندگان بر خدا این ست که عذاب نه کند - من لا یشرک به شیئا -
کسے را که شریک نگردانند با وے چیزے را اگر مراد بشرک کفر باشد مراد آن ست که عذاب نکند مثل عذاب کافران و اگر ریا ست
عذاب اصلا نخواهد بود - فقلت - پس گفتم من - یا رسول الله افلا ابشر به الناس - آیا پس بشارت ندهم باین معنی مردم را و بشارت
بکسر با و فتح و ضم نیز آمده خبر خوش رسانیدن کسے را مشتق از بشره است و اثر خبر خوش شنیدن بیشتر در بشره ظاهر می شود

قال لا تبشرہم فیتکلوا۔ فرمود آن حضرت بشارت مده مردم را باین خبر تا اعتماد نکنند بران و ترک ندهند عمل را فیتکلوا ابتاے
فوقانیہ مشددہ وکسر کاف از اتکال بمعنی اعتماد فینکلوا بفتح تحتانیه وسکون نون وضم کاف نیز روایت است از نکول بمعنی باز استادن
از چیزے۔ متفق علیہ۔ اگر گویند پس چرا خبر داد معاذ باین حدیث با آنکه نهی کرد آنحضرت ازان جوابش آنکه معاذ رضی الله عنه
دانست که نهی مخصوص باہل آن زمان است که نو عہد بمسلمانی بودند و معتاد بتکالیف شرعیه نشده پس از آنکه چون شرائع و تکلیفات
ثابت شد و قضیه مردم نهی استقامت گرفت خبر داد و یا روایت کرد آنرا بعد از امر بوجوب تبلیغ و ورود وعید بر کتمان علم یا نهی از تبشیر نسبت
بجماعه مخصوص بود که اتکال کنند چنانکه از حدیث آینده معلوم گردد و روایت کرد با آنها که نه باین صفت بودند وعن انس
رضی الله عنه۔ ان النبی صلی الله علیه وسلم ومعاذ ردیفه علی الرحل قال۔ روایت است از انس که آنحضرت در انحال که معاذ
ردیف او بود گفت۔ یا معاذ قال۔ گفت معاذ۔ لبیک یا رسول الله وسعدیک۔ استادگی دارم در خدمت و فرمانبرداری تو
ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم و یاری میدهم ترا۔ قال۔ گفت آنحضرت بار دیگر۔ یا معاذ قال۔ گفت معاذ لبیک یا رسول الله
وسعدیک قال۔ باز گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم۔ یا معاذ قال۔ گفت معاذ۔ لبیک یا رسول الله وسعدیک ثلثا۔ سه بار
ندا کرد آنحضرت معاذ را و معاذ این کلمه گفت و در وے تاکید و مبالغه است در القاے این کلام و بیدار و هشیار کردن معاذ برائے
استماع آن و معنی لبیک اجابت و فرمانبرداری ست و معنی سعدیک یاری دادن و موافقت کردن است یعنی استاده ام بخدمت
وطاعت و موافقت تو بهر چه میفرمائی۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ ما من احد یشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله۔ نیست هیچ یکے
که گواهی دهد و بگوید با آنکه خدا یکے ست و محمد فرستاده اوست۔ صدقا من قلبه۔ از روے صدق و اخلاص ناشی از دل معرا از شائبه
کذب و نفاق۔ الا حرمه الله علی النار۔ مگر آنکه حرام میگرداند خداے تعالی آن گواهی دهنده را بر آتش دوزخ که برائے کافران ساخته
شده است یا حرام میگرداند بر وے خلود در نار و ابن المسیب میگوید که این حکم پیش از نزول فرائض و امر و نواهی بود و حسن بصری گفته
که مراد گفتن این کلمه است باداے حق و فریضه آن و بعض گفته اند مراد آن است که بگوید ندم و توبه گفت و همبران مرد۔ قال۔ گفت معاذ
یا رسول الله افلا اخبر به الناس۔ آیا پس نرسانم این خبر خوش مردم را۔ فیستبشروا۔ پس بشارت یابند بآن و خوش دل شوند بران
قال۔ گفت آنحضرت۔ اذا یتکلوا۔ اکنون که خبر دهی مردم را بدان اعتماد میکنند بران و ترک میدهند عمل را۔ فاخبر بها معاذ عند موته۔
پس خبر داد باین قصه و یا باین کلمات معاذ نزد موت خود۔ تاثما۔ از جهت احتراز کردن و باز ایستادن از بزه در کتمان علم و ترک
تبلیغ ازین کلام ظاهر مفهوم میگردد که نهی از اخبار پیش از نهی از کتمان علم بود۔ متفق علیه۔ وعن ابی ذر۔ از زهاد صحابه و صادقان
ایشان است و مذهب او و ترک ادخار مال ست اگرچه حق آن ادا کرده باشند مناقب او بسیار است در آخر کتاب بیاید ان شاء الله
تعالی رضی الله عنه۔ قال۔ گفت۔ اتیت النبی۔ آمدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم وعلیه ثوب ابیض۔ و حال آنکه بود بران
حضرت جامه سفید۔ وهو نائم۔ و آنحضرت در خواب بود۔ ثم اتیته وقد استیقظ۔ پستر باز آمدم و حال آنکه تحقیق بیدار شده بود و
ذکر این احوال از برائے تحقیق و تثبیت مزید اطلاع خود بر احوال شریف میکند تا بدانند که روایت از روے تثبت و تیقظ میکند

باآنکہ ذکر احوال محبوب با قطع نظر از ان شیرین ولذیذ ست وغالباً این وجہ در ہمین مقام شد پس ذکر آن از جہت نیز تواند بود و اللہ اعلم۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ ما من عبد قال۔ نیست ہیچ بندہ کہ گفت۔ لا اِلٰہ الا اللہ ثم مات علٰی ذٰلک۔ پس بمرد بر اعتقاد این کلمہ و ہیچ منافی آن نہ گفت و نکرد۔ الا دخل الجنۃ۔ مگر آنکہ می در آید آن بندہ بہشت را ابوذر میگوید۔ قلت۔ گفتم من۔ وان زنی وان سرق۔ آیا می در آید بہشت را اگرچہ زنا کردہ باشد آن بندہ و دزدی کردہ باشد۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ وان زنی وان سرق۔ می در آید اگرچہ زنا کردہ باشد و دزدی کردہ باشد و چون این حکم مستبعد و مستغرب نمود ابوذر باز اعادہ کرد از برائے تحقیق و تثبیت و تواند کہ تکرار و اعادہ از جہت کمال سرور برحمت حق و شکر گذاری نعمت وے جل و علا باشد باز میگوید قلت۔ گفتم۔ وان زنی وان سرق قال۔ گفت آنحضرت۔ وان زنی وان سرق قلت۔ باز گفتم۔ وان زنی وان سرق قال۔ گفت آنحضرت۔ وان زنی وان سرق علٰی رغم انف ابی ذر۔ می در آید بہشت را بر رغم انف ابی ذر رغم بمعنی بخاک مالیدن مشتق از رغام بفتح را بمعنی خاک و مراد برغم انف درین جا خواری و انقیاد ست باکراہت چون ابوذر استبعاد کرد و استغراب نمود این حکم را گویا مطبوع و محبوب نزد وے خلاف آن نمود پس حکم کردن بآن موجب خواری و شکست اوست و ادرا باکراہ و جبر بر آن آوردن ست اینکہ مردم میگویند فلان بر رغم او این کار کرد یا گفت این معنی دارد۔ وکان ابوذر اذا حدث بہذا۔ و بود ابوذر وقتے کہ تحدیث میکرد باین حدیث۔ قال۔ می گفت این کلمہ را کہ۔ وان رغم انف ابی ذر۔ چنانکہ شنیدہ بود از حضرت در حق خود برائے تذکار آن حال و تاکید و تحقیق آن و التذاذ بدان بیت کرد دشنام من آن محبوب جانی بلے شبے عمر بگذشت و ہنوز م لذت آن در دل ست۔ متفق علیہ۔ بدانکہ این حدیث و امثال آن دلالت دارند بر آنکہ مومن اگرچہ فاسق باشد و مرتکب کبیرہ می در آید بہشت را یا بعفو و مغفرت پروردگار تعالےٰ بفضل و کرم او یا بہ شفاعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا بعد از تعذیب و در آوردن در آتش بقدر گناہ اما حدیث حرام بودن او بر نار تاویل او آنست کہ در حدیث معاذ گفتہ شد و مذہب اہل سنت این ست کہ فاسق مؤمن ست و مآل مومن آخر بہشت ست و احادیث صحیحہ درین باب بسیار ست و اجماع سلف از صحابہ و تابعین ہمبرین بود و اعتقاد امت پیش از ظہور اہل بدعت از معتزلہ و غیر ایشان ہمین بود و مذہب ایشان آن ست کہ فاسق مومن نیست و مخلد ست در نار و عمل داخل ست در حقیقت ایمان و ایشان می گویند کہ اگر می گوییم بندہ بمجرد گفتن لا الٰہ الا اللہ بہشت در آید باعث می گردد او را بر اعتماد و غرور و ارتکاب معاصی و فسق و فجور می گویند کہ این اعتقاد مردم را از ربقۂ ملت و قید شریعت می بر آرد و نہ چنین ست کہ ایشان می گویند چہ تہدیدات و وعیدات در شان عصاۃ کہ ورود یافتہ بسیار است و آن کافی ست در انذار و انزجار و اگر خواہند بر یک معصیت عذاب کنند کہ بیرون از حد حصر و احصا باشد و نیز آمدہ است کہ ادنے مدت عذاب مسلمانان گناہگار مدت عمر دنیا باشد کہ ہفت ہزار سال ست و در بعض روایات ہفتاد ہزار سال آمدہ و صدور این کلمہ بصدق و اخلاص و ثبات و دوام بران بے عروض منافی و مخالف از شک و تردد کارے آسان نیست خصوصاً از اہل فسق و فجور کہ دلہاے ایشان

مملو و محشو ست بتراکم ظلمات و شبهات و واقع اند در ورطهٔ استخفاف و استحلال و با وجود آن فسق اگر تصدیق یقینی حاصل
باشد و بغلبهٔ شهوت و نفس معصیتے صادر گردد و خوف و جزع و فزع و عزم بر توبه بآن مقارن باشد بمقتضاے وعدهٔ
کرم امیدواری هست که بخشد و بعد از جزاء و سزا دادن و عذاب و عقاب کردن آخر به بهشت در آرد بحکم اللہ ما یشاء
و یفعل ما یرید و هو العزیز الحکیم - **وعن عبادة بن الصامت** - رضی اللہ عنه - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه
وسلم من شهد ان لا اله الا اللہ وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله وان عیسی عبد اللہ ورسوله - کسیکه گواهی دهد که
خداے یکے ست و محمد بر حق و گواهی دهد که عیسی بندهٔ خداست و رسول اوست در اثبات بندگی مر عیسی را رد است بر
نصاری که او را اللہ یا ابن اللہ میگویند و در شهادت برسالت وے رد است بر یهود که منکر رسالت اویند - وابن امته
و گواهی دهد که عیسی پسر داه خداے تعالے ست که مریم باشد و چون مرد را عبد اللہ میگویند زن را امة اللہ میخوانند
و زن و مرد همه غلام و داه و بندگان پروردگار تعالے اند و ظاهر آنست که این رد بر نصاری ست و تاکید اوست
و بعضی گفته که رد بر یهود نیز تواند بود و مراد براءت ساحت اوست از نسبت قذف و شتم که یهود او را میکردند - وکلمته القاها
الی مریم - و عیسی کلمهٔ حق تعالے ست که افگند و فرستاد او را بسوے مریم عیسی را کلمة اللہ ازین جهت گویند که بمجرد
کلمهٔ کن پیدا شده بے وساطت پدر و اسباب عادی در ولادت یا از جهت آنکه تکلم کرد در گهواره وقت صغر سن پس
مظهر کامل اسم المتکلم باشد - و روح منه - و عیسی روحے ست صادر از جناب حق او را روح بجهت آن گویند که احیاے
اموات کرده یا دلهاے مرده را بحیات معنوی زنده گردانیده یا مراد خداوند روحے ست صادر از قدرت حق بے وساطت
اصل و ماده - والجنة حق والنار حق - و گواهی دهد که بهشت حق ست و آتش دوزخ حق ست - ادخله اللہ الجنة - می در آرد او را
خداے تعالے در بهشت ابتدائے یا بعد از عذاب - علی ما کان علیه من العمل - برانچه دارد وے از عمل نیک یا بد و این حدیث
صریح ست در مذهب اهل سنت و جماعت - متفق علیه - **وعن عمرو بن العاص** - رضی اللہ عنه - از مشاهیر صحابه ست از عقلاے
قریش و اهل دهاست احوال وے در کتاب جامع المناقب باید - قال - گفت عمرو بن العاص - اتیت النبی - آمدم پیغمبر را صلی اللہ علیه
وسلم فقلت ابسط یمینک فلابایعک - پس گفتم بآنحضرت صلی اللہ علیه وسلم فراخ کن دست راست خود را تا بیعت اسلام کنم ترا و لابایعک را
بکسر لام و نصب عین و بفتح لام و رفع عین هر دو خوانده اند - فبسط یمینه - پس فراخ کرد آن حضرت صلی اللہ علیه وسلم دست راست خود را
فقبضت یدی - پس کشیدم من دست خود را - فقال - پس گفت آنحضرت - مالک یا عمرو - چه شد ترا و چه کار میکنی و چرا دست کشیدی
ای عمرو - قلت اردت ان اشترط - گفتم من میخواهم که شرط کنم - قال تشترط ماذا - گفت شرط میکنی چه شرط میکنی - قلت ان یغفر لی
گفتم این شرط میکنم که آمرزیده شود مرا گناهان که پیش ازین کرده ام - قال - گفت آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم - اما علمت یا عمرو ان
الاسلام یهدم ما کان قبله - آیا نمیدانی تو اے عمرو یعنی بدانکه اسلام آوردن می افگند و بر طرف میگرداند هر گناهے را که پیش از ان
بوده مظالم و غیر مظالم - وان الهجرة تهدم ما کان قبلها - و نمیدانی که هجرت گزیختن از دار حرب بدار اسلام هدم میکند گناهان که پیش از وے بوده

وان الحج یہدم ما کان قبلہ۔ وبدرستیکہ حج ہدم میکند چیزے را کہ پیش ازان بود از گناہان ہم تحریر تخریج مخصوص ست بغیر مظالم و در حج قولے بہدم مظالم نیز آمدہ وحدیثے نیز درین باب وارد و یافتہ واللہ اعلم۔ رواہ مسلم۔ و در صحیح مسلم آمدہ است کہ عمرو بن العاص در وقت موت قلق و اضطراب بسیار می نمود و بیتابی میکرد پسر وے عبداللہ بن عمرو گفت کہ چرا چندین اضطراب میکنی ای پدر امیدوار باش کہ صحبت با رسول خدا داشتہ و در خدمت وے کارہا کردہ گفت ما را در عمر سہ حالت پیش آمدہ است تا آخر چہ آید اول آنکہ دشمن ترین مردم پیش ما رسول اللہ بود و با وے کارزارہا کردہ و کمر بعداوت او بستہ بودیم ثانیاً دوست ترین مردم نزد ما آنحضرت شدہ و در خدمت او بودہ و فرمانبردار او گشتہ بودیم ثالثاً بعد از حضرت امارتہا و حکومتہا و واقعہائے غریب پیش آمدہ و در ان جا افراطہا و تفریطہا رفتہ و چیزہا واقع شدہ است تا عاقبت کار آن چہ باشد واللہ اعلم۔ و الحدیثان المرویان عن ابی ہریرۃ۔ و دو حدیثے کہ روایت کردہ شدہ اند از ابی ہریرۃ و در مصابیح در کتاب ایمان آوردہ است اول حدیثیکہ در اول او این لفظ ست۔ قال اللہ تعالے انا اغنی الشرکاء عن الشرک الاٰخر۔ و حدیث دیگر کہ در اول او این لفظ ست۔ الکبریاء ردائی سنذکرہما۔ لم تخام ست کہ ذکر کنیم آن دو حدیث را۔ فی بابی الریاء والکبر ان شاء اللہ تعالے

الفصل الثانی عن معاذ قال قلت۔ گفت معاذ بن جبل گفتم۔ یا رسول اللہ اخبرنی بعمل یدخلنی الجنۃ ویباعدنی من النار خبر دہ مرا بعملے کہ در آرد مرا در بہشت و دور گرداند مرا از آتش دوزخ۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ لقد سالت عن عظیم۔ بہ تحقیق پرسیدی از کارے بس بزرگ۔ وانہ لیسیر علی من یسرہ اللہ علیہ۔ و بدرستی و راستی این کار ہر آئینہ آسان ست بر کسے کہ آسان گرداند آن را خدا تعالے بر آنکس بعد ازان بیان آن کار را امر کرد بقول خود۔ تعبد اللہ ولا تشرک بہ شیئا عبادت کن خدا را و شریک مگردان با وے چیزے را۔ وتقیم الصلوٰۃ و برپا دار نماز را۔ وتؤتی الزکوٰۃ۔ و بدہ زکوٰۃ را۔ وتصوم رمضان۔ و روزہ دار ماہ رمضان را۔ وتحج البیت۔ و قصد کن زیارت خانہ کعبہ را۔ ثم قال الا ادلک علی ابواب الخیر پس گفت آنحضرت آیا راہ نمایم ترا بر درہائے نیکی کہ نیکی از انہا می در آید پس بیان کرد آنہا را بقول خود۔ الصوم جنۃ۔ روزہ داشتن حکم سپر دارد کہ مانع می آید از رسیدن تیر معصیت لصائم بجہت منع شہوات و بستہ شدن راہ شیطان۔ والصدقۃ تطفی الخطیئۃ۔ و عطا کردن بفقیر سرد میگرداند و محو میکند آتش گناہ را۔ کما یطفی الماء النار۔ چنانچہ سرد میگرداند آب آتش را اگرچہ نیکی مطلقاً میبرد و محو میگرداند بدی را بحکم ان الحسنات یذہبن السیئات ولیکن در صدقہ بیشتر ست کہ سبب وصول نفع بغیر ست و دلالت قوی دارد بر صدق دعوی ایمان و محبت مولے تعالے۔ وصلوٰۃ الرجل فی جوف اللیل۔ و نماز کردن مرد در میان شب نیز از ابواب خیر و راہ در آمد فیوض و انوار و سبب الطاف نا خطیات ست بیت گر روز نیابیش ز غوغاے عرب :: شب محرم عاشقان ست شہباش طلب :: ثم تلا۔ پس تر خواند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از برائے استشہاد بر فضیلت نماز شب و صدقہ این آیت را کہ۔ تتجافی جنوبہم عن المضاجع حتی بلغ یعملون۔ تا آنکہ رسید آخر آیت را کہ جزاء بما کانوا یعملون ست و حاصل معنی این کریمہ آن ست کہ پروردگار عالم تعالے و تقدس ستایش

میکنند شب خیزان و پہلو از بستر راحت دور دارندگان را از انچہ مولے کریم عز وعلا ایشان را از نعمت با مادہ انفاق
کنندہ گان را و میفرماید کہ نمیداند ہیچکس انچہ پنہان داشتہ شدہ است ایشان را در دار آخرت از انچہ سبب قرار و آرام و
لذت و سردی چشم ایشان گردد و از نعمتہاے بہشت و دیدار مولے تعالے در جزاے انچہ عمل میکردند و میگذاردند نماز شب
را و میدادند از اموال طیبہ شرف مر وجود دست و کرامت بسجود + ہر کہ این ہر دو ندارد عدمش بہ ز وجود + ثم قال
پس انتخاب کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از امور دین و شعار ملت افضل و خلاصۂ آن را و گفت۔ الا ادلک براس الامر
آیا راہ نمایم ترا باصل و سر ہمہ کارہاے دین کہ دین بے آن وجود نگیرد و چنانکہ سر نسبت بجسد۔ وعمودہ۔ و راہ نمایم ترا
بستون دین کہ بدان دین برپا بود و قوت و کمال پذیرد و چنانکہ خانہ بستون۔ وذروۃ سنامہ۔ و راہ نمایم ترا بہ بلندی
کوہان دین کہ دین از ان علو و ارتفاع گیرد و ذروہ بکسر ذال و ضم آن مکان بلند را گویند چنانکہ ذروۂ جبل پشتہ کوہ را
گویند و سنام بفتح سین کوہان شتر۔ قلت بلے۔ چون رغبت و شوق سائل براستماع و دریافت آن امر عظیم و دین مرتبہ
باستماع صفات عظیمہ وے بیشتر شد گفت بلے بگو و راہ نما مرا بدان۔ یارسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ فرمود۔ راس الامر
الاسلام۔ سرمایۂ ارکان دین اسلام ست کہ مراد بدان شہادتین ست کہ حاصل میگردد بدان اصل دین۔ وعمودہ الصلوٰۃ
و ستون دین نماز ست کہ قوت می یابد بدان بناے دین مسلمانی۔ وذروۃ سنامہ الجہاد۔ و بلندی کوہان دین کارزار
کردن ست با کافران کہ بدان کار دین ارتفاع و بلندی میگیرد و چون جہاد و کارزار کردن غالب سوارہ میباشد در صورت
نیز بلندی دارد۔ ثم قال الا اخبرک بملاک ذلک کلہ۔ پس گفت آنحضرت خبر دہم ترا بچیزے کہ قوام و نظام این ہمہ چیزہا ست
کہ مذکور شدند یا ذلک اشارت باسلام ست و تاکید باعتبار اجزا و ارکان اوست و ملاک انچہ شے بدان قوام پذیرد و نظام
گیرد و ملاک بکسر میم و فتح آن ہر دو آمدہ و تورپشتی گوید کہ اہل لغت بکسر و فتح ہر دو میگویند و در روایت حدیث بکسر میم ست۔ قلت بلی
گفتم آرے خبر دہ مرا بدان۔ یا نبی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ فاخذ بلسانہ۔ پس گرفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم زبان شریف
خود را و اشارت کرد بدان۔ وقال۔ و گفت۔ کف علیک ہذا۔ باز دار بر نفس خود و نگاہ دار این را یعنی زبان را۔ فقلت
پس گفتم من بطریق تعجب و استفہام۔ یا نبی اللہ وانا لمواخذون بما نتکلم بہ۔ اے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ما گرفت و گیر
کردہ میشویم بچیزے کہ تکلم میکنیم بآن۔ قال ثکلتک امک۔ بگرید ترا مادر تو۔ یا معاذ۔ ثکل بضم موت و ہلاک و فقدان حبیب
و ولد و اصل این دعاست بموت و ہلاک یعنی بمیری تا خلاص شوی از وقوع درین ورطہ کہ در وے افتادہ و گفتہ اند کہ این
لفظے ست کہ بجریان عادت بر زبان میرود و معنی آن مراد نیست غرض تعجب و انکار مخاطب ست۔ وہل یکب الناس فی النار
آیا می اندازد مردم را در آتش دوزخ۔ علے وجوہہم۔ بر روہاے ایشان۔ او علے مناخرہم۔ شک راوی ست کہ علے
وجوہہم گفت یا علے مناخرہم گفت و مناخر جمع منخر ست بفتح میم و سکون نون و فتح خاے معجمہ یا کسر وے در اصل بمعنی سوراخ
بینی آید و اینجا مراد بینی ست چہ ہر کہ بر روے افتد نخست بر بینی افتد کہ بلند ترین اجزاے روست یعنی مردم را در دوزخ نمی

اندازند - الا حصائد السنتہم - مگر سخنہائے ایشان کہ ہرچہ برزبان آید بے تمیز و بے احتیاط بگویند و نیک را از بد نشناسند و ما یعنی را از ما لا یعنی تمیز نکنند و حصائد جمع حصیدہ ست بمعنی آنچہ درو کردہ شود از کشت بداس و درو کردن تمیز کردہ نشود میان خشک و تر و نیک و بد تشبیہ کرد سخنان بے صرفہ گفتن را بدان و این باعتبار اکثر و اغلب ست چہ ہرچہ بآدمی زاد برسد از آفت و بلا در دنیا و آخرت اکثر از رہ گذر زبان برسد نظم ہرچہ بر آدمی رسد ز زبان ✤ ہمہ از آفت زبان برسد ✤ ہرچہ آمد بزبانت گفتی ✤ آنچہ آمد بد ہانت خوردی ✤ دیگرے را چہ گناہ است کہ تو ✤ خویش را خویش بدوزخ بردی ✤ رواہ احمد والترمذی وابن ماجہ وعن ابی امامۃ رضی اللہ عنہ اسم او صُدَی ست بضم صاد و فتح دال مہملتین و تشدید یا باہلی صحابی ست اختلاف کردہ اند در نسب وے و آبائے او باتفاق بر کنیت وے ساکن شد مصر را بعد از ان انتقال کرد بحمص و وفات یافت در ان کثیر الروایۃ ست و اکثر حدیث وے نزد شامیین مات سنۃ ست وثمانین او احدی وثمانین ولہ احد و تسعون سنۃ وہو آخر من مات من الصحابۃ بالشام بر قول اکثر - قال قال رسول صلی اللہ علیہ وسلم من احب للہ وابغض للہ - کسے کہ دوست دارد کسے را برائے خدا و دشمن دارد برائے خدا - واعطی للہ ومنع للہ - و بدہد برائے خدا و نہد برائے خدا یعنی ہمہ کارہائے او برائے خدا بود و ہرچہ کند بطلب رضائے حق دارد وجہ اللہ کند بیت وطن برائے تو گیرم سفر برائے تو جویم ✤ خمش برائے تو باشم سخن برائے تو گویم ✤ فقد استکمل الایمان - پس بتحقیق کامل گردانید ایمان خود را چہ کمال این در ایمان اخلاص ست کہ مقام کمل صدیقان ست رزقنا اللہ - رواہ ابو داؤد - روایت کرد این حدیث را ابو داؤد - ورواہ الترمذی عن معاذ بن انس - و روایت کرد آن را ترمذی از معاذ بن انس - مع تقدیم وتاخیر - بالتقدیم و تاخیر بعض فقرہا بر بعض و لفظ مصابیح ہمان اول ست - وفیہ - و در حدیث ترمذی بجائے فقد استکمل الایمان - فقد استکمل ایمانہ - آمدہ - وعن ابی ذر رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم افضل الاعمال الحب فی اللہ والبغض فی اللہ - فاضل ترین عملہا دوست داشتن ست کسے را از جہت خدا و دشمن داشتن از جہت خدا - رواہ ابو داؤد - معنی این حدیث عین معنی حدیث ابی امامہ است و بودن این عمل فاضل تر از اعمال دیگر بجہت آن کہ باعث و مبنائے جمیع خیرات محبت خداست و چون محبت غلبہ کرد چنانکہ ہیچکس و ہیچ چیز را دوست ندارد مگر برائے خدا و دشمن ندارد مگر برائے خدا لابد باعث خواہد بود بر امتثال جمیع اوامر و انتہا از جمیع نواہی و امثال این حدیث از جوامع الکلم اند کہ جامع جمیع مراتب اسلام و ایمان و احسان و متضمن تمامہ احکام شریعت و آداب طریقت و اسرار حقیقت ست امام غزالی گفتہ رحمۃ اللہ علیہ کہ اگر یکے طباخی را دوست دارد کہ طعام خوب می پزد و بفقرا و صلحا میخوراند این دوستی از جہت خداست و اگر یکے استاد را دوست دارد تا علم از وے آموزد و آن را وسیلہ دنیا سازد این دوستی نہ از جہت خداست وعن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ - قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المسلم من سلم المسلمون من لسانہ ویدہ - مسلمان کامل کسے ست کہ سلامت مانند مسلمانان از زبان وے و دست وے شرح این در فصل اول در حدیث عبد اللہ بن عمرو گذشت - والمؤمن

من امنه الناس علی دمائهم واموالهم - ومومن کامل کسے ست که امین گیرند مردم اورا بر خونهاے خود و مالهاے خود یعنی ایمن باشند از وے بر که تعرض کند در خون و مال ایشان بناحق شرعی نخواهد کرد ظاهر حدیث موهم ست بتغایر اسلام و ایمان و مسلم و مومن و اختلاف احکام ایشان و لیکن اینجا مراد باسلام و ایمان یکے ست و فقره ثانیه تاکید و تقریر اولے ست و بر اسلام سلامت مردم را مترتب ساخت و بر ایمان امن مردم را از جهت تفنن رعایت مناسبت و در ثانی بر گناهان دست اقتصار نمود و گناهان زبان را تکرار نکرد زیرا که آفت بزبان ظاهر و شائع ست حاجت بتکرار ندارد و آفت دست محتاج به بیان و تقریر ست کذا ذکر الطیبی و میتوان گفت که ایمان چون عبارت از تصدیق ست و محل قلب قوی و کامل تر از اسلام ست که عبارت از انقیاد و استسلام ست مظاهر ست تخصیص کرد ایمان را با من که قوی تر از سلامت ست چه در سلامت عدم اصابت ضرر ست با وجود توهم اصابت و احتمال آن و در امن قطع این توهم و احتمال ست مطلقا و نیز امن و خوف در دماء و اموال مخصوص به ست نیست زبان را نیز دخلے تواند بود بسعایت و نمیمه و جز آن و عدم ذکر اعراض بجهت اکتفا بدما ست و در حکم آن ست فافهم وبالله التوفیق - رواه الترمذی و النسائی - روایت کرده اند این حدیث را ترمذی و نسائی - وزاد البیهقی فی شعب الایمان بروایة فضالة - و زیادت کرده ست بیهقی در کتاب شعب الایمان بروایت فضاله بفتح فا که از موالی آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم این عبارت را که - والمجاهد من جاهد نفسه فی طاعة الله - و مجاهد حقیقی کامل کسے ست که کارزار میکند نفس خود را در طاعت خدا که نفس ابا می آرد و تمرد می ورزد و اطاعت فرمان نمیکند پس با وے جنگ میکند و اسیر میگرداند و میکشد اورا بیت سهل شیری دان که صفها بشکند + شیر آن باشد که خود را بشکند - والمهاجر من هجر الخطایا و الذنوب - و همچنین مهاجر حقیقی آن کسے ست که ترک میدهد و میگذارد گناهان را از صغائر و کبائر و عمد و خطا و تحقیق این نیز در حدیث عبدالله بن عمر گذشت - وعن انس - قال قلما خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم - در روایت ست از انس رض که گفت کم وقتے بود که خطبه میخواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم براے ما - الا قال - مگر آنکه میگفت این کلمه را و وصیت میکرد بعمل بدان - لا ایمان لمن لا امانة له - نیست ایمان کسے را که نیست امانت مر او را - ولا دین لمن لا عهد له - و نیست دین مر کسے را که نیست عهد و پیمان مر او را - رواه البیهقی فی شعب الایمان - بدانکه ظاهر آن ست که مراد بامانت معنی متعارف او ست که حفظ اموال و مجالس مردم ست و ترک خیانت در آن و بعهد نگاهداشتن پیماے که بایکدیگر می بندند پس نفی ایمان و دین براے تغلیظ و تشدید باشد و مراد دین و ایمان کامل ست و اگر مراد بامانت تکالیف شرعیه که منطوق کریمه انا عرضنا الامانة است و بعهد میثاقے که در روز الست پروردگار تعالے از بندگان بحفظ حقوق ربوبیت گرفت فلا اشکال چه آن شامل تمامه دین و ایمان ست فروعا و اصولا و برین تقدیر در کلام تکریر و تاکید ست براے تحقیق و تقریر والله اعلم

الفصل الثالث

عن عبادة بن الصامت - رضی الله عنه عبادة بضم عین و تخفیف با ابن الصامت که از کبراے انصار و نقباے ایشان ست - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول - گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم میگفت من شهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله حرم الله علیه النار - کسے که باین کلمه بصدق و یقین گواهی دهد و اقرار کند حرام میگرداند

اللہ تعالے بروے آتش دوزخ را شرح این سابقاً در حدیث معاذ گذشت - رواہ مسلم - وعن عثمان - رضی اللہ عنہ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من مات وھو یعلم انہ لا الٰہ الا اللہ - کسے کہ بمیرد حال آنکہ میداند ویقین دارد بوحدانیت
حق تعالے و رسالت پیغمبر - دخل الجنۃ - در می آید بہشت را اگرچہ در مقابلۂ گناہان کہ دارد در دوزخ نیز در آید و عذاب بیند
و تواند کہ بشفاعت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم درگذرند از گناہان او و در نیارند او را در دوزخ - رواہ مسلم - وعن
جابر - رضی اللہ عنہ جابر بن عبد اللہ بن عمرو انصاری از مشاہیر صحابہ و اکابر ایشان ست کثیر الحدیث حاضر شد او و پدر
او عقبہ ثانیہ را و حاضر شد بدر را و اصح آن ست کہ حاضر نشدہ و حاضر شدہ بعد از وے ہزدہ مشہد را ہمراہ آن حضرت و وے
از نقبائے انصار است در آخر عمر اعمی شد و امام محمد باقر سلام اللہ علیہ وعلے آبائہ از وے روایت دارد و خلق کثیر جزوے
مات بالمدینۃ سنۃ اربع وسبعین وقیل غیر ذلک - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثنتان موجبتان فرمود دو خصلت
واجب گردانندہ اند جزائے خود را - قال رجل - گفت مردے - یا رسول اللہ ما الموجبتان - چیست معنی موجبتان
و کدام اند آن دو خصلت کہ واجب گردانندہ اند جزائے خود را - قال من مات یشرک باللہ شیئاً - کسے کہ بمیرد در
حالتے کہ شریک میگرداند بخدا چیزے را و کفر می ورزد بوے - دخل النار - در می آید البتہ دوزخ را و ہمیشہ میباشد در ان
- ومن مات لا یشرک باللہ شیئاً دخل الجنۃ - و کسے کہ بمیرد در حالتے کہ شریک نمیگرداند بخدا چیزے را می در آید البتہ در
بہشت در حال یا در مآل - رواہ مسلم - وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ - قال کنا قعوداً حول رسول اللہ گفت ابوہریرہ
بودیم انشستہ گرد پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم معنا ابو بکر و عمر - در حالے کہ بودند با ما ابوبکر و عمر - فی نفر - در ضمن جماعتے کہ بودند نفر
جماعت از مردان از سہ تا دہ و بمعنی مطلق قوم و جماعت نیز آید - فقام رسول اللہ - پس بایستاد و بیرون رفت پیغمبر خدا -
صلی اللہ علیہ وسلم من بین اظہرنا - از میان ما اظہر بفتح ہمزہ و سکون ظا و ضم ہا جمع ظہرست بمعنی پشت چون ہر کہ در میان
قومے ست میان پشتہائے ایشان ست زیرا کہ پشت ہر یکے در جانبے ست از وے نیز در ظہر معنی استظہار و استناد ست
و ہر کہ در میان قومے ست مستظہر و مستند ست بایشان این لفظ را مقحم می آرند و زیادہ میکنند و بظاہر معنی لفظ این
میشود کہ بر آمد از میان پشتہائے ما یعنی از میان ما این لفظ ہمچنین شائع ہست در زبان عرب - فابطا علینا پس
درنگ کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر ما در باز آمدن و زمانے بگذشت کہ باز نیامد وخشینا ان یقتطع دوننا - و
ترسیدیم ما کہ تنہا یافتہ شود آنحضرت و گرفتہ شود و رسانیدہ شود بوے مکروہی از جانب دشمنی یا جز آن جدا از مانی
الصراح اقتطاع پارہ از چیزے جدا کردن - وفزعنا - وخشیت و فزع ہر دو بمعنی ترسیدن ست غالباً بخشیت ترسیدن
در دل و متوہم شدن مراد ست و بفزع وجود اثر آن در ظاہر چنانکہ برخاستن و فکر آن شدن ولہذا گفت - فقمنا - پس
استادیم ما ہمہ جماعہ و نگران شدیم بیت نشستہ آن دلبر جانی بجانم ہمچو جان در تن ٭ اگر یکدم جدا افتاد جان از
تن برون آید - فکنت اول من فزع - پس بودم من نخستین کسے کہ ترسید و بایستاد از تجاوز یا دست مجتبیٰ و التجا

نسبت بسرور کائنات صلی اللہ علیہ وسلم از ابوہریرہ مفہوم میشود و در واقع چون بنا شد کہ آن غریب نامراد را غیر از
جناب وے و لطف و کرم او پشت و پناہی و ملجاے نبود ؏ جز آستان توام در جہان پناہی نیست ۞ سر مرا
بجز این در حوالہ گاہے نیست ۞ فخرجت اتبعی رسول اللہ۔ پس بیرون آمدم در حالیکہ میجویم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم
حتے اتیت حائطا للانصار۔ تا آمدم بستانے را کہ مر یکے از انصار را بود۔ لبنی النجار۔ مر بنی نجار را کہ قبیلہ ایست
از انصار و حائط در اصل بمعنی دیوار ست کہ محیط است بہ بستان و بر بستان نیز اطلاق کنند و گویا کہ ابوہریرہ بقیاس و
قرینہ دریافت کہ آن حضرت درین بستان خواہد بود بلکہ بمشام محبت وے بوے از نسیم جمال او رسید کہ بدان دریافت
؏ رفت بربوے سر زلف تو حتے بچمن ۞ ورنہ کے بوے نسیم سحری بود غرض ۞ فدرت بہ ہل اجد لہا بابا۔ پس گردیدم
گرد آن بستان شاید کہ بیابم مر آن را درے و در آیم دران بستان۔ فلم اجد۔ پس نیافتم درے مر آن بستان را گویا در
آن را بستہ بودند یا ابوہریرہ بجہت قلقے و اضطرابے کہ دران وقت داشت نیافت۔ فاذا ربیع یدخل فی جوف حائط۔
پس ناگاہ دیدم جدول صغیر کہ در می آید در میان دیوار۔ من بئر خارجۃ۔ از چاہے کہ بیرون آن بستان بود و
بعضے گویند خارجہ نام مردے بود کہ آن چاہ از آن او بود و بر معنی اول بیر و خارجہ را تنوین باید خواند و بر ثانی بے
تنوین و خارجہ بفتح۔ والربیع الجدول و ربیع بمعنی جدول ست یعنی جوے خرد این تفسیر از راوی ست۔ قال گفت
ابوہریرۃ۔ فاحتفزت۔ پس گرد آوردم دست و پاے خود را تا بگنجانم خود را دران جدول و در آیم فی الصراح احتفاز
بفا و زاے معجمہ خود را گرد آوردن و بر سر پاے نشستن و خویشتن در چیدن۔ فدخلت علی رسول اللہ۔ پس در آمدم بر پیغمبر
خداے صلی اللہ علیہ وسلم فقال۔ پس گفت آن حضرت بطریق تعجب و استفہام۔ ابوہریرۃ۔ تو ابوہریرہ۔ تعجب
داشت آنحضرت از در آمدن وے در بستان باوجود آن کہ راہ بستہ بود یا آنحضرت دران وقت بجہت استغراق و غلبتے
کہ از ورود وحی داشت و از خود غائب بود او را نشناخت۔ فقلت نعم۔ پس گفتم آرے منم ابوہریرہ۔ یا رسول اللہ
قال ما شانک۔ فرمود چیست حال تو و چہ کار میکنی و چون آمدی۔ قلت کنت بین ظہرنا فقمت فابطات علینا فخشینا ان
تقتطع دوننا ففزعنا فکنت اول من فزع فاتیت ہذا الحائط۔ ابوہریرہ بالتمام قصہ را بخواند و صورت حال را نمود و گفت
کہ بودی تو یا رسول اللہ میان ما پس برخاستی و درنگ کردی بر ما پس ترسیدیم ما کہ مکروہی رسانیدہ شود ترا بے ما پس
برخاستیم ما پس بودم من نخستین کسے کہ ترسید پس آمدم من این بستان را۔ فاحتفزت۔ پس در آمدم من در جدول۔
کما یحتفز الثعلب ۞ چنانکہ در می آید روباہ در سوراخ خود و در تمام قصہ برخواندن ابوہریرہ شکایت الم جدائی و ترس از ضیاعت
مکروہ نمودن اظہار کمال محبت و دوستی ست و اعتذار از در آمدن در خلوت و گستاخی دادن نیز متضمن ست۔ وہؤلاء الناس
ورائی۔ و این مردم می در آیند در پس من۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ یا ابا ہریرۃ۔ و اعطانی نعلیہ۔ و داد مرا نعلین خود را
تا نشان آن باشد کہ از پیش حضرت وے می آیم و تخصیص نعلین بجہت آن باشد کہ ازین جنس دیگر حاضر نبود کہ بدہند و بعض

مردم وجه مناسبتی نیز بیان کرده اند که دادن نعلین که سبب سهولت و آسانی مشی ست اشارت هست بآنکه بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم برائے تیسیر و تسهیل امت و آسانی کار ایشان ست و نیز بشارت ست به ثبات قدم و استقامت بعد از شهادت چنانکه فرمود آمنت بالله ثم استقم۔ فقال اذهب بنعلی هاتین۔ پس گفت ببر این نعلین مرا فمن لقیک من وراء هذا الحائط۔ پس هر که پیش آید ترا از پس این بستان۔ یشهد ان لا اله الا الله۔ درحالیکه گواهی میدهد بالوهیت حق و نبوت پیغمبر مستیقنا بها قلبه درحالیکه یقین کننده است باین شهادت دل وے۔ فبشره بالجنة۔ پس بشارت ده او را به بهشت یعنی خبر ده او را که هر کرا این صفت ست بهشتی ست۔ فکان اول من لقیت عمر۔ پس بود نخستین کسے که پیش آمدم من او را عمر۔ فقال۔ پس گفت عمرؓ۔ ما هاتان النعلان۔ چیست این نعلین۔ یا ابا هریرة فقلت هاتان نعلا رسول الله۔ گفتم این نعلین پیغمبر خدا اند صلی الله علیه وسلم بعثنی بهما۔ فرستاده ست مرا بآنها برائے آنکه من لقیت یشهد ان لا اله الا الله مستیقنا بها قلبه۔ هر کرا ملاقات میکنم که گواهی میدهد باین کلمه بیقین دل خود۔ بشرته بالجنة۔ بشارت دهم من او را به بهشت۔ فضرب عمر بین ثدیی۔ پس زد عمر میان دو پستان من۔ فخررت لاستی۔ پس بر زمین افتادم بر مقعد خود۔ فقال ارجع۔ پس گفت عمر باز گرد۔ یا ابا هریرة فرجعت الی رسول الله۔ پس باز برگشتم بسوے پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاجهشت بالبکاء۔ پس اراده کردم پناه جستم بآنحضرت جهش و اجهاش پناه بردن آدمی بکسے باراده بکا چنانچه کودک پیش مادر خود میرود و فی الصراح جهش اراده بکسے آماده گشتن گریستن را و اجهشت و جهشت هر دو روایت ست۔ ورکبنی عمر۔ و رسیده آمد بالاے من عمر۔ فاذا هو علی اثری۔ پس نگاه کردم ناگاه وے در عقب من ست و اثر بکسر همزه و سکون مثلثه و بفتحتین هر دو روایت ست و هر دو لغت فصیح ست۔ فقال رسول الله۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مالک یا ابا هریرة۔ چیست ترا و چکار میکنی و چرا میگریی ای ابو هریره۔ قلت۔ گفتم من که۔ لقیت عمر۔ پیش آمدم عمر را۔ فاخبرته بالذی بعثتنی به۔ پس خبر دادم من او را بآن حکمے که فرستاده بودی مرا بدان حکم یعنی بشارت و ادن بجنت مر کسے را که گواهی دهد بلا اله الا الله۔ فضرب بین ثدیی ضربة خررت لاستی۔ پس زد عمر در میان دو پستان من زدن سخت که افتادم بر مقعد خود۔ فقال ارجع۔ پس گفت عمر باز گرد۔ فقال رسول الله۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا عمر ما حملک علی ما فعلت۔ ای عمر چه داشت ترا بر آنچه کردی تو یعنی چرا زدی ابو هریره را و باز گردانیدی او را قال۔ گفت عمر۔ یا رسول الله بابی انت و امی۔ مادر و پدر من فدائے تو باد۔ ابعثت ابا هریرة بنعلیک۔ آیا برانگیختی و فرستادی ابو هریره را با نعلین خود و حکم کردی که من لقی یشهد ان لا اله الا الله مستیقنا بها قلبه فبشره بالجنة قال نعم۔ گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آرے فرستاده ام او را که این بشارت دهد۔ قال فلا تفعل۔ گفت عمرؓ پس مکن این حکم را۔ فانی اخشی ان یتکل الناس علیها۔ زیرا که من می ترسم که تکیه کنند مردم برین بشارت یا برین کلمه مجرد و عمل نکنند۔ فخلهم یعملون۔ پس بگذار مردم را که عمل کنند۔ فقال رسول الله۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فخلهم۔ پس چون تو مصلحت در گذاشتن مردم می بینی بگذار و بشارت مده اگر گویند چون روا باشد عمرؓ را که منع کند از امرے که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بآن

حکم فرمودہ باشد و بازگرداند ابوہریرہ را و نگذارد کہ بشارت دہد جوابش آن ست کہ عمر رضی اللہ عنہ علم داشت از نزد آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم کہ این امر ایجابی نیست و بشارت از برائے تطییب قلوب مومنان ست و اگر ایشان می شنوند اعتمادی
کنند بر آن چنانکہ خود بمعاذ فرمود اذاً یتکلوا و لیکن غایت رحمت و شفقت و بر ایشان بجہت احساس معنی محبت و اخلاص نسبت
بحضرت خود بر آن داشت و چون بالتماس عمر آن مصلحت یاد آمد گفت بگذار تا عمل کنند و اگر امر بطریق ایجاب می بود چون تخلیہ
میکرد و از بشارت باز میداشت فافہم وباللہ التوفیق رواہ مسلم - وعن معاذ بن جبل - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مفاتیح الجنۃ شہادۃ ان لا الٰہ الا اللہ - کلیدہائے بہشت گواہی دادن ست باین کلمہ طیبہ و جمع آوردن
مفاتیح باعتبار مواد و افراد مومنان ست یا باعتبار تعدد جنات یا برائے مبالغہ است گویا ہر جزوے از وے مفتاح است
چنانچہ طیبی گفتہ است - رواہ احمد - وعن عثمان - رضی اللہ عنہ ذکر مناقب وے در ذکر مناقب خلفا در آخر کتاب
بیاید رضی اللہ عنہ - قال - روایت ست از عثمان کہ گفت - ان رجالا من اصحاب النبی - بدرستی کہ مردان از یاران پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم حین توفی - در ہنگامے کہ میرانیدہ شد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم حزنوا علیہ - اندوہگین شدند بر فوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
حتے کاد بعضہم یوسوس - تا آنکہ نزدیک بود و بعضے از ایشان کہ در وسواس و شبہہ افتد و وسوسہ حدیث نفس را گویند و در قاموس گفتہ وسوسہ
حدیث نفس و شیطان کہ دران نفعے و بہبودے نباشد و یوسوس بکسر واو ست و فتح خطاست و بمعنی وسوسہ افتاد و در وسوسہ
انگند نیز ہر دو آمدہ است - قال عثمان و کنت منہم - گفت عثمان و بودم من از آن مردان کہ نزدیک بودند کہ در وسواس افتند -
فبینا انا جالس مر علی عمر - پس در اثنائے آنکہ من نشستہ بودم گذشت بر من عمر - وسلم - و سلام داد عمر - فلم اشعر بہ - پس آگاہ
نشدم من بعمر و بگذشتن وے و سلام وے - فاشتکی عمر الی ابی بکر - پس گلہ برد عمر بسوئے ابوبکر رضی اللہ عنہما - ثم اقبلا حتے
سلما علی جمیعا - پستر روے آوردند ابوبکر و عمر تا آنکہ سلام کردند بر من ہر دو - فقال ابوبکر ما حملک علی ان لا ترد علی
اخیک عمر سلامہ - چہ داشت ترا برین کہ رد نکردی بر برادر تو کہ عمر ست سلام او را یعنی جواب سلام وے نگفتی - قلت ما فعلت
گفتم من نکردہ ام این کار را کہ ترک رد سلام عمر ست یعنی نمیدانم کہ کردہ ام - فقال عمر بلی واللہ لقد فعلت - پس گفت عمر
بلے بخدا سوگند ہر آئینہ بتحقیق کردہ تو آن را - قال - گفت عثمان بعد قالت گفتم - واللہ ما شعرت انک مررت - بخدا سوگند آگاہ
نشدم کہ تو گذشتہ - ولا سلمت - و نہ آگاہ شدم کہ سلام کردہ تو - قال ابوبکر صدق عثمان - گفت ابوبکر بعد تفرس حال عثمان
و بوثوق بر صدق وے راست گفت عثمان باز روے آورد ابوبکر بعمر بن خطاب و گفت - قد شغلک عن ذلک امر - بتحقیق باز داشت ترا
از آگاہ شدن بمرور عمر و سلام وے امرے عظیم - فقلت اجل - پس گفتم من آرے ہمچنین ست کہ گفتی باز داشت مرا از آن امرے
- قال - گفت ابوبکر - ما ہو - چہ چیز ست آن امر - قلت گفتم من - توفی اللہ تعالے نبیہ - میرانید خداے تعالی پیغمبر خود را -
صلی اللہ علیہ وسلم قبل ان نسالہ عن نجاۃ ہذا الامر - پیش از آنکہ بپرسیم ما آنحضرت را از رستگاری این امر - قال ابوبکر قد سألتہ
عن ذلک گفت ابوبکر بتحقیق پرسیدہ ام من آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم از نجات این امر فقمت الیہ پس ایستادم بسوئے ابوبکر

ورفتم بجانب او وقالت له بابی انت وامی - و گفتم مر او را پدر و مادر من فدای تو باد - انت احق بها - تو سزاوارتری باین
نجات و باین خصلت و پرسیدن ازان ازجہت کمال قرب تو ازان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم وحرص تو بر علم ومخصوص
بودن تو بجز سیت اسرار - قال ابوبکر گفت ابوبکر - قلت - گفتم - یا رسول اللہ مانجاۃ ہذا الامر چیست نجات این کار - فقال پس
گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم من قبل منی الکلمۃ التی عرضت علی عمی ہر کسی که قبول کند از من کلمه را که اظہار کردم بر عم
خود که ابوطالب ست - فردہا - پس قبول نکرد عم من آن کلمه را - فہی له نجاۃ - پس آن کلمه مرآنکس را نجات ست - رواہ احمد
بدانکه طیبی در شرح نجاۃ ہذا الامر گفته جائز ست که مراد باین امر دین باشد یعنی نجات در دین از آتش دوزخ وخلاص ازان بچه چیز است
یا مراد بامر آنچه اکثر مردم دران افتاده اند از فریب شیطان وحب دنیا ووقوع در شہوات وارتکاب معاصی سبب نجات ازان
چیست فرمود این کلمه الیست که تصدیق بدان سبب نجات از آتش دوزخ ہست ومداومت وملازمت دمی موجب صفای
قلب وطہارت باطن که سبب دفع غرور شیطان وزہد در دنیا وحصول تقوی ہست انتہی پوشیده نماند که در وجه اول
ازین دو وجه نظر ست زیرا که عثمان رضی اللہ عنه خود روایت کرده است که ہر که بمیرد ومی داند لا اله الا اللہ را سے در آید بہشت
را پس چون گوید که نپرسیدم آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم از آنچه در دین سبب نجات از آتش دوزخ ست وخود چون روا
بود که این علم که اول اوائل دین اسلام ست عثمان را حاصل نباشد مگر آنکه گویند فراموش کرده بود رضی اللہ عنه آن را
از دہشت مصیبت وشدت حیرت و با وجود آن صواب آنست که مراد نجات از وسوسه شیطان ست چنانکه سوق
حدیث دران ناظر ست ودر روایت محمد بن جبیر آمده که عمر گذشت بر عثمان رض وسلام کرد بروے پس رد نکرد وی سلام ورا
پس شکایت پیش ابوبکر رض برد پس گفت ابوبکر رض چه منع کرد ترا از رد کردن سلام بر برادر خود گفت عثمان رض بخدا سوگند نشنیدم من آنرا
ومن حدیث میکردم نفس خود را ابوبکر گفت در چه وادی حدیث میکردی نفس خود را گفت در خلاف شیطان که می انداخت در
نفس من چیزہا را که دوست ندارم که بر زبان آرم آن را اگر چه تمام آنچه بر روے زمین ست مرا باشد پس گفتم با خود در وقتے
که می انداخت شیطان آنرا در نفس من ای کاش می پرسیدم من پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم که چه نجات می دہد ما را ازین حدیث
که می اندازد شیطان در نفسہاے ما گفت ابوبکر رض بدرستی که من شکایت کردم نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و پرسیدم از آنچه
نجات دہد ما را ازین حدیث که می اندازد شیطان در نفسہای ما پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم نجات می دہد شما را
ازان حدیث این که بگوئید آن کلمه را که امر کردم عم خود را نزد موت وقبول نکرد رواہ ابویعلی بسنده وقال البوصیری
فی زوائد العشرۃ سنده حسن کذا فی جمع الجوامع للسیوطی و شیخ شیخ ما شیخ ابن حجر مکی در شرح قول وی یوسوس
گفته که مراد بوسوسه اینجا آنکه نزدیک بود که مردم دران بیفتند انقضاے دین وانطفاے انوار وانقطاع سلسلۂ آن بود
نسبت به - وعن المقداد انه سمع رسول اللہ - روایت ست از مقداد بن الاسود که از فضلا ونجباے اصحاب است
قدیم الاسلام روایت کرده از وے امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب رض و نسبت او باسود از جہت آنکه حلیف او بود ویا ربیب او بود

(ف) فقال رسول اللہ

در اصل مقداد بن عمرو بن ثعلبه کندی ست ذکر او در آخر کتاب در ذکر اسمای اهل بدر بیاید ان شاء الله تعالی روایت می کند که وے
شنید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول۔ میگفت۔ لا یبقی علی ظهر الارض۔ نمی ماند بر پشت زمین۔ بیت مدر ولا وبر۔
خانه خشت و کلوخ و نه خانه پشم مدر بفتح میم و دال مهمله خشت و کلوخ و وبر بفتح واو و بای موحده پشم یعنی خیمه و مراد
به بیت مدر شهرها و قریهاست و به بیت وبر بادیها و صحراها که اهل خیام در انجا باشند چنانکه عادت بادیه نشینان عرب ست یعنی
هیچ مکان نباشد چه شهر و چه ده و چه بادیه و چه صحرا۔ الا ادخله کلمة الاسلام۔ مگر آنکه می در آرد خدای تعالی در ان خانه
کلمه اسلام را و در بعض نسخ ادخله الله بتصریح بذکر جلاله نیز آمده۔ بعز عزیز و ذل ذلیل۔ می در آرد الله تعالی این کلمه را در
هر خانه ملتبس بعزت شخصے که عزیز میشود و بخواری شخصے که خوار میگردد به سبب آن کلمه چنانکه فرمود۔ اما یعزهم الله۔ یا آنکه عزیز
و غالب می گرداند خدای تعالی اهل این خانها را۔ فیجعلهم من اهلها۔ پس می گرداند خدای تعالی ایشان را از اهل آن و
گروندہ بدان۔ او یذلهم۔ یا خوار و زبون می گرداند ایشان را۔ فیدینون لها۔ پس مطیع و منقاد می شوند مر آن کلمه را بقبول ذمه
و جزیه پس چون این کلمه در همه خانها می در آید۔ قلت۔ مقداد می گوید گفتم من۔ فیکون الدین کله لله۔ پس بباشد دین همه
مر خدا را و غالب می آید بر همه ادیان طوعا و کرها۔ رواه احمد وعن وهب بن منبه۔ بضم میم و فتح نون و تشدید موحده
مکسوره از صنعای یمن ست و تابعی ثقه است و قاضی یمن بود مات سنة اربع عشر و مائة۔ قیل له۔ گفته شد مر وهب ابن منبه
را در وقتے که ترغیب کرد مردم را بر عمل و تشدید کرد بر ترک آن و مبالغه نمود در ان۔ الیس۔ آیا نیست۔ لا اله الا الله مفتاح
الجنة۔ کلید بهشت که کشاده می شود بآن درهاے بهشت پس همین کلمه کفایت ست عمل چه شرط است باشد یا نباشد
قال بلی۔ گفت وهب بن منبه آرے لا اله الا الله کلید جنت ست۔ ولکن لیس مفتاح الا وله اسنان۔ ولیکن نیست
هیچ کلیدے که کشاده شود بدان در مگر آنکه مر او را دندانهاست۔ فان جئت بمفتاح له اسنان فتح لک۔ پس اگر می
آری تو کلیدے را که مر او را دندانهاست کشاده می شود براے تو۔ والا لم یفتح لک۔ و اگر نه کشاده نمی شود براے تو
دندان را کنایت از اعمال نیک داشت تا یقین شود بحکم وعده کریم در آمدن بهشت با سابقان و مقربان و فوز بمراتب و درجات
مقربان مقصود مبالغه در اتیان عمل ست۔ رواه البخاری فی ترجمة باب۔ روایت کرده است این حدیث را بخاری در ترجمه
بابے و از تعلیقات اوست و معنی تعلیق در مقدمه معلوم شد وعن ابی هریرة۔ رضی الله عنه۔ قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا احسن احدکم اسلامه۔ چون نیک گرداند یکے از شما اسلام خود را یعنی بصدق و اخلاص اسلام آورد۔ فکل حسنة
یعملها تکتب بعشر امثالها۔ پس هر کارے نیک که می کند آنرا نوشته می شود ده مانند آن۔ الی سبعمائة ضعف۔ تا هفتصد
چند و ضعف بکسر ضاد بمعنی مثل ست۔ وکل سیئة یعملها تکتب بمثلها۔ و هر کارے بد که می کند نوشته میشود یک مانند آن حاصل
آنکه جزاے نیکی یکے بده است تا هفتصد بر اندازه صدق و اخلاص و دیگر صفات و جزاے بدی یکے بیکے ست حتی لقی الله۔
تا آنکه ملاقات کند و پیش آید خداے تعالی را یعنی تا دم مرگ و لقاے خدا کنایت از موت ست۔ متفق علیه۔

وعن ابی امامة رضی الله عنه ان رجلا سال رسول الله - روایت است از ابی امامه که مردی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه
وسلم ما الایمان - چیست نشان صحت و درستی ایمان - قال - گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم - اذا سرتک حسنتک - چون
شاد و خوشحال گرداند ترا عمل نیکی که صادر شود از تو بشکرانه توفیق و اعانت حق و امید قرب درگاه وی تعالی - وساءتک
سیئتک - و اندوهگین و بدحال گرداند ترا بدی که از تو بوجود آید بجهت خوف عذاب و کراهت بعد و حجاب - فانت مؤمن پس تو
مؤمن درست ایمانی زیرا که این علامت وجود تصدیق و یقین بخدا و احکام وی و نشان ایمان بروز آخرت و جزای اعمال است
و یکی از مواضع یقین که واجب ست یقین آوردن در آن یقین ست بجزای اعمال شیخ امام عالم عارف عبد الوهاب المتقی المکی
قدس الله روحه و اوصل الینا فتوحه در رساله حبل المتین فی تقویة الیقین فرموده است چهار چیز ست که سالک این راه را از یقین
کردن بدان چاره نیست اول توحید که بداند که خدا یکی ست بجمیع صفات کمال موصوف و هر چه در عالم رود از نفع و ضر و خیر و شر
و منع و عطا جمله بحکم و تقدیر اوست و فائده آن عدم التفات ست بسوی مخلوقات از ضر و نفع و وجود عدم النسیان دوم توکل کردن
و استوار داشتن ضمانت خدای تعالی را در رسانیدن رزق و فائده آن اجمال در طلب و عدم تردد و اضطراب نزد فقد
اسباب سوم یقین کردن در جزای اعمال ثواب و عقاب و فائده آن اقدام نمودن است بر طاعت و دور بودن از معصیت
چهارم یقین کردن در اطلاع خدای تعالی بر احوال بنده در همه حال و فائده آن سعی کردن در اصلاح ظاهر و باطن و مبالغه
در آن شیخ ابن عطاء الله اسکندری در کتاب حکم میفرماید نشان مردن قلب نا اندوهگین شدن ست بر فوت طاعات و پشیمان
نابودن از وجود زلات - قال - گفت آن مرد - یا رسول الله فما الاثم - پس چیست بزه و نشان دانستن آنکه درین کار بزه
کاری ست - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - اذا حاک فی نفسک شیء - چون بخلد و در ذات تو چیزی و تاثیر کند و تردد
دست دهد و بسازد ترا و اطمینان و قرار نگیرد دل تو و منشرح نگردد بدان سینه تو - فدعه - پس بگذار آن کار را که این نشان آنست که در وی
بزه است و این ست معنی استفت قلبک فتوی طلب کن از دل خود اما مراد قلب قدسی ست متحلی بحلیه تقوی منور بنور ایمان
و صافی بصفای یقین این چنین دلے اگر در کردن کاری متردد بود و خلجان پذیر شود علامت آنست که درین کار چیزے
هست از بزه نه دل عامه مؤمنان که محشو است به ظلمت معصیت و کدورت که نیک را بد پندارد و بد را نیک انکار دو نیز باید دانست
که فتوای قلب در جای معتبر ست که دلائل شرعی در آن مفقود و متعارض باشند چنانکه نص قرآن و حدیث و اجماع یافته نشود و
اقوال علما در آنجا متعارض و متخالف باشند آنجا برای ترجیح قولی بر قولی شرح صدر و فتوای قلب معتبر است فافهم و بالله
التوفیق رواه احمد وعن عمرو بن عبسة بفتحات صحابی جلیل است سوم یا چهارم در اسلام قصه آمدن وی بدار رسالت
شریف و اسلام آوردن و رخصت شدن خالی از غرابتی و جلالتی نیست در بعضی مواضع ذکر کرده شده است رضی الله
عنه - قال گفت - اتیت رسول الله - آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم - در وقتیکه آنحضرت در مکه بود در ابتدای اسلام
فقلت - پس گفتم - یا رسول الله من معک فی هذا الامر - کیست با تو یعنی موافق تو درین اسلام - قال حر و عبد - گفت آنحضرت

موافق ست بامن درین امر آزاد وبنده مراد بآن ابوبکر و بلال رضی الله عنهما ست وبعضی گفته اند مراد بعبد زید بن حارثه است وقول اول اصح
است زیرا که در روایتی از مسلم آمده که ومعه ابوبکر و بلال وآنکه گفته اند که مراد کل ناس ست از حر وعبد مراد بآن خبر از استقبال
خواهد بود وبعد از شیوع امر اسلام و قرار آن گویا که گفت که موافقت خواهد کرد ترا درین امر فرمود تمامه مردم از آزاد وبنده قلت ما الاسلام
گفتم چیست علامات اسلام وخصال آن - قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم طیب الکلام واطعام الطعام - خوبی و
نرمی کردن در سخن وطعام خورانیدن بمردم غالباً مقصود ذکر مکارم اخلاق وحمائد صفات ست لیکن اکتفا کردن از جمله آنها
بذکر این دو صفت که تواضع وسخاوت ست واصل ست اشرآنها بخلق الله یا این دو صفت ادخل واصلح بود بحال
سائل ولهذا در احادیث در جواب این سوال صفات مختلفه ورود یافته است ونسبت بهر کسی صفاتی ذکر کرد که مناسب
وملائم بحال اوست وهمچنین ست کلام در قول او - قلت ما الایمان - گفتم چیست ایمان وخصال وشعب آن - قال -
فرمود الصبر والسماحة - گفته اند محصل تمامه خصال ایمان صبر وسماحت ست اول اشارت ست بترک منهیات وثانی
بفعل مامورات چنانکه تفسیر کرده است این را امام حسن بصری رضی الله عنه بقول خود الصبر عن معصیة الله والسماحة علی اداء
فرائض الله - قال - گفت عمرو بن عبسه - قلت - گفتم - ای الاسلام افضل - کدام اسلام یعنی کدام یکی از اخلاق وصفات
اسلام فاضل ترست واز مسلمانان کدام فاضل ترست - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من سلم المسلمون من
لسانه ویده کسی که سلامت مانند مسلمانان از زبان وی ودست وی - قال - گفت عمرو بن عبسه قلت گفتم ای الایمان
افضل - کدام ایمان یعنی کدام یکی از خصال وشعب ایمان فاضل ترست - قال خلق حسن - گفت فاضلترین شعب ایمان خلق
خوش ست که اصل اعمال واصعب آنهاست بر نفس وانفع بخلق - قال قلت ای الصلوة افضل - کدام نماز یعنی کدام یکی از
ارکان وافعال نماز فاضلترست - قال طول القنوت - گفت درازی قیام قنوت بمعانی متعدده آمده طاعت وخشوع وصلوة ودعا
وقیام وسکوت ومراد اینجا قیام ست وعلما را اختلاف است که طول قیام افضل ست یا درازی سجده بعضی برانند که طول قیام
افضل ست وبعض گویند درازی سجده وبعض برانند که در نماز شب طول قیام افضل ست ودر روز سجده ودلائل همه
در شرح سفر السعادة مذکور ساخته ایم وبعض برانند که این هر دو رکن مساوی اند در فضل فضیلت قیام بقرات قرآن ست
وفضیلت سجود بهیئت تذلل وخشوع ومذهب حنفیه فضلیت قیام ست که مشقت در وی بیشتر وخدمت زیاده ترا
قال قلت ای الهجرة افضل - گفت گفتم کدام هجرت فاضل ترست - قال ان تهجر ما کره ربک - گفت ترک دادن تو چیزی را که
مکروه داشته آنرا پروردگار تو ورضی نیست از ان وکلام در همین معنی سابقا گذشته است - قال فعلت - گفت عمرو بن عبسه چون از بین
احکام وارکان اسلام پرسیدم وجواب آن شنیدم آخر از جهاد که اعلی وارفع ارکان دین ست پرسیدم پس گفتم - فای الجهاد افضل
پس کدام جهاد فاضل ترست - قال من عقر جواده واهریق دمه - گفت جهاد کسی که پی کرده شده است اسپ نیک رو وی
ریخته شده خون او یعنی اسپ وسوار هر دو بکار رفت ولابد غالب سعی واجتهاد در مردانگی رجهاد کرده باشد که باین مرتبه رسیده

ونیز محض ثواب آخرت را برده و از غنیمت و مال و دنیا پاک رفته و دنیا بدین نخورده و چون از افضل ارکان نماز پرسید افضل اوقات وے را نیز تحقیق کرده و غالباً مقصودش سوال از نماز شب و قیام آن بود ۔ قال قلت ای الساعات افضل ۔ گفت گفتم کدام یکے از اوقات یا کدام یکی از ساعتهای شب برای قیام فاضل ترست ۔ قال جوف اللیل الآخر ۔ گفت میان شب که در جانب آخرست که آن دانگ چهارم ست یا پنجم و اگر ششم را نیز داخل دارند شامل گردد سدس اخیر را نیز ۔ رواه احمد ۔ وعن معاذ بن جبل قال سمعت رسول اللّٰه ۔ گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللّٰه علیه وسلم یقول ۔ میگفت ۔ من لقی اللّٰه ۔ کسے که ملاقات کند خدا را و پیش آید جناب عزت او را ۔ لا یشرک به شیئا ۔ در حالی که شریک نیگرداند باوے هیچ چیز را ۔ ویصلی الخمس ۔ و بگزارد نماز های پنجگانه را ۔ ویصوم رمضان ۔ و روزه دارد ماه رمضان را ۔ غفر له ۔ آمرزیده شود مراد ازکنا یان او را اقتصار بر ذکر نماز و روزه بجهت فضیلت و شهرت و اهمیت آنهاست یا زکوة و حج در نیوقت فرض نشده باشد یا نماز و روزه را در جناب فضل و کرم الهی آن قدر شرف و عزت ست که اگرچه گناهان کرده و ترک فرائض دیگر نموده باشد ببرکت این دو عبادت می بخشد این خاصیت ست دهنوز مشیت باقیست والله اعلم ۔ قلت ۔ گفتم ۔ افلا ابشرهم ۔ آیا پس بشارت ندهم مردم را یا رسول اللّٰه قال دعهم یعملوا ۔ گفت بگذار مردم را که عمل کنند شرح این سخن سابقا گذشته است ۔ رواه احمد ۔ وعنه ۔ انه سال النبی ۔ و هم از معاذ روایت ست که وے پرسید پیغمبر خدا را صلی اللّٰه علیه وسلم عن افضل الایمان ۔ از فاضل ترین افراد ایمان و خصال وے ۔ قال ان تحب للّٰه ۔ گفت افضل صفات ایمان این ست که هر کرا دوست داری برائے خدا دوست داری ۔ وتبغض للّٰه ۔ و هر کرا دشمن داری برای خدا داری وتعمل لسانک فی ذکر اللّٰه ۔ و در کار داری زبان خود را در یاد خدا ۔ قال ۔ گفت معاذ ۔ وماذا ۔ و بعد از آن چه کنم یا بعد از آن چه چیز هائی یا دیگر افضل الایمان چیست ۔ یا رسول اللّٰه قال ان تحب للناس ما تحب لنفسک گفت اینکه دوست داری مر مردم را چیزے که دوست داری مر نفس خود را ۔ وتکره لهم ما تکره لنفسک ۔ و ناخوش داری مر ایشان را چیزے را که ناخوش داری مر نفس خود را یعنی خیر خواه همه باشی و هیچکس بد نبینی ۔ رواه احمد

باب الکبائر و علامات النفاق

باب در بیان گناهان کبیره و نشانهاے نفاق و گناه کبیره آنکه در شرع بروے حدے تعیین یافته یا وعیدے واقع شده یا نهی از آن بدلیل قطعی در رو دریافته و موجب هتک حرمت دین گشته و هر چه نه چنین بود صغیره است و مراتب کبیره متفاوت ست بعض بزرگتر و شنیع تر از بعض و عدد ی چند از آن در احادیث ذکر یافته چنانکه بیاید و منحصر نیست در آن بلکه آن حضرت صلی اللّٰه علیه وسلم آنچه بر وحی شده بتقریب حاضران و سائلان بعضی از آن ذکر کرده و ذکر باقی بر وقت دیگر گذاشته و مولانا جلال الدین دوانی در شرح عقائد عضدیه از بعض اصحاب شافعی آورده که کبائر این ست خون بناحق ریختن و زنا و لواطت کردن و دزدی کردن و خمر و هر مسکرے که در حکم خمرست خوردن و گوشت خوک تناول کردن و مال کسی بغصب گرفتن و کسی را بزنا دشنام کردن و گواهی دروغ دادن و ربوا خوردن و روزه ماه رمضان عمداً بے عذر شکستن و سوگند دروغ خوردن و قطع رحم کردن و مادر و پدر مسلمان را بناحق رنجانیدن و از جنگ کافران گریختن و مال

یتیمان خوردن و دروزن و کیل خیانت کردن و نماز پیش از وقت گزاردن و از وقت درگذرانیدن و زکوٰۃ منع نمودن و با مسلمانان ناحق جنگ کردن و دروغ بر حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بستن و صحابہ پیغمبر را رضوان اللہ علیہم اجمعین دشنام کردن و گواہی پوشیدن و رشوت گرفتن و میان دو زن جنگ انداختن و سعایت نزد سلطان نمودن و امر معروف و نہی منکر عند القدرۃ ترک دادن و قرآن بعد از تعلم فراموش کردن و حیوانات را سوختن و زن را بر زوج بے سبب تن در ندادن و از رحمت خدا نا امید بودن و از عذاب وی ایمن شدن و اہانت اہل علم و حاملان قرآن کردن و با زن ظہار کردن این قدر ذکر کردہ و تفسیرے کہ ذکر کردہ شد بیشتر ازین ست و شیخ ابن حجر مکی دران کتابی نیک تصنیف کردہ مسمی بزواجر نسأل اللہ العافیۃ

الفصل الاول - عن عبد اللہ بن مسعود - روایت است از عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ ذکر مناقب وے افزون از شمار ست در کتاب جامع المناقب در آخر کتاب مذکور ست رضی اللہ عنہ - قال قال رجل - گفت عبد اللہ بن مسعود کہ گفت مردے - یا رسول اللہ ای الذنب اکبر عند اللہ - کدام گناہ بزرگ تر و بدتر ست نزد خداوند تعالے - قال ان تدعو للہ ندا و ہو خلقک - فرمود بزرگ ترین گناہان کہ بالاتر ازو گناہی نیست این ست کہ بگردانی پروردگار عالم را مانند و ہمتا و حال آنکہ تو میدانی کہ وی پیدا کردہ ترا و اگر نمیدانی فکر کن و بدانکہ پیدا کنندہ جز یک ذات نشاید تعالی کبریاؤہ و ند بکسر نون مانند شخص در ذات و صفات کہ مخالف بود او را در افعال و احکام و ضد مخالف غیر مانند و حق تعالے را نہ ضد ست و نہ ند و بت پرستان اگرچہ بتان را مانند خدا و مخالف او تعالی نمیدانند و نمیگویند ولیکن چون آنہا را می پرستند و تعظیم می کنند گویا مثل و مانند او میدانند و اعتقاد دارند کہ ایشان را از عذاب خدا وامی رہانند و بالجملہ شرک سہ قسم ست در وجود و در خالقیت و در عبادت - قال ثم ای - گفت آن مرد پس بعد از کفر کدام گناہ بزرگ تر ست - قال ان تقتل ولدک خشیۃ ان یطعم معک - فرمود گناہ بزرگ تر بعد از کفر کشتن تست فرزند خود را از جہت ترس آنکہ بخورد با تو یعنی از خوف فقر در عہد جاہلیت این کار میکردند بخوف فقر و عار اولاد صغار را می کشتند و قتل نفس مطلقا کبیرہ است ولیکن قتل اولاد بار بجہت خوف فقر کہ منافی توکل و اعتقاد خالقیت پروردگار تعالی ست کبیرہ تر و بدتر این قید ازین جہت کرد یا بملاحظہ خصوص حال سائل این چنین فرمود - قال ثم ای - گفت پس کدام گناہ بعد از قتل بزرگ تر ست قال ان تزانی حلیلۃ جارک - فرمود زنا کردن تست با زن ہمسایہ تو یعنی تقیید بر بہان قیاس ست کہ در قتل معلوم شد - فانزل اللہ تصدیقہا - پس فرو فرستاد خداے تعالے براے تصدیق این احکام این آیت را کہ حق تعالے بدان مدح بندگان خاص خود میکند و میفرماید - والذین لا یدعون مع اللہ الہا آخر - و آن کسانیکہ نمی خوانند با خدای تعالے خدای دیگر را - ولا یقتلون النفس التی حرم اللہ الا بالحق - و آنانکہ نمی کشند ذاتی را کہ حرام گردانیدہ است خدای تعالے کشتن آن را مگر بحق شرع چنانکہ حد و قصاص - ولا یزنون - و زنا نمی کنند - الآیۃ - تا آخر آیت کہ بیان شناعت و ترتب عذاب بران میکند و ازین آیت معلوم میشود کہ مقصود از حدیث بیان مطلق قتل و زنا است و آن قیدہا برای قصد زیادت تشنیع و تفضیح یا رعایت خصوص حال سائل ست چنانکہ گفتہ شد متفق علیہ

وعن عبد اللہ ابن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الکبائر - گناہان کبیرہ این گناہانند - الاشراک باللہ شریک گردانیدن ست

بخدا در وجود یا در عبادت و مراد بشرک کفر است بهر نوع که باشد و ذکر شرک بجهت آن است که کفار مکه مشرک بودند و بتان را می پرستیدند و
در بعض مقامات که مسلمانان را منع از شرک واقع شده مراد ریاست یا نهی است از ارتداد. وعقوق الوالدین. و دیگر رنجانیدن مادر و پدر
مسلمان را بناحق شرعی و ظاهر حدیث در آن است که رنجانیدن مادر و پدر علی الاطلاق کبیره باشد ولیکن مراد همان است که گفته شد
بقرینهٔ احادیث دیگر و رنجانیدن پدر و مادر کافر نیز اگرچه موجب اخراج از کفر گردد درست نیست و رفق و مهربانی نمودن لازم است
اسما بنت ابی بکر رضی الله عنها بحضرت رسالت آمد گفت یا رسول الله مادر من نزد من آمده است و وی مشرکه و معرضه است
از اسلام آیا صله رحم کنم با وی فرمود بکن چنانکه در باب البر والصلة بیاید. وقتل النفس. دیگر کشتن کسی را بناحق. والیمین الغموس
و دیگر از گناهان کبیره سوگند دروغ خوردن بر چیزی که گذشته است چنانکه گوید چنین کردم و گفتم و در واقع نکرده است
و نه گفته یمین غموس بفتح غین معجمه این چنین سوگند را گویند و غمس بمعنی غوطه دادن است و این سوگند غوطه می دهد صاحبش را در
گناه و در آتش دوزخ و بعضی گویند یمین غموس آنکه بدروغ سوگند خورد تا مال مسلمانی را ببرد و قید گذشته برای آن کرده شد
که اگر بر کار آینده سوگند خورد که چنین خواهم کرد و نکرد آن را کفارت است کفارت بدهد و از بزه آن خلاص شود. رواه البخاری و فی روایة
انس وشهادة الزور بدل الیمین الغموس. و در روایت انس وشهادة الزور یعنی گواهی دادن بدروغ واقع شده بجای
الیمین الغموس. متفق علیه. پس حدیث مذکور بروایت عبدالله بن عمرو که در وی والیمین الغموس مذکور است از افراد
بخاری است و بروایت انس که در آن بجای والیمین الغموس وشهادة الزور است متفق علیه است **وعن ابی هریرة قال**
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اجتنبوا السبع الموبقات. یکسو شوید و ترک دهید هفت خصلت را که هلاک کنندگانند. قالوا
گفتند صحابه. یا رسول الله وما هن. و چه چیز اند و کدام اند آن هفت خصلت. قال. گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم.
الشرک بالله. شرک آوردن بخدا. والسحر. و جادوی کردن و تعلیم و تعلم سحر نیز همین حکم دارد و بعضی گویند که آموختن او درست است تا دفع
سحر از خود توانند کرد و خیالی در حاشیهٔ شرح عقائد گفته که سحر کردن کفر است بالاتفاق و جماعهٔ از صحابه و غیر ایشان بر آنند که ساحر را باید کشت
و بعضی میگویند که اگر سحر موجبات کفر باشد باید کشت اگر از آن توبه نکند و کهانت و تنجیم و پرسیدن کاهن و منجم و رمل و شعبده
و تعلیم کردن و فرا گرفتن این همه حرام است. وقتل النفس التی حرم الله الا بالحق. و کشتن نفسی که حرام گردانیده است خدای
تعالی مگر بحق. واکل الربوا. و خوردن ربا. واکل مال الیتیم. و خوردن مال یتیم. والتولی یوم الزحف. و پشت دادن و برگردانیدن
گردانیدن روز جنگ کافران زحف جنبیدن و رفتن بر مقعد چنانکه کودک رود و نام لشکر رانده بسوی دشمن که در رفتن به مشقت
دارد و حال مشابه بر جنش است و گریختن و پشت دادن یک مسلمان از دو کافر کبیره است و از زیاده بر آن حرام نیست و در
ابتدای اسلام گریختن یک مسلمان از ده کافر حرام بود و بعد از آن تخفیفی واقع شد و بر دو قرار یافت. وقذف المحصنات المؤمنات
الغافلات. و از کبائر است دشنام دادن بزنا زنان پارسا مسلمانان غافل از بدکاری را و حد قذف هشتاد تازیانه است و این
مسئله در فقه بتفصیل مذکور است از آنجا باید جست. متفق علیه. **وعنه قال قال رسول الله**. و هم از ابی هریره روایت است

که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - لا یزنی الزانی حین یزنی وهو مؤمن - زنا نمی کند زنا کننده در آن هنگام که زنا میکند حال آنکه
مؤمن است یعنی زانی در وقت زنا کردن مسلمان نیست مراد نفی ایمان کامل است و زجر و تشدید است بر ارتکاب زنا و مبالغه است
در نهی از آن - ولا یسرق السارق حین یسرق وهو مؤمن - و دزدی نمیکند دزدی کننده هنگامیکه دزدی میکند و حال آنکه او مؤمن است
ولا یشرب الخمر حین یشربها وهو مؤمن - و نمی نوشد شراب را کسی هنگامیکه می نوشد و حال آنکه او مؤمن است - ولا ینتهب نهبة یرفع الناس
الیه فیها ابصارهم حین ینتهبها وهو مؤمن - و غارت نمیکند کسی غارت کردنی که بر میدارند مردم بسوی غارت کننده در آن غارت
کردن چشمهای خود را و نگران می مانند در آن یعنی آشکارا غارت میکند چنانکه مردم در وے می نگرند و می نالند و قدرت بر دفع
آن ندارند و حال آنکه وے مؤمن است غارت کردن مال معصوم حرام است خصوصاً باین صفت و برین حالت و نهبه بفتح نون بمعنی غارت کردن
و بضم آن مال غارت کرده شده و در حدیث هر دو معنی محتمل است - ولا یغل احدکم حین یغل وهو مؤمن - و خیانت نمیکند یکے از شما
از غنیمت هنگامیکه خیانت میکند و حال آنکه او مؤمن است غلول خیانت از غنیمت و دزدیدن از آن پیش از قسمت و بمعنی مطلق
خیانت نیز آمده و سابقاً در حدیث گذشت که - لا ایمان لمن لا امانة له - فایاکم ایاکم - پس دور دارید دور دارید خود را ازین گناهان
مذکوره - متفق علیه وفی روایة ابن عباس - و در روایت ابن عباس این عبارت نیز آمده - ولا یقتل حین یقتل وهو مؤمن -
و نمی کشد هیچ کس هنگامیکه میکشد و حال آنکه او مؤمن است - قال عکرمة قلت لابن عباس - گفت عکرمه که خادم و مولے
و کاتب ابن عباس بود و راوی از وست گفتم مر ابن عباس را - کیف ینزع الایمان منه - چگونه کشیده می شود ایمان ازین
شخص - قال هکذا - گفت ابن عباس این چنین کشیده می شود - وشبک بین اصابعه ثم اخرجها - پس تشبیک کرد ابن عباس
میان انگشتان خود و در یکدیگر در آورد انگشتان را پس بیرون آورد انگشتان را از یکدیگر از برائے نمودن صورت بر کشیدن
ایمان که نخست مخلوط و ممزوج بود با ذات آدمی پس از آن بر آمد - فان تاب عاد الیه - پس اگر توبه کرد و برگشت از آن معصیت
باز میگردد ایمان بسوئے وے - وشبک بین اصابعه - و باز در یکدیگر در آورد انگشتان را برائے نمودن صورت عود
و ظاهر این حدیث آنست که عود ایمان بعد از توبه از معصیت است مگر آنکه مراد از توبه معنی لغوی وی دارند که رجوع و برگشتن است
چنانکه در آخر فصل ثانی از حدیث ابی هریره بیاید که چون بیرون آید از آن عمل باز می آید ایمان - وقال ابو عبد الله - و گفته است
بخاری در توجیه این حدیث و تطبیق وے بمذهب اهل سنت و جماعت و ابو عبد الله کنیت بخاری است علیه الرحمة - لا یکون
هذا مؤمنا تاما - نمی باشد این شخص گناهگار مسلمان کامل - ولا یکون له نور الایمان - و نمی باشد مر او را درین حالت نور
ایمان که مراد بدان کمال اوست - هذا لفظ البخاری - این عبارت که گفته شد عین عبارت بخاری است و بدین معنی ظاهر شد که
عمل نزد وی داخل حقیقت ایمان نیست بلکه موجب کمال اوست و باطل شد که بعض مردم گمان می برند که عمل نزد محدثین
جزو ایمان است و این عبارت می آرند که الایمان تصدیق بالجنان و اقرار باللسان و عمل بالارکان این عبارت صحیح است اما
بمعنی ایمان کامل است نزد ایشان و نزد همه اهل سنت و جماعت و این سخن را در موضع دیگر مشرح تر و مدلل تر ازین گفته ایم

وعن ابی هریرة - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم آیة المنافق ثلث - نشان منافق سه خصلت ست - زاد مسلم
زیاده کرده است مسلم این عبارت را - وان صام وصلی وزعم انه مسلم - واگرچه روزه میدارد و نماز میگزارد و گمان می برد و میگوید
که من مسلمانم - ثم اتفقا - پس بعد از اختلاف بخاری ومسلم بزیادت و نقصان این عبارت اتفاق دارند و در روایت این
سه چیز که آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن را نشان منافق گفته است - اذا حدث کذب - چون سخن گوید دروغ گوید - واذا وعد
اخلف - وچون وعده کند خلاف کند و وفا نکند بآنچه وعده کرده است مگر بجهت ضرورتے که پیش آید وگفته اند که این
بر تقدیرے است که وعده کند خلاف کند وفاے وعده از مکارم اخلاق ست و تفصیل آن در باب الوعد بیاید -
واذا اؤتمن خان - وچون بامانت نهاده شود چیزے یا سخن نزد وے واعتماد کرده شود بر وے خیانت کند این سه خصلت
نشان منافق داشت مجتمع یا تنها تنها و بر هر تقدیر صاحب این خصال بحقیقت منافق نیست بلکه مراد آن ست که این
صفات لائق منافقان ست و سزاوار بحال مسلمانان آنست که از اینها پاک و مبرا باشند چه در اینها باطن مخالف ظاهر ست
چنانکه منافق را دل با زبان یکی نیست و مسلمان را باید که باین صفات عادت نکند و مصر بران نباشد تا مبادا بدان خو گیرد
ورفته رفته بحقیقت نفاق کشد و بالجمله وجود علامات نفاق مستلزم وجود نفاق نیست و بحقیقت مراد انذار و تحذیر مؤمنان ست
از اتصاف باین صفات و تشدید و تغلیظ ست بران کسانے که این صفات دارند و بعض گفته اند که باین کلام آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نشان داد صحابه را باشخاص منافقان که در زمان آنحضرت بودند صلی الله علیه وسلم بذکر صفات ایشان
تا اجتناب کنند و بر حذر باشند از صحبت ایشان و تعیین باعیان اسما نکرد تا فضیحت نشوند و باعث هیجان شر نگردد از ینجا معلوم
میشود که در مؤمنان صحابه این صفات نبود و وجه اول ظاهر تر ست - متفق علیه - وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اربع من کن فیه - چهار خصلت اند که هر کس که باشند این چهار خصلت در وی - کان منافقا خالصا - باشد
آنکس منافق ساده بے آمیزش ایمان - ومن کانت فیه خصلة منهن - و هر که باشد در وی یک خصلت ازین چهار خصلت -
کانت فیه خصلة من النفاق - باشد در وے یک خصلت از نفاق و همین قیاس دو سه - حتی یدعها - تا آنکه بگذارد آن خصلت
را وآن چهار خصلت این ست - اذا اؤتمن خان - چون امانت سپرده شود واعتماد کرده شود بر وے خیانت کند -
واذا حدث کذب - وچون سخن کند دروغ گوید - واذا عاهد غدر - وچون عهد بندد بشکند عهد شکستن نزدیک
بمعنی خلاف وعده کردن ست و فردے خاص از وست - واذا خاصم فجر - وچون جدل کند و پیکار کند با هم دروغ گوید
و سرکشی ورزد و تباهی کند - متفق علیه - وعن ابن عمر رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل المنافق
کالشاة العائرة بین الغنمین - حال منافق و مثال او مانند گوسپندے ست مائل و متردد میان دو گله گوسفند - تعیر الی هذه مرة
تردد میکند و میرود بسوی این گله یکبار - والی هذه مرة - و بسوی این گله دیگر بار چنانکه منافق گاهی بجانب طائفه
می آید وگاهی بجانب طائفه دیگر میرود و در روی میکند و در اصل عائره ماده شتر را میگویند که میگردد تا نری یابد که بروی برجهد - رواه

سلم - الفصل الثانی - عن صفوان بن عسال - بفتح عین وتشدید سین مهملتین صحابی ست ساکن کوفه وحدیث او در الشیانست
دوازده غزوه همراه آنحضرت حاضر شده گویند که عبدالله بن مسعود از وے روایت دارد رضی الله عنه - قال قال یهودی لصاحبه -
گفت صفوان که گفت یهودی مر یار خود را - اذهب بنا الی هذا النبی - ببر مارا بسوے این مردے که دعوی پیغمبری میکند و مردم
او را پیغمبر میدانند - فقال له صاحبه - پس گفت مر او را یار او - لا تقل نبی - مگو که پیغمبر ست - انه لو سمعک - بدرستی که وے اگر
بشنود این کلمه ترا - لکان له اربع اعین - هر آئینه باشد مر او را چهار چشم کنایت ست از غایت سرور و خوش حالی چه سرور و شادی
در قوت باصره بیفزاید و چون غم و محنت برسد عالم در نظر تاریک گردد و چون خوشی و شادی آید روشن نماید این چنین گفته اند در شرح
این کلام و ممکن ست که گفته شود والله اعلم که مراد آنست که اگر این کلمه را می شنود منتظر و امیدوار ظهور امر و وجود اتباع میگردید چه مر
انتظار دیدار دیگران می باشد چنانکه گویند چشم من در راه انتظار تو چهار ست - فاتیا رسول الله - پس آمدند آن هر دو یهودی به پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم فسألاه عن تسع آیات بینات - پس پرسیدند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از نه آیت ظاهر و پیدا آنچه متبادر بفهم
میرسد آنست که مراد باین تسع آیات بینات معجزات موسی علیه السلام باشد چنانکه فرمود ولقد آتینا موسی تسع آیات بینات
یعنی ید بیضا و عصا و امثال آنکه در تفاسیر بیان کرده اند ولیکن آنچه در حدیث در جواب ایشان مذکور ست احکام اند که همه ادیان ملل
را شامل اند پس بعض میگویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب اشارت کرد که سوال از معجزات چه میکنید از احکام دین کنید که اعم
و اهم است و این روش جواب را اسلوب حکیم گویند چنانکه در علم بلاغت مقرر گشته است و بعض گویند که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم بعد از ذکر معجزات که جواب آنها شود احکام دین نیز زیاده کرد برای انذار و ارشاد و راوی را بجهت شهرت ذکر نکرد و بعض گویند
مراد بآیات بینات همین احکام ست چه احکام شرع علامات و نشانها اند بر سعادت کسی که بدان عمل کند و شقاوت آنکه عمل
نکند و این احکام ظاهر و مبین و مشهور اند در جمیع ملل - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم لا تشرکوا
بالله شیئا - شریک نگردانید بخدا چیزے را - ولا تسرقوا - و دزدی نکنید - ولا تزنوا - و زنا نکنید - ولا تقتلوا النفس التی حرم الله
الا بالحق - و نکشید ذاتے را که حرام گردانیده است خداے تعالے کشتن او را مگر بحق شرع - ولا تمشوا ببریء - و نبرید
شخصے را که پاک و بیزار ست از آنچه تهمت می کنید او را و نرسانید قصد او را بدروغ - الی ذی سلطان - بسوی کسی که
خداوند سلطنت و قوت و زور ست - لیقتله - تا بکشد او را بیگناه و آزار رساند و ظلم کند چنانکه نزد سلاطین بی را میگیرانند
و بکشتن و مصادره می دهند - ولا تسحروا - و سحر نکنید - ولا تاکلوا الربوا - و ربوا نخورید - ولا تقذفوا محصنة - و دشنام بزنا
نکنید زن پارسا را - ولا تولوا الفرار یوم الزحف - و پشت ندهید و روے نگردانید از برای گریختن روز جنگ کافران تا اینجا
این نه حکم که همه ملتها را شامل ست تمام شد بعد از بیان آن حکمی دیگر زیاده کرد که مخصوص به یهود است و فرمود - وعلیکم
خاصة الیهود - و واجب ست بر شما که یهود اید بخصوص - ان لا تعتدوا فی السبت - که تجاوز از حد نکنید و نافرمانی نورزید در شکار را
کردن روز شنبه که نهی کرده اند شما را از آن و گویند که سائلان دو حکم برای سوال مهیا ساخته و دهم را که مخصوص بایشان ست

در دل مضمر داشته آمدند و از نه حکم بصریح سوال کردند پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم آن نه را ذکر کرد و دہم را که مضمر داشته بودند باین عبارت جدا کشف فرمود ازین جهت بوسه بر دست و پاے شریف دادند۔ قال گفت صفوان فقبلا یدیه و رجلیه پس بوسه دادند آن دو یهودی هر دو دست و هر دو پاے آن حضرت را صلی الله علیه وسلم۔ وقالا نشهد انک نبی۔ و گفتند گواهی میدهیم که تو پیغمبری صلی الله علیه وسلم یعنی دانستیم و شناختیم ترا به پیغمبری چنانکه یهود مے دانستند و این شهادت ایمانی نیست که اذعان و قبول با وی باشد بلکه اظهار علم و معرفت ست که داشتند و ایمان تنها معرفت نیست بلکه تصدیق باید چنانکه در محل خود تحقیق یافته است و ازین جهت۔ قال گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم۔ فما یمنعکما ان تتبعونی۔ پس چه باز می دارد شما را ازین که اذعان و قبول نمائید و متابعت کنید مرا۔ قالا ان داود۔ گفتند آن دو مرد که داؤد پیغمبر علیه السلام دعا کرد ان لا یزال من ذریته نبی۔ دعا کرد پروردگار خود را که همیشه خواهد بود از فرزندان وے پیغمبری تا روز قیامت و لابد دعای وے مستجاب شده باشد پس البته پیغمبری از فرزندان داؤد مبعوث خواهد شد و یهود تابع وے خواهند شد و مر ایشان را غلبه و شوکت خواهد بود۔ وانا نخاف ان تقتلنا الیهود۔ و ما می ترسیم که اگر متابعت کنیم ترا و بگذاریم دین یهود را بکشند ما را یهود و این افتراے محض ست از یهود نا بهبود که کذب و افترا شیمه مذموم ایشان ست و هرگز داؤد علیه السلام این دعا نکرده است و در نخواسته و چگونه در خواهد و وے در توریت و زبور خوانده است که محمد صلوات الله و سلامه علیه خاتم النبیین ست و دین وی ناسخ تمامه ادیان و بعض گویند که یهود قائل بودند به نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعرب خصوصاً و آنحضرت را نبی الامیین میخواندند و درینجا نیز ملزم میشوند چه دروغ به پیغمبر روا نباشد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم خود دعوی کرد که من فرستاده شده ام بکافه ناس پس لازم آمد تصدیق وی دران۔ رواه الترمذی وابو داؤد والنسائی۔ وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث من اصل الایمان۔ سه خصلت ست از جمله اصول ایمان و قواعد آن که اگر نباشد بنای ایمان از پا در افتد و از بیخ بر کنده شود۔ الکف عمن قال۔ یکی ازان سه چیز باز ایستادن از کسی که گفت لا اله الا الله لا تکفره بذنب۔ بیان کف ست یعنی کافر مدان و مگوآن را که این کلمه گوید بسبب گناهے که صادر گردد از وی اگرچه کبیره باشد و درین رد است مر قول خوارج را که گویند مومن بارتکاب معصیت اگرچه صغیره بود کافر گردد۔ ولا تخرجه من الاسلام بعمل۔ و بیرون میار و حکم مکن به بر آمدن او از مسلمانی بهر عملی که کند و درین رد است مر قول معتزله را که گویند بنده بارتکاب کبیره بیرون می آید از اسلام اگرچه در نمی آید در کفر و ایشان واسطه اثبات کنند در ایمان و کفر و گویند که مرتکب کبیره نه مومن ست و نه کافر و فاسق را قسمی ثالث دارند غیر مومن و کافر۔ والجهاد ماض منذ بعثنی الله۔ و دیگر از اصول دین ست که کارزار کردن با کفار دائم و مستمر ست از آنگاه که برانگیخته و فرستاده است مرا خداے تعالی و امر کرده است به جهاد۔ الی ان یقاتل آخر هذه الامة الدجال۔ تا آنکه کارزار کنند آخرین این امت در آخر زمان دجال را و بعد از خروج دجال یاجوج ماجوج برآیند و مجال کارزار با ایشان تنگ گردد و بے احتیاج بکارزار فانی شوند و بعد از فناے ایشان هیچ کافرے بر روے زمین نماند و شریعت جهاد منتهی گردد۔ لا یبطله جور جائر ولا عدل عادل

باطل نمیگرداند وجوب جهاد را جور سلطان جائر و عدل سلطان عادل یعنی جائز نیست ترک جهاد اگرچه پادشاه ظالم و فاسق باشد و بهر حال واجب ست موافقت وی در آمدن با وی از برای جهاد و اگر گفته شود که جور جائر محل آن ست که مبطل گردد اما ابطال عدل عادل متصور نیست پس نفی آن چه فائده دارد جوابش آنست که مقصود استوای هر دو حالت ست یعنی همچنان که عدل مبطل نیست جور نیز همین حکم دارد یا آنکه چون عدالت موجب امن و امان و عدم خوف از کفار و عدم احتیاج بغنائم ست جای آنست که از جهاد بنشینند و محتاج بدان نشوند ازین جهت فرمود و لا عدل عادل فافهم - والایمان بالاقدار سوم اصل دین ایمان آوردن ست بتقدیرات الٰہی و اعتقاد آنکه هرچه در عالم میرود بقضا و قدر او ست تعالیٰ - رواه ابوداؤد -

وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ وسلم اذا زنی العبد خرج منه الایمان - چون زنا میکند بنده بیرون می آید از وے ایمان - فکان فوق راسه کالظلة - پس می باشد ایمان بالای سر وی مانند سایبان و ظله بضم ظای معجمه هرچه سایه کند مثل ابر یا خیمه یا سقف و مانند آن و این صورت مثالی ست مر ایمان را و هر چیز را در ان عالم مثالے ست چنانچه از احسام لبن مثال علم و گوسفند مثال موت و ظله مثال ایمان سیوطی در رساله خود تحقیق آن کرده و احادیث وارده دران آورده جمله از آن در شرح ذکر کرده شده است و در تمثیل ایمان بدان اشارت ست که اگرچه بنده بخبث گناه از حکم ایمان و نورانیت وے برآمده است ولیکن هنوز در پناه و سایه حمایت اوست و مطلقاً از وے مفارق نشده که باز نیاید چنانکه فرمود - فاذا خرج من ذلک العمل - پس چون بیرون می آید بنده و فارغ میگردد از ان عمل زشت که زناست و در تعبیر بعمل تلویح است که حکم جمیع اعمال همین ست چه زنا و چه غیر زنا - رجع الیه الایمان - باز میگردد و می آید بسوی بنده ایمان - رواه الترمذی و ابوداؤد

الفصل الثالث عن معاذ - قال اوصانی رسول اللّٰہ - گفت معاذ اندرز فرمود مرا پیغمبر خدا - صلے اللّٰہ علیہ وسلم بعشر کلمات - بده سخن - قال لا تشرک باللّٰہ شیئاً - گفت انباز مگردان بخدا چیزے را و مگو کلمه کفر را - وان قتلت وحرقت اگرچه کشته شوی و سوخته شوی چون مقام معاذ رفیع بود وصیت کرد او را باخذ عزیمت و مبالغه فرمود دران و دیگران را رخصت نیز اذن کرد - ولا تعقن والدیک - و مرنجان پدر و مادر خود را و مکن خلاف فرموده ایشان مادام که آن فعل مباح باشد وان امراک ان تخرج من اهلک ومالک - اگرچه فرمایند ترا به بیرون آمدن از زن و فرزند و مال و گفته اند این مبالغه و تاکید ست درین باب و واجب نیست بیرون آمدن از ان از جهت حرج - ولا تترکن صلوة مکتوبة متعمداً - و ترک مکن نماز فرض را دیده و دانسته - فان من ترک صلوة مکتوبة متعمداً - زیرا که کسی که ترک کند نماز فرض را العمد - فقد برئت منه ذمة اللّٰہ - پس بتحقیق بیزار شد و دور شد از وی عهد خدا که بامن و امان مومنان ثابت شده است و ظاهر حدیث وجوب قتل تارک صلوة است و همین ست مذهب شافعی و بعض ائمه دیگر و در مذهب حنفیه و مالکیه او را باید زد و تعزیر کرد و حبس کرد در زندان فرمود و گفته اند که صحابه هیچ گنگاهگار را الّا تسم بکفر نمیدانستند مگر تارک صلوة را - ولا تشربن خمراً - والبته منوش خمر را - فانه راس کل فاحشة - پس بدرستی که شراب خوردن سر هر گناه و بدکاری ست چه مدار ایمان و طاعت بر عقل است

چون عقل

چون عقل رفت ہمہ رفت نعوذ باللہ من ذلک - وایاک والمعصیۃ - ودور دار خود را از گناہ وبپرہیز از ان - فان بالمعصیۃ حل سخط اللہ
زیرا کہ بگناہ گاری فرود می آید خشم ربی رضای الٰہی - وایاک والفرار من الزحف - ودور دار خود را از گریختن از جنگ کافران - وان
ہلک الناس - اگرچہ ہلاک شوند مردم این نیز مبالغہ است وقاعدہ ہمان ست کہ سابقاً گفتہ شدہ کہ یک مسلمان از پیش دو کافر
نگریزد - واذا اصاب الناس موت وانت فیہم - وچون برسد مردم را مرگ از وبا وطاعون وحال آنکہ تو در ایشانی - فاثبت پس برجای
خود باش وبیرون مرو وحکم آن ست کہ در شہری کہ وبا باید اگر در آنجا بیرون نباید رفت واز جای دیگر ہم بآن شہر ہم نباید شد
وگریختن از طاعون معصیت است ودر حکم فرار از زحف ست واگر اعتقاد کند کہ اگر نگریزد البتہ می میرد واگر بگریزد البتہ بسلامت
می ماند کافر گردد نعوذ باللہ من ذلک - وانفق علی عیالک من طولک - وصرف کن بر عیال خود از زیادتی مال خود بالای
نفقہ واجب کہ بر گردن تست - ولا ترفع عنہم عصاک ادبا - وبرمدار از ایشان عصای خود را وزدن ایشان را برای ادب
واخفہم فی اللہ - وبترسان ایشان را از جہت حق عذار رواہ احمد - وعن حذیفۃ قال انما النفاق کان علی عہد
رسول اللہ - حذیفہ بن الیمان صحابی کبیر عظیم الشان ست صاحب سر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نزد او بود علم
منافقین رضی اللہ عنہ گفت نفاق نبود مگر در زمان پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - واما الیوم - اما امروز در زمان ما - فانما
ہو الکفر او الایمان - پس نیست مگر کفر یا ایمان یعنی در زمان شریف آنحضرت آدمیان سہ قسم بودند مومن وکافر ومنافق وحکم
شریعت دران زمان آن بود کہ منافقان را در حکم مسلمانان میداشتند وستر حال ایشان می نمودند وتعرض بحال ایشان نمیکردند
از جہت حکمتہا ومصلحتہا کہ دران بود اما الان آن حکم نماند واگر فرضاً ظاہر شود وثابت گردد کہ کسے نفاق میکند وپنہان کفر
می ورزد او را قتل میکنیم واحکام کفر بروے اجرا می نمائیم رواہ البخاری

باب فی الوسوسة وسوسہ در اصل لغت آواز زم وآواز پیرایہ زنان مثل خلخال وجز آن واندیشہ بد ومراد اینجا
حدیث نفس وشیطان ست از افکار فاسدہ وخواطر ردیہ کہ باعث گردد بر کفر ومعصیت وآنچہ باعث بر ایمان وطاعت گردد
آن را الہام خوانند ووسواس بفتح واو وکسر نیز ہم باین معنی ست وبمعنی شیطان نیز آمدہ وکریمہ من شر الوسواس را بدان تفسیر کردہ اند

الفصل الاول - عن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تجاوز عن امتی
بدرستی کہ خدای تعالے در گذرانیدہ است از امت من - ما وسوست بہ صدورہا - چیزے کہ وسوسہ کرد بدان چیز سینہا
ایشان - مالم تعمل بہ - مادام کہ عمل نکردہ بدان چیز - او تکلم - یا نگفتہ یعنی عملے کہ نباید کرد ونفس وشیطان بدان وسوسہ
میدہد ودر خواطر میگذرانند تا در آمکنند یا سخنی کہ نباید گفت در خاطر وسوسہ می کنند تا گویند نمی گویند وبران مواخذہ
نمیکنند واین از خواص این امت مرحومہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم ست وامم دیگران بدان ماخوذ ومعاقب بودند - متفق علیہ وظاہر
این حدیث آنست کہ بندہ بعزم معصیت ماخوذ نبود وباین رفتہ اند بعضے از علما وصواب آنست کہ بندہ بعزم معصیت ماخوذ ست
وتفصیل مقام آنست کہ آنچہ در نفس یکبارگی افتد وبے اختیار وآن را ہاجس نامند عفوست از ہمہ امتہا از جہت عدم اختیار

وچون در دل افتاد و باقی ماند و در ساحت سینہ جولان کرد آن را خاطر خوانند این قسم ہم عفوست ازین امت و این فضل و رحمت مخصوص ست بالیشان بر قیاس سہو و نسیان کہ آن نیز مرفوع ست ازین امت و بعد از جولان چون محبت و لذت آن پیدا آمد و خواہش حصول آن و وصول بدان حادث گشت آن را ہم گویند این امت را برین نیز مواخذہ نیست و تا بعمل نیارند در نامۂ اعمال نمی نویسند بلکہ اگر قصد کرد و بستر باز داشت نفس را حسنہ در برابر آن می نویسند و انجا قسمی دیگر است کہ نام آن عزم است و آن قرار دادن نفس است بر معصیت و جد و جزم بر آن چنانکہ از جانب وی ہیچ مانعی نیست جز آنکہ در خارج اسباب آن مہیا نیست و اگر مہیا گردد بیکند البتہ برین قسم مواخذہ است چہ این قسم از اعمال قلب ست چنانکہ عقائد و اخلاق ذمیمہ و بندہ ماخوذ ست باعمال قلب چنانکہ باعمال جوارح اما باید دانست کہ عزم معصیت عین آن معصیت نیست کہ بران عزم دارد مثلاً عزم زنا معصیت است و بندہ بران ماخوذ و لیکن زنا نیست و مواخذہ بر آن مثل مواخذۂ زنا نہ بلکہ در حد ذات خود معصیت ست فروتر از پایۂ زنا۔

وعنہ قال۔ وہم از ابی ہریرہ روایت ست کہ گفت۔ جاء ناس من اصحاب رسول اللہ آمدند جماعۂ از یاران پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ الی النبی۔ بسوی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فسألوہ۔ پس پرسیدند آن حضرت را صلی اللہ علیہ وسلم۔ انا نجد فی انفسنا بدرستی کہ ما می یابیم در ذات ہای خود از وسوس و خواطر۔ ما یتعاظم احدنا ان یتکلم بہ۔ چیزے کہ سخت بزرگ و بس گران مکروہ می دارد یکی از ما کہ بگوید بر زبان آرد آن را۔ قال۔ گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ او قد وجدتموہ۔ آیا بتحقیق یافتید شما کراہیت و گرانی بر زبان آوردن آن چیز را در نفسہای خود۔ قالوا نعم۔ گفتند آرے یافتیم۔ قال ذاک صریح الایمان۔ فرمود این گران یافتن و مکروہ پنداشتن محض ایمان است زیرا کہ حجت اعتقاد بطلان و قبح او و خوف و خشیت حق و تعظیم امر اوست و این ہمہ از آثار و نتائج ایمان ست چہ قبح پنداشتن معصیت چنان کہ بر زبان نتوان آورد از صدق ایمان است۔

رواہ مسلم۔ وعنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یاتی الشیطان احدکم۔ می آید شیطان یکے از شما را این شیطان ابلیس باشد یا یکی از شیاطین کہ جنود و اعوان او یند بلکہ اگر عام تر از شیطان جن و انس دارند نیز می شود چنان کہ در حدیث آئندہ مذکور گردد و در حقیقت وسوسہ و ضلال مفوض بابلیس ست و مرجع و مدار این کار اوست فیقول۔ پس می گوید شیطان در وسوسہ می دہد۔ من خلق کذا من خلق کذا۔ کہ پیدا کرد فلان چیز را کہ پیدا کرد فلان چیز را و لابد می گوید در جواب شیطان پیدا کرد این ہمہ را پروردگار من۔ حتی یقول۔ تا باین جامی رسد کہ می گوید شیطان۔ من خلق ربک کہ پیدا کرد پروردگار ترا۔ فاذا بلغہ۔ پس چون برسد شیطان این قول را۔ فلیستعذ باللہ۔ پس باید کہ پناہ جوید یکے از شما بخدا از شر شیطان۔ ولینتہ۔ و باید کہ باز آید ازین وسوسہ و گفتگوے شیطان و از بحث و مجادلہ با وے و بر خاستن از مجلس و تغییر حالت نیز سود مند ست دران چنانکہ در حالت غضب برائے دفع و فرو نشاندن آتش آن گفتہ اند زیرا کہ در مناظرہ و محاجہ شیطان فتح باب بے ساوس و فرمدا تارت شرا وست و تواند کہ آن یقین بشبہات و مغالطات غالب آید و قدرت بر دفع آن نباشد پس جز استعاذہ بجناب عزت حق جل و علا طلب دفع شر از وے دیگر نیست از اسم اعظم باسم الہادی

همین نبود و اعلی اقسام استعاذه اشتغال بریاضت و ترکیه و تطهیر نفس از دنس تعلقات و تصفیهٔ قلب از نقوش اغیار ست و مجرد
استعاذه بزبان کافی نیست ولیکن این نیز ممد آن کار ست پوشیده نماند که سوال کردن که من خلق الله بعد از تسلیم آنکه خلق الله الخلق
ظاهر الفساد ست و مستلزم تناقض ست زیراکه هرچه موصوف بمخلوقیت ست در تحت خلق الله الخلق در آمد بعد از ان نسبت خلق بالله تعالی
وگفتن که من خلق الله نامعقول و متناقض ست فافهم. متفق علیه. وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لایزال الناس یتساءلون
همیشه هستند مردم که سوال و گفتگو میکنند بیکدیگر بر وجه مجادلت و محاججت یا با نفس و شیطان بر طریق وسوسه و خواطر حتی یقال هذا آنکه
گفته میشود این قول که. خلق الله الخلق. پیدا کرد خدا خلق را فمن خلق الله. پس که پیدا کرد خدا را فمن وجد من ذلک شیئا. پس کسی که
یابد ازین قول و ازین وسواس چیزی را فلیقل آمنت بالله ورسله. پس باید که بگوید از برای دفع آن ایمان آوردم بخدا که منزه است از ان
و ایمان آوردم به پیغمبران او که آورده اند تنزیهات او را از همه نقائص پس این قول بجای استعاذه و انتهاست که در حدیث سابق مذکور شده
از برای قطع راه مجادله و وسواس و طیبی گفته که آن کلمهٔ کفر ست پس واجب گردد تدارک آن بکلمهٔ ایمان اما پوشیده نماند که کفر بر تقدیری بود
که بطریق جد و اعتقاد صادر گردد اما اگر بر طریق بحث و مناظره با یکدیگر یا بر وجه خطور و وسوسه با نفس و شیطان باشد کفر نبود پس لائق آنست
که سخن بر وجه تردید کرده شود و گفته شود که اگر آن قول بطریق اعتقاد ست پس قول وی آمنت بالله ورسله تجدید ایمان ست و اگر بطریق خطور و وسوسه
است از برای دفع وسواس و رفع خلجان ست و ظاهر شق اخیر ست فافهم. متفق علیه. وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ما منکم من احد الا وقد وکل به قرینه من الجن. نیست از شما هیچ یکی مگر آنکه تحقیق گماشته شده است بوی قرین و مصاحب وی از جنیان
وقرینه من الملائکة. و قرین و مصاحب از فرشتگان یعنی هر آدمی را دو قرین ست یکی جن که کار بد میفرماید و در وسوسه می افگند او را بشر و دیگر فرشته
که بکار نیک امر میکند و الهام می نماید بخیر و در بعض روایات آمده است که زاییده نمی شود آدمی زاد را فرزندی مگر آنکه زاییده میشود از جن مانند آن که وی را
همزاد وی میگویند. قالوا و ایاک. گفتند صحابه و خود را نیز ای رسول الله داخل میداری درین عموم و ترا نیز قرین ست از جن. یا رسول الله
قال. گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم. و ایای. و خود را نیز داخل این حکم میدارم و مرا نیز قرینی از جن هست. ولکن الله اعاننی علیه
ولیکن خدای تعالی یاری داد مرا و غالب گردانید بروی. فاسلم. این لفظ را بدو وجه روایت کرده اند یکی برفع میم بصیغهٔ متکلم معلوم
یعنی چون اعانت داد مرا حق سبحانه و تعالی بر قرین من از جن پس بسلامت میمانم از شر وی و از آفت وسواس وی ایمنم و وی مسخر و منقاد
من ست دوم بفتح میم بلفظ ماضی یعنی اسلام آورد قرین من و این دو احتمال دارد یکی آنکه اسلام بمعنی استسلام و انقیاد و فرمانبردار ست
و این معنی راجع بوجه اول ست و در بعض روایات لصحیح فاستسلم نیز آمده و دیگر آنکه اسلام بمعنی ایمان ست یعنی مسلمان شد و ایمان آورد قرین
من از جن و هیچ محل استبعاد نیست در آنکه خدای تعالی حبیب خود را صلی الله علیه وسلم باین فضل و کرامت ممتاز و مخصوص گردانیده باشد
و صاحب نهایه گفته که حدیث کان شیطان آدم کافرا و شیطانی مسلما شاهد این معنی ست. فلا یامرنی الا بخیر. پس امر نمیکند مرا هیچ چیز
و در هیچ حال مگر به نیکی و طاعت. رواه مسلم. وعن انس رضی الله عنه. قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان
یجری من الانسان. بدرستی که شیطان میرود در آدمی مجری الدم. مانند رفتن خون در بدن وی مقصود جریان وساوس و

در آدمی و بیان تصرف و تمکن اوست بر اغوا و از راه بردن او را غایت تصرف و تمکن و اگر حمل بر ظاهر کنند که وی بذات خود در بدن آدمی سیر دو نیز دو رو باشد چه شیطان از اجرام لطیفه است که جریان او در اجسام کثیفه ممکن است چنانکه آتش و هوا و ظاهر از تشبیه بجریان دم نیز همین معنی ست والله اعلم ـ متفق علیه ـ وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من بنی آدم مولود ـ نیست از فرزندان آدم هیچ زائیده شده ـ الا یمسه الشیطان حین یولد ـ مگر آنکه می ساید بدست او را شیطان و می خلاند در هنگامیکه زائیده میشود چنانکه ایذا میکند و درد ناک میگرداند او را فیستهل صارخا ـ پس آواز میکند آن زائیده شده در حالیکه فریاد میزند و می نالد و گریه میکند ـ من مس الشیطان ـ از دست سودن شیطان یعنی این گریه که میکند بچه در هنگام زائیده شدن باین سبب ست و غرض آن لعین ازین مس تباه گردانیدن فرزند است از فطرت اسلام و در آوردن اثر ضلالت و فساد در وجود وی ـ غیر مریم وابنها ـ بجز مریم و پسر وے که عیسی علیه السلام ست که این هر دو تن از مس شیطان و افساد منزه و مطهر بودند از جهت دعای مادر مریم او را و ذریت او را از شر شیطان و قبول کردن پروردگار تعالی و تقدس دعای او را که گفت وانی اعیذها بک و ذریتها من الشیطان الرجیم و تفرد عیسی را در وی عصمت ازین مس دلالت نمیکند بر فضل ایشان بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم چه مر آنحضرت را فضائل و معجزات و کرامات ست که هیچ یکی از انبیا را نیست و تواند که در مفضول صفتے باشد که در فاضل نبود چنانکه مشهور ست که فضل کلی منافی فضل جزئی نبود گفت بنده ضعیف محرر این سطور صواب آنست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم مستثنی ست از عموم بنی آدم و آنحضرت خبر میدهد از احوال عموم فرزندان آدم جز خود و مقام او در طهارت ارفع و اعلی ست از آن که شیطان را در هنگام ولادت بوی دست تصرف رسد و بعضے از شارحان گفته اند که متکلم از عموم کلامے که میگوید محاورات خارج میباشد و ذوق و حال قرینه است بران و این سخن مؤید آنست که گفتم والله اعلم ـ بیت ـ دامن اجلال آن نازک نهال باغ دین برتر آمد زین که بر وے دست نامحرم رسد ـ متفق علیه ـ وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ـ و هم روایت است از ابی هریرة رضی الله عنه که گفت گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم صیاح المولود حین یقع نزغة من الشیطان ـ آواز کردن و نالیدن فرزند هنگامی که بیرون می افتد از شکم مادر خلانیدنی ست از شیطان و نزغ بفتح نون و سکون زاے و بغین معجمه خلانیدن نیزه و در خستن بچوب آید و بمعنی افساد و اغوا نیز آید ـ متفق علیه ـ وعن جابر رضی الله عنه ـ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ابلیس یضع عرشه علی الماء ـ بدرستی که ابلیس می نهد تخت خود را بر آب بجهت اظهار تکبر و تجبر و شوکت و سطوت اگر مراد نهادن تخت است بر روے آب پس نگاهداشتن حق تعالی آن را از باب مکر و استدراج ست و اگر بر کنار آب ست فلا اشکال ـ ثم یبعث سرایاه یفتنون الناس ـ پس تر می انگیزد و میفرستد ابلیس فوجهای خود را که در بلا و فتنه می اندازند مردم را سرایا جمع سریه بفتح سین مهمله و کسر را و تشدید یا پاره از لشکر که بر دشمن فرستند از پنج تن تا سه صد یا چهار صد و فتنه بمعنی امتحان و آزمایش و در اصل بمعنی گداختن نقره و طلا است تا خالص گردد از آلایش و مال و فرزند و محنت و راحت و گناه و عذاب و جز آن را فتنه از آن گویند که همه محل امتحان و آزمایش اند ـ فادناهم منه منزلة اعظمهم فتنة ـ پس نزدیک ترین لشکریان شیطان از روے منزلت وی قدر و مرتبه

بزرگ ترین ایشان ست از روی فتنه وگمراه گردانیدن و در محنت انداختن مردم را یعنی هر که فتنه انگیزتر نزد وی مقرب تر و معتبرتر ست یجیئ احدهم فیقول ــ می آید یکی ازان شیاطین یعنی نزد ابلیس پس میگوید فعلت کذا وکذا بکردم من چنین و چنین کاری و فتنه. فیقول ما صنعت شیئا پس میگوید ابلیس نکردی تو چیزی را و نساختی تو کاری را ــ قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا جابر بروایت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثم یجیئ احدهم فیقول پستر می آید یکی از لشکریان او پس میگوید ما ترکته حتی فرقت بینه وبین امرأته نگذاشتم آن فرزند آدم را تا آنکه جدائی افگندم میان وی و میان زن وی ــ قال فیدنیه منه پس نزدیک میگرداند ابلیس آن لشکری خود را از خود و یقول نعم انت و میگوید نیکو یار و مددگاری تو ــ قال الاعمش ــ گفت اعمش که راوی این حدیث ست از جابر ــ اُراہ قال بگمان می برم من جابر را که گفت این لفظ را که ــ فیلتزمه پس در کنار میگیرد ابلیس آن لشکری خود را و این لفظ را جابر زیاده بر فیدنیه گفت یا بجای او گفت هر دو احتمال دارد رواه مسلم ــ اکنون در معنی تفریق میان مرد و زن و وجه تحسین ابلیس مر آنرا گفته اند که مراد بتفریق جدائی انداختن بطلاق بائنه است تا زن بر شوی حرام گردد و وطی که کند حرام افتد و فرزندے که بزاید حرام زاده باشد پس زنا و اولاد زنا بر روی زمین بیشتر شوند و فساد کنند و معصیتها ورزند و باعث خرابی عالم و خواری بنی آدم گردد در دنیا و آخرت این چنین گفته اند در توجیه این کلام و ممکن است که گفته شود مراد به تفریق ایقاع عداوت و خصومت و جنگ و جدل باشد میان زنان و مردان تا از یکدیگر جدائی ورزند جماع نکنند و فرزند بسیار نیاید و موجب قطع نسل یا قلت اولاد آدم گردد والله اعلم ــ وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ــ ان الشیطان قد ایس من ان یعبده المصلون فی جزیرة العرب ــ بدرستی که شیطان نا امید شد ازین که پرستند او را نمازگزارندگان در جزیرهٔ عرب و زمین وی حد زمین عرب در طول و عرض در شرح تفصیل و اختلافی که در دست نقل کرده ایم و زمین عرب را جزیره بآن جهت خوانند که محیط است بوی دریای فارس و روم و نیل و دجله و فرات ــ ولکن فی التحریش بینهم ــ ولیکن شیطان در مقام در غلانیدن و جنگ و خصومت انداختن ست میان اہل جزیرهٔ عرب و طمع و امید دارد دران چنانکه بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در میان ایشان حروب و وقائع افتاد ــ رواه مسلم ــ ماندانکه معنی عبادت شیطان چیست و مراد مصلین کیست تو پشتی گفته که معنی عبادت شیطان کفر و ارتداد است و مراد بمصلین مومنان که نماز بر پا میدارند بعد ازان اشکال آورده که بعضی از مومنان بعد ازان حضرت صلی الله علیه وسلم مرتد گشتند و تابع مسیلمه کذاب شدند و براه کفر و عناد رفتند و جواب داده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نفرمود که ایشان کفر و ارتداد نورزند بلکه خبر داد از نا امید شدن شیطان از آن جهت آنچه دریافت از شوکت و عزت و اجتماع و کثرت مومنان ولیکن با وجود نا امیدی وی واقع شد پس منافاتی میان این حدیث و آن قضیه نباشد یعنی مقصود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اخبار است ازانکه دولت و شوکت اسلام بجائے رسید که شیطان نا امید گردد که بعد ازو ارتدادے واقع شود نه عدم وقوع ارتداد قطعاً و این تقریر خالی از بعدے نیست چه ظاهر و متبادر از نا امید شدن شیطان عدم وقوع آن است و کنایت است ازان و طیبی گفته که مراد بمصلین مومنانند و مراد بعبادت شیطان عبادت اصنام و اگرچه اصحاب مسیلمه و مانعی الزکوة براه ارتداد رفتند اما عبادت اصنام نکردند انتهی و ممکن است که گفته شود معنی این حدیث اخبار است بعدم تبدل دین و انهدام قاعدهٔ اسلام و عود ملت کفر و اشراک بر سبیل استمرار و دوام چنانچه قبل از بعثت بود و این منافات

فیلتزمه

ندارد بارتداد کسی کہ مرتد گشت بلکہ اگر عبادت اصنام کند نیز منافات ندارد واللہ اعلم

الفصل الثانی - عن ابن عباس - رضی اللہ عنہما - ان النبی - روایت است از ابن عباس بدرستیکہ پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم جاءہ رجل - آمد او را مردے - فقال - پس گفت آن مرد - انی احدث نفسی بالشیٔ - بدرستیکہ من سخن میگویم نفس خود را بچیزی از وسوسہ - لان اکون حممۃ احب الی - ہر آئینہ اینکہ من انگشت شوم دوست داشتہ شدہ تر است بسوی من - من ان اتکلم بہ - از تکلم کردن من بدان چیز کہ حدیث میکنم بالنفس و بزبان آوردن آن را حممۃ بضم حاو فتح ہر دو میم انگشت و حمم جمع وے یعنی اگر من بسوزم و مانند انگشت خاکستر و سیاہ و نابود شوم بہ کہ آن سخن زشت کہ در ضمیر دارم بر زبان آرم - قال - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - الحمد للہ الذی رد امرہ الی الوسوسۃ - حمد مر خدای را کہ باز گردانید امر آن مرد را یا امر شیطان را کہ در نفس وے انداختہ بود بسوی وسوسہ یعنی بوسوسہ آورد و بہمین قدر در گذرانید و نگذاشت کہ عمل کند بدان بر زبان آرد تا از آنرا تا مواخذہ میشد او را بران - رواہ ابوداؤد - وعن ابن مسعود رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان للشیطان لمۃ بابن آدم - بدرستی کہ مر شیطان را لمہ است بفرزند آدم - وللملک لمۃ - و مر فرشتہ را نیز لمہ است بوے ولمہ بفتح لام و تشدید میم از المام ست بمعنی فرود آمدن و نزدیک شدن در سیدن یعنی ہم شیطان با اوست و ہم فرشتہ و ہر دو را با او کار است - فاما لمۃ الشیطان فایعاد بالشر - فاما کار شیطان ترسانیدن ست بہ بدی و گفتن کہ اگر این کار خیر کردی بہ بدی گرفتار خواہی آمد چنانکہ اگر توکل بر خدا کردی و خود را بعبادت وی گذاشتی بفقر و خواری مبتلا خواہی شد - وتکذیب بالحق - و بہ نسبت بدروغ کردن بحق است - واما لمۃ الملک فایعاد بالخیر وتصدیق بالحق - واما کار فرشتہ نوید دادن است بہ نیکی و نسبت راستی کردن است بحق و انداختن یقین ست در دل مشہور آنست کہ در نیکی وعدہ میگویند و در بدی وعید اما بحسب اصل لغت فرقی نیست ہر یکی را در دیگری اطلاق میکنند و نیز تخصیص بر تقدیری ست کہ کلمہ خیر و شر مذکور نباشد و نزد ذکر ہر دو برابر اند - فمن وجد ذلک - پس کسی کہ بیابد آن را یعنی وعدہ خیر را کہ لمہ ملک است - فلیعلم انہ من اللہ - پس باید کہ بداند کہ آن از خدا است یعنی صادر است از جناب رحمت و لطف وی - فلیحمد اللہ - پس باید کہ شکر گوید و ثنا کند خدا را تعالی شانہ - ومن وجد الاخری - و کسی کہ بیابد لمہ دیگر را کہ از شیطان ست - فلیتعوذ باللہ من الشیطان - پس باید کہ پناہ جوید بخدا از وسوسہ شیطان - ثم قرأ - پس تر خواند آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم موافق مضمون این حدیث و مؤید وے این آیت را - الشیطان یعدکم الفقر شیطان وعدہ میکند شما را بفقر یعنی میگوید اگر انفاق میکنید مال را فقیر میشوید - ویامرکم بالفحشاء - و امر میکند بخل و عرب بخل را فحشاء خوانند یا مطلق معاصی مراد است کذا قال البیضاوی تا آخر آیت است - واللہ یعدکم مغفرۃ منہ وفضلا - و خدای تعالی نوید میدہد شما را در انفاق آمرزیدن گناہان را و زیادہ بران یعنی ثواب بر انفاق می دہد زیادہ بر آنچہ انفاق کردہ آید در دنیا و آخرت و موافقت آیت بحدیث بجہت آن ست کہ چون لمہ ملک منسوب بجناب حق ست پس وعدہ مغفرت و فضل از وی تعالے و ہمی لمہ ملک است - رواہ الترمذی وقال - روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت - ہذا حدیث غریب -

اینحدیث غریب ست ومعنی حدیث غریب در مقدمه معلوم شد بدانکه این حدیث اشارتست بعلم خواطر واین علم از دقائق علوم قوم ست
ودلیس نیست تمیز خواطر مگر بعد از کمال تقوی وتصفیه قلب وتنویر آن بنور یقین وشهود میان قوم آن است که خواطر چهار قسم است
حقانی ونفسانی وملکانی وشیطانی ووجوه تمیز میان اینها مذکور ست در کتب قوم وبسی دقیق ست وبعضی از متاخرین مشائخ
گفته اند که خاطر اگر در شهوت مباحه است نفسانی ست واگر در محرمات ست شیطانی ست واگر در طاعات هست ملکی واگر
در قطع از ما سوی الله هست حقانی ست وحضرت شیخ عارف کامل عبد الوهاب متقی را قدس سره رساله ایست مسمی بمفاتیح الغیوب
فی معرفة خواطر القلوب بسی نافع ومفید در شرح چیزے ازان نقل کرده ایم - وعن ابی هریرة - رضی الله عنه
ان رسول الله - روایت ست از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - قال - گفت - لایزال الناس یتساءلون حتی یقال
هذا - همیشه اند مردم که می پرسند از یکدیگر تا آنکه گفته میشود این سخن را - خلق الله الخلق فمن خلق الله - پیدا کرد خدا تعالی خلق را
پس که پیدا کرد خدائے را عز وجل وتعالی وتقدس - فاذا قالوا ذلک - پس چون بگویند ایشان این قول را - فقولوا -
بگوئید شما ای سامعان برائے رد وابطال این سوال ودفع این وسوسه وخاطر - الله احد - خدا یگانه هست در ذات وصفات
خود وبے همتاست - الله الصمد - خدا سیدی ست که محتاج ست الیه هر که غیر اوست وهمه در حوائج ومقاصد قصد بدرگاه
او دارند - لم یلد ولم یولد - نزاد او هیچکس را ونزائیده نشده از هیچکس - ولم یکن له کفوا احد - ونیست مر او را همتا ومانند هیچ
کسی واین صفات منافی مخلوقیت ست وجز خالق را نشاید - ثم لیتفل عن یساره ثلثا - پس تر باید که بعد از ذکر این صفات
تفل کند از جانب چپ خود سه بار کسی که بشنود آن کلمات را وتفل دم کردنی که با دے اندکی از آب دهن آید واین تفل از برائے
استکراه واستقذار وخوار داشتن شیطان ست واورا تاثیری هست در دفع شیطان وشر او وتخصیص جانب یسار بجهت آنکه شیطان
در آن جانب میباشد - ولیستعذ بالله من الشیطان الرجیم - وباید که استعاذه جدید نماید از آن دیو رانده شده - رواه ابوداود وسنذکر
حدیث عمرو بن الاحوص فی باب خطبة یوم النحر - عنقریب ذکر کنیم حدیث عمرو بن الاحوص را که در مصابیح درین باب ذکر
کرده است در باب خطبه روز نحر بجهت آنکه مناسبت بآن باب ظاهر تر وبیشتر ست - انشاء الله تعالی

الفصل الثالث - عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لن یبرح الناس یتساءلون حتی یقولوا هذا - همیشه
اند مردم که سوال هامی کنند از یکدیگر تا آنکه می گویند این قول را - الله خلق کل شیء - خدائے تعالے پیدا کرد هر چیز را فمن خلق الله
عز وجل - پس که پیدا کرد خدا را - رواه البخاری - روایت کرد این حدیث را بخاری باین لفظ که مذکور شد - ولمسلم - ومر مسلم را
روایتیست باین لفظ است که - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - قال الله - گفت خدائے عز وجل ان امتک لا یزالون
یقولون - بدرستی که امت تو همیشه می گویند - ما کذا ما کذا - این چیست این چیست یعنی سوال می کنند از حقائق اشیاء وکاوش
مینمایند از احوال آن - حتے یقولوا هذا - تا آنکه میگویند این قول را - الله خلق الخلق فمن خلق الله عز وجل - وعن عثمان
ابن ابی العاص - قال - ثقفی ست عامل گردانید او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر طائف وهمراه بود در حیات آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم و خلافت ابی بکر دو سال از خلافت عمر رضی اللہ عنہما و بعد از وفات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون ثقیف عزم ردت
کردند وی گفت ای گروه ثقیف بودید شما آخر مردم در اسلام پس نباشید اول در ردت پس بگفتهٔ او باز نیامدند و مرتد گشتند روایت کرده اند
از وی حسن بصری و سعید بن المسیب و مادر او گفت چون آمد پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم زائیدم من حاضر بودم در روایت است
از عثمان بن ابی العاص که گفت - قلت - گفتم - یا رسول اللہ ان الشیطان قد حال بینی و بین صلوتی و بین قرأتی - بدرستیکه
شیطان حائل میگردد و حائل می آید میان من و میان نماز من و میان قرأت من یلبسہا علی - تخلیط میکند قرأت را بر من و در
شک می اندازد مرا در آن و در وسوسه می افگند مرا - فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ذاک شیطان -
آنکه حائل میشود میان تو و میان نماز تو و تلبیس می کند قرأت را بر شیطانی ست که - یقال له خنزب گفته میشود مر او را خنزب
بکسر خاء و زاء و بفتح هر دو بضم اول و فتح ثانیه و بکسر اول و فتح ثانیه و بر هر وجه نون ساکن ست و این لقب آن شیطان است
که در نماز وسوسه می اندازد و خنزب در اصل بمعنی گوشت پارهٔ گندیده را گویند - فاذا احسسته - بدو سین اول مفتوح و ثانیه ساکن پس
چون دریابی این وسواس را - فتعوذ باللہ منه - پس پناه جوی بخدا از آن شیطان - واتفل علی یسارک ثلثا - و تفل کن بر جانب
چپ خود سه بار و معنی تفل در حدیث ابوهریره معلوم شد - ففعلت ذلک - پس کردم من آن را - فاذهبه اللہ عنی - پس دور گردانید
او را خدای تعالی از من - رواه مسلم - وعن القاسم بن محمد - روایت است از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق رضوان اللہ
علیهم اجمعین که از علمای تابعین و فقهای سبعهٔ مدینه است و افضل اهل زمان خود است ثقه بود و رفیع القدر عالم فقیه امام ورع
کثیر الحدیث بعد از قتل پدرش محمد بن ابی بکر یتیم ماند در کنار عائشه صدیقه و وی ابن خاله امام زین العابدین است و صهر امام محمد باقر
وجد مادری امام جعفر صادق مات سنة احدی او اثنتین و مائة و عمر وی هفتاد و یا هفتاد و دو بود رضی اللہ عنه - ان رجلا سأله
که مردی پرسید او را - فقال - پس گفت آن مرد - انی اهم فی صلوتی - من وهم میکنم در نماز خود و سهو و خاطر من بجانب دیگر و سهو
میکند مرا شیطان که تو نماز تمام و درست نکردهٔ و رکعتی از نماز تو افتاده است و وهم رفتن دل بسوی چیزی بی قصد آن
در نگاه داشتن حساب و جز آن - فیکثر ذلک علی - پس بسیار میشود آن وهم بر من و در روایتی فیکبر بیای موحده و این صحیح تر است
یعنی بزرگ و گران می نماید این حال بر من - فقال له - پس گفت قاسم بن محمد مر آن مرد را - امض فی صلوتک - بگذر در نماز
خود و تمام کن نماز را و گوش منه بگفتهٔ شیطان و اعتبار مکن وسوسهٔ او را - فانه لن یذهب ذلک عنک - پس بدرستیکه هرگز نرود
آن وهم و وسواس از تو - حتی تنصرف - تا آنکه باز میگردی تو از نماز بعد از امضا و اتمام آن و انت تقول - و حال آنکه تو میگوئی
یعنی بشیطان - ما اتممت صلوتی - آری تمام نکرده ام من نماز را چنانکه تو میگوئی لیکن قبول نمیکنم سخن ترا و اعاده نمیکنم آن را
برغم تو و شکست کار تو و این اصلی عظیم است در دفع وسواس که بوسوسهٔ شیطان کار نکند و بر گفتهٔ او نرود - رواه مالک -
در حکایت مشائخ آورده اند که بزرگی بود که شیطان در نماز وی آمد و گفت که باز گردان این نماز را که خوب نگزارده گفت
باز نمیگردانم گزاردم چنانکه از دست من آمد و عذر میکنم از تقصیر خود بدرگاه حق شیطان گفت مسامحه مکن در نماز باز گردان که

جاے مبالغہ نیست گفت باز می گردانم شد هر چه شد پس الحاح کرد شیطان وگفت من ترا از ناصحانم وخیر خواه توام نماز
عبادتی عظیم است ومقام ومنزلت تو نزد خداوند تعالی شانه ارفع سو جهت مکن حضرت خداوند تعالے را باین چنین نمازی
گفت اعاده نمیکنم وراضی شدم به پستی مقام خود گفت خدا قبول نمیکند این چنین نمازے را گفت پروردگار من کریم است آن را
قبول میکند بفضل وکرم خود این عمل ناقص مرا وزیاده برین از دست من نمی آید تو برو من هرگز آن را اعاده نکنم پس شیطان
مخذول شد وبرفت وباید دانست که غرض ازین مبالغه رد ونگونساری شیطان ودفع وسوسه وبستن راه آنست نه که عمل
نادرست وناتمام کند ومبالغه دران رضی باشد بنوع تسویل نفس وبهانه اعتماد برکرم حق که هر چه کند کفایت ست کریم ست می بخشد
وبدانکه اصل وسواس از خیال عقل وتباهی اوست که بزور وهم که شیطان عالم النفس ست وسبب وسوسه که شیطان عالم
آفاق ست برمرکز خود نمی تواند گرفت وهیچ چیزی موثر در دفع آن جز تغافل وتلهی وعمل بنقیض شیطان نیست بزرگے را
در طهارت مکان نماز وسواس راه یافت پس هر جا که در طهارت مکان شک وشبهه می بود همان جا نماز میکرد از برای دفع وسواس

باب الایمان بالقدر - فی القاموس - قدر بتحریک قضا وحکم وفی النهایه قدر آنچه قضا نموده وحکم کرده الٰهی تعالے
از امور وبسکون نیز آمده ولیلة القدر شبے که تقدیر نموده می شود وقضا کرده می شود در وے ارزاق واعمال بندگان و
در صراح گفته قدر بسکون وحرکت اندازه کرده خداے بر بنده از حکم وازین عبارات ظاهر شد که قضا وقدر بیک
معنی ست وگاهی فرق نهند وگویند که قضا حکم ازلی ست وقدر وقوع آن در لایزال وباین معنی قضا سابق باشد بر قدر
چنانکه فرمود یمحو الله ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب محو واثبات عبارت از قدر ست وعنده ام الکتاب اشارت
بقضا وبرعکس این نیز اطلاق یابد قدر بمعنی تقدیر ازلی آید وقضا بمعنی پیدا کردن بر وفق آن چنانکه فرمود فقضاهن سبع سموات
اے خلقهن وباین معنی جف القلم بما هو کائن عبارت از تقدیر باشد وکل یوم هو فی شان عبارت از قضا وامام غزالی در کتاب
المقصد الاسنی فی شرح الاسماء الحسنی گفته که حکم ست وقضا ست وقدر ست متوجه کردن اسباب بجانب مسببات حکم مطلق ست
ووی سبحانه سبب همه اسباب ست مجمل ومفصل واز حکم منشعب ومتفرع میگردد قضا وقدر پس تدبیر الٰهی اصل وضع اسباب
را تا متوجه گردد بجانب مسببات حکم اوست وقائم کردن اسباب کلیه وپیدا کردن آن مثل زمین وآسمان وکواکب وحرکات
متناسبه آن وجز آن که متغیر ومتبدل نمیشود ومعدوم نمی گردد تا وقتے که اجل آن در رسد قضا ست ومتوجه گردانیدن
این اسباب باحوال حرکات متناسبه محدوده مقدره محسوبه بجانب مسببات وحادث گشتن آن لحظه بلحظه قدر ست پس حکم
تدبیر اولی کل را وامر اوست کلمح بالبصر وقضا وضع کل مر اسباب کلیه دائمه را وقدر توجیه این اسباب کلیه بمسببات معدوده
بعدد معین که زیادت ونقصان نگردد وازین جاست که هیچ چیز از قضا وقدر وے تعالے بیرون نرود وزیادت و
نقصان نپذیرد تعالے شانه ومراد بایمان بتقدیر آنست که ایمان آریم که هر چه در عالم واقع می شود از خیر وشر از کردار
بندگان وجز آن همه بتقدیر الٰهی ست وپروردگار تعالی تقدیر کرده کائنات را در ازل وهمه بخلق اوست هیچ ذره از تقدیر وے

بد ریزد و با وجود آن بندگان را در کردار خود اختیارے ہست کہ ثواب و عقاب بران مترتب گردد و تصویر و تقریر این مسئلہ و جمع میان قضیۂ تقدیر و اختیار و ترتب ثواب و عقاب بران اشکالے و صعوبتے تمام دارد و در کتب کلامیہ تحقیق آن کردہ اند و آنچہ درین ترجمہ توان گفت این قدر ست کہ باید دانست کہ بیشک در آدمی صفتی ہست کہ او را اختیار خوانند کہ دیدہ و دانستہ بباعثۂ شوق و نفرت یکی از دو جانب فعل و ترک را بر دیگرے ترجیح می کند بر خلاف حرکت مرتعش کہ اصلا دران اختیار ندارد پس مذہب جبریہ کہ گویند حرکات آدمی مثل حرکات جماد ست باطل باشد این خود مشاہد و معلوم ست و بخبر کتاب و سنت معلوم شدہ کہ ہمہ چیز در ازل تقدیر یافتہ است و ہمہ بارادت و مشیت حق و پیدا کردن اوست پس مذہب قدریہ نیز فاسد بود کہ گویند آدمی خالق افعال خود ست و مستقل ست در کار و بار خود پس حقیقت حال میان جبر و قدر باشد چنانکہ امام عارفان ابو عبد اللہ جعفر صادق سلام اللہ علیہ و علی آبائہ الکرام فرمود لا جبر و لا قدر و لکن امر بین امرین و بحقیقت پروردگار سبحانہ و تعالی در خلق و ایجاد اشیا اسباب و شرائط بطریق جریان عادت پیدا کردہ است چنانچہ آتش برای سوختن و گرم کردن و آب برای تر کردن و سیراب ساختن و طعام برای سیر شدن و تیغ برای بریدن ہمہ بخلق و ایجاد اوست و لیکن بمد خلیت این اسباب و اگر خواہد بی سبب نیز پیدا کند و اگر خواہد با وجود سبب نیز ایجاد نفرماید آدمی و قصد و اختیار او سبب ست مر پیدا کردن حق تعالی فعل او را و پیدا کنندہ ہمہ اوست و وجود اسباب و مسببات و شرائط و مشروطات ہمہ در حیطۂ قضا و قدر داخل اند و منافات با آن ندارند و امر و نہی بحکم ربوبیت و عبودیت ست و ثواب و عقاب تصرف است در ملک خود یفعل اللہ ما یشاء و یحکم ما یرید لا یسأل عما یفعل و ہم یسألون و در ضمن شرح احادیث نیز چیزی ازین باب معلوم گردد و گفتہ اند کہ این سرے ست کہ ہیچ یکی از انبیا و اولیا را بران اطلاع نداده اند و این سر جز در دار الآخرۃ کہ محل ظہور حقیقت ست ظاہر نگردد و این مشکل جز در آنجا حل نشود و این چنین گفتہ اند و ظاہر آن ست کہ سردار انبیا و خلاصۂ خلایق اہل اصطفا صلوات اللہ و سلامہ علیہ و علیہم اجمعین ازین حکم مستثنی خواہد بود کہ علوم اولین و آخرین او را دادہ و حقائق اشیا کما ہی نمودہ اند و اللہ اعلم و علمہ احکم

الفصل الاول - عن عبد اللہ بن عمرو رضی قال قال رسول اللہ - گفت عبد اللہ بن عمرو کہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کتب اللہ مقادیر الخلائق - نوشت خدای تعالی اقدار و احکام خلایق را یعنی ثابت گردانید آن را در لوح محفوظ باجرای قلم بران یا امر کرد بعض فرشتگان را بنوشتن و بعض گویند مراد بنوشتن تقدیر و تعیین آنہا ست چنانکہ خلاف آن نرود و این تاویل ست و ظاہر از نوشتن اثبات نقوش و حروف ست در لوح مانند آن قبل ان یخلق السموات والارض - پیش از پیدا کردن آسمانہا و زمینہا بخمسین الف سنۃ - بمدت پنجاہ ہزار سال مراد طول مدت و مبالغہ در تمادی ست میان تقدیر و خلق سموات و ارض نہ تعیین و تحدید این عدد مخصوص زیرا کہ تقدیر و تعیین مقادیر خلق در ازل ست پس تعیین سبق آن بعددے معین از زمان درست نباشد کذا قالوا و این سخن مبنی بر تاویل کتاب است

بتقدیر و تعیین و اگر کتابت را بر حقیقت آن حمل کنند احتیاج باین تاویل نباشد چہ تواند کہ تقدیر در ازل باشد و کتابت مقادیر در لایزال
بود پیش از پیدایش آسمان و زمین بمدت مذکورہ کما لا یخفی و درینجا کلامی ست کہ در شرح ذکر آن کردہ شدہ است۔ قال وکان
عرشہ علی الماء۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و بود عرش وی سبحانہ بر آب بیضاوی در تفسیر کریمہ وھو الذی خلق
السموات والارض فی ستۃ ایام وکان عرشہ علی الماء گفتہ یعنی پیش از پیدا کردن آسمان و زمین عرش بر آب بود و حائلے
میان ایشان نبود نہ آنکہ عرش بر پشت آب نہادہ و متصل بدان بودہ و باین استدلال کردند بر آنکہ اول حادث
از اجرام این عالم کہ بوجود آمدہ آب ست و بعض گفتہ اند کہ آب بر پشت ہوا بود انتہی و صاحب کشاف گفتہ کہ درین آیت
دلیل ست بر آنکہ عرش و آب مخلوق اند پیش از خلق سموات و ارض و شیخ ابن حجر گفتہ کہ مراد بآب آب دریا نیست بلکہ آبی ست
زیر عرش چنانکہ وی سبحانہ تعالی خواستہ و محتمل کہ مراد آب دریا باشد بمعنی آنکہ حاملان عرش در دریا اند انتہی و بعض
گفتہ اند کہ بودن عرش بر آب کنایت از قدرت ست واللہ اعلم۔ رواہ مسلم۔ وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم کل شیء بقدر۔ ہر چہ کہ در عالم ست بقضا و قدر الٰہی ست۔ حتی العجز والکیس۔ تا آنکہ عجز و کیس کہ از
صفات آدمیان ست نیز بتقدیر اوست و مراد بعجز ناتوانی و بیچارگی در امضای امور بضعف رای و قلت عقل و نحوہ و مراد
بکیس توانائی و چالاکی در گذرانیدن کارہا بقوت رای و تصمیم عزم و کیس بفتح کاف و سکون تحتانیہ ضد حمق۔ رواہ مسلم۔
وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم احتج آدم و موسی عند ربہما خصومت کردند
و احتجاج نمودند بیکدیگر آدم و موسی علیہما السلام نزد پروردگار خود یعنی در عالمی دیگر جز این عالم کہ عالم علوی روحانی و
عالم حقیقت باشد بملاقات ارواح در آسمان یا بزندہ گردانیدن در عالم برزخ یا بزندہ گردانیدن آدم در زمان حیات موسی
علیہما السلام کذا قالوا۔ فحج آدم موسی۔ پس غالب آمد بحجت آدم بر موسی تفصیل این قصہ این ست کہ۔ قال موسی۔ گفت
موسی آدم را۔ انت آدم الذی خلقک اللہ بیدہ۔ تو آن آدمی کہ پیدا کرد ترا خدای تعالی بید قدرت خود۔ ونفخ فیک من
روحہ۔ و دمید در تو از روح کہ مخصوص گردانید او را بتشریف خود۔ واسجد لک ملائکتہ۔ و ساجد گردانید مر ترا فرشتگان خود را
واسکنک فی جنتہ۔ و سکونت داد ترا در بہشت خاص خود۔ ثم اہبطت الناس بخطیئتک الی الارض۔ پس فرود افگندی تو
مردم را بسبب گناہی کہ کردی بر زمین گویا اگر این خطیہ از آدم بوجود نمی آمد ہمیشہ در بہشت میبودی و در ہمان جا اولاد می آوردی
پس بسبب فرود افتادن وی ایشان نیز بر زمین افتادند پس با وجود این قدر و مرتبہ کہ تو داشتی نمی بایست این کار کرد
مقصود آن ست کہ بایستی کہ گناہ از تو بوجود نمی آمد۔ فقال آدم انت موسی الذی اصطفاک اللہ برسالتہ و بکلامہ
پس گفت آدم در جواب موسی تو آن موسی کہ برگزید ترا خدای تعالی بہ پیغمبری خود و بکلام خود بی واسطہ۔ واعطاک
الالواح۔ و داد ترا الواح۔ فیہا تبیان کل شیء۔ در ان الواح بیان ہر چیزے ست از احکام دین کہ کفایت کند امت ترا
و مراد بالواح تختہا ست از زمرد یا یاقوت کہ توریت در ان نوشتہ فرود آمدہ گویند کہ ضخامت توریت ہفتاد شتر بار بود و قراءت

جزوی از وی در سالی تمام میشد۔ وقربہ نجیا۔ ونزدیک گردانید خدای تعالیٰ ترا بدرگاہ عزت خود مناجات کنندہ
وراز گویندہ۔ فبکم وجدت اللہ کتب التوریۃ قبل ان اخلق۔ پس بازگو کہ بچند مدت یافتی اللہ تعالیٰ را کہ نوشت توریت را
پیش از آنکہ پیدا کردہ شوم من۔ قال موسیٰ باربعین عاما۔ گفت موسیٰ نوشتہ شد توریت پیش از پیدا شدن تو بچہل سال
توریت خود قدیم ست ولیکن نوشتن او در الواح یا در غیر آن درین مدت باشد ومراد بسال سال این عالم ست یا سالیکہ نزد
خدا ہست کہ ہزار سالی باشد۔ قال آدم فہل وجدت فیہا۔ گفت آدم پس آیا یافتی تو در توریت مضمون این آیت را کہ۔
وعصیٰ آدم ربہ فغویٰ۔ وگناہ کرد آدم پروردگار خود را پس گم کرد راہ را۔ قال نعم۔ گفت موسیٰ آری یافتم در وی۔
قال افتلومنی علی ان عملت عملا۔ گفت آدم آیا پس ملامت میکنی مرا برین کہ کردم من کاری راکہ۔ کتبہ اللہ علی ان اعملہ
نوشتہ است خدای تعالیٰ برمن وتقدیر کردہ کہ بکنم آن را۔ قبل ان یخلقنی باربعین سنۃ۔ پیش از آنکہ پیدا کند مرا بچہل سال۔
قال رسول اللہ۔ گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فحج آدم موسیٰ۔ پس غالب آمد آدم موسیٰ را باین حجت۔ رواہ مسلم
پوشیدہ نماند کہ وجود اسباب وشرائط وامر ونہی ومدح وذم وعتاب وملامت منافی سابقہ قضا وقدر نیست وہر دو ثابت اند
بلکہ این نیز داخل تقدیر ست پس موسیٰ علیہ السلام بمقتضای ظاہر عالم اسباب وموجب امر ونہی تکلم کرد وآدم علیہ السلام
نطق بحقیقت ونظر بتقدیر فرمود وہر دو برحق اند زیرا کہ این محاجہ ومناظرہ ایشان در عالم حقیقت بود بعد از انقضای حساب
کسب ورفع تکلیف نہ در عالم اسباب کہ قطع نظر از وسائط دران جائز نباشد ولہذا آدم علیہ السلام نیز در حیات خود گفت
ربنا ظلمنا انفسنا واز این تقریر ظاہر شد کہ محل ملاقات ایشان بر احیای آدم در زمان حیات موسیٰ علیہما السلام نیست
تا موسیٰ علیہ السلام در عالم ظاہر بود وآدم علیہ السلام در عالم حقیقت واللہ اعلم۔ وعن ابن مسعود قال حدثنا رسول اللہ
گفت ابن مسعود حدیث کرد مارا پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ وہو الصادق المصدوق۔ واوست راست گویندہ کہ خبر دادہ
است براستی ودرست گفتہ شدہ کہ خبرداد خدای تعالیٰ او را براستی حدیث این ست کہ۔ ان خلق احدکم۔ بدرستیکہ
مادۂ پیدایش یکی از شما کہ آب منی ست۔ یجمع فی بطن امہ۔ فراہم آوردہ میشود وگذاشتہ میشود در شکم مادرش ورحم وے
اربعین یوما نطفۃ۔ چہل روز بصورت نطفہ باتغیرے کہ در وے سرزد از تاثیر حرارت رحم۔ ثم یکون علقۃ مثل ذلک
پستر میگردد نطفہ خون بستہ سرخ چہل روز دیگر۔ ثم یکون مضغۃ مثل ذلک۔ پستر میگردد گوشت پارہ چہل روز دیگر
ثم یبعث اللہ الیہ ملکا۔ پستر می فرستد خدای تعالیٰ بسوی وے فرشتہ را ظاہر حدیث در آنست کہ فرستادن فرشتہ بسوے
مضغہ است ولیکن مراد فرستادن اوست بعد از پیدا کردن استخوان وپوست ودست وپا وساختن او بصورت آدمی چنانکہ از
آیت قرآنی معلوم میگردد وکلام درین مقام بسیارست پارہ از آن در شرح ذکر کردہ شدہ است واینجا آنچہ لایق است کہ ذکر آن درین
ترجمہ مناسب ست وآن این ست کہ پروردگار تعالیٰ شانہ قادر ست کہ در یک لحظہ بصورت آدمی درست آفریند وآفریدن بدین
ترتیب وتدریج نہ از نقصان قدرت ست حاشا بلکہ از کمال قدرت وحکمت ست چہ در خلق اسباب وترتیب مبانی

بران قدرتهای متعدده و حکمتهای متنوعه است که در پیدا کردن بے سبب نبود و نیز درین تعلیم و تلقین بندگان ست
در رعایت تأنی و تدریج در امور خود چنانکه در خلق آسمانها و زمین ها در شش روز مثل این نکته گفته اند و محققان نیز گفته اند
که این نکته تنبیه و اعلام ست مر انسان را بآنکه وصول بکمال معنوی نمی باشد مگر بطریق تدریج مرتبه بمرتبه بطریق حصول
کمال ظاهر و رسیدن بدان درجه بدرجه و انتقال از طوری بطوری پس همچنین باید که در مراتب سلوک سیر کند تا بنهایت برسد
فسبحان الله القدیر الحکیم و بالجمله بعد از تمامی خلقت و تسویهٔ بدن می فرستد حق تعالی فرشته را که موکل ست بر ارحام و امر میکند وی را
فرشته را۔ باربع کلمات۔ بنوشتن چهار چیز و این نوشتن غیر نوشتن مقادیر سابقه بر خلقت سموات و ارض است سنت الٰهی
برین جاری شده که از برای تاکید و تقریر تقدیر سابق درین وقت نیز نویسند و در حدیث دیگر آمده است که نوشتن آن
میان دو چشم است و سر نوشت عبارت ازان ست و در روایتی آمده که در صحیفه نیز می نویسند۔ فیکتب عمله۔ پس می نویسد آنچه
عمل بنده را که چه کارها خواهد کرد از نیکی و بدی۔ واجله۔ و می نویسد مدت عمر او را که چه قدر خواهد بود و کے خواهد مرد و اجل مدتی
معلوم که برای چیزے و کاری بنهند و باجل گاهی تمام این مدت مراد دارند که تمام عمر ست و گاهی جزو اخیر و باین وجه
اجل گاهی بمعنی مرگ نیز آید۔ ورزقه۔ و می نویسد رزق او را که چه خواهد رسید از طعام و شراب و سائر منافع و مرافق۔
وشقی او سعید۔ و می نویسد که بدبخت ست وی یا نیک بخت و عاقبت کار او چیست و در بعض احادیث ذکر اثره و مضجعه
و مصائب نیز آمده یعنی کجاها سفر خواهد کرد و بر روی زمین کجا خواهد گشت و کجا خواهد خفت و مرد و چه از مصائب و حوادث
بوی خواهد رسید ما نا که این زیادتها بعد ازان وحی شده باشد والله اعلم۔ ثم ینفخ فیه الروح۔ پستر دمیده میشود در وے روح
ظاهر این حدیث آنست که نوشتن این امور پیش از دمیدن روح و در آوردن جان ست در بدن و در روایت بیهقی نوشتن
بعد از دمیدن روح آمده ولیکن روایت بخاری و مسلم اصح و اثبت ست والله اعلم و چون نوشتن سعادت و شقاوت با وجود
نوشتن عمل خفائی داشت بیان آن کرد و فرمود۔ فوالذی لا اله غیره۔ پس سوگند آن کسی ست که نیست هیچ خدا غیر وے
ان احدکم لیعمل بعمل اهل الجنة۔ بدرستی و راستی که یکی از شما هر آئینه کار می کند بکارهای اهل بهشت از ایمان و عمل صالح۔ حتی
مایکون بینه وبینها الا ذراع۔ تا آنکه نمی باشد میان وی و میان بهشت مگر مقدار یک دست کنایت ست از قرب مسافت
و در آمدن به بهشت۔ فیسبق علیه الکتاب۔ پس سبقت میکند و پیشی می نماید بروے سر نوشت وی که به تقدیر رفته در
شکم نوشته شده است از شقاوت۔ فیعمل بعمل اهل النار۔ پس کار میکند بکارهاے دوزخیان از کفر و فساد۔ فیدخلها۔
پس می در آید در دوزخ۔ وان احدکم لیعمل بعمل اهل النار۔ و بدرستی که یکی از شما هر آئینه عمل میکند بعمل دوزخیان حتی مایکون
بینه وبینها الا ذراع۔ تا آنکه نمی باشد میان او و میان دوزخ مگر یک دست فیسبق علیه الکتاب۔ پس سبقت میکند بروے
سر نوشت فیعمل بعمل اهل الجنة۔ پس عمل میکند بعمل بهشتیان۔ فیدخلها۔ پس می در آید در بهشت و مراد آن ست که گاهے
بسبیل ندرت این چنین هم واقع میشود ولیکن غلبهٔ لطف و رحمت وے آن اقتضا کرده که انقلاب مردم و برگشتن ایشان

از شر بجانب خیر بسیار آمده است اما عکس این حال در غایت قلت و ندرت والحمد لله علی ذلک متفق علیه. و این حدیث دلالت کرد
بر آن که اعتبار بخاتمه است و در حدیث آینده بصریح نیز آید و نعم من قال بیت حکم مستوری و مستی همه بر خاتمت است * کس
ندانست که آخر بچه حالت گذرد * و باید دانست که در این حدیث حث و ترغیب است بر مواظبت طاعات و مراقبت اوقات و حفظ آن
از معاصی بجهت ترس آنکه مبادا همین دم آخر عمر باشد و خاتمه بخیر گردد و این سخن خوب است بر زعم بعض مردم که بشنیدن خبر قضا و قدر از
عمل متقاعد شوند و انکار سعی در عمل کنند و گویند چون سعادت و شقاوت و دخول جنت و نار همه بسابقهٔ قضا و قدر است و بر جبین
سرنوشت است شدنی است عمل برای چیست چنانکه بعض صحابه نیز پیش از فهم مقصود گفتند پس آنحضرت جواب داد که عمل
کنید و هر کس را توفیق داده شده است برای چیزی که آفریده شده است یعنی توقف شما در عمل و انکار کردن شما آن را
بعد از شنیدن قضیهٔ قضا و قدر معنی ندارد چه امر و نهی از شارع وارد شده و شما را قوت فهم و خطاب داده و در شما قصدی و اختیاری
که بدان عمل توانید کرد پیدا کرده پس لابد درین جا چیزی خواهد بود که بجهت آن بندگان را امر توان کرد و از ایشان فعلی طلب
توان نمود و از فعلی دیگر توان باز داشت و الا امر و نهی را فائده نخواهد بود و فرستادن پیغمبران را سودی نه اگرچه کنه این سر
غامض است لکنه آن نتوان رسید و بسا اسرار که بنده را بر آن اطلاع نبود و بحقیقت هیچ عملی را هیچ حقیقتی بر کشف آن موقوف
نبود و وی تعالی مالک الملک است و هر که در ملک خود تصرف کند ظلم نباشد یعذب من یشاء و یرحم من یشاء و نهایت کلام متکلمین
درین مقام این است که لایسئل عما یفعل و هم یسئلون و محققان از ارباب کشف گفته اند که تکلیف امر و نهی بمقتضای صفت ربوبیت
و عهد عبودیت است و فائده آن ابراز مکنون علم و ارادت و اظهار حقائق بواطن بندگان است تا پیدا گردد که سعید کیست
و شقی کدام و مطیع کیست و عاصی که و در حقیقت اظهار مقتضیات اسما و صفات و کمالات خود است و مقصود از ایجاد عالم
همین بود کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف والله اعلم بحقائق الامور — و عن سهل بن سعد — کنیت وی ابو العباس
و بعض گفته اند ابو یحیی سهل بن سعد بن مالک ساعدی منسوب بساعد بن کعب انصاری مدنی او و پدر او را صحبت است نام
او حزن بود یعنی زمین درشت پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم سهل نام نهاد یعنی زمین نرم و در وقت رحلت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم پانزده ساله بود وفات او در سنه احدی و تسعین و بعض گفته اند ثمان و ثمانین و وی آخر کسی است که در مدینه از اصحاب
رضی الله عنه. قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد لیعمل عمل اهل النار. بدرستی که بنده هر آئینه میکند بالفعل کار دوزخیان
وانه من اهل الجنة. و حال آنکه وی در واقع بموجب سابقهٔ ازل و حکم عاقبت کار از بهشتیان است. و یعمل عمل اهل الجنة وانه
من اهل النار. و گاهی میکند کار بهشتیان را و حال آنکه در واقع از دوزخیان است و انما الاعمال بالخواتیم. و نیست اعتبار اعمال
مگر بخاتمها یا خاتمه. هر کدام عمل است همان اعتبار دارد چنانکه گذشت و خواتیم بر وزن مساجد و خواتیم بر وزن مصابیح جمع خاتمه
هر دو روایت است متفق علیه. و عن عائشة رضی الله عنها. قالت دعی رسول الله. گفت عائشه طلبیده شد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم الی جنازة صبی من الانصار. بسوی جنازهٔ کودکی از قبیلهٔ انصار تا نماز گذارد و جنازه بکسر جیم و فتح

هردو آمده و بعض فرقی نیز نهاده اند که بکسر بمعنی هیئت و بفتح بمعنی مصدر یا عکس یا بکسر سیر یا هیئت. فقلت پس گفتم من
یا رسول الله طوبیٰ لهذا. خوشی و نیکی باد مر این کودک را عصفور من عصافیر الجنة گنجشکی ست از گنجشکان بهشت گنجشک خوانده مگر
بسبب خردسالی اوست و از گنجشکان بهشت گفتن بجهت بهشتی بودن او در اعتقاد وی. لم یعمل السوء نکرده است بدی را
ولم یدرکه. و در نیافته است آن را. فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم. او غیر ذلک. این کلمه را بفتح واو و
سکون آن هردو خوانده اند و معنی این بر تقدیر فتح چنین شود که آیا واقع شد آنکه تو میگوئی که وے بهشتی ست و حالانکه غیر آنچه
تو میگوئی که وی بهشتی نباشد واقع است و بر تقدیر سکون معنی این ست که آیا واقع آن است که تو می گوئی و نیز تواند که او
بمعنی بل بود و معنی آن باشد که نه بلکه واقع غیر آن ست که تو میگوئی و مقصود آنست که جزم نمی توان کرد که وی بهشتی ست
بعد ازان بیان کرد وجه آن را و فرمود. یا عائشة ان الله خلق للجنة اهلاً. ای عائشه بدرستیکه خدا تعالی پیدا کرد از برای
بهشت جماعه را مستحق و سزاوار بدان. خلقهم لها وهم فی اصلاب آبائهم. پیدا کرد ایشان را برای بهشت و حالانکه ایشان در صلبهای
پدران خود بودند. وخلق للنار اهلاً. و پیدا کرد جماعه را برای آتش اهل و سزاوار. خلقهم لها وهم فی اصلاب آبائهم. پیدا کرد ایشان را
برای آتش و حال آنکه ایشان در صلبهای پدران خود بودند. رواه مسلم. ظاهر این حدیث آنست که درآمدن بهشت و دوزخ
منوط و مربوط بعمل نیک و بد نیست بلکه بمحض تقدیر و قضاے الٰہی ست و وے تعالےٰ بعضے از خلق خود را برای بهشت
آفریده خواه عمل نیک کنند یا نه و بعض را برای دوزخ پیدا کرده کارهاے بد کنند یا نه پس این صبی اگر برای دوزخ آفریده شده است
می درآید آن را اگرچه عمل بد نکرده پس تو جزم چون میکنی ای عائشه که وے بهشتی ست اما آنچه از ضروریات دین و نص کتاب و سنت
معلوم شده و اجماع اهل دین بر آن منعقد گشته آنست که اطفال مسلمانان در بهشت اند و در اطفال کافران سه قول ست اول
درآمدن در آتش دوم توقف سوم درآمدن در بهشت و این قول صحیح تر ست چه بضرورت از دین معلوم شده که پروردگار تعالیٰ
بیگناه هیچکس را عذاب نکند و بعض گفته اند که عدم ارتضای آنحضرت صلی الله علیه وسلم این سخن را از عائشه رضی الله عنها بجهت
آن بود که در وی حکم به غیب بود و جزم بایمان مادر و پدر این صبی چه صبی تابع الوین ست در حکم بایمان و صواب آنست که صدور
این قول از حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم پیش از وحی بود بآنکه اطفال مسلمین در بهشت اند و بعد ازان وحی آمد که ایشان
در بهشت خواهند بود و پدران و مادران را که مسلمان اند در بهشت خواهند درآورد چنانکه در حدیث آمده است والله اعلم. وعن علی
رضی الله عنه. قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما منکم من احد. نیست از شما هیچ یکے. الا وقد کتب مقعده من النار.
مگر آنکه حال آن ست که بتحقیق نوشته شده و تعیین ساخته شده است جای نشست او از آتش دوزخ. ومقعده من الجنة.
و نوشته شده است جای نشست وی از بهشت یعنی متعین شده است که دوزخی کیست و بهشتی کدام ست. قالوا. گفتند صحابه.
یا رسول الله افلا نتکل علی کتابنا. آیا پس چون نوشته شده و تعیین کرده شده است جای هر یکے از ما در بهشت و دوزخ آیا
تکیه نکنیم برین نوشته خود. وندع العمل. و ترک نکنیم عمل را از برای که چون درآمدن در بهشت و دوزخ پیش از عمل متعین شد

عمل سبب آن نماند پس عمل برای چه کنیم - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - اعملوا فکل میسر لما خلق له - عمل کنید پس هر کس
موفق و مهیا گردانیده شده است مر چیزی را که پیدا کرده شده است آنکس برای آن چیز - اما من کان من اهل السعادة - اما کسی که هست
از اهل سعادت و در تقدیر الٰهی بسعادت نامزد شده - فسییسر لعمل السعادة - پس موفق و مهیا گردانیده شده است مر عمل سعادت را
واما من کان من اهل الشقاوة فسییسر لعمل الشقاوة - واما کسی که هست در سابقهٔ تقدیر از اهل شقاوت مهیا گردانیده میشود مر عمل شقاوت
را یعنی وجود سابقهٔ قضا و قدر باعث بر ترک عمل نیست زیرا که پروردگار تعالی بحکم حق ربوبیت امر و نهی کرده و بر بندگان بمقتضای عبودیت
امتثال آن لازم شده و عمل را علامت سعادت و شقاوت گردانیده است و این نیز داخل قضا و قدر است و بر هر کسی که تقدیر نموده که
عمل خواهد کرد میکند و بر هر که تقدیر کرده که نخواهد کرد نمیکند و ثواب و عقاب تصرفیست که در ملک خود میکند بر سر تقدیر این سخن تمام که چون
قضا و قدر است عمل برای چه کنیم در میان نیست - ثم قرأ - پس خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تائید و اثبات این قول این آیت را
که - فاما من اعطی واتقی وصدق بالحسنی - اما کسی که داد حقوق مال را یا مطلق طاعات را و پرهیز کرد از نافرموده حق و تصدیق کرد
کلمه را که نیک تر از همه کلمات است یعنی کلمهٔ توحید یا ملتی را که نیک تر از همه ملتهاست یعنی ملت اسلام - الایة - یا تمام آیت که این
فسنیسره للعسری - واما کسی که بخل ورزید بمال یا باداء هرچه امر کرده شده بآن و بی نیاز شد بشهوات دنیا از نعیم عقبی و تقوے
نورزید و تکذیب کرد بکلمهٔ توحید و ملت اسلام پس نزدیک است که مهیا گردانیم او را برای اعمالی که موذی است بدشواری که داخل
در آتش دوزخ است - متفق علیه - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله کتب علی ابن آدم
بدرستی که خدای تعالی نوشته و تقدیر کرده است بر آدمی - حظه من الزنا - نصیب او را از زنا - ادرک ذلک لامحالة - در می یابد
آن نصیب خود را از زنا البته و محالة بفتح میم و تخفیف لام بمعنی تغییر و حولان یعنی گردیدن از حالی بحالی و معنی لامحالة لا بد و البته
یعنی این سخن را تغییر و گردیدن نبود و معنی حدیث بیان وجه که شارحان گفته اند آنست که پروردگار تعالی آدمی را نصیبی از زنا
اثبات کرده بخلق حواس و قوی که بهان لذت می یابد بایداع و ترکیب شهوت و میل بنساء که البته آن نصیب از زنا وی
سر سد و در می یابد لیکن وی حق تعالی نگاه میدارد از آن کسی را که میخواهد و میگذارد بعض را از حقیقت زنا که ادخال فرج
در فرج است و می اندازد از زنای مجازی که نظر حرام و کلام حرام است چنانکه فرمود - فزنی العین النظر - پس زنای چشم نظر حرام است
وزنی اللسان المنطق - و زنای زبان سخن حرام و بهمین قیاس زنای گوش و دست و پا و دل - والنفس تمنی وتشتهی - ونفس آدمی
آرزو میکند و میخواهد - والفرج یصدق ذلک ویکذبه - و عورت مرد و زن گاهی تصدیق میکند و راست میگرداند آرزوی نفس و شهوت
وی را و اطاعت میکند او را و در زنا می افتد و گاهی تکذیب میکند و دروغ میگرداند او را و اطاعت نمیکند و ابا می آرد از زنا
متفق علیه - این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند و در آن اتفاق دارند - وفی روایة لمسلم - و در روایتی
مر مسلم را که متفرد است بآن این چنین آمده که - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - کتب علی ابن آدم نصیبه من الزنی
نوشته شده بر آدمی نصیب وی از زنا - مدرک ذلک لامحالة - دریابنده است آدمی آنرا البته - العینان زناهما النظر

چشمہا زناے ایشان نظر حرام ست والاذنان زناہما الاستماع - و گوشہا زناے ایشان شنیدن سخنان حرام ست - واللسان زناہ الکلام - و زبان زناے او کلام حرام است - والید زناہا البطش - و دست زناے وے گرفتن ست - و فی الصراح بطش حملہ کردن و سخت گرفتن - والرجل زناہا الخطی - و پا زناے وے گامہا زدن و رفتن ست بجانب آن - والقلب یہوی و یتمنی و دل دوست میدارد و آرزو میکند - ویصدق ذلک الفرج ویکذبہ - و تصدیق مے کند آن را فرج و تکذیب میکند آن را

وعن عمران بن حصین رضی اللہ عنہ بضم حا و فتح صاد مہملتین و سکون تحتانیہ صحابی مشہور ست اسلام آورد در خیبر ہمراہ ابوہریرہ تا سی سال بر بستر بیماری افتادہ بود ملائکہ سلام میکردند بر وے یکباری داغ کرد پس ملائکہ نہان شدند چون بہ شد باز آمدند ابن سیرین گفت نبود در بصرہ ہیچ یکے از اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقدم و افضل از عمران بن حصین رضی اللہ عنہ روایت میکند - ان رجلین من مزینۃ قالا - کہ دو مرد از قبیلہ مزینہ بضم میم و فتح زاے و سکون یا و نون گفتند - یا رسول اللہ ارأیت ما یعمل الناس الیوم - خبر دہ مرا کہ آنچہ عمل میکنند مردم امروز یعنی در دنیا کہ دار تکلیف ست و یکدحون فیہ - و کوشش می نمایند و سعی میکنند در آن - اشئ قضی علیہم - آیا چیزیست کہ قضا کردہ شدہ است بر ایشان و حکم کردہ شدہ و مضے فیہم - و گذشتہ است در ایشان - من قدر سبق - از تقدیر الہی کہ پیش رفتہ است در ازل - اوفیما یستقبلون بہ (یا داخل) است در چیزے کہ استقبال مے کنند بدان چیز و پیش مے آیند در زمان آیندہ یعنی میکنند بقدرت و اختیار خود بے آنکہ چیزے گذشتہ باشد پیش ازین از قضا و قدر - مما اتاہم بہ نبیہم - از آن چیزے کہ آوردہ است بایشان آن را پیغمبر ایشان - و ثبتت الحجۃ علیہم - و ثابت شدہ است حجت و برہان بر ایشان بظہور صدق پیغمبر بمعجزہ یعنی ہیچ قضا و قدر سابق نیست پیغمبران آمدہ و امر و نہی کردہ اند مردم از پیش خود بقدرت و اختیار طاعت میکنند یا معصیت می ورزند چنانکہ مذہب قدریہ است فقال لا بل - پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نیست امر مستقبل بل شئ قضے علیہم و مضے فیہم - بلکہ حکم کردہ شدہ است بر آدمیان و گذشتہ است در ازل در باب ایشان - وتصدیق ذلک فی کتاب اللہ عزوجل - و تصدیق آن و دلیل صدق آن در کتاب خدا است کہ فرمود ونفس وما سواہا فالہمہا فجورہا وتقوٰہا - تسویہ نفس عبارت از پیدا کردن او بر وجہ سویۃ و اعتدال بر مقتضای حکمت و مصلحت بترکیب قوی و آلات کہ بدان مستعد فہم و اتمام گردد و قابل تکلیف و صدور افعال شود و الہام فجور ہوی جبلیۃ قضایاے طبیعیہ بود بترکیب حب شہوات حسیہ و ردی و الہام تقوی بنصوص شرعیہ و ادلہ عقلیۃ بتلقین علم مقدمات یقینیہ و تصدیق حدیث در قول وے سبحانہ است فنونہا کہ دلالت دارد کہ آن ہمہ بخلق و تقدیر اوست - رواہ مسلم -

وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قلت - گفت ابوہریرہ گفتم - یا رسول اللہ انی رجل شاب - من مردی جوانم - وانا اخاف علی نفسی العنت - و من می ترسم بر نفس خود در او عنت بفتحتین بمعنی فساد و اثم و ہلاک و مشقت در زنا آید - ولا اجد ما اتزوج بہ النساء - و نمی یابم از مال چیزے کہ زنی بگیرم بدان زن را - کانہ یستاذنہ فی الاختصاء - راوی میگوید کہ گویا ابوہریرہ باین سخن دستوری میخواست از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در خصی شدن - قال فسکت عنی - گفت ابوہریرہ پس خاموش شد

آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم روے گردانندہ از من۔ ثم قلت مثل ذلک پستر گفتم من مانند آن سخن یعنی تکرار کردم آن سخن را فسکت عنی ثم قلت مثل ذلک فسکت عنی ثم قلت مثل ذلک فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یا ابا ہریرۃ جف القلم بما انت لاق۔ ای ابو ہریرہ خشک شد قلم بچیزے کہ پیش آیندہ تست کنایت است از گذشتن تقدیر و فارغ شدن از کنایت آن۔ فاختص علی ذلک او ذر پس خصی شو بر علم بآنکہ ہر چہ قضا رفتہ است شدنی ست و درین تہدید است برد بسبب تدبیر در مقابلہ تقدیر و گر تحتین ازان یا بگذار اختصا را و راضی شو بقضا یعنی ہر چہ از خیر و شر شدنی ست و در ازل تقدیر آن رفتہ خواہد شد اختصا کن یا مکن و این اذن در اختصا نیست بلکہ توبیخ و ملامت است بر دستوری خواستن در قطع عضو بیفائدہ و در بعض نسخ مصابیح فاختصر واقع شدہ بر لفظ امر از اختصار بمعنی ترک تطویل در کلام یعنی چون دانستی کہ ہر چہ مقدر است مبدل نمیگردد سخن کوتاہ کن بران و تسلیم شو و ترک اعتراض کن یا بگذار اختصا و تسلیم را و ہر چہ خواہی بگو و تہدید بر نسخہ اول و امر اول است و بر ثانی در ثانی فافہم۔ رواہ البخاری و عن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان قلوب بنی آدم کلہا۔ بدرستی کہ دل ہاے فرزندان آدم ہمہ۔ بین اصبعین من اصابع الرحمن۔ میان دو انگشت اند از انگشتان خدای تعالے۔ کقلب واحد۔ این دلہا در دو انگشت وی مانند یکدل است کہ۔ یصرفہ کیف یشاء۔ میگرداند آن یکدل را چنانکہ میخواہد و مراد آنست کہ وے تعالے قادر است بر تصرف در جمیع اشیا بیکدفعہ و این کلام باعتبار فہم مردم و عادت ایشان است کہ تصرف در یک چیز پیش ایشان آسان تر و سبک تر است از تصرف در اشیای متعددہ و الا بحضرت پروردگار تعالے شانہ ہمہ برابر و یکسان ست نہ آنکہ آن مشکل بود و این آسان و اطلاق اصابع بر حضرت حق از متشابہات ست و در متشابہات دو مذہب ست بعض توقف کنند و علم آن را بحضرت حق حوالہ نمایند و بعض آن را بر چہ مناسب عمل کنند و تاویل نمایند و بالجملہ مراد صفت جلال و جمال و قہر و لطف است کہ بدل تقلیب و تصریف بجانب طاعت می نمایند و بتابانی بسوی معصیت و اشارت است بآنکہ این تصریف و تقلیب در غایت سرعت نفوذ و نہایت تاثیر ست و اضافت بر حمن از جہت وسعت رحمت و غلبہ او ست بر غضب با آن کہ غضب حلیم سخت تر ست پس اشارت بہر دو قسم تصریف تواند شد جمالی و جلالی۔ ثم قال رسول اللہ۔ پستر گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ از برای تعلیم امت و تادب بحضرت صمدیت عز و جل۔ اللہم مصرف القلوب۔ ای بار خدای گردانندہ دلہا بسوے طاعت و معصیت۔ صرف قلوبنا علی طاعتک۔ بگردان دلہاے ما را بسوے طاعت خود ثابت و مستقیم دار بران و ظاہر آن ست کہ صیغہ جمع از براے شمول امت است بلکہ در حقیقت دعا براے ایشان ست آن جا خود نہایت اعتدال و استقامت است تصریف و تقلیب چہ باشد۔ رواہ مسلم۔ و عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من مولود الا یولد علی الفطرۃ۔ نیست ہیچ زائیدہ شدہ مگر آنکہ زائیدہ میشود بر فطرت فطر در لغت بمعنی شگافتن و نو پیدا کردن و آفریدن آید و معنی فطرت این جا خلقت مولود ست کہ زائیدہ می شود بر آن و مراد بآن حالتی و ہیئتی ست کہ ساختہ کنندہ و آمادہ کنندہ است او را براے معرفت خالق و قبول حق و اختیار دین اسلام و تمیز میان حق و باطل بابداع صفت عقل و ترکیب آن در جوہر ذات وے

وع = الاختصاء

تا متمکن گردد بدان بر ہدایت وقبول حق اگر فکر کند ونظر صحیح کار فرماید وعوارض وموانع طاری نگردد کہ از نظر صحیح کردن و بر دین اسلام
ثابت بودن برآرد واشارت کرد بآن عوارض بقول خود- فابواہ یہودانہ- پس پدر و مادر وے یہودی مے گردانند او را
جہود- او ینصرانہ- یا نصرانی میکنند او را- او یمجسانہ- یا مجوسی میسازند او را یا تبعیت ومطاوعت وتقلید وی مر ایشان
را وعدم استعمال نظر کہ بدان دریابد حق را وتمیز کند میان حق و باطل یا بجبر وقہر او را در دین خود میدارند و باوجود نظر
صحیح ودریافت حق متابعت ایشان میکند واختیار دین اسلام نمی نماید والف بمحسوسات وموہومات وانہماک در
لذات وشہوات جسمانی مانع از نظر صحیح ودریافت حق نیز در حکم تہوید وتنصیر الدین است کہ باعث است بر تقلید واتباع
ایشان واین است مراد بقول حق سبحانہ تعالےٰ فطرۃ اللہ التی فطر الناس علیہا لا تبدیل لخلق اللہ چنانکہ در آخر حدیث
مذکور گردد واگر گفتہ شود کہ پس این صفت خود تبدیل می یابد بتہوید وتنصیر الدین را پس لا تبدیل لخلق اللہ چون درست آید جوابش
آنکہ این استعداد وتہیؤ دریافت حق صفتے ست کہ قطعاً زوال نہ پذیرد وممکن نیست تبدیل از آن چہ استعداد وتہیؤ ہرگز مبدل نگردد
واگر فرضاً بر خلاف مقتضاے آن رود ونظر صحیح نکند واثر آن بظہور نرسد این استعداد بحال خود است وحجت ست بر وے
واگر مانعے از ظہور اثر آن بوجود نمی آید دائم ومستمر میماند آدمی نہاد بر مقتضاے آن واختیار نمی کند جز دین اسلام را کہ حسن وے
ظاہر است نزد ارباب عقول سلیمہ وانظار صحیحہ چنانچہ مولود ست بر محبت شیر خوارگی کہ تا باز ندارند دائم می ماند بر محبت آن واینجا
گفتہ اند بعضی از فضلا کہ فطرت سلیمہ مجبول ست بر اختیار دین اسلام ومراد بولادت بر فطرت آن نیست کہ مولود ست بحقیقت بر صفت
اسلام بالفعل بعد از ان پدر و مادر کافر میسازند یا بتبعیت ایشان محکوم بکفر ست چہ اتصاف مولود بحقیقت اسلام کہ از مکاسب است
معقولیت ندارد ونیز وے تبدیل پذیر است مگر آنکہ بہ لا تبدیل لخلق اللہ آن مراد دارند کہ نمی باید کہ تبدیل کنند واگرچہ در بعض روایات
علی فطرۃ الاسلام یا علی الملۃ کہ عبارت از دین اسلام است آمدہ اما مراد ہمان است کہ گفتہ شد یعنی مستعد ومتہیئ اسلام
زائیدہ شدہ اگر آفتے از خارج پیش نمی آمد اختیار میکرد آن را ودر شرح زیادہ برین سخن کردہ شدہ ووجوہ دیگر ایراد نمودہ شدہ است
اینجا این قدر کفایت است بعد از ان تشبیہ کرد ولادت مولود را بر فطرت سلیم وعدل قدیم وعروض آفت واعوجاج از خارج بزائیدن بہیمہ
بسلامت وعروض نقصان پس از ان بقول خود- کما تنتج البہیمۃ بہیمۃ جمعاء- چنانکہ زایانیدہ میشود چارپایہ را چارپایۂ تام کامل
سلیم الاعضاء وتنتج بلفظ مجہول ست از نتج بمعنی زایانیدن وناتج آنکہ بزایاند ناقہ را ومتولی امر نتاج گردد چنانکہ دایہ در آدمی وتحقیق این
لفظ در شرح بیشتر ازین واقع شدہ- ہل تحسون فیہا من جدعاء- آیا احساس میکنید ومی بینید شما در ان بہائم زائیدہ شدہ بہیچ
بہیمہ یعنی یا گوش یا دست یا لب بریدہ را واگر از خارج آفتے بحال وے متعرض نمیشد ہمچنان میماند کہ بود- ثم یقول پس میگفت
وخواند آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم این آیت را- فطرۃ اللہ التی فطر الناس علیہا- لازم گیرید خلقت خدا را کہ پیدا کردہ آدمیان را
بران ودائم باشید بر مقتضاے آن- لا تبدیل لخلق اللہ- نیست تبدیل وتغیر مر پیدائش خدا را ونباید تغیر وتبدیل داد آن را ذلک الدین
القیم- آن یعنی موجب فطرت ومقتضاے وے دین راست ودرست است- متفق علیہ- وعن ابی موسےٰ

الاشعری۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قام فینا رسول اللہ۔ ابو موسی اشعری گفت کہ ایستاد میان ما وخطبہ خواند برای وعظ وتذکیر ما واہتمام
نمود بحال ما پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بخمس کلمات۔ بپنج سخن۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ ان اللہ تعالے لاینام
بدرستی کہ خدای تعالے خواب نمیکند وغافل نمیشود از حال بندگان واحوال تمامۂ کائنات این نخستین کلمہ الیست ازان پنج کلمہ
چنانکہ شارحان گفتہ اند وکلمہ دوم۔ ولا ینبغی لہ ان ینام۔ ونمی آید ازوی ونمی سزد او راکہ خواب کند یعنی محالست بروی خواب
وباین جہت مغایر شد این کلمہ کلمہ نخستین راچہ از خواب ناکردن ناممکن بودن خواب لازم نیاید کلمہ سوم یخفض القسط ویرفعہ پست
میکند قسط را و بالامی برد آن را قسط بکسر کاف وسکون سین مہملہ بمعنی رزق آید پس در معنی این آیت بود کہ یبسط الرزق لمن یشاء و
یقدر یعنی فراخ میکند اللہ تعالے رزق را مر ہر کرا میخواہد وتنگ میگرداند بر ہر کہ میخواہد وقسط بمعنی میزان نیز آید واین معنی ظاہر تر ومناسب
ترست بحدیث آینده کہ گفت بیده المیزان یخفض ویرفع ومعنی خفض میزان ورفع آن وزن کردن ارزاق بندگان کہ نازل میشود
از جناب تقدیر واعمال ایشان کہ صاعدست بدرگاہ عزت وی تعالے ودانانیدن مقادیر آنہا فرشتگان راکہ موکل اند بران
یا اشارت ست بقول حق سبحانہ تعالی کل یوم ہو فی شان وبا آنکہ وے تعالے حکم میکند در خلق خود بمیزان عدل وباین وجہ
این کلمہ مؤکد ومقرر کلمہ دوم گردد کہ لاینبغی لہ ان ینام است چہ ہر کہ در ہر لحظہ وہر آن تصرف وے دایم ومستمر باشد خواب کردن
وغافل بودن او را سزاوار نبود وممکن نباشد کلمہ چہارم۔ یرفع الیہ عمل اللیل قبل عمل النہار برداشتہ میشود وبالا بردہ میشود
بسوی درگاہ وی عملہای بندگان کہ در شب میکنند پیش از عملہای کہ در روز میکنند۔ وعمل النہار قبل عمل اللیل وبرداشتہ
میشود عمل روز پیش از عمل شب یعنی ہنوز روز نشدہ وعملے دران واقع نشدہ کہ عمل شب بالا میبرند وشب نرسیدہ کہ عمل
روز میبرند ودرین مبالغہ است در مسارعت ملائکہ موکل باعمال عباد در امتثال امر وسرعت عروج ایشان بمحال عرض ومساعد
سموات وقدرت ایشان بر رفع اعمال در ادنی ساعت چہ فرق میان روز وشب جزآنی وجزو لایتجزی نبود یا مراد آن باشد
کہ برداشتہ میشود عمل شب پیش از برداشتن عمل روز وعمل روز پیش از برداشتن عمل شب وہر یک را جدا جدا بدرگاہ میبرند وعرض مینمایند
واین معنی از عبارت ظاہر ترست ولیکن جودت وبلاغت در معنی اول بیشتر است واین کلمہ نیز مؤکد لاینبغی لہ ان ینام ست کلمہ پنجم۔ حجابہ النور پردہ
حق سبحانہ تعالی وتقدس نور است یعنی انوار جلال واشعۂ عظمت وکبریای او کہ مدہوش ومتحیر میگرداند نزد ملاحظہ ومشاہدۂ آن عقول
وبصائر واین پردہ بحقیقت راجع بخلق ست کہ محجوب ایشانند نہ حق سبحانہ بر مثال دیدۂ کور نسبت بآفتاب وحق سبحانہ تعالے را
محجوب نتوان گفت کہ محجوب مغلوب ومقہور حاجب بود بلکہ محتجب گویند کہ مستترست بذات خود از جہت تعزز وتمنع بعظمت وجلال و
کبریا وتواند کہ معنی وی آن باشد کہ وی سبحانہ محتجب ست از جہت شدت ظہور وغایت بروز چنانکہ محسوسات آفتاب کہ چون
بسیار تابد دیدہ را خیرہ وتیرہ گرداند ودر حقیقت صفات کہ انوار ذات اند پردہ او بیند وذات را جز در پردۂ صفات مشاہدہ نتوان
کرد وادراک ذات بحت ممکن نباشد وہر چہ در ادراک در آید ومشہود گردد نور صفات ست حق تعالی ورای آن ست بیت
ہر چہ اندیشی پذیرای فناست ٭ آنچہ در اندیشہ ناید آن خداست ٭ واگر پردۂ صفات از میان برافتد وذات بحت تجلی نماید کائنات

ہمہ در احدیت ذات مستہلک و مضمحل گردند چنانکہ فرمود۔ لو کشفہ لاحرقت سبحات وجہہ ما انتہی الیہ بصرہ من خلقہ۔ اگر بر داشتی این پردہ را ہر آئینہ بسوختی انوار ذات وے ہر چیزے راکہ بنہایت رسیدہ است بسوی آن چیز بصر وی تعالی کہ خلق وی باشند چہ بصر اللہ تعالی محیط است بتمامہ کائنات و رسیدہ است بنہایات آن پس ہیبت ہست ازپس پردہ گفتگوی من و تو۔ چون پرا فگند تو ماندی و نہ من ہو و سبحات بضمتین جمع سبحہ است بضم و سکون بمثل غرفات و مراد بدان نور وجہ اوست در قاموس گفتہ سبحات وجہ اللہ انوارہ و انوار را سبحہ ازان خوانند کہ بینندگان و مشاہدہ کنندگان آن تسبیح گویند و تنزیہ و تقدیس یاد کنند حق سبحانہ را بجہت ہیبت و دہشت جلال ذات و عظمت او تعالی شانہ۔ رواہ مسلم و عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ید اللہ ملای۔ دست جود و کرم اللہ تعالی پر است کنایت است از غایت زیادت غنی و کمال وسعت و نہایت جود عطای جل جلالہ و عز نوالہ۔ لا یغیضہا نفقۃ ناقص و تہی نمیسازد او را ہیچ نفقہ و عطا۔ سحاء اللیل و النہار۔ ریزندہ و سیل کنندہ دست در شب و روز یعنی دائم و باقی است عطای او و سح ریختن و سیلان کردن آب از بالا و سحاح بتشدید باران سخت بارندہ۔ ارأیتم ما انفق منذ خلق السماء و الارض۔ خبر دہید مرا کہ چہ مقدار انفاق و اعطا کردہ است وی تعالی ازان باز کہ پیدا کردہ است آسمان و زمین را۔ فانہ لم یغض ما فی یدہ۔ پس بدرستی کہ اعطا و انفاق او کم نساخت چیزی راکہ در دست او بود۔ و کان عرشہ علی الماء۔ و بود در وقت پیدا کردن آسمان و زمین عرش او بر آب شرح این کلمہ در حدیث اول ازین فصل گذشت و بیدہ المیزان و بدست و قدرت و حکمت اوست ترازو یخفض و یرفع پست میکند و بر میدارد ترازو را شرح این نیز گذشت متفق علیہ و فی روایۃ المسلم۔ و در روایتی مر مسلم را این چنین آمدہ کہ یمین اللہ ملای۔ دست راست خدا پر است چون عطا غالب بدست راست میباشد بخصوص یمین را ذکر کردہ قال ابن نمیر بضم نون گفت ابن نمیر کہ شیخ مسلم است حدیث را باین لفظ۔ ملان سحاء لا یغیضہا شیء اللیل و النہار۔ یعنی نمیر در حدیث خود بجای ملای ملان گفت و انچہ موافق لغت است ملای است نہ ملان چہ یدمونث سماعی است و ملان لفظ مذکر اما اگر روایت آن صحیح باشد یدرا تاویل بجود و احسان میتوان کرد و نیز بجای نفقہ شیء آوردہ و در بعض الفاظ تقدیم و تاخیرے نیز کردہ و اللہ اعلم وعنہ قال سئل رسول اللہ۔ و ہم از ابی ہریرہ روایت است کہ گفت پرسیدہ شد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم عن ذراری المشرکین۔ از اطفال مشرکان کہ حال ایشان چیست در بہشت اند یا در دوزخ ذراری جمع ذریت است و آن نسل جن و انس را گویند صغار یا کبار و مراد اینجا صغار اند۔ قال گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در جواب سائل۔ اللہ اعلم بما کانوا عاملین۔ خدا تعالی دانا تر است بچیزے کہ بودند ایشان عمل کنندگان متفق علیہ ظاہر معنی حدیث این مینماید کہ معلق گردانید امر اطفال مشرکین را بانچہ دانستہ است پروردگار تعالی عاقبت کار ایشان را کہ اگر زندہ می ماندند و ببلوغ میرسیدند چہ عمل میکردند پس آنرا کہ دانستہ است خدا تعالی کہ بتقدیر رسیدن ببلوغ بایمان می مردی در آرد در بہشت و آنرا کہ دانستہ است کہ کافر می مردی در آرد در آتش این سخن مشکل است یکی ازین جہت کہ چون طفل مرد معلوم شد کہ علم حق تعالی متعلق بود بمردن او در طفولیت پس رسیدن او بحد بلوغ و مردن بایمان یا بر کفر معنی دارد و بر فرض آن چہ فائدہ کند و نیز از اصول دین و مناہج شریعت معلوم شدہ است کہ مواخذہ گناہکاران بر گناہان کہ بر تقدیر طول عمر

اولاد

از دست کبیر

از ایشان بصدور می آید منتفی ست و از اطفال که ضعیف تر و در قوت کمتر اند اتفاق دادوے باشد و لضرورت دین معلوم ست
که حق تعالی بر گناه ناکرده کسی را نگیرد و بعض گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد این سوال آگاهانیده نشده از حقیقت
امر اطفال مشرکین و وحی کرده نشده چیزے بسوی او درین باب پس توقف کرد دران یا دانست و از حضرت حق اذن در کشف
و اظهار آن نیافت بجهت مصلحتی که دران باشد پس جواب داد بآنچه که داد و معنی حدیث آنست که خدا دانا ترست بآنچه باز گشت
ایشان بدانست و بآنچه خواهد بود مآل حال ایشان که در بهشت در آیند یا در آتش یا در جای دیگر جز بهشت و دوزخ که نه معذب شوند نه منعم
والله اعلم و مذاهب علما در اطفال مشرکین مختلف ست بعض سکوت کرده توقف ورزیده اند و بعض بعلم الٰهی معلق داشته چنانکه گذشت
بعض گفته که ایشان با پدران و مادران خود باشند در آتش چنانکه در دنیا تابع اند ایشان را در احکام کفر و بعض گفته اند که مولود چون پیش از تکلیف
و اختیار در ولایت ابوین ازوے زائل شد و رجوع کرد باصل فطرت گشت از اهل جنت و بعض گفته اند که در بهشت در آیند لیکن نه بر
استقلال بلکه تابع بهشتیان باشند مثل خدام ملوک در قصور منازل ایشان و بعض گویند که در جاے دیگر باشند میان بهشت و دوزخ
نه منعم و نه معذب و صواب آنست که توقف نموده شود در شان ایشان و جزم کرده نشود به هیچ جانب و هیچ قول زیرا که جزم درین باب
بے وصول خبر از جانب رسول الله صلی الله علیه وسلم بنقل صحیح قطعی درست نباشد و آن خود یافته نشده و حدیثی قطعی درین باب
در وجود نیامده و هر چه گفته اند برای قیاس خود گفته اند یا از اخبار ضعیفه و همه گرفته اند پس واجب شد توقف کذا قال التوربشتی والله اعلم

الفصل الثانی - عن عبادة بن الصامت قال قال رسول الله - گفت عبادة بن الصامت گفت پیغمبر خدا -
صلی الله علیه وسلم ان اول ما خلق الله القلم - بدرستی که نخستین چیزے که پیدا کرد خدای تعالی قلم ست - فقال له اکتب
پس گفت مر او را بنویس - فقال ما اکتب - گفت چه نویسم - قال - گفت خداے تعالی - اکتب القدر - بنویس هر چیزی را
که تقدیر کرده شده است - فکتب ما کان و ما هو کائن الی الابد - پس نوشت قلم آنچه بود و آنچه خواهد بود تا ابد اگر گفته شود که تعیین
مقادیر و کتابت آن در ازل بود و نسبت بازل زمان ماضی نبود پس کتابت ما کان چه معنی دارد جوابش آنکه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بنسبت بزمان خود فرمود ما کان و ما یکون یعنی آنچه پیش از ما بود و بعد از ما خواهد بود نه بنسبت بزمان تقدیر و کتابت یا گوییم که ما
در حدیث اول از فصل اول معلوم شد که کتابت مقادیر پیش از خلق سموات و ارض بود به پنجاه هزار سال و بود عرش الٰهی
دران زمان بر آب و گفتیم که تواند که کتابت محمول بر حقیقت خود باشد و در لایزال بود چنانچه ظاهر تعیین عدد دلالت دارد بران نه معنی آن
تقدیر و تعیین مقادیر و خلق قلم نیز در لایزال ست چنانچه اولیت خلق او دلالت بر آن دارد و چون کتابت مقادیر در لایزال بود ما کان
بلفظ ماضی درست آمد - رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب اسنادا - روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیث
غریب ست از روی اسناد و در مقدمه معلوم شد که غرابت منافی صحت نیست مگر آنکه مراد بوے شاذ بود چنانکه این نیز معلوم
وعن مسلم بن یسار قال سئل عمر بن الخطاب - رضی الله عنه - عن هذه الآیة - روایت ست از مسلم بن یسار که
از کبار تابعین است و ثقه و فاضل و عابد و ورع بود و از اولیای خدا بود هیچکس را در زمان وی بر وی تفضیل نمی نهادند

توفی سنه ائمه گفت پرسیده شد عمر بن الخطاب از تفسیر این آیت که. واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم الآیة - وچون گرفت
و برآورد پروردگار تو ای محمد از پشتهای بنی آدم اولاد ایشان را چنانکه از پشت آدم ذریت بی واسطه او برآورد و از پشت هر کدام
ذریت او را برآورد و همچنین تا قیامت چنانکه بطریق توالد و تناسل خواهد بود لیکن در آیت ذکر آدم و برآوردن ذریت از پشت وی نکرد
از جهت ظهور آنکه وی ابو البشر و اصل همه است و از جهت آنکه مقصود احتجاج و الزام اولاد آدم است از یهود و غیرهم بنقض عهدی که در
میثاق بستند و تمام آیت این ست و اشهدهم علی انفسهم و گواه گردانید ایشان را بر ذاتهای ایشان قال گفت پروردگار تعالی با ایشان -
الست بربکم - آیا نیستم من پروردگار شما - قالوا بلی شهدنا گفتند آری تو پروردگار مائی گواهی دادیم بر ربوبیت تو ان تقولوا یوم القیمة
انا کنا عن هذا غافلین - این گواه گرفتن ایشان را بر ذاتهای ایشان بجهت آن بود که مبادا بگویند روز قیامت که بودیم ما ازین غافل پس
چون پرسیده شد عمر بن الخطاب ازین آیه - قال عمر گفت عمر در جواب این سوال سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم یسأل عنها - پرسیده می شد از تفسیر این آیت - فقال پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم - ان الله خلق آدم
بدرستی که خدای تعالی پیدا کرد آدم را ثم مسح ظهره بیمینه پس مالید وے تعالی پشت آدم را بدست راست خود اسناد مسح
بحضرت حق تعالی بطریق مجازست باعتبار امر کردن ملکی را بدان چنانکه گویند پادشاه شهر بنا کرد بنا کنندگان دیگر اند و چون
بامر پادشاه کردند گویا پادشاه خود بنا کرد و تخصیص یمین بجهت تشریف و اکرام آدم و ذریت اوست و در حدیث آمده است که هر دو دست
خداوند تعالی یمین ست و بالجمله این از قبیل متشابهات ست علم حقیقت آن مفوض بعلم الٰهی ست عز شانه - فاستخرج منه ذریة
پس بیرون آورد حق تعالی از پشت آدم بوجهی که گفته شد ذریتی را - فقال خلقت هولاء للجنة - پس گفت خدای تعالے
در شان ایشان پیدا کردم این جماعه را برای بهشت - وبعمل اهل الجنة یعملون - وبعمل اهل بهشت عمل میکنند - ثم مسح ظهره
فاستخرج منه ذریة پس باز بمالید پشت آدم را پس بیرون آورد از ان جماعه دیگر را از ذریت - فقال خلقت هولاء للنار و
بعمل اهل النار یعملون - پس گفت پیدا کردم اینها را برای آتش و بعمل اهل آتش عمل می کنند فقال رجل ففیم العمل پس گفت
مردی از صحابه پس بجهت چیست عمل و تکلیف بدان و در چه چیز فائده میکند عمل - یا رسول الله فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم ان الله اذا خلق العبد للجنة استعمله بعمل اهل الجنة - بدرستی که خدائے تعالے چون پیدا کند بنده را برای بهشت
در کار میدارد او را بکار بهشتیان - حتی یموت علی عمل من اعمال اهل الجنة - تا آنکه می میرد بر کارے از کارہاے بهشتیان -
فیدخله به الجنة - پس می درآرد آن بنده را بآن عمل در بهشت - واذا خلق العبد للنار استعمله بعمل اهل النار حتی یموت علی عمل من
اعمال اهل النار فیدخله به النار - وچون پیدا کند بنده را برای آتش در کار میدارد او را بکار دوزخیان تا آنکه می میرد بر کاری از
کارهای دوزخیان پس می درآرد خدای تعالی آن بنده را بآن عمل در دوزخ یعنی در بهشت و دوزخ که می درآرد بعمل می آرد
و عمل علامت برآن ست و بعمل امر کرده و عمل نیز قضای اوست پس مگو که عمل برای چیست و فائده آن چیست و چه معنی دارد
رواه مالک والترمذی وابوداود - وعن عبد الله بن عمرو رض قال خرج رسول الله گفت عبد الله بن عمرو بیرون آمد

بیرون آمد یعنی از خانه پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم وفی یدیہ کتابان۔ وحال آنکه در هر دو دست آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم دو کتاب بود۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم اتدرون ما هذان الکتابان۔ آیا می دسیابید که چیست این دو کتاب وچه نوشته اند دران اهل تاویل گویند که این تمثیل وتصویر وتعبیر ست از معنی بصورت وسبانه است در تحقیق آن وتیقن بدان ومتکلم چون خواهد که تحقیق قول خود نماید وغیر خود را تفهیم کند معنی دقیق خفی را بمشاهده سامع وا نماید تصویر کند آن را بصورت واشارات کند بدان اشارت محسوس اگرچه در خارج وعالم حس نباشد وچون کشف کرده شد بران حضرت صلی اللہ علیہ وسلم حقیقت این امر ومطلع شد بران چنانکه شبهه وخفای نماند دران تمثیل وتصویر کرد معنی حاصل در قلب شریف را بچیزی که گویا در دست اوست وحال آنکه در خارج کتابی نیست ونوشته نه واهل باطن وارباب مکاشفه گویند که وجود کتاب حق است ومحمول بر حقیقت بی شائبه مجاز وتاویل امام حجة الاسلام در کیمیای سعادت گفته که امتیاز خواص از عوام بدو چیز است یکی آنکه آنچه حاصل گردد مر عامه را از علوم بکسب وتعلم حاصل می شود مر خواص را بی کسب وتعلم از نزد پروردگار علیم حکیم وآن را علم لدنی خوانند دیگر آنکه آنچه عامه در خواب بینند خواص آنرا در بیداری مشاهده نمایند وحکایات مشائخ درین باب بسیار است در کتاب الرؤیا بیایدانشاءاللہ تعالے وچون خواص امت را این حالت در رتبه حاصل بود فکیف سید المرسلین را صلی اللہ علیہ وسلم ملکه ظاهر حدیث در آنست که صحابه را آن دو کتاب نمود ولیکن مضمون آنچه در انها بود ندانستند ومشائخ گفته اند که این اعتقاد ندارد ایمان بحقیقت نبوت ندارد۔ قلنا لا۔ گفتیم ما در نمی یابیم که چیست درین دو کتاب۔ یارسول اللہ الا ان تخبرنا۔ مگر آنکه خبر دہی تو ما را واین التماس ست از حضرت وے تا خبر دهد از ان۔ فقال للذی فی یده الیمنی۔ پس گفت آنحضرت علیه السلام در شان آن کتابے که در دست راست وے بود۔ هذا الکتاب من رب العالمین۔ این کتابے ست از پروردگار جهانیان۔ فیه اسماء اهل الجنة واسماء اٰبائهم وقبائلهم۔ درین کتاب نامهای بهشتیان ست ونامهای پدران ایشان ونامهای قبیله های ایشان بجهت تعیین وتمیز۔ ثم اجمل علی آخرهم۔ پس اجمال کرده شده است بعد از تفصیل بر آخر ایشان چنانکه عادت اهل حساب ست که بعد از تفصیل اعداد در آخر عدد مجمل بنویسند که چندین شد۔ فلا یزاد فیهم۔ پس چون چندین سبانه در ضبط وتعیین کرده شد زیاده کرده نمیشود در ایشان دیگر که نوشته نشده است در ایشان در آید۔ ولا ینقص منهم۔ وکم کرده نمیشود از ایشان تا از آنها که نوشته شده است کسی بدر رود ابدا همیشه۔ ثم قال للذی فی شماله۔ پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مر آن کتاب را که در دست چپ وی بود۔ هذا کتاب من رب العالمین فیه اسماء اهل النار واسماء اٰبائهم وقبائلهم ثم اجمل علی آخرهم فلا یزاد فیهم ولا ینقص منهم ابدا۔ ترجمه این عبارت از ترجمه عبارت اول ظاهر شد۔ فقال اصحابه ففیم العمل۔ پس گفتند یاران آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس برای چیست عمل۔ یارسول اللہ ان کان امر قد فرغ منه۔ اگر هست امرے که پرداخته شده است از وے۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در جواب ایشان سددوا۔ بگردانید عمل های خود را مستقیم بر طریق حق

الاعمال

وقاربوا۔ و بجوئید قربت خدا را و طاعت کنید او را کذا قال الطیبی و بعض گفته اند که قاربوا تاکید سددوا ست یعنی طلب کنید باعمال خود
سداد و استقامت را و میانه روی کنید در عمل و دور روید از غلو و افراط و سختی نکنید و در مجمع البحار گفته که طلب کنید سداد را یعنی صواب را
و اعتدال را میان افراط و تفریط و اگر از آن عاجز آئید قربت بآن کنید و در بعض روایات و قربوا آمده یعنی نزدیک گردانید دیگران را
بعمل صالح حاصل آنکه عمل کنید و از قضا و قدر ذکر نکنید۔ فان صاحب الجنة یختم له بعمل اهل الجنة۔ پس بدرستی که بهشتی ختم کرده میشود مراد او را
بعمل بهشتیان۔ وان عمل ای عمل۔ و اگرچه عمل کند در مدت عمر هر عملی که باشد نیک یا بد آخر ختم کار او بر عمل نیک بود۔ وان
صاحب النار یختم له بعمل اهل النار وان عمل ای عمل۔ و دوزخی ختم کرده میشود مراد او را بعمل دوزخیان و اگرچه عمل کند هر عملی که باشد
ثم قال رسول الله۔ پس اشارت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بیدیه۔ بهر دو دست خود و قول بمعنی اشارت بسیار آید
و در احادیث این لفظ باین معنی بسیار واقع شده قال بیده و قال براسه و قال برجله و جز آن۔ فنبذهما۔ پس انداخت
هر دو کتاب را از هر دو دست پس پشت خود و نبذ انداختن چیزی از دست بجانب پیش یا پس و اینجا تفسیر به پس کرده اند
اشارت بآنکه این امریست که پرداخت کرده شده است از آن و انداخته شده است پس پشت۔ ثم قال۔ پس گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فرغ ربکم من العباد۔ پرداخت پروردگار شما از کار بندگان یعنی تمام کرد حکم ایشان را۔ فریق فی الجنة و فریق
فی السعیر۔ گروهی در بهشت و گروهی در دوزخ۔ رواه الترمذی۔ و عن ابی خزامة۔ بکسر خای معجمه و بزای تابعی ست
حدیث او در رقی ست و ابوخزامه صحابی دیگر ست حدیث او در غیر رقی است کذا فی جامع الاصول عن
ابیه۔ روایت میکند از پدرش۔ قال قلت۔ گفت گفتم۔ یا رسول الله ارأیت رقی نسترقیها۔ ای پیغمبر خدا خبر ده
ما را از حال افسونهائے که افسونگری میکنیم بآنها و رقی بضم را و فتح قاف جمع رقیه بضم و سکون بمعنی افسون که بدمند آنرا
یا در گلوی و بازو به بندند و حکم او آنست که اگر بقرآن و ادعیه ماثوره باشد درست ست والا حرام و این معنی بتفصیل در کتاب الطب
والرقی بیاید۔ و دواء نتداوی به۔ و خبر ده از داروهائے که تداوی میکنیم بآن۔ و تقاة نتقیها۔ و پناهائے که پناه
میجوئیم بدان و پرهیز میکنیم از آفتها بآن مثل سپر و زره و امثال آن۔ هل ترد من قدر الله شیئا۔ آیا باز میگردانند اینها از قضا و قدر
خدای تعالی چیزی را۔ قال۔ گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم۔ هی من قدر الله۔ این چیزها نیز از جمله قضا و قدر الهی اند
اگر خواسته است و تقدیر رفته که شفا بخشد و پناه دهد اسباب آنها را نیز میسر خواهد گردانید و تقدیر منافات باسباب و شرائط خود
همه داخل تقدیر است تقدیر همه را شامل است و محیط هیچ چیز از احاطه وی بیرون نرود۔ رواه احمد والترمذی و ابن ماجه
و عن ابی هریرة قال خرج علینا رسول الله۔ گفت ابوهریره بیرون آمد از خانه بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و نحن
نتنازع فی القدر۔ و ما بحث و نزاع می کردیم در مسئله قضا و قدر که چون ست و چگونه است۔ فغضب حتی احمر وجهه۔
پس خشم گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا آنکه سرخ شد روی مبارک وی۔ حتی کانما فقئ فی وجنتیه حب الرمان۔
تا آنکه گویا شکسته شده است در هر دو رخسار وی دانهائے انار۔ فقال ابهذا امرتم۔ پس گفت آیا باین تنازع

امر کردہ شدہ اید شما۔ ام بہذا ارسلت الیکم۔ آیا باین فرستادہ شدہ ام من بسوئے شما یعنی شما را امر بطاعت و عبادت کردہ اند و مرا برائے ابلاغ آن بشما فرستادہ بحث کردن در قضا داخل آن نیست آن سر الٰہی ست او را بوی بگذارید و بعمل مشغول شوید و بقضای وی راضی باشید۔ انما ہلک من کان قبلکم حین تنازعوا فی ہذا الامر۔ ہلاک نشدند کسانیکہ بودند پیش از شما مگر ہنگامیکہ تنازع و بحث میکردند در شان قضا و قدر۔ عزمت علیکم عزمت علیکم۔ سوگند میخورم بر شما سوگند میخورم بر شما یا واجب میگردانم بر شما۔ ان لا تنازعوا فیہ۔ کہ نزاع نکنید درین امر۔ رواہ الترمذی۔ روایت کرد این حدیث را باین لفظ ترمذی۔ و روی ابن ماجہ نحوہ عن عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جدہ۔ و روایت کرد ابن ماجہ مانند آن را از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش محدثان نحوہ در جای میگویند کہ ہر دو حدیث در معنی متحد باشند و در لفظ متغایر و در جای کہ لفظ و معنی ہر دو موافق باشند مثلہ گویند چنانکہ در مقدمہ گذشت۔ وعن ابی موسی قال سمعت رسول اللہ۔ گفت ابو موسیٰ اشعری رضی اللہ عنہ شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ میگفت۔ ان اللہ تعالیٰ خلق آدم من قبضۃ۔ بدرستی کہ خدائے تعالیٰ پیدا کرد آدم را از مشتی از خاک فی الصراح قبضہ بالضم یکمشت از ہر چیزے و بالفتح نیز آمدہ و مراد اینجا مشتی از خاک ست۔ قبضہا من جمیع الارض کہ گرفت آن را از تمام زمین و از ہر موضع وی یعنی امر کرد ملک را بگرفتن آن۔ فجاء بنو آدم علی قدر الارض۔ پس آمدند اولاد آدم باندازہ زمین و تفاوت اجزای آن مختلف در صورت و سیرت۔ منہم الاحمر والابیض والاسود و بین ذلک۔ بعضی از ایشان سرخ و بعضی سفید و بعض سیاہ و بعض میان سرخ و سفید و سیاہ۔ والسہل والحزن۔ و بعض نرم و بعض درشت سہل بفتح سین و سکون ہا و کسر آن ہر چیز مائل بنرمی و زمین نرم ضد حزن بالفتح و سکون زمین درشت۔ والخبیث والطیب۔ و بعض پلید و بعض پاک و ناخوش و خوش و خبیث از زمین شورہ کہ نروید و طیب ضد وی و این چہار از صفات باطنہ است چہار اول از ظاہرہ۔ رواہ احمد والترمذی و ابو داؤد۔ وعن عبد اللہ بن عمرو قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان اللہ خلق خلقہ فی ظلمۃ۔ بدرستی کہ خدا تعالیٰ پیدا کرد خلق خود را در تاریکی۔ فالقی علیہم من نورہ۔ پس بینداخت بر خلق از نور خود۔ فمن اصابہ من ذلک النور۔ پس کسی کہ رسید او را از آن نور۔ اہتدیٰ۔ راہ راست یافت و رسید بمقام ایمان و طاعت۔ ومن اخطاہ ضل۔ و کسی کہ نرسید او را از آن نور گمراہ شد و نرسید بآن مقام۔ فلذلک اقول جف القلم علی علم اللہ۔ پس ازین جہت می گویم خشک شد قلم و گذشت تقدیر بر آنچہ دانست خدا در ازل از احوال خلائق از ہدایت و ضلالت۔ رواہ احمد والترمذی۔ گفتہ اند کہ مراد بخلق جن و انس ست و احتمال دارد کہ مخصوص بانس باشد و مراد بظلمت آنچہ مجبول اند بر آن از ہوا ہاے نفس و شہوات طبیعت کہ سبب ضلال و ہلاک ست و مراد بنور صفای بحق نوری کہ پیدا کردہ وے سبحانہ آن را از آیات بینہ و حجج نیرہ منبثہ در انفس و آفاق از دلائل عقلیہ و نقلیہ و مراد باصابت آن نور اعتبار و انتفاع و استدلال بدان بر وجود باری تعالیٰ و صفات وی و حقیقت دین اسلام پس ہر کہ را خواست خدائے تعالیٰ کہ ہدایت کند و بآن انوار و آیات مہتدی و منتفع گرداند راہ راست یافت و ہر کہ را نخواست کہ ہدایت کند و محروم گرداند از آن نور

گمراہ شد چنانچہ فرمود او من کان میتا فاحییناہ وجعلنا لہ نورا و فرمود افمن شرح اللہ صدرہ للاسلام فھو علی نور من ربہ پس معلوم شد کہ ہدایت
وضلالت بمشیت حق و تقدیر اوست جل وعلا اگر گفتہ شود کہ پیدا کردن خلق در ظلمت در چہ وقت ست اگر مراد باین وقت اخراج ذراری
از ظہور بنی آدم ست پس آنجا خود ہمہ مہتدی بودند ہمہ اقرار کردند بربوبیت حق و اثر ضلالت ہیچ ظاہر نشد و اگر وقت ولادت
و خروج از بطون امہات ست ہمہ بنور فطرت اند چنانچہ آنکہ در روز الست کہ اقرار کردند بربوبیت حق بعض برغبت کردند
و بعض بکرہ از جہت غلبہ سطوت جلال حق پس آنہا کہ برغبت کردند القا کرد برایشان نور ہدایت را و اصابت کردند از و آنہا کہ بکرہ کردند
محروم ماندند از ان نور و مراد بفطرت کہ مولود اند بر آن تہیؤ و تمکن از اصابت حق ست نزد نظر صحیح و این منافات ندارد بوجود ظلمت
نفس و طبیعت چہ آدمی از حیثیت روحانیت مقتضی رشد و ہدایت ست و از حیثیت نفسانیت مقتضی غی و ضلالت و بعد از وصول
بحد بلوغ اصابت نظر صحیح بتوفیق و ہدایت حق و القای نور و ترجیح جانب روحانیت ست از حضرت مولی و اگر آن نشد محکوم نفس امارہ
و مغمور و ربطہ ظلمت و ضلالت ماند و سابقاً معلوم شد کہ سابقہ ورای قدر نیست و انچہ حدیث اشارہ بسابقہ تقدیر و علم و ارادہ الٰہی ست و با حدیث فطرت
منافات ندارد فافہم و باللہ التوفیق ۔ وعن انس ۔ رضی اللہ عنہ ۔ قال کان رسول اللہ ۔ گفت انس بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یکثر ان
یقول ۔ بسیار میکرد گفتن این قول را ۔ یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک ۔ ای گرداننده دلہا از حالی بحالی ثابت دار دل مرا
بر دین خود بظاہر اضافت قلب بذات شریف خود کرده و در حقیقت طلب دعا برای امت ست چہ وی صلی اللہ علیہ وسلم مامون العاقبۃ
و محفوظ القلب ست ہمچنین در جمیع ادعیہ مقصود اصلی تعلیم و تلقین امت ست بطریق تعریض و کنایت و لہذا انس گفت فقلت یا نبی اللہ
آمنا بک ۔ ای پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ایمان آوردیم باتو ۔ وبما جئت بہ ۔ و بدانچہ آوردی تو آن را ۔ فہل تخاف علینا ۔ پس آیا می ترسی
تو بر ما زوال دین و ایمان را و تطرق فتور و نقصان بدان کہ این دعا میکنی ۔ فقال نعم ۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آری میترسم بر
شما ۔ ان القلوب بین اصبعین من اصابع اللہ ۔ زیرا کہ دلہا در تصرف و قدرت الٰہی ست ۔ یقلبہا کیف یشاء ۔ میگرداند دلہا را چنانکہ میخواہد
رواہ الترمذی و ابن ماجہ ۔ وعن ابی موسیٰ ۔ رضی اللہ عنہ ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل القلب ۔ حال و مثال
دل در تقلب و گشتن از حالی بحالی ۔ کریشۃ بارض فلاۃ ۔ مانند پرے ست در زمین دشت کہ ۔ یقلبہا الریاح ظہرا لبطن ۔
می گردانند آن پر را بادہای مختلف دیگر دانند ظاہر آن را بجانب باطن ہمچنین دل ہا را خواطر و حوادث کہ بقضا و قدر الٰہی عارض
و حادث میشوند میگردانند ۔ رواہ احمد ۔ وعن علی قال قال رسول اللہ ۔ روایت ست از علی مرتضی رضی اللہ عنہ کہ گفت گفت
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لا یؤمن عبد حتی یؤمن باربع ۔ ایمان نمی آرد و مومن نمی گردد ہیچ بنده تا آنکہ ایمان نیارد بچہار خصلت
یشہد ان لا الہ الا اللہ وانی رسول اللہ ۔ خصلت اول بدل ایمان آوردن و بزبان گواہی دادن بوحدانیت اللہ تعالی و بپیغمبری
من باین طریق کہ ۔ بعثنی بالحق ۔ برانگیختہ و فرستاده ست مرا اللہ تعالی بجانب کافہ خلق بحق ۔ ویؤمن بالموت ۔ دوم ایمان
آوردن بموت یعنی بفنای دنیا و ہلاک او بجمیع اجزا یا مراد آنست کہ اعتقاد کند کہ موت بحکم پروردگار تعالی ست نہ بطبیعت
و فساد مزاج یا مراد عمل ست بمقتضای ایمان بموت ۔ والبعث بعد الموت ۔ سوم ایمان آوردن بہ برانگیختن حق تعالے

بندگان را زنده گردانیدن ایشان را بعد از مردن۔ و یؤمن بالقدر۔ چہارم ایمان آوردن بتقدیر الٰہی کہ در ازل ہمہ کائنات را
از جواہر و اعراض و ذوات و صفات تا ابد تقدیر کردہ و تعیین نمودہ است۔ رواہ الترمذی و ابن ماجہ۔ وعن ابن عباس
رضی اللہ عنہما۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صنفان من امتی لیس لہما فی الاسلام نصیب المرجئۃ والقدریۃ۔ دو قسم اند
از امت من کہ نیست مر ایشان را در دین مسلمانی نصیبی و آن دو گروہ کدام اند یکے مرجیہ و دیگری قدریہ۔ رواہ الترمذی وقال ہذا
حدیث غریب۔ مرجیہ بہمزہ از ارجاء یعنی تاخیر ست و ترک ہمزہ نیز لغتے ست طائفہ قائل اند بآنکہ ایمان قول بی عمل ست و تسمیہ
ایشان باین نام بجہت موخر گردانیدن و ساقط کردن ایشان ست عمل را و اکثر برانند کہ مرجیہ نام فرقہ جبریہ ست کہ گویند بندہ را
فعلی نیست و اورا مدخلی و اختیاری در آن اصلا نہ و نسبت فعل بوی بمنزلہ نسبت فعل بجمادات ست چنانکہ گویند آسیا گشت
و جوی روان شد و ایشان را مجبرہ نیز گویند و اما قدریہ منسوب اند بقدر بجہت انکار ایشان آنرا و مذہب ایشان آنست کہ بندہ خالق
افعال خودست و مستقل ست در کار خود و سابقہ قضا و قدر نیست و قدریہ بفتح دال ست و جبریہ را نیز بفتح با خوانند بجہت مشاکلت
وی و اصل در وے سکون باست نسبت بجبر و صاحب کشاف بجہت تعصبی کہ در مذہب اعتزال و قدر دارد اہل سنت را
مرجیہ و جبریہ خواند بجہت آنکہ عمل را در حقیقت ایمان داخل نمیدارند و بندہ را خالق افعال نمیگویند و این غلط است زیرا کہ اہل سنت
و جماعت ایمان را عبارت از تصدیق و اقرار دارند و عمل را سبب کمال دارند نہ قول بلا عمل و مذہب ایشان توسط است میان
جبر و قدر و لیکن امر بین الامرین بدانکہ این حدیث و امثال آن صریح اند در تکفیر قدریہ و مرجیہ لیکن صواب آنست کہ مسارعت نباید کرد
بتکفیر اہل اہوا کہ براہ تاویل روند زیرا کہ ایشان اختیار کفر نمیکنند و راضی نیستند بدان بلکہ بتاویل میگریزند از کفر و تمسک میکنند بکتاب
و سنت و بذل مجہود مینمایند در اصابت حق و لیکن خطا کردند و نیافتند آنرا و فرقست میان لزوم کفر و التزام آن و قول مختار
از علمای امت ہمین ست و احتیاط ہم در ہمین ست و ما نہی کردہ شدہ ایم از تکفیر اہل قبلہ و ہر چہ در شان ایشان واقع شدہ است
از آنچہ دلالت دارد بر کفر از باب زجر و تشدید و مبالغہ در تضلیل ست و در صحت این احادیث نیز نزد بعضی از علمای محدثین سخن ست
واللہ اعلم۔ وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما۔ قال سمعت رسول اللہ۔ گفت ابن عمر رضی اللہ عنہما شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ
علیہ وسلم یقول۔ می گفت۔ یکون فی امتی۔ میباشد در امت من خسف و مسخ۔ خسف فرو بردن در زمین و مسخ تحویل صورتے
بصورتی دیگر بدتر از آن۔ وذلک فی المکذبین بالقدر۔ و آن خسف و مسخ در تکذیب و انکار کنندگان قدر ست و از ینجا معلوم شد
کہ قدریہ نام آن جماعہ است کہ منکر قدر اند نہ آنانکہ مثبت قدر اند چنانکہ ایشان بما میگویند کہ این نام بشما مناسب تر و اولی تر ست
خذلہم اللہ۔ رواہ ابو داود وروی الترمذی نحوہ۔ و ازین حدیث معلوم گردد کہ درین امت نیز خسف و مسخ واقع شدنی ست چنانکہ در
امم سابقہ بود و بتحقیق وارد شدہ است حدیث بوقوع آن در آخر زمان چنانکہ در باب ملاحم از کتاب فتن بیاید و بعض گفتہ اند کہ مراد آنست
کہ اگر درین امت خسف و مسخ واقع میشد درین فرقہ واقع میشد واللہ اعلم۔ وعنہ۔ و ہم از ابن عمر ست۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم القدریۃ مجوس ہذہ الامۃ۔ فرقہ قدریہ کہ انکار قدر میکنند و میگویند کہ بندہ خالق افعال خودست مجوس این امت اند یعنی حال و اعتقاد ایشان

در ملت اسلام مشابہ حال و اعتقاد مجوس است کہ قائل اند بتعدد آلہ و اثبات می کنند دو قادر را یزدان و اہرمن و می گویند یکے خالق
خیر و دیگری خالق شر و بعض علما براہ مبالغہ رفتہ و گفتہ اند کہ حال ایشان بدتر از حال مجوس است کہ اثبات شرکای لا تعد و لا تحصی
می کنند۔ ان مرضوا فلا تعودوہم۔ اگر بیمار شوند عیادت نکنید ایشان را۔ وان ماتوا فلا تشہدوہم۔ واگر بمیرند حاضر نشوید ایشان را
یعنی نماز نکنید بر جنازۂ ایشان یعنی رعایت نکنید جانب ایشان در حقوق اسلام نہ در حالت حیات و نہ بعد از ممات۔ رواہ احمد
و ابوداود۔ وعن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تجالسوا اہل القدر۔ ہمنشینی نہ کنید با اہل قدر۔ ولا تفاتحوہم۔
و حاکم نسازید ایشان را مشتق از فتح بمعنی حکم چنانکہ در آیۂ کریمہ ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق آمدہ و حاکم را فاتح گویند و در تفسیر فتاح
کہ از اسمای حسنائے الٰہی است تعالے گفتہ اند کشایندۂ ابواب رزق و رحمت بر بندگان و حاکم میان ایشان و بعض گفتہ اند
کہ مراد بمفاتحت ایشان ابتدا بمجادلہ و مناظرہ است با ایشان و بحث و نزاع در اعتقاد تا باعث بر اثارت شک و شبہہ نگردد
و از اینجا معلوم گردد کہ سلامت در سد باب مجادلہ و مباحثہ است با اہل بدع متعصبہ کہ ضرر رسانند در اعتقاد و می تواند کہ مراد نہی
از ابتدائے کلام و مباسطت با ایشان باشد و این معنی انسب است بقول حضرت لا تجالسوا و اشد و اغلظ است در ترک صحبت
و اختیار مجانبت خصوصاً از بحث و جدال و قیل و قال۔ رواہ ابوداود۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت قال
رسول اللہ گفت عائشہ رض گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ستۃ لعنتہم شش کس اند کہ لعنت کردہ ام من ایشان را لعنہم اللہ۔
لعنت کناد ایشان را خدای تعالی پس این جملہ دعائیہ است یا چون گفت لعنت کردہ ام ایشان را گویا کسی پرسید چرا لعنت کردی ایشان را
جواب داد زیرا کہ لعنت کردہ است ایشان را خدا و اینچنین کلامی را اہل عربیت استیناف گویند۔ وکل نبی یجاب۔ و ہر پیغمبر قبول
کردہ شدہ است دعای او و این جدا کلامی است کہ ذکر کردہ شدہ بجہت تاکید و تقریر لعنت بر ایشان۔ الزائد فی کتاب اللہ۔ یکے
از ان شش کس اول کس است کہ زیادہ کنندہ است بر کتاب خدا یعنی در آرندہ در وی چیزے کہ نیست از ان یا تحریف کنندۂ لفظا یا معنی
او را چنانکہ اہل کتاب کردند پس زائد بکتاب اللہ جنس آن باشد از قرآن و غیرہ و گفتہ اند کہ تواند کہ مراد بکتاب اللہ حکم اللہ باشد و ارادہ حکم
از کتاب درست است و شائع چنانکہ کتب بمعنی فرض آمدہ است۔ والمکذب بقدر اللہ۔ دوم از ان شش کس تکذیب کنندۂ تقدیر
الٰہی است تعالی شانہ و انکار کنندۂ آن را چنانچہ قدریہ کنند۔ والمتسلط بالجبروت۔ سوم تسلط و قہر و غلبہ نمایندہ بر مردم
بتعظیم و تکبر۔ لیعز من اذل اللہ۔ تا گرامی و ارجمند گرداند کسی را کہ خوار گردانیدہ است او را خدائے تعالے۔ و یذل من اعز اللہ
و خوار و بیقدر گرداند کسی را کہ عزیز گردانیدہ است او را خدائے تعالی مراد ظلمۂ سلاطین و امرای جور اند کہ بہوائے نفس و غلبۂ
قہرمان خود کافران و فاسقان و جاہلان را عزیز دارند و مسلمانان و صالحان و عالمان را ذلیل گردانند۔ والمستحل لحرم اللہ۔ چہارم
استحلال کنندۂ حرم خدا را کہ مکہ است و آنچہ گرد بر گرد اوست از زمین معین کہ آن را حرم خوانند و ورای این زمین را حل گویند
بکسر حا و مستحل کسی کہ بکند در زمین حرم چیزے کہ حرام ساختہ حق تعالے در ان مثل شکار کردن و درخت بریدن و مانند آن و در
بعض نسخ حرم اللہ بضمتین منضبط کردہ اند جمع حرمۃ اللہ یعنی حلال گرداند چیزے را کہ حرام است و توربشتی گفتہ کہ این تصحیف

ازکسی که نیست او را مهارت درین علم یعنی روایت آن صحیح نیست بقیاس خود این چنین ساخته است. والله اعلم. والمستحل من
عترتی ما حرم الله. یعنی حلال گرداننده از اولاد و قوم و قبیله و اهل قرابت من چیزے را که حرام گردانیده است خدا تعالی کردن آن
با ایشان چنانکه ایذا و ترک تعظیم و تقصیر در ادای حقوق ایشان و اگرچه استحلال حرام مطلقاً خواه از حرم خدای تعالی و تقدس
و عترت پیغمبر صلی الله علیه وسلم باشد یا غیر آن سبب استحقاق زجر و عقوبت ست ولیکن درین جا بیشتر و سخت تر ست پس تخصیص بجهت
زیادت اهتمام و تاکید در تحریم و مبالغه در وعید باشد از جهت زیادت شرف و اجتماع حق و تعظیم در حرمت و طیبی گفته که من در من عترتی
بیانیه است یعنی آنکه از اولاد و قرابت من چیزے از محرمات را استحلال نماید عتاب و عقاب در آن عظیم‌تر است که باوجود شرف فرزندی
و قرابت من ارتکاب محرمات کند چنانکه در باب نساء مطهره آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع شده که هر که از شما ای زنان
پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاحشه و بدکاری کند عذاب بر وی دو چند گردد و درینجا تنبیه ست مر اشراف و سادات را که گرد محرمات
نگردند و معصیت نورزند و هتک حرمت سیادت و قرابت رسول الله صلی الله علیه وسلم نمایند و بدان مغرور نشوند. بیت
شرمی از روے خوب خویش بدار * که بدان روی کار زشت کنی * عجب جمیل و جلیل عجب ملیح و صبیحی * ولے چه سود که قدر
جمال خویش ندانی * والتارک لسنتی. ششم از آن شش کس که لعنت کرده ایشان را خدا و رسول خدا ترک کننده سنت من است
ارتکاب کننده بدعت ترک سنت اگر بطریق استخفاف و اهانت و قلت مبالات ست کفر ست و لعنت محمول بر حقیقت و اگر
بطریق تقصیر و تکاسل بود معصیت و لعنت محمول بر زجر و شدت ست و دوری از مقام قرب و عزت ست و اگر احیانا ترک شود
معصیت نبود و مثل همین تفصیل ست در استحلال محرمات و مانند آن و بالله التوفیق. رواه البیهقی فی المدخل و رزین فی کتابه
روایت کرد این حدیث را بیهقی در مدخل که نام کتاب اوست و روایت کرد رزین در کتاب خود. وعن مطر بن عکامس رضی الله
عنه بضم میم و تخفیف کاف و کسر میم و بسین مهمله و مراد از صحبت ست معدود ست در کوفیین همین یک حدیث دارد و بس و
بعض گفته اند که شناخته نشده است او را صحبت والله اعلم. قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قضی الله لعبد ان یموت بارض
چون حکم و تقدیر کند خدای تعالی مر بنده را از بندگان را که بمیرد در زمینی از زمینها. جعل له الیها حاجة. بگرداند خدای تعالی
مر آن بنده را بسوی آن زمین حاجتی و کاری تا بجهت آن کار و آن حاجت در آن زمین برود و بمیرد. بیت. بکویش میبردم
با صد هزاران محنت و زاری * نمیدانم که روزی میدواند یا اجل مارا. رواه احمد والترمذی. وعن عائشة قالت قلت
روایت ست از عائشه که گفت گفتم. یا رسول الله ذراری المؤمنین. اطفال مسلمانان که مرده اند چیست حال ایشان در بهشت اند
یا در دوزخ ذراری جمع ذریت ست چنانکه برای جمع بریت. قال من آبائهم. فرمود از پدران خود اند یعنی حکم پدران خود دارند
در بهشت اند با ایشان. فقلت. پس گفتم. یا رسول الله بلا عمل. بے عمل در بهشت میروند یعنی ایشان عملی خیر نکرده اند
چون در بهشت میروند. قال. فرمود. الله اعلم بما کانوا عاملین. خدا دانا ترست بچیزے که بودند این ذراری عمل کنندگان
آن را اشارت بقضا و قدر ست چون عائشه رضی الله عنها تعجب کرد که بے عمل در بهشت چگونه میروند فرمود تعجب مکن چه اطفال

اگرچه بالفعل عملی نیست شاید که در علم الٰہی عمل باشد و تقدیر بر روے چنین رفته. قلت. گفتم. فذراری المشرکین. پس اطفال
مشرکان را حکم ایشان چیست. قال من آبائهم. فرمود ایشان نیز از پدران خود اند حکم ایشان دارند. قلت بلا عمل قال الله
اعلم بما کانوا عاملین. کلام درین مقام سابقاً گذشته است فتذکر. رواه ابوداود. وعن ابن مسعود قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم الوائدة والموؤدة فی النار. وائده زن گور کننده فرزند خود را زنده و اکثر این کار زنان میکردند و موؤده دختر که
گور کرده شده. رواه ابوداود. واشکال درین حدیث آنست که وائده صحیح ست بودن او در آتش از جهت کفرش اما موؤده که طفل
است و هیچ گناه نکرده و کفر نورزیده چگونه در آتش باشد و در دفع این اشکال مضطر شده اند بتوجیهات متعدده یکی آنکه موؤده از جهت
آن در آتش ست که از اطفال مشرکین ست و رفتن او در دوزخ بحکم قضا و قدر ست چنانکه در احادیث دیگر آمده است و باین اعتبار صاحب
مصابیح این حدیث را درین باب آورده و آنانکه قائل اند که اطفال مشرکین در آتش نروند تاویل می کنند این حدیث را بآن
که مراد بوائده دایه است و بموؤده مادر ست بمعنی الموؤدة لها زیرا که گور میکرد اطفال را دایه بامر مادر و بعض گفته اند که ورود این حدیث
در مادهٔ خاص ست بهر که کرده و این حکم از عالم غیب است و غیر آن را بران قیاس نتوان کرد و حق تعالی حکم میکند در بندگان خود
بهرچه میخواهد و وی ملحق ست بقتل خضر غلام را و تواند که آن موؤده بحد بلوغ رسیده و کفر ورزیده باشد و بالجمله حدیثے
درین باب ثابت نشده چنانکه جزم بدان توان کرد و مذهب صحیح همان توقف ست والله اعلم

الفصل الثالث عن ابی الدرداء رضی الله عنه. قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله عز وجل
فرغ الی کل عبد من خلقه من خمس. بدرستی که خدا تعالی فارغ شده و منتهی شده تقدیر او بسوی هر بنده که از مخلوقات اوست
از پنج چیز و چون فراغ محال ست بر حق عز وجل مراد بدان عدم تبدیل و تغییر تقدیر اوست و فی الصراح فراغ پرداختن از کاری
پس از ان بیان آن پنج چیز کرد بقول خود من اجله وعمله ومضجعه واثره ورزقه یعنی فارغ شد از اجل هر بنده و تعیین کرد که مدت
عمر وی چند ست و فارغ شد از عمل هر بنده که چه کارها خواهد کرد نیک یا بد و فارغ شد از مضجع هر بنده بفتح جیم در اصل لغت جاے پهلو نهادن
بر زمین و مراد اینجا سکون ست و مراد باثره حرکت یعنی جمیع حرکات و سکنات بندگان مقدر ست در ازل یا مراد بمضجع مکان قبر
واثر حرکت او در حالت حیات یا بمضجع اشارت ست باقامت واثر که بمعنی نشان پاست بر روے زمین اشارت بمسافرت
و مراد برزق هرچه به بنده رسد از منافع و مرافق. رواه احمد. وعن عائشة رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله
گفت عائشه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت من تکلم فی شیء من القدر کسی که سخن کند و بحث کند
در چیزے از مسائل و احکام قضا و قدر سئل عنه یوم القیمة پرسیده میشود از ان سخن کردن روز قیامت. ومن لم یتکلم فیه
لم یسأل عنه وکسی که سخن نکند دران پرسیده نمیشود از ان مقصود زجر و منع ست از خوض کردن و در افتادن در مسئله
قضا و قدر یعنی هیچ فائده نیست در تکلم کردن و در افتادن دران مگر پرسش و عتاب روز قیامت پس بهتر آنست که ایمان بدان
بیارند و سکوت بدان ورزند و بعمل مشغول باشند و کاوش نکنند که فائده ندارد. رواه ابن ماجه. وعن ابن الدیلمی قال

روایت است از ابن دیلمی کہ از تابعین است کہ گفت۔ اتیت ابی بن کعب فقلت لہ۔ آمدم نزد ابی بن کعب کہ از علمای صحابہ
واجلۂ ایشان بود پس گفتم مراورا کہ۔ قد وقع فی نفسی شیء من القدر۔ بتحقیق افتادہ در دل من چیزی از شک و شبہہ اندر آنکہ اگر ہمہ بتقدیر
و قدر است امر و نہی چیست و ثواب و عقاب چہ و اشارت کرد بقول خود فی نفسی کہ آن از قبیل وسوسہ و حکایت نفس بود
فحدثنی۔ پس حدیثی بخوان مرا از احادیث آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم یا سخنی بگو از پیش خود۔ لعل اللہ ان یذہبہ من قلبی
شاید کہ خدای تعالی ببرد آن شک و شبہہ را از دل من۔ فقال۔ پس گفت ابی بن کعب سخنی کہ ازالہ کرد شبہہ مرا و استبعاد مرا از تعذیب
و مواخذہ پروردگار تعالی بندگان را و بیان کرد کہ وے جل و علا مالک الملک علی الاطلاق است و ہمہ مملوک اویند میکند
ہرچہ میخواہد و ہر تصرف کہ مالک در ممالیک خود کند ظلم نباشد و گفت۔ لو ان اللہ عزوجل عذب اہل سمواتہ واہل ارضہ۔ اگر آنست
کہ خدای تعالی عذاب میکرد تمامہ آسمانیان و زمینیان را۔ عذبہم وہو غیر ظالم لہم۔ عذاب میکرد و میرسید او را و اگر عذاب کند ایشان را
و حال آنکہ وی تعالی غیر ظالم کنندہ است مر ایشان را۔ ولو رحمہم کانت رحمتہ خیرا لہم من اعمالہم۔ و اگر رحمت میکرد ایشان را
میبود رحمت او بہتر و سودمندتر مر ایشان را از عملہای ایشان پس اشارت کرد کہ ایمان بقدر در جمیع کائنات عموماً و در احوال
نفس آدمی خصوصاً از واجبات است و برابری نمیکند بادی ہیچ عملے از اعمال اگرچہ بسی عظیم باشد بیرون از قدرت بشر
و شرط است مر در آمدن بہشت را و گفت۔ ولو انفقت مثل احد ذہبا فی سبیل اللہ۔ و اگر خرج کنی مانند کوہ احد طلا در راہ خدا
ما قبلہ اللہ منک حتی تومن بالقدر۔ قبول نمیکند آن عمل را اللہ تعالی از تو تا آنکہ ایمان بیاری بقضا و قدر۔ وتعلم ان ما اصابک
لم یکن لیخطئک۔ و تا آنکہ بدانی کہ آنچہ رسیدہ است ترا نبود برای آنکہ بگذرد از تو و نرسد ترا۔ وان ما اخطاک لم یکن لیصیبک
و بدانی کہ آنچہ گذشتہ است از تو و نرسیدہ است نبود برای آنکہ برسد ترا پس چون چیزے برسد ترا نگوئی کہ بسعی و کوشش من
رسید و چون نرسد نگوئی کہ اگر سعی میکردم میرسید باید کہ بدانی کہ رسیدن و نارسیدن ہمہ بقضا و قدر الہی است تعالی شانہ۔ ولو مت
علی غیر ہذا لدخلت النار۔ و اگر فرضاً بمیری بر غیر این حال و اعتقاد و ایمان بقدر ہر آئینہ درمی آئی آتش دوزخ را۔ قال ثم اتیت
عبد اللہ بن مسعود۔ گفت ابن الدیلمی پس آمدم عبد اللہ بن مسعود را کہ از مخصوصان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود و در شان او
فرمودہ است کہ راضی شدم برای امت ہرچہ وی راضی است۔ فقال مثل ذلک۔ پس گفت ابن مسعود مانند این سخن کہ ابی بن کعب
گفتہ بود۔ قال ثم اتیت حذیفۃ بن الیمان۔ گفت پس آمدم حذیفۃ بن الیمان را کہ صاحب سر رسول صلی اللہ علیہ وسلم بود۔ فقال مثل
ذلک۔ پس گفت حذیفہ نیز مانند ہمان سخن۔ ثم اتیت زید بن ثابت۔ پس آمدم زید بن ثابت را کہ نیز از عظما و علمای صحابہ بود۔ فحدثنی عن النبی
پس حدیث کرد زید بن ثابت مرا از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم مثل ذلک۔ مانند آن۔ رواہ احمد وابوداود وابن ماجہ۔ از اینجا معلوم شد کہ آنچہ
پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ ابی بن کعب و ابن مسعود و حذیفہ اسناد نکردند و رفع آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ننمودند زید بن ثابت رفع نمود۔ وعن
نافع ان رجلا اتی ابن عمر۔ روایت است از نافع کہ مولای ابن عمر است و ثقہ کثیر الحدیث است دیلمی است و بعض گفتہ اند کہ از عرب است کہ مردے آمد
ابن عمر را رضی اللہ عنہما۔ فقال۔ پس گفت آمدہ نزد ابن عمر کہ ان فلانا یقرء علیک السلام۔ فلان کس نام مردی بود کہ مذہب قدریہ اختیار کردہ بود و این

بدعت را در میان آورده بخوانند بر تو سلام یعنی ترا سلام برسانند و لفظ عربی همچنین است که میگویند فلان خوانانید مر فلان را یا بر فلان سلام و مراد همانست
که میخوانند بر تو سلام چه هرگاه خوانند بروی سلام وی نیز میخوانند بروی سلام پس راست می آید که خوانانید او را سلام فقال پس گفت ابن عمر انه بلغنی
انه قد احدث به تحقیق شان اینست که رسیده است مرا که وی احداث نموده و پیدا کرده است در دین چیزی را که نبوده است یعنی تکذیب تقدیر
و انکار آن - فان کان قد احدث پس اگر هست که بتحقیق احداث کرده است - فلا تقرئه منی السلام - پس مخوانان او را از جانب من
سلام - فانی سمعت رسول الله پس بدرستی که من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت - یکون فی امتی - میباشد در امت
من - او فی هذه الامة - یا گفت میباشد درین امت شک راوی است که این لفظ فرموده یا آن - خسف و مسخ او قذف فی اهل القدر
در زمین فرو بردن و تبدیل صورت کردن یا سنگ از آسمان باریدن در اهل قدر یعنی آنها که منکر اند آن را و از ینجا معلوم شد که ظهور این
بدعت و حدوث این مذهب در اواخر زمان صحابه بود رضوان الله علیهم اجمعین - رواه الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث
حسن صحیح غریب تحقیق این عبارت و جمع کردن میان این صفات در حدیث در مقدمه مبین شده است - **وعن علی** - رضی الله عنه
قال سالت خدیجة - رضی الله عنها روایت است از امیر المومنین علی گفت پرسید خدیجه - النبی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم عن ولدین
ماتا لها فی الجاهلیة - از دو فرزند از غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مردند او را در جاهلیت که حال آنها چیست در بهشت اند یا در دوزخ -
فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هما فی النار - آن هر دو فرزند در آتش دوزخ اند - قال گفت علی رضی الله عنه
فلما رای الکراهة فی وجهها قال - پس هرگاه که دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم اثر ناخوشی را در روی خدیجه گفت - لو رایت مکانهما
لابغضتهما اگر ببینی تو مکان و منزلت آن دو فرزند را در حقارت و خواری و دوری از نظر رحمت الهی تعالے هر آئینه دشمن میداری
و بیزار میشوی از ایشان و ابغضتهما بیا بعد از تا از جهت اشباع کسره نیز روایت است و این صیغه همچنین در احادیث بسیار آمده - قالت
گفت خدیجه - یا رسول الله فولدی منک - پس فرزند من که از تو شد و بمرد حال او چیست و آن عبد الله بود که او را طیب و طاهر لقب است
بجهت ولادت او در مبادی ظهور دین اسلام - قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن فرزند تو که از من بود - فی الجنة در
بهشت است - ثم قال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان المومنین و اولادهم فی الجنة - بدرستی که مسلمانان
و فرزندان ایشان در بهشت اند - و ان المشرکین و اولادهم فی النار - و بدرستی که کافران و اولاد ایشان در دوزخ اند - ثم
قرأ رسول الله - پس خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - از برای استشهاد بر آنکه اولاد تابع پدر انند نه مادران و از برای
دفع توهم خدیجه که خیال کرده بود که چون وی مسلمان شده است فرزندان وی همراه وے در بهشت خواهند بود این آیت را
که - والذین آمنوا و اتبعتهم ذریتهم - و آن کسانیکه ایمان آوردند و پیروی کردند ایشان را اولاد ایشان بایمان و آخر آیت اینست
که الحقنا بهم ذریتهم پیوسته کردیم بایشان ذریت ایشان را - رواه احمد - **وعن ابی هریرة** - قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم لما خلق الله آدم مسح ظهره - هرگاه که پیدا کرد خدای تعالی آدم را بمالید بید قدرت پشت او را یا امر کرد فرشته موکل را
بر ارحام که بمالد - فسقط عن ظهره کل نسمة - پس بیرون افتاد از پشت آدم هر آدمی نسم و نسمة بفتح نون و سین مردم - هو خالقها

من ذریتہ الی یوم القیامۃ۔ کہ خدا تعالی پیدا کنندہ اوست از اولاد آدم تا روز قیامت بہمین طریق کہ دریجا توالد و تناسل خواہد بود
و ذرا ذریات از پشت بنی آدم بر آمدند و چون ہمہ از پشت آدم بود نسبت بوی داد۔ وجعل بین عینی کل انسان منہم۔ و گردانید
میان دو چشم ہر آدمی ازین آدمیان۔ وبیصا من نور۔ برق و لمعان از نور و بیص بفتح وا و کسر موحدہ و صاد مہملہ درخشش۔ ثم عرضہم
علی آدم۔ پس عرض کرد و وا نمود ایشان را بر آدم۔ فقال۔ پس گفت آدم۔ ای رب۔ ای پروردگار۔ من ہؤلاء کیستند این کسان قال
ذریتک۔ گفت پروردگار تعالی ایشان اولاد تو اند۔ فرای رجلا منہم۔ پس دید آدم مردی را از ایشان۔ فاعجبہ وبیص ما بین عینیہ۔ پس
خوش آمد آدم را لمعان و درخشش کہ میان دو چشم آن مرد بود۔ فقال ای رب من ہذا۔ پس گفت آدم ای پروردگار من کیست این مرد
قال داود۔ گفت پروردگار تعالی این داود پیغمبر است پوشیدہ نماند کہ از خوش آمدن برق میان دو چشم داود آدم را لازم نیاید کہ برق
وی اکمل و اجمل و ازید و اتم باشد شاید کہ در انجا آنی باشد کہ در چشم آدم آن را خوب نمود نزد الایقین است کہ نور و لمعان سید
رسل بیشتر و تمام تر و کامل تر خواہد بود با آنکہ مشہور است کہ فضل کلی منافی فضل جزئی نیست۔ فقال ای رب کم جعلت عمرہ پس گفت
آدم پروردگارا چند گردانیدہ عمر او را۔ قال ستین سنۃ۔ گفت پروردگار گردانیدہ ام عمر او را شصت سال۔ قال۔ چون آدم را داود
علیہما السلام خوش نمود و رابطہ مودت و محبت پیدا شد گفت آدم۔ رب زدہ من عمری اربعین سنۃ۔ ای پروردگار من افزون کن عمر او را
از عمر من چہل سال تا عمر وی ہمہ صد سال باشد۔ قال رسول اللہ۔ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فلما انقضی عمر آدم الا اربعین
سنۃ۔ پس ہر گاہ کہ گذشت عمر آدم مگر چہل سال کہ باقی ماند و عمر آدم در انچہ مشہور است ہزار سال بود۔ جاءہ ملک الموت۔ آمد
آدم را ملک الموت تا روح پاک او را قبض کند۔ فقال آدم اولم یبق من عمری اربعون سنۃ۔ آیا باقی نماندہ است از عمر من
چہل سال۔ فقال۔ پس گفت ملک الموت با آدم۔ اولم تعطہا ابنک داود۔ آیا ندادی تو آن چہل سال را کہ بقیہ عمر تست
پسر را کہ داود است۔ فجحد آدم فجحدت ذریتہ۔ پس منکر شد آدم پس منکر شدند اولاد او و پیدا شد میان ایشان نیز انکار۔ ونسی آدم فنسی آدم
کرد آدم نہی اللہ تعالے مراو را از اکل شجرہ۔ فاکل من الشجرۃ۔ پس خورد از ان شجرہ۔ فنسیت ذریتہ۔ پس فراموش کردند اولاد
او و پیدا شد در ایشان نیز فراموشی۔ وخطا آدم وخطات ذریتہ۔ وخطا کرد آدم در اجتہاد کہ شجرہ را بر معین حمل کرد و خطا کردند
ذریت او و خطایا ایشان راہ یافت یعنی این سہ صفت انکار و نسیان و خطا از اصل آدم بود در اولاد او از انجا سرایت کرد۔
رواہ الترمذی۔ و بدانکہ گفتہ اند کہ انکار انچہ واقع است از وے علیہ السلام چون بوجود آمد کہ کذب است جواب بگویند کہ معذور
این انکار بحکم جبلت و طبیعت بود کہ پیدا میکند حق تعالے آن را در بشر از حرص عمر نزد پیری و کبر سن چنانکہ در حدیث یشیب
ابن آدم ویشب فیہ خصلتان الحدیث آمدہ است نہ بقصد و اختیار و بعضی از احکام جبلت در انبیا باقی میگذارند از ان منزہ نیستند
وقد حقق ذلک فی موضعہ واللہ اعلم وعن ابی الدرداء۔ عن النبی۔ و روایت است از ابی الدرداء از پیغمبر صلی اللہ علیہ
وسلم قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ خلق اللہ آدم حین خلقہ۔ پیدا کرد خدا تعالی آدم را ہنگامیکہ پیدا کرد او را۔
فضرب کتفہ الیمنی۔ پس زد حق تعالی بدست قدرت خود یا امر کرد فرشتہ را کہ بزند شانہ راست آدم را۔ فاخرج ذریۃ بیضاء

پس بیرون آورد ذریت سفید را۔ کانهم الذر۔ گویا ایشان مورچهای خرد اند و در بعض نسخ کانهم الدر واقع شده بضم دال مهمله یعنی
مروارید و برین تقدیر بیان بیاض میکند چنانکه در مقابل آن تشبیه بحمم کرد و بر تقدیر اول بیان مقدار است۔ وضرب کتفه الیسرے۔ وزد بر
شانۀ چپ او را۔ فاخرج ذریة سوداء۔ پس بیرون آورد ذریت سیاه۔ کانهم الحمم۔ گویا که ایشان انگشتان اند در سیاهی فقال للذی
فی یمینه۔ پس گفت مر آن گروه را که در جانب راست بودند۔ الی الجنة۔ اگر خطاب بایشان کرده است معنی کلام این چنین شود که بروید
بسوی بهشت و اگر خطاب بملائکه است که سخنی از حال این گروه بایشان می گویند یعنی این بود که این گروه می روند بسوی جنت
یا ببرید بجنت این گروه را۔ ولا ابالی۔ و باک ندارم از آن که ایشان را حکم بجنت کردم پیش از صدور عمل مالک و متصرف
مطلق ام هر چه میخواهم می کنم۔ وقال للذی فی کتفه۔ و در بعض نسخ فی کفه۔ الیسرى الی النار۔ و گفت مر آن گروه را که در کتف
چپ یا در کف چپ بودند بسوی آتش دوزخ دوید۔ ولا ابالی رواه احمد۔ وعن ابی نضرة۔ بفتح نون و سکون ضاد
معجمه نام او منذر بن مالک تابعی ثقه کثیر الحدیث مات سنة سبع و مائة۔ ان رجلا من اصحاب النبی۔ روایت است از ابی نضرة
که مردی از یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم یقال له ابو عبد الله۔ که گفته می شود او را ابو عبد الله۔ دخل علیه اصحابه۔ در آمدند بر وی
یاران او۔ یعودونه۔ در حالیکه بیمار پرسی می کردند او را۔ وهو یبکی۔ و حال آنکه او می گریست۔ فقالوا له ما یبکیک۔ پس گفتند یاران او
مر او را چه چیز میگریاند ترا۔ الم یقل لک رسول الله۔ آیا نه گفته است ترا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خذ من شاربک۔ بگیر از موی
بروت خود و پست و کوتاه کن آن را۔ ثم اقره حتی تلقانی۔ پس برقرار دار آن را بهمین حال و دوام کن و دائم باش بر آن تا آنکه ملاقات
کنی و پیش آئی مرا بر حوض یا در بهشت یا در جای دیگر از مواقف عرصات یعنی چرا میگریی و حال آنکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم ترا
بشارت بملاقات خود داده و لا بد آن بی اسلام نبود۔ قال بلی۔ گفت ابو عبد الله آری گفته و بشارت داده است۔ ولکنی سمعت
رسول الله۔ و لیکن من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول۔ میگفت۔ ان الله عز وجل قبض بیمینه قبضة۔ بدرستیکه خدا تعالی
گرفت بدست راست قدرت خود مشتی یعنی جماعه از آدمیان را۔ واخرى بالید الاخرى۔ و گرفت جماعهٔ دیگر را بدست دیگر۔
وقال۔ و گفت۔ هذه لهذه و هذه لهذه۔ این قبضه و این جماعه که در دست راست اند مر این راست یعنی بهشت را و این جماعه دیگر که
در دست چپ اند مر دوزخ راست۔ ولا ابالی۔ و باک ندارم۔ فلا ادری فی ای القبضتین انا۔ و در نمی یابم و نمیدانم که در کدام یکی
ازین دو قبضه ام من یعنی اگر چه بشارتی از حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم بسلامت ایمان و در آمدن بهشت یافته ام اما پروردگار تعالی
بی نیاز است و قادر مطلق هر چه خواهد بکند و گفته که می در آرم در بهشت هر کرا خواهم و می افگنم در دوزخ هر کرا خواهم و باک ندارم و هیچکس را
نمیرسد که بگوید که چرا کردی این خوف از دل نمی رود موجب گریه اینست بعضی از عرفا گفته اند که اگر چه بمقتضای صدق وعدهٔ و بشارت
شارع امنی و اطمینانی حاصل میشود و لیکن خوف لا ابالی از ساحت سینه پا بیرون نمی نهد بدین خیال مبنی ست تمنی صحابه با وجود
بشارت به یالیت کذا و یالیت کذا یکی گفته ای کاش من گوسفندی بودمی تا مرا ذبح کردندی و خوردندی و بیرون افگندندی
و دیگری گفته ای کاش من گیاهی بودمی و خاک بودمی و این را تحقیقی و بیانی ست که در رسالهٔ تسلیة المصاب ذکر کرده شده است

رواه احمد - وعن ابن عباس رضي الله عنهما عن النبي - روایت ست از ابن عباس از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال اخذ الله الميثاق من ظهر آدم - گرفت خدای تعالی عهد را از ذریتی که بیرون آورد از پشت آدم - بنعمان - بفتح نون نام وادی ست نزدیک بعرفات در میان مکه و طائف و این ست مراد بقول راوی و تفصیل کرد نعمان را و گفت یعنی عرفة از جهت قرب جوار آن وادی از عرفات - فاخرج من صلبه کل ذرية ذراها - پس بیرون آورد حق تعالی از استخوان پشت آدم هر ذریتی را که پیدا کرد آن را فنثرهم - بثای مثلثه - بين يديه - پس پراگنده کرد ایشان را در پیش آدم - کالذر - مانند مورچهای خرد - ثم کلمهم قبلا - پس تر کلام کرد با ایشان رو برو قبل بضمتین یعنی مواجهة و رو برو - قال الست بربکم - گفت پروردگار تعالی آیا نیستم من پروردگار شما - قالوا بلی - گفتند آری هستی تو پروردگار ما - شهدنا - گواهی داریم بر ربوبیت تو و سخن کردن این ذرات مثل سخن کردن نمل سلیمان ست و هو علی کل شیء قدیر - ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین - تا نگوئید روز قیامت بدرستی که ما بودیم ازین حال غافل - او تقولوا انما اشرک آباؤنا من قبل - یا نگوئید روز قیامت که شرک نیاوردند مگر پدران ما پیش از ما - وکنا ذرية من بعدهم - و بودیم ما ذریت بعد از ایشان پس اقتدا و اتباع کردیم ایشان را - افتهلکنا بما فعل المبطلون - آیا پس هلاک میگردانی ما را بکردار اهل بطالت و این سخن از ایشان عذر نشود زیرا که اخذ میثاق بتوحید الهی بر هر احدی از ذریت واقع شده و پیغمبران باخبار صادقه خبر داده اند و تذکار نموده اند - رواه احمد - عارفان گویند که این یاد دادن عهد الست بر غافلان و بیخبران بود و الا هوشمندان بیدار دل هنوز بگوش هوش آن سوال و جواب می شنوند بیت الست از ازل همچنان شان بگوش + بفریاد قالوا بلی در خروش + علی بن سهل اصفهانی را گفتند که روز بلی را یاد داری گفت چنان یاد دارم که گوئی دیروز بود پیر هری قدس سره گوید که درین سخن نقص ست صوفی را دی و فردا چه بود آن روز را هنوز شب در نیامده و صوفی در همان روز است انتهی آن محققان گویند که در عالم اله ماضی و مستقبل نبود آنجا همه حال ست لیس عند الله صباح ولا مساء بیت آنکه از حق نیست غافل یک نفس + ماضی و مستقبلش حال ست و بس + سر را بنیا صلوات الله علیه و سلامه فرمود موسی را می بینم که با هفتاد هزار از بنی اسرائیل حج می آید و بحقیقت در همان زمان می بیند که موسی در حیات خود می آمد نه آنکه از ماضی خبر میدهد و این کلام را تحقیقی ست در مقام خود مذکور - وعن ابی بن کعب - انصاری ست حاضر شد عقبۀ اولی را و بدر را کاتب وحی و اقرا صحابه ملقب بسید القراء آنحضرت صلی الله علیه وسلم مامور شد که سورۀ لم یکن الذین کفروا بر وی بخواند بسیاری از صحابه و تابعین ازوی روایت دارند رضی الله عنه و احوال او در بسیاری از مواضع مذکور است - فی قول الله - روایت است از ابی بن کعب در تفسیر قول خدا عز و جل و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم - و این تفسیر را اگرچه ابی بن کعب رفع بحضرت صلی الله علیه وسلم نکرده و لیکن در حکم مرفوع است چه امثال این اخبار بی سماع از سید ابرار صلی الله علیه وسلم ممکن نباشد چنانکه مقرر گذشت - قال - گفت ابی بن کعب - جمعهم - فراهم آورد پروردگار ایشان را - فجعلهم ازواجا - پس خواست که بگرداند ایشان را اصناف پس گردانید - ثم صورهم - پس تر صورت بخشید ایشان را - فاستنطقهم - پس گویا گردانید ایشان را - فتکلموا - پس سخن کردند

ایشان - ثم اخذ علیہم العہد والمیثاق - پس گرفت بر ایشان عہد و پیمان را - واشہدہم علیٰ انفسہم - و گواہ گردانید ایشان را بر ذواتہای
ایشان - الست بربکم - گفت آیا نیستم من پروردگار شما - قالوا بلیٰ - گفتند آرے تو پروردگار مائی - قال فانی اشہد علیکم السموات
السبع والارضین السبع - گفت پروردگار تعالیٰ پس بدرستیکہ من گواہ می گیرم بر شما ہفت آسمان و ہفت زمین را - و
اشہد علیکم اباکم آدم - و گواہ می گیرم بر شما پدر شما را کہ آدم است تا اگر انکار کنید این استشہاد و اقرار را گواہی دہند ایشان
بر شما و ثابت گردانند بر شما آن را گفتہ اند اول اشارت ست بہ نصب دلائل عقلیہ و ثانی بہ بعثت رسل کہ یاد دہند ایشان را
بخطابات سمعیہ - ان تقولوا یوم القیمۃ لم نعلم بہذا - تا نگوئید بروز قیامت دانا نبودیم ما باین قضیہ - اعلموا انہ لا الہ غیری -
بدانید کہ بدرستی و راستی کہ شان این ست کہ نیست ہیچ معبود بحق جز من - ولا رب غیری - و نیست پروردگار جز من - ولا
تشرکوا بی شیئا - و شریک نگردانید بمن چیزے را - انی سارسل الیکم رسلی - بدرستیکہ من سرانجام است کہ بفرستم بسوی
شما پیغمبران خود را - یذکرونکم عہدی ومیثاقی - کہ یاد دہند شما را عہد مرا و پیمان مرا - وانزل علیکم کتبی - و فرود آرم بر شما
کتابہای خود را - قالوا شہدنا بانک ربنا والہنا - گفتند ایشان گواہی دادیم ما باین کہ تو پروردگار مائی و معبود مائی -
لا رب لنا غیرک ولا الہ لنا غیرک - نیست پروردگار ما را جز تو و نیست معبود ما را جز تو - فاقروا بذلک - پس اقرار کردند بآن
و رفع علیہم آدم - و برداشتہ شد و مشرف و مطلع گردانیدہ شد بر ایشان آدم علیہ السلام - ینظر الیہم - در حالیکہ نگاہ می کند
بجانب ایشان - فرای الغنی والفقیر - پس دید آدم تونگر را و محتاج را - وحسن الصورۃ ودون ذلک - و دید نیکو صورت را و
پایان تر و کمتر از ان در نیکو صورتی یعنی ہمہ را یکسان نیافت بعض غنی و بعض فقیر و بعض خوبصورت و بعض بدصورت و جز
آن مختلف در اشکال و صفات و احوال - فقال رب لولا سویت بین عبادک - پس گفت آدم ای پروردگار من چرا
برابر نکردی میان ایشان با آنکہ ہمہ بندگان تو اند مصرع بندگانیم این یکی مقبول و آن مردود چیست - قال انی احببت
ان اشکر - گفت پروردگار تعالیٰ از جہت آن سویت نکردم زیرا کہ من دوست میدارم کہ شکر کردہ شوم اگر ہمہ را یکسان بر
یکحال و بر یک صفت می آفریدم حقیقت شکر بوجود نیامدی و در ہر یکی چیزی بنہادہ ام کہ در دیگری نیست و چون دریابد شکر
گوید مثلاً در فقر تقوی و فراغ وقت و سلامت از آفات ہست کہ در غنی نیست و ہکذا - ورای الانبیاء فیہم مثل السرج علیہم
النور - و دید آدم پیغمبران را در میان ذریت خود مانند چراغہا کہ پیدا بود بر ایشان روشنی - خصوا بمیثاق آخر فی الرسالۃ والنبوۃ -
مخصوص گردانیدہ شدند پیغمبران بعہد و پیمان دیگر زیادہ بر عہد الوہیت و ربوبیت در رسالت و نبوت تا حق آنہا ادا کنند
و از عہدہ آن بیرون برآیند و احکام و شرائع و احکام الہی بخلق برسانند ازینجا معلوم شد کہ درمیان نبوت و رسالت فرقے
ہست چنانکہ در کتب کلامیہ مذکور ست - وہو قولہ - و این عہد رسالت و نبوت مذکور ست در قول حق - تبارک و تعالیٰ و
اذ اخذنا من النبیین میثاقہم - و چون گرفتیم ما کہ پروردگار جہانیانیم از پیغمبران پیمان ایشان را در رسالت و نبوت - الی قولہ
تا قول وے تعالیٰ - وعیسی ابن مریم - تمام این آیت اینچنین ست - واذ اخذنا من النبیین میثاقہم ومنک ومن نوح

وَ اِبْرَاھِیْمَ وَ مُوْسٰی وَ عِیْسٰی بْنِ مَرْیَمَ۔ کَانَ فِیْ تِلْکَ الْاَرْوَاحِ۔ بود عیسٰی بن مریم در میان ارواح آن ذریات نہ میان اجسام ایشان چون بر عیسٰی علیہ السلام روحانیت غالب بود و مسمے بروح اللہ بود او را مصور بجسم نساخت وہم در میان ارواح گذاشت فَاَرْسَلَہٗ اِلٰی مَرْیَمَ۔ پس فرستاد حق تعالٰی عیسٰی را کہ روح بود در میان ارواح بسوی مریم علیہا السلام فَحُدِّثَ عَنْ اُبَیٍّ اَنَّہٗ دَخَلَ مِنْ فِیْہَا۔ پس حدیث کردہ شدہ از ابی بن کعب کہ عیسٰے در آمد در مریم از راہ دہان وی۔ رواہ احمد۔ وَعَنْ اَبِی الدَّرْدَاءِ رَضِیَ اللہُ عَنْہُ۔ قَالَ بَیْنَمَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُوْلِ اللہِ۔ گفت ابو الدرداء در اثنای آنکہ بودیم ما نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم نَتَذَاکَرُ مَا یَکُوْنُ۔ تذاکرہ و گفتگو می کردیم چیزے را کہ پیدا میشود و حادث میگردد و بعضی می گفتیم کہ بسابقہ قضا و قدر است یا از سر نو پیدا میشود بی آن سابقہ ازینجا ظاہر میشود کہ مذاکرہ قضا کہ نہ بطریق نزاع و جدال بود ممنوع نیست و لہٰذا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ایشان را از ان منع نکرد و زجر ننمود بلکہ جواب داد و تعلیم کرد۔ اِذْ قَالَ رَسُوْلُ اللہِ۔ ناگاہ جواب داد و گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ اینہمہ مقضے و مقدر است و آنچہ مقدر است قطعاً متغیر نمیگردد و ذکر کرد مثالی از ان و آن خلق مروت بضم خا بمعنی سیرت باطن او کہ قابل زوال و تغیر نیست بخلاف خلق وی بفتح خا بمعنے صورت ظاہر کہ متغیر میشود بحسب ظاہر پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ اِذَا سَمِعْتُمْ بِجَبَلٍ زَالَ عَنْ مَکَانِہٖ فَصَدِّقُوْہُ۔ چون بشنوید کوہے را کہ جنبید و دور شد از جای خود پس تصدیق کنید و باور دارید آن را کہ ممکن ست۔ وَاِذَا سَمِعْتُمْ بِرَجُلٍ تَغَیَّرَ عَنْ خُلُقِہٖ۔ و چون بشنوید مردی را کہ متغیر شد و جدا شد از خوے و خصلت خود۔ فَلَا تُصَدِّقُوْا بِہٖ۔ پس تصدیق نکنید بدان و باور ندارید آن را۔ فَاِنَّہٗ یَصِیْرُ اِلٰی مَا جُبِلَ عَلَیْہِ۔ زیرا کہ بدرستی آن مرد می گردد و باز می آید بسوی صفتے کہ مجبول و مخلوق شدہ است بران صفت و مقدر گشتہ بروے پس آنکہ او را کیس و دانا و زیرک آفریدہ اند و تقدیر الٰہی بران رفتہ کہ چنین باشد ہرگز احمق و نادان و گول نمیگردد و برعکس نیز نہ و اما آنکہ در ظاہر بحسب عادت یا مصاحبت و مخالطت دانا و زیرک نماید و بعوارض و حوادث گول و نادان رنگ گردد یا گول است کہ بعوارض و ریاضت و تجربہ دانا صفت شود آن نہ ازین قبیل است سخن در ان کس است کہ مجبول مخلوق بر خلقی افتادہ و قضا و قدر الٰہی در حق وی چنین رفتہ این قسم ہرگز تغیر و تبدیل پذیر نبود در ریاضت و مجاہدت و سعی و طلب در ان قسم دیگر میبرود نہ درین۔ رواہ احمد۔ وَعَنْ اُمِّ سَلَمَۃَ رَضِیَ اللہُ عَنْہَا۔ قَالَتْ۔ روایت ست از ام سلمہ کہ گفت۔ یَا رَسُوْلَ اللہِ لَا یَزَالُ یُصِیْبُکَ فِیْ کُلِّ عَامٍ وَجَعٌ۔ ہمیشہ ہستی تو کہ میرسد ترا در ہر سال دردے۔ مِنَ الشَّاۃِ الْمَسْمُوْمَۃِ الَّتِیْ اَکَلْتَ۔ از ان گوسفند زہردار کہ خوردہ بودی یعنی در خیبر۔ قَالَ۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ مَا اَصَابَنِیْ شَیْءٌ مِنْہَا۔ نرسید مرا چیزی از درد از ان گوسفند۔ اِلَّا وَھُوَ مَکْتُوْبٌ عَلَیَّ۔ مگر کہ آن چیز نوشتہ شدہ و تقدیر کردہ شدہ بر من۔ وَ اٰدَمُ فِیْ طِیْنَتِہٖ۔ و حالانکہ آدم در طینت خود بود کنایت ست از تقدیر ازلی و طینت بمعنے پارۂ گل و خلقت و جبلت آید چون ام سلمہ تکلم بظاہر مجاز کرد و نسبت حدوث درد بگوسفند زہردار کرد حضرت صلی اللہ علیہ وسلم او را بحقیقت برد و فرمود کہ اینہمہ بتقدیر الٰہی ست کہ در ازل رفتہ۔ رواہ ابن ماجہ

باب اثبات عذاب القبر

چون قومی از مبتدعه و اهل اهوا که اکثر معتزله و بعض روافض باشند انکار کرده اند عذاب قبر را و احادیث مشهوره که قدر مشترک
از ان بحد تواتر رسیده و قرآن ورود یافته است و سلف صالح پیش از ظهور اهل بدعت و انکار ایشان همه اتفاق داشته اند بر
ثبوت آن و اعتقاد بدان مؤلف خواست رحمة الله علیه که اثبات کند آنرا و ذکر کند احادیث وارده درین باب عذاب مشتق ست
از عذب بمعنی نزع و منع زیرا که منع میکند و باز میدارد شخص را از مخالفت امر و نهی یا مشتق است از عذاب بمعنی خس و خاشاک که در
آب افتد چنانکه افتادن خس و خاشاک آب را کدر و تیره گرداند عذاب نیز عیش شخص را منغص و مکدر سازد و بعض گویند مشتق از عذب
است بمعنی آب شیرین و عذاب شخص دشمن و بدخواه او را شیرین نماید و باین علاقه عذاب نام کردند و مراد بقبر عالم برزخ ست که واسطه است
میان دنیا و آخرت و تعلق دارد بهر دو مقام نه آن گوی که مرده در وی درگور کنند چه بسا مردگان که در آب غرق شوند و در آتش سوخته گردند
و در شکم جانوران بتحلیل روند الا جزوی ازان که آنرا جزو اصلی خوانند و از اول عمر تا آخر آن باقی ماند پروردگار تعالی و تقدس بقدرت
خود آنرا نگاه دارد و هیچ چیز از علم و قدرت وی بیرون نرود و اگر خواهد هم بدان جزو روح را متعلق سازد و جانی بخشد و عذاب کند و
نعمت دهد پروردگار تعالی بر همه چیز قادر ست و کسیکه در عجائب قدرت وی در ملک و ملکوت نگاه کند و بدیده بصیرت در ان
نگرد هیچ چیز را از عجائب و غرائب منکر نگردد و بیت کند هرچه خواهد برد حکم نیست + که پیدا و پنهان بنزدش یکیست + و در تصدیق
بعذاب قبر و امثال آن مقامات سلامت و اصح و اسلم و اقوی آنست که ایمان بیارند که ملائکه و مار و کژدم و گزیدن ایشان که در احادیث
واقع شده است همه بحکم واقع موجود اند نه محض مثال و خیال و آنکه ما نه بینیم و نه دریابیم در وجود آن زیان ندارد زیرا که عالم ملکوت را
بچشم سر نتوان دید آنرا چشمی دیگر ست که بآن توان دید و اگر بچشم سر نماید بآن نیز توان دید نمی بینی که جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم
می آمد و می نشست و حکایت میکرد و پیام حق میگذارانید و صحابه در مجلس همه نشسته میبودند و نمی دیدند و بدان ایمان می آوردند و اگر درینجا
ترددی هست فکر ایمان بر ازین باید کرد چون نور ایمان در دل در آمد و سینه بآن نور گشاده شد دیگر هیچ مشکل نیست حقتعالی از خیرگی
عقل و تیرگی فلسفه نگاه دارد و الله الهادی و اختلاف کرده اند که عذاب در قبر بزنده گردانیدن میت ست یا در مقابله داشتن روح بادی
یا بنوعی دیگر که پروردگار تعالی خواهد و ما را بدریافت کنه حقیقت آن راه نباشد و حق آنست که با حیات ست چنانکه ظاهر احادیث دال ست
بران و نیز گفته اند که حیات را در تمام بدن وی در آرند چنانکه در دنیا بود یا بجزوی از اجزای وے متعلق سازند حکیمے که از علمای شافعیه
است گفته است که اگر این قول صحیح ست بهتر و مناسب تر بدان از دل آدمی بناشد که ینبوع حیات و محل ادراک ست و اگر همین
قدر بدانند که پروردگار تعالی در مرده حالتی پیدا کند که بدان چیزی از الم و راحت دریابد در اعتقاد صحیح کفایت ست والله اعلم بحقیقة الحال

الفصل الاول عن البراء بن عازب

صحابی ست اول مشاهده او خندق ست پیش ازان صغیر شمردند او را حاضر شد احد را
غزا کرد همراه آنحضرت پانزده غزوه براء نزول کرد کوفه را و فتح کرد ری را و حاضر بود با علیؓ در جمل و صفین و نهروان رضی الله
عنه عن النبی ــ روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال المسلم اذا سئل فی القبر یشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فرمود

فذلک قولہ۔ پس آن گواہی دادن مسلمان در وقتیکہ پرسیدہ شود در قبر گواہی میدہد بالوہیت حق و رسالت محمد صلی اللہ علیہ وسلم۔ مراد است بقول خدا تعالی کہ فرمودہ است۔ یثبت اللہ الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوۃ الدنیا و فی الآخرۃ۔ ثابت دارد و بر جامی میدارد خدا تعالی مومنان را بقول ثابت در دنیا و در آخرت یعنی این تثبیت مومنان بر قول ثابت کہ درین آیت واقع شدہ است مراد بآن قرار و ثبات در جواب سوالی ست کہ مومن در قبر پرسیدہ میشود کہ کیست پروردگار تو و کیست پیغمبر تو و چیست دین تو و شہادتین جواب از ہر سہ چیز است چہ دین اسلام ہمین ست۔ و فی روایۃ۔ و در روایتی دیگر لفظ حدیث اینچنین آمدہ است کہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ فرمود این آیت کہ یثبت اللہ الذین آمنوا بالقول الثابت نزلت فی عذاب القبر۔ فرود آمدہ است در شان عذاب قبر۔ یقال لہ من ربک۔ گفتہ میشود مر او را کیست پروردگار تو۔ فیقول ربی اللہ۔ پس میگوید پروردگار من خداست۔ و نبیی محمد۔ و پیغمبر من محمد ست صلی اللہ علیہ وسلم متفق علیہ۔ بلفظ مصابیح اینچنین ست اذا قیل لہ من ربک و ما دینک و من نبیک۔ چون گفتہ میشود مر او را کیست پروردگار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو فیقول ربی اللہ و دینی الاسلام و نبیی محمد۔ پس میگوید پروردگار من خداست و دین من اسلام ست و پیغمبر من محمد ست صلی اللہ علیہ وسلم و این لفظ اتم و اظہر ست۔ وعن انس رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان العبد اذا وضع فی قبرہ۔ بدرستیکہ بندہ چون نہادہ شود در گورش۔ و تولی عنہ اصحابہ۔ و روی بگردانند از وی یاران وی۔ انہ لیسمع قرع نعالہم۔ بدرستیکہ وی بتحقیق میشنود کوفتن نعال اصحاب را یعنی آواز پای ایشان را کہ بر زمین میروند۔ اتاہ ملکان۔ می آیند او را دو فرشتہ۔ فیقعدانہ۔ پس می نشانند آن دو فرشتہ او را۔ فیقولان ما کنت تقول فی ہذا الرجل۔ پس میگویند آن دو فرشتہ چہ میگفتی تو در حق این مرد لمحمد۔ یعنی ہذا الرجل کہ میگویند آنحضرت را میخواہند صلی اللہ علیہ وسلم۔ و اشارت بہذا بآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم یا از جہت شہرت امر و حضور اوست در اذہان ما اگرچہ غائب ست یا باحضار ذات شریف وی عیان باین طریق کہ در قبر مثالی از حضرت وی صلی اللہ علیہ وسلم حاضر ساختہ باشند تا مشاہدہ جمال جان افزای او عقدہ اشکال کہ در کار افتادہ کشادہ شود و ظلمت فراق بنور لقای دلکشای او روشن گردد و درینجا بشارتیست مر مشتاقان غمزدہ را کہ اگر بامید این شادی جان دہند و زندہ در گور روند جای آن دارد شعر

در ظلمت فراق تو گر جان دہیم چہ غم ✻ غم نیست گر ز ماہ رخت پرتوی فتد ✻ شب عاشقان بیدل چہ شب دراز باشد ✻ تو بیا کز اول شب در صبح باز باشد۔

فاما المومن فیقول۔ اما مومن کہ مصدق فضل و کمال و دلدادہ حسن و جمال اوست میگوید۔ اشہد انہ عبد اللہ و رسولہ۔ گواہی میدہم ببدن و جان میگویم کہ وی بندہ خاص خدا و فرستادہ برحق اوست۔ فیقال لہ انظر الی مقعدک من النار۔ پس گفتہ میشود مر مومن را کہ نگاہ کن بجای نشست خود از آتش دوزخ کہ برای تو آمادہ ساختہ بودند۔ قد ابدلک اللہ بہ مقعدا من الجنۃ۔ بتحقیق بدل کردہ است برای تو خدا تعالی بجای نشست تو کہ در دوزخ بود جای نشستی از بہشت۔ فیراہما جمیعا۔ پس می بیند آن مومن ہر دو جای را کہ از دوزخ ست و بہشت و حکمت در نمودن ہر دو جای آنست کہ فرح و سرور وی بفزاید یکی بجہت خلاص شدن از بلیہ دوزخ و دیگر اختصاص یافتن بعطیہ بہشت و کافر را حال بر عکس این خواہد بود۔ و اما المنافق و الکافر فیقال لہ ما کنت تقول فی ہذا الرجل۔ اما منافق و کافر پس گفتہ میشود ہر یکی را

چہ می گفتی تو در حق این مرد یعنی محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم۔ فیقول لا ادری۔ پس می گوید منافق و کافر نمیدانم و در نمی یابم کنت اقول ما یقول الناس۔ بودم من کہ می گفتم در شان وی آنچہ می گفتند مردم و در نیافتم حقیقت حال را۔ فیقال لہ لا دریت ولا تلیت۔ پس گفتہ می شود مر او را در نیافتی تو بعقل خود و نخواندی تو قرآن را یا تبعیت نکردی اہل حق را و اصل تلیت تلوت بود و او را بیا بدل کردند و در تحقیق تلیت وجوہ بسیار است کہ در شرح آنرا ذکر کردہ ایم۔ ویضرب بمطارق من حدید۔ و زدہ میشود ہر یک از منافق و کافر بمطارق از آہن و مطارق جمع مطرقۃ بکسر میم و سکون طا خایسک آہنگران ضربۃ۔ زدنی عظیم شدید۔ فیصیح صیحۃ یسمعہا من یلیہ غیر الثقلین۔ پس فریاد میکند کافر فریاد کردنی کہ می شنود آن را ہر کہ نزدیک اوست جز آدمیان و پریان کہ ایشان نمی شنوانند تا قاعدہ ابتلا و تکلیف بجای ماند و ایمان بغیب باشد و ضروری عیانی نگردد و نیز تا موجب انقطاع سلسلہ معیشت نگردد و ثقلین نام جن و انس است ثقل بفتحتین در اصل رخت مسافر و حشم وی و ہر چیز نفیس مصون را نیز گویند چنانکہ فرمودانی تارک فیکم الثقلین کتاب اللہ و عترتی کذا فی القاموس۔ متفق علیہ ولفظہ للبخاری این حدیث را بخاری و مسلم ہر دو روایت کردہ اند ولیکن لفظ وی مر بخاری است تنبیہ در احادیث صحیحہ آنچہ مذکور شدہ ہمین نجات مومن و عذاب کافر و منافق است و این حال مومن مطیع خواہد بود و مذکور نشدہ کہ حال مومن فاسق چیست آیا او را عذابی ہست یا نیست پس گفتہ اند کہ حکم مومن فاسق آنست کہ در جواب تمریک مومن مطیع است و در بشارت و فتح باب بہشت مر اشان را یا در این با نیز شریک باشد اما در مرتبہ کمتر باشد توانند کہ نوعی از عذاب نیز کنند مگر آن کہ فاسقی باشد کہ خواستہ است خدا مغفرت او را واللہ اعلم۔ وعن عبد اللہ بن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان احدکم اذا مات عرض علیہ مقعدہ۔ بدرستیکہ یکی از شما چون بمیرد ظاہر کردہ میشود بروی و نمودہ می شود او را نشستگاہ وے۔ بالغداۃ والعشی۔ در بامداد و شبانگاہ ان کان من اہل الجنۃ فمن اہل الجنۃ۔ اگر باشد میت از بہشتیان نمودہ می شود نشستگاہ وی از نشستگاہ بہشتیان۔ وان کان من اہل النار فمن اہل النار۔ و اگر باشد از دوزخیان نمودہ میشود نشستگاہ وی از نشستگاہ دوزخیان۔ فیقال ہذا مقعدک حتی یبعثک اللہ الیہ یوم القیمۃ۔ پس گفتہ میشود کہ این جای نشست تست موقوف و منتظر باش برآمدن آنرا تا آن وقت کہ برانگیزد ترا خدای تعالیٰ بسوی آن جای یا بسوی خود روز قیامت متفق علیہ۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا ان یہودیۃ دخلت علیہا۔ روایت است از عائشہ کہ یہودی زنی بر آمد بر وی۔ فذکرت عذاب القبر۔ پس یاد کرد آن زن قضیہ عذاب قبر را۔ فقالت لہا اعاذک اللہ من عذاب القبر۔ پس گفت آن زن یہودیہ مر عائشہ را پناہ دہد ترا خدای تعالیٰ از عذاب قبر و چون عائشہ رضی اللہ عنہا قضیہ عذاب قبر را ندانستہ بود و نام آنرا ہرگز نشنیدہ حیران ماند و غریب پنداشت آنرا۔ فسالت عائشۃ رسول اللہ۔ پس پرسید عائشہ پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم عن عذاب القبر۔ از عذاب قبر کہ آیا مردہ را عذاب در قبر میباشد۔ فقال نعم عذاب القبر حق۔ پس فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آری عذاب قبر حق و ثابت است۔ قالت عائشۃ فما رایت رسول اللہ۔ گفت عائشہ پس ندیدم من پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم بعد ازین حکایت۔ صلی صلوۃ الا تعوذ باللہ من عذاب القبر۔ کہ گذاردہ ہیچ نمازی را مگر آنکہ استعاذہ کرد و پناہ جست بخدا از عذاب قبر احتمال دارد کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نیز پیش از گفتن یہودیہ عذاب قبر را نمی دانست و وحی بدان نیامدہ بود و پس از ان وحی آمد کہ عذاب

در قبر می باشد پس بعائشه خبر داد که عذاب قبر حق است و استعاذه از وی بعد از نماز ورد خود ساخت از برای تعلیم امت یا معلوم آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بود ولیکن تعوذ بعد از شنیدن سخن یهودیه اتفاقی افتاد یا تعوذ نیز میکرد و عائشه از آن خبر دار نبود و بعد از رسیدن وحی
تعوذ بجهر کرد تا تنبیه و تذکیر کند او را و این اولی و اظهر احتمالات است۔ والله اعلم متفق علیه۔ **وعن زید بن ثابت**
انصاری مدنی کاتب وحی از اجله فقها قایم بفرایض چون هجرت کرد آنحضرت یازده ساله بود و صغیر پنداشتند او را در بدر و حاضر
شد او را و سائر مشاهد را که بعد از وی بود وی نیز یکی از آن کسانیست که جمع کردند قرآن را و نوشت قرآن را در زمان ابوبکر رض و نقل کرد
در مصحف در زمان عثمان رض قال بینا رسول الله گفت زید بن ثابت در اثنای آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی حائط لبنی النجار
بود در بوستانی مر بنی نجار را که قبیله ایست از انصار علی بغلة له۔ سوار بر استری که مر آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بود۔ ونحن
معه۔ و بودیم ما با آنحضرت صلی الله علیه وسلم۔ اذ حادت به۔ ناگاه برمید و خم گردانید آنحضرت صلی الله علیه وسلم را از پشت خود حید بفتح
مهمله خمیدن و میل کردن۔ فکادت تلقیه پس نزدیک بود که بیندازد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بر زمین۔ واذا اقبر ستة او خمسة
ناگاه قبرها بود در آنجا شش یا پنج۔ فقال من یعرف اصحاب هذه الاقبر پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که می شناسد صاحبان این قبرها را
که دفن شده اند در او۔ فقال رجل انا۔ گفت مردی که من میشناسم۔ قال فمتی ماتوا۔ گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بگو که کی
مرده اند و در کدام زمان از عالم رفته اند۔ قال فی الشرک۔ گفت در زمان شرک مرده اند و مشرک بوده اند۔ فقال پس گفت آن
حضرت صلی الله علیه وسلم ان هذه الامة تبتلی فی قبورها این امت یعنی گروه آدمیان مبتلا ساخته میشوند و آزمایش کرده میشوند در گورهای خود فلولا ان لا تدافنوا
پس اگر نمی بود ترس و ملاحظه آنکه گور نکنید شما مردهای خود را و رسم گور کردن برافتد از عالم۔ لدعوت الله ان یسمعکم هر آئینه دعا میکردم خدای
تعالی را که بشنواند شما را من عذاب القبر الذی اسمع منه۔ چیزی از عذاب قبر که میشنوم من از آن یعنی اگر بشنوید شما آواز عذاب را دیگر
مردهای خود را در گور نمی نهید در اینجا اشکال می آرند که عذاب قبر چنانکه در شرح عنوان گفته شد موقوف بر دفن کردن نیست و خدای تعالی
اگر خواهد عذاب میکند مرده را اگرچه باشد در صحرا یا در شکم ماهی جز آن و نیز امر کرده شده اند مومنان بدفن اموات ترک آن از ایشان
بجهت این ترس چه گنجایش دارد و توجیه کرده اند از این اشکال بچند وجه یکی آنکه مراد آنست که اگر بشنوید عذاب قبر را خوفی و دهشتی
عارض میشود شما را که بیهوش و بیعقل میگردانید و قوت و فرصت دفن نمی ماند چنانکه در بیان ناشنیدن ثقلین صیحه میت را گذشت که اگر بشنوند
کار خانه معیشت معطل و منقطع گردد پس ترک دفن نه از جهت خوف عذاب است بلکه بسبب فوات عقل و پریدن هوش است و دیگر آنکه اگر
بشنوید عذاب و بار او دهشت و خشیتی حاصل میگردد شما را از مشاهده اموات بحدیکه نزدیک نمیتوانید آمد با ایشان تا تجهیز و تکفین کنید و دفن
نمائید و وجه دیگر آنکه طبائع زندگان مجبول است بر پوشیدن عیب مردهای خود و در شریعت نیز امر بدان کرده اند که اذکروا موتاکم بالخیر و گور
محل حضور مردم و اجتماع ایشان است پس در صحراهای بعید بیندازند تا کسی آنجا نرود و نشنود و عذاب ایشان را و مطلع نگردد بر عیبهای ایشان والله
اعلم۔ ثم اقبل علینا بوجهه فقال۔ پس توجه آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر ما بروی مبارک خود پس گفت۔ تعوذوا بالله من عذاب النار پناه جوئید
بخدا از عذاب آتش۔ قالوا گفتند صحابه نعوذ بالله من عذاب النار۔ پناه میجوئیم بخدا از عذاب آتش۔ قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تعوذوا

بالله من عذاب القبر - پناه بجوئید بخدا از عذاب قبر - قالوا - گفتند صحابه - نعوذ بالله من عذاب القبر - پناه میجوئیم بخدا از عذاب قبر - قال - فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم - تعوذوا بالله من الفتن ما ظهر منها وما بطن - پناه جوئید بخدا از فتنها از آنچه آشکار است از فتنها که بجسد تعلق دارد و از آنچه پوشیده است
که بدل تعلق دارد یا آنچه ظاهر است بر شما و میدانند شما آنرا و آنچه پوشیده است بر شما و نمیدانید آنرا - قالوا - گفتند صحابه - نعوذ بالله من الفتن ما ظهر
منها وما بطن - قال - فرمود - تعوذوا بالله من فتنة الدجال - پناه جوئید بخدا از فتنه دجال - قالوا - گفتند صحابه - نعوذ بالله من فتنة الدجال - رواه مسلم

الفصل الثانی

عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قبر المیت اتاه ملکان اسودان ازرقان -
چون گور کرده میشود مرده آیند در او فرشته در صورت آدمی سیاه رنگ کبود چشم - سیاهی رنگ یا محمول بر حقیقت چه در سیاهی
وحشتی و دهشتی میباشد که در رنگهای دیگر نیست یا کنایت است از قبح منظر و شناعت صورت - اما کبودی چشم مراد بدان تیز نگاه کردن و چشم
گردانیدن است - انتهی اند چنانچه دشمن بجانب دشمن نگاه کند چشم بر گردد و سیاهی پوشیده شود و سفیدی نماید و بعض گفته اند که عرب دشمن را بکبود چشمی
از آن وصف کنند که روم دشمنان عرب اند و ایشان کبود چشم میباشند - یقال لاحدهما المنکر وللآخر النکیر - گفته میشود و نام کرده میشود
مر یکی از آن دو فرشته را منکر بفتح کاف و مر دیگر را نکیر - یعنی ناآشنا و موحش اند مشتق از نکرت ضد معرفت - و ظاهر آنست که منکر و نکیر
نام دو شخص است که بر سر میت متمثل حاضر آیند و بعض گفته اند که نام دو گروه است و هر کدام ازین دو گروه را افراد بسیار است و نیز گفته اند
که منکر و نکیر نام فرشتگان عاصیان است و فرشتگان مطیعان را نام مبشر و بشیر است والله اعلم - فیقولان ما کنت تقول فی هذا الرجل - پس
بگویند آن دو فرشته چه میگفتی تو در شان این مرد - فیقول - پس میگوید میت در جواب این سوال - هو عبد الله ورسوله - وی بنده خداست و فرستاده
او - اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله فیقولان قد کنا نعلم انک تقول هذا - پس میگویند آن دو فرشته تحقیق بودیم ما که
میدانستیم که تو میگوئی این جواب را یعنی سیمای ایمان در ناصیه حال تو دیده بودیم - ثم یفسح له فی قبره سبعون ذراعا
فی سبعین - پس فراخ کشاده کرده میشود مر میت را در قبرش هفتاد گز در هفتاد گز کنایت است از وسعت مبالغه در آن نه عدد
معین - ثم ینور له فیه - پس روشن گردانیده میشود مر میت را در قبرش - ثم یقال له نم - پس گفته میشود میت را خواب و استراحت کن -
فیقول ارجع الی اهلی فاخبرهم - پس میگوید میت باز برگردم و بروم بسوی اهل خانه خود پس خبر دهم ایشان را ازین حال خوش خود چنانچه غریبی در شهر
غریب راحتی یا بد و ذوقی بیند گوید کاشکی بروم و کسان خود را ببینم و حال خوش خود را بایشان بنمایم - فیقولان نم کنومة
العروس - پس گفته می شود مر میت را خواب کن همچو خواب کردن شخصی که نوکدخدا است و عروس مرد و زن هر دو را گویند
الذی لا یوقظه الا احب اهله الیه - آن عروس که بیدار نمیکند او را مگر محبوب ترین اهل خانه وی نزد وی چه بیدار گردانیدن
از هر کس خوش نمی آید و موجب وحشت میگردد و نمیتوانند هر کس بیدار کرد مگر محبوب بیاید و بیدار گرداند - حتی یبعثه الله من مضجعه
ذلک - تا آنکه می برانگیزد او را خدای تعالی ازین خوابگاه وی - وان کان منافقا قال - و اگر باشد میت منافق
کافر میگوید - سمعت الناس یقولون قولا - شنیدم من مردم را که میگویند سخنی را در حق این مرد یعنی آنحضرت صلی
الله علیه وسلم - فقلت مثله - پس گفتم من نیز مانند آن سخن و تکذیب و انکار کردم او را - لا ادری - در نمی یابم حقیقت حال آ

فیقولان قد کنا نعلم انک تقول ذلک - پس می گویند فرشتگان بتحقیق بودیم ما که می دانستیم که تو می گویی آن را یعنی انسان
کافر در ردی گویا نه بودیم - فیقال للارض التئمی علیه - پس گفته میشود مر زمین را بهم بیا بر وی و بپیچ او را - فتلتئم علیه - پس
بهم بر آید و می پیچد زمین بر وی - فتختلف اضلاعه - پس مختلف و متبدل میگردد پهلوهای وی یعنی پهلوهای راست بجانب
چپ آید و پهلوهای چپ بجانب راست - فلا یزال فیها معذبا - پس همیشه هست وی در زمین عذاب کرده شده - حتی
یبعثه الله من مضجعه ذلک - تا آنکه می برانگیزد او را خدای تعالی از ان خوابگاه رواه الترمذی - **وعن البراء
بن عازب** عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم یاتیه ملکان فیجلسانه - می آیند مومن
را در قبر دو فرشته پس نشانند او را - فیقولان له من ربک - پس میگویند مر او را کیست پروردگار تو - فیقول ربی الله - پس میگوید
مومن پروردگار من خداست - فیقولان له ما دینک - پس میگویند مر او را چیست دین تو - فیقول دینی الاسلام - پس
میگوید دین من اسلام است - فیقولان ما هذا الرجل الذی بعث فیکم - پس میگویند چیست حال این مردی که برانگیخته شده است
در میان شما - فیقول هو رسول الله صلی الله علیه وسلم - پس میگوید مومن وی فرستاده خداست - فیقولان له وما یدریک - پس
میگویند مر او را چه دریابانید ترا یعنی از کجا دانستی که وی رسول خداست - فیقول قرأت کتاب الله فامنت به وصدقت
پس میگوید مومن خواندم کتاب خدا را پس ایمان آوردم بوی و گرویدم - فذلک قوله - پس آنست مراد بقول خداوند تعالی یثبت
الله الذین امنوا بالقول الثابت یعنی مراد بتثبیت در این قول جواب فرشتگان در قبر بر آن وجه که مذکور شد - قال گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فینادی مناد من السماء ان صدق عبدی - پس آواز میدهد آواز دهنده از آسمان که راست گفت بنده من ظاهر
لفظ آنست که آواز دهنده حق جل وعلا باشد به پیدا کردن آواز زیرا که دلالت کند بر اراده احتمال دارد که فرشته را فرماید که آواز دهد
از جانب وی تعالی - فافرشوه من الجنة - پس بگسترانید برای وی فرشی از فرشهای بهشت وافرشوه روایت
بفتح همزه است از افراش - والبسوه من الجنة - و بپوشانید او را از پوششهای بهشت - وافتحوا له بابا الی الجنة - و بگشایید
برای او دری بسوی بهشت - فیفتح - پس گشاده میشود برای وی دری بسوی بهشت قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم -
فیاتیه من روحها وطیبها - پس می آید مومن را از راحت و رحمت و نسیم باد بهشت و خوشی و خوبی و خوشبوئی آن - ویفسح فیها
مد بصره - و فراخ کرده میشود مر مومن را در جانب بهشت که گشاده شده است وی بسوی آن تا غایتی که میرسد نظر وی در حدیث
سابق گذشت که فسحت در قبر مومن هفتاد در هفتاد گز است و گفته شد که آن کنایت است از فسحت و مبالغه در آن نه حد معین را
مد بصر نیز مبالغه است نه تحدید و تعیین یا این برای عموم مسلمانان باشد و مد بصر برای اهل خصوص بتفاوت درجات بفضل الهی تعالی - واما
الکافر فذکر موته - واما کافر پس ذکر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم قصه موت او را قال فرمود - ویعاد روحه فی جسده - و باز آورده میشود
روح کافر در تن وی ظاهر این کلام در زنده گردانیدن است بحقیقت چنانچه در دنیا مگر آنکه گفته شود که این مخصوص بکافرست تا محنت
و عذاب وی بیشتر میشود آنرا والله اعلم - ویاتیه ملکان فیجلسانه - و می آیند کافر را دو فرشته پس بنشانند او را - فیقولان من ربک - پس میگویند مر او کیست پروردگار تو

فیقول۔ پس میگوید۔ ہاہ ہاہ۔ و این کلمہ ایست کہ حیران و دہشت زدہ و دردناک گوید چنانکہ آہ آہ و واے واے۔ لا ادری
نمیدانم و درنمی یابم۔ فیقولان لہ ما دینک۔ پس میگویند مراو را چیست دین تو۔ فیقول۔ پس میگوید۔ ہاہ ہاہ لا ادری فیقولان
ما ہذا الرجل الذی بعث فیکم۔ پس میگویند چیست حال این مردے کہ برانگیختہ شدہ است درمیان شما فیقول ہاہ ہاہ لا ادری فینادی
مناد من السماء ان کذب۔ پس آواز میدہد آواز دہندہ از آسمان کہ دروغ گفت این کافر کہ نمیدانم چہ آوازۂ دین اسلام و نبوت
محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وسلم و سطوع انوار آن در مشرق و مغرب رفتہ بود نداند چہ معنی دارد بد آنکہ در مومن بجہت اطاعت و انقیاد وے عبدی
گفت و بتشریف و اکرام اضافت بنواخت نہ در کافر اگرچہ مومن و کافر باعتبار آفرینش ہمہ بندگان او یند اما محبت و رضا مخصوص بمومنان ست
فافرشوہ من النار والبسوہ من النار وافتحوا لہ بابا الی النار۔ پس بگسترانید براے او فرشے از آتش و بپوشانید او را پوششے از آتش و بکشائید
براے او درے بسوے آتش۔ قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ فیاتیہ من حرہا وسمومہا۔ پس می آید کافر را از گرمی و تاب آتش
و باد گرم آن کہ مزاج زہر دارد۔ قال۔ گفت۔ ویضیق علیہ قبرہ۔ و تنگ کردہ میشود بر کافر گور او۔ حتی تختلف فیہ اضلاعہ۔ تا آنکہ مختلف
و متبدل میگردد در قبر استخوانہاے پہلوے او۔ ثم یقیض لہ اعمی اصم۔ پس مسلط گردانیدہ میشود بروے فرشتہ کہ کور و کر ست
کنایت است از بے مہری و بے شفقتی وے رقتے کہ تغافل میزند از دیدن حال پریشان وے و نمی شنود و گوش نمی نہد بفریاد و نالہ
وے و رحم نمیکند بروے۔ معہ مرزبۃ من حدید۔ باوے کلوخ کوب ست از آہن و مرزبہ بکسر میم و سکون را و فتح زاے معجمہ بتشدید باء و تخفیف
آن نیز خواندہ اند۔ لو ضرب بہا جبل لصار ترابا۔ این چنین مرزبہ سخت و بزرگ کہ اگر زدہ شود بوے کوہے را ہر آئینہ میگردد خاک
فیضربہ بہا ضربۃ۔ پس میزند آن فرشتہ کافر را بآن مرزبہ زدنی۔ فیصیح صیحۃ۔ پس فریاد کند آن فریاد کردنی کہ یسمعہا ما بین المشرق والمغرب
میشنود آواز آن زدن را ہر چہ درمیان مشرق و مغرب است از حیوانات بلکہ نباتات و جمادات نیز۔ الا الثقلین۔ مگر جن و انس کہ ایشان
را نمی شنوانند بجہت حکمتے کہ در فصل اول در حدیث انس گذشت فیصیر ترابا۔ پس کافر میگردد خاک و نابود۔ ثم یعاد فیہ الروح۔ پس
باز آوردہ میشود در بدن وے جان پس اعادۂ روح و زندہ گردانیدن کافر در قبر مکرر می کنند و این براے تشدید عذاب و مبالغہ در
جزاے انکار اوست بعث و اعادۂ روح را و طیبی گفتہ کہ برین تقدیر در قبر دو احیا باشد و دو اماتت چنانکہ بعض در تفسیر کریمۂ (ربنا امتنا
اثنتین واحییتنا اثنتین) گفتہ اند و باین حدیث تمسک کردہ و بعض با ماتت اولی ہمین میرانیدن متعارف کہ در دنیا است ارادہ نمودہ اند
و احیاے اولی در قبر و اماتت دوم میرانیدن بعد از جواب سوال ملکین و احیاے دوم بعث و نشور و بر ہر تقدیر از اقوال ایشان ظاہر
میشود کہ مردہ را بعد از سوال و جواب و نمودن جاے نشست او در بہشت و دوزخ و فتح باب بآن میمیرانند و در وقت بعث زندہ میگردانند
و از احادیث کہ مذکور شد معلوم میگردد کہ مردہ تا قیامت در گور در عذاب و نعمت و رنج و راحت میباشد و این مگر روح او را باشد با وجود موت
و عدم تعلق روح ببدن چنانکہ شعور و ادراک زائران و شناختن او ایشان را نیز روح او را است فتدبر واللہ اعلم۔ رواہ احمد و ابو داود۔
وعن **عثمان**۔ رضی اللہ عنہ۔ انہ کان اذا وقف علی قبر بکی۔ روایت است از عثمان کہ بود وے رضی اللہ عنہ چون می ایستاد
بر سر گورے میگریست و بسیار میگریست۔ حتی یبل لحیتہ۔ تا آنکہ تر میساخت ریش خود را بہ اشک۔ فقیل لہ تذکر الجنۃ والنار فلا تبکی

پس گفتہ میشد مر عثمان را کہ میگریی یاد می آری بہشت و دوزخ را و نمیگریی - و تبکی من ہذا - و میگریی ازین یعنی از ایستادن بر سر قبر
و نگریستن و یاد کردن عذاب آن - فقال ان رسول اللہ پس گفت عثمان کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال - گفتہ است - ان القبر
اول منزل من منازل الآخرۃ - بدرستی و راستی کہ قبر نخستین منزلے ست از منزلہاے آخرت - فان نجا منہ پس اگر برست کسے از
عذاب قبر و محنت آن - فما بعدہ ایسر منہ - پس چیزے کہ پس از وست از منازل دیگر و عقبہاے دیگر آسان تر ست ازان - وان
لم ینج منہ فما بعدہ اشد منہ - و اگر نرست از عذاب قبر پس آنچہ بعد از وست سخت تر ست ازان چنانکہ در عالم ظاہر گناہگارے را کہ
در حضرت سلطان بیارند اگر در اول آمدن لطف کردند و آسان گرفتند بعد از وے آسان تر میشود و اگر ہم از اول بپیچیدند کار سخت تر میشد
قال - گفت عثمان - و قال رسول اللہ - و گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ما رأیت منظرا قط - ندیدہ ام من ہیچ نظرگاہے زشت و ناخوش
را ہرگز - الا والقبر افظع منہ - مگر آنکہ دیدن گور زشت تر ازانست کہ محنت و شدت را بیاد دہد و عیش را منغص گرداند - رواہ الترمذی
و ابن ماجۃ و قال الترمذی ہذا حدیث غریب - و عنہ قال کان النبی - و ہم از عثمان ست رضی اللہ عنہ کہ گفت بود پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم اذا فرغ من دفن المیت وقف علیہ - چون می پرداخت از گور کردن مردہ می ایستاد بر وے - فقال پس میگفت - استغفروا
لاخیکم - طلب آمرزش کنید مر برادر خود را - ثم سلوا لہ بالتثبیت پستر طلبید و در خواہید براے وے از خدا کہ ثابت دارد او را در جواب
سوال منکرین - فانہ الآن یسال - پس بدرستی کہ وے اکنون پرسیدہ میشود - رواہ ابوداؤد - و درین حدیث دلیل است کہ دعاے
زندگان سود کنندہ است مردگان را و استغفار و طلب آمرزش مر ایشان را سبب رحمت است و ہمین است مذہب
مشائخ اہلسنت و جماعت رضوان اللہ علیہم اجمعین در عقائد نوشتہ اند فی دعاء الاحیاء للاموات و صدقتہم عنہم نفع لہم و این دعا و طلب تثبیت
غیر تلقین میت ست کہ بعد از دفن کنند و مستحب ست نزد بسیارے از شافعیہ و بعضے از حنفیہ و حدیثے از ابی امامہ رضی اللہ عنہ آمدہ کہ
گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم چون مرد یکے از برادران شما و دفن کردید او را و ریختید بر وے خاک باید کہ بایستد مردے از
شما نزد سر وے و بگوید یا فلان بن فلانہ و وے یعنی میت می شنود آن را و لیکن جواب نمیدہد پستر بگوید یا فلان بن فلانہ چون
باز بشنود بر می نشیند در قبر پستر بگوید یا فلان بن فلانہ درین نوبت میگوید ارشاد کن مرا رحمت کند خدائے تعالیٰ ترا و لیکن شما نمی شنوید
پستر گوید یاد کن اے فلان آن کلمہ را کہ برآمدہ تو بران از دنیا شہادۃ ان لا الٰہ الا اللہ و ان محمدا عبدہ و رسولہ و آنکہ راضی شدہ
کہ خداے تعالیٰ پروردگار تست و محمد صلی اللہ علیہ وسلم پیغمبر تست و اسلام دین تست و قرآن امام تو چون گفت این را میگیرد
یکے از منکر و نکیر دست دیگرے را و میگوید بیرون آئید از پیش این بندہ چہ کار داریم ما باوے اکنون کہ حق سبحانہ و تعالیٰ تلقین
کرد او را حجت او را مردے گفت یا رسول اللہ اگر نام مادر میت ندانیم چگوئیم وے کہ نسبت کنیم او را فرمود نسبت کن بحوا کہ مادر ہمہ است
انتہی و خواندن اول سورۃ بقرہ تا مفلحون و آخر آن از آمن الرسول نیز آمدہ است و اگر ختم قرآن کنند اولے و افضل باشد و از
بعض علما شنیدہ شدہ است کہ اگر مسئلہ از مسائل فقہ ذکر کنند نیز فضیلت دارد و باعث نزول رحمت است و مناسب حال ذکر مسئلہ
فرائض است و مختار آنست کہ خواندن قرآن بر سر قبر مکروہ نیست خلافا لبعضہم کذا قال الشیخ ابن الہمام - وعن ابی سعید

رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ۔ گفت ابو سعید خدری گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لیسلط علی الکافر فی قبرہ۔ ہر آئینہ برگماشتہ میشود بر کافر در گور او۔ تسعۃ وتسعون تنینا۔ نود و نہ اژدہا۔ تنہسہ وتلدغہ حتی تقوم الساعۃ۔ میگزند کافر را تا آنکہ برپا میشود قیامت۔ تنین بکسر فوقانیہ وکسر نون اولے وتشدید آن مار بزرگ کہ آن را اژدہا گویند لدغ گزیدن است ونہس بفتح نون وسکون ہا باسین مہلہ گرفتن بدندانہاے پیش وآن نیز گزیدن ست ومقصود از ذکر ہر دو تاکید ست۔ لوان تنینا منہا نفخ فی الارض۔ اگر اژدہا ازان اژدہا دم زند در زمین۔ ما انبتت خضرا۔ نمی رویاند زمین ہیچ سبزہ را یعنی ہمہ از گرمی دم وے سوختہ میشود وخضر بفتح خا وکسر ضاد وبفتح خا وسکون ضاد وبالف ممدودہ ہر دو روایت ست۔ رواہ الدارمی۔ روایت کرد این حدیث را باین لفظ دارمی۔ وروی الترمذی نحوہ۔ وروایت کرد ترمذی مانند ان یعنی ہر دو در معنی یکے ست ودر لفظ مختلف۔ وقال سبعون بدل التسعۃ والتسعون۔ وگفت ترمذی ہفتاد بجاے نود ونہ کہ در روایت دارمی واقع شدہ است ومراد بہر دو مبالغہ است وعلم قطعی باین عدد موکول بشارع است وبعض علما وجہ مناسبتی ذکر کردہ اند چنانکہ طیبی آن را نقل کردہ وگفتہ است کہ در حدیث آمدہ است کہ حضرت حق سبحانہ تعالی صد رحمت آفریدہ کہ یکے را در دنیا فرو فرستادہ است کہ ہر مہربانی کہ در عالم ہست اثر اوست ونود ونہ را براے آن جہان نگاہداشتہ وکافر چون تکذیب احکام الہی کردہ وحق عبودیت ادا نمودہ است بجاے ہر رحمتے اژدہائے براے او آمادہ کردہ شدہ است یا گوییم اللہ تعالی را نود ونہ اسم است کہ بہر یکے ازان ایمان باید آورد وکافر چون انکار آن کردہ در برابر ہر عددے اژدہائے بر وے گماشتہ شد انتہی واقرب آن ست کہ این مار وکژدم تمثیل صفات ذمیمہ واخلاق نکوہیدہ است وشاید کہ اصول اخلاق در علم شارع باین عدد باشد وبوجہے نود ونہ توان گفت وباعتبارے بہفتاد ارجاع توان نمود کذا قیل واللہ اعلم

الفصل الثالث۔ عن جابر۔ رضی اللہ عنہ۔ قال خرجنا مع رسول اللہ۔ گفت جابر بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم الی سعد بن معاذ حین توفی۔ بسوے سعد بن معاذ کہ از اکابر ونقباے انصار بود رضی اللہ عنہ ہنگامیکہ وفات یافت یعنی بر جنازۂ او رفتیم۔ فلما صلی علیہ رسول اللہ۔ پس ہرگاہ کہ نماز گزارد بر وے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ووضع فی قبرہ۔ ونہادہ شد معاذ در قبرش۔ وسوی علیہ۔ وبرابر کردہ شد خاک بر وے سبح رسول اللہ۔ تسبیح کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ وگفت سبحان اللہ فسبحنا۔ پس تسبیح کردیم ما نیز۔ طویلا۔ تسبیح دراز بازمان دراز۔ ثم کبر فکبرنا۔ پس تکبیر برآورد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم وگفت اللہ اکبر پس تکبیر برآوردیم ما نیز۔ فقیل۔ پس گفتہ شد۔ وپرسیدہ شد۔ یا رسول اللہ لم سبحت ثم کبرت۔ براے چہ تسبیح کردی وتکبیر برآوردی۔ قال۔ گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ لقد تضایق علی ہذا العبد الصالح قبرہ۔ یعنی تسبیح وتکبیر ازان جہت گفتم کہ بتحقیق تنگ گردید برین بندۂ صالح قبر وے۔ حتی فرجہ اللہ عنہ۔ تا آنکہ کشادہ داد وبیرون آورد او را خداے تعالے ازین تنگی ودشواری وتسبیح وتکبیر براے استخلاص وے بود ازین شدت یا بجہت تعجب واستغراب از مشاہدۂ این حالت رواہ احمد۔ ازین حدیث معلوم گردد کہ تنگی قبر وضغطۂ آن میباشد اگرچہ میت مردے صالح بود در غایت اصلاح وچہ مرد صالح کہ سعد بن معاذ بود کہ بجہت موت وے عرش جنبید ودرہاے آسمان براے وے کشادہ شد وہفتاد ہزار فرشتہ

برجنازہ وے حاضر گردید و این یا بجہت تقصیرے کہ در حضرت قرب از وے واقع شد یا سنت الٰہی برین جاری شدہ مثل ورود جہنم بر ہر یکے را واللہ اعلم۔ وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ۔ و روایت ست از ابن عمر گفت گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ درحق سعد بن معاذ بعد از دفن وے۔ ہذا الذی تحرک لہ العرش۔ این آنکسے ست کہ جنبید بجہت وے عرش و در روایتے آمدہ است (اہتز العرش لموت سعد بن معاذ) و در روایتے عرش الرحمٰن و در بیان معنی این کلام اقوال ست یکے آنکہ تحرک و اہتزاز کنایت از ارتیاح و نشاط ست یعنی نشاط و فرح نمودند اہل عرش بجہت صعود روح پاک او و استبشار نمودند بقدوم شریف وے از جہت عظمت و کرامت او نزد پروردگار تعالےٰ شانہٗ یا کنایت ست از عظم شان موت و شدت این حادثہ چنانکہ می گویند بموت فلانے زمین تاریک شد و قیامت برخاست یا از تحسر و تحزن از فقدان وجود شریف و صعود اعمال زکیہ وے چنانکہ آمدہ است کہ زمین و آسمان می گریند بر موت صالحان از زمین مکانے کہ عمل می کرد بروے و از آسمان محلے کہ صعود می کرد عمل او بران و مشرف و مبارک می گردانید آنہا را و توجیہ و تعلیل بفرح و سرور چنانکہ در وجہ اول مذکور شد موافق است با نچہ در حدیث دیگر آمدہ است کہ جبرئیلؑ نزد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمد و گفت کیست از امت تو کہ امشب مرد و ساکنان سمٰوات بدان مسرور و مستبشر شدند پس فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم این نباشد مگر سعد بن معاذؓ و قصہ موت وے در غزوۂ خندق مذکور است۔ وفتحت لہ ابواب السماء۔ و کشادہ شد برائے وے درہائے آسمان بجہت نزول رحمت بروے از ان یا برائے صعود روح پاک وے بران۔ وشہدہ سبعون الفا من الملائکۃ۔ و حاضر گردیدا ر یعنی برجنازہ او ہفتاد ہزار فرشتگان۔ لقد ضم ضمۃ ثم فرج عنہ۔ بہ تحقیق تنگ کردہ شدہ و قبض کردہ شدہ قبض کردنی سخت پس فراخ کردہ شد از وے این دشواری۔ رواہ النسائی۔ وعن اسماء بنت ابی بکر رضی اللہ عنہما۔ قالت قام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خطیبا۔ گفت اسماء دختر ابی بکر صدیق ایستاد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در حالیکہ خطبہ خوانندہ است۔ فذکر فتنۃ القبر التی یفتتن فیہ المرء۔ پس یاد کرد فتنۂ قبر را کہ آزمایش کردہ میشود در وے مرد۔ فلما ذکر ذلک ضج المسلمون ضجۃ۔ پس ہرگاہ کہ یاد کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن را نالیدند و فریاد برآوردند از ترس و ہیبت آن مسلمان نالیدنی عظیم۔ رواہ البخاری ہکذا۔ روایت کرد این حدیث را بخاری این چنین و ہمین قدر۔ وزاد النسائی۔ و زیادہ کردہ است نسائی این عبارت را کہ اسما گفت۔ حالت بینی و بین ان افہم کلام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ نالیدنی و فریاد کردنی کہ مانع شد و حائل گردید میان اندمیان من و میان فہم کردن من سخن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را یعنی چنان فریاد و نالہ از مردم برآمد کہ سخن آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ میفرمود نہ من نشنیدم و نفہمیدم۔ فلما سکنت ضجیجہم۔ پس ہرگاہ کہ نشست و آرام یافت نالہ و فریاد ایشان قلت لرجل قریب منی۔ گفتم من مر وے را کہ نزدیک بود بمن۔ ای بارک اللہ فیک۔ ای مرد برکت کند در کار تو خدائے تعالیٰ۔ ماذا قال رسول اللہ۔ چہ گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فی آخر قولہ۔ در آخر کلام خود۔ قال قال۔ گفت آن مرد گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ قد اوحی الی انکم تفتنون فی القبور۔ بہ تحقیق وحی کردہ شدہ است بسوئے من کہ شما در فتنہ انداختہ می شوید

و آزمایش کرده میشود در قبرها۔ قریبا من فتنة الدجال۔ فتنۀ که نزدیک بفتنۀ دجال است در غایت شدت و نهایت محنت
و نیز دجال دعوی ربوبیت کند و مردم بجهت عجز و اضطرار باقرار ربوبیت وے مفتون شوند میت نیز احتمال دارد که بحکم
حالت اضطرار چون هیبت و فظاعت و دهشت فرشتها را ببیند در فتنه افتد و چون از وے پرسند کیست پروردگار تو یا پیغمبر
تو از ترس چیزے بگوید که نباید گفت نعوذ بالله من ذلک۔ وعن جابر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا
ادخل المیت القبر۔ روایت کند جابر از پیغمبر خدا چون در آورده میشود مرده در گور مثلت له الشمس عند غروبها۔ متمثل ساخته میشود
و نموده میشود مر او را آفتاب ٭ چنانکه در وقت غروب میباشد زرد و کم تاب فیجلس یمسح عینیه۔ پس می نشیند میت در حالیکه می مالد
هر دو چشم خود را۔ ویقول دعونی اصلی۔ و می گوید با خود بگذارید مرا که نماز شام بگذارم یا بآن فرشتگان میگوید که بگذارید مرا که
نماز بگذارم پس ازان هر چه خواهید بکنید یا بعد از فراغ از سوال و جواب میگوید خیال میکند که در اهل خانه خود نشسته است و این
دلالت بر رفاهیت حال وے می کند گویا که هنوز در دنیاست و بخواب رفته بود و دلالت دارد بر رسوخ وے در اداے فرائض
و مداومت و مواظبت وے بران در دنیا اما تخصیص مغرب بجهت مناسب حال غربت و تنهائی اوست و وقت شام با غریبان
نسبتے دارد که شام غریبان میگویند و غریب بوقت شام چون در شهر بیگانه در آید حیران گردد که کجا نشیند و چه کار کند نظم تو زلف را
بشکستی و تاریک شد جهان ٭ اکنون فتاد شام غریبان کجا روند ٭ نماز شام غریبان چه گریه آغازم ٭ بمویهاے غریبانه قصه
پردازم ٭ رواه ابن ماجة۔ وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال گفت ان المیت یصیر الی القبر۔ که میت باز میگردد و میرود
بسوے قبر فیجلس الرجل فی قبره۔ پس می نشیند یا نشانده میشود مرد یعنی مرد صالح در گور خود۔ غیر فزع ولا مشعوب۔ در حالتے که نه ترسنده
است و نه مفتون یعنی ایمن و خوشحال و فارغ البال و اصل شعب بالفتح شین و فتح غین معجمتین و سکون آن برانگیختن شر و فتنه و تباهی
ثم یقال فیم کنت۔ پس گفته میشود و پرسیده میشود مر او را که در چه دین و ملت بوده تو در دنیا۔ فیقول۔ پس میگوید کنت فی الاسلام
بودم در دین اسلام۔ فیقال ما هذا الرجل۔ پس پرسیده میشود چیست صفت این مرد چه گونه است اعتقاد تو بوے
فیقول محمد رسول الله۔ پس میگوید وے محمد فرستادهٔ خداست۔ جاءنا بالبینات من عند الله۔ آورد ما را معجزات ظاهره و دیدها
را از نزد خدا۔ فصدقناه۔ پس تصدیق کردیم ما او را و راست گو دانستیم۔ فیقال له هل رایت الله۔ چون گفت که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم از پیش خدا آورده گفته میشود او را آیا دیده تو خدا را که میگوئی از پیش خدا آورده بچه دلیل میگوئی و درین امتحان اوست در
تصدیق بآنکه او فرستادهٔ خداست۔ فیقول ما ینبغی لاحد ان یری الله۔ پس میگوید نمیرسد و نمی سزد مر هیچ یکے را که ببیند
خدا تعالے و تقدس را در دنیا و لیکن من بدلیل ظهور صدق او میگویم بمعجزات بینات۔ فیفرج له فرجة قبل النار۔ پس کشاده
میشود مر او را شگافے بجانب آتش دوزخ فیفرج بتخفیف راست و بتشدید نیز آمده است و قبل بکسر قاف و فتح با بمعنی جانب و جهت
و همچنین در همه جا۔ فینظر الیها یحطم بعضها بعضا۔ پس نگاه میکند بجانب آتش و قبح وے و می بیند او را که می شکند و پائمال میکند
بعض وے بعض را این کنایت است از ازدحام و شدت زبانه هاے آتش و در هم و بر هم افتادن آنها در یکدیگر۔

فیقال لہ انظر الی ما وقاک اللہ۔ پس گفتہ میشود مر آن مرد را کہ بنگر بجانب چیزے کہ نگاہداشتہ است ترا خدا تعالیٰ از آن و در بعض النسخ منہ مذکور است۔ ثم یفرج لہ فرجۃ قبل الجنۃ۔ پس تر کشادہ میشود مر او را شگافے بجانب بہشت۔ فینظر الی زھرتہا وما فیہا پس نگاہ میکند با آثار امر کنند او را نگاہ کردن بسوے خوبی و تازگی و خوشی بہشت و آنچہ در بہشت است۔ فیقال لہ ہذا مقعدک۔ این جاے نشستن تست۔ علی الیقین کنت۔ زیرا کہ بر یقین و ایمان بودہ تو در حیات دنیا۔ وعلیہ مت وہم بر ین یقین و ایمان مردی تو و مت بضم میم و کسر آن ہر دو صحیح است۔ وعلیہ تبعث۔ وہم بر ایمان و یقین برانگیختہ میشوی از قبر روز قیامت۔ ان شاء اللہ تعالیٰ۔ اگر خواستہ است خدا تعالیٰ و این کلمہ از براے تبرک و تحقیق و اظہار شوق و رغبت ست چنانکہ بیمارے را یا مبتلاے را گویند خاطر جمع دار بہ میشوی و خلاص میشوی انشاء اللہ تعالیٰ۔ ویجلس الرجل السوء فی قبرہ و نشاندہ میشود مرد بد در قبر ش و سوء بفتح سین و ضم ہر دو لغت ست۔ فزعا مشغوبا۔ ترسناک مفتون تباہ۔ فیقال لہ فیم کنت۔ پس گفتہ میشود مر او را در چہ حال و کدام دین بودہ تو۔ فیقول۔ پس میگوید۔ لا ادری۔ نمیدانم و در نمی یابم۔ فیقال لہ ما ہذا الرجل۔ پس گفتہ میشود مر او را چیست وصف این مرد۔ فیقول سمعت الناس یقولون قولا فقلتہ پس میگوید شنیدم مردم را میگفتند سخنے را پس گفتم من نیز آن را فیفرج لہ فرجۃ قبل الجنۃ۔ پس کشادہ میشود مر او را شگافے بجانب بہشت فینظر الی زھرتہا وما فیہا۔ پس نظر میکند بسوے خوبی و تازگی بہشت و چیزے کہ در بہشت ست۔ فیقال لہ انظر الی ما صرف اللہ عنک۔ پس گفتہ میشود مر او را نگاہ کن بسوے چیزے کہ باز گردانیدہ است خدا تعالیٰ از تو۔ ثم یفرج لہ فرجۃ الی النار فینظر الیہا یحطم بعضہا بعضا۔ پس تر کشادہ میشود مر او را شگافے بسوے آتش دوزخ پس نظر میکند بسوے او و می بیند میشکند بعض او بعض را۔ فیقال لہ ہذا مقعدک۔ پس گفتہ میشود مر او را این جاے نشست تست۔ علی الشک کنت۔ بر شک کہ بودہ تو۔ وعلیہ مت و بر شک کہ مردہ تو۔ وعلیہ تبعث انشاء اللہ تعالیٰ۔ و بر شک برانگیختہ میشوی اگر خواستہ است خدا۔ رواہ ابن ماجۃ

باب الاعتصام بالکتاب والسنۃ

فی الصراح الاعتصام چنگ در زدن و چنگ در زدن بکتاب و سنت اعتقاد آوردن بحقیت آن و عمل کردن ست بآنچہ در ان واقع شدہ و دور بودن از بدعت و مذاہب اہل اہوا و مراد بکتاب قرآن مجید ست و سنت بمعنی سیرت و طریقہ مسلوکہ در دین آمدہ و بمعنی آنچہ مواظبت کردہ بر آن حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بے وجوب مراد اینجا آنچہ امر و نہی کردہ شدہ است بدان در غیر کتاب بقرینہ مقابلت

الفصل الاول۔ عن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت قال رسول اللہ۔ گفت عائشہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من احدث فی امرنا ہذا۔ کسے کہ نو پدید کرد در دین ما کہ این دین روشن و ہویدا است۔ مالیس منہ۔ چیزے را کہ نیست از ین دین یعنی احداث کرد چیزے کہ نیست در کتاب و سنت صریحا و نہ مستنبط از وے و نہ حکم کرد بصحت وے کتاب پس شامل شد اجماع و قیاس را و مراد چیز یست کہ مخالف و مغیر آن باشد۔ فھو رد۔ پس آن چیز بآن کس باطل و مردود ست متفق علیہ۔ وعن جابر۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت جابر گفت پیغمبر خدا یعنی در خطبہ بعد از حمد و صلوٰۃ

چنانکہ سنت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود۔ اما بعد فان خیر الحدیث کتاب اللہ۔ بہترین سخنان کتاب خداست کہ فرقان
مجید ست۔ وخیر الہدی ہدی محمد۔ وبہترین طریقہ ہا وسیرتہائے نیک طریقہ وسیرت محمد ست صلی اللہ علیہ وسلم۔ وشر الامور
محدثاتہا۔ وبدترین چیزہا چیزیست کہ نو پیدا کردہ شدہ است در دین کہ بدعت عبارت ازانست۔ وکل بدعة ضلالة۔ وہر بدعت
سبب گمراہی ست رواہ مسلم۔ بدانکہ ہرچہ پیدا شدہ بعد از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بدعت ست وازانچہ موافق اصول وقواعد سنت
اوست وقیاس کردہ شدہ است بران آن را بدعت حسنہ گویند وانچہ مخالف آن باشد بدعت وضلالت خوانند۔ وکلیت کل
بدعة ضلالة محمول برین ست وبعض بدعتہا است کہ واجب ست چنانچہ تعلم وتعلیم صرف ونحو کہ بدان معرفت آیات واحادیث
حاصل گردد وحفظ غرائب کتاب وسنت ودیگر چیزہائیکہ حفظ دین وملت بران موقوف بود وبعض مستحسن ومستحب مثل بنائے رباطہا
ومدرسہا وبعض مکروہ مانند نقش ونگار کردن مساجد ومصاحف بقول بعض وبعض مباح مثل فراخی در طعامہائے لذیذہ
ولباسہائے فاخرہ بشرطیکہ حلال باشند وباعث طغیان وتکبر ومفاخرت نشوند ومباحات دیگر کہ در زمان آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم نبودند چنانکہ بیری وغربال ومانند آن وبعض حرام چنانکہ مذاہب اہل بدع واہوا بر خلاف سنت وجماعت وانچہ خلفائے
راشدین کردہ باشند اگرچہ بآن معنی کہ در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نبودہ بدعت ست ولیکن از قسم بدعت حسنہ خواہد بود
بلکہ در حقیقت سنت ست زیراکہ آنحضرت فرمودہ است برشما باد کہ لازم گیرید سنت مرا وسنت خلفائے راشدین را
رضی اللہ عنہم اجمعین۔ وعن ابن عباس۔ رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ابغض الناس الی اللہ
ثلثة۔ دشمن داشتہ شدہ ترین مردم از گروہ مسلمانان بسوی خدا سہ کس اند۔ ملحد فی الحرم۔ اول الحاد کنندہ در زمین
حرم والحاد در لغت بمعنی میل ست وبا ہمین معنی لحد گویند آن حفرہ را کہ در یک جانب قبر کنند ودر شرع میل کردن از حق بباطل
ومراد بالحاد در حرم ارتکاب کردن چیزے راکہ نہی کردہ شدہ است ازان در زمین حرم چنانچہ کشتن وجنگ کردن وشکار
کردن یا مطلق گناہان چنانکہ مذہب ابن عباس ست کہ ہمچنانکہ طاعت درین زمین مضاعف میشود معصیت نیز ہمین حکم
دارد زیراکہ اسائت ادب در مقام قرب شنیع تر وقبیح تر ست ولہذا وے رضی اللہ عنہ اقامت مکہ را مکروہ داشتہ از جہت
نگاہداشت حرمت وتعظیم این مکان شریف پس رفت ودر طائف سکونت ورزید۔ ومبتغ فی الاسلام سنة الجاہلیة۔
دوم طلب کنندہ در اسلام طریقہ جاہلیت را وشعار آن را چنانکہ نوحہ کردن وبر روے زدن وگریبان چاک کردن
بر سر مردہ وفال بدگرفتن از طیور وامثال آن۔ ومطلب دم امرئ بغیر حق۔ سوم طلب کنندہ خون مردے را بناحق۔
لیہریق دمہ۔ برائے مجرد آنکہ بریزد خون اورا نہ برائے غرضے دیگر اگرچہ خون ریختن مطلقا مذموم وممنوع ست ولیکن بقصد مجرد
خونریزی مذموم تر وقبیح تر ست گویا مقصود نفس معصیت وذات اوست وباید دریافت کہ چون طلب کنندہ وخواہندہ
معصیت را این حال ست حال فاعل آن چہ خواہد بود۔ رواہ البخاری۔ وعن ابی ہریرة۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کل امتی یدخلون الجنة۔ ہمہ امت من می درآیند بہشت را۔ الا من ابی۔ مگر کسیکہ سرکشی کرد

قبیل و من ابی۔ گفتہ شد و پرسیدہ شد از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ سرکشی کرد یعنی مراد بآنکہ سرکشی کرد کیست پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در جواب آنکہ سرکشی کرد و آنکہ نکرد ہر دو قسم را ذکر کرد از برائے زیادت ایضاح و بیان۔ قال۔ گفت من اطاعنی دخل الجنۃ۔ کسے کہ فرمان برداری کند مراد چنگ در زند بکتاب و سنت در آید بہشت را۔ و من عصانی فقد ابی وکسے کہ بیفرمانی کند و بدعت ورزد و تابع ہوائے نفس گردد پس بہ تحقیق سرکشی کرد و در نیاید بہشت را۔ رواہ البخاری۔

وعن جابر۔ رضی اللہ عنہ۔ قال جاءت ملٰئکۃ الی النبی۔ گفت جابر بسماع از آنحضرت کہ آمدند جماعۃ از فرشتگان بسوئے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم وھو نائم۔ و حال آنکہ آن حضرت خوابیدہ بود۔ فقالوا۔ پس گفتند آن فرشتگان بیکدیگر۔ ان لصاحبکم ہذا مثلاً۔ بدرستی کہ مر یار شمارا کہ اینست یعنی ذات عظیم الشان آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم قصہ و حال عجیبی ست و اطلاق صاحب بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بنسبت بملائکہ باعتبار صحبتے ست کہ الآن حاصل ست۔ فاضربوا لہ مثلاً۔ پس ذکر کنید و بیان نمائید مراد را آن قصہ و حال را تا بداند و امت را بدان خبر دہد۔ قال بعضھم انہ نائم گفتند بعضے از آن فرشتگان کہ وے در خواب ست بیان کردن مراد را چہ فائدہ کند کہ نمی شنود و قال بعضھم ان العین نائمۃ والقلب یقظان۔ و گفتند بعضے از انہا کہ چشم او در خواب ست ولیکن دل بیدار ست و این حال دائمی آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود کہ در خواب چشم مبارک وے بستہ بودے و آنچہ بچشم توان درک کرد در نیافتی ولیکن قلب شریف وے بیدار بودے و آنچہ در حضرت وے صلی اللہ علیہ وسلم مذکور شدے بشنیدے چنانکہ در حدیث آمدہ است کہ تنام عینای و لا ینام قلبی۔ فقالوا۔ پس ذکر کردند آن قصہ و حال عجیب را و گفتند مثلہ کمثل رجل بنیٰ دارا۔ قصہ و حال عجیب آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مانند این قصہ و حال عجیب ست کہ مردے برآورد سرائے۔ وجعل فیہا مأدبۃ۔ و ساخت در آن سرا مادبہ آں مادبہ بہمزہ و ضم دال مہملہ طعامے ست کہ مردم را بدان بخوانند و فتح دال نیز آمدہ است و در حدیث آمدہ است کہ القرآن مادبۃ اللہ۔ و بعث داعیا۔ و بفرستاد آن مرد کسے را کہ بخواند مردم را بر آن طعام۔ فمن اجاب الداعی دخل الدار واکل من المأدبۃ۔ پس کسے کہ پاسخ داد آن خوانندہ را در آمد در سرا و خورد از آن طعام۔ و من لم یجب الداعی لم یدخل الدار و لم یاکل من المأدبۃ۔ وکسے کہ اجابت نکرد آن خوانندہ را در نیامد در سرا و نخورد از آن طعام۔ فقالوا اولوھا لہ یفقھھا پس گفتند آن فرشتگان بیان کنید حقیقت این قصہ و این مثل را برائے وے تا بفہمد کہ مراد چیست۔ فقال بعضھم انہ نائم۔ درین مرتبہ نیز گفتند بعضے از ایشان کہ وے در خواب ست۔ و قال بعضھم ان العین نائمۃ والقلب یقظان۔ و گفتند بعض کہ چشم در خواب و دل بیدار ست۔ فقالوا۔ پس بیان کردند تاویل آن را و گفتند۔ الدار الجنۃ۔ مراد بسرائے کہ بنا کردہ شدہ بہشت ست۔ والداعی محمد۔ و خوانندہ مردم را بآن طعام محمد ست صلی اللہ علیہ وسلم و طعامے را کہ ساختہ شدہ و مردم را بدان خواندہ شد کہ آن نعمتہائے بہشت ست ذکر نکرد از جہت ظہور آن و مردے را کہ بنا کرد سرائے را نیز ذکر نکرد از جہت سوئے ادب باطلاق مرد بر حق تعالیٰ و تقدس

اگرچہ بطریق تشبیہ است فمن اطاع محمدا۔ وچون محمد بفرمودۂ خداے تعالے میخواند پس کسے کہ فرمانبرداری کند محمد را
صلی اللہ علیہ وسلم۔ فقد اطاع اللہ۔ پس بہ تحقیق فرمانبرداری میکند خداے را۔ ومن عصے محمدا فقد عصے اللہ۔ وکسے کہ بیفرمانی
کند محمد را صلی اللہ علیہ وسلم بیفرمانی میکند خدا را۔ ومحمد صلی اللہ علیہ وسلم۔ فرق بین الناس۔ ومحمد فرق وتمیز کنندہ است
میان مردم کافر ومومن وعاصی ومطیع ہر کہ تصدیق وے کرد مومن شد وہر کہ تکذیب وے نمود کافر گشت وہر کہ عمل کند بفرمودۂ
وے مطیع باشد وہر کہ عمل نکند عاصی وفرق بفتح فا وسکون را بمعنی فارق وبعض بتشدید را بلفظ ماضی از تفریق نیز ضبط کردہ
اند ویکے از نامہاے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در توریت فارق نیطا است یعنی فرق کنندہ میان حق وباطل ابن جوزی
در کتاب الوفا باخبار المصطفے ذکر کردہ کہ ابن قتیبہ روایت کردہ است کہ مسیح مر حواریین را گفت کہ من میروم وبعد از من فارقلیط
می آید کہ روح حق است کہ تکلم نمی کند از نزد نفس خود ونمیگوید الا آنچہ گفتہ میشود بوے ووے گواہی میدہد بر صدق من
وہر آنچہ آمادہ گردانیدہ است خداوند تعالے براے شما خبر میدہد شما را بدان ودر حکایت یوحنا کہ یکے از حواریین است
آمدہ کہ مسیح گفت فارقلیط نمی آید شما را تا آنکہ نمیروم من وچون می آید توبیخ میکند عالم را بر گناہان ونمیگوید سخن را از پیش خود
وسیاست میکند شما را بحق وخبر میدہد شما را بحوادث وغیوب کہ می آید شما را باسرار وبیان میکند شما را ہر چیز را ووے گواہی
میدہد براے من چنانکہ گواہی میدہم من براے او ومی آرم من براے شما مثلہا را ومی آرد وے تاویل وتفسیر آن را۔
رواہ البخاری۔ وعن انس۔ قال جاء ثلثة رہط الی ازواج النبی۔ گفت انس رض آمدہ اند سہ تن از صحابہ بسوے
زنان پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یسالون عن عبادة النبی۔ در حالیکہ میپرسیدند ایشان را از عبادت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ چہ مقدار
بود۔ فلما اخبروا بہا۔ پس چون خبر دادہ شدند بعبادت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وبیان کردند ازواج مطہرہ کہ عبادت ایشان
اینقدر بود۔ کانہم تقالوہا۔ بتشدید لام گویا کہ این سہ تن کم دیدند آن عبادت را وگمان ایشان آن بود کہ چون قدر ومرتبہ
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بزرگ تر وبلند تر است طاعت وعبادت او بیشتر خواہد بود ولیکن ادب ورزیدند وجناب عزت او را نسبت
بتقصیر نداشتند۔ فقالوا۔ پس گفتند این۔ نحن من النبی۔ کجا ایم ما از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم۔ یعنی ما را بجناب وے چہ نسبت
اگر عبادت کم کند او را میرسد۔ وقد غفر اللہ لہ ما تقدم من ذنبہ وما تاخر۔ وحال آنکہ بہ تحقیق آمرزیدہ است خداے تعالے مر او را
آنچہ پیش گذاشتہ از گناہان او وآنچہ پس آمدہ او را گنجایش دارد کہ کم کند عبادت بخلاف ما کہ محتاجیم بآمرزیدہ شدن گناہان
وندانستند آن عزیزان ونیک ننگریستند کہ اندک عبادت از حضرت وے صلی اللہ علیہ وسلم بیشتر از ہر بیش است از جہت کمال
معرفت ووقوف حضور وتمام احسان وے در عبادت ونیز آن از جہت وفور رحمت وکمال شفقت او ست براست ودر وے
تعلیم رعایت حقوق نفس واہل وعیال ست ونیز استقامت ودر رعایت اعتدال وادامت عمل ست ولیسا باشد کہ تکثیر
وافراط در عمل مفضی بفتور وملال گردد ودر توجیہ غفران ذنوب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ قرآن مجید بدان
ناطق است اقوال ست بہترین اقوال آنست کہ این کلمہ تشریف ست مر آنحضرت را از جانب مولے تعالے

بے آنکہ ذنب وجود داشتہ باشد چنانکہ صاحب مرشدہ خود را بگوید کہ گناہان ترا بخشیدم تو فارغ البال باش و ہیچ اندیشہ مکن اگرچہ آن بندہ گناہ نداشتہ باشد و توجیہ مشہور این ست کہ حسنات الابرار سیئات المقربین۔ فقال احدہم اما انا فاصلی اللیل۔ پس گفت یکے ازان سہ کس اما من پس عہد کردم کہ نماز بگذارم در شب۔ ابدا۔ ہمیشہ یعنی تمام عمر یا تمام شب وقال الآخر انا اصوم النہار ابدا۔ وگفت دیگرے من روزہ دارم روز ہمیشہ۔ ولا افطر۔ ونمی کشایم روزہ را۔ وقال الآخر انا اعتزل النساء۔ وگفت دیگرے من گوشہ میگیرم از زنان۔ فلا اتزوج ابدا۔ پس نکاح نمیکنم ہمیشہ اگر این مرد زنے نداشتہ است مراد ظاہر است واگر داشتہ باشد مراد اعتزال طلاق بود و ترک نکاح بعد ازان۔ فجاء النبی صلی اللہ علیہ وسلم الیہم فقال۔ پس آمد آن حضرت بسوے ایشان پس گفت۔ انتم الذین قلتم کذا وکذا۔ شمائید کہ میگفتید چنین وچنین۔ اما واللہ انی لاخشاکم للہ۔ آگاہ باشید بخدا سوگند بدرستی کہ من بتحقیق ترسکار ترین شمام مر خداے را۔ واتقاکم لہ۔ و پرہیزگار ترین شمام مر خداے تعالے را۔ لکنی اصوم وافطر۔ ولیکن من روزہ میدارم ومیکشایم نیز روزہ را یعنی گاہے میدارم وگاہے نمیدارم۔ واصلی وارقد۔ ونماز میکنم وخواب نیز میکنم۔ واتزوج النساء۔ ونکاح میکنم زنان را وجماع میکنم بایشان فمن رغب عن سنتی فلیس منی۔ پس کسیکہ اعراض کند از سنت من پس نیست آنکس از تابعان من متفق علیہ۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا۔ قالت صنع رسول اللہ۔ گفت عائشہ کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم شیئا عملے را۔ فرخص فیہ۔ پس آسانی کرد در وے ومساہلہ نمود یعنی عمل برخصت کرد یا امر برخصت فرمود مر امت را و رخصت در لغت آسانی وفراخی در کار و ترخیص رخصت دادن وآسانی کردن۔ فتنزہ عنہ قوم۔ پس تنزہ کردند ودوری جستند از ان عمل گروہی یعنی نیک ندانستند کہ برخصت عمل کنند۔ فبلغ ذلک رسول اللہ۔ پس رسید این خبر پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم فخطب فحمد اللہ ثم قال۔ پس خطبہ خواند پس ثنا کرد خدا را پس گفت۔ ما بال اقوام یتنزہون عن الشیء اصنعہ۔ چیست حال قومہاے کہ تنزہ میکنند از عملے کہ میکنم من آن را وپرہیز مینمایند از آن۔ فواللہ انی لاعلمہم باللہ۔ پس بخدا سوگند بدرستی کہ من ہر آئینہ داناترین ایشانم بخدا۔ واشدہم لہ خشیۃ۔ وسخت ترین ایشانم از روے ترسیدن مر خدا را یعنی من باوجود کمال تقوے وترسکاری برخصت عمل میکنم ایشان کیانند وچہ کس باشند کہ نکنند ودر حقیقت عمل برخصت متضمن حکمتہاست از ترفیہ نفس واظہار عجز وضعف بشریت ومشاہدہ تخفیف وترخیص پروردگار کہ بانضمام نیت آن حکم عزیمت گیرد ولہذا فرمودہ اند کہ خداے تعالے دوست میدارد کہ عمل کردہ شود برخصتہاے او چنانکہ دوست میدارد کہ عمل کردہ شود بعزیمتہاے او۔ متفق علیہ وعن رافع بن خدیج بروزن کریم صحابی انصاری است حاضر نشد بدر را از جہت صغر وحاضر شد احد وخندق را و سائر مشاہدہ را ورسیدا ورا تیر وگفت آنحضرت گواہی میدہم من ترا در قیامت و شکست جراحت وے ودر زمان عبد الملک بن مروان سنۃ ثلث وسبعین ولبود عمر وے ہشتاد وشش وبعض گفتہ اند در زمان معاویہ وفات یافت۔ قال قدم نبی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المدینۃ۔ گفت قدوم آورد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مدینہ را۔ وہم یابرون النخل۔ وحال آنکہ اہل مدینہ گشنی میدادند خرما را و اصلاح

میگردند و آبستن میگردانیدند آن را و آن چنین باشد که شگوفہ نر را در شگوفہ مادہ در آرند تا باذن خدا آبستن گردد و یابرون
بفتح یا و سکون ہمزہ و کسر با و ضم اوست و بضم یا و فتح ہمزہ و کسر بائے مشددہ نیز روایت ست۔ فقال۔ پس گفت
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بطریق استفہام انکار۔ ماتصنعون۔ برائے چہ میکنید شما این عمل را۔ قالوا کنا نصنعہ۔ گفتند بودیم
ما از قدیم و عادت داشتیم کہ میکردیم این عمل را و این عمل بارور میگرداند خرما را۔ قال۔ فرمود۔ لعلکم لولم تفعلوا کان خیرا۔ شاید کہ اگر
نکنید شما این کار را باشد بہتر چون عمل جاہلیت ست و مر آن را تاثیرے ظاہر نیست ناکردن او اولے باشد۔ فترکوہ۔ پس
گذاشتند آن کار را۔ فنقصت۔ پس کم آورد خرما بار را یا کم شد بار خرما۔ قال۔ گفت راوی۔ فذکروا ذلک لہ۔ پس گفتند
این واقعہ مر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ انما انا بشر۔ نیستم من مگر بشر۔ اذا
امرتکم بشیئ من امر دینکم۔ چون بفرمایم شما را بکارے از کارہائے دین شما۔ فخذوا بہ۔ پس بگیرید آن فرمودہ را و کار بندید آن را۔
و اذا امرتکم بشیئ من رائی۔ و چون بفرمایم شما را چیزے از رائے و اجتہاد خود۔ فانما انا بشر۔ پس نیستم من مگر بشر شاید کہ خطا نیز کنم
ہمچنین آمدہ است صریحا در روایت احمد حاصل آنکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم باجتہاد خود از ان منع کردہ بود بے آنکہ وحی
کردہ شود بسوے وے در بنا بر چیزے زیرا کہ دید آن را از امور جاہلیت و عادات آن و تاثیر آن در زیادت و نقصان
معقول نیافت بے آنکہ نظر فرماید در ان یا آنکہ شاید آن را خاصیت باشد در ان بجریان عادت الٰہی تعالٰے و لہذا جزم نکرد
بمنع بلکہ فرمود اگر نکنید بہتر باشد و در حدیث دلالت ست بر آنکہ آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم التفاتے نبود بامثال این از امور
دنیاویہ و متعلق نبود غرض وے بدان از جہت عدم تعلق سعادت دنیا و آخرت بدان و اہتمام وے نبود مگر بہ بیان امور متعلق
بدین و چون دید کہ مر آن را خاصیتے ست بجریان عادت الٰہی و منفعے نیز درین باب وارد نشدہ سکوت فرمود و اغماض نمود و این
معنی آنچہ در بعض روایات ہم درین قضیہ آمدہ کہ فرمود انتم اعلم بامور دنیاکم شما دانا ترید بکارہائے دنیائے خود یعنی مرا کارے
و التفاتے بدان نیست و الا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دانا ترست از ہمہ کارہائے دنیا و آخرت۔ رواہ مسلم۔ **وعن ابی موسی**
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما مثلی و مثل ما بعثنی اللہ بہ۔ جز این نیست کہ قصہ و حال من و قصہ و حال چیزے کہ
فرستادہ است مرا پروردگار تعالٰے بدان چیز از دین و شریعت و آنچہ خبر میدہم از عذاب دنیا و آخرت بر عدم ایمان
و طاعت۔ کمثل رجل اتی قوما فقال۔ مانند قصہ و حال مردیست کہ آمد قومے را پس گفت آن مرد۔ یا قوم انی رایت الجیش
بعینی۔ اے قوم بدرستی کہ من دیدہ ام لشکر را بدو چشم خود۔ وانی انا النذیر العریان۔ و بدرستی کہ من خوف رسانندہ برہنہ ام
معنی این سخن آنست کہ عادت عرب بود کہ چون یکے لشکرے را میدید کہ بغارت می آید برہنہ میشد و جامہ را بدست میگرفت
و بلند برمیداشت و گرد سر خود میگردانید و بر قوم خود می آمد و اعلام میکرد کہ لشکرے بغارت می آید یا دیدبان کہ برائے خبرداری دشمن
میگذاشتند چون دشمن را می دید جامہ را از بدن میکشید و بلند میگردانید باین جہت برہنہ می ماند بعد ازان مثل شد در ہر امر ناگہانے کہ رسیدہ
میشود از ان و تشبیہ ست در ان و این ہر دو معنی در انذار آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بروجہ اتم پیدا و ہویدا است از جہت

ظہور صدق در خبر وے و وجود کمال خوف از وقوع عذاب کہ خبر میدہد بدان۔ فالنجاء النجاء۔ بمد و قصر ہر دو آمدہ و معنی وے
شتابی کنید شتابی کنید و بگریزید تا نجات یابید از قتل و غارت۔ فاطاعہ طائفۃ من قومہ۔ پس فرمانبرداری کردند و باور داشتند
خبر آن مرد را بعضے از اقوام او۔ فادلجوا۔ پس رفتند و گریختند شبا شب و ادلجوا بفتح ہمزہ و سکون دال و بکسر ہمزہ و تشدید دال
بہر دو وجہ خواندہ اند و ادلج بمعنی سیر از اول شب تا آخر و ثانی سیر در آخر شب و اول ابلغ و اوکد است۔ فانطلقوا علی مہلہم
پس رفتند بآہستگی و نرمی و آرام خود و مہلہم بفتح میم و ہا و بسکون ہا نیز روایت است و طیبی از نووی در کتاب مسلم علی مہلتہم بضم
میم و سکون ہا و بتا بعد از لام نیز روایت کردہ۔ فنجوا۔ پس رستگاری یافتند و بسلامت رفتند۔ وکذبت طائفۃ منہم
و تکذیب کردند آن مرد خبر رسانندہ را و باور نداشتند خبر او را طائفہ دیگر از قوم وے۔ فاصبحوا مکانہم۔ پس صبح کردند و بایستادند
بجائے خود و نگریختند۔ فصبحہم الجیش۔ پس صبح کرد ایشان را لشکر و در آمد بر سر ایشان در وقت صبح۔ فاہلکہم واجتاحہم۔ پس
ہلاک گردانید ایشان را آن لشکر و غارت کرد و از بیخ برکند ایشان را۔ فذلک مثل من اطاعنی۔ پس آن قصہ و حال کسے
است کہ فرمانبرداری کرد مرا و باور داشت خبر مرا۔ فاتبع ما جئت بہ۔ پس پیروی کرد چیزے را کہ آوردہ ام من آن را از دین
و شریعت۔ ومثل من عصانی وکذب ما جئت بہ من الحق۔ و حال کسے کہ بی فرمانی کرد مرا و دروغ دانست چیزے را کہ آوردہ ام
من آن را از حق متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثلی کمثل رجل
استوقد نارا۔ حال من ہمچو حال مردے ست کہ افروخت آتشے را۔ فلما اضاءت ما حولہا۔ پس ہرگاہ کہ روشن شد آتش
در مکانہائیکہ گرد اوست یا روشن کرد آتش مکانہا را کہ گرد اوست یا روشن شدند مکانہا کہ گرد آتش اند و در روایت بخاری
حولہ آمدہ پس ضمیر راجع برجل است۔ جعل الفراش وہذہ الدواب التی تقع فی النار۔ در ایستادند پروانہا و این جنبندہا کہ
کہ عادت ایشان انست کہ می افتند در آتش۔ یقعن فیہا۔ می افتند دران آتش کہ افروختہ است آن مرد۔ وجعل یحجزہن۔ و در ایستاد
آن مرد و منع میکند و باز میدارد آن دواب را از افتادن در آتش۔ ویغلبنہ۔ و چیرہ میشوند آن دواب بر آن مرد و باز نمی آیند از
افتادن در آتش۔ فیتقحمن فیہا۔ بفتح یا و تا و قاف و حاء مہملہ مشددہ پس ازدحام میکنند و می افتند آن دواب در آتش بے فکر و اندیشہ ہلاک
فانا آخذ بحجزکم عن النار۔ پس من گیرندہ ام جائے بند ازار شما را و باز دارندہ ام شما را از آتش۔ وانتم تقحمون فیہا۔ و شما ازدحام
میکنید و می افتید دران۔ و حجز بضم حاء و فتح جیم و سکون آن نیز گفتہ اند و زاے در آخر جمع حجزہ بالضم و سکون جائے بستن ازار مشتق از
حجز بمعنی منع و این کنایت است از شدت منع چہ ہر کہ خواہد کہ یکے را باز دارد از حرکت و جنگ در زند و روے و بگیرد جامہ او را خصوصا
چون بند ازار بگیرد مجال جنبیدن بروے تنگ گردد از جہت خوف کشادہ شدن بند ازار و انکشاف عورت۔ ہذہ روایۃ البخاری
و این روایت بخاری ست۔ ولمسلم نحوہا۔ و مر مسلم را مانند اوست باختلاف در بعض الفاظ۔ وقال فی آخرہا۔ و گفتہ است مسلم
در پایان روایت خود این عبارت را کہ۔ قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ فذلک مثلی ومثلکم۔ پس آن مذکور حال من و حال شما ست
کہ حدود الہی را کہ محارم و نواہی اوست و اجتناب باید کرد و در باید بود از انہا روشن و واضح بیان کردم و منع نمودم کسے کہ آتش از ورود شما در وے می افتید

حجز = منع
حجزکم = جمع حجزہ

وبازمیدارم من شمارا از ان چنانکہ فرمود - انا اٰخذ بحجزکم عن النار - من گیرندہ ام جاے بند ازار شمارا از آتش و مکرر
میگویم - ھلم عن النار ھلم عن النار - بیائید بسوے من ودور شوید از آتش - فتغلبونی - پس غالب می آئید مرا وچیرہ میشوید برمن
وتقحمون فیھا - ومی افتید در آتش وتغلبونی بتشدید نون وتخفیف آن بقاعدہ نحو ہر دو درست ست ولیکن روایت بتشدید نون
است متفق علیہ - **وعن ابی موسیٰ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل ما بعثنی اللہ بہ من الھدیٰ والعلم - مثل چیزے
کہ فرستادہ است مرا خدا بآن چیز کہ ہدایت وعلم است - کمثل الغیث الکثیر - ہمچو مثل باران بسیار است کہ - اصاب ارضا - رسید آن
باران زمینے را - فکانت منھا طائفۃ طیبۃ - پس بود از ان زمین قطعۂ لطیف وپاک وطیب از ارض آنچہ بروید گیاہ را وطیبۃ
وطائفۃ طیبۃ ہر دو برفع اند در روایت - قبلت الماء - پذیرفت آن قطعۂ زمین وفرو برد آب را - فانبتت الکلأ والعشب الکثیر
پس برویانید گیاہ بسیار را والکلأ بہمزۂ مقصورہ بروزن ملا گیاہ تر باشد یا خشک وبعض مخصوص بخشک دارند وعشب بضم عین وسکون
شین گیاہ تر - وکانت منھا اجادب - وبود بعضے از ان زمین زمین سخت کہ نگاہدارد آب را وفرو نبرد آن را ونروید واجادب
بجیم ودال مہملہ جمع جدب وہمین ست صحیح از روے روایت وموجود در اصول نسخ وقاضی عیاض گفتہ ہمچنین روایت کردہ
شدہ ایم ما در صحیحین بخلاف آنچہ در قاموس آوردہ است این لفظ را از حدیث در مادۂ جیم ودال مہملہ وبعض این لفظ را از جاء
وذال معجمہ واحازب بجاے مہملہ وزاے واجار وبراء ودال روایت کردہ اند وبعض افاذات بکسر ہمزہ وخاے معجمہ مخففہ
وذال معجمہ مخففہ در آخر تاء جمع مونث نیز روایت کردہ ومعانی این الفاظ در شرح مبین شدہ است وصحیح ہمان اول
ست واللہ اعلم - امسکت الماء - نگاہداشت آن زمین آب را - فنفع اللہ بھا الناس - پس سودمند گردانیدہ خداے تعالیٰ
بآن زمین بسبب آبے کہ نگاہداشت مردم را ودر بعض نسخ فنفع اللہ بہ یعنی نفع داد بآبے کہ در ان زمین ایستاد -
فشربوا - پس نوشیدند مردم - وسقوا - ونوشانیدند آن آب را - وزرعوا - وزراعت کردند بآن آب ودر بعض روایات
بجاے زرعوا رعوا آمدہ از رعی بمعنی چرانیدن - واصاب منھا طائفۃ اخریٰ - ورسید آن باران طائفۂ دیگر را از زمین - انما
ھی قیعان - نیست آن طائفۂ از زمین مگر قیعان بکسر قاف وسکون یا جمع قاع بمعنی زمین ہموار فراخ وبعض گفتہ اند زمین
ریگدار کہ نروید گیاہ را ونگاہ ندارد آب را چنانکہ فرمود - لا تمسک ماءً ولا تنبت کلأً فذلک مثل من فقہ فی دین اللہ - پس
آن مجموع مذکور حال کسے ست کہ فقیہ وعالم ودانا وزیرک شد در دین خدا - ونفعہ ما بعثنی اللہ بہ - ونفع کرد او را چیزے کہ
فرستاد مرا خداے تعالیٰ بدان چیز فعلم وعلم - پس دانست دین را ودانانید دیگران را وفقہ در لغت بمعنی فہم وماضی وے فقہ
بکسر قاف آید ودر شرع بمعنی علم دین وماضی وے فقہ بضم قاف ودر حدیث ہر دو وجہ روایت آمدہ وثانی اکثر واشہر است
ومثل من لم یرفع بذلک راسا - وحال کسے کہ سر بر نداشت بآنچہ فرستادہ است مرا خداے تعالیٰ بآن کنایت است از
تکبر وعدم توجہ واقبال بدان - ولم یقبل ھدی اللہ الذی ارسلت بہ - ونپذیرفت ہدایت خدا را کہ فرستادہ شدہ ام من
بآن متفق علیہ - بدانکہ از آدمیان دو قسم ذکر کرد قسمے منتفع بدین وغیر منتفع بدان واز زمین نیز دو قسم ذکر یافت منتفع

باب وغیر منتفع بدان و منتفع نیز دو قسم آمد منبت وغیر منبت ہمچنین منتفع بدین نیز دو قسم است یکے عالم عابد منتفعہ سلم بر مثال
زمین پاک کہ خورد از آب و سود مند گردید از ان در ذات خود و برد یا نید گیاہ را و سود مند گردانید غیر خود را نیز دیگر عالم سلم غیر منبد
کہ بنوافل و زیادت عمل نکرد و در انچہ جمع کرد از علم تفقہ نور زید بر مثل زمینے کہ آب در روے قرار گرفت و مردم بدان منتفع گردیدند
و آنکہ سر برنداشت و توجہ و التفات بجانب علم نکرد قطعاً نشنید یا شنید و بدان عمل نکرد و تعلیم نمود و خواہ در دین در آمد یا نہ
در آمد کا فر شد این در رنگ شورہ زمینے است کہ قبول نکرد آب را و نگاہ نداشت آن را و نرویانید چیزے را این حاصل سخنے ست
کہ بعضے از شراح صحیح بخاری ذکر کردہ اند و ممکن است کہ گفتہ شود کہ قسم اول عبارت ست از کسے کہ تعلیم کرد و اجتہاد نمود و در ان و استنباط
کرد از ان معانی نکات و اسرار و شرح کرد و بیان نمود آن را چنانچہ فقہائے مجتہدین و علمائے متقنین و محققین مثل گیاہ ہا کہ از
زمین بر آید و ثمرات و نتائج بر آرد و ثانی عبارت ست از کسے کہ تعلیم کرد و جمع نمود علم را و نگاہداشت آن را و بجنس این امانت را
ادا کرد و باہل آن رسانید چنانکہ محدثین و حفاظ احادیث و رواۃ آن واللہ اعلم۔ **وعن عائشۃ** رضی اللہ عنہا۔ **قالت**
تلا رسول اللہ گفت عائشہ خواند پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ این آیت را۔ **ہو الذی انزل علیک الکتاب منہ آیات محکمات** و تا
الی۔ و خواند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این آیت را تا آنجا کہ فرمودہ است۔ **وما یذکر الا اولوا الالباب**۔ وحاصل معنی آیت این
است کہ آن خدا یکہ فرستادہ بر تو کتاب را بعضے از ان کتاب آیتہا است محکم کہ واضح است معانی آن بے شک و شبہہ در لفظ و در معنی
ہن ام الکتاب این آیتہا اصل و عمدۂ کتاب اند کہ نزد اشتباہ و احتمال رجوع بآنہا است و آخر متشابہات و آیتہائے دیگر است
متشابہات بر خلاف محکم کہ در الفاظ و معانی آن اشکالے و اشتباہے ہست و این دو قسم ست یکے آنست کہ بوجہے مشکل و مشتبہ
است و بوجہے مبین و محکم و قسمے دیگر ہست کہ متشابہ ست علی الاطلاق بہیچ وجہ مبین نشود و غالب اطلاق متشابہ برین قسم افتد
فاما الذین فی قلوبہم زیغ پس آن کسانیکہ در دلہائے ایشان میل بجانب باطل و ناحق است **فیتبعون ما تشابہ منہ** پیروی میکنند
چیزے را کہ متشابہ ست از کتابے بجانب ہمان وجہ میروند کہ اشکال و اشتباہ دارد **ابتغاء الفتنۃ وابتغاء تاویلہ** از برائے طلب کردن
فتنہ تا مردم را در شک و شبہہ بیندازند و از برائے طلب کردن تاویل حقیقت معنی آن **وما یعلم تاویلہ الا اللہ** و نمیداند حقیقت معنی ان را
و مال بازگشت آن ست مگر خدا **والراسخون فی العلم یقولون آمنا بہ**۔ و آنہا یکہ قوی و استوار اند در علم و یقین میگویند ایمان آوردیم
بمتشابہ کہ ہرچہ مراد حق تعالٰے ست حق ست اگرچہ فہم یا درک آن نرسد **کل من عند ربنا** ہمہ از نزد پروردگار ما ست چہ محکم و چہ متشابہ
و تفہیم محکم ما را ارادہ دادہ انہ بمتشابہ و او را درین حکمتہا است کہ عمدۂ آن اظہار عجز و شکستگی علما ست کہ کمال حرص دارند بر حصول علم
و درک حقائق اشیا **وما یذکر الا اولوا الالباب** و پند پذیر نمیشوند مگر خداوندان عقل خالص۔ **قالت قال رسول اللہ**۔ گفت عائشہ
گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم **فاذا رایت**۔ در بعض روایات بکسر تا آمدہ خطاب بعائشہ یعنی چون ببینی تو اے عائشہ و لیکن در اکثر
روایات بفتح تا است بلفظ خطاب عام یعنی چون ببینی تو اے مخاطب و مؤید این روایت است انچہ گفت کہ۔ و عند مسلم رایتم
و نزد مسلم رایتم آمدہ بر صیغہ جمع یعنی چون ببینید شما اے مسلمانان۔ **الذین یتبعون ما تشابہ منہ**۔ آن کسانے را کہ پیروی

میکنند چیزے را کہ متشابہ ست از کتاب - فاولئک الذین سماہم اللہ - پس آن کسان آنانند کہ نام بردہ و ذکر کردہ است ایشان را
خدائے تعالیٰ در قرآن بقول خود فاما الذین فی قلوبہم زیغ چنانکہ در تفسیر آیت معلوم شد - فاحذروہم - پس پرہیز کنید از ایشان
و صحبت مدارید با ایشان و بیزار باشید از راہ و روش ایشان - متفق علیہ - وعن عبد اللہ بن عمرو - قال ہجرت الی رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم یوما - عبد اللہ بن عمرو بن العاص گفت رفتم در نیم روز وقت سختی گرما بسوے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
روزے - قال - گفت عبد اللہ - فسمع اصوات رجلین اختلفا فی آیۃ - پس شنید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آواز ہاے دو مرد کہ اختلاف
میکردند و جدال و تنازع نمودند در آیتے از آیات قرآن - فخرج علینا رسول اللہ - پس بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ
وسلم یعرف فی وجہہ الغضب - در حالیکہ شناختہ میشود در روے مبارک وے خشم - فقال - پس فرمود - انما ہلک من کان
قبلکم باختلافہم فی الکتاب - ہلاک نشدند کسانیکہ پیش از شما بودند مگر بسبب اختلاف ایشان در کتاب و مراد اختلافے ست کہ در شک
و شبہہ انگند و بفتنہ و خصومت کشد و مودی گردد بکفر و بدعت مثل اختلاف در نفس قرآن یا در معنی کہ جائز نیست در وے اجتہاد نہ
اختلاف علماء در استنباط احکام یا در علوم کہ مبادی و مقدمات آن باشد زیرا کہ این اختلاف رحمت ست و باعث توسیع
دائرہ دین و ملت و ہمیشہ بودند سلف بران و نہی نکردہ شدہ اند از ان بلکہ مامور اند بدان - رواہ مسلم - وعن سعد
بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ یکے از عشرہ مبشرہ است جملہ از احوال وے در اسامی اہل بدر در آخر کتاب بیاید انشاء اللہ
تعالیٰ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اعظم المسلمین فی المسلمین جرما - بدرستی کہ بزرگترین مسلمانان در میان مسلمانان
از روے گناہ - من سال عن شئ لم یحرم علی الناس - کسے ست کہ پرسید از شارع از چیزے کہ حرام کردہ نشدہ است بر مردم -
فحرم من اجل مسئلتہ - پس حرام کردہ شد آن چیز از جہت پرسیدن وے این تشدید و تغلیظ ست از جہت بودن ضرر آن
عام و باقی تا روز قیامت و مراد از سوال بے حاجت ست و آنکہ بطریق تکلف و تعنت باشد و الا اگر محتاج بسوال گردد بطریق
تعلم و استفادہ بود پس این حکم ندارد - متفق علیہ - وعن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
یکون فی آخر الزمان دجالون کذابون - میباشد در آخر زمان تلبیس کنندگان دروغ گویان یعنی جماعۃ باشند کہ خود را بمکر و تلبیس
در صورت علماء و مشائخ صلحا و زاہل نصیحت و صلاح نمایند تا دروغہاے خود را ترویج دہند و مردم را بمذاہب باطلہ و آراے
فاسدہ بخوانند و دجال مشتق از دجل است بمعنی خلط و تلبیس - یاتونکم من الاحادیث بما لم تسمعوا انتم ولا آباؤکم - می آرند شما را
از احادیث آنچہ نشنیدہ آید شما و نہ پدران شما یعنی بہ بہتان و افترا و مراد با حادیث یا احادیث پیغمبر است صلی اللہ علیہ وسلم یا عام تر
ازان شامل اخبار مردم نیز - فایاکم وایاہم - پس دور دارید خود را از ایشان و دور دارید ایشان را از خود - لا یضلونکم ولا یفتنونکم - تا گمراہ
نگردانند ایشان شما را و در فتنہ و بلا نیندازند شما را مقصود تحفظ و احتیاط است در گرفتن دین و احتراز و پرہیز از صحبت ارباب بدعت
و مخالطت ایشان خصوصاً آنہا کہ دعوت کنند و تلبیس نمایند **مثنوی** چون بسے ابلیس آدم روے ہست ٭ پس
بہر دستے نشاید داد دست ٭ حرف درویشان بدزدد مرد دون ٭ تا بخواند بر سلیمے آن فسون ٭ زانکہ صیاد آورد بانگ صفیر ٭

تا فرید مرغ را آن مرغ گیر تا کا جردان روشنی دگرمی است ✦ کاد دمان حبلہ و بشیر می ست۔ رواہ مسلم۔ **وعنہ**۔ از ابو ہریرۃ روایت است۔ قال۔ گفت۔ کان اہل الکتاب یقرؤن التوراۃ بالعبرانیۃ۔ بودند اہل کتاب کہ میخواندند توریت را بزبان عبرانی کہ لغت یہود بود۔ ویفسرونہا بالعربیۃ لاہل الاسلام۔ و بیان میکردند معنی آن را بزبان عربی برائے مسلمانان۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم لا تصدقوا اہل الکتاب۔ تصدیق مکنید اہل کتاب را در ہمہ چیز شاید کہ تحریف و خیانت کردہ باشند۔ ولا تکذبوہم۔ و تکذیب نیز مکنید ایشان را در ہمہ چیز شاید کہ راست میگفتہ باشند زیراکہ توریت در اصل حق و صدق ست ولیکن ایشان در بعض مواضع تحریفہا کردہ و تغیرہا دادہ اند در ہرچہ نقل کنند صدق و کذب محتمل است۔ وقولوا آمنا باللہ وما انزل الینا۔ و بگوئید بطریق ایمان ایمان آوردیم بخدا و بچیز یکہ فرود آوردہ شدہ است بسوئے ما۔ الآیۃ۔ تا آخر آیت تا آنجا کہ فرمودہ است۔ وما اوتی موسیٰ وعیسیٰ۔ رواہ البخاری۔ **وعنہ**۔ وہم از ابوہریرہ است۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کفیٰ بالمرء کذباً۔ بس ست مرد را از روئے دروغ گفتن۔ ان یحدث بکل ما سمع۔ اینکہ حدیث کند و بگوید ہر چیزے را کہ شنیدہ است یعنی اگر کسے ہیچ دروغ نگوید ولیکن ہرچہ بشنود بے تحقیق و تفتیش روایت کند ہمین قدر بس است در دروغ گفتن زیراکہ ہر کہ را حال این بود البتہ در دروغ افتد چہ غالب آنست کہ ہمہ آنچہ شنیدہ است راست نخواہد بود مقصود زجر و منع است از تحدیث بچیزے کہ معلوم نیست صدق آن۔ رواہ مسلم۔ و در بعض نسخ رواہ البخاری و در جامع الاصول این حدیث را در باب الکذب از مسلم و ابی داؤد آوردہ واللہ اعلم۔ **وعن ابن مسعود**۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من نبی بعثہ اللہ فی امتہ قبلی نیست ہیچ پیغمبرے کہ برانگیختہ است او را خدائے تعالیٰ در امت وے پیش از من و در بعض روایات فی امۃ قبلی بدین۔ الا کان لہ من امتہ حواریون۔ مگر آنکہ بودند مر آن پیغمبر را از امت او حواریان۔ واصحاب یاخذون بسنتہ ویقتدون بامرہ۔ و بودند دوستان کہ اخذ میکردند و عمل مینمودند بسنت و طریقہ وے و پیروی میکردند بحکم وے و حواری مرد محب و مخلص و ناصر و معین را گویند کہ خالص و پاک باشد از کذب و خلاف و نفاق مشتق ست از حور بمعنی بیاض خالص و یاران و مخلصان عیسیٰ را علیہ السلام کہ حواری گویند نیز بہمین معنی ست و اکثر برانند کہ اصل در تسمیۂ ناصر و مخلص بحواری اصحاب عیسیٰ عم اند کہ حرفت ایشان گازری بود و گازر را حواری گویند زیراکہ وے سفید و پاک میکند جامہ را و چون ایشان از میان سائر ناس بصدق و اخلاص و نصرت و اعانت عیسیٰ عم ممتاز بودند و مشتہر بحوارین گشتند ہر محب مخلص را باین علاقہ حواری گفتند و بعض گفتہ اند کہ تسمیۂ اصحاب عیسیٰ عم بحوارین بجہت آنست کہ ایشان پاک میکردند نفوس خود را یا نفوس مردم را از چرک جہل و معصیت بعلم و طاعت پس از ان غیر ایشان را نیز حواری گفتند پوشیدہ نماند کہ برین تقدیر در تسمیۂ مخلص و ناصر بحواری احتیاج بنقل این اسم از حوارین عیسیٰ عم حاجت نیست بلکہ تسمیۂ آنہا و غیر آنہا باین صفت ست برابر است باعتبار معنی حور کہ بمعنی بیاض خالص ست چنانکہ گفتہ شد فانہم۔ ثم انہا تخلف من بعدہم خلوف۔ بعد از ان بدرستی کہ قصہ این ست کہ پیدا میشود بعد از رفتن و در گذشتن مخلصان و محبان و انصار و اعوان انبیا جماعۂ دیگر کہ نہ بر طریقہ اصل اند و خلوف جمع خلف است بسکون لام و جمع خلف بفتح لام اخلاف آید و خلف در اصل لغت آنکہ پس از کسے بیاید و جانشین او بود ولیکن

غالب در استعمال خلف بسکون لام در شر و فساد آید و بفتح لام در خیر و صلاح چنانکہ گویند فلان خلف صدق پدر خود است و فلانے
خلف سوء پس میفرماید کہ پیغمبرے را اصحاب باشند مخلص و محب و ناصر و معین بعد از ایشان جا بجائی آیند خلوف کہ صفت ایشان
این است کہ۔ یقولون مالا یفعلون۔ میگویند بمردم چیزے کہ خود نمی کنند۔ ویفعلون مالا یؤمرون۔ ومیکنند چیزے را کہ امر کردہ نشدہ
اند چنانچہ صفت علماء سوء و امراء سوء است اعاذنا اللہ من ذلک۔ فمن جاھدھم بیدہ فھو مؤمن۔ پس کسیکہ کارزار کند ایشان
را بدست خود و تغییر دہد و در ہم شکند کارخانہ ظلم و فساد ایشان را پس وے مومن کامل ست۔ ومن جاھدھم بلسانہ فھو مؤمن۔
وکسیکہ کارزار کند ایشان را بزبان و منع کند و دشنام کند و بدگوید و نصیحت کند ایشان را بزبان خود او نیز مومن است کہ حصہ از
کمال دارد۔ ومن جاھدھم بقلبہ فھو مؤمن۔ وکسیکہ کارزار کند ایشان را بدل خود و انکار داشتہ باشد بر ایشان و محزون و متالم
و متغیر شود دل وے بمشاہدہ افعال و احوال ایشان او نیز مومن است در درجہ پایان از ایمان۔ ولیس وراء ذلک من الایمان
حبۃ خردل۔ و نیست پس ازین مرتبہ از ایمان مقدار دانہ خردل و در حدیثے دیگر وارد شدہ است کہ (وذلک اضعف الایمان) یعنی این
مرتبہ ضعیف تر و سست تر از مراتب ایمان ست۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی ھریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم من دعا الی ھدی کسیکہ بخواند کسے را بسوے راہ راست و ارشاد کند بآن خواہ بفعل یا بقول۔ کان لہ من الاجر
مثل اجور من تبعہ۔ باشد مر او را از مزد و ثواب مقدار مزدہا و ثوابہاے کسانیکہ پیروی میکنند او را و عمل میکنند بہدایت او۔
لا ینقص ذلک من اجورھم شیئا۔ کم نمیکند آن یعنی ثبوت اجر مر او را از اجرہاے ایشان چیزے را یعنی باوجود آنکہ آن کسان را
اجرہا و ثوابہا بتمام و کمال حاصل میشود این شخص دعوت کنندہ را نیز ثابت میگردد زیرا کہ اجرہاے ایشان بسبب عمل و کسب
ایشان ست و اجرہائیکہ این داعی را ثابت میگردد بسبب دعوت و ارشاد اوست کہ عمل اوست۔ ومن دعا الی ضلالۃ
کان علیہ من الاثم مثل آثام من تبعہ۔ وکسیکہ بخواند کسے را بگمراہی باشد بروے از بزہ بجہت گمراہ گردانیدن او ایشان را
مقدار بزہہا کسانیکہ پیروی کنند او را و گمراہ شوند بگفتہ او۔ لا ینقص ذلک من آثامھم شیئا۔ کم نمیکند آن ثبوت آثام مر او را
از آثام ایشان چیزے را۔ رواہ مسلم۔ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بدأ الاسلام غریبا۔ پیدا شد دین اسلام
در آغاز کار غریب و تنہا و بیکس۔ وسیعود کما بدا۔ و سر انجام است کہ بازگردد غریب تنہا ہمچنان شود کہ در ابتداے حال بود در شرح
این کلام دو وجہ است یکے آنکہ مراد باسلام حقیقت اوست کہ دین و ملت است و برین تقدیر مقصود تشبیہ اوست
بغریبے کہ در شہر بیگانہ باشد تنہا و دور از اہل و اصحاب خود از جہت کمی مسلمانان کہ اعوان و انصار او باشند یا مراد باسلام مسلمانان
باشند بطریق مجاز و برین تقدیر مراد غربت و قلت مسلمانان باشد در ابتداے اسلام کہ از اوطان بر آمدند و ہجرت نمودند چند تنے
چند معدود بودند و باز گشتن ایشان در آخر غریب و قلیل ہمچنانکہ در ابتدا بودند و ظاہرا قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود۔
فطوبی للغرباء۔ ناظر بمعنی ثانی ست میفرماید خوشی و خرمی باد مر غریبان را کہ در آخر زمان قدم استقامت ثابت دارند و تمسک
بکتاب و سنت نمایند چنانکہ در فصل ثانی از حدیث عمرو بن عوف بیاید۔ رواہ مسلم۔ وعنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ

علیہ وسلم ان الایمان لیارز - بہمزہ و تقدیم را بر زاے - الی المدینۃ - بدرستی کہ ایمان ہر آئینہ گرد می آید و بخیزد و باز میگردد بسوے مدینہ
کہ موطن اصلی اوست و در حدیث دیگر در فصل ثانی بیاید بسوے حجاز گفتہ کہ شامل کہ مدینہ است و توجیہ آن ہمانجا بکنیم - کما
تارز الحیۃ الی جحرہا - چنانکہ باز میگردد و میرود مار بسوے سوراخ خود و جحر بتقدیم جیم مضمومہ بر حاے مہملہ ساکنہ سوراخ مار و مانند آن
و تخصیص مار بتشبیہ بجہت آن ست کہ این دابہ در گرد آمدن و فراہم شدن و رفتار سخت ترست از رفتار دیگر دواب و نیز بر آوردن
وے بعد در آمدن در سوراخ دشوار است ہمچنین دین مسلمانی بعد از ہجرت میگردد بجانب مدینہ و می در آید و قرار میگیرد در آن
چنانکہ بر آوردن وے از ان ممکن نباشد و بعض گفتہ اند کہ این اشارت ست از احوال آخر زمان کہ دین مسلمانی و وجود مسلمانان
کمتر شود و بجز در مدینہ وجود آن نادر باشد و واضح آنست کہ این اخبار است از زمان خروج دجال کہ بجز در مدینہ مطہرہ علم و دین آن زمان
موجود نباشد چنانکہ از احادیث مفہوم میگردد - متفق علیہ - و سنذکر حدیث ابی ہریرۃ - و سر انجام است کہ ذکر کنیم حدیث ابی ہریرۃ
را کہ اولش این ست - ذرونی ما ترکتکم فی کتاب المناسک - در کتاب مناسک حج - و حدیثی معاویۃ و جابر - و ذکر کنیم دو حدیث
معاویہ و جابر را کہ در اول یک حدیث این است لایزال من امتی والآخر - و حدیث دیگر کہ در اول او - ولایزال طائفۃ من امتی
است - فی باب ثواب ہذہ الامۃ - در باب ثواب این امت کہ در آخر کتاب مذکور است - ان شاء اللہ تعالیٰ - پوشیدہ
نماند کہ انچہ مذکور کردہ است درین باب خبر حدیث معاویہ نیست و حدیث جابر مذکور نشدہ

الفصل الثانی

عن ربیعۃ الجرشی - بضم جیم و فتح را و شین معجمہ دمشقی اختلاف ست در صحبت وے و بود
فقیہ ناسک در زمن معاویہ روایت میکند از عائشہ و سعد و ابی ہریرۃ روایت میکند از وے پسر وے ابو ہشام و عطیہ
بن قیس و جز ایشان - قال اُتی نبی اللہ - گفت آمدہ شد پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم - یعنی آمد او را فرشتہ - فقیل لہ - پس گفتہ شد
مر آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم بر زبان فرشتہ - لتنم عینک - باید کہ خواب کند دیدہ تو - ولتسمع اذنک - و باید کہ بشنود گوش تو
ولیعقل قلبک - و باید کہ بداند دل تو مضمون این حدیث ہمان مضمون حدیث جابر است کہ در فصل اول گذشت پس حاصل
معنی آن شود کہ چشم اگر چہ در خواب ست لیکن گوش شنوا است و دل بیدار پس بیان کنید براے وے مثل کہ بشنود و می فہمد
قال - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - فنامت عینی و سمعت اذنای و عقل قلبی - پس خواب کرد چشم من و شنیدند ہر دو گوش
من و دریافت دل من - قال فقیل لی سید بنی دارا - پس بیان کردہ شد مثل و گفتہ شد مرا کہ مہترے بنا کرد سراے را فصنع
مأدبۃ - پس ساخت طعامے را براے مردمان - وارسل داعیا - و فرستاد آن سید کسے را کہ بخواند مردم را براے طعام فمن
اجاب الداعی دخل الدار - پس کسے کہ پاسخ داد و پذیرفت گفتہ خوانندہ را در آمد سراے را - واکل من المأدبۃ - خورد از ان
طعام کہ ساختہ شدہ بود - ورضی عنہ السید - و خوشنود شد از وے آن سید بجہت قبول کردن دعوت او را با وجود آنکہ دعوت
محض از براے فائدہ آنکس ست و سید را در ان نفعے و غرضے نہ - ومن لم یجب الداعی - و کسیکہ اجابت نکرد داعی را - لم
یدخل الدار ولم یاکل من المأدبۃ - در نیامد سرا را و نخورد از ان طعام - وسخط علیہ السید - و خشم کردہ ناراض شد از وے سید

قال - گفت آن فرشتہ یا راوی - فالله هو السید پس خدائے تعالے بمثابہ آن سید است کہ بنا کرد دار را و محمد الداعی
و محمد صلی اللہ علیہ وسلم بمثابہ آنکس است کہ مردم را بطعام میخواند - والدار الاسلام - و سرا کہ بنا کردہ شدہ مشبہ باسلام است
والمادبة الجنة - و طعام کہ ساختہ شدہ بہشت و نعیم اوست و در حدیث سابق دار و بہشت را گفت و مادبہ نعیم او و چون اسلام
سبب درآمدن بہشت ست اینجا او را مشبہ بدار ساخت و مادبہ خود ہر دو جا نعیم بہشت است فافہم - رواہ الدارمی

وعن ابی رافع - مولاے آنحضرت اول مر عباس را بود پس بخشید او را بآن حضرت و چون بشارت داد باسلام عباس آزاد
کرد او را آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم حاضر شد احد را و خندق را و مشاہد دیگر را کہ بعد از ان بود و حاضر نشدہ بدر را اگرچہ بود اسلام او
پیش از بدر نام وے ابراہیم بود بر قول مشہور غالب آمد بر وے کنیت او مات فی خلافة علی رض - قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم لا الفین - بضم ہمزہ و سکون لام و کسر فا - احدکم متکئا علی اریکته - باید کہ نیابم من ہیچ یکے شمارا تکیہ کنندہ بر تخت
آراستہ خود کنایت ست از تکبر و سلطنت و آسایش و فراغت و بیرون نیامدن بطلب علم و حدیث - یاتیه الامر من امری
دران حال کہ می آید یکے از شمارا حکمے از احکام من - مما امرت به او نہیت عنه - از انچہ امر کردہ ام من بدان یا نہی کردہ ام از ان -
فیقول لا ادری - پس میگوید آن یکے نمیدانم غیر قرآن را و متابعت نمیکنم جز قرآن را - ما وجدنا فی کتاب اللہ اتبعناہ - چیزے
کہ می یابیم در کتاب خدا پیروی میکنیم آن را خبر داد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم از حال بعضے از اہل جہل و فراغت و تکبر کہ متقاعد
و متکاسل اند از عمل کردن بحدیث در حکمے کہ یافتہ نمیشود در قرآن و گمان میبرند کہ احکام شرع منحصر اند در قرآن و جاہل اند
بانکہ در احادیث بسے احکام است کہ در قرآن مجید نیست و ہمچنانکہ قرآن حجت است حدیث پیغمبر نیز حجت است و چنانکہ
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را قرآن عطا کردہ اند احادیث نیز دادہ اند و ہر دو وحی ست چنانکہ در حدیث آیندہ بیاید - رواہ
احمد و ابوداؤد والترمذی و ابن ماجة والبیہقی فی دلائل النبوة - **وعن المقدام** - بن معدی کرب - بکسر راء صحابی کندی نزول
کرد حمص را آمد در وفد کندہ شمار کردہ میشود او در اہل شام حدیث وے در ایشان ست مات بالشام سنة سبع و ثمانین و له
احدی و تسعون سنة - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا انی اوتیت القرآن - دانا و آگاہ باشید بدرستی کہ دادہ
شدہ است مرا قرآن - و مثله معه - و دادہ شدہ است مرا مانند قرآن با قرآن کہ احادیث باشد و مماثلت در بودن اوست
از وحی چنانکہ قرآن وحی ست منزل از جناب قدس الہی ہمچنین احادیث نیز وحی ست وارد از جانب حق غایت آنکہ
وحی جلی ست و خفی و متلو و غیر متلو متلو آنکہ الفاظ و عبارات وے نیز باحکام متعلق باشد چنانکہ صحت نماز و حرمت و مس
محدث و جنب و اعجاز نظم و آن قرآن ست و غیر متلو آنکہ نہ این چنین باشد و آن احادیث ست تواند کہ مراد مماثلت در
عدد و مقدار باشد چنانکہ از حدیث آیندہ معلوم شود - الا یوشک رجل شبعان علی اریکته یقول - آگاہ باشید کہ نزدیک ست
کہ مردے سیر مستغنی بر تخت خود بفراغت افتادہ میگوید علیکم بہذا القرآن - لازم گیرید بر خود این قرآن را - فما وجدتم
فیه من حلال فاحلوه - پس چیزے کہ بیابید در قرآن از حلال پس حلال گردانید آن را و بکنید - وما وجدتم فیه من حرام فحرموه -

وچیزے کہ بباید دورے از حرام پس حرام گردانید آن را ونکنید و وصف شبعان کنایت از بلادت وسوء فہم ست کہ شبع
وشبع طعام سبب آنست یا از کبر وحماقت کہ تنعم وترفہ موجب آن میگردد۔ وان ما حرم رسول اللہ کما حرم اللہ۔ وبدرستی
چیزے کہ حرام گردانیدہ است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم مثل چیزے ست کہ حرام گردانیدہ است خدا ودر بعض نسخ انما ست
کہ معنی ما دالاست بعد ازان مثال چند ذکر کرد در بیان انچہ ثابت شدہ بہ سنت رسول اللہ ومذکور نیست درکتاب اللہ موجود
الا لا یحل لکم الحمار الاہلی۔ آگاہ باشید حلال نیست مرشمارا گوشت خر اہلی کہ در خانہ ہا میباشد احتراز کرد از خر وحشی کہ آن را گورخر
گویند کہ آن حلال ست۔ ولا کل ذی ناب من السباع۔ وحلال نیست ہر خداوند نیشک از درندہ ہا مثل شیر وگرگ
وسگ ومانند آن۔ ولا لقطۃ معاہد۔ وحلال نیست لقطۂ معاہد لقطہ بضم لام وفتح قاف مال برداشتہ شدہ از زمین
وبسکون قاف نیز آمدہ وفتح افصح واکثر است ومعاہد بکسر وفتح ہا ہر دو جائز ست کسے کہ میان تو ومیان او عہد بود ومراد
بوے در حدیث ذمی ست پس میفرماید کہ مال ذمی کہ در راہ افتادہ یافتہ شدہ باشد حلال نیست زیرا کہ وے ومال وے
معصوم ست چنانکہ حکم مال مسلمانان ست۔ الا ان یستغنی عنہا صاحبہا۔ مگر آنکہ بے نیاز باشد ازان لقطہ مالک او کہ معاہد ست
این را دو معنی گفتہ اند یکے آنکہ مالک بگذارد وآن را وبخشد مرکسے را کہ یافتہ ست دوم آنکہ شئے قلیل خسیس باشد کہ در عادت
نیاز مندی بآن نباشد وگفتہ اند کہ چون لقطہ چیزے حقیر باشد تصرف لاقط دران اگر محتاج باشد جائز ست واحکام
لقطہ بتفصیل در باب وے بیاید انشاء اللہ تعالے۔ ومن نزل بقوم فعلیہم ان یقروہ۔ وسیکے از احکام کہ بحدیث
ثابت شدہ ودر کتاب اللہ ذکر آن نیست این ست کہ کسے کہ نزول کند بر قومے ونزد وآید بر ایشان پس لازم است
بران قوم کہ مہمانی کنند آن کس را واین بطریق سنت واستحباب ست نہ بسبیل فرضیت وایجاب زیرا کہ مہمانی کردن
واجب نیست بلکہ سمت ارباب مروت وسیرت اہل ایمان ست ولہذا این حکم را در صورت نہی نیاورد ونگفت حلال
نیست مرقوم را کہ مہمانی نکند مرکسے را کہ نزول کند بر ایشان چنانکہ در قراین اوگفت۔ فان لم یقروہ فلہ ان یعقبہم۔ بضم
یا وسکون عین وکسر قاف۔ بمثل قراہ۔ پس اگر مہمانی نکنند این قوم آن کس را پس میرسد مراورا کہ جزاے فعل ایشان دہد
بمقدار مہمانی خود وبگیرد از ایشان بدل انچہ فوت شد اورا یعنی جاے آن دارد کہ بگیرد وایشان مستحق ومستاہل آن شدہ اند
کہ توان گرفت اگرچہ واجب نیست قرا بکسر قاف وبراء مقصور وبظاہر این کلام ناظر در وجوب ضیافت ست پس
بعض گویند کہ این حکم در کسے ست کہ مضطر ست واگر نگیرد خوف ہلاک دارد چنانکہ در حالت مخمصہ میباشد وبعض گفتہ اند
کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم لشکرے میفرستاد وسگان بوادی ومفاوز بازاری بر پا نمی کردند کہ از انجا چیزے
بخرند وبخورند پس سخت گرفتہ شد کار بر اہل قرے کہ براے غازیان مہمانی کنند واگر نکنند عقوبت ایشان
این شد کہ بگیرند از ایشان غازیان مقدار ضیافت خود بر سبیل زجر چنانکہ حکم بود کہ ہر کہ از غنیمت بدزدد
ومتاع او را بسوزند وہر کہ منع زکوۃ کند نصف مال او را بگیرند وبعض گفتہ اند کہ مہمانی کردن مرکسے را کہ نزول کند

در ابتداے اسلام واجب بود پس ازان منسوخ گشت بفرضیت زکوٰۃ واللہ اعلم۔ رواہ ابوداؤد۔ روایت کرد این حدیث را ابوداؤد تا اینجا۔ وروی الدارمی نحوہ وکذا ابن ماجۃ الی قولہ کما حرم اللہ۔ وروایت کرد دارمی وہمچنین روایت کرد ابن ماجہ تا قول وے کما حرم اللہ وایشان این کلام را کہ الا لا یحل الی آخرہ ذکر نکردہ اند۔ **وعن العرباض**۔ بکسر عین مہملہ وسکون را وبموحدہ و ضاد معجمہ۔ بن ساریۃ۔ بسین مہملہ ورا ویاے تحتانیہ صحابی ست از اہل صفہ واز گریہ کنندگان کہ فرود آمدہ در باب ایشان آیہ کریمہ (ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملہم الآیۃ) نزول کرد بشام وسکونت بحمص کرد ومات سنۃ خمس وسبعین رضی اللہ عنہ۔ قال قام رسول اللہ۔ عرباض بن ساریہ گفت استاد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یعنی خطبہ خواند۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ ایحسب احدکم متکئا علی اریکتہ۔ آیا گمان میبرد یکے از شما تکیہ زدہ بر تخت آراستہ خود۔ یظن ان اللہ لم یحرم شیئا الا ما فی ہذا القرآن۔ گمان میبرد کہ خداے تعالے حرام نگردانیدہ است چیزے را مگر چیزیکہ درین قرآن ست۔ الا وانی واللہ قد امرت۔ آگاہ باشید وبدرستی کہ من بخدا سوگند بہ تحقیق امر کردہ ام۔ ووعظت۔ وپند کردہ ام۔ ونہیت عن اشیاء۔ وباز داشتہ ام مردم را از چیزہا انہا لمثل القرآن۔ بدرستی کہ آنچہ امر ونہی ووعظ کردہ ام من ہر آئینہ مقدار قرآن ست۔ او اکثر۔ بلکہ بیشتر ست ازان پس ازان بیان کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم احکامے چند از آنچہ نہی کردہ است ودر قرآن نیست بقول خود۔ وان اللہ لم یحل لکم ان تدخلوا بیوت اہل الکتاب الا باذن۔ وبدرستی کہ خداے تعالے حلال نگردانیدہ است مر شما را کہ در آئید خانہا اہل کتاب را مگر باذن۔ ولا ضرب نسائہم۔ وحلال نگردانیدہ است مر شما را زدن زنان ایشان را در گرفتن جزیہ وخراج ومانند آن۔ ولا اکل ثمارہم۔ وحلال نگردانیدہ است خوردن میوہ ہاے ایشان را۔ اذا اعطوکم الذی علیہم۔ وقتیکہ بدہند اہل کتاب شما را چیزیکہ بر ایشان ست از جزیہ وخراج۔ رواہ ابوداؤد۔ روایت کرد این حدیث را ابوداؤد۔ وفی اسنادہ۔ ودر اسناد وے این شخص ست کہ نام وے۔ اشعث بن شعبۃ المصیصی است۔ قد تکلم فیہ۔ بہ تحقیق کہ سخن کردہ شدہ است در وے کہ ثقہ است یا نہ ومصیصی بکسر میم وتشدید صاد مہملہ اولی وبفتح میم وتخفیف صاد نیز گفتہ اند نسبت ست بشہرے کہ نام آن مصیصہ است ودر قاموس گفتہ کہ مصیصہ بر وزن سفینہ نام شہریست بشام وتشدید دادہ نمی شود صاد را۔ وعنہ۔ وہم از عرباض بن ساریہ روایت ست۔ قال۔ گفت۔ صلی بنا رسول اللہ۔ نماز گزارد با ما یعنی امامت کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ذات یوم۔ یکروزے۔ ثم اقبل علینا بوجہہ۔ پس توجہ کرد بر ما بروے مبارک خود۔ فوعظنا موعظۃ بلیغۃ۔ پس پند کرد ما را پند کردنی سخت رسان ومؤثر وقول بلیغ آنکہ مدلول وے بمقصود برسد وبالغ نیکو وسرہ وبلیغ فصیح کہ بعبارت خود کنہ ضمیر را برسد۔ ذرفت منہا العیون۔ اشک ریخت ازان موعظہ چشمہا ذرف بذال معجمہ رفتن اشک از چشم ست۔ ووجلت منہا القلوب۔ وترسید ازوے دلہا۔ فقال رجل۔ پس گفت مردے۔ یا رسول اللہ کان ہذہ موعظۃ مودع۔ گویا این پندیست کہ وداع کنندہ است چہ شخص در وقت وداع کردن از بند ونصیحت ہر چہ کردنی ست چیزے فرو نگذارد وہر چہ گفتنی ست بگوید ودل ما از تصور وداع وجلت تو

گرفتہ میشود و محزون میگردد۔ فاوصنا۔ پس وصیت کن ما را یعنی اندرزے بکن نرم و آسان تا دل بیاساید و از جا نرود۔ قال
اوصیکم بتقوی اللہ۔ پس گفت وصیت میکنم شما را بپرہیزگاری و ترس از خدا۔ والسمع والطاعۃ۔ و بقبول کردن حکم امرا و فرمانبرداری
ایشان در آنچہ موافق حکم شرع بود و بتقوی جمع شود۔ وان کان عبدا حبشیا۔ و اگرچہ فرضا حاکم غلام حبشی بود و این مبالغہ است
در اطاعت امرا والا بندہ امیر نبود کہ یکے از شرائط امارت آزادی ست و این چنانست کہ در حدیث آمدہ است کہ ہر کہ
مسجدے بنا کند او را در بہشت خانہ بنا کنند اگرچہ آن مسجد ہمچو آشیانہ گنجشک بود و مسجد ہرگز بہمچو آشیانہ گنجشک بنا نشود و لیکن مقصود
مبالغہ است در خردی و تنگی و تواند کہ بندۂ حبشی نائب سلطان کبیر بود برین تقدیر اطاعت وے بفرمودۂ سلطان واجب گردد
پس ازان علت سمع و طاعت امرا بیان فرمود بقول خود۔ فانہ من یعش منکم بعدی۔ زیرا کہ بدرستی کہ کسے بزید از شما بعد از من
فسیری اختلافا کثیرا۔ پس سرانجام است کہ بہ بیند اختلاف بسیار را در مردم و در سمع و طاعت امرا امن است از فتنہ کہ پیدا گردد از
اختلاف و اشارت کرد بحفظ تقوے بقول خود۔ فعلیکم بسنتی وسنۃ الخلفاء الراشدین المہدیین۔ پس لازم گیرید بر خود سنت مرا و سنت
خلیفہ ہاے مرا کہ اہل رشد و رشاد و راہ یافتگان اند در رشد و رشاد لباسان و بر بودن خلاف غی و مراد بخلفاے راشدین خلفاے
اربعہ داشتہ اند و ہر کہ بر سیرت ایشان برود و موافق سنت عمل کند حکم ایشان وارد نہ ہر کہ بہواے نفس خود بدعتے پیدا کند و تحقیق
سنت خلفاے راشدین رضی اللہ عنہم ہمان سنت پیغمبر ست صلی اللہ علیہ وسلم کہ در زمان آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شہرت
نیافتہ بود و بعد از وے در زمان ایشان رواج یافتہ و مشہور گشتہ و مضاف بایشان شدہ و چون مظنۂ آن بود کہ یکے آن را
بجہت اضافت بایشان بدعت پندارد و رد کند منکر گردد وصیت کرد باتباع آن پس ہرچہ خلفاے راشدین بدان حکم کردہ باشند
اگرچہ باجتہاد و قیاس ایشان بود موافق سنت بوست اطلاق بدعت بران نتوان کرد چنانکہ فرقۂ ضالہ کنند پس ازان مبالغہ کرد در وصیت
باتباع سنت و فرمود تمسکوا بہا چنگ در زنید بہ سنت من و سنت خلفاے راشدین۔ وعضوا علیہا بالنواجذ۔ و سخت بزنید
بر سنت دندانہا او محکم گیرید آن را و عض گزیدن و نواجذ چہار دندان در اقصاے دندانہا کہ آنہا را اضراس علم و اضراس عقل
گویند و بمعنی انیاب و مطلق اضراس نیز آید۔ وایاکم ومحدثات الامور۔ و دور دارید خود را از کارہاے نو پدید شدہ کہ در زمان
آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و زمان خلفاے راشدین نبودہ اند۔ فان کل محدثۃ بدعۃ۔ زیرا کہ ہر خصلت احداث کردہ شدہ
بدعت ست۔ وکل بدعۃ ضلالۃ۔ و ہر بدعت ضلالت ست یا سبب ضلالت است۔ رواہ احمد وابوداؤد والترمذی
وابن ماجۃ۔ این حدیث را این چہار کس روایت کردہ اند۔ الا انہما لم یذکرا الصلوۃ۔ مگر آنست کہ ترمذی و ابن ماجہ ذکر
نکردہ اند قصۂ نماز گزاردن را یعنی نگفتہ اند صلی بنا رسول اللہ بلکہ افتتاح حدیث از وعظنا موعظۃ کردہ اند۔ وعن عبداللہ
بن مسعود قال خط لنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خطا۔ گفت ابن مسعود کشید آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم براے تفہیم ما
خطے راست تا راہ راست را مثال نماید۔ ثم قال ہذا سبیل اللہ۔ پستر گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این خط را کہ راست کشیدم
راہ خدا است۔ ثم خط خطوطا عن یمینہ وعن شمالہ۔ پستر کشید خطہاے دیگر از جانب راست آن خط و از جانب چپ آن

وقال ہذہ سبل وگفت این راہہا ست۔ علی کل سبیل منہا شیطان یدعو الیہ۔ بر سر ہر راہ ازین راہہا شیطانے ست کہ میخواند مردم را بآن راہ و بیرون میبرد از راہ راست۔ وقرأ۔ وخواند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این آیت را۔ وان ہذا صراطی مستقیما فاتبعوہ الآیة۔ پروردگار عالم میفرماید کہ این راہ من ست راست کہ نمودم شما را پس پیروی کنید آن را و آخر آیت این ست کہ ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیلہ و پیروی مکنید راہہا را کہ چپ و راست میروند یعنی ادیان مختلفہ و طرق زائغہ تا پریشان نگرداند آن راہہا شما را و دور نبرند از راہ راست۔ رواہ احمد والنسائی والدارمی۔ بدانکہ درین حدیث و در احادیث دیگر کہ درین معنی ورود یافتہ در کتب احادیث عدد این خطوط در نظر نیامدہ چرا آنکہ در مدارک در تفسیر این آیت حدیث روایت کردہ است کہ کشید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خطے مستوی و فرمود این سبیل رشد است و راہ خدا ست پیروی کنید آن را پس تر کشید در ہر جانب شش شش خط مائل و فرمود این راہہا ست بر سر ہر راہ شیطانے ست کہ میخواند بسوے آن پس اجتناب کنید ازان و خواند این آیت را و گفت صاحب مدارک پس تر میگردد ہر یکے ازین دوازدہ راہ شش راہ پس میگردد ہفتاد و دو راہ پوشیدہ نماند کہ افتراق امت بہفتاد و سہ فرقہ در حدیث صحیح وارد شدہ است لیکن نہ باین طریق کہ در مدارک گفتہ بلکہ در مواقف گفتہ است کہ کبار فرق اسلامیہ ہشت ست معتزلہ و شیعہ و خوارج و مرجیہ و نجاریہ و جبریہ و مشبہہ و ناجیہ بعد ازان معتزلہ را بست فرقہ ساختہ و شیعہ را بست و دو فرقہ و خوارج بست و مرجیہ را پنج و نجاریہ را سہ و جبریہ و مشبہہ را تفریق نکردہ و فرقہ ناجیہ اہل سنت و جماعت اند مجموع ہفتاد و سہ فرقہ شد انتہی اگر گویند چگونہ معلوم شود کہ فرقہ ناجیہ اہل سنت و جماعت اند و این راہ راست و راہ خدا ست و دیگر ہمہ راہہاے نارست و ہر فرقہ دعوی میکند کہ براہ راست ست و مذہب وے حق جوابش آنکہ این چیزے نیست کہ بمجرد دعوی تمام شود برہان باید و برہان حقانیت اہل سنت و جماعت آنست کہ این دین و اسلام بنقل آمدہ و بمجرد عقل بآن وافی نیست و بتواتر اخبار معلوم شدہ و بتتبع و تفحص احادیث و آثار متیقن گشتہ کہ سلف صالح از صحابہ و تابعین باحسان و من بعدہم ہمہ برین اعتقاد و برین طریقہ بودہ اند و این بدع و ہوا در مذاہب و اقوال بعد از صدر اول حادث شدہ و از صحابہ و سلف متقدمین ہیچکس بران نبودہ و ایشان متبری بودہ اند ازان و بعد از حدوث آن رابطہ صحبت و محبت کہ بآن قوم داشتند قطع کردہ و رد نمودہ و محدثین اصحاب کتب ستہ و غیرہا از کتب مشہورہ معتمدہ کہ بنا و مدار احکام اسلام بران افتادہ و ائمہ فقہاے ارباب مذاہب اربعہ و غیرہم ازانہا کہ در طبقہ ایشان بودہ اند ہمہ برین مذہب بودہ اند و اشاعرہ و ماتریدیہ کہ ائمہ اصول کلام اند تائید مذہب سلف نمودہ و بدلائل عقلیہ آن را اثبات کردہ و آنچہ سنت رسول صلی اللہ علیہ وسلم و اجماع سلف بران رفتہ بودہ موکد ساختہ اند و لہذا نام ایشان اہل سنت و جماعت افتادہ اگرچہ این نام حادث ہست اما مذہب و اعتقاد ایشان قدیم ست و طریقہ ایشان اتباع احادیث نبوی صلی اللہ علیہ وسلم و اقتدا بآثار سلف و حمل نصوص بر ظاہر ست مگر عند الضرورة و عدم اعتماد بر قول و آرا و اہواے خود بخلاف دیگران مثل معتزلہ و شیعہ و آنہا کہ در اعتقادات بر طریقہ ایشانند تشبث بفلسفہ و استرسال بآرا او نام ایشان نمودہ و مشائخ

صوفیہ از متقدمین و محققین ایشان کہ رؤساء اہل طریقت و زہاد و عباد و مرتاض و متورع و متقی و متوجہ بجناب حق و متبرے از حول و قوت نفس بودہ اند ہمہ برین مذہب بودند چنانکہ از کتب معتمدہ ایشان معلوم گردد و در تعرف کہ معتمد ترین کتابہاے این قوم ست و شیخ الشیوخ شہاب الدین سہروردی در شان او گفتہ است لولا التعرف ما عرفنا التصوف عقائد صوفیہ کہ اجماع دارند بر آن آوردہ کہ ہمہ عقائد اہل سنت و جماعت ست بے زیادت و نقصان و مصداق این سخن کہ گفتیم آنست کہ کتابہاے حدیث و تفسیر و کلام و فقہ و تصوف و سیر و تواریخ معتبرہ کہ در دیار مشرق و مغرب مشہور و مذکور اند جمع کنند و تفحص نمایند و مخالفان نیز کتابہا را بیارند تا ظاہر شود کہ حقیقت حال چیست و بالجملہ سواد اعظم در دین اسلام مذہب اہل سنت و جماعت ست - عرف ذلک من النصف بالانصاف وتجنب عن التعصب والاعتساف والله یقول الحق وهو یهدی السبیل - **وعن عبد الله بن عمرو** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به - ایمان نمی آرد یکے از شما تا آنکہ باشد ہواے نفس او تابع و پیرو مر چیزے راکہ آوردہ ام من آن را از دین و شریعت اگر مراد متابعت ست در اعتقاد و عمل در عبادات و عادات بر وجہ کمال و تسلیم و رضا باحکام وے صلی الله علیه وسلم در وقت معارضہ داعیہ حق و باعثہ ہوا پس مراد نفی ایمان کامل ست و اگر تبعیت در اختیار دین اسلام و اعتقاد حقیت اوست مراد نفی اصل ایمان ست و فرمود ہوا تابع شود و نگفت منتفی و منعدم گردد زیرا کہ انتفا و انعدام آن مطلقا ممکن نیست و کمال نیز نیست و موجب اجر و ثواب نہ کمال آنست کہ ہوا باشد و تابع حق و منقاد امر باشد - رواه فی شرح السنة - روایت کرد این حدیث را محی السنة در شرح السنة - وقال النووی فی اربعینه - و گفتہ است امام نووی در چہل حدیث خود - هذا حدیث صحیح رویناه فی کتاب الحجة باسناد صحیح - **وعن بلال بن الحارث المزنی** - بضم میم و فتح راے و کسر نون صحابی ست آمد بر آن حضرت در وفد مزینہ در سال پنجم از ہجرت مات سنة ستین وله ثمانون سنة - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احیی سنة من سنتی - کسیکہ زندہ گرداند و ترویج دہد سنتے از سنتہاے مرا کہ - قد امیتت بعدی - بتحقیق میرانیدہ شدہ و ضایع کردہ شدہ است پس از من - فان له من الاجر مثل اجور من عمل بها - پس بدرستی کہ مر آنکس را ست از اجر و ثواب مقدار اجرہا و ثوابہاے کسانیکہ کار کنند بآن سنت - من غیر ان ینقص من اجورهم شیئا - بے آنکہ کم کردہ شود بسبب ثبوت اجر مر آنکس را از اجرہاے این کارکنندگان چیزے یعنی ہم آن عاملان را اجر با کمال و تمام حاصل میشود و ہم این احیاے سنت کنندہ و رواج دہندہ را مقدار اجرہاے ایشان ثابت میگردد - ومن ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاها الله ورسوله - و کسیکہ بدعتے پیدا کند بدعت ضلالت کہ راضی نیست از آن خدا و رسول و ذا نخلاف بدعت حسنہ کہ در وے مصلحت دین و ترویج آن باشد - کان علیه من الاثم مثل آثام من عمل بها لا ینقص ذلک من اوزارهم شیئا - باشد بر آن کس از بزہ مقدار بزہہاے کسے کہ عمل کند بآن بدعت کم نمی کند آن از بزہہاے ایشان چیزے را شرح این حدیث و سخن در آن در آخر فصل اول در حدیث ابی ہریرہ از روایت مسلم گذشت - رواه الترمذی ورواه ابن ماجة عن کثیر بن عبد الله بن عمرو عن ابیه عن جده - **وعن عمرو بن عوف** - انصاری ست حاضر شدہ بدر او سکونت کرد مدینہ را رضہ - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

ان الدین لیأرز الی الحجاز کما تأرز الحیۃ الی جحرہا۔ ترجمہ این عبارت در حدیث آخر از فصل اول گذشت الا آنکہ آنجا الی المدینۃ گفت و اینجا الی الحجاز کہ شامل مکہ و مدینہ ہر دو ست چنانکہ آنجا نیز بدان اشارت کردہ شد ما آنکہ سبب ورود در آن مقام بیان تفضیلت مدینہ مطہرہ بود و درین مقام اخبار بتفضیلت حرمین زادہما اللہ تعظیماً و تشریفاً واللہ اعلم۔ ولیعقلن الدین من الحجاز۔ ہر آئینہ پناہ میجوید دین از زمین حجاز و میگیرد او را ملجا و مسکن و باز میگردد بسوے او وقتیکہ ظاہر شود فتن و مستولی گردند اہل کفر و فساد یا در آخر زمان در وقت خروج دجال چنانکہ گذشت معقل الارویۃ من راس الجبل۔ ہمچو پناہ جستن بز کوہی از سر کوہ و بر آمدن او و آن را اروپہ بضم ہمزہ و سکون را و کسرہ او و تشدید یا بز کوہی و بعض مخصوص بمادہ دارند۔ ان الدین بدا غریباً و سیعود کما بدا۔ بدرستی کہ دین پیدا شدہ است غریب و تنہا و سرانجام ست کہ باز گردد چنانکہ بود۔ فطوبی للغرباء پس خوشی و خنکی باد مر غریبان را۔ وہم الذین یصلحون ما افسد الناس من بعدی من سنتی۔ و غربا آن کسانے اند کہ نیکو میسازند چیزے را کہ بد ساختہ اند مردم بعد از من از سنت من۔

رواہ الترمذی۔ وعن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ لیأتین علی امتی کما اتی علی بنی اسرائیل ہر آئینہ بیاید بر امت من مانند آنچہ آمدہ و گذشتہ بر بنی اسرائیل۔ حذو النعل بالنعل۔ موافق و مطابق بایکدیگر و اصل این ترکیب آنست کہ چون نعلین بدوزند طاقات آنہا بر یکدیگر اندازہ کردہ ببرند تا برابر آیند و گویند حذوت النعل بالنعل و حذو بمعنی اندازہ کردن و بریدن نعل را و طابق النعل بالنعل نیز گویند پس ازان مثل شد در موافقت دو چیز بیکدیگر۔ حتی ان کان منہم من اتی امہ علانیۃ۔ تا آنکہ اگر بود از بنی اسرائیل کسے کہ آمد مادر خود را یعنی جماع کرد باوے آشکارا۔ لکان فی امتی من یصنع ذلک۔ ہر آئینہ باشد در امت من کسیکہ بکند آن فعل شنیع را و گفتہ اند کہ مراد بمادر زوجہ پدر است یعنی چہ صورت دارد کسے کہ با مادر حقیقی خود این فعل کند کہ مانعے طبعی یا نہی شرعی ہمراہ است اما مادر زوجہ پدر کہ نہ مادر او ست و صورت امکانے دارد از جہت عدم مانع طبعی۔ وان بنی اسرائیل تفرقت علی ثنتین وسبعین ملۃ۔ و بدرستی کہ بنی اسرائیل جدا شدند بر ہفتاد و دو مذہب۔ وتفترق امتی علی ثلث وسبعین ملۃ۔ و جدا شوند امت من از آنہا کہ ایمان آوردہ و روے بقبلہ دارند بر ہفتاد و سہ مذہب در اصول عقائد۔ کلہم فی النار۔ ہمہ ایشان مستحق در آمدن دوزخ باشند بجہت سوء اعتقاد والا بجہت عمل شاید کہ فرقہ ناجیہ نیز در آیند و قول باآنکہ ذنوب فرقہ ناجیہ مطلق مغفور ست سخن بے دلیل ست۔ الا ملۃ واحدۃ۔ مگر یک اہل ملت۔ قالوا من ہی گفتند صحابہ کیست آن یک اہل ملت۔ یارسول اللہ قال ما انا علیہ واصحابی۔ فرمود اہل ملتے ست کہ من برآنم و اصحاب من برانند۔ رواہ الترمذی و فی روایۃ احمد وابی داؤد عن معاویۃ۔ و در روایت امام احمد و ابی داؤد از معاویہ ہمچنین آمدہ است کہ ثنتان وسبعون فی النار وواحدۃ فی الجنۃ وہی الجماعۃ۔ اہل ہفتاد و دو ملت در آتش دوزخ اند و اہل یک ملت در بہشت و آن یک ملت مسمے الجماعت ست از جہت اجتماع ایشان بر کلمہ حق و برآنچہ اجماع کردہ اند بران سلف کہ براہ راست بودہ اند و این عبارت نیز درین روایت آمدہ است کہ۔ وانہ سیخرج فی امتی اقوام۔ و بدرستی کہ شان اینست کہ بیرون خواہند آمد در امت من گروہہا کہ تتجاری بہم تلک الاہواء روان میشود بآن ہا یعنی سرایت میکند در رگ و پے ایشان آن اہوا کہ متفرق شدند بآنہا و اہوا جمع ہوی بمعنی ارادہ نفس و شہوت او کما

خوانده است ایشان را آن مذهب - کما یتجاری الکلب بصاحبه - چنانکه سرایت میکند کلب در صاحب خود کلب بفتح لام علتے ست
که عارض میشود آدمی را از گزیدن سگ دیوانه و مستولی میگردد بر وے مشابه مالیخولیا و سرایت میکند از وے بدیگرے و نمیتواند
که بجانب آب نگاه کند و اگر بکند فریاد کند و بیطاقتی آرد و بسا که از تشنگی بمیرد و نتواند که آب بخورد و این علتے ست که میرزد مادۂ آن
بر تمامہ بدن او و متولد میگردد از وے اعراض ردیہ و سرایت میکند در رگ و پے چنانکه فرمود - لا یبقی منہ عرق ولا مفصل الا
دخلہ - باقی نمی ماند از صاحبش ہیچ رگے و بندے مگر آنکه در می آید آن علت در آن و تشبیہ اہل اہوا بصاحب این علت بجہت
آنست که بر صاحبش مستولی گردد و اعراض ردیہ از وے متولد شود و ضرر آن از وے بدیگرے تجاوز کند چنانکه علت بدعت و ہوا
در اہل ہوا و چنانکه صاحب علت کلب از آب بگریزد و نتواند آن را خورد و تشنہ بمیرد ہمچنین اہل اہوا از علم دین بگریزند و نتوانند از آن
مستفید شد و محروم از آن بمیرند و در بادیۂ جہل و ہاویۂ بدعت جان دہند نسأل اللہ العافیۃ - وعن ابن عمر - رضی اللہ عنہما -
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ لا یجمع امتی - بدرستی که خدائے تعالے گرد نمی آرد امت مرا - او قال امۃ محمد -
شک راوی ست که بجائے امتی امت محمد گفت - علی ضلالۃ - بر گمراہی و این خاصیت منقبتے ست که پروردگار تعالے
این امت مرحومه را بدان مخصوص گردانیده است که ہر چہ بر آن اتفاق کنند جز حق و صواب نبود - ویداللہ علی الجماعۃ - و دست قدرت
و احسان الٰہی بر جماعت ست و این کنایت ست از حفظ و نصرت حق تعالے اہل حق را از ایذائے خلق و خوف اعدائے دین
و توفیق وے سبحانه مر ایشان را از برائے استنباط احکام و اطلاع بر دریافت حق و چون اختلاف کنند و متفرق شوند زائل
گرداند حفظ و عصمت و سکینه را و بفرستد عذاب را و فاسد گرداند احوال را و بیرون آرد از آنچه آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و اصحاب
او رضی اللہ عنہم بر آن بودند - ومن شذ شذ فی النار - و کسیکه تنہا افتد از جماعت و بیرون آید از سواد اعظم انداخته میشود در
آتش و در شذ اول بر صیغۂ معلوم ست و دوم مجہول و بمعلوم نیز آمده و ہمچنین در حدیث آینده - رواه الترمذی - وعنه -
قال قال رسول اللہ - و ہم از ابن عمر روایت ست که گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اتبعوا السواد الاعظم - پیروی کنید
سواد اعظم را سواد در اصل بمعنی سیاہی ست و بمعنی جمہور و اکثر از مردم نیز بیاید چنانکه سیاہی لشکر گویند کثرت و زیادت آن را
و مراد حث و ترغیب ست بر اتباع آنچه اکثر علما در آن جانب اند - فانه من شذ شذ فی النار رواه ابن ماجه من حدیث انس - و در
بعض نسخ در اینجا بیاض ست و این عبارت در حاشیه نوشته و در بعض و ابن ابی عاصم فی کتاب السنۃ نیز زیاده کرده - وعن انس
قال قال لی رسول اللہ - گفت انس که گفت مرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یا بنی ان قدرت ان تصبح وتمسی - ای پسرک من اگر توانی که صبح
کنی و شام کنی - ولیس فی قلبک غش لاحد - و حال آنکه نیست در دل تو کینه و عداوت مر ہیچ یکے را - فافعل پس بکن کارے که عظیم
ست - ثم قال - پس تر گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم برائے مدح و ترغیب این کار یا بنی و ذلک من سنتی - ای پسرک من و آن کار
از سنت سنیہ و طریقه مرضیه من ست - ومن احب سنتی فقد احبنی - و کسیکه دوست دارد سنت مرا پس تحقیق دوست میدارد مرا چه دوست
داشتن طریقه و سیرت کسے را ناشی از محبت او و باعث بر آنست - ومن احبنی کان معی فی الجنۃ - و کسیکه دوست دارد مرا باشد

بامن در بهشت چنانکه وارد شده است که المرء مع من احب و در حدیث اشارت ست بآنکه دوست داشتن سنت پیغمبر را صلی الله
علیه وسلم مورث محبت آنحضرت و مرافقت اوست صلی الله علیه وسلم چه جای عمل بدان رزقنا الله. رواه الترمذی وعن
ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تمسک بسنتی عند فساد امتی کسیکه چنگ در زند و عمل کند
بسنت من نزد فساد امت من و بیرون آمدن ایشان از سنت و تقصیر کردن دران. فله اجر مائة شهید. پس مر او راست مزد
و ثواب صد شهید کنایت ست از یافتن غایت جهد و مشقت دران و حصول کمال فضیلت و ثواب بران. رواه البیهقی
فی کتاب الزهد من حدیث ابن عباس رضی الله عنهما و درینجا نیز در بعض نسخ بیاض ست و در حاشیه این عبارت نوشته.
وعن جابر عن النبی. روایت ست از جابر از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حین اتاه عمر. وقتیکه آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
را عمر رضی الله عنه. فقال. پس گفت عمر رض. انا نسمع احادیث من یهود تعجبنا. بدرستی که ما می شنویم حدیثها و حکایتها را از یهود
که خوش می آید ما را آن احادیث و حکایات. افتری ان نکتب بعضها. آیا می بینی و روا میداری که بنویسیم بعضی ازان احادیث
را. فقال. پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق زجر و انکار. امتهوکون انتم. آیا متحیر شما در دین اسلام و در بودن وی
دینی تام و کامل که محتاج بدینی دیگر نباشد تا از اهل کتاب چیزی بگیرید و استفاده نمائید. کما تهوکت الیهود والنصاری.
چنانکه متحیر شدند یهود و نصاری و افتادند در تیه حیرت و وادی اشتباه. لقد جئتکم بها. بتحقیق آورده ام من ملت و شریعت را
بیضاء نقیة. سفید و پاک و صاف و روشن و خالص از شک و شبهه و مبرا از اشتباه والتباس. ولو کان موسی حیا ما وسعه الا
اتباعی. و اگر می بود موسی زنده گنجایش نداشت او را مگر پیروی من چه جای قوم او و تمامه مردم غیر ایشان زیرا که شرائع همه
منسوخ شد بشریعت من. رواه احمد والبیهقی فی شعب الایمان. وعن ابی سعید الخدری. قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من اکل طیبا. کسی که بخورد حلال را. وعمل فی سنة. و کاری کند از جهت بودن او سنت اگرچه قلیل باشد. وامن الناس
بوائقه. و ایمن باشند مردم از شرهای او یعنی از وی بکسی شری نرسد یعنی گمراه نگرداند و کسی را از راه نبرد کذا قیل و ظاهر آنست که
مراد عام تر ازین باشد و بوائق جمع بائقه است بمعنی سختی و در حدیث آمده است که در نیاید بهشت را کسی که ایمن نباشد
همسایه او از بوائق او و در او تفسیر کرده اند آن را بظلم و غش و سختی و شر. دخل الجنة. میدر آید بهشت را. فقال رجل. پس گفت مردی
یا رسول الله ان هذا الیوم لکثیر فی الناس. بدرستی که این کار امروز در زمان ما بسیار ست در مردم بعد ازین چه حال خواهد بود.
قال وسیکون فی قرون بعدی. گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری درین زمان بسیار ست و سرانجام ست که بباشد
در جماعتها که پیدا شوند بعد از من یعنی منقطع نمیشود خیر از امت من مطلقا اگرچه تفاوت کند بقلت و کثرت و در آخر زمان نیز جماعه
خواهند بود که بطریقه تقوی و سنت اقامت خواهند نمود. رواه الترمذی. وعن ابی هریرة رضی الله عنه. قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم انکم فی زمان من ترک منکم عشر ما امر به. بدرستی که شما در زمانی هستید که هر که ترک کند از شما ده یک آنچه امر کرده شده
است بدان. هلک. هلاک میشود و عقاب کرده میشود او را بران. ثم یاتی زمان من عمل منهم بعشر ما امر به نجا. پس تر می آید زمانی که هر که

بلکہ از ایشان دہ یک آنچہ امر کردہ شدہ است بدان نجات یابی یابد از عذاب و ثواب دادہ میشود بران و این در سنن و نوافل خیرات خواہد بود الا در فرائض و واجبات ترک چہ صورت دارد و بعض گفتہ اند کہ مراد امر معروف و نہی منکرست کہ در زمان نبوت و قریب بدان زمان بود چہ حق ظاہر بود و دولت اسلام قوی و امداد و اعانت از مسلمانان حاصل و استماع و قبول حق متوقع کہ باوجود آن در ترک امر و نہی مجال عذر تنگ بود بخلاف آخر زمان کہ کار بر نقیض آنست اگر اندکے ازان ہم بوجود آید غنیمت است و موجب اجر گردد۔ رواہ الترمذی۔ وعن ابی امامۃ رضی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما ضل قوم بعد ہدی کانوا علیہ گمراہ نشدند ہیچ قومے پس از ہدایتے کہ بودند بران۔ الا اوتوا الجدل۔ مگر آنکہ دادہ شدند جدل را و جدل بفتحتین شدت در خصومت و عناد و ستیزہ و تعصب تا ترجیح کنند مذہب باطل را و بر اندازند بناے حق را۔ ثم قرأ رسول اللہ پس تر خواند پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ہذہ الآیۃ۔ این آیت راکہ در بیان جدل و خصومت کافران وارد است۔ ما ضربوہ لک الا جدلا بل ہم قوم خصمون رواہ احمد والترمذی وابن ماجۃ۔ وسبب نزول این آیت آنست کہ چون نازل شد قول خداوند تعالے انکم و ما تعبدون من دون اللہ حصب جہنم بتحقیق شما و چیزیکہ می پرستید شما جز حق ہیمہ دوزخ اند مشرکان خوشحال شدند و فریاد بر آوردند و گفتند بتان ما بہتر از عیسٰے نیستند و اگر عیسٰے کہ معبود نصارے است بحکم این آیت در دوزخ باشد ما راضی ایم کہ بتان ما نیز باوے باشند اینجا میفرماید کہ (ما ضربوہ لک الا جدلا بل ہم قوم خصمون) یعنی این بحث کہ با تو کردند نکردند مگر بطریق جدل و خصومت چہ ما تعبدون شامل عیسٰے علیہ السلام نبود زیراکہ کلمہ ما عبارت از غیر عقلا میباشد بمعنی چیز چنانکہ من براے عقلاست بمعنی کس وایشان میدانند کہ لغت عرب اینچنین ست باوجود آن بمحض جنگ و جدل و تعصب این سخن میگویند و آوردہ اند کہ ابن زبعری بکسر زاو فتح با و سکون عین و فتح را در آخر الف کہ یکے از مشرکان بود این بحث کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اورا گفت واے بر تو چہ خوش جاہل بودۂ تو بزبان قوم خود۔ وعن انس رضی ان رسول اللہ۔ و روایت است از انس بدرستی کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول۔ بود کہ میگفت۔ لا تشددوا علی انفسکم سخت نگیرید بر نفسہاے خود بارتکاب ریاضات و مجاہدات شاقہ کہ نفس طاقت آن ندارد و التزام آن بر نفس خود و حرام گردانیدن آنچہ مباح گردانیدہ است آن را پروردگار تعالے و آسان کردہ است کار را بر شما۔ فیشدد اللہ علیکم۔ تا سبب آن شود کہ سخت گیرد خداے تعالے بر شما و فرض گرداند آن را و شما را طاقت اداے حق آن نباشد و در مانید و باز گردید۔ فان قوما شددوا علی انفسہم فشدد اللہ علیہم۔ پس بدرستی کہ قومے سخت گرفتند بر خود پس سخت گرفت خدا بر ایشان۔ فتلک بقایاہم فی الصوامع والدیار۔ پس آن سخت گیرندگان بر نفس خود باقیماندگان ایشانند در صومعہ ہا و دیرہا صومعہ بفتح میم عبادت خانۂ نصارے و دیر کلیساے رہبانان۔ رہبانیۃ ابتدعوہا ما کتبناہا علیہم۔ رہبانیتے کہ پیدا کردند ایشان آن را فرض نگردانیدیم ما آن را بر ایشان و مراد برہبانیت مبالغہ در عبادت و ریاضت و انقطاع از مردم و پوشیدن پلاس و انداختن زنجیرہا در گردن و بریدن آلت مردی و گریختن بکوہ و بیابان و امثال آن کہ راہبان و زاہدان اہل کتاب میکردند پس میفرماید کہ ایشان این چیزہا را از پیش خود اختراع و ابتداع نمودند

بے آنکہ برایشان فرض گردانیم ودر آخر آیۃ میفرماید فما رعوھا حق رعایتھا پس رعایت نتوانستند کرد آن را حق رعایت آن آوردہ اند کہ آمد احمد بن ابی الحواری نزد استاد خود ابو دارانی رحمہ اللہ وگفت ریاضت کشیدند بنی اسرائیل تا آنکہ خشک شدند مثل مشکہائے کہنہ وزرہ ہائے کمان وما میخوریم ومیپوشیم وآسایش میکنیم درین اندیشہ جان میکاہد کہ این چیست وچراست ابو سلیمان دارانی گفت میدانستم کہ تو تازہ خواہی آورد وبدان ای احمد کہ از ما صدق میخواہند واخلاص لیسوختن وگداختن اگرہ روز عمل کردی واخلاص ورزیدی بہتر از دہ سال ست کہ سوختن وگداختن رضائے حق مطلوب ست کما قال (ومن لم یکن الوصال لہ فکل احسانہ ذنوب) رواہ ابو داؤد۔ وعن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نزل القرآن علی خمسۃ اوجہ۔ فرود آمدہ است قرآن بر پنج قسم۔ حلال وحرام ومحکم ومتشابہ وامثال۔ معنی حلال وحرام ظاہر است ومعنی محکم ومتشابہ در فصل اول در حدیث عائشہ رضی اللہ عنہا معلوم شد ومراد بامثال قصص ومواعظ ست۔ فاحلوا الحلال۔ پس حلال گردانید حلال را یعنی عمل کنید بدان واعتقاد کنید حلیت آن را۔ وحرموا الحرام۔ وحرام گردانید حرام را۔ واعملوا بالمحکم۔ وکار کنید بمحکم۔ آمنوا بالمتشابہ۔ وایمان آرید بمتشابہ وبدانید کہ انچہ کہ مراد حق تعالیٰ ست از ان حق ست اگرچہ ما بدان نرسیم۔ واعتبروا بالامثال۔ وعبرت گیرید وپند پذیر شوید بامثال۔ ہذا لفظ المصابیح۔ اینکہ ذکر کردہ شد لفظ مصابیح ست۔ وروی البیہقی فی شعب الایمان۔ وروایت کردہ است بیہقی در کتاب شعب الایمان۔ ولفظہ۔ ولفظ بیہقی اینست۔ فاعملوا بالحلال واجتنبوا الحرام واتبعوا المحکم۔ پس عمل کنید بحلال وپرہیز کنید از حرام وپیروی کنید محکم را وقول او وآمنوا بالمتشابہ واعتبروا بالامثال بحال خود ست ولفظ مصابیح درین معنی وبیہقی یکے ست۔ وعن ابن عباس۔ رضی اللہ عنہما۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الامر ثلثۃ۔ احکام شرع سہ نوع ست۔ امر بین رشدہ۔ حکمے ست کہ ظاہر وہویدا است برہ بودن او۔ فاتبعہ۔ پس متابعت وپیروی کن آن را۔ وامر بین غیہ۔ وحکمے ست کہ پیدا است تا برہ بودن او۔ فاجتنبہ۔ پس پرہیز کن از ان۔ وکیسہ شوازان۔ وامر اختلف فیہ۔ وحکمے دیگر است کہ اختلاف کردہ شدہ است واشتباہ است در رشد وغی او۔ فکلہ الی اللہ

پس بسپار او را بخدا و توقف کن دران وطلب کن رشد وہدایت دران۔ رواہ احمد

الفصل الثالث

عن معاذ بن جبل قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الشیطان ذئب الانسان۔ بدرستی کہ شیطان گرگ آدمی است میربابد ومیبرد آن را کہ از جماعت برآید پس ہلاک میکند کذئب الغنم۔ مانند گرگ گوسفند یاخذ الشاذۃ۔ میگیرد گوسفندے را کہ گریزندہ است وانس ناگیرندہ است بگلہ۔ والقاصیۃ۔ ومیگیرد گوسفندے را کہ دور روندہ است از گلہ بے نفرت۔ والناحیۃ۔ وگوسفندے را کہ یک جانب افتادہ است اگرچہ نگریختہ ودور نرفتہ است مانکہ در درون گلہ است ایمن وسلامت ست۔ وایاکم والشعاب۔ ودور دارید خود را از راہہا میان دو کوہ مقصود نہ برآمدن از میان جماعت وبیرون نیفتادن از راہ مسلوک ست چنانکہ فرمود۔ وعلیکم بالجماعۃ والعامۃ۔ وبر شما باد کہ لازم گیرید جماعت را واکثر را اشارت ست بانکہ معتبر اتباع اکثر وجمہور ست چہ اتفاق کل در ہمہ احکام واقع نہ بلکہ ممکن نیست۔ رواہ احمد

وعن ابی ذر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من فارق الجماعۃ شبراً۔ کسیکہ جدائی کرد جماعت را مقدار یک بدست
فقد خلع ربقۃ الاسلام عن عنقہ۔ پس تحقیق برکشید ربقۂ اسلام را از گردن خود یعنی عمل آن شد کہ شاید از قید اسلام و بند احکام آن
برآید و ربقہ بکسر را و فتح آن نیز آمدہ ریسمانے کہ در وے چند حلقہ سازند و ہر حلقہ در گردن گوسفندے اندازند و ہر حلقہ را ربقہ
گویند۔ رواہ احمد و ابو داؤد۔ وعن مالک بن انس مرسلاً۔ روایت ست از امام مالک بن انس بطریق ارسال۔
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ترکت فیکم امرین لن تضلوا ما تمسکتم بہما۔ گذاشتہ ام من در میان شما دو چیز کہ البتہ گمراہ نمی شوید
مادام کہ چنگ میزنید بآن دو چیز کدام ست۔ کتاب اللہ و سنۃ رسولہ۔ کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
رواہ فی الموطا۔ روایت کردہ است این حدیث را امام مالک در موطا کہ نام کتاب امام مالک است و موطا مقصود
وممہد و ہر دو آمدہ بدانکہ مرسل در اصطلاح مشہور روایت تابعی از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و بمعنی منقطع نیز آید چنانکہ
در مقدمہ گذشت پس گفتہ نشود کہ مالک تابعی نیست تا حدیث او مرسل نگردد و دوا دوے آنست کہ بجائے مرسلاً تعلیقاً
گوید کہ بمعنی حذف اول اسناد ست۔ وعن غضیف۔ بضم غین و فتح ضاد معجمتین۔ ابن الحارث الثمالی۔ بضم ثاء مثلثہ
وتخفیف میم نسبت شامی و در صحبت وے اختلاف ست ابن ابی حاتم و پدرش و ابو زرعہ گفتہ اند کہ صحابی ست و عجلی گفتہ کہ
تابعی ثقہ است و ابن سعید او را در طبقۂ اولے از تابعین ذکر کردہ و ابن حبان در کتاب ثقات آوردہ و وے گفتہ کہ من
در عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بودم و با وے بیعت کردہ و مصافحہ نمودہ ام واللہ اعلم و بعضی بجائے غطیف بدال ضاد
گفتہ اند۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما احدث قوم بدعۃ۔ نو پدید نکرد ہیچ قومے بدعت را۔ الا رفع مثلہا من السنۃ
مگر آنکہ برداشتہ شد مانند آن در مقدار و مرتبہ از سنت و چون احداث بدعت رافع سنت باشد ہمین قیاس اقامت
سنت قامع بدعت خواہد بود۔ فتمسک بسنۃ خیر من احداث بدعۃ۔ پس چنگ در زدن بسنت اگرچہ اندک باشد بہتر ست
از نو پدید کردن بدعت اگرچہ حسنہ بود زیرا کہ باتباع سنت نورے پیدا میشود و بگرفتاری بدعت ظلمت در می آید مثلا رعایت
آداب خلا و استنجا بر وجہ سنت بہتر ست از بنائے رباط و مدرسہ چہ سالک برعایت آداب سنت ترقی کند بمقام قرب
و بترک او تنزل کند از آن و این مودی میگردد بترک افضل از آن تا بمرتبۂ قساوت غلبہ کہ آن را رین و طبع و ختم گویند برسد
نعوذ باللہ من ذلک۔ رواہ احمد۔ وعن حسان رضی اللہ عنہ۔ قال۔ روایت ست از حسان بن ثابت کہ شاعر
صحابی مشہور ست و احوال وے در جائے دیگر ذکر کردہ شدہ است کہ گفت۔ ما ابتدع قوم بدعۃ فی دینہم۔ پیدا نکردند ہیچ
قومے بدعتے را در دین خود۔ الا نزع اللہ من سنتہم مثلہا۔ مگر آنکہ کشید خدائے تعالی از سنتے کہ در دین ایشان ست
مانند آن۔ ثم لا یعیدہا الیہم الی یوم القیمۃ۔ پس باز نمیگرداند و نمیفرستد آن سنت را بسوے ایشان تا روز قیامت۔ رواہ
الدارمی۔ وعن ابراہیم بن میسرۃ۔ تابعی ثقہ صحیح الحدیث بے نظیر زمان خود بود حدیث او در اہل مکہ است۔
قال قال رسول اللہ۔ گفت ابراہیم بن میسرہ کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ من وقر صاحب بدعۃ۔ کسیکہ

تعظیم وتبجیل کند خداوند بدعت را۔ فقد اعان علی ہدم الاسلام۔ پس بتحقیق مدد میکند بر ویران کردن دین اسلام چہ در توقیر وے
استخفاف و استہانت سنت ست واین میکشد بویران کردن بناے اسلام وہمین قیاس در توقیر و تبجیل مؤسس آن وبانی بنائے
اسلام خواہد بود بسبب تعظیم و ترویج سنت۔ رواہ البیہقی فی شعب الایمان مرسلا۔ وعن ابن عباس۔ رضی اللہ عنہما۔
قال من تعلم کتاب اللہ ثم اتبع ما فیہ۔ کسیکہ بیاموزد قرآن را پستر پیروی کند احکامے راکہ در وے ست۔ ہداہ اللہ من الضلالۃ
فی الدنیا۔ راہ راست نماید او را خداے تعالے و برہاند از گمراہی در دنیا۔ ووقاہ یوم القیمۃ سوء الحساب۔ ونگاہ دارد
او را روز قیامت از بدی و سختی حساب۔ وفی روایۃ قال ودر روایتے اینچنین آمدہ است۔ من اقتدی بکتاب اللہ لا یضل
فی الدنیا ولا یشقی فی الآخرۃ۔ کسیکہ پیروی کند بکتاب خدا گمراہ نشود در دنیا وبدبخت نگردد در آخرۃ۔ ثم تلا ہذہ الآیۃ پستر خواند
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این آیت را۔ فمن اتبع ہدای فلا یضل ولا یشقی۔ پس کسیکہ پیروی کند کتاب مرا کہ سبب ہدایت
ست گمراہ نشود و بدبخت نگردد وحاصل آنکہ دولت و سعادت دنیا و آخرت در متابعت دین و شریعت ست۔ بیت۔ تاج
سعادت اگر خدمتت توانم کرد۔ کہ نیکبختی دنیا ودین زخدمت لتست۔ رواہ رزین۔ وعن ابی مسعود۔ رضی اللہ عنہ
ان رسول اللہ۔ روایت ست از ابن مسعود کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفت۔ ضرب اللہ مثلا صراطا مستقیما۔
گردانیدہ است خداے تعالے قصہ وحال دین را یا آنچہ درو ست از محارم وحدود واحکام قرآن قصہ وحال راہ راست۔
وعن جنبتی الصراط سوران۔ واز ہر دو جانب آن راہ راست دو بارہ شہر ست۔ فیہما ابواب مفتحۃ۔ در ان دو بارہ شہر
درہا ست کشادہ۔ وعلی الابواب ستور مرخاۃ۔ و بر درہا پردہ ہا ست فروہشتہ۔ وعند رأس الصراط داع۔ و بر سر راہ شخصے ست
کہ خوانندہ است مردم را۔ یقول استقیموا علی الصراط۔ میگوید راست پروید بر راہ۔ ولا تعوجوا۔ وکج نروید۔ وفوق ذلک
داع۔ و بالاے آن خوانندہ دیگر است۔ یدعو۔ میخواند مردم را۔ کلما ہم عبد ان یفتح شیئا من تلک الابواب۔ ہرگاہ کہ
قصد میکند بندہ از بندگان کہ بکشاید درے ازان درہا و بردارد پردہ را۔ قال۔ میگوید آن داعی۔ ویحک لا تفتحہ۔
واے بر تو مکشا این در را۔ فانک ان تفتحہ تلجہ۔ پس بدرستی کہ اگر میکشائی تو آن در را می درآئی و اگر می درآئی عذاب الیم
میکشی در وے۔ ثم فسرہ۔ پستر بیان کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این مثل را کہ مراد ازان چیست فاخبران الصراط ہو الاسلام۔
پس خبر داد و گفت کہ مراد بصراط طریق اسلام ست کہ بدان راہ بہشت جاودان میرسند۔ وان الابواب المفتحۃ محارم اللہ۔ و
خبر داد کہ درہاے کشادہ کہ پردہ ہا بران فروہشتہ افتادے ست کہ حرام گردانیدہ است خداے تعالے آنہا را بر بندگان۔ و
ان الستور المرخاۃ حدود اللہ۔ وبیان کرد کہ پردہ ہاے فروہشتہ حدہاے خدا ست کہ میان بندہ و محارم بستہ است کہ ازانہا نگذرد
وفاصل و بازدارندہ ہست بندہ را ازان وآن عبارت ست از احکام وے سبحانہ۔ وان الداعی علی رأس الصراط ہو القرآن۔ وبیان
کرد کہ مراد بداعی کہ بر سر راہ ست کہ میخواند مردم را براہ راست۔ وان الداعی من فوقہ۔ وآنکہ خوانندہ است بالاے قرآن۔
ہو واعظ اللہ فی قلب کل مؤمن۔ آن پند دہندہ از جانب خدا است در دل ہر مومن طیبی آن را تفسیر بلمہ ملک کردہ کہ الہام

خیر میکند و تا این نباشد قرآن سود نمید ہد کار قرآن آنست کہ راہ می نماید و نشانہا ئے راہ بیان میکند اما قبول افتادن
آن پند پذیرشدن بدان در رفتن راہ و رسیدن بمقصود بتوفیق الٰہی و ہدایت اوست کہ بندہ را بدان الہام میکند و در دل
وے پیدا آرد و رزقنا اللہ۔ رواہ رزین۔ روایت کرد این حدیث را رزین از ابن مسعود ورواہ احمد والبیہقی فی شعب الایمان۔ و
روایت کرد آن را احمد در مسند خود و بیہقی در شعب الایمان عن النواس بفتح نون و تشدید واو۔ بن سمعان بکسر سین و فتح آن صحابی
ست ساکن شام۔ وکذا الترمذی عنہ۔ و ہمچنین روایت کرد ترمذی از نواس بن سمعان۔ الا انہ ذکر اخصر منہ۔ ولیکن این ست کہ ترمذی
ذکر کرد حدیث را مختصر تر از آنچہ روایت کردہ اند احمد و بیہقی وعن ابن مسعود رضی اللہ عنہ۔ قال من کان مستنا۔ کسیکہ میخواہد
کہ بر رود راہ راست را فلیستن بمن قد مات۔ پس باید کہ بر رود راہ را و اقتدا کند بکسانیکہ تحقیق از عالم گذشتہ اند۔ فان الحی
لا تؤمن علیہ الفتنۃ۔ پس بدرستی کہ زندگان ایمن کردہ نمیشود بر ایشان از فتنہ و ابتلا در دین این سخن را ابن مسعود در زمان خود
یا تابعین گفت و نصیحت کرد و مراد بمردہا صحابہ را داشت و بزندگان اہل زمان خود را جز صحابہ چنانکہ گفت۔ اولئک اصحاب
محمد صلی اللہ علیہ وسلم کانوا افضل ہذہ الامۃ۔ آن مردہا یاران محمد اند کہ بودند فاضل تر از ہر کہ جز ایشان ست درین امت۔
وابرہا قلوبا۔ و نیک ترین امت از روئے دلہا۔ واعمقہا علما۔ و دور اندیشہ تر از روئے علم۔ واقلہا تکلفا۔ وکمتر از روئے
تکلف و تصنع در ریا و مراعات رسوم و عادات کہ متعارف ست میان مردم و بہ تکلف آن را بر خود بنہند و تکلف در لغت بخود
گرفتن کارے بے فرمودن و رنج بر خود نہادن و تکلف پیش آیندہ بکارے کہ فزون باشد از حاجت و بیرون از طاقت۔
اختارہم اللہ لصحبۃ نبیہ ولاقامۃ دینہ۔ برگزیدہ ایشان را خداے تعالیٰ از برائے صحبت پیغمبر خود صلی اللہ علیہ وسلم و برائے
داشتن دین وے این دلیل ست بر افضلیت و اکملیت صحابہ یعنی چون پروردگار تعالیٰ از میان تمامہ خلائق ایشان
را برگزید یاران پیغمبر خود ساخت معلوم شد کہ ایشان بہترین خلق و اخیار امت بودہ اند و جوہر نفوس ایشان برائے انعکاس
انوار ہدایت و ایمان قابل تر و لائق تر چنانکہ در قرآن مجید میفرماید والزمہم کلمۃ التقوی وکانوا احق بہا واہلہا بودند سزاوار تر بکلمہ
تقوے و مستحق تر مر آن را و در آثار آمدہ است کہ پروردگار تعالیٰ نظر کرد در تمامہ دلہاے بندگان یافت دل محمد را صلی اللہ
علیہ وسلم روشن تر و پاک تر پس بنہاد نور نبوت را در آن و یافت دلہاے صحابہ را صاف تر و لائق تر پس برگزید برائے
صحبت وے ایشان را و این خود ظاہر است چنانکہ ہیچ عاقل نہ پسندد کہ آنہا کہ یاران پیغمبر باشند و مریدان محمد رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم و رضی اللہ عنہم و عمرہا در سایہ تربیت او بودہ و خدمت کردہ باشند و ہنوز پاک و صاف نشدہ و بدرجہ کمال
نرسیدہ باشند مریدان مشائخ را ببینید کہ در خدمت ایشان بچہ درجہ میرسند آخر این منقصت بحضرت وے صلی اللہ علیہ وسلم
عائد میگردد مگر منافق باشد و منافقان خود بعد از نزول سورۂ توبہ متعین شدہ و از میان مخلصان جدا گشتہ و فضیحت و رسوا شدہ
بودند نعوذ باللہ من سوء الاعتقاد۔ فاعرفوا لہم فضلہم۔ پس بشناسید برائے ایشان فضل ایشان را۔ واتبعوہم علی اثرہم۔
و پیروی کنید ایشان را و بر دیدہ بہ نشان پاہاے ایشان۔ وتمسکوا بما استطعتم من اخلاقہم وسیرہم۔ و چنگ در زنید

بانچه تو اشید از خوبیا و روشهاے ایشان - فانهم كانوا على الهدى المستقيم - پس بدرستی كه بودند ایشان بر راه راست در نهایت راستی سبحان الله ابن مسعود با آن بزرگی و علو شان در دین كه پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق وے فرمود رضيت لامتی مارضی به ابن ام عبد راضی شدم براے امت خود بانچه راضی شد ابن ام عبد مراد بدان ابن مسعود است اینچنین تفصیل در تعظیم صحابه كند چه جاے سخن ست نسأل الله العافية - رواه رزين - وعن جابر ان عمر بن الخطاب - رضی الله عنه اتى رسول الله - روایت ست از جابر كه آورد عمر نزد پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم بنسخة من التورية - نسخه را از توریت - فقال - پس گفت عمر - یا رسول الله هذه نسخة من التورية - این نسخه ایست از توریت - فسكت - پس خاموش شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم - فجعل يقرأ - پس در ایستاد عمر كه میخواند پس خواندن گرفت - ووجه رسول الله صلی الله علیه وسلم يتغير - و حال آنكه روے مبارك آن حضرت صلی الله علیه وسلم از حالے بحالے میگشت از غضب - فقال ابو بكر رضی الله عنه ثكلتك الثواكل - پس گفت ابو بكر عمر را بگریند ترا زنان گریه كنندگان یعنی بمیری تو و تحقیق معنی این لفظ در فصل ثانی از باب ایمان گذشت - ماترى بالوجه رسول الله - نمی بینی حالتیكه در روے مبارك پیغمبر خدا پیدا است صلی الله علیه وسلم فنظر عمر الى وجه رسول الله - پس نگاه كرد عمر بسوے روے پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - و دید اثر غضب در وے - فقال اعوذ بالله من غضب الله و غضب رسوله پس گفت عمر رضی الله عنه بطریق اعتذار و استغفار پناه میجویم بخدا از خشم خدا و خشم رسول خدا - رضينا بالله ربا - راضی شدیم بخدا باین كه وے پروردگار ماست - و بالاسلام دينا - و راضی شدیم باسلام كه وے دین ماست - و بمحمد نبيا - و راضی شدیم بمحمد صلی الله علیه وسلم كه پیغمبر ماست - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والذی نفس محمد بيده - سوگند بخدا كه بقاے ذات محمد در دست قدرت اوست - لو بدا لكم موسى - اگر ظاهر شود مر شما را موسی پیغمبر - فاتبعتموه و تركتمونی - پس متابعت كنید او را و بگذارید مرا - لضللتم عن سواء السبيل - هر آئینه گمراه میشوید و دور می افتید از راه راست - ولو كان حيا و ادرك نبوتی لاتبعنی - و اگر میبود موسی زنده و در می یافت زمان پیغمبری مرا هر آئینه پیروی میكرد مرا - رواه الدارمی - وعنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم كلامی لاينسخ كلام الله - كلام من نسخ نمیكند كلام خدا را - و كلام الله ينسخ كلامی - و كلام خدا نسخ میكند كلام مرا - و كلام الله ينسخ بعضه بعضا - و كلام خدا نسخ میكند بعضی را بعضی النسخ تغییر و تبدیل حكم شرعی ست بحكمے دیگر براے اصلاح كار دین و ملت و آن در حقیقت بیان مدت حكم ست و بیان آنكه این حكم تا این مدت مشروع بوده است و در واقع تغییری و تبدیلی نیست و لیكن چون حكم اول در ظاهر مطلق بود از بیان وقت چنان نماید كه گویا تغییر شد و نسخ بر چهار قسم ست نسخ كتاب بكتاب و نسخ حدیث بحدیث و نسخ كتاب بحدیث و نسخ حدیث بكتاب و لیكن ظاهر این حدیث دلالت دارد كه نسخ كتاب بحدیث جائز نباشد یا رب مگر مراد بكلامی آن باشد كه بطریق راے اجتهاد فرموده باشد نه بوحی یا این حدیث منسوخ ست والله اعلم - وعن ابن عمر - رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان احاديثنا ينسخ بعضها بعضا كنسخ القرآن - بدرستی كه حدیثهاے ما منسوخ میگرداند بعض آن بعض را همچو منسوخ گردانیدن قرآن بعض آن بعض را و اگر مراد از

قول او لاینسخ القرآن منسوخ گردانیدن احادیث باشد قرآن را بر چہار قسم مذکور درست گردد و این حدیث ناسخ آن حدیث
سابق باشد۔ وعن ابی ثعلبۃ الخشنی۔ بضم خا و فتح شین منسوب ست بیکے از اجداد خود صحابی ست نام او جرہم و نام
پدر او ناشب مشہور شد بکنیت و در نام او و نام پدر او اختلاف بسیارست مشہور آنست کہ ذکر کردہ شدہ و از اہل بیعت رضوان ست
نزول کرد در شام و وفات یافت در ان۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ فرض فرائض۔ بدرستی کہ خدائے تعالے
فرض گردانید بعض اشیا را کہ فرائض ست۔ فلا تضیعوہا۔ پس ضائع نگردانید فرائض را۔ وحرم حرمات فلا تنتہکوہا۔ و حرام گردانید
بعض چیزہا را پس نہ بشکنید حرمت آن را و مبالغہ نکنید در بارہ کردن حرمت آن۔ وحد حدودا فلا تعتدوہا۔ و بست حدہا را
پس نگذرید و تجاوز نکنید از انہا۔ وسکت عن اشیاء من غیر نسیان۔ و سکوت کرد از بعض چیزہا و بیان نفرمودہ آنہا را بے آنکہ
فراموش کردہ باشد کہ فراموشی بروے روا نبود بلکہ رحمت کرد و آسان ساخت کار بر شما۔ فلا تبحثوا عنہا۔ پس کاوش نکنید
و نپرسید از انہا۔ روی الاحادیث الثلثۃ الدارقطنی۔ روایت کرد این سہ حدیث را دارقطنی و دارقطن محلہ ایست از بغداد
دارقطنی نسبت باوست

کتاب العلم

مراد علم دین ست کہ تعلق ست بکتاب وسنت و آن دو قسم ست مبادی و مقاصد مبادی علومے کہ موقوف ست معرفت
کتاب وسنت بران مثل لغت و نحو و صرف و جز آن از علوم عربیت و مقاصد انچہ متعلق ست باعمال و اخلاق و عقائد و اینہا ہم
علم معاملت ست و علم مکاشفہ نوریست کہ بعد از سلوک طریق حق و صدق معاملت در دل افتد کہ بدان معرفت حقائق اشیا
چنانکہ ہست منکشف گردد و معرفت ذات و صفات و افعال حق سبحانہ و تعالے رو نماید و این را علم حقیقت و علم وراثت خوانند
بحکم حدیث من عمل بما علم ورثہ اللہ علم مالم یعلم ہر کہ عمل کند بانچہ دانستہ و خواندہ است از علم ظاہر روزی گرداند و بخشد او را خدائے
تعالے علم انچہ ندانستہ و نخواندہ و کریمہ واتقوا اللہ ویعلمکم اللہ نیز اشارت باین معنی ست و علم ظاہر و باطن کہ گویند این معنی دارد
و نسبت ہر دو بیکدیگر نسبت تن و جان و پوست و مغزست و احادیث و آیات کہ در شان علم و فضیلت آن وارد شدہ
شامل ہمہ این اقسام ست بر تفاوت مراتب و درجات آن

الفصل الاول۔ عن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بلغوا عنی ولو آیۃ۔ برسانید بامت از جانب
من دین و شریعت را اگرچہ آیتے باشد ظاہر از آیت آیات قرآن ست ولیکن دلالت بر رسانیدن احادیث نیز
دارد چہ قرآن باوجود آنکہ منتشر و منتشر ہست و حاملان او بیشمار اند و حق سبحانہ متکفل حفظ او شدہ است ہرگاہ امر کردہ شدہ ایم
ما برسانیدن او برسانیدن احادیث بطریق اولے مامور باشیم و بعضی از آیت کلامی مراد دارند کہ مفید ست فائدہ شریفہ
را و علامت ست بر مخطم معنی کہ مراد داشتہ شدہ است بدان چنانکہ احادیث کہ از قبیل جوامع الکلم اند بلکہ تمامہ
احادیث آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ازین قبیل اند پس معنی آن شود کہ برسانید از من اگرچہ یک حدیث باشد

و وجہ تخصیص حدیث بہ تبلیغ آن بود کہ قرآن را احتیاج بہ تبلیغ نیست بجہتے کہ مذکور شد - وحدثوا عن بنی اسرائیل - وحکایت
کنید و خبر دہید بانچہ بشنوید از بنی اسرائیل - ولا حرج - ونیست گناہے در حدیث کردن از ایشان یا مراد آنست کہ نیست
در تحدیث از بنی اسرائیل تنگیے بوجوب احتیاط و رعایت اتصال سند بنقل از عدل ثقہ ضابط چون سابقاً از خواندن
توریت و نوشتن آن منع کردہ فرمودہ بود کہ اگر پیغمبر شما در کار دین خود و کتاب خود کہ دست بتوریت میزنید چنانکہ در فصل ثالث
از باب سابق از حدیث جابر گذشت رخصت کرد پس ازان و فرمود کہ اگر قصص و مواعظ و امثال کہ از ایشان بشنوید و بدان
تحدیث کنید نہ شرائع و احکام کہ منسوخ ست مانعے نیست و در کتاب ایشان آیات غریبہ و وقائع عجیبہ بسیست کہ میتوان
نقل کرد و اگر در رعایت احتیاط در تصحیح نقل و سند مساہلہ رود نیز غم نیست چہ مقصود عبرت و ایقاظ ست و این باب
وسعتے دارد و بر قیاس آنکہ گفتہ اند عمل بحدیث ضعیف در فضائل اعمال جائز ست کذا قالوا - ومن کذب علی متعمداً فلیتبوأ
مقعدہ من النار - و ہر کہ دروغ بربندد بر من دانچہ نگفتہ ام بمن اسناد کند پس باید کہ بگیرد جائے نشست خود را از آتش دوزخ
مقصود مبالغہ است در منع از وضع حدیث و دروغ بربستن بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم اگرچہ برائے ترغیب و ترہیب
باشد حرام ست و از جملہ کبائر ست باتفاق و امام محمد جوینی والد امام الحرمین آن را داخل کفر داشتہ و بر قائل حکم بخلود نار کردہ و قومے
بوضع حدیث بہ قصد ترغیب و ترہیب تجویز کردہ و این مذہب خطا ست و حق آنست کہ وضع حدیث و روایت موضع
حرام است مگر بہ بیان وضع - رواہ البخاری - **وعن سمرۃ** بن جندب والمغیرۃ بن شعبۃ قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
سمرہ و مغیرہ دو صحابی مشہور اند گفتند کہ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - من حدث عنی بحدیث یری انہ کذب فہو احد الکاذبین
کسیکہ حدیث کند از من بحدیثیکہ گمان میبرد کہ آن حدیث دروغ ست پس آنکس یکے از دروغ گویندگان و در حکم
ایشان ست زیرا کہ چون اعانت کاذب کرد و شریک شد او را در اشاعت کذب شریک شد در وزر آن یری بضم یا و فتح
آن ہر دو روایت ست بضم بمعنی ظن و بفتح بمعنی علم و علم نیز اینجا بمعنی ظن خواہد بود چہ در عدم جواز روایت حدیث بیقین کذب
آن شرط نبود ظن کذب کافی ست و بعض گفتہ اند بلکہ باحتمال کذب و شک و شبہہ دران نیز روا نباشد صواب آنست
کہ بمجرد احتمال ترک نتوان کرد و تفصیل کلام آنکہ اگر ظن غالب در جانب صدق باشد جائز ست و اگر در جانب کذب بود جائز
نہ بود در صورت شک جواز و عدم جواز ہر دو برابر و ظاہر از کلام شیخ ابن حجر عدم جواز ست واللہ اعلم - و کاذبین بلفظ جمع
و تثنیہ ہر دو روایت ست و بر تقدیر تثنیہ مراد راوی و مروی عنہ است - رواہ مسلم - **وعن معاویۃ** قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من یرد اللہ بہ خیرا یفقہہ فی الدین - کسے کہ میخواہد خدائے تعالے بوے نیکی را فقیہ میگرداند او را
در دین و فہم و زیرکی و دانائی می بخشد و را و میکشاید دیدۂ بصیرت او را تا درک میکند معانی کتاب و سنت را و میرسد
بحقیقت مراد ازان فقہ در اصل بمعنی فہم و فطنت ست و در عرف شرع غالب آمدہ بر علم باحکام عملیہ - وانما انا قاسم
واللہ یعطی - و نیستم من مگر قسمت کنندہ و خدا میدہد ہر کرا میخواہد و ہر چہ میخواہد از فقہ و فہم در دین و غیر آن - متفق علیہ

وعن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الناس معادن کمعادن الذہب والفضۃ۔ مردمان کانہا اند مانند کانہائے طلا و نقرہ یعنی متفاوت اند در مکارم اخلاق و محاسن صفات بر اندازۂ استعداد و جوہر شرف ذات چنانکہ کانے ست کہ استعداد و قابلیت آن دارد کہ ازوے لعل و یاقوت پیدا گردد و کانے دیگر استعداد طلا و نقرہ دارد و کانے دیگر آہن و مس و دیگر سرب و چونہ و جز آن۔ خیارہم فی الجاہلیۃ خیارہم فی الاسلام۔ نیکان آدمیان در جاہلیت نیکان ایشان اند در اسلام یعنی ہر کہ بمقتضائے استعداد و قابلیت ذات در جاہلیت نیک بود و از اخیار قبائل بود و بر اقران خود فوقیت داشت و صفات نیک داشت و کارہائے نیک کہ عقلا و اہل عرف آن را پسندند میکرد بعد از در آمدن و درین مسلمانی نیز صفات حمیدہ و افعال گزیدہ ازوے بوجود آید لیکن در جاہلیت بظلمت کفر و جہل مستور و مغمور بود چنانکہ طلا و نقرہ در کان بخاک ممزوج و مخلوط میباشد و بعد از در آمدن در اسلام و گداختن در بوتۂ مجاہدت و ریاضت آن آلایش بدر رفت و خالص شدہ و بنور علم و معرفت منور گشت و بہمان استعداد و جود آثر و صفات بر اقران خود و در دین فائق آمد قول وے کہ فرمود۔ اذا فقہوا۔ وقتیکہ فقیہ شوند و علم دین بیاموزند و صاحب بصیرت دران شوند اشارت ست بآنکہ در دین مدار بر تحصیل علم معرفت ست و اگر شرف نسبت و کرامت ذات بآن جمع باشد معتبر ست و بے آن اعتبار ندارد و لہذا گفتہ اند کہ وضیع عالم بہتر از شریف جاہل بیت حافظا علم و ادب ورز کہ در حضرت شاہ ٭ ہر کہ را نیست ادب لائق خدمت نبود۔ رواہ مسلم۔ وعن ابن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لاحسد الا فی اثنین نیست حسد مگر در حق دو کس یعنی اگر حسد روا بودے و نیک بودے درین دو کس بودے و بعض گویند مراد بحسد اینجا غبطہ است کہ آرزو بردن ست کہ آنچہ دیگرے را دادہ اند مرا نیز باشد و این جائز ست اما حسد کہ عبارت از تمنی زوال نعمت غیر ست جائز نبود مگر از مفسدان و ظالمان و تخصیص اغتباط باین دو کس بآنکہ در مردو صفت محمودہ جائز ست بجہت کمال اعتبار و اہتمام و شرافت و فضیلت این دو صفت ست کہ از صفات انبیا و مرسلین اند آن دو کس کہ رجل اتاہ اللہ مالا۔ اول مردے ست کہ دادہ او را خدائے تعالے مالے۔ فسلطہ علی ہلکتہ فی الحق۔ پس برگماشت وے تعالے آن مرد را بر ہلاک کردن و صرف کردن آن مال در طاعت و بفرمودہ خدا احتراز کرد از صرف مال بطریق اسراف و در نامرضیات و ہلکتہ بہ فتحتین ہلاکہ و تعبیر باہلاک اشارت ست بکمال جود یعنی باقی نمیدارد از ان چیزے اما در حق و مرضیات۔ ورجل اتاہ اللہ الحکمۃ و دیگر مردے ست کہ دادہ او را خدائے تعالے حکمت را یعنی علم دین و شریعت را۔ فہو یقضی بہا و یعلمہا۔ پس آن مرد عمل میکند یا حکم میکند میان مردم بدان و تعلیم میکند آن را و در اکثر روایات الا فی اثنتین آمدہ بتائے تانیث یعنی حسد نیست مگر در دو خصلت یکے مال دیگر علم بصفتے کہ مذکور شدند و تورپشتی گفتہ کہ روایت اول اوثق است متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا مات الانسان انقطع عنہ عملہ۔ چون می میرد آدمی بریدہ شود از وے یعنی ثواب او از ہر عملیکہ میکرد چنانکہ نماز و روزہ و حج و زکوٰۃ و جز آن۔ الا من ثلثۃ۔ مگر از سہ عمل۔ صدقۃ جاریۃ۔ یکے صدقۂ روان کہ بعد از وے دائم و باقی باشد مانند وقفہا و سبیلہائے خیر از چاہ و حوض و مسجد و رباط و مانند آن چنانکہ بیان آن در فصل ثالث از حدیث ابی ہریرۃ بیاید۔ او علم ینتفع بہ۔

یا علمی کہ نفع گرفتہ میشود بآن تعلیم وتصنیف بلکہ بکتابت وانتساخ نیز واللہ اعلم۔ او ولد صالح یدعولہ۔ یا فرزند نیک کردار کہ دعا کند
او را بعد از رفتن ازین عالم چون فرزند از وے زائیدہ وبوجود آمدہ است آن را عمل او شمردہ کہ ثواب آن بوے واصل ست
رواہ مسلم۔ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من نفس عن مومن کربۃ من کرب الدنیا۔ کسیکہ رہائی وآسایش
دہد ودور گرداند از مسلمانے اندوہے را از اندوہ ہائے دنیا چہ جائے اندوہ دین چنانکہ کسے را بر کفر ومعصیت اکراہ
کردہ باشند۔ نفس اللہ عنہ کربۃ من کرب یوم القیمۃ۔ دور گرداند خدائے تعالیٰ از آن کس اندوہ را از اندوہ ہائے
آخرت۔ ومن یسر علی معسر۔ وکسیکہ آسان گرداند کار بر شخصے کہ در دشواری افتادہ است چنانکہ وامے بر گردن وے
افتادہ وادائے آن عاجز آمدہ چیزے بوے بدہد کہ بدان وام را ادا کند یا اگر او راست از وے بنہد وبخشد یا
مہلتے بدہد تا وقت آسانی۔ یسر اللہ علیہ فی الدنیا والآخرۃ۔ آسان گرداند بروے خدائے تعالیٰ در دنیا وآخرت۔
ومن ستر مسلما سترہ اللہ فی الدنیا والآخرۃ۔ وکسیکہ بپوشد عیب مسلمانے را ورسوا نکند او را یا بپوشد عورت مسلمان برہنہ را
بجامہ بپوشد خدائے تعالیٰ او را در دنیا وآخرت۔ واللہ فی عون العبد ما کان العبد فی عون اخیہ۔ وخدائے تعالیٰ
در یاری کردن بندہ است مادام کہ بندہ در یاری کردن برادر خود ست بدفع ضرر یا جلب نفع بہر وجہے کہ باشد۔ ومن
سلک طریقا یلتمس فیہ علما۔ وکسیکہ برود راہے کہ طلب میکند در وے علمے را از علوم دین اگرچہ اندک باشد یا مراد بطریق
وجہے از وجوہ وسببے از اسباب تحصیل علم باشد مثل انفاق مال وتعلم وتعلیم وتصنیف۔ سہل اللہ لہ بہ طریقا الی الجنۃ۔ آسان
گرداند خدائے تعالیٰ مر آن کس را بسبب سلوک طریق علم طریقے بسوئے بہشت یعنی در آرد او را در بہشت بجزاء طلب
علم یا توفیق دہد برائے عملے صالح کہ سبب دخول جنت گردد۔ وما اجتمع قوم فی بیت من بیوت اللہ۔ وفراہم نیایند گروہے
در خانہ ہائے خدا یعنی خانہ کہ ساختہ باشند واختیار کردہ باشند برائے آنکہ۔ یتلون کتاب اللہ۔ بخوانند قرآن را بطریق ورد ووظیفہ
مسجد یا غیر مسجد۔ ویتدارسونہ بینہم۔ وبخوانند آن را با یکدیگر یا تعلیم کنند یکدیگر را وبحث کنند در تحقیق معانی آن وتصحیح الفاظ
وتجوید آن درس بمعنی قرأت ست وتدارس با یکدیگر خواندن ودرست تفہیم ودراست بکسر در اصل بمعنی ریاضت آید پس
میفرماید کہ ہیچ قومے بتلاوت ودراست قرآن در جائے ننشینند۔ الا نزلت علیہم السکینۃ۔ مگر آنکہ فرود آید بر ایشان آرام باطن
واطمینان قلب کہ بدان میل بشہوات دنیا وخوف ماسوا از دل بر رود وحضور مع اللہ دست دہد وصفا ونورانیت پیدا
آید ودر شرح صحیح مسلم گفتہ کہ مختار آنست کہ سکینہ چیزیست از مخلوقات الٰہی در وے طمانینت ورحمت ست وباوے
ملائکہ اند وگاہے در صورت ابرے نزول کند چنانکہ در کتاب فضائل القرآن بیاید انشاء اللہ تعالیٰ۔ وغشیتہم الرحمۃ۔
ومی پوشد ودر میگیرد ایشان را رحمت۔ وحفتہم الملائکۃ۔ وگرد میگردند وطواف میکنند گرد ایشان فرشتگان۔ وذکرہم اللہ
فیمن عندہ۔ ویاد میکند ایشان را اللہ تعالیٰ در میان جمعے کہ نزد اویند یعنی ملاء اعلیٰ از ملائکہ کہ مقربان جناب قدس
اویند از جہت مباہات ومفاخرت بہ بندگان خود والزام حجت بر ملائکہ کہ در بشر بعصیان طعن می کردند بیت بنرم وصل

خودم خواند یار در خلوت ٭ کنون رقیب حسد پیشہ گو بسوز از رشک ٭ ومن بطأ بہ عملہ لم یسرع بہ نسبہ۔ وکسے کہ پس انداخت
اورا عمل او پیش نمی آرد اورا نسب یعنی ہر کہ تقصیر کرد در عمل ہر چند نسب عالی دارد جبر این نقصان نکند بیت بندۂ عشق
شدی ترک نسب کن جامی ٭ کہ درین راہ فلان ابن فلان چیزے نیست۔ رواہ مسلم۔ وعنہ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ان اول الناس یقضی علیہ یوم القیمۃ۔ بدرستی کہ نخستین مردے کہ حکم کردہ شود بر وے روز قیامت از جہت عدم
ترک اخلاص در عمل۔ رجل استشہد۔ مردے ست کہ کشتہ شد در راہ خدا۔ فاتی بہ۔ پس آوردہ میشود در حضرت پروردگار
تعالے وتقدس فعرفہ نعمۃ۔ پس می شناساند اللہ تعالے آن مرد را نعمت خود را کہ بر وے عطا کردہ ودر بعض نسخ نعمہ بصیغہ جمع
واول صحیح ترست بحسب روایت۔ فعرفہا۔ پس میشناسد وے نعمت خدا را واعتراف میکند بآن۔ فقال فما عملت فیہا پس
میگوید وے تعالے بآن مرد پس بگو کہ چہ عمل کردی تو در شکر این نعمت۔ قال قاتلت فیک حتے استشہدت میگوید آن مرد کارزار
کردم باکافران خالص از براے رضاے تو تا آنکہ کشتہ شدم در راہ تو۔ قال کذبت۔ میگوید پروردگار تعالے دروغ گفتی
تو کارزار نکردہ خالص از براے رضاے من۔ ولکنک قاتلت لان یقال جری۔ ولیکن کارزار کردی براے ریاے خلق ونام
وآوازۂ خود تا گفتہ شود فلان دلیر ست۔ فقد قیل۔ پس بتحقیق گفتہ شد ویافتی تو غرض خود وجزاے عمل خود را از خلق دیگر از من
چہ طلبی۔ ثم امر بہ فسحب علی وجہہ۔ پس امر کردہ میشود فرشتگان را بجہت وے کہ بکشید او را بر زمین بر روے پس کشیدہ میشود
حتی القی فی النار۔ تا آنکہ انداختہ میشود در آتش دوزخ۔ ورجل تعلم العلم۔ ودیگر مردے کہ آموخت علم را۔ وعلمہ۔ وآموزانید آن را۔
وقرأ القرآن۔ وخواند قرآن را۔ فاتی بہ فعرفہ نعمہ فعرفہا۔ پس آوردہ میشود او را پس میشناساند او را خداے تعالے نعمتہاے خود
را پس میشناسد وے آن نعمتہا را اینجا نعمہ بلفظ جمع آمدہ وہمچنین در مابعد۔ قال فما عملت فیہا۔ میگوید پروردگار تعالے پس چہ کار
کردہ تو در شکرگزاری آن نعمتہا۔ قال تعلمت العلم وعلمتہ وقرأت فیک القرآن۔ میگوید آن مرد آموختم علم را وآموزانیدم آن را وخواندم خالص
از بہر رضاے تو قرآن را۔ فقال۔ پس میگوید وے تعالے۔ کذبت ولکنک تعلمت العلم لیقال انک عالم۔ دروغ گفتی ولیکن
تو آموختی علم را تا بگویند مردم کہ تو عالمی۔ وقرأت القرآن لیقال انک قاری۔ وخواندی قرآن را تا گفتہ شود کہ تو خوانندۂ قرآنی۔
فقد قیل۔ پس بتحقیق گفتند مردمان آن را۔ ثم امر بہ فسحب علی وجہہ۔ پس امر کردہ میشود بجہت وے پس کشیدہ میشود بر زمین بر روے
وے۔ حتی القی فی النار۔ تا آنکہ انداختہ میشود در آتش۔ ورجل وسع اللہ علیہ۔ ودیگر مردے کہ فراخ گردانیدہ است خداے تعالے
بر وے روزی را۔ واعطاہ من اصناف المال۔ وداده است او را از گونا گونہاے مال۔ کلہ۔ ہمہ مال را۔ فاتی بہ فعرفہ نعمہ
فعرفہا قال فما عملت فیہا قال ما ترکت من سبیل تحب ان ینفق فیہا الا انفقت فیہا لک۔ میگوید آن مرد نگذاشتم ہیچ راہے را کہ دوست
میداری تو کہ صرف کردہ میشود مال در ان راہ مگر آنکہ صرف کردم در ان براے رضاے تو۔ قال کذبت ولکنک فعلت لیقال ہو
جواد فقد قیل ثم امر بہ فسحب علی وجہہ ثم القی فی النار۔ از کلمۂ ثم معلوم میشود کہ کشیدن اینجا بر زمین ورسوا کردن بیشتر وزیادہ تر ست
رواہ مسلم۔ وعن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ لا یقبض العلم انتزاعا۔ بدرستی کہ خداے تعالے

القی

میگیرد و باز نمی ستاند علم را یعنی در آخر زمان بطریق کشیدن۔ ینتزعہ من العباد۔ کہ بکشد آن را از دست بندگان و باز ستاند
ولکن یقبض العلم بقبض العلماء۔ ولیکن باز میگیرد علم را بمیرانیدن علما۔ حتی اذا لم یبق عالما۔ تا آنکہ چون باقی نگذارد و پایندہ ندارد
ہیچ عالمے را و در روایتے لم یبق عالم یعنی باقی نماند عالمے۔ اتخذ الناس رؤسا جہالا۔ میگیرند مردم سران قوم جاہلان را
رؤس بضم ہمزہ و تنوین بروزن فضول جمع رأس بمعنی سر و سرور چنانکہ در روایت بخاری آمدہ و در روایت مسلم رؤسا بفتح ہمزہ
و مد بروزن فصحا جمع رئیس بمعنی مہتر و کلان تر۔ فسئلوا۔ پس پرسیدہ میشوند و استفتا نمودہ میشوند۔ فافتوا بغیر علم۔ پس
فتوے میدہند بے علم و دانش۔ فضلوا و اضلوا۔ پس ہم خود گمراہ میشوند و ہم دیگران را گمراہ میکنند۔ متفق علیہ۔

وعن شقیق۔ از کبار تابعین و ثقہ و ثبت و حجت ست و از علماے عاملین ست زمان سعادت نشان آن
حضرت صلی اللہ علیہ وسلم را دریافتہ ولیکن بشرف رویت مشرف نشدہ و گفتہ اند ہیچ قریہ نیست مگر آنکہ در وے
کسے ست کہ دفع کردہ میشود از اہل آن بآنکس شقیق از ایشان ست و بود وے رضی اللہ عنہ مخصوص بابن مسعود و از
کبار اصحاب وے۔ قال۔ گفت شقیق۔ کان عبداللہ بن مسعود یذکر الناس فی کل خمیس۔ بود عبداللہ بن مسعود تذکیر میکرد
و پند و نصیحت میفرمود مردم را در ہر روز پنجشنبہ۔ فقال لہ رجل۔ پس گفت مر او را مردے۔ یا ابا عبدالرحمن۔ کنیت
عبداللہ بن مسعود ست۔ لوددت انک ذکرتنا کل یوم۔ ہر آئینہ دوست میدارم کاشکے تذکیر میکردے تو ما را در ہر روز
قال۔ گفت ابن مسعود۔ اما انہ یمنعنی من ذلک۔ آگاہ باش بدرستی کہ شان این ست کہ باز میدارد مرا از تذکیر در ہر روز۔
انی اکرہ ان امکم۔ اینکہ من ناخوش دارم کہ ملول گردانم شما را۔ وانی اتخولکم بالموعظۃ۔ و بدرستی کہ من گاہ گاہ در می یابم شما را
بہ پند گفتن در وقت نشاط و محل قبول و عدم ملال۔ کما کان رسول اللہ۔ چنانچہ بود پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم یتخولنا بہا۔
تعہد میکرد ما را بموعظت۔ مخافۃ السامۃ علینا۔ از جہت ترس ملالت بر ما۔ متفق علیہ۔ و تخول بخاے معجمہ و لام بمعنی
تعہد و تفقد ست و تفقد در اصل بمعنی طلب کردن نزد غیبت و حاصل آن گاہ گاہ پرسیدن و خبر گرفتن و رعایت کردن
ست چنانچہ گویند فلان تفقد حال فلان میکند و یتخوننا بنون بجاے لام نیز خواندہ اند تخول و تخون ہر دو بیک معنی ست
و بعض یتحولنا بجاے مہملہ و لام نیز روایت کردہ اند بمعنی طلب شناخت حال نشاط ایشان تا در حال ملال نباشد و
روایت مشہور معتبر کہ در صحاح آمدہ یتخولنا ست بخاے معجمہ و لام۔ وعن انس قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا تکلم بکلمۃ
اعادہا ثلثا۔ روایت ست از انس کہ گفت بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون میگفت سخنے را باز میگردانید آن را سہ بار
حتی تفہم عنہ۔ تا فہم کردہ میشود و بے شبہہ شنیدہ شود آن سخن از وے غالبا این عادت شریف در غالب اوقات نزد اہتمام
بآن سخن و احتمال ناشنیدن آن بودہ باشد واللہ اعلم و در لفظ کان محدثان را سخن ست مقرر و مشہور میان جمہور آنست
کہ افادۂ دوام و استمرار میکند یعنی چون گویند کہ بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ این کار میکرد مراد آن بود کہ دوام میکرد و عادت
شریف این چنین بود و بعض متاخرین را درینجا سخن ست چہ در بسیارے از احادیث کان واقع شدہ کہ مجال ارادۂ استمرار درانجا تنگ ست

كما لا يخفى على المتتبع فتدبر۔ واذا اتى على قوم فسلم عليهم۔ و چون می آمد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر سر قومے پس سلام میکرد بر ایشان۔ سلم عليهم ثلثا۔ سلام می داد بر ایشان سہ کرت اینجا میگویند کہ ما را باحادیث صحیح و نقل صریح معلوم شدہ است کہ سلام دادن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نزد در آمدن بر قومے یکبار بیش نبود پس این حدیث را دو توجیہ است یکے آنکہ مراد آنست کہ یک سلام برائے استیذان می کرد تا قوم را خبر شود و درون طلبند و سلام دیگر برائے تحیت کہ متعارف و مسنون ست نزد در آمدن و سلام دیگر نزد برخاستن از مجلس و بر آمدن او نزد ایشان پس مراد از وقت آمدن بر قوم وقت ممتد ست از اول در آمدن تا آخر بر آمدن توجیہ دیگر آنکہ این در استیذان ست کہ اگر یکبار و دو بار سلام گفتند و درون نہ طلبیدند بار سوم باید گفت و اگر این بار ہم نطلبند می باید برگشت مسنون این چنین ست۔ رواہ البخاری۔ **وعن ابی مسعود الانصاری**۔ ابو مسعود دیگر است و ابن مسعود دیگر عبد اللہ ابن مسعود ثقفی ست از مشاہیر و عظماے صحابہ و ابو مسعود نام وے عقبہ بن عمرو الانصاری و وی نیز مشہور و بزرگ ست۔ قال جاء رجل الی النبی۔ گفت ابو مسعود آمد مردے بسوے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فقال پس گفت آن مرد۔ انہ ابدع بی۔ بدرستی کہ باز ماندہ شتر من از سیر ابدع بلفظ مجہول از ابداع و ابداع باز ماندن راحلہ از سیر بجہت سستی یا گرانی بار۔ فاحملنی۔ پس سوار گردان مرا و اشترے بدہ۔ فقال ما عندی۔ پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نیست نزد من شتر یا چیزے کہ شتر بدان توان خرید کرایہ کرد۔ فقال رجل۔ پس گفت مردے۔ یا رسول اللہ انا ادلہ علی من یحملہ۔ من راہ نمائی میکنم او را بکسے کہ سوار گرداند او را و بدہد او را شترے۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من دل علی خیر فلہ مثل اجر فاعلہ۔ کسی کہ راہ نماید بر خیرے پس مر او راست مانند مزد کنندہ خیر و دلالت خیر در حکم خیر ست و چون دلالت متضمن تعلیم ست این حدیث را در کتاب العلم آورد۔ رواہ مسلم۔ **وعن جریر** قال کنا فی صدر النهار عند رسول اللہ۔ روایت است از جریر بن عبد اللہ بجلی کہ از مشاہیر صحابہ بود و موصوف بحسن صورت و سیرت و محامد صفات و کرائم اخلاق و امیر المومنین عمر رض او را تشبیہ بیوسف عم میداد گفت بودیم ما در میانہ روز نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فجاءہ قوم عراۃ۔ پس آمدند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را گروہے برہنہ تن۔ مجتابی النمار۔ گلیم پوش و نمار بکسر نون جمع نمرہ بفتح نون و کسر میم گلیمے کہ خطہاے سیاہ و سفید دارد چنانچہ اعراب را لباس ست۔ او العباء۔ شک راوی ست کہ النمار گفت یا العباء گفت و عباء بفتح عین نیز نوعے از گلیم ست۔ متقلدی السیوف۔ شمشیرہا در گردن انداختہ۔ عامتہم من مضر۔ اکثر ایشان از قبیلہ مضر بودند بعد از آن مبالغہ میکند و میگوید۔ بل کلہم من مضر۔ بلکہ ہمہ ایشان از مضر بودند۔ فتمعر وجہ رسول اللہ۔ پس متغیر شد روے مبارک پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لما رای بہم من الفاقۃ۔ بسبب آنچہ دید بر ایشان از اثر فقر و حاجتمندی حیث من از بینوائی نیم روے زرد و غم بینوایان رخ او زرد کرد۔ فدخل۔ پس در آمد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در خانہ۔ ثم خرج۔ پس بیرون آمد بعد از زمانے و تفحص نمود چیزے در خانہ نیافت۔ فامر بلالا فاذن و اقام۔ پس فرمود بلال را کہ اذان گوید و تکبیر بر آرد پس اذان گفت و تکبیر بر آورد بلال۔ فصلی۔ پس نماز گزارد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ ثم خطب

مجتابی = مثقوب

بستر خطبہ خواند۔ فقال۔ پس خواند این آیت را۔ یا ایہا الناس اتقوا ربکم۔ ای مردمان تقوے کنید پروردگار خود را و بپرہیزید از
عذاب وے۔ الذی خلقکم من نفس واحدۃ۔ آن پروردگاری کہ پیدا کرد شما را از یک ذات۔ الی آخر الآیۃ۔ تا آخر آیت کہ آخرش این
ست (ان اللہ کان علیکم رقیبا) بدرستی کہ ہست خدا بر شما نگاہبان و ناظر احوال و درین آیت ذکر تصدق و رعایت صلۂ
ارحام ست۔ والآیۃ التی فی الحشر۔ وخواند آیت دیگر را کہ در سورۂ حشر ست و در وے نیز ذکر تصدق و خیر ست۔ وآن آیت
این ست کہ۔ اتقوا اللہ ولتنظر نفس ما قدمت لغد۔ بپرہیزید خدا را و باید کہ بنگرد ہر نفس کہ چہ پیش فرستادہ است برای
فردای قیامت۔ تصدق رجل۔ در اکثر نسخ بفتح آخر ست بلفظ ماضی و در بعض نسخ بجزم آخر بر ہر تقدیر گفتہ اند کہ بمعنی امر ست
چنانکہ سیاق حدیث دلالت دارد بران یعنی باید کہ تصدق کند مرد۔ من دینارہ من درہمہ من ثوبہ من صاع برہ من صاع تمرہ
از دینار خود از درہم خود از جامۂ خود از پیمانۂ گندم خود از پیمانہ خرمای خود ہر چہ باشد ہر چہ از دست برآید۔ حتی قال ولو بشق
تمرۃ۔ تا آنکہ فرمود تصدق کند اگرچہ بنیم خرما باشد۔ قال۔ گفت جریر راوی حدیث۔ فجاء رجل من الانصار بصرۃ۔ پس آورد
مردی از انصار ہمیانی را کہ۔ کادت کفہ تعجز عنہا۔ نزدیک بود کہ کف دست وے بر نتواند داشت آن را۔ بل قد عجزت۔
بلکہ بہ تحقیق عاجز آمد کف وے از برداشتن آن و نتوانست برداشت۔ ثم تتابع الناس۔ بعد ازان پیاپی شدند مردم
در آوردن صدقات۔ حتی رأیت کومین من طعام وثیاب۔ تا آنکہ دیدم من دو تودہ از خوردنی و جامہا۔ وکوم بفتح کاف وبضم
آن نیز آمدہ تودہ از طعام و جای بلند از زمین و بزرگ و بلند از ہر چیز۔ حتی رأیت وجہ رسول اللہ۔ تا آنکہ دیدم روی مبارک
پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یتہلل۔ می درخشد و روشن میگردد از خوشحالی۔ کانہ مذہبۃ۔ گویا کہ روی مبارک او مذہبہ ست
این لفظ را بہ دو نوع ضبط کردہ اند یکی بضم میم وسکون دال مہملہ و ضم ہا و نون بعد از وے و این را دو معنی گفتہ اند یکی مغاکی
و گوی کہ در کوہ افتد و در وے آب جمع گردد و دیگر ظرفی کہ در وے روغن نگاہ دارند و مقصود تشبیہ روی
مبارک آن حضرت ست صلی اللہ علیہ وسلم در صفا و روشنی بصفائی آن آب کہ در سنگ جمع گردد و بصفائی روغن کہ در ظرف
باشد و بعضی از ائمہ اہل حدیث این وجہ ذکر کردہ اند و بس و وجہ دیگر بضم میم وسکون ذال معجمہ و فتح ہا بعد از وے بای موحدہ
و مشہور ہمین وجہ است و بہمین جزم کردہ قاضی عیاض و آن را دو معنی گفتہ یکی نقرۂ زراندود و این ابلغ ست در حسن وجہ و
اشراق آن دوم چرم زراندود و تشبیہ داد روی مبارک را در حسن و نورانیت بدان۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ از برای بیان فضل مردی کہ اول آورد صرہ را و بعد از وے دیگران متابعت او کردند۔ من
سن فی الاسلام سنۃ حسنۃ کسی کہ بنہاد و پیدا کرد در دین مسلمانی راہ و روش نیک را در مردم۔ فلہ اجرہا واجر من عمل بہا
من بعدہ۔ پس مر او راست ثواب آن سنت کہ خود کردہ و ثواب کسی کہ کار کرد بآن سنت بعد از وے۔ من غیر ان
ینقص من اجورہم شیء۔ بی آنکہ کم کردہ شود از ثوابہای ایشان چیزی۔ ومن سن فی الاسلام سنۃ سیئۃ۔ وکسی کہ
بنہاد و پیدا کرد در مسلمانان راہ و روش بد۔ کان علیہ وزرہا ووزر من عمل بہا من بعدہ من غیر ان ینقص من اوزارہم شیء۔

باشد بر وے بار گناہ آن روش و بار کسے کہ کار کند بآن بعد از وے بے آنکہ کم کردہ شود از بار ہائے ایشان چیزے۔ رواہ مسلم۔ شرح این حدیث در فصل ثانی از باب الاعتصام بالکتاب والسنۃ گذشتہ است۔ وعن ابن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تقتل نفس ظلما الا کان علی ابن آدم الاول کفل من دمہا۔ کشتہ نمیشود ہیچ نفسے بظلم مگر کہ باشد بر پسر آدم کہ نخستین پسر بود نصیبے از گناہ خون این نفس کشتہ شدہ۔ لانہ اول من سن القتل۔ زیرا کہ آن پسر آدم نخستین آدم کسے ست کہ بنہاد رسم قتل را در بنی آدم اشارت ست بقصہ کشتن قابیل ہابیل را و آن مشہور ست متفق علیہ سند کر حدیث معاویۃ۔ و زود باشد کہ ذکر کنیم حدیث معاویہ را کہ اولش این ست۔ لا یزال من امتی فی باب ثواب ہذہ الامۃ انشاء اللہ تعالےٰ۔ در باب ثواب ہذہ الامۃ کہ آخرین ابواب این کتاب ست

الفصل الثانی

عن کثیر بن قیس۔ رضی اللہ عنہ۔ قال کنت جالسا مع ابی الدرداء فی مسجد دمشق۔ روایت از کثیر بن قیس کہ از تابعین ست گفت بودم من نشستہ با ابوالدرداء در مسجد دمشق بکسرہ دال و فتح میم و کسر آن کہ پایہ تخت ملک شام ست بنائے دمشاق بن کنعان۔ فجاءہ رجل فقال۔ پس آمد ابوالدرداء را مردے پس گفت۔ یا ابا الدرداء انی جئتک من مدینۃ الرسول۔ بدرستی کہ من آمدہ ام ترا از مدینہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم لحدیث بلغنی انک تحدثہ عن رسول اللہ از جہت شنیدن حدیثے کہ رسیدہ است مرا کہ تو خبر میدہی ازان از پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم ما جئت لحاجۃ۔ نہ آمدہ ام از جہت حاجتے دیگر۔ قال فانی سمعت رسول اللہ۔ گفت ابوالدرداء پس بدرستی کہ من شنیدہ ام پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقول میگفت۔ من سلک طریقا یطلب فیہ علما۔ کسے کہ بر رود راہے را کہ طلب کند در وے علمے را از علوم دین۔ سلک اللہ بہ طریقا من طرق الجنۃ۔ ببرد او را خدائے تعالےٰ براہے از راہ ہائے بہشت۔ وان الملائکۃ لتضع اجنحتہا رضی لطالب العلم و بدرستی کہ فرشتگان ہر آئینہ مینہند بازو ہائے خود را بجہت رضا مندی طالب علم مر طالب علم را وضع جناح کنایت ست از لین جانب و انقیاد و رجوع برحمت و انعطاف و ممکن است کہ مراد گسترانیدن بازو باشد بجہت تواضع مر طالب علم را کہ سعی خود در طلب علم کہ طریق وصول بقرب حق تعالےٰ ست مبذول میدارد خصوصا طالب علمے کہ سائر احوال او موافق طریقہ طلب علم و مطابق رضائے حق ست و طیبی گفتہ کہ مراد بوضع اجنحہ باز ماندن ست از طیران و فرود آمدن برائے استماع علم چنانکہ نزول سکینہ و طواف ملائکہ بر تالیان قرآن مشعر بدان ست کہ این وضع اجنحہ از ملائکہ برائے طالب علم دنیا ست یا در آخرت یا در ہر دو واللہ اعلم۔ وان العالم لیستغفر لہ من فی السموات ومن فی الارض۔ و بدرستی کہ عالم ہر آئینہ آمرزش میخواہند و تمامی کنند برائے او ہر کہ در آسمان ست از ملائکہ و ہر کہ در زمین ست از جن و انس و ملائکہ ارضی نیز۔ والحیتان فی جوف الماء۔ و آمرزش میخواہند عالم را ماہیان در میان آب بزبان حال گفتہ اند کہ مراد تمامہ حیوانات ست ولیکن تخصیص بذکر ماہیان اشارت بآن ست کہ آب از آسمان ببرکت علما می آید کہ معیشت ماہیان در آن ست چنانکہ واقع شدہ است بہم یمطرون و بہم یرزقون و سبب در دعائے اہل علم مر عالم را آن ست کہ صلاح عالم بعلم ست و ہیچ چیزے از اصناف اہل عالم نیست کہ صلاح و وجود و بقائے وے

مقصود و منوط بعلم نباشد پس بنوشت پروردگار تعالے بہر صنعت ہر طالب علم را استغفار بجہت جزاے چیزے کہ واصل
میگردد از وے بایشان و ازین حدیث معلوم میگردد کہ گناہان عالم مغفور ست باستغفار اہل زمین و آسمان مراو را انشاء الله
تعالے وہو الغفور الرحیم- وان فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیلۃ البدر علی سائر الکواکب- و بدرستی کہ فضل عالم
بر عابد ہمچو فضل ماہ چہاردہم ست بر باقی کواکب تشبیہ کرد عالم را بماہ تمام کہ نور وے زمین را در گرفتہ است و چون فائدہ
علم متعدی ست و بہمہ عالم میرسد این تشبیہ مناسب باشد بخلاف عابد کہ فائدہ وے لازم ذات اوست و بہ غیر
نمیرسد چنانکہ نور کواکب و نیز تشبیہ عالم بقمر بجہت آنکہ نور وے مستفاد ست از حضرت رسالت صلی الله علیہ وسلم
کہ آفتاب علم دین ست بغایت مناسب ست اگر گویند کہ عالم بے عبادت نخواہد بود و عالم بے عمل را فضل نیز چنین
عبادت بے علم صحیح نباشد پس فرق میان عالم و عابد چیست جوابش آنکہ مراد بعالم کسے ست کہ بعد از تحصیل علم اکتفا
بعبادت ضروری از فرائض و سنن مؤکدات نمودہ صرف اوقات باشتغال علم بتعلیم و تصنیف و غیر آن میناید و کار وے
نشر علم و ترویج دین ست و مراد بعابد آنکہ بعد از تحصیل علم اشتغال وے بعبادت ست و اوقات وے معمور بدان و چون
فائدہ نشر علم و اشتغال بآن در دین اکثر و اوفر و نفع آن مر خلائق را عام تر و شامل تر ست لاجرم فضل وے بر عبادت بیشتر بود
چنانکہ از احادیث دیگر مفہوم میگردد- وان العلماء ورثۃ الانبیاء- و بدرستی کہ علما وارثان پیغمبرانند کہ علم دین بوراثت
از ایشان یافتہ اند و خود انبیاء را جز علم ارثے نبود چنانکہ فرمود- وان الانبیاء لم یورثوا دینارا ولادرہما- و بدرستی کہ پیغمبران
وارث نگردانیدہ اند کسے را یعنی پس نگذاشتہ اند بعد از خود بطریق ارث دینار و نہ درہم را- وانما ورثوا العلم- و نگذاشتہ اند
بارث مگر علم را- فمن اخذہ اخذ بحظ وافر- پس کسے کہ گرفت علم را و تعلم کرد آن را گرفت نصیبے تمام را از دین و سعادت یا مراد
آنست بآنکہ ہر کہ خواہد تعلم کند علم را باید کہ بگیرد از وے نصیبے تمام را و قانع نگردد باندکے از آن- رواہ احمد والترمذی
وابوداؤد وابن ماجۃ والدارمی وسماہ الترمذی قیس بن کثیر- و نام بردہ است ترمذی راوی حدیث را قیس بن
کثیر و صحیح کثیر بن قیس ست چنانکہ مؤلف ذکر کردہ است و بخاری آن را نیز در تاریخ خود در باب کثیر آوردہ نہ در باب
قیس بدانکہ این حدیث مذکور کہ ابوالدرداء روایت کرد ہمان حدیث ست کہ آن مرد در طلب وے آمدہ بود یا توطیہ و تمہید
ست کہ در مدح طلب او آوردہ و حدیث مطلوب دیگر خواہد بود کہ اینجا مذکور نشدہ این ہر دو احتمال گفتہ اند والله اعلم- ۹
عن ابی امامۃ الباہلی قال ذکر لرسول الله- گفت ابو امامہ باہلی کہ صحابی ست و منسوب ست بہ باہل بن اعصر کہ جد کلان
او ذکر کردہ شد مر پیغمبر خدا را صلی الله علیہ وسلم رجلان- دو مرد- احدہما عابد والآخر عالم- یکے از آن دو مرد عابد ست و دیگر عالم
یعنی پرسیدہ شد از حضرت وے کہ کدام از ینہا فاضل تر ست- فقال رسول الله- پس گفت پیغمبر خدا- صلی الله علیہ وسلم-
فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم- فضل عالم بر عابد ہمچو فضل من ست بر ادناے شما خیال باید کرد کہ این چہ مبالغہ است
اول فضل آنحضرت صلی الله علیہ وسلم بر انبیاء و مرسلین ست خصوصًا بر صحابہ خصوصًا بر آنکہ از ہمہ ادنے ست- ثم قال

رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ وملائکتہ واہل السموات والارض حتی النملۃ فی جحرہا - بدرستی کہ خدا
وفرشتگان وے وکسان آسمانہا وکسان زمین تا مورچہ در سوراخ خود - وحتی الحوت - وتا ماہی در آب - لیصلون علی معلم
الناس الخیر - ہر آئینہ درود میفرستند بر تعلیم کنندہ مردم خیر را یعنی علم وحکمت را ودرین اشارت ست بعلت تفضیل عالم
بر عابد واشارت ست بآنکہ سبب فضل عالم آنست کہ تعلیم میکند تا نفعت او متعدی گردد وافضل باشد از عبادت کہ غیر
متعدی ست - رواہ الترمذی - روایت کرد این حدیث را باین لفظ کہ مذکور شد ترمذی - ورواہ الدارمی عن مکحول
مرسلا وروایت کرد آن را دارمی از مکحول شامی کہ از کبار تابعین وثقات ایشان ست وافقہ اہل شام ست تا گفتہ اند
کہ علما چہار اند ابن المسیب بمدینہ وشعبی بکوفہ وحسن بصری ببصرہ ومکحول بشام بطریق ارسال - ولم یذکر رجلان -
وذکر نکرد دارمی این قصہ را کہ ذکر کردہ شدند مر آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم دو مرد - وقال - وآورد مکحول حدیث را باین
عبارت کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم - فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم ثم تلا ہذہ الایۃ پس تر خواند آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم این آیت را کہ - انما یخشی اللہ من عبادہ العلماء - نمی ترسند خدا را از بندگان وے مگر علما - وسرد
الحدیث الی آخرہ - وذکر کرد دارمی این حدیث را تا آخرش - **وعن ابی سعید الخدری** - از مشاہیر صحابہ است
پسر سعد بن مالک بن سنان ست فقیہ نبیل مکثر حدیث ست واز علما وفضلا وعقلا ست واز اصحاب شجرہ است
اول مشاہد او خندق است مشہور شدہ بکنیت - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الناس لکم تبع - گفت
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم صحابہ را کہ مردمان مر شما را کہ یاران منید وبا من صحبت داشتہ وعلم از من بے واسطہ گرفتہ اید تابعان
وپیروانند - وان رجالا یاتونکم من اقطار الارض - وبدرستی کہ مردان خواہند آمد شما را از کرانہاے زمین عرب وعجم واکثر
تابعین از عجم اند وصحابہ از عرب - یتفقہون فی الدین - درحالیکہ طلب میکنند فقہ وعلم در دین چنانکہ آیہ کریمہ (فلولا نفر من کل
فرقۃ منہم طائفۃ لیتفقہوا فی الدین الآیۃ) ناطق بدان ست - فاذا اتوکم - پس چون بیایند مردم شما را - فاستوصوا بہم
خیرا - پس وصیت بکنید بایشان نیکی را وتعلیم کنید ایشان را علم دین وتحقیق معنی لفظ استیصا در شرح کردہ شدہ است - رواہ
الترمذی - **وعن ابی ہریرۃ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الکلمۃ الحکمۃ - ودر روایتے بجائے کلمۃ الحکمۃ - ضالۃ الحکیم
وفی روایۃ ضالۃ المومن - میفرماید سخن علم وحکمت گم شدہ حکیم ست یا گم شدہ مسلمان ست - فحیث وجدہا فہو احق بہا -
پس ہر جا کہ یافت واز ہر کس کہ یافت آن کلمہ را پس آن حکیم سزاوار تر ست بآن کلمہ چنانکہ کسے گم شدہ خود را در دست ہر کہ
یابد میگیرد ہمچنین حکیم از ہر جا کہ سخن دین بشنود قبول میکند وعمل بدان میکند ونظر بآن نمیکند کہ مردے فقیر وحقیر میگوید بعض
بزرگان گفتہ اند کہ اگر یکے سخن حق از بایزید بسطامی بشنود وہمان سخن از داہ خود بشنود وقبول نکند متکبر باشد بیت
مرد باید کہ پند برگیرد ۔ ور نوشت ست پند بر دیوار ۔ ونیز این حدیث دلالت دارد بران کہ ہر کہ کلامے بشنود وفہم نکند معنی
آن باید کہ برساند آن را بکسے کہ اہل اوست وفقیہ تر از وست چنانکہ ہر کہ گم شدہ سبیل او آنست کہ تفحص کند

ضالہ = شتر گم شدہ

و بصاحب او برساند و بران كه منع علم از مستعد و اہل آن جائز نباشد چنانچه كم شده يا بنده را منع آن از صاحبش درست نيست و ہمچنانكه منع علم از اہل آن جائز نيست اعطاے آن بنا اہل نيز روا نبود چنانكه در حديث ديگر بيايد بيت بے ادب را علم و فن آموختن ٭ دادن تيغے بدست راہزن ٭ و اين حكم چنانكه باختلاف اشخاص متعلمان و طالبان مختلف ميگردد باختلاف انواع علم نيز مختلف شود پس احكام شريعت كه متعلق بمعاملات ظاہر ست عموماً ہمه كس بذل او بايد كرد و حقائق و دقائق جز باہل آن درميان نبايد نهاد و ذكر اختلافات علما در مسائل و مذاہب با عوام نيز ہمين حكم دارد خصوصاً در زمان ما كه در انكار و تردد بہانه طلبند و در جواب حال سائل نيز در نظر بايد داشت و جنيد را قدس سره گفتند كه دو كس نزد تو بيايند و از يك مسئله پرسند ہر كدام را جواب ديگر گوئى و بايد كه جواب از يك مسئله يكے باشد اين چيست فرمود الجواب على قدر السائل كلموا الناس على قدر عقولهم اين باشد۔ رواه الترمذى و ابن ماجة و قال الترمذى هذا حديث غريب و ابراهيم بن الفضل الراوى يضعف فى الحديث۔ اين حديث را ترمذى و ابن ماجه روايت كرده اند ترمذى گفت اين حديث غريب ست و ابراہيم بن فضل كه راوى اين حديث ست ضعيف داشته ميشود در حديث۔ وعن ابن عباس رضى الله عنهما قال قال رسول الله گفت ابن عباس كه گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فقيه واحد اشد على الشيطان من الف عابد۔ يك فقيه سخت تر ست بر شيطان از ہزار عابد اگر مراد بفقيه مرد ے ست كه داده شده است او را فہم در دين و تفطن مدارك و موارد آن پس وے مرد ے ست كه عارف ست بمكائد شيطان و مداخل وے و علم خواطر و تميز و ران و اگر مراد عالم باحكام دين شريعت و تفاصيل آن از ما يجوز و ما لا يجوز ست پس لابد بر حذر خواہد بود از ورع در محرمات و انكلش آنكه در استخفاف معصيت و استحلال آن نخواہد افتاد و كافر نخواہد گشت بخلاف متعبد كه نه در درجه او ست درين دو معنى۔ رواه الترمذى و ابن ماجة۔ وعن انس رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم طلب العلم فريضة على كل مسلم۔ طلب علم فرض ست بر ہر مسلمان و در مسند امام ابى حنيفه رح على كل مسلم و مسلمة و مراد بعلم درين جا علمے ست كه ضرورى وقت مسلمانان ست مثلاً چون در اسلام در آمد واجب شد بر وے معرفت صانع و صفات وے و علم به نبوت رسول صلى الله عليه وسلم و جز آن از انچه صحيح نيست ايمان بے آن و چون وقت نماز در آمد واجب شد آموختن علم باحكام صلوة و چون رمضان آمد واجب گرديد تعلم احكام صوم و ہرگاه مالك نصاب گرديد واجب شد تعلم احكام زكوة و اگر پيش از ان مرد تعلم كرد عاصى نباشد و چون زن خواست علم حيض و نفاس و جز آن از انچه متعلق باحكام زن و شوى ست واجب گردد و على هذا القياس و صوفيه گويند كه مراد علم اخلاص و معرفت آفات نفوس و خواطر و تفاصيل آن ست و ہر طائفه حمل بر علمے كرده اند كه مخصوص باو ست و صواب آنست كه گفته شد چون اخلاص و صدق نيست شرط ہمه اعمال ظاہر و باطن ست سخن صوفيه قدس الله اسرارہم اعم و اشمل باشد۔ و واضع العلم عند غير اهله۔ و نهنده علم نزد كسے كه اہل آن نيست و تعليم كننده مر او را كمقلد الخنازير الجواهر و اللؤلؤ و الذهب۔ ہمچو در گردن اندازنده خوكان ست گوہر مرواريد و طلا را۔ رواه ابن ماجة۔ روايت كرد اين حديث را تا آخر ابن ماجه

در وی البیہقی فی شعب الایمان الی قولہ مسلم۔ و روایت کرد بیہقی ہمین قدر کہ طلب العلم فریضۃ علی کل مسلم ۔ وقال ہذا
حدیث متنہ مشہور واسنادہ ضعیف۔ و گفت بیہقی این حدیثے ست کہ مشہور شدہ است در میان مردم و اسناد او
ضعیف ست ۔ وقد روی من اوجہ کلہا ضعیف ۔ و گفتہ است بیہقی کہ روایت کردہ شدہ است این حدیث بوجوہ
وطرق متعددہ کہ ہمہ ضعیف اند اما شک نیست کہ چون بطرق متعددہ روایت کردہ شدہ است بعض ببعض قوتے
شواہد یافت و حدیث را بدان قوتے پیدا خواہد شد و بیان طرق و احوال آن در شرح سفر السعادت مذکور شدہ است
در انجا باید نگریست۔ وعن ابی ہریرۃ ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خصلتان لا تجتمعان فی منافق
دو خصلت ست کہ جمع نمیشوند در منافق۔ حسن سمت ولا فقہ فی الدین ۔ یکے حُسن سمت ست یعنی راہ و روش نیک و سمت
در اصل بمعنی راہ راست میانہ پس ازان استعارہ کردند برائے ہیئت نیکان و روش نیک کہ در منظر خوش نماید و دیگر فقہ در
دین یعنی فہم و فطانت در دریافت احکام دین و مقصود ترغیب و تحریص ست مسلمانان را تا جامع این دو صفت باشد تغلیظا
وتشدید ست وے را تا در خلاف این دو صفت نیفتد۔ (رواہ الترمذی-) و در بعض النسخ والدارمی نیز مذکور ست۔ وعن
انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من خرج فی طلب العلم فہو فی سبیل اللہ حتے یرجع ۔ کسے کہ بیرون آید از
خانہ برائے طلب علم پس وے در راہ خدا است و ثواب آن میابد تا ہنگام باز آمدن بخانہ چنانکہ کسے بجہاد کفار برآید تا باز
آمدن در راہ خدا است و در حج نیز ہمچنین گفتہ اند و اگر گفتہ شود کہ ازینجا معلوم گردد کہ بعد از باز آمدن ثواب منقطع میگردد جوابش
آنکہ ثواب در راہ خدا بودن تمام شد و بعد ازان ثواب تعلیم و تکمیل دیگران خواہد بود۔ رواہ الترمذی والدارمی ۔ وعن سخبرۃ
بفتح سین مہملہ وسکون خائے معجمہ و فتح بائے موحدہ ۔ الازدی ۔ بفتح ہمزہ وسکون زائے صحابی ست روایت کردہ است
ازوے پسر او عبد اللہ و او را روایت ست در کتاب العلم ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من طلب العلم کان کفارۃ
لما مضی ۔ ہر کہ طلب کند علم را باشد این طلب وے کفارہ مر گناہان را کہ گذشتہ است و بپوشد گناہان گذشتہ وے را
و آمرزیدہ شود ہر چہ پیش ازین کردہ است از گناہان اکثر در امثال این مواضع گناہان صغیرہ مراد میدارند چنانکہ در وضو
و نماز و امثال آن الا در حج کہ کبائر نیز آمرزیدہ میگردد و شاید کہ در طلب علم نیز ہمچنین باشد واللہ اعلم ۔ رواہ الترمذی
والدارمی وقال الترمذی ہذا حدیث ضعیف الاسناد وابوداود الراوی یضعف ۔ ترمذی درین حدیث سخن کردہ و گفتہ
کہ ابوداود کہ نام وے نفیع بن الحارث ست از اہل کوفہ و قاضی ہمدان بود و اعمی بود در حدیث ضعیف ست و از ثقات
نیست و حدیث وے حجت نہ و این ابوداود غیر ابوداود صاحب سنن ست کہ از ثقات و کبار محدثین ست وعن ابی سعید
الخدری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لن یشبع المؤمن من خیر یسمعہ ۔ سیر نمیگردد مسلمان از شنیدن سخن نیک
یعنی از علم حتی یکون منتہاہ الجنۃ ۔ تا آنکہ میباشد عاقبت کار وے بہشت یعنی تا آخر عمر در طلب علم میباشد و برکت
آن در بہشت میرود و درین حدیث بشارت ست مر طالب علم را کہ از عالم با ایمان میرود ان شاء اللہ تعالے و بقصد

دریافت این بشارت یعنی از اہل اللہ تا آخر عمر در طلب علم و تحصیل آن مے بودند با وجود حصول مرتبہ اعلے از علم رضی اللہ تعالے عنہم و چون دائرہ علم وسیع و بے نہایت ست ہر کہ مشغول ست بعلم اگرچہ بتعلیم و تصنیف باشد بحقیقت طالب علم و تکمیل آنست۔ رواہ الترمذی۔ وعن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من سئل عن علم علمہ۔ کسے کہ پرسیدہ شود از علمے کہ میداند آن را۔ ثم کتمہ۔ پس تر پوشید آن علم را۔ الجم یوم القیمۃ بلجام من النار۔ لگام کردہ میشود در دہان او از آتش دوزخ اگر علمے باشد کہ دانستن آن ضروری ست و کسے دیگر از علما نباشد کہ بیان کند آن را و مانع صحیح از ان نباشد و از جہت بخل و عدم اعتنا بعلم دین بود۔ رواہ احمد و ابوداؤد والترمذی ورواہ ابن ماجۃ عن انس۔ وعن کعب بن مالک صحابی مشہور ست از شعرائے اسلام و یکے از ان سہ تن کہ تخلف کردند از غزوہ تبوک و قبول افتاد توبہ ایشان چنانکہ منطوق قرآن مجید ست۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من طلب العلم لیجاری بہ العلماء۔ ہر کہ طلب کند علم را تا ہمراہی کند علما را در بحث و گفتگوے علم یعنی خود را برابر سازد با علما و مباہات و مفاخرت نماید بدان۔ او لیماری بہ السفہاء۔ یا از برائے آنکہ تا جدال و نزاع کند جاہلان را و بیخبردان را و در شکست اندازد ایشان را۔ او یصرف بہ وجوہ الناس الیہ۔ یا از برائے آنکہ بگرداند رویہائے مردم را بسوے خود و مایل کند از ایشان مال و جاہ و صرف کند آن را در کار دنیا و شہوات نفس۔ (ادخلہ اللہ النار) ہر کہ علم را از برائے مجرد این اغراض طلب دارد در آرد او را خدائے تعالے در آتش دوزخ و اگر بحکم جبلت و طبیعت شوبے از ریا و داعیہ نفس باشد معذور ست و احتراز از ان در حکم نا مقدور و این حکم ندارد چنانکہ در حدیث آیندہ اشارتے بآن واقع شدہ است و گفتہ اند کہ چون پروردگار تعالی خواہد کہ امرے شریف و عزیز کہ متضمن حکمت ست حادث گرداند بے اختیار داعیہ از نفس آدمی بوجود آرد کہ تا بے تکلف وجود آن چیز بوجود آید چنانکہ در وجود فرزند داعیہ شہوت در مرد و زن آفریدہ کہ بے اختیار یکدیگر میل و رغبت نمایند ہمچنین در وجود علم داعیہ نفسانی پیدا کردہ تا بقوت باعثہ بوجود آید و اگر توفیق و عنایت الٰہی ناصر و معین حال آن بندہ گردد از ان نیز برآرد تعلمنا العلم لغیر اللہ فابی العلم ان یکون الا للہ کہ فرمودہ اند این معنی دارد و نسال اللہ العافیۃ۔ روی الترمذی وابن ماجۃ عن ابن عمر وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من تعلم علما مما یبتغی بہ وجہ اللہ۔ کسے کہ بیاموزد علمے را از جنس علمے کہ طلب کردہ شود بدان علم ذات مقدس الٰہی و رضاے او و تنبیہ است بآنکہ انچہ بوے وجہ اللہ توان ارادہ نمود سزاوار نیست کہ آن را در طلب متاع دنیا محقر گرداند بیت بار مفروش بدنیا کہ بسے سود نکرد۔ آنکہ یوسف بزر ناسرہ بفروختہ بود۔ یا مراد آنست کہ اگر علمے باشد نہ از علوم دین و آن را وسیلہ دنیا سازند مذموم نباشد بعد از آنکہ تعلم آن مباح باشد و از علوم بدعیہ محرمہ و مکروہہ نبود طالب علمے بود کہ در تحصیل معما و عروض و قافیہ و اقسام شعر جہد بسیار می نمود و میگفت کہ من دوست میدارم کہ این علوم را وسیلہ دنیا سازم نہ علوم دین را و طیبی مثل این سخن از بعضے زہاد و علما نیز نقل کردہ واللہ اعلم۔ لا یتعلمہ الا لیصیب بہ عرضا من الدنیا۔ نیاموزد آن علم را مگر از برائے اینکہ برسد بسبب و وسیلہ این علم متاعے را از دنیا

دریں جا دلالت است بر آنکہ حرمان از سعادت ثواب الٰہی بعلت انحصار طلب علم ست در اصابت عرض دنیا و اگر مشوب و مخلوط بران باشد و نیت عمل و ترویج دین نیز وارد بر اندازہ ثواب نیز یابد لیکن از مرتبہ کمال و تمام محروم باشد در فرسے باین معنی در حدیث انما الاعمال بالنیات در صدر کتاب واقع شدہ است فقد بر۔ لم یجد عرف الجنۃ یوم القیٰمۃ۔ نیابد آن کس بوئے بہشت را روز قیامت یعنی ریحہا۔ تفسیر عرف ست کہ بفتح عین مہملہ و سکون را بمعنی بوئے خوش آید و ظاہر حدیث مبالغہ است در حرمان آنکس از در آمدن بہشت پس مراد در آمدن باشد با مقربان و مخلصان کہ اصلا عذاب نہ بینند و ابتداءً بہ بہشت در آیند چنانکہ مثل این تاویل در احادیث آمدہ است و بعض گفتہ اند کہ چون بندگان را در محشر بیارند بوئے خوش از بہشت بمشام ایشان رسانند تا از ہموم و وحشت آن مقام و موقف راحتے یابند و دماغ ایشان قوت گیرد پس این شخص ازین بوئے خوش محروم باشد و لہٰذا بہ مجاز عصیت و محبت دنیا حکم مزکوم گیرد۔ رواہ احمد و ابو داؤد و ابن ماجہ۔ و عن ابن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نضر اللہ عبداً۔ نضر بتشدید و تخفیف ہر دو روایت ست و نضرت و نضارت در اصل بمعنی خوبی روئے و روشنائی اوست و مراد اینجا رفعت قدر و علو منزلت و زیادت بہجت و سرورست در دنیا و آخرت میفرماید نضارت و یاد خدائے تعالےٰ بندۂ را کہ سمع مقالتے۔ شنید کلام مرا فحفظہا۔ پس یاد گرفت آن را۔ ووعاہا۔ و گرد آورد و نگاہداشت آن را و فراموش نکرد بعد از یاد گرفتن بتکرار و تذکار۔ واداہا۔ و گذارد آن را و برسانید یعنی بمردم ہمچنانکہ شنید چنانکہ امانت بعینہا برسانند۔ فرب حامل فقہ غیر فقیہ۔ پس بسا بردارندۂ فقہ و یاد دارندۂ آن را کہ غیر فقیہ است۔ ورب حامل فقہ الی من ہو افقہ منہ۔ و بسا بردارندۂ فقہ کہ فقیہ است بسوئے کسے کہ فقیہ تر ست از وے پس باید کہ چنانکہ شنیدہ است برساند تا آنکس کہ بوے میرساند مراد از ان بفہمد کہ این رسانندہ بفہمیدہ است و این حدیث دلالت دارد بر آنکہ نقل حدیث باللفظ باید و در نقل بالمعنی علماء را اختلاف ست مختار آنست کہ جائز ست از کسے کہ عارف ست بمورد کلمات و خواص تراکیب و عبارات و حاذق ست بمعرفت مقتضیات مقام و اسرار و نکات و اشارات و با وجود آن نقل باللفظ اولےٰ و افضل و احوط ست چنانکہ عبارت نضر اللہ اشارت بدان ست و در وقوع نقل بالمعنی سخن نیست چہ می بینیم کہ کتب احادیث از کتب ستہ و غیرہا بر یک حدیث متفق اند و الفاظ آن مختلف ست۔ ثلث لایغل علیہن قلب مسلم۔ سہ خصلت ست کہ کینہ و عداوت نمیکند یا خیانت نورزد دل مسلمان در حالتے کہ برین سہ خصلت ست لایغل را بچند نوع خواندہ اند بفتح یا و کسر غین از غل بکسر معجمہ بمعنی حقد یعنی کینہ و بضم یا و کسر غین از اغلال بمعنی خیانت و بفتح یا و ضم غین از غلول نیز بمعنی خیانت و این کلمہ را از زیادہ تحقیقے ست کہ در شرح مذکور ست و آن سہ خصلت کدام ست یکے۔ اخلاص العمل للہ۔ خالص گردانیدن عمل برائے خدا کہ در آن نظر بر سمعہ و ریا نباشد بلکہ مطلقا ملاحظہ غرض و عوض نبود۔ والنصیحۃ للمسلمین۔ دوم خیر خواہی و خیر اندیشی مر مسلمانان را و امداد و اعانت کردن ایشان را۔ ولزوم جماعتہم۔ سوم لازم گرفتن جماعت مسلمانان را و بیرون نیفتادن از آن۔ فان دعوتہم تحیط من ورائہم

زیراکه دعاے مسلمانان احاطه میکند و شامل میگردد کسے راکه در راے ایشان ست و را آو بالمد بمعنی پس و پیش هر دو آید و این علت التزام جماعت ست و من بفتح میم و کسر آن هر دو روایت ست و وجه ربط این کلام یعنی ثلث لا یغل بکلام سابق یعنی نضر الله عبدا آنست که چون ترغیب کرد براداے انچه شنیده است از حضرت وے ذکر کرد انچه مقوی و موید آن باشد تا اخلاص عمل براے خدا و نصیحت مر مسلمانان را و لزوم جماعت مسلمانان نبود اداے مذکور حصول نگیرد و اتمام نه پذیرد و طیبی گفته که کلام سابق توطیه و تمهید این کلام ست و مقصود اداے همین کلام ست که جامع ست تنظیم لامر الله و الشفقة علی خلق الله را فافهم۔
رواه الشافعی والبیهقی فی المدخل۔ روایت کرد این حدیث را امام شافعی و بیهقی در مدخل که نام کتاب بیهقی ست از ابن مسعود۔ و رواه احمد والترمذی وابوداود وابن ماجة والدارمی عن زید بن ثابت۔ و روایت کرده اند آن را این پنج کس از زید بن ثابت۔ الا ان الترمذی واباداود لم یذکرا ثلث لا یغل علیهن الی آخره۔ مگر آنکه این دو کس ذکر نکرده اند این کلام آخیر را که ثلث لا یغل علیهن الی آخره ست— وعن ابن مسعود قال سمعت رسول الله۔ ابن مسعود گفت که شنیدم پیغمبر خدا را۔ صلی الله علیه وسلم یقول۔ میگفت۔ نضر الله امرا سمع منا شیئا فبلغه کما سمعه۔ تر و تازه گرداند خداے تعالیٰ مردے را که شنید از ما چیزے را از کلام پس برساند آن را همچنانکه شنید آن را— فرب مبلغ اوعی له من سامع۔ پس بسا کسے که رسانیده شد بوے حدیث نگاهدارنده تر و فهم کننده تر ست آن را از شنونده و مآل معنی این حدیث هم مضمون حدیث سابق ست باندک تفاوتے که در بعض الفاظ واقع است۔ رواه الترمذی وابن ماجة ورواه الدارمی عن ابی الدرداء و گفته اند که اگر در طلب حدیث و حفظ و تبلیغ وے فرضا هیچ فائده نبودے جز امید واری برکت این دعا از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم پس بودے در دنیا و آخرت اللهم ارزقنا۔ وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتقوا الحدیث عنی الا ما علمتم۔ پرهیز کنید حدیث کردن را از من مگر چیزے را که میدانید بیقین یا بظن غالب که از من ست تا در ورطه دروغ بر بستن بر من نیفتید۔ فمن کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار۔ پس کسے که دروغ بر بندد بر من دیده و دانسته پس باید که بگیرد جاے نشست خود را از آتش دوزخ شرح این کلام در فصل اول در حدیث اول گذشت

رواه الترمذی و رواه ابن ماجة عن ابن مسعود و جابر و لم یذکر۔ و ذکر نکرد ابن ماجه این کلام را که۔ اتقوا الحدیث عنی الا ما علمتم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال فی القرآن برأیه فلیتبوأ مقعده من النار کسے که بگوید در تفسیر قرآن برائی عقل و قیاس خود بے آنکه مستندے از نقل داشته باشد پس باید که بگیرد جاے نشست خود را از آتش دوزخ۔ و فی روایة۔ و در روایتے اینچنین آمده است۔ من قال فی القرآن بغیر علم۔ کسے که بگوید و سخن کند در قرآن بے علم۔ فلیتبوأ مقعده من النار رواه الترمذی۔ وعن جندب بضم جیم و ضم دال و فتح دال نیز آمده نام ابوذر غفاری ست و لیکن غالب ذکر وے بکنیت اوست و مناقب او کثیر ست و در بعض مواضع نوشته شده است و جندب بن عبد الله بجلی نیز صحابی ست که حسن بصری و محمد بن سیرین از وے روایت دارند و جندب قسری نیز در کتاب مذکور است و گفته اند المشهور ان

کہ وے علقمے ست نہ قسری و در بعض النسخ مصابیح قشیری ست تا درین حدیث کدام یکے ازین سہ مراد است واللہ اعلم —

قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال فی القرآن برایہ فاصاب فقد اخطأ۔ ہر کہ بگوید در قرآن و سخن کند دران از پیش خود پس صواب کند و دریابد حق را پس بتحقیق خطا کرد یعنی اگرچہ در واقع حق و صواب بتفاق افتاد اما چون در قصد و طریق آن خطا کرد حکم خطا وارد و این برعکس حال مجتہد ست کہ اگرچہ خطا کند بر صواب ست بمعنی نیل اجر و صواب و کلام درین مقام تفصیلے دارد مجمل آنکہ تفسیر ست و تاویل تفسیر آنکہ جزم کند کہ مراد حق ہمین است ایں معنی جز بنقل از ائمہ اہل تفسیر کہ برسد سند آن بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم درست نباشد و تاویل آنکہ بطریق احتمال گوید کہ تواند مراد این باشد و این بشرط موافقت قواعد عربیت و قوانین شرع درست است واللہ اعلم۔ رواہ الترمذی و ابوداود۔ — **عن ابی ہریرۃ** رضی اللہ عنہ — قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المراء — بکسر میم و ممدود — فی القرآن کفر — جدال و نزاع در قرآن کفر ست یعنی نزدیک ست کہ بکفر کشد و بعض گفتہ اند کہ مراد بمراء درینجا شک و تشکیک ست و برین وجہ مراد حقیقت کفر باشد۔ رواہ احمد و ابوداود۔ — **وعن عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جدہ** — ضمیر جدہ یا راجع ست بعمرو بن شعیب یا بابیہ و این اسناد بیانے وارد در بعض مواضع گفتہ شدہ است — قال سمع النبی صلی اللہ علیہ وسلم قوما یتدارءون فی القرآن — گفت عمرو بن شعیب از پدرش از جد کہ شنید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قومے را کہ تدافع و تناقض میکنند در قرآن و جدال و نزاع مینمودند دران — فقال — پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم — انما ہلک من کان قبلکم بہذا — ہلاک نشدند کسانے کہ پیش از شما بودند مگر باین صفت کہ — ضربوا کتاب اللہ بعضہ ببعض — زدند کتاب خدا را بعض آن را ببعض پیدا کردن تناقض میان آیات و گفتند کہ این آیت مخالف آیہ ست و آن مخالف این یا مراد خلط بعض آیات ست ببعض و عدم تمیز میان محکم و متشابہ و مجمل و مبین و ناسخ و منسوخ و معنی اول انسب ست بقول او کہ فرمود — (وانما نزل کتاب اللہ یصدق بعضہ بعضا) — و فرو نیامدہ است کتاب خدا مگر آنکہ تصدیق میکند بعض او بعض را — فلا تکذبوا بعضہ ببعض — پس تکذیب نکنید بعض آن را ببعض — فما علمتم منہ فقولوا — پس آنچہ بدانید از کتاب خدا و برسد علم شما بدان پس بگوئید و بیان کنید — وما جہلتم فکلوہ الی عالمہ — و آنچہ ندانید و نرسد علم شما بدان پس بسپارید آن را بدانندۂ او یعنی اللہ تعالےٰ و رسول او صلی اللہ علیہ وسلم و بعض گفتہ اند مراد عالمے ست کہ علم کتاب و تفسیر آن دارد — رواہ احمد و ابن ماجہ — **وعن ابن مسعود** رضی اللہ عنہ — قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انزل القرآن علی سبعۃ احرف — فرود فرستادہ شدہ است قرآن بر ہفت حرف حرف در لغت بمعنی طرف ست و اینجا ہفت نوع و ہفت طریق و آنچہ مناسب این معنی افتد مراد است و شراح را اختلاف ست کہ باین ہفت حرف کہ فرمودہ اند مراد چیست اکثر بر آنند کہ مراد بآن ہفت لغت ست کہ در عرب مشہور ست و مشہور لغتہا جنت بودہ اند و آن لغت قریش و طی و ہوازن و اہل یمن و ثقیف و ہذیل و بنی تمیم ست آوردہ اند اول کہ قرآن نازل شد بلغت قریش آمد کہ لغت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود و چون بر سائر عرب تکلم بدان شاق آمد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از حضرت عزت التماس کرد کہ درین امر توسعہ شود پس امر شد کہ ہر کس بلغت خویش بخواند و ہمچنین میخواندند تا زمان امیر المومنین عثمان و چون نے

رضی اللہ عنہ مصاحف متعددہ بنویسانید و ببلاد اسلام بفرستاد قرار بر ہمان لغت داد کہ زید بن ثابت بامرابی بکر صدیق وتصوآب عمر فاروق رضی اللہ عنہما جمع کردہ بود و امر کرد بمحو باقی لغات بجہت مشاہدۂ اختلاف مردم بایکدیگر وتکفیر بعض مر بعض را و نماند از ان لغات مگر چیزے اندک و متفق شدند بران صحابہ و باقی ماند بعد از ایشان تا برسید بقراء سبع باسانید متصلہ و باقی ماند اختلافے کہ درین لغت مقررہ بود از ادغام و امالہ و وقف وجز آن از انچہ میان این قراء بحسب اختیار و ترجیح مختلف افتادہ است و بعض گویند کہ مراد بحرف سبع قراءات سبعہ است کہ ہمہ متواتر و ثابت اند بے شبہہ و بر ہمہ احکام قرآنیت از صحت صلوۃ و حرمت مس محدث و جنب و امثال آن مترتب ست و بعض ہفت معانی مراد داشتہ اند کہ قرآن بران مشتمل ست از امر و نہی و قصص و امثال و وعظ و وعد و وعید و بعض بعقائد و احکام و اخلاق و قصص و امثال و وعد و وعید تفسیر کردہ اند و بعض گویند کہ مراد ہفت عدد مخصوص نیست بلکہ مراد توسعہ و کثرت ست و عرب ہفت را باین معنی استعمال میکنند زیرا کہ این عدد لیست کہ قاعدہ زمان و مکان بر انست کما قالوا واللہ اعلم۔ لکل آیۃ منہا ظہر وبطن۔ مر ہر آیتے را از ان حروف سبعہ کہ قرآن بران منزل ست و در بعض نسخ لکل آیۃ منہ و این ظاہر تر ست و این ضمیر راجع بقرآن ست یعنی ہر آیتے از قرآن را ظاہری و باطنی مراد بظاہر انچہ ہمہ اہل زبان می فہمند و باطن انچہ بندگان خاص حق تعالےٰ بران مطلع اند یا مراد بظاہر انچہ بیان میکنند آن را تفسیر و باطن انچہ کشف می نماید آن را تاویل و تفسیر انچہ متعلق بروایت ست و تاویل انچہ متعلق بدرایت ست و بعض گویند مراد بظہر بیان آوردن ست بدان و ببطن عمل کردن بآن یا مراد بظہر قراءت و تلاوت ست و ببطن تفہم و تدبر یا ظاہر لفظ و بطن معنی یا مراد آنست کہ قصص قرآن در ظاہر اخبار ست و در باطن اعتبار۔ ولکل حد مطلع۔ بضم میم و فتح طاء مشددہ جاے بلند کہ بران برآیند و بر پایان وے مطلع شوند و حد بمعنی طرف و نہایت یعنی ہر یک از ظہر و بطن را حدے و نہایتے ست و ہر حد و نہایت را مقامے ست کہ بہ ترقی و صعود بران مقام اطلاعی واقع میشود بران حد و نہایت پس مطلع ظہر تعلم عربیت ست و علومیکہ ظاہر معنی قرآن بدان متعلق ست و معرفت اسباب نزول و ناسخ و منسوخ و امثال آن و مطلع بطن ریاضت و اتباع ظاہر عمل بمقتضاے آن تزکیۂ نفس و تصفیۂ قلب و تجلیۂ روح و تخلیۂ سر کہ بعد از حصول این بربطون قرآن اطلاع افتد چنانکہ گفتہ است بیت جمال شاہد قرآن نقاب انگاہ بکشاید کہ دار الملک ایمان را بیابد خالی از غوغا و بعض گفتہ اند کہ مراد بحد احکام شرع ست کہ تعیین نمودہ و حد زدودہ است و ہر یک از احکام او را موضعے ست کہ بدان اطلاع افتد بر ہر حکم و تمامہ آن حدود و احکام و مواضع اطلاع بر آن حاصل نبود مگر حضرت رسالت را صلی اللہ علیہ وسلم و علماء را در ان طبقات و منازل و مقامات ست بعضہا فوق بعض و معانی دیگر نیز گفتہ اند و انچہ مذکور شد اولے و ارجح ست واللہ اعلم۔ (رواہ فی شرح السنۃ)

وعن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم العلم ثلثۃ۔ علم اصول دین و شریعت سہ ہست۔ آیۃ محکمۃ۔ یکے آیتے کہ محکم ست اشارت بکتاب اللہ ست و تخصیص بآیت محکمہ بجہت آنست کہ آن ام الکتاب و اصل وے ست و محفوظ ست از احتمال و اشتباہ و ہر چہ جز او ست از متشابہات محمول بران ست و علومیکہ مبادی و وسائل آنست متعلق ست بدان۔ او سنۃ قائمۃ۔ یا سنتے کہ ثابت ست بحفظ متون و اسانید آن۔ او فریضۃ عادلۃ۔ یا فریضہ الیست کہ مثل و عدیل کتاب و سنت ست اشارت ست باجماع و قیاس کہ مستند

و مستنبط اند ازان و باین اعتبار آن را مساوی و معادل کتاب و سنت داشته اند و تعبیر ازان بفریضه کردند تنبیه برانکه عمل بآنها واجب
ست چنانکه بکتاب و سنت پس حاصل معنی حدیث آن شد که اصول دین چهار ست کتاب و سنت و اجماع و قیاس - وما کان
سوی ذلک فهو فضل - و هرچه که هست از سوا علوم جز این پس آن فضل ست و لا یعنی و فضل در لغت بمعنی زیادت ضد نقص
و جمع آن فضول ست غالب آمده در ما لا یعنی و آنچه خیر نیست در وے و فضول کسے که مشغول باشد بما لا یعنی بیت هرچه قال الله
و قال رسول نه فضله باشد فضل منخوان ای فضول ٭ رواه ابو داؤد و ابن ماجه - وعن عوف بن مالك الاشجعی -
صحابی ست اول مشاهد او خیبر ست و بود باوے رایت اشجع روز فتح سکونت کرد شام را و وفات یافت در وے سنه ثلث
و سبعین - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقص - اصل قص بمعنی اعلام اخبار و بیان ست و قصه مشتق ست ازان و قاص
کسے کو قصه را بروجهیکه هست بگوید و بخواند و بمعنی وعظ گفتن و پند و نصیحت دادن نیز آید قاص واعظ را گویند و مراد اینجا این
معنی ست می فرماید که قصه نخواند و وعظ نمیگوید - الا امیر - مگر حاکم و امیر و که پند گوید مردم را و خبر دهد ایشان را از اخبار ماضیه
تا ایشان اعتبار گیرند و پند پذیر شوند - او مامور - یا کسے که امر کرده است او را حاکم و ماذون و مجاز ست از پیش وے پس حکم
او حکم امیر ست - او مختال - یا مردے متکبر معجب که از برائے طلب ریاست و اتباع هوی ریا میکند و تصدر می جوید و مختال
بخاے معجمه است و در بعض روایات محتال بمهمله نیز آمده از حیله و بعض این روایت را اصح و اولے داشته اند والله اعلم و درین
زجر ست از قص و وعظ بے اذن امام زیرا که امام داناتر ست بمصالح رعیت و مهربان تر ست بر ایشان و اگر خود نگوید پیدا
کند از میان علما کسے را که بعلم و تقوے و دیانت و صیانت و ترک طمع و حسن عقیدت موصوف بود و از جهل و فسق و خیانت
و بدعت دور باشد و ازینجا استنباط می توان کرد که تصدر بر سجاده مشیخت برائے وعظ و ارشاد و هدایت بے اذن مشائخ و اجازت
و استخلاف ایشان جائز نبود چنانکه بعض متشیخه از اهل جهل و هوی میکنند و بعضے از شارحان گفته اند که ورود این حدیث در خطبه
الیست که مفوض است بامر امام و هر که نائب او باشد - رواه ابو داؤد و رواه الدارمی عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده
و فی روایته او مراء - و در روایت دارمی او مراء آمده بمعنی ریا ورزنده بدل - لفظ او مختال - که در روایت ابو داؤد واقع شده
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من افتی بغیر علم - کسے که فتوے دهد بے علم - کان اثمه علی من
افتاه - باشد گناه او بر گردن کسے که استفتا نمود و پرسید از وے مسئله چه باعث این فتوے بے علم که موجب
اثم است او شده اما اگر مجتهد با وجود مردے دیگر اعلم از وے پرسیده باشد پس برین وجه افتاد بمعنی استفتا باشد و این
بر تقدیرے ست که آں فتے اول بر لفظ معلوم باشد و او را بر لفظ مجهول نیز خوانده اند و معنی این شود که هر که فتوے داده شد
بے علم باشد گناه او بر کسے که فتوے داده است او را و این معنی ظاهر تر ست - ومن اشار علی اخیه - و کسے که امر کرد برادر
خود را که مشورت کرده است با او وے و مصلحت طلبیده - بامر یعلم ان الرشد فی غیره - بکارے که میداند که صلاح کار وے
در غیر آن کار ست - فقد خانه - پس به تحقیق خیانت کرد او را المستشار مؤتمن که در حدیث دیگر واقع شده است این معنی

دارو۔ رواہ ابوداؤد۔ وعن معویۃ قال ان النبی ۔ گفت معاویہ کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم نہی عن الاغلوطات۔ نہی کرد از اغلوطات جمع اغلوطہ بالضم ہمزہ وسکون غین وغلوطہ بے ہمزہ نیز آمدہ کلامے کہ در غلط انداختہ شود کسے را بدان وآن را مغالطات نیز گویند اگر بقصد اظہار فضیلت نفس خود ونقص غیر شمرندہ ساختن ورسوا گردانیدن او کند وباعث تہیج فتنہ وشر وموجب عداوت وایذا گردد حرام ست وبعض گفتہ اند کہ اگر بطریق جزا ومکافات باشد چنانکہ دیگرے را در مغالطہ انداخت آن دیگر نیز او را در آن بیندازد بحکم جزاء سیئۃ سیئۃ مثلھا جائز ست چنانکہ امام شافعی رح یا امام ابویوسف رح در مجلس ہارون رشید کرد واللہ اعلم۔ رواہ ابوداؤد۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تعلموا الفرائض والقرآن بیاموزید فرائض را وقرآن را۔ وعلموا الناس۔ وبیاموزانید مردم را۔ فانی مقبوض۔ زیرا کہ من قبض کردہ میشوم وبرداشتہ میشوم از عالم ومراد بفرائض احکامے کہ فرض ولازم ست عمل بدان در دین وچون در مقابلہ قرآن واقع شدہ مراد احکامے خواہد بود کہ در سنت واقع شدہ است وبعضے از فرائض علم مواریث مراد داشتہ اند۔ رواہ الترمذی۔ وعن ابی الدرداء قال کنا مع رسول اللہ۔ گفت ابوالدرداء بودیم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فشخص ببصرہ الی السماء۔ پس برداشت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چشم مبارک خود را بسوئے آسمان وتیز دید بجانب آن گویا کہ منتظر وحی شد کہ فرود آید پس وحی آمد باقتراب اجل وے صلی اللہ علیہ وسلم۔ ثم قال ھذا اوان یختلس فیہ العلم من الناس۔ پس گفت این وقت آنست کہ در ربودہ شود در روے علم وحی از مردم حتی لا یقدروا منہ علی شیء۔ تا آنکہ قادر نباشند از علم بر ہیچ چیز۔ رواہ الترمذی۔ وعن ابی ہریرۃ روایۃ۔ آمدہ است از ابی ہریرہ بطریق روایت واین عبارت از رفع حدیث ست بجائے آنکہ گویند قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ولیکن چون در ابی ہریرہ رالقین نیست بانکہ وے این لفظ گفتہ بجائے وے لفظ روایت آورد مقصود آنست کہ روایت کرد ابوہریرہ از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود یوشک ان یضرب الناس اکباد الابل۔ نزدیک ست کہ بزنند مردم جگرہائے شتران را کنایت ست از سرعت سیر وطول سفر۔ یطلبون العلم۔ درحالیکہ طلب کنند علم را۔ فلا یجدون احدا اعلم من عالم المدینۃ۔ پس نیابند ہیچ یکے را دانا تر از عالم مدینہ مطہرہ۔ رواہ الترمذی وفی جامعہ۔ ومذکور ست در جامع ترمذی کہ قال ابن عیینۃ انہ مالک ابن انس۔ گفت سفیان بن عیینہ کہ از اصحاب مالک وشیوخ شافعی ست مراد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از عالم مدینہ کہ فرمودہ است امام مالک ست۔ ومثلہ عن عبدالرزاق۔ ومانند این سخن ابن عیینہ منقول ست از عبدالرزاق کہ از کبار مشاہیر ائمہ حدیث ست یعنی وے نیز گفت کہ از عالم مدینہ امام مالک مراد ست۔ قال اسحق بن موسی۔ گفت اسحق بن موسی کہ از شاگردان سفیان بن عیینہ است۔ وسمعت ابن عیینۃ انہ قال ھو العمری الزاہد۔ وشنیدم ابن عیینہ را کہ گفت آن عالم مدینہ کہ در حدیث مذکور ست عمری زاہد ست کہ در مدینہ بود واز علماء وزہاد وقت خود بود واز اولاد عمر بن الخطاب رض۔ واسمہ۔ ونام عمری زاہد عبدالعزیز بن عبداللہ۔ پس نقل از ابن عیینہ مختلف آمدہ ترمذی وعبدالرزاق آنچنان نقل کرد کہ عالم مدینہ امام مالک را گفت واسحق ابن موسی نقل کرد کہ عمری زاہد را گفت ونام عمری زاہد کہ مشہور ست عبداللہ بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب رض ست وکلام در ینجا

در شرح بطول و تفصیل ذکر کرده ایم و پوشیده نماند که در تعیین و تشخیص مراد از عالم مدینه تیقین را مجال تنگ ست هر کس باعتقاد خود بطریق ظن گفته و چون امام مالک در زمان خود بحدیث و فقه و اجتهاد و امامت ممتاز بود و باین بلده طیبه حضرت صیتے و ارتباطے و بلا زمتے خاص داشت مظنه آن هست که توان بروے حمل کرد اما با وجود آن در زمان وے و پس و پیش از وے درین بلده در اکناف عالم علما و مجتهدان و امامان بوده اند که خارج از حد عد و حصر باشند ظاهر آن ست والله اعلم که مصدوق کلام معجز نظام الجبار ست از حال آخر زمان که علم و دین منحصر و منتشر گردد و در مدینه مطهره چنانچه از بعض احادیث ظاهر میگردد و کذا قیل و این قول اقرب بصواب والله اعلم۔ و عنه۔ و هم از ابی هریره روایت ست که گفت فیما اعلم۔ و اعلم بصیغه متکلم این لفظ ابو هریره است و اعلم بلفظ ماضی از اعلام نیز خوانده۔ عن رسول الله۔ در آنچه میدانم از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم۔ این حدیث ست که۔ قال۔ گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان الله۔ بدرستی که خداے۔ عز و جل یبعث۔ می برانگیزد و پیدا میکند۔ لهذه الامة۔ براے نفع این امت و تقویت و تائید دین وے۔ علی راس کل مائة سنة۔ بر سر تمامی هر صد سال۔ من یجدد لها دینها۔ کسے را که نو میگرداند و تازه میسازد براے این امت دین او را۔ رواه ابو داؤد۔ بدانکه اکثر مردم ازین حدیث چنان فهمیده اند که مراد یک شخص است از امت که ممتاز میگردد از میان اهل زمان خود بتجدید و نصرت دین و ترویج و تقویت سنت و قلع و قمع بدعت و نشر علم و اعلاے کلمهٔ اسلام تا آنکه تعیین کرده اند که در مائهٔ اولے فلان بود و در مائهٔ دوم فلان و بعض گفته اند که اولے حمل بر عموم ست خواه یک کس باشد یا جمعے باشند چه کلمهٔ من واقع میشود بر واحد و بر جمع و نیز مخصوص نیست بعلما و فقها بلکه شامل ست ملوک و امرا و قرا و اصحاب حدیث و زهاد و عباد و علماے نحو و ارباب سیر و تواریخ و اغنیا و اسخیا که اموال و اشیا را بر علما و صلحا و مصارف خیر صرف کنند و باعث ترویج و تقویت دین گردند و جمیع طوائف را که بوجود ایشان قوتے و کمالے و رواجے در دین پیدا آید انتهی و اگر عموم بلاد و دیار نیز اعتبار کنند تا شاید که در یک زمان در شهرے یکے یا جماعه پیدا شوند باین صفت و در بنا شد والله اعلم۔ (و عن ابراهیم بن عبد الرحمن العذری)۔ بضم عین و سکون ذال معجمه منسوب ست بعذره بن سعد که پدر قبیله ایست از خزاعه۔ قال قال رسول الله۔ گفت ابراهیم بن عبد الرحمن که از ثقات تابعین ست گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یحمل هذا العلم۔ بر میدارند و یاد میگیرند این علم را یعنی علم کتاب و سنت را۔ من کل خلف عدوله۔ از هر جماعت پس آینده از سلف عادلان ایشان که شایسته روایت کرده اند۔ ینفون عنه تحریف الغالین۔ دور میکنند و می اندازند از علم تغیر از حد در گذرندگان در امر دین را و تحریف تبدیل حق بباطل تغیر در لفظ یا در معنی۔ وانتحال المبطلین۔ و دور میکنند دروغ بستن اهل بطلان را و انتحال دعوی کردن چیزیکه از آن دیگرے ست براے نفس خود بدروغ از شعرے یا قولے و اینجا کنایت از کذب ست و تاویل الجاهلین۔ و دور میکنند تاویل جاهلان را که جهل علم و دانش آیات و احادیث را تاویل کنند و از ظاهر بگردانند۔ رواه البیهقی فی کتاب المدخل مرسلا۔ روایت کرد این حدیث را بیهقی در کتاب خود که مدخل نام دارد بطریق ارسال۔ من حدیث بقیه بن الولید۔ که کثیر الروایت ست از مجهولان و کثیر الغرائب و مردم اختلاف دارند در وے بعض گفته ثقه است

وماھون ولیکن مدلس بود مات سنہ ست وستین ومائہ عن معاذ بن رفاعۃ در اکثر نسخ مشکوٰۃ این چنین واقع شدہ است وصحیح معان بن رفاعہ بنون مکان ذال ودروے نیز اختلاف ست بعض او را ثقہ گویند وبعض ضعیف ودر کاشف ذہبی معاذ بن رفاعہ ومعان بن رفاعہ ہردو مذکور ست اما آنکہ بقیۃ بن الولید کہ ازوے روایت میکند معان ست بنون۔ عن ابراہیم بن عبد الرحمن العذری بود در اصل کتاب درینجا بیاض ست از رواہ البیہقی تا قول او العذری۔ وسند کر حدیث جابر۔ ونزدیک باشد کہ ذکر کنیم حدیث جابر را کہ دروے این کلمہ واقع ست۔ فانما شفاء العی السوال۔ نیست شفاے جہل ودرماندگی سخن مگر پرسیدن از علماء۔ فی باب التیمم۔ در باب تیمم انشاء اللہ تعالےٰ

الفصل الثالث

عن الحسن مرسلا قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من جاءہ الموت وہو یطلب العلم لیحیی بہ الاسلام۔ کسیکہ بیاید او را موت وحال آنست کہ وے طلب میکند علم را۔ لیحیی بہ الاسلام۔ تا زندہ گرداند وقوی وتازہ گرداند بآن علم دین مسلمانی را نہ براے آنکہ حاصل کند مال وجاہ دنیا ولذات وشہوات نفسانی را۔ فبینہ وبین النبیین درجۃ واحدۃ فی الجنۃ پس میان او ومیان پیغمبران یک پایہ تفاوت ست در بہشت واین مبالغہ است در قرب او بحضرت انبیا صلوات اللہ وسلامہ علیہم اجمعین ولہٰذا تاکید کرد درجہ را بواحدہ۔ رواہ الدارمی۔ وعنہ مرسلا۔ وہم از حسن ست بطریق ارسال۔ قال سئل رسول اللہ گفت پرسیدہ شد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم عن رجلین۔ از حال دو مرد کہ۔ کانا فی بنی اسرائیل بودند در بنی اسرائیل۔ احدہما کان عالما یصلی المکتوبۃ۔ یکے از ان دو مرد بود عالم کہ میگزارد نماز فرض را۔ ثم یجلس فیعلم الناس الخیر۔ پس می نشست پس می آموخت مردم را علم۔ والاخر یصوم النہار ویقوم اللیل۔ ومرد دیگر روزہ میداشت روز را وبیداری بود ونماز میگزارد در شب ووے نیز عالم ست کمتر از اول یا برابر بلکہ تواند کہ بیشتر از و باشد لیکن صرف اوقات بعبادت میکند نہ بنشر علم وتعلیم آن۔ ایہما افضل پرسیدہ شد از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ کدام یکے ازین دو مرد فاضل تر و ثواب یابندہ تر ست۔ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فضل ہذا العالم الذی یصلی المکتوبۃ ثم یجلس فیعلم الناس الخیر۔ زیادت ثواب این مرد عالم کہ صفتش این ست کہ میگزارد نماز فرض را پستر می نشست وتعلیم میکرد مردم را علم۔ علی العابد الذی یصوم النہار ویقوم اللیل۔ بران مرد عابد کہ روزہ میداشت روز را ونماز می گزارد در شب۔ کفضلی علی ادناکم۔ ہمچو فضل من ست برمردے کہ ادنی وپست پایہ تر ست از شما۔ رواہ الدارمی۔

وعن علی۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نعم الرجل الفقیہ فی الدین۔ نیکو مرد یست آنکہ فقیہ است در دین وعالم ست باحکام آن ومتفطن ست دران۔ ان احتیج الیہ نفع۔ اگر احتیاج ونیاز مندی آوردہ شود بوے فائدہ رساند مردم را۔ وان استغنی عنہ اغنی نفسہ۔ واگر بے نیازی کردہ شود از وے بے نیاز گرداند خود را از ایشان۔ رواہ رزین۔ حاصل معنی آنکہ لائق بحال عالم آنست کہ محتاج نگرداند خود را بسوے خلق ومیل نکند بمصاحبت خلق وطمع نکند در منافع ایشان واین نیز منقطع نگردد مطلقا وترک افادہ علم نکند بلکہ اگر مردم محتاج ومضطر باشند بوے چنانکہ عالم دیگر نباشد کہ افادہ علم کند بحکم این ضرورت در آید در مردم ونفع رساند ایشان را وافادہ کند واگر محتاج نباشند واستفادہ نمایند

بے نیاز گردد از ایشان و مشغول گردد بعبادت مولے و بخدمت علم و بمطالعہ کتب دینیہ و تصنیف و نشر علم باین طریق فافہم ۔ وعن
عکرمۃ ۔ مولاے ابن عباس و یکے از فقہاے مکہ بود و اصل وے از بربرست از اہل مغرب شعبی گفت ہیچکس را ندیدم
اعلم بکتاب اللہ از عکرمۃ تابعی ثقہ است و بعض مردم را در وے اختلاف ست و بخاری گفتہ کہ نیافتم ہیچ یکے را از اصحاب خود مگر
آنکہ احتجاج میکرد بہ عکرمہ مات سنۃ سبع وماتہ ۔ ان ابن عباس قال حدث الناس کل جمعۃ مرۃ ۔ روایت میکند کہ گفت
ابن عباس او را یا مخاطب دیگر را حدیث کن و وعظ کن مردم را در ہفتہ یکبار ۔ فان ابیت فمرتین ۔ واگر ابا می آری از حدیث
کردن در ہفتہ یکبار و زیادت بران میخواہی پس حدیث کن در ہفتہ دو بار ۔ فان اکثرت فثلث مرات ۔ واگر بسیار میخواہی پس حدیث
کن سہ بار و زیادت از سہ بار مکن کہ ملول خواہی ساخت مردم را ۔ ولا تمل الناس ہذا القرآن ۔ و ملول مساز و لستوہ میار مردم
را ازین قرآن عظیم الشان را کہ شوق و ذوق در آن مطلوب ست ۔ ولا الفینک تاتی القوم وہم فی حدیث من حدیثہم ۔ و باید کہ
نیابم من ترا برین حالت کہ بیائی مردم را دران حال کہ ایشان در سخنے از سخنان خود باشند فتقص علیہم ۔ پس قصہ خوانی بر
ایشان و وعظ گوئی ۔ فتقطع علیہم حدیثہم ۔ پس ببری بر ایشان سخن ایشان را فتملہم ۔ پس باین سبب آن گردد کہ ملول گردانی
ایشان را ۔ ولکن انصت ۔ ولیکن خاموش بنشین ۔ فاذا امروک ۔ پس وقتیکہ بفرمایند ترا الناس نمایند از تو حدیث را ۔ فحدثہم
وہم یشتہونہ ۔ پس حدیث کن ایشان را و حال آنکہ ایشان خوش دارند حدیث ترا خواہ سخن دنیا باشد کہ مردم دارند یا سخن دین اگر سخن
باشد قطع آن مناسب نبود و اگر سخن دنیا ست شاید کہ بحکم بشریت گذشتن ازان خوش ندارند و وعظ و نصیحت و شنیدن آن
را ناخوش شمارند و در اثم افتند و ہیبت دین نماند یا رب مگر مصلحت در قطع سخن ایشان باشد پس ہمین تقریب ایشان را ازان
سخن برآرد و نظر بر مصلحت وقت باید گماشت و آنچہ ابن عباس فرمودہ است بحکم غالب و نظر بظاہر فرمودہ است رضی اللہ عنہ و خود
دران روزگار غالب بر مردم سخن دین بودہ است ۔ وانظر السجع من الدعاء ۔ و ترک کن و تاخیر فرما سجع از دعا را کہ بتکلف باشد و سبب
ذہاب خشوع و تضرع گردد فاجتنبہ ۔ پس پرہیز کن و یکسو شو ازان ۔ فانی عہدت رسول اللہ ۔ پس بدرستی کہ من دریافتہ ام
پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم و اصحابہ ۔ و یاران او را ۔ لایفعلون ذلک ۔ نمیکردند سجع را در دعا بتکلف و آنچہ واقع شدہ است
در ادعیہ ماثورہ از سجع بے تکلف آمدہ است چنانکہ در بعض مواضع موزون نیز افتادہ است بے قصد و ارادہ ۔ رواہ البخاری
وعن واثلۃ بثاے مثلثہ ۔ بن الاسقع ۔ بسین مہملہ و قاف صحابی ست اسلام آوردہ در ہنگامیکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
تجہیز جیش تبوک میکرد و از اہل صفہ بود نزول کرد بہ بصرہ بعد ازان بشام رفت و بہ بیت المقدس صد سال عمر یافت و بعض گفتہ اند
بود و ہشت رضی اللہ عنہ ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من طلب العلم فادرکہ ۔ کسیکہ بجوید علم دین را پس دریابد
آن را ۔ کان لہ کفلان من الاجر ۔ باشد مر او را دو نصیب از اجر و ثواب یکے اجر طلب و مشقت کہ در تعلم و تحصیل علم
دین کشیدہ است و دیگر ثواب حصول علم و تعلیم و تدریس کہ دیگران را خواہد کرد یا ثواب عملے کہ بدان خواہد کرد ۔ فان لم یدرکہ کان لہ
کفل من الاجر ۔ پس اگر دریافت علم را و حاصل نشدہ باشد مر او را یک نصیب از ثواب بر ہر تقدیر و طلب علم باید بود و اگر بدست آید

نور علی نور وگرنہ در طلب علم مردن ہم سعادت ست بیت گرچہ نتوان بدوست رہ بردن ؛ شرط یاری ست در طلب مردن
دیگر مقصود جامی از طلبم گفتہ کہ چیست ؛ مقصود او ہمین کہ دہد جان درین طلب۔ رواہ الدارمی۔ وعن ابی ہریرۃ قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان مما یلحق المؤمن من عملہ وحسناتہ بعد موتہ۔ بدرستی کہ از انچہ می پیوند دو میرسد مسلمان را از ثواب
کردار وے ونیکی ہاے وے پس از مرگ وے۔ علما علمہ ونشرہ۔ علمے ست کہ دانست آن را و پراگندہ ساخت آن را
ودر بعض نسخ علمہ بتشدید آمدہ وبرین وجہ ونشرہ تفسیر وبیان اوست یا مراد کثرت تعلیم واشاعت اوست۔ وولدا صالحا ترکہ
وفرزند نیک کردار کہ گذاشت او را بعد از خود۔ او مصحفا ورثہ۔ بتشدید را یا مصحفے کہ بارث گذاشت او را یا وقف کرد در حالت
حیات خود۔ او مسجدا بناہ۔ یا مسجدے کہ برآورد او را۔ او بیتا لابن السبیل بناہ۔ یا خانہ کہ براے مسافران بنا کرد آن را
او نہرا اجراہ۔ یا جوے کہ روان ساخت آن را۔ او صدقۃ اخرجہا من مالہ فی صحتہ وحیوتہ۔ یا صدقہ کہ بیرون آورد آن را
از مال خود در تندرستی خود وحیات خود اگرچہ تندرست بنود چنانکہ در حالت بیماری کہ امید صحت دارد۔ تلحقہ من بعد موتہ۔
می پیوند دو میرسد ثواب این چیزہا آن مسلمان را بعد از مردن مکرر آورد این را بجہت تاکید یا این متعلق ست بخصوص صدقہ
بجہت اہتمام بشان وے وبعضے از شارحان گفتہ اند کہ متعلق بصدقہ است ومعنی او آنست کہ آن صدقہ باقی ماند بعد از
موت وے تا داخل صدقہ جاریہ گردد واگر گویند کہ سابقا گذشت کہ انچہ باقی می ماند از ثواب ہمین سہ چیز ست علم وولد وصدقہ
جاریہ واینجا ہفت چیز ذکر کرد جوابش آنکہ اینجا انچہ بعد از علم وولد ذکر کرد ہمہ داخل صدقہ جاریہ ہست۔ رواہ ابن ماجہ والبیہقی فی
شعب الایمان۔ وعن عائشۃ۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ گفت عائشہ شنیدم آنحضرت را
صلی اللہ علیہ وسلم۔ یقول۔ میگفت۔ ان اللہ عزوجل اوحی الی انہ من سلک مسلکا فی طلب العلم۔ بدرستی کہ خداے تعالے
وحی فرستاد بسوے من کہ ہر کہ برود راہیرا و پیشگیرد طریقہ در طلب علم۔ سہلت لہ طریق الجنۃ۔ آسان گردانم مر او را راہ بہشت را۔
ومن سلبت کریمتیہ۔ وہر کہ بربایم دو ور گردانم ہر دو چشم او را۔ اثبتہ علیہما الجنۃ۔ جزا وثواب دہم او را در مقابلہ ہر دو چشم بہشت را
کریمہ ہر عضو شریف را کہ در بدن آدمی ست گویند مراد اینجا چشم افتادہ۔ وفضل فی علم خیر من فضل فی عبادۃ۔ وزیادتی در
علم اگرچہ اندک باشد بہتر ست از زیادتی در عبادت اگرچہ بسیار بود۔ وملاک الدین الورع۔ وقوام ونظام کارخانہ دین وسبب
استحکام وقوت وے ورع وتقوے ست ونزد بعض مرتبہ ورع بالاتر ست از تقوے تقوے پرہیز از حرام وورع اجتناب
از شبہہ وباصطلاح بعض تقوے کامل تر ست از ورع وصحیح آنست کہ ہر دو بیک معنی ست۔ رواہ البیہقی فی شعب الایمان۔
وعن ابن عباس۔ رضی اللہ عنہما۔ قال تدارس العلم ساعۃ من اللیل خیر من احیائہا۔ درس گفتن علم وخواندن با یکدیگر
وبحث وتحقیق ومذاکرہ کردن علم یکساعت از شب بہتر ست از زندہ گردانیدن تمام شب ونماز گزاردن دران احیاے لیل
دو معنی دارد یکے زندہ گردانیدن شب را گویا کہ شبے کہ در وے برنخیزند ونماز نکنند دران مردہ است وبطاعت وعبادت کردن
دران زندہ میگردد ودیگر زندہ گردانیدن نفس خود را در شب چہ خفتہ وبیکار در حکم مردہ است۔ رواہ الدارمی۔ وعن عبد اللہ

بن عمرو ان رسول اللہ۔ روایت ست از عبد اللہ بن عمرو کہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم مر بمجلسین فی مسجدہ۔ گذشت بدو مجلس کہ
در مسجد شریف وے بود یعنی صحابہ در دو جا مجلس ساختہ نشستہ بودند یک جماعت بدعا مشغول بودند و جماعۂ دیگرے بمذاکرہ علم
فقال کلاہما علی خیر۔ پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اہل ہر دو مجلس را ہر دو ایشان ثابت و قائم اند بر نیکی و کار نیک
می کنند۔ واحدہما افضل من صاحبہ۔ ولیکن یکے ازان دو اہل مجلس فاضل تر و بہتر از دیگر ست۔ اما ہٰؤلاء فیدعون اللہ
ویرغبون الیہ۔ اما این جماعہ کہ مشغول اند بدعا پس میخوانند خداے تعالے را و رغبت می کنند بسوے او و امید دارند از وے
حصول مقصود و مدعاے خود را و حصول مدعاے ایشان در مشیت حق ست۔ فان شاء اعطاہم۔ پس اگر میخواہد میدہد ایشان
را بدعاے ایشان۔ وان شاء منعہم۔ واگر میخواہد منع میکند و نمیدہد۔ واما ہٰؤلاء فیتعلمون الفقہ او العلم ویعلمون الجاہل۔ و
اما این طائفہ دیگر کہ مشغول بمذاکرہ علم اند پس می آموزند فقہ را یا علم را شک راوی ست و می آموزانند جاہل را فائدہ ایشان نقد
ست و متعدی بغیر۔ فہم افضل۔ پس ایشان فاضل تر اند از جماعۂ اول۔ وانما بعثت معلما۔ و فرمود من برانگیختہ نشدہ ام و فرستادہ
نشدہ ام مگر آموزانندۂ علم و تعلیم کنندہ آن را۔ فجلس فیہم۔ پس منشست در میان این قوم کہ مذاکرہ علم میکردند بالا تر ازین چہ فضیلت
باشد کہ سرور انبیا صلی اللہ علیہ وسلم بایشان نشست و خود را از ایشان شمرد چہ پیشت گدایان را ازین معنی خبر نیست کہ سلطان
جہان با ماست امروز۔ رواہ الدارمی۔ وعن ابی الدرداء قال سئل رسول اللہ صلعم با حد العلم الذی اذا بلغہ الرجل کان
فقیہا۔ پرسیدہ شد از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ چیست نہایت و مرتبۂ علمے کہ چون برسد مرد آن مرتبہ را باشد فقیہ و در عداد فقہا
درآید و ثواب ایشان بیابد۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من حفظ علی امتی اربعین حدیثا فی امر دینہا۔
کسے کہ یاد گیرد و برساند امت مرا چہل حدیث از کار دین ایشان گفتند کہ مراد و مقصود رسانیدن چہل حدیث ست بایشان
اگرچہ یاد نداشتہ باشد و معانی آن نفہمیدہ۔ بعثہ اللہ فقیہا۔ برانگیزد او را خداے تعالے روز قیامت در زمرۂ فقہا۔ وکنت لہ
یوم القیمۃ شافعا و شہیدا۔ و باشم من مر او را روز قیامت شفاعت کنندہ مر گناہان او را و گواہی دہندہ بر طاعت او و بحکم این
حدیث علماے کبار از سلف و خلف اربعینیات تصنیف کردہ امیدوار شفاعت و شہادت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گشتہ اند
ہر کسے بابے از ابواب دین آوردہ و فقیر حقیر اربعین جمع کردہ ہر حدیث در بابے دیگر و اول تالیفے کہ بعد از خدمت این علم شریف
بدان توفیق یافتہ ام آن اربعین ست۔ وعن انس بن مالک قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہل تدرون من اجود جودا۔
آیا می دریابید کیست نیک تر و سرہ تر و رسندہ تر از روے جود و کرم۔ قالوا اللہ و رسولہ اعلم۔ گفتند صحابہ خدا و رسول خدا دانا تر ست
بدان۔ قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ اللہ اجود جودا۔ خداے تعالے کامل تر و بزرگ تر ست از روے جود از ہر کہ
غیر او ست۔ ثم انا اجود بنی آدم۔ بعد از حق تعالے من جواد ترم از میان آدمیان۔ واجودہ من بعدی۔ وجواد ترین انسان
و در بعض نسخ اجودہم یعنی جواد ترین بنی آدم۔ رجل علم علما فنشرہ۔ مردی ست کہ حاصل کرد علم را پس نشر کرد علم را بہ تعلیم و تصنیف
بلکہ بکتابت نیز واللہ اعلم۔ یاتی یوم القیمۃ امیرا وحدہ۔ می آید روز قیامت تنہا مانند امیرے کہ ہمراہ او تابعان و خادمان

باشند۔ او قال امۃ واحدۃ۔ شک راوی ست کہ بجائے امیر اوحدہ امۃ واحدۃ گفت یعنی تن تنہا مانند امتے وجماعتے باشند
چنانچہ در شان ابراہیم خلیل اللہ علیہ السلام آمدہ (ان ابراہیم کان امۃ) مقصود آنکہ معزز ومکرم باشد میان خلائق وباشوکت
وحشمت آید در انروز۔ وعنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال منہومان لایشبعان۔ وہم از انس آمدہ کہ گفت آن حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم دو حریص سیر نمیشوند۔ منہوم فی العلم۔ یکے حریص در علم۔ لایشبع منہ۔ سیر نمیشود از تحصیل علم ہر چند بیشتر حاصل
میکند متعطش تر میگردد۔ ومنہوم فی الدنیا لایشبع منہا۔ وحریص در دنیا کہ در ہیچ مرتبہ سیر نمیگردد از ان۔ روی البیہقی الاحادیث
الثلثۃ فی شعب الایمان۔ روایت کرد این سہ حدیث را کہ یکے از ابی الدرداء ست ودو از انس بیہقی در کتاب شعب الایمان
وقال۔ وگفت بیہقی کہ۔ قال الامام احمد فی حدیث ابی الدرداء۔ گفتہ است امام احمد در حدیث ابی درداء کہ در فضیلت حفظ
اربعین حدیث روایت کرد۔ ہذا متن مشہور فیما بین الناس۔ متن این حدیث مشہور ست میان مردم۔ ولیس لہ اسناد صحیح۔
ونیست مراورا اسناد صحیح وامام نووی در اول اربعین خود گفتہ کہ این حدیث ضعیف ست ولیکن اورا طرق متعددہ است کہ
بعض بعض قوت پذیرفتہ واتفاق دارند بر جواز عمل بحدیث ضعیف در فضائل اعمال خصوصًا کہ ائمہ کبار آن را تلقی بقبول کردہ وعمل
بدان نمودہ اند۔ وعن عون۔ بنون تابعے زاہد عابد فقیہ ثقہ روایت میکند از ابن مسعود وابی ہریرہ وابن عباس وروایت
میکند از وے زہری وابو حنیفہ۔ قال قال عبد اللہ بن مسعود منہومان لایشبعان صاحب العلم وصاحب الدنیا۔ دو حریص سیر نمیشود
اہل علم واہل دنیا۔ ولا یستویان۔ وبرابر نیستند این دو حریص در قدر ومرتبہ۔ اما صاحب العلم فیزداد رضی الرحمن۔ اما صاحب علم
پس زیادہ میکند خشنودی مر خدائے مہربان را۔ واما صاحب الدنیا فیتمادی فی الطغیان۔ واما صاحب دنیا پس نہایت
میرود در سرکشی وعصیان۔ ثم قرا۔ پستر خواند۔ عبد اللہ مناسب برائے تمادی صاحب دنیا در طغیان بر تقدیر توانگری این
آیت را۔ کلا ان الانسان لیطغی ان راٰہ استغنی قال قال۔ گفت عون کہ گفت عبد اللہ الآخر یعنی دلیل جانب دیگر کہ رضائے
رحمن ست بزیادت حرص بر علم این آیت ست۔ انما یخشی اللہ من عبادہ العلماء۔ کہ وارد ست در فضیلت علما وخوف
وخشیت ایشان از خدا ورضائے او از ایشان۔ رواہ الدارمی۔ وعن ابن عباس۔ رضی اللہ عنہما۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم ان اناسا من امتی۔ وبدرستی کہ بعض مردم از امت من۔ سیتفقہون فی الدین۔ نزدیک باشد کہ تفقہ کنند وفقیہ شوند در دین
ویقرؤن القرآن۔ وبخوانند قرآن را۔ یقولون ناتی الامراء فنصیب من دنیاہم میگویند می آئیم امرا را پس میرسیم ومیگیریم چیزے
از دنیائے ایشان ونعتزلہم بدیننا۔ وگوشہ میگیریم از ایشان با دین خود۔ ولا یکون ذلک۔ ونمیشود وراست نمی آید جمع کردن این
تفقہ در دین وتقرب امرا وسلاطین ونتیجہ نمیدہد قرب ایشان مگر ضرر وخسران را۔ کما لا یجتنی من القتاد الا الشوک۔ چنانکہ چیدہ نمیشود
از قتاد مگر خار وقتاد نام درختی ست خار دار کہ میوہ ندارد کذلک لا یجتنی من قربہم الا۔ یعنی حاصل کردہ نمیشود از قرب امرا مگر خسران ووبال
وزیانہائے کہ زبان بیان وتعبیر از ان کوتاہ است یعنی از حذف مستثنیٰ مفہوم میگردد ومستثنیٰ را حذف کرد بقرینہ مقام۔ قال محمد بن الصباح
کانہ یعنی الخطایا۔ گفت محمد بن الصباح بتشدید با کہ شیخ بخاری ومسلم وابو داؤد واحمد است ثقہ مامون مصنف سنن گویا می خواہد از ان

الخسران والخطایا

مستغنی کرحذف کرد گناہان را یعنی حاصل نمیکند از قرب ایشان مگر ذنوب وخطایا را و در حذف کردن اشارت ست بآن کہ زیان صحبت درست
ایشان چنان و چندان ست کہ بیان نتوان کرد۔ رواہ ابن ماجۃ۔ **وعن عبد اللہ بن مسعود** ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال لو ان
اہل العلم صانوا العلم ۔ اگر بودے کہ اہل علم نگاہ میداشتند علم را و می شناختند قدر آن را۔ ووضعوہ عند اہلہ ۔ ومی نہادند علم را نزد اہل آن
وقابل آن لسادوا بہ اہل زمانہم ۔ ہر آئینہ مہتر میشدند بسبب علم اہل زمان خود را زیرا کہ ہر کہ عزت علم نگاہدارد علم نیز عزت او را نگاہدارد۔
ولکنہم بذلوہ لاہل الدنیا ۔ ولیکن اہل علم در باختند علم را مر اہل دنیا را و نگاہ نداشتند از ایشان ۔ لینالوا بہ من دنیاہم ۔ تا بیابند بدل علم
چیزے از دنیاے ایشان ۔ فہانوا علیہم ۔ پس خوار شدند نزد اہل دنیا و سبک درآمدند در نظر ایشان ۔ سمعت نبیکم ۔ شنیدم پیغمبر شما را
صلی اللہ علیہ وسلم یقول ۔ میگفت ۔ من جعل الہموم ہما واحدا ہم آخرتہ ۔ کسے کہ بگرداند قصد ہاے خود را یک قصد کہ قصد آخرت است
و جز آخرت مقصود ندارد۔ کفاہ اللہ تعالیٰ ہم دنیاہ ۔ بسندہ شود او را خداے تعالیٰ مقصود دنیاے او را۔ ومن تشعبت بہ
الہموم احوال الدنیا ۔ وکسے کہ متفرق و پریشان گرداند او را قصد ہاے او کہ احوال و پریشانیہاے دنیا ست ۔ لم یبال اللہ
فی ای اودیتہا ہلک ۔ باک و پروا ندارد خداے تعالیٰ کہ در کدام یکے از وادیہاے دنیا و احوال دنیا ہلاک گردد
آنکس ۔ رواہ ابن ماجۃ ۔ روایت کرد این حدیث را ابن ماجہ از ابن مسعود از قول وے لو ان اہل العلم تا آخر ۔ ورواہ البیہقی
فی شعب الایمان عن ابن عمر من قولہ ۔ و روایت کرد آن را بیہقی از ابن عمر از قول وے ۔ من جعل الہموم الی آخرہ ۔ و اول حدیث را
روایت کرد ۔ **وعن الاعمش** ۔ ابو محمد سلیمان اسدی کوفی از موالی ست انس بن مالک را دیدہ ولیکن در شنیدن وے
از وے خلاف ست و از بسیارے از تابعین شنیدہ و سفیان ثوری و ابن عیینہ و غیر ایشان از وے روایت میکنند از اعلام
مشہور بعلم حدیث و قرأت بود یکہزار و سہ صد حدیث روایت کردہ گفت یحییٰ ابن معین بود جریر چون ذکر میکرد حدیث اعمش میگفت
ہذا الدیباج الخسروانی و بود اعمش کہ فوت نشدہ از وے تکبیر اولے مدت ہفتاد سال ولادت از روز قتل امام حسین بود و مات سنۃ
ثمان واربعین ومأۃ و در وے تشیعی بود و مناقب او بسیار است و بعض او را سید المحدثین گفتہ اند ۔ قال قال رسول اللہ ۔ گفت
اعمش کہ از تابعین ست گفت پیغمبر خدا ۔ صلی اللہ علیہ وسلم آفۃ العلم النسیان ۔ آفت علم فراموشی ست و این در حقیقت تنبیہ است بر اجتناب
از مباشرت اسبابے کہ موجب نسیان علم آید از ارتکاب معاصی و مشاغل نفس و دنیا و متاعب آن چنانکہ امام شافعی گفت
شعر شکوت الی وکیع سوء حفظی ٭ فاوصانی الی ترک المعاصی ٭ فان العلم فضل من آلہٖ ٭ وفضل اللہ لا یعطی لعاصی ۔ واضاعتہ
ان تحدث بہ غیر اہلہ ۔ وضائع و ہلاک گردانیدن علم این ست کہ حدیث کنی بعلم و بیاموزی آن را بغیر اہل علم و قابل آن ۔ رواہ
الدارمی مرسلا ۔ **وعن سفیان** ان عمر ابن الخطاب ۔ رضی اللہ عنہ ۔ قال لکعب ۔ روایت ست از سفیان ثوری کہ عمر بن خطاب گفت
مر کعب احبار را ۔ من ارباب العلم ۔ کیستند خداوندان علم یعنی اینہا کہ مالک علم اند و رسوخ یافتہ است علم در ایشان و مستحق آن شدہ اند
کہ ایشان را ارباب علم توان خواند و رب ہر چیز مالک آن چیز و مستحق آن چیز را گویند ۔ قال ۔ گفت کعب ۔ الذین یعملون بما
یعلمون ۔ ارباب علم آن کسانے اند کہ عمل میکنند بانچہ علم دارند ۔ قال ۔ گفت عمر بن الخطاب ۔ فما اخرج العلم من قلوب العلماء

پس چہ چیز بیرون کشید نور ولایت و برکت علم را از دلہاے علما - قَالَ الطَّمَعُ - گفت کعب احبار بیرون کشید علم را از دلہاے علما طمع در مال و جاہ و رغبت در اسباب و اشیاے دنیا و گفتہ اند الطمع یصیر الاسد ذبابا طمع شیران را مگس میسازد و با طمع کلمۂ حق گفتن دشوار ست -
مثنوی طمع بند و دفتر حکمت بشوے ÷ طمع بگسل و ہرچہ دانی بگوے ÷ طمع را سہ حرف ست ہر سہ تہی ÷ ازان نیست مر مطمعان راہہی ÷ منقول ست از شیخ ابو العباس مرعشی قدس سرہ کہ فرمود در ابتداے امر خود در سرحد اسکندریہ افتادیم و از مردے کہ مرا می شناخت بنصف درہم چیزے خریدم و چون قلیل بود و بخاطر گذشت کہ شاید از من نگیرد ہاتف آواز داد کہ السلامۃ فی الدین بترک الطمع فی المخلوقین - رواہ الدارمی - **وَعَنِ الْاَحْوَصِ بْنِ حَکِیْمٍ** - تابعی ست انس را و عبد اللہ بن بسر را دیدہ و از انس سند او ضعیف ست و امام احمد گفتہ کہ وے ہیچ نمی ارزد و ابن معین گفتہ لیس بشیئ و ابن عدی گفتہ میتوان حدیث او نوشت و پدر او حکیم بن عمیر صحابی ست - عَنْ اَبِیْہِ قَالَ سَاَلَ رَجُلٌ النَّبِیَّ - گفت پرسید مردے پیغمبر را - صلی اللہ علیہ وسلم عن الشر - از بدی یا مردم بدیا از بدترین مردم کہ چہ کسانند و اینمعنی موافق ترست بجواب و در صراح گفتہ کہ شر بمعنی بدی و بد و بدتر بیاید میگویند فلان شر الناس و نمی گویند اشر الناس مگر در لغت ضعیف و خیر نیز بسہ معنی آید نیکی و نیک و نیک تر و سیاق حدیث ناظر در معنی اخیر ست فَقَالَ - پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم - لَا تَسْاَلُوْنِیْ عَنِ الشَّرِّ - نہ پرسید مرا از شر - وَسَلُوْنِیْ عَنِ الْخَیْرِ - و پرسید مرا از خیر - یَقُوْلُہَا ثَلٰثًا - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این کلمہ را سہ بار و دران وقت ذکر کردن مردم بد و نشان نہادن بر طائفہ مخصوص ببدی بر خاطر شریف خود نیامد و لیکن اظہار کراہیت چون بیان کرد خیار ناس را نیز ذکر کرد از براے تدارک و تلافی آن کراہت ثُمَّ قَالَ - پس فرمود - اَلَا اِنَّ شَرَّ الشَّرِّ شِرَارُ الْعُلَمَاءِ - وانا و آگاہ باشید کہ بدترین بدان علما اند - وَاِنَّ خَیْرَ الْخَیْرِ خِیَارُ الْعُلَمَاءِ - و بدرستیکہ نیک ترین نیکان علما اند زیرا کہ علما متبوعانند و مردم تابع ایشان پس بدی و نیکی ایشان در خلق بیشتر سرایت میکند کہ از مردم دیگر - رواہ الدارمی - **وَعَنْ اَبِی الدَّرْدَاءِ** قَالَ اِنَّ مِنْ اَشَرِّ النَّاسِ عِنْدَ اللّٰہِ مَنْزِلَۃً یَوْمَ الْقِیٰمَۃِ - بدرستی کہ از جملہ بدترین مردمان نزد خدا از روے قدر و مرتبہ روز قیامت - عَالِمٌ لَا یَنْتَفِعُ بِعِلْمِہٖ - عالمے ست کہ فائدہ نمیگیرد از علم خود و عمل نمیکند بدان و در بعض نسخ لا ینتفع بصیغۂ مجہول نیز تصحیح کردہ آمدہ یعنی عالمے کہ نفع بردہ نمیشود بعلم وے بترک تعلیم و تدریس و تصنیف یا بترک امر معروف و نہی منکر و مؤید این ست حدیث ابی ہریرہ کہ در آخر فصل آید کہ در وے بصیغۂ مجہول است البتہ - رواہ الدارمی - **وَعَنْ زِیَادِ بْنِ حُدَیْرٍ** بضم حا و فتح دال مہملتین و سکون تحتانیہ اسدی کوفی تابعی ست شنید از عمر و علی و شنید از وے شعبی وغیرہ - قَالَ قَالَ لِیْ عُمَرُ - گفت گفت مرا عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ - ہَلْ تَعْرِفُ مَا یَہْدِمُ الْاِسْلَامَ - آیا می شناسی چہ چیز میشکند بناے مسلمانی را و ویران میکند آن را و ہدم بمعنی شکستن پشت نیز آید و این معنی نیز مناسب ست - قَالَ لَا - گفت زیاد بن حدیر نمیشناسم - قَالَ یَہْدِمُہٗ زَلَّۃُ الْعَالِمِ - گفت عمر میشکند بناے مسلمانی را لغزیدن عالم و گناہ کردن او - وَجِدَالُ الْمُنَافِقِ بِالْکِتَابِ - و جدال و نزاع منافقان بکتاب خدا از براے افساد دین و اسلام و در حکم جدال منافقان است جدال و نزاع مبتدعہ بشبہ باطلہ و تاویلات زائغہ کہ باعث شک و تشکیک در دین میشود - وَحُکْمُ الْاَئِمَّۃِ الْمُضِلِّیْنَ - و حکم کردن امراے جور گمراہ کنندگان خلق اند بر وفق ہوا و شہوت خود و جبر کردہ دیگران بر قبول و اطاعت آن - رواہ الدارمی - **وَعَنِ الْحَسَنِ** قَالَ الْعِلْمُ عِلْمَانِ -

روایت ست از حسن بصری رضی الله عنه گفت علم دو علم ست - فعلم فی القلب - پس یک علمے ست که در دل ست - فذالک العلم النافع -
پس آن علمے ست سود دهنده مردم را که طلب داشته شده است از پروردگار تعالے در ادعیهٔ ماثوره - وعلم علی اللسان - و دیگر علمے ست
بر سر زبان که تاثیر نکرده در دل و نورانی نساخته دل را بیت علم چون بر دل زند یاری شود علم چون بر تن زند ماری شود + فذالک
حجة الله عزوجل علی ابن آدم - پس این علم بر سر زبان حجت خداست بر آدمیان که بآن الزام خواهد داد و خواهد گفت که شما را علم دادم
چرا بدان کار نکردید و ازینجا گفته میشود که واے بر جاهل یکبار و بر عالم هفتاد بار که دیده و دانسته گمراه شد و در چاه خذلان افتاد - رواه الدارمی
و شیخ محقق عارف بالله احمد ابن عطاء الله الاسکندری در کتاب حکم میفرماید که العلم النافع هو الذی ینبسط فی الصدر شعاعه و ینکشف عن القلب
قناعه - علم نافع علمے ست که بگسترد و فراخ گرداند در سینه شعاع خود را که کنایت از انتشار انوار و آثار حالیه است مشابه بشعاع آفتاب که بر زمین
افتد و منبسط گردد و برافگند از دل پرده را که عبارت ست از حجاب مانع از فهم و ادراک حقائق اشیاء و شیخ امام ابو عبدالله محمد بن علی الحکیم
الترمذی فرمود علم نافع علمے ست که ثابت و متمکن شده در سینه و صورت بست در آن زیرا که نور چون بتابد بر دل صورت بندد در روے
تمامهٔ امور نیک و بد و بیفتد از آن سایه در سینه پس بعمل آرد نیک را و بگذارد بد را و این علم نور قلب ست که بر آمده از آن علامات هدایت
بسوے سینه و آنچه بیاموزی و بکسب حاصل کنی علم لسان ست که ظلمت شهوت بران غالب آمده نورانیت او را ببرده است و بعض
گفته اند که علم نافع علم او قت و صفائی قلب ست که باعث ست بر زهد در دنیا و نزدیک گرداننده است بهشت و دور اندازنده از دوزخ
و مورث خوف و رجا و معرفت آفات نفوس و طهارت اوست و این نورے ست که می اندازد حق سبحانه در دل هر که میخواهد از بندگان
خود نه علم زبان از معقول و منقول و بالجمله علم نافع دو قسم ست یکے علم معامله که باعث گردد بر عمل و مقرون باشد بدان دیگر علم مکاشفه که
اثر و نتیجهٔ عمل ست و اول را علم درایت و ثانی را علم وراثت خوانند - **وعن ابی هریرة** - رضی الله عنه - قال حفظت من رسول الله
گفت ابوهریره یاد گرفته ام از پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم وعائین - دو ظرف را از علم و در بعض روایت من العلم بصریح آمده و دعاے ظرف
علم عبارت ست از محل آن که جمع شده در وے و طیبی گفته تشبیه کرده دو نوع علم را بدو ظرف باعتبار احتوا و اشتمال هر یک بر چیزے که
در دیگرے نیست - فاما احدهما فبثثته فیکم - اما یکے دو وعاے علم پس پراگنده کرده ام آن را در میان شما - واما الآخر فلو بثثته قطع هذا البلعوم
و اما علم دیگر اگر پراگنده کنم آن را و ظاهر گردانم بریده میشود این بلعوم بضم با موحده راه گذر طعام از حلق چنانکه راوی تفسیر کرده بقول خود یعنی
مجری الطعام رواه البخاری - و گفته اند که مراد باول علم احکام و اخلاق ست که مشترک ست میان خواص و عوام و بثانی علم اسرار که محفوظ
و مصون ست از اغیار از جهت باریکی و پوشیدگی آن و عدم وصول فهم ایشان بدان و مخصوص ست بخواص از علماء بالله از اهل عرفان و بعضے
از شارحان گفته اند که مراد بآن اخبار فتن و فساد دین ست از بنی امیه که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر داده بود که هلاک امت من بر دست
بعضے از بچگان قریش خواهد بود و ابوهریره میگفت اگر خواهم بیان کنم ایشان را نام بنام یا مراد احادیث ست که در آن اسامی امراے
جور و احوال ایشان و مذمت ایشان بود و ابوهریره بر مرد کنایت بعضے از آن اخبار میگفت و از اظهار آن بصریح می ترسید
تا مبادا که بکشند او را چنانکه میگفت اعوذ بالله من امارة الستین و امارة الصبیان پناه میجویم بخدا از بادشاهے شصت سال

وامارت خردان اشارت میکرد بامارت یزید بن معاویہ کہ بر شصت سال و تورع یافت وحق تعالے مستجاب گردانید دعاے
ابی ہریرہ را و برفت از عالم پیش از ان واللہ اعلم پوشیدہ نماند کہ اگر مراد این قائل نفی علم باطن و وجود حقائق و اسرار ست
کہ فہم عوام بدان نرسد و افشاے آن مصلحت وقت نباشد و صلاح روزگار بعض مخاطبان وران نبود بیشک در دائرہ علم
و دین اینچنین علمہا ہست پس منکر بوداست و اشارت بدان در کلام نبوت و ارباب ولایت بسیارست وکلموا الناس علے قدر
عقولہم نیز اشارت بآن میتواند بود و لا بد ہر ظاہرے را باطنے و ہر شریعتے را حقیقتے خواہد بود کہ در بیان آن وقتے و غموضے باشد کہ
چون بفہم عوام نرسد قائل را متہم و منسوب بچیزے دارند کہ نزد ایشان منکر و مذموم باشد و ایشان در ذم و انکار آن در حکم ظاہر
معذور رسیم باشند و نہی از افشا و اظہار آن ازینجہت باشد نہ بسبب مخالفت او امر دین را و علم شریعت را و اگر گوید علم حقائق و اسرار
ثابت و واقع ست ولیکن در حدیث ابی ہریرۃ اشارت بچیزے دیگرست کہ گفتہ شد نہ بآن علم بوجود قرائن کہ مذکور شد و نیز تخصیص ابی ہریرہ
بدان باوجود دیگران از عظماے صحابہ و عدم فہم ایشان آن را و حکم کردن بقتل او خالی از بعدے نیست این سخن دیگرست
واللہ اعلم۔ وعن عبداللہ بن مسعود قال یا ایہا الناس من علم شیئا فلیقل بہ۔ ای مردمان آگاہ باشید ہر کسیکہ بداند چیزے را
از علوم پس باید کہ بگوید آن را۔ ومن لم یعلم فلیقل اللہ اعلم۔ وکسے کہ نداند آن را باید کہ تفویض کند علم آن را بخدا پس بگوید کہ خدا داناترست
بدان ما نمیدانیم۔ فان من العلم ان تقول لما لا تعلم۔ پس بدرستی کہ از جملہ علم و دانش است این کہ بگوئی تو مر چیزے را کہ نمیدانی۔ اللہ اعلم۔
چہ تمیز معلوم از مجہول و دریافت این کہ نمیتوانم دانست نوعے از علم ست و این ست معنی آنچہ مشہور ست کہ لا ادری نصف العلم۔
قال اللہ تعالے لنبیہ۔ گفتہ است خداے تعالے مر پیغمبر خود را صلی اللہ علیہ وسلم۔ قل ما اسئلکم علیہ من اجر وما انا من المتکلفین۔
بگو ای محمد صلی اللہ علیہ وسلم سوال نمیکنم شما را بر تبلیغ دین و قرآن از ہیچ مزدے و نیستم من از تکلف کنندگان کہ بربندند بر خود چیزے
را کہ اہل آن نیستند یعنی ہر آنچہ مرا می دانا شد و امر برسانیدن آن میکنند میگویم و میرسانم و ہیچ چیز از پیش خود دعوی نمیکنم و بزور
بر خود نمی بندم و بحث و تفتیش از اشیاے غامضہ کہ فہم بدان نرسد و دعوی فہم آن کردن و سعی و جد در دانستن آن داخل
تکلف ست متفق علیہ منقول ست کہ از عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ از آیۃ وفاکہۃ وابا پرسیدند کہ معنی ابا چیست فکر کرد و چون
در نیافت فرمود ہل ہذا الا التکلف یعنی معلوم ست کہ نام چیزے از جنس فواکہ و مطاعم ست اگر بخصوص معلوم نشد حاجت نیست
و فکر کردن در دریافت آن تکلف و مالا یعنی ست۔ وعن ابن سیرین۔ نام او محمد ست از کبار تابعین ست و پدر
او سیرین مکاتب انس بن مالک ست در علم رؤیا آیتے بود و چیزہاے عجائب از وے درین باب منقول ست۔ قال
ان ہذا العلم دین۔ این علم کتاب و سنت دین ست یعنی قوام و ثبات دین بدوست۔ فانظروا عمن تاخذون دینکم پس
نگاہ کنید و ببینید کہ از چہ کس میگیرید دین خود را اشارت ست باہتمام و احتیاط در معرفت حال راوی در وثوق و دیانت
و حفظ و ورع و سنت تا نباید گرفت از ہر کہ روایت کند خصوصا ارباب غرض از اہل ہوی و بدعت کہ دیانت ندارند در براے
ترویج مذہب خود وضع و افترا نمایند۔ رواہ مسلم۔ وعن حذیفۃ۔ از مشاہیر صحابہ است ابوعبداللہ کنیت اوست

وبیان نام پدر او و اصاحب سر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گویند نزد او بود علم منافقان و گفت حدیث کرد پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم بہر چہ خواہد بود تا روز قیامت از فتن و وقائع رضی اللہ عنہ۔ قال یا معشر القراء استقیموا۔ اے گروہ قرآن خوانندگان کہ
قرآن را بر سر زبان دارید یا مراد علما اند کہ عمل ندارند ثابت و راست بایستید و براہ راست بروید۔ فقد سبقتم سبقا بعیدا۔
پس بتحقیق سابق شدہ اید شما سابق شدنی بسیار سبقتم بصیغہ ماضی خطاب معلوم ست مر آن کسان را کہ دریافتہ اند اوائل
اسلام و صحابہ رسول خدا را صلی اللہ علیہ وسلم چہ ہرگاہ ایشان تمسک کنند بکتاب و سنت سبقت کنند و دریابند ہر چیزے را
و ہر کہ بعد از ایشان بیاید اگر چہ عمل کند مثل عمل ایشان نرسد بانچہ رسیدہ اند ایشان بجہت سابقیت در اسلام و سبقتم بصیغہ
مجہول نیز روایت کردہ اند یعنی سبقت کردند شما را پیشدستی بردند بر شما آنہا کہ متصف بودند و ہستند باستقامت و سلوک
طریق مستقیم۔ وان اخذتم یمینا و شمالا لقد ضللتم ضلالا بعیدا۔ و اگر میگیرید شما و میروید براہ چپ و راست راہ و میگذارید راہ راست
را ہر آئینہ بتحقیق گمراہ شوید گمراہ شدنی سخت و میروید در گمراہی راہ دور دراز۔ رواہ البخاری۔ وعن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ
عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تعوذوا باللہ من جب الحزن۔ پناہ جوئید بخدا از جب اندوہ و جب بضم جیم و تشدید با
چاہ سر بر نیاوردہ و اطلاق کردہ شد در حدیث بر وادی از جہنم بودن او مقعر مانند چاہ۔ قالوا گفتند صحابہ۔ یا رسول اللہ و ما
جب الحزن۔ و چیست جب حزن و چہ مراد است از ان۔ قال واد فی جہنم۔ فرمود وادی ست در دوزخ کہ۔ یتعوذ منہ
جہنم کل یوم اربع مائۃ مرۃ۔ پناہ میجوید از ان دوزخ ہر روز چہار صد بار یعنی چنان قبیح و موحش ست کہ دوزخ از وے
پناہ میجوید چہ جاے دوزخیان و پناہ جستن دوزخ کنایت ست از غایت شدت و محنت در وے یا مراد حقیقت تعوذ ست
بزبان و پروردگار تعالے قادر ست کہ دوزخ را بسخن در آرد چنانکہ از ظاہر آیات و احادیث مفہوم میگردد۔ قیل۔
گفتند صحابہ۔ یا رسول اللہ و من یدخلہا۔ و کہ می در آید آن وادی را۔ قال القراء المراؤن باعمالہم۔ فرمود می در آیند او را
قرآن خوانندگان ریا کنندگان بعلماے خود و قرا بر عالمان و متعبدان نیز اطلاق بیاید چہ علم از قرآن حاصل میگردد و عبادت بحکم
اوست۔ رواہ الترمذی وکذا ابن ماجۃ و زاد فیہ۔ و زیادہ کردہ است ابن ماجہ در حدیث این کلام را کہ۔ و ان من ابغض القراء
الی اللہ الذین یزورون الامراء۔ و بدرستی کہ از جملہ دشمن داشتہ شدہ ترین قرا بسوے خدا آن کسانے اند کہ ملاقات میکنند
و صحبت میدارند امرا را یعنی بجہت طمع دنیا نہ جہت امر معروف و نہی منکر یا بطریق جبر و اکراہ و دفع شر و ایذاے ایشان۔ قال
المحاربی یعنی الجورۃ۔ گفتہ است محاربی کہ از راویان حدیث ست و نام او عبدالرحمن بن محمد ست روایت میکند از اعمش
و یحیی ابن سعید مات سنۃ خمس و تسعین و مائۃ مراد با مرا جابران و ظالمان اند و تازندگان براہ دین و شریعت
اعاذنا اللہ۔ وعن علی۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوشک ان یاتی علی الناس
زمان۔ نزدیک ست کہ بیاید بر مردم روزگارے کہ۔ لا یبقی من الاسلام الا اسمہ۔ باقی نماند از دین مسلمانی مگر نام وے
و علم بودے و از عمل اثرے نے۔ ولا یبقی من القرآن الا رسمہ۔ و باقی نماند از قرآن مگر رسم و آئین وے و مراد برسم قرآن تجوید حروف

و انشان الفاظ بے تفکر و تدبر در معانی و عمل با وامر و نواہی آن۔ مساجدہم عامرۃ۔ مسجد ہاے ایشان آباد انست کہ گرد می آیند در وے نہ از براے عبادت و ذکر حق و درس علم چنانکہ فرمود۔ وہی خراب من الہدیٰ۔ وحال آنکہ آن مساجد ویران ست از ہدایت و علم و عبادت۔ علماءہم شر من تحت ادیم السماء۔ دانشمندان ایشان بدترین مردم اندکہ زیر آسمان اند وادیم آسمان و زمین روے آنہا و ظاہر آنہا۔ من عندہم تخرج الفتنۃ۔ از نزد ایشان بیرون می آید فتنہ و بلاو ضرر در دین باعانت ظالمان و ستمگاران۔ وفیہم تعود۔ و باز ہم در ایشان باز میگردد بمسلط گردانیدن خداے تعالے ظالمان را بر ایشان چنانکہ گفتہ اند کہ ہر کہ خلق خدا را بیازارد تا دل مخلوقے بدست آرد خداے تعالے ہمان ظالم را بروے برگمارد تا دمار از روزگارش برآورد رواہ البیہقی فی شعب الایمان

وعن زیاد بن لبید صحابی ست انصاری بیرون آمد بسوے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بمکہ و بود با او تا ہجرت کرد و عامل گردانید اورا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر حضرموت روایت میکند از وے عوف بن مالک وابو الدرداء مات فی اول ایام معاویۃ۔ قال ذکر النبی گفت زیاد بن لبید یاد کرد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم شیئا۔ چیزے را از فتنہ و ابتلا۔ فقال۔ پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ذاک عند اوان ذہاب العلم۔ وجود آن فتنہ و ابتلا نزد وقت رفتن علم ست از عالم۔ قلت۔ گفتم۔ یارسول اللہ وکیف یذہب العلم۔ وچگونہ میرود علم۔ ونحن نقرأ القرآن۔ وحال آنکہ ما میخوانیم قرآن را و میدانیم احکام آن را۔ ونقرئہ ابناءنا۔ ومی خوانانیم قرآن را و میدانانیم احکام آن را پسران خود را۔ ویقرئہ ابناؤنا ابناءہم۔ ومیخوانانند او را پسران ما پسران خود را۔ الی یوم القیمۃ۔ تا روز قیامت ہمچنین سلسلہ علم میرود۔ فقال ثکلتک امک زیاد۔ پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گم کند ترا مادر تو اے زیاد۔ ان کنت لاراک من افقہ رجل بالمدینۃ۔ بدرستی کہ بودم من ہر آئینہ گمان می بردم ترا دانا تر و فہیم تر مردے در مدینہ عجب کہ مقصود از کلام من نفہمیدی و گمان بردی کہ قرآن و علم عبارت از مجرد خواندن و دانستن آن ست و ہر کہ خواند و دانست عمل کرد و این چنین نیست۔ اولیس ہذہ الیہود والنصارٰی یقرؤن التورٰیۃ والانجیل۔ آیا نیستند این جماعہ یہود و نصاریٰ کہ میخوانند توریت و انجیل را۔ لا یعملون لشیئ مما فیہما۔ عمل نمیکنند بچیزے کہ سود کند ایشان را از آنچہ در توریت و انجیل است۔ رواہ احمد وابن ماجۃ وروی الترمذی عنہ نحوہ وکذا الدارمی عن ابی امامۃ۔ روایت کرد این حدیث را باین لفظ کہ مذکور شد احمد و ابن ماجہ از زیاد بن لبید و روایت کرد ترمذی ہم از زیاد بن لبید مانند آن در معنی متحد و در لفظ مختلف و ہمچنین روایت کرد دارمی مانند آن لیکن از ابی امامۃ۔ وعن ابن مسعود قال قال لی رسول اللہ گفت ابن مسعود گفت مرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم تعلموا العلم وعلموہ الناس۔ بیاموزید علم را و بیاموزانید آن را مردم را۔ تعلموا الفرائض وعلموہا الناس۔ بیاموزید فرائض احکام را یا علم فرائض را و بیاموزانید آن را مردم را۔ تعلموا القرآن وعلموہ الناس۔ بیاموزید قرآن را و بیاموزانید آن را مردم را۔ فانی امرؤ مقبوض۔ زیرا کہ بدرستی من مردے ام کہ میرانیدہ میشوم و قبض کردہ میشود روح من وقت تمام شدن کار دین و تبلیغ احکام آن۔ والعلم سینقبض۔ و علم زود باشد کہ گرفتہ شدہ میگردد و در بعض نسخ سینتقص از نقصان یعنی کم میگردد۔ وتظہر الفتن۔ و پیدا میشوند فتنہ ہا و ابتلاہا بگرفتہ شدن علم و کم شدن او۔ حتی یختلف اثنان فی فریضۃ۔ تا آنکہ مختلف می شوند دو کس در حکم فرض چہ جاے سنن و نوافل لا یجدان احدا یفصل بینہما۔ نمی یابند ہیچ یکے را کہ حکم کند میان آن دو کس و جدا کند حق را از باطل۔ رواہ الدارمی

ذاک

والدارقطنی - وعن ابی هریرة - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل علم لا ینتفع به - حال علمی که نفع گرفته نمیشود از وی به تعلیم - کمثل کنز لا ینفق منه فی سبیل الله - همچو حال گنجی ست که داده نمیشود و صرف کرده نمیشود از وی در راه خدا - رواه احمد والدارمی - تمام شد کتاب العلم والحمد لله و در پی می آید آن را

کتاب الطهارة

طهارة در لغت بمعنی نظافت و پاکی ست ضد نجاست و طهور بضم طا مصدر ست و بفتح طا هم بمعنی مصدر آمده و هم بمعنی آنچه تطهیر کرده شود بوی چنانکه آب و خاک و بمعنی مطهر نیز آید و در توجیه این خفایی هست در شرح آن را ذکر کرده ایم و در اصطلاح فقها عبارت ست از نظافت از نجاست حکمی که آن را حدث گویند و از نجاست حقیقی که آن را خبث خوانند و وضو بضم واو بمعنی مصدر و بفتح بمعنی آب که بدان وضو کرده شود مشهور این ست و تحقیق آن ست که بفتح بمعنی مصدر نیز آید کذا قیل

الفصل الاول

عن ابی مالک الاشعری - صحابی مشهور ست عم ابوموسی اشعری رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الطهور شطر الایمان - طهارت نیمه ایمان ست این مبالغه است در بیان زیادتی اجر طهارت که بمرتبه ایست که بنصف اجر ایمان میرسد یا بمناسبت آن نصف ایمان خوانند که ایمان میپوشد گناهان را که پیشتر از آن کرده همچنین وضو میپوشد گناهان را لیکن ایمان میپوشد صغائر و کبائر را و وضو نمی پوشد مگر صغائر را پس در مرتبه نصف ایمان باشد یا بجهت آنکه ایمان تطهیر میکند باطن را و وضو پاک میگرداند ظاهر را و بعض گفته اند که مراد با یمان نماز ست چنانکه در کریمه وما کان الله لیضیع ایمانکم مراد داشته اند و چون نماز بی آن درست نیست گویا جزو اوست مبالغة واگر بیشتر مبالغه وادعا کنند نصف آن اعتبار کنند گویا همه ارکان و شرائط نصفی ست و وضو نصفی دیگر و بعضی از محققین در تاویل این حدیث گفته اند که ایمان موجب تخلیه از رذائل و تحلیه بفضائل ست و مراد بطهور اینجا تخلیه است و این همه بر تقدیری ست که مراد بشطر معنی نصف باشد چنانکه اکثر و اشهر استعمالات اوست و اگر بمعنی جزو باشد یعنی پاره ایست از ایمان برین تقدیر احتیاج باین توجیهات ندارد لیکن این نیز مبالغه است گویا که داخل ست در حقیقت ایمان - والحمد لله تملأ المیزان - والحمد لله پر میکند ترازوی اعمال را یعنی هر که یکبار الحمد لله بگوید چندان ثواب یابد که میزان را پر سازد - وسبحان الله والحمد لله تملآن او تملأ ما بین السموات والارض - و این دو کلمه پر میکنند تمام مسافت را که میان آسمانها و زمین ست و او تملأ شک راوی ست که تملآن گفت بلفظ تثنیه یا تملأ گفت بلفظ مفرد و بر هر تقدیر بتاء فوقانیه و یاء تحتانیه هر دو آمده و لفظ تثنیه ظاهر ست که دو کلمه اند و مفرد باعتبار مجموع و جمله هر واحد و جهتش آنست که سبحان الله اعتراف ست بتنزیه و تقدیس وی تعالی و آن شامل ست آسمان و زمین را و هرچه در آنهاست چه هر ذره گواهی میدهد و دلالت دارد بر پاکی ذات و صفات وی تعالی و تقدس از وصمت زوال و نقصان والحمد لله اقرار ست بکمالات او و نعمتها که بیرون ست از شمار وی و پیداست بران عالم و دال ست بران و شک نیست که اگر این کلمات بحقائق خود صادر گردد از قائل آن موجب میگردد شهود ذات و صفات و اسمای الهی را که افراد عالم مظاهر اوست و پر میکند ثواب آن آن را اما مجرد الفاظ و حروف و اصوات آن مرتبه ندارد و با وجود آن فضل خدا واسع ست و وی تعالی اندک پذیر و بسیار بخش ست و باین بیان ظاهر شد که اگر گویند پر میکند

زمین و آسمان را ہر چہ در زمین و آسمان ست یا پر میکند تمام عالم را درست آید ولیکن چون مابین آسمان و زمین امرے مبین و مکشوف ست ذکر کرد آنرا و تواند کہ کنایت باشد از تمام عالم واللہ اعلم۔ والصلوٰۃ نور۔ و نماز روشن کنندہ دل ست بتشہود حق و ظہور معارف و یا روشن کنندہ روے بظہور سیماے صلاح و نور عبادت یا راہ نمایندہ است بطریق حق و صواب و باز دارندہ از ظلمت باطل و خطا چنانچہ در قرآن مجید فرمود ان الصلوٰۃ تنہیٰ عن الفحشاء والمنکر یا سبب ظہور نور او ست روز قیامت کہ روان میگردد پیش روے و جانب راست مومنان مصلی چنانکہ فرمود نورہم یسعیٰ بین ایدیہم و بایمانہم۔ والصدقۃ برہان۔ و مال بدرویش دادن لوجہ اللہ برہانے و یا دلیل و حجت تو ست بر صدق دعوی ایمان و محبت پروردگار تعالےٰ یا حجت ست مر طالب اجر را زیرا کہ آن قرضے ست کہ دادہ است مر خداوند تعالےٰ را۔ والصبر ضیاء۔ و شکیبائی نمودن از معصیت خداے و یا بر جاے بودن در طاعت وے تعالےٰ یا شکیبائی کردن بر بلایا و مصائب روشنائی کامل و نور تام ست چہ ضیا اتم و اکمل از نور بود و لہٰذا در قرآن مجید آفتاب را ضیا خواندہ و ماہ را نور آنجا کہ فرمودہ (جعل الشمس ضیاء والقمر نورا) و روشنی آفتاب اتم و اکمل ست از نور مہتاب و شک نیست کہ مدار کار و بار دین بتمام بر صبر ست و تمامہ طاعات و عبادات از اقسام صبر اند و محتمل ست کہ مراد بصبر درینجا صوم باشد بقرینہ ذکر صلوٰۃ و صدقہ چنانکہ در کریمہ (استعینوا بالصبر والصلوٰۃ) مراد داشتہ اند۔ والقرآن حجۃ لک او علیک۔ و قرآن دلیلے ست بر سود تو و مدد کنندہ مر ترا اگر عمل کردی بوے و نگاہداشتی حق او را و یا بر زیان تو و خصومت کنندہ بر تو اگر عمل نکردی و حق نگاہ نداشتی۔ کل الناس یغدو۔ ہمہ آدمیان بامداد میکنند ہر یکے از ایشان و غدو بمعنی بامداد یا از طلوع فجر تا بر آمدن آفتاب۔ فبائع نفسہ۔ پس فروشندہ و صرف کنندہ است ذات خود را در کارے کہ متوجہ است بآن۔ فمعتقہا او موبقہا۔ پس آزاد کنندہ است نفس را از عذاب خداے تعالےٰ یا ہلاک گردانندہ و مہیا گرداندہ است او را از براے عذاب یعنی چون روز شد آدمی بکارے متوجہ در روے آرندہ است اگر دران کار آخرت را بدنیا خرید و ترجیح نمود خلاص کرد نفس خود را از عذاب آخرت و اگر دنیا را بآخرت خرید و ترجیح نمود ہلاک شد و خود را در ورطہ عذاب افگند۔ بیت: بدنیا توانی کہ عقبےٰ خری ٭ بخر جان من ورنہ حسرت بری ٭ رواہ مسلم وفی روایۃ۔ و در روایتے از مسلم این زیادہ آمدہ است کہ۔ ولا الٰہ الا اللہ واللہ اکبر تملآن ما بین السماء والارض۔ این چنین گفتہ است صاحب مصابیح و مولف میگوید۔ لم اجد ہذہ الروایۃ فی الصحیحین۔ من نیافتہ ام این روایت را در صحیح مسلم و صحیح بخاری نیز۔ ولا فی کتاب الحمیدی۔ و نہ در کتاب حمیدی کہ جامع است میان صحیحین۔ ولا فی الجامع۔ و نہ در جامع الاصول کہ احادیث صحاح ستہ را جمع کردہ۔ ولکن ذکرہا الدارمی ولیکن ذکر کردہ است این روایت را دارمی۔ بدل سبحان اللہ والحمد للہ۔ یعنی مسلم سبحان اللہ والحمد للہ تملآن ما بین السماوات والارض گفتہ و دارمی بجاے آن لا الٰہ الا اللہ واللہ اکبر تملآن ما بین السماء والارض گفتہ پس ذکر کردن صاحب مصابیح این روایت را در فصل اول درست نباشد۔ وعن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا ادلکم علی ما یمحو اللہ بہ الخطایا ویرفع بہ الدرجات۔ آیا راہ نمایم شما را بر عملہاے کہ محو میکند خداے تعالےٰ بسبب آن عملہا گناہان را و بلند میگرداند بسبب آنہا پایہاے عمل کنندگان را محو در اصل سودن و پاک کردن چیزے را چنانکہ اثر و نشان آن نماند و مراد بمحو گناہان آمرزیدن و بخشیدن

آنہاست یا سودن دسترون آنہا از دیوان اعمال و اتفاق ست علما را کہ مراد گناہان صغیرہ است۔ قالوا بلی۔ گفتند صحابہ سبے
راہ بنما ما را آن علہا یا رسول اللہ قال۔ فرمود آن علہا این ست۔ اسباغ الوضوء علی المکارہ۔ بتمام وکمال کردن وضوء رسانیدن آبہا
را در ہر جائے کہ می باید رسانید در ہنگام مشقت و ناخوش آمدن آب چنانکہ در حالت بیماری و سختی سرما مثلاً۔ وکثرة الخطی الی
المساجد۔ وبسیارے گامہا در رفتن سوے مسجد ہا چنانکہ مسجد از خانہ دور باشد وتواند کہ مراد رفتن بوقار و آہستگی باشد کہ سبب
بسیاری گامہاست۔ وانتظار الصلوٰة بعد الصلوٰة۔ وچشم در راہ داشتن نماز را بعد از نماز یعنی نماز وقت بگذارد و نماز آیندہ را
انتظار برد و بنشیند در مسجد اگر برآید دلش بدان آویختہ باشد۔ فذلکم الرباط۔ پس این ست رباط حقیقی کہ آن را رباط توان خواند
واصل رباط نگاہداشتن سرحد اسلام در مقابل دشمنان دین تا در نیایند و نشستن مسلمانان دران و بستن اسپان و دلہاے
خود دران پس این منتظر نشستن براے نماز در مسجد بمثابہ نشستن در سرحد است در مقابل شیطان ولشکر او ست تا دخل نکنند
وتواند کہ اشارت بتمامہ اعمال ثلثہ باشد کہ مذکور شدند زیرا کہ اینہا می بندند راہہاے درآمد شیطان را بر نفس و مغلوب میگردانند ہوائے
نفس را۔ وفی حدیث مالک ابن انس۔ و در حدیث امام مالک این چنین آمدہ کہ فذلکم الرباط فذلکم الرباط مرتین۔ مکرر گردانید این لفظ
را دو بار بجہت تقریر و تاکید۔ رواہ مسلم وفی روایة الترمذی ثلثا۔ و در روایت ترمذی سہ بار مکرر گردانید و این اعتراض ست
بر صاحب مصابیح کہ در فصل اول آورد و سہ بار مکرر گردانید و صحیح آنست کہ مسلم این حدیث را از مالک کہ آورد دو بار مکرر گردانیدہ از
غیر مالک خود اصلا مکرر نیست۔ وعن عثمان رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من توضأ فاحسن الوضوء۔
کسے کہ وضو کند پس نیک کند وضو را یعنی برعایت سنن و آداب آن۔ خرجت خطایاہ من جسدہ۔ بیرون آیند گناہان او از تمامہ
تن او۔ حتی تخرج من تحت اظفارہ۔ تا آنکہ بیرون آیند گناہان از زیر ناخنان او مبالغہ است در حصول طہارت۔ متفق علیہ۔ و
عن ابی ہریرة۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا توضأ العبد المسلم۔ چون وضو میکند بندہ کہ مسلمان
او المومن۔ شک راوی ست۔ فغسل وجہہ۔ پس میشوید روے خود را۔ خرج من وجہہ کل خطیئة نظر الیہا بعینیہ۔ بیرون می آید از رو
وے ہر گناہ کہ نظر کردہ است بسوے آن گناہ بہر دو چشم خود یعنی گناہ چشم۔ مع الماء۔ ہمراہ آب۔ او مع آخر قطر الماء۔ یا گفت
بیرون می آیند با آخر قطرہ از قطرہ ہاے آب اگرچہ در روے جز از چشم نیز گناہان واقع میشوند اما چون عمدہ گناہان واکثر آن
بچشم ست تخصیص بآن کرد۔ فاذا غسل یدیہ خرج من یدیہ کل خطیئة کان بطشتہا یداہ مع الماء او مع آخر قطر الماء۔ پس چون میشوید
ہر دو دست را بیرون می آید ہر گناہے کہ میگرفت آن گناہ را ہر دو دست او یعنی گناہے کہ بدست کردہ ہمراہ آب یا ہمراہ آخر قطرہ از قطرہاے
آب۔ فاذا غسل رجلیہ خرج کل خطیئة مشتہا رجلاہ مع الماء او مع آخر قطر الماء۔ پس چون میشوید ہر دو پاے خود را بیرون می آید
ہر گناہے کہ رفتہ ست بسوے آن ہر دو پاے او با آب یا با آخر قطرہ ہاے آب۔ حتی یخرج نقیا من الذنوب۔ تا آنکہ بیرون می آید از
جاے وضو پاک از گناہان یعنی صغیرہ۔ رواہ مسلم۔ وعن عثمان۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من
امرء مسلم تحضرہ صلوٰة مکتوبة۔ نیست ہیچ مردے مسلمان کہ حاضر میشود او را و در میرسد وقت نماز فرض۔ فیحسن وضوءہا۔ پس نیکو

میکند وضوے نماز را برعایت سنن و آداب آن - وخشوعهما - ونیک میکند خشوع وخضوع نماز را و این شامل رعایت آداب ظاهر
و باطن ست چنانکه در دل ترسان باشد و نظر بر سجده گاه دارد و تمامه همت وحضور بران گمارد و بجز آن مشغول نباشد و به بدن
و جامه و ریش بازی نکند و بچپ و راست روے نگرداند و چشم نه بندد و بعض بجهت تحصیل حضور در چشم بستن رخصت کرده اند و بهتر
آنست که در نماز فرض ازان احتراز کند و در تفسیر قول حق سبحانه (والذین هم فی صلوٰتهم خاشعون) گفته اند که خائف و متذلل
باشند و نظر را بر سجده گاه لازم دارند و آورده اند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در نماز نظر بجانب آسمان میداشت و انتظار
وحی میبرد چون این آیت نازل شد بینداخت نظر را بجانب سجده گاه و در روایت ست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم
مردے را دید که در نماز بریش بازی میکرد فرمود اگر خشوع میکرد دل وے هر آئینه خشوع میکرد اعضاے او و بعض گفته اند که
در قیام نظر بسجده گاه دارد و در رکوع بر پشت پاے و در سجده بجانب بینی و در قعود بر کنار - ورکوعها - ونیک کند رکوع نماز را
تخصیص برکوع کرد و سجود ذکر نکرد زیراکه رکوع مقدمه سجود ست و نیز رکوع سخت تر ست که مصلی خود را گرفته استاده است بخلاف
سجده که بر زمین افتاده است و نیز رکوع خاصه نماز مسلمانان ست و در نماز یهود و نصارے رکوع نباشد - الا کانت کفارة
لما قبلها من الذنوب هیچ کس نکند وضوء و نماز را باین صفت و هیئت مگر آنکه باشد باین صفت این نماز پوشنده و محو کننده مر چیزے
را که پیش ازین کرده است از گناهان - مالم یؤت کبیرة - مادام که بوجود نیارد و نکند مصلی گناه کبیره را از ذات خود و در بعض نسخ
مالم یأت نوشته یعنی نکند گناه کبیره را و این روایت بحسب معنی ظاهر تر ست و اول بحسب روایت قوی تر و مقصود آن ست که
وضوء و نماز کفارت میکند گناهان صغیره را نه کبیره را - وذلک الدهر کله - و این کفارت بودن نماز گناهان را همیشه است تخصیص
بزمانے دون زمانے ندارد - رواه مسلم - وعنه - انه توضأ - و هم از عثمان رضی الله عنه روایت ست که وے وضوء کرد -
فافرغ علی یدیه ثلثا پس ریخت آب بر هر دو دست خود سه بار - ثم تمضمض و استنثر - پستر آب در دهن کرد و در بینی کرد و بیفشاند
بینی را استنثار بثا مثلثه بینی افشاندن بعد از آب کردن در وے که آن را استنشاق گویند پس ذکر استنثار متضمن ذکر استنشاق
نیز باشد - ثم غسل وجهه ثلثا - پستر بشست روے خود را سه بار - ثم غسل یده الیمنی الی المرفق ثلثا - پستر بشست دست راست
خود را تا آرنج سه بار - ثم غسل یده الیسرے الی المرفق ثلثا - پستر بشست دست چپ خود را تا آرنج سه بار - ثم مسح برأسه پستر
مسح کرد بسر خود و مسح گردانیدن دست تر بر سر - ثم غسل رجله الیمنی ثلثا - پستر بشست پاے راست خود را سه بار - ثم الیسرے
ثلثا - پستر بشست پاے چپ خود را سه بار و تحقیق این افعال در باب سنن الوضوء بیاید - ثم قال رایت رسول الله -
پستر گفت عثمان دیدم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم توضأ نحو وضوئی هذا - وضوء کرد مانند وضوے من که این ست - ثم قال
من توضأ وضوئی هذا - پستر فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسے که وضوء کند مانند وضوے من که این ست - ثم یصلی رکعتین -
پستر بگزارد دو رکعت نماز بعد از وضوء و اقل این ست و اگر بیشتر کننده است فاضل تر باشد - لا یحدث نفسه فیهما بشیء - درحالیکه
حکایت نمیکند نفس خود را درین دو رکعت بچیزے از حکایات دنیا و اگر خواطر عارض گردد و آن را دفع کند و قرار نگیرد و از حضور

باز ندارد و زیان ندارد و بعض گفتہ اند کہ مراد بعدم تحدیث نفس اخلاص و عدم عجب مراد ست واللہ اعلم۔ غفرلہ ما تقدم من ذنبہ۔
آمرزیدہ میشود مر آنکس را آنچہ پیش گذشتہ است از گناہان او و این حدیث دلالت دارد بر استحباب نماز بعد از وضو و اگر
فرض گزارد یا سنت راتبہ نیز کفایت ست و نیت این نماز تحیۃ الوضو یا شکر وضو چیزے نیست مطلق نماز را نیت کند آما در
در آمدن مسجد نیت تحیۃ المسجد بکند زیرا کہ تحیت بمعنی تعظیم و سلام دادن ست پس تحیۃ الوضو معنی ندارد آما مسجد بملاحظہ عظمت و شاید
روحانیت وے اگر قصد تعظیم کند و بروے سلام دہد جاے آن دارد و نماز اصل و مقصود لذاتہ است و وضو فرع و طفیل وے
وضو برائے نماز ست نہ نماز برائے وضو پس شکر وضو بہ نماز مناسب نباشد کذا قال الغزالی۔ متفق علیہ ولفظہ للبخاری۔ و
عن عقبۃ بن عامر۔ بضم عین و سکون قاف صحابی ست والی بود بر مصر از جانب معویہ بعد از برادر او عتبہ بن ابی سفیان
بعد از ان عزل کرد و بمصر مرد سنۃ ثمان وخمسین روایت کردہ اند از وے جابر و ابن عباس و خلقے کثیر از تابعین کذا فی
جامع الاصول و در کاشف گفتہ صحابی کبیر امیر شریف فصیح مقری فرضی شاعر والی کردہ شد غزاے بحر را و مرد بمصر۔ قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من مسلم یتوضأ۔ نیست ہیچ مسلمان کہ وضو سازد فیحسن وضوءہ۔ پس نیک سازد وضوے خود را
ثم یقوم فیصلی رکعتین۔ پستر بایستد پس بگزارد دو رکعت۔ مقبل علیہما بقلبہ ووجہہ۔ در حالے کہ وے پیش آیندہ و توجہ
نمایندہ است بر ان دو رکعت بدل خود و روے خود یعنی بظاہر و باطن خود و در روایتے مقبلا بنصب آمدہ و این
بحسب اعراب ظاہر تر ست۔ الا وجبت لہ الجنۃ۔ مگر واجب گردد مر او را بفضل الٰہی تعالےٰ بہشت۔ رواہ مسلم۔ وعن
عمر بن الخطاب۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما منکم من احد یتوضأ۔ نیست از شما ہیچ یکے کہ
وضو کند فیبلغ او فیسبغ الوضوء۔ پس بنہایت برساند یا اتمام و اکمال کند وضو را و این شک راوی ست ثم یقول۔ پستر بگوید۔
اشہد ان لا الٰہ الا اللہ و ان محمدا عبدہ ورسولہ وفی روایۃ۔ و در روایتے این چنین آمدہ کہ گوید۔ اشہد ان لا الٰہ الا اللہ وحدہ لا شریک
لہ و اشہد ان محمدا عبدہ ورسولہ الا فتحت لہ ابواب الجنۃ الثمانیۃ۔ مگر آنکہ کشادہ شود مر او را درہاے بہشت کہ ہشت در ست۔ یدخل
من ایہا شاء۔ در آید از ہر در این درہا کہ خواہد اینجا تاء ہشت را لیکے اعتبار کرد و ہر یکے از انہا را در گفت و گاہے ہر کدام را بہشت
خوانند و باین حساب ہشت بہشت گویند فافہم۔ ہکذا رواہ مسلم فی صحیحہ۔ ہمچنین روایت کرد این حدیث را مسلم در صحیح خود۔
والحمیدی فی افراد مسلم۔ و ہمچنین روایت کرد آن را حمیدی در کتاب جمع بین الصحیحین در احادیث کہ تنہا مسلم راست۔
وکذا۔ و ہمچنین روایت کرد۔ ابن الاثیر فی جامع الاصول وذکر الشیخ محی الدین النووی فی آخر حدیث مسلم علی ما رویناہ۔ ذکر کردہ
است امام نووی در شرح صحیح مسلم در آخر حدیث مسلم بر وجہے کہ ما روایت کردیم این عبارت را کہ۔ وزاد الترمذی۔ و زیادہ کردہ
است بر شہادتین ترمذی این دعا را۔ اللہم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطہرین والحدیث الذی رواہ محی السنۃ فی الصحاح
و حدیثے کہ روایت کردہ است آن را صاحب مصابیح در صحاح و آن حدیث این ست کہ من توضأ فاحسن الوضوء الی آخرہ
و آخرش این ست ثم قال اشہد ان لا الٰہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ و اشہد ان محمدا عبدہ ورسولہ اللہم اجعلنی من التوابین واجعلنی

من المتطهرین) رواه الترمذی فی جامعه بعینه الا کلمة اشهد قبل ان محمدا۔ روایت کرده است آن را ترمذی در جامع خود بعینه مگر کلمهٔ اشهد که پیش از کلمهٔ ان محمدا که آن را صاحب مصابیح ذکر کرده است و ترمذی ذکر نکرده و این اعتراض ست از مؤلف بر صاحب مصابیح که این حدیث که در صحاح آورده در صحیحین نیست بلکه در جامع ترمذی ست و آن را در حسان می باید آورد و بدانکه جزری در حصن حصین برمز ابن ماجه و ابن ابی شیبه و ابن السنی در شهادتین ثلث مرات نیز ذکر کرده و نسائی از حاکم در مستدرک این نیز آورده (سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک واتوب الیک) **وعن ابی هریرة** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان امتی یدعون یوم القیمة غرا محجلین من آثار الوضوء۔ بدرستی که امت من خوانده میشوند در محشر یا بسوے بهشت یا نام کرده میشوند روز قیامت غر محجل از آثار وضوء غر بضم غین و تشدید را جمع اغر سفید و روشن از هر چیز و غره سفیدی را گویند که در پیشانی اسپ پیدا شد و محجل بضم میم و فتح جیم مشدده اسپے که هر چهار دست و پاے او سفید باشد و این امت را در روز قیامت روے و دست و پا همه سفید و روشن و نورانی و تابان باشند پس تشبیه کرد آن را بغر محجل۔ فمن استطاع منکم ان یطیل غرته فلیفعل۔ پس کسے که می تواند از شما که دراز کند غرهٔ خود را باید که بکند که موجب زیادت فضل و کرامت ست و ذکر تحجیل نکرد زیرا که هر دو لازم یکدیگر اند و نیز بیشتر مردم در شستن روے در اسباغ آن تقصیر دارند بخلاف غسل اقدام که عادت بر بسیار آب ریختن ست در آن والله اعلم و اطالت غره بآن باشد که از فوق جبهه تا پایان ذقن و از گوش تا گوش دیگر بمبالغه بشوید و اطالت تحجیل بآنکه پایها تا بالاے پاشنه بشوید و از ینجا معلوم شود که غره در متوضی مخصوص بجبهه نبود بلکه شامل تمام روے باشد و لهذا تفسیر کرد طیبی اغر را بابیض الوجه والله اعلم۔ متفق علیه۔ **وعنه** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تبلغ الحلیة من المؤمن حیث یبلغ الوضوء۔ میرسد سیما و نشان وضو در دست و پاے متوضی که تحجیل عبارت از آن ست تا آنجا که میرسد آب وضو و بعضے از حلیه زیور مراد داشته اند که بهشتیان را در دست و پا خواهد بود و رد کرده شده است این وجه بآنکه حلیه بکسر حا و سکون لام بمعنی سیما و هیئت ست و آنچه بمعنی زیور ست حلی بفتح حاے و سکون لام و بضم حا و سکون لام و تشدید یا ست و جواب داده است که می توان از حلیه حلی مراد داشت اگرچه بمجاز بود۔ رواه مسلم۔

الفصل الثانی

عن ثوبان رضی الله عنه۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم استقیموا۔ استقامت ورزید بر اعمال و بر راه راست روید و میل به چپ و راست نکنید و همیشه ملازم طریق مستقیم باشید و چون این امرے بود در غایت صعوبت فرمود۔ ولن تحصوا۔ و هرگز طاقت ندارید که استقامت ورزید و حصول آن بر وجه تمام و کمال ممکن نیست مگر سید انبیا و خلاصهٔ اصفیا را صلی الله علیه وسلم و بعضے از اکمل اولیا را بر قدر و اندازهٔ متابعت و مجازات بحقیقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ذلک اعز من الکبریت الاحمر۔ **تنبیه**۔ اینجا سخنے ست مشهور میان مردم در قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود شیبتنی سورة هود پیر گردانید مرا سورهٔ هود و گفته اند که این اشارت ست بامر فاستقم که شدت و عظمت آن آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در غم و حزن انداخت و پیر ساخت و کاتب حروف گوید عفا الله عنه که غم و حزن آن آنحضرت را صلی الله علیه وسلم درین امر بجهت امت بود که فرمود و من تاب معک و سندا تخصیص بسورهٔ هود کرد و الا این امر در سورهٔ شوری

نیز آمدہ در اینجا ذکر است نیست والحق چنین میباید خود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عین استقامت و محض سلامت ست کہ توہم میل
واعوجاج در اینجا صورت ندارد (مازاغ البصر وما طغی) فافہم اللہم صل وسلم علیہ و چون حکم کرد بعدم طاقت بر استقامت و ایفاے
حق او در جمیع افعال و احوال تنبیہ کرد بر انچہ عمدہ و خلاصہ عبادات ست کہ اگر در وے استقامت ورزند و راست بایستند تدارک
و تلافی ہمہ تقصیرات کردہ باشند و آن نماز ست پس فرمود - واعلموا ان خیر اعمالکم الصلوٰۃ - و بدانید کہ بہترین و مقرب ترین
عملہاے شما نماز ست پس نگاہدارید شروط آن را و رعایت کنید آداب آن را و ادا کنید حقوق آن را پس ازان اشارت
فرمود بمقدمۂ آن کہ آن را نصف ایمان گفتہ و آن وضو و طہارت ست وگفت ولا یحافظ علی الوضوء الا مومن - و محافظت نکند و احتیاط
نورزد بر رعایت سنن و آداب وضو مگر کسے کہ ایمان کامل دارد و بجد ست کہ نماز را بر وجہ کمال ادا کند - رواہ مالک واحمد وابن ماجۃ
والدارمی - **وعن ابن عمر** - رضی اللہ عنہما - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من توضأ علی طہر کتب لہ عشر حسنات کسیکہ وضو
سازد بر طہارت نوشتہ شود براے وے دہ نیکی ظاہر امراد آن خواہد بود کہ وراے جزاے کہ متعین ست بر فعل زیادہ بران دہ حسنہ
نیز نویسند یا مراد آن ست کہ دہ وضو نویسند ہر یکے بدہ یا از براے آن گفت کہ توہم کردہ نشود کہ وضو بر وضو عبث و ضائع ست
بلکہ بر وے نیز ثواب موعود بر حسنات مترتب ست وگفتہ اند کہ این مقید ست بانکہ میان آن دو وضو نمازی گزاردہ باشند فرض
یا نفل و بعض مکروہ داشتہ اند وضو بر وضو اگر نمازی نگزارد بعد از وضوے اول - رواہ الترمذی

الفصل الثالث - **عن جابر** - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مفتاح الجنۃ الصلوٰۃ - کلید بہشت و
مقدمہ در آمدن آن نماز ست چنانکہ در بے کلید کشادہ نمیشود و در بہشت نیز بے نماز در آوردہ نمیشود و این مبالغہ و تاکید ست
در محافظت بر نماز گویا نماز در حکم ایمان ست کہ بے آن در آمدن در بہشت میسر نبود و لہذا تعبیر از وے بایمان کردہ اند چنانکہ گذشت
ومفتاح الصلوٰۃ الطہور - و کلید نماز و مقدمۂ او طہارت ست پس طہارت مقدمہ در آمدن بہشت باشد - رواہ احمد - **وعن
شبیب** - بفتح شین معجمہ و کسر باے موحدہ - ابن ابی روح - بفتح را و سکون واو و در نسخ مشکوۃ ہمچنین واقع شدہ است
بتوسط لفظ ابن میان شبیب و ابی روح و در بعض کتب دیگر نیز ہمچنین ست ولیکن در اکثر کتب اسماء الرجال ابی روح را کنیت
شبیب داشتہ اند نام پدرش نعیم گفتند بضم نون بر ہر تقدیر شبیب بر وزن حبیب روایت میکند - عن رجل من اصحاب رسول اللہ
از مردے از یاران پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان رسول اللہ - کہ پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم صلی صلوٰۃ الصبح - گزارد نماز بامداد را
فقرأ الروم - پس خواند سورۂ روم را - فالتبس علیہ - پس مشتبہ شد قرأت بر وے والتباس پوشیدہ شدن کار بر کسے - فلما صلی
پس چون نماز بگزارد و فارغ شد ازان - قال - فرمود - ما بال اقوام یصلون معنا - چیست حال قومہاے کہ نماز میگزارند
با ما - لا یحسنون الطہور - نیک نمیکنند طہارت را و رعایت نمیکنند سنن و آداب آن را - وانما یلبس علینا القرآن اولئک
و پوشیدہ میگردانند بر ما قرآن را آنگروہ ایشان و اینجا محل عبرت و تذکار ست مر عاقل را در تاثیر صحبت کہ بسید رسل
صلوات اللہ وسلامہ علیہ با آن مرتبہ و جلالت شان در حالت قرأت قرآن در نماز کہ اعظم حالات و اقرب اوقات

اوست در قرب حضرت رب العالمین از صحبت یکے از احادات ترک سنن وبعض آداب وضو کہ نہ عبادت مقصود لذاتہ است متاثر گردد چہ جاے دیگران کہ بمصاحبت ومخالطت اہل فسق وبدعت گرفتار باشند دشب وروز بایشان باشند۔ رواہ النسائی۔ وعن رجل من بنی سلیم قال عدہن رسول اللہ۔ روایت ست از مردے از بنی سلیم بضم سین وفتح لام کہ نام قبیلہ الیست گفت شمرد این کلمات راکہ مذکور میشوند پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فی یدی او فی یدہ در دست من یا در دست خود شک راوی ست یعنی گرفت انگشتان مرا یا انگشتان خود را وعقد کرد آنہا را بر کف دست پنج بار ابعد این پنج کلمہ قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم التسبیح نصف المیزان سبحان اللہ گفتن نصف میزان ست۔ والحمد للہ یملأوہ۔ والحمد للہ گفتن پر میکند میزان را بعبارت سبحان اللہ یا الحمد للہ تنہا پر میکند میزان را زیرا کہ متضمن سلب نقایص واثبات کمالات ست وسبحان اللہ تنہا بر تنزیہ از نقایص دلالت دارد واین معنی موافق ترست بحدیثے کہ در اول باب گذشت کہ فرمود الحمد للہ یملأ المیزان۔ والتکبیر یملأ ما بین السماء والارض۔ واللہ اکبر گفتن پر میکند مسافتے راکہ میان آسمان وزمین ست۔ والصوم نصف الصبر وروزہ نصف صبرست وجہش آن میتواند بود کہ ایمان تمام صبرست بر طاعات واز معاصی وروزہ قامع ترست شہوات نفس راکہ باعث اند بر معاصی پس نصف ایمان باشد ودر بعض حواشی نوشتہ کہ روزہ را نصف صبر خواند باعتبار شب وروز ودر روزہ صبر در روزست پس نصف صبر باشد۔ والطہور نصف الایمان۔ وطہارت نصف ایمان ست توجیہ این در حدیث اول از باب گذشت۔ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث حسن۔ وعن عبد اللہ الصنابحی۔ بضم صاد وتخفیف نون وکسر موحدہ وحاے مہملہ منسوب بصنابح بن زاہر بطنی از مراد وابو عبد اللہ نیز گفتہ اند وبعض گفتہ اند عبد اللہ صنابحی صحابی ست وابو عبد اللہ صنابحی تابعی۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا توضأ العبد المؤمن فمضمض۔ چون وضو سازد بندۂ مسلمان پس آب در دہن میکند۔ خرجت الخطایا من فیہ۔ بیرون می آیند گناہان از دہن وے۔ واذا استنثر خرجت الخطایا من انفہ۔ وچون بینی می افشاند بعد از آب کردن در وے بیرون می آیند گناہان از بینی وے۔ واذا غسل وجہہ خرجت الخطایا من وجہہ۔ وچون می شوید روے خود را بیرون می آیند گناہان از روے وے۔ حتی تخرج من تحت اشفار عینیہ۔ تا آنکہ بیرون می آیند از زیر بیخ جاے روئیدن موے در پلک چشم۔ فاذا غسل یدیہ خرجت الخطایا من یدیہ۔ پس چون میشوید ہر دو دست خود را بیرون می آیند گناہان از ہر دو دست وے۔ حتی تخرج من تحت اظفار یدیہ۔ تا آنکہ بیرون می آیند از زیر ناخنان ہر دو دست وے۔ فاذا مسح براسہ خرجت الخطایا من راسہ حتی تخرج من اذنیہ۔ پس چون مسح میکند بسر خود بیرون می آیند گناہان از سر وے تا آنکہ بیرون می آیند گناہان از ہر دو گوش وے از ینجا معلوم میشود کہ گوشہا داخل سرست چنانکہ مذہب حنفی ست ولہذا براے مسح گوش آب جدا نمیگیرند بلکہ بہمان آب کہ براے مسح سر گرفتہ اند گوش نیز مسح میکنند چنانکہ بیاید۔ فاذا غسل رجلیہ خرجت الخطایا من رجلیہ حتی تخرج من تحت اظفار رجلیہ۔ پس چون می شوید ہر دو پاے خود را بیرون می آیند گناہان از ہر دو پاے وے تا آنکہ بیرون می آیند از زیر ناخنان ہر دو پاے وے پس بوضو از ہمہ گناہان پاک میشود۔ ثم کان مشیہ الی المسجد وصلوتہ نافلۃ لہ۔ پس میباشد رفتن او بسوے مسجد ونماز گزاردن او زیادتی بر پاک شدن از گناہان ومیگردد سبب رفع درجات

ونافلہ بمعنی زیادتی آید چنانکہ نماز زیادت بر فرض را نفل گویند و ولد ولد را نافلہ خوانند و تہجد را برائے آنحضرت نافلہ خوانند کہ زیادہ بر فرض بود۔ رواہ مالک والنسائی۔ **وعن ابی ہریرۃ** رضی اللہ عنہ۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتی المقبرۃ۔ روایت ست از ابی ہریرہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمد گورستان مدینہ را کہ نامش بقیع ست تا زیارت کند و آمرزش خواہد اہل آن مقبرہ را و مقبرہ بفتح میم و مثلثۃ الباء و بکسر و بضم میم و فتح با نیز آمدہ۔ فقال۔ پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ السلام علیکم دار قوم مومنین سلام بر شما باد اے اہل سرائے گروہ مسلمانان۔ وانا ان شاء اللہ بکم لاحقون۔ بدرستی کہ ما اگر خدا خواستہ است بشما رسندہ و شمارا دریابندگانیم و کلمہ ان شاء اللہ برائے اظہار رغبت و تبرک بذکر خدا عزوجل و تحسین کلام ست نہ برائے شک و تردد چہ رسیدن موت و لحوق باموات یقینی ست و بعد از انکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ذکر سابقان کرد و ایشان را تصور نمود تقریباً ذکر لاحقان کہ بعد ازین بیایند نیز کرد از برائے اظہار شرف و کرامت و محبت و فرمود۔ وددت انا قد راینا اخواننا۔ دوست میدارم و آرزو میبرم کہ کاش من و کسانیکہ با من اند سیدیدیم برادران خود را یعنی آنہا کہ بعد ازین بیایند۔ قالوا اولسنا اخوانک۔ گفتند صحابہ کہ با آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بودند آیا برادر نیخوانی آنہا را و ما نیستیم برادران تو۔ یا رسول اللہ قال انتم اصحابی۔ فرمود شما مصاحبان من و یاران من و رفیق گاہ و بیگاہ و خواص درگاہ نید و اخوت اسلام امرے عام ست کہ ہمہ مسلمانان را شامل ست۔ واخواننا الذین لم یاتوا بعد۔ و برادران ما آن کسانے اند کہ در عالم خارج نیامدہ اند ہنوز بعد ازان سوالے دیگر کردند کہ بیشک ترا فردائے قیامت امت خود را باید شناخت و دریافت تا شفاعت کنی و امداد و اعانت نمائی ایشان را۔ فقالوا۔ پس گفتند صحابہ کیف تعرف من لم یات بعد من امتک۔ چگونہ می شناسی کسے را کہ بوجود نیامدہ است از امت تو و ندیدۂ تو ایشان را۔ یا رسول اللہ فقال۔ پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ ارایت لو ان رجلا لہ خیل غر محجلۃ۔ خبر دہید مرا کہ اگر ثابت شود کہ مردے ست کہ مر او را اسپان سفید روئے و سفید دست و پا۔ بین ظہری خیل دہم بہم میان اسپان دیگر سیاہ خالص یکرنگ از مردم دیگر۔ الا یعرف خیلہ۔ آیا نمی شناسد آن مرد اسپان خود را کہ سفید روئے سفید دست و پا اند در میان اسپان دیگر کہ سیاہ یکرنگ اند۔ قالوا بلی۔ گفتند آرے میشناسد یا رسول اللہ قال۔ فرمود۔ فانہم یاتون غرا محجلین من الوضوء۔ پس امتان من می آیند یعنی در عرصات قیامت از آثار وضو مثل اسپان سفید روئے سفید دست و پا می شناسم ایشان را بایں علامت و وضو بضم واو و فتح آن ہر دو روایت ست بعد ازان بشارت داد مر امت مرحومۂ خود را و فرمود۔ وانا فرطہم علی الحوض۔ و من سبقت کنندہ و پیش روندہ ام ایشان را تا کار و بار مغفرت ذنوب و رفع درجات ایشان را در درگاہ عزت ساختہ گردانم و فرط بفتحتین آنکہ پیش رود تا اسباب آبخور اسپان از دلو و رسن و پاک کردن چاہ و حوض آن راست کند و بہمین مناسبت علی الحوض فرمود و مقصود تہیۂ جمع اسباب و آلات روز قیامت ست صلی اللہ علیہ وسلم و جزاہ عنا خیر الجزا۔ رواہ مسلم۔ **وعن ابی الدرداء** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا اول من یؤذن لہ بالسجود یوم القیمۃ۔ من نخستین کسے ام کہ دستوری دادہ میشود مر او را بسجدہ روز قیامت۔ وانا اول من یؤذن لہ ان یرفع راسہ۔ و من نخستین کسے ام کہ اذن کردہ میشود مر او را کہ بردارد سر خود را از سجدہ حقیقت این حال

در حدیث شفاعت مشرح گردد که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سراے عزت و درگاه صمدیت باری تعالے درآید و بسجده رود تا یک هفته سر بر زمین سجود نهاده باشد پس حکم در رسد که سر بردار ای محمد صلی الله علیه وسلم و بخواه ای محبوب من هرچه میخواهی تا داده شود ترا و بگو هرچه میگوئی تا شنیده شود از تو پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم سر بردارد و زبان بشفاعت خلائق بکشاید و فتح باب شفاعت نماید چنانکه فرمود۔ فانظر الی ما بین یدی۔ پس نگاه میکنم بسوے خلقے که استاده اند پیش رو دست من یعنی پیش من۔ فاعرف امتی من بین الامم۔ پس می شناسم امت خود را از میان امتهاے دیگر۔ ومن خلفی مثل ذلک۔ و می بینم از پس خود مانند آن اجتماع و ازدحام خلق۔ وعن یمینی مثل ذلک۔ و می بینم از جانب راست خود مانند آن۔ وعن شمالی مثل ذلک۔ و از جانب چپ مانند آن فقال رجل۔ پس گفت مردے۔ یا رسول الله کیف تعرف امتک من بین الامم۔ چگونه می شناسی امت خود را از میان امتها گذشته اند فیما بین نوح الی امتک۔ در میان مدتے مدید که میان نوح ست تا امت تو تخصیص نوح بجهت شهرت اوست میان پیغمبران والا پیش از نوح نیز امتها گذشته اند۔ فقال۔ پس گفت۔ هم غر محجلون من اثر الوضوء۔ امت من غر محجل اند از اثر وضو۔ لیس احد کذلک غیرهم۔ نیست هیچ یکے باین صفت و هیئت غیر ایشان از امتان دیگر اگرچه وضو میساخته باشند اما این کرامت که ظهور اثر وضو است باین صفت خاصه این امت ست و از اینجا لازم نمی آید که دیگران را وضو نباشد چنانکه بعض مردم از اینجا فهمیده اند۔ واعرفهم انهم یؤتون کتبهم بایمانهم۔ و می شناسم ایشان را یعنی امت خود را باین که داده میشود ایشان را نامه هاے اعمال ایشان بدست هاے راست ایشان۔ واعرفهم تسعی بین ایدیهم ذریتهم۔ و می شناسم ایشان را باینکه میروند پیش پیش ایشان فرزندان خرد ایشان از ظاهر این حدیث مفهوم میگردد که این دو صفت نیز یعنی دادن کتب بایمان و پیش رفتن ذریت ایشان خاصه این امت باشد اما طیبی گفته که ذکر این دو صفت از براے مجرد مدح و اظهار کرامت ایشان ست نه براے تفرقه و تمیز والله اعلم۔ رواه احمد۔

باب مایوجب الوضوء

باب در بیان چیزهاے که واجب میگرداند وضو را و آن چیزها ست که می شکنند وضوء سابق را و واجب میگرداند وضوے دیگر را و موجب وضو و سبب آن اگرچه بحقیقت اراده صلوٰة است مقرون بقیام ولیکن نواقض وضو را موجب وضو نیز میتوان گفت بوجہے که گفته شد۔

الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لاتقبل صلوة من احدث۔ قبول کرده نمیشود و درست نمی افتد نماز کسے که شکسته شد وضوے وے۔ حتی یتوضأ۔ تا آنکه بسازد وضو و این در حق کسے ست که آب دارد و اگر آب ندارد تیمم باید کرد بخاک۔ و اگر آب نیابد و نه خاک۔ و قدرت نداشته باشد بر آنها که او را فاقد الطهورین گویند اینجا بے وضو و تیمم نماز میکند از براے نگاهداشت حرمت وقت و اگر پیش از یافتن آب و خاک و قدرت بران بمیرد آثم نگردد و اگر یافت قضا کند قول مختار این ست و نزد بعض ساقط میگردد فرضیت نماز و بقول بعض بگذارد و قضا نکند۔ متفق علیه۔ **وعن ابن عمر** رضی الله عنهما۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لاتقبل صلوة بغیر طهور۔ قبول کرده نمیشود نماز بے طهارت۔ ولا صدقة من غلول۔ و نه قبول کرده میشود صدقه از مال حرام و غالب استعمال غلول در خیانت از غنیمت آید بمعنی مطلق خیانت نیز

مستعمل گردد و ظاہر آنست کہ مراد اینجا ہمین منی باشد۔ رواہ مسلم۔ **وعن علی**۔ رضی اللہ عنہ۔ قال کنت رجلا مذاء۔ روایت ست
از امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ کہ گفت بودم من مردے مذی بسیار کنندہ و مذی بفتح میم وسکون ذال وکسر ذال معجمہ وتشدید یا نیز آبے رطوبتے
کہ در آلت مرد در وقت ملاعبت با زن بجہت قوت شہوت پدید آید۔ فکنت استحیی ان اسال النبی۔ پس بودم من کہ شرم میداشتم
کہ بپرسم پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم کہ حکم آن چیست موجب غسل ست یا وضو۔ لمکان ابنتہ۔ از جہت وجود دختر وے کہ فاطمہ زہرا
باشد رضی اللہ عنہا و این از کمال حیا و ادب حضرت مرتضی است و تنبیہ است برانکہ داماد را ذکر حکایت شہوت وانچہ متعلق ست
بمباشرت زنان نزد اصہار مناسب نباشد۔ فامرت المقداد۔ پس فرمودم مقداد بن اسود را کہ از مخلصان درگاہ بود کہ بپرسد از حکم
آن صلی الاطلاق۔ فسالہ۔ پس پرسید مقداد آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وعلی
آلہ وصحبہ وسلم۔ یغسل ذکرہ ویتوضا۔ بشوید ہر کہ می بیند مذی آلت خود را و وضو کند پس مذی موجب غسل نباشد و ودی بواو
و دال مہملہ بروزن مذی و آن آبے ست غلیظ کہ بیرون می آید بعد از بول نیز ہمین حکم دارد منی نیز اگر بشہوت وجہیدن بیرون
نیاید موجب غسل نیست۔ متفق علیہ۔ **وعن ابی ہریرۃ**۔ رضی اللہ عنہ۔ قال سمعت رسول اللہ۔ گفت ابو ہریرہ شنیدم
پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ میگفت۔ توضؤا مما مست النار۔ وضو بسازید از خوردن انچہ مساس کردہ و
رسیدہ است آن را آتش یعنی پختہ شدہ است بدان۔ رواہ مسلم۔ این را دو تاویل ست یکے آنکہ مراد بوضو اینجا دست
و دہان شستن ست از برائے دور کردن چربش طعام چنانچہ سنت ست و این را وضوے طعام گویند دوم آنکہ مراد
وضوے نماز ست ولیکن این حکم در ابتداے حال بود بعد ازان منسوخ شد چنانکہ گفت۔ قال الشیخ الامام الاجل
محی السنۃ رحمۃ اللہ علیہ ہذا منسوخ بحدیث ابن عباس۔ محی السنۃ صاحب المصابیح در شرح السنۃ گفتہ کہ این حدیث دلالت
دارد بر وجوب وضو از خوردن انچہ پختہ شدہ باتش منسوخ ست بحدیث دیگر کہ روایت کردہ است آن را ابوداؤد و ابن ماجہ
از ابن عباس چنانکہ در آخر فصل ثانی بیاید۔ قال ان رسول اللہ۔ گفت بدرستی کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اکل کتف شاۃ۔ خورد
گوشت شانہ گوسفند را۔ ثم صلی ولم یتوضا۔ پستر نماز گزارد و وضو نکرد و بحدیث ام سلمہ کہ نیز در آخر فصل مذکور بیاید گفت نزدیک
گردانیدم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پہلوے بریان کردہ شدہ را پس بخورد ازان پستر ایستاد بنماز و وضو نکرد و منسوخیت او بحدیث
جابر کہ گفت بود آخر کار از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ ترک وضو کردن را از انچہ مساس کردہ است از آتش صریح ترست و تقیید
تاخر ترک وضو را از وضو در حدیث ابن عباس و ام سلمہ معلوم و متیقن نہ۔ متفق علیہ۔ **وعن جابر بن سمرۃ** صحابی مشہور
خواہر زادہ سعد بن ابی وقاص و پدرش نیز صحابی ست نزول کرد بکوفہ و وفات یافت سنۃ اربع وسبعین وقیل ست
وسبعین۔ ان رجلا سال رسول اللہ۔ روایت ست از جابر بن سمرہ کہ مردے پرسید پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم
انتوضا من لحوم الغنم۔ آیا وضو کنیم از خوردن گوشتہاے گوسفندان۔ قال۔ گفت۔ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ان شئت
فتوضا وان شئت فلا توضا۔ اگر میخواہی وضو کن و اگر نمیخواہی وضو مکن۔ قال۔ گفت آن مرد پرسید۔ انتوضا من

لحوم الابل - آیا وضو کنیم از خوردن گوشتهاے شتران - قال نعم - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آرے وضو کن از خوردن گوشت شتر و مشهور از مذهب امام احمد نقض وضوست بخوردن گوشت شتر باین حدیث و نزد ائمه ثلثه این حدیث منسوخ ست یا مراد بوضو معنی لغوی ست چنانکه گفته شد و اگر گفته شود که بر تقدیر اراده معنی لغوی فرق میان گوشت شتر و گوشت گوسفند چیست و حالانکه دسومت که علت مشروعیت اوست در هر دو موجود ست گوییم تواند که وجه فرق بد بوے گوشت شتر باشد نه گوشت گوسپند والله اعلم - قال - باز پرسید آن مرد - اصلی فی مرابض الغنم - آیا نماز بگزارم در جاے نشست گوسفندان - قال نعم - فرمود آن حضرت صلی الله علیہ وسلم آرے بگزار - قال اصلی فی مبارک الابل - گفت آن مرد آیا بگزارم نماز در نشستگاه شتران - قال لا - فرمود نے یعنی مگزار و گفته اند که نهی از گزاردن نماز در نشستگاه شتران تنزیهی ست و علت کراهت بیم تشویش وقت و فوت حضور قلب ست بسبب رمیدن شتران و جنبیدن آنها بخلاف گوسپندان که ساکن و آرمیده اند - رواه مسلم - و در روایتے آمده است که نماز نگزارید در نشستگاه شتران که آنها از جمله شیاطین اند و در روایتے آمده که بر کوهان هر شتر شیطانے ست و نیز آمده که سگ سیاه شیطان کلاب ست و شتر شیطان دواب و بگزارید نماز را در جاے نشست گوسفندان که آنها برکت اند و در حدیث ابی هریرة نیز آمده که گوسفندان از جمله چارپایهای بهشت اند - وعن ابی هریرة - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وجد احدکم فی بطنه شیئا - چون یابد یکے از شما در شکم خود چیزے از پیچش باد و جنبش آن - فاشکل علیه اخرج منه شئ ام لا - پس مشتبه شد بروے که آیا بیرون آمد از شکم چیزے از باد یا نه - فلا یخرجن من المسجد - پس باید که بیرون نیاید از مسجد کنایت ست از عدم نقض وضو که بیرون آمدن از مسجد براے وضو لازم آنست و اشارت ست که مومن را باید که نماز وے و جاے آرام وے در مسجد باشد - حتی یسمع صوتا او یجد ریحا - تا آنکه بشنود آوازے را یا بیابد بوے را و این باعتبار غالب ست و مقصود حصول یقین ست به برآمدن بادے از شکم اگرچه آوازے نشنود و بوے نیابد و ازینجا معلوم گردد که از یکے وضو وارد و در شکسته شدن آن اشتباهے واقع شود وضوے جدید ساختن حاجت نبود زیرا که یقین بشک زائل نگردد و این در اصل جواز ست و شک نیست که احتیاط در اعاده وضو خواهد بود - رواه مسلم - وعن عبد الله بن عباس قال ان رسول الله - ابن عباس گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم شرب لبنا - نوشید شیر را - فمضمض - پس آب در دهن کرد - وقال ان له دسما - و فرمود بدرستی که مر شیر را چربیست و آنست که نباید از ان دهان شست و ازینجا معلوم گردد که هرچه دهان را چرب کند یا چیزے از ان در دهن باقی ماند و خوردن آن باشد که در شکم فرو رود اگرچه مانع قرأت نباید دهان شستن از ان مستحب ست - متفق علیه - وعن بریدة - بضم با و فتح را و سکون تحتیه اسلمی اسلام آورد پیش از بدر و حاضر نشد آن را و بیعت کرد بیعت رضوان را و حاضر شد خیبر را و مشهور آنست که اسلام او در راه مدینه است و قتیکه میرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بهجرت و او را مساعی جمیله است در حضرت نبی صلی الله علیه وسلم و باقی احوال او در موضع دیگر نیز نوشته شده است - ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی الصلوات یوم الفتح بوضوء واحد - روایت میکند که آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم بگزارد چند نماز و بر داشتے پنج نماز روز فتح بیک وضو۔ و مسح علی خفیہ۔ و مسح کرد بر ہر دو موزہ خود۔ فقال لہ عمر لقد صنعت الیوم شیئا۔ پس گفت با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عمر رضی اللہ عنہ تحقیق کردی تو امروز چیزے راکہ۔ لم تکن تصنعہ نبودی تو کہ بکردی آن را۔ فقال عمدا صنعتہ یا عمر۔ پس فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم دیدہ و دانستہ کردہ ام آن را ای عمر۔ رواہ مسلم۔ بدانکہ عادت شریف آن بود کہ برائے ہر نماز تازہ وضو کردے الا در روز فتح کہ از برائے تعلیم امت چند نماز بیک وضو کرد و بعض گفتہ اند کہ تجدید وضو فرض بود بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و چون شاق آمد بروے امر کردہ شد بمسواک نزد ہر نماز و نہادہ شد از وے وضو مگر نزد حدث و بعض گفتہ اند کہ بحکم نص (اذا قمتم الی الصلوۃ فاغسلوا الآیۃ) وضو برائے ہر نماز بر ہمہ کس فرض بود پس از ان منسوخ گشت ولیکن در نسخ احکام سورہ مائدہ کلام ست واللہ اعلم۔ **وعن سوید** بضم سین مہملہ و فتح واو۔ بن النعمان۔ بضم نون صحابی ست انصاری حاضر شد بیعۃ الرضوان را و گویند کہ حاضر شد احد را و آنچہ بعد از وست از مشاہد و معدود ست در اہل مدینہ و حدیث وے در ایشان ست۔ انہ خرج مع رسول اللہ۔ روایت میکند کہ بیرون آمد ہمراہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم عام خیبر۔ در سال غزوہ خیبر۔ حتی اذا کانوا بالصہبا۔ تا چون بودند و رسیدند بصہبا بفتح مہملہ و سکون ہا و مد۔ وہی من ادنی خیبر۔ و صہبا نام موضعے ست از نزدیک خیبر۔ صلی العصر۔ بگزارد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نماز دیگر را۔ ثم دعا بالازواد۔ پستر طلبید توشہ ہا را کہ ہمراہ بود۔ فلم یوت الا بالسویق۔ پس آوردہ نشد مگر سویق۔ فامر بہ فثری۔ پس امر کرد بہ تر کردن سویق پس تر کردہ شد۔ فاکل رسول اللہ۔ پس بخورد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم واکلنا۔ و بخوردیم ما نیز۔ ثم قام الی المغرب۔ پستر بایستاد نماز مغرب۔ فمضمض ومضمضنا۔ پس مضمضہ کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و مضمضہ کردیم ما نیز۔ ثم صلی ولم یتوضا۔ پستر نماز بگزارد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و وضو نکرد و بمتابعت وے ما نیز وضو نکردیم پس معلوم شد کہ بخوردن انچہ پختہ شود بآتش وضو واجب نگردد۔ رواہ البخاری

الفصل الثانی۔ عن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا وضوء الا من صوت او ریح۔ نیست وضو واجب درین صورت خاص گر از آواز شنیدن یا بوے یافتن یعنی نہ از قرقرہ شکم و در حاشیہ نوشتہ است کہ نزد امام احمد بقرقرہ نیز وضو بشکند اما این قول در کتاب خرقی و شرح آن کہ اصل و اجمع کتب مذہب ایشان ست یافتہ نشد واللہ اعلم۔ رواہ احمد والترمذی۔ **وعن علی**۔ رضی اللہ عنہ۔ قال۔ روایت ست از امیر المومنین علیؓ کہ گفت۔ سالت النبی پرسیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم عن المذی۔ از حکم مذی۔ فقال من المذی الوضوء ومن المنی الغسل۔ جواب داد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ واجب ست از مذی وضو و از منی غسل اگرچہ حکم منی نہ پرسیدہ بود ولیکن بتقریب ذکر مذی و وجوب اشتباہ میان وے و منی آن را نیز ذکر کردہ پوشیدہ نماند کہ در فصل اول گذشت کہ وے رضی اللہ عنہ شرم داشت کہ خود نپرسید پس بمقداد فرمود تا از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پرسید پس اسناد سوال اینجا بخود بمجاز ست یا قضیہ متعدد بود واللہ اعلم۔ رواہ الترمذی وعنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مفتاح الصلوۃ الطہور۔ کلید نماز کہ فتح باب نماز و در آمدن در آن بے آن میسر نگردد طہارت ست۔ وتحریمہا التکبیر۔ و چیزے کہ حرام میگرداند ہر کارے کہ جز نماز ست تکبیر ست بتکبیر تحریمہ کہ میگویند۔

باین معنی ست چنانکہ برائے حج احرام می بندند بعض چیزہا کہ پیش از وے حلال بود حرام میگردد۔ وتحلیلہا التسلیم۔ وچیزیکہ بآن از نماز برآئید وآنچہ حرام گردانیدہ شدہ بود بدان حلال گردد سلام دادن ست چنانکہ محرم را چون از احرام برآید ہر چہ حرام شدہ بود حلال گردد وباین حدیث شافعی ومالک واحمد سلام را در نماز فرض گویند کہ بظاہر دلالت دارد کہ تحلیل بجز آن حاصل نگردد ونزد ما سلام دادن فرض نیست بلکہ واجب ست وحکم واجب آنست کہ اگر عمداً ترک دہد نماز جائز باشد ولے بصفت نقصان واگر نسیان کند سجدہ سہو واجب گردد وفرض آنکہ بے او اصلاً نماز جائز نباشد ودلیل ما حدیث اعرابی ست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ویرا تعلیم نماز نمود وذکر سلام در وے نکرد واگر فرض بودے البتہ ذکر کردے۔ رواہ۔ روایت کرد این حدیث را۔ ابوداؤد والترمذی والدارمی از ابی ہریرہ رضؓ ورواہ ابن ماجۃ عنہ وعن ابی سعید۔ وروایت کرد او را ابن ماجہ از ابی ہریرہ وابی سعید نیز۔

وعن علی بن طلق۔ بفتح طا وسکون لام۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ روایت ست از علی بن طلق کہ از صحابہ است وگفتہ اند کہ او را ہمین یک حدیث ست ودر بعض نسخ طلق بن علی ست واز وے خود حدیث دیگر درہمین فصل آوردہ است کہ۔ اذا فسا احدکم۔ چون گند گیرد یکے از شما یعنی بے وضو شد برآمدن بادے از راہ معتاد۔ فلیتوضأ۔ پس باید کہ وضو کند۔ ولا تأتوا النساء فی اعجازہن۔ ونیائید زنان را وجمع نکنید ایشان را در دُبر ہائے ایشان واعجاز جمع عجز بفتح عین وضم جیم آخر ہر چیز ومراد اینجا دُبر ست چون ذکر کرد فسا را کہ خارج ست از دبر وشکنندہ است طہارت را ذکر کرد وآنچہ غلیظ تر وشدید تر ست ازان از اعمال متعلق بدبر بجہت تنبیہ کردن برآنکہ چون اینقدر پلیدی مانع از تقرب الٰہی ست حال زیادہ برآن چہ خواہد بود۔ رواہ الترمذی وابوداؤد۔ وعن معاویۃ بن ابی سفیان ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال انما العینان وکاء السہ۔ نیستند ہر دو چشم مگر بند سر دُبر ووکاء بکسر واو بند سر مشک وجز آن وسہ بفتح سین وضم نیز آمدہ وتخفیف ہا حلقۂ دبر ومقصود آن ست کہ چون کسے بیدار ست گویا بندے ست بر دبر او وبیرون نمی آید از درون وے بادے وچون بخفت بند ازان کشادہ میشود وبیرون می آید از درون وے باد چنانکہ فرمود۔ فاذا نامت العین استطلق الوکاء۔ پس چون خواب میکند چشم میکشاید بند سر دبر واز اینجاست کہ خواب تکیہ زدہ ناقض وضوست کہ سبب استرخاے دبر وعدم ضبط اوست بخلاف ہیأت دیگر از جلوس ورکوع وسجود بر وجہ مسنون کہ مقعد دران متمکن باشد۔ رواہ الدارمی۔

وعن علی۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وکاء السہ العینان۔ بند سر دبر ہر دو چشم ست۔ فمن نام فلیتوضأ۔ پس کسے کہ خواب کند پس باید کہ وضو کند۔ رواہ ابوداؤد وقال الشیخ الامام محی السنۃ رحمۃ اللہ علیہ ہذا فی غیر القاعد۔ این وجوب وضو مر نائم را در غیر کسے ست کہ نشستہ خواب کند۔ لما صح عن انس۔ از جہت حدیثے کہ بصحت رسیدہ است از انس۔ قال کان اصحاب النبی۔ گفت انس بودند یاران پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ینتظرون العشاء۔ انتظار می برند گزاردن نماز عشاء را کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم برآید وگزاردہ شود نماز پس خواب میگرفت ایشان را حتی تخفق رؤسہم۔ تا آنکہ می افتاد سرہائے ایشان بر سینہ ہائے ایشان۔ ثم یصلون ولا یتوضأون۔ پستر نماز گزاردند

وضو نمیکرد پس معلوم شد کہ نشستہ خواب کردن شکنندہ وضو نمیباشد و ازین حدیث تخصیص و استثناے نوم قاعد معلوم شد
دیگر آن از اقسام خواب بر سبیل اینکہ مقصود دران ممکن باشد بقیاس بران یا باحادیث دیگر معلوم شدہ باشد۔ رواہ ابوداؤد والترمذی
الا انہ ذکر فیہ ینامون بدل۔ مگر آن ست کہ ترمذی ذکر کردہ در حدیث لفظ ینامون را بجاے این عبارت کہ ینتظرون العشاء
حتی تخفق رؤسہم۔ کہ مؤداے آن نیز معنی ینامون ست یعنی خواب میکردند۔ **وعن ابن عباس** رضی اللہ عنہما۔ قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الوضوء علی من نام مضطجعا۔ بدرستی کہ وضو واجب بر کسے ست کہ خواب کردہ بر پہلو۔ فانہ اذا اضطجع
استرخت مفاصلہ۔ زیرا کہ بدرستی شان این ست کہ چون خواب کند بر پہلو سست میگردند بندہاے او و چون سست شدند بندہا بیرون
می آید چیزے از شکم او۔ رواہ الترمذی وابوداؤد۔ **وعن بسرۃ** بضم با و سکون سین مہملہ بنت صفوان صحابیہ قرشیہ اسدیہ برادرزادہ
ورقہ بن نوفل۔ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا مس احدکم ذکرہ فلیتوضا۔ چون مساس کند یکے از شما آلت مردی
خود را پس باید کہ وضو کند۔ رواہ مالک واحمد وابوداؤد والترمذی والنسائی وابن ماجۃ والدارمی **وعن طلق بن علی**۔ رضی اللہ عنہ۔ قال
سئل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن مس الرجل ذکرہ بعد ما یتوضا۔ روایت ست از طلق بن علی کہ ولد علی بن طلق مذکور سابق ست
و در شرح رفع اشتباہے کہ میان این دو اسم ست ذکر کردہ شدہ است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پرسیدہ شد از حکم مساس کردن
مرد آلت خود را بعد از وضو آیا می شکند وضو را یا نہ۔ قال وہل ہو الا بضعۃ منہ۔ فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آیا ہست ذکر مگر گوشت
پارہ از اندام مرد و در روایتے منک بجاے منہ و در روایت ترمذی الا مضغۃ منہ او بضعۃ بطریق شک راوی و مضغۃ بر وزن
لقمہ پارہ از گوشت مقدار آنچہ خائیدہ شود و بضعۃ بفتح با و کسر آن نیز بمعنی گوشت پارہ و بعض گفتہ اند بیشتر از مضغہ مقصود نفی انتقاض
وضوست بمس ذکر چنانکہ بمس اعضاے دیگر۔ رواہ ابوداؤد والترمذی والنسائی وروی ابن ماجۃ نحوہ۔ بدانکہ انتقاض وضو بمس ذکر
مختلف فیہ است میان علماے مذہب و منقول از صحابہ نیز اختلاف ست و احادیث نیز مختلف آمدہ امام شافعی و امام مالک
و احمد بانتقاض رفتہ اند بلکہ نزد امام احمد مس فرج مطلقا کہ شامل ذکر و دُبر و فرج امرأۃ ست ناقض ست و در مذہب امام مالک
در مس امرأۃ فرج خود را اختلاف ست و نزد شافعی مس ذکر بباطن کف بے حائل ناقض ست و بروایتے از امام احمد
وضو بمس ذکر مستحب ست نہ واجب و نزد امام ابوحنیفہ و اصحاب وے مطلقا ناقض نیست چنانکہ متمسک آن جماعہ حدیث بسرہ
است کہ مذکور شد و عمل بسیارے از صحابہ چنانکہ مالک در موطا روایت کردہ است و دلیل ما حدیث قیس بن طلق بن علی رض
ست کہ در مسند ابی حنیفہ از ایوب بن عتبہ قاضی یمامہ از قیس بن علی از پدرش کہ در متن مذکور شد و شمنی از شرح الآثار طحاوی
نقل کردہ کہ گفت نمیدانم ہیچ یکے از صحابہ را کہ فتوے دادہ باشد بوضو از مس ذکر مگر ابن عمر و مخالفت کردہ است وے
درین فتوے اکثر صحابہ را و امام محمد در موطا خود آثار کثیرہ از سلف دران روایت کردہ و در مسند ابی حنیفہ نیز آوردہ از علی
و عمار و از ابن عباس رضی اللہ عنہم روایت کردہ کہ گفتند باک نداریم کہ بینی خود را مساس کنیم یا ذکر را یعنی ہر دو گوشت پارہ اند
و فرقے نیست میان آنہا و از ابن عباس روایت ست کہ گفت کہ اگر نجس میدانی تو ذکر خود را پس ببر آن را

و از ابن مسعود و سعد بن ابی وقاص نیز مثل این آوردہ و از امیر المومنین علیؓ و ابن مسعود و حذیفۃ بن الیمان و عمار بن یاسر و سعد بن ابی وقاص از صحابہ و از سعید بن المسیب و ابراہیم نخعی و عطاء بن ابی رباح و غیرہم از تابعین قول بعدم نقض نقل کردہ انتہی پس مخالفت احادیث درین باب بجہت نسخ بعض مر بعض را خواہد بود و مخالفان میگویند کہ حدیث طلق بن علی کہ متمسک حنفیہ است چنانکہ مؤلف گفت کہ۔ قال الشیخ الامام محیی السنۃ ہذا منسوخ۔ این حدیث طلق بن علی منسوخ ست۔ لان ابا ہریرۃ اسلم بعد قدوم طلق۔ زیرا کہ ابوہریرہ اسلام آوردہ است بعد از قدوم طلق بن علی چہ اسلام ابوہریرہ در سال ہفتم است در غزوہ خیبر و قدوم طلق بن علی در اول ہجرت در وقت بنائے مسجد شریف پس لابد سماع ابی ہریرہ متاخر خواہد بود از سماع طلق وقد روی ابوہریرۃ عن رسول اللہ۔ وبتحقیق روایت کردہ است ابوہریرہ از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ کہ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اذا افضی احدکم بیدہ الی ذکرہ۔ چون برساند یکے از شما دست خود را بسوئے ذکر خود۔ لیس بینہ وبینہا شیٔ۔ در حالیکہ نیست در میان ذکر و دست وے چیزے حائل۔ فلیتوضا۔ پس باید کہ بکند وضو۔ رواہ الشافعی والدارقطنی۔ روایت کرد این حدیث را از ابی ہریرہ شافعی و دارقطنی۔ ورواہ النسائی عن بسرۃ۔ و روایت کرد آن را نسائی از بسرہ بنت صفوان۔ الا انہ لم یذکر۔ مگر آنکہ نسائی ذکر نکرد این عبارت را کہ لیس بینہ وبینہا شیٔ۔ این کلام شافعیہ است وحنفیہ میگویند کہ بمجرد تقدم اسلام طلق بن علی بر اسلام ابی ہریرہ جزم نتوان کرد بر تقدم سماع طلق بر سماع ابی ہریرہ مگر آنکہ ثابت گردد وفات طلق پیش از اسلام ابی ہریرہ یا معلوم گردد عدم قدوم طلق از وطن خود بعد از رجوع وے بدان وثابت نشد ہیچ یکے ازین دو امر پس تواند کہ طلق حدیث را بعد از سماع ابی ہریرہ شنیدہ باشد پس حدیث وے ناسخ بود حدیث ابی ہریرہ را و عکس و نیز ابوہریرہ نگفتہ است کہ شنیدم از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بلکہ گفت گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و شاید کہ از صحابی دیگر شنیدہ باشد کہ پیش از حدیث طلق شنیدہ باشد و این قسم در احادیث بسیار ست و آن را مراسیل صحابہ میگویند و در کتب اصول حدیث بعض مردم تاخر اسلام راوی را قرینۂ نسخ ساختہ اند و بر ایشان این سخن کہ ذکر کردہ شد وارد شدہ است۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقبل بعض ازواجہ۔ عائشہ رضؓ گفت کہ بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم احیانا کہ بوس میکرد بعضے از زنان خود را از حدیث ترمذی معلوم گردد کہ این را کنایت از خود داشت۔ ثم یصلی ولا یتوضا۔ پستر نماز میگزارد و وضو نمیکرد۔ رواہ ابوداؤد والترمذی والنسائی وابن ماجۃ۔ این مسئلہ نیز مختلف فیہ است میان حنفیہ و ائمہ دیگر کہ آیا مس دون بدست زن را ناقض وضو ست یا نہ ائمہ ثلثہ میگویند ناقض ست بشہوت یا بے شہوت زن اجنبی باشد یا نہ تفصیلے کہ در کتب ایشان مسطور ست و نزد شافعی مس امرأۃ اجنبیہ بشرط آنکہ ہر دو کبیر باشند نہ صغیر ناقض ست و نزد ما ناقض نیست تمسک ایشان با آیت قرآن ست کہ۔ (اولامستم النساء) اما نزد ما مراد ملمس اینجا جماع ست چنانکہ در کتب تفسیر معلوم شدہ است و دلیل ما حدیث عائشہ است کہ در صحیحین آمدہ کہ گفت کہ در نماز شب کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر میگذاشت می بودم من در خواب و میبود ہر دو پائے من در سجدہ گاہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس چون بسجدہ میرفت

خلہ میکرد یا ماسے مراد میکشیدم من پاہا را وچون برنجاست باز دراز میکردم پاہا را باز خلہ میکرد ولابد در خلہ کردن مساس
واقع میشد پس مس کردن امراۃ ناقض نباشد و این حدیث عائشہ کہ مذکور شد از عروۃ از عائشہ است ولیکن شافعیہ درین
حدیث سخن دارند چنانکہ مؤلف گفت کہ۔ وقال الترمذی لایصح عند اصحابنا بحال اسناد عروۃ عن عائشۃ یعنی اسناد این حدیث کہ
عروہ از عائشہ روایت کردہ است صحیح نیست زیرا کہ در وے روایت حبیب بن ثابت ست از عروۃ وحبیب بن ثابت سماع
از عروہ ندارد و ظاہر عبارت مؤلف موہوم ست بآنکہ عروہ از عائشہ سماع ندارد و این غلط است زیرا کہ سماع عروہ از عائشہ مشہور
وثابت وتحقق ست و این معنی بنظر در عبارت ترمذی در جامع وے ظاہر گردد چنانکہ در شرح نقل کردہ ایم و این حدیث را ابراہیم تیمی
کہ نیز از زہاد علما وثقات تابعین ست از عائشہ روایت کردہ است و در ان نیز ترمذی طعن کردہ چنانکہ گفت۔ وایضا اسناد ابراہیم
التیمی خطا۔ ونیز صحیح نیست اسناد ابراہیم تیمی از عائشہ۔ وقال ابوداود ہذا مرسل وابراہیم التیمی لم یسمع عن عائشۃ۔ وابوداود نیز گفتہ کہ
این حدیث مرسل ست بجہت آنکہ ابراہیم تیمی از عائشہ روایت کردہ و وے از عائشہ سماع ندارد وجواب ازین کلام آن ست
کہ حدیث مرسل نزد ما مقبول ومعتبر ست پس موجب طعن نباشد۔ وقد حقق ذلک فی موضعہ۔ **وعن ابن عباس**
قال اکل رسول اللہ۔ ابن عباس گفت خورد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم کتفا۔ گوشت شانہ را۔ ثم مسح یدہ بمسح۔ بکسر میم
وسکون سین۔ کان تحتہ۔ پستر مالید وپاک کرد دست خود را بپلاسے کہ بود تہ پاے وے۔ ثم قام فصلی۔ پستر بایستاد پس
بگزارد نماز را پس معلوم شد کہ وضو بخوردن طعام پختہ واجب نشود ونیز ازینجا معلوم شد کہ شستن دست ودہان اگرچہ بچیزے آلودگی
در طعام نباشد لازم نیست ومسح بکسر میم پلاس وپلاس نیز فارسی معرب ست بمعنی گلیم۔ رواہ ابوداود وابن ماجۃ۔ **وعن**
ام سلمۃ انہا قالت قربت الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم جنبا مشویا فاکل منہ ثم قام الی الصلوۃ ولم یتوضأ۔ ام سلمہ گفت نزدیک
گردانیدم بسوے آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پہلوے بریان کردہ شدہ را پس خورد از ان پستر بایستاد بسوے
نماز ووضو نکرد۔ رواہ احمد۔

الفصل الثالث۔ عن ابی رافع۔ مولاے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود نام او اسلم بر قول مشہور غالب
آمد بروے کنیت قبطی بود نخست غلام عباس رضی اللہ عنہ بود پس بخشید بآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وچون بشارت داد باسلام
عباس آزاد کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم او را حاضر شد بعد از مشاہد دیگر را کہ بعد از وست۔ قال اشہد لقد کنت اشوی
لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بطن الشاۃ۔ روایت ست از ابی رافع کہ گفت گواہی میدہم کہ بتحقیق بودم من کہ بریان مینمودم
براے آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شکم گوسفند را یعنی آنچہ در شکم باشد از دل وجگر وجز آن۔ ثم صلی ولم یتوضأ۔ پستر میخورد
آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شکم گوسفند را ونماز میگزارد ووضو نمیکرد۔ رواہ مسلم۔ **وعنہ** قال اہدیت لہ شاۃ وہم از ابی رافع
ست کہ گفت بہدیہ فرستادہ شد مرا او را گوسفندے۔ فجعلہا فی القدر۔ پس گردانید ابو رافع آن گوسفند را در دیگ تا بپزد۔
فدخل رسول اللہ۔ پس در آمد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فقال ما ہذا یا ابا رافع۔ پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم

چیست این کہ در دیگ ست ای ابا رافع - فقال شاۃ اہدیت لنا - پس گفت ابو رافع این گوشت گوسفندے ست کہ بہدیہ فرستادہ شدہ است براے ما - یا رسول اللہ فطبختہا فی القدر - پس پختہ ام آن را درین دیگ - قال ناولنی الذراع یا با رافع گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بدہ مرا استخوان دست را تا بخورم ای ابا رافع و آنحضرت صلعم را گوشت ذراع خوش می آمد بجہت آنکہ زود پختہ نرم میگشت فناولتہ الذراع - ابو رافع میگوید پس دادم آنحضرت صلعم را ذراع - ثم قال ناولنی الذراع الآخر - پستر گفت آنحضرت بدہ مرا ذراع دیگر - فناولتہ الذراع الآخر - پس دادم او را ذراع دیگر - ثم قال ناولنی الذراع الآخر - پستر گفت آنحضرت بدہ مرا ذراع دیگر - فقال - پس گفت ابو رافع یا رسول اللہ انما للشاۃ ذراعان - نمی باشد مر گوسفند را مگر دو ذراع و ہر دو دادہ شد دیگر از کجا دہم - فقال لہ رسول اللہ پس گفت مر او را پیغمبر صلعم - اما انک لو سکت لناولتنی ذراعا فذراعا ما آگاہ باش بدرستی کہ تو اگر خاموش میماندی و نمیگفتی گوسفند را جز دو ذراع نمیباشد ہر آئینہ میدادی تو مرا ذراعے بعد ذراعے ما دام کہ خاموش میبودی یعنی میدادی ذراع ہرچند میطلبیدم بطریق معجزہ گویا کہ در ظہور چیزے از عالم غیب بطریق خرق عادت مشروط است کہ از ان انکار و تردد و ابدان راہ ندہند تا خللے در مادہ کہ یقین است نیفتد واللہ اعلم - ثم دعا بماء - پستر طلبید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آب را - فتمضمض فاہ - پس مضمضہ کرد دہان مبارک خود را - وغسل اطراف اصابعہ - و بشست کرانہاے انگشتان خود را از ینجا معلوم میشود کہ در شستن دست بعد از طعام تمام دست شستن شرط نیست شستن ہمانقدر کہ چرب باشد کفایت ست - ثم قام فصلی - پستر بایستاد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس بگزارد نماز - ثم عاد الیہم فوجد عندہم لحما باردا - پستر بازگشت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بسوے اہل و عیال ابی رافع پس یافت نزد ایشان گوشت سرد را فاکل ثم دخل المسجد فصلی ولم یمس ماء - پس بخورد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن گوشت سرد را پستر در آمد مسجد را پس بگزارد نماز را و مساس نکرد آب را - رواہ احمد - روایت کرد این حدیث را احمد از ابی رافع - ورواہ الدارمی عن ابی عبید - و روایت کرد آن را دارمی از ابی عبید - الا انہ لم یذکر ثم دعا بماء الی آخرہ - مگر آن ست کہ ذکر نکرد دارمی این عبارت را کہ ثم دعا تا آخر آن - **وعن انس** بن مالک قال کنت انا و ابی و ابو طلحۃ جلوسا - گفت انس بودم من و ابی بن کعب و ابو طلحہ نشستہ و جلوس جمع جالس ست - فاکلنا لحما و خبزا - پس خوردیم ما گوشت و نان را - ثم دعوت بوضوء - پستر طلبیدم من آب وضو را - فقالا لم تتوضأ - پس گفتند ابی و ابو طلحہ براے چہ وضو میکنی - فقلت لہذا الطعام الذی اکلنا - پس گفتم من وضو میکنم از جہت این طعام کہ خوردیم ما - فقالا اتتوضأ من الطیبات - پس گفتند ایشان آیا وضو میکنی از چیزہاے پاک و حلال - لم یتوضأ منہ من ہو خیر منک - وضو نکردہ است از وے کسے کہ بہتر ست از تو یعنی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم پس مراد بوضو کہ در بعض احادیث واقع شدہ دست و دہان شستن ست یا اخبار ست از نسخ - رواہ احمد - **وعن ابن عمر** رضی اللہ عنہما - کان یقول - روایت است از ابن عمر کہ میگفت - قبلۃ الرجل امرأتہ - بوسہ دادن مرد زن خود را وجسہا بیدہ - بیدہ - و مس کردن مرد زن را بدست خود - من الملامسۃ از جملہ ملامسہ است یعنی آنکہ ذکر کردہ است آن را

حق تعالٰے در قرآن مجید (اولامستم النساء) و ایجاب وضو کردہ بدان بعد ازان بیان کرد آن را بقول خود - ومن قبل امرأتہ او جسہا بیدہ فعلیہ الوضوء - وکسیکہ بوس کند زن خود را یا مساس کند او را بدست خود پس واجب ست بروے وضوء -

رواہ مالک والشافعی - وعن ابی مسعود - رضی اللہ عنہ از ابن مسعود روایت ست - کان یقول - کہ میگفت - من قبلۃ الرجل امرأتہ - از بوسہ دادن مرد زن خود را - الوضوء - واجب ست وضو - رواہ مالک - وعن ابن عمر ان عمر ابن الخطاب - رضی اللہ عنہما - قال ان القبلۃ من اللمس فتوضؤا منہا - ابن عمر گفت کہ عمر بن الخطاب گفت کہ بوس کردن از جملہ لمس ست پس وضو بکنید ازان این آثار دلالت دارد بر آنکہ لمس امرأۃ ناقض وضوست چنانکہ مذہب شافعی و مخصوص بزن اجنبی ساختہ اینہا دلالت دارند کہ مس غیر اجنبی نیز ناقض باشد و ما ناکہ این آثار نزد حنفیہ بصحت نرسیدہ اند در مسند ابی حنیفہ از عطا بن ابی رباح از ابن عباس آمدہ کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم لیس فی القبلۃ وضوء) و شاید کہ این حدیث ناسخ باشد مر حدیث دیگر را کہ برخلاف آن وارد شدہ و صدد راین کہ مؤلف ذکر کردہ مبنی بر حکم سابق باشد واللہ اعلم وعن عمر بن عبد العزیز عن تمیم الداری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الوضوء من کل دم سائل - وضو واجب است از ہر خون روان این حکم نیز مخصوص بمذہب حنفی ست و نزد ائمہ ثلثہ ناقض ہمان ست کہ بیرون آید از یکے دو راہ بول و غائط معتاد باشد یا غیر معتاد و حجت ما این حدیث ست در روایت کردہ است آن را ابن عدی در کامل از زید بن ثابت و دار قطنی در وے سخن کردہ چنانکہ گفت - رواہما الدار قطنی وقال عمر بن عبد العزیز لم یسمع من تمیم الداری ولا رآہ - روایت کرد این حدیث را و حدیث سابق را دار قطنے و گفت عمر بن عبد العزیز اموی خلیفہ مشہور نشنیدہ است حدیث از تمیم داری کہ از صحابہ است و ندیدہ است او را زیرا کہ وفات تمیم داری در زمان خلافت امیر المومنین علی ست رض و ولادت عمر بن عبد العزیز در سنہ ستین و خمسین - ویزید بن خالد و یزید بن محمد مجہولان و یزید بن خالد و یزید بن محمد کہ رواۃ این حدیث اند مجہول اند از جواب آن ست کہ حدیث مرسل نزد ما مقبول ست و در جہالت این دو راوی مذکور اختلاف ست واللہ اعلم

باب آداب الخلاء

ادب نگاہداشت حد ہر چیزے و بعض گفتہ اند کہ نگاہ داشتن چیزے را کہ ستودہ است از گفتار و کردار و تفصیل معانی آن در کتاب الآداب بیاید انشاء اللہ تعالٰے و خلاء بفتح و مد آبدست جا و در اصل بمعنی جائے خالی

الفصل الاول عن ابی ایوب الانصاری - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اتیتم الغائط چون بیائید شما قضائے حاجت را و غائط در اصل زمین پست مغاک را گویند پس ازان اطلاق کردند بر پلیدی مردم کہ اغلب برائے قضائے حاجت و پیا تخمین جائے بہ نشیند میفرمایند چون بیائید غائط را و بول نیز ہمین حکم دارد چنانکہ بصریح بیاید - فلا تستقبلوا القبلۃ ولا تستدبروہا پس روئے مکنید بسوئے قبلہ و نہ پشت دہید بجانب آن ولکن شرقوا او غربوا - ولیکن روے بجانب مشرق کنید یا بجانب مغرب و این مخصوص بمدینہ مطہرہ است علی ساکنہا السلام والتحیۃ زیرا کہ قبلہ مدینہ جنوبی ست و مدینہ شمالی مکہ معظمہ است پس چون احتراز کنند از استقبال

واستدبار قبلہ بضرورت روی و پشت بجانب مغرب و مشرق باید کرد و در دیار ما قبلہ غربی ست پس اگر روی بمشرق
و مغرب آرند روی و پشت بجانب قبلہ افتد۔ متفق علیہ قال الشیخ الامام محیی السنۃ رحمہ اللہ یعنی صاحب مصابیح گفتہ است
کہ ہذا الحدیث فی الصحراء۔ این حدیث نہی از استقبال و استدبار در دشت و جای کشادہ است۔ اما فی البنیان فلا
باس۔ اما در دیوار گرد بر آوردہ و خانہا و عمارتہا پس باکی نیست اگر روی بقبلہ یا پشت بآن قضای حاجت کنند
لما روی عن عبد اللہ بن عمر۔ از جہت حدیثی کہ روایت کردہ شدہ است از عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما۔ قال گفت
ارتقیت فوق بیت حفصۃ لبعض حاجتی۔ بر آمدم بالای خانہ حفصہ رض کہ از امہات المومنین و دختر عمر بن الخطاب ست
از برای بعض کارہای خود۔ فرایت رسول اللہ پس دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقضی حاجتہ۔ قضای حاجت
انسانی میکند۔ مستدبر القبلۃ مستقبل الشام۔ پشت دہندہ قبلہ را و روی آرندہ شام را و مکہ با شام مقابل افتادہ است
کہ اگر روی بقبلہ آرند پشت بجانب شام افتد و اگر پشت بقبلہ کنند روی بشام گردد پس ازین حدیث معلوم گردد کہ پشت بقبلہ
برای قضای حاجت در خانہا درست باشد۔ متفق علیہ۔ و بدانکہ این مسئلہ مختلف فیہ است مذہب امام اعظم ابو حنیفہ
آن ست کہ استقبال قبلہ و استدبار آن در بول و غائط حرام ست چہ در صحرا چہ در خانہا و نزد امام شافعی حرام ست
در صحرا نہ در خانہا و ہر جا نب جمعی از علما از صحابہ و تابعین و من بعدہم رفتہ اند و بروایتی از امام احمد در استدبار رخصتی
ہست نہ در استقبال و ہمچنین از امام ابو حنیفہ نیز روایتی در عدم کراہت استدبار آوردہ و نیز گفتہ کہ اگر ناگاہ مستقبل قبلہ
نشست غافل از آن باید کہ بگردد بقدر امکان حجت ابو حنیفہ حدیث نہی ست کہ گذشت و در اینجا فرقی نکردہ میان صحرا و خانہ
و مطلق گفت و حدیث نہی را جمعی کثیر از صحابہ روایت کردہ اند و نیز علت نہی تعظیم قبلہ و احترام جانب اوست و خانہ و صحرا در اینجا
برابر است چنانکہ براق انداختن و پا دراز کردن بآن سو و جواب از حدیث ابن عمر آنست کہ شاید آن پیش از نہی باشد و اگر
معلوم شود کہ بعد از نہی ست شاید کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از جانب قبلہ اندکی برگشتہ باشد و ابن عمر آن را در نیافتہ و تعمق نظر
در آن نکردہ و مقام تقاضا میکند کہ تعمق و تحقیق نتوان کرد و در شرح سخن در اینجا بسیار ست واللہ اعلم۔ وعن سلمان۔ رضی اللہ
عنہ۔ قال نہانا یعنی رسول اللہ۔ روایت ست از سلمان فارسی کہ از اکابر صحابہ است و احوال شریف وی در بعض مواضع نوشتہ
شدہ است کہ گفت نہی کرد ما را یعنی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان نستقبل القبلۃ لغائط او بول۔ از روی آوردن بالقبلہ برای آنچہ نہ
و شاشہ۔ وان نستنجی بالیمین۔ و نہی کرد از استنجا کردن با دست راست و در بعض نسخ او ان نستنجی بکلمہ او و این مشکل میشود در استنجا بکلوخ
از بول اگر استنجا بدست چپ کند لابد عضو را بدست راست باید گرفت و این نیز مکروہ است پس طریقش آن ست کہ کلوخ بدست
راست گیرد و عضو بدست چپ بجنباند و بر عضو را بجانب کلوخ نہ کلوخ را بسوی عضو و بعض گفتہ اند کہ نہی از استنجا بیمین در غائط ست
نہ در بول و این قول ضعیف ست و بعض شراح تکلفات دیگر کردہ در تعیین طریق آن پوشیدہ نماند کہ گرفتن کلوخ بدست چپ
و استنجا کردن بدان نیز ممکن ست و حاجت باین تکلفات نیست و تمام کلام در شرح است و استنجا مشتق از نجو ست بفتح نون

وسکون جیم آنچه بیرون آید از شکم و سین برای طلب ست یعنی طلب نجو برای ازالهٔ آن و نجو بمعنی بریدن درخت و پوست
کشیدن گوسفند نیز آید و چون می برد و پاک میشود نجاست را آن را استنجا نام کردند۔ وان نستنجی باقل من ثلثة احجار۔ و نهی کرد از استنجا
کردن بکمتر از سه سنگ و مانند آن و این مذهب امام شافعی ست که گوید در استنجا البته سه سنگ باید بکار برد و مذهب امام احمد
نیز همین ست و نزد ما شرط طهارت و نظافت ست اگرچه بکمتر ازان حاصل گردد بجهت حدیثی که در صحیح بخاری از عبد الله بن مسعود
رضی الله عنه آورده که گفت آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم غائط را پس امر کرد مرا که بیارم او را سه سنگ پس دو سنگ یافتم و سرگینی همراه
آن آوردم و هر دو سنگ را بگرفت و سرگین را برتافت و ازینجا معلوم شد که دو سنگ هم کفایت دارد و التزام سه واجب نیست
و تمسک ایشان باین حدیث مذکور از سلمان ست و بحدیث عائشه که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون برود
یکے از شما برای قضای حاجت خود باید که پاک کند بسه سنگ و این تمسک بر تقدیرے ست که نهی برای تحریم بود
و امر برای وجوب شاید که نهی برای کراهت بود و امر برای استحباب و همچنین باید که باشد جمعاً بین الاحادیث۔ وان
نستنجی برجیع او بعظم۔ و نهی کرد از استنجا کردن بسرگین و پلیدی آدمی یا باستخوان و علت نهی بعض گویند آنست که سرگین نجس ست
و استخوان ملساست که نجاست را دور نگرداند و صواب آن ست که نهی بجهت آنست که اینها توشهٔ جنیان اند چنانکه
از حدیث ابن مسعود که بیاید معلوم گردد۔ رواه مسلم۔ وعن انس قال کان رسول الله۔ گفت انس بود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم اذا دخل الخلاء یقول۔ چون می درآمد بخانه را میگفت۔ اللهم انی اعوذ بک من الخبث والخبائث۔ خداوندا پناه
میجویم بتو از خبث و خبائث متفق علیه خبث بضم خا و با جمع خبیث بلفظ مذکر و خبائث جمع خبیثه بلفظ مونث مراد از ذکور
واناث شیاطین اند که از اینها پناه میجوید و بضم خا و سکون با نیز روایت ست بمعنی پلیدی و تواند که مخفف خبث بضم با باشد
و درین وزن ضم و سکون هر دو می آید چنانکه در کتب و رسل و سبل و استعاذه بجهت آن ست که کنف و مزابل محل حضور
شیاطین ست چنانچه بصریح در حدیث دیگر بیاید غایت آنکه هر که منع میکند ذکر خدا را درین حالت چنانکه جمهور علما اند تفصیل
میکنند و میگویند که در اماکن که ساخته شده است برای خلا مثل آنجا نها این دعا را پیش از درآمدن آن بخوانند و در غیر آن اماکن
بخوانند وراوان شروع کردن دران مانند این جامه برزدن و جز آن و گفته اند که اگر فراموش کند درین وقت در دل بخواند
نه بزبان و هر که منع نمیکند و جائز میدارد ذکر خدا را در همه جا چنانکه منقول ست از امام مالک احتیاج ندارد باین تفصیل۔ وعن
ابن عباس رضی الله عنهما۔ قال مر النبی۔ گفت گذشت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بقبرین۔ بدو گور۔ فقال۔ پس گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم۔ انهما لیعذبان۔ بدرستی که صاحب این دو قبر تحقیق عذاب کرده میشوند۔ وما یعذبان فی کبیر۔
و عذاب کرده نمیشوند بجهت گناهی بزرگ یعنی در گمان ایشان یا در کاری که شاق و دشوار بود بر ایشان پرهیز کردن ازان نه آنکه آن چیز
در دین کاری آسان ست و شناعتی ندارد و چگونه چنین باشد که تلوث ببول و تلبس بنمیمه از شنائع و قبائح عظیم اند درین
چنانکه فرمود۔ اما احدهما فکان لا یستتر من البول۔ اما یکے ازان دو صاحب قبر حالش آن بود که پرده نمیگرفت در وقت بول و کشف

میکرد عورت خود را یا پردہ نمیگرفت میان خود و بول و نگاہ نمیداشت ازان خود را و احتیاط نمیکرد تا میرسید شاشۂ بول بوے و این معنی مناسب تر ست بباب و مناسب ست بروایت دیگر مسلم را ست چنانکہ گفت۔ وفی روایۃ مسلم لایستنزہ من البول و در روایتے دیگر مر مسلم راست کہ طلب نزاہت و پاکی نمیکرد از بول و بے احتیاطی میکرد در حین بول و در استنجا و در روایتے دیگر لایستبری نیز آمدہ از براءت کہ نزدیک بمعنی نزاہت ست و در روایتے لایستنتر بنون میان دو تا و استنثار بمعنی افشاندن و کشیدن آلت بزور تا قطرہ از بول کہ دروے ماندہ باشد تمام بیرون آید۔ واما الآخر فکان یمشی بالنمیمۃ۔ واما صاحب قبر دیگر پس بود کہ میرفت بسوے مردم بسخن چینی و نم و نمیمہ رسانیدن و نقل کردن سخن یکے را بدیگرے بقصد افساد و اضرار و این از اقبح قبائح و اشنع شنائع ست و نزد بعض علما از کبائر ست و در قرآن مجید مذمت آن کردہ در جائیکہ فرمودہ ہماز مشاء بنمیم۔ و در حدیث آمدہ کہ حق تعالے نظر نمیکند بکسیکہ دو رویہ است و در صحیحین آمدہ کہ سخن چین در بہشت نہ در آید و عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ بکعب الاحبار گفت کدام گناہ را در توریت عظیم خواندہ گفت سخن چینی کردن فرمود کہ آیا از قتل نیز عظیم تر ست گفت از سخن چینی کردن قتل حادث گردد و چندین شرہاے دیگر پیدا آید۔ ثم اخذ جریدۃ رطبۃ۔ پس تر گرفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شاخے را از خرما کہ تر بود فشقہا بنصفین۔ پس پارہ کرد آن شاخ تر را بدو پارہ۔ ثم غرز فی کل قبر واحدۃ۔ پس تر بخلانید در ہر قبر یکے ازان دو پارہ را۔ قالوا۔ گفتند صحابہ۔ یا رسول اللہ لم صنعت ہذا۔ چرا کردی تو این فعل را یعنی خلانیدن پارہ از شاخ تر در ہر قبر۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم لعلہ ان یخفف عنہما مالم ییبسا۔ کردم این کار را بامید آنکہ سبک گردانیدہ شود عذاب ازین دو قبر تا آنزمان کہ تر مانند این دو شاخ پارہ و خشک نشوند۔ متفق علیہ۔ و در توجیہ این حدیث علما را اختلاف ست کہ بناے امید داشت تخفیف عذاب تا مدت رطوبت آن شاخہا بر چیست بعض مردم برانند کہ بناے آن بر آن ست کہ نباتات تا زمانے کہ تر و تازہ اند تسبیح میگویند حق را و مراد بشئی در کریمۂ وان من شئی الا یسبح بحمدہ شئی حی ست و حیات چوب تا زمانے ست کہ خشک نشدہ است و حیات سنگ تا شکستہ نشدہ یا تسبیح خاص مخصوص بحی است و آنکہ عام ست ہر شئی را بمعنی دلالت بر وجود صانع و وحدت و صفات کمال او ست و تمسک کنند این جماعہ باین حدیث و انداختن سبزہ و گل و ریحان بر قبور و خطابیکہ از ائمۂ اہل علم و قدوۂ شراح حدیث ست این قول را رد کردہ است و انداختن سبزہ و گل را بر قبور بتمسک باین حدیث انکار نمودہ و گفتہ کہ این سخن اصلی ندارد و در صدر اول نبودہ و بعض گفتہ اند کہ بناے این تحدید و توقیت بران ست کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شفاعت خواست در تخفیف عذاب پس قبول کردہ شد از وے تا مدت خشک شدن آن شاخ و کلمۂ لعل ناظر ست درین معنی واللہ اعلم و کرمانی گفتہ کہ در جریدہ خاصیتے نیست در دفع عذاب و نبود آن مگر برکت دست مبارک سید انبیا صلی اللہ علیہ وسلم بیت اگر تو دست بسائی بگور مردہ دلان ۞ روان مردہ در آید بعیش در بدنش ۞ و بعض گویند کہ علم آن مفوض و موکول ست بعلم نبوت تا در انجا چہ سر باشد و در جامع الاصول از بریدہ صحابی رضی اللہ عنہ آوردہ کہ وے وصیت کرد بدر آوردن دو جریدہ در قبرش تا شاید کہ در انجا سری باشد و سبب نجات گردد ع دل عشاق حیلہ گر باشد ۞ وعن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتقوا الملاعنین۔ بپرہیزید از دو کار کہ سبب لعنت و نفرین میشوند۔

قالوا وما اللاعنان گفتند صحابہ وچیست آن دو کار کہ سبب لعن میشوند یا رسول اللہ قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔
الذی یتخلی فی طریق الناس او فی ظلہم۔ آنکہ قضاے حاجت میکند در راہ مردم یا در سایۂ ایشان یعنی زیر درختے کہ مردم در سایۂ آن
می نشینند وصحبت میدارند وخواب میکنند چنانکہ عادت ست نہ در ہر سایہ زیرا کہ ثابت شدہ است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم در نخلستان براے قضاے حاجت نشستہ واضافت ظلہم مناسب این معنی ست وگفتہ اند کہ مراد براہ نیز راہے ست کہ
مسلوک ست نہ مہجور کہ بطریق ندرت کسے از انجا میگذرد ونیز گفتہ اند کہ مراد راہ مسلمان ست نہ کافران کذا فی مجمع البحار۔ رواہ مسلم
وعن ابی قتادۃ۔ ابو قتادہ بن نعمان انصاری ظفری از اہل عقبہ وبدر ست وتمامہ مشاہد را حاضر شدہ در روز بدر یا روز احد چشم
او بسبب زخمے کہ رسید بیرون آمدہ بر دست او فتاد وآن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن را گرفتہ بجاے آن نہاد پس
بہترین دو چشم او بود ووے برادر ابو سعید خدری بود از مادر مات سنۃ ثلث وعشرین وابو قتادہ انصاری سلمی نیز دیگر
از صحابہ است فارس رسول اللہ ودر حضور وے بدر را اختلاف است واحد را ومشاہدے کہ بعد اوست حاضر شدہ مات
سنۃ اربع وخمسین وبعض گفتہ اند در خلافت امیر المؤمنین علیؓ فوت کردہ وہمہ مشاہد او را حاضر شدہ ومعلوم نشدہ کہ درین حدیث
مراد کدام یکے ازین دو ست فتدبر رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا شرب احدکم فلا یتنفس فی الاناء۔
چون بنوشد آب یکے از شما پس باید کہ دم نزند درون آوند آب بے آنکہ جدا گرداند دہان را از آوند تا چیزے از دہان و
بینی در آب نیفتد وکراہت طبعی نیندازد وآنکہ در حدیث آمدہ است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در وقت آب خوردن سہ نفس میزد
مراد آنست کہ کوزہ را از دہان مبارک جدا میکرد وآب بسہ نفس میخورد وتمام این سخن در باب الاشربہ بیاید۔ واذا اتی الخلاء
فلا یمس ذکرہ بیمینہ۔ وچون بیاید یکے از شما در آبخانہ پس باید کہ نگیرد آلت خود را بدست راست خود از جہت نگاہداشت
دست راست از توہم تلوث کہ موضوع از براے طیبات ست۔ ولا یتمسح بیمینہ۔ ونباید کہ استنجا نکند بدست
راست خود طریق استنجا از بول معلوم شد چنانکہ نہ مساس ذکر بیمین لازم آید ونہ استنجا بیمین ودر استنجا از غائط امر ظاہر
ست بے اشکال۔ متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من توضأ فلیستنثر ہر کہ وضو
کند باید کہ استنثار کند بثاے مثلثہ بمعنی بینی افشاندن وسابقا معلوم شد کہ استنثار مستلزم استنشاق ست ومن
استجمر فلیوتر۔ وکسے کہ استنجا کند بسنگ وکلوخ باید کہ بکند طاق کمتر از سہ نکند وکلام درین گذشت واستجمار استعمال جمار کہ بمعنی
سنگریزہ است ومراد بآن استنجا ست وبمعنی بخور کردن نیز آید از جمرہ بمعنی اخگر وبعض این حدیث را برین معنی نیز حمل
کردہ اند وسخن در ان فصل اول از باب ترجل در کتاب اللباس بیاید۔ متفق علیہ۔ وعن انس قال کان النبی
صلی اللہ علیہ وسلم یدخل الخلاء فاحمل انا وغلام۔ بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در می آمد خلا را پس برمیداشتم من وپسرے دیگر
وگفتہ اند مراد بدان ابن مسعود ست کہ اداوہ ومسواک ونعلین حضرت صلی اللہ علیہ وسلم حوالہ وے بود واو ملقب باین لقب ست۔
اداوۃ من ماء۔ اداوہ را پر از آب واداوہ بکسر ہمزہ ظرف صغیر از چرم کہ ساختہ میشود براے آب کہ بدان طہارت کنند۔ وعنزۃ

وبرمیداشتم من وآن غلام عنزہ را و عنزہ بعین مہملہ و نون وزا سے مفتوحات چوبے کہ در وے سنانے باشد بمقدار نیم نیزہ یا مانند آن بکلان تر و عادت شریف بود کہ خادمان عنزہ راہمراہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم برمیداشتند تا نرم کنند زمین سخت را برائے بول یا کلوخے از زمین جدا کنند برائے استنجا یا سترہ کنند در پیش نماز و اغراض دیگر یستنجی بالماء۔ استنجا میکرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم باب بعد از تنقیہ بحجارہ تا تعلیم کند مرامت خود را کہ شستن باب بعد از استنجا بکلوخ احب و افضل است۔ متفق علیہ۔

الفصل الثانی۔ عن انس۔ قال کان النبی۔ گفت انس بود پیغمبر۔ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخل الخلاء نزع خاتمہ چون میخواست کہ در آید در متوضا میکشید انگشترین خود را از جہت بودن نقش نگین وے محمد رسول اللہ و از ینجا معلوم شد کہ داخل متوضا را باید کہ چیزے راکہ در وے نام خدا و رسول خدا و قرآن ست با خود نبرد و در بعض شروح گفتہ کہ این شامل ست اسمائے تمام انبیاء صلوات اللہ علیہم اجمعین مانند آنکہ اگر نام خدا و رسول خدا نام وے یا جزو نام وے باشد ہمین حکم دارد یا نہ واللہ اعلم۔ رواہ ابوداؤد والنسائی والترمذی وقال ہذا حدیث حسن صحیح غریب وقال ابوداؤد ہذا حدیث منکر۔ این حدیث را ترمذی و ابوداؤد و نسائی روایت کردہ اند و ترمذی آن را حسن و صحیح خواندہ و ابوداؤد منکر گفتہ و نسائی از ہر دو ساکت ماندہ و فی روایۃ وضع بدل نزع۔ و در روایت ابوداؤد وضع آمدہ بجائے نزع یعنی می نہاد خاتم خود را و این لازم کشیدن ست کہ از دست میکشید و بجائے می نہاد۔ **وعن جابر**۔ رضی اللہ عنہ۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اراد البراز انطلق حتی لایراہ احد۔ گفت جابر کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون میخواست صحرا یعنی بقضائے انسانی بیرون میرفت تا آنجا کہ نمیدید او را ہیچ یکے و از نظر غائب میشد و احتمال دارد کہ معنی آن باشد کہ میرفت تا بجائیکہ بعد از نشستن در آنجا کسے او را نمیدید و معنی اول اظہر و اولیٰ ست کما لایخفی و براز بفتح با در اصل بمعنی فضائے واسع ست کنایت میکنند بوسے از قضاء حاجت انسانی از جہت کراہت تصریح باسم خاص وے تا آنچہ او را بچشم نہ بینند بگوش نیز نشنوند و این عادت مستمرہ است در شرع و عرف و عادت نزد اہل مروت و احتیاط و ادب۔ رواہ ابوداؤد۔ **وعن ابی موسیٰ** رضی اللہ عنہ۔ قال کنت مع النبی گفت بودم من با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ذات یوم۔ روزے۔ فاراد ان یبول پس خواست آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ بول کند۔ فاتی دمثا فی اصل جدار پس آمد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم زمین ہموار نرم را در بیخ دیوارے۔ فبال۔ پس بول کرد۔ ثم قال۔ پس تر فرمود۔ اذا اراد احدکم ان یبول۔ چون خواہد یکے از شما کہ بول کند۔ فلیرتد لبولہ۔ پس باید کہ طلب کند برائے بول خود یعنی جائے مناسب را مانند اینکہ ہموار و نرم باشد تا آب زبرنیاید و رشاشہ بول نرسد۔ رواہ ابوداؤد۔ **وعن انس** رض قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا اراد الحاجۃ بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ چون میخواست قضائے حاجت انسانی را۔ لم یرفع ثوبہ۔ برنمیداشت جامہ خود را۔ حتی یدنو من الارض۔ تا آنکہ نزدیک میشد از زمین در نشستن۔ رواہ الترمذی وابوداؤد والدارمی۔ **وعن ابی ہریرۃ**۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما انا لکم مثل الوالد لولدہ۔ نیستم من برائے شما در نصیحت و خیر خواہی مگر مانند پدر برائے فرزندان خود

اعلمکم اذا اتیتم الغائط۔ تعلیم میکنم شمارا چون بیائید غائط را و بول نیز ہمین حکم دارد۔ فلا تستقبلوا القبلۃ ولا تستدبروہا۔ پس روے نیارید
قبلہ را و پشت ندہید اورا۔ وامر بثلثۃ احجار۔ وامر کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بکار بردن سہ سنگ در استنجا۔ ونہی عن الروث والرمۃ
بکسر را و تشدید میم ونہی کرد از استنجا کردن بسرگین وعذرہ واستخوانہاے بوسیدہ بحکم عرف وعادت فرمود کہ اغلب در صحرا افتادہ میباشد
والا غیر بوسیدہ نیز جائز نیست بلکہ بطریق اولے۔ ونہی ان یستطیب الرجل بیمینہ۔ ونہی کرد از ان کہ استنجا کند مرد بدست راست و
زن نیز ہمین حکم دارد واستطابۃ بمعنی استنجاست زیراکہ پاک میگرداند جسد را بازالہ نجاست۔ رواہ ابن ماجۃ والدارمی۔ وعن
عائشۃ۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت کانت ید رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الیمنی لطہورہ وطعامہ۔ گفت عائشہ بود دست راست
آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم براے پاکی وچیزہاے کہ بہ نزاہت ونظافت تعلق دارد وازبراے طعام کہ یکے از افراد آنست۔ وکانت
یدہ الیسرے لخلائہ وما کان من اذی۔ وبود دست چپ وے براے متوضاے او وآنچہ بدان تعلق دارد از استنجا ومانند آن وآنچہ باشد از
جنس پلیدی ومکروہات۔ رواہ ابوداود۔ وعنہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا ذہب احدکم الی الغائط فلیذہب معہ
بثلثۃ احجار۔ چون برود یکے از شما بسوے آبخانہ پس باید کہ ببرد باخود سہ سنگ را۔ یستطیب بہن۔ کہ استنجا کند و پاک گرداند بانہا۔
فانہا تجزی عنہ۔ زیراکہ بدرستی سہ سنگ بسندگی میکند براے او از استعمال آب یعنی چون بسہ سنگ پاک گردانید وازالہ عین نجاست
کرد در اصل طہارت وجواز صلوٰۃ حاجت آب نیست واگر آب نیز کند مستحب ست چنانکہ در فصل ثالث از حدیث ابی ایوب بیاید وبعض
گفتہ اند کہ سنت ست در زمان ما چنانکہ بیہقی از حدیث امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ آوردہ کہ فرمود آنہا کہ پیش از شما بودہ اند می انداختند
مانند پشک شتر چیزے وحاجت بود ایشان را باب اما شما می ریدید ریدنی۔ رواہ احمد وابوداود والنسائی والدارمی۔ وعن
ابن مسعود۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تستنجوا بالروث ولا بالعظام۔ استنجا مکنید بسرگین واستخوانہا۔
فانہا زاد اخوانکم من الجن۔ زیراکہ روث وعظام توشہ وخوراک برادران شماست کہ جن اند ودر بعض روایات آمدہ است
کہ استخوان خوراک جنیان ست وروث خوراک چارواہاے ایشان واضافت مجموع بر جن درست ست کہ چارواہاے
ایشان تابع ایشان ست وبیہقی از حاکم در دلائل النبوۃ آوردہ کہ جن استخوانے نمی یابند مگر آنکہ بران گوشتے ست کہ نخست داشتہ
است وروثے نہ مگر آنکہ دروے دانہ ہاست کہ در نخست خوردہ۔ رواہ الترمذی والنسائی الا انہ لم یذکر۔ لیکن نسائی ذکر کردہ
است این لفظ راکہ۔ زاد اخوانکم من الجن۔ وعن رویفع بن ثابت قال قال لی رسول اللہ۔ گفت رویفع بضم را وفتح واو
وکسر فا کہ صحابی ست ومعدود ست در مصریان امیر گردانید اورا معاویہ بطرابلس پس غزا کرد افریقیہ را سنۃ سبع واربعین ومرد
بشام سنۃ ست وخمسین گفت گفت مرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یا رویفع لعل الحیوۃ ستطول بک بعدی۔ اے
رویفع شاید کہ زندگانی دراز گردد ترا پس از من ودریابی مردمانے راکہ بکنند عادات ورسوم جاہلیت را وترک دہند بعض
اعمال سنت را۔ فاخبر الناس ان من عقد لحیتہ۔ پس خبر دہ مردم راکہ ہرکہ گرہ زند ریش خود را اکثر برانند کہ مراد مرغول گردانیدن
ریش ست بتکلف وعلاج وسبب نہی آنست کہ این تشبیہ است بفعل آنہا یکہ نہ از اہل دین مسلمانی اند مثل اہل کتاب

دخر ایشان از جهال و بعض گفته اند که عادت اهل جاهلیت بود که آن را در معرکه ها ے جنگ میکردند بقصد عجب و تکبر و اهل عجم
نیز میکردند پس نهی کرده شد ازان و بعض گفته اند مراد عقد لحیه و ستر جد است تا راه زنند و روے بپوشند تا مردم نشناسند
او تقلد وترا - یا کسے که قلاده سازد در گردن به بند زه را گفته اند که اهل جاهلیت در گردن اسپان زه می بستند و اعتقاد میکردند
که این سبب نارسیدن و زیان ناکردن چشم زخم ست پس نهی کرده شد ازان بجهت تنبیه بر آنکه تدبیر تغییر نمیکند تقدیر را و بعض
گفته اند مراد بربستن جرس ها ست در گردن اسپ یا بستن مهره ها در گردن طفلان از براے دفع چشم بد - او استنجی برجیع دابة
او عظم - یا استنجا کند به پس افگنده چارپایان یا با استخوان - فان محمدا منه بری - پس بدرستی که محمد ازهر که این کار کند بیزار ست ازینجا
معلوم میشود که ارتکاب امور جاهلیت و مکروهات اگرچه از کبائر نباشد سبب بیزاری و بے رضائی جناب نبوت ست ارتکاب
کبائر و فواحش را خود چه گویند - رواه ابوداود - **وعن ابی هریرة** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اکتحل فلیوتر
کسے که سرمه کشد در چشم باید که ایتار کند یعنی بعدد طاق کشد و این را دو طریق ست یکے آنکه در هر چشم سه میل کشد و این طریق
اصح و اشهر ست دوم آنکه دو میل در چشم راست کشد و دو در چشم چپ و آخر یک میل دیگر در چشم راست کشد تا مجموع وتر شود و
ابتدا و اختتام بجانب راست شود و بعضے این طریق را اختیار کرده اند بجهت ترجیح و تفضیل جانب یمین و اول صحیح تر ست
و بر هر تقدیر این امرے واجب نیست بلکه احسن و اولے ست و بنده دران اختیار دارد چنانچه فرمود - من فعل فقد
احسن ومن لا فلا حرج - کسے که بکند ایتار را پس تحقیق نیک کرده باشد و کسے که نمیکند پس نیست بزه و گناه و تنگی - ومن استجمر
فلیوتر - و کسے که استعمال حجاره کند در استنجا پس باید که وتر کند و بعض از استجمار استعمال بخور نیز اراده کرده اند - من فعل
فقد احسن ومن لا فلا حرج - کسے که بکند پس تحقیق نیک بکند و کسے که نکند پس نیست حرج و این حدیث مؤید مذهب حنفی
ست که تثلیث احجار واجب نیست - ومن اکل فما تخلل فلیلفظ وما لاک بلسانه فلیبتلع - و کسے که بخورد طعامے پس
چیزے که بخلال از دندان بکشد پس باید که بیندازد آن را و چیزے که بخاید و بیرون می آرد از گوشه هاے دهن پس باید که
فرو برد و علت دران آنست که انچه بخلال از دندان برآید غالب مخلوط بخون میباشد بخلاف انچه از گوشه دهان برآرد و اگر
به یقین باشد که خون آلوده نیست حلال ست در هر صورت و اگر خون آلوده است به یقین در هر دو حرام ست و محمول بر صورت
عدم یقین ست آنکه فرمود - من فعل فقد احسن ومن لا فلا حرج - و بعض گفته اند که علت در هر دو استقذار و کراهت طبع است کراهت
در اول در فرو بردن ست و در ثانی در انداختن و با وجود آن مخیر ست اگر بکند نیک است و اگر نکند حرجے نیست - ومن اتی الغائط فلیستتر و کسے
که بیاید آبخانه را پس باید که پرده کند تا پوشیده شود در دست و کشف عورت نشود - فان لم یجد الا ان یجمع کثیبا من رمل -
پس اگر نیابد چیزے را که پرده کند بدان مگر همین قدر که جمع کند تلے را از ریگ فلیستدبره - پس باید که پس خود کند آن
تل ریگ را و پشت بجانب وے کرده بنشیند تا پرده گردد مر او را و اختیار راست تدبار بجهت آنست که در پیش بدامن جامه پرده
میتوان کرد و آسان ست کردن آن - فان الشیطان یلعب بمقاعد بنی آدم - پرده کردن اگرچه بریگ باشد براے آن فرموده شد

کہ شیطان بازی میکند بہ نشستگاہ آدمیان و مراد بہ بازی کردن شیطان پرداختن پردہ از پیش و کشادن و برہنہ کردن عورت ایشان و انداختن شان بول برتن و جامہ ایشان و نیز آدمی چون پردہ نکند و ستر عورت نماید در وسوسہ می اندازد مردم را بنظر کردن بعورت پس پردہ باید گرفت تا راہ وسوسہ شیطان بستہ گردد و این پردہ کردن بریگ و این ہمہ تکلف و مبالغہ کردن امرے واجب نیست بلکہ من فعل فقد احسن ومن لا فلا حرج۔ کسے کہ بکند خوب میکند و کسے کہ نکند حرج نیست۔ رواہ ابوداؤد وابن ماجۃ والدارمی۔ وعن عبد اللہ بن مغفل۔ بضم میم و فتح غین معجمہ و فتح فاے مشددہ صحابی ست از اصحاب شجرہ ساکن شد مدینہ را بعد از ان رفت بہ بصرہ و بنا کرد آنجا خانہ و وفات یافت در آن روایت میکند از وے حسن بصری و غیر وے مات سنۃ تسع و خمسین۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یبولن احدکم فی مستحمہ باید کہ بول نکند یکے از شما در غسل گاہ خود و استحمام در اصل آب گرم غسل کردن ست پس از ان بر مطلق غسل اطلاق کردند اگرچہ باب سرد بود۔ ثم یغتسل فیہ۔ پستر وے غسل میکند در ان جا بگا یعنی دور ست از عاقل کہ بول کند در جاے غسل پس از ان غسل کند در انجا۔ او یتوضا فیہ۔ یا وضو میکند در انجا این چنین باید کہ نکند فان عامۃ الوسواس منہ۔ زیرا کہ اکثر وسواس از ینجا پیدا میشود کہ چون بول کند در جاے و باز ہمانجا غسل کند زیرا کہ آن جایگہ نجس میگردد و از انجا چکیدہ ہاے آب بر وے می افتد در وسواس می افگند و رفتہ رفتہ متمکن میگردد و این در جائیست کہ آب را در وی ندارد و جاے سخت ست و اگر جائیست کہ آب در میرود و ریگستان ست باکے نیست و بر ہر تقدیر نہی براے تنزیہ است نہ تحریم۔ رواہ ابوداؤد والترمذی والنسائی الا انہما لم یذکرا۔ مگر این ست کہ ترمذی و نسائی ذکر نکردہ اند این لفظ را کہ۔ ثم یغتسل فیہ او یتوضا فیہ۔ ہمین مقدار آوردہ اند کہ در جاے گاہ غسل بول نباید کرد و علت ہمین ست کہ وقتے دیگر در انجا غسل کردہ میشود یا وضو ساختہ میشود و باعث حدوث وسواس میگردد لیکن بصریح ذکر کردہ اند۔ وعن عبد اللہ بن سرجس۔ بفتح سین مہملہ اول و آخر و کسر جیم بر وزن نرگس صحابی ست متاخر الاسلام بصری ست و حدیث او در ایشان ست۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یبولن احدکم فی جحر۔ باید کہ بول نکند یکے از شما در سوراخ و جحر بتقدیم جیم مضمومہ بر حاے ساکن سوراخ جانوران خزندہ و گزندہ و علت نہی آنست کہ شاید مارے یا کژدمے در سوراخ باشد کہ بگزد و نیز میگویند کہ سوراخہا مسکن جن میباشد شاید کہ ضررے رسانند و در حکایات آمدہ است کہ سعد بن عبادہ از کبار انصار ست در سوراخے بول کرد جنیان او را کشتند و آواز در دادند و شعرے خواندند کہ مضمونش این ست کہ ما کشتیم سعد بن عبادہ را و انداختیم دو تیر کہ خطا نکرد و ندد دل او را۔ رواہ ابوداؤد والنسائی۔ وعن معاذ رض از اکابر صحابہ و عظماء انصار است و احوال شریف وے در بعض مواضع نوشتہ شدہ است۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتقوا الملاعن الثلثۃ۔ بپرہیزید سہ کار را کہ محل لعنت و مظنہ آنند۔ البراز فی الموارد۔ یکے آبخانہ کردن در جاہا یکہ مردم فرود می آیند و مجلس گاہ ایشان آنست یا مراد بموارد جاہا یکہ آبے ست مثل چشمہ و جوے کہ مردم بجہت آب آنجا فرود آیند۔ وقارعۃ الطریق۔ دوم در راہیکہ جاے پاکوب مردم ست یعنی محل مرور ایشان۔ والظل۔ وسوم در زیر درختے کہ مردم در سایہ او می نشینند و بخواب میروند۔ رواہ ابوداؤد

وابن ماجه - **وعن ابی سعید** - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لایخرج الرجلان یضربان الغائط - باید که بیرون نیایند دو مرد که میروند بسوے آبخانه و می نشینند - کاشفین عن عورتهما - کشاده و برهنه کننده اندام نهانی خود را - یتحدثان - در حالتے که سخن میکنند بیکدیگر - فان الله یمقت علی ذٰلک - زیرا که خداے تعالےٰ دشمن میگیرد آنها را برین فعل شنیع دور از مقام شرم ومروت - رواه احمد وابوداؤد وابن ماجة - **وعن زید بن ارقم** - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان هٰذه الحشوش محتضرة - بدرستی که این آبخانه ها و مزبلها جاهاے حاضر شدن جن وشیاطین اند و حشوش جمع حش است بفتح حا وضم نیز آمده در اصل بمعنی بستان ونخلستان وعادت مردم بود که پیش از بناے آبخانه ها در منازل قضاے حاجت آنجا میکردند پس ازان مطلق آبخانه ها را نام شد - فاذا اتی احدکم الخلاء فلیقل پس چون بیاید یکے از شما آبخانه را باید که پناه بجوید بخدا از خبائث جن وبگوید این کلمه را - اعوذ بالله من الخبث والخبائث - تصحیح لفظ وتحقیق معنی این کلام در فصل اول در حدیث ثالث معلوم شد - رواه ابوداؤد وابن ماجة - **وعن علی** رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ستر ما بین اعین الجن وعورات بنی آدم - پرده میان چشمهاے جن و اندام شرم آدمیان - اذا دخل احدهم الخلاء - چون خواهد که در آید یکے از ایشان محل قضاے حاجت را - ان یقول - این ست که بگوید - بسم الله رواه الترمذی وقال هٰذا حدیث غریب واسناده لیس بقوی - گفته است ترمذی که این حدیث غریب واسناد وے قوی نیست زیرا که یکے از راویان وے محمد بن حمید رازی ست ومردم را اختلاف ست که ثقه است یا نه - **وعن عائشة** - رضی الله عنها - قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا خرج من الخلاء قال - گفت عائشه که چون می برآمد آن حضرت صلی الله علیه وسلم از متوضا می گفت - غفرانک - یعنی می طلبم خداوندا از تو آمرزش ترا و در معنی این کلمه دو وجه گفته اند یکے آنکه آمرزش میخواهد از فوات ذکر حق بزبان درین حالت یا از تقصیر در وفاے شکر نعمت گوارش طعام وباقی داشتن انچه سود کند وبیرون افگندن انچه زیان دارد چنانکه از حدیث انس که در فصل ثالث آید معلوم گردد وبعضے از مشائخ گفته اند که ذکر مناسب این حال آن ست که اندیشه کند در احتیاج وتدنس خود وتنزه وتقدس حق سبحانه از نقائص وعیوب - رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی - **وعن ابی هریرة** - قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اتی الخلاء اتیته بماء فی تور او رکوة - گفت ابو هریره رضه آن حضرت صلی الله علیه وسلم چون می آمد خلا را می آوردم من او را آب در تور بفتح تا وسکون واو آوندے خرد از روے یا سنگ که آب خورده میشود در وے وگاہے وضو نیز ساخته میشود یا در رکوه بفتح را وکسر وضم نیز آمده وسکون کاف آوندے از چرم که آب خورده میشود و وضو ساخته میشود در وے ودر شرح جامع الاصول گفته ولو خسرو از چرم که آن را صوفیه همراه دارند واو براے شک راوی ست یا مراد آن ست که گاہے در ان ظرف می آورد وگاہے در بن - ثم استنجیٰ - پس استنجا میکرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم بآن آب - ثم مسح یده علی الارض - پستر می مالید دست خود را بر زمین بعد از استنجا بقصد مبالغه در تنقیه وتطهیر در شستن دست - ثم اتیته باناء آخر - پستر می آوردم آن حضرت صلی الله علیه وسلم را آب در آوندے دیگر - فتوضا - پس وضو میکرد گفته اند که معنی این

حدیث آن نیست کہ وضو بہ بقیہ آب استنجا درست نیست یا در آن ظرف کہ استنجا کردہ وضو نکنند اتفاقاً آب نماندہ بود یا کمتر از قدر کفایت ماندہ پس آب دیگر در ظرف دیگر آورد وبعضے ازین حدیث چنان فہمیدہ اند کہ اگر آوند وضو جز آوند استنجا باشد مستحب ست واللہ اعلم۔ رواہ ابوداؤد وروی الدارمی والنسائی معناہ۔ وروایت کرد دارمی ونسائی معنی این حدیث را بلفظے دیگر۔ **وعن الحکم بن سفیان** ثقفی ست وبعض گفتہ اند نام او سفیان بن حکم ست حدیث او در وضو ست ودر سماع او از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اختلاف ست ابن عبد البر گفتہ کہ سماع او نزد من صحیح ست ودر کاشف گفتہ او را صحبت ست وحدیث او مضطرب ست وبخاری گفتہ کہ وے در نیافتہ است آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم واللہ اعلم۔ قال کان النبی۔ بود پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم اذا بال توضأ ونضح فرجہ۔ چون بول میکرد وضو میساخت وآب میپاشید فرج خود را۔ رواہ ابوداؤد والنسائی۔ وگفتہ اند کہ مراد موضع فرج ست از ازار وبعض گفتہ اند کہ مراد بپاشیدن آب فرج را شستن فرج است بآب استنجا یعنی چون بول میکرد استنجا میکرد بآب ووضو میساخت وصحیح آن ست کہ مراد پاشیدن آب ست بعد از وضو برائے دفع تطرق وسواس کہ اگر تری در ازار یافتہ شود در وسواس نیفتد وحوالہ کند آن را بآب کہ پاشیدہ بود واین ساتطرق وسواس ست تا راہ نیابد وتعلیم امت ست بآن والا آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم معصوم ومطہر ست از وسواس کذا قالوا وبعض گفتہ اند کہ برائے دفع نزول بول ست تا مبادا انقطاع کند چہ آب قابض بول ست خصوصاً آب سرد ودر روایات دیگر تصریح آمدہ کہ چون وضو میکرد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم وفارغ میشد از وضو میگرفت کف آبے ومی پاشید بر فرج خود۔ **وعن امیمۃ**۔ بضم ہمزہ وفتح میم وسکون یا۔ بنت رقیقۃ۔ بضم را وفتح قاف وسکون یائے تحتیہ نیز صحابیہ است معدود است در اہل مدینہ ومادر او رقیقہ خواہر خدیجہ ام المومنین ست ودر کاشف گفتہ کہ رقیقہ ہاشمیہ است۔ قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قدح من عیدان۔ امیمہ بنت رقیقہ کہ خواہر زادہ ام المومنین خدیجہ رضی اللہ عنہا است روایت میکند کہ بود آن حضرت را صلی اللہ علیہ وسلم قدحے از عیدان بکسر عین جمع عود بمعنی چوب ولفظ جمع آوردن باعتبار اجزا است یا باعتبار آنکہ از چوبہائے مختلف بود واللہ اعلم ودر قاموس گفتہ کہ عیدان بالفتح عین درخت خرما کہ بلند باشد واحد وے عیدانہ است واین قدح از چوب درخت خرما بود۔ تحت سریرہ یبول فیہ باللیل۔ نہادہ میشد گاہے این قدح در زیر چارپایہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ میخفت بر آن بول میکرد دران در شب بجہت عذرے از سرما وجز آن واین آن قدح است کہ آوردہ اند کہ شخصے از تشنگان نادانستہ بگمان آب بول آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم را از ان قدح بخورد وتا زندہ بود بوے خوش از اندام وے یافتہ میشد تا چند پشت در اولاد او نیز موجود بود۔ رواہ ابوداؤد والنسائی۔ **وعن عمر**۔ رضی اللہ عنہ۔ قال رانی النبی۔ گفت عمر دید مرا پیغمبر۔ صلی اللہ علیہ وسلم انا ابول قائماً۔ من بول میکردم ایستادہ۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ یا عمر لا تبل قائماً۔ بول مکن ایستادہ۔ فما بلت قائماً بعد۔ عمر رضی اللہ عنہ میگوید پس بول نکردم ایستادہ بعد از آنکہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نہی کرد۔ رواہ الترمذی وابن ماجہ۔ وامت ہمہ اتفاق دارند بر کراہت ایستادہ کردن بول تحریمی یا تنزیہی بجہت لازم آمدن کشف عورت

و تنجیس تن و جامہ و ترک مروت داگکہ مؤلف میگوید رحمۃ اللہ علیہ کہ۔ قال الشیخ الامام محیی السنۃ رحمۃ اللہ علیہ قد صح عن حذیفۃ قال
أتی النبی۔ بتحقیق بصحت رسیدہ است از حذیفہ بن الیمان کہ گفت آمد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم سباطۃ قوم۔ خاکروبہ گروہے را۔
فبال قائما۔ پس بول کرد ایستادہ۔ متفق علیہ قیل کان ذلک لعذر۔ گفتہ شدہ است در توجیہ این حدیث کہ بود این بول کردن
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ایستادہ بجہت عذرے و این عمل در عہد جاہلیت بود کہ بدر آمدن ملت اسلام بدعوت سید رسل و خیر انام
علیہ الصلوۃ والسلام کہ مبعوث بود از برائے تتمیم مکارم اخلاق و محامد افعال زوال پذیرفتہ بول کردن عمر رضی اللہ عنہ یا از بقایائے
عادت جاہلیت بود یا بجہت عذرے کہ او را نیز عارض شدہ بود اما عذر یکہ مر آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم اثبات آن میکنند بعض گویند
دردے بود در استخوان صلب وے کہ بدان نشستن دشوار بود و طاقت نشستن نداشت و بعض گویند کہ عرب استشفا
میکنند و علاج می نمایند در دفع وجع صلب بایستادہ بول کردن، امام شافعی برین رفتہ و حاکم حدیث از ابن عمر آوردہ کہ بول
کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ایستادہ بجہت دردے کہ در درون دو زانوے وے بود کذا قال الشیخ ابن حجر و بعض گویند عذر
آن بود کہ برائے نشستن جائے نبود بحکم ضرورت ایستادہ کرد زیرا کہ خاکدان از یکجانب بلند بود و جانب دیگر پست و نشستن
بران ممکن نبود مگر آنکہ جانب بلند را پس پشت کنند و درین ہنگام کشف عورت لازم آید بر جماعہ کہ از ان راہ میگذرند و اگر جانب
بلند را روی آرد بیم افتادن دارد و سباطہ در غالب نرم و بلندی باشد و قابلیت نشستن ندارد و بعض گفتہ اند کہ فعل آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم برائے بیان جواز و تعلیم امت بود و آسانی کردن برایشان چون اول نہی کرد کہ ظاہر در تحریم ست خواست
کہ بیان کند کہ نہی تنزیہی ست و در فعل آن نیز رخصت ست و در عذر عمر رضی اللہ عنہ وجہ دیگر نیز گفتہ اند کہ وے گفتہ است
کہ ایستادہ بول کردن نگاہ دارندہ تر است و بر اپس تواند کہ دران وقت او را علتے عارض بود کہ بدان ملاحظہ شدت
کہ چیزے از جانب دیگر بدر آید و با وجود آن نہی کرد از ان و اما در فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم حاشا کہ مثل این
توہم توان کرد و تکلم توان نمود واللہ اعلم

الفصل الثالث

عن عائشۃ۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت من حدثکم ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یبول قائما۔
عائشہ رض گفت ہر کہ خبر دہد شما را کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بول میکرد ایستادہ۔ فلا تصدقوہ۔ پس راست گو ندانید او را۔
ماکان یبول الا قاعدا۔ زیرا کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بول نمی کرد مگر نشستہ۔ رواہ احمد والترمذی والنسائی۔
تطبیق این حدیث با حدیث حذیفہ آن ست کہ عائشہ رض خبر از علم خود میدہد کہ درون خانہ مشاہدہ میکرد و در انجا ہرگز ندیدہ کہ
ایستادہ بول میکردہ باشد و آنچہ حذیفہ دید در بیرون بود و آن نیز نادر بود و مبنی بر عذر کہ بیان کردہ شد و نادر حکم معدوم دارد
و آنچہ مبنی بر ندارست بیرون از دائرۂ اعتبار ست۔ وعن زید بن حارثۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان جبرئیل علیہ السلام
أتاہ فی اول ما اوحی الیہ۔ زید بن حارثہ مولائے آنحضرت کہ او را متبنائے آنحضرت میگفتند و زوج زینب بود و نام او در قرآن
مذکور است و ذکر او در باب مناقب اہل بیت در آخر کتاب بیاید روایت میکند از آنحضرت کہ جبرئیل آمد او را [illegible] در زمان

بسوے او ۔ فعلمہ الوضوء والصلوٰۃ ۔ پس تعلیم کرد جبرئیل آن حضرت را صلی اللہ علیہ وسلم وضو را و نماز را و این تعلیم فعلی بود که جبرئیل وضو کرد و نماز گزارد و بحضرت نمود و باین طریق تعلیم کرد چنانچه در روایات آمده است و تعلیم بفعل آسان تر ست از تعلیم بقول ۔ فلما فرغ من الوضوء ، اخذ غرفۃ من الماء فنضح بہا فرجہ ۔ ظاہر عبارت آنست که ضمائر راجع بجبرئیل باشد و معنی آن باشد که ہرگاہ فارغ شد جبرئیل از وضو گرفت کفے از آب پس پاشید و تر کرد بآن اندام شرم خود را یعنی آن موضع ازار را برائے تعلیم آن حضرت و جبرئیل دران ہنگام متمثل بصورت بشر بود که برائے تبلیغ وحی و تعلیم احکام بر آن حضرت آمدہ بود و تواند که ضمائر راجع بآنحضرت باشد و تقدیر کلام چنین بود که تعلیم کرد جبرئیل وضو را و گرفتن کفے از آب بعد از وضو پاشیدن آن بر فرج پس وضو کرد آن حضرت بعد از دیدن فعل جبرئیل و ہرگاہ فارغ شد از وضو گرفت از آب پس پاشید آنرا بر فرج و غرفہ بفتح غین یکبار کف آب گرفتن و بضم غین آب در کف گرفتہ شدہ و این معنی درین جا ظاہر تر ست ولیکن روایت فتح مشہور تر ست ۔ رواہ احمد والدارقطنی ۔ وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ ۔ قال قال رسول اللہ ۔ گفت ابوہریرہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم جاءنی جبرئیل فقال ۔ آمد مرا جبرئیل پس گفت ۔ یا محمد اذا توضأت فانتضح ۔ اے محمد چون وضو کنی تو بپاش یعنی فرج خود را ۔ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث غریب وسمعت محمدا یعنی البخاری یقول ۔ ترمذی این حدیث را غریب گفتہ و گفتہ که محمد بن اسمٰعیل بخاری را شنیدم که می گفت ۔ الحسن بن علی الہاشمی الراوی منکر الحدیث حسن بن علی بن ربیعۃ بن الحارث بن عبد المطلب که راوی این حدیث ست منکر الحدیث ست و معنی حدیث منکر در مقدمہ معلوم شد و احمد و نسائی و ابو حاتم و دارقطنی او را ضعیف میدارند ۔ وعن عائشۃ ۔ رضی اللہ عنہا ۔ قالت بال رسول اللہ ۔ گفت عائشہ رضی اللہ عنہا بول کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقام عمر خلفہ بکوز من ماء ۔ پس بایستاد عمر بن الخطاب در عقب آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کوزہ از آب در دست گرفتہ ۔ فقال ما ہذا ۔ پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چیست این آب یا عمر و برائے چہ گرفتہ ایستادہ ان را ۔ فقال ماء تتوضأ بہ ۔ پس گفت عمر آبے ست که وضو میکنی تو بدان ۔ قال ۔ گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ۔ ما امرت کلما بلت ان اتوضأ ۔ امر کردہ نشدہ ام من از درگاہ الٰہی بطریق ایجاب که وضو بکنم ہر وقت که بول کنم ۔ ولو فعلت لکان سنۃ ۔ و اگر میکردم بطریق لزوم و دوام ہر آئینہ میشد سنت موکدہ در حکم واجب که مردم در آن حرج میکشیدند و ازینجا معلوم میشود که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گاہے ترک میداد اولے و افضل را بجہت تخفیف است و آسانی بر ایشان ۔ رواہ ابوداؤد و ابن ماجۃ ۔ وعن ابی ایوب وجابر وانس ان ہذہ الآیۃ لما نزلت ۔ روایت ست ازین سہ صحابی رضی اللہ عنہم که این آیت ہرگاہ که فرود آمد ۔ فیہ رجال یحبون ان یتطہروا واللہ یحب المطہرین ۔ درین مسجد یعنی مسجد قبا مردانند که دوست میدارند مبالغہ کردن در طہارت را و خدا دوست میدارد مبالغہ کنندگان را در طہارت و مراد بدان گروہ انصار اند ۔ قال رسول اللہ ۔ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یا معشر الانصار ان اللہ قد اثنی علیکم فی الطہور ۔ اے گروہ انصار بدرستی که خدائے تعالے بتحقیق ستایش کردہ است بر شما در طہارت کردن و مبالغہ در آن ۔ فما طہورکم ۔

پس چیست طہارت شما وچگونہ میکنید آن را و مبالغہ مینمائید دران - قالوا نتوضأ للصلوٰۃ - گفتند گروہ انصار وضو میکنیم براے
نماز - ونغتسل من الجنابۃ - وغسل میکنیم بعد از جنب شدن چنانکہ ہمہ مسلمانان این چنین میکنند - ونستنجی بالماء - واستنجا میکنیم
باآب یعنی بعد از استنجا باحجار ودرین مبالغہ است در طہارۃ ومخصوص بود بایشان - قال فہو ذاک - گفت آن حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم پس این ثنا گفتن حق تعالے بر شما بجہت مبالغہ بسبب این بود - فعلیکموہ - پس لازم گیرید شما آن را - رواہ ابن ماجۃ
وعن سلمان - رضی اللہ عنہ - قال قال بعض المشرکین - گفت سلمان فارسی کہ گفت یکے از مشرکان - وہو یستہزی -
وحال آنکہ آن مشرک استہزا وسخریت وخندہ میکرد بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم درین فعل - انی لاری صاحبکم یعلمکم - بدرستی کہ من
ہر آئینہ می بینم یار شمارا کنایت از وجود شریف آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میکند کہ تعلیم میکند شمارا چیزہاے حقیر وخسیس را - حتی
الخراءۃ - تا روش نشستن بآبخانہ وکیفیت وآداب آن وخراءۃ بکسر خاء معجمہ بمد براے قضاے حاجت نشستن وہیئت آن
واکثر رواۃ بفتح خا میخوانند وقصر وخرء بضم خا وہمزہ پس افگندہ آدمی وخرء آن - قال اجل - گفت سلمان گفتم آرے میکند روش وآداب
آبخانہ نشستن را واین بجاے استہزا وخندہ نیست بلکہ از کمال شفقت ورحمت اوست براست وبیان حق وہدایت صراط مستقیم
پس ازان بیان کرد سلمان رضی اللہ عنہ آداب خلا واحکام استنجا را وگفت - امرنا ان لا نستقبل القبلۃ - امر کرد مارا کہ روے
نکنیم بجانب قبلہ در وقت نشستن بقضاے حاجت - ولا نستنجی بایماننا - واستنجا نکنیم بدستہاے راست خود - ولا نکتفی بدون ثلثۃ
احجار - وبس نکنیم کمتر از سہ سنگ کہ لیس فیہا رجیع ولا عظم - نیست دران سرگین ونہ استخوان - رواہ مسلم واحمد واللفظ لہ مضمون این حدیث مسلم
واحمد ہر دو روایت کردہ اند ولفظ مر احمد راست ومسلم بعبارت دیگر آوردہ - وعن عبد الرحمن - وروایت است از عبد الرحمن
بن حسنہ بفتحات نام مادر اوست ونام پدر او عبد اللہ مطاع ست مشہور بہ نسبت مادر شدہ صحابی ست شنید ابو موسی اشعری را - قال خرج
علینا رسول اللہ - گفت بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم وفی یدہ الدرقۃ - وبود در دست آنحضرت صلعم درقہ بدال وراو قاف مفتوحات
سپر از چرم کہ در وے نہ چوب بود ونہ پے - فوضعہا - پس نہاد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن سپر را وحائل گردانید آنرا درمیان خود ومردم - ثم جلس - پس
پس تر نشست آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - فبال الیہا - پس بول کرد بسوے آن سپر - فقال بعضہم - پس گفت یکے از منافقان کہ حاضر بود آنجا
انظروا الیہ یبول کما تبول المرأۃ - نگاہ کنید بجانب این مرد بول میکند پردہ در پیش فرج خود گرفتہ چنانکہ بول میکند زن - فسمعہ النبی - پس
شنید این سخن را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فقال ویحک - واے بر تو اے مرد بیچارہ وویح کلمہ ایست کہ در مقام اظہار ترحم وشفقت گویند
ودردناکی بر کسے کہ در مہلکہ افتادہ باشد کہ مستحق آن نبود بخلاف ویل کہ براے کسے ست کہ مستحق مہلکہ بود واین مقام اگرچہ مقام آن
بود کہ گویند ویلک اما این از غایت حلم وخوش خلقی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود کہ فرمود ویحک - اما علمت ما اصاب صاحب
بنی اسرائیل - آیا ندانستی تو کہ چہ رسید یار ومصاحب بنی اسرائیل را یعنی یکے از ایشان را - کانوا اذا اصابہم البول - بود مر
بنی اسرائیل بحکم دین وشریعت خود کہ چون میرسید بدن یا جامہ ایشان را بول - قرضوہ بالمقاریض - می بریدند آن موضع از
بدن را یا جامہ را بکاردہا - فنہاہم - پس منع کرد وباز داشت آنکس ایشان را - فعذب فی قبرہ - پس عذاب کردہ شد آن شخص

در قبر تش بجہت نہی کردن او ازین فعل تشبیہ کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم انکار این منافق حجاب و ستر را با وجود بودن آن امرے معروف
و مستحسن نہی کردن اسرائیلی قطع محل نجاست را کہ امرے مشروع و معروف بود در دین ایشان و استحقاق او عذاب را و در ینجا مبالغہ
دیگر ست در تقبیح و مذمت این شخص منافق کہ منع دینی صاحب بنی اسرائیل مذموم و قبیح بود بحکم شریعت ولیکن با قطع نظر آن بحکم طبع قطع ذوقی
کہ سبب تقصیر در نفس و مال ست محل منع و انکار می نماید و مظنہ آن ہست کہ او را در ینجا معلم در دارند و تعذیب نکنند اما ستر و حجاب در بول
امرے محمود و مستحسن ست شرعاً و عقلاً و انکار آن در غایت قباحت و وقاحت و سبب شدید تعذیب۔ رواہ ابوداؤد و ابن ماجہ۔ روایت
کرد این حدیث را ابوداؤد و ابن ماجہ از عبدالرحمن بن حسنہ۔ و رواہ النسائی عنہ عن ابی موسیٰ و روایت کرد آن را النسائی از عبدالرحمن
مذکور از ابی موسیٰ اشعری۔ وعن مروان الاصغر ہمچنین آمدہ است در تاریخ بخاری بے نسبت تابعی ست ثقہ از تابعین بصرہ
روایت کرد مر او را مسلم و بخاری یک حدیث۔ قال رایت ابن عمر اناخ راحلتہ مستقبل القبلۃ۔ مروان اصغر کہ ثقہ است و از طبقۂ رابعہ است
از تابعین گفت دیدم ابن عمر را کہ بنشاند شتر بار بردار خود را بجانب قبلہ۔ ثم جلس یبول الیہا۔ پس تر بنشست در حالیکہ بول میکند بجانب
قبلہ یا راحلہ نقلت۔ پس گفتم من۔ ابا عبدالرحمن کنیت ابن عمر است۔ الیس قد نہی عن ہذا۔ آیا نیست کہ تحقیق نہی کردہ شدہ است
ازین یعنی از بول کردن بجانب قبلہ۔ قال بل انما نہی عن ذلک فی الفضاء۔ گفت ابن عمر نہی کردہ نشدہ است از بول کردن بسوئے قبلہ مطلقاً
بلکہ نہی کردہ شدہ است ازان اگر در جائے کشادہ و صحرا کہ در میان تو و قبلہ چیزے حائل نباشد۔ فاذا کان بینک و بین القبلۃ شئی یسترک۔
پس چون باشد میان تو و میان قبلہ چیزیکہ ستر کند ترا و حائل باشد۔ فلا باس۔ پس نیست باک۔ رواہ ابوداؤد وعن انس۔ قال
کان النبی۔ بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذا خرج من الخلاء قال۔ چون بیرون می آمد از آبخانہ میگفت۔ الحمد للہ الذی اذہب عنی الاذی شکر
مر خدائے را کہ بیرون برد از من چیزے کہ برنجاند و آزردہ گرداند و مکروہ آید بر نفس کہ عبارت از فضلات ست کہ بقائے آن در معدہ سبب
ایذا و ہلاک ست۔ وعافانی۔ و صحت داد و برہانید مرا از احتباس آن یا بر آمدن رودہ ہا ہمراہ آن۔ رواہ ابن ماجہ۔ وعن
ابن مسعود۔ قال لما قدم وفد الجن علی النبی۔ ہرگاہ کہ قدوم آوردند ایلچیان پریان بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قالوا۔ گفتند۔ یا رسول اللہ انہ
امتک ان یستنجوا بعظم او روثۃ او حممۃ۔ بفتح جائے مہملہ و فتح میمین نہی کن امت خود را از استنجا کردن ایشان باستخوان یا سرگین یا انگشت
فان اللہ جعل لنا فیہا رزقا۔ زیرا کہ خدائے تعالے گردانیدہ است برائے ما درین سہ چیز روزی استخوان خوراک ایشان و سرگین علف
چارواہائے ایشان ست و انگشت احتمال ہر دو دارد و تصریحے در انجا نیست یا بہم واللہ اعلم۔ فنہانا رسول اللہ پس نہی کرد ما را پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم عن ذلک۔ ازان۔ رواہ ابوداؤد۔

باب السواک

سواک در لغت بمعنی مالیدن و سواک بکسر سین مالیدن دندان بچوب و بر چوبے کہ بدان بمالند نیز اطلاق کنند چنانچہ مسواک
و مسواک کردن سنت است باتفاق خصوصاً نزد وضو و نزد نماز نیز نزد شافعی و پیش از فجر و ظہر مؤکد تر ست و گویند کہ چہل حدیث در فضل
مسواک وارد شدہ است و منافع مسواک در بدن و دہن بسیار ست و مسواک کردن در محافل نزد بیرون آمدن آب حلق و دہان مکروہ

داشتہ اند خصوصًا نزد علما و کبراء و مسواک کردن در ہمہ احوال مستحب و مستحسن ست و نزد وضو و قرأت قرآن و زردی دندان و تغیر دہان بسبب خواب یا بیخوابی یا سکوت یا گرسنگی یا خوردن طعام بدبوے و مانند آن مستحب تر ست و مسواک باید کہ از درخت تلخ باشد و از اراک بہتر ست و احادیث نیز دران واقع شدہ و در ستبری ہمچون خنصر باید و در درازی مقدار شبری باید کہ بر عرض کنند نہ طول کہ موجب سودہ گشتن گوشت دندان ست و در بعضی روایات عرضًا و طولًا ہر دو واقع شدہ و باید کہ در حال مضمضہ باشد و اگر مسواک پیدا نشود یا یکے دندان ندارد انگشت دست راست کفایت میکند و بیہقی از انس حدیثے درین باب نیز روایت کردہ و از عائشہ رضی اللہ عنہا نیز آمدہ و بجامہ کہ درشت باشد نیز درست

الفصل الاول عن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لولا ان اشق علی امتی - اگر نمی بود بیم آنکہ در مشقت اندازم من امت خود را - لامرتہم بتاخیر العشاء - ہر آئینہ واجب میگردانیدم بر ایشان تاخیر کردن عشا را و در حدیث دیگر ہا باید کہ تا دو دانگ شب - وبالسواک عند کل صلوۃ - و واجب میگردانیدم مسواک کردن را نزد ہر نماز و سوق کلام دال ست کہ مقصود از نفی ایجاب تاکید استحباب ست و نزد شافعی این حدیث محمول بر ظاہر است کہ براے ہر نماز مسواک مستحب دارند و نزد ما مراد وقت ہر نماز ست براے وضو و نزد انصاف این معنی ظاہر تر ست چہ مسواک براے ہر تحریمہ نماز چنانکہ شافعیہ گویند متعسر ست خصوصًا بر وجہ مسنون واللہ اعلم - متفق علیہ - **وعن شریح بن ہانی** - از کبار تابعین و ثقات ایشان ست ولادت او در زمان آنحضرت ست کنیت کرد آن حضرت پدر او را بوے چون قدوم آورد پدر وے بر آنحضرت با قوم خود و کنیت میکردند او را قوم او بابو الحکم چون آنحضرت شنید پرسید ترا پسران ہستند گفت نعم شریح و عبداللہ و مسلم فرمود بزرگ ترین ایشان کدام ست گفت شریح گفت فانت ابو شریح و شریح از جملۂ اصحاب علی رضی اللہ عنہ ست و در واقع جمل و صفین با وے بود ثقہ معمر عابد قتل سنۃ ثمان وسبعین - قال سالت عائشۃ - گفت پرسیدم عائشہ را رضی اللہ عنہا - بای شیٔ کان یبدأ رسول اللہ - بکدام چیز و بچہ کار آغاز میکرد پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخل بیتہ - چون می در آمد خانۂ خود را یعنی نخست کارے کہ پس از در آمدن در خانہ میکرد چہ چیز بود - قالت بالسواک گفت عائشہ ابتدا میکرد بمسواک یعنی اول کہ در خانہ می در آمد مسواک میکرد و این از کمال نزاہت طبع شریف وے و حسن معاشرت با اہل بود شاید کہ بجہت طول مکث در مجلس و محادثہ با مردم تغیرے در دہان شریف راہ یافتہ باشد و ازالۂ آن بمسواک اہم و اقدم میداشت و این در حقیقت تعلیم ست مر امت را بحسن معاشرت با اہل در غایت نظافت و نزاہت در اختلاط و صحبت با ایشان و قول طیبی کہ گفت کہ در راہ خانہ سکوت می ورزید و بآن جہت تغیری در دہان شریف راہ می یافت خالی از غرابتی نیست چہ راہ از مجلس کہ در اغلب احوال در مسجد بودے یا در حوالی آن قدر نیست کہ بسکوت دران تغیری در دہان راہ یابد و بعض گویند کہ ابتدا بمسواک کنایت ست از گزاردن نماز نفل کہ در وضوے آن مسواک میکرد یعنی چون در خانہ در آمدے اول کارے کہ کردے نماز نفل بود واللہ اعلم - رواہ مسلم - **وعن حذیفۃ** - رضی اللہ عنہ - قال کان رسول اللہ - گفت حذیفہ بن الیمان بود پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام للتہجد من اللیل - چون بر میخاست از براے نماز تہجد از شب - یشوص - میمالید دمی شست و نیک و پاکیزہ میکرد - فاہ

بالسواک - رسیدن تہجد را بمسواک و تہجد بمعنی ترک ہجود ست ہجود بمعنی خواب و چون نماز شب مستلزم ترک خواب ست آن را تہجد گفتند و تہجد بمعنی خواب نیز آید چنانکہ در قاموس گفتہ و باین معنی نیز اضافت صلوۃ بتہجد درست ست زیراکہ این صلوۃ نسبتے بخواب دارد - متفق علیہ -

وعن عائشۃ - رضی اللہ عنہا - قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عشر من الفطرۃ - وہ خصلت از فطرت ست و فطرت بالکسر آفرینش و فطر بفتح در اصل لغت بمعنی شگافتن ست و بمعنی خلقت آید و فاطر بمعنی خالق و بمعنی جبلتے کہ بران مولود زاید کہ بمعنی تہیؤ و استعداد دین اسلام ست نیز آید چنانکہ گذشت و اینجا فطرت را تفسیر بسنت انبیا کردہ اند کہ قدیم ست و انچہ اختیار کردہ اند آن را انبیاے متقدمین و بجہت اتفاق شرائع بران حکم جبلت گرفتہ کہ مخلوق ست بران آدمی سلیم الفطرۃ و فطرت بمعنی دین نیز آید چنانکہ در کریمہ (فطرۃ اللہ التی فطر الناس علیہا) بدان تفسیر کردہ اند و در حدیث تفسیر بآن نیز جائز ست و اینہا را سنت ابراہیم نیز گویند باعتبار آنکہ نخست بروے نازل شدہ پس از وے انبیاے دیگر اقتدا بوے کردہ اند - قص الشارب - یکے ازان دہ خصلت کوتاہ کردن بروت ست و شارب نام موہا ست کہ بر لب زیرین ست و مختار کوتاہ کردن آنہاست چنانکہ پیدا گردد طرف لب و پست کردن آنہا چنانکہ اثرے ازان بماند و حلق کردن مکروہ است و نزد بسیارے از علما حلق نیز آمدہ و اصل درین باب این حدیث ست کہ احفوا الشوارب واعفوا اللحی و احفا پست گردانیدن موے لب ست و اختلاف در حد احفا ست کہ چہ مقدار ست و در روایتے کردہ شدہ است از امام ابو حنیفہ کہ شارب بمقدار ابرو باید و غازیان را زیادہ گذاشتن نیز آمدہ است کہ باعث ہیبت در چشم اعدا ست و زیادہ گذاشتن دنبالہاے بروت کہ آن را سبالہ گویند نیز آمدہ است و از امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ و بعض صحابہ دیگر منقول ست - واعفاء اللحیۃ - دوم فرو گذاشتن و وافر گردانیدن ریش ست و مشہور قدر یکمشت ست چنانکہ کمتر ازین نباید و اگر زیادہ بران بگذارد نیز جائز ست بشرطیکہ از حد اعتدال نگذرد و اگر دراز گشت بعد از دراز شدن کوتاہ کردن نزد بعض مکروہ است مذہب حسن بصری و قتادہ این ست و نزد بعض مستحسن و این مذہب شعبی و ابن سیرین ست و حلق کردن لحیہ حرام است و روش افرنج و ہنود و جوالقیان ست کہ ایشان را قلندریہ گویند و گذاشتن آن بقدر قبضہ واجب ست و آنکہ آن را سنت گویند بمعنی طریقہ مسلوک در دین ست یا بجہت آنکہ ثبوت آن بسنت ست چنانکہ نماز عید را سنت گفتہ اند - والسواک - سوم مسواک کردن ست و شرح آن گذشت - واستنشاق الماء - چہارم آب در بینی کردن ست در وضو - وقص الاظفار - پنجم گرفتن ناخنان و ست و پا طریق گرفتن ناخنان دست آن ست کہ ابتدا از سبابہ دست راست کند و ختم بابہام آن نماید چنانکہ از سبابہ دست راست ابتدا کند و بترتیب بانگشت خنصر آن برسد و باز از خنصر دست چپ بترتیب تا بابہام وے برسد و ختم بابہام یمنی کند و در پا ابتدا از خنصر پاے راست تا ابہام وے و باز از ابہام پاے چپ تا خنصر وے چنانکہ در تخلیل رجلین است و نیز گفتہ اند کہ گرفتن ناخنان روز جمعہ مستحب ست و خبرے نیز دران نقل کردہ اند کہ ہر کہ روز جمعہ ناخنان بگیرد تا جمعہ دیگر از ہر بلا در امان باشد و بعض علما را شعرے ست در ترتیب آن شعر قلموا الاظفار بالسنۃ والادب ٭ یوم الخمیس خوابس اخسب ٭ واین حروف

رموز اسامی اصابع ست و بعض گو رکردن ناخنان را مستحب داشته اند واگر میدا از ند نیز باکے نیست و انداختن آن در متوضا و مغتسل مکروه است و مورث بلا ست و گرفتن ناخن بدندان نیز خوب نیست که مورث فقر و برص ست کذا قیل و شیخ امام عالم عارف عبد الوهاب متقی مکی از شیخ علی متقی رحمة الله علیهما نقل میکردند که ایشان خریطه ساخته بودند که در وے از موے و ناخن و هر چه از بدن ایشان جدا شدے نگاه میداشتند و وصیت میفرمودند که اینها را در کفن ما همراه کنند شاید که ایشان را در انجا سندے و استنباطے باشد والله اعلم۔ و غسل البراجم۔ ششم شستن براجم و پاک داشتن آنها ست و براجم نام بندهاے انگشتان ست و پیچش پوست آنها که چرک ها در انجا جمع شود خصوصاً آنها که کار کنند و انگشتان ایشان درشت و ناملسا باشند و شستن تمام معاطف بدن که مظنۂ اجتماع او ساخ ست همین حکم دارد مثل ناف و گوش و بغل و امثال آن۔ و نتف الابط۔ هفتم بر کندن موے بغل ست و حلق کردن و نوره زدن نیز جائز ست و اولے و اوفق نسبت کسے را که از نخست عادت کرده نتف ست نه حلق و وجه تخصیص الابط بنتف آنست که وے محل رائحہ کریهه است بسبب احتباس ابخره نزد مسامات و نتف مضعف اصول شعر است و حلق مقوی آن۔ و گفته اند که در بغلهاے شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم موے نبود و درینجا سخن ست اما وجود رائحہ کریهه و اوساخ و مانند آن در سائر بدن مبارک وے فحاشا و کلا و هو الطاهر الزکی من الفرق الی القدم۔ بیت۔ از فرق تا قدم همه جان ست آن نهال ٭ گویا همه از آب حیاتش سرشته اند ٭ بالاتر ازین آنست که نزد قضاے حاجت از وے رائحہ طیبه فائح میشد و فضلات او را زمین فرو میبرد بلکه گفته اند که همه پیغمبران را حال همین بود صلی الله علیه و علیهم اجمعین **رباعی** خوبان گل گلشن حیات اند همه ٭ شکر لب و شیرین حرکات اند همه ٭ از آدمیان غرض همین ایشانند ٭ وان باقی دیگر حشرات اند همه ٭ و حلق العانة هشتم ستردن موهاے عانه است و عانه نام موے ست که بر فرج روید یا موضعے که در انجا روید و ستردن موے که بر قبل و دبر گرد بر گرد آنست نیز مستحب ست و نتف و نوره در حکم آنست و روایت کرده اند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم عانه را تنویر میکرد والله اعلم و زنان را نتف بهتر است۔ و انتقاص الماء۔ نهم کم کردن آب ست و این را و معنی گفته اند یکے استنجا که آب در وے صرف مینمایند و کم میکنند چنانکه گفت۔ یعنی الاستنجاء۔ و این کلام راوی ست دیگر کم کردن بول باستعمال آب در مذاکیر چه بول باستعمال آب باز بر گردد و بایستد و اگر آب استعمال نکنند فرود می آید و تقاطر میکند و برین وجه انتقاص بقاف ست و در روایتے بفا نیز آمده و معنی آن پاشیدن آب ست بر فرج چنانکه در حدیث عائشه در فصل ثالث از باب ادب الخلا معلوم شد۔ قال الراوی گفت راوی حدیث۔ و نسیت العاشرة۔ و فراموش کردم خصلت دهم را۔ الا ان تکون المضمضة۔ و گمان نمیبرم مگر آنکه باشد مضمضه یعنی آب در دهان کردن۔ رواه مسلم و فی روایة الختان بدل اعفاء اللحیة۔ و در روایتے الختان آمده بکسر خاء معجمه بجاے اعفاء اللحیة این چنین گفته است صاحب مصابیح و مولف میگوید۔ لم اجد هذه الروایة۔ نیافتم من این روایت را۔ فی الصحیحین ولا فی کتاب الحمیدی۔ نه در صحیح بخاری و مسلم و نه در کتاب حمیدی که جامع است صحیحین را۔ ولکن ذکرها صاحب الجامع۔ ولیکن ذکر کرد این روایت را صاحب جامع الاصول در کتاب خود۔ وکذا الخطابی فی معالم السنن۔ و همچنین ذکر کرد خطابی در معالم السنن که نام کتاب او ست۔

عن ابی داؤد بروایۃ عمار بن یاسر۔ وختان سنت ست نزد امام ابوحنیفہ ومالک واحمد واکثر علما وبعضے از شافعیہ واز شعائر اسلام ست تا اگر اجتماع کنند اہل شہرے بر ترک آن محاربہ کند امام بایشان چنانکہ اذان وامثال آن وواجب ست نزد شافعی وبعضے مالکیہ وجماعہ دیگر از علما بر رجال ونساء ووقت ختان بعض گویند روز ہفتم ست چنانچہ عقیقہ ونزد بعض ہفت سال ونزد بعض نہ سال ونزد بعض ہر وقت کہ خواہند وبالجملہ باید کہ پیش از بلوغ بود خصوصاً نزد ما کہ سنت ست والا بجہت اقامت سنت ترک واجب کہ ستر عورت ست جائز نباشد وآنکہ در بعض روایات آمدہ است کہ صحابہ بعد از بلوغ فرزندان را ختان میکردند مراد ببلوغ اینجا بلوغ شرعی نیست بلکہ معنی لغوی مراد ست یعنی بعد از رسیدن بدرجۂ قوت وسن تمیز واین دلیل آن جماعہ الیست کہ ختان را واجب گویند

الفصل الثانی ۔ **عن عائشۃ** ۔ رضی اللہ عنہا ۔ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم السواک مطہرۃ للفم ۔ مسواک پاک کنندہ است مر دہن را ومطہرہ بفتح میم وسکون طا وبعض بکسر میم تصحیح کردہ اند بر صیغہ آلہ ۔ مرضاۃ للرب ۔ راضی کنندہ است مر پروردگار را یا مرضی اوست زیرا کہ سبب تکمیل وتتمیم وصفا وپاکی دہن ست کہ مقدمہ مناجات وقراءت قرآن وذکر ست **بیت** ہزار بار بشستم دہن بمشک وگلاب ❊ ہنوز نام تو بردن مرا نمی شاید ❊ رواہ الشافعی واحمد والدارمی والنسائی وروی البخاری فی صحیحہ بلا اسناد ❊ وروایت کردہ این حدیث را بخاری در صحیح خود بے اسناد بطریق تعلیق در تراجم وحکم آن در مقدمہ گذشت ۔ **وعن ابی ایوب** صحابی انصاری مشہور کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در اول ہجرت نزول کرامت وصول در منزل او فرمود ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اربع من سنن المرسلین ۔ چہار خصلت ست از سنتہائے پیغمبران سابق واین منافات ندارد کہ زیادہ ہم باشد چنانکہ سابقاً دانستہ گفت مقام در ینجا تقاضائے ذکر ہمین چہار کرد پس بر ہمین اقتصار کرد یا درین وقت ہمین مقدار وحی شدہ وقتے دیگر زیادہ بران شد ۔ الحیاء ۔ یکے شرم داشتن ست ومراد احتباس واحتراس نفس ست از ارتکاب قبائح چنانکہ تستر وانقباض از ذکر فواحش وہتک مروت والاحیا صفت غریزی وخلق جبلی ست وآدمی را دران اختیار نیست ۔ وروی الختان وروایت کردہ میشود الختان بجائے الحیاء واین مناسب ترست باین مقام چنانکہ در عشرہ فطرت مذکور شد ودر بعض روایات والحناء آمدہ بکسر حائے مہملہ وتشدید نون وگفتہ اند کہ این روایت خطا وتصحیف ست چہ اگر مراد استعمال حنا در دست وپاست پس آن تشبیہ بنساست حاشا کہ از سنن انبیا باشد واگر مراد خضاب موی ست پس آن از خصائص این امت ست در امم سابق نبود کذا قالوا ۔ والتعطر والسواک ۔ دوم استعمال بوئے خوش نمودن وسوم مسواک کردن ۔ والنکاح ۔ چہارم از سنن انبیا نکاح وتزوج نساست کہ در سائر امم از زمن آدم تا این دم مسنون ومشروع است ۔ رواہ الترمذی ۔ **وعن عائشۃ** رضی اللہ عنہا ۔ قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا یرقد من لیل ولا نہار ۔ گفت عائشہ بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ خواب نمیکرد نہ از شب ونہ روز فیستیقظ پس بیدار میشد ویستیقظ برفع ونصب ہر دو روایت ست ۔ الا یتسوک قبل ان یتوضأ ۔ مگر آنکہ مسواک میکرد پیش از آنکہ وضو بکند پس معلوم شد کہ مسواک پیش از وضو سنتے ست مؤکدہ ۔ رواہ احمد وابوداؤد ۔ **وعنہا** ۔ قالت کان النبی ۔ وہم از عائشہ رض روایت ست کہ گفت بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم لیستاک ۔ مسواک میکرد فیعطینی السواک لاغسلہ ۔ پس میداد آنحضرت

مرا مسواک را تا بشویم آن را۔ فابدأ بہ فاستاک۔ پس پیش ازانکہ بشویم مسواک را مسواک میکردم نیز من بآن بجہت
تبرک بآب دہان آنحضرت و غایت محبت وے و گویا آنحضرت از دادن مسواک بعائشہ ہمین قصد داشت نہ مجرد شستن
ع میان عاشق و معشوق رمزیست۔ ثم اغسلہ۔ بعد ازان می شستم مسواک را۔ وادفعہ الیہ۔ و باز میدادم مسواک را
بآن حضرت و در وقت ہنگام مرض نیز آمدہ است کہ مسواک بعائشہ داد کہ بدہان خود نرم کردہ بدہد۔ رواہ ابوداود۔ و ازینجا
معلوم میشود کہ مسواک را یکبار کہ کردند وانداختن جدا ساختند بشویند تا بار دیگر بکنند و تنبیہ ست بر تبرک بآثار صالحین و تلذذ بدان

الفصل الثالث

عن ابن عمر۔ رضی اللہ عنہما۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ارانی فی المنام اتسوک بسواک
روایت ست از ابن عمر کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفت می بینم خود را در خواب کہ مسواک میکنم بمسواکے۔ فجاءنی
رجلان احدہما اکبر من الآخر۔ پس آمدند مرا دو مرد کہ یکے ازان دو بزرگ ترست از دیگرے۔ فناولت السواک الاصغر
منہما۔ پس دادم مسواک را خرد تر ازان دو را۔ فقیل لی کبر۔ پس گفتہ شد مرا بدہ بزرگ تر را۔ فدفعتہ الی الاکبر منہما۔ پس دادم
مسواک را بزرگ تر ازان ہر دو و درینجا بیان فضیلت مسواک ست کہ امر کردند بدادن او بہ بزرگ تر کہ افضل ست از خرد تر و تنبیہ
است بر تقدیم اکبر در امثال آن مثل طعام و شراب و طیب و جز آن۔ متفق علیہ۔ و احمد و بیہقی از ابن عمر این حدیث را بے قصہ
منام نیز روایت کردہ اند کہ گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم کہ داد مسواک را بزرگ ترین قوم و فرمود امر کرد مرا جبرئیل
کہ بدہم آن را بزرگ ترین قوم و حدیث عائشہ کہ بیاید نیز ناظر درین ست مگر آنکہ این امر و نہی ہمہ در منام بود۔ وعن ابی امامۃ
ان رسول اللہ۔ روایت ست از ابی امامہ باہلی صحابی کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفت۔ ماجاءنی جبرئیل علیہ السلام قط۔
نیامد مرا جبرئیل ہرگز الا امرنی بالسواک۔ مگر آنکہ امر کرد مرا بمسواک کردن۔ لقد خشیت ان احفی مقدم فی۔ تحقیق ترسیدم از بس
مبالغہ کردن در مسواک کہ پست کنم و از بیخ برکنم پیش دہان خود را احفی بضم ہمزہ و سکون حاے مہملہ و کسر فا بلفظ مضارع از
احفا بمعنی سودن و پست کردن۔ رواہ احمد۔ وعن انس۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لقد اکثرت علیکم بالسواک ہر آئینہ
بتحقیق بسیار کردم و دراز کردم برشما سخن از جہت مسواک کردن و این مبالغہ است در رعایت امتثال این امر و گرد آوردن این
فضیلت باعتبار و اعتذارست بامت در تشدید و مبالغہ درین باب چنانکہ عادت اہل کرم و مہربانی و حسن ادا در تکلیف و تحمیل۔
رواہ البخاری۔ وعن عائشۃ۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یستن۔ بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ مسواک
میکرد و مسواک کردن را استنان گویند یا از سن بکسر سین بمعنی دندان یا از سن بفتح آن بمعنی تیز کردن کارد و مانند آن بر سنگ فسان
وعندہ رجلان۔ و نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دو مرد بودند۔ احدہما اکبر من الآخر۔ یکے ازان دو مرد بزرگ تر بود از دیگرے۔
فاوحی الیہ فی فضل السواک۔ پس وحی فرستادہ شد بسوے آنحضرت بجہت اظہار فضیلت مسواک۔ ان کبر۔ تفسیر ان ست
کہ۔ اعط السواک اکبرہما۔ بدہ مسواک را بزرگ ترین این دو را۔ رواہ ابوداود۔ وعنہا۔ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم تفضل الصلوۃ التی یستاک لہا۔ زیادہ میشود در ثواب نمازیکہ مسواک کردہ میشود براے وے علی الصلوۃ التی لا یستاک لہا

بر ہر نماز کہ مسواک کردہ شود مر آن را سبعین ضعفا ہفتاد چندان یا کنایت از کثرت ست یا مراد خصوص این عدد ست واللہ اعلم۔ رواہ البیہقی فی شعب الایمان۔ وعن ابی سلمۃ۔ تابعی ست پسر عبدالرحمن بن عوف از مشاہیر تابعین و اعلام ایشان ثقہ امام کبیر کثیر الحدیث واسع الروایۃ احد الفقہاء السبعۃ بالمدینۃ روایت کردہ اند از وے زہری و شعبی و غیر ایشان مات سنۃ اربع وتسعین وقیل اربع ومائۃ عن زید بن خالد الجہنی۔ صحابی مشہور ست مات بالکوفۃ سنۃ ثمان وسبعین زمن عبدالملک قیل فی آخر ایام موتہ۔ قال سمعت رسول اللہ گفت شنیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ میگفت۔ لولا ان اشق علی امتی۔ اگر نمی بود ترس آنکہ در مشقت اندازم امت خود را۔ لامرتہم بالسواک عند کل صلوۃ۔ ہر آئینہ واجب میگردانیدم بر ایشان مسواک کردن را نزد ہر نماز۔ ولاخرت صلوۃ العشاء الی ثلث اللیل۔ و ہر آئینہ تاخیر میکردم نماز عشاء را تا دو دانگ شب۔ قال۔ گفت ابو سلمہ۔ فکان زید بن خالد۔ پس بود زید بن خالد۔ یشہد الصلوات فی المسجد۔ حاضر میشد نمازہا را در مسجد۔ وسواکہ علی اذنہ۔ و مسواک او بر گوش او میبود۔ موضع القلم من اذن الکاتب بجائے قلم از گوش نویسندہ۔ لایقوم الی الصلوۃ الا استن۔ نمی استاد برائے نماز مگر آنکہ مسواک میکرد۔ ثم ردہ الی موضعہ۔ بعد از ان می نہاد آن را بجائے او یعنی در گوشش خود۔ رواہ الترمذی وابوداؤد الا انہ لم یذکر۔ مگر آنست کہ ابوداؤد ذکر نکردہ است این عبارت را کہ۔ ولاخرت صلوۃ العشاء الی ثلث اللیل وقال

الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح

باب سنن الوضوء

سنن جمع سنت ست و سنت در لغت بمعنی طریقہ و راہ و روشش آید و در شرع بمعنی آنچہ امر و نہی کردہ پیغمبر خدا و خواندہ مردم را بدان صلی اللہ علیہ وسلم بگفتار و کردار از آنچہ نازل نشدہ بدان کتاب اللہ و گاہے بمعنی مستحب و مستحسن در دین آید خواہ دلالت کند بران کتاب خدا یا سنت پیغمبر یا اجماع یا قیاس و گاہے بمعنی آنچہ مواظبت کردہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بران با ترک احیانا این سہ اصطلاح ست و ثالث مشہور تر ست میان اصولیان و مراد بسنن وضو اینجا

افعال و اقوال پیغمبر است صلی اللہ علیہ وسلم از فرائض و سنن و آداب کہ در وضو میکرد

الفصل الاول

عن ابی ہریرۃ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا استیقظ احدکم من نومہ۔ چون بیدار گردد یکے از شما از خواب خود۔ فلا یغمس۔ و در بعض روایات فلا یغمسن بنون تاکید۔ یدہ۔ پس باید کہ البتہ فرو نبرد دست خود را۔ فی الاناء۔ در آوند آب۔ حتی یغسلہا ثلثا۔ تا آنکہ بشوید دست را سہ بار و شستن کہ پیش از وضو سنت ست باین حدیث ثابت ست و آنکہ مقید ساخت آن را بوقت برخاستن از خواب بجہت آن ست کہ چون آب در ان بلاد کم ست غالب احوال استنجاء ایشان بسنگ و کلوخ میباشد و چون بخواب روند بسبب گرمی ہوا موضع استنجا عرق کند و باشد کہ دست برانجا افتد و پلید گردد چنانکہ فرمود۔ فانہ لایدری این باتت یدہ۔ زیرا کہ نمی داند یکے از شما کہ کجا شب کرد یعنی کجا بود و کجا افتاد دست وے پس فرمود کہ نخست دستہا را بشوید و سہ بار بشوید تا پاک و لطیف گردد پس از ان آب از ظرف بگیرد و وضو سازد و این امرے مسنون و مستحب ست کہ بطریق احتیاط بدان حکم کردہ اند نہ فرض و واجب و اگر

بشوئید دست پاک ست و آنکه در وے دست زدہ بود نیز پاک میماند زیراکہ پلید شدن دست در وقت خواب یقین نیست و مجرد توہم و احتمال است الا نزد امام احمد حنبل کہ دست شستن را بعد از برخاستن از خواب واجب گوید و اگر ناشستہ دست در آب اندارد آب نجس گردد و باید دانست کہ در اصل سنت شستن دست در ابتداے وضو از وقت برخاستن از خواب ست باین علت کہ مذکور شد بعد ازان سنت شد اگرچہ درصورت برخاستن از خواب نباشد و نزد بعض نظر بظاہر حدیث سنیت آن مخصوص بہین صورت ست و مطلق نہ۔ متفق علیہ۔ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا استیقظ احدکم من منامہ فتوضأ۔ چون بیدار گردد یکے از شما از خواب خود بعد ازان وضو کند۔ فلیستنثر ثلثا۔ پس باید کہ بینی بیفشاند بعد از آب کردن سہ بار و اصل استنثار پراگندہ انداختن چیزے را۔ فان الشیطان یبیت علی خیشومہ۔ زیراکہ بدرستی کہ شیطان شب میکند و میباشد در بن بینی و معے و جاے ساختن شیطان در بینی بحقیقت است و کیفیت آن موکول بعلم شارع ست و افہام و عقول را از احاطہ و ادراک امثال این اسرار قاصر طریق اسلم در امثال این امور کہ شارع بدان خبر دادہ ہمین است کہ ایمان بدان باید آورد و از بیان کیفیت آن سکوت کرد و بعض تاویل کنند آن را و گویند آدمی را در خواب اخلاط و مخاط و غبار و اقذار در بینی کہ ہمسایہ تجاویف دماغ و محل ابداع قواے ادراکیہ است جمع گردد و ملغ آید از اداے حق تلاوت و فہم معانی آن باعث گردد بر فترت و کسل از رعایت خضوع و خشوع و اینہا ہمہ مرضیات شیطان اند پس گویا شیطان در انجا نشستہ است چنانکہ نزد ترک تسمیہ بر طعام شیطان ہمراہ میخورد و بترک ذکر نزد خواب بخوابہ میگردد و این نیز احتمال ہر دو طریق دارد و این وجوہ مناسب ست و طریق اول اسلم و احکم در دین واللہ اعلم۔ متفق علیہ وقیل لعبد اللہ بن زید بن عاصم۔ و گفتہ شد مر عبد اللہ بن زید بن عاصم را کہ از کبار انصار است در باب وضو حدیث وے حجت ست و اوراحاکی وضوے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گویند قاتل مسیلمہ کذاب بمشارکت وحشی بن حرب قتل یوم الحرۃ سنۃ ثلث وستین و عبد اللہ بن زید بن عبد اللہ دیگرست او صاحب الاذان گویند و این صاحب وضوے رسول اللہ است صلی اللہ علیہ وسلم پرسید ند از وے۔ کیف کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یتوضأ۔ چگونہ وضو میکرد آنحضرت۔ فدعا بوضوء۔ پس طلبید عبد اللہ بن زید آبے را کہ بدان وضو توان کرد تا وضو بکند و بنماید ایشان را کیفیت وضوے آنحضرت۔ فافرغ علی یدیہ۔ پس ریخت آب بر ہر دو دست خود۔ فغسل یدیہ مرتین مرتین۔ پس بشست ہر دو دست را یعنی تا بند دست دو دو بار ثم مضمض واستنثر ثلثا۔ پستر آب در دہن انداخت و بیفشاند بینی را بعد از آب انداختن دران سہ بار۔ ثم غسل وجہہ ثلثا۔ پستر بشست روے شریف خود را سہ بار۔ ثم غسل یدیہ مرتین مرتین الی المرفقین۔ پستر بشست ہر دو دست را دو دو بار تا ہر دو آرنج۔ ثم مسح راسہ بیدیہ۔ پستر مسح کرد سر مبارک خود را ہر دو دست خود و مسح دست تر بر عضو گذرانیدن یا برانداد فاقبل بہما و ادبر۔ پستر برد ہر دو دست را از جانب پیش بجانب پس بعد ازان تفسیر کرد اقبال و ادبار را بقول خود کہ۔ بدأ بمقدم راسہ۔ آغاز کرد مسح را به پیش از سر خود۔ ثم ذہب بہما الی قفاہ۔ پستر برد ہر دو دست را بجانب قفاے خود معنے اقبال این ست۔ ثم ردہما۔ پستر باز گردانید ہر دو دست خود را۔ حتی رجع الی المکان الذی بدأ منہ۔ تا آنکہ باز آمد بجاے

سر آغاز کردہ بود از انجا این معنی ادبار است وکیفیت مسح سر بر وجہ مسنون ومستحب آن است کہ بنہد از دو دست سہ انگشت
بر پیش سر خود وابہام وسبابہ را جدا دارد وہر دو کف دست را نیز جدا دارد وبکشد سہ انگشت مذکور را بجانب قفا بعد ازان بنہد
ہر دو کف دست را بر پس سر وبکشد بجانب پیش پستر مسح کند بیرون ہر دو گوش خود را بہر دو ابہام ودرون ہر یک را بہر
سبابہ ہمچنین نقل کرد شمنی از محیط واز شرح کنز نقل کردہ کہ بنہد ہر دو کف واصابع را بر پیش سر خود وبکشد آن را بسوے قفا بر وجہے
کہ در گیرد تمام سر را پستر مسح کند بہر دو انگشت ہر دو گوش را ومستعمل نمیگردد آب باین طریق زیرا کہ استیعاب بیک آب متصور
نیست مگر باین طریق ونیز مسح گوش باب سر نمیباشد مگر باب کہ مسح کردہ است بدان سر را۔ ثم غسل رجلیہ۔ پستر بشست
ہر دو پاے خود را درین حدیث در شستن پایہا عددے واقع نشدہ ودر حدیث دیگر آمدہ کہ بشست پایہا را وپاکیزہ بشست
ودر احادیث دیگر ذکر عدد نیز آمدہ۔ رواہ مالک والنسائی۔ روایت کرد این حدیث را امام مالک در موطا ونسائی در سنن۔
ولابی داؤد نحوہ۔ ومر ابی داؤد را مانند این حدیث ست کہ مالک ونسائی روایت کردہ اند کہ در معنی یکے است ودر لفظ مخالفت
دارد۔ ذکرہ صاحب الجامع۔ ذکر کردہ است آن را صاحب جامع الاصول کہ جامع صحاح ستہ است مقصود مؤلف ازین سخن اعتراض است
بر صاحب مصابیح کہ حدیث را بلفظ مذکور در صحاح آوردہ باآنکہ حدیث شیخین نیست وآنچہ در صحاح است آن ست کہ مؤلف ذکر کردہ بقول خود
وفی المتفق علیہ۔ ودر حدیث بخاری ومسلم آمدہ کہ قیل لعبد اللہ بن زید بن عاصم توضأ لنا وضوء رسول اللہ۔ گفتہ شد مر عبد اللہ بن زید را
کہ وضو کن براے تعلیم ما چنانچہ وضو مے کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فدعا باناء۔ پس طلبید آوند آب را۔ فاکفأ منہ علی یدیہ۔ پس سرنگون کرد
آوند را وبریخت آب را ازان بر دو دست خود فغسلہما ثلثا۔ پس بشست ہر دو دست را سہ بار۔ ثم ادخل یدہ۔ پستر در آورد دست را یعنی در اناء
فاستخرجہا۔ پس بیرون آورد دست را از آوند۔ فمضمض واستنشق من کف واحدۃ۔ پس آب در دہن ودر بینی کرد از یک کف آب۔
ففعل ذلک ثلثا۔ پس کرد آن را سہ بار۔ ثم ادخل یدہ۔ پستر در آورد دست خود را۔ فاستخرجہا۔ پس بیرون آورد آن را۔ فغسل وجہہ ثلثا۔
پس بشست روے خود را سہ بار۔ ثم ادخل یدہ فاستخرجہا فغسل یدیہ الی المرفقین مرتین مرتین۔ پستر در آورد ہر دو دست خود را
پس بیرون آورد آن را پس بشست ہر دو دست خود را تا آرنج دو دو بار۔ ثم ادخل یدہ فاستخرجہا فمسح برأسہ۔ پستر در آورد دست خود را
پس آورد آن را پس مسح کرد بسر خود۔ فاقبل بیدیہ وادبر۔ پس برد ہر دو دست خود را از جانب پیش وآورد از جانب پس چنانکہ
صورت آن معلوم شد۔ ثم غسل رجلیہ الی الکعبین۔ پستر بشست ہر دو پاے خود را تا ہر دو شتالنگ۔ ثم قال ہکذا کان وضوء رسول اللہ
پستر گفت ہمچنین بود وضوے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ این لفظ حدیث متفق علیہ است کہ در مصابیح بجاے آن لفظے ذکر کرد کہ مؤلف گفت
آن روایت مالک ونسائی ست وقول مؤلف کہ گفتہ۔ وفی روایۃ فاقبل بہما وادبر بدأ بمقدم رأسہ ثم ذہب بہما الی قفاہ ثم ردہما
حتی رجع الی المکان الذی بدأ منہ ثم غسل رجلیہ۔ این روایت ست از متفق علیہ بجاے فمسح برأسہ فاقبل بیدیہ وادبر واین موافق
است آنچہ صاحب مصابیح ذکر کردہ وحکم کرد بدان مؤلف کہ آن روایت مالک ونسائی ست ودر ترجمہ آن نوشتہ شد واما این روایات دیگر
کہ ذکر میکند نیز از صحیحین ست ودر مصابیح مذکور چنانکہ میگوید۔ وفی روایۃ فمضمض واستنشق واستنثر ثلثا بثلث غرفات من ماء۔ پس آب

در دہن کرد و آب در بینی کرد و بیفشاند بینی را سہ بار بسہ کف از آب و در بعض لنسخ مصابیح و استنثر موجود نیست - وفی اخری - و در روایت دیگر از متفق علیہ این چنین آمدہ کہ - فمضمض واستنشق من کفۃ واحدۃ - پس مضمضہ کرد و استنشاق کرد از یک کف آب - ففعل ذالک ثلثا - پس کرد آن را سہ بار - وفی روایۃ للبخاری - و در روایتے دیگر کہ مخصوص بنجاری ست این چنین آمدہ - فمسح راسہ فاقبل بہما وادبر مرۃ واحدۃ - پس مسح کرد سر خود را پس اقبال کرد بہر دو دست و ادبار کرد یکبار - ثم غسل رجلیہ الی الکعبین - پس شست ہر دو پاے خود را تا ہر دو شتالنگ - وفی اخری لہ - و در روایتے دیگر مر بنجاری را آمدہ - فمضمض واستنثر ثلث مرات من غرفۃ واحدۃ - پس آب در دہان کرد و بیفشاند بینی را سہ بار از یک کف آب و غرفہ بفتح غین یکبار آب برداشتن بدست و بضم آن بری یکمشت بدانکہ احادیث و روایات در مضمضہ و استنشاق مختلف آمدہ در بعض بسہ غرفہ آمدہ و در بعض بیک غرفہ لفصل و وصل و مجموع صور محتملہ آن متعدد است چنانکہ در شرح بیان کردیم و مذہب شافعی بقول صحیح آن ست کہ ہر دو بسہ غرفہ کند بہر یک مضمضہ کند بعد ازان استنشاق بطریق وصل و مذہب حنفی آنکہ ہر یک بسہ غرفہ کند جدا جدا بطریق فصل تا مجموع شش غرفہ باشد و ہر دو طریق در احادیث آمدہ و تواند کہ گاہے چنین کردہ باشد و گاہے چنان و ترجیح این طریق بجہت موافقت اوست بقیاس چہ بینی و دہان ہر یک عضوے علیحدہ است پس جمع کردہ نشود میان آنہا چنانکہ در سائر اعضا و لابد حدیثے کہ موافق قیاس باشد راجح است چنانکہ در علم اصول فقہ مقرر شدہ است و شمنی از فتاوے ظہیریہ نقل کردہ کہ وصل جائز است نیز نزد امام ابوحنیفہ و فصل ہم روا است نزد امام شافعی و ترمذی از شافعی روایت کردہ کہ گفت جمع کردن میان مضمضہ و استنشاق جائز است و جدا جدا کردن ہر یک آب تازہ دوست تر دارم پس خلافے درمیان نماند واللہ اعلم - وعن عبد اللہ بن عباس - رضی اللہ عنہما - قال توضأ رسول اللہ - گفت ابن عباس وضو کرد پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم - وشست اعضا را - مرۃ مرۃ - یک یک بار - لم یزد علی ہذا - زیادہ نکرد بر یکبار شستن - رواہ البخاری - وعن عبد اللہ ابن زید - رضی اللہ عنہ - ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم توضأ مرتین مرتین عبد اللہ بن زید مذکور گفت وضو کرد بآب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و شست اعضا را دو دو بار - رواہ البخاری - وعن عثمان رضی اللہ عنہ انہ توضأ بالمقاعد - روایت است از عثمان کہ وے وضو کرد در موضعے کہ نام وے مقاعد است و گویند کہ عمر رضی اللہ عنہ بیرون مسجد صفہ بنا کردہ بود براے نشستگاہ مردم تا در انجا بنشینند و سخن کنند و شعر خوانند و آنجا را رحبہ نیز میگفتند و مقاعد جمع مقعد است بمعنی جاے نشست - فقال - پس گفت عثمان - الا اریکم وضوء رسول اللہ - آیا ننمایم و ندانانم شما را کیفیت وضوے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فتوضأ ثلثا ثلثا - پس وضو کرد عثمان رضی اللہ عنہ سہ سہ بار - رواہ مسلم - پس از احادیث معلوم شد کہ غسل اعضاے وضو گاہے یک یک بار بود و در زمانے بود دو دو بار و وقتے سہ سہ بار و غالب احوال سہ سہ بار بود و یکبار اقتصار است بر مقدار فرض کہ بدون آن درست نبود و دو دو بار مبالغہ است در تطہیر و آن را نور علی نور خواندہ اند و سبب مزید ثواب و مضاعفت اجر گردانیدہ و سہ بار کہ نہایت مرتبہ تطہیر و مبالغہ است و زیادت بر سہ تعدی و تجاوز و اسراف و ظلم است و منہی عنہ است و این بصورت زیادتی ست و بمعنی نقصان چنانکہ در حدیث آمدہ و با وجود آن مبطل وضو نیست و در بعض احادیث غسل بعض اعضا سہ بار و بعض دو بار و بعض

یکبار نیز آمدہ و این را امور تنہا سے متعدد است کہ در احادیث ورود یافتہ و اینہمہ برائے بیان جواز و توسیع دائرہ ست و نزد بعض
یکبار شستن موجب اثم است از جہت ترک سنت مشہور و صحیح آنست کہ موجب اثم نیست از جہت صحت احادیث
وارده دران و امام محمد در موطاے خود گفتہ کہ شستن سہ بار افضل است و اکتفا بدو بار کفایت ست و یکبار اگر باسباغ و اکمال
باشد نیز کافی ست مذہب ابی حنیفہؒ این ست و شافعی گفتہ کہ دوست ندارم زیادہ بر سہ را و اگر بکند حرام نمیگویم و مشہور از
مذہب وے آن ست کہ مکروہ است کراہت تنزیہی - وعن عبد اللہ بن عمرو قال رجعنا مع رسول اللہ باز گشتیم با پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم من مکۃ الی المدینۃ - از مکہ بسوے مدینہ - حتی اذا کنا بماء بالطریق - تا آنکہ رسیدیم ما بر سر آبے کہ در راہ مکہ
بود - تعجل قوم عند العصر - شتابی کردند و اضطرابی نمودند گروہے در وضو کردن نزد نماز دیگر گویا کہ وقت نماز تنگ باشد
و میگذشت - فتوضؤا وہم عجال - پس وضو کردند این گروہ و حال آنکہ ایشان شتابی کنندگانند در وضو عجال بکسر عین وخفت
جیم و بضم عین و شدت جیم ہر دو روایت آمدہ جمع عاجل بمعنی شتابان - فانتہینا الیہم پس رسیدیم ما بایشان - واعقابہم تلوح
و پاشنہ ہاے پاے ایشان ہویدا بود بجہت خشکی - لم یمسہا الماء - نرسیدہ بآنہا آب - فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم ویل للاعقاب من النار - واے مر پاشنہ ہا را از آتش دوزخ چون باعث عذاب و وعید خشکی پاشنہ ہا بود
نسبت ویل بآنہا کرد و در حقیقت عذاب متوجہ بصاحب پاشنہ ہا کہ تقصیر کردند در شستن آن و محتمل کہ عذاب مخصوص بپاشنہ ہا
باشد و ہو الظاہر و ویل بمعنی سختی عذاب و ہلاک آید و نام وادی ست در دوزخ - اسبغوا الوضوء کامل و تمام کنید وضو را چنانکہ ہیچ جزو از اجزاے عضو
مغسول خشک نماند و در حدیثے دیگر آمدہ است کہ اگر مقدار یکسر ناخن خشک بماند وضو درست نبود - رواہ مسلم - و درین حدیث
دلیل است بر آنکہ شستن پاہا در وضو فرض است کہ بر ترک آن وعید فرمود و مسح کفایت نمیکند و ہمین مذہب اند جمہور فقہاے
امصار و اعصار و ثابت نشدہ خلاف آن از ہیچ یکے کہ اعتبار و اعتداد داشتہ باشد در اجماع و ہر کہ بیان کردہ وضوے پیغمبر خدا را
صلی اللہ علیہ وسلم و تعلیم کرد آن را بمردم از صحابہ عظام مثل علی و عثمان و عبد اللہ بن زید کہ او را حاکی وضوے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
گویند و انس و جابر و ابی ہریرہ و عبد اللہ بن عمرو غیر ایشان رضی اللہ عنہم اجمعین ہمہ متفق اند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم می شست
پاہاے مبارک خود را در وضو وقتے کہ نہ در موزہ بودند و احادیث لا تعد ولا تحصے و اصل بمرتبہ تواتر معنوی درین باب ثابت
شدہ و بصحت رسیدہ اند و این وعید بر ترک آن در احادیث بیشمار وارد شدہ و از عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما آمدہ کہ صحابہ مسح
میکردند پاہاے خود را تا آنکہ امر کرد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم باسباغ وضو و وعید فرمود بر ترک آن پس بگذاشتند مسح را
و منسوخ گردید آن و طحاوی از عبد الملک بن سلیمان روایت کرد کہ گفت گفتم مر عطاے خراسانی را کہ از اکابر تابعین است
آیا رسیدہ است ترا از ہیچ یکے از صحابہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ مسح کردہ بر قدمین گفت لا واللہ نرسیدہ و گفتہ اند کہ علما اجماع
کردہ اند بر وجوب غسل رجلین بعد ازانکہ سابقا اختلافے در آن داشتہ اند و قاعدہ است کہ اجماع متاخر مرتفع میگرداند اختلاف
سابق را اگر گفتہ شود کہ اجماع آنست کہ ہمہ اتفاق داشتہ باشند بر حکمے و درین جا خود خلافے نقل میکنند کہ بعض

قائل اند بمسح و بعض بتخییر میان غسل و مسح و بعض بجمع میان ہر دو و جواب اش آنست کہ این خلاف درینجا معتبر نیست از جہت ندرت
مخالف و عدم اعتداد بوے غایت آنکہ این اجماعے نباشد کہ منکر او کافر گردد و بعضے از علماے ما حکم کردہ اند بکفر مخالف آن اما طریقہ
ما سلوک طریق احتیاط است و با وجود خلاف و شبہہ آن حکم بکفر نتوان کرد و اللہ اعلم و خلاصہ سخن درین باب آنست کہ
کتاب اللہ درین حکم محتمل و مشتبہ واقع شدہ و سنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ بحد شہرت و تواتر رسیدہ است بیان آن
کردہ و روشن گردانیدہ کہ مراد اللہ این ست و اللہ اعلم۔ وعن المغیرۃ بن شعبۃ صحابی مشہور است اسلام آورد در عام الخندق
و بعض گویند اول مشاہد او حدیبیہ است از امراے مخصوص معاویہ بن ابی سفیان و صاحب رائے و مشورت او گشت۔ قال
ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم توضأ فمسح علی ناصیتہ۔ گفت مغیرہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم وضو کرد پس مسح کرد بر موے پیشانی
خود بدانکہ در مقدار مسح سر اختلاف واقع شدہ در مذہب امام مالک واجب مسح تمام سر است چہ در قرآن مجید امر بمسح سر کردہ و چون
سر نام تمام سر است لاجرم مسح تمام سر واجب باشد و مذہب امام شافعی آنست کہ امر بمسح مطلق سر است کل یا بعض اگرچہ
دو سر موے باشد زیرا کہ مسح رسانیدن دست ترست بسر و این معنی در مسح بعض صادق است و نزد امام ابوحنیفہ فرض مسح
چہارم حصۂ سر است و حجت ایشان حدیث ناصیہ است و ناصیہ نام چہارم حصۂ سر است از جانب پیش و اگر مسح تمام سر واجب
بودے اقتصار بر مسح ناصیہ نکردے و اگر کمتر از آن واجب بودے گاہے براے بیان جواز آن را نیز کردے و روایات در مذہب
امام احمد مختلف است موافق مذہب ہر یکے از ائمۂ ثلثہ و اغلب روایات موافق مذہب مالک است و در روایتے مسح اکثر سر و از بعض
مشائخ حرمین شنیدم کہ از مشائخ خود نقل میکرد کہ گفت الانصاف فی مسئلۃ مسح الراس مع مالک و امام ابوحنیفہ فرماید کہ آیت قرآن مجمل بود
و حدیث بیان آن کرد و تفصیل این سخن در شرح سفر السعادۃ کردہ شدہ است و آنکہ فرمود وعلی العمامۃ۔ و مسح کرد بر دستار محمول
بر آنست کہ چون باداے وظیفۂ مسح و تعلیم آن اقتصار بر قدر ناصیہ کرد بجہت تکمیل آن و اداے سنت کہ مسح تمام سر است
بجاے مسح بقیۂ راس مسح بر عمامہ کرد از براے اقامت طریقۂ تطہیر و تنظیف فی الجملہ و بر مذہب مالک از براے تتمیم وظیفہ فرض
است کہ مسح تمام سر است کہ بر بعض سر کرد و بقیہ بر عمامہ کرد و تورپشتی گفتہ کہ تواند کہ این وہم راوی باشد شاید کہ آن حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم بطریق عادت دست بر عمامہ گذرانید راوی توہم کرد کہ مگر مسح کرد بران و اللہ اعلم اما مسح بر عمامہ بطریق استقلال بے مسح سر
چنانکہ بر موزہ کنند درست نیست نزد ائمۂ ثلثہ مطلقًا الا نزد امام احمد بشرط آنکہ عمامہ بر طہارت پوشیدہ باشد و ساتر تمامہ راس باشد
چنانکہ بر موزہ و ظاہر قول وے کہ فرمود۔ وعلی الخفین۔ ناظر درین معنی ست و تورپشتی گفتہ کہ تجویز کردہ اند مسح بر عمامہ جمعے از
فقہاے اصحاب حدیث و اکثر دوران فتاوی در دیار اسلام بر خلاف آنست انتہی والحق بمجرد این خبر محتمل حکم بدان نتوان کرد الا
آنکہ خبرے باشد مثل مسح خفین و در غایت ظہور و اشتہار مانند روشنی آفتاب و اللہ اعلم۔ رواہ مسلم۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا
قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یحب التیمن۔ گفت عائشہ کہ بود آنحضرت کہ دوست میداشت آغاز کردن از جانب راست
ما استطاع۔ تا آنکہ میتوانست و درین کلمہ اشارت ست بتاکید و محافظت این کار چنانکہ فرمود۔ فی شانہ کلہ۔ در کارہاے خود ہمہ کارہاے خود

یعنی در ہمہ کارہا ابتدا براست کردے و جانب راست اختیار کردے پس ازان بیان کارہا و تفصیل آن کرد بقول خود۔ فی طہورہ۔ در طہارت کردن چنانکہ در وضو اول دست راست شستے و پائے راست شستے اما در خسارہ ہا و گوشہا معاً شستہ میشوند۔ و ترجلہ۔ و در شانہ کردن موئے سر و ریش ابتدا از جانب راست کردے۔ و تنعلہ۔ و در نعلین پوشیدن اول پائے راست درآوردے متفق علیہ۔ و ذکر این سہ چیز بر طریق تمثیل ست و ہرچہ از باب تشریف و تکریم و تزئین است ہم ازین قبیل است چنانچہ جامہ پوشیدن و پا در موزہ آوردن و در مسجد درآمدن و مسواک کردن و از متوضا بیرون شدن و سرمہ کشیدن و ناخن بریدن و موئے بغل و شوارب گرفتن و موئے سر تراشیدن و در حلق راس بعض یمین محلوق اعتبار کردہ اند و بعض یمین حالق کذا ذکرہ بعضہم فی مناسک الحج والاول اصح واظہر و آنچہ نہ ازین باب ست مثل بیرون آمدن از مسجد و درآمدن در متوضا و استنجا و پاک کردن بینی و برآوردن جامہ و مانند آن مستحب در وے آغاز بچپ است و این ہمہ بجہت شرف و کرامت راستی ست چنانکہ فرشتہ دست راست شرف دارد بر فرشتہ دست چپ و ہمسایہ دست راست مقدم است بر ہمسایہ دست چپ ع راستی در ہمہ جا معتبر ست

الفصل الثانی۔ عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا لبستم۔ چون بپوشید پوشیدنہا را از جامہ و نعلین و موزہ و جز آن۔ واذا توضأتم۔ و چون وضو کنید۔ فابدؤا بایامنکم۔ پس آغاز کنید بجانب ہائے راست خود و در بعض روایات بایامنکم و ہر دو بیک معنی ست اول جمع یمین و ثانی جمع ایمن۔ رواہ احمد وابوداؤد۔ وعن سعید بن زید یکے از عشرہ مبشرہ است زوج اخت عمر بن الخطاب۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا وضوء لمن لم یذکر اسم اللہ علیہ۔ نیست وضوے کامل مر کسے را کہ ذکر نکرد نام خدا را بر وے پس لازم آید کہ نیست تمام مر کسے را کہ ذکر نکرد نام خدا بر وضو یعنی در اول وضو نام خدا نبرد منقول از سلف این لفظ است سبحان اللہ العظیم وبحمدہ و بعض گفتہ اند افضل بسم اللہ الرحمن الرحیم است بعد از تعوذ مشہور این لفظ است بسم اللہ والحمد للہ علی دین الاسلام رواہ الترمذی وابن ماجۃ و رواہ احمد وابوداؤد عن ابی ہریرۃ والدارمی عن ابی سعید الخدری عن ابیہ و زاد وانی اولہ۔ و زیادہ کردہ اند احمد و ابوداؤد و دارمی در اول حدیث این کلام را کہ۔ لا صلوٰۃ لمن لا وضوء لہ۔ پس معنی حدیث اینچنین باشد نیست نماز مر کسے را کہ نیست مر او را وضو و نیست وضو مر کسے را کہ ذکر نکرد نام خدا را بر وے پس لازم آید کہ نیست نماز مر کسے را کہ ذکر نکرد نام خدا را بدانکہ تسمیہ در اول وضو سنت است یا مستحب و نزد امام احمد در روایتے باختیار جماعہ از صحابہ واجب است و شرط وضو است بحکم این حدیث کہ نفی وضو میکند نزد عدم تسمیہ و نزد جمہور این محمول بر نفی کمال است آثار روایت احمد و ابوداؤد و دارمی کہ مذکور شد این احتمال را دور تر می اندازد کما لا یخفی و حجت جمہور قول خداوند تعالے است کہ فرمود اذا قمتم الی الصلوٰۃ فاغسلوا وجوہکم الآیۃ فرمود چون بایستید برائے نماز بشوئید رویہائے خود را و دستہائے خود را و ذکر تسمیہ نکرد و اصحاب سنن اربعہ روایت کردہ اند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نزد تعلیم وضو فرمود وضو کنید چنانکہ امر کردہ است پروردگار تعالے و در آنچہ امر کردہ است وے تعالے خود ذکر تسمیہ نیست و در آخر فصل ثالث از ابی ہریرہ و ابن مسعود و ابن عمر بیاید کہ پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ در اول وضو ذکر خدا کند پاک شود تمام جسد او و چون ذکر خدا نکند پاک نگردد مگر اعضائے وضوے او

وسیاق این کلام در اثبات کمال وضوست تسمیه و این امارت سنیت و استحباب بود و سنیت وے اختیار طحاوی و قدوری است
و در ہدایہ گفتہ کہ اصح آنست کہ مستحب است۔ وعن لقیط۔ بروزن کریم۔ بن صبرة۔ بفتح صاد و کسر با صحابی مشہور است
معدود ست در اہل طائف۔ قال قلت۔ لقیط بن صبرہ گفت گفتم۔ یا رسول اللہ اخبرنی عن الوضوء خبر دہ مرا از وضو کہ حسن وے
و کمال وے در چیست۔ قال اسبغ الوضوء۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تمام و کمال و تر و تازہ بکن وضو را۔ وخلل بین الاصابع
و تخلیل کن میان انگشتان دست و پا و تخلیل در لغت چیزے را در میان چیزے در آوردن و تخلیل اصابع سنت است نزد
ابی حنیفہ و شافعی و نزد احمد تخلیل انگشتان پا سنت است بے خلاف و آن را نیز اگر کند باکی نیست و لیکن گفتہ است کہ تخلیل خوش آیند
تر است نفس را و در تخلیل انگشتان دست از وے دو روایت ست و مشہور آن ست کہ سنت ست و در روایتے نیست
زیرا کہ تفریج آنہا مغنی از تخلیل است و نزد مالک تخلیل مخصوص بانگشتان پا است کہ انگشتان دست بحسب خلقت از ہم جدا و کشادہ
باشند و اگر بیکدیگر چسپیدہ و متصل باشند چنانکہ بے تکلف آب میان آنہا نہ درآید واجب ست تخلیل و وعیدے کہ بر ترک تخلیل در حدیث
دارقطنی وارد شدہ چنانکہ در ہدایہ آوردہ است محمول برین صورت است و بعض گفتہ اند کہ این حدیث ضعیف ست کذا ذکرہ الشیخ
ابن الہمام و کیفیت تخلیل انگشتان پا آنست کہ بخنصر دست چپ ابتدا کند بخنصر پاے راست و ختم کند بخنصر پاے چپ و تخلیل انگشتان
دست بدر آوردن بعض در بعض است۔ وبالغ فی الاستنشاق۔ و مبالغہ کن در استنشاق و در روایتے وبالغ فی المضمضة والاستنشاق
و حد مضمضہ پُر کردن تمام دہن است باب و مبالغہ آن ست کہ آب تا حلق برسد و نزد بعض گردانیدن آب است در تمام دہن
و حد استنشاق آن ست کہ آب تا نرمۂ بینی رسد و مبالغہ در آنکہ از وے بگذرد و نزد بعض کشیدن آب بنفس تا نہایت بینی۔ الا ان
تکون صائما۔ مگر آنکہ باشی روزہ دار کہ مبالغہ در آنہا درین ہنگام سنت نیست بلکہ مکروہ است بجہت توہم فساد روزہ و مضمضہ
و استنشاق فرض است نزد امام احمد در قول مشہور در غسل و وضو و سنت است نزد امام مالک و شافعی در ہر دو و سنت در وضو
و فرض در غسل نزد امام ابوحنیفہ رحمۃ اللہ علیہم اجمعین۔ رواہ ابوداود والترمذی والنسائی و روی ابن ماجة والدارمی الی قولہ
بین الاصابع۔ یعنی این عبارت کہ بالغ فی الاستنشاق الا ان تکون صائما در حدیث ابن ماجہ و دارمی نیست وعن
ابن عباس رضی اللہ عنہما۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا توضأت فخلل اصابع یدیک و رجلیک۔ چون وضو کنی
تو پس تخلیل کن انگشتان ہر دو دست و ہر دو پاے خود را۔ رواہ الترمذی و روی ابن ماجة نحوہ وقال الترمذی ہذا حدیث غریب۔
وعن المستورد بن شداد۔ مستورد بضم میم و سکون سین مہملہ و فتح فوقانیہ و سکون واو و کسر را و در آخر دال۔ شداد بفتح شین و تشدید
دال معدود ست در اہل کوفہ و در وفات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کودک بود و لیکن سماع دارد از وے صلی اللہ علیہ وسلم۔ قال رأیت
رسول اللہ گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم اذا توضأ یدلک چون وضو میکرد میمالید و نرم میکرد۔ اصابع رجلیہ بخنصرہ۔ انگشتان ہر دو پا
خود را بانگشت خرد خود و دلک بخنصر مستلزم تخلیل ست بدان و بعض گفتہ اند دلک اینجا بمعنی تخلیل است و وجہ تخصیص خنصر بتخلیل آن
کہ در آمدن وے در درون انگشتان آسان تر ست و نیز خدمت بخردان مناسب تر است۔ رواہ الترمذی وابوداود وابن ماجة۔ وعن انس

قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا توضأ اخذ کفا من ماء - بود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون وضو میکرد میگرفت کفے
از آب - فادخلہ تحت حنکہ پس می در آورد آن را زیر لحیہ شریف از جانب حلق و حنک تحتین در دہان و تحت حنک زیر
زنخدان و این نزد شستن روے بود یا بعد از فراغ وضو چنانکہ بعض توہم کردہ اند - فخلل بہ لحیتہ پس تخلیل کرد
بآن کف از آب لحیہ خود را - قال ھکذا امرنی ربی - این چنین امر کردہ است مرا پروردگار من - رواہ ابوداؤد - وعن عثمان
ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یخلل لحیتہ - روایت است از عثمان رضی اللہ عنہ کہ بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تخلیل میکرد لحیہ
شریف خود را - رواہ الترمذی والدارمی - بدانکہ احادیث در تخلیل لحیہ بطرق متعددہ آمدہ و در بعضے ازان سخن است و ترمذی
از بخاری آوردہ کہ گفت صحیح ترین حدیثے درین باب حدیثے ست کہ عامر بن شقیق از ابی وائل و او از عثمان روایت کردہ
است و تخلیل لحیہ سنت است نزد ابی یوسف و فضیلت است نزد امام ابی حنیفہ و محمد و اصح قول ابی یوسف است کذا قال الشمنی
و نزد شافعی نیز سنت است و از امام مالک گفتہ گذرانیدن دست بران و جنبانیدن وے کفایت است کذا قال الشمنی و نزد امام
احمد در روایتے واجب است و گفتہ اگر ترک کرد تخلیل لحیہ را بسہو روا باشد و اگر عمدا کرد اعادہ کند و کیفیت تخلیل لحیہ آن ست
کہ در آرد انگشتان را در لحیہ و ببرد جانب فوق و تخلیل بعد از تثلیث غسل است چنانکہ ظاہر حدیث درانست - وعن ابی حیۃ
بفتح حاے مہملہ و تشدید تحتانیہ نام وے عمرو بن نصر الوادعی تابعی ست حدیث کردہ از علی ابن ابی طالب رضی اللہ عنہ - قال
گفت ابو حیہ - رایت علیا - دیدم علی را رضی اللہ عنہ توضأ - وضو کرد - فغسل کفیہ - پس شست ہر دو کف دست خود را حتی انقاھما
تا آنکہ پاک گردانید ہر دو کف دست را - ثم تمضمض ثلثا واستنشق ثلثا - پستر آب در دہان کرد سہ بار و آب در بینی کرد سہ بار - وغسل
وجہہ ثلثا - و شست روے خود را سہ بار - و ذراعیہ ثلثا - و شست ہر دو دست را تا آرنج سہ بار - ومسح براسہ مرۃ - مسح کرد بر سر خود
یکبار - ثم غسل قدمیہ الی الکعبین - پستر بشست ہر دو پاے خود را تا دو پاشنہ - ثم قام فاخذ فضل طہورہ - پستر ایستاد علی رضی اللہ عنہ
پس گرفت بقیہ آب وضو را فشربہ وھو قائم پس نوشید آن آب را و حال آنکہ وے ایستادہ است - ثم قال احببت ان اریکم کیف کان
طہور رسول اللہ - پستر گفت دوست داشتم کہ بنمایم شما را کہ چگونہ بود طہارت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - و ازینجا معلوم میشود کہ آب ایستادہ
خوردن جائز باشد و لیکن آن را خصوصیتے با آب وضو دارند و تفصیل کلام درین مسئلہ و بیان اختلاف دران در باب الاشربہ بیاید انشاء اللہ
تعالی - رواہ الترمذی والنسائی - وعن عبد خیر بفتح خاے معجمہ و سکون تحتانیہ بلفظ ضد شر بن یزید الہمدانی مخضرم است دریافتہ
زمن آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم و ملاقات نکردہ و صحبت داشتہ علی بن ابیطالب را و بود از کبار اصحاب علی رضی اللہ عنہ ثقہ
مامون روایت کردہ از ابوبکر و علی عمرہ صد و بیست سال عمر یافتہ در روایت است از عبد خیر کہ از کبار اصحاب امیر المومنین علی است رضی اللہ
عنہما - قال نحن جلوس ننظر الی علی - گفت نشستہ بودیم ما نگاہ میکردیم بجانب علی رضی اللہ عنہ حین توضأ - ہنگامے کہ وضو کرد - فادخل یدہ
الیمنی - پس در آورد دست راست خود را یعنی در آوند آب - فملأ فمہ - پس پر کرد بآب دہن خود را فمضمض - پس جنبانید آب در دہن
معنی مضمضہ جنبانیدن آب است در دہان - واستنشق - و آب در بینی کرد - ونثر بیدہ الیسری - و بیفشاند بینی را بدست چپ خود

فعل ہذا ثلث مرات۔ کرد این را سہ بار۔ ثم قال من سرہ ان ینظر الی طہور رسول اللہ کسے کہ خوشحال میگرداند او را کہ نظر کند بسوے وضوء
پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فہذا طہورہ پس باید کہ نظر کند باین وضو کہ من کردم زیرا کہ این وضو سے پیغمبر خدا است یعنی وضوے
آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم باین طریق بود اینجا آنچہ روایت کرد ہمین مضمضہ و استنشاق است بر وجہے کہ مذکور شد
ما نا کہ مقصود راوی درین مقام بیان کیفیت ہمین مضمضہ و استنشاق و استنثار و تثلیث آنہا بود و بیان آنکہ ہر دو
بیک کف بود بطریق وصل چنانکہ ظاہر حدیث است و کیفیت باقی وضو معلوم بود و اختلافے در ان نبود واللہ اعلم۔ رواہ
الدارمی۔ وعن عبد اللہ بن زید۔ رضی اللہ عنہ۔ قال رایت رسول اللہ۔ گفت دیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم
مضمض واستنشق من واحد۔ مضمضہ کرد و استنشاق کرد از یک کف آب۔ فعل ذلک ثلثا۔ کرد آن را سہ بار
اینجا نیز مقصود ہمان است کہ در حدیث علی رضی اللہ عنہ بود۔ رواہ ابوداؤد والترمذی۔ وعن ابن عباس۔ رضی اللہ
عنہ۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم مسح براسہ۔ روایت است از ابن عباس رض کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مسح کرد بسر خود۔
واذنیہ۔ و ہر دو گوش خود۔ باطنہما بالسباحتین مسح کرد باطن ہر دو گوش کہ جانب رواست بدو انگشت کہ نام آنہا
سباحتین است و مشہور مسبحتین است بجہت اشارت با آنہا نزد تسبیح یا حدیث حق سبحانہ وتعالیٰ و آن انگشتے ست کہ متصل انگشت
نر ست و آن را انگشت شہادت نیز گویند و این نام اسلامی ست و در جاہلیت آن را سبابہ نام است از سب بمعنی
دشنام زیرا کہ عرب بدان مردم را سب میکردند و در وقت سب بدان اشارت مینمودند و ہم ازین جہت ذکر این نام مکروہ پنداشتہ
گاہے در بعض مواضع این لفظ نیز اطلاق میابد و دریجا نیز در بعض نسخ بالسبابتین واقع شدہ۔ وظاہرہما بابہامیہ۔ و مسح کرد
ظاہر ہر دو گوش را کہ ذو جانب سر است بہر دو انگشت نر خود۔ رواہ النسائی۔ وعن الربیع بضم را و فتح باے موحدہ و کسر
باے تحتانیہ مشددہ۔ بنت معوذ۔ بضم میم و فتح عین و تشدید واو مکسورہ در آخر ذال معجمہ صحابیہ انصاریہ بخاریہ از مبایعات
تحت شجرۃ صاحب قدر عظیم روایت کرد از ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ انہا رأت النبی۔ کہ وے دید پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم
یتوضأ۔ وضو میکرد۔ قالت۔ گفت ربیع بنت معوذ۔ فمسح راسہ ما اقبل منہ وما ادبر۔ پس مسح کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
سر خود را آنچہ پیش است از وے و آنچہ پس است یعنی مسح کرد تمام سر را از پیش و پس۔ وصدغیہ۔ و مسح کرد ہر دو صدغ خود را
و صدغ بضم صاد میان گوش و چشم و موے فرو افتادہ برین موضع۔ واذنیہ۔ و مسح کرد ہر دو گوش خود را۔ مرۃ واحدۃ۔ یکبار۔
وفی روایۃ انہ توضأ۔ و آمدہ است در روایتے کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وضو کرد۔ فادخل اصبعیہ۔ پس در آورد سر ہر دو انگشت
خود را۔ فی جحری اذنیہ۔ در دو سوراخ ہر دو گوش و جحر بتقدیم جیم بر حاے مہملہ سوراخ۔ رواہ ابوداؤد۔ روایت کرد این حدیث
را باین روایت ہم ابوداؤد۔ وروی الترمذی الروایۃ الاولیٰ۔ و روایت کرد ترمذی روایت نخستین را از انہا رأت تا مرۃ واحدۃ۔
واحمد وابن ماجۃ الثانیۃ۔ و روایت کرد احمد و ابن ماجۃ روایت دوم را از انہ توضأ تا اذنیہ بدانکہ احادیث در مسح سر یا مطلق آمدہ
یا مقید بیکبار و این احادیث صحیح است و در بعض احادیث مرتین نیز آمدہ و آن را موسوم بضعف داشتہ اند اما تثلیث مسح

ودر مسح حدیثے صحیح نیامده چه آنچه آمده همین است که وضو کرد یک یک بار و دو دو بار و سه سه بار و در وضو شامل غسل و مسح هر دو است و قول شافعی به تثلیث مسح باین حدیث است و بقیاس مسح بر غسل و جوابش این ست که این حدیث محتمل است و احادیث دیگر صریح اند که مسح یکبار میکرد و حمل محتمل بر متعین لازم است و بنائے مسح بر تخفیف است قیاس وے بر غسل نتوان کرد و در فتح الباری گفته که در هیچ طریق از صحیحین ذکر عدد مسح نیامده و اکثر علما هم بر آنند مگر شافعی که میگوید تثلیث مسح مستحب است و ابوداؤد گفته احادیث عثمان که همه صحاح اند دلالت دارند که مسح یکبار بوده است و شیخ ابن الهمام گفته که تکرار مسح بوجوه غریبه آمده ولیکن آنها بمخالفت احادیث صحیحه حجت نیست نزد اهل علم انتهی و آنچه ازین قبیل آمده محمول است بر تکرار بیک آب نه بآب جدید و تمنی گفته که تثلیث مسح بآب جدید بدعت است و در روایتے غریب از امام ابوحنیفه آمده اما تثلیث مسح بیک آب در هدایه گفته که مشروع است و مروی ست از ابی حنیفه و در بعض شروح هدایه گفته که حسن از ابی حنیفه روایت کرده است که اگر سه بار مسح کند بیک آب مسنون باشد والله اعلم۔ وعن عبد الله بن زید انه رأی النبی صلی الله علیه وسلم توضأ وانه مسح راسه۔ روایت ست از عبد الله بن زید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را دید که وضو کرد و مسح کرد سر خود را۔ بماء غیر فضل یدیه۔ بآبے که جز آب زیادتی هر دو دست است یعنی آب جدید گرفت و مسح کرد و تری آب که در کف ماند از شستن و سها اکتفا نکرد و در کتب حنفیه مذکور ست که اگر کسے مسح کرد تری آبکه باقیست از غسل اعضاے مغسوله کافی ست و حکم آن دارد که گویا از نا گرفت و کافی نیست تری باقی از مسح و حدیثے نیز درین باب از ابن مسعود نقل میکنند و در حدیث نیز بروایت ابن لهیعه آمده بماء غیر بباے موحده من فضل یدیه یعنی بآبے که باقی مانده است از زیاتی یدین و صحیح همان روایت مذکور در متن است زیرا که در روایت دیگر صریح آمده که گرفت براے مسح سر آب جدید را پس اولے و افضل همان باشد و با باقی در دست نیز روا باشد۔ رواه الترمذی و رواه مسلم مع زوائد۔ ترمذی این حدیث را همین قدر روایت کرد و مسلم نیز روایت کرده است لیکن با زیادتها که ذکر مضمضه و استنشاق و غسل وجه و باقی اعضاے وضو باشد و مصنف چون ذکر آن زوائد را در احادیث دیگر آورده است برهمین حدیث ترمذی که در وے ذکر مسح راس است بجاے جدید اقتصار نمود فافهم۔

وعن ابی امامة ذکر وضوء رسول الله۔ روایت است از ابی امامه که ذکر کرد وضوے پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم قال گفت ابوامامه۔ وکان۔ وبود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یمسح الماقین۔ مسح میکرد در شستن روے هر دو کنج چشم را و ماق و موق بهموز و غیر مهموز طرف چشم از جانب بینی جاے روان شدن اشک کذا فی القاموس و جوهری گفته از جانب بینی و گوش هر دو و لفظ حدیث احتمال هر دو دارد و لفظ تثنیه بمعنی اول باعتبار هر دو چشم است و بمعنی ثانی بملاحظه هر یک و شک نیست که شستن هر دو داخل است در نظافت۔ وقال۔ و گفت ابوامامه یا آنحضرت صلی الله علیه وسلم۔ الاذنان من الراس۔ گوشها از سر ست و داخل در وے ست و ازینجا دو حکم مستفاد میگردد یکے آنکه گوشها را همراه سر مسح کرده شود و ببقیه آب سر کرده شود نه بآب جدید و لا حکم اول ائمه اربعه متفق اند و نزد بعض گوشها از روے است و همراه وے مسح کنند و بعض گویند ظاهر گوشها از سر است و باطن از روے و ایشان الاذنان من الراس را ضعیف گویند یا از قول ابی امامه دارند و حکم ثانی که مسح گوش بآب سر است

مذہب ماست ومذہب امام احمد نزد اکثر از مشائخ مذہب وے زیرا کہ غالب کسیکہ وصف کردہ وضوے رسول خدا را صلی اللہ علیہ وسلم ذکر کردہ کہ سر را وگوشہا را بیک آب مسح کردہ واحادیث بسیار بدان ناطق اند ونزد شافعی واحمد بروایتے ومالک گوشہا را بآب جدید مسح کنند ودرین باب نیز حدیثے آمدہ غالبًا در اکثر احوال بآب سر کردے واحیانًا چون در دست تری نماندے آب جدید گرفتے واللہ اعلم۔ رواہ ابن ماجۃ وابوداؤد والترمذی وذکرا۔ وذکر کردہ اند ابوداؤد وترمذی کہ۔ قال حماد۔ گفتہ است حماد کہ یکے از رواۃ این حدیث است۔ لا ادری۔ ونمی دانم کہ این قول۔ الاذنان من الراس من قول ابی امامۃ از قول ابی امامہ است کہ باجتہاد خود گفتہ۔ ام من قول رسول اللہ۔ یا از قول پیغمبر خدا است صلی اللہ علیہ وسلم۔ وعبارت حدیث کہ مؤنث آوردہ محتمل ہر دو معنی ست وتردد حماد ہم ازینجا ناشی ست۔ وعن عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جدہ قال جاء اعرابی الی النبی آمد بادیہ نشینے بسوے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یسالہ عن الوضوء۔ درحالیکہ میپرسید اورا از کیفیت وضوو کمال وے۔ فاراہ ثلثا ثلثا۔ پس نمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن اعرابی را شستن اعضا سہ سہ بار۔ ثم قال ہٰذا الوضوء۔ پس فرمود چنین است کمال وضوء۔ فمن زاد علی ہٰذا فقد اساء وتعدی وظلم۔ پس کسیکہ زیادہ کرد بر سہ بار شستن پس بتحقیق بد کرد واز حد درگذشت وظلم کرد۔ رواہ النسائی وابن ماجۃ وروی ابوداؤد معناہ۔ وعن عبد اللہ بن المغفل انہ سمع ابنہ یقول۔ روایت ست از عبد اللہ بن مغفل بضم میم وفتح غین معجمہ وفتح فاے مشدد وصحابی مشہور ست کہ وے شنید پسر خود را کہ میگفت۔ اللہم انی اسالک القصر الابیض عن یمین الجنۃ۔ خداوندا من سوال میکنم ترا کوشک سفید از جانب راست ہائے بہشت۔ قال۔ گفت عبد اللہ ای بنی سل اللہ الجنۃ۔ ای پسرک من بطلب از خدا بہشت را۔ ونعوذ بہ من النار۔ وپناہ جوی بخدا از آتش دوزخ یعنی این تحکم وفضول کلام چیست کہ جاے معین ومقامے خاص بر صفت مخصوص از بہشت طلب داری تو آن خواہ کہ ترا خداے تعالیٰ از آتش دوزخ نگاہدارد وبہ بہشت درآرد۔ فانی سمعت رسول اللہ۔ پس بدرستی کہ من شنیدہ ام پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ میگفت۔ انہ سیکون فی ہٰذہ الامۃ قوم۔ بدرستی کہ شان این ست نزدیک است کہ باشند درین امت گروہے کہ۔ یعتدون فی الطہور والدعاء۔ میگذرند از حد ادب واعتدال در طہارت ودر دعا اما از حد درگذشتن در طہارت بزیادت بر سہ بار شستن ودر ریختن آب اسراف نمودن ودر شستن مبالغہ تا بحد وسواس کردن ودر دعا بانبساط پا از بساط ادب کشیدن ومطلبے معین درخواستن وخارج از حیطۂ امکان وعادت طلب داشتن۔ رواہ احمد وابوداؤد وابن ماجۃ۔ وعن ابی بن کعب صحابی عظیم الشان است سید القراء وسید الانصار وکاتب الوحی مناقب وے در موضع دیگر نوشتہ شدہ است رضی اللہ عنہ۔ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان للوضوء شیطانا یقال لہ الولہان۔ فرمود بدرستی کہ مر وضو را دیوے ست در وسواس افگنندہ کہ گفتہ میشود ونام بردہ میشود مر او را ولہان مشتق از ولہ کہ بمعنی اندوہ ورفتن عقل بسبب اندوہ وبمعنی حیرت وتسمیہ او بولہان بجہت اندوہ وتحیر او در حرص بر طلب وسوسہ وانگندن مردم را در آن یا این صفت انسانی ست کہ بجہت وسوسہ وے در حیرت واندوہ افتادہ مجاز بر ان شیطان اطلاق کردہ اند۔ فاتقوا وسواس الماء۔ پس بپرہیزید وسواس او را کہ در وضو

می آرد، در اسراف آب می اندازد و از حد سنت بیرون می افگند۔ رواہ الترمذی و ابن ماجۃ وقال الترمذی ہذا حدیث غریب ولیس
اسنادہ بالقوی عند اہل الحدیث۔ گفت ترمذی کہ این حدیث غریب ست کہ جز یک کس آن را روایت نکردہ و اسناد او
قوی نیست نزد علمائے حدیث انا لا نعلم احدا اسندہ غیر خارجۃ۔ زیرا کہ ما نمیدانیم ہیچ یکے را کہ سند آوردہ باشد آن را جز خارجۃ
بن مصعب ابو الحجاج سرخسی۔ وہو لیس بالقوی عند اصحابنا۔ و وے نیست قوی و ثقہ نزد یاران ما کہ اہل حدیث اند و اختلاف
کردہ اند علمائے حدیث در وے و تضعیف کردہ اند او را۔ وعن معاذ بن جبل۔ رضی اللہ عنہ۔ قال رایت رسول اللہ
گفت معاذ دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم اذا توضأ مسح وجہہ بطرف ثوبہ۔ چون وضو میکرد مسح میکرد روئے مبارک خود را
بگوشۂ جامۂ خود و ازینجا معلوم میشود کہ بعد از وضو عضو را بجامہ کہ پوشیدہ بود پاک کردن روا ست جدا برائے آن آمادہ داشت
و اگر ثوب را اعمال آن دارند نیز دور نیست۔ رواہ الترمذی۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا۔ قالت کان لرسول اللہ۔ گفت
عائشہ بود مر پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم خرقۃ۔ جامۂ کہ ینشف بہا اعضاءہ بعد الوضوء۔ می چید و میگرفت بآن خرقہ آب
از اعضائے خود پس از وضو و ازینجا معلوم شود کہ جامہ علیحدہ داشت برائے نشف اعضائے وضو۔ رواہ الترمذی وقال ہذا
حدیث لیس بالقائم۔ روایت کرد آن را ترمذی و گفت این حدیثے ست کہ نیست ایستادہ یعنی قوی و برپا۔ وابو معاذ الراوی
ضعیف عند اہل الحدیث۔ و ابو معاذ کہ روایت کنندۂ این حدیث ست سست ست نزد اہل حدیث و ترمذی در جامع خود
این ہر دو حدیث را روایت کردہ و ہر دو را تضعیف نمودہ است و در تضعیف حدیث اول گفتہ کہ رشدین بن سعد و عبد الرحمن بن ابی
افریقی ضعیف اند در حدیث و گفتہ است کہ صحیح نیست درین باب چیزے از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و رخصت کردہ اند
قومے از اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در منديل بعد از وضو و آنہا کہ مکروہ پنداشتہ اند بجہت آنست کہ آب وضو وزن کردہ میشود
انتہی و در کتب حنفیہ مذکور ست کہ اگر نہ بقصد تکبر باشد مکروہ نیست و اگر بقصد تکبر و تنزہ باشد مکروہ ست و نزد بعض اولی آنست
کہ نکنند زیرا کہ آن حضرت نکردہ است و اگر بکنند مکروہ نیست و نزد بعض مکروہ زیرا کہ در وے ازالہ اثر عبادت ست و آب وضو

تسبیح میکند خدائے تعالیٰ را مادام کہ تر است واللہ اعلم

الفصل الثالث عن ثابت بن ابی صفیۃ۔ تابعی ست شنیدہ انس را و امام محمد باقر را و سفیان ثوری و ابن عیینہ
از وے شنیدہ اند و ائمۂ دیگر او را تضعیف کردہ و گفتہ اند کہ کثیر الوہم بود در اخبار و واہی الحدیث بود و ابن معین گفتہ کہ لیس
بشئی۔ قال قلت لابی جعفر ہو محمد الباقر۔ گفت ثابت گفتم مر ابی جعفر را کہ محمد باقر بن علی زین العابدین است سلام اللہ علیہما
وعلی آبائہم الکرام بدانکہ امام باقر از اعاظم فقہائے مدینۂ مطہرہ بود و ثقہ و کثیر الحدیث و روایت دارد از پدر خود امام زین العابدین
و ابن عمر و جابر و آمد شد وے بر جابر بن عبد اللہ انصاری بسیار بود و از وے استماع حدیث بسیار میکرد
و گویند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بجابر اشارت کردہ بود کہ یکے از اولاد من پیش تو تعلم خواہد نمود و ملقب بباقر تیر از نزد حضرت
رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم بود و بقر در لغت شگافتن و فراخ کشادن است و مسمی محمد بن علی زین العابدین ببقر فی العلم

آورده اند که چون امام محمد باقر نزد جابر می آمد جابر کبیر السن شده بود و نابینا گشته می پرسید کیستی تو گفتے منم محمد بن علی پس جابر میگفت
که مرحبا مرحبا یا ابن رسول الله و ولد سبطیه و ریحانیه پس دست در جیب امام محمد باقر می در آورد و بر گردن و بر سینه و بغل دست
میگذرانید و بوسه اخلاص بعقیدت در مشام انس و محبت می شمید حبیبت است گل ز تو خوشنود هم تو بوئے کسے داری
دستے سر و زلف نازم قدرت بکسے ماند۔ و میگفت جابر پس از من یا ابن اخی هر چه میخواهی از احادیث رسول الله صلی الله علیه
وسلم که در هر باب احادیث بسیار از وے یاد دارم و احادیث طویل از جابر بسیار است که بتفصیل خصوصیات احوال
روایت میکرد رضی الله عنه پس ثابت بن ابی صفیه با امام محمد باقر گفت۔ حدثک جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم توضأ مرة
مرة و مرتین مرتین و ثلثا ثلثا۔ آیا حدیث کرده و خبر داده است ترا جابر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وضو کرد و شست اعضا را
گاہے یک یک بار و گاہے دو دو بار و گاہے سه سه بار۔ قال نعم۔ گفت محمد باقر آرے حدیث کرده است مرا جابر بدان
رواه الترمذی و ابن ماجة۔ وعن عبد الله بن زید۔ رضی الله عنه۔ قال ان رسول الله۔ و روایت ست از عبد الله بن زید
که پیغمبر خدا۔ صلی الله علیه وسلم توضأ مرتین مرتین۔ وضو کرد و شست اعضا را دو دو بار۔ وقال هو نور علی نور۔ و فرمود شستن
دو دو بار نور بر نور ست یعنی طهارت بر طهارت و سنت بر فرض سبب مزید نورانیت ست و درین لفظ تلمیح است بقصه
تجدید۔ وعن عثمان رضی الله عنه۔ قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم توضأ ثلثا ثلثا۔ گفت عثمان بن عفان که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم وضو کرد سه سه بار۔ وقال۔ و فرمود هذا وضوئی و وضوء الانبیاء قبلی و وضوء ابراهیم۔ این وضوے تام و کامل است
وضوے من و وضوے پیغمبران که پیش از من بوده اند بخصوص وضوے ابراهیم خلیل الرحمن که متضمن طهارت و نظافت مخصوص
است و ازینجا معلوم میشود که وضوے پیغمبران سابق نیز بهمین نهج و خصوصیات بوده است مگر آنکه اشارت هذا بخصوص تثلیث
باشد بدلالت مقام چنانکه سیاق حدیث بران دلالت دارد۔ رواهما رزین۔ روایت کرد این دو حدیث را رزین۔ والنووی ضعف
الثانی فی شرح مسلم۔ و شیخ محی الدین نووی حکم کرده است بضعف حدیث ثانی که از عثمان است رضی الله عنه در شرح صحیح مسلم
وعن انس رض قال کان رسول الله۔ گفت انس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یتوضأ لکل صلوٰة۔ وضو میکرد برائے هر نماز
وکان احدنا یکفیه الوضوء ما لم یحدث۔ و بود یکے از ما که بسندگی میکرد او را وضو مادام که حدث نمیکرد و وضو نمی شکست پس بعض
میگویند که واجب بود بر حضرت وے صلی الله علیه وسلم وضو کردن برائے هر نماز چنانکه حدیث آینده دلالت دارد بران و بعض میگویند
که آن بطریق اخذ عزیمت و عمل بظاهر کتاب بود که اذا قمتم الی الصلوٰة فاغسلوا الی وجوب ست والله اعلم۔ رواه الدارمی۔
وعن محمد بن یحیی بن حبان۔ بفتح حاء و باے موحده مشدده ابو عبد الله انصاری مازنی فقیه ذکر کرده او را ابن حبان
در ثقه صاحب الطبقه روایت میکند از ابن عمر و انس و از پدر خود و وے از مشائخ امام مالک است تعدیل میکرد او را مالک و ذکر
میکرد بعبادت و فقه و علم مات سنة احدی و عشرین و مائة۔ قال قلت۔ گفت محمد بن یحیی گفتم۔ لعبید الله بن عبد الله بن عمر۔
مر عبید الله بن عبد الله بن عمر را که تابعی ست و ثقه قلیل الحدیث برادر سالم بن عبد الله بن عمر مات قبل اخیه سالم بعد المائة۔ ارایت

وضوء عبد اللہ بن عمر لکل صلوٰۃ۔ خبر دہ مرا از وضوے عبد اللہ بن عمر برائے ہر نماز۔ طاہراً کان او غیر طاہر۔ با وضو باشد یا بے وضو عمن اخذہ۔ از کہ گرفتہ است آن را واز کہ رسیدہ است ورا این روایت۔ فقال۔ پس گفت عبید اللہ بن عبد اللہ حدثتہ اسماء بنت زید بن الخطاب۔ حدیث کردہ است ابن عمر را اسماء دختر زید بن الخطاب کہ بنت عم اوست و زید بن الخطاب برادر عمر بن الخطاب بود کلان تر از وے واز مہاجرین اولین ست اسلام آورد پیش از عمر وحاضر شد واقعہ بدر را و مشاہد دیگر راکہ بعد از ان ست شہید شد بوم الیمامہ در خلافت ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ سال دوازدہم از ہجرت روایت کردہ است از وے عبد اللہ بن عمر و اسماء بنت زید نیز از صحابیات است پس این اسماء حدیث کرد عبد اللہ بن عمر را۔ ان عبد اللہ بن حنظلۃ بن ابی عامر الغسیل۔ کہ عبد اللہ بن حنظلۃ غسیل کہ پدر و پسر ہر دو صحابی اند و حنظلہ غسیل از سادات صحابہ است و در روز احد شہید شد و قصہ وے کہ بدان بغسیل لقب یافتہ مشہور است و عبد اللہ در وفات آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہفت سالہ بود روایت کرد از حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و وے مردے خیر و فاضل بود و امیر انصار بود و شہید شد در وقعہ حرہ اما ابو عامر راہب پدر حنظلہ کافر از عالم رفت و داخل بادیہ شقاوت گشت۔ حدثہا ان رسول اللہ حدیث کرد عبد اللہ بن حنظلہ اسماء بنت زید راکہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کان امر بالوضوء لکل صلوٰۃ طاہراً کہ امر کردہ شدہ بود بوضو برائے ہر نماز۔ طاہراً کان او غیر طاہر۔ با وضو بود یا بے وضو۔ فلما شق ذلک علی رسول اللہ۔ پس ہر گاہ کہ سخت آمد وضو برائے ہر نماز بر پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم امر بالسواک عند کل صلوٰۃ۔ امر کردہ شد بمسواک کردن نزد ہر نماز۔ و وضع عنہ الوضوء۔ و نہادہ شد از ذمہ شریف وے و منسوخ گردانیدہ شد وضو برائے ہر نماز۔ الا من حدث۔ مگر از جہت بے وضوئی۔ قال۔ گفت عبید اللہ بن عبد اللہ۔ فکان عبد اللہ یری ان بہ قوۃ علی ذلک۔ پس بود عبد اللہ بن عمر رائے میزد و اعتقاد میکرد کہ مر او را قوت است بر وضو کردن برائے ہر نماز یعنی اجتہاد کرد و گفت و موضوع و منسوخ وجوب ست ولیکن اولویت و افضلیت آن مر کسے را کہ تواند کرد باقی ست فافہم۔ ففعلہ حتی مات۔ پس کرد عبد اللہ بن عمر وضو را برائے ہر نماز تا آنکہ مرد۔ رواہ احمد۔ وعن عبد اللہ بن عمرو بن العاص ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم مر بسعد وہو یتوضأ۔ روایت است از عبد اللہ بن عمرو کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم گذشت بسعد بن ابی وقاص و حال آنکہ سعد وضو میکرد و آب بسیار میریخت۔ فقال ماہذا السرف یا سعد۔ پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چیست این اسراف آب اے سعد۔ قال افی الوضوء سرف۔ گفت سعد آیا در وضو اسراف ہست و در آب کہ نہ عزیز الوجود و کمیاب ست و مبذول ست عادۃً چہ اسراف باشد۔ قال نعم۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آرے در آب میباشد۔ وان کنت علی نہر جار۔ واگرچہ باشی تو بر جوئے روان و این مبالغہ است در ترک اسراف در آب چہ اسراف درین صورت متصور نیست و بعض گویند کہ اگرچہ در ریختن آب اسراف نباشد اما اسراف در عمر و تضییع وقت باقی ست و نزدیک باین آنچہ بعض گفتہ اند کہ مراد باسراف درین حدیث اثم است یعنی اگرچہ در انتشار آب در نہر جاری اسراف و تضییع آب نیست ولیکن در تجاوز از تقدیر شرعی اثمی ہست۔ رواہ احمد وابن ماجہ۔ وعن ابی ہریرۃ وابن مسعود وابن عمر عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من توضأ و ذکر اسم اللہ۔ کسے کہ وضو کند و ذکر کند نام خدا را۔ فانہ یطہر جسدہ کلہ۔ پس بدرستی کہ وے پاک میگرداند تن خود را ہمہ آن۔ ومن توضأ ولم یذکر

اسم الله لم یطهر الا موضع الوضوء - وکسیکه وضو کند و ذکر نکند نام خدا را پاک نمیگرداند مگر جاے وضو را و این حدیث مشعر است بآنکه تسمیه
مستحب بود نه واجب چنانکه گذشت - وعن ابی رافع قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ وضوء الصلوٰة - بود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم چون وضو میکرد وضوے نماز را - حرک خاتمه فی اصبعه - می جنبانید انگشتری خود را در انگشت مبارک خود و این نزد حنفی
از سنن و مستحبات وضو است و شیخ ابن الهمام در زاد الفقیر گفته که خاتم اگر فراخ بود کشیدن وے سنت است و اگر تنگ باشد چنانکه
آب در زیر آن نرسد واجب است - رواهما الدارقطنی وروی ابن ماجة الاخیر - روایت کرد این دو حدیث را دارقطنی و روایت کرد ابن ماجه حدیث اخیر را

باب الغسل

غسل بضم غین و غسل بفتح غین شستن مطلق و بضم غین شستن تمام اندام و غسل بضمتین آب که بدان بشویند و بکسر غین
چیزے که بدان سر بشویند چنانکه گل داشتان و خطمی و غسول بفتح بمعنی آب در شستن میرود بباید و غسالة بضم غین آبے که بر آید
از چیزے شستن و تغسیل مبالغه کردن در غسل اعضاء یعنی باعتبار شدن دیگرے را غسل نیز آید.

الفصل الاول - عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جلس احدکم بین شعبها الاربع - چون نشیند مرد
میان چهار شعبه زن و شعبه بضم شین پاره از چیزے و شاخ درخت و اینجا دو دست و دو پاے زن است یا دو ران
و دو ساق وے یا دو ران و دو جانب فرج یا هر چهار جانب فرج - ثم جهدها - پستر در تعب و مشقت انداز زن را یعنی جماع کند
فقد وجب الغسل - پس تحقیق واجب شد غسل یعنی بر مرد و زن - وان لم ینزل - و اگرچه انزال نکند مرد و بیرون نیاید منی و همین است
مذهب ائمه اربعه و اکثر صحابه و خلفاے اربعه و عائشه و تابعین و غیر ایشان متفق علیه - وعن ابی سعید قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم انما الماء من الماء - گفت ابو سعید خدری گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست آب یعنی استعمال آب و وجوب
غسل مگر از آب یعنی خروج منی - رواه مسلم - پس بحکم این حدیث بے انزال غسل واجب نگردد پس درین دو حدیث تعارض باشد و اشارت
کرد مؤلف بجواب آن بقول خود - قال الشیخ الامام محیی السنة رحمه الله هذا منسوخ - گفت محیی السنة این حدیث انما الماء من الماء
منسوخ است چنانکه از ابی بن کعب روایت است که این رخصتے بود در اول اسلام بعد از آن نهی کرده شد از آن و ترمذی گفته همچنین
روایت کرده اند بسیارے از صحابه که این در ابتداے اسلام بود بعد از آن منسوخ گشت و حکم شد که چون آلت مرد در فرج زن
درون رفت و التقاے ختانین شد غسل واجب شد انزال شود یا نه - وقال ابن عباس - و گفت ابن عباس که این حدیث انما الماء من الماء فی الاحتلام
در شان احتلام است که بے دیدن تری در وے غسل واجب نمیگردد اگرچه خوابے که دیده و لذتے که چشیده یاد دارد پس برین تقدیر
احتیاج بقول تنسیخ نباشد و حق آنست که این حدیث مطلق است چه احتلام و چه غیر احتلام ولیکن حکم در ابتداے اسلام بود پس از آن
منسوخ گشت - رواه الترمذی - روایت کرد این حدیث را که ابن عباس گفت که انما الماء من الماء فی الاحتلام
ترمذی - ولم اجده فی الصحیحین - و نیافتم آن را در صحیح بخاری و مسلم این اعتراض است از مؤلف بر صاحب مصابیح که این حدیث را در صحاح
آورده با آنکه در صحیحین نیست و جواب از این اعتراض آنست که مصنف این قول ابن عباس را از براے دفع تعارض حدیثین آورده است

نہ بآن طریق کہ حدیثے ست از صحاح کہ درین باب آوردہ **وعن ام سلمۃ** قالت قالت ام سلیم۔ گفت ام المؤمنین ام سلمہ کہ گفت ام سلیم کہ مادر انس بن مالک ست رضی اللہ عنہما۔ یا رسول اللہ ان اللہ لا یستحیی من الحق۔ ای پیغمبر خدا بدرستی کہ خدا شرم نمیدارد از گفتن حق و پرسیدن آن یعنی نہی کردہ از حیا داشتن از پرسیدن حق و این توطیہ و اعتذار ست از این سوال کردن۔ فہل علی المرأۃ من غسل اذا احتلمت۔ پس چون وے تعالے نہی کردہ از حیا داشتن و پرسیدن حق پس میپرسم آیا ہست بر زن غسل وقتیکہ احتلام کند و خواب بیند چنانکہ مردان می بینند۔ قال نعم۔ گفت آن حضرت آرے ہست غسل بر زن۔ اذا رأت الماء۔ چون ببیند آب منی را چنانکہ حکم مرد ہم این چنین ست۔ فغطت ام سلمۃ وجہہا۔ پس پوشید ام سلمہ روے خود را بجہت شرم۔ وقالت۔ وگفت۔ یا رسول اللہ او تحتلم المرأۃ۔ آیا خواب می بیند زن آنچنانکہ آب برآید از وے۔ قال نعم۔ گفت آن حضرت آرے می بیند و می برآید آب از وے تربت یمینک۔ خاک آلودہ باد دست تو اصل معنی این ترکیب دعا است بذل و افتقار بعد ازان ہمچنین زبان زد عرب شدہ کہ در وقت تعجب و مذمت این عبارت را اطلاق کنند و حقیقت معنی آن را مراد ندارند و مراد آنست کہ عجب از قول ای ام سلمہ کہ این چنین میگوئی و بفراست خود درک نمیکنی کہ زن را آب منی میباشد چنانکہ مرد را اگر زن را آب منی نیست۔ فبم یشبہہا ولدہا۔ پس بچہ چیز و بچہ سبب مانند می افتد زن را فرزند او۔ متفق علیہ۔ این مقدار حدیث در صحیح بخاری و مسلم ہر دو مذکور است۔ وزاد مسلم بروایۃ ام سلیم۔ و زیادہ کرد مسلم برین مذکور بروایت ام سلیم این عبارت را کہ آنحضرت فرمود۔ ان ماء الرجل غلیظ ابیض۔ بدرستی کہ آب مرد سطبر است و سفید۔ وماء المرأۃ رقیق اصفر۔ و آب زن تنک است و زرد۔ فمن ایہما علا او سبق۔ پس ہر کدام از آب مرد یا زن کہ بالا برآید و غالب گردد یا پیشتر در رحم افتد۔ یکون منہ الشبہ۔ میباشد ازان مانند شدن فرزند اگر آب مرد پیشتر افتاد یا غالب شد فرزند مانند پدر افتد و اگر آب زن پیشتر است یا غالب مانند مادر شود۔ **وعن عائشۃ**۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت کان رسول اللہ بود پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اغتسل من الجنابۃ۔ چون غسل میکرد از جنابت۔ بدأ فغسل یدیہ۔ آغاز میکرد پس می شست ہر دو دست را۔ ثم یتوضأ کما یتوضأ للصلوۃ۔ پستر وضو میکرد چنانکہ وضو میکرد برائے نماز ظاہر این کلام دلالت دارد بر شستن پایہا پیش از ریختن آب بر بدن و حدیث آئندہ از میمونہ رضی اللہ عنہا صریح است در تاخیر آن ازان غالبًا ہر دو میکرد گاہے چنان و گاہے چنین و مذہب ما تاخیر است از جہت حدیث میمونہ و در ہدایہ گفتہ کہ تاخیر غسل رجلین بجہت آن ست کہ پایہا در محل آلودگی اند بآب و گل و لاے پس شستن آنہا فائدہ ندارد و اگر وضو بر سنگ و تختہ باشد مثلا پیشتر بشوید و تاخیر نکند و محمل حدیث ہمین این میتواند بود واللہ اعلم و نیز دلالت دارد بر مسح کردن سر درین وضو و ہمین است ظاہر روایت از امام ابی حنیفہ رح و در روایتے مسح نیست چہ مسح کردن فائدہ ندارد و ریختن آب بعد ازوے معدوم آنست و صحیح قول اول ست و بالجملہ بعد از وضو سر مبارک می شست باین کیفیت کہ فرمود۔ ثم یدخل اصابعہ فی الماء۔ پستر می در آورد انگشتان خود را در آب۔ فیخلل بہا اصول شعرہ پس تخلیل میکرد بانگشتان تو بیخہاے موے خود را۔ ثم یصب علی راسہ ثلث غرفات بیدیہ۔ پستر میریخت بر سر خود سہ کفہ آب بہر دو دست خود۔ ثم یفیض الماء علی جلدہ کلہ۔ بعد ازان میریخت آب را بکثرت بر تمام اندام خود چنانکہ روان میشد۔

متفق علیہ۔ و درین روایت ذکر غسل فرج نیست۔ وفی روایۃ لمسلم۔ و در روایت دیگر مر مسلم را آمدہ کہ۔ یبدأ۔ آغاز میکرد غسل را۔ فیغسل یدیہ قبل ان یدخلہما الاناء۔ پس می شست ہر دو دست خود را پیش از آنکہ در آرد آنہا را در آوند آب۔ ثم یفرغ بیمینہ علی شمالہ۔ پستر میریخت آب را بدست راست بر دست چپ آفراغ ریختن آب۔ فیغسل فرجہ۔ پس می شست فرج خود را۔ ثم یتوضأ۔ پستر وضو میکرد۔ وعن ابن عباس قال قالت میمونۃ وضعت للنبی صلی اللہ علیہ وسلم۔ گفت ابن عباس گفت میمونہ کہ یکے از ازواج مطہرہ و خالۂ ابن عباس است نہادم برائے آنحضرت۔ غسلا۔ آبے کہ بدان غسل کند و غسل بضمتین و سکون سین ہر دو درست است۔ فسترتہ بثوب۔ پس پوشیدم آب را بجامہ یا پوشیدم آنحضرت را و زدم پیش او پردہ۔ وصب علی یدیہ۔ و بریخت آنحضرت بر ہر دو دست خود۔ فغسلہما پس شست ہر دو دست را۔ ثم صب علی یدیہ فغسلہما۔ پستر ریخت آب بر ہر دو دست پس بشست ہر دو دست را۔ ثم صب بیمینہ علی شمالہ۔ پستر بریخت آب بدست راست خود بر دست چپ خود یعنی دو بار بر ہر دو دست آب بریخت و بشست و سوم بار بدست راست بر دست چپ آب بریخت۔ فغسل فرجہ۔ پس بشست فرج خود را یعنی بدست چپ۔ فضرب بیدہ الارض۔ و بعد از فراغ از شستن فرج زد دست خود را یعنی دست چپ را کہ بآن شست فرج خود را بر زمین۔ فمسحہا۔ پس بسود دست چپ را بر زمین بجہت مبالغہ در تنظیف و انقا۔ ثم غسلہا۔ پستر بشست آن دست را۔ فمضمض و استنشق و غسل وجہہ و ذراعیہ۔ پس آب در دہن کرد و در بینی کرد و شست روئے خود را و ہر دو دست را تا آرنج۔ ثم صب علی رأسہ و افاض علی جسدہ۔ پستر بریخت آب بر سر خود و بریخت و روان کرد آب بر تن خود۔ ثم تنحی۔ پستر یکسو شد از انجا کہ غسل کردہ بود۔ فغسل قدمیہ۔ پس شست ہر دو پائے خود را این حدیث صریح است در ترک مسح سر و تاخیر غسل قدمین بخلاف حدیث سابق و اخذ امام ابی حنیفہ در مسح سر بآن حدیث است و در غسل قدم باین و بآن حدیث نیز عمل کردہ اند چنانکہ معلوم شد۔ فناولتہ ثوبا۔ میمونہ میگوید رض پس دادم آن حضرت را بعد از فراغ وے از غسل جامہ را کہ بدان پاک کند و بمالد بدن را و بچیند آب را۔ فلم یأخذہ۔ پس نگرفت آن جامہ را و پاک نکرد بدان بدن را و در حدیث دیگر آمدہ کہ آوردم مندیلے را پس بیفشاند بدان آب را یعنی مسح نکرد بدان و پاک نکرد و بیفشاند آب را بدست از روئے خود و اختلاف کردہ اند علما کہ پاک گردانیدن اعضا بجامہ بعد از وضو مکروہ است یا مستحب یا مباح و بعض گفتہ اند کہ از جہت آن نگرفت و پاک نکرد کہ آن جامہ چرکین بود واللہ اعلم۔ فانطلق وہو ینفض یدیہ۔ پس روان شد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و حال آنکہ وے می فشاند ہر دو دست خود را ظاہر اراد افشاندن دستہا است از آب اما در حدیث آمدہ است کہ چون وضو کنید بیفشانید دستہا را و بعض گفتہ اند کہ مراد بنفض بدین اینجا جنبانیدن آنہا است در مشی چنانکہ داب اہل قوت است در راہ رفتن زیرا کہ افشاندن آب وضو مکروہ است از جہت بودن او اثر عبادت و این معنی بعید است از مقام۔ متفق علیہ ولفظہ للبخاری۔ این حدیث را بخاری و مسلم ہر دو روایت کردہ اند و این لفظ حدیث کہ مذکور شد بخاری راست و مسلم این معنی را بلفظ دیگر روایت کردہ۔ وعن عائشۃ قالت ان امرأۃ من الانصار سألت رسول اللہ۔ گفت عائشہ کہ زنے از انصار پرسید پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم عن غسلہا من المحیض۔ از کیفیت غسل کردن وے از حیض۔ فامرہا کیف تغتسل۔ پس فرمود آنحضرت آن زن را کہ چگونہ غسل کند و بیان کرد کیفیت آن را۔ ثم قال خذی فرصۃ۔ بکسر فاء و بضم و بفتح نیز آمدہ و سکون را

وصاد مہملہ بمعنی قطعہ و بقاف مفتوحہ نیز آمدہ بمعنی چیزے اندک و بقاف مفتوحہ وضاد معجمہ ہم روایت است نیز بمعنی قطعہ۔ من مسک
پس فرمود آن زن را بگیر پارۂ از مشک یا پارہ از جامہ کہ خوشبو ساختہ شدہ از مشک و در روایتے من مسک آمدہ بفتح سین مشددہ
بہمین معنی یا بمعنی محکم گرفتہ شدہ بدست یا بمعنی برداشتہ شدہ و تحمل و در روایتے من مسک آمدہ بفتح میم بمعنی چرم و بعض این روایت را ترجیح
کردہ اند بجہت آنکہ مشک قیمتی است و آن قوم را بجہت شدت فقر قدرت بران کجا بود کہ مشک استعمال کنند اما بحسب روایت ہمان
قوی تر ست و فقہا گفتہ اند کہ مستحب ست مر زن را کہ پارہ از مشک بگیرد یا پارہ از جامہ را مطیب سازد و ظاہر است کہ امر بدان بتقدیر
قدرت بران خواہد بود و بالجملہ بآن زن فرمود کہ بگیر قطعۂ از مشک فتطہری بہا۔ پس پاک شو بمبالغہ بآن قطعہ۔ قالت کیف اتطہر بہا۔
گفت آن زن چگونہ پاک شوم بآن قطعہ۔ فقال تطہری بہا۔ پس باز فرمود آنحضرت پاک شو بآن قطعہ۔ قالت کیف اتطہر بہا۔ باز گفت آن زن
چگونہ پاک شوم بآن۔ قال۔ باز گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بطریق تعجب از نافہمیدن آن و مکرر پرسیدن وے۔ سبحان اللہ تطہری بہا
فاجتبذتہا الی۔ عائشہ میگوید پس کشیدم من آن زن را بسوے خود و در بعض نسخ فاجتبذتہا بتقدیم با بر ذال و جذب و جبذ مرادف یک
معنی اند۔ فقلت تتبعی بہا اثر الدم۔ پس گفتم من براے فہمانیدن معنی تطہر طلب کن و بچین بآن قطعہ نشان خون کہ در فرج تست یعنی معنی تطہر
ظاہر است پرسیدن چیست متفق علیہ۔ **وعن ام سلمۃ** قالت قلت۔ روایت است از ام سلمہ کہ گفت گفتم۔ یا رسول اللہ انی امرأۃ
اشد ضفر راسی۔ من زنے ام کہ سخت میکنم بافتن موے سر خود را و ضفر بفتح ضاد و سکون فا تافتن و بافتن موے بر یکدیگر چنانکہ عادت
زنان عرب ست۔ افانقضہ لغسل الجنابۃ۔ آیا پس بشکنم آن را از براے غسل جنابت۔ فقال لا۔ پس گفت آن حضرت مشکن۔ انما
یکفیک ان تحثی۔ بسکون یا این ست جز این نیست کہ بس است ترا کہ بریزی آب بہر دو کفدست۔ علی راسک۔ بر سر خود۔ ثلث حثیات
سہ بار حثیہ مانند غرفہ در وزن و در معنی پری دو کفدست۔ ثم تفیضین علیک الماء۔ پس تر میریزی و روان میکنی بر تمام بدن خود آب را۔
فتطہرین۔ پس پاک میشوی۔ رواہ مسلم۔ **وعن انس** قال کان النبی۔ گفت انس بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یتوضأ بالمد و یغتسل بالصاع
وضو میکرد بمد و غسل میکرد بصاع و مد بضم میم یک رطل و ثلث رطل و صاع چہار مد۔ الی خمسۃ امداد۔ و گاہے غسل بزیادہ از صاع میکرد تا پنج
مد و این حساب بر اہل دیار ما مبہم است و ما آن را در شرح سفر السعادۃ بر حساب اہل دیار خود فرود آوردہ تحقیق نمودہ ایم صاع بوزن اکبری
کہ سیرے سی سیر شاہی بود پنج سیر و دہ سیر شاہی میشود و بوزن حال جہانگیری ابداللہ ملکہ و سلطانہ کہ سیرے سی و شش سیر شاہی ست
چہار سیر و یکپاو میشود بیک سیر شاہی کم پس چون براے غسل و براے وضو مد مقرر شدہ و صاع چہار مد است حساب بہر دو وزن
مذکور مرعی باید داشت و در روایتے وضو بمد و ثلث آمدہ و غسل بسہ مد و گفتہ اند مقصود ازین تعیین و تحدید نیست کہ بزیادہ و کم ازان
درست نباشد فضیلت سیر شستن و تمام شستن است بے اسراف بہر قدر کہ باشد و اگر بقدرے کفایت کند کہ روان گردانیدن آب است
بر عضو آن نیز روا است متفق علیہ۔ **وعن معاذۃ** بضم میم نام زنے ست از ثقات تابعیات و عابدات روایت دارد از علی
و عائشہ و غیرہما۔ قالت قالت عائشۃ۔ گفت معاذہ کہ گفت عائشہ رضی اللہ عنہا۔ کنت اغتسل انا و رسول اللہ۔ بودم کہ غسل میکردم
من و پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من اناء واحد بینی و بینہ۔ از یک آوند کہ میان من و او میبود و آوند قدحے بود کہ سہ صاع آب و سے

میگنجید چنانکہ ہر یکے از نادرو سے دست می انداخت و آب میگرفت۔ فیبادرنی۔ پس زود می شتافت آن حضرت بسوے آب و پیشی میکرد از من در گرفتن آب۔ حتیٰ اقول دع لی دع لی۔ تا آنکہ مکرر میگفتم من بآن حضرت بگذار برائے من بگذار برائے من یعنی بگذار تا من ہم آب گیرم۔ قالت۔ گفت معاذہ کہ راوی حدیث ست۔ وہما جنبان۔ و حال آنکہ آن حضرت و عائشہ ہر دو جنب بودند و غسل جنابت میکردند۔ متفق علیہ۔ و درین حدیث دلیل ست برآنکہ چون جنب دست در آب در آرد بقصد شستن دست از جنابت تاثیرے در آب نمیکند و زیان ندارد زیرا کہ گرفتن آب و استعمال آب بے اغتراف ممکن و میسر نباشد پس بحکم ضرورت اعتبار آن ساقط آمد اما اگر دست بقصد شستن وے از جنابت در آرد تباہ میگردد آب چہ ضرورت مرتفع میگردد بآن کہ باین قصد در آرد و اگر عضوے دیگر جز دست در آید نیز ضرر دارد از جہت عدم ضرورت در آوردن آن کذا نقل الشمنی عن المحیط و امام محمد در موطائے خود گفتہ کہ بودند مردان و زنان در زمان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ غسل میکردند معا و آن درست ست خواہ مرد آب پیشتر گیرد یا زن و این است قول ابی حنیفہ انتہیٰ مشکل آنست کہ در آخر باب مخالطۃ الجنب حدیثے می آید کہ میفرماید کہ زن غسل نکند ببقیۂ آب مرد و غسل نکند مرد ببقیۂ آب زن و درین صورت کہ درین حدیث است لازم می آید غسل زن بفضل آب مرد چہ حدیث ناطق است کہ آن حضرت مبادرت مینمود و پیشتر آب میگرفت و اگر اغتراف معا باشد نیز در کریت ثانیہ ہر دو لازم آید مگر آنکہ گویند آنچہ دران حدیث آیندہ مذکور شدہ است عزیمت است و آنچہ این جا مذکور است رخصت و کلام در آن حدیث آیندہ نیز بیاید انشاء اللہ تعالےٰ

الفصل الثانی

عن عائشۃ۔ قالت سئل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن الرجل یجد البلل۔ پرسیدہ شد آن حضرت از حکم مردے کہ می یابد در جامۂ خود یا بر بدن خود تری را۔ ولا یذکر احتلاما۔ و یاد ندارد در خواب را و لذت آن را۔ قال۔ گفت آن حضرت در جواب۔ یغتسل۔ غسل کند۔ وعن الرجل الذی یری انہ قد احتلم۔ و پرسیدہ شد از حکم مردے کہ میداند و یاد دارد کہ خواب دیدہ است۔ ولا یجد بللا۔ و نمی یابد تری را۔ قال لا غسل علیہ۔ فرمود نیست غسل بر وے مسئلہ اگر مرد و زن یکجا بہم خفتہ باشند و تری بر جامۂ خواب بہ بینند و ندانند کہ از کیست و بر کدام ست یکے از ینہا غسل واجب گردد جواب اگر سفید ست از مرد ست و غسل بر وے واجب آید و اگر زرد است از زن است و بر وے ست غسل و بعض گویند اگر بر طول افتادہ است از مرد است اگر بر عرض افتادہ از زن و احتیاط در انست کہ ہر دو غسل کنند کذا قال الشمنی۔ قالت ام سلیم۔ گفت ام سلیم مادر انس رضی کہ حاضر بود و شنید این مسئلہ را۔ ہل علی المرأۃ تری ذلک غسل۔ آیا ہست بر زنے کہ بہ بیند تری را و یاد ندارد خواب را و مقصودش این ست کہ آیا زن نیز تری می بیند و منی دارد۔ قال۔ پس جواب داد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ نعم۔ آرے غسل واجب ست بران زن و زن آب منی دارد۔ ان النساء شقائق الرجال۔ بدرستی کہ زنان نظائر مردان اند در خلقت و طبیعت ہر چہ مردان راست از احکام طبیعت زنان را نیز ہست مگر آنچہ مخصوص بمردان واقع شدہ و وجود منی از قبیل اول ست و شقائق جمع شقیقہ و ہر چیز کہ دو پارہ کردہ شد ہر پارہ را شقیق پارۂ دیگر گویند و لہذا برادر را شقیق خوانند کہ دو پارہ اند از یک اصل پس زن و مرد نیز شقیق یک دیگر اند از یک اصل اند

و آن آدم است علیہ السلام - رواہ الترمذی و ابو داؤد وروی الدارمی و ابن ماجۃ الی قولہ لا غسل علیہ - ترمذی و ابو داؤد این حدیث را
تا آخر روایت کردہ اند اما دارمی و ابن ماجہ روایت ایشان تا لا غسل علیہ است وحکایت ام سلیم و سوال وجواب وے در روایت
مذکور نیست - وعنہا قالت قال رسول اللہ - گفت عائشہ گفت پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم اذا جاوز الختان الختان
چون در گذشت ختان مرد از ختان زن مراد آن ست کہ ہر دو ختان ملاقات و مساس کنند بہم و ختان موضعے از مرد و زن
کہ در ختنہ کردن آن را ببرند و آن از مرد پوستے ست بر سر عضو و از زن گوشتے ست بلند در درون مانند تاج خروس پس عائشہ
میفرماید کہ چون این دو موضع یکجا شوند بدر آمدن آلت مرد در فرج زن - وجب الغسل - واجب میگردد غسل بر مرد و زن -
فعلتہ انا و رسول اللہ - کردہ ام من و پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم - آن را - فاغتسلنا - پس غسل کردیم ما ہر دو - رواہ الترمذی
و ابن ماجۃ - پس معلوم شد کہ در وجوب غسل خروج منی در کار نیست و بمجرد دخول حشفہ واجب ست و در روایت احمد و مسلم
از ابی موسے اشعری آمدہ است کہ گفت اختلاف کردند مہاجرین و انصار پس گفتند انصار واجب نمیگردد غسل مگر بہ برآمدن
آب منی و مہاجران گفتند کہ واجب میگردد بمجرد مخالطت پس گفتم من کہ شفا دہم شما را ازین اختلاف پس برخاستم و نزد عائشہ رفتم
و گفتم سوالے دارم از تو ولیکن از کشف آن شرم دارم عائشہ گفت از من بپرس ہر چہ میخواہی و شرم مکن کہ من مادر توام پس گفتم
چیست موجب غسل گفت تو درین سوال از من بکسے افتادہ کہ خبردار است یعنی من خبر دارم ازین مسئلہ گفت گفت پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم چون نشست مرد میان چہار شعبہ زن و مساس کرد ختان مرد با ختان زن بتحقیق واجب شد غسل و ازینجا معلوم گردد
کہ مراد بجاوزت ختانین مماست آنہاست - وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تحت کل شعرۃ
جنابۃ - زیر ہر موئے کہ بر تن آدمی ست جنابت ست - فاغسلوا الشعر - پس بمبالغہ بشوئید مویہا را چنانکہ زیر آنہا شستہ گردد -
وانقوا البشرۃ - و پاک بشوئید آنجا را از اندام کہ نہ در زیر موئے است تا بیقین از عہدۂ غسل برآمدہ باشید و شعر و شعرہ
بسکون عین و بفتح آن و بشرہ بفتحات - رواہ ابو داؤد والترمذی و ابن ماجۃ وقال الترمذی ہذا حدیث غریب والحارث بن وجیہ الراوی
وہو شیخ لیس بذاک - ترمذی این حدیث را تضعیف کردہ و گفتہ کہ حارث بن وجیہ کہ روایت کنندۂ این حدیث ست پیرے ست
کہ بجہت کبر سن غفلتے و نسیانے بروے طاری شدہ چندان قوی نیست در حفظ و ضبط روایت و وجیہ چنانکہ مشہور ست بروزن عظیم
و وجیہ بفتح واو و سکون جیم و باے موحدہ تا در آخر نیز خواندہ اند - وعن علی رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ - گفت
امیر المؤمنین علی کہ گفت پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم من ترک موضع شعرۃ من جنابۃ لم یغسلہا - کسے کہ بگذارد جاے یکموے از جنابت
کہ نشوید آن را فعل بہا کذا وکذا من النار - کردہ شود با وے چندین و چندین از عذاب آتش دوزخ - قال علی - گفت علی کرم اللہ وجہہ -
فمن ثم عادیت راسی فمن ثم عادیت راسی - پس ازین جہت دشمن داشتم موے سر خود را پس ازین جہت دشمن داشتم موے سر خود را
یعنی ببریدم آن را از بیخ چنانکہ دشمن دشمن را کند کنایت است از دوام حلق - ثلثا - سہ بار فرمود این عبارت را بقصد مبالغہ
و تاکید - رواہ ابو داؤد واحمد والدارمی - روایت کرد این حدیث را این ہر سہ تن - الا انہما لم یکررا - لیکن احمد و دارمی تکرار

نیاوردند این عبارت را که من ثم عادیت راسی۔ وعن عائشة رضی الله عنها۔ قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یتوضأ
بعد الغسل۔ بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که وضو نمیکرد پس از غسل یعنی بهمان وضو که در اول غسل میکرد چنانکه گذشت کفایت میکرد
و بعد از فراغ از غسل وضو دیگر باز نمیکرد۔ رواه الترمذی و ابوداؤد والنسائی و ابن ماجه۔ وعنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم
یغسل رأسه بالخطمی۔ بود آن حضرت که می شست سر مبارک خود را بخطمی بکسر خا و فتح نیز جائز است چیزیست که بدان
سر بشویند چنانکه گل سرشوی در دیار ما۔ وهو جنب۔ و حال آنکه آن حضرت جنب می بود و غسل جنابت میکرد۔ یجتزی بذالک
بسندگی میکرد در شستن بهمان آبی که پاک میکرد سر را از خطمی۔ ولا یصب علیه الماء۔ و نمی ریخت بر سر آبی دیگر چنانکه مردم
در حمامات اولا سر بشویند و بعد از آن غسل بکنند و آب دیگر بر سر ریزند و غالبا خطمی در آب کمتر می بود چنانکه تغیر نمی داد آب را و از طبیعت
که سیلان است بیرون نمی آورد۔ رواه ابوداؤد۔ وعن یعلی قال ان رسول الله۔ گفت یعلی بن امیه یا یعلی بن مره هر دو صحابی اند
که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رای رجلا یغتسل بالبراز۔ دید مردی را که غسل میکرد بصحرا یعنی برهنه۔ فصعد المنبر۔ پس بالا بر آمد آن حضرت
منبر را تا وعظ و نصیحت کند مردم را از ارتکاب این چنین شنیعت و عادت شریف بود که چون حکمی از احکام شریعت که بدان اهتمام بیند آید
تعلیم کند خطبه می خواند۔ فحمد الله۔ پس حمد گفت مر خدای را۔ واثنی علیه۔ و ثنا خواند بر وی تعالی ببستودن مر او را بیان و تفسیر
حمد است۔ ثم قال۔ پس گفت آن حضرت۔ ان الله حیی۔ بدرستی که خدا شرم دارنده است از افضاح بندگان و اظهار قبائح و شنائع
ایشان ستیر۔ بروزن صدیق بتشدید بسیار پوشنده است گناه بندگان و عیوب ایشان را۔ یحب الحیاء والتستر۔ دوست میدارد
از بندگان شرم سازی را و پرده پوشی را یعنی حیا و تستر از صفات حق اند و دوست میدارد حق تعالی از بندگان خود تخلق باخلاق
وی بهر چه ممکن است از ایشان۔ فاذا اغتسل احدکم فلیستتر۔ پس چون غسل کند یکی از شما پس باید که پرده کند و بپوشد اندام نهانی
خود را که این نیز نوعی از ستاریت است و در وی تخلق است بخلق الهی تعالی و تقدس۔ رواه ابوداؤد والنسائی وفی روایة
و در روایت ابی داؤد این چنین آمده است که۔ قال ان الله ستیر۔ گفت آنحضرت که خدای تعالی ستیر است۔ فاذا اراد احدکم
ان یغتسل۔ پس چون خواهد یکی از شما که غسل کند۔ فلیتوار بشیء۔ پس باید که پوشیده کند اندام خود را بچیزی

الفصل الثالث

عن ابی بن کعب۔ صحابی جلیل القدر عظیم الشان است کنیت او ابوالمنذر است و ابوالطفیل
نیز آمده انصاری لقب او سید القراء و سید الانصار آمده و عمر بن خطاب رض او را سید المسلمین میخواند و آن حضرت صلی الله علیه وسلم او را
بامر الهی تعالی قرآن شنوانده روایت کرده اند از وی بسیاری از صحابه و تابعین و بود وی رضی الله عنه کاتب وحی۔
قال انما کان۔ گفت ابی بن کعب بود این حکم که۔ الماء من الماء رخصة فی اول الاسلام۔ مگر رخصت در آغاز دین اسلام و حکم
کرده بودند که اگر جماع کنید و انزال نکنید نماز بکنید مثلا۔ ثم نهی عنها۔ پس تر نهی کرده شد ازین رخصت و گفته شد بی غسل نماز نکنید و در فصل
اول بیان آن گذشت۔ رواه الترمذی و ابوداؤد والدارمی۔ وعن علی رضی الله عنه۔ قال جاء رجل الی النبی۔ روایت است
از امیر المومنین علی گفت آمد مردی بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال۔ پس گفت آن مرد۔ انی اغتسلت من الجنابة

بدرستی کہ من غسل کردم از جنابت۔ وصلیت الفجر۔ وگزاردم نماز بامداد را۔ فرأیت قدر موضع الظفر لم یصبہ الماء۔ پس دیدم بعد از نماز گزاردن مقدار جائے ناخن در بدن کہ نرسیدہ است او را آب۔ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لو کنت مسحت علیہ بیدک اجزاک پس فرمود آنحضرت بآن مرد اگر می بودی تو کہ مسح میکردی بر آن موضع بدست خود در وقت غسل یا بعد از آن اگرچہ بعد از مدتے می بود پس می بود کفایت ترا و تمام میشد غسل تو یعنی قضا نمیکردی تو نماز ے را کہ گزاردہ اگر گویند مسح در غسل چون اکتفا کند جواب آنست کہ مراد بمسح اینجا غسل خفیف است و غالب آنست کہ چون دست تو بر آن موضع بگذرد کفایت میکند خصوصا در وقت غسل و بعض گفتہ اند کہ این حکم سابق بود و بعد از آن منسوخ شد۔ رواہ ابن ماجہ۔ وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال کانت الصلوٰۃ خمسین۔ بود نماز در شب معراج پنجاہ۔ والغسل من الجنابۃ سبع مرات۔ و بود غسل از جنابت ہفت بار۔ وغسل البول من الثوب سبع مرات۔ و بود شستن بول از جامہ ہفت بار۔ فلم یزل رسول اللہ۔ پس ہمیشہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یسأل۔ سوال میکرد از حضرت عزت تخفیف در آن حتی جعلت الصلوٰۃ خمسا وغسل الجنابۃ مرۃ وغسل الثوب من البول مرۃ۔ تا آنکہ گردانیدہ شد نماز پنج و گردانیدہ شد غسل جنابت یکبار و شستن جامہ نیز از بول یکبار۔ رواہ ابوداؤد۔ و ظاہر آنست کہ این قضیہ در معراج ہست و حدیث معراج مشہور است و آنچہ در صحیحین مذکور است ہمان حکم نماز است و حکم غسل جنابت و غسل ثوب در آنجا مذکور نیست و مؤلف این حدیث را از حدیث ابی داؤد آوردہ بود و اسناد این حدیث بہ ایوب بن جابر است و وے ضعیف و مختلف فیہ است نزد محدثین و شستن جامہ یکبار مذہب شافعی و سہ بار شستن نزد وے مستحب ست و در مذہب ما در نجاستے کہ مرئی نیست سہ بار شستن واجب ست و اصل طہارت و وے آنست کہ غالب آید بر ظن غاسل کہ پاک شد و تثلیث مظنہ آن ست چنانکہ در مستیقظ از منام گذشت کذا فی الہدایہ۔

باب مخالطۃ الجنب وما یباح لہ

باب در بیان مخالطت جنب و آنچہ مباح است مر جنب را از ذکر و نوم با جنابت بعد از وضو مانند آن جنابت در لغت بمعنی دور شدن و یکسو شدن و جنابت شرعی نیز سبب دور بودن از مواضع نماز و یکسو شدن از رحمت مرد است و جنب بضمتین صاحب جنابت واحد و تثنیہ و جمع و مذکر و مؤنث در وے برابر است و مخالطت بہم آمیختن کسے بکسے و مراد اینجا مکالمت و مجالست و مصافحت و مواکلت و مشاربت و امثال آنست و اینہمہ جائز و وارد است در احادیث

الفصل الاول۔ عن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال لقینی رسول اللہ۔ گفت ابوہریرہ پیش آمد مرا پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم وانا جنب۔ و حال آنکہ من جنبم۔ فاخذ بیدی۔ پس گرفت آن حضرت دست مرا۔ فمشیت معہ۔ پس رفتم باوے۔ حتی قعد۔ تا آنکہ نشست آن حضرت۔ فانسللت۔ پس بیرون آمدم از مجلس آہستہ انسلال بیرون آمدن از میان چیزے و سل برکشیدن شمشیر از نیام۔ فاتیت الرحل۔ پس آمدم منزل خود را رحل بفتح راء و سکون حاء مہملہ رخت و جائے باش مرد۔ فاغتسلت۔ پس غسل کردم ثم جئت وہو قاعد۔ پستر آمدم و حال آنکہ آن حضرت نشستہ بود۔ فقال این کنت یا باہر۔ پس گفت آن حضرت کجا بودی تو ای ابا ہریرہ ہر بکسر ہا و تشدید را بمعنی گربہ و ہریرۃ تصغیر ہرۃ است۔ فقلت لہ۔ پس گفتم مر آن حضرت را حال خود را

وموجب بیرون رفتن را۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت بطریق تعجب۔ سبحان اللہ ان المومن لا ینجس۔ بدرستی کہ مسلمان پلید نمیشود یعنی جنابت نجاست حکمی ست کہ در شرع بدان حکم کردہ اند و غسل بیران واجب گردانیدہ اند اما بدن انسان بدان نجس نمیشود ولہذا عرق جنب و سور او طاہر است و مخالطت باوے جائز۔ ہذا لفظ البخاری۔ این لفظ بخاری ست۔ وللمسلم معناہ۔ و مر مسلم را یعنی او ست یعنی مسلم این مضمون را بالفاظ دیگر روایت کردہ۔ وزاد بعد قولہ۔ و زیادہ کردہ است مسلم بعد این قول وے کہ۔ فقلت لہ۔ این عبارت را کہ۔ لقیتنی وانا جنب فکرہت ان اجالسک حتی اغتسل۔ یعنی گفتم بآن حضرت در اعتذار از برآمدن از مجلس ملاقات کردی تو مرا و من جنب بودم پس مکروہ پنداشتم کہ ہمنشینی کنم با تو تا آنکہ غسل کنم۔ وکذا للبخاری فی روایۃ اخری۔ وہمچنین آمدہ است مر بخاری را در روایت دیگر۔ وعن ابن عمر۔ رضی اللہ عنہما۔ قال ذکر عمر بن الخطاب لرسول اللہ۔ گفت ابن عمر کہ ذکر کرد عمر مر پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم انہ تصیبہ الجنابۃ من اللیل۔ کہ بدرستی کہ نشان این ست کہ میرسد مر او را جنابت از شب۔ فقال لہ رسول اللہ۔ پس گفت مر عمر را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم توضأ واغسل ذکرک ثم نم۔ وضو کن و بشوے عضو خود را پس تر خواب کن پس تو مر جائز است جنب را اما بعد از وضو این قدر طہارت نوم است مر جنب را چون این را کرد پاک بخواب رفت متفق علیہ۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا کان جنبا فاراد ان یاکل او ینام۔ گفت عائشہ بود آن حضرت چون می بود جنب پس میخواست کہ بخورد یا خواب کند۔ توضأ وضوءہ للصلوٰۃ۔ وضو میکرد مثل وضوے وے مر نماز را و این نیز امرے مستحب است نہ واجب متفق علیہ وعن ابی سعید الخدری رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اتی احدکم اہلہ۔ چون بیاید یکے از شما زن خود را یعنی جماع کند زن خود را۔ ثم اراد ان یعود۔ پس تر خواہد کہ عود کند یعنی دیگر جماع کند۔ فلیتوضأ بینہما وضوءا۔ پس باید کہ وضو کند میان ہر دو نوبت از جماع و بے وضو جماع بر جماع نکند۔ رواہ مسلم۔ وعن انس رضی اللہ عنہ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یطوف علی نسائہ بغسل واحد۔ بود آنحضرت کہ می گشت گرد زنان خود یعنی جماع میکرد بیک غسل و برائے ہر جماع غسلے علیحدہ نمیکرد۔ رواہ مسلم۔ وظاہر این حدیث دلالت دارد بر عدم وجوب قسم و رعایت نوبت بران حضرت در ازواج مطہرہ والا در نوبت یکے بحجرہ دیگرے چون میرفت و مذہب حنفیہ نیز عدم وجوب است و آن حضرت بمحض تفضل و تبرع میکرد مگر آنکہ شاید کہ طواف بر جمیع نسا باذن صاحب نوبت باشد واللہ اعلم

وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت کان النبی۔ گفت عائشہ بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یذکر اللہ علی کل احیانہ۔ ذکر میکرد خدا را و میبرد نام او را بر ہمہ اوقات خود چہ در حالت حدث و جنابت و چہ غیر آن الا قرآن کہ در حالت جنابت نمیخواند و ذکر در متوضا نمیکرد و بعض میگویند کہ مراد بذکر اینجا ذکر قلبی و تفکر در صفات و افعال وے سبحانہ است۔ رواہ مسلم وحدیث ابن عباس سنذکرہ فی کتاب الاطعمۃ۔ وحدیث ابن عباس کہ در مصابیح اینجا ذکور ست باشد کہ ذکر کنیم آن را در کتاب الاطعمہ انشاء اللہ تعالے

الفصل الثانی

عن ابن عباس قال اغتسل بعض ازواج النبی۔ گفت ابن عباس کہ غسل کرد بعضے از زنان پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فی جفنۃ۔ بآبے کہ در جفنہ بود بفتح جیم و سکون فا کاسہ بزرگ کہ آن را تغار گویند۔ فاراد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یتوضأ منہ۔ پس خواست آن حضرت کہ وضو کند از آبے کہ فاضل ماندہ بود در آن کاسہ از غسل بعضے از ازواج

فقالت پس گفت آن بعض ازواج - یا رسول اللہ انی کنت جنبا - یا رسول اللہ بدرستی کہ من بودم جنب و این آب بقیہ آبی ست کہ از
غسل جنابت من ماندہ بود - فقال ان الماء لا یجنب - بضم یا و کسر نون و بفتح یا و ضم نون پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
کہ آب جنب نمیشود یعنی نجس نمیگردد بغسل کردن جنب بآن و رسیدن دست و بدن او بدان - رواہ الترمذی و ابو داود
و ابن ماجہ وروی الدارمی نحوہ وفی شرح السنۃ عنہ عن میمونۃ بلفظ المصابیح - و در شرح سنت روایت است از ابن عباس
از میمونہ بلفظی کہ در مصابیح آوردہ است و آن این ست کہ گفت میمونہ جنب شدم من و پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم پس
غسل کردم من از جفنہ و زیادہ ماند در وی آبی از بقیہ آن پس آمد آن حضرت تا غسل کند از ان آب پس گفتم کہ من غسل کردہ ام
یا رسول اللہ از ان پس غسل کرد آن حضرت و فرمود کہ آب نمی باشد بر وی جنابت و در روایتی کہ آب جنب نمیشود و اختلاف
در لفظ مصابیح و لفظ کتاب آنست کہ در حدیث مصابیح غسل مرد از بقیہ غسل زن لازم می آید و در حدیث کتاب وضوء
مرد از بقیہ آب غسل زن و در آخر فصل ثالث بیاید کہ ہر دو منہی عنہ است جوابش ہمان کہ در فصل اول از حدیث
عائشہ گذشت **وعن عائشۃ** رضی اللہ عنہا قالت کان رسول اللہ - بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یغتسل
من الجنابۃ ثم یستدفئ بی - غسل میکرد از جنابت پس گرمی میجست بمن یعنی باعضای شریف خود را می چسپانید بمن تا گرم
گردد و مرا بجای جامہ خود می ساخت کہ بآن گرم میشود - قبل ان اغتسل - پیش از انکہ من غسل کنم پس ازینجا معلوم شد
کہ بدن جنب پاک است - رواہ ابن ماجہ وروی الترمذی نحوہ وفی شرح السنۃ بلفظ المصابیح - و در حدیث مسلم آمدہ است
کہ عائشہ حائض می بود و آب میخورد پس بآن حضرت میداد پس می نہاد آن حضرت دہن خود را بر جای دہن وی پس حیض
و جنابت یک حکم دارد - **وعن علی** رضی اللہ عنہ - قال کان النبی - بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یخرج من الخلاء - بیرون
می آمد از آبخانہ - فیقرئنا القرآن - پس میخوانانید ما را قرآن را - و یاکل معنا اللحم - و میخورد با ما گوشت یعنی پیش از وضو - ولم یکن یحجبہ
او یحجزہ - شک راوی است و معنی یحجبہ و یحجزہ یکی ست یعنی باز نمیداشت آن حضرت را - عن القرآن - از خواندن
قرآن - شیء - ہیچ چیز - لیس الجنابۃ - مگر بودن جنب - رواہ ابو داود والنسائی وروی ابن ماجہ نحوہ - **وعن ابن عمر** قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تقرء الحائض ولا الجنب - نخواند حائض و نہ جنب خواہ مرد یا زن - شیئا من القرآن -
ہیچ چیزی را از قرآن - رواہ الترمذی - پس نزد بعض تمام آیت خواندن حرام است کمتر از آیت میتوان خواند و نزد بعض
کمتر از آیت خواندن نیز حرام ست مگر یک کلمہ و ظاہر لفظ عام ست و اگر بقصد شکر نعمت گوید الحمد للہ رب العالمین نہ بقصد
تلاوت قرآن باکی ندارد و نزد بعض دعای قنوت خواندن نیز حرام ست و باقی ادعیہ و اذکار را لا باس بہ است - **وعن**
عائشۃ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وجہوا ہذہ البیوت عن المسجد - روی برگردانید این خانہا را از جانب
مسجد تا راہ خانہ بآن سو نرود و عبور جنب و حائض در مسجد لازم نیاید - فانی لا احل المسجد لحائض ولا جنب - زیرا کہ بدرستی
من حلال نمیدارم در آمدن مسجد را برای حائض و جنب خواہ بطریق مرور باشد یا مکث نزد شافعی بطریق عبور جائز است

ومالک نیز ہمبرین ست وطیبی نقل کردہ کہ نزد احمد گفتہ نیز جائز است واللہ اعلم وظاہر حدیث بعمومہ واطلاقہ مؤید مذہب ماست۔
رواہ ابوداؤد۔ وعن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تدخل الملائکۃ بیتا فیہ صورۃ۔ در نمے آیند
فرشتگان خانہ راکہ درو سے تمثال حیوانی ست۔ ولا کلب۔ ونمی در آیند خانہ راکہ در وسے سگے ست وکلام درین در باب التصاویر
بیاید۔ ولا جنب۔ ونمی در آیند در خانہ کہ در وسے جنب ست مراد کسے ست کہ جنب بودن عادت دارد وبراہ تہاون وتکاسل میرود
چنانکہ وقت نماز بگذرد وغسل نکند واین بر تقدیرے کہ وضو نکند۔ رواہ ابوداؤد والنسائی۔ وعن عمار بن یاسر رضی اللہ عنہ مولاے
بنی مخزوم بود ویاسر ابوحذیفہ واہ خود راکہ سمیہ بضم سین وفتح میم وتشدید تحتانیہ بوسے تزویج کرد واز وسے عمار بوجود آمد وپدر ومادر او
ہمہ قدیم الاسلام اند وعمار از مستضعفین ست کہ عذاب کردہ شدہ در راہ خدا یکبارے مشرکان او را میسوختند پس آن حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم بروسے بگذشت وگفت یا نار کونی برداً وسلاماً علی عمار کما کنت علی ابراہیم ووسے از مہاجرین اولین سابقین ست
حاضر شد بدر راو تمامہ مشاہد را ووسے از دلائل حقانیت امیر المومنین علی ست رضی اللہ عنہ کہ فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم تقتلک
الفئۃ الباغیۃ الحدیث وکشتہ شد بصفین ومناقب او کثیر است ومادر او را ابوجہل ملعون شیمہ در فرج زد وبکشت۔ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ثلثۃ لا تقربہم الملائکۃ۔ سہ کس اند کہ نزدیک نمی آیند ایشان را فرشتگان۔ جیفۃ الکافر یکے مردہ کافر وبعض ذات کافر
مراد دارند مردہ یا زندہ اما استعمال جیفہ در مردہ بیشتر است۔ والمتضمخ بالخلوق۔ دوم مردے بسیار آلودہ بخلوق بفتح خاے معجمہ نام
طیب مشہورے ست کہ در وسے غالب زعفران ست ودرین زجر وتشدید است در منع ازان۔ والجنب الا ان یتوضأ۔
سوم جنب مگر آنکہ وضو کند۔ رواہ ابوداؤد۔ وعن عبد اللہ بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم۔ وسے وپدر وسے وجد وسے ہمہ
تابعین اند وجد کلان وسے عمرو بن حزم صحابی ست کہ آن حضرت او را عامل یمن ساخت وکتابے بوسے نوشت چنانکہ
روایت میکند۔ ان فی الکتاب الذی کتبہ رسول اللہ۔ بدرستی کہ در کتابے کہ نوشتہ است آن را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لعمرو
بن حزم۔ مر عمرو بن حزم را بفتح حاے مہملہ وسکون زاے کہ آن حضرت او را در ناحیہ از یمن عامل ساختہ بود ووسے ہفدہ سالہ
بود کتابے بوسے ہمراہ ساختہ کہ در وسے بیان فرائض وسنن وصدقات ودیات وجز آن نوشتہ وآن کتاب مشہور است
در باب سنن ودران کتاب نوشتہ بود۔ ان لا یمس القرآن الا طاہر۔ ہرگز مساس نکند قرآن را مگر کسے کہ پاک ست ومراد طاہر از حدث
داشتہ اند۔ رواہ مالک والدارقطنی۔ وعن نافع قال انطلقت مع ابن عمر فی حاجۃ۔ نافع کہ مولاے ابن عمر است وتابعی
ثقہ است کثیر الحدیث اصل او از دیلم ست وبعضے گفتہ اند از عرب ست واز کبار تابعین وائمہ ایشان ست مات سنۃ سبع عشر ومائۃ
گفت روان شدم ہمراہ ابن عمر در حاجتے کہ وسے داشت۔ فقضی ابن عمر حاجتہ۔ پس روان کرد ابن عمر آن حاجت خود را۔ وکان
من حدیثہ یومئذ ان قال۔ وبود از جملہ حدیث ابن عمر کہ دران روز کرد این کہ گفت۔ مر رجل فی سکۃ من السکک۔ گذشت مردے
در کوچہ از کوچہا وسکہ بکسر سین وکاف مشدد بمعنی راہ ہموار وبرابر۔ فلقی رسول اللہ۔ پس ملاقات کرد آن مرد پیغمبر خدا را
صلی اللہ علیہ وسلم وقد خرج من غائط۔ وحال آنکہ بتحقیق بیرون آمدہ بود آن حضرت از آبخانہ۔ او بول۔ یا از پیشاب کردن شک

راوی است۔ فسلم علیہ۔ پس سلام داد آن مرد بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ فلم یرد علیہ۔ پس باز نگردانید آن حضرت سلام بروے یعنی نداد جواب سلام وے۔ حتی اذا کاد الرجل ان یتواری فی السکۃ۔ تا وقتیکہ نزدیک بود آن مرد کہ پنہان گردد در کوچہ۔ ضرب رسول اللہ زد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بیدیہ علی الحائط۔ ہر دو دست خود را بر دیوار۔ ومسح بہما وجہہ۔ ومسح کرد بہر دو دست روے مبارک خود را۔ ثم ضرب ضربۃ اخری فمسح ذراعیہ۔ پستر زد ہر دو دست را بار دیگر بر دیوار پس مسح کرد ہر دو دست خود را تا آرنج یعنی تیمم کرد۔ ثم رد علی الرجل السلام۔ پستر باز گردانید بر آن مرد سلام را۔ وقال انہ لم یمنعنی ان ارد علیک السلام۔ وفرمود کہ مرا باز نداشت از رد کردن سلام بر تو چیزے۔ الا انی لم اکن علی طہر۔ مگر آنکہ نبودم من بر طہارت۔ رواہ ابوداؤد۔ ظاہر متبادر در حدیث آیندہ آنست کہ مانع از رد سلام آن بود کہ آن حضرت مکروہ داشت رد سلام را بے وضو بجہت اشتمال آن بر لفظ سلام کہ اسمے از اسماے الٰہی ست اگرچہ مراد بدان اینجا معنی سلامت ست و در اینجا غایت تعظیم است مر ذکر خداوند تعالےٰ ونام اورا ولیکن این مشکل می شود بآنکہ در صحیح آمدہ است کہ وے صلی اللہ علیہ وسلم ذکر میکرد خداوند تعالےٰ را در ہر وقت بہر حال واگر گویند کہ مراد بآن ذکر قلبی ست گوئیم بصحت رسیدہ است ذکر لسانی نزد خروج از خلا کہ میگفت الحمد للہ الذی اخرج عنی مایؤذینی الحدیث وتسمیہ پیش از وضو نیز گذشت کہ باز نمیداشت او را از قرآن ہیچ چیز مگر جنابت وبیرون می آمد از خلا وتعلیم میکرد صحابہ را قرآن پیش از آنکہ وضو سازد ومانند آن میگویند کہ عزیمت آن ست کہ بے وضو نام خدا نگیرند وآنچہ شما ذکر کردید ہمہ از قبیل رخصت است کہ براے تعلیم جواز وتسہیل امر بر امت آن را کردند گفتیم من وبخدا التوفیق کہ این جواب جاری نمیگردد در تسمیہ قبل الوضو چہ آن از قبیل عزیمت ست بے شبہہ بلکہ ہرچہ وارد شدہ در موضع خاص مستحب ست ذکر آن کما لا یخفےٰ پس ظاہر آن ست واللہ اعلم کہ ذکر خداے تعالےٰ بے طہارت جائز ست لیکن با طہارت افضل واکمل وادے است وبر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در ان وقت چیزے از سلطان وعظمت الٰہی جل ذکرہ وارد شدہ کہ نگذاشت او را کہ ذکر نام وے کند بے طہارت خصوصاً در رد سلام کہ گنجائش توقف وتاخیر دارد رد علی الفور واجب نہ ولیکن تا وضو کردن تاخیر نکرد در ان مبادا آن مرد برود وسلام فوت شود وعہد بعید گردد پس تیمم کرد وجواب سلام وے داد وتعلیم کرد کہ تیمم در امثال این کافی ست مع وجود القدرۃ بر آب فافہم۔ وعن المہاجر بن قنفذ انہ اتی النبی۔ روایت ست از مہاجر بن قنفذ بضم قاف وسکون نون وضم فا وذال معجمہ در آخر نام کہ او خلف بن عمیر ومہاجر لقب اوست کہ آن حضرت فرمود ہذا المہاجر حقا وصحابی قرشی تیمی ست وبعض گفتہ اند اسلام آورد در فتح مکہ است وحسن بصری وغیر وے از وے روایت کردہ اند کہ وے آمد پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم وہو یبول وحال آنکہ آن حضرت بول میکرد۔ فسلم علیہ۔ پس سلام کرد بر آن حضرت۔ فلم یرد علیہ۔ پس رد نکرد آن حضرت سلام را بروے حتے توضأ۔ تا آنکہ وضو ساخت اینجا چون بیم غایب شدن مسلم وفوات او نبود تا وضو ساختن تاخیر کرد پس از آن جواب سلام وے داد۔ ثم اعتذر الیہ۔ پستر عذر خواہی کرد بوے۔ وقال۔ وفرمود۔ انی کرہت ان اذکر اللہ الا علی طہر۔ بدرستی کہ من مکروہ پنداشتم کہ ذکر کنم نام خدا را مگر بر طہارت۔ رواہ ابوداؤد وروی النسائی الی قولہ حتے توضأ۔ روایت کرد این حدیث را تا آخر ابوداؤد وروایت کرد نسائی تا قول او حتے توضأ وقصہ اعتذار ذکر نکرد۔ وقال۔ وگفت نسائی این عبارت را کہ

فلما توضأ رد علیہ۔ طیبی گفتہ کہ درین حدیث دلیل است بر آنکہ ہر کہ تقصیر کرد در جواب سلام بعذرے از اعذار باید کہ اعتذار کند بسوئے وے تا منسوب نگردد بکبر و در بعض شروح گفتہ کہ حاشا کہ رسول خدا را صلی اللہ علیہ وسلم در ادائے عبادت تقصیر توان گفت بلکہ تاخیر از جہت وجوہ مشروعہ بود و اعتذار محض تفضل و تبرع و مقصود زجر و تشدید بود و تنبیہ بر آنکہ سلام بر بول کنندہ مکروہ ست و ترک کلام و کراہت آن بر قضائے حاجت و تنظیم ذات حق و صفات وے و تنزیہ ساحت عزت و عظمت وے تعالے کہ ذکر شود در ایچنین وقتے از جہت بودن سلام از اسمائے وے تعالے واللہ اعلم

الفصل الثالث عن ام سلمۃؓ۔ قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یجنب۔ بضم یا و کسر نون و بفتح یا و ضم نون ثم ینام۔ بود آن حضرت کہ جنب می شد پس تر خواب میکرد۔ ثم ینتبہ ثم ینام۔ بعد از خواب بیدار می شد باز خواب میکرد یعنے با جنابت مکرر خواب میکرد و بیدار میشد و مبادرت بغسل نمیکرد و سابقاً معلوم شد کہ وضو کردہ بخواب میرفت و خواب آن حضرت خود ناقض وضو نبود پس بہمان وضوی بود و از غیر وے صلی اللہ علیہ وسلم اگرچہ خواب ناقض ست اما ظاہر آنست کہ ہمان وضو کہ بعد از جنابت کردہ بخواب رفت در طہارت نوم کافی ست اگرچہ بعد از وے بیدار شدہ بعد از ان بخواب رفتہ است واللہ اعلم۔ رواہ احمد۔ وعن شعبۃ قال ان ابن عباس کان اذا اغتسل من الجنابۃ۔ گفت شعبہ کہ ابن عباس بود چون غسل میکرد از جنابت۔ یفرغ۔ بضم یا و کسر را۔ بیدہ الیمنی علی یدہ الیسری۔ میریخت آب بدست راست خود بر دست چپ۔ سبع مرار۔ ہفت بار۔ ثم یغسل فرجہ۔ پس تر می شست فرج خود را۔ فنسی مرۃ کم افرغ۔ پس فراموش کرد ابن عباس یکباری کہ چند بار ریختہ است فسالنی۔ پس پرسید مرا کہ چند بار ریختہ شدہ است آب۔ فقلت لا ادری۔ پس گفتم من در نمییابم و یاد ندارم من کہ چند بار شستہ شد۔ فقال۔ پس گفت ابن عباس بطریق زجر و توبیخ۔ لا ام لک۔ وما یمنعک ان تدری۔ نیست مادر مر ترا یا مباد مادر ترا چہ چیز باز داشت ترا از در یافتن و یاد داشتن و لا ام لک کلمہ ایست کہ عرب بطریق ذم و دشنام آن را ذکر کنند و لا ابا لک نیز در مثل این مقام مذکور گردد و ازینجا معلوم میشود کہ تلمیذ را باید کہ در پیش شیخ از عمل او حاضر و مستیقظ باشد و غافل نبود تا عمل او را یاد گیرد و بکار بندد و نقل کند و شیخ را میرسد کہ او را بر ترک آن ادب کند و درشتی نماید۔ ثم یتوضأ وضوءہ للصلوۃ۔ پستر وضو میکرد ابن عباس ہمچو وضوے وے برائے نماز۔ ثم یفیض علی جلدہ الماء۔ پستر میریخت بر بدن خود آب را۔ ثم یقول ہکذا کان رسول اللہ۔ پستر میگفت ابن عباس ہمچنین بود پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم یتطہر۔ غسل میکرد و مبالغہ میکرد در طہارت رواہ ابوداؤد۔ بدانکہ انچہ وارد شدہ است در احادیث از شستن آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم دستہا را پیش از شستن فرج یا مطلق ست یا دو بار یا سہ بار است و در فصل اول از باب الغسل ہم از روایت ابن عباس گذشت کہ ریخت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آب بدست راست خود بر دست چپ پس شست فرج خود را بے ذکر عددے معین پس انچہ از ابن عباس شعبہ روایت کرد کہ ہفت بار آب ریخت در صورتے مخصوص باشد بجہت مبالغہ در تطہیر و تنظیف چنانکہ در تطہیر اوانے در بعض احادیث آمدہ است و شیخ ابن حجر گفتہ کہ شاید بجہت نجاستے بود کہ در دست چپ وے بود و این وجہ افادہ عدد سبع نمیکند مگر آنکہ قید کنند

کہ بجا ستے سخت بود کہ جز بمبالغہ در غسل نزد و سبع عددے ست کہ روے بکمال دارد و اگر گویند کہ آن اتفاقاً بود از ابن عباس پس سوال و
از شعبہ نزد ایشان و درشتی نمودن بر وے ہم درایت منافات دارد بآن چہ این ظاہر در وجوب رعایت عدد است۔ وعن ابی رافع
مولاے آنحضرت است و بعض گفتہ مولاے عباس بود کہ بآن حضرت بخشیدہ بود نام او اسلم است در اصل قبطی ست اسلام آورد پیش از بدر
و حاضر نشد بدر را و حاضر شد احد را و مشاہدے کہ بعد از وست و گفتہ اند کہ چون بشارت آورد باسلام عباس آنحضرت او را
اعتاق کرد۔ قال ان رسول اللہ۔ گفت ابی رافع کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم طاف ذات یوم علی نسائہ۔ گشت کہ یک روزے
بر زنان خود و بگذشت بر ایشان یعنی جماع کرد با ہمہ ایشان یغتسل عند ہذہ و عند ہذہ۔ در حالے کہ غسل میکند نزد این و نزد این یعنی
نزد ہر کدام غسلی علیحدہ کرد۔ قال فقلت لہ گفت ابو رافع پس گفتم من مر آنحضرت را۔ یا رسول اللہ الا تجعلہ غسلا واحدا آخرا۔ آیا نمیگردانی یا چرا
نمیگردانی آن غسل را یعنی چرا بعد از ہمہ یک غسل نکردی و الا مخفف و مشدد ہر دو روایت است۔ قال۔ فرمود۔ ہذا۔ این ہر بار جدا
غسل کردن۔ ازکی۔ زیادہ شوندہ تر است از روے ثواب۔ واطیب۔ و خوش آیندہ تر است نفس را۔ واطہر۔ و پاک تر
و لطیف تر ست و ظاہر آنست کہ این ہر سہ بیک معنی ست یا قریب بمعنی اند براے تاکید و مبالغہ مکرر آوردہ و طیبی گفتہ کہ ظاہر
آنست کہ تطہیر براے ظاہر ست و تزکیہ و تطییب براے باطن با اول یعنی تزکیہ از براے ازالۂ اخلاق ذمیمہ و ثانی یعنی تطییب
براے تحلی باوصاف حمیدہ و ازینجا ظاہر شد کہ از انجا کہ بعد از ہمہ یک غسل کرد چنانکہ در فصل اول از حدیث انس گذشت از براے
تعلیم رخصت و تسہیل امر بر امت بود۔ رواہ احمد و ابو داؤد۔ وعن الحکم بن عمرو۔ صحابی ست نزول کرد بصرہ را و معدود است از ایشان
و والی گردانید او را زیاد بر بصرہ پس از ان عزل کرد و والی خراسان ساخت پس مرد بمرو سنہ خمسین یا احدے و خمسین روایت کرد
از وے حسن بصری و غیر وے۔ قال نہی رسول اللہ۔ گفت نہی کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان یتوضأ الرجل۔ از وضو کردن مرد
بفضل طہور المرأۃ۔ ببقیۂ آب طہارت زن خواہ بقیۂ آب وضو باشد یا غسل۔ رواہ ابو داؤد و ابن ماجۃ والترمذی و زاد۔ و زیادہ
کردہ است ترمذی این لفظ را بطریق شک راوی۔ او قال بسورہا۔ یا گفت وضو نکند مرد بسور زن و سور بضم سین و سکون واو
بقیہ شئے و بیشتر اطلاق وے بر بقیۂ طعام یا شراب کہ کسے بخورد یا بنوشد واقع شود اما مراد اینجا فضل طہور و بقیۂ آب طہارت
ست و شک راوی در مجرد لفظے ست کہ تلفظ کردہ بدان آن حضرت کذا قال الشیخ ابن حجر۔ وقال۔ و گفت ترمذی۔ ہذا
حدیث حسن صحیح۔ وعن حمید الحمیری قال۔ حمید بضم حا و فتح میم حمیری منسوب بحمیر بن سبا بکسر حا و سکون میم
تابعی جلیل القدر است و از قدماے تابعین از ثقات بصریین و ائمۂ ایشان است و محمد بن سیرین گفت کہ حمید اعلم اہل بصرہ
و افقہ ایشان بود گفت۔ لقیت رجلا صحب النبی۔ ملاقات کردم مردے را کہ صحبت داشتہ است پیغمبر را۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔
اربع سنین۔ چہار سال۔ کما صحبہ ابو ہریرۃ۔ چنانکہ صحبت داشتہ آن حضرت را ابو ہریرہ کہ در غزوۂ خیبر کہ در سال ہفتم از ہجرت
بود ایمان آورد۔ قال نہی رسول اللہ۔ گفت آن مرد کہ نہی کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان تغتسل المرأۃ بفضل
الرجل۔ از غسل کردن زنے بزیادتی و بقیۂ آبے کہ غسل کردہ است بدان مرد۔ او یغتسل الرجل بفضل المرأۃ۔ یا غسل

کند مرد بہ بقیہ آبے کہ غسل کردہ است بدان زن - زاد مسدد نیز یاد کردہ است مسدد بروزن معظم کہ از کبار اتباع تبع تابعین است در مرتبہ احمد بن حنبل رحمۃ اللہ علیہما این عبارت راکہ - ولیغترفا جمیعا - و باید کہ آب بگیرند از ظرف ہر دو از مرد و زن یکبارگی نہ بنوبت اگرچہ در اغتراف جمیعا نیز در کرت دوم غسل ہر یکے از فضل دیگر لازم می آید چنانکہ سابقا در حدیث عائشہ رض در آخر فصل اول از باب الغسل اشارت بدان کردیم اما این قدر عفو است و سنی عنہ غسل است بفضلے کہ بعد از غسل در ظرف بگذارد - رواہ ابو داؤد والنسائی وزاد احمد فی اولہ و زیادہ کردہ است امام احمد ہم از حمید حمیری در اول این حدیث این کلام راکہ - نہی ان یمتشط احدنا کل یوم - نہی کردہ است آنحضرت از ین کہ شانہ کند یکے از ما ہر روز - او یبول فی مغتسلہ یا بول کند در جاے غسل کردن - رواہ ابن ماجۃ عن عبداللہ بن سرجس - بدانکہ نزد اہل حدیث در طریق اسانید این دو حدیث سخن است واگرچہ ترمذی حدیث اول را حسن صحیح گفتہ است و لیکن بیہقی تضعیف آن کردہ وا بہری گفتہ کہ خطابی گفت اہل حدیث راضی نیستند بطرق اسانید سے اغتسال رجل بفضل ماء مرأۃ و اغتسال امرأۃ بفضل ماء رجل و اگر ثابت شود محمول است بر نسخ و شیخ ابن حجر گفتہ کہ ہیچ یکے از امت بآن نرفتہ و محال است کہ حدیث صحیح باشد و ہیچکس بآن عمل نکردہ و بسوے آن نرفتہ باشد و درین قول شیخ نظر است چہ بعضے از ائمہ مذہب امام احمد حنبل بدان رفتہ اند بطریق تعبد بدان قائل شدہ اند چنانکہ در شرح بتفصیل بیان کردہ ایم

باب احکام المیاہ

باب در بیان حکمہاے انواع آبہا چنانکہ آب آسمان و آب زمین و چشمہ و غیر چشمہ کہ دریا ست و آب ایستادہ و روان و قلیل و کثیر و مستعمل و غیر مستعمل و پس خوردہ حیوانات و آب حوضہا کہ در بیابانہا می باشند و آب گرم شدہ در آفتاب و غیر آن از انچہ درین باب مذکور شدہ .

الفصل الاول عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یبولن احدکم - باید کہ بول نکند یکے از شما - فی الماء الدائم الذی لا یجری - در آب ایستادہ کہ نمیرود و روان نیست - ثم یغتسل فیہ - پس تر وے غسل میکند دران آب و این گویا علت نہی از بول کردن است یعنی دور است از عاقل کہ بول کند در آب و حال آنکہ غسل کند در وے - متفق علیہ - باید دانست کہ مراد آب قلیل است چہ اگر کثیر باشد حکم جاری دارد و نجس نمیگردد و غسل در وے جائز و بعض گفتہ اند کہ اگر خود کثیر ہم باشد و متنجس نگردد بول کردن خوب نیست شاید کہ او را دیدہ دیگران ہم بول کنند و عادت گردد و رفتہ رفتہ آب تغیر یابد و مراد بتغیر آب تغیر صفات اوست از رنگ و بو و مزہ نہی بر تقدیر اول براے حرمت است و بر تقدیر ثانی براے کراہت و قید لا یجری براے آنست کہ آب جاری بوقوع نجاست پلید نگردد و نزد بعض شافعیہ آب اگر قلیل باشد و ہر چند جاری باشد مکروہ است و قید اغتسال اتفاقیست و وضو نیز عین حکم دارد و غائط نیز در حکم بول است بلکہ سخت تر و بدتر از ان و گفتہ اند کہ این ہمہ تفصیل در روز است و در شب قضاے حاجت در آب مطلق مکروہ و ممنوع است از جہت ترس اندلاے جن کہ میگویند کہ جاے ایشان در شب ہر جا کہ آب است می باشد کذا قال الشیخ ابن حجر المکی - و فی روایۃ لمسلم قال - و در روایتے مر مسلم را آمدہ است

لا یغتسل احدکم فی الماء الدائم وھو جنب۔ غسل نکند یکے از شما در آب ایستادہ وحالانکہ وے جنب ست و ایں جا مراد از ماء قلیل است زیرا کہ کثیر حکم جاری دارد و معنی قلیل و کثیر در فصل ثانی معلوم گردد۔ قالوا کیف یفعل۔ گفتند چون در آب غسل نکند چگونہ کند سیا با ہریرۃ قال۔ گفت ابوہریرہ۔ یتناولہ تناولا۔ بگیرد آب را گرفتنے یعنے بردارد آب را بدست وغسل کند بیرون آب ازینجا معلوم میگردد کہ اگر جنب دست در آب درآرد تا آب بگیرد وغسل کند آب مستعمل نمیگردد اما اگر دست در آب برائے شستن دست از جنابت درآرد مستعمل گردد کذا قال الشمنی۔ وعن جابر قال نہی رسول اللہ۔ گفت جابر نہی کرد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم ان یبال فی الماء الراکد۔ از بول کردن در آب ایستادہ۔ رواہ مسلم۔ وعن السائب بن یزید۔ حلیف بنی امیہ یا بنی عبد شمس است ولادت او در سال دوم از ہجرت ست وحاضر شد حجۃ الوداع را با پدرش در ہفت سالگی صحابی صغیر است روایت میکند از پدرش عامل گردانیدہ بود او را عمر رضی اللہ عنہ بر بازار مدینہ۔ قال ذہبت بی خالتی الی النبی۔ گفت سائب برد مرا خالہ من نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فقالت۔ پس گفت خالہ من۔ یارسول اللہ ان ابن اختی وجع۔ بدرستی کہ پسر خواہر من دردناک ورنجور ست۔ فمسح رأسی۔ پس بسود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بدست مبارک خود سر مرا۔ ودعا لی بالبرکۃ۔ ودعا کرد مرا ببرکت وزیادتی خیر۔ ثم توضأ۔ پستر وضو کرد آن حضرت۔ فشربت من وضوئہ۔ پس نوشیدم از آب وضوئے آن حضرت مراد بقیہ آب وضو است کہ در ظرف ماندہ یا آبے کہ از اعضائے شریف جدا گشتہ وگفتہ اند کہ ظاہر احتمال اول است واکثر علما برانند چنانکہ در حدیث دیگر آمدہ است کہ صحابہ جنگ میکردند بر سر آب وضوئے آنحضرت اینجا نیز گفتہ اند کہ بقیہ آب وضو مراد ست واگر آب جدا گشتہ از اعضائے شریف مراد باشد قول امام ابی حنیفہ بہ نجاست آب مستعمل مشکل میگردد مگر آنکہ گفتہ شود تجویز شرب او مر سائب را بجہت تداوی بود یا طہارت آن از خصائص آن حضرت دارند وخود چگونہ طاہر نباشد وتن پاک او رسیدہ وزوال نجاست حکمے کہ در حدیث است نیز بتماس بدن شریف تاثیر وسرایت کردہ وحال آنکہ بعضے از علما بطہارت فضلات وے صلی اللہ علیہ وسلم رفتہ اند کہ وجود شریف وے از سرتا پا ظاہر و باطن مزکی ومطہر است۔ ثم قمت خلف ظہرہ۔ پستر ایستادم من پس پشت آن حضرت۔ فنظرت الی خاتم النبوۃ۔ پس نگاہ کردم بخاتم النبوت۔ بین کتفیہ۔ میان ہر دو شانہ آن حضرت۔ مثل زر الحجلۃ۔ مانند زر حجلہ زر بتقدیم زائے مکسورہ بر رائے مہملہ وحجلہ بتقدیم حائے مہملہ بر جیم ہر دو مفتوح خانۂ عروسی وآن خانہ می باشد مثل خرگاہ تکمہا دارد کلان تشبیہ کردہ خاتم نبوت را در مقدار بآن ودر بعض روایات آن را تشبیہ کردہ اند ببیضۂ کبوتر وآن گوشت پارہ بود باین شکل بغایت نورانی ودرخشانی ودر بعض روایات آمدہ کہ در باطن او مکتوب بود اللہ وحدہ لاشریک لہ در ظاہر توجہ حیث شئت فانک منصور واین را خاتم نبوت بجہت آن گفتند کہ در کتب متقدمہ آن حضرت را صلی اللہ علیہ وسلم بدان نعت کردہ بودند پس آن علامتی ونشانے بود بر آنکہ وے نبی موعود بود یا علامت بود کہ وے خاتم النبیین است وبعد از وے پیغمبرے نباشد وگویند کہ در وقت رحلت آن را از کتف مبارک برداشتند وباین شناختند کہ وے صلی اللہ علیہ وسلم از دنیا انتقال کرد وتحقیق این در ابواب الشمائل آنحضرت در اواخر کتاب بیشتر ازین بیاید انشاء اللہ تعالے۔ متفق علیہ

الفصل الثانی - عن ابن عمر - رضی الله عنهما - قال سُئل رسول الله - گفت ابن عمر پرسیده شد پیغمبر خدا - صلی الله
علیه وسلم عن الماء یکون فی الفلاة من الارض - از حال آبے که بباشد در بیابان صحرا از زمین - وما ینوبه من الدواب والسباع
وحال آنچه بنوبت می درآیند دران آب از چارپایان و درندگان ومیخورند از ان و بول و سرگین میکنند دران - فقال اذا کان
الماء قلتین - پس گفت آن حضرت چون باشد آب مقدار دو قله - لم یحمل الخبث - برنمیدارد و قبول نمیکند پلیدے را یعنی
پلید نمی شود بافتادن چیزے از پلیدے دران و قله بضم بمعنی جرهٔ عظیم یعنی سبوے بزرگ که دران آب کنند و در اصل
قله چیزے بلند را گویند چنانچه کوه و کوهان و تارک سر و جره را نیز قله از جهت بلندی وے گویند و از ان جهت که برمیدارد
اورا مردے بزرگ و مقدار قله دو نیم مشک خرد که آن را قربه گویند داشته اند پس قلتین پنج مشک آب باشد و قسمے به
مقدار یک سبوے کلان که متعارف دیار ماست باشد و بحساب شرع پنجاه من گفته اند پس قلتین دو بست و پنجاه من
باشد و بعض گفته اند مقدار از قربه صد رطل عراقی ست و رطل عراقی صد و بیست و هشت درهم و من شرعی چهل پیسه سیر شاهی
است و این مذهب امام شافعی و امام احمد ست که چون آب قلتین باشد بافتادن نجاست نجس نگردد مادام که رنگ و بوے
و مزه آب را تغیر ندهد الا آنکه نزد امام احمد نجاست اگر بول و غائط سیلان کننده باشد متنجس مے گرداند مگر آنکه مانند حوضها
باشد که در راه مکه است و غریب آن ست که در کتب شافعیه آورده اند که همه آب نجس چون رفته رفته مقدار قلتین شود پاک
میگردد و باز چون اندکے از ان آب کم شود باز نجس می گردد گویا قلتین را نزد ایشان تاثیر و خاصیت است در طهارت آب
والله اعلم - رواه احمد و ابوداؤد والترمذی والنسائی والدارمی وابن ماجة و فی اخری لابی داؤد - و در روایتے دیگر مر ابی داؤد
را این چنین آمده که - فانه لا ینجس - و در صحت این حدیث میان محدثان اختلاف ست و صاحب سفر السعادة گوید جمعے
میگویند که این حدیث صحیح نشده و جمعے میگویند که این حدیث صحیح ست و اکابر اهل حدیث آن را در مصنفات خود ذکر کرده اند
انتهی و این حدیث در صحیحین نیست و علی بن مدینی که امام ائمه حدیث است و از شیوخ بخاری است و از اقران احمد بن حنبل
است گفته که این حدیث ثابت نشده است از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و گفته اند که وے مخالف اجماع صحابه است
که زنگی در چاه زمزم افتاده بود پس ابن عباس و ابن زبیر امر کردند بکشیدن تمامه آب و این بحضور صحابه بود هیچکس انکار بران نکرد
والله اعلم و گفته اند هیچیک از فریقین را در تقدیر و تحدید آب در تنجس و عدم آن حدیثے صحیح از ان حضرت ثابت نیست و طحاوی
که از ائمه مذهب حنیفه است گفته که حدیث قلتین اگرچه صحیح است ولیکن ما عمل بدان نکردیم از جهت آنکه قله مشترک ست میان
چند معنی جره و قربه و سر و بیقین معلوم نمی شود که مراد بدان چیست و تفصیل مقام آن ست که مذهب اصحاب ظواهر آن ست
که آب پلید نمیگردد بهیچ چیز و بهیچ حال خواه روان باشد یا ایستاده کم باشد یا بسیار خواه تغیر یابد رنگ و بو و مزه وے یا نیابد و عامه
علما از فقها و محدثین برانند که اگر کثیر باشد متنجس نمی گردد و اگر قلیل بود میگردد و آنکه در حدیث بیر بضاعه واقع شده است که الماء طهور لا ینجسه
شئی و تمسک اصحاب ظواهر است مراد بدان ماء کثیر است و اختلاف ست میان ائمه اربعه در مقدار قلیل و کثیر نزد امام مالک آنچه

تغیر بیابد بلون در یح وطعم وے کثیر است وانچہ تغیر یابد قلیل پس وے ہمین تغیر و عدم تغیر را معیار قلت و کثرت داشتہ و نزد امام شافعی واحمد ہرچہ بقلتین برسد کثیر و ہرچہ کمتر ازان باشد قلیل و نزد امام ابوحنیفہ واصحاب او کہ اگر آب آن قدر بود کہ بجنبانیدن اجزاے او از ہم جدا نگردد بزبعض بغسل و نزد بعض بوضو و نزد بعض بدست بے شدت وعنف کثیر ست والا قلیل و نزد متاخرین مشائخ بمساحت قرار یافتہ و نزد بعض بدہ در دہ و نزد بعض بہ بست در بیست و بعض ظن غالب دارند اگر ظن غالب وصول نجاست بجانب دیگر ست وضو نکند والا بکند و تحقیق دلائل و تفصیل آن در شرح سفر السعادۃ کردہ شدہ است و در شرح نیز آوردہ شد فلیطلب ثمہ۔ وعن ابی سعید الخدری قال۔ گفت۔ قیل۔ گفتہ شد۔ یا رسول اللہ انتوضأ من بیر بضاعۃ۔ آیا وضو لبسازیم از آب این چاہ کہ نام او بیر بضاعۃ است بضم باے موحدہ وضاد معجمہ و مشہور است در مدینہ مطہرہ۔ وہی بیر یلقی فیہا الحیض۔ وحال آنکہ آن چاہے ست کہ انداختہ می شود در وے حیض بکسر حا و فتح یا جمع حیضہ بکسر و سکون خرقہ جامہ بخون حیض آلودہ۔ ولحوم الکلاب۔ و انداختہ میشود در وے گوشتہاے سگان۔ والنتن۔ و انداختہ میشود نتن بفتح نون و سکون تا بوے بد و مراد اینجا چیز ہاے بدبو است۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان الماء طہور لا ینجسہ شئی۔ بدرستی کہ آب این چاہ پاک است پلید نمی گرداند او را چیزے زیرا کہ بسیار و چشمہ دار ست وگفتہ اند کہ این چاہ دران وقت جاری بود و رہے ببساتین داشت مثل جوے روان اگرچہ دہ در دہ نبود و آن قدر نبود کہ آب وے بتحریک منفصل نگردد فافہم و در بعض روایات از مشائخ مذہب ما چاہ چشمہ دار حکم آب جاری دارد۔ رواہ احمد والترمذی وابو داؤد والنسائی۔ وعن ابی ہریرۃ قال سال رجل رسول اللہ۔ پرسید مردے پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم فقال۔ پس گفت آن مرد۔ یا رسول اللہ انا نرکب البحر۔ بدرستیکہ ما سوار میشویم دریا را۔ ونحمل معنا القلیل من الماء۔ و بر میداریم با خود اندک از آب۔ فان توضأنا بہ عطشنا۔ پس اگر وضو کنیم بآن آب کہ برداشتہ ایم تشنہ می مانیم۔ افنتوضأ بماء البحر۔ آیا نگیریم ازان آب پس وضو کنیم بآب دریا گویا استبعاد ایشان توضی بآب دریا ناشی از فہم تخصیص بود از کریمہ وانزلنا من السماء ماء طہورا یا مخالفت وے آب آسمان را در اوصاف۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در بیان جواز توضی بآب دریا۔ ہو الطہور ماؤہ۔ دریا پاک کنندہ است آب وے۔ والحل میتتہ۔ و حلال است خود مردہ او مراد ماہی ست کہ او را ذبح نمیکنند و میتۃ بفتح میم چیزے کہ او را ذبح نکنند و ذبح ماہی ہمین شکار کردن و برآوردن ست از آب واگر در آب مردہ بمذہب ما حلال نیست و تحقیق آن در کتاب صید و ذبائح بیاید انشاء اللہ تعالے۔ رواہ مالک والترمذی وابو داؤد والنسائی وابن ماجۃ والدارمی۔ وعن ابی زید عن عبد اللہ بن مسعود ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لہ۔ ابو زید مخزومی کہ از تابعین است و مولاے عمرو بن حریث ست و بخاری او را تضعیف کردہ از عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ روایت میکند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفت مر او را۔ لیلۃ الجن۔ در شب جن و آن شبے ست کہ جنیان نزد حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم آمدند و آن حضرت ایشان را دعوت کرد و بر ایشان قرآن خواند و ایشان بر قوم خود باز گشتند

وحقیقت حال با ایشان گفتند چنانکه این قصه منطوق قرآن عظیم است پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب میخواست برای وضو
ابن مسعود حاضر بود ومطهره با خود داشت پس آن حضرت از وی پرسید - ما فی اداوتک - چه چیز است در مطهره تو - قال قلت نبیذ
گفت ابن مسعود گفتم نبیذ است در مطهره من - قال - گفت آنحضرت - تمرة طیبة وماء طهور - نبیذ چیست خرمای پاک وآب
پاک کننده پس روا باشد بوی وضو بی شبهه - رواه ابو داود - روایت کرد این حدیث را این مقدار ابو داود - وزاد احمد
والترمذی - واحمد وترمذی نیز زیادت کردند که - فتوضأ منه - پس وضو کرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم از آن نبیذ که در مطهره بود
وقال الترمذی ابو زید مجهول - وترمذی در این حدیث طعن کرده بجهت آنکه ابو زید که روایت وی از ابن مسعود آورده اند مردی
مجهول است وگفته اند که ابو زید مولای ابن حریث که حدیث وضوی نبیذ از ابن مسعود روایت کرده واز وی ابو فزاره
روایت کرده حدیث وی صحیح نیست وبخاری او را در ضعفا آورده وحاکم نیز بضعف وی حکم کرده وگفته اند که وی را
جز این یک حدیث نیست وبعض ابو فزاره را نیز تضعیف نموده اند ودر مصابیح گفته است - وصح عن علقمة عن عبد الله بن
مسعود قال - وبصحت رسیده است از علقمة بن قیس که تابعی مشهور است فقیه کبیر الشان وگفته اند که صحابه از وی علم میپرسیدند
وبود اشبه الناس بعبد الله بن مسعود در راه وروش مات سنة اثنین وستین که روایت کرد از ابن مسعود که گفت ابن مسعود - لم
اکن لیلة الجن مع رسول الله - نبودم من در لیلة الجن با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رواه مسلم - وچون ابن مسعود در این شب
با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم همراه نباشد حدیث مذکور که دلالت بر همراهی دارد صحیح نباشد بدانکه نبیذ تمر آنست که خرما را در
آب بیندازند وچند روز بگذارند تا شیرینی از وی جدا گردد وتیزی پیدا کند واین تا بسیار تیز وتند نشود حلال است وبرای
آنحضرت نیز میساختند وتتمه احوال واحکام آن در باب الاشربه بیاید ان شاء الله تعالی ووضو به نبیذ تمر مختلف فیه است وحنفیه اگر
آب خالص یافته نشود جائز دارند وبا وجود نبیذ نزد ایشان تیمم جائز نه واین حدیث ابو زید را که از ابن مسعود روایت کرده دلیل
آن می آرند وشافعیه در این حدیث بجهتی که معلوم شد طعن مینمایند وتضعیف میکنند ونزد تحقیق حق با امام ابو حنیفه است وجهالت
راویان حدیث ممنوع است وبودن ابن مسعود در لیلة الجن با آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت شده وتحقیق پیوسته است وچون
آنحضرت بدعوت جن مشغول شد ابن مسعود را در یکجای نشاندند ودائره گرد وی کشیدند وفرمودند تا ازین دائره بیرون نرود
وآنکه گفت وی در آن شب با آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبودم یعنی در وقت مفاوضه ومکالمه با جن حاضر نبودم یا در وقت بیرون
آمدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم همراه نبودم ودر آخر شب پیوستم وسخن در اینجا دراز است در شرح بسط نموده شده است آنجا باید
نگریست والله اعلم - وعن کبشة بنت کعب بن مالک وکانت تحت ابن ابی قتادة - وروایت است از کبشه انصاریه
بفتح کاف وسکون موحده دختر کعب بن مالک انصاری که از مشاهیر صحابه است وقصه وی در تخلف از غزوه تبوک مشهور است
وبود این دختر کعب زن پسر ابی قتاده ابی قتاده نیز صحابی مشهور است که او را فارس رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند
وابن حبان گفته که کبشه را نیز صحبت است کذا فی التقریب - ان ابا قتادة دخل علیها - روایت می کند کبشه که ابو قتاده

در آمد بر وی یعنی بر کبشہ۔ فسکبت لہ وضوء۔ پس ریخت کبشہ برای ابو قتادہ آب وضو را در ظرفی و در بعض روایات فسکبت بلفظ متکلم نیز آمدہ۔ فجاءت ہرۃ تشرب منہ۔ پس آمد گربہ کہ بنوشد ازان آب کہ برای وضو نہادہ بود۔ فاصغی لہا الاناء۔ پس مائل و کج گردانید ابو قتادہ برای گربہ ظرف آب را تا بآسانی آب بخورد۔ حتیٰ شربت۔ تا آنکہ بخورد گربہ آب را قالت کبشۃ فرآنی انظر الیہ۔ گفت کبشہ پس دید مرا ابو قتادہ کہ نگاہ می کنم بجانب وی از روی تعجب ازانکہ باند گربہ را تا از ظرفی کہ دروی آب وضو نہادہ بود بخورد۔ فقال۔ پس گفت ابو قتادہ۔ اتعجبین یا ابنۃ اخی۔ آیا عجب داری ای دختر برادر من بر عادت عرب کہ مخاطب را برادر زادہ و پسر عم می خوانند اگرچہ در واقع نہ اینچنین باشد و اخوت اسلام خود باقی ست۔ قالت فقلت نعم۔ گفت کبشہ پس گفتم من آری عجب دارم ازان۔ فقال ان رسول اللہ۔ پس گفت ابو قتادہ بدرستیکہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفتہ است کہ۔ انہا لیست بنجس۔ بدرستیکہ گربہ نیست پلید کہ آب بدہان انداختن وی پلید گردد و نجس بکسر جیم بمعنی پلید و بفتح جیم نیز خواندہ اند بمعنی پلیدی۔ انہا من الطوافین علیکم او الطوافات۔ بدرستیکہ گربہ از طواف کنندگان و گرد شما بر آیندگان است اگر نر است از طوافین است کہ بمعنی ذکور است و اگر مادہ ہست از طوافات است کہ بمعنے اناث است پس کلمہ او برائے شک راوی نباشد بلکہ لفظ آن حضرت باشد صلی اللہ علیہ وسلم و تواند کہ برای شک بود کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم من الطوافین فرمود یا من الطوافات و طواف صیغہ مبالغہ است کہ افادت غلبہ و کثرت می کند و مراد آنست کہ چون وے گرد شما بسیار می گردد اگر حکم بنجاست پس خوردہ او کنیم در حرج و مشقت افتید بنا بر آن رخصت کردیم یا مراد آن ست کہ وے دائم گرد شما میگردد و چنانکہ سائلان و محتاجان گردند پس مواسات و مہربانی با وی لازم باشد بر ہر تقدیر باعث مساہلہ و مسامحہ آمدہ و نزد امام ابو حنیفہ سور ہرہ مکروہ است اگر آب دیگر یافتہ نشود وضو کنند بآن و تیمم نکنند و اگر با وجود آب پاک وضو کند جائز بود و لیکن مکروہ و نزد ابی یوسف و ائمہ دیگر طاہر است منقول ابی حنیفہ بکراہت بجہت آنست کہ در حدیث دیگر ہرہ را از سباع خواندہ و سور سباع نجس است و لیکن حدیث انہا من الطوافین آورد نجاست را بکراہت۔ رواہ مالک و احمد و الترمذی و ابو داؤد و النسائی و ابن ماجۃ و الدارمی۔

وعن داؤد بن صالح بن دینار عن امہ ان مولاتہا ارسلتہا بہریسۃ الی عائشۃ۔ داؤد بن صالح بن دینار مدنی کہ از کبار تابعین است و از موالی انصار و بعض گفتہ اند مولای ابو قتادہ انصاری بود از مادر خود روایت میکند کہ زنی آزاد کنندہ مادر او بود فرستادہ مادر او را با ہریسہ کہ طعام مشہور ست مشتق از ہرس کہ بمعنی کوفتن سخت است و بمعنی اکل شدید نیز آمدہ نزد عائشہ رضی اللہ عنہا۔ قالت۔ گفت مادر وی کہ ہریسہ بردہ بود۔ فوجدتہا تصلی۔ پس یافتم عائشہ را کہ نماز مے کند فاشارت الی ان ضعیہا۔ پس بدست باز نمود بجانب من کہ بنہ ہریسہ را و ازینجا معلوم میشود کہ مانند این اشارت کردن روا است در نماز و نماز بدان تباہ نگردد و در بعض روایات نفقہیہ آمدہ است کہ اشارت مفہمہ مفسد نماز ست و اینحدیث بخلاف آنست و مفسد نماز یا کلام ست یا فعل کثیر۔ فجاءت ہرۃ۔ پس آمد گربہ۔ فاکلت منہا۔ پس خورد پارہ ازان ہریسہ۔ فلما

انصرفت عائشة من صلوتها - پس هرگاه برگشت و فارغ شد عائشه از نماز خود - اكلت من حيث اكلت الهرة - خورد آن هريسه را از همانجا كه خورده بود گربه گويا اين زن تعجب كرد و پرسيد - فقالت ان رسول الله - پس گفت عائشه بدرستيكه پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم قال انها ليست بنجس - گفته است كه گربه پليد نيست و پس خورده او پليد نه - انها من الطوافين عليكم - بدرستيكه گربه از جمله گردندگانست برگرد شما و گفت - انى رايت رسول الله - بدرستيكه من ديده ام پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم يتوضأ بفضلها - وضو ميكرد بآبى كه باقى مى ماند از گربه - رواه ابوداود - وعن جابر قال سئل رسول الله - گفت جابر پرسيده شد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم انتوضأ بما افضلت الحمر - آيا وضو كنيم بآبى كه زياده و باقى گذاشته اند خران - قال نعم - فرمود آرى وضو بكنيد - وبما افضلت السباع كلها - و بانچه باقى گذاشته اند درندگان نيز همه درندگان - رواه فى شرح السنة - و ازينجا معلوم ميگردد كه سور سباع پاك باشد چنانكه مذهب شافعى ست و نزد ما سور سباع نيز نجس ست زيراكه آن متولدست از لحم وى كه نجس ست و مذهب امام احمد نيز همين ست باختلافى كه در روايات ست نزد اصحاب او و احاديثى كه در طهارت آن آمده در صحت آنها سخن ست و اگر بصحت برسند مراد حوضها و غديرهاى بزرگ خواهد بود كه در بيابان هاست چنانكه بيايد و اگر درنده ها على العموم مراد باشند لازم آيد كه سور كلب نيز پاك باشد و اينجانب هيچكس نرفته - فائده - در محيط گفته است كه اگر سگ عضو انسانى يا جامهٔ او را بگيرد اگر در حال غضب بگيرد پليد نگردد و اگر بطريق مزاح و ملاعبت گيرد پليد گردد چه وے در حالت غضب بدندان گيرد فقط و در دندانهاى وى رطوبت نيست و در حالت مزاح بلبها ميگيرد و آنها رطب اند كذا قال الشمنى - وعن ام هانى قالت اغتسل رسول الله صلى الله عليه وسلم هو و ميمونة - روايت است از ام هانى بنت ابى طالب اسم او فاخته بود و بعض گفته اند هاتكه اسلام آورد در سال فتح روايت ميكند از وى على و ابن عباس و جماعهٔ كثير از تابعين باقى ماند تا بعد از خمسين در زمان معاويه كه گفت غسل كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم و ميمونه بنت حارث كه از امهات المومنين ست - فى قصعة فيها اثر العجين - بآبى كه در كاسه كلان بود كه در وى اثر و بقيه خمير بود و گفته اند كه مگر اثر خمير در قصعه بسيار نبود چنانكه تغيرى يابد آب كذا قال الشافعية و نزد ما اگر تغير نيز يابد يكے از اوصاف آب يعنى طاهر روا ست مگر آنكه آب را از طبع وى كه سيلان ست برآرد - رواه النسائى و ابن ماجة

الفصل الثالث

عن يحيى ابن عبد الرحمن قال ان عمر رضى الله عنه - خرج فى ركب فيهم عمرو بن العاص - يحيى بن عبد الرحمن كه از تابعين و مدنے و ثقه و رفيع القدر و كثير الحديث ست نبيرهٔ ابن حاطب ابن ابى بلتعه كه صحابى مشهور بود گفت كه امير المومنين عمر بيرون آمد در سواران كه در ميان ايشان عمرو بن العاص نيز بود - حتى وردوا حوضا - تا آنكه فرود آمدند بر بالاى حوضى - فقال عمرو يا صاحب الحوض هل ترد حوضك السباع - پس گفت عمرو بن العاص اى صاحب حوض آيا فرود مى آيند و در مى آيند براى آب خوردن در حوض تو درندگان - فقال عمر بن الخطاب يا صاحب الحوض لا تخبرنا - پس گفت امير المومنين عمر اى صاحب حوض خبر مده ما را بآن يعنى خبر دادن تو و خبر ندادن تو برابر ست نزد ما چنانكه فرمود - فانا نرد على السباع وترد علينا - زيراكه ما فرود مى آئيم بر درندگان و فرود مى آيند ايشان بر ما يعنى آبى ست بسيار گاهى ما مى آئيم و گاهى

درندگان می آیند و ضرر ندارد چنانکه در حدیث اول از فصل ثانی گذشت - رواه مالک وزاد رزین قال - روایت کرد
این حدیث را مالک و زیادت کرده است رزین گفته است که - زاد بعض الرواة فی قول عمر - زیادت کرده اند بعض راویان در
قول عمر ابن خطاب این را که گفت - وانی سمعت رسول الله - و بدرستیکه من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول - که
میگفت و میفرمود - لها ما اخذت فی بطونها - مر سباع راست چیزے که گرفتند در شکمهای خود و نوشیدند از آب - وما بقی فهو
لنا طهور و شراب - و چیزی که باقی ماند از آب پس آن برای ماست پاک کننده و نوشیدنی - **وعن ابی سعید الخدری**
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سئل عن الحیاض التی بین مکة والمدینة - روایت است از ابی سعید خدری که از ان حضرت صلی
الله علیه وسلم پرسیده شد از آب حوضها که میان مکه و مدینه اند - ترد ہا السباع والکلاب والحمر - فرود می آیند و در می آیند آن
را درندگان و سگان و خران - عن الطهر منها - پرسیدند از طهارت کردن ازان حوضها که آیا طهارت حاصل میشود ازان - فقال
لها ما حملت فی بطونها ولنا ما غبر - پس گفت آن حضرت مر سباع و کلاب و حمر راست آنچه برداشتند در شکمهای خود و ما را
است آنچه باقی ماند - طهور - پاک کننده است - رواه ابن ماجه - **وعن عمر بن الخطاب** - رضی الله عنه - قال لا تغتسلوا
بالماء المشمس - امیر المومنین عمر گفت که غسل نکنید بآب گرم شده در آفتاب - فانه یورث البرص - زیرا که بدرستیکه غسل کردن
بآب گرم شده بآفتاب می آرد برص را - رواه الدارقطنی - این اثرے ست از عمر رضی الله عنه آمده اما رفع آن بحضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم بصحت نرسیده کذا قالوا و در تنزیه الشریعة از عائشه آورده که گفت گرم کردم برای آنحضرت
صلی الله علیه وسلم آب در آفتاب پس فرمود مکن یا حمیرا که آن مورث برص ست رواه ابن نعیم فی الطب والدارقطنی
فی الافراد وفی السنن و ابن حبان از انس آورده که گفت غسل نکنید بآبی که گرم شده است در آفتاب که وی میرساند
برص و گفته که در اسانید این احادیث کذابان و وضاعان اند که قبول کرده نمی شود از ایشان حدیث و ثابت
نشده و از پیغمبر صلی الله علیه وسلم درین باب چیزے اما از عمر رضی الله عنه درین باب این قول بثبوت رسیده و شافعی آن
را بسندی آورده که رجال وی ثقات اند مگر ابراهیم که در وے اختلاف است و شیخ وی صدقه ضعیف است و دارقطنی
از طریق دیگر آورده و منذری و غیر وے آن را تحسین نموده است والله اعلم و دیگر بدانکه قول عمر که مؤلف آورده مخصوص
بغسل است و در سفر السعادة گفته در استعمال آب گرم شده بآفتاب حدیثی صحیح نشده و این شامل غسل و وضو و جز
آن است و پوشیده نماند که بر تقدیر ثبوت مراد اعتیاد و دوام بر ان خواهد بود یا نزد عدم معارض و مانع ازان چنانکه
در بعض اطعمه که اطبا ازان منع کرده اند و گفته اند

باب تطهیر النجاسات

نجاست پلیدی ضد طهارت و پاکی و نجس بفتح جیم و کسر آن پلید و در اصطلاح فقها بالفتح بمعنی پلیدی آید و بکسر بمعنی پلید و نجس
نجس از باب سمع یسمع و کرم یکرم هر دو آید و نجاسات بلفظ جمع آوردن بقصد اراده انواع اوست که مختلف است احکام آن -

الفصل

الفصل الاول - عن ابی هریرة رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا شرب الکلب
فی اناء احدکم - چون آب خورد سگ در آوند یکی از شما - فلیغسله سبع مرات - پس باید که بشوید آن آوند را هفت
بار - متفق علیه و فی روایة لمسلم - و در روایتی مر مسلم را این چنین آمده که - قال طهور اناء احدکم اذا ولغ فیه الکلب
پاک شدن ظرف یکی از شما چون آب خورد سگ در آن ظرف و ولوغ خوردن سگ آب باطراف زبان و
آن مخصوص است بدرندگان - ان یغسله سبع مرات - بشستن آن ظرف است هفت بار - اولهن بالتراب -
نخستین ازان هفت بار شستن بخاک است بدانکه شستن ظروف بولوغ کلب هفت بار مذهب اکثر محدثین است
و مذهب ائمه ثلثه هم همین است الا امام ابوحنیفه که نزد وی حکم سائر نجاسات دارد و آنچه در حدیث آمده است
محمول بر احتیاط است نه وجوب یا این در ابتدای اسلام بود پس ازان منسوخ گشت والله اعلم و آنکه گفت اولهن
بالتراب روایت مسلم است و در روایت ابوداود اخراهن آمده و در ترمذی اولهن او اخراهن و در روایتی نزد
بزار احداهن آمده و در روایتی از امام احمد هشت بار بشویند بار بخاک - وعنه قال قام اعرابی - گفت ابوهریره
ایستاد بادیه نشینی و اعراب بادیه نشینان عرب را گویند و بعض گویند بادیه نشین را اگرچه از عجم نیز بود و اعراب گویند
فبال فی المسجد - پس بول کرد اعرابی در مسجد - فتناوله الناس - پس گرفتند او را مردم و در افتادند در وی تا نگذارند که
بول کند - فقال لهم النبی - پس گفت مر ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دعوه - بگذارید او را که بول کند - وهریقوا علی بوله
سجلا من ماء - و بریزید بر جای بول او دلوی از آب - او ذنوبا من ماء - شک راوی است که سجلا فرمود یا ذنوبا این بر
تقدیری که سجل و ذنوب بیک معنی باشد و بعض گفته اند که سجل بفتح سین و سکون جیم دلو عظیم که پر آب باشد و ذنوب بفتح
ذال نزدیک بهمین و برین تقدیر او برای تخییر باشد صواب آنست که هر دو بمعنی دلو عظیم پر آب است و او برای شک
فانما بعثتم میسرین - زیرا که برانگیخته نشده اید و پیدا کرده نشده اید شما مگر آسانی کننده در دین و مهربانی نماینده - ولم
تبعثوا معسرین - و برانگیخته نشده اید دشواری دهنده و این صفت آنحضرت است صلی الله علیه وسلم که بغایت رفق و مهربانی
و سهولت و سماحت دین و شریعت موصوف است صحابه را که بتبعان او یند بآن موصوف ساخت مقصود ترغیب و تحریض بر رفق
و لطف است بآن اعرابی که بول کرد - رواه البخاری - و این حدیث دلالت دارد بر آنکه زمین پاک میگردد بریختن آب بر نجاست
بکثرت غلبه و بر آنکه غساله نجاست در شاشه پاک است اگر بر جای دیگر افتد از جامه و بدن و زمین یا از حصیر بر زمین چکد و علما
را درینجا اختلاف است مختار آنست که اگر بعد از پاک شدن محل جدا گردد پاک است و اگر پیش از پاک شدن جدا گردد پلید است
و اگر جدا گردد و رنگ و بوی آن متغیر باشد پلید میگردد باتفاق کذا فی مجمع البحار - و طیبی گفته که این حدیث دلالت دارد
بر آنکه زمین چون پلید گردد بخشک شدن پاک نگردد و کندن زمین و برداشتن خاک ازان واجب نیست و نزد ابی حنیفه
زمین بخشک شدن پاک گردد و اگر تا خشک شدن بگذارند زمین میاید کند و خاک ازان برداشت تا پاک گردد انتهی و

معلوم نیست که اصحاب ما در جواب این سخن چه گفته اند و من گفتم بحمد الله توفیق که حدیث دلالت نکرد بر آنکه قوم در آنجا نماز کردند پیش
از خشک شدن شاید که ریختن آب بالفعل برای آن بوده باشد که تا نجاست سبک گردد و بوی و رنگ بول بجهت غلبهٔ آب بر
طرف شود و پاک بخشک شدن شده باشد و حدیث ازین ساکت است والله اعلم — **وعن انس** رضی الله عنه — قال بینما نحن
فی المسجد مع رسول الله گفت انس در اثنای آنکه با بودیم در مسجد با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذ جاء اعرابی — ناگاه آمد اعرابی —
فقام یبول فی المسجد پس ایستاد که بول کند در مسجد — فقال اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم — پس گفتند صحابه — مه مه مکن مکن
و ازینجا معلوم میشود که تناول و در افتادن با اعرابی که در حدیث سابق مذکور شد بزبان بود نه بدست اگر چه فقیه یکی باشد فقال
رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا تزرموه — قطع نکنید بول او را — دعوه — بمانید او را ازرام بتقدیم زای بر را قطع
کردن بول کسی را و زرم منقطع شدن بول و اشک و جز آن و درین نهایت شفقت و مهربانی و حلم و کرم ست از آن حضرت بر غربا و
نادانان مع لهذا منع کرد و نصیحت نمود او را بنهایت نرمی و شفقت و حکمت در نهی از ازرام اعرابی آن بود که مسجد چون آلوده شد و در
قطع بول بروی ضرر است و باوجود آن جامهٔ آن پلید میگردد و مواضع متعدد از مسجد متنجس خواهد شد — فترکوه حتی بال — پس گذاشتند او را
تا آنکه بول کرد — ثم ان رسول الله — پس بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دعاه — خواند آن اعرابی را — فقال له ان هذه المساجد
لا تصلح لشیء من هذا البول والقذر — پس گفت آنحضرت مر او را که این مسجدها لائق نیست و نمی سزد هیچ چیزی را ازین بول و پلیدی — انما
لذکر الله والصلوٰة وقراءة القرآن — نیست مساجد مگر برای ذکر خدای تعالی کردن و نماز گزاردن و قرآن خواندن — او کما قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم — یا چنانکه گفت آنحضرت این لفظ در جای میگویند که بخصوص لفظ آنحضرت راوی را یاد نیست پس میگوید که
با این لفظ فرمود که من گفتم یا بلفظی دیگر که مشابه اوست — قال — گفت راوی — وامر رجلا من القوم — و فرمود آنحضرت مردی
را از صحابه که دلوی آب بیارد و بریزد در آنجا که بول کرده است — فجاء بدلو من ماء فشنه علیه — پس آورد آن مرد دلوی را از آب
پس ریخت آنرا بر بول و شن بسین مهمله ریختن و اگر بریزند و پریشان کنند شن گویند بشین معجمه و در حدیث بمهمله است در نسخ متعدده معتبره
و در بعض نسخ فشنه بمعجمه نیز واقع شده است — متفق علیه — **وعن اسماء بنت ابی بکر** — رضی الله عنها — قالت سألت امرأة
رسول الله — گفت اسماء بنت ابی بکر صدیق که صحابیه است و فضائل و مناقب بسیار دارد و والدهٔ عبد الله بن الزبیر پرسید زنی پیغمبر خدا
را صلی الله علیه وسلم فقالت — پس گفت آن زن — یا رسول الله ارأیت احدنا اذا اصاب ثوبها الدم من الحیضة — خبر ده
یکی از ما را چون برسد جامهٔ او را خون از حیض و حیضه بکسر حاء و فتح آن هر دو آمده است — کیف تصنع — چکند و چگونه پاک کند جامه
را از آن — فقال رسول الله — پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اصاب ثوب احداکن الدم من الحیضة — چون برسد
جامهٔ یکی از شما را خون حیض — فلتقرصه — پس باید که بمالد آنرا بسر انگشتان و ناخنان — ثم لتنضحه — پس تر بشوید او را و نضح در
لغت بمعنی پاشیدن آب است ولیکن در احادیث نزد ما محمول بر شستن ست — ثم لتصل فیه — پس اگر خواهد که نماز بگزارد
در آن جامه یعنی پیشتر از آنکه خشک گردد چنانچه در احادیث آینده بیاید — متفق علیه — **وعن سلیمان بن یسار** مولی

ام المؤمنین میمونه برادر عطای بن یسار از اهل مدینه و کبار تابعین ست فقیه فاضل ثقه عابد ورع حجت یکی از فقهای سبعه مدینه
مات سنة سبع ومائة - قال سألت عائشة عن المنی یصیب الثوب - گفت سلیمان پرسیدم عائشه را رضی الله عنها از حکم منی که
میرسد جامه را - فقالت کنت اغسله من ثوب رسول الله - گفت عائشه بودم من که می شستم منی را از جامهٔ پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم فیخرج الی الصلوة - پس بیرون می آمد آنحضرت بنماز - واثر الغسل فی ثوبه - ونشان شستن که تری میباشد در جامهٔ آنحضرت
میبود متفق علیه - **وعن الاسود وهمام** - اسود بن یزید بن قیس نخعی برادرزادهٔ علقمه بن قیس ست و بود اسن از عم خود و دیگر خال
ابراهیم نخعی ست زمان آنحضرت را دریافته و خلفای اربعه را دیده و از اکابر صحابه شنیده روایت میکند از وی خواهرزادگان او
ابراهیم وغیر او هشتاد حج وعمره بر آورده و بود صائم تا وقت موت و ختم میکرد در دو شب مات سنة اربع وخمسین او سبعین وهمام
نخعی نیز تابعی کوفی ثقه ست از عباد اهل کوفه و علمای آن روایت می کند از ابن مسعود و عائشه وجز ایشان از صحابه
و روایت کرد از وی ابراهیم وغیر وی مات سنة خمس وستین پس روایت میکنند این دو تابعین - عن عائشة قالت
کنت افرک المنی من ثوب رسول الله - گفت عائشه بودم من که میمالیدم منی را یعنی خشک را از جامهٔ پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم رواه مسلم - روایت کرد این حدیث را مسلم بروایت اسود وهمام از عائشه - وبروایة علقمة والاسود عن عائشة نحوه - و
روایت کرد علقمه و اسود از عائشه مانند آن - وفیه - و درین روایت این زیادتی نیز هست که - ثم یصلی فیه - پس نماز میگزارد
آنحضرت دران و این احادیث دلیل ست بر نجاست منی چنانکه مذهب ما و مذهب مالک در روایتی از احمد هست و نزد شافعی
و مشهور از مذهب احمد منی طاهر ست و دلیل ایشان آنست که منی اصل و مادهٔ پیدایش دوستان خدا ست پس چگونه گوئیم که
نجس ست و دارقطنی و طبرانی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت آورده اند که گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
از منی که میرسد جامه را پس فرمود که آن بمثابه آب بینی ست و آب حلق ست کفایت میکند که بمالی آنرا بخرقه یا بخشنی و دلیل ما
احادیث است که وارد شده در غسل از ان و فرک برای تسهیل امر ست بجهت شدت ابتلا نه از جهت طهارت و اگر گویند شاید
که غسل و فرک از جهت کمال نظافت باشد نه برای طهارت جوابش آنکه این خلاف ظاهر ست و تمام دلیل آنست که منی را با اشیای نجسه
جمع کرده اند چنانکه در هدایه حدیث آورده است که یغسل الثوب من النجس البول والغائط والدم والمنی والقی و آنکه ایشان گویند که منی
اصل آفرینش دوستان خدا ست علقه که خون بسته است نیز مادهٔ آفرینش دوستان خدا ست و خون باتفاق نجس ست و نیز گاهی پاک
از پلید پیدا میگردد چنانکه شیر از خون و منی همچنانکه اصل اولیای خدا ست اصل اعدای خدا نیز هست پس چگونه گوئیم که آن پاک
است و اما حدیث ابن عباس که آورده اند در صحت این حدیث سخن ست و اگر صحیح است منسوخ است والله اعلم - **وعن ام قیس بنت محصن**
بکسر میم و سکون حا و فتح صاد مهمله خواهر عکاشه بن محصن ست اسلام آورده بمکه قدیم و هجرت کرده بمدینه جمعی از صحابه و تابعین از وی
روایت کرده اند - انها اتت بابن لها - روایت است از ام قیس که وی آورد پسری را که مر او را بود صغیر لم یاکل الطعام - پسر خرد شیر
خواره که نخورده است هنوز طعام را - الی رسول الله - آورد نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاجلسه رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجره - پس بنشاند آنحضرت

آن پسر را در کنار مبارک شریف خود - فبال علی ثوبہ - پس بول کرد آن پسر در کنار شریف آنحضرت - فدعا بماء - پس طلبید آن حضرت
آبی را فنضحہ ولم یغسلہ - پس پاشید آب بران جامہ و نہ شست آنرا متفق علیہ - بدانکہ مذہب شافعی آنست کہ در بول صبی کہ ہنوز طعام
نخوردہ است پاشیدن آب کفایت دارد و حاجت بغسل نیست و ظاہر الحدیث دلالت دارد بر آن و بعضی از شافعیہ فرق کردہ اند
میان صبی و صبیہ و کفایت نضح در اول است نزد شافعی و نزد امام ابی حنیفہ و مالک ہمہ جا غسل میباید و مراد بنضح در حدیث نزد ایشان
غسل است و لم یغسل بآن معنی ست کہ مبالغہ در غسل نکرد از جہت عموم دلائل کہ دلالت دارد بر غسل بول و شمنی از طحاوی نقل
کردہ کہ مراد بنضح اینجا صب است یعنی ریختن آب از غیر مالیدن و بی فشردن و در حدیث آمدہ است از عائشہ رضی اللہ عنہا کہ خردی
را نزد آنحضرت آوردند پس بول کرد فرمود آنحضرت بریزند آب بروی ریختنی و در بول صبی این کفایت است و در بول صبیہ صب
باعصر می باید پس در ہر دو غسل است ولیکن در بول صبیہ مبالغہ و تاکید بیشتر است و وجوہ فرق میان صبی و صبیہ در شرح ذکر کردہ شدہ
است و اظہر وجوہ آنست کہ بالپسران ابتلاء و اختلاط بیشتر از دختران ست پس در ایجاب غسل و مبالغہ دران حرج و مشقت
است - وعن عبد اللہ بن عباس قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اذا دبغ الاہاب فقد طہر - چون دباغت دادہ شد
چرم پس بتحقیق پاک شد و دباغت پیراستن پوست باچیزی کہ گندگی و تباہی آنرا ببرد خواہ بادویہ یا بآفتاب و اون باشد نہ بخشک
شدن و در باد گذاشتن و اہاب بکسر ہمزہ چرم مطلقا پیش از دباغت یا بعد کذا فی القاموس و شمنی گفتہ کہ اہاب جلد پیش از
دباغت و بعد از دباغت ادیم گویند - رواہ مسلم - بدانکہ طہارت چرم بدباغت ثابت است باتفاق ائمہ اربعہ خواہ میتہ
بود یا مذبوح ماکول اللحم بود یا غیر آن الا آنکہ بعض اصحاب امام احمد را در اہاب میتہ کلامی ہست و محققان ایشان بطہارت
اند و احادیث درین باب مشہور است و پوست خنزیر و آدمی از ان مستثنی است آدمی از جہت کرامت و خنزیر بسبب اہانت
و در کلب اختلاف است و صواب آنست کہ وی نجس العین نیست چنانکہ خنزیر و فیل نزد امام محمد حکم خنزیر دارد و نزد امام ابو حنیفہ
و ابی یوسف و دیگر ائمہ ہمچنین است و از سلف منقول است کہ باستخوان موتی مانند فیل و جز آن انتفاع میکردند و از بان میتہ دندہ
و شانہ میگرفتند و بیہقی از انس آوردہ کہ آن حضرت را شانہ بود از عاج آوردہ اند کہ برای فاطمہ زہرا سلام اللہ علیہا و علی
آبائہا الکرام دو دستوانہ خرید از عاج و مشہور آنست کہ عاج نام دندان فیل ست و بعضی از محدثان گفتہ اند کہ نام حیوان
دیگر است دریائی کہ آنرا ذبل خوانند و بعض گویند کہ نام سلحفاۃ بحری است واللہ اعلم - وعنہ قال تصدق علی مولاۃ
لمیمونۃ بشاۃ - و ہم از ابی ہریرہ است کہ گفت تصدق کردہ شدہ بر جاریہ آزاد کردہ شدہ کہ مر ام المومنین میمونہ را بود
بگوسفندی - فماتت - پس بمرد آن شاۃ و مردہ افتادہ بود - فمر بہا رسول اللہ - پس گذشت بر آن شاۃ مردہ افتادہ
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقال ہلا اخذتم اہابہا - پس گفت آنحضرت چرا نگرفتید شما پوست آن را - فدبغتموہ - پس
دباغت میکردید آن را - فانتفعتم بہ - پس سود مند میشدید بدان - فقالوا انہا میتۃ - پس گفتند اہل خانہ میمونہ این شاۃ
خود مردہ است و انتفاع بدان حرام - فقال انما حرم اکلہا - پس فرمود آن حضرت حرام نیست مگر خوردن میتہ مطلق انتفاع

بدان و در بعض نسخ حرم بضم حا و تشدید را متفق علیہ۔ وعن سودۃ زوج النبی۔ روایت است از سودہ کہ از ازواج مطہرۂ
پیغمبر ست۔ صلی اللہ علیہ وسلم قالت ماتت لنا شاۃ۔ گفت سودہ مرد گوسفندے کہ ما را بود۔ فدبغنا مسکہا۔ پس باغت دادیم
ما چرم او را مسک بفتح میم وسکون سین چرم سلخ کردہ شدہ۔ ثم مازلنا ننبذ فیہ۔ پس ہمیشہ بودیم ما کہ نبیذ می ساختیم در مشکے کہ ازان
مسک ساختیم۔ حتی صار شنا۔ تا آنکہ گشت مشکے کہنہ دریدہ شدہ شن بفتح شین معجمہ وتشدید نون۔ رواہ البخاری
الفصل الثانی۔ عن لبابۃ بنت الحارث۔ ام الفضل ہلالیہ خواہر ام المومنین میمونہ و زوجہ عباس بن عبد المطلب
ام عبد اللہ بن عباس و فضل بن عباس۔ قالت کان الحسین بن علی رضی اللہ عنہما فی حجر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فبال علی ثوبہ
گفت لبابہ بود امام حسین بن علی مرتضٰے در کنار آن حضرت پس بول کرد بر جامۂ شریف وی۔ فقلت البس ثوبا واعطنی ازارک۔
لبابہ میگوید کہ گفتم مر آن حضرت را بپوش جامہ را و بدہ مرا ازار خود۔ حتی اغسلہ۔ تا آنکہ بشویم آن را۔ قال انما یغسل من بول الانثٰی۔
گفت آنحضرت شستہ میشود جامہ مگر از بول دختر۔ وینضح من بول الذکر۔ و پاشیدہ میشود آب از بول پسر شرح این حدیث
در حدیث ام قیس معلوم شد۔ رواہ احمد و ابو داؤد و ابن ماجۃ وفی روایۃ لابی داؤد والنسائی عن ابی السمح۔ و آمدہ است
در روایتے مر ابی داؤد و نسائی را از ابی السمح بفتح سین وسکون میم کہ خادم آن حضرت بود۔ قال۔ گفت یغسل من بول الجاریۃ
ویرش من بول الغلام۔ شستہ شود از بول دختر و پاشیدہ شود از بول پسر کہ شیر خوارہ باشد و طعامے نخوردہ باشد۔
وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا وطی احدکم بنعلہ الاذی۔ چون سپرکند یکے از شما
بپا پوش خود پلیدی را و اذی در اصل لغت چیزے مکروہ است کہ طبع ازان نفرت آرد و اطلاق او بر مقذورات ہم ازین
جہت ست۔ فان التراب لہ طہور۔ پس بدرستی کہ مابعدان خاک مر او را پاک کنندہ است اگرچہ خاکے باشد کہ بعد از سپر کردن
اذی بروے گذشتہ است و مراد نجاست خشک کہ چیزے ازان تعلق گرفتہ است بنعل یا خف پس دلک کرد آن را
بارض و اما رطب بدلک زائل نمیگردد مذہب امام اعظم و امام محمد این ست و نزد ابو یوسف و شافعی در قول قدیم مراد عام تر ست و انس
رطب نیز بدلک پاک میگردد و ایشان میگویند کہ امر مبنی بر یسر و رفع حرج است و نزد ایشان نیز مراد نجاست ذی جرم ست
اما در غیر ذی جرم مثل بول و خمر غسل واجب است و تورپشتی این حدیث را تاویلے دیگر کردہ است و گفتہ کہ مراد بہ بودن تراب
مطہر آنست کہ منتقل چون بپے سپر کند نجاست را بعد ازان بر رود اثر آن تراب میرسد او را کہ در آید در مسجد و بپے سپر کند زمین
او را یعنی مراد بطہارت در حق جواز صلوۃ نیست بلکہ طہارت در حق دخول مسجد و وطی ارض او ست زیرا کہ طہارت درینجا
مستحسن است اگرچہ واجب نیست و این تاویل خالی از بعدے نیست بحسب ظاہر عبارت حدیث و بالجملہ مراد آنست کہ نجاستے
نیست کہ بچسپد بجامہ و بدن و ملوث گردد بدان بلکہ مس یابس از انست کہ موجب تلوث نباشد و در صورت تلوث غسل واجب ست
باجماع۔ رواہ ابو داؤد و لابن ماجۃ معناہ۔ روایت کرد این حدیث را ابو داؤد و باین لفظ کہ مذکور شد و ابن ماجۃ این معنی را
بلفظے دیگر آوردہ۔ وعن ام سلمۃ قالت لہا امرأۃ۔ و روایت است از ام سلمہ رضی اللہ عنہا کہ گفت او را زنے

انی اطیل ذیلی۔ بدرستی کہ من دراز میکنم دامن جامہ خود را۔ وامشی فی المکان القذر۔ ورا ہ میروم در جاے پلیدی یعنی
اورا بچہ چیز پاک کنم وبشویم یا چکنم۔ قالت۔ گفت ام سلمہ قال رسول اللہ۔ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یطہرہ ما بعدہ
پاک میگرداند اورا چیزے کہ بعد از رفتن در مکان قذر ست یعنی بعد ازان کہ در جاے پاک راہ میروی تا کسے کہ بان برید
پاک میگرداند اورا چنانکہ در حدیث ابی ہریرہ معلوم شد ودرین حدیث ام سلمہ البتہ حمل بر قدر یابس می باید کرد چہ اجماع منعقدست
کہ جامہ چون پلید گردد پاک نشود مگر شستن بخلاف نعلین وخفین کہ جماعہ از تابعین بران رفتہ اند کہ پاک میشوند بدلک
اگرچہ نجاست رطب باشد چنانچہ قول امام شافعی وابی یوسف معلوم شد۔ رواہ مالک واحمد والترمذی وابوداؤد والدارمی
وقالا گفتہ اند ابوداؤد ودارمی کہ۔ المرأۃ ام ولد لابراہیم بن عبد الرحمن بن عوف۔ آن زن کہ پرسید از ام سلمہ
این مسئلہ ام ولد است مرابراہیم بن عبد الرحمن بن عوف راپس آن مرأۃ مجہول نباشد واین حدیث مطعون نگردد
وعن المقدام بن معدی کرب۔ بکسر را صحابی ست معدود در اہل شام نزول کرد حمص را وبوفود آوردہ بران حضرت
از کندہ روایت میکنند از ان حضرت واز صحابہ وروایت میکنند از وے جمعے از تابعین مات بالشام سنۃ سبع و
ثمانین۔ قال نہی رسول اللہ۔ گفت نہی کردہ است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم عن لبس جلود السباع۔ از پوشیدن
پوستہاے درندگان چنانکہ شیر وپلنگ ومانند آن۔ والرکوب علیہا۔ واز سوار شدن بران پوستہا مراد گسترانیدن
آنہاست ودر زیر نشستن بر آنہاست یا بر زمین انداختن وسواری کردن وعلت نہی آن گفتہ اند کہ آن از سیرت
جباران ودواب متکبران است پس نہی تنزیہی است وبر قول کسے کہ میگوید موہاے میتہ نجس ست وپاک نمیگردد
بدباغت نہی تحریمی نیز میتواند شد۔ رواہ ابوداؤد والنسائی۔ وعن ابی الملیح۔ بفتح میم۔ بن اسامۃ عن ابیہ عن النبی
صلی اللہ علیہ وسلم انہ نہی عن جلود السباع۔ روایت است از ابو الملیح کہ نام وے عامر بن اسامۃ بن عمیر ہذلی ست
واز ثقات تابعین ست وپدر او اسامہ از صحابہ است ظاہر آنست کہ مراد ابو الملیح سابق باشد وابو الملیح فارسی دیگر نیز ہست
تابعی ثقہ کہ آن حضرت منع کرد از پوستہاے درندگان۔ رواہ احمد وابوداؤد والنسائی۔ ونہی از جلود سباع
شامل ست لبس وافتراش ورکوب بران را۔ وزاد الترمذی والدارمی ان تفترش۔ ودرین روایت مخصوص بافتراش
گردد وعن ابی الملیح انہ کرہ ثمن جلود السباع۔ روایت است از ابی الملیح کہ وے مکروہ داشتہ است بہاے
چرمہاے درندگان را واین مذہب ابو الملیح است وبعضی قبیلکردہ اند کہ مراد پیش از دباغت ست کہ بجہت نجاست
بیع آن مکروہ وحرام داشتہ است ودر نسخہ اصل درینجا بیاض است ودر حاشیہ نوشتہ اند کہ رواہ الترمذی
فی کتاب اللباس وسندہ جید۔ روایت کرد این حدیث را ترمذی وسند وے سرہ وقوی است۔ وعن عبد اللہ
بن حکیم بضم عین وفتح کاف باہلی اسلامی ست کہ دریافتہ زمان سعادت بنشان آن حضرت را وشناختہ نشدہ از ورا
روایت واختلاف ست در صحبت وے وصحیح آن ست کہ تابعی ست۔ قال اتانا کتاب رسول اللہ۔ گفت آمد

ما را کتاب پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان لا تنتفعوا من المیتۃ۔ کہ سود مند نشوید از خود مردہ۔ باہاب ولا عصب۔ نہ بپوست ونہ بہ پے۔ رواہ الترمذی وابو داؤد والنسائی وابن ماجہ۔ این حدیث وامثال آن متمسک بعضے از اہل مذہب امام احمد است کہ جلد میتہ را طاہر ندارند اگرچہ مدبوغ باشد ودر صحت احادیث واردہ در طہارت آن تکلم کنند وبعضے از ایشان کہ التزام صحت آنہا میکنند عموم قرآن را کہ فرمودہ است (حرمت علیکم المیتۃ) اگرچہ مدبوغ باشد بسبب تخصیص نکنند وگویند کہ مقصود حرمت ہر جزو وے است بانچہ مقصود از اہاب انتفاع بدوست چنانکہ مقصود از لحم اکل است وحدیثے از دارقطنی نقل کنند کہ آن حضرت فرمود صلی اللہ علیہ وسلم کہ من رخصت کردہ بودم شما را در جلود میتہ وچون بیاید شما را کتاب من سود مند نشوید از میتہ نہ باہاب ونہ بہ پے واین مشعر ست کہ نہی بعد از رخصت ست وحق آن است کہ احادیث طہارت بعد از دباغت بسیار اند ومشہور کہ بمثل آن زیادت بر کتاب میتوان کرد واہاب نام جلد ست پیش از دباغت وخود در حدیث بخاری ومسلم آمدہ کہ حرام از میتہ اکل اوست نہ ہمہ چیز چنانکہ گذشت وجمہور ائمہ از مذہب امام احمد ومحققین ایشان نیز بہمین جانب اند کہ طاہر ست وحدیث عبد اللہ بن عکیم ضعف واضطرابی دارد کہ مقاومت بآن احادیث نمیتواند کرد ودر صحت او نیز سخن ست وصحیح آن است کہ وے تابعی مخضرم ست واللہ اعلم ومؤلف بعد ازین حدیث کہ دلالت دارد بر نجاست اہاب میتہ احادیث آورد کہ دلالت دارند بر طہارت آن بعد از دباغت اشارت بآنکہ مراد درین حدیث اہاب پیش از دباغت ست پس گفت۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم امر ان یستمتع بجلود المیتۃ اذا دبغت۔ گفت عائشہ کہ آن حضرت امر کرد بطریق اباحت بہ نفع کردن بپوستہای میتہ وقتیکہ دباغت دادہ شوند واگر بملاحظہ منع اضاعت واسراف امر استحباب نیز مراد دارند صورتے دارد واللہ اعلم۔ رواہ مالک وابو داؤد۔ وعن میمونۃ قالت مر علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم رجال من قریش۔ گفت میمونہ کہ گذشتند بر آنحضرت چند مرد از قریش کہ یجرون شاۃ لہم مثل الحمار۔ میکشیدند گوسفند مردہ کہ مر ایشان را بود مانند خر در ضخامت بجہت کلانی یا فربہی یا بسبب آماسیدگی۔ فقال لہم رسول اللہ۔ پس گفت مر ایشان را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لو اخذتم اہابہا کاشکے میگرفتید شما پوست اورا۔ قالوا انہا میتۃ۔ گفتند کہ این شاۃ خود مردہ است پوست اورا چگونہ گیریم۔ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یطہرہا الماء والقرظ۔ پس گفت آن حضرت پاک میگرداند آن را آب وقرظ بفتحتین برگ درخت سلم کہ بوے پوست پیرایند۔ رواہ احمد وابو داؤد۔ وعن سلمۃ بن المحبق۔ بضم میم وفتح حاے مہملہ وکسر باے موحدہ مشددہ وغالب بر زبان محدثان فتح باست صحابی ست معدود در بصریین روایت میکنند از وے حسن بصری وغیر وے۔ قال ان رسول اللہ۔ گفت کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم جاء فی غزوۃ تبوک۔ آمد در جنگ تبوک کہ نام موضعے است در جانب شام وآخر غزوات آن حضرت است در سال نہم۔ علی اہل بیت۔ بر اہل خانہ۔ فاذا قربۃ معلقۃ۔ پس ناگاہ مشکے آویختہ بود۔ فسال الماء۔ پس طلبید آنحضرت آب را۔ فقالوا۔ پس گفتند اہل آن خانہ۔ یا رسول اللہ انہا میتۃ۔ این قربہ

از پوست میتہ است کہ دباغت دادہ شدہ است - قال وباغہا طہورہا - فرمود آن حضرت دباغت دادن او پاک کنندہ اوست - رواہ احمد وابوداؤد

الفصل الثالث - عن امراۃ من بنی عبد الاشہل قالت قلت - روایت است از زنے از قبیلہ عبد الاشہل کہ مجہول ست ومعلوم نیست حال وے گفت گفتم - یا رسول اللہ ان لنا طریقا الی المسجد منتنۃ - بدرستی کہ ما را راہے ست بسوے مسجد گندیدہ - فکیف نفعل اذا مطرنا - پس چگونہ احتیاط واحتراز کنیم وقتیکہ باران دادہ میشویم - قالت - گفت آن زن فقال - گفت آن حضرت - الیس بعدہا طریق ہی اطیب منہا - آیا نیست بعد از آن راہ گندہ راہ دیگر کہ خوشتر وپاکیزہ تر باشد ازان - قلت بلے - گفتم آرے ہست - قال - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - فہذہ بہذہ - پس این راہ پاک بعد از وے می آید مقابل ست باین راہ کہ گندہ است یعنی ازان راہ گندہ اگر نجاستے میرسد براہ پاک کہ می آئی ازان نجاست پاک میشوی چنانکہ در حدیث لبابہ بنت الحارث وام سلمہ گذشت الا آنکہ درین حدیث ذکر نعلین وثوب نیست واحتمال ہر دو دارد ونیز بہ قرینہ مظہر ظاہر میشود کہ رطوبتے در نجاست نباشد واللہ اعلم - رواہ ابوداؤد - وعن عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ - قال کنا نصلی مع رسول اللہ - گفت ابن مسعود بودیم ما کہ نماز میکردیم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ولا نتوضأ من الموطی - ووضو نمیکردیم یعنی نمی شستیم عضو را یا جامہ یا نعلین را از آلودہ شدن نجاستے کہ در جاے سپر کردن بود وے - رواہ الترمذی - این نیز محمول بر چیزے خشک از نجاست خواہد بود کہ متعلق میشد نہ تر کہ آلودہ میشد چہ شستن ازان مجمع علیہ است چنانکہ گذشت - وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما - قال کانت الکلاب تقبل وتدبر فی المسجد فی زمان رسول اللہ - گفت ابن عمر بودند سگان کہ پیش می آمدند وپس میرفتند یعنی آمد ورفت میکردند در مسجد در زمان پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فلم یکونوا یرشون شیئا من ذلک - پس نبودند اصحاب کہ میپاشیدند چیزے را از آب از جہت آن - رواہ البخاری - واین بر تقدیرے کہ سگان تر نباشند نجاستے کہ از وے آنجا جدا گردد پس آب نمیریختند از مجرد در آمدن سگان وگفتہ اند کہ این در ابتداے اسلام بود بر اباحت اصلیہ پس ازان وارد شد امر بتکریم مساجد وتطہیر آن ومحافظت آن از در آمدن کلاب وحیوانات وساختن درہا ودربند ہا تا آنکہ یک وقتے امر کردہ بکشتن سگان - وعن البراء قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا باس ببول ما یوکل لحمہ - روایت ست از براء بن عازب کہ صحابی مشہور ست گفت فرمود صلعم نیست باک ببول آنچہ خوردہ میشود گوشت وے - وفی روایۃ جابر - ودر روایت جابر این چنین آمدہ کہ - قال - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ما اکل لحمہ فلا باس ببولہ - چیزی کہ خوردہ میشود گوشت وی پس نیست باک ببول او وتمسک کردہ است بظاہر این حدیث کسی قائل است بطہارت بول ماکول اللحم چنانکہ مالک واحمد وبعضے از شافعیہ وآن نزد ابی حنیفہ وابی یوسف نجاست خفیفہ است از جہت تعارض آثار شاید کہ تاویل نزد ایشان آنست کہ باس عظیم ندارد ودر غالب استعمال این کلمہ در جائی بود کہ جانب نقیض حکم اولی واحری است واللہ اعلم - رواہ احمد والدارقطنی

باب المسح علی الخفین

بدانکہ مسح موزہ جائز ست بہ سنت واخبار وآثار مشہورہ تا آنکہ ہر کہ اعتقاد آن نکند مبتدع کذا فی الہدایہ وتصریح کردہ جمعے

از حفاظ کہ حدیث مسح علی الخفین متواتر ست وجمع کردہ اند بعضے از محدثان راویان آن را از صحابہ از ہشتاد در گذشتہ اند
وعشرہ مبشرہ از ایشانند وابن عبد البر گفت نمیدانم کہ ہیچ یکے از علماے سلف انکار آن کردہ اند کذا فی المواہب اللدنیہ
وحسن بصری گفتہ کہ دریافتم ہفتاد نفر از صحابہ را رضی اللہ عنہم کہ ہمہ اعتقاد میکردند مسح خفین را وکرخی گفتہ کہ میترسم کفر را
برانکہ قبول ندارد مسح موزہ را زیرا کہ آثارے کہ در وے آمدہ در خبر تواتر ست وامام ابو حنیفہ گفتہ کہ قائل نشدم بمسح موزہ
تا آنکہ آمد مرا آثار مانند روشنی آفتاب بعد ازان بدانکہ مسح کردن بر موزہ رخصت ست وعزیمت شستن پاے ست ودر
ہدایہ گفتہ کہ ہر کہ اعتقاد ندارد مسح موزہ را مبتدع ست اما اگر اعتقاد دارد ومسح نکند از جہت اخذ بعزیمت ماجور باشد ودر
مواہب لدنیہ گفتہ کہ علماء را اختلاف ست کہ مسح کردن بر موزہ فاضل تر ست یا برکشیدن آنہا وپاہا شستن بعض
گفتہ اند کہ مسح کردن فاضل تر ست از جہت رد بر اہل بدع از روافض وخوارج کہ طعن میکنند بر آن ومختار در مذہب
امام احمد ہمین ست وامام نووی گفتہ کہ مذہب اصحاب ما آن ست کہ غسل افضل ست از جہت بودن وے اصل اما بشرط
آنکہ ترک نکند مسح را ودر روایتے از امام احمد ہر دو برابر ست از جہت ورود شریعت بہر دو وصاحب سفر السعادت گفتہ
مر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم را تکلف نبود در ہیچ جانبے نہ در مسح ونہ در غسل اگر موزہ پوشیدہ بودے نکشیدے
تا پاے بشوید واگر پا برہنہ بودے موزہ نہ پوشیدے تا مسح کند وعلماء را اختلاف ست دران واحسن اقوال ہمان ست
کہ موافق سنت باشد انتہے

الفصل الاول عن شریح بضم شین معجمہ وفتح را۔ بن ہانی۔ بہمزہ در آخر از جملہ اصحاب امیر المومنین علی است ثقہ است
ولادت او در زمان آن حضرت ست وپدر او ہانی صحابی ست وآن حضرت او را مکنی بابو شریح ساختہ۔ قال سألت
علی ابن ابیطالب عن المسح علی الخفین۔ گفت پرسیدم علی بن ابی طالب را از مسح کردن بر موزہ ہا کہ حکم آن چیست فقال جعل
رسول اللہ۔ پس گفت علی گردانیدہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ثلثۃ ایام ولیالیہن للمسافر۔ سہ روز وشبہای سہ روز مر مسافر را
ویوما ولیلۃ للمقیم۔ ویکروز ویک شب مر مقیم را۔ رواہ مسلم۔ وعن المغیرۃ بن شعبۃ انہ غزا مع رسول اللہ۔ روایت ست
از مغیرہ بن شعبہ کہ صحابی مشہور ست کہ وے غزا کرد ہمراہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم غزوۃ تبوک۔ کہ آخرین غزوات آنحضرت ست
قال المغیرۃ فتبرز رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قبل الغائط۔ پس بصحرا بر آمد آن حضرت بجانب قضای حاجت انسانی۔ فحملت
معہ اداوۃ۔ پس برداشتم با آن حضرت آب را در ظرفے کہ آن را اداوہ گویند واداوہ بکسر آوند خرد از چرم ودر باب وضو تحقیق معنی
آن گذشت۔ قبل الفجر۔ پیش از نماز بامداد۔ فلما رجع۔ پس ہر گاہ کہ باز گشت آنحضرت از جانب صحرا۔ اخذت اہریق علی
یدیہ من الاداوۃ۔ آب ریختن گرفتم بر ہر دو دست مبارک وی از اداوہ واز اینجا معلوم میشود کہ استعانت بغیر در وضو جائز ست
وتخصیص آن بحالت سفر وجہی ندارد واللہ اعلم۔ فغسل یدیہ ووجہہ۔ پس بشست آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہر دو دست خود را
وروی خود را۔ وعلیہ جبۃ من صوف۔ وبر بدن مبارک آنحضرت جبہ بود از پشم جبہ جامہ کہ بریدہ ودوختہ شدہ باشد وقمیص جامہ کہ جیب دارد

وقبا آنکہ جیب ندارد و اسم جبہ ہمہ را شامل ست - ذہب یحسر عن ذراعیہ رفت آن حضرت و خواست کہ کشف کند و برہنہ کند ہر دو ارش دست خود را - فضاق کم الجبۃ - پس تنگ آمد آستین جبہ - فاخرج یدیہ من تحت الجبۃ - پس بیرون آورد ہر دو دست خود را از زیر جبہ - والقی الجبۃ علی منکبیہ - و انداخت جبہ را بر ہر دو دوش مبارک خود و این جبہ ایست کہ در احادیث ذکر او واقع شدہ است کہ بروے جبہ رومیہ بود و تنگ بود و از ینجا معلوم شود کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم جامہ تنگ پوشیدہ است لیکن می گویند کہ آن را در سفر می پوشید - وغسل ذراعیہ - و بشست ہر دو ذراع خود را - ثم مسح بناصیتہ پس تر مسح کرد موے پیشانی خود را کہ آن را چہارم حصہ سر میدارند - وعلی العمامۃ - و مسح کرد بر عمامہ از برائے تکمیل مسح راس و اقامت سنت مسح چنانکہ تحقیق آن در باب وضو گذشت - ثم اہویت لانزع خفیہ - مغیرہ میگوید پس تر خم شدم و دست برآوردم تا بکشم موزہ ہائے آن حضرت را - فقال دعہما فانی ادخلتہما طاہرتین - پس فرمود بگذار و مکش موزہ ہا را زیرا کہ من در آوردہ ام پاہای را در حالتے کہ پاک اند یعنی پوشیدہ ام آنہا را بر طہارت و در ینجا کلامی ست کہ در شرح آن را ذکر کردہ ایم - فمسح علیہما - پس مسح کرد بر ہر دو موزہ - ثم رکب و رکبت - بعد ازان سوار شد آن حضرت و سوار شدم من - فانتہینا الی القوم - پس منتہی شدیم و رسیدیم بقوم وقد قاموا الی الصلوۃ - و حال آنکہ بتحقیق ایستادہ بودند بنماز گویا اشارتے از حضرت یافتہ بودند کہ اگر آمدن ما دیر کشد شما نماز بگزارید - ویصلی بہم - و میگزارد نماز بقوم یعنی امامت میکرد - عبد الرحمن بن عوف وقد رکع بہم رکعۃ - و بتحقیق گزاردہ بود وے با قوم یک رکعت - فلما احس بالنبی - پس ہرگاہ کہ آگاہ شد بہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ذہب یتاخر - رفت کہ پس تر شود و آنحضرت با مامت پیش آید - فاومی الیہ - پس اشارت کرد آنحضرت بجانب عبد الرحمن بن عوف کہ پیش ایستادہ باش و بحال خود باش فادرک النبی - پس دریافت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم احدی الرکعتین معہ - یکے از دو رکعت با عبد الرحمن بن عوف - فلما سلم قام النبی صلی اللہ علیہ وسلم وقمت معہ - پس ہرگاہ سلام داد امام بایستاد آن حضرت و ایستادم من نیز با وی - فرکعنا الرکعۃ التی سبقتنا - پس گزاردیم ما رکعتے را کہ سابق شدہ بود آن رکعت ما را و گزاردہ بود امام با قوم چنانکہ حکم مسبوق است - رواہ مسلم و ازین حدیث معلوم شد کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ببعض اصحاب اقتدا کردہ است و مجموع آن دو بار است یکبار دیگر با ابی بکر صدیق کرد در مثل ہمین واقعہ کہ بعبد الرحمن بن عوف گزارد و اما آنکہ در مرض اخیر گزارد آنجا امام آن حضرت بود و ابوبکر مقتدی بود بوی چنانکہ در محل خود تحقیق یافتہ است

الفصل الثانی - عن ابی بکرۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ رخص للمسافر ثلثۃ ایام ولیالیہن وللمقیم یوما ولیلۃ ابوبکرۃ تبا در آخر صحابی ثقفی کہ نام او نفیع است بضم نون و فتح فا روایت میکند از ان حضرت کہ رخصت کرد برائے مسافر سہ شبا روز و مر مقیم را یک شبا روز - اذا تطہر فلبس خفیہ - وقتے کہ طہارت کرد پس پوشید ہر دو موزہ خود را - ان یمسح علیہما - کہ مسح کند بران در وضوے کہ بعد ازین خواہد کرد - رواہ الاثرم فی سننہ - روایت کرد این حدیث را اثرم بثائے مثلثہ در سنن خود - وابن خزیمۃ والدار قطنی - و روایت کرد ابن خزیمہ و دار قطنی - وقال الخطابی ہو صحیح الاسناد -

وگفتہ است خطابی کہ این حدیث صحیح ست اسنادش۔ ہٰکذا فی المنتقی۔ این چنین ست در منتقی بضم میم وسکون نون وفتح قاف کہ نام کتاب خطابی ست۔ وعن صفوان بن عسال۔ بفتح عین مہملہ وسین مشددہ صحابی ست ساکن کوفہ دوازدہ غزوہ کردہ وگفتہ اند کہ عبداللہ بن مسعود از وے روایت کردہ۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یامرنا اذا کنا سفرا۔ گفت بود آنحضرت کہ امر میکرد مارا وقتیکہ می بودیم ما مسافر وسفر بفتح سین وسکون فا جمع سافر ست چنانچہ صحب جمع صاحب ورکب جمع راکب ان لا ننزع خفافنا۔ بکسر خا۔ ثلٰثۃ ایام ولیالیھن۔ کہ نکشیم موزہ ہائے خود را از پاہائے سہ روز وشبہائے آن الا من جنابۃ۔ مگر از غسل جنابت کہ در وے مسح بر موزہ درست نیست وموزہ را باید کشید۔ ولکن من غائط وبول ونوم لیکن در وضو کردن از غائط وبول ونوم نمی باید کشید وہمران مسح باید کرد ودرین عبارت بحسب قاعدہ عربیت کلامے ہست کہ در شرح آن را بیان کردہ ایم۔ رواہ الترمذی والنسائی۔ وعن المغیرۃ بن شعبۃ قال وضأت النبی۔ گفت وضو ساختم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یعنی ریختم آب بر اعضای شریف وی۔ فی غزوۃ تبوک۔ در جنگ تبوک فمسح علی الخف واسفلہ۔ پس مسح کرد آن حضرت بالائے موزہ را کہ بر پشت قدم ست وپایان آن را کہ جانب پایان قدم است۔ رواہ ابوداؤد والترمذی وابن ماجۃ وقال الترمذی۔ وگفت ترمذی۔ ہٰذا حدیث معلول۔ این حدیث معلول ست ودروی اسباب علل است کہ قادح اند بصحت آن وگفت۔ وسالت اباذرعۃ ومحمدا یعنی البخاری عن ہٰذا الحدیث۔ وپرسیدم اباذرعہ را کہ از کبار ائمہ حدیث است وپرسیدم بخاری را ازین حدیث کہ آیا صحت دارد۔ فقالا لیس بصحیح۔ پس گفتند این دو امام کہ این حدیث صحیح نیست۔ وکذا ضعفہ ابوداؤد۔ وہمچنین تضعیف کردہ است این حدیث را ابوداؤد ووجہ ضعف این حدیث دو چیز گفتہ اند یکے آنکہ اتصال این حدیث بمغیرہ ثابت نشدہ است بلکہ بورّاد بروزن خراد کہ کاتب ومولائے مغیرہ بود ووجہ دیگر آنکہ روایت کردہ است او را ثور بن یزید از رجا بن حیوۃ از کاتب مغیرہ وثور سماع ندارد از رجا ودر اکثر طرق مغیرہ مطلق واقع شدہ است کہ مسح علی الخفین بے ذکر اعلے واسفل ودر حدیث آیندہ آمدہ است کہ مسح علی ظاہرہما پس درین حدیث اضطرابے ہست واین نیز از اسباب قادحہ در صحت ست۔ وعنہ انہ قال رأیت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یمسح علی الخفین علی ظاہرہما۔ وہم از مغیرہ بن شعبہ است کہ گفت دیدم آنحضرت را کہ مسح میکرد بر موزہ ہا بر ظاہر آنہا۔ رواہ الترمذی وابوداؤد۔ وعنہ قال توضأ النبی صلی اللہ علیہ وسلم ومسح علی الجوربین والنعلین۔ وہم از مغیرہ است کہ گفت مغیرہ وضو کرد آن حضرت ومسح کرد بر جوربین ونعلین۔ رواہ احمد والترمذی وابوداؤد وابن ماجۃ۔ جورب موزہ کہ بر بالائے موزہ پوشیدہ مے شود تا بآشنہ وآن را جرموق وموق نیز گویند ودر شرح ابن ہمام از جوہری ومطرزی آوردہ کہ موق موزہ کوتاہ کہ پوشیدہ می شود بالای موزہ ودر شرح کتاب خرقی گفتہ جرموق موزہ کشادہ کہ پوشیدہ شود بالائے موزہ در بلاد بارہ ومسح بر جورب وقتیکہ پوشیدہ شود موزہ کہ بالا وپایان ہر دو بر طہارت جائز ست نزد محمد وابی یوسف مطلقاً ونزد امام ابی حنیفہ اگر ثخین ومجلد ومنعل باشد چنانکہ راہ رفتن بآن ممکن بود ونابستہ بر ساق بایستد جائز ست والا نہ مگر آنکہ نرم باشد چنانکہ آب مسح

بموزہ درون می رسد گویا کہ ایشان مسح کردہ در چنین جائز ست نزد امام احمد و نزد شافعی جائز نیست مسح بر جورب اگرچہ منعل باشد و این حدیث حجت ست بروے و روایت کردہ شدہ است از علی و ابن مسعود و انس بن مالک و عمر بن الخطاب و ابن عباس و جز ایشان رضی اللہ عنہم اجمعین

الفصل الثالث ۔ عن المغیرۃ قال مسح رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی الخفین ۔ روایت ست از مغیرہ گفت کہ مسح کرد آن حضرت بر خفین ۔ فقلت ۔ پس گفتم من بطریق استفہام ۔ یا رسول اللہ نسیت ۔ فراموش کردی یعنی شستن پایہا را کہ برنکشیدی موزہ ہا را ۔ قال بل انت نسیت ۔ فرمود من فراموش نکردہ ام بلکہ تو فراموش کردہ یعنی خطا کردہ در نسبت کردن نسیان بمن درین فعل ۔ بہذا امرنی ربی ۔ باین امر کردہ است مرا پروردگار من ۔ عزوجل ۔ و من بفرمودہ او کردہ ام نہ بفراموش کردن شستن پایہا را گویا این اول بار است کہ مغیرہ مسح موزہ را دیدہ و خیال کرد کہ مگر از شستن پایہا فراموش شدہ باشد پس فرمود امر الٰہی این چنین شدہ و مناسب آن بود کہ مغیرہ می پرسید کہ آیا حکمے تازہ شدہ است و وجوب غسل رجلین ساقط گشتہ ۔ رواہ احمد و ابوداؤد ۔ وعن علی رضی اللہ عنہ ۔ انہ قال ۔ گفت امیر المومنین علی ۔ لوکان الدین بالرای ۔ اگر می بود کار و بار دین برائے و حکم عقل ۔ لکان اسفل الخف اولی بالمسح من اعلاہ ۔ ہر آئینہ می بود پایان موزہ بہتر و سزاوار تر بمسح کردن از بالائے آن از جہت بودن جانب پایان محل تخبس و تلوث پس تطہیر و تنظیف آن اولی و انسب باشد ۔ وقد رأیت رسول اللہ ۔ و بتحقیق دیدم پیغمبر خدا را ۔ صلی اللہ علیہ وسلم یمسح علی ظاہر خفیہ ۔ مسح میکرد بر ظاہر یعنی بر بالائے موزہ ہائے خود ۔ رواہ ابوداؤد والدارمی معناہ ۔ روایت کرد این حدیث را باین لفظ ابوداؤد و دارمی مضمون آن را بعبارت دیگر آوردہ و از ینجا معلوم گردد کہ حکم عقل و اتباع وے در مقابلہ حکم شارع و قیاس در برابر نص باطل ست

باب التیمم

تیمم در لغت بمعنی قصد است و در شرع عبارت ست از قصد کردن خاک پاک و مسح کردن روئے و دست بدان بنیت تطہیر و قصہ ابتدائے شریعت تیمم آن ست کہ در صحیح بخاری از عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا روایت میکند کہ گفت بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در بعضے از سفر ہائے وی تا بودیم ببیدا یا بذات الجیش پس گسست گردن بند من پس توقف فرمود آن حضرت برای جستن آن و توقف نمودند مردم با وی و در آن منزل آب نبود و با خود آب نداشتند پس آمدند مردم نزد ابوبکر صدیق و گفتند نمی بینی کہ چہ کرد عائشہ نگاہ داشت پیغمبر خدا و مردم را پس آمد ابوبکر و آنحضرت سر خود را بر زانوئے من نہادہ بخواب رفتہ بود پس گفت مرا ابوبکر کہ نگاہ داشتی تو پیغمبر خدا و مردم را و نیستند بر آب پس عتاب کرد مرا ابوبکر و گفت آنچہ خدا خواستہ است کہ بگوید و طعن کرد بدست خود در تہیگاہ من و نتوانستم جنبید بجہت خواب کردن آنحضرت بر ران من پس برخاست آن حضرت و صبح کرد بے آب پس فرستاد خدای تعالیٰ آیت تیمم را پس گفت اسید بن حضیر این نگر نخستین برکت شما در دین ای آل ابوبکر عائشہ میگوید پس برخیزانیدند شتر مرا پس یافتم گردن بند را در شیب شتر

و در حدیث دیگر آمده که عائشه بعاریت گرفت قلاده را از اسما بنت ابی بکر پس گم گشت قلاده پس فرستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مردے را بجستن آن پس دریافت مردم را وقت نماز پس بگزاردند نماز بے وضو وشکایت بردند بحضرت پس فرستاد خداوند تعالے آیت تیمم را پس گفت اسید بن حضیر بعائشه جزاے خیر دہد ترا خداے تعالے اے عائشه بخدا سوگند فرود نیامد ترا امرے که ناخوش داری آن را مگر آنکه گردانید خداوند تعالے آن را براے تو و براے مسلمانان خیر دیگر بدانکه علما را اختلاف است درانکه تیمم دو ضربه است یکے براے وجه دوم براے هر دو دست تا آرنج یا یک ضربه است براے روے و کفهاے دست و اول قول ابی حنیفه و صاحبیه و مالک و محفوظ و مختار از مذهب شافعی و بعض اصحاب احمد بن حنبل ست و قول علی مرتضے و ابن عمر و حسن بصری و شعبی و سالم بن عبدالله و سفیان ثوری و اکثر علماے امصار و امصار و ثانی مذهب مشهور امام احمد و قول قدیم شافعی و منقول از عطا و مکحول و اوزاعی و اسحاق بن راهویه و ابن جریر و ابن المنذر و ابن خزیمه و جز ایشان از اصحاب حدیث و در هر دو جانب احادیث نیز واقع شده چنانکه در کتاب بیاید و محدثان میگویند که احادیث قول ثانی اصح و اقوی ست و تحقیق آن ست که احادیث مذهب اول نیز صحیح اند و احادیث ظاهر در مذهب ثانی ماول اند و تمامه این مبحث در شرح بتفصیل ذکر کرده شده است والله اعلم

الفصل الاول عن حذیفة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فضلنا علی الناس بثلث فزونی داده شده است ما را در شرف و کرامت بر مردم که پیغمبران گذشته اند از انبیا و امت هاے ایشان بسه خصلت و سه فضیلت جعلت صفوفنا کصفوف الملائکة گردانیده شده است صفهاے ما در معرکه جنگ با کافران یا در نماز بجماعت که جهاد است بالنفس و جنود شیطان مثل صفوف فرشتگان در صورت و هیئت با تمام صف اول یا در قرب و دنو یا در تعظیم و تکریم و در قول خداوند تعالے که فرموده است وَالصَّافَّاتِ صَفًّا قسم است بملائکه و مصلین - وجعلت لنا الارض کلها مسجدا - و گردانیده شده است براے ما زمین همه زمین مسجد یعنی موضع سجود و تواند که مراد موضعے باشد که مبنی و مهیا گردانید براے نماز و چون جائز شد نماز در همه مکانها گویا که آن مکانها مسجد گشتند و این بخلاف امم سابقه است که ایشان را نماز درست نبود مگر در صوامع و کنائس این چنین است عبارت حدیث و شاید که در مسافرت چیزے میساخته باشند و نمازی نموده باشند مثل صوامع و کنائس ایشان و در غیر آن درست نه - وجعلت تربتها لنا طهورا اذا لم نجد الماء - و گردانیده شده خاک زمین براے ما پاک کننده که کنایت از تیمم است وقتیکه نیابیم آب را - رواه مسلم - و ازین حدیث تخصیص تراب براے تیمم معلوم گردد و مذهب شافعی و احمد در اقوی روایتین و ابی یوسف این ست و در روایتے از ابو یوسف و احمد بر ریگ نیز درست ست و نزد امام ابوحنیفه و مالک و محمد و احمد در روایتے درست است بهرچه از جنس زمین ست و آن هرچه بآتش نگدازد و نرم نشود و بسوختن خاکستر نگردد و دلیل ایشان حدیث جابر ست که در صحیح بخاری ست که وجعلت لی الارض مسجدا وطهورا و ارض همه را شامل است و عمل باین حدیث اولے و احوط است که درین عمل بحدیث حذیفه نیز هست اما عمل بحدیث حذیفه که

مخصوص بتراب ست مفوت عمل باین حدیث میگردد کذا قیل وبعض گفته اند که تربت مخصوص بتراب نیست چه تربت هر مکان
آنچه دروست از تراب وغیره اما در قاموس گفته است که ترب بالفتح وتراب وتربت همه بیک معنی ست ونیز روایت بلفظ تراب
آمده است چنانکه ابن خزیمه وغیر او در حدیث علی رضی الله عنه روایت کرده اند که وجعل التراب لی طهورا کذا فی فتح الباری
وبدانکه خصائص وفضائل آن حضرت صلی الله علیه وسلم که بآن ممتاز ومخصوص ست از انبیاے سابق در ظاهر وباطن
بیحد وبیشمار است جمعی از علما بعض آن را ذکر کرده اند وچندے ازان در شرح نقل کرده شده است والله اعلم وعن
عمران قال کنا فی سفر مع النبی صلی الله علیه وسلم۔ گفت عمران بن الحصین که از مشاهیر صحابه وعالیقدر ست سی سال
صاحب فراش بود وملائکه بروے سلام میدادند رضی الله عنه بودیم ما در سفرے با آنحضرت صلی الله علیه وسلم فصلی بالناس
پس نماز بگزارد بمردم یعنی امامت کرد ایشان را۔ فلما انفتل پس هرگاه که برگشت وفارغ شد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از نماز۔
اذا هو برجل معتزل لم یصل مع القوم۔ ناگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ملابس ست با مردے در گوشه نشسته که نماز نکرده است با قوم
فقال ما منعک یا فلان ان تصلی مع القوم۔ پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم چه منع کرد ترا ای فلان از نماز گزاردن با قوم
قال اصابتنی جنابة ولا ماء۔ گفت آن مرد مانع این ست که رسیده است مرا جنابت ونیست آب که بدان غسل کنم۔ قال گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم۔ علیک بالصعید۔ بر تو باد که لازم گیری صعید را۔ فانه یکفیک۔ زیرا که وی بسنده است ترا وصعید بمعنی خاک آید
وبعض گفته اند صعید بمعنی روی زمین ست وغالبا این مرد عالم بود بجواز تیمم برای حدث نه برائے جنابت ولهذا بیان نکرد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم کیفیت تیمم را متفق علیه۔ وعن عمار قال جاء رجل الی عمر بن الخطاب رضی الله عنه۔ روایت ست از عمار بن یاسر
گفت آمد مردے نزد امیر المومنین عمر۔ فقال انی اجنبت فلم اصب الماء۔ پس گفت آن مرد که من جنب شدم پس نیافتم آب را
چه کار کنم یعنی تیمم کنم برائے جنابت ودرین حدیث جواب عمر مذکور نیست وگویا عمر رضی الله عنه خاموش ماند در جواب مسئله
وے که تیمم برائے جنابت درست باشد یا نه پس عمار قضیه از سرگذشت خود نقل کرد که بدان معلوم گردد که تیمم برای جنابت
کافی ست ودر بعض طرق مسلم ونسائی آمده است که عمر فرمود لا تصل وبعض شراح زیاده کرده اند یعنی حتے تجد الماء واین
مذهب مشهور ست از عمر وابن مسعود ونیز موافق اوست ومیان ابن مسعود وابی موسے بر سر این مناظره رفته که جنب را
تیمم هست یا نه وابن مسعود ازان رجوع نموده وبعض گفته اند که توقف عمر رضی الله عنه بجهت عدم تذکر قضیه بود که دران
سفر بود وبیاد او نیامد ولهذا در بعض روایات آمده است که عمر بعمار گفت از خدا بترس یا عمار که چه میگوئی۔ فقال عمار لعمر
پس گفت عمار مر عمر را۔ اما تذکر انا کنا فی سفر انا وانت۔ آیا یاد نداری که بودیم ما در سفرے من وتو یعنی هر دو جنب بودیم
فاما انت فلم تصل۔ اما تو که عمر بن الخطابی نگزاردی نماز را وتوقف کردی دران بگمان آنکه تیمم مر جنابت را کفایت نمی کند
واما انا فتمعکت۔ واما من غلطیدم در خاک بقیاس آنکه تیمم در جنابت چون بجائے غسل است تمام بدن را باید کرد وآنکه
در قرآن مجید فرموده است مخصوص بوضو خواهد بود وازینجا معلوم میشود که از صحابه در زمان آن حضرت اجتهاد واقع میشد

و بر مجتہد ملامت نیست اگرچہ صواب نکند و چون عمل کرد براجتہاد اعادہ نیست بروے و لہذا آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم عمار را رضی اللہ عنہ امر باعادہ نکرد فصلیت۔ عمار گفت پس از ان نماز گزاردم من۔ فذکرت ذلک للنبی۔ پس ذکر کردم آن را برائے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فقال انما کان یکفیک ہٰکذا۔ پس گفت آن حضرت این ست جز این نیست کہ کفایت میکند ترا چنین۔ فضرب النبی صلی اللہ علیہ وسلم۔ پس بزد آن حضرت برائے بیان ہٰکذا کہ مراد بدان صورت تیمم ست۔ بکفیہ الارض۔ بہر دو کف دست خود زمین را۔ و نفخ فیہما۔ و دمید در ہر دو کف دست از برای تخفیف غبار آنہا تا مشوہ و زشت نشود بدان روے کہ در حکم مثلہ است۔ ثم مسح بہما وجہہ و کفیہ۔ پستر مسح کرد بہر دو کف دست خود روے خود را و ہر دو کف دست خود را باین طریق کہ مسح کرد پشت دست راست را بدست چپ و پشت دست چپ را بدست راست و در بعض روایات بواو آمدہ بتقدیم وجہ بر کفیہ و بعکس نیز آمدہ و در بعض تیمم آمدہ بتقدیم کفیہ بر وجہ و از ینجا معلوم می شود کہ ترتیب در تیمم فرض نیست کذا قال الشیخ۔ رواہ البخاری۔ روایت کرد این حدیث را بخاری۔ ولمسلم نحوہ۔ و مر مسلم را مانند این آمدہ۔ وفیہ۔ و در روایت مسلم این چنین است۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ انما یکفیک ان تضرب بیدیک الارض بسندہ بود ترا کہ میزدی بہر دو دست خود زمین را ثم تنفخ۔ پستر میدمیدی ہر دو کف دست را۔ ثم تمسح بہما وجہک و کفیک۔ پستر مسح می کردی بہر دو دست روی خود را و ہر دو کف دست خود را این حدیث دلالت دارد کہ ضربہ واحد کفایت میکند در تیمم چنانکہ مذہب بعض است برخلاف مذہب جمہور و شیخ محی الدین نووی ازین جواب گفتہ است کہ مقصود آنحضرت بیان صورت ضربہ است برای تعلیم عمار و نمودن آورا کہ زدن دست بر زمین این چنین است و نمی باید بر زمین غلطید چنانکہ کرد عمار رضی اللہ عنہ نہ بیان کیفیت تیمم ہمہ و تمامہ انچہ حاصل می گردد بدان تیمم پس روایت کرد عمار تعلیم کردن آن حضرت ضرب را و لہذا در روایات دیگر از عمار در سنن ابی داؤد و جز آن آمدہ است انچہ نص در بودن تیمم دو ضربہ و نیست در بعض روایات این حدیث ضربہ واحدہ صریحاً بلکہ گفت ضرب بکفیہ الارض ثم مسح وجہہ و کفیہ و این باطلاق خود احتمال تکریر نیز دارد و اما ذکر کفین و مسح آنہا نیز بجہت آن است کہ مقصود بیان تیمم تمامہ نیست پس اقتصار کرد بران از جہت کفایت کردن در تعلیم ضرب بدلیل ذکر ذراعین تا مرفقین در احادیث دیگر در جاے کہ مقصود ذکر تیمم بتمامہ بود و بعض می گویند کہ مراد بکفین اینجا یدین ست و چنانکہ گاہے ید ذکر میکنند و کف مراد میدارند مثل قولہ تعالی والسارق والسارقۃ فاقطعوا ایدیہما اگر کف ذکر کنند و مراد ید دارند دور نباشد و کلام درین مقام در شرح زیادہ برین واقع شدہ چنانکہ ظاہر شدہ کہ قول بضربتین ارجح و اقوی ست واللہ اعلم۔ وعن ابی الجہیم بضم جیم و فتح ہا و سکون یاے تحتانیہ۔ بن الحارث بن الصمۃ بکسر صاد و تشدید میم مفتوحہ انصاری صحابی مشہور ست خواہر زادۂ ابی بن کعب باقیماند تا امارت معاویہ۔ قال مررت بالنبی گفت ابو الجہیم گذشتم من بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم وہو یبول۔ وحالانکہ آن حضرت بول میکرد فسلمت علیہ۔ پس سلام کردم بروے۔ فلم یرد علی۔ پس نگفت جواب سلام مرا حتی قام الی جدار۔ تا آنکہ ایستاد آن حضرت بجانب دیوارے فمسحہ۔ پس

کاوید دیوار را حت بمہملہ و ثناۃ تراشیدن منی خشک از جامہ و برگ از درخت و حتات تراشہ ہر چیزے بعصا کانت معہ یعنی چوبیکہ با آن حضرت بود عادت شریف بود کہ چوبے سر کج در دست می بود یا ہمان عنزہ مراد است کہ خادمان می برداشتند چنانکہ در کتاب طہارت گذشت و ظاہر عبارت معہ ناظر درین معنی ست و کاویدن دیوار برائے آن بود کہ غبارے از دیوار بدست بچسپد اگرچہ شرط نیست و لہذا در حدیث دیگر از ابی الجہیم کہ بیاید ذکر آن نیست۔ ثم وضع یدیہ علی الجدار۔ پس تر نہاد ہر دو دست خود را بر دیوار۔ فمسح وجہہ و ذراعیہ پس مسح کرد روے مبارک خود را و ذراعین خود را۔ ثم رد علی۔ پس تر گفت جواب سلام مراجعت تعظیم اسم الٰہی کہ السلام ست و تحقیق این در باب الخلا گذشت و مؤلف می گوید کہ صاحب مصابیح این حدیث را در صحاح ذکر کردہ۔ ولم اجد ہذہ الروایۃ فی الصحیحین۔ و نیافتم من این روایت را در صحیحین۔ ولا فی کتاب الحمیدی۔ و نہ در کتاب حمیدی کہ جامع است میان صحیحین۔ ولکن ذکرہ فی شرح السنۃ۔ و لیکن ذکر کردہ است آن را محیی السنۃ در شرح سنۃ از طریق شافعی۔ وقال۔ و گفتہ است۔ ہذا حدیث حسن

الفصل الثانی عن ابی ذر۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الصعید الطیب وضوء المسلم بدرستی کہ خاک پاک کنندہ مسلمان است۔ وان لم یجد الماء عشر سنین۔ اگرچہ نیابد آب را فرضا دہ سال و در ینجا مبالغہ و تاکید ست در طہوریت خاک و تنبیہ بران کہ خاک خلف مطلق ست مر آب را چنانکہ مذہب ما است نہ ضروری مثل وضوی معذور چنانکہ مذہب شافعی ست و تحقیق این معنی در اصول فقہ و فروع آن در فقہ مذکور است۔ فاذا وجد الماء فلیمسہ بشرہ۔ پس چون یابد آب را پس باید کہ برساند و صرف کند آب را بشرہ خود را یعنی اندام خود را امس بضم یا و کسر میم از امساس بمعنی مسح است و مراد اینجا وضو ست و بشر بفتحتین لبشرہ بمعنی ظاہر جلد و مراد اندام است۔ فان ذلک خیر۔ زیرا کہ بدرستی آب نیکو ست و افضل است در تطہیر و مراد آن نیست کہ نزد وجود آب وضو و تیمم ہر دو جائز است و لیکن وضو اولی و افضل است بلکہ وضو واجب است و تیمم اصلا جائز نہ و لفظ خیر باین معنی کہ اینجا است نیز می آید چنانکہ در قول حق تعالی اصحاب الجنۃ یومئذ خیر مستقرا و احسن مقیلا رواہ احمد والترمذی وابو داؤد وروی النسائی نحوہ الی قولہ عشر سنین۔ وعن جابر قال خرجنا فی سفر۔ گفت جابر بن عبد اللہ انصاری بیرون آمدیم ما در سفری۔ فاصاب رجلا منا حجر۔ پس رسید مردے را از رفیقان ما سنگے فشجہ فی راسہ۔ پس جراحت کرد آن سنگ در سر آن مرد۔ فاحتلم۔ پس محتلم شد آن مرد۔ فسال اصحابہ۔ پس پرسید یاران خود را۔ ہل تجدون لی رخصۃ فی التیمم۔ آیا می یابید براے من رخصت در تیمم۔ قالوا ما نجد لک رخصۃ۔ گفتند یاران او نمی یابیم براے تو رخصت در تیمم۔ وانت تقدر علی الماء۔ و حال آنکہ تو قدرت داری بر آب و آب موجود است نزد او فہم کردند این جماعہ از قول حق سبحانہ فلم تجدوا ماء کہ وجود آب و قدرت بر تحصیل آن مانع است از جواز تیمم و ندانستند کہ مراد قدرت بر استعمال و عدم تضرر بآن ست۔ فاغتسل۔ پس غسل کرد آن مرد۔ فمات۔ پس بمرد۔ فلما قدمنا علی النبی۔ پس ہرگاہ کہ ما قدوم آوردیم بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اخبر بذلک۔ خبر کردہ شد آنحضرت باین واقعہ۔ قال۔ فرمود۔

قتلوہ قتلہم اللہ۔ کشتند او را بکشد ایشان را خدائے تعالیٰ وازین جا معلوم شد کہ تکلم بمجاز و اسناد بسبب جائز است اہل حقیقت بعد ازانکہ اعتقاد قلبی بر حقیقت ثابت باشد۔ الا سألوا اذا لم یعلموا۔ چرا سوال نکردند علما را وقتی کہ ندانستند حکم را۔ فانما شفاء العی السوال۔ پس نیست شفا و دور شدن علت عجز و نادانی و نافہمیدن مراد و نرسیدن بوے مگر سوال کردن و پرسیدن از دانایان۔ انما کان یکفیہ ان یتیمم۔ جز این نیست کہ بس بود او را کہ تیمم میکرد۔ ویعصب علی جرحہ خرقۃ۔ ومی بست بر جراحت خود جامۂ پارہ را۔ ثم یمسح علیہا۔ پستر مسح میکرد بران خرقہ۔ ویغسل سائر جسدہ۔ ومی شست باقی اندام خود را درین حدیث امر است بجمع میان تیمم و شستن باقی بدن۔ رواہ ابوداؤد ورویٰ ابن ماجۃ عن عطاء بن ابی رباح عن ابن عباس۔ وعن ابی سعید الخدری قال خرج رجلان فی سفر۔ بیرون آمدند دو مرد در سفرے۔ فحضرت الصلوٰۃ۔ پس در آمد وقت نماز۔ ولیس معہما ماء۔ ونبود با ایشان آب۔ فتیمما صعیدا طیبا۔ پس قصد کردند خاک پاک را یعنی تیمم کردند۔ فصلیا۔ پس بگزاردند نماز۔ ثم وجدا الماء فی الوقت۔ پستر یافتند آب را در وقت نماز یعنی ہنوز وقت باقی بود کہ آب یافتند۔ فاعاد احدہما الصلوٰۃ بوضوء۔ پس باز گردانید یکے ازان دو مرد نماز را بوضوء ولم یعد الآخر۔ و باز نگردانید دیگرے۔ ثم اتیا رسول اللہ۔ پستر آمدند آن دو مرد نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فذکرا ذلک۔ پس ذکر کردند این قصہ را۔ فقال للذی لم یعد۔ پس گفت آن حضرت مر آنکس را کہ باز نگردانید نماز را۔ اصبت السنۃ۔ یافتی تو طریقہ مسلوک را در دین کہ بر تقدیر نایافتن آب تیمم کردی و چون یافتی آب را اعادہ نکردی حکم شریعت ہمین ست۔ واجزأتک صلوٰتک۔ وبس است ترا نمازے کہ کردی۔ وقال للذی توضأ واعاد۔ وگفت آنحضرت مر آنکسے را کہ وضو کرد و باز گردانید نماز را۔ لک الاجر مرتین۔ مر ترا است اجر و ثواب عمل تو دو بار یکبار باداے فرض بہ تیمم بجہت عذر و بار دیگر بگزاردن نماز نفل نزد زوال عذر۔ رواہ ابوداؤد والدارمی۔ روایت کرد این حدیث را ابوداؤد و دارمی۔ وروی النسائی نحوہ وروایت کرد نسائی مانند آن باختلاف در بعض الفاظ۔ وقد روی ہو وابوداؤد ایضا عن عطاء بن یسار مرسلا۔ وبتحقیق روایت کرد نسائی وابوداؤد نیز از عطاء بن یسار کہ از تابعین ست بطریق ارسال

الفصل الثالث۔ عن ابی الجہیم بن الحارث بن الصمۃ۔ بکسر صاد و فتح میم مشددہ۔ قال اقبل النبی۔ گفت پیش آمد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم من نحو بئر جمل۔ از جانب موضعے کہ میخوانند او را بئر جمل بفتح جیم و میم و آن موضعی معروف است بمدینہ۔ فلقیہ رجل۔ پس ملاقی شد آن حضرت را مردے کہ ہمین ابوالجہیم باشد کہ راوی حدیث است و ذکر کردہ است خود را بلفظ غائب بیان کردہ است آن را شافعی در روایت خود از طریق اعرج۔ فسلم علیہ۔ پس سلام کرد آن مرد بر آنحضرت۔ فلم یرد النبی صلی اللہ علیہ وسلم۔ پس نداد آن حضرت جواب سلام او را۔ حتی اقبل علی الجدار۔ تا آنکہ روی آورد آنحضرت بر دیوار۔ فمسح بوجہہ ویدیہ۔ پس مسح کرد بر روے مبارک خود و ہر دو دست خود۔ ثم رد علیہ السلام۔ پس جواب سلام داد او را این حدیث ہر دو طریق را محتمل ست و در حدیث سابق از ابی الجہیم وجہہ و ذراعیہ بود و در بعض روایات درین

حدیث نیز وجہ و ذراعیہ آمدہ است اما از ضرب و ضربتین ساکت است۔ متفق علیہ۔ وعن عمار بن یاسر انہ کان یحدث انھم تمسحوا۔ در روایت ست از عمار کہ وے حدیث می کرد کہ صحابہ مسح کردند۔ وھم مع رسول اللہ ۔ و حال آنکہ ایشان بودند با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بالصعید۔ بخاک۔ لصلوۃ الفجر۔ برائے نماز بامداد۔ فضربوا باکفھم الصعید۔ پس بزدند بکفہای دست خود خاک را۔ ثم مسحوا الوجہ بھم مسحۃ واحدۃ۔ پستر بمالیدند بروہای خود یکبار بالیسیٰ یعنی تکرار نکردند چنانکہ در وضو میکنند ثم عادوا فضربوا باکفھم الصعید۔ پستر باز گشتند پس بزدند بکفہاے خود صعید را۔ مرۃ اخری۔ بار دیگر۔ فمسحوا بایدیھم کلھا۔ پس بمالیدند بدستہاے خود تمامہ دستہا را۔ یعنی الی المناکب والاباط۔ تا دوشہا بر ظاہر و تا بغلہا در باطن من الطون ایدیھم۔ بیان اباط است۔ رواہ ابوداؤد۔ این حدیث از عمار نص است در ضربتین و حدیث مذکور در فصل اول از وے ظاہر در ضربۂ واحدہ و تاویلش معلوم شد ولیکن درین حدیث تا مناکب و آباط آمدہ و غالباً نظر قوم بدان افتاد که ایدی در آیت تیمم مقید بغایت نیامدہ وید تمام کل ست از غیر ملاحظہ فرعیت تیمم بر وضو و عدم اطلاع بر بیان آنحضرت چنانکہ از حدیث وجہ و ذراعیہ معلوم می گردد و جمہور نظر کردند بر فرعیت تیمم و خلفیت آن از وضو با حصول بیان از جانب شارع فافہم۔

باب الغسل المسنون

بدانکہ مولف درین باب چہار غسل ذکر کرد غسل جمعہ و غسل بعد از غسل میت و بعد از حجامت و نیز وا اسلام و غسل عیدین ذکر نکرد با آنکہ مسنون و مستحب ست نزد ائمہ زیرا کہ نزد محدثین حدیثے در غسل عیدین بصحت نرسیدہ و مؤلف در باب عیدین نیز حدیثے نیاوردہ و در جامع الاصول نیز از کتب ستہ درین باب حدیثے نیاوردہ و در کتب دیگر نیز یافتہ نشدہ الا دو حدیث یکے از فاکہہ ابن سعد و دیگر از زیاد بن عیاض و ہر دو حدیث را گفتہ اند کہ ضعیف اند در شرح ذکر آن کردہ شدہ است و در جامع الاصول از عبداللہ بن عمر از حدیث مؤطا آوردہ کہ عبداللہ بن عمر روز عید فطر پیش از آنکہ بمصلے رود غسل می کرد و گفتہ اند کہ شدت مبالغہ او در باب متابعت تقاضا میکند کہ حدیثے درین باب صحیح شدہ است و نیز مؤلف غسل روز عرفہ ذکر نکرد و در کتب احادیث نیز یافتہ نمیشود و فقہا ذکر کردہ اند و غسل برای احرام خود باتفاق مسنون ست و در احادیث صحیحہ واقع ادرا مگر از جہت آن ذکر نکرد کہ در مجلس مذکور ساختہ است اما غسل جمعہ را نیز در باب الجمعہ ذکر کردہ ست و اینجا نیز ذکر کرد بعد از آن بدانکہ اختلاف ست در غسل جمعہ ہمہ ائمہ متفق اند بر سنیت و استحباب آن الا امام مالک و بر روایتے از امام احمد کہ نزد ایشان واجب ست از جہت ورود آن بصیغۂ امر چنانکہ فرمود من جاء منکم یوم الجمعۃ فلیغتسل کسیکہ بیاید از شما نماز جمعہ را باید کہ غسل کند و بصریح لفظ وجوب نیز آمدہ چنانکہ گفت غسل الجمعۃ واجب علی کل مسلم غسل جمعہ واجب است بر ہر بالغ مسلم و جمہور علما گویند کہ مراد بوجوب تاکید و مبالغہ است در استحباب بدلیل احادیث دیگر کہ در جواز وضو وارد شدہ است چنانکہ از احادیث کہ در باب وے آوردہ معلوم گردد

الفصل الاول عن ابن عمر رضی اللہ عنہما۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا جاء احدکم الجمعۃ فلیغتسل چون خواہد کہ بیاید یکے از شما نماز جمعہ را پس باید کہ غسل کند و مختار آن است کہ غسل برائے نماز جمعہ است کہ بآن طہارت

نماز جمعه بگزارد و بعض گفته اند که غسل برائے تعظیم و تکریم روز جمعه است و در روایت نصب احدکم و رفع الجمعة مناسب این قول است
و برین توجیه معنی عبارت آن باشد که چون بیاید یکے از شما را جمعه. متفق علیه. وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم غسل یوم الجمعة واجب علی کل محتلم. غسل کردن روز جمعه واجب است بر هر بالغ و در روایتے علی کل مسلم آمده
و مراد بآن نیز مسلم بالغ است زیرا که بر صغیر هیچ چیز واجب نبود. متفق علیه. وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم حق علی کل مسلم ان یغتسل. واجب و سزاوار است بر هر مسلمان که غسل کند. فی کل سبعة ایام یوما. در هر هفت روز یک روز
مراد روز جمعه است. یغسل فیه رأسه وجسده. بشوید دران روز سر خود را و بدن خود را که درین هفت روز چرکین شده و بدبوئے
گشته است و درین کلام اشارت است بسبب وجوب غسل در روز جمعه. متفق علیه

الفصل الثانی عن سمرة بفتح سین وضم میم بن جندب صحابی مشهور است حلیف انصار نزول کرد کوفه را و بعض
گویند بصره را معدود است در بصریین و والی بود بران و حافظ بود و کثیر الحدیث روایت میکنند از وی حسن بصری و ابن سیرین
و شعبی مات بالبصرة سنة تسع وخمسین وقیل ست وستین. قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ یوم الجمعة کسیکه وضو
کند روز جمعه. فبها. پس باین خصلت و فعلت میاید و حاصل فضیلت و طهارت را یا معنی آن است که بروی باد که اخذ کند باین
فعلت که در اداے فرض کافی است. ونعمت. و نیکو خصلت است این در حد ذات اگرچه مفضول است نسبت بغسل. ومن
اغتسل فالغسل افضل. و کسیکه غسل کند پس غسل فاضل تر است. رواه احمد وابوداود والترمذی والنسائی والدارمی.
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من غسل میتا فلیغتسل. کسی که بشوید میت را پس باید که غسل
کند از جهت مزید نظافت باحتمال اصابت رشاشه غسل و جز آن. رواه ابن ماجه. روایت کرد این مقدار ابن ماجه. وزاد.
و زیاده کرده است. احمد والترمذی وابوداود. این را که. ومن حمله فلیتوضأ. و کسیکه بردارد میت را یا جنازه را که در وے
میت است باید که وضو کند و گفته اند که مراد بحمل میت مس اوست و باین وجه مناسب است بمعنی اول یا مراد آنست که باید که در وقت
حمل باوضو باشد تا ممکن باشد مر او را نماز و این ملائم معنی ثانی است و بعض گفته اند که برداشتن میت قربت است و قربت باطهارت
اولی است و بر هر تقدیر وضو بجهت حمل واجب نیست همچنین غسل بسبب غسل میت واجب نیست مختار نزد اکثر علما این است
و در جامع الاصول می آرد که اسما بنت عمیس زوجه ابی بکر صدیق غسل داد ابوبکر را بعد از موت وے پس از آن پرسید از انها که حاضر بودند
از مهاجران و گفت که من روزه دارم و امروز سخت برد است آیا واجب است بر من غسل همه فرمودند که واجب نیست و از موطا
می آرد که ابن عمر تجهیز و تکفین کرد پسری را که مر سعید بن زید را بود و برداشت او را پس از آن برآمد و نماز گزارد و وضو نکرد و ترمذی گفت
که درین باب از علی و عائشه نیز حدیث آمده است و حدیث ابی هریره حسن است و گفت اختلاف کرده اند اهل علم در کسیکه غسل
دهد میت را بعض گفته اند واجب است بروے غسل و نیز بعض واجب است بروے وضو و بعض گفته اند که مستحب است غسل و اولی آنست
که وضو کند و عبدالله بن المبارک گفته که نه غسل کند نه وضو. وعن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یغتسل من اربع.

روایت کرد عائشہ کہ آن حضرت غسل میکرد خواہ بطریق وجوب یا استحباب از چہار چیز۔ من الجنابۃ۔ از جنابت۔ ویوم الجمعۃ۔
وروز جمعہ۔ ومن الحجامۃ۔ واز خون کم کردن۔ ومن غسل المیت۔ اما غسل از جنابت واجب است وروز جمعہ سنت واز حجامت
وغسل میت مستحب واز جمع کردن این سہ چیز بجنابت لازم نیاید کہ اینہا نیز واجب باشند چنانکہ اشارت بدان کردیم۔ رواہ ابوداؤد
مانند آنکہ از ظاہر این حدیث مفہوم میگردد کہ آن حضرت بنفس نفیس خود میت را غسل میداد واز آن غسل میکرد وبعض گفتہ اند
معنی آن است کہ اعتقاد میکرد اغتسال را از آن وامر میکرد بدان وآن حضرت ہرگز میت را بدست خود غسل نداد ودر بعض
شروح از صاحب ازہار نقل کردہ کہ اول اقرب است از عبارت وصاحب حاوی از شافعی حکایت کردہ کہ آن حضرت
آن را کردہ است واصحاب وے نیز کردہ اند واللہ اعلم۔ وعن قیس بن عاصم صحابی ست قدوم آورد بران حضرت
در وفد تمیم واسلام آورد در سال نہم وچون دید او را آن حضرت فرمود ہذا سید اہل الوبر وبود عاقل حلیم شریف جواد معدود است
در بصریین روایت میکنند از وے حسن بصری وغیر او۔ انہ اسلم۔ روایت ست از قیس بن عاصم کہ وے اسلام آورد۔
فامرہ النبی۔ پس امر کرد او را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان یغتسل بماء وسدر۔ کہ غسل کند بآب وبرگ کنار واین امر
برائے وجوب ست اگر جنب باشد والا مستحب ست واستعمال سدر بآب بجہت مبالغہ در تطہیر وتنظیف ست۔ رواہ الترمذی
وابوداؤد والنسائی۔ وظاہر عبارت آن ست کہ امر کرد او را باغتسال بعد از اسلام مگر مراد باسلم ارادہ اسلام باشد چنانکہ
در لفظ ابی داؤد آمدہ کہ قال قیس بن عاصم اتیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ارید الاسلام فامرنی ان اغتسل۔ وگفتہ اند
کہ اصح آن است کہ امر کردہ شود اول بشہادتین بعد از آن غسل دادہ شود واختلاف کردہ اند کہ آن واجب ست یا مستحب
وثانی اصح ست وہمچنین مستحب ست کہ شستہ شود جامہائے او وحلق کردہ شود واختتان نمودہ شود

الفصل الثالث۔ عن عکرمۃ۔ مولائے ابن عباس از فقہائے مکہ وتابعین ست اصل او از بربرست باقی احوال
در مواضع دیگر نوشتہ شدہ است۔ قال ان اناسا من اہل العراق جاؤا۔ روایت ست از عکرمہ گفت کہ بعض مردم از عراق
آمدند نزد ابن عباس۔ فقالوا پس گفتند۔ یا ابن عباس اتری الغسل یوم الجمعۃ واجبا۔ آیا اعتقاد میکنی غسل را در جمعہ واجب
قال۔ گفت۔ لا۔ اعتقاد نمیکنم غسل را روز جمعہ واجب۔ ولکنہ اطہر۔ ولیکن غسل کردن پاک کنندہ تر است پس اطہر اسم
تفضیل است از تطہیر بحذف زوائد چنانکہ مذہب بعض نحاۃ ست یا پاک ترست صاحب وے۔ وخیر لمن اغتسل۔ وبہتر
بہترست مر کسے را کہ غسل بکند۔ ومن لم یغتسل فلیس علیہ بواجب۔ وکسیکہ غسل نکند پس نیست بر وے غسل واجب
واثم نمی گردد وے بترک آن۔ وساخبرکم کیف بدأ الغسل۔ گفت ابن عباس وسرانجام ست کہ خبر دہم شما را کہ چگونہ بود آغاز
مشروعیت غسل روز جمعہ۔ کان الناس مجہودین۔ بودند اکثر مردم مشقت یابندگان در کار معیشت۔ یلبسون الصوف۔ می پوشیدند
جامۂ پشمینہ بجہت فقر ونارسائی۔ ویعملون علی ظہورہم۔ وکار میکردند بر پشتہائے خود۔ وکان مسجدہم ضیقا۔ وبود مسجد آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم کہ نماز میکردند مسلمانان در آن تنگ۔ مقارب السقف۔ نزدیک بود سقف وی ودر بعض نسخ سقف بفتحتین بلفظ

جمع آورده گویا مراد اجزاے سقف اند آورده اند که بلندی مسجد شریف هفت دست بود۔ انما هو عریش۔ نبود مسجد مگر مانند خانه که برای سایه بسازند از برگها و شاخهای خرما همچنین بود سقف آن مسجد و عریش نیز آن خانها را گویند که برای رز بسازند فخرج رسول الله پس بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی یوم حار۔ در روزے گرم۔ وعرق الناس فی ذلک الصوف۔ وخوی کرده بودند مردم دران پشمینها که پوشیده بودند حتی ثارت منهم ریاح اذی بذلک بعضهم بعضا۔ تا آنکه بر می جست از ایشان بوهائے که ایذا میکردند بسبب آن بعضے از ایشان بعض را۔ فلما وجد رسول الله۔ پس هر گاه که یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تلک الریح آن بوها را۔ قال۔ گفت۔ یا ایها الناس۔ ای مردم۔ اذا کان هذا الیوم۔ چون باشد این روز یعنی روز جمعه۔ فاغتسلوا۔ غسل کنید۔ ولیمس احدکم۔ و باید که بساید یکے از شما۔ افضل ما یجد من دهنه۔ بهتر و خوشتر از انچه بیابد از روغن خود۔ وطیبه۔ و خوشبوی خود۔ قال ابن عباس ثم جاء الله بالخیر۔ پس تر آورد خداے تعالے براے مسلمانان نیکی و توانگری و فراخی و خیر مال کثیر را گویند ولبسوا غیر الصوف۔ و پوشیدند جز جامهاے پشمینه را۔ وکفوا العمل۔ و کفایت کرده شدند عمل را که دران مشقت میکشیدند در وجه معیشت بهم میرسانیدند یعنی فراخ شد وجه معیشت بے مشقت۔ ووسع مسجدهم۔ و فراخ گردانیده شد مسجد ایشان و نخستین کسے که توسعه در مسجد کرد عمر بن الخطاب بود پس از وے عثمان بن عفان رضی الله عنهما۔ وذهب بعض الذی کان یؤذی بعضهم بعضا من العرق۔ و رفت پاره از انچه ایذا میکردند بسبب آن بعض مردم بعض را از عرق۔ رواه ابوداؤد وحاصل این حکایت آن ست که در ابتدا مامور بودند بطریق وجوب بغسل بعلتے که مذکور شد و چون علت منتهی شد حکم نیز منتهی شد بانتهای علت چنانکه برطرف شد سهم مؤلفة القلوب ببرطرف شدن علت آن و بعض گفته اند که غسل اول واجب بود بعد ازان منسوخ گشت اما قول بنسخ بے علم بتاریخ بعید ست و بعض گفته اند که غسل هرگز واجب نبود و مراد بوجوب در جائے که واقع شده است تاکید استحباب است پس معنی قول ابن عباس آن باشد که غسل همیشه مستحب بود و بعلت مذکور سابقا در غایت تاکید و مبالغه بود پس ازان تاکید و مبالغه رفت و اصل استحباب باقی ماند و وجه اول اوجه است و بعضے از شراح بدان تصریح کرده اند والله اعلم

باب الحیض

حیض در لغت بمعنی سیلان ست حاض الوادی می گویند چون سیلان کند آب ورے و حوض نیز ازوست و در شرع عبارت از خونے که از رحم آید بے علت و ولادت وانچه بعلت آید آن را استحاضه گویند وانچه بعد از ولادت زود آن را نفاس خوانند بالکسر و محیض نیز بمعنی حیض آید و حیضه بکسر حا حالتے که زن بران باشد و بفتح یکبار حیض آمدن و گفته اند که حکمت در پیدا کردن حیض تربیت ولد است پس در زمان حمل مصروف می گردد بحکمت الٰهی بتغذیه ولد ازین جهت است که حیض نمی آرد حامله و چون بیرون می آید انچه فاضل مانده از غذاے ولد ازان خون آن نفاس باشد بعد ازان شیر میگرداند آن خون را که ماده حیض بود و بایں سبب کم ست که مرضعه حیض آرد و اگر نه حامله و نه مرضعه بود باقی می ماند خون و چون مصرفی ندارد بیرون می آید و اغلب هر ماه شش روز یا هفت روز یا کم یا زیاده چنانکه طبیعت و مزاج نسا تقاضا کند بیرون آید و اما ابتداے حیض در حدیث

آمده است که این چیزے ست که نوشته است آن را پروردگار تعالےٰ بر دختران آدم و نیز آمده است که نخست که فرستاده شد حیض بر زنان بنی اسرائیل بود که مردان و زنان ایشان در مساجد جمع می شدند و نماز میکردند و مختلط می گشتند پس فرستاد خدائے تعالےٰ بر زنان حیض و منع کرد ایشان را از در آمدن در مساجد و در تطبیق این دو روایت گفته اند که بنات آدم که در حدیث واقع شده است منافات بنسائے بنی اسرائیل ندارد که بنات آدم بیواسطه مراد نیست و حاکم وغیر او از ابن عباس آورده که ابتدائے حیض بر حوا بود بعد از افتادن از بہشت واللہ اعلم

الفصل الاول عن انس۔ قال ان الیهود کانوا اذا حاضت المرأة فیهم۔ گفت انس که یہود بودند وقتے که حیض می کرد زنے در میان ایشان۔ لم یؤاکلوها۔ باہم نمی خوردند با آن زن۔ ولم یجامعوهن فی البیوت۔ ونمی در آوردند زنان را در خانہ و ہمنشینی نمی کردند با ایشان در خانہا۔ فسأل اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم النبی پس پرسیدند یاران پیغمبر پیغمبر را از این حال یہود که حق ست یا باطل۔ فانزل اللہ تعالےٰ۔ پس فرو فرستاد خدائے تعالےٰ برائے رد یہود این آیت را که ویسئلونک عن المحیض الآیة۔ تا آخر آیت تفسیرش آنکه می پرسند ترا از حکم حیض قل هو اذی بگو در جواب ایشان که حیض چرک و پلیدی ست که طبع از ان نفرت دارد و ایذا میکشد۔ فاعتزلوا النساء فی المحیض پس گوشه گیرید از زنان و یکسو کنید زنان را در حالت حیض ولا تقربوهن حتی یطهرن و نزدیک نشوید زنان را تا آنکه پاک شوند۔ فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ در تفسیر و بیان مراد از عدم قرب با زنان در حال حیض۔ اصنعوا کل شیٔ الا النکاح۔ بکنید با زنان ہمہ چیز از مواکلت و مجالست و مخالطت مگر جماع۔ فبلغ ذلک الیهود۔ پس رسید این سخن یہود را۔ فقالوا ما یرید هٰذا الرجل۔ پس گفتند یہود نمیخواہد این مرد یعنی حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ ان یدع من امرنا شیئا الا خالفنا فیه۔ که بگذارد از کار و بار ما چیزی را مگر آنکه مخالفت کند با ما در ان چیز۔ فجاء اسید۔ بضم ہمزہ و فتح سین مہملہ۔ بن حضیر۔ بضم حائے مہملہ و فتح ضاد معجمہ و عباد بفتح عین و تشدید موحدہ۔ بن بشر۔ بکسر بائے موحدہ و سکون شین معجمہ ہر دو صحابی مشہور اند پس آمدند این دو صحابی۔ فقالا پس گفتند۔ یا رسول اللہ ان الیهود تقول کذا وکذا۔ بدرستی که یہود می گویند از مضار و مفاسد و علل و اسقام و مجالست و مخالطت زنان در حالت حیض چنین و چنین۔ فلا نجامعهن۔ پس مجالست و مصاحبت نکنیم با زنان درین حال و در بعض نسخہ افلا نجامعهن بلفظ استفہام و در بعض فلا تجامعهن بلفظ نہی مخاطب۔ فتغیر وجه رسول اللہ۔ پس گردید از حال خود روی مبارک پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم حتی ظننا ان قد وجد علیهما۔ تا آنکه گمان بردیم ما که بتحقیق خشم گرفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بران دو صحابی که این حرف گفتند و سوء ادب نمودند۔ فخرجا۔ پس بیرون آمدند آن دو صحابی۔ فاستقبلتهما هدیة من لبن۔ پس پیش آمد آن دو کس را شخصے که می آورد پیشکش از شیر۔ الی النبی۔ بسوئے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فارسل فی آثارهما۔ پس فرستاد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در پے ایشان کسے را و طلبید ایشان را فسقاهما۔ پس نوشانید ایشان را شیر که ہدیہ آورده بودند تا ظاہر شود اثر عنایت و التفات و تبدیل یابد جہل و نادانی ایشان بعلم و دانش که شیر مظہر آن ست۔ فعرفا انه لم یجد علیهما

پس دانستند آن دو صحابی که آن حضرت صلی الله علیه وسلم خشم نگرفته است برایشان - رواه مسلم - وعن عائشة رضی الله عنها - قالت کنت اغتسل انا والنبی - گفت عائشه بودم من که غسل میکردم من با پیغمبر صلی الله علیه وسلم من اناء واحد - از یک ظرف - وکلانا جنب - وحال آنکه ما هر دو جنب بودیم شرح این در باب مخالطة الجنب بتفصیل گذشت - وکان یامرنی فاتزر - و بود آن حضرت که امر می کرد مرا که ازار به بندم در ته خود پس ازار را می بستم و اتزر بتای مشدد آمده و بمقتضاے قاعدۂ صرف فائتزر باید بهمزه پیش از تا و تحقیق این در شرح کرده شده است - فیباشرنی - پس می سود و میرسانید بدن خود را بدن من - وانا حائض - و من حائض می بودم از این حدیث معلوم میشود که استمتاع بچیزے که در ازار است حرام ست و حد ازار نزد فقها از ناف تا زانو است و این مذهب امام ابوحنیفه و شافعی و مالک است و احادیث دیگر ناظر درین ست و از حدیث سابق معلوم شد که استمتاع از حائض بما دون فرج یعنی وطی جائزست و این مذهب امام احمد و ابی یوسف و محمد و بعض اصحاب شافعیه ست و گفته اند که گویا در آخر امر توسعه و ترخیص کردند و جز وطی هر چه باشد تجویز نمودند اما شک نیست که احتیاط و احتراس در قول ابی حنیفه است و کرمانی گفته که شافعیه را درینجا سه مذهب ست اصح آن ست که حرام است و دوم آنکه مکروه است کراهت تنزیهی و مختار این ست و سوم آنکه اگر تحفظ باشد که ضبط نفس خود از فرج تواند کرد و از تورع داشته باشد بخود یا بجهت ضعف شهوت یا بسبب قوت ورع جائزست والا نه - وکان یخرج رأسه الی - و عائشه مے گوید که بود آن حضرت که بیرون می آورد سر خود را از مسجد بسوے من که در خانه می بودم - وهو معتکف - وحال آنکه آن حضرت معتکف می بود - فاغسله پس می شستم من سر مبارک او را - وانا حائض - و من حائض می بودم و ازینجا معلوم می شود که بیرون آوردن معتکف بعض اعضاے خود را از مسجد جائز است و مباشرت اعضاے حائض درست ست متفق علیه - وعنها قالت کنت اشرب وانا حائض و هم از عائشه است که گفت بودم من که می نوشیدم آب از کوزه یا کاسه و حال آنکه من حائضم - ثم اناوله النبی - پس مے دادم آن را به پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فیضع فاه علی موضع فیّ - پس می نهاد آن حضرت دهن مبارک خود را بر جاے دهن من فیشرب پس می نوشید از غایت محبتے و عنایتے که بمن داشت - واتعرق العرق - و می بودم من که میخوردم بدندان گوشت را از استخوان وانا حائض - و حال آنکه من حائض می بودم و عرق بفتح عین و سکون را استخوان گوشت دار یا استخوانے که گوشت از وے خورده شده است - ثم اناوله النبی - بعد از ان میدادم آن استخوان را به پیغمبر صلی الله علیه وسلم فیضع فاه علی موضع فیّ - پس می نهاد دهن خود را بر جاے دهن من و درینجا فیاکل نه گفت گویا مقصود همان دهان نهادن بجای دهان محبوب بود نه گوشت خوردن چه گاهے باشد که گوشتے بر آن استخوان نباشد بخلاف آب که بقیه میداشت - رواه مسلم - وعنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یتکی فی حجری وانا حائض - بود آن حضرت تکیه میکرد در کنار من و من حائض می بودم و حجر بفتح حا و کسر هر دو آمده است - ثم یقرأ القرآن - پس می خواند آنحضرت قرآن را متفق علیه وعنها قالت قال لی النبی - گفت عائشه گفت مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم ناولینی الخمرة من المسجد - بده و بیار برای من خمره را از مسجد و خمره بضم خاے معجمه و سکون میم

آن از مسجد آنچنان بود کہ از بیرون دست دراز کند
و سجادۂ خود از حصیر بہمان قدر کہ یک کس بران نماز تواند کرد و گرفتن
دبگیرد۔ فقلت انی حائض۔ پس گفتم من کہ من حائضم چگونہ دست در مسجد درآرم۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت دست درآر یا کہ
نیست۔ ان حیضتک لیست فی یدک۔ بدرستی کہ حیض تو نیست در دست تو۔ رواہ مسلم۔ وعن میمونۃ قالت کان رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم یصلی فی مرط۔ گفت میمونہ بود آن حضرت کہ نماز میگزارد در مرط بکسر میم و سکون را گلیم دراز از صوف یا خز بعضہ علی
وبعضہ علیہ پارۂ ازان گلیم بر من بودے و پارۂ بر آن حضرت۔ وانا حائض۔ وحال آنکہ من حائض بودم۔ متفق علیہ۔ وازینجا
معلوم می شود کہ ہمہ اعضاے حائض پاک ست جز فرج والا نماز در جامۂ کہ پارہ ازوے بر نجاست بود و پارۂ بر مصلی روا نبود

الفصل الثانی۔ عن ابی ہریرۃ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اتی حائضا او مراۃ فی دبرہا۔ کسے کہ
بیاید حائض را یا زنے را در دبرش خواہ حرہ باشد یا امۃ تا جماع کند او را در جانب پس۔ او کاہنا۔ یا بیاید کاہن را و منجم
در حکم اوست تا بپرسد ایشان را و تحقیق معنی کاہن در باب الکہانۃ از کتاب طب ورقے بیاید ان شاء اللہ تعالے۔ فقد کفر بما
انزل علی محمد۔ پس بتحقیق کافر شد بدینے کہ فرستادہ شدہ است بر محمد۔ رواہ الترمذی وابن ماجہ والدارمی۔ وفی روایتہما
و در روایت ابن ماجہ و دارمی این چنین آمدہ کہ۔ فصدقہ بما یقول۔ یعنی کسے کہ بیاید کاہن را پس تصدیق کند او را در چیزے
کہ میگوید و اعتقاد کند کہ وے راست می گوید۔ فقد کفر۔ پس تحقیق کافر شد بدانکہ اگر مراد اتیان بطریق استحلال و تصدیق
باشد پس کفر محمول بر ظاہر ست واگر نہ این چنین باشد مراد کفران نعمت ست و مقصود تغلیظ این شنائع و تشدید بر آن ست
و شیخ ابن حجر مکی در شرح کتاب گفتہ کہ کفر نیست باتیان امراۃ در دبر اگر حلیلہ باشد یا امۃ البتہ محمول بر کفران نعمت ست
از جہت شہرت خلاف دران پس اجماع بر تحریم وے نیست چہ جاے آنکہ از ضروریات دین باشد و باستحلال این چنین چیزے
کفر لازم نیاید با آنکہ حدیث ضعیف است چنانکہ می گوید انتہی و برین تقدیر اتیان اجنبیہ در دبر شنیع تر و قبیح تر و منکر تر باشد
اما اتیان ذکور در غایت شدت و شناعت ست کہ استحلال آن بے شبہ موجب کفر باشد کہ فوق آن متصور نیست۔ وقال الترمذی
و گفتہ است ترمذی در تضعیف این حدیث۔ لا نعرف ہذا الحدیث الا من حکیم الاثرم عن ابی تمیمۃ عن ابی ہریرۃ۔ نمی شناسیم
این حدیث را مگر از حکیم بن اثرم کہ روایت کردہ است آن را از ابی تمیمہ و وے از ابی ہریرہ و گفتہ است معنی این حدیث
نزد اہل علم محمول ست بر تغلیظ و گفتہ است کہ تضعیف کردہ است بخاری این حدیث را از جہت اسنادش وابو تمیمۃ الہجیمی اسم
وے طریف بن مجالد است انتہی و در تقریب گفتہ است از حکیم اثرم بصری در وے لین است از طبقۂ سادسہ است و در میزان
الاعتدال گفتہ کہ لیس بہ باس و در کاشف گفتہ است کہ طریف بن مجالد توثیق کردہ است او را و در نود و ہفت رفتہ از عالم
و در تہذیب گفتہ کہ یحیے ابن معین گفتہ است کہ وے ثقہ است و عجلی گفتہ است ان شاء اللہ تعالے وعن معاذ بن جبل
قال قلت۔ روایت است از معاذ بن جبل کہ گفت گفتم۔ یا رسول اللہ ما یحل لی من امراتی وہی حائض۔ چہ چیز حلال ست مرا
از زن من در حالتے کہ وے حائض ہست۔ قال ما فوق الازار۔ فرمود آن حضرت حلال ست چیزی کہ بالاے ازار ست

این مؤید مذہب امام ابی حنیفہ است وبا وجود آن فرمود۔ والتعفف عن ذلک افضل۔ وپارسائی نمودن وباز ایستادن ازان
فاضل ترست از ترس آنکہ مبادا بوطی کشد کہ حرام ست واما آن حضرت مامون است ازان۔ رواہ رزین وقال محیی السنۃ
اسنادہ لیس بقوی۔ روایت کرد این حدیث را رزین وگفت محیی السنۃ کہ اسناد او قوی نیست۔ وعن ابن عباس
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا وقع الرجل باھلہ وھی حائض۔ وقتیکہ جماع کند مرد با اہلیہ خود در حالت حیض
فلیتصدق بنصف دینار پس باید کہ تصدق کند بنصف دینار کہ بحساب دیار ما نزدیک بیک روپیہ وثمن آن باشد وبعض
یک دینار گفتہ وبعض عتق رقبہ گفتہ وبعض گفتہ کہ در آغاز خون دینار ودر پایان آن نصف دینار یا دینار در زمان خون ونصف دینار
بعد از انقطاع وبعض عتق رقبہ گفتہ طیبی گفتہ کہ اکثر بر آنند کہ کفارت آن استغفارست وبس شافعی واصحاب ابی حنیفہ بر این اند
رواہ الترمذی وابوداؤد والنسائی والدارمی وابن ماجۃ۔ وعنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا کان دما احمر فدینار
واذا کان اصفر فنصف دینار۔ وہم از ابن عباس ست از آنحضرت کہ فرمود وقتیکہ باشد حیض خون سرخ پس کفارت آن دینارست
وچون باشد زرد کفارت او نصف دینارست واین موافق آن قول ست کہ از بعض نقل کردہ شدہ کہ در آغاز خون دینارست
ودر پایان آن نصف واحتمال دارد کہ ہم در آغاز زرد باشد۔ رواہ الترمذی۔ وگفتہ است کہ کفارت نزد اتیان حیض از ابن عباس
آمدہ واین قول بعضے از اہل علم ست وامام احمد واسحق باین قائل اند وابن مبارک گوید کہ استغفار کند پروردگار خود را
ونیست کفارت بروے واز بعض تابعین نیز ہمچنین منقول ست وسعید بن جبیر وابراہیم نخعی از ایشان اند۔

الفصل الثالث عن زید بن اسلم قال ان رجلا سأل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال۔ روایت است از زید
بن اسلم کہ مولاے عمر بن الخطاب واز اکابر تابعین ست وامام زین العابدین علی بن الحسین در مجلس او می نشست وسماع حدیث
میکرد باقی احوال در جاے دیگر نوشتہ شدہ وارسال میکرد در حدیث گفت کہ مردے پرسید از ان حضرت پس گفت آن مرد
ما یحل لی من امرأتی وھی حائض۔ چہ چیز حلال ست مرا از زن من در حالتیکہ وے حائض ست۔ فقال لہ رسول اللہ پس
گفت مر آن مرد را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم تشد علیھا ازارھا۔ استوار می بندی بر زن ازارش را ثم شانک باعلاھا بستر کار تو
با علاے اوست یعنی ما فوق الازار مباح است وما تحت الازار حرام چنانکہ مذہب امام ابوحنیفہ است۔ رواہ مالک والدارمی مرسلا
وعن عائشۃ۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت کنت اذا حضت نزلت عن المثال علی الحصیر گفت عائشہ بودم من چون حیض میکردم
فرود می آمدم از بستر بر بوریا۔ فلم نقرب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پس نزدیک نمی شدیم ما یعنی ازواج پیغمبر آن حضرت را۔ ولم ندن منہ
حتی نطہر۔ وقریب نمی شدیم از وے تا آنکہ پاک نمی شدیم۔ رواہ ابوداؤد۔ ظاہر این حدیث منافی ست بعض احادیث گذشتہ را
کہ دلالت دارند بر مباشرت ومخالطت آنحضرت با ازواج مطہرہ خود در حالت حیض وجواب می دہند باآنکہ شان ایشان
با آن حضرت ونگاہداشت ادب این چنین بود کہ ملاحظہ میکردند از خود جرأت ومبادرت نمیکردند تا آنکہ آن حضرت ایشان را
بخود می طلبید پس میرفتند وبعض گفتہ اند کہ این حدیث منسوخ ست باحادیث مباشرت ومخالطت بستر بدانکہ در اکثر نسخ

فلم تقرب ست بنون چنانکہ تقریر کردیم و میگویند در جمیع نسخ اصل ابی داود ہمچنین ست و بعض فلم تقرب بیا نیز روایت کردہ اند یعنی نزدیک نمی آمد آنحضرت و یا از قربان ست بمعنی جماع واللہ اعلم

باب المستحاضۃ

مستحاضہ زنے را گویند کہ میرود خون از وے نہ از حیض و نفاس بلکہ از رگے کہ نام او عاذل ست و الفاظ کہ مشتق ست از استحاضہ ہمہ بلفظ مجہول مستعمل میشوند و بعض الفاظ ہستند کہ جز مجہول مستعمل نمیشوند چنانکہ جن از جنون و اغمی از اغماء و ذلک سماعی و حکم وی حکم معذوران ست مثل سلسل بول و مانند آن لہٰذا نماز میگزارد و روزہ میدارد و جماع با وے حرام نیست و تفصیل احکام وی در احادیث بیاید

الفصل الاول عن عائشۃ رضی اللہ عنہا۔ قالت جاءت فاطمۃ بنت ابی حبیش۔ بضم حاے مہملہ و فتح موحدہ و سکون تحتانیہ و شین معجمہ۔ الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقالت۔ گفت عائشہ کہ فاطمہ کہ یکے از صحابیات است و قرشیہ اسدیہ است آمد نزد آن حضرت پس گفت۔ یا رسول اللہ انی امرأۃ استحاض فلا اطہر۔ بدرستی کہ من زنے ام کہ استحاضہ کردہ میشوم و دائم پس ہرگز پاک نمی شوم۔ افادع الصلوۃ۔ آیا پس بمانم نماز را قیاس بحیض کردہ ہمچنانکہ در حالت حیض نماز گزاردن درست نیست در استحاضہ نیز نباشد۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ لا۔ بمان نماز را۔ انما ذلک عرق و لیس بحیض۔ نیست آن خون استحاضہ مگر خون رگے از رگہا و نیست حیض کہ از رحم میرود و در حیض چون در ہر ماہے چند روز البتہ میرود از جہت دفع حرج و مشقت نماز و روزہ را عفو کردند و چون در قضاے نماز نیز حرج بود نہ در قضاے روزہ قضاے روزہ واجب گردانیدند نہ قضاے نماز بعد از ان حکم استحاضہ بیان فرمود بقول خود۔ فاذا اقبلت حیضتک فدعی الصلوۃ۔ پس چون پیش آید ایام حیض تو اگر زن معتادہ است ہمان ایام عادت خواہد بود و اگر مبتدیہ است اکثر حیض کہ دہ روز ست این در مذہب ماست و نزد ائمہ دیگر مبتدیہ عمل بتمیز می کنند یعنی اگر خون سیاہ غلیظ است از حیض ست و اگر نہ چنین است از استحاضہ چنانکہ در حدیث آیندہ بیاید و چون تمیز متعسر است باعتبار اکثر حیض را ترجیح کردہ اند و ظاہر آن ست کہ زن مذکورہ معتادہ بود واللہ اعلم۔ واذا ادبرت۔ و چون بگذرد ایام حیض تو فاغسلی عنک الدم۔ پس بشو از خود خون را۔ ثم صلی۔ پس تر نماز بگزار۔ متفق علیہ

الفصل الثانی عن عروۃ بن الزبیر۔ تابعی کبیر ست برادر عبداللہ بن الزبیر پسر اسماء بنت ابی بکر صدیق رض عن فاطمۃ بنت ابی حبیش انہا کانت تستحاض۔ عروہ بن الزبیر از فاطمہ مذکورہ روایت میکند کہ وے بسیار بود کہ استحاضہ کردہ مے شد فقال لہا النبی۔ پس گفت مر او را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذا کان دم الحیض فانہ دم اسود۔ چون باشد خون حیض پس بدرستی آن می باشد در غالب احوال خون سیاہ۔ یعرف۔ شناختہ می شود باین نشان۔ فاذا کان ذلک فامسکی عن الصلوۃ۔ پس چون باشد خون سیاہ پس نگاہدار خویش را از نماز کہ آن خون حیض است۔ فاذا کان الآخر فتوضئی و صلی۔ پس چون باشد خون دیگر یعنی جز سیاہ پس وضو کن و نماز گزار چنانکہ حکم معذوران ست۔ فانما ہو عرق۔ پس نیست وی مگر خون رگ کہ استحاضہ است نہ خون رحم کہ حیض است۔ رواہ ابوداؤد والنسائی۔ وعن ام سلمۃ قالت ان امرأۃ کانت تہراق الدم۔ بضم تا و فتح ہا گفت

ام سلمہ کہ زنے بود کہ میریخت خون را وتحقیق این لفظ و ترکیب آن در شرح کردہ شدہ است۔ علی عهد رسول اللہ۔ در زمان پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فاستفتت لہا ام سلمة النبی صلی اللہ علیہ وسلم۔ پس استفتا کرد و پرسید مسئلہ را برائے وے ام سلمہ ازان حضرت۔ فقال لتنظر عدد اللیالی والایام التی کانت تحیضهن من الشهر۔ پس گفت آن حضرت باید کہ نظر کند شمار شبها و روزها را کہ بود آن زن کہ حیض می کرد دران شبها و روزها از ماہ۔ قبل ان یصیبها الذی اصابها۔ پیش از انکہ برسد آن زن را انچہ رسیدہ است یعنی علت استحاضہ دائمی۔ فلتترک الصلوة قدر ذلک من الشهر۔ پس باید کہ ترک کند نماز را مقدار آن ایام از ماہ۔ فاذا خلفت ذلک فلتغتسل۔ پس چون خود بگذارد آن قدر را از زمان یعنی فارغ شود ازان پس باید کہ غسل کند۔ ثم لتستثفر بثوب۔ پستر باید کہ ببندد جامہ میان ہر دو ران خود مثل پاردم اسپ کہ منع کند سیلان دم را۔ ثفر بمثلثہ و فائے مفتوحتین پاردم۔ ثم لتصل۔ پس باید کہ نماز بگزارد و وضو کند برای ہر نماز چنانکہ حکم معذور است۔ و جائز است او را دخول مسجد و اعتکاف و طواف و امثال آن۔ رواہ مالک و ابو داؤد والدارمی وروی النسائی معناہ۔ وعن عدی بن ثابت عن ابیہ عن جدہ۔ روایت است از عدی بن ثابت از پدرش از جدش۔ قال یحیی بن معین۔ گفتہ است یحیی بن معین در تعیین نام جد عدی اسمہ دینار۔ نام جد عدی دینار است و عدی بن ثابت تابعی ثقہ است ابن حبان او را در ثقات ذکر کردہ امام مسجد شیعہ بود در کوفہ و واعظ ایشان ابن معین گفتہ کہ شیعی مفرط است و دار قطنی گفتہ رافضی غالی ست اما ثقہ و صدوق است مات سنة ست عشر ومائة۔ عن النبی۔ جد عدی روایت میکند از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال فی المستحاضة۔ کہ آن حضرت گفتہ است در حق مستحاضہ۔ تدع الصلوة ایام اقرائہا۔ ترک میکند نماز را در روزهائے حیضهائے خود کہ در ہر ماہ میدید۔ التی کانت تحیض فیها۔ آن روزها کہ بود آن مستحاضہ کہ حیض میکرد دران روزها۔ ثم تغتسل۔ پستر غسل میکند۔ وتتوضأ عند کل صلوة۔ و وضو می کند در وقت ہر نماز۔ وتصوم وتصلی۔ و روزہ میدارد و نماز میگزارد۔ رواہ الترمذی وابو داؤد۔ وعن حمنة۔ بفتح حائے مہملہ و سکون میم بنت جحش۔ بتقدیم جیم مفتوحہ بر حائے مہملہ ساکنہ خواہر ام المومنین زینب بنت جحش ست تحت مصعب بن عمیر بود و چون شہید شد مصعب طلحہ بن عبد اللہ گرفت۔ قالت کنت استحاض حیضة کثیرة شدیدة۔ گفت حمنہ بودم من کہ استحاضہ کردہ می شدم استحاضہ بسیار سخت۔ فاتیت النبی۔ پس آمدم پیغمبر را۔ صلی اللہ علیہ وسلم استفتیہ۔ تا طلب فتوی کنم ورا۔ واخبرہ۔ و خبر دہم او را از حال خود و واقعہ خود۔ فوجدتہ فی بیت اختی زینب بنت جحش۔ پس یافتم من آنحضرت را در خانۂ خواہر من زینب بنت جحش کہ یکے از امہات ام المومنین است۔ فقلت۔ پس گفتم۔ یا رسول اللہ انی استحاض حیضة کثیرة شدیدة۔ بدرستی کہ من استحاضہ کردہ می شوم استحاضہ بسیار سخت۔ فما تامرنی فیها۔ پس چہ می فرمائی مرا در حکم آن استحاضہ۔ قد منعتنی الصلوة والصیام بتحقیق منع کرد مرا استحاضہ نماز و روزہ را۔ قال انعت لک الکرسف۔ گفت آنحضرت بیان کنم مر ترا پارۂ پنبہ را کہ پُر کنی بدان فرج خود را کرسف بضم کاف و سین پنبہ۔ فانہ یذہب الدم۔ زیرا کہ آن دور میکند

خون را منع می کند از بیرون آمدن آن لفرج ظاہر تا خون بفرج ظاہر نیاید حکم حیض و استحاضہ متحقق نگردد۔ قالت۔ گفت حمنہ
ہو اکثر من ذلک۔ خون بیشتر است ازین کہ باز دارد آن را کرسف۔ قال فتلجمی۔ بفتح تا و لام و جیم مشدد فرمود پس لجام
بہ بند فرج خود را یعنی جامہ بہ بند بر صورت لگام اسپ یعنی با وجود کرسف یا بی آن و ظاہر اول ست۔ قالت۔ گفت حمنہ
ہو اکثر من ذلک۔ خون بیشتر ازان ست۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ فاتخذی ثوبا۔ پس بگیر جامہ را یعنی زیر لگام۔ قالت
ہو اکثر من ذلک۔ گفت ازین ہم بیشتر ست۔ انما اثج ثجا۔ خبر این نیست کہ میریزم خون را ریختنی سخت مانند باران۔
فقال النبی۔ پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم سامرک بامرین۔ سرانجام است کہ امر کنم ترا بدو چیز۔ ایہما صنعت ہر کدام
یکے ازان دو را کہ بکنی و قوت آن و قدرت بران داشتہ باشی نہ بر دیگرے۔ اجزاء عنک من الآخر بسندگی می کند ترا از دیگری ایہما
را برفع و نصب ہر دو خواندہ اند۔ وان قویت علیہما۔ و اگر قوی و قادری بر ہر دو کہ ہر کدام را کہ میتوانی کرد۔ فانت اعلم
پس تو دانا تری بانچہ اختیار میکنی ازان دو۔ قال لہا۔ گفت آن حضرت مر حمنہ را در بیان حقیقت استحاضہ و تسلیہ و تعزیہ
وے۔ انما ہذہ رکضۃ من رکضات الشیطان۔ نیست این علتے کہ رسیدہ است ترا یعنی استحاضہ یا این خبط و حیرت کہ افتادہ
تو دران مگر رکضہ از رکضات شیطان یعنی افساد و اضرار از شیطان و تلبیس و تخلیط کردن وے بر تو در امر دین تو در طہارت
و نماز تو و اصل رکض دفع و جنبانیدن پا و زدن بدان و برانگیختن اسپ برای دوانیدن و ازینجا معلوم می شود کہ شیطان
را تصرفی در بدن آدمی نیز ہست کہ بعلتہا گرفتاری می گرداند کہ بدن از عبادت پروردگار تعالی باز میدارد بعد ازان بیان آن دو امر
می کند و می فرماید فتحیضی۔ بفتح تا و حا و یاے مشددہ۔ ستۃ ایام او سبعۃ ایام۔ پس حائض شو یعنی التزام احکام حیض کن
از ترک وطی و صلوٰۃ و صوم شش روز یا ہفت روز از انچہ موافق باشد ترا از عادت زنان کہ مماثل و مشارک اند در سن و قرابت
و مسکن یا مخیر گردانید او را میان یکے ازین دو عدد از جہت بودن آنہا متعارف و غالب در عادت زنان و تواند کہ او را ی
شک بود و آن حضرت یکے ازین دو عدد ذکر کردہ باشد و آنکہ فرمود۔ فی علم اللہ۔ معنیش آن ست کہ رجوع تو بآن عادت
مندرج است در انچہ دانیدہ است ترا خداے تعالے بر زبان من یا داخل ست در انچہ دانستہ و تشریع نمودہ است مر دم را
و اگر او براے شک باشد این قول راوی می شود بمعنی و اللہ اعلم کہ پیغمبر ستۃ ایام فرمود یا سبعۃ ایام۔ ثم اغتسلی۔ پس غسل کن
بعد از گذشتن این مدت چنانکہ زنان بعد از انقطاع حیض میکنند۔ حتی اذا رایت انک قد طہرت۔ تا آنکہ چون ویدی
و دانستی تو کہ پاک شدی یعنی حکم طہارت یافتی بگذشتن ایام مذکورہ۔ و استنقأت۔ و پاکیزہ شدی بحسب مقدور۔
فصلی ثلثا و عشرین لیلۃ۔ پس بگزار نماز بیست و سہ شب بر تقدیرے کہ ایام حیض ہفت روز اعتبار کنی۔ او اربعا و عشرین لیلۃ
یا بیست و چہار شب اگر مدت حیض شش روز قرار دہی۔ و ایامہا۔ و در روزہاے این شبہا یعنی بوضو کردن براے
ہر نماز چنانکہ حکم معذوران ست۔ وصومی۔ و روزہ دار۔ فان ذلک یجزئک۔ پس بدرستی کہ آن کفایت میکند ترا۔
وکذلک فافعلی کل شہر۔ و ہمچنین بکن در ہر ماہ شش روز یا ہفت روز خود را حائض گیر و احکام حیض بر خود جاری کن

وبیست وسہ روز یا بیست وچہار روز نماز وروزہ کن۔ کما تحیض النساء۔ چنانکہ حیض می بینند زنان۔ وکما یطہرن۔ وچنانکہ پاک می شوند ایشان۔ میقات حیضہن وطہرہن۔ در وقت حیض خود وطہر خود ازان بیان امر ثانی ازان دو امر کرد کہ مخیر گردانید دران بقول خود۔ وان قویت علی ان توخرین الظہر۔ واگر قوت داری در ایام استحاضہ بعد از گذشتن ایام حیض بر تاخیر کردن ظہر از وقت۔ وتعجلین العصر۔ وشتابی کردن عصر وگزاردن آن در اول وقت۔ فتغتسلین وتجمعین بین الصلوتین الظہر والعصر۔ پس یک غسل کنی وجمع کنی میان این دو نماز کہ ظہر وعصر ست۔ وتوخرین المغرب وتعجلین العشاء ثم تغتسلین وتجمعین بین الصلوتین۔ تاخیر کنی مغرب را وشتابی کنی عشا را بگزاردن آن در اول وقت پس غسل کنی وجمع کنی میان دو نماز۔ فافعلی۔ پس بکن این دو غسل را وجمع را میان این نمازہا۔ وتغتسلین مع الفجر۔ واگر قوت داری کہ یک غسل دیگر کنی با نماز فجر۔ فافعلی۔ پس بکن آن را وبگزار بآن نماز فجر۔ وصومی۔ وروزہ بدار۔ ان قدرت علی ذلک۔ اگر قدرت داری برانچہ ذکر کردہ شد وتاخیر ظہر ومغرب از وقت کہ گفت دو احتمال دارد یکے آنکہ بعد از گذشتن وقت بگزارد در وقت عصر وعشا چنانکہ جمع میکنند مسافر بر مذہب شافعی جمع تاخیر چنانکہ از کلام طیبی معلوم می گردد یا تاخیر کند تا آخر وقت متصل بوقت عصر وعشا بران وجہ کہ حنفیہ تاویل میکنند جمع مسافر را وآن را جمع صوری نام میکنند چنانکہ شیخ ابن حجر در شرح بدان تصریح کردہ وحدیث آیندہ نیز ظاہر دران ست پس حاصل این امر ثانی آن شد کہ ہر روز سہ غسل بکنید یکے برائے ظہر وعصر ودیگرے برای مغرب وعشا غسل دیگر برای فجر وصورت دیگر آن ست کہ برای ہر نماز غسل کند چنانکہ در ضمن قول وی فرمود ان قویت علی ان توخرین الظہر الی آخرہ اشارت ست بآن زیرا کہ ازین عبارت تجزی وی از غسل کردن برائے ہر نماز مفہوم می گردد واین مذہب امیر المومنین علی وعبد اللہ بن مسعود وابن الزبیر وجماعۂ از تابعین ست وطیبی گفتہ کہ این مذہب اشبہ والیق است بالفقہ ومذہب ابن عباس جمع است بین الصلاتین بغسل واحد واین مذہب اشبہ است باین حدیث کہ در روے تسہیل وتیسیر ست نسبت بغسل برائے ہر نماز واشارت باین ست کہ گفت۔ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وہذا اعجب الامرین الی۔ واین یعنی غسل کردن بر وجہ مذکور خوش آیندہ تر ست نزد من از امر دیگر کہ غسل است برائے ہر نماز چنانکہ عادت شریف اوست در تسہیل وتیسیر بر امت ودر حدیث آمدہ است کہ ما خیر بین الامرین الا اختیار ایسرہما۔ رواہ احمد وابو داؤد والترمذی۔

الفصل الثالث

عن اسماء بنت عمیس۔ بضم عین وفتح میم صحابیہ جمیلہ عاقلہ صالحہ ہست ہجرت کرد ہمراہ زوج خود جعفر بن ابیطالب بحبشہ پس زائید برائے وے عبد اللہ بن جعفر را ومحمد وعون را پس ہجرت آورد بمدینہ وچون شہید شد جعفر تزوج کرد اورا ابوبکر صدیق وتولد کرد محمد بن ابی بکر را وچون صدیق وفات یافت تزوج کرد اورا علی ابن ابیطالب پس زائید برای وے یحیی را وبود از خادمان ومحبان ومخلص فاطمہ زہرا واہل بیت نبوت روایت کردہ اند جمعے از صحابہ مثل عمر بن الخطاب وعبد اللہ بن عباس وابو موسے اشعری رضوان اللہ علیہم اجمعین۔ قالت قلت۔ گفت اسما گفتم۔ یا رسول اللہ ان فاطمۃ بنت ابی حبیش استحیضت منذ کذا وکذا۔ فاطمہ بنت ابی حبیش استحاضہ کردہ شدہ است چندین وچندین مدت یعنی مدت دور ودراز۔ فلم تصل۔ پس نماز نگزاردہ

فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ابطریق تعجب۔ سبحان اللہ ان ہذا من الشیطان۔ بدرستی کہ این علت از شیطان ست کہ وے را از نماز باز میدارد چنانکہ در حدیث حمنہ گذشت انا ہذہ رکضۃ من رکضات الشیطان لتجلس فی مرکن میباید کہ بنشیند آن زن در مرکن بکسر میم و سکون را و فتح کاف نام آوند کلان ست کہ گرفتہ می شود در وے آب برای غسل فاذا رأت صفارۃ بضم صاد۔ فوق الماء۔ پس چون بیند زردی بالاے آب و این علامت آخر وقت ظہر ست چہ شعاع آفتاب در آخر وقت ظہر زرد گونہ می شود بلکہ از ابتداے وقت زوال تغیری بدان راہ می یابد اگرچہ ظاہر نیست و این غیر اصفرار است کہ در آخر وقت عصر می باشد و عصر یوم دران وقت مکروہ است مقصود آنست کہ چون وقت ظہر آخر آید۔ فلتغتسل للظہر والعصر غسلاً واحداً۔ پس باید کہ غسل کند مر ظہر را و عصر را یک غسل۔ وتغتسل للمغرب والعشاء غسلاً واحداً۔ و غسل کند از برای مغرب و عشا یک غسل وتغتسل للفجر غسلاً واحداً۔ و غسل کند مر فجر را یک غسل چنانکہ در حدیث سابق گذشت۔ وتوضاء۔ و باید کہ وضو کند فیما بین ذلک در میان این غسلہا یعنی براے عصر در صورت غسل براے ظہر و عصر و براے عشا در صورت غسل براے مغرب و عشا این چنین گفتہ است شیخ ابن حجر در شرح و در حواشی نوشتہ اند کہ مراد نوافل است در اوقاتے کہ در میان این نمازہاست اگر خواہد نفل بگزارد و وضو نکند۔ رواہ ابو داؤد و قال۔ و گفت ابو داؤد۔ روی مجاہد عن ابن عباس۔ روایت کردہ است مجاہد از ابن عباس کہ گفت۔ لما اشتد علیہا الغسل ہرگاہ کہ سخت آمد و دشوار شد بران زن غسل براے ہر نماز۔ امرہا ان تجمع بین الصلوتین فرمود آن حضرت او را کہ جمع کند میان دو نماز بیک غسل تمام شد بعون اللہ و توفیق وی کتاب الطہارۃ والحمد للہ و تعالی میگردان کا

کتاب الصلوٰۃ

صلوٰۃ در لغت بمعنی دعا و رحمت و استغفار آمدہ و نماز را صلوٰۃ ازین جہت گفتند کہ مشتمل ست برین معنی و صلی بمعنے بریان کردن گوشت و تصلیہ بمعنی سوختن آن بآتش و نیز صلی بمعنی نرم کردن چوب و راست گردانیدن وے بآتش نیز آمدہ و این معانی نیز مناسب ست بحقیقت نماز گویا کہ نفس مصلی را میگدازد و بآتش مجاہدہ میسوزد و گناہان او را و راست میگرداند از اعوجاجے کہ در طبیعت اوست

الفصل الاول عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الصلوات الخمس نمازہاے پنجگانہ۔ والجمعۃ الی الجمعۃ۔ و نماز جمعہ تا نماز جمعہ دیگر۔ ورمضان الی رمضان۔ و روزہ ماہ رمضان تا روزہ ماہ رمضان دیگر۔ مکفرات لما بینہن۔ کفارت کنندہ و پوشندہ و محو کنندہ اند مر گناہان را کہ واقع شدہ اند در میان اینہا۔ اذا اجتنبت الکبائر۔ وقتے کہ یکسو کردہ شوند و پرہیز کردہ شوند گناہان کبیرہ کہ آنہا پوشیدہ و بخشیدہ نمیشوند مگر بتوبہ اما صغائر بخشیدہ می شوند اگر حق عباد بآن متعلق نباشد و گفتہ اند کہ بعد از عفو صغائر چون این اعمال مکرر گردد موجب تخفیف در کبائر شود و اگر از گناہان صغیرہ و کبیرہ ہیچ ندارد موجب رفع درجات گردد۔ رواہ مسلم۔ اگر گویند کہ چون صغائر ہمہ بنمازہای یومیہ مکفر شدند براے جمعہ چہ ماند و چون بجمعہ ہا مکفر گشتند رمضان کفارت چہ چیز گردد جوابش آنکہ مراد آن ست کہ این اعمال ہم

مکفر اند وصلاحیت آن دارند کہ اگر یکے نشد دیگرے می شود مثلاً اگر یکے در نماز تقصیر کرد جمعہ مکفر گردد واگر در جمعہ یا در ہر دو تقصیر کرد رمضان مکفر میگردد واگر ہمہ جمع شوند مجموع مکفر گردد وباعث زیادت تکفیر وتنویر شود بر مثال چراغہای متعدد افروختہ شدہ کہ ہر یکے در روشن کردن خانہ کفایت دارد۔ وعنہ وہم از ابی ہریرہ است۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ارأیتم لو ان نہراً بباب احدکم۔ خبر دہید مرا اگر ثابت شود جوے کہ روان ست بر در خانہ یکے از شما۔ یغتسل فیہ کل یوم خمساً۔ غسل می کند وے دران جوے ہر روز پنج وقت۔ ہل یبقی من درنہ شیء۔ آیا باقی می ماند از چرک وریم وے کہ بر اندام خود دارد ہیچ چیزے۔ قالوا۔ گفتند صحابہ در جواب آنحضرت۔ لا یبقی من درنہ شیء۔ باقی نمی ماند از چرک وے چیزے۔ قال فذلک مثل الصلوات الخمس یمحو اللہ بہن الخطایا۔ فرمود آنحضرت پس آن حال ومثال نمازہای پنجگانہ است کہ محو می کند وپاک میگرداند خدائے تعالے بآنہا گناہان رایعنی گناہان صغیرہ را۔ متفق علیہ۔ وعن ابن مسعود رضی اللہ عنہ۔ قال ان رجلاً اصاب من امرأۃ قبلۃ۔ گفت ابن مسعود کہ مردے رسید از زنے بوسہ رایعنی بوسہ کرد اورا وگفتہ اند کہ نام آن مرد ابو الیسر ست بفتح یاے تحتانیہ وسین مہملہ از قبیلۂ انصار بود خرما می فروخت پس زنے بروی آمدہ تا خرما بخرد پس اورا باآن زن میل شہوانی پیدا شد گفت خرما درون خانہ بہتر وشیرین تر ازین است پس باین بہانہ زن را درون خانہ برد وباوے بوس وکنار کرد وزن گفت از خدا بترس چہ میکنی پس آن مرد پشیمان شد۔ فاتی النبی۔ پس آمد پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم فاخبرہ۔ پس خبر داد آن حضرت را ازین حال پس آنحضرت ہیچ نگفت وفرمود تا حق تعالی چہ فرماید بعد ازان آن مرد نماز کرد۔ فانزل اللہ تعالی۔ پس فرستاد خدای تعالے این آیہ را کہ۔ واقم الصلوۃ طرفی النہار۔ وبرپادار نماز را در ہر دو طرف روز کہ بامداد وشبانگاہ است بامداد نماز صبح وشبانگاہ ظہر وعصر چہ بعد از زوال آفتاب جانب شبانگاہ است۔ وزلفاً من اللیل۔ وبگزار نماز را در چند ساعت کہ نزدیک بروز اند ومراد بدان نماز مغرب وعشا است وزلف بضم زا وفتح لام جمع زلفہ بمعنی قرب ونماز شام وخفتن نزدیک بروز ودران جانب اند چنانکہ ظلم جمع ظلمت وبعضے از طرفی النہار نماز صبح وظہر وعصر ومغرب مراد داشتہ اند صبح وظہر یک طرف وعصر ومغرب طرف دیگر وزلفاً من اللیل را مخصوص بعشا گردانیدہ۔ ان الحسنات یذہبن السیات۔ مقصود این ست بدرستی کہ نیکی ہای برند بدیہا را ومراد بہ بدی گناہ صغیرہ است کہ بکفر میگردد بنماز وروزہ ومرجیہ این آیت را بر عموم حمل کردہ اند ودر سیات کبائر را نیز داخل داشتہ وجمہور اہل سنت بر آنند کہ مخصوص بصغائر ست بدلیل احادیث کہ دلالت دارند بران کذا فی فتح الباری۔ فقال الرجل۔ پس گفت آن مرد۔ یا رسول اللہ الی ہذا۔ آیا مرا ست این حکم واین فضل مخصوص بمن ست۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ لجمیع امتی کلہم۔ مر ہمہ امت مرا ست وکلہم مبالغہ است در تاکید ودر بعض روایات کلہم نیست۔ وفی روایۃ۔ ودر روایتے این چنین واقع شدہ۔ لمن عمل بہا من امتی۔ مر ہر کس راست کہ عمل کند بحسنات از امت من۔ متفق علیہ۔ وعن انس۔ رضی اللہ عنہ۔ قال جاء رجل فقال۔ گفت انس آمد مردے پس گفت۔ یا رسول اللہ انی اصبت حداً۔ بدرستی کہ من رسیدہ ام وکردہ ام فعلے را کہ موجب حد است۔ فاقمہ علی

پس بر پاکن حد را بر من و بزن حد مرا۔ قال ولم یسالہ عنہ۔ گفت انس نپرسید آن حضرت او را کہ چہ فعل کردہ ست۔ وحضرت الصلوٰۃ
و حاضر شد نماز و در رسید وقت آن۔ فصلی مع رسول اللہ پس بگزارد آن مرد نماز با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فلما قضی النبی صلی اللہ
علیہ وسلم الصلوٰۃ قام الرجل۔ پس ہرگاہ کہ پرداخت آنحضرت نماز را ایستاد آن مرد۔ فقال۔ پس گفت۔ یا رسول اللہ انی اصبت
حدا فاقم فی کتاب اللہ۔ بدرستی کہ من کردہ ام کارے کہ موجب حد است پس اقامت کن در من حکمی را کہ در کتاب خدا است۔ قال
الیس قد صلیت معنا۔ گفت آن حضرت آیا نیست کہ بتحقیق گزاردہ تو نماز با ما۔ قال نعم۔ گفت آرے گزاردہ ام نماز با شما۔
قال۔ گفت آن حضرت۔ فان اللہ قد غفر لک ذنبک۔ پس خاطر جمع دار زیرا کہ خدای تعالی بتحقیق آمرزید مر ترا گناہ ترا او حدک
شک راوی ست کہ ذنبک فرمود یا حدک۔ متفق علیہ۔ بدانکہ ظاہر از اصابت حد آن ست کہ ارتکاب کبیرہ کردہ باشد مثل زنا
یا سرقہ و جز آن و آن حضرت حکم کرد بآمرزیدہ شدن آن بسبب نماز گزاردن وے با آن حضرت پس ازینجا معلوم میگردد کہ کبائر
نیز مکفر میگردد مگر آنکہ آن مرد گمان بردہ باشد کہ آن فعل موجب حد ست اگرچہ در واقع نہ چنان بود یا مراد بحد تعزیر داشت و نیز
ظاہر از ناپرسیدن آن حضرت و تحقیق ناکردن کہ صغیرہ کردی یا کبیرہ آنست کہ مغفرت شامل ہر دو قسم است مگر آنکہ گویند کہ آنحضرت
دانستہ بقرینہ یا بوحی کہ صغیرہ کردہ است و موجب حد نکردہ است ازین جہت نپرسید و ہم ازین جہت گفت آن مرد در کرت ثانیہ
کہ اقامت کن در من کتاب خدا را یعنی حد باشد یا نباشد ہرچہ حکم خدا ست اقامت فرما کذا قالوا و گفتم من و بحد التوفیق شاید کہ آن
خصوصیات نماز گزاردن ہمراہ آن حضرت بودہ باشد در قصہ سابق ثابت نشدہ ست نماز گزاردن آن مرد با آنحضرت بلکہ حضرت
ایشان گفتہ کہ امر کرد آن حضرت آن مرد را کہ وضو بکند و بگزارد دو رکعت را و این نکتہ در خاطر کاتب حروف در مدینہ مطہرہ
افتاد در بعض زیارات شریف امید کہ بر صواب باشد و پرتوے از نورانیت آن وقت باشد واللہ اعلم۔ وعن ابن مسعود
رضی اللہ عنہ۔ قال سألت النبی۔ گفت ابن مسعود پرسیدم پیغمبر را۔ صلی اللہ علیہ وسلم ای الاعمال احب الی اللہ تعالی۔
کدام یکے از عملہا محبوب تر و فاضل تر است نزد خدای تعالے۔ قال صلوٰۃ لوقتہا۔ فرمود محبوب ترین عملہا نماز گزاردن ست
در وقتش کہ مکروہ نباشد و در لفظ بخاری علی وقتہا و در بعض روایات فی اول وقتہا نیز آمدہ و گفتہ اند کہ این روایت
ضعیف است۔ قلت ثم ای۔ گفت ابن مسعود گفتم پستر کدام عمل محبوب تر است۔ قال بر الوالدین۔ فرمود نیکی کردن
بمادر و پدر و فرمانبرداری کردن و نرنجانیدن ایشان را۔ قلت ثم ای۔ گفتم بعد از وے کدام عمل احب ست۔ قال الجہاد فی
سبیل اللہ۔ فرمود کارزار کردن با کافران اگر فرض نشدہ باشد۔ قال حدثنی بہن۔ گفت ابن مسعود حدیث کرد مرا آنحضرت
باین اعمال یا باین کلمات۔ ولو استزدتہ لزادنی۔ و اگر طلب زیادت می کردم ازان حضرت و می پرسیدم از حضرت وی
دیگر مراتب اعمال را یا مطلق مسائل را زیادہ می کرد برای من مقصود تاکید و تحقیق مسموعات خود و بیان عنایت والتفات
آن حضرت است و لیکن رعایت ادب و خوف ملال آنحضرت بران داشت کہ نپرسیدم چنانکہ در روایت مسلم آمدہ است متفق علیہ
بدانکہ احادیث در بیان افضل اعمال مختلف آمدہ است در بعض احادیث آمدہ کہ بہترین اعمال اسلام اطعام طعام و افشای

سلام است و نماز گزاردن در شب وقتی که مردم در خواب باشند و نیز آمدہ افضل اعمال آنست کہ مردم از دست و زبان تو سلامت مانند و نیز آمدہ کہ افضل اعمال جہاد ست کہ در وے خیانت نکند در غنیمت و حج مبرور کہ در وے معصیت نکند و نیز آمدہ کہ افضل اعمال ذکر خدا است و آمدہ است کہ بہترین اعمال آنکہ دایم کنند و بران مواظبت نمایند و گفتہ اند کہ اختلاف جواب بجہت اختلاف سائلان است ہر قومے را چیزے فرمود کہ بحال ایشان لائق تر و ایشان بدان محتاج تر و دران راغب تر بودند یا باعتبار اختلاف اوقات ست چنانکہ جہاد از ابتدائے اسلام فاضل ترین اعمال بود و نصوص متعاضد و متظاہر اند برانکہ نماز فاضل تر از صدقہ است و باوجود آن در وقت مواسات مضطر صدقہ فاضل تر از نماز گردد و بالجملہ وجوہ فاضل ترین وحیثیات مختلف ست ہر کدام بوجہے و حیثیتے در جائے خود فاضل تر از دیگرے ست و این سخن اصلی عظیم است در باب خیریت و افضلیت فاحفظ۔ **وعن جابر۔** رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بین العبد و بین الکفر ترک الصلوٰۃ حدے کہ واقع است میان بندہ و میان کفر ہمین ترک نماز ست چہ نماز حاجز و فاصل بود کہ نمیگذاشت کہ بندہ بکفر برسد چون فاصلہ نماز از میان رفت مانع برطرف شد و بندہ بکفر رسید چنانکہ دیوارے میان دو کس میباشد و نمیگذارد کہ این بآن رسد چون دیوار از میان انہا فاصلہ برطرف شد و این بآن واصل گشت این چنین توجیہ و تقریر کردہ اند این عبارت را و توجیہات دیگر نیز دارد کہ در شرح مذکور است فتدبر۔ رواہ مسلم۔ و این تغلیظ و تشدید ست بر ترک نماز و اشارت ست بآنکہ تارک صلوٰۃ نزدیک ست کہ کافر گردد و نزد اصحاب ظواہر کافر ست و از بعض صحابہ نیز چنین ہا مروی ست کہ نزدیک بتکفیر ست و نزد بعض علما کہ شافعی و مالک از ایشانند واجب ست قتل وے اگرچہ کافر نگردد و نزد حنفیہ واجب ست ضرب و حبس و زندان تا وقتے کہ بگزارد نماز را

الفصل الثانی۔ عن عبادۃ بن الصامت۔ روایت ست از عبادہ بضم عین و تخفیف موحدہ کہ از مشاہیر صحابہ و کبار ایشان ست احوال وے در مواضع نوشتہ شدہ است۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خمس صلوات افترضہن اللہ تعالٰی۔ پنج نماز ست کہ فرض گردانیدہ است آنہا را خدائے تعالٰی۔ من احسن وضوءہن و صلاہن لوقتہن کسے کہ نیک کند برعایت سنن و آداب وضو برائے آن نماز ہا و بگزارد آنہا را در وقت شان۔ و اتم رکوعہن و خشوعہن۔ و بتمام و کمال بجا آرد احکام و ارکان آنہا را خصوصًا رکوع و سجود را کہ معنی بندگی و انقیاد در انہا بیشتر ست و مخصوص بنماز اند و اکثر مردم دران تہاون می نمایند۔ کان لہ علی اللہ عہد ان یغفر لہ۔ میباشد بر خدا عہد کہ بیامرزد او را مراد و عدہ حق تعالٰی ست بآمرزیدن آنکس و چون وعدہ او حق ست و خلف دران جائز نہ تعبیر بعہد کرد کہ متعہد میگردد و لازم میکند کسے بر خود و نگاہ میدارد آن را۔ و من لم یفعل ذلک۔ و کسے کہ نکند آن را و نگزارد نماز را بران وجہ۔ فلیس لہ علی اللہ عہد پس نیست مر او را بر خدا عہد لازم بآمرزیدن وے۔ ان شاء غفر لہ و ان شاء عذبہ اگر میخواہد می آمرزد او را و اگر میخواہد عذاب میکند او را و درین حدیث دلیل ست بر آن کہ تارک صلوٰۃ کافر نیست و مرتکب کبیرہ واجب نیست تعذیب وے

ومخلد نیست در نار چنانکہ مذہب اہل سنت وجماعت ست۔ رواہ احمد وابو داؤد وروی مالک والنسائی نحوہ وعن ابی امامۃ۔ رضی اللہ عنہ روایت ست از ابو امامہ باہلی کہ از مشاہیر صحابہ ست۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوا خمسکم۔ بگزارید پنج نماز خود را۔ وصوموا شھرکم۔ و روزہ دارید ماہ خود را کہ رمضان ست۔ وادوا زکوۃ اموالکم وبدہید زکوۃ مالہاے خود را اظہار در ان وقت کہ این حکم کردہ اند ہیچ فرض نشدہ بود۔ واطیعوا اذا امرکم۔ وفرمان بری کنید خداوند امر خود را کہ خلیفہ ونائب خدا است اگر بر خلاف فرمودۂ خدا ورسول خدا امر نکند۔ تدخلوا جنۃ ربکم۔ می درآئید بہشت پروردگار خود را۔ رواہ احمد والترمذی۔ وعن عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جدہ۔ حال این اسنادہ در مواضع نوشتہ شدہ است۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مروا اولادکم بالصلوۃ وہم ابناء سبع سنین۔ امر کنید فرزندان خود را بنماز گزاردن وحال آنکہ ایشان ہفت سالہ باشند تا عادت کنند بنماز گزاردن۔ واضربوہم علیہا وہم ابناء عشر سنین۔ وبزنید فرزندان خود را بر ناگزاردن نماز چون دہ سالہ شوند از برائے مبالغہ وتاکید۔ وفرقوا بینہم فی المضاجع وجدائی کنید میان فرزندان خود در خوابگاہ ہا چنانکہ برادر وخواہر در یک بستر نخسپند این نیز احتیاط ست و پرہیز دن از مواضع تہمت چون در سن ہفت سالگی بدن آدمی را قوتے وشدتے پیدا می آید ودر ہر ہفت سال حالتے دیگر پیدا میکند چنانکہ در جاے خود مبین گشتہ است مناسب آمد کہ در سن ہفت سالگی امر بدان کردہ شود ودر ہفت سال دیگر خود بحد بلوغ میرسد وچون عدد دہ عقد اول بود ونزدیک بآن رسید مبالغہ در ان فرمود بآنکہ اگر نکنند بزنند وتادیب نمایند وہم ازین جہت فرمود کہ تفریق کنید در مضاجع کہ وصول بحد بلوغ مظنۂ شہوت وقوع در مفسدہ است۔ رواہ ابوداؤد روایت کرد این حدیث را ابو داؤد از عمرو بن شعیب۔ وکذا رواہ فی شرح السنۃ عنہ۔ وہمچنین روایت کرد محیی السنۃ در شرح السنۃ از عمرو بن شعیب۔ وفی المصابیح۔ و روایت کرد در کتاب مصابیح۔ عن سبرۃ۔ بفتح سین مہملہ وسکون باسے موحدہ بن معبد۔ بفتح میم وباے موحدہ صحابی ست ساکن مدینہ نوزدہ حدیث روایت کردہ۔ وعن بریدۃ رضی اللہ عنہ۔ بضم با وفتح را اسلمی از مشاہیر صحابہ است احوال او در مواضع نوشتہ شدہ است۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم العہد الذی بیننا وبینہم الصلوۃ۔ عہد وامانے کہ میان ما ومیان منافقان ست نماز ست وما کہ منافقان را نمی کشیم واحکام اسلام برایشان جاری میگردانیم بجہت آن ست کہ ایشان تشبہے بمسلمانان در انقیاد ظواہر احکام دارند وعمدہ دران حاضر شدن ایشان برائے نماز ولزوم جماعت ست۔ فمن ترکہا فقد کفر۔ پس ہر کس کہ از ایشان نگزارد نماز را پس بتحقیق ظاہر شد کفر او وبیرون آمد از دائرۂ اسلام وجاری نمیگردد بروے احکام ویحتمل کہ این حکم مخصوص بمنافقان نباشد وضمیر بینہم راجع بجمیع امت اجابت باشد واین معنی مناسب تر ست بقول او فقد کفر۔ رواہ احمد والترمذی والنسائی وابن ماجۃ

الفصل الثالث

عن عبد اللہ بن مسعود۔ رضی اللہ عنہ۔ قال جاء رجل الی النبی۔ آمد مردے نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم۔ این مرد ہمان ابو الیسر ست کہ قصۂ او گذشت یا دیگرے ست وظاہر ہمین ست از جہت اختلاف

وسنائی است کہ در ہر دو حدیث است واللہ اعلم۔ فقال۔ پس گفت آن مرد۔ یا رسول اللہ انی عالجت امرأۃ فی اقصی
المدینۃ۔ من رسیدہ ام وملاعبت کردہ ام بازنے وگرفتہ ام او را در نہایت مدینہ در جانب دور از آن۔ وانی اصبت
منہا مادون ان امسہا۔ وبدرستی کہ من رسیدہ ام از آن زن وکردہ ام باوے آنچہ جز جماع و پایان تر از دست
مانند بوس وکنار وجز آن۔ فانا ہذا فاقض فی ماشئت۔ پس من اینک حاضرم پس حکم کن در حق من ہر چہ میخواہی
فقال لہ عمر۔ پس گفت مر آن مرد را عمر رضی اللہ عنہ۔ لقد سترک اللہ۔ بتحقیق پوشیدہ است ترا خدائے تعالیٰ این حال ترا
بر مردم وآشکار نساخت۔ لو سترت علی نفسک۔ اگر می پوشیدی تو بر نفس خود بہتر بود وحکم ہم چنین ست کہ گناہ پوشیدہ
را توبہ ہم پوشیدہ باید کرد وآشکارا کردن گناہ پوشیدہ ہتک حرمت شریعت است۔ قال ولم یرد النبی صلی اللہ علیہ وسلم شیئا
گفت عبد اللہ بن مسعود وجواب باز نداد آن مرد را آن حضرت چیزے یا رد نکرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر عمرؓ درین سخن
کہ گفت۔ وقام الرجل فانطلق۔ وایستاد آن مرد وروان شد۔ فاتبعہ النبی۔ پس بفرستاد در پس آن مرد پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم رجلا۔ مردے را۔ فدعاہ۔ پس خواند او را۔ وتلا علیہ ہذہ الآیۃ۔ وخواند بر آن مرد این آیت را کہ
واقم الصلوٰۃ طرفی النہار وزلفا من اللیل ان الحسنات یذہبن السیئات۔ تفسیر این آیت در فصل اول معلوم شد۔ ذلک ذکری للذاکرین
آن یاد دادن وپند کردن ست مر یاد کنندگان را این تتمہ آیت است کہ در انجا مذکور نبود۔ فقال رجل من القوم۔ پس گفت
مردے از قوم وبعض گفتہ اند کہ آن مرد عمر ست رضی اللہ عنہ وبعض گفتہ اند معاذ بن جبل۔ یا نبی اللہ ہذا لہ۔ اے پیغمبر خدا
آیا این حکم مر او راست۔ خاصۃ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ بل للناس کافۃ۔ بلکہ برائے مردم ست ہمہ۔ رواہ مسلم۔

وعن ابی ذر۔ رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم خرج زمن الشتاء روایت ست از ابی ذر کہ آن حضرت بیرون آمد
در زمان زمستان۔ والورق یتہافت۔ وحال آنکہ برگہائے درختان می افتاد پیاپے چنانکہ در خزان می افتد۔ فاخذ بغصنین
من شجرۃ۔ پس گرفت آن حضرت دو شاخ را از درختے۔ قال۔ گفت ابوذر۔ فجعل ذلک الورق یتہافت۔ پس افتادن
گرفت برگہائے آن درخت بیشتر از آنچہ بطور خود می افتاد چنانکہ عادت ست کہ بجنبانیدن شاخ برگ بیشتر می افتد قال فقال
گفت ابوذر پس گفت آنحضرت وندا کرد مرا کہ۔ یا اباذر قلت لبیک۔ بخدمت ایستادہ ام چہ میفرمائی۔ یا رسول اللہ قال۔
گفت آنحضرت۔ ان العبد المسلم لیصلی الصلوٰۃ یرید بہا وجہ اللہ۔ بدرستی کہ بندہ مسلمان ہر آئینہ میگزارد نماز را در حالی کہ میخواہد
بآن نماز ذات پاک خداوند تعالیٰ را بے شائبہ غرض وعوض بلکہ بمحض امتثال امر وطلب رضائے او سبحانہ۔ فتہافت عنہ ذنوبہ
پس پیاپے می افتد از بندہ گناہان او۔ کما تہافت ہذا الورق عن ہذہ الشجرۃ۔ چنانچہ می افتد این برگہا ازین درخت وتہافت
در ہر دو جا برفع روایت ست ودر ثانی بفتح نیز آمدہ۔ رواہ احمد۔ **وعن** زید بن خالد الجہنی بضم جیم وفتح ہا رضی اللہ عنہ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی سجدتین لا یسہو فیہما۔ کسے کہ بگزارد دو رکعت نماز را کہ سہو وغفلت نکند در ان
یعنی بحضور دل وخشوع باطن بگزارد۔ غفر لہ ما تقدم من ذنبہ۔ بیامرزد خدائے تعالیٰ مر او را ہر چہ گذشتہ است از گناہ وے

یعنی صغائر۔ رواہ احمد۔ **وعن عبد اللہ بن عمرو** بن العاص عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ ذکر الصلوۃ یوما۔ روایت
از عبد اللہ بن عمرو کہ آن حضرت ذکر کرد فضل و شرف نماز را روزے۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ من حافظ علیھا
کسے کہ نگاہبانی کند بر نماز بادامت و اداے آن بفرائض و واجبات و سنن و آداب آن۔ کانت لہ نورا ۔
باشد مراو را نماز سبب نورانیت۔ و برہانا۔ و حجت قوی و پیدا۔ و نجاۃ۔ و سبب رستگاری او از عذاب یوم القیمۃ
روز قیامت۔ و من لم یحافظ علیھا۔ و کسے کہ محافظت نکند بر نماز و نگزارد بر وجہ مذکور۔ لم تکن لہ نورا و لا برہانا
و لا نجاۃ۔ نباشد نماز برلے وے نور و نہ برہان و نہ نجات۔ دکان یوم القیمۃ۔ و باشد آنکس روز قیامت مع قارون
و فرعون و ہامان و ابی بن خلف۔ با این کافران کنایت ست از درآمدن او در دوزخ و تغلیظ و تشدید است
در ان اگرچہ اینہا ہمیشہ در دوزخ باشند و درجاے بدتر از ان باشند و ابی بن خلف بفتح لام یکے از اشقیاے قریش ست
کہ آن حضرت او را بدست شریف خود روز احد بدوزخ رسانید و او را اشقیاے امت گویند۔ رواہ احمد و الدارمی
و البیہقی فی شعب الایمان۔ **وعن عبد اللہ بن شقیق** قال کان اصحاب رسول اللہ۔ عبد اللہ بن شقیق کہ از ثقات
تابعین ست و کبار ائمۂ ایشان ست از عمر و علی و عثمان و عائشہ سماع دارد مات سنۃ ثمان و مائۃ گفت بودند
یاران پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لا یرون شیئا من الاعمال ترکہ کفر اغیر الصلوۃ۔ اعتقاد نمی کردند ہیچ عملے را کہ ترک
او کفر باشد جز نماز۔ رواہ الترمذی۔ **وعن ابی الدرداءؓ**۔ قال اوصانی خلیلی۔ گفت ابو الدرداء اندرز
کرد مرا دوست جانی من یعنی محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وسلم۔ ان لا تشرک باللہ شیئا۔ کہ انباز مگردان بخدا چیزے را
و کافر مشو۔ و ان قطعت و حرقت۔ و اگرچہ پارہ پارہ کردہ شوی و سوختہ شوی و صیت ست باخذ عزیمت و قطعت بتشدید
و تخفیف ہر دو روایت ست و حرقت بتشدید۔ و لا تترک صلوۃ مکتوبۃ متعمدا۔ و ترک مکن نماز فرض را دیدہ و دانستہ
و اگر خواب برد یا فراموش گردد آن چیزے دیگر ست۔ فمن ترکہا متعمدا فقد برئت منہ الذمۃ۔ پس ہر کہ ترک کند نماز فرض را دیدہ
و دانستہ پس تحقیق بیزار شد از وے عہد مسلمانی و برآمد از دائرۂ اسلام۔ و لا تشرب الخمر۔ و منوش شراب را۔ فانہا
مفتاح کل شر۔ زیرکہ وے کلید ہر بدی ست چہ مانع و زاجر از بدی عقل ست و چون عقل رفت در ہر بدی کشادہ شد
و لہذا او را ام الخبائث خوانند۔ رواہ ابن ماجۃ۔

باب المواقیت

باب المواقیت۔ مواقیت جمع میقات ست بمعنی وقت و وقت زمان مفروض برلے امرے و تعیین و تقدیر
اوقات خمسہ براے نماز ہا بحکم شارع ست و عقل در دریافت آن مستقل نیست و لیکن بعض معانی و حکمت ہا در ان
می تواند یافت کہ مناسب باشد مثلاً چون آدمی زاد در شب در خواب بود و از شکرانۂ نعمت شب از امن و امان و عافیت
غافل و از تحصیل اسباب معیشت معطل و حکم میت داشت و بہ برآمدن روز حیاتے تو نصیب وے شد و مستعد تحصیل
اسباب زندگانی گشت از برلے شکرانہ این نعم و تلافی تقصیرات گذشتہ نماز فجر تشریع فرمودند و چون اسباب معیشت

حاصل کرد و بتفضل نعم مولے تعالی از مطاعم و مشارب وجز آن مخصوص گشت شکرانہ آن نماز پیشین فرض گردانیدند و چون عادت انسانی در نیم روز خواب و استراحت و فراغت است از برائے تلافی این تقصیر و غفلت نماز دیگر فرض شد و چون بعد از نماز عصر بہ بازار رفتن و خرید و فروخت کردن و بکار دنیا مشغول شدن متعارف بود نماز شام شروع شد و چون بعد از وی عادت تعیش و منام جریان داشت نماز خفتن فرض کردند از برائے اتمام شکر نعمتہائے نہار و تحسین خاتمہ کہ در حکم موت برایان ست و بالجملہ عبادات ہمہ از برای شکرانہ نعم ست و چون نعمتہائے الٰہی در ساعات لیل و نہار بطریق اتصال متواتر و متوالی است باید کہ بندہ یک ساعت از عبادت مولی تعالے فارغ نباشد فضل و رحمت وی سبحانہ اقتضای آن کرد کہ عبادت را برین پنج وقت کہ عمدہ اوقات است مقسوم و مقصور گردانید و گرنہ در حقیقت غفلت از یاد حق و تقصیر در شکر وی تعالی بالجملہ از کفران نعمت است **مثنوی** ہر آن کو غافل از حق یکزمان ست ✤ دران دم کافرست اما نہان ست ✤ اگر آن غفلتش پیوستہ بودی ✤ در اسلام بروے بستہ بودی ✤ نعوذ باللہ من الکفر والکفران

الفصل الاول عن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقت الظہر اذا زالت الشمس۔ ابتدا بہ بیان وقت ظہر بجہت آن ست کہ وے اول نمازے ست کہ بجماعت گزاردہ شد بآمدن جبرئیل نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم برائے تعلیم اوقات نماز چنانکہ در فصل ثانی بیاید و باین جہت اوراصلوٰۃ الاولی یعنی نماز پیشین خوانند و وقت نماز پیشین ہنگام میل کردن آفتاب ست از میانہ آسمان بجانب مغرب کہ آن را وقت زوال گویند اول وقت این ست و آخر وقتش آنکہ می فرماید۔ وکان ظل الرجل کطولہ۔ و بگردد سایہ شخصے مقدار درازی وی ورای فی زوال کہ عبارت است از سایۂ کہ در وقت زوال باشد چہ ہر چیزے را در اکثر بلاد کہ آفتاب در انجا سمت الراس نیز سد مقداری از سایہ میباشد وراے این سایہ تا وقتیکہ سایہ مثل آن چیز گردد وقت پیشین است۔ مالم یحضر العصر۔ مادام کہ حاضر نگردد عصر و در نیاید وقت وی گشتن سایہ مثل آن چیز مقصود از ذکر این کلام تقریر و تاکید است و در وے دلیل است بر آنکہ میان ظہر و عصر وقت مشترک نیست چنانکہ با امام مالک نسبت کردہ اند و در شرح مبین شدہ است پس رسیدن سایہ باین حد انتہای وقت ظہر است و ابتدای وقت عصر۔ و وقت العصر مالم تصفر الشمس۔ و وقت نماز دیگر از ابتدائے گشتن سایۂ مانند درازی شخص است مادام کہ زرد نشدہ است آفتاب و این وقت اختیار است کہ کراہت ندارد و وقت جواز تا وقت غروب است و مراد باصفرار شمس نزد بعض تغیر قرص آفتاب است چنانکہ چشم در دیدن او خیرہ نگردد و نزد بعض تغیر شعاع آفتاب است کہ بر دیوار با افتادہ است چنانکہ بیاید و بدانکہ مذہب ائمۂ ثلثہ و ابی یوسف و محمد و زفر وجز ایشان آنست کہ آخر وقت ظہر تا رسیدن سایۂ شخص است بمثل قامت وی و بعد از وی وقت عصر و این حدیث دلیل ایشان است و بروایتی از امام ابوحنیفہ نیز ہمچنین است و بعض گفتہ اند کہ فتوی ہم برین است و مشہور از مذہب وی رضی اللہ عنہ آن ست کہ وقت ظہر تا رسیدن سایہ ہاست بہ مثلین و دلیل ایشان در ہدایہ آن گفتہ کہ حدیث ابردوا بالظہر کہ بیاید دلالت دارد بر ابراد ظہر و اشد حرور دیار ایشان وقت رسیدن سایہ بمثل است

پس در حدیثین تعارض آمد و احتیاط دران ست که وقت بشک در نگذرد و دلائل دیگر نیز در شرح تحریر یافته است و گفته اند که مختار آن ست که ظهر را از مثل در نگذرانند و عصر پیش از مثلین نکنند واللہ اعلم۔ و وقت صلوٰة المغرب مالم یغب الشفق ۔ و وقت نماز شام از غروب آفتاب ست تا آنکه غائب نشده است شفق و شفق نزد اکثر ائمه عبارت است از سرخی که بعد از فرو شدن آفتاب پیدا آید و عامه اہل لغت نیز بر آنند و نزد امام ابوحنیفه و طائفه از علما سفیدی که بعد از سرخی پیدا گردد و در روایتی از امام ابوحنیفه نیز سرخی ست و دلائل جانبین در شرح ذکر کرده شده است و بروایتی از امام احمد در سفر حمرت معتبر است و در حضر بیاض بجهت جمع میان احادیث باختلاف حالین نظر بآنکه در حضر گاهی نزول میکند حمرت پس می پوشد آن را دیوار یا دمکان برده میشود که غائب شد و چون غائب گردد بیاض یقین می گردد غیبوبت آن پس شفق نزد وی نیز حمرت است ولیکن اعتبار کرده است بیاض را از جهت بودن وی دلیل بر غیبوبت حمرت و بالجمله احتیاط در حق مغرب اعتبار حمرت است و در حق عشا بیاض تا ہر کدام در وقت خود واقع گردد بیقین چنانکه در ظہر و عصر گذشت و نزد امام شافعی در قول جدید وقت مغرب مقدار وضو و اذان و اقامت و پنج رکعت است و رافعی که از ائمہ مذہب شافعی ست گوید اگر مقدار چند لقمه که بوی شدت جوع دفع توان کرد نیز اعتبار کنند دور نباشد و دلیل این قول آن ست که جبرئیل آن را در ہر دو روز در یک وقت گذارد و اگر وسیع و ممتد بودی چنانکه در وقتهای دیگر نماز باشارت بآن کردی و در قول قدیم موافق ائمہ دیگر است و شیخ محی الدین نووی گفته است که احادیث صحیحه مصرح است بقول قدیم و اختیار کرده اند آن را بسیاری از شافعیه مثل خطابی و بیہقی و غزالی و مختار بعض قول جدید است واللہ اعلم۔ و وقت صلوٰة العشاء الی نصف اللیل الاوسط۔ و وقت نماز خفتن از غائب شدن شفق تا نیم شب میانه است یعنی نیم شب بی زیادت و نقصان و طیبی گفته که مراد مقدار نیم شب متوسط است یعنی معتدل نه دراز و نه کوتاه و قول اول ظاہر تر است چه نصف شب معتدل شش ساعت ست پس شش ساعت تاخیر باید کرد و این در ثلث کوتاه ترین شبها میشود و ثلث شب دراز ترین شبها و عکس این اولی و انسب ست فافهم و بر ہر تقدیر این حد وقت مختار ست و وقت جواز تا قبیل طلوع فجر ست۔ و وقت صلوٰة الصبح من طلوع الفجر مالم تطلع الشمس۔ و وقت نماز بامداد از بر آمدن صبح صادق ست تا آن زمان که برآمده است آفتاب و ظاہر حدیث دران است که وقت صبح ہمه وقت اختیار ست و بعض گفته اند که وقت اختیار تا اسفار است و بعد از وی وقت جواز ست۔ فاذا طلعت الشمس فامسک عن الصلوٰة۔ پس چون برآید آفتاب باز مان از نماز۔ فانها تطلع بین قرنی الشیطان زیرا که آفتاب می برآید میان دو شاخ شیطان یعنی دو جانب سر وی چنانکه آمده است که شیطان می ایستد در مواجهه آفتاب و نزدیک میگرداند سر خود را بوی و همچنین در وقت غروب پس می باشد در مقابل کسیکه می پرستد آفتاب او واقع میشود سجدۀ کفار بسوی وی پس می اندازد در خیال خود و در خیال اعوان خود که این عبادت برای وی کنند و بسوی او سجده می برند پس نهی کرد آنحضرت امت خود را از نماز کردن درین وقت تا عبادت پرستندگان حق در غیر وقت عبادت پرستندگان شیطان باشد و به دین خالص مخصوص باشند و در بیان معنی قرن توجیهات دیگر نیز

کرده اند که در شرح مذکور اند رواه مسلم - وعن بریدة قال ان رجلا سأل رسول الله - گفت بریده که مردی
پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن وقت الصلوة - از تعیین اوقات نماز که اول و آخر وقت هر نماز چیست -
فقال له صل معنا هذین یعنی الیومین - پس گفت آن حضرت مر آن مرد را بگزار با ما نماز درین دو روز تا بنمایم ترا اوقات نماز ها را
فلما زالت الشمس امر بلالا - پس چون برگشت آفتاب فرمود بلال را که اذان گوید - فاذن - پس اذان گفت بلال - ثم امره -
پستر فرمود او را که تکبیر بر آرد - فاقام الظهر - پس تکبیر بر آورد ظهر را - ثم امره فاقام العصر - پستر امر کرد بلال را پس تکبیر
بر آورد عصر را - والشمس مرتفعة بیضاء نقیة - و حالانکه آفتاب بلند سفید پاک بود از آلایش زردی و تیرگی و درین
حدیث ذکر مثل یا مثلین نیست و شک نیست که ارتفاع و بیاض و تفاوت در مثلین نیز می باشد - ثم امره فاقام المغرب
پستر فرمود او را پس تکبیر بر آورد مغرب را حین غابت الشمس - هنگام فرو رفتن آفتاب یعنی بمجرد فرو رفتن آفتاب بی تاخیر
ثم امره فاقام العشاء - پستر امر کرد او را پس تکبیر بر آورد عشاء را - حین غاب الشفق - هنگام ناپیدا شدن شفق - ثم امره فاقام
الفجر - پستر امر کرد او را پس تکبیر بر آورد فجر را - حین طلع الفجر - هنگامیکه بر آمد صبح صادق درین روز بگزارد آنحضرت
نماز در اول وقت و تعلیم کرد که اول اوقات نماز ها کدام است - فلما ان کان الیوم الثانی - پس چون شد روز دوم
امره فابرد بالظهر - فرمود او را بسرد گردانیدن وقت و گفت پس سردی کن در گزاردن ظهر - فابرد بها - پس
سردی کرد در آن - فانعم ان یبرد بها - پس زیادتی کرد و مبالغه نمود در سرد گردانیدن وقت چنانکه شکست یافت
گرمی بتمام سوق حدیث دلالت است که این ابراد و مبالغه در آن بجهت تاخیر از اول وقت بود برای تعلیم آخر وقت
چنانکه در دیگر نماز ها کردند و ابراد ظهر صیف بجهت آنکه شدت حر از فیح جهنم چنانکه بیاید دیگر است تا ناکه درین وقت که
این سائل آمد فصل تابستان بود فافهم و شرح آن در باب تعجیل الصلوة بیاید - وصلی العصر والشمس مرتفعة - و گزارد نماز
عصر را درین روز دوم و حالانکه آفتاب درین روز نیز بلند بود ولیکن - اخرها فوق الذی کان - تاخیر کرد آن را
بیشتر از آنچه بود دیروز و این صریح نیست در گزاردن آن در مثلین چه آفتاب بعد از مثلین نیز مرتفع می باشد و شافعیه
بر آن حمل میکنند بقرینۀ روایات دیگر - وصلی المغرب قبل ان یغیب الشفق - و بگزارد نماز مغرب را پیش از آنکه غائب
گردد شفق و درین عبارت اشارتی است بتاخیر مغرب درین روز نسبت بروز اول یعنی متصل غروب نگزارد همین قدر
کرد که پیش از شفق گزارد فافهم - وصلی العشاء بعد ما ذهب ثلث اللیل - و بگزارد عشاء را بعد از رفتن سه یک از شب
و در حدیث سابق تا نیم شب فرمود و هر دو وقت اختیار است و وقت جواز تا طلوع صبح است چنانکه معلوم شد و نزد
حنفیه تاخیر عشا تا ثلث لیل مستحب است و تا نیم شب وقت جواز است بی کراهت و بعد از نیم شب با کراهت و نزد بعض
تا نیم شب با کراهت بی اثم و بعد از نیم شب با اثم - وصلی الفجر فاسفر بها - و بگزارد نماز بامداد را وقت روشن شدن
صبح و تاخیر کرد - ثم قال این السائل عن وقت الصلوة - پستر گفت آن حضرت کجا است آن سوال کننده از وقت

وکیست آن - فقال الرجل انا - پس گفت آن مرد منم - یا رسول اللہ قال وقت صلوتکم بین ما رأیتم - فرمود وقت نماز شما در میان این دو وقت است که دیدید یعنی اول وقت و آخر آن را شناختید و مابین آن همه وقت است - رواہ مسلم

الفصل الثانی عن ابن عباس رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم امنی جبرئیل عند البیت مرتین - امامت کرد مرا جبرئیل نزد خانہ کعبہ دو بار یعنی گزارد هر نماز را دو بار در دو روز فصلی بی الظهر حین زالت الشمس - پس بگزارد بمن ظهر را در وقتیکه گشت آفتاب - وکانت قدر الشراک - و بود آفتاب یعنی سایہ اصلی که در وقت زوال آفتاب میباشد در ان وقت مقدار بند نعل از زوال و ظاهر آنست که مراد عرض شراک باشد و سایہ اصلی که آنرا فی ٔ زوال گویند مختلف میگردد باعتبار اختلاف امکنه و اوقات و بعض بلاد باشند که در وی در بعض فصول اصلا سایہ اصلی نباشد چنانکه در مکه معظمه در نوزدهم سرطان هر بلدی که در تحت میل کلی بود از جهت بودن آفتاب بر سمت الراس و تفاوت آن بحسب عرض بلد است چنانکه در علم هیئت تحقیق کرده شده است و از برای معرفت آن طرق بسیاست مذکور در کتب - وصلی بی العصر حین کان ظل کل شیٔ مثله و بگزارد جبرئیل بامن نماز عصر را در وقت گشتن سایہ هر چیز مقدار آن چیز و رای سایہ اصلی - وصلی بی المغرب حین افطر الصائم - و بگزارد بامن نماز مغرب را در هنگام افطار کردن روزه دار - وصلی بی العشاء حین غاب الشفق - و گزارد بامن عشاء را هنگام ناپیدا شدن شفق - وصلی بی الفجر حین حرم الطعام والشراب علی الصائم - و گزارد بامن نماز بامداد را در هنگام حرام شدن خوردنی و نوشیدنی بر روزه دار که وقت طلوع صبح صادق است درین روز همه نمازها را در اول وقت گزارد - فلما کان الغد صلی بی الظهر حین کان ظله مثله - پس چون شد فردا گزارد بامن ظهر را هنگام بودن سایہ هر چیز مانند آن - وصلی بی العصر حین کان ظله مثلیه - و بگزارد بامن عصر را هنگام بودن سایہ هر چیز دو چندان درین حدیث ذکر اصفرار و غروب نیست ثبوت آن باحادیث دیگر ست که مثبت زیادت اند - وصلی بی المغرب حین افطر الصائم - و گزارد بامن مغرب را درین روز نیز هنگام افطار کردن صائم ازین حدیث معلوم گردد که مغرب را یک وقت است بخلاف نمازهای دیگر چنانکه قول جدید شافعی است اما در حدیث سابق اشارتی بتعدد آن هست چنانکه گفتیم - وصلی بی العشاء الی ثلث اللیل - و گزارد بامن عشاء را تا ثلث اخیر شب - وصلی بی الفجر فاسفر - و گزارد بامن فجر را پس اسفار کرد - ثم التفت الی - بعد از ان روی آورد جبرئیل بجانب من - فقال - پس گفت - یا محمد هذا وقت الانبیاء من قبلک - این وقت نماز پیغمبران است که پیش از تو بوده اند که هر کدام از ایشان بعضی ازین اوقات داشتند اگر چه مجموع خمس اوقات مخصوص این امت است فافهم - والوقت ما بین هذین الوقتین - و وقت نماز وقتی ست که میان این دو وقت ست و این دو وقت اول و آخر وقت اند - رواہ ابوداؤد والترمذی

الفصل الثالث عن ابن شهاب - زهری که تابعی مشهور است یکی از اعلام است و از ائمه ایشان ست در فقه و حدیث و کنیت او ابو بکر و نام او محمد است و اکثر مذکور بکنیت و نسبت میگردد - ان عمر بن عبد العزیز اخر العصر شیئا روایت می کند که عمر بن عبد العزیز اموی که از تابعین ست و احوال وی در امارت و عدالت مشهور و معروف ست تاخیر کرد گزاردن نماز عصر را اندکی یعنی از وقت اختیار نه آنکه تاخیر کرد تا وقت مکروه - فقال له عروة - پس گفت مر او را عروه بن الزبیر

که از کبار تابعین و خواهرزاده عائشه صدیقه و پسر اسماء بنت ابی بکر صدیق است - اما ان جبرئیل قد نزل - آگاه باش ای
عمر بن عبد العزیز که جبرئیل بتحقیق فرود آمد فصلی امام رسول الله - پس بگزارد نماز پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی امامت
کرد آنحضرت را و امام بفتح همزه و کسر آن هر دو روایت است مقصودش تذکیر آن حدیث امامت جبرئیل است که بگزارد در روز اول
نمازها در اول وقت و تمام حدیث ذکر نکرد از جهت شهرت آن در اعتقاد وی و لابد نماز در اول وقت فضیلت دارد و تو چون
تاخیر کردی و ترک فضیلت نمودی اگرچه اندک تاخیری بود - فقال له عمر اعلم ما تقول یا عروة - پس گفت مر عروه را عمر بن عبد العزیز
بدان و هشیار که چه میگوئی ای عروه یعنی روایت حدیث از پیغمبر خدا امری عظیم است و رعایت احتیاط در وی واجب آگاه
باش تا خطا نکنی و در ورطه کذب نیفتی اگرچه عروه جلیل الشان است باوی از سهو نتوان گفت اما عظمت شان روایت او را
تنبیه و تغلیظ داشت - فقال - پس گفت عروه از برای بیان ضبط و حفظ و تثبت و تیقظ خود که من درین باب علم یقینی دارم و این
حدیث را از کسی شنیده ام که وی از صحابی شنیده و وی از حضرت رسول شنیده چنانکه می گوید سمعت بشیر بن ابی مسعود یقول
سمعت ابا مسعود یقول سمعت رسول الله - شنیدم بشیر بفتح با ابن ابی مسعود را که نیز از کبار تابعین است و ابو مسعود انصاری از مشاهیر
صحابه است و احوال وی در مواضع نوشته شده میگفت شنیدم ابا مسعود را که میگفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
یقول میفرمود - نزل جبرئیل فامنی - فرود آمد جبرئیل بر من برای تعلیم اوقات نماز پس امامت کرد مرا - فصلیت معه - پس گزاردم
نماز با جبرئیل علیه السلام - ثم صلیت معه ثم صلیت معه ثم صلیت معه ثم صلیت معه - مجموع پنج بار است که عدد نمازهای
پنجگانه است یحسب - بضم سین - باصابعه خمس صلوات - دران حال که می شمرد آن حضرت بعقد انگشتان مبارک خود پنج نماز را
و یحسب بیا است و بنون نیز روایت است یعنی می شمردیم بالعقد اصابع آن حضرت و اول ظاهر تر است و بر هر تقدیر مقصود ازین
کلام بیان ضبط و اتقان خودش است احوال شریف را - متفق علیه - وعن عمر بن الخطاب - رضی الله عنه - انه کتب الی
عماله - روایت کرده شده است از امیر المومنین عمر که وی بنوشت بجانب گماشته های خود - ان اهم امورکم عندی الصلوٰة
بدرستیکه مهم ترین کارهای شما نزد من نماز است و ذکر کلمه عندی برای تشدید و مبالغه است که همه از سطوت و صولت عمری
ترسان و لرزان بودند - من حفظها و حافظ علیها حفظ دینه - کسیکه حفظ کند نماز را و محافظت نماید بر آن نگاه میدارد
دین خود را و ذکر این دو کلمه مکرر یا برای تقریر و تاکید است یا مراد از حفظ یاد داشتن و فراموش نکردن و ادا کردن نماز است
در وقت مستحب و بمحافظت اداے او بشرائط و آداب و اهتمام برعایت صفات آن یا مراد باول حفظ احکام ظاهره
و بدوم محافظت احوال باطنه - ومن ضیعها فهو لما سواها اضیع - و کسیکه ضائع گرداند و هلاک کند نماز را پس وی مر چیزهای
دیگر را که جز نماز است ضائع کننده تر خواهد بود چه هر که بعهده ارکان دین و اهم مهمات آن نپردازد بغیر آن چه خواهد پرداخت
ثم کتب ان صلوا الظهر ان کان الفیئ ذراعا - پس تر نوشت عمر بجانب عمال خود که بگزارید نماز ظهر را وقت بودن فیئ زوال یک
گز یعنی بعد از وے متصل بآن که اول وقت ظهر خواهد بود و این در جاهاے خاص و زمانهاے مخصوص خواهد بود که این جا هم

در آنجا خواهند بود چہ معلوم شد کہ فئی زوال مختلف می گردد باختلاف امکنہ و اوقات - الی ان یکون ظل احدکم مثلہ تا آن وقت کہ باشد سایۂ یکے از شما مقدار قامت او کہ آن آخر وقت اوست - والعصر والشمس مرتفعۃ بیضاء نقیۃ - و بگزارید عصر را و حالانکہ آفتاب بلند سفید پاکیزہ است - قدر ما یسیر الراکب فرسخین او ثلثۃ - مقدار آنچہ سیر کند سوار میانہ رو دو فرسنگ یا سہ فرسنگ - قبل مغیب الشمس - پیش از فرو رفتن آفتاب - والمغرب اذا غابت الشمس - و بگزارید مغرب را وقتیکہ ناپیدا گردد آفتاب - والعشاء اذا غاب الشفق الی ثلث اللیل - و بگزارید عشاء را وقتیکہ غائب گردد شفق تا ثلث شب - فمن نام فلا نامت عینہ فمن نام فلا نامت عینہ - پس کسیکہ خواب کند پس خواب مکناد چشم او دعای بد است بہ بیقراری دل و بے آرامی بر کسیکہ تغافل دہد از نماز عشاء و بخواب رود و تکرار سہ بار برائے تاکید و مبالغہ است - والصبح والنجوم بادیۃ مشتبکۃ - و بگزارید نماز صبح را و حالانکہ ستارہ ہا پیدا و در ہم باشند کنایت از تاریکی ست - رواہ مالک - وعن ابن مسعود قال کان قدر صلوٰۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الظہر فی الصیف - بود مقدار زمان گزاردن آن حضرت نماز پیشین را در تابستان - ثلثۃ اقدام الی خمسۃ اقدام - زمانیکہ سایہ سہ قدم بود تا پنج قدم در فصل صیف - و فی الشتاء خمسۃ اقدام الی سبعۃ اقدام - و در زمستان پنج قدم تا ہفت قدم و زیادتی سایہ در زمستان بجہت آنست کہ سایۂ اصلی درین فصل بیشتر میباشد و در تابستان کم خصوصاً در حرمین شریفین والا این ہر دو وقت برابر است و بہر تقدیر این حدیث صریح است در تاخیر ظہر از وقت زوال واللہ اعلم و قدم عبارتست از ہفت یک قامت شخص و طول ہر چیزی بہفت قدم اعتبار کردہ اند باعتبار آنکہ قامت ہر آدمی ہفت قدم اوست - رواہ ابوداؤد والنسائی

باب تعجیل الصلوٰۃ

باب در بیان فضیلت شتاب گزاردن نماز را و مذہب ائمہ درین مختلف ست و نزد امام شافعی نماز گزاردن در اول وقت افضل ست مطلقاً بے تفصیل و ابراد ظہر صیف کہ در احادیث امر بدان واقع شدہ و تاکید و مبالغہ رفتہ است رخصت است نزد ایشان و آن نیز برائے کسیکہ برائے دریافت جماعت براہ دور میرود نہ برائے آن کسیکہ تنہا می گزارد یا در مسجدے کہ بر در خود دارد و بعض شافعیہ ابراد را تاویل بزوال کردہ اند چنانکہ بیاید و مذہب مالک نیز نزدیک باین است الا آنکہ بعضے از اصحاب وی در شدت حر تنہا گزار را تبرید افضل دارند و مختار در مذہب احمد نیز ہمچنین است ولیکن تبرید در مذہب وی مستحب ست مر طالب جماعت را و تقدیم عصر نیز افضل ست نزد ایشان و مغرب را خود یک وقت است تعجیل در وی مستحب ست باجماع و تاخیر عشا مستحب ست نزد امام احمد و نزد مالک مبادرت افضل ست مگر بجہت اجتماع مردم تاخیر کنند باکے نیست و نزد امام ابوحنیفہ ابراد ظہر و اسفار فجر و تاخیر عشا مستحب ست و تاخیر عصر نیز تا آنجا کہ بآفتاب تغیری راہ نیابد نیز افضل میدارند و این معنی بتفصیل با دلایل در ضمن شرح احادیث مبین گردد ان شاء اللہ تعالی و بدانکہ ظاہر از کلام بعضے از شراح آنست کہ کراہت

میکند در تعجیل صلوٰۃ و گزاردن آن در اول وقت و وقوع دمی الفصل اول

الفصل الاول عن سیار بفتح سین مہملہ وتشدید تحتانیہ بن سلامۃ بفتح سین وتخفیف لام بصری است از مشاہیر تابعین۔ قال۔ گفت۔ دخلت انا وابی علی ابی برزۃ الاسلمی۔ درآمدم من وپدرمن بر ابی برزہ اسلمی کہ از صحابہ است فقال لہ ابی کیف کان رسول اللہ۔ پس گفت مراو را پدرمن چگونہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یصلی المکتوبۃ۔ میگزارد نماز فرض را ودر چہ وقت میگزارد۔ فقال کان یصلی الھجیر التی تدعونھا الاولی۔ پس گفت ابوبرزہ بود آنحضرت کہ میگزارد نماز ہجیر را کہ میخوانید شما آنرا نماز پیشین ووجہ تسمیہ بودن اوست پیشین نمازے کہ گزاردہ شد با جبرئیل با امت چنانکہ گذشت۔ حین تدحض الشمس ہنگام لغزیدن وزوال پذیرفتن آفتاب ولابد این در غیر صیف خواہد بود از جہت وقوع ابراد در وی قولاً وفعلاً۔ ویصلی العصر ومیگزارد آن حضرت نماز عصر را۔ ثم یرجع احدنا الی رحلہ فی اقصی المدینۃ۔ پستر باز می گشت یکی از ما بسوی رخت وجای باش خود کہ در نہایت مدینہ داشت۔ والشمس حیۃ۔ وحالانکہ آفتاب زندہ است کنایت ست از گرمی وصفائی لون وی از تغیر وزردی وشافعیہ میگویند کہ این وقت در رسیدن سایہ بمثلین نمی باشد واین محل بحث وتردد است و سونسیت۔ ماقال فی المغرب میگوید راوی فراموش کردم انچہ گفت ابوبرزہ در وقت نماز مغرب واگر چیزی نگفتہ باشد ہم جای آن دارد زیرا کہ در وی اختلاف وقت نیست۔ وکان یستحب ان یؤخر العشاء التی تدعونھا العتمۃ۔ وبود آنحضرت کہ دوست میداشت تاخیر کردن نماز عشاء را کہ میخوانید شما او را عتمہ بفتح عین وفتحتاہ نام ثلث لیل ست بعد از غیبوبت شفق ودر اصل بمعنی تاریکی شب است واین نامی ست کہ اعراب نماز عشاء را بدان میخواندند ودر آخر از ان نہی واقع شدہ است ومراد تاخیر تا ثلث است چنانکہ میگوید۔ وکان یکرہ النوم قبلھا۔ وبود آنحضرت کہ مکروہ می پنداشت خواب را پیش از گزاردن نماز عشاء۔ والحدیث بعدھا۔ ومکروہ می پنداشت سخن کردن را بعد از وے ودر ہر دو رخصتے ہست در خواب اگر بقصد طلب تخفیف ودفع کسل وحصول نشاط در نماز باشد خصوصاً در رمضان ودر کلام اگر ضرورتے باشد ولایعنی نبود۔ وکان ینفتل من الصلوٰۃ الغداۃ حین یعرف الرجل جلیسہ۔ وبود آنحضرت کہ میگشت از نماز بامداد وفارغ می گشت از ان در ہنگام شناختن مرد ہمنشین خود را مقصود آنست کہ شروع دران در تاریکی میکرد ودر آخر فصل ثانی بیاید کہ امر میکرد باسفار وگزاردن نماز فجر در روشنی۔ ویقرأ بالستین الی المائۃ۔ ومیخواند آنحضرت در نماز بامداد شصت آیت را وزیادہ بران تا صد۔ وفی روایۃ۔ ودر روایتے این چنین آمدہ است کہ۔ ولایبالی بتاخیر العشاء الی ثلث اللیل۔ وباک بمیداشت از پس گزاردن نماز عشاء تا سہ یک از شب اگرچہ ظاہر این عبارت در اباحت است اما باستحباب منافات ندارد چنانکہ احادیث بدان ناطق اند۔ ولایحب النوم قبلھا۔ ودوست نمیداشت خواب کردن را پیش از عشاء۔ والحدیث بعدھا۔ وسخن کردن را بعد از وی واز ین روایت لازم نمی آید کراہت چہ لازم نیست کہ ہرچہ محبوب نبود مکروہ باشد مگر آنکہ دوست ناداشتن کنایت از دشمن داشتن باشد۔ متفق علیہ۔ **وعن محمد بن عمرو بن الحسن** بن علی رضی اللہ عنہم تابعی ست کنیت او ابو عبداللہ است ثقہ است روایت میکند از ابن عباس وجابر وبخاری ومسلم از وی

حدیث دارند - قال سألنا جابر بن عبد اللہ عن صلوٰۃ النبی - گفت پرسیدیم جابر را از اوقات نماز پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم فقال کان یصلی الظہر بالہاجرۃ - پس گفت جابر می گزارد آن حضرت نماز ظہر را در نیمروز یعنی بعد از زوال والعصر
والشمس حیۃ - ومیگزارد عصر را وحالانکہ آفتاب زندہ است یعنی روشن وتابان بود ودر حدیث سابق گفت کہ بعد از بازگشتن
برحل زندہ بود ازینجا معلوم شد کہ زندگی آفتاب وتابان وروشن بودن او مخصوص باول وقت نیست وحد وی ہمان ست
کہ برروے نکشد چنانکہ مذہب حنفی ست - والمغرب اذا وجبت - ومیگزارد مغرب را وقتیکہ می افتاد آفتاب وغروب میکرد -
والعشاء اذا کثر الناس عجل واذا قلوا اخر - ومیگزارد عشاء را بدین طریق کہ چون بسیار حاضر می بودند مردم شتابی میکرد وچون
کم می بودند دیر می کرد ازینجا معلوم شد کہ بقصد تکثیر جماعت تاخیر از اول وقت جائز بلکہ مستحب ست وگفتہ اند کہ امام ابو حنیفہ
واصحاب وی رحمۃ اللہ علیہم کہ التزام اول وقت نمیکنند ہم ازین جہت ست نہ از جہت عدم فضیلت اول وقت کہ اول وقت بذاتہ
افضل ست ولیکن تعارض بعض جہات دیگر تاخیر اولی وواجب میگردد - والصبح بغلس - ومیگزارد نماز صبح را در تاریکی وظاہر ست
کہ این بجہت حضور جماعت کثیر بود زیرا کہ صحابہ بقیام لیل خو کردہ بودند واز خواب شب ملول می شدند ودر عشاء بجہت بعض
بقایای حوائج بنا بر تفرق گونہ راہ می یافت واللہ اعلم وغلس بفتحتین تاریکی آخر شب مخلوط بہ بیاض صبح ودر روایتی بغبس بیا
بجای لام نیز آمدہ بسین مہملہ وبشین معجمہ نیز روایت ست وہر سہ لفظ بیک معنی ست وبعض گفتہ اند کہ غبش معجمہ پیش از غبس ست
بمہملہ وغلس بعد از غبس وہر سہ در آخر شب است وغبش معجمہ در اول شب نیز استعمال می یابد پوشیدہ نماند کہ این حدیث نص
نیست در دوام واگر باشد ہم امر باسفار واقع شدہ وقول نزد ما ارجح است از فعل متفق علیہ - وعن انس رضی اللہ عنہ
قال کنا اذا صلینا خلف النبی - گفت انس بودیم ما چون نماز میگزاردیم پس پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بالظہائر - در نیمروزہا
سجدنا علی ثیابنا - سجدہ میکردیم بر جامہ ہای خود - اتقاء الحر - از جہت پرہیز کردن از گرمی زمین کہ بجبہہ میخورد وازینجا
معلوم می گردد کہ سجدہ بر جامہ ہاے مصلی کہ پوشیدہ باشد درست ست وشافعیہ تاویل میکنند بجامہ غیر ملبوس یعنی اکثر
سجدہ بر خاک میکردند وچون زمین بسیار گرم می بود چیزے براے سجدہ میگسترانیدند ونزد ایشان سجدہ بر جامہ کہ بجنبد
بجنبش مصلی روا نیست چنانکہ در بیان سجود بیاید متفق علیہ ولفظہ للبخاری - ومانا کہ آوردن مؤلف این حدیث را در
باب تعجیل صلوٰۃ باین خیال کہ گرمی زمین در اول وقت بیشتر می باشد ونہ چنین ست چہ در بعض اوقات در غیر اول وقت نیز زمین
گرم می باشد بلکہ گرم تر می باشد چنانچہ در حدیث آیندہ بگوییم - وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم اذا اشتد الحر فابردوا بالصلوٰۃ - وقتیکہ سخت شود گرمی پس سرد کنید نماز یعنی نماز ظہر را تاخیر کنید از اول
وقت تا بشکند سورت حرارت ودر حدیث بخاری آمدہ است کہ صحابہ ابراد میکردند تا تلہا را سایہ بر زمین می افتاد وتلہا چون
منبسط است سایہ بعد از زوال در زمان کثیر افتد بخلاف چیز ہای دراز مانند منارہ وجز آنکہ سایہ آنہا زود تر نمایان گردد ودر روایت ابن
مسعود تا پنج قدم آمدہ ودر بعض روایات آمدہ کہ در سایہ ہای دیوار بنماز میرفتند ودیوارہا در ان زمان ہفت گز بود ودر بعض

تا میانهٔ وقت گفته و حمل ابراد بر وقت زوال بجهت برودت وے نسبت بگرمی وقت استوا چنانکه بعض شافعیه گفته اند
بعید ست و بودن او سردتر نسبت باستوا خلاف تجربه است چه دوام سبب مؤثرتر است از قوت آن چنانکه از سردی وقت
صبح نسبت به نیم شب تجربه میکردد و هر چند که آفتاب نزدیکتر می آید و نیز در باب مواقیت گذشت که سرد گردد و بسیار سرد گردد
در هدایه میگوید که سخت تر گرمی در آن دیار در وقت رسیدن سایه است بمثل پس ابراد در تاخیر از آن باشد و بالجمله احادیث صحیحه در
مبالغه با ابراد وارد شده است تا آنکه در حدیث خباب آمده که ما شکایت کردیم آن حضرت را از گرمی نیم روز پس قبول نکرد از
ما محمول است که التماس ایشان تاخیر از تمام وقت بود و الله اعلم و آنچه امام شافعی میگوید که ابراد رخصت است و آن نیز برای
کسانیکه در طلب جماعت بمسجدها می شتابند و مشقت می کشند و هر که تنها بگزارد یا در مسجد قوم خود بگزارد دوست میدارم
که تاخیر نکند از اول وقت مخالف ظاهر حدیث است و ترمذی حدیثی آورده است که دلالت دارد بر آنکه
آن حضرت در سفر نیز امر میکرد بابراد با وجود آنکه همه در یک منزل جمع می بودند و گفته است ترمذی که قول کسیکه رفته است
بسوی تاخیر ظهر در شدت حرارت اشبه است باتباع - و فی روایة للبخاری عن ابی سعید بالظهر - و در روایت
مر بخاری را از ابی سعید خدری لفظ بالظهر واقع شده بجای بالصلوٰة و درین روایت این زیادت نیز آمده است که برای
تعلیل این حکم فرمود - فان شدة الحر من فیح جهنم - زیرا که سختی گرمی از جوشیدن دوزخ و پراگنده شدن گرمی وست -
واشتکت النار الی ربها - و گله کرد آتش دوزخ بلسان حال یا بزبان قال و حمل بر قال اولی و ارجح و اظهر ست و نووی گفته است
و هو الصواب زیرا که پروردگار تعالی قادر است که بیافریند در آتش و در هر چیز نطق را و استعداد آن از فضول نفس و گرفتاری
بعبادت فقالت - پس گفت آتش - رب اکل بعضی بعضا - پروردگار من خورد اجزاے من یکدیگر را کنایت است از اختلاط
اجزا و ازدحام آنها گویا هر کدام میخواهد که خالی گرداند دیگری را و بنشیند بجای آن - فاذن لها بنفسین - پس دستوری داد
پروردگار تعالی مر آتش را به دو نفس بر آوردن و دم زدن که مراد به آن زبانه زدن و بیرون آمدن اوست چنانکه نفس
در حیوان نفس فی الشتاء و نفس فی الصیف - وے در زمستان و دومے دیگر در تابستان و نفس و نفس بر نوع وجر هر دو روایت
ست و همچنین لفظ اشد در قول وی - اشد ما تجدون من الحر و اشد ما تجدون من الزمهریر - سخت تر آنچه می یابید شما از گرمی سخت تر
آنچه می یابید از سردی از آن دو نفس ست که در تابستان و زمستان میزند متفق علیه و فی روایة للبخاری - و در روایتی
دیگر مر بخاری را این چنین آمده که - فاشد ما تجدون من الحر من سمومها و اشد ما تجدون من البرد من زمهریرها - پس سخت تر آنچه
می یابید از گرمی در تابستان پس از دم گرم آتش است و سخت تر آنچه می یابید در زمستان از سردی پس از دم سرد اوست
و حکمت در منع از نماز درین وقت با وجود مشقت آن است که سلب خشوع می کند یا از آنکه وقت انتشار عذاب است بجهت
آنکه گرم شدن دوزخ وقت عذاب اوست و اول ظاهرتر ست و اینجا سخنی است یکے آنکه شکایت آتش کردن و از دمے
دم سرد بر آمدن چه معنی دارد جوابش آنکه مراد بنار که در حدیث واقع شده محل اوست که دوزخ است و در دوزخ طبقه ای

زمہریر ہم ہست دوم آنکہ بیقین معلوم است کہ گرمی و سردی از آثار اجرام علویہ است پس آن را از آثار دم زدن دوزخ داشتن
چہ وجہ دارد جوابش آنکہ سختی گرمی و سردی را فرمودند نہ اصل گرمی و سردی اگر فلسفی گوید کہ سختی گرمی و سردی نیز از جہت
قرب و بعد آفتاب است جوابش آنکہ با وجود آنکہ تواند کہ دم دوزخ سخت تر ساختہ باشد نفی آن با وجود خبر مخبر صادق
خارج از طریقہ اسلام است سوم آنکہ بمقتضائے این حدیث باید کہ در وقت سختی سردی نیز تاخیر کنند جوابش آنکہ سختی سردی
در وقت بامداد ست تا بر آمدن آفتاب اگر تا آن وقت تاخیر کنند وقت میگذرد۔ **وعن انس** رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ
گفت انس بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یصلی العصر میگزارد نماز دیگر را۔ والشمس مرتفعۃ حیۃ۔ و حالانکہ آفتاب بلند و زندہ یعنی تابان
بی شوب زردی می بود۔ فیذہب الذاہب الی العوالی۔ پس می رفت روندہ بسوی جای ہای کہ بالای مدینہ
اند بجانب مسجد قبا و مسجد بنی قریظہ و جز آن۔ فیاتیہم والشمس مرتفعۃ۔ پس می آمد آن شخص اہل عوالی را و حال آنکہ آفتاب ہنوز
بقدری بلند و بالای افق می بود و غروب نکردہ بود۔ وبعض العوالی من المدینۃ علی اربعۃ امیال۔ و بعض جاہا از عوالی مدینہ
بر چہار کردہ می بود۔ او نحوہ۔ یا مانند این مقدار مسافت و نزدیک بآن ست و این قول زہری ست کہ راوی از انس است
تا بکدام جانب میرفت بجانبی کہ چہار میل ست یا کمتر از آن و تیز میرفت یا آہستہ سوار میرفت یا پیادہ و بر ہر تقدیر از ینجا
لازم نمی آید کہ آن مقدار بگذارند کہ ربع نہار باشد و سایہ مثلہ بود چنانکہ ائمہ میگویند واللہ اعلم متفق علیہ **وعنہ** قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تلک صلوٰۃ المنافق۔ آن نماز عصر کہ در آخر وقت قبل غروب عمداً بی عذر بگزارد نماز منافق است
یا کسیکہ صفت نفاق دارد۔ یجلس یرقب الشمس۔ می نشیند در حالیکہ انتظار میبرد آفتاب را۔ حتی اذا اصفرت۔ تا آنکہ
چون زرد گردد آفتاب۔ وکانت بین قرنی الشیطان۔ و باشد میان دو قرن شیطان شرح این در باب سابق گذشت
قام۔ برمیخیزد برای نماز۔ فنقر اربعا۔ پس سجدہ مے کند شتاب شتاب بی طمانیت چنانکہ مرغ دانہ می چیند و چہار سجدہ با وجود
آنکہ نماز عصر را ہشت سجدہ می باشد باعتبار آن فرمود کہ ہر دو سجدہ را یک رکن اعتبار کرد یا ارادہ جنس یا باعتبار یک رکعت
یا چون سر یکبار برنداشت گویا ہر دو یکبارہ حکم یک سجدہ گرفت و تخصیص بیان بعصر برای باعث تہاون و تقصیر باشد کہ ہنگام
مشغولی مردم است ببیع و شرا یا بقصد مبالغہ در تقبیح و تشدید بجہت فضل این نماز و ظاہر است کہ احوال نمازہای دیگر ہم برین
قیاس خواہد بود۔ لا یذکر اللہ فیہا الا قلیلا۔ ذکر نمیکند خدا را در آن نماز مگر اندک اشارتست بہ تہاون و تقصیر در ارکان ظاہر و خشوع
باطن و در قرآن مجید در شان منافقان واقع است کہ ولا یذکرون اللہ الا قلیلا۔ رواہ مسلم۔ **وعن ابن عمر** رضی اللہ عنہما قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الذی یفوتہ صلوٰۃ العصر۔ آن کسیکہ در میگذرد او را نماز عصر فکانما وتر اہلہ ومالہ۔ برفع و نصب
ہر دو روایت است و بر روایت رفع معنی آن ست کہ گویا نقصان کردہ شد اہل خانہ آن کس و مال وی و بر تقدیر نصب نقصان
کردہ شد آن مرد مصیبت زدہ شد در اہل وے و مال وے و این معنی با اصل معنی وتر مناسب تر است در روایت جمہور
ہم بنصب است و بیان این در شرح کردہ شدہ است۔ متفق علیہ۔ **وعن بریدۃ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

من ترک صلوٰۃ العصر فقد حبط عملہ۔ کسیکہ ترک کند نماز عصر را دیدہ و دانستہ پس تحقیق باطل و ناقص شود ثواب عمل تمام روز وی و مراد حقیقت حبط نیست زیرا کہ این بکفر وارتداد است یا بموت بران بنا بر اختلافی کہ در آن ست و مقصود تغلیظ و تشدید و مبالغہ در نقصان ثواب است بجہت فوت شدن نمازی کہ فاضل ترین نماز ہاست و در بعض روایات مطلق صلوٰۃ مکتوبہ نیز واقع شدہ است نعم امام احمد حنبل بر آن ست کہ تارک نماز عمداً کافر ست و کلام در ان گذشت در آخر کتاب الصلوٰۃ۔ رواہ البخاری

وعن رافع بن خدیج - بروزن کریم صحابی انصاری ست حاضر نشدہ بدر را از جہت صغر و حاضر شد احد و خندق و مشاہد دیگر را روایت میکنند از وے جماعۃ صحابہ و تابعین۔ قال کنا نصلی المغرب مع رسول اللہ۔ بودیم ما کہ میگزاردیم نماز مغرب را با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فینصرف احدنا وانہ لیبصر مواقع نبلہ۔ پس برمی گشت یکی از ما از نماز و حالانکہ وی ہر آئینہ میدید جاہائے افتادن تیرہائے خود را بعد از انداختن آن نہ تیر ہا را امید یدکہ آن در روز ہم نمی نماید مقصود بیان تعجیل نماز مغرب ست و آن مستحب ست باتفاق۔ متفق علیہ۔ **وعن عائشۃ** رضی اللہ عنہا۔ قالت کانوا یصلون العتمۃ۔ گفت عائشہ بودند آنحضرت و اصحاب وے کہ میگزاردند نماز عشا را۔ فیما بین ان یغیب الشفق الی ثلث اللیل الاول۔ در اجزای وقت کہ میان غائب شدن شفق و سہ یک از شب ست پس می بود ابتدائے وقت وے غائب شدن شفق و انتہائے آن ثلث لیل و این وقت فضیلت و اختیار ست و وقت جواز و سیع تر ازین ست چنانکہ معلوم شد متفق علیہ۔ **وعنہا** قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیصلی الصبح - و ہم روایت ست از عائشہ گفت بود آن حضرت کہ ہر آئینہ میگزارد نماز بامداد را۔ فتنصرف النساء متلفعات بمروطہن - پس برمی گشتند زنان از نماز پیچیدہ و پوشیدہ روہا و بدنہائے خود را بچادرہا و گلیم ہای خود مایعرفن من الغلس - شناختہ نمی شدند این زنان از جہت تاریکی و قید پیچیدن و پوشیدن روے و بدن بجہت آن ست کہ اگر کشادہ باشند البتہ شناختہ می شوند درین قسم از تاریکی کہ در ان وقت می باشد گاہے باوجود پوشش نیز بعض متشخصات می توان شناخت و تاریکی در ان وقت آن قدر بود کہ شناختہ نمی شدند بآن و این حدیث بدانچہ در حدیث ابی برزہ گذشت کہ می شناخت مرد ہم نشین خود را منافاتے ندارد چہ آن از نزدیک است و این از دور۔ متفق علیہ

وعن قتادۃ عن انس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم و زید بن ثابت تسحرا۔ روایت ست از قتادہ کہ از مشاہیر تابعین ست و حافظ و مفسر و امام بود و احفظ اہل زمان خود بود و گفتہ است ہر چہ شنید گوش من یاد داشت آن را دل من مات سنۃ سبع عشر و مائۃ روایت می کند سعید بن المسیب و حسن بصری از انس کہ آن حضرت و زید بن ثابت طعام سحری خوردند۔ فلما فرغا من سحورہما۔ پس چون فارغ شدند از طعام سحر خوردن خود و سحور بضم سین طعام وقت سحر خوردن و بفتح طعام وقت سحر و ہر دو ضبط کردہ شدہ است در حدیث و محفوظ در روایت فتح است۔ قام نبی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی الصلوٰۃ۔ ایستاد آنحضرت متصل آن بنماز یعنی نماز صبح فیصلی - پس بگزارد نماز آنحضرت و در روایتی فصلیا یعنی گزاردند آن حضرت و زید بن ثابت و در روایتے دیگر فصلینا پس نماز بگزاردیم ما۔ قلنا لانس کم کان بین فراغہما من سحورہما و دخولہما فی الصلوٰۃ۔ پس گفتیم ما

مر انس را و پرسیدیم از وے کہ چہ مقدار زمان بود میان فارغ شدن آن حضرت و زید بن ثابت از سحر خوردن و میان
در آمدن ایشان در نماز۔ قال۔ گفت انس۔ قدر ما یقرأ الرجل خمسین آیۃ۔ مقدار خواندن مرد پنجاہ آیت را یعنی متوسط
نہ کوتاہ نہ دراز و قدر برفع و نصب ہر دو آمدہ است و در روایت دیگر پنجاہ آیت یا شصت آیت آمدہ و از ینجا چنانچہ
تاخیر سحور معلوم میگردد و تعجیل فجر نیز مفہوم می شود و گفتہ اند کہ این تخمین ست و عامہ را عمل کردن بآن متعذر ست اگر سحور
را بگاہ تر از ین وقت بخورند اصلح است۔ رواہ البخاری۔ وعن ابی ذر رضی اللہ عنہ۔ قال قال لی رسول اللہ گفت
ابوذر گفت مرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کیف انت اذا کانت علیک امرا۔ چگونہ خواہد بود حال تو و چہ خواہی کرد وقتیکہ مسلط
خواہند گشت بر تو بادشاہان کہ در مخالفت ایشان اثارت فتنہ است۔ یمیتون الصلوٰۃ۔ می میرانند نماز را و رعایت
نمی کنند شرائط و آداب آن را۔ و یوخرون عن وقتہا۔ یا پس می اندازند نماز ہا را از اوقاتش یعنی از اوقات مختار و فاضل
قلت فما تامرنی۔ ابوذر میگوید گفتم من پس چہ میفرمائی مرا و چہ کنم۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ صل الصلوٰۃ لوقتہا۔ بگزار نماز را
در وقتش ستان اور کتہا معہم فصل۔ پس اگر دریابی نماز را با ایشان بگزار با ایشان نیز۔ فانہا لک نافلۃ۔ پس بدرستی
نماز می کہ ہمراہ ایشان بگزاری نفل خواہد بود برائے تو۔ رواہ مسلم۔ و از ینجا معلوم میشود کہ اگر امام تاخیر کند در وقت
نماز خصوصاً کہ بوقت مکروہ اندازد ماموم را باید کہ نماز خود را در اول وقت گزارد و بہتر بگزارد با امام تا فضیلت وقت
و جماعت ہر دو دریابد و این در غیر نماز فجر و عصر و مغرب خواہد بود از جہت کراہت تنفل در ان وقت و عدم مشروعیت نفل
سہ رکعت یا آنکہ ارتکاب این مکروہ اہون است از اثارت فتنہ و اختلاف کلمہ کہ لازم می آید از مخالفت امرا می جائز بود
بدانکہ شراح گفتہ اند کہ مراد باین امرا امرای بنی امیہ اند و تحقیق واقع شدہ آنچہ خبر داد بدان مخبر صادق و بودند این جماعہ کہ
رعایت نمیکردند احکام و ارکان نماز را و محافظت نمیکردند بر اوقات اما ابوذر رضی اللہ عنہ موت وی در زمان خلافت عثمان رض
بود در سنہ اثنین و ثلثین و وے در شام بود در امارت معاویہ بن ابی سفیان کہ از جانب امیر المومنین عثمان داشت
پس نزاع کرد با معاویہ پس طلبید او را عثمان بمدینہ پس اقامت نکرد بمدینہ و بربذہ کہ موضعی ست بیرون مدینہ
سکونت کرد و ہمانجا از عالم رفت و لہ قصۃ طویلۃ۔ وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم من ادرک رکعۃ من الصبح۔ کسیکہ دریابد رکعتے را از نماز صبح قبل ان تطلع الشمس پیش از انکہ بر آید آفتاب فقد ادرک
الصبح۔ پس بتحقیق دریافت صبح را۔ ومن ادرک رکعۃ من العصر قبل ان تغرب الشمس فقد ادرک العصر۔ و ہر کہ دریابد یک رکعت
را از نماز عصر پیش از انکہ فرو رود آفتاب پس بتحقیق دریافت عصر را یعنی باطل نمی گردد نماز وی پس باید کہ رکعت دیگر باوے
ضم کند و تمام گرداند نماز را۔ متفق علیہ۔ و قول اکثر اہل علم ہمین است کہ بطلوع آفتاب و غروب وے نماز فجر و عصر
باطل نمی گردد و امام ابو حنیفہ و اصحاب وی بر آنند کہ نماز فجر بطلوع آفتاب باطل میگردد و اما نماز عصر بغروب باطل نمیگردد
مگر در روایتی از ابی یوسف کہ میگوید فجر نیز باطل نمیگردد بطلوع و لیکن صبر کند تا بر آید آفتاب و تمام کند نماز را و این حدیث

حجت میگردد برایشان وجواب آن ست که تعارض واقعشد میان این حدیث واحادیث وارده درباب نهی از
صلوٰة خواه فرض باشد یا نفل در وقت طلوع وغروب پس عمل کردیم بقیاس چنانکه در اصول فقه مقرر شده است که چون
تعارض کنند دو آیت رجوع بحدیث کنند ونزد تعارض در حدیث رجوع بقیاس نمایند وقیاس ترجیح کرد حکم این حدیث را در نماز عصر
واحادیث نهی را در نماز فجر زیرا که وقت نماز فجر همه کامل ست ولنقصانی در ان نه پس واجب میگردد بصفت کمال و چون
بطلوع آفتاب نقصانی طاری شد ادا کما وجب نشد و آخر وقت نماز عصر که آفتاب زرد می گردد ناقص ست پس وجوب آن نیز بصفت
نقصان باشد پس بطریان نقصان بسبب غروب فاسد نگردد و ادا کما وجب باشد وشافعیه احادیث نهی را مخصوص بنوافل دارند
وفرائض را در اوقات ثلثه جائز دارند وظاهر احادیث در عموم ست ودرین مقام زیاده کلامی ست که در حاشیه ذکر کرده شده است۔
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ادرک احدکم سجدة من صلوٰة العصر۔ وقتیکه دریابد یکی از شما رکعتی از
نماز عصر قبل ان تغرب الشمس۔ پیش از انکه غروب کند آفتاب فلیتم صلوته۔ پس باید که تمام کند نماز خود را باد ای رکعت
دیگر۔ واذا ادرک سجدة من صلوٰة الصبح قبل ان تطلع الشمس فلیتم صلوته۔ وچون دریابد رکعتی را از نماز صبح پیش از طلوع کردن
آفتاب پس باید که تمام کند نماز خود را مضمون این حدیث مضمون حدیث سابق است ومراد بسجده رکعت ست۔ رواه البخاری
وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نسی صلوٰة او نام عنها۔ کسیکه فراموش کند نمازی را یا خواب کند غافل
ازان۔ فکفارتها ان یصلیها اذا ذکرها۔ پس کفارت آن نماز این ست که بگزارد نماز را وقتیکه یاد آرد آن را و بیدار گردد
از خواب بیداری را جدا ذکر نکرد زیرا که یاد آوردن لازم اوست وخود نماز وقتی خواهد کرد که بعد از بیداری یاد خواهد آمد۔
وفی روایة۔ ودر روایتی این زیادت آمده که لا کفارة لها الا ذلک۔ نیست کفارت مر آن را مگر همان قضا کردن یعنی مال کفارت
نماز نمی شود چنانکه در صوم فدیه میدهند متفق علیه۔ وعن ابی قتادة۔ ابو قتاده بن النعمان انصاری صحابی مشهور ست عقبی
بدری حاضر شد تمام مشاهد را واز فضلای صحابه بود برادر ابو سعید خدری بود از مادر۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لیس فی النوم تفریط۔ نیست در خواب تقصیری چه آن محل تکلیف نیست۔ انما التفریط فی الیقظة۔ تقصیر نیست مگر در بیداری
که چیزی پیش از غلبه بخواب رفتن وغیر کاری کرد که سبب خواب و نسیان شد مثل پهلو نهادن وشطرنج باختن وبکاری مشغول شدن
که بحکم عادت فراموشی آرد۔ فاذا نسی احدکم صلوٰة او نام عنها فلیصلها اذا ذکرها فان الله تعالی قال واقم الصلوٰة لذکری۔
زیرا که بدرستی و راستی خدای تعالی گفته است و برپا دار نماز را وقت یاد کردن نماز که سبب یاد کردن من ست رواه مسلم

الفصل الثانی۔ عن علی رضی الله عنه۔ ان النبی۔ روایت است از امیر المؤمنین علی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
قال گفت یا علی ثلث لا تؤخرها۔ ای علی سه خصلت تاخیر مکن در بجا آوردن آن۔ الصلوٰة اذا اتت۔ یکی نماز چون بیاید
یعنی برآید وقت آن واتت بدو تای فوقانیه است وآنت بنون وبتا بامد الف نیز روایت ست وبعض گفته اند که این روایت
صحیح تر ست واول تصحیف است والله اعلم۔ والجنازة اذا حضرت۔ ودوم جنازه وقتیکه حاضر شود اگر وقت مکروه نباشد در

گزاردن نماز جنازہ در اوقات ثلثہ اختلاف ست سغناقی در شرح ہدایہ میگوید افضل در نماز جنازہ آنست کہ بگزارد و تاخیر نکند۔ والایم
اذا وجدت لہا کفوا۔ سوم زنی بے شوی وقتیکہ بیابی مراو را کفو و ایم بفتح ہمزہ و کسر یاے تحتانیہ مشددہ زنی کہ شوی ندارد بکر بود یا ثیب
رواہ الترمذی۔ وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الوقت الاول من الصلوٰۃ رضوان اللہ۔ اول وقت از نماز
و گزاردن نماز دران سبب رضاے خداے تعالی ست جز آنچہ دروی تاخیر مستحب ست چنانچہ تبرید ظہر و اسفار فجر و جز آنجا کہ تاخیر
سبب تکمیل نماز و تتمیم ثواب بود مثل حضور جماعت۔ والوقت الآخر عفو اللہ۔ و گزاردن نماز در آخر وقت سبب عفو خداست یعنی
درگذشتن از مواخذہ بمصلی یا براے ذمہ و تفصیل مذہب ائمہ در اول وقت در اول باب معلوم شد و نیز مذکور شد کہ گزاردن در نصف اول کفایت
میکند دران۔ رواہ الترمذی۔ وعن ام فروۃ قالت سئل النبی صلی اللہ علیہ وسلم ای الاعمال افضل۔ ام فروہ بفتح فا و
سکون را صحابیہ انصاریہ است و بعض گفتہ اند کہ دختر ابو قحافہ خواہر ابوبکر صدیق است گفت پرسیدہ شد آنحضرت کہ کدام عمل فاضل
تر است۔ قال الصلوٰۃ لاول وقتہا۔ فرمود گزاردن نماز در اول وقتش نماز خود فاضل ترین اعمال ست بعد از ایمان ولابد در اول وقت
گزاردن فاضل تر خواہد بود اگر بجماعت میسر گردد و مستحب نبود دروی تاخیر و در بعض احادیث بعض اعمال دیگر را نیز افضل خواندہ اند
و افضلیت در انجا اضافی خواہد بود اما نماز افضل علی الاطلاق است چنانچہ سابقا گذشت۔ رواہ احمد والترمذی وابوداؤد وقال
الترمذی لا یروی الحدیث۔ روایت کردہ نمیشود این حدیث۔ الا من حدیث عبد اللہ بن عمر العمری۔ مگر از حدیث عبد اللہ بن عمر
بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب کہ باین نسبت او را عمری خوانند مات سنۃ احدی وسبعین ومائۃ۔ وہو لیس بالقوی عند اہل الحدیث
و وی نیست قوی در حفظ و ضبط نزد اہل حدیث اگرچہ متعبد بود و زاہد و مرتاض ولیکن زہد و شغل عبادت او را باز داشتہ بود از حفظ حدیث
و ضبط آن باز داشتہ و او را برادرے بود عبید اللہ بن عمر بصیغہ تصغیر وی ثقہ و ثبت بود و احمد بن صالح او را بر امام مالک تقدیم
میکرد و عمری بسیار زند سابقا در تحقیق عالم مدینہ کلام دران واقع شدہ است و در شرح استیفا نمودہ شدہ۔ وعن عائشۃ
رضی اللہ عنہا۔ قالت ما صلی رسول اللہ۔ گفت عائشہ نگزارد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم صلوٰۃ لوقتہا الآخر مرتین۔ ہیچ نمازی را در
آخر وقتش دو بار۔ حتی قبضہ اللہ تعالی۔ تا آنکہ گرفت روح پاک او را خداے تعالی و وفات یافت۔ رواہ الترمذی۔ یعنی
اگرچہ واقع شدہ است آنحضرت را کہ گزاردہ است نمازے را در آخر وقت اما زیادہ از یکبار نبودہ کما اینکہ آن بدان بار بود کہ مردی
آمد سائل از اوقات صلوٰۃ پس بگزارد ہر نماز را روز دوم در آخر وقت از براے تعلیم و اما احادیث امامت جبرئیل خارج از بحث است
مقصود گزاردن با امامت است و در روایتی الا مرتین نیز آمدہ پس امامت جبرئیل را نیز شامل باشد و ظاہر آنست کہ مراد گزاردن بغیر
قصد تعلم و تعلیم باشد و بعض گفتہ اند مقصود عائشہ رضی اللہ عنہا اخبار از حال شریف است بعد از تزوج وی و از آنچہ احاطہ کردہ است
علم وی بدان واللہ اعلم و این سخن در گزاردن در آخر وقت است کہ بعد از وی از وقت چیزی نماند اما تاخیر از اول حقیقی وقت ہدا
مواضع بسیار است کہ در شرح آن را بیان کردہ ایم و شافعیان ہمہ را حمل بر عذری و ضرورتی کنند و ترمذی در این حدیث نیز تکلم کردہ و
گفتہ است کہ این حدیث غریب است و اسناد او متصل نیست۔ وعن ابی ایوب روایت است از ابو ایوب انصاری کہ از کبار

صحابه و مشاهیر ایشان است و آنحضرت بعد از هجرت چندگاه منزل او را بنزول شریف مشرف داشت - قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا تزال امتی بخیر - همیشه اند امت من پیوسته به نیکی - او قال - یا گفت بجای بخیر - علی الفطرة - یعنی همیشه اند بر آفرینش اسلام
ما لم یؤخروا المغرب - مادام که تاخیر نکنند نماز مغرب را - الی ان تشتبک النجوم - تا آنکه مختلط شوند ستاره ها کنایت ست از کثرت
نجوم - رواه ابو داؤد و رواه الدارمی عن العباس - و از ظاهر عبارت چنان مفهوم میشود که این قدر تاخیر نباید اگر کمتر ازین
واقع شود باکے ندارد یا گویند که اشتباک نجوم لازم تاخیر مغرب است هرچند کمتر بود و نیز درین حدیث اشارت گونه میتوان یافت
بسپوردن شفق بیاض چه ظاهر از عبارت آن ست که تاخیر تا اشتباک نجوم جائز باشد ولیکن مکروه است و این حالت بعد از
حمرت است والله اعلم - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لولا ان اشق علی امتی - اگر نبودی سخت پنداشتن
من بر امت تاخیر عشاء را - لامرتهم ان یؤخروا العشاء الی ثلث اللیل - هر آئینه امر میکردم ایشان را که تاخیر کنند گزاردن نماز عشاء را
تا ثلث شب - او نصفه - یا تا نیم شب و در بعض شروح گفته که این شک راوی ست و هر کدام یکی ازین دو در صحاح بطریق شک واقع شده
و ظاهر این حدیث بر استحباب تاخیر عشاء است از اول وقت کما لا یخفی - رواه احمد والترمذی و ابن ماجة - وعن معاذ بن جبل قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اعتموا بهذه الصلوة - در تاریکی بگزارید این نماز را یعنی نماز عشاء را - فانکم قد فضلتم بها علی
سائر الامم - زیرا که بدرستی شما فضل داده شده اید باین نماز بر باقی امتها - ولم تصلها امة قبلکم - و نگزارده است آن را هیچ امتی که
پیش از شما بود و چون در تاریکی شب بگزارید مشقت بیشتر خواهد بود و فضیلت بیشتر خواهد داشت - رواه ابو داؤد - و این حدیث نیز دلالت
دارد بر تاخیر عشاء و حمل اعتام بر تحقیق غیبوبت شفق و تیقن بدان بعید است چنانکه حمل اسفار الصلوة صبح بر تیقن بطلوع صبح چنانکه بیاید
وعن النعمان بن بشیر - از صغار صحابه است و اول مولودی ست در انصار بعد از هجرت و در وقت وفات آن حضرت
هشت ساله بود کشتند او را اهل حمص بامر مروان سنة اربع وستین - قال انا اعلم بوقت هذه الصلوة صلوة العشاء الآخرة
گفت نعمان بن بشیر که من داناترم بوقت این نماز عشای پسین باشد و عشای آخره برای آن گفت که گاهی عشاء بر نماز
مغرب نیز اطلاق می کنند - کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلیها لسقوط القمر لثالثة - میگزارد آن حضرت آن را در وقت
افتادن ماه و غروب وی در شب سوم شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید قمر اکثر می افتد در شب سوم نزدیک غائب شدن شفق سرخ
و درین سخن نظر است چه حساب تقاضا میکند که در قرب خمس از شب باشد پس درین حدیث نیز دلالت است بر تاخیر عشاء ولیکن
نه تا ثلث - رواه ابو داؤد والدارمی - وعن رافع ابن خدیج - صحابی انصاری مدنی است حاضر نشد بدر را از جهت
صغر و حاضر شد احد را و مشاهدے را که بعد از وست همه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اسفروا بالفجر - اسفار کنید
بفجر و در روشنی بگزارید آن را - فانه اعظم للاجر - پس بدرستیکه اسفار بفجر بزرگ تر است از جهت مزد و ثواب - رواه الترمذی و
ابو داؤد والدارمی ولیس عند النسائی - و نسائی نیز این حدیث را روایت کرده ولیکن نیست نزد او این عبارت که فانه اعظم للاجر
بدانکه ظاهر متبادر از عبارت حدیث آنست که شروع در نماز وقت اسفار کنند و اسفار صبح انکشاف و تنور و انتشار او ست و هم

جز این گفته اند تاویل و تکلف ست وحد اسفار چنانکه از مشائخ مذهب ما منقول است آنست که قرأت مسنون که از چهل تا شصت یا زیاده تا صد است بطریق ترتیل تواند خواند و بعد از فراغ از نماز اگر فرضاً سهوی در طهارت ظاهر شود ممکن باشد اورا اعادهٔ وضو و نماز پیش از طلوع آفتاب وگفته اند که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما این چنین کرده اند و مذهب شافعی تغلیس است یعنی در اول وقت بتاریکی گزاردن و میگویند مراد باسفار تاخیر است تا یقین گردد که صبح طلوع کرده و عدم مبادرت نزد ظن بطلوع و بیشک اجر در ادای نماز نزد تیقن بدخول وقت اعظم و افضل خواهد بود و این تاویل بعید است چه متبادر از حدیث آنست که این عظمیت از جهت خصوصیتی ست که در اسفار ست نه از جهت تحقق وقت که وی عام است اوقات تمام نمازها را و بعض گفته اند که امر باسفار در شبهای ماهتاب ست احتیاطاً از جهت تبیین فجر در ان شبها و طحاوی که از ائمهٔ مذهب ماست میگوید که ابتدا بتغلیس کند و ختم باسفار و جمع کند میان هردو بتطویل قرأت وگفته اند که این تاویل اولی و احسن و افضل است که بدان توفیق میان احادیث حاصل می گردد ولیکن ظاهر مذهب حنفی آن ست که ابتدا و ختم هردو باسفار کنند و چندان تاخیر نکنند که شک در طلوع آفتاب افتد و در روایتی از امام احمد تقدیم افضل است و در روایتی دیگر اسفار و در روایتی دیگر اعتبار بحال مقتدیان ست که بفضل جماعت احب و اولی ست و حدیثی از معاذ بن جبل می آرند که گفت فرستاد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بیمن و فرمود در شتا تغلیس کن بفجر و تطویل کن قرأت را آنقدر که طاقت آرند مردم و چنان مکن که ملول شوند ایشان و در صیف اسفار کن که شب کوتاه است و مردم خوابناک توقف کن تا همه حاضر آیند وگفته اند که این در روایت بر تقدیری ست که همه حاضر آیند یا بعض و اگر همسایه با همه تاخیر کنند پس اولی تاخیر است لی خلاف و امام شافعی و ائمهٔ دیگر که تعجیل در صلوة مستحب دارند گویند که در تقدیم مسارعت است در ادای عبادت پس افضل باشد بحکم قول حق سبحانه (وسارعوا الی مغفرة من ربکم) و ما میگوییم که در اسفار تکثیر جماعت ست و بیشک تکثیر جماعت افضل ست و مسارعت بمغفرت در چیزی ست که افضل ست نزد خدا و معنی فقهی درین باب آنست که تاخیر فجر تا آخر وقت مباح است باجماع بی کراهت و تقلیل جماعت امری مکروه است واندا ختن مردم در مشقت نیز مکروه است چنانچه معاذ را منع کرد از تطویل قرأت و فرمود فتان انت و حالانکه تطویل قرأت در نماز سنت ست بخوف تعجیل آن در اول وقت و نیز نشستن در جای نماز تا بر آمدن آفتاب مستحب ست و رعایت تاکید و این در اسفار میسر است و در تغلیس متعسر و اصحاب ما میگویند که ثابت در روایات از فعل آنحضرت اسفار ست و آنچه مروی ست از تغلیس اگر ثابت شود شاید که در سفرها باشد بجهت عذر سفر و لهذا چون آنحضرت در مزدلفه تغلیس کرد گفتند که در غیر وقت معهود نماز کرد چنانچه در روایات آمده است و حدیث عائشه که در فصل اول گذشت که ینصرف النساء متلفعات معارض ست باین حدیث و قول ارجح است از فعل نزد ما و شاید که آن در وقتی بود که زنان مامور بودند به بیرون آمدن بنماز بعد ازان منسوخ گشت بامور گشتن ایشان بقرار در بیوت والله اعلم

الفصل الثالث — عن رافع بن خدیج قال کنا نصلی العصر مع رسول الله — بودیم ما که می گزاردیم نماز دیگر را با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثم ینحر الجزور — بعد ازان نحر کرده می شد شتر و جزور بفتح جیم و ضم زای شتر کشتنی واقع می شود

بر او گردانیدش اما لفظ وی مؤنث است کذا فی الصراح - فیقسم عشر قسم - پس قسمت کردہ میشد آن شتر کشتہ دہ قسم - ثم تطبخ فیستوِ
پختہ میشد - فناکل لحما نضیجا قبل مغیب الشمس - پس میخوردیم گوشت پختہ نرم شدہ پیش از غروب شدن آفتاب متفق علیہ -
ازین حدیث بظاہر تعجیل عصر بیشک معلوم گردد کہ در وقت بلوغ ظل تا مثل یا قریب آن باشد چنانچہ مذہب ائمہ ثلثہ است و این
و بروایتی از امام ابی حنیفہ و نزد بعض فتوی ہمبرین است و شاید کہ در بعض احیان بقصد تعلیم و تقریر ہمچنین می کردند و دلالت کان
بر دوام و استمرار منظور فیہ است و شیخ ابن الہمام گفتہ کہ تحرجز در تقسیم وی دہ قسم و طبخ وی چنانکہ ذکر کردہ شدہ است آسان
بر جماعۂ طباخان ماہر کہ کثیر باشند جلدی کنند در مدت قلیل چنانکہ مشاہدہ کردہ میشود در اسفار و محکی از امام احمد آنست کہ افضل در وقت
عصر در غیر روز ابر تاخیر ست تا آخر وقت مختار و ظاہر مذہب نزد ما استحباب تاخیر عصر است مادام کہ تغیر نیافتہ آفتاب و دلیل بران
حدیث ابن مسعود است رضی اللہ عنہ کہ گفت بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم میگزارد عصر را در حالانکہ آفتاب سفید و روشن بودی و مقصود
ابن مسعود بیان تاخیر عصر است تا عدم تغیر شمس و نیز در تاخیر عصر تکثیر نوافل است از جہت کراہت تنفل بعد از عصر و تکثیر نوافل
افضل است از اداء در اول وقت و معتبر در تغیر شمس نزد بعض تغیر قرص آفتاب است کہ نظر در وی خیرہ نگردد و نزد بعض تغیر
شعاع آفتاب کہ بر دیوارہا افتد و مختار نزد صاحب ہدایہ و بعض ائمہ اول ست و بعض گفتہ اند کہ چون آفتاب یکدو نیزہ بالا است
متغیر نیست و چون فروتر ازان آمد تغیر یافت - **وعن عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما - قال مکثنا ذات لیلۃ** گفت ابن عمر درنگ
کردیم ما یک شبی - ننتظر رسول اللہ - در حالیکہ انتظار می بردیم برآمدن پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم لصلوٰۃ العشاء الآخرۃ -
از برای نماز عشای پسین این قید از برائے آن ست کہ گاہے مغرب را نیز عشا میخوانند گویا آن عشای اولی است - فخرج الینا
حین ذہب ثلث اللیل او بعدہ - پس بیرون آمد آنحضرت بسوی ما ہنگام رفتن ثلث شب بلکہ بعد از وے - فلا ندری اشئی
شغلہ فی اہلہ - پس در نیافتیم ما آیا چیزے باز داشت او را در اہل خانہ وی - او غیر ذلک - یا جز آن چنانچہ در ذات شریف حاجتے
و عذرے پیدا شد کہ مشغول داشت - فقال حین خرج - پس گفت آنحضرت چون بیرون آمد در اعتذار بجہت زیادت تاخیر و شفقت
و رحمت او برامت و تسلیہ و تثبیت ایشان - انکم لتنتظرون صلوٰۃ ما ینتظرہا اہل دین غیرکم - بدرستیکہ شما ہر آئینہ انتظار می برید
نمازی را کہ انتظار می برند آنرا ہیچ اہل دین از یہود و نصارے جز شما زیرا کہ نماز عشا مخصوص بدین امت مرحومہ است
چنانکہ گذشت - ولولا ان تثقل علی امتی - و اگر نمی بود خوف گران آمدن بر امت من لصلیت بہم ہذہ الساعۃ - ہر آئینہ
میگزاردم این نماز را با ایشان درین ساعت - ثم امر المؤذن - پس امر کرد مؤذن را بہ تکبیر برآوردن فاقام الصلوٰۃ وصلی
پس تکبیر برآورد مؤذن و نماز گزارد آنحضرت - رواہ مسلم - و ازینجا معلوم میگردد کہ گزاردن نماز عشا در ثلث لیل افضل است
چنانکہ مذہب امام ابی حنیفہ است و گاہی در اول وقت نیز میگزارد وقتیکہ حاضر می آمدند اکثر صحابہ چنانچہ در حدیث دیگر آمدہ است
کہ چون بیشتری آمدند پیشتر میگزارد و چون بستری آمدند پستر مے گزارد و مذہب امام احمد ہمین است - **وعن
جابر بن سمرۃ** - صحابی ست و پدر او نیز صحابی ست خواہرزادہ سعد بن ابی وقاص نزول کرد کوفہ را و وفات یافت در وی

در سنہ اربع وخمسین وقیل سنہ ست وستین - قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی الصلوات نحواً من صلوتکم - بود آنحضرت میگزارد
نمازہا را مانندی از نماز شما ونزدیک بآن در رعایت اوقات نہ در باقی صفات - وکان یؤخر العتمۃ بعد صلوتکم شیئاً - و
لیکن بود کہ تاخیر میکرد نماز عشا را بعد از وقت نماز شما چیزی این حدیث صریح است در تاخیر عشا وناگزاردن عشا در اول وقت
خواہ ایشان در اول وقت میگزارند یا بعد از وی - وکان یخفف الصلوٰۃ - وبود آنحضرت کہ سبک میگزارد نماز فرض را بجہت
رعایت ضعفا از مقتدیان واین بحکم غالب احوال است والا آمدہ است کہ در نماز مغرب سورۂ اعراف خواندہ وتحقیق این در مجلس
بیاید انشاء اللہ تعالی - رواہ مسلم - وعن ابی سعید قال صلینا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوٰۃ العتمۃ - گفت ابوسعید
خدری میگزاردیم ما با آنحضرت نماز عشا را شب ہا - فلم یخرج - پس بیرون نیامد یک شب - حتی مضی نحو من شطر اللیل - تا آنکہ گذشت
نزدیک از نیم شب - فقال - پس بیرون آمد وگفت - خذوا مقاعدکم - بگیرید نشستگاہ ہای خود را یعنی صفہا ببندید برای نماز
فاخذنا مقاعدنا - پس گرفتیم ما نشستگاہ ہای خود را وبستیم صفہا - فقال ان الناس قد صلوا واخذوا مضاجعہم - پس گفت آن
حضرت کہ مردم دیگر از اہل روی زمین گزاردند نماز را یعنی نماز شام را وبخفتند چنانکہ گذشت کہ ہیچ یکی از اہل دین انتظار
نمی برد نماز عشا را کذا فی شرح الشیخ ابن حجر وممکن است کہ گفتہ شود معنی آن ست کہ مردم دیگر از اہل محلہا کہ نہ درین مسجد حاضر
اند نماز عشا گزاردند وخفتند واین معنی مناسب تر می نماید باین قول کہ - وانکم لن تزالوا فی صلوٰۃ ما انتظرتم الصلوٰۃ - وبدرستیکہ شما حکم
آن دارید کہ گویا ہمیشہ در نماز ید مادام کہ انتظار می برید نماز را - ولولا ضعف الضعیف وسقم السقیم - واگر نمی بود سستی وناتوانی ضعیفان
وبیماری بیماران - لاخرت ہذہ الصلوٰۃ الی شطر اللیل - ہر آئینہ تاخیر میکردم این نماز را تا نیم شب ازین دو حدیث معلوم میشود
کہ تا نیم شب نیز تاخیر نماز عشا روا ست بلکہ مستحب ست بجہت حصول تعب ومشقت در عبادت حق ولا اقل مکروہ خود نباشد -
رواہ ابوداؤد والنسائی - وعن ام سلمۃ قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اشد تعجیلا للظہر منکم - گفت ام سلمہ بود آنحضرت
سخت تر وبیشتر در شتابی کردن مر ظہر را از شما یعنی در غیر شدت حر از جہت استحباب ابراد دران - وانتم اشد تعجیلا للعصر منہ - وشما
سخت ترید در شتابی کردن مر عصر را از آن حضرت مقصود تحریص وترغیب بر التزام اتباع است در ہمہ جا واز ین حدیث نیز ظاہر
میگردد کہ آنحضرت عصر را فی الجملہ تاخیر میکرد - رواہ احمد والترمذی - وعن انس قال کان رسول اللہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم اذا کان الحر ابرد بالصلوٰۃ - چون می بود سخت گرمی سرد میکرد نماز ظہر را - واذا کان البرد عجل - وچون میبود سردی شتابی
میکرد وتاخیر نمیکرد از اول وقت - رواہ النسائی - وعن عبادۃ بن الصامت - صحابی مشہور ست از نقبای انصار ست
حاضر شد بدر را وسائر مشاہد را مناقب وبسیار است مکرر نوشتہ شدہ است - قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
انہا ستکون علیکم بعدی امراء - بدرستیکہ قصہ این ست سرانجام است کہ باشند مسلط بر شما بعد از من پادشاہان کہ یشغلہم اشیاء
عن الصلوٰۃ لوقتہا - باز میدارد ایشان را چیزہا از مشاغل وشہوات ایشان از گزاردن نماز در وقت مستحب آن - حتی یذہب وقتہا -
تا آنکہ میرود وقت آن - فصلوا الصلوٰۃ لوقتہا - پس بگزارید شما نماز را در وقتش کہ مختار ومستحب است - فقال رجل - پس گفت مردی -

یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم آیا نماز بگزارم با ایشان نیز۔ قال نعم۔ فرمود آرے بگزار چنانکہ در حدیث ابی ذر گذشت۔ رواہ ابوداؤد
وعن قبیصۃ بفتح قاف وکسر موحدہ و صاد مہملہ۔ بن وقاص۔ بتشدید قاف صحابی ست ساکن بصرہ معدود است در ایشان
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یکون علیکم امراء من بعدی۔ میباشند مسلط و غالب شما بادشاہان پس از من۔ یؤخرون الصلوٰۃ
تاخیر میکنند نماز را از وقت مختار۔ فہی لکم پس ثواب آن نماز کہ ایشان میگزارند و نفع آن برای شما است چہ اگر پیش از ان در وقتش
گزاردہ اید این نماز کہ با ایشان میگزارید نافلہ خواہد بود برائے شما و اگر نگزاردہ اید و ہمین با ایشان در آخر وقت میگزارید نیز شمارا
ضرر ندارد زیرا کہ شما بجہت خوف فتنہ و دفع مفسدہ میگزارید۔ وہی علیہم۔ و ضرر این نماز و وبال تاخیر بر گردن ایشان ست فصلوا
معہم ما صلوا القبلۃ۔ پس بگزارید نماز ہمراہ ایشان مادام کہ بگزارند بجانب قبلہ و این قید اتفاقی ست و احتمال دارد کہ بحقیقت
باشد فرضاً اگر نہ بجانب قبلہ بگزارند و از ربقۂ اسلام بیرون آیند نمی باید گزارد۔ رواہ ابوداؤد۔ وعن عبید اللہ بن عدی
بن الخیار انہ دخل علی عثمان۔ روایت ست از عبید اللہ بن عدی قرشی نوفلی کہ از کبار تابعین ست و در زمان نبوت متولد شدہ کہ
وے در آمد بر امیر المومنین عثمان۔ وہو محصور۔ و حالانکہ عثمان رضی اللہ عنہ تنگ گرفتہ و گرد کردہ شدہ بود در ان واقعہ کہ شہید
شد۔ فقال۔ پس گفت عبید اللہ بن عدی بہ عثمان۔ انک امام عامۃ۔ بدرستیکہ تو امام ہمہ مسلمانانی خلیفۂ عہدی۔ ونزل بک
ماتری۔ و فرود آمدہ است بتو بلای و حادثہ کہ می بینی۔ ویصلی لنا امام فتنۃ۔ و نماز میگزارد برای ما و امامت میکند رئیس و سرکار
اہل بغی و فتنہ کہ برانگیختہ شدہ است و نام وی کنانۃ بن بشیر بود۔ ونتحرج۔ و پرہیز میکنیم ما از بزہ و نمیخواہیم کہ بگزاریم نماز عقب
وی۔ فقال الصلوٰۃ احسن ما یعمل الناس۔ پس گفت عثمان رضی اللہ عنہ نماز بہترین عملہاست کہ میکنند مردم۔ فاذا احسن الناس فاحسن
معہم۔ پس چون نیک کنند مردم نیکی کن ہمراہ ایشان و شریک شو با ایشان در نیکی۔ واذا اساؤا فاجتنب اساءتہم۔ و چون بد کنند
پس یکسو شو و پرہیز کن از بدی ایشان حاصل کہ با مردم در نیکی شریک باش نہ در بدی و این سخن از عثمان رضی اللہ عنہ صادر است
از غایت دینداری و انصاف و نصیحت و درین دلیل است بر گزاردن نماز خلف ہر بر و فاجر چنانکہ مذہب اہل سنت و جماعت است۔ رواہ البخاری

باب در توابع و متممات

انچہ در باب سابق گذشت از فضائل صلوات و اوقات آن۔

الفصل الاول عن عمارۃ بضم عین مہملہ و تخفیف میم۔ بن رویبۃ۔ براء و بای موحدہ بر صیغۂ تصغیر صحابی ست
ثقفی ست معدود است در کوفیین۔ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ گفت عمارہ شنیدم آنحضرت را میگفت
لن یلج النار احد صلی قبل طلوع الشمس وقبل غروبہا۔ البتہ در نیاید آتش دوزخ را کسیکہ نماز گزاردہ است پیش از بر آمدن آفتاب
و پیش از فرو رفتن آفتاب۔ یعنی الفجر والعصر۔ میخواہد آن حضرت از نماز پیش از طلوع و پیش از غروب نماز فجر و عصر را۔ رواہ مسلم
پوشیدہ نماند کہ ظاہر حدیث دلالت دارد کہ ہر کہ این دو نماز بگزارد و بران مواظبت نماید ہرگز در دوزخ نہ در آید نہ از جہت
ترک صلوٰۃ و نہ بجہت ارتکاب گناہان دیگر ولیکن درین خلاف مقرر است میان جمہور علما از اختصاص کفارت بصغائر و طیبی

گفت کہ ظاہر از حال کسیکہ محافظت کند برین دو نماز با وجود تشاغل کہ در نماز فجر و تشاغل کہ در عصر ست آنست کہ در اعمال دیگر
نیز تقصیر و تفریط نخواہد کرد پس آمرزیدہ میشود مراد او را و در آوردہ نمی شود در آتش دوزخ فقد بر ظاہر آنست کہ مراد مبالغہ
در بیان فضل این دو نماز است کہ جاے آن دارد کہ محافظت کنندہ بر آنہا اصلا در دوزخ نہ در آید و لیکن پروردگار تعالی
جزا بدہد بندگان را بر ہر عمل و با وجود آن اگر خواہد بخشد و عفو کند از فاعل این دو صلوۃ و ہر گناہے کہ کردہ باشد واللہ اعلم
وعن ابی موسی رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی البردین دخل الجنۃ۔ کسیکہ بگزارد
نماز بامداد و شبانگاہ را می در آید بہشت را اکثر برانند کہ مراد نماز فجر و عصر است کہ در سردی روز واقع اند اول و آخر و بعض فجر
و عشا را مراد داشتہ اند و حدیث سابق موید و مقوی قول اول است متفق علیہ۔ **وعن ابی ہریرۃ** قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم یتعاقبون فیکم ملائکۃ باللیل و ملائکۃ بالنہار۔ در پے یکدیگر فرود می آیند در میان شما جماعۃ از فرشتگان در شب
و جماعۃ از فرشتگان در روز از براے ضبط احوال بندگان و بر داشتن اعمال ایشان۔ ویجتمعون فی صلوۃ الفجر و صلوۃ العصر
و جمع میشوند این دو جماعت بیکدیگر در نماز فجر کہ طائفہ اعمال شب را میبرند و طائفہ دیگر براے اعمال روز می آیند و در آخر نماز
دیگر کہ عملہاے روز را می برند و دیگران می آیند در وقت بالا رفتن و پایان آمدن یکے از وجوہ فضیلت این دو وقت و نماز
گزاردن دران این ست۔ ثم یعرج الذین باتوا فیکم۔ پس بالا میروند آن کسانیکہ شب کردند در میان شما۔ فیسالہم ربہم۔
پس می پرسد ایشان را پروردگار ایشان از احوال و اعمال بندگان خود۔ وہو اعلم بہم۔ و حالانکہ وے تعالی داناتر است
باحوال بندگان خود و لیکن می پرسد از براے اظہار فضیلت و مباہات بدان نزد ملائکہ کہ طعن میکردند بر ایشان بفسق و فساد و
مدح میکردند خود را بہ تسبیح و تقدیس و لہذا می پرسد از ملائکہ شب کہ عمل دروی افضل و ادخل است در صدق اخلاص و نیز گفتہ
اند کہ ملائکہ شب افضل اند از ملائکہ روز بجہت آنکہ شب افضل ست از روز می پرسد۔ کیف ترکتم عبادی۔ چہ گونہ و بر چہ حال
گذاشتید بندگان مرا۔ فیقولون ترکناہم وہم یصلون۔ پس میگویند گذاشتیم ایشان را در حالیکہ ایشان نماز میکنند کہ نماز فجر باشد
واتیناہم وہم یصلون۔ و آمدیم ایشان را در حالیکہ ایشان نماز می کنند کہ نماز عصر بود۔ متفق علیہ۔ **وعن جندب**
القسری۔ بفتح قاف و سکون سین مہملہ صحابی ست و قسر بطنی ست از قیس۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی
صلوۃ الصبح فہو فی ذمۃ اللہ۔ کسیکہ بگزارد نماز صبح را پس آنکس در عہد و امان و زینہار خدا است۔ فلا یطلبنکم اللہ من ذمتہ بشیء پس
باید کہ نہ طلبد و نپرسد خدا تعالی شما را از ذمہ خود بچیزے یعنی باید کہ کارے نکنید کہ بدان عہد خدا بشکنید و خدا طلب کند و مواخذہ
کند شما را بران یعنی مرنجانید گزارندہ نماز صبح را کہ شکست در عہد خدا و خیانت در امانت او لازم می آید و چون عہد خدا شکستید
و خیانت در امانت او کردید البتہ عذاب میکند خدا شما را و نمیتوانید از عذاب وی تعالی گریخت۔ فانہ من یطلبہ من ذمتہ بشیء یدرکہ
زیرا کہ بدرستیکہ شان این ست کہ ہر کہ طلب کند خدا او را بچیزی از ذمہ خود در می یابد او را و از وی تعالی جای گریز نیست۔
ثم یکبہ علی وجہہ فی نار جہنم۔ پس بر سر می اندازد خدا تعالی او را بر روی وی در آتش دوزخ۔ رواہ مسلم وفی بعض نسخ المصابیح القسیری

ورد فی بعض

در بعض نسخ مصابیح بلکہ در سائر نسخ وے عن جندب القشیری ست بضم قاف و فتح شین معجمہ و سکون یای تحتانیہ بدل القسری - بجای القسری بفتح قاف و سکون سین و این غلط است و توریشتی گفتہ کہ در ہیچ کتابے از کتب حدیث نیافتم کہ نسبت بقشیر کردہ باشند

وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لو یعلم الناس ما فی النداء والصف الاول - اگر بدانند مردم ثوابی کہ در اذان گفتن و در یافتن صف اول است - ثم لم یجدوا الا ان یستہموا علیہ - پیشتر بر وند و نیابند مگر آنکہ قرعہ بیندازند لاستہموا - ہر آئینہ قرعہ می اندازند یعنی فضیلت ندا و صف اول بحدے ست کہ اگر نزاع کنند بر سر آن ندا و صف اول قرعہ بیندازند تا بنام کہ افتد جای آن دارد - ولو یعلمون ما فی التہجیر لاستبقوا الیہ - واگر بدانند فضیلتے کہ در نیم روز رفتن ست برای نماز پیشین ہر آئینہ پیشی میجویند بسوی آن و این در غیر صورت گرمی ہوا خواہد بود چہ ابراد در ان مستحب و مرغوب ست و بعض گفتہ اند کہ مراد تہجیر تبکیر ست و تبکیر مبادرت گرفتن بہر چیز و زود رفتن بآن و استعمال تہجیر بمعنی تبکیر مخصوص لغت اہل حجاز ست و مقصود تبکیر بہر نماز ست و مخصوص بظہر نہ و برین تقدیر نیز مراد نماز ہی خواہد بود کہ تاخیر از اول وقت دروی مستحب نیست و بعض تہجیر را مخصوص بجمعہ داشتہ اند و تحقیق این معنی در کتاب الجمعہ بیاید انشاء اللہ تعالی - ولو یعلمون ما فی العتمۃ والصبح لاتوہما ولو حبوا - واگر بدانند فضیلتے کہ در گزاردن نماز عشا و صبح است ہر آئینہ بیایند آن را روندہ بر ہر دو دست و سینہ یا بر مقعد چنانکہ کودک رود یعنی اگر قوت بر پا رفتن نداشتہ باشند می آیند باین طریق کہ ضعیفان روند متفق علیہ وعنہ قال قال رسول اللہ - وہم از ابی ہریرہ است کہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لیس صلوٰۃ اثقل علی المنافقین من الفجر والعشاء - نیست ہیچ نمازے گران تر بر منافقان از نماز بامداد و نماز خفتن زیرا کہ ہر دو محل کسل اند و مردم کم می بینند تا بزور و ریا توانند گزارد - ولو یعلمون ما فیہما لاتوہما ولو حبوا - واگر بدانند ثوابی کہ درین دو نماز است و فضیلتے کہ در ان نہادہ اند ہر آئینہ می آیند این دو نماز را اگرچہ بطریق حبو باشد متفق علیہ - وعن عثمان

رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی العشاء فی جماعۃ - کسیکہ بگزارد نماز عشا را بجماعت - فکانما قام نصف اللیل - پس چنانستی کہ گویا نماز گزارد و تہجد کرد نیمہ شب - ومن صلی الصبح فی جماعۃ فکانما صلی اللیل کلہ - وکسیکہ گزارد نماز صبح را بجماعت پس گویا نماز گزارد تمام شب پس ثواب نماز صبح بیشتر از نماز عشا است کہ این در حکم نماز تمام شب ست و آن در حکم نماز نیمہ شب یا مراد آنست کہ بگزاردن نماز عشا ثواب قیام نصف لیل یافتہ است و بنماز فجر کہ میگزارد نصف باقی نیز تمام میگردد و از مجموع ثواب تمامہ شب حاصل میشود واللہ اعلم - رواہ مسلم وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یغلبنکم الاعراب - باید کہ غالب نیایند و چیرہ نشوند بادیہ نشینان - علی اسم صلوٰتکم المغرب - بر نام نماز شما کہ مغرب است قال - گفت آن حضرت یا ابن عمر در بیان معنی غلبہ اعراب بر نام نماز مغرب - ویقول الاعراب ہی العشاء - میگویند اعراب کہ نماز مغرب عشا است یعنی مغرب را عشا نام می کنند کہ در عشی واقع است کہ بمعنی شبانگاہ است - وقال - وگفت لا یغلبنکم الاعراب علی اسم صلوٰتکم العشاء - باید کہ غالب نیایند اعراب بر نام نماز شما کہ عشا است کہ آن را عتمہ میخوانند فانہا فی کتاب اللہ العشاء - زیرا کہ نماز عشا در قرآن مجید نام کردہ شدہ است بعشا آنجا کہ فرمود یا ایہا الذین آمنوا

لیسانذنکم الذین ملکت ایمانکم تا قول وے من بعد صلوة العشاء یعنی تکلم نکنید شما بر عادت اعراب در خواندن این دو نماز بنامی کہ ایشان میخوانند و بخوانید بنامی کہ کتاب و سنت بدان ناطق است پس بظاہر اگرچہ نہی مر اعراب راست بغلبہ ناکردن ولیکن در حقیقت مر مسلمانان راست نہی از موافقت ایشان تا غلبہ ایشان لازم نیاید و ازینجا معلوم گردد کہ زبان را باید کہ موافق اصطلاح شرع گردد و از تکلم بآنچہ زبان زد اہل جاہلیت و ارباب بطالت است باید نگاہداشت و بعد از آنکہ نہی فرمود علت نہی بیان کرد اشارت فرمود بوجہ تسمیہ اعراب عشاء را العتمہ از برای تتمیم کلام و ازالۂ خفا بقول خود۔ فانہا تعتم۔ بضم تا وسکون عین و فتح تای دوم و کسر آن و معنی بر تقدیر فتح تا آنست کہ زیراکہ بدرستی نماز عشا در تاریکی در آوردہ می شود بحلاب الابل۔ بدوشیدن شتران کہ اعراب شتران را بعد از پنہان شدن شفق در تاریکی میدوشیدند کہ وقت عشاست باین جہت عشاء را عتمہ می گفتند کہ بمعنی سخت تاریکی ست و بر تقدیر کسر تا این معنی میشود کہ اعراب در تاریکی میکردند دوشیدن شتران را و این نام مر این وقت را در زبان عرب مشہور بود و چون نوبت اسلام رسید و نماز درین وقت مشروع شد مسلمانان نیز اطلاق میکردند و نماز عشاء را صلوة العتمہ میگفتند پس نہی کردہ شدند از ان و مکروہ داشتہ شد بجہت تشبیہ باہل جاہلیت و بجہت آن نیز کہ عتمہ بمعنی تاریکی ست و نماز ہمہ نور است و آنچہ در بعض احادیث عتمہ واقع شدہ است گویند کہ اطلاق آن پیش از نہی بود واللہ اعلم۔ رواہ مسلم۔ **وعن علی** رضی اللہ عنہ۔ ان رسول اللہ۔ روایت است از امیر المومنین علی کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال یوم الخندق گفت روز خندق کہ آن را غزوہ احزاب خوانند و در تردد جنگ و تیر اندازے چہار نماز فوت شد و در ان میان نماز عصر نیز بود پس آنحضرت از برای اظہار زیادت فضل نماز عصر فرمود۔ حبسونا عن صلوة الوسطی۔ منع کردند و باز داشتند کافران ما را از نماز میانہ و فاضل تر۔ صلوة العصر۔ کہ نماز عصر است۔ ملاء اللہ بیوتہم و قبورہم نارا۔ پر گرداند خدای تعالی خانہ ہای ایشان را و گورہای ایشان را آتش و این دعاست بر ایشان بعقاب دنیا و آخرت پوشیدہ نماند کہ در روز احد چندین آزارہا از کافران بوجود مبارک او رسید و دعای بد نکرد و اینجا کرد بسبب آنکہ اینجا حق اللہ فوت شد کہ نماز است و آنجا حق خود است کہ بجہت نفس خود دعا نکند متفق علیہ۔ و ازین حدیث معلوم شد کہ صلوة وسطی نام نماز عصر است و قول اکثر علما از صحابہ و تابعین و ابو حنیفہ و احمد و جز ایشان ہمین است پس در قرآن مجید نیز محمول برین خواہد بود و دیگر مجال خلاف نماند و غالباً اختلافی کہ در صحابہ و تابعین در تعیین آن واقع است چنانکہ در فصل آیندہ بیاید پیش از شنیدن حدیث در بیان آن بود و باجتہاد خود کہ در تاویل قرآن کردہ بودند و بعد از صحت حدیث متعین شد کہ مراد نماز عصر است واللہ اعلم

الفصل الثانی

عن ابن مسعود و سمرة بن جندب قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوة الوسطی صلوة العصر۔ گفتند این دو صحابی عظیم مشہور کہ گفت آن حضرت صلوة وسطی نام نماز عصر است۔ رواہ الترمذی۔ روایت کردہ است اینحدیث را ترمذی و گفتہ است ہذا حدیث صحیح و این حدیث را حسن البصری از سمرہ روایت کردہ و از بخاری نقل کردہ کہ وے گفتہ است حدیث حسن از سمرہ صحیح است و حسن را از سمرہ سماع وارد۔ **وعن ابی ہریرة** عن النبی صلی اللہ

وسلم فی قولہ تعالیٰ۔ ابوہریرہ از آنحضرت روایت میکند در تفسیر قول حق تعالے۔ ان قرآن الفجر کان مشہودا۔ بدرستیکہ قرآن فجر کہ مراد بدان نماز فجر است و تعبیر از وے بقرآن باعتبار بودن قرأت است از ارکان نماز چنانکہ تعبیر میکنند از نماز برکوع و سجود مشہود است و اگر از قرآن فجر قرارت او را نیز مراد دارند چنانکہ بعض کردہ اند و امام فخر رازی آنرا ترجیح نمودہ است نیز درست است و از انجا افضل نماز فجر لازم می آید۔ قال۔ فرمود آنحضرت در معنی مشہود بودن نماز فجر کہ۔ تشہدہ ملائکۃ اللیل وملائکۃ النہار۔ حاضر میشوند دران وقت فرشتگان شب کہ صعود میکنند بآسمان و می برند اعمال شب او فرشتگان روز کہ نزول می نمایند بزمین و فرود می آیند برائے ضبط اعمال روز و ملاقات میکنند بیکدیگر در راہ و اینمعنی در نماز عصر نیز موجود است ولیکن منافات ندارد بآنکہ در تفسیر این کریمہ اینمعنی آمدہ و اگر در حق نماز عصر نیز ورود یافتہ بودی تفسیر آن نیز ہمین بودے۔ رواہ الترمذی

الفصل الثالث۔ عن زید بن ثابت و عائشۃ رضی اللہ عنہما۔ قالا الصلوٰۃ الوسطے الصلوٰۃ الظہر۔ گفت زید بن ثابت و عائشہ کہ مراد بصلوٰۃ الوسطے نماز ظہر است۔ رواہ مالک عن زید۔ روایت کردہ است این قول امام مالک در موطا از زید بن ثابت۔ والترمذی عنہما تعلیقاً۔ روایت کردہ است آن را ترمذی از زید و عائشہ بطریق تعلیق کہ بمعنی حذف اسناد است از اول حدیث بعض یا کل یعنی ترمذی آن را بی اسناد روایت کردہ است و گفتہ است در جامع خود و قال زید بن ثابت و عائشۃ صلوٰۃ الوسطی صلوٰۃ الظہر و این قول دو صحابی است و موقوف است برایشان کہ آنرا رفع بہ حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نکردہ اند۔ وعن زید بن ثابت قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلے الظہر بالہاجرۃ گفت زید بن ثابت برای دلیل آوردن بر آن کہ صلوٰۃ الوسطے نماز ظہر است بود آنحضرت میگزارد نماز پیشین را در نیمروز۔ ولم یکن یصلی صلوٰۃ اشد علی اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم منہا۔ و نبود ہیچ نماز سخت تر بر اصحاب از این نماز۔ فنزلت حافظوا علی الصلوات والصلوٰۃ الوسطے الخ نگاہبانی کنید بر ہمہ نمازہا خصوصاً نمازی کہ فاضل تر است و میانہ است و این دلالت میکند کہ صلوٰۃ وسطی نمازی است مخصوص بزیادت فضیلت کہ بوی بخصوص امر کردہ اند و این دو صفت در نماز ظہر موجود است اما افضلیت بجہت آنکہ گفتہ است کہ ہیچ نمازی سخت تر از ان نبود و ہر عملی کہ سخت تر فاضل تر چنانکہ وارد شدہ است کہ افضل العبادات احمزہا ای اشدہا و اما میانہ بودن وی برای اثبات آن میگوید کہ۔ وقال۔ و گفت زید بن ثابت۔ ان قبلہا صلوتین۔ بدرستیکہ پیش از نماز ظہر دو نماز است یکی نہاری و دیگری لیلی کہ فجر و عشا باشد۔ و بعدہا صلوتین۔ دلیل از دی نیز دو نماز است ہمین صفت کہ عصر و مغرب است و نیز درمیانہ روز است پس باید کہ مراد بصلوٰۃ وسطے نماز ظہر باشد و این دلیل است کہ زید بن ثابت برا اثبات قول خود گفتہ و از ینجا ظاہر میشود کہ این قول باجتہاد است چنانکہ گفتیم فافہم۔ رواہ احمد و ابو داؤد۔ وعن مالک بلغہ ان علی ابن ابی طالب و عبد اللہ بن عباس۔ رضی اللہ عنہما۔ کانا یقولان الصلوٰۃ الوسطی الصلوٰۃ الصبح۔ روایت است از امام مالک کہ رسیدہ است او را کہ علیؓ و ابن عباسؓ میگفتند کہ صلوٰۃ وسطی نماز صبح است زیرا کہ وی مشہود است و واقع است میان دو نماز روز و دو نماز شب و حد مشترک

است میان آنها. رواه فی الموطا ورواه الترمذی عن ابن عباس وابن عمر تعلیقاً۔ ومذهب امام مالک و امام شافعی نیز همین است
و نووی گفته که احادیث صحیحه وارد شده است در آنکه صلوٰة وسطی نماز عصر است و ماوردی که از ائمه شافعیه است گفته شافعی
تصریح کرده است که آن نماز صبح است ولیکن چون احادیث بصحت رسیده است که نماز عصر است مذهب شافعی همین خواهد
بود بحکم وصیتی که وی کرده است که اگر حدیث صحیح بیابید که من برخلاف آن حکم کرده باشم بدانید که مذهب من همان است
که بدان حدیث وارد شده و بزنید مذهب مرا بر دیوار رضی الله عنه **وعن سلمان قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول** سلمان فارسی گفت که شنیدم آن حضرت را که می گفت۔ **من غدا الی الصلوٰة الصبح غدا برایة الایمان** کسیکه برود
بسوی نماز بامداد میرود برایت ایمان بجنگ شیطان و لشکر او چنانچه غازیان با علمها بروند۔ **ومن غدا الی السوق
غدا برایة ابلیس** وکسیکه بامداد برود بجانب بازار میرود برایت ابلیس و مراد آن است که نماز ناگزارده برود و اگر بجا
آورده برود و اگر بعد از آن برود و بقصد کسب رزق حلال و کفایت معیشت عیال نه این چنین خواهد بود۔ رواه ابن ماجه

باب الاذان

اذان در لغت بمعنی دانانیدن و خبر کردن و در شرع اعلام بدر آوردن وقت نماز بالفاظ مخصوص در وقت مخصوص و
مشهور آنست که ثبوت آن بخواب دیدن عبد الله بن زید انصاری است و دیدن عمر بن الخطاب نیز بعد از وی چنانکه در
حدیث بیاید و بعض گفته اند که ابو بکر صدیق نیز دید و امام غزالی گفته که ده صحابی اند که اذان بخواب دیدند و بعض بعد چهارده
تصریح کرده اند و صحیح آنست که بعد از خواب دیدن صحابه وحی نیز آمد و بعض گویند باجتهاد از آنحضرت ثابت شده و در روایتے از
امیر المؤمنین علی آمده که چون آنحضرت بمعراج رفت تا بسراپرده عزت رسید که محل خاص کبریای حق بود فرشته از آنجا بر آمد آنحضرت از
جبرئیل پرسید که این فرشته کیست جبرئیل گفت سوگند بخدائی که ترا بحق فرستاده نزدیک ترین خلق بدرگاه عزت منم و ندیدم این فرشته
را از آن باز که پیدا کرده شده ام مگر درین ساعت پس گفت آن فرشته الله اکبر الله اکبر از پس پرده آواز آمد راست گفت بندهٔ
من انا اکبر انا اکبر پس ذکر کرد باقی کلمات اذان را و تحقیق آن است که آن حضرت در شب معراج کلمات اذان را شنید
اما حکم نشد که این کلمات را در اذان برای نماز گویند و آن حضرت در مکه بے اذان نماز میگزارد تا بمدینه آمد و درین باب
با اصحاب مشورت کرد بعضے از اصحاب اذان را در خواب شنیدند پس وحی آمد که آن کلمات که بر آسمان شنیده بود بر زمین سنت اذان باشد والله اعلم

الفصل الاول عن انس رضی الله عنه قال ذکروا النار والناقوس گفت انس یاد کردند بعض صحابه
رضی الله عنهم آتش و ناقوس را۔ **فذکروا الیهود والنصارے** پس یاد کردند بعض دیگر از اصحاب یهود و نصاری را این حدیث
مختصر است از حدیث دراز از اول و قصه آنست که در فصل ثالث بیاید از ابن عمر که مسلمانان چون بمدینه قدوم آوردند
خواستند که وقتی معین گردانند برای نماز که در آن وقت همه خبردار شده حاضر آیند پس بعض گفتند آتشے باید افروخت در جائے
بلند تا چون آن را ببینند همه فراهم آیند یا ناقوسے باید زد تا چون آواز آن را بشنوند حاضر شوند پس گفتند که آتش افروختن برای

اعلام وقت نماز عادت یہود است وناقوس زدن رسم نصاری است وتشبیه بآنها خوب نباشد وناقوس را تفسیر کرده اند بچوب بزرگ دراز که زده شود بچوب خرد کوتاه ومیزنند آن را ترسایان در وقت نماز ودر بعض روایات بوق واقع شده نسبت به یهود ودر بعض قرن وبوق وقرن معروف اند دمیده می شود دران ودر بعض شروح هدایه ناقوس برای نصاری وبوق برای یهود ونار برای مجوس واقع شده ولیکن اینجا خدشه میشود که مجوس را نماز نمی باشد مگر مراد آن باشد که آتش افروختن در باب آتش پرستان است از انجا که آن خوش نباشد وتوربشتی گفته که مشهور از یهود نفخ قرن است وشاید که بعضی از ایشان آتش افروزند وبعض قرن در دمند وبالجمله قرار بر اذان واقامت افتاد۔ فامر بلال ان یشفع الاذان پس امر کرده شد بلال را که جفت کند اذان یعنی دوگان دوگان گوید الفاظ آنرا۔ وان یوتر الاقامة وامر کرده شد که طاق گرداند اقامت را یعنی یگان یگان گوید کلمات آنرا واین مذهب امام مالک وشافعی وبعض علما این است که کلمات اذان را دو دو بار گویند واقامت را یکیک بار ودر مذهب امام ابو حنیفه واصحاب وی الفاظ اذان واقامت هر دو دو دو بار است واحادیث نیز درین وارد است وگویند که در زمان قدیم اذان واقامت هر دو دوگان دوگان بود وبعضی از ملوک بنی امیه بجهت شتابی بعد از برآمدن اقامت را یگان یگان ساختند ودر شرح تحقیق این مقام تفصیل کرده شده است آنجا باید نگریست۔ قال اسمعیل گفته است اسماعیل بن ابراهیم که از راویان این حدیث است در شیخ بخاری ومسلم است۔ فذکرته لایوب پس بعد از آنکه شنیدم این حدیث را ذکر کردم آنرا مر ایوب را که وی نیز این حدیث را روایت دارد فقال پس گفت ایوب همه الفاظ اقامت یک یک بار باید گفت۔ الا الاقامة مگر لفظ قد قامت الصلوة که دو بار باید گفت۔ متفق علیه واین حدیث را بخاری نیز تنها روایت کرده است ودر روی این استثنا مذکور نیست وامام مالک اخذ بدان کرده در نزد ایشان قد قامت الصلوة را نیز یکبار میگویند۔ وعن ابی محذورة صحابی است نام او سمره وبعض گفته اند اوس وبعض سلمان وبعض سلمه وقول اول صحیح تر است مؤذن آن حضرت است در مکه راوی ترجیع در اذان است۔ قال القی علی رسول الله صلی الله علیه وسلم التاذین هو بنفسه گفت ابو محذوره القا کرد بر من وتلقین نمود مرا آنحضرت اذان گفتن را بذات شریف خود۔ فقال قل پس فرمود بگو الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر چهار بار ودر روایتی دو بار نیز آمده ودر مذهب امام مالک دو بار است۔ اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله ثم تعود۔ فرمود پس باز میگردی بذکر شهادتین۔ فتقول پس میگوئی بار دیگر اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله۔ واین را ترجیع میگویند واین سنت است در اذان نزد شافعی ومالک واز امام احمد در روایت است وظاهر مذهب او عدم ترجیع است چنانکه مذهب ما است ودر ترجیع در دو بار شهادتین را آواز پست میگویند باز برمیگردند وبآواز بلند میگویند وتمسک ایشان باین حدیث است وعلمای حنفیه میگویند که این تکرار از برای تعلیم ابی محذوره بوده است نه برای تشریع ووی بار اول پست گفته بود آنحضرت فرمود بار دیگر بگو وبلند بگو وحدیثی دیگر از ابی محذوره آمده است که در آن ترجیع نیست ودر حدیث عبد الله بن زید که اصل در باب اذان است نیز ترجیع نیست ودر اذان بلال که رئیس وقدوه مؤذنان است نیز ترجیع نیامده

ودر اذان ابن ام مکتوم کردی نیز در مسجد شریف اذان میگفت وسعد قرظ کہ موذن مسجد قبا بود نیز مذکور نشدہ واذان ابی محذورہ را از قصہ ایست کہ ازان ظاہر میگردد کہ تعلیم تکرار شہادتین مراد را نہ برای تشریع بود ودر شرح آن را نقل کردہ ایم۔ حی علی الصلوۃ حی علی الصلوۃ روی آرید وشتابی کنید بنماز۔ حی علی الفلاح حی علی الفلاح۔ شتابی کنید بخیر یکہ سبب نجات وپیروزیست۔ اللہ اکبر اللہ اکبر لا الہ الا اللہ رواہ مسلم

الفصل الثانی۔ عن ابن عمر رضی اللہ عنہما۔ قال کان الاذان علی عہد رسول اللہ۔ گفت ابن عمر بود کلمات اذان در زمان پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم مرتین مرتین۔ دو دو بار۔ والاقامۃ مرۃ مرۃ۔ و بود کلمات اقامت یک یک بار۔ غیر انہ کان یقول۔ جز آنکہ بود موذن کہ می گفت۔ قد قامت الصلوۃ قد قامت الصلوۃ۔ مکرر دو بار رواہ ابو داؤد والنسائی والدارمی۔ **وعن ابی محذورۃ** ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم علمہ الاذان تسع عشرۃ کلمۃ۔ روایت است از ابی محذورہ کہ آن حضرت تعلیم کرد او را اذان نوزدہ کلمہ این بر قاعدہ ترجیع است۔ والاقامۃ سبع عشرۃ کلمۃ۔ وتعلیم کرد او را اقامت ہفدہ کلمہ این صریح است در آنکہ اقامت دو دو بار است کہ از نوزدہ چہار کلمہ ترجیع رفت و دو قد قامت الصلوۃ زیادہ شد وحجت امام ابی حنیفہ این حدیث است وحدیث اول اگر صحیح است منسوخ است باین واللہ اعلم۔ رواہ احمد والترمذی وابو داؤد والنسائی والدارمی وابن ماجۃ۔ **وعنہ** قال قلت۔ ہم از ابی محذورہ روایت است کہ گفت گفتم۔ یا رسول اللہ علمنی سنۃ الاذان۔ بیاموز مرا طریق گفتن اذان۔ قال فمسح مقدم راسہ۔ گفت ابو محذورہ پس مسح کرد آن حضرت پیش سر مبارک خود را گویا کہ این اشارت است بآنکہ تعلیم اذان امری شریف است کہ اگر جسم بودی سزاوار بودی کہ بر سر نہادہ شدی چنانکہ کسے از کسی چیزے میخواہد پس میگوید بالراس والعین اینچنین است در شرح شیخ ابن حجر۔ قال تقول۔ گفت آن حضرت برای تعلیم اذان بابی محذورہ میگوئی۔ اللہ اکبر اللہ اکبر اللہ اکبر اللہ اکبر ترفع بہا صوتک۔ بر میداری باین کلمات آواز خود را یعنی اینجا چنین نیست کہ اول دو بار پست میگوئی وبار دو دیگر را بلند میگوئی چنانکہ در شہادتین بلکہ ہمہ را بآواز بلند میگوئی چنانکہ در اذان مستحب است۔ ثم تقول۔ پستر میگوئی۔ اشہد ان لا الہ الا اللہ اشہد ان لا الہ الا اللہ اشہد ان محمدا رسول اللہ اشہد ان محمدا رسول اللہ تخفض بہا صوتک۔ پست میکنی باین کلمات آواز خود را۔ ثم ترفع صوتک بالشہادۃ۔ پستر بلند میکنی آواز خود را بکلمات شہادت ومیگوئی۔ اشہد ان لا الہ الا اللہ اشہد ان لا الہ الا اللہ اشہد ان محمدا رسول اللہ اشہد ان محمدا رسول اللہ حی علی الصلوۃ حی علی الصلوۃ حی علی الفلاح حی علی الفلاح فان کان صلوۃ الصبح قلت۔ پس اگر باشد نمازے کہ برائے او اذان میگوئی نماز صبح میگوئی۔ الصلوۃ خیر من النوم الصلوۃ خیر من النوم اللہ اکبر اللہ اکبر لا الہ الا اللہ رواہ ابو داؤد۔ **وعن بلال** رضی اللہ عنہ۔ قال قال لی رسول اللہ گفت بلال گفت مرا پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم لا تثوبن فی شیء من الصلوۃ الا فی صلوۃ الفجر۔ تثویب مکن در ہیچ نمازے مگر در نماز فجر تثویب در لغت رجوع کردن وباز گشتن ومراد اینجا اعلام بعد از اعلام است کہ یکبار باذان اعلام کردند بار دیگر باز اعلام میکنند وتثویب چند قسم است الصلوۃ خیر من النوم گفتن در میان اذان فجر وانچہ در زمان نبوت بود وسنت است

ہمین است وبعد از ان علمای کوفہ حی علی الفلاح حی علی الفلاح احداث کردند درمیان اذان واقامت وبعد از ایشان ہر قومی چیزے متعارف ساختند اما مخصوص بنماز فجر کہ وقت خواب ومحل کسل است بعد از ان متاخرین در جمیع نماز ہا مستحب ساختند ومستحسن داشتند واین احداث بعد از احداث است وبدعت است واز امیر المومنین علیؓ انکار آن منقول ہست وآوردہ اند کہ ابن عمر بمسجدے درآمد ومؤذن راشنید کہ درجز نماز فجر تثویب کرد پس از مسجد برآمد وگفت بیرون روید ازپیش این مرد کہ مبتدع است۔ رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی ابو اسرائیل الراوی لیس ہو بذاك القوی عند اہل الحدیث۔ این حدیث را ترمذی وابن ماجہ روایت کردہ اند وترمذی گفتہ کہ ابو اسرائیل کہ راوی این حدیث است نیست وی آن چنان قوی نزد محدثان۔ **وعن جابر** ان رسول اللہ۔ روایت است از جابر کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال لبلال۔ گفت مر بلال را۔ اذا اذنت فترسل۔ چون اذان گوئی پس آہستہ ونرم وفروہشتہ گو وشتابے مکن۔ واذا اقمت فاحدر۔ وچون اقامت گوئی شتابی کن وتیز گو۔ واجعل بین اذانك واقامتك قدر ما یفرغ الآکل من اکلہ وبگردان میان اذان واقامت خود مقدار آنچہ فارغ گردد طعام خورندہ از خوردن خود۔ والشارب من شربہ۔ وفارغ گردد آب نوشندہ از نوشیدن خود۔ والمعتصر اذا دخل لقضاء حاجتہ۔ وفارغ گردد آنکہ محتاج است ببول وغائط چون درآید در آبخانہ برائے قضای حاجت خود۔ ولا تقوموا حتی ترونی۔ وبرنخیزید برای نماز بمجرد تکبیر آوردن تا آنکہ ببینید مرا یعنی بیرون آمدہ از درون خانہ ودر فقہ مذکور ہست کہ تا چون حی علی الصلوٰة گوید باید برخاست شاید کہ آن حضرت نیز درین وقت بیرون می آمدند۔ رواه الترمذی وقال لا نعرفہ الا من حدیث عبد المنعم۔ گفت ترمذی نمی شناسیم این حدیث را مگر از حدیث عبد المنعم ابن نعیم کہ از مجہولان وضعیفان است۔ واسنادہ مجہول واسناد این حدیث مجہول است وگفتہ اند کہ این حدیث را شواہد است وطرق آن ہمہ ضعیف اند وبعض گفتہ اند کہ این را حدی معین نیست جز تمکن دخول وقت واجتماع مصلین وہیچکس از علما اختلاف نکردہ در تطوع میان اذان واقامت چنانکہ بیاید۔ **وعن زیاد** بن الحارث الصدائی۔ بضم صاد مہملہ منسوب بصدا قبیلہ است از یمن صحابی ست بیعت کرد آن حضرت را واذان گفت پیش وے معدود است در بصریین۔ قال امرنی رسول اللہ۔ گفت امر کرد مرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان اذن۔ کہ اذان گو۔ فی صلوٰة الفجر۔ این امر باذان در نماز بامداد بود۔ فاذنت۔ پس اذان گفتم فاراد بلال ان یقیم۔ پس چون وقت اقامت شد خواست بلال کہ اقامت گوید۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان اخا صداء قد اذن۔ بدرستیکہ برادر صدا یعنی زیاد بن الحارث الصدائی بتحقیق اذان گفتہ است وہر کہ از قبیلہ میباشد ورا برادر آن قبیلہ میخوانند۔ ومن اذن فہو یقیم۔ وہر کسیکہ اذان می گوید پس ہمان کس اقامت میگوید رواه الترمذی وابوداؤد وابن ماجة

الفصل الثالث

عن ابن عمر۔ رضی اللہ عنہما۔ قال کان المسلمون حین قدموا المدینة۔ گفت ابن عمر

بودند مسلمانان در وقتیکه آمدند از مکہ بمدینہ یجتمعون۔ فراہم می آمدند فیتحینون للصلوٰۃ۔ پس اندازہ میکردند وطلب میکردند وقتی را کہ بیایند در وے برای نماز۔ ولیس ینادی بہا احد۔ و نبود کہ آواز میداد و میخواند بنماز ہیچ یکی فتکلموا یوما فی ذلک۔ پس سخن کردند و مشاورت نمودند روزے دران باب۔ فقال بعضہم اتخذوا مثل ناقوس النصاری۔ پس گفتند بعض مسلمانان بگیرید ناقوسی مانند ناقوس ترسایان کہ برائے وقت نماز میزدند۔ وقال بعضہم قرنا مثل قرن الیہود۔ و بعض گفتند بگیرید شاخی مانند شاخ یہود کہ میدمیدند آن را۔ فقال عمر۔ پس گفت عمر رضی اللہ عنہ۔ اولا تبعثون رجلا ینادی بالصلوٰۃ۔ آیا می گیرید ناقوس و قرن را و بر نمی انگیزید مردے را کہ آواز بکند و بخواند بنماز۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا۔ صلے اللہ علیہ وسلم یا بلال قم فناد بالصلوٰۃ۔ ای بلال برخیز و ندا کن بنماز ظاہر آنست کہ مراد اینجا مجرد فریاد کردن و خبر کردن است بعد آمدن وقت نہ اذان شرعی بطریق خاص و باین وجہ حاصل میشود توفیق میان احادیث پس گویا در ابتدا مجرد ندا بود و پس از ان دیدن خواب پیشتر تشریع اذان بوحی یا باجتہاد و در بعض احادیث آمدہ است کہ بلال ندا میکرد بنماز بلفظ الصلوٰۃ جامعۃ متفق علیہ۔ وعن عبد اللہ بن زید بن عبد ربہ قال۔ روایت است از عبد اللہ بن زید انصاری خزرجی کہ از مشاہیر صحابہ است و او را صاحب اذان گویند رض۔ لما امر رسول اللہ۔ چون امر کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بالناقوس یعمل۔ بناقوس کہ ساختہ شود۔ لیضرب بہ للناس لجمع الصلوٰۃ۔ تا زدہ شود او را برائے مردم برای جمع آمدن برای نماز از ینجا معلوم میشود کہ با وجود اختلاف صحابہ در گرفتن ناقوس امر حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم بدان واقع شد کہ ساختہ شود و شاید کہ امر بطریق تخییر باشد واللہ اعلم۔ طاف بی وانا نائم رجل۔ در خیال در آمد مرا در حالانکہ من در خوابم مردی یعنی دیدم مردی را در خواب کہ۔ یحمل ناقوسا فی یدہ۔ بر میدارد ناقوسی را در دست خود۔ فقلت یا عبد اللہ اتبیع الناقوس پس گفتم ای بندۂ خدا آیا میفروشی این ناقوس را۔ فقال وما تصنع بہ۔ گفت آنمرد چہ میکنی آنرا۔ فقلت ندعو بہ الی الصلوٰۃ گفتم میخوانیم مردم را بزدن ناقوس بسوی نماز۔ فقال۔ پس گفت آن مرد۔ افلا ادلک علی ما ہو خیر من ذلک آیا نمیخواہی ناقوس را پس راہ ننمایم و تعلیم نکنم ترا بر چیزے کہ آن بہتر است ازان۔ فقلت لہ بلی۔ پس گفتم مر آنمرد را بلی راہ بنما بچیزیکہ بہتر است ازان۔ قال۔ گفت عبد اللہ بن زید۔ فقال۔ پس گفت آنمرد۔ تقول۔ میگوئی۔ اللہ اکبر الی آخرہ۔ تا آخر اذان بر کیفیت سابق۔ وکذا الاقامۃ۔ و ہمچنین میگوئی اقامت را از ینجا ظاہر میشود کہ اقامت مثل اذان است در عدد کلمات و شافعیہ گویند کہ معنی عبارت این ست کہ ہمچنین تعلیم کرد اقامت را و تشبیہ در مجرد تعلیم است۔ فلما اصبحت اتیت رسول اللہ۔ میگوید عبد اللہ بن زید پس چون صبح کردم آمدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم فاخبرتہ بما رایت۔ پس خبر دادم آنحضرت را بانچہ دیدم در خواب۔ فقال انہا لرؤیا حق۔ پس گفت آن حضرت بدرستیکہ این خواب کہ تو دیدی خواب راست است انشاء اللہ تعالی۔ اگر خواستہ است خدا تعالی استعمال این کلمہ درین مقام از برای تبرک و اظہار رغبت است نہ از برای شک و تردد و بعض گویند کہ معنے کلام اظہار ترقب و توقع است در نزول وحی بعد از خواب یا حصول الیقین با جتہاد

واستصواب وگویا درہمین وقت وحی شد و اجتہاد کرد پس فرمود عبداللہ بن زید را فقم مع بلال - پس بایست با بلال
فالق علیہ مارایت - پس القاکن بروی چیزی راکہ دیدہ در خواب - فلیوذن بہ - پس باید کہ اذان بگوید بلال و اعلام
کند بانچہ دیدہ تو - فانہ اندی صوتا منک - زیراکہ بدرستی نرم تر و بلند تر و شیرین تر و بہتر ست آواز وی از تو -
فقمت مع بلال - پس ایستادم با بلال - فجعلت القیہ علیہ - پس در ایستادم کہ القا میکنم آن کلمات را بروی - ویؤذن بہ
واذان میگوید وی بدان - قال - گفت عبداللہ بن زید فسمع بذلک - پس شنید این قصہ را یا اذان بلال را - عمر بن
الخطاب وہو فی بیتہ - وحالانکہ عمر در خانہ خود بود - فخرج یجر ردارہ - پس بیرون آمد عمر در حالیکہ میکشید ردای خود را - یقول
میگوید - یا رسول اللہ والذی بعثک بالحق - سوگند بخدائے کہ فرستادہ است ترا براستی - لقد رایت مثل ما اری - ہر آئینہ
بتحقیق دیدم من مانند آنچہ نمودہ شدہ است عبداللہ بن زید و در بعض روایات آمدہ است کہ عمر بن الخطاب شنید
آسماز اذان را از فرشتہ در آسمان در بیداری و عبارت این حدیث کہ فرمود دیدم من آنچہ نمودہ شد وی ایمای باین معنی دارد
واللہ اعلم - فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فللہ الحمد - پس مر خدای راست سپاس و ستایش
بر توافق این در رویت با بر رویت تو کہ از پیش حق ملہم و ناطق بصدق و صوابی - رواہ ابوداؤد والدارمی وابن ماجہ
الا انہ لم یذکر الاقامۃ - مگر آنست کہ ابن ماجہ ذکر نکرد اقامت را کہ در روایت دیگران واقعشدہ - وقال الترمذی و
گفتہ است ترمذی - ہذا حدیث صحیح لکنہ لم یصرح قصۃ الناقوس - لیکن ترمذی ذکر نکردہ است قصۂ ناقوس را و لفظ حدیث نزد وے
این ست کہ گفت عبداللہ بن زید کہ چون صبح کردیم آمدیم ما نزد آن حضرت پس خبر دادیم مر آن حضرت را بخواب پس فرمود کہ این
خواب حق است پس گفت برخیز با بلال کہ ہست وے از تو نرم آواز تر و القاکن بروے آنچہ گفتہ شدہ است مرترا و باید کہ ندا
کند بلال بآن پس چون شنید عمر بن الخطاب ندائے بلال را بیرون آمد بسوے رسول خدا صلعم و حالانکہ میکشید ردای ازار خود
را و میگوید یا رسول اللہ سوگند بخدائے کہ فرستادہ است ترا براستی ہر آئینہ دیدم من مانند آنچہ وی میگفت پس گفت رسول
خدا - فللہ الحمد فذلک اثبت - وعن ابی بکرۃ قال خرجت مع النبی - گفت ابی بکرۃ ثقفی کہ نام وی نفیع بن الحارث است بیرون
آمدم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لصلوٰۃ الصبح - وقت نماز صبح - فکان لا یمر برجل الا ناداہ بالصلوٰۃ - پس بود آنحضرت
کہ نمیگذشت ہیچ مردے از ان مردان کہ در خواب بودند مگر آنکہ ندا میکرد او را بنماز - او حرکہ برجلہ - یا میجنبانید او را بپاے
مبارک خود و از ینجا معلوم میشود کہ بیدار کردن کسے را برای نماز جائز است خواہ بخواندن یا بجنبانیدن - رواہ ابوداؤد - وعن
مالک بلغہ - روایت ست از مالک کہ رسیدہ است او را - ان المؤذن جاء عمر یؤذنہ لصلوٰۃ الصبح - کہ موذن آمد عمر را رضی اللہ
عنہ کہ اعلام کند او را از برای نماز بامداد بعد از ان کہ اذان گفتہ بود - فوجدہ نائما - پس یافت موذن عمر را در خواب فقال
پس گفت موذن - الصلوٰۃ خیر من النوم فامرہ عمر ان یجعلہا فی نداء الصبح - پس امر کرد موذن را عمر کہ بگرداند این کلمہ را در اذان صبح
از حدیث ابی محذورہ سابقاً معلوم شد کہ آن حضرت بلال را امر کرد کہ در اذان بامداد این کلمہ را بگوید و در بعض روایات

آمدہ است کہ بلال نزد آن حضرت آمد و گفت الصلوٰۃ خیر من النوم آن حضرت خوش کرد و فرمود این را در اذان میگفتہ باشی و ماناکہ این سنت در مدینہ بعد از آن حضرت متروک شدہ بود و در عہد امیر المومنین عمر باین تقریب روشن و تازہ شد واللہ اعلم۔ رواہ فی الموطا۔ **وعن عبد الرحمن** بن سعد بن عمار بن سعد موذن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفت عبد الرحمن حدثنی ابی۔ حدیث کرد مرا پدر من کہ سعد بن عمار است۔ عن ابیہ۔ از پدر خود کہ عمار بن سعد ست۔ عن جدہ۔ و پدر پدر من از جد پدر من کہ سعد قرظہ است بفتح قاف و راو زاے معجمہ کہ موذن آن حضرت بود در مسجد قبا بدانکہ سعد کہ موذن آنحضرت است صحابی است و عمار بن سعد پسر وے تابعی مقبول است از طبقہ ثالثہ و پسر وے عبد الرحمن مستور ست از طبقہ سادسہ روایت می کند و ہر یکے روایت می کند از پدر خود پس عبد الرحمن روایت می کند از پدر خود کہ سعد بن عمار ست و وی از پدر خود کہ سعد صحابی ست و جد پدر پدر جد ست و ضمیر ابیہ و جدہ ہر دو راجع بابی است فافہم۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم امر بلالا ان یجعل اصبعیہ فی اذنیہ۔ آن حضرت فرمود بلال را کہ بگرداند ہر دو انگشت خود را در ہر دو گوش خود۔ وقال انہ ارفع لصوتک۔ وگفت آنحضرت کہ گردانیدن انگشتان را در گوش بلند گرداندہ تر ست مر آواز ترا۔ رواہ ابن ماجہ

باب فضل الاذان واجابۃ المؤذن

فضل اذان در حد ذات خود بسیار است چنانکہ در احادیث بیاید سخن دران ست کہ اذان گفتن فاضل تر است یا امامت کردن و مختار آن ست کہ اگر بداند کہ حقوق امامت تمام بجا می تواند آورد امامت افضل از اذان و سخن کردہ اند دران کہ حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بنفس نفیس خود اذان گفتہ است یا نہ در حدیث آمدہ است کہ آنحضرت در سفرے بود و قوم ہمہ سوار و مجال فرود آمدن تنگ بود پس اذان گفت و ہم بر مراکب نماز کردند و بعض این را تاویل کنند کہ مراد امر باذان است و این روش در زبان عرب بسیار است کہ ہر کہ امر بچیزی کند گویند وے کرد چنانکہ گویند بادشاہ قلعہ بنا کرد و خلعت پوشانید و حقیقت آن ست کہ امر بدان کردہ است و در روایت دارقطنی تصریح نیز آمدہ است کہ امر کرد باذان واللہ اعلم و در ہدایہ از ابی یوسف آوردہ است کہ گفت دیدم امام ابو حنیفہ را کہ اذان و اقامت مغرب گفت و ثبت در میان مختار و ظاہر از کلام سغناقی آنست کہ امامت نیز خود کرد فتدبر و اجابت موذن واجب ست کہ اگر چند کس اذان گویند حرمت مر اول است و اگر از جوانب اذان بشنود واجب ست اجابت موذن مسجد خود را و اگر در مسجد باشد اجابت لازم نبود از جہت حصول اجابت فعلی و در قاری قرآن دو قول است مختار عدم اجابت است

الفصل الاول **عن معاویۃ** قال سمعت رسول اللہ۔ گفت معاویہ شنیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ میگفت۔ المؤذنون اطول الناس اعناقا یوم القیمۃ۔ مؤذنان دراز گردن تر اند از دیگران روز قیامت کنایت است از بزرگی و گردن فرازی ایشان دران روز یا از ترقب و انتظار اذن در در آمدن بہشت وامتداد دیدہ بالای سید ایشان در فضل و کرامت حق چہ ہر کہ منتظر و امیدوار چیزی باشد نگران او گردد و گردن بجانب وی دراز کند یا کنایت ست

از قرب و دو نواز درگاه عزت و بعض اعناقا روایت کرده اند بکسر همزه بمعنی شتابی کردن و تیز رفتن یعنی به بهشت۔
رواه مسلم۔ **وعن ابی هریرة** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا نودی للصلوة ادبر الشیطان۔ وقتیکه آواز کرده
می شود برای نماز و خوانده می شود بسوی آن یعنی اذان گفته می شود پشت میدهد شیطان و میگریزد۔ له ضراط۔ در حالیکه
شیطان تیز میزند۔ حتی لا یسمع التاذین۔ تا نشنود اذان را بعض گویند که این محمول بر ظاهر است چه شیطان جسمی است متغذی
اگر تیزی بزند عجب نباشد پس تیز میراند و میگریزد چنانکه خر بگریزد و بعض گویند که تشبیه داده شد غافل کردن شیطان خود را از
شنیدن اذان باوازی که پر میکند گوش را و باز میدارد از شنیدن جز آن و اذان تعبیر بلفظ ضراط کرد برای تقبیح و تشنیع آن و در روایت
مسلم له حصاص واقع شد بضم حای مهمله و اهمال صادین بمعنی سخت دویدن۔ فاذا قضی النداء اقبل پس چون تمام کرده شد
اذان پیش می آید شیطان۔ حتی اذا ثوب بالصلوة ادبر۔ تا آن وقتیکه اقامت گفته شد برای نماز پشت میدهد و میگریزد۔
حتی اذا قضی التثویب اقبل۔ تا آنکه چون تمام کرده شد اقامت پیش می آید۔ حتی یخطر بین المرء ونفسه۔ تا آنکه حائل میگردد و در
می آید میان مرد و نفس وی و در وسوسه می اندازد او را۔ یقول اذکر کذا اذکر کذا۔ میگوید یاد کن چنان را یاد کن چنان را۔ لما
لم یکن یذکر۔ یاد میدهد چیزها را که نبود که یاد داشت آن۔ حتی یظل الرجل لا یدری کم صلی۔ تا آنکه میگردد مرد چنانکه در نمی
یابد که چند رکعت گزارده است متفق علیه اگر گویند که چه سبب است که شیطان از اذان بگریزد و از تلاوت قرآن و نماز
نگریزد جوابش آنکه حق تعالی در کلمات اذان هیبتی و عظمتی نهاده که او را در خوف و رعب می اندازد و نیز گفته اند که سر درین
آنست که اگرچه وی مقدمه نماز ست اما از عجب و ریا عاری ست و نماز بجهت کمال فضیلت که دارد آدمی را در ریا و عجب
می اندازد و از ان رخنه وسوسه شیطان راه می یابد و قرآن نیز همچنین است بالجمله در اذان این خاصیت نهاده اند
والله اعلم۔ **وعن ابی سعید الخدری** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یسمع مدی صوت المؤذن جن و
لا انس۔ نمی شنود غایت آواز مؤذن را نه جن و نه انس۔ ولا شئ۔ و نه هیچ چیز از حیوانات و نباتات و جمادات۔ الا شهد له
یوم القیمة۔ مگر آنکه گواهی میدهد برای او روز قیامت بایمان و فضل و کرامت و مدی بفتح میم و دال غایت چیزی و
نهایت آن و تخصیص بذکر غایت بجهت آن کرد که چون گواهی بدهد که هرکه آواز پست شنود چه در نهایت آواز پست
میباشد پس آنکه نزدیک آواز بلند بشنود بطریق اولی گواهی خواهد داد۔ رواه البخاری۔ **وعن عبد الله بن عمرو بن**
العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سمعتم المؤذن۔ چون بشنوید مؤذن را که اذان میگوید۔ فقولوا مثل
ما یقول۔ پس بگوئید مانند آنچه وی می گوید۔ ثم صلوا علی۔ پستر درود بفرستید بر من۔ فانه من صلی علی صلوة صلی الله
علیه بها عشرا۔ از برای آنکه بدرستی هر که درود بفرستد بر من یک بار درود بفرستد خدای تعالی بر وی ده بار
و این جزای درود فرستادن بر من همیشه است پس درین وقت نیز بفرستید که وقت مبارک است و دعا در
وی مستجاب است۔ ثم سلوا الله لی الوسیلة۔ پستر سوال کنید خدا را و بخواهید از برای من وسیله را۔ فانها منزلة

فی الجنۃ۔ زیراکہ وسیلہ درجہ است در بہشت کہ۔ لا تنبغی الا لعبد من عباد اللہ۔ نمی سزد و نمی رسد آن منزلت مگر برای یک بندہ
از بندگان خدا۔ وارجو ان اکون انا ھو۔ وامید میدارم کہ باشم من آن بندہ۔ فمن سال لی الوسیلۃ پس ہر کہ بخواہد
وسوال کند از خدا برای من وسیلہ را۔ حلت علیہ الشفاعۃ۔ فرود آید بروے و واجب گردد برای وی شفاعت۔ رواہ
مسلم۔ وسیلہ در لغت سبب و دستاویز توسل نزدیکی جستن بچیزے وسیلہ کرد بخدا و توسل کرد بسوی خدا یعنی تقرب جست
بسوی او بعمل و مراد بوسیلہ کہ بسوال آن برای پیغمبر امر واقع شدہ قرب درگاہ عزت و علو درجہ نزد اوست در آنحضرت
جل جلالہ و عظم شانہ کہ سبب شفاعت آن حضرت گردد در خلق را عموماً و خصوصاً و حصول منزلت و مرتبت در بہشت نیز
اثر و نتیجہ آن قرب و درجہ است و باین جہت تعبیر ان بمنزلتی کہ در جنت ست واقع شدہ و ارجو تواضع و تادب است مر حضرت
الہیہ او بحقیقت کنایت است از جزم و یقین بحصول آن چہ رجای حبیب در حضرت حبیب ہرگز خیبت نپذیرد۔ وعن
عمر رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قال المؤذن۔ وقتی کہ بگوید موذن۔ اللہ اکبر اللہ اکبر فقال
احدکم پس بگوید یکی از شما۔ اللہ اکبر اللہ اکبر ثم قال۔ پستر بگوید موذن۔ اشہد ان لا الہ الا اللہ قال۔ بگوید یکی از شما۔ اشہد ان
لا الہ الا اللہ ثم قال۔ پستر بگوید موذن۔ اشہد ان محمداً رسول اللہ قال۔ بگوید یکے از شما۔ اشہد ان محمداً رسول اللہ
ثم قال حی علی الصلوۃ قال لا حول ولا قوۃ الا باللہ ثم قال حی علی الفلاح قال لا حول ولا قوۃ الا باللہ۔ در احادیث
در اجابت حیعلتین ہمین کلمہ آمدہ و آنچہ بعض مردم می گویند ما شاء اللہ کان وما لم یشأ لم یکن آن را اصلی یافتہ نشدہ است
و جمع میان حیعلہ و حوقلہ روایتی ست از حنابلہ۔ ثم قال اللہ اکبر اللہ اکبر قال اللہ اکبر اللہ اکبر ثم قال لا الہ الا اللہ قال
لا الہ الا اللہ من قلبہ۔ بگوید مستمع اذان آن را از دل خود یعنی باعتقاد و اخلاص۔ دخل الجنۃ در می آید بہشت را۔ رواہ
مسلم۔ وعن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال حین یسمع النداء۔ کسیکہ بگوید ہنگام شنیدن
اذان۔ اللہم رب ہذہ الدعوۃ التامۃ۔ و در روایت بیہقی آمدہ اللہم انی اسالک بحق ہذہ الدعوۃ التامۃ و مراد بدعوت
تامہ دعوت توحید ست کہ از منقصت شرک منزہ است و از تغییر و تبدیل محفوظ و تا روز نشور باقی ست و بحقیقت اتم
اقوال لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ است کہ جامع تمامہ سعادات دنیا و آخرت است۔ والصلوۃ القائمۃ اشارت است
بمضمون حی علی الصلوۃ و اگر از صلوۃ دعا مراد دارند و از قائمہ دائمہ پس این بیان و تاکید دعوت تامہ می شود۔ آت
محمداً الوسیلۃ والفضیلۃ۔ بدہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم را وسیلت و فضیلت یعنی رتبہ و درجہ زیادہ بر ہمہ خلائق۔ وابعثہ
مقاماً محموداً۔ و برانگیز و ایستادہ کن محمد را صلی اللہ علیہ وسلم در مقام محمود و مراد بمقام محمود مقامے کہ ستودہ شود
صاحب وے بزبان ہمہ کس و رشک برند بر وے تمامہ خلائق و آن مقام قرب و شفاعت است کہ تمامہ عالمیان
حیران و سرگردان باشند و ہیچکس از انبیاء و رسل از ہیبت و دہشت دم نتوانند زد و سر بالا کرد پس آنحضرت در سراپردہ
عزت در آید و این در بکشاید و در حدیث آمدہ است کہ پروردگار تعالی حمدے بآن حضرت تعلیم و تلقین کند کہ چنان

بالحمد حق تعالے را لبستاید در رحمت مفتوح گردد و نیز آمده است که آن حضرت را بر عرش بنشانند و خلعت خاص از حلۂ خضرا
بپوشانند و اذن دهند که هرچه خواهد بگوید و هرچه رضاے اوست بخواهد آن روز معلوم شود که مقام محمدے
صلی اللہ علیہ وسلم چیست و صدر و سلطان آن مجلس و معرکہ کیست ؎ آن چشم و چراغ اہل بینش ٭ سلطان سریر آفرینش
؎ در مقامیکہ صدارت بہ بزرگان بخشند ٭ چشم دارم کہ بجاہ از ہمہ افزون باشی ٭ الذی وعدتہ۔ آن مقام محمود کہ وعدہ
کردۂ او را بقول تو کہ در قرآن مجید فرمودۂ عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا) حلت لہ شفاعتی یوم القیمۃ۔ ہرکہ این دعا
بعد از اذان بخواند فرود می آید شفاعت من مر او را روز قیامت و مستحق میگردد آن را اگرچہ ہمہ امت گناہگاران برای
مغفرت ذنوب و نیکوکاران برای رفع درجات امیدوار شفاعت اند ولیکن صاحب این عمل کہ شفاعت لازم باشد
و بشفاعتی خاص و رحمتی بزرگ مخصوص و ممتاز بود و بعضے از علماء رحمہم اللہ امثال این بشارت را کنایت از حسن عاقبت
و موت بر ایمان داشتہ اند چہ شفاعت مخصوص مومنان است پس بشارت بشفاعت مستلزم بشارت بایمان باشد چنانکہ
در حدیث من زار قبری وجبت لہ شفاعتی این نکتہ بیان کردہ اند اللہم ارزقنا۔ رواہ البخاری۔ **وعن انس**۔ رضی اللہ عنہ
قال کان النبی۔ گفت انس بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یغیر اذا طلع الفجر۔ غارت میکرد و تاراج بر سر دشمنان میرفت بوقت
برآمدن صبح و غارت سخت و دوانیدن اسپان برای قتل و نہب و عادت شریف آن بود کہ چون بر سر قومی بغارت میرفت
در ہنگام نماز بامداد میرفت برای امتحان کفر و اسلام آنہا چنانکہ میگوید۔ وکان یستمع الاذان۔ و بود آنحضرت کہ گوش می نہاد
اذان را۔ فان سمع اذانا امسک۔ پس اگر می شنید بانگ نماز را می ایستاد و غارت نمیکرد کہ مسلمانانند۔ والا اغار۔ و
اگر نمی شنید غارت میکرد کہ کافرانند پس وجود و عدم اذان را علامت ایمان و کفر ایشان می ساخت و در روایت فقہیہ آمدہ
است کہ اگر قومی اذان گفتن ترک دہند مستحق قتال میشوند کہ اگرچہ سنت است اما شعار اسلام است۔ فسمع رجلا یقول۔
پس شنید آن حضرت یکباری کہ بغارت رفتہ بود مردے را از ان قوم کہ میگوید۔ اللہ اکبر اللہ اکبر فقال رسول اللہ۔ پس
گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم علی الفطرۃ۔ بر فطرت اسلامی تو ای مرد پس گواہی داد بایمان وی۔ ثم قال۔
پس گفت آن مرد۔ اشہد ان لا الہ الا اللہ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم خرجت من النار۔ این تاکید
است مر ایمان او را و معنی آن ست کہ برآمدی از استحقاق آتش یا اگر گناہی کنی و بشومی آن در آتش در آئی آخر بیرون
می آئی از آن فافہم۔ فنظروا الیہ۔ پس نگاہ کردند بسوی آن مرد تا بدانند کہ کیست۔ فاذا ہو راعی معزی۔ پس ناگاہ وی
چرانندۂ بزہاست و معزی بکسر میم و سکون عین و زاے بمد و قصر و معز بفتحتین و بفتح و سکون بر خلاف ضان۔ رواہ
مسلم۔ **وعن سعد بن ابی وقاص** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال حین یسمع المؤذن۔ کسیکہ بگوید ہنگام
شنیدن اذان۔ اشہد ان لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ وان محمدا عبدہ ورسولہ رضیت باللہ ربا وبمحمد رسولا وبالاسلام
دینا شرح این کلمات در کتاب الایمان گذشتہ است۔ غفر لہ ذنبہ۔ آمرزیدہ شود مر او را گناہ وی یعنی صغائر چنانچہ

مذہب ماست۔ رواہ مسلم۔ **وعن عبد اللہ رضہ** بن مغفل قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بین کل اذانین صلوٰۃ بین کل اذانین صلوٰۃ۔ درمیان ہر دو اذان نماز است۔ ثم قال فی الثالثۃ۔ بعد ازان فرمود در کرت سوم۔ لمن شاء۔ مر ہر کرا بخواہد یعنی لازم نیست کہ بگزارد اگر خواہد بگزارد و اگر خواہد نگزارد۔ متفق علیہ بدانکہ مراد بدو اذان اینجا اذان و اقامت است اقامت را نیز اذان گفت از جہت مشابہت و مجاورت چنانکہ قمرین میگویند شمس و قمر را و میخوانند امام حسن و حسین را حسنین رض یا از جہت آنکہ اذان بمعنی اعلام و اقامت اعلام است بحضور فعل نماز چنانکہ اذان اعلام است بحضور وقت نماز و مراد آن ست کہ بعد از اذان نماز باید کرد کہ وقت شریف ست و دعا در وی مستجاب یا اشارت است بنوافل پیش از فرض و استبعاد وے کہ درین حکم است در نماز مغرب است کہ بعد از اذان وے پیش از ادای فرض نافلہ مکروہ است چنانکہ مذہب امام ابوحنیفہ و اصحاب اوست اما در حدیث بخاری از انس آمدہ است کہ گفت چون اذان میداد موذن برای مغرب برمیخاستند قومے از صحابہ و میرفتند بجانب ستونہای مسجد و میگزاردند پیش از فرض دو رکعت نماز تا آنکہ آنحضرت صلعم از خانہ بیرون می آمد و ایشان را در نماز میدید و منع نمیکرد و زیادت کرد مسلم کہ چون غریبی از بیرون می آمد گمان می برد کہ نماز فرض گزاردہ شدہ است از بس کہ مردم را در نماز میدید و بعض مردم گمان بردند کہ این دو رکعت راتبہ مغرب بود و نہ چنین است کہ این دو رکعت بود کہ بعد از اذان میگزاردند و آن حضرت مخیر گردانیدہ بود صحابہ را در ان و امام ابوحنیفہ میگوید کہ این در اول بود کہ چون نہی کردہ شدہ بود از گزاردن نماز بعد از عصر پس بیان کرد آن

حضرت باین حدیث وقت جواز را بعد از ان منسوخ گشت و کلام درینمقام بسیار است در شرح آنرا ذکر کردہ ایم

الفصل الثانی عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الامام ضامن۔ امام پذیرندہ و بردارندہ و بر خود گیرندہ است کار و بار نماز مقتدیان را پس بر میدارد قرائت را از ایشان و قیام را نیز اگر در رکوع دریابند او را و نگاہ میدارد بر ایشان افعال صلوٰۃ و اعداد رکعات را۔ والموذن موتمن۔ و اذان گویندہ امانت دار است در محافظت اوقات در نماز و روزہ۔ اللہم ارشد الائمۃ۔ خداوندا راہ راست نما امامان را و توفیق دہ ایشانرا بعلم و عمل و صلاح حال۔ واغفر للموذنین۔ و بیامرز موذنان را در تقصیر و تفریطے کہ بوجود آید از ایشان در ینحدیث تفضیل یکی از امامت و اذان بر دیگری مقصود نیست بلکہ مقصود بیان حال ہر یک و دعا بخیر است مر ہر کدام را فافہم۔ رواہ احمد و ابوداؤد والترمذی والشافعی و فی اخری لہ بلفظ المصابیح۔ و در روایت دیگر مر شافعی را بلفظے است کہ در مصابیح است کہ گفتہ است الائمۃ ضمناء والموذنون امناء فارشد اللہ الائمۃ وغفر للموذنین۔ **وعن ابن عباس** رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اذن سبع سنین۔ کسیکہ اذان گوید ہفت سال۔ محتسبا۔ حسبتہ للہ و برای طلب اجر و ثواب در رضای او کتب لہ براءۃ من النار۔ نوشتہ شود برای وی بیزاری از آتش دوزخ۔ رواہ الترمذی و ابن ماجۃ۔ **وعن عقبۃ بن عامر** صحابی مشہور است والی مصر بود از جانب معاویہ بعد از برادر وی عقبۃ بن ابی سفیان بعد از ان عزل کرد

ابوداؤد

او را وفات یافت در سفر سنۃ ثمان وخمسین۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یعجب ربک من راعی غنم عجب دارد
پروردگار تو یعنی عظیم است نزد وی و راضی است از آن از چراننده گوسفندان۔ فی رأس شظیۃ للجبل در سر بلندی از
کوہ۔ یؤذن بالصلوٰۃ ویصلی۔ اذان میگوید برای نماز هرچند جماعت ندارد وی گزارد نماز را۔ فیقول اللہ پس میگوید
خدای عزوجل۔ بفرشتگان۔ انظروا الی عبدی ہذا۔ نظر کنید بسوی بندۂ من که این است۔ یؤذن ویقیم الصلوٰۃ
اذان میگوید و برپا میدارد نماز را۔ یخاف منی۔ میترسد از من در ترک سنت و وجود خلق از نظر اعتبار او ساقط است
قد غفرت لعبدی۔ تحقیق آمرزیدم این بندۂ خود را۔ وادخلتہ الجنۃ۔ و درآوردم او را در بہشت۔ رواہ ابوداؤد
والنسائی۔ **وعن ابن عمر** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلٰثۃ علی کثبان المسک یوم القیمۃ۔ سه کس بر تلهای
مشک اند روز قیامت۔ کثیب بمثلثه تل ریگ کثب گرد کردن۔ عبد ادی حق اللہ وحق مولاہ۔ یکی بنده که بگزارد حق
خدا را وحق خداوند خود را در حقیقت آن نیز چون بفرمودۂ شرع است حق خدا است مقصود آنست که طاعت خدای کند
در ہمہ ابواب وبار تکلیف بروی بیشتر است۔ ورجل ام قوما وہم بہ راضون۔ و دیگر مردی امامت کرد گروہی را و
ایشان از وی راضی اند بجهت رعایت احکام و ارکان سنن و آداب نماز وصحت قرأت وحسن آن۔ ورجل ینادی بالصلوات
الخمس۔ و دیگر مردے که اذان می گوید پنج وقت نماز را۔ کل یوم ولیلۃ۔ هر روز وشب۔ رواہ الترمذی وقال ہذا
حدیث غریب۔ **وعن ابی ہریرۃ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المؤذن یغفر لہ مدی صوتہ۔ بانگ نماز
گوینده آمرزیده میشود مراو را تا غایت آواز او یعنی ہر مقدار که آواز بلند کند مغفرت نیز بہمان مقدار باشد واگر آواز
را تا غایت رساند غایت مغفرت یابد و احتمال دارد که مراد آن باشد که اگر او را گناہان باشند که پر کند این مسافت را که
از مکان اذان است تا جای که آواز میرسد آمرزیده میشود برای او و مؤید معنی اول است روایت مد صوتہ۔ ویشہد لہ کل رطب و
یابس۔ وگواہی میدہد برای او ہر تر وخشک اگرچہ ظاہر این لفظ در نباتات است یا در جمادات ونباتات اما مراد ہر چیز
است چنانچہ در قول حق سبحانہ (ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین) گویند که چون جمادات ونباتات گواہی دادند جن وانس
بطریق اولی دہند۔ وشاہد الصلوٰۃ یکتب لہ خمس وعشرون صلوٰۃ۔ وحاضر آینده نماز را بسبب اذان نوشته میشود
مراو را بست وپنج نماز چنانکه در احادیث آمده است که نماز جماعت فضل دارد بر نماز تنہا گزاردن بیست ۲۵ وپنج درجه و این حقیقت
راجع بفضل اذان است که بسبب وی جماعت شد و باین درجه رسیده۔ ویکفر عنہ ما بینہما۔ وبخشیده میشود مراو را گناہان
که واقع میشوند در میان ہر دو نماز که حاضر آمده است برای آنہا۔ رواہ احمد وابوداؤد وابن ماجہ وروی النسائی وروایت
کرده است نسائی۔ الی قولہ۔ تا قول وی۔ کل رطب ویابس۔ وبفضل شاہد صلوٰۃ را روایت نکرده۔ وقال وگفته است
نسائی این زیادتی را که۔ ولہ مثل اجر من صلی۔ ومر مؤذن راست مثل ثواب کسیکه نماز گزارده است چه دال بر خیر شریک
فاعل اوست در ثواب یعنی وی نیز داخل ثواب میگردد که سبب اجتماع ایشان برای نماز شده نه آنکه مؤذن را ثواب مقدار

ثواب تمامه نمازگزارندگان می باشند تا لازم می آید که اذان افضل از نماز است - **وعن عثمان بن ابی العاص قال**
قلت - عثمان بن ابی العاص ثقفی که صحابی مشهور است عامل گردانیده بود و را آنحضرت بر طائف و همران بود در حیات آن
حضرت علیه السلام و در خلافت ابوبکر و دو سال از خلافت عمر بعد از آن عزل کرد و والی گردانید بر عمان و بحرین گفت گفتم - یا
رسول الله اجعلنی امام قومی - بگردان مرا امام قوم من - قال انت امامهم - فرمود آن حضرت تو امام این قومی یعنی گردانیدم ترا امام
این جماعت - واقتد باضعفهم - واقتدا کن بضعیف ترین ایشان یعنی در امامت رعایت حال ضعیفان کن و تطویل قرأت و
دیگر ارکان چنان مکن که ضعیفان برنتابند و تنگ آیند و جماعت ترک دهند - واتخذ موذنا لا یاخذ علی اذانه اجرا - و بگیر مؤذنی
را که نگیرد بر اذان خود اجرت را - رواه احمد و ابوداؤد والنسائی - **وعن ام سلمة** رضی الله عنها - قالت علمنی رسول الله
گفت ام سلمه تعلیم کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اقول عند اذان المغرب - این که بخوانم نزد بانگ نماز شام این دعا را
اللهم هذا اقبال لیلک - خداوندا این وقت وقت پیش آمدن شب تست که پیدا کرده آن را - وادبار نهارک - و وقت پشت دادن
روز تست - واصوات دعاتک - و این آوازهای خوانندگان است بعبادت تو یعنی وقت آوازهاست و در روایتی در
حضور صلوتک زیاده آمده است - فاغفرلی - و در روایتی اسألک ان تغفرلی - رواه ابوداؤد والبیهقی فی الدعوات الکبیر
وعن ابی امامة او بعض اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت است از ابی امامه باهلی که صحابی مشهور است
یا از بعض اصحاب آن حضرت یعنی این حدیث را بعض رواة از ابی امامه روایت کرده اند و بعض مجمل آورده و گفته اند از بعض
اصحاب رسول الله بی آنکه نام صحابی ببرد - قال ان بلالا اخذ فی الاقامة - گفت که بلال شروع کرد در اقامت گفتن - فلما ان
قال - پس چون گفت - قد قامت الصلوة قال رسول الله - گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اقامها الله وادامها - بر پا دارد
نماز را خدا و پاینده دارد آن را - وقال فی سائر الاقامة - و گفت آنحضرت در باقی الفاظ اقامت - کنحو حدیث عمر فی الاذان
مانند حدیث عمر در اذان که در فصل اول گذشت یعنی بگوید هرچه بشنود و تفصیل در آن حدیث مبین گشته است - رواه ابوداؤد
وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یرد الدعاء بین الاذان والاقامة - رد کرده نشود دعا میان
اذان و اقامت ظاهر عبارت این حدیث عام تر است که خواه متصل باذان کند یا بفاصله و بهتر آنست که متصل کند تا موافق گردد
بحدیث آینده که فرمود عند النداء - رواه ابوداؤد والترمذی - **وعن سهل بن سعد قال** گفت سهل بن سعد ساعدی
انصاری صحابی مشهور است و آخر من مات من الصحابة بالمدینة - قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثنتان لا تردان - دو خصلت
رد کرده نمیشوند او یا گفت - قلما تردان - کم است که رد کرده شوند و قلت کنایت از عدم است - الدعاء عند النداء - یکی دعا
نزد اذان - وعند الباس - و دیگر دعا نزد جنگ با کافران - حین یلحم بعضهم بعضا - در وقتیکه بچسپند بعضی از جنگ کنندگان بعض را
و در یکدیگر بیفتند و یکدیگر را بکشند و لحم بمعنی کشتن و بهم چسپیدن در جنگ هر دو آمده و الحام نیز بهمین معنی ست و یلحم بفتح یا و جا و بضم یا و کسر حا
هر دو روایت است - وفی روایة - و در روایتی بجای عند الباس - وتحت المطر - آمده و ظاهر عبارت آنست که زیر باران باشد

وباران بروی می باریده باشد واحتمال دارد کہ مراد نزد وقت نزول مطر باشد چنانکہ در روایتی آمده است - رواه ابوداؤد والدارمی الا انہ لم یذکر - اینحدیث را ابوداؤد ودارمی ہر دو روایت کرده اند لیکن دارمی ذکر نکرده است این روایت راکہ وتحت المطر - وعن عبداللہ بن عمرو قال رجل - گفت مردے - یا رسول اللہ ان المؤذنین یفضلوننا - بدرستیکہ مؤذنان زیاده می شوند مارا در اجر وثواب کہ ایشان اذان مے گویند وما نمی گوئیم - فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قل کما یقولون - بگو آنچہ مؤذنان می گویند واجابت کن ایشان را - فاذا انتہیت فسل تعطہ - پس چون باخر رسی بخواه از خدائے تعالے چیزے تا داده شوی آن را این زیادت است بجواب واشارت است بآنکہ اگر جواب مؤذن بگوید وبعد از ان دعا کند زیاده میشود در فضل - رواه ابوداؤد - وازین حدیث مستفاد میشود کہ در مسجد نیز جواب مؤذن بگوید کہ ثواب اذان بیابد برخلاف آنکہ در مردم مشہور است کہ نزد حصول اجابت فعلی اجابت قولی در کار نیست فافہم

الفصل الثالث - عن جابر قال سمعت النبی - گفت جابر شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان الشیطان اذا سمع النداء بالصلوٰۃ - بدرستیکہ چون شیطان می شنود آواز اذان را - ذہب - میرود ودور میرود - حتی یکون مکان الروحاء تا آنکہ میباشد در جای روحا بفتح را وسکون حا ومد - قال الراوی - گفتہ است راوی - والروحاء من المدینۃ علی ستۃ وثلثین میلا - روحا از مدینہ بر سی وشش میل است وبعض چہل نیز گفتہ - رواه مسلم - وعن علقمۃ بن وقاص قال انی لعند معویۃ - علقمہ بن وقاص کہ از کبار تابعین است گفت کہ من نزد معاویہ بودم - اذ اذن مؤذنہ - ناگاه اذان گفت مؤذن معاویہ - فقال معویۃ کما قال مؤذنہ - پس گفت معاویہ کلمات اذان را چنانکہ گفتہ مؤذن وی - حتی اذا قال - تا چون گفت مؤذن - حی علی الصلوٰۃ قال - گفت معاویہ لاحول ولا قوۃ الا باللہ فلما قال - پس چون گفت مؤذن حی علی الفلاح قال - گفت معاویہ - لاحول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم - درین مرتبہ العلی العظیم زیاده کرد - وقال بعد ذلک ما قال المؤذن - وگفت بعد از ان آنچہ گفت مؤذن - ثم قال سمعت رسول اللہ - پس گفت معاویہ شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم قال ذلک - گفت آن را کہ من گفتم - رواه احمد - وعن ابی ہریرۃ قال کنا مع رسول اللہ - گفت ابوہریرۃ بودم ما با رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقام بلال ینادی - پس بایستاد بلال درحالیکہ اذان میگوید فلما سکت قال رسول اللہ - پس چون تمام کرد بلال اذان را وخاموش شد گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من قال مثل ہذا یقینا دخل الجنۃ - ہرکس کہ بگوید مانند این کہ مؤذن گفت یعنی اجابت مؤذن بکند از سر یقین در می آید بہشت را - رواه النسائی سوق حدیث از برای بیان فضل مجیب مؤذن است اما فضل مؤذن نیز لازم می آید چہ ہر گاه کہ ثواب کسیکہ مثل گفتہ وی گفت این باشد ثواب وی نیز خواہد بود - وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا - قالت کان النبی - گفت عائشہ بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذا سمع المؤذن یتشہد - چون می شنید مؤذن را کہ شہادتین میگفت - قال - میگفت آنحضرت - وانا وانا - یعنی وانا اشہد وانا اشہد تکرار راجع بتکرار شہادتین است - رواه ابوداؤد - وعن ابن عمر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال من اذن ثنتی عشرۃ سنۃ وجبت لہ الجنۃ - کسیکہ اذان گوید دوازده سال می در آید وواجب گردد مراد را بہشت سابقا در فصل ثانی ہفت

سال فرمود شاید که اول دوازده سال وحی شده باشد بعد از ان فضل و کرم حق وسیع شده فرمود که اگر هفت سال هم بگوید بس
است بلکه بشارت زیادت آمد که کتب له براءة من النار و اینجا فرمود وجبت له الجنة مگر آنکه براءة از خلود مراد دارند یا گوئیم
که در اذان دوازده سال این زیادت است که فرمود وکتب له بتاذینه فی کل یوم ستون حسنة و نوشته شود بجزای اذان
گفتن وی هر روز شصت بار نیکی - وبکل اقامة ثلثون حسنة - و هر بار اقامت سی نیکی در ظاهر این بنا بر آن دارد که کلمات
اقامت فرادی باشد و محتمل که کثرت فضل اذان باعتبار کثرت تعب و مشقت در ان باشد و هر تقدیر تعیین عدد موکول
بعلم شارع است والله اعلم - رواه ابن ماجة - وعنه قال کنا نؤمر بالدعاء عند اذان المغرب - هم از ابی هریره است
گفته بودیم ما که امر کرده می شدیم بدعا نزد اذان مغرب و شاید که دعا همان است که در حدیث ام سلمه گذشت -
رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر

باب در لواحق و متممات آنچه گذشت در دو باب سابق -

الفصل الاول عن ابن عمر رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان بلالا ینادی بلیل - بدرستیکه
بلال اذان میدهد در شب تا مردم پیش از وقت بغسل و استنجا و وضو مهتم و مستعد نماز شوند و ازینجا معلوم می شود که برای
نماز بامداد اذان در شب گفتن درست است چنانکه مذهب امام ابو یوسف است و امام شافعی نیز برین است - فکلوا واشربوا حتی
ینادی - پس بخورید و بنوشید در تسحر رمضان تا آنکه ندا دهد - ابن ام مکتوم - که صحابی مشهور است و وی نیز مؤذن بود و ازینجا
معلوم میشود که آنحضرت را دو مؤذن بود که یکی پیش از فجر اذان میداد و دیگری بعد از فجر و غالبا این در رمضان بودی یکی برای
تسحر اذان میداد و دیگری برای نماز و شافعیه میگویند که برای صبح دو مؤذن سنت است یکی پیش از فجر در نصف اخیر از شب اذان دهد
و دیگری بعد از فجر در اول وقت - قال - گفت راوی - وکان ابن ام مکتوم رجلا اعمی - و بود ابن ام مکتوم مردی نابینا - لا ینادی حتی
یقال له اصبحت اصبحت - ندا نمیداد تا آنکه گفته میشد او را صبح شدی صبح شد یعنی نزدیک شد صبح بمبالغه می گفتند صبح شد و این تاویل از
جهت آن کردیم که فرمود تا ندای ابن ام مکتوم بخورید و بنوشید و چون وی ندا بعد از برآمدن صبح و مکرر خبر دادن مردم بدان اذان
میداده باشد خوردن و نوشیدن تا آن وقت چگونه جائز باشد کذا فی بعض الشروح فافهم - متفق علیه - وعن سمرة بن جندب
صحابی مشهور است از حفاظ مکثرین نزول کرده بصره و روایت کرده اند از وی حسن بصری و شعبی و جز ایشان - قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا یمنعنکم من سحورکم اذان بلال - باید که باز ندارد شما را از طعام سحر اذان گفتن بلال زیرا که وی اذان در شب
میگوید - ولا الفجر المستطیل - و نه باز دارد صبح دراز که نام سپیدی است که از جانب مشرق بجانب مغرب مانند خط دراز
می افتد و زود مضمحل می شود و تاریک می گردد و آن را صبح کاذب گویند و تشبیه بدم گرگ دهند - ولکن الفجر المستطیر فی
الافق - ولیکن باز دارد صبح پراگنده یعنی منتشر شونده در کرانه آسمان یعنی از جنوب و شمال که بعد اضمحلال فجر مستطیل پیدا گردد
و باقی ماند - رواه مسلم و لفظه للترمذی - وعن مالک بن الحویرث - کنیت او ابو سلیمان است صحابی است

اقامت کرد نزد آنحضرت بیست شب نزول کرده بصره سامات سنة اربع وسبعين في عهد عبد الملك - قال اتيت النبي - گفت مالک بن
الحویرث آمدم پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم انا وابن عم لی - من و پسر عم که مرا بود و غالبا آنها برای وداع آمده بودند - فقال - پس
فرمود آنحضرت - اذا سافرتما فاذنا واقیما - چون مسافر شوید شما پس اذان گوئید و اقامت گوئید یعنی باید که اذان و اقامت درمیان
شما واقع شود و چون مجموع - ولیؤمکما اکبرکما - و باید که امام شود بزرگ ترین شما متعین شد که اذان آن دیگر گوید که نه اکبر است و ظاهر آنکه آن هر دو در
علم و ورع مساوی بوده اند یا مراد باکبر افضل ست و ازینجا معلوم شد که افضلیت در اذان شرط نیست و با وجود آن باید که مؤذن عالم باوقات
وصالح و متدین و رفیع الصوت و خوش آواز بود و کلمات اذان صحیح ادا تواند کرد - رواه البخاری - وعنه قال قال لنا رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم صلوا کما رأیتمونی اصلی - و هم از مالک بن الحویرث ست که گفت گفت ما را آنحضرت بگزارید نماز را چنانچه دیدید مرا که
میگزارم - واذا حضرت الصلوٰۃ فلیؤذن لکم احدکم - و چون در آید وقت نماز باید که اذان گوید برای شما یکی از شما - ثم لیؤمکم اکبرکم -
پس باید که امامت کند شما را بزرگ ترین شما - متفق علیہ - **وعن ابی ہریرۃ قال ان رسول اللہ** - گفت ابو ہریرہ که پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم حین قفل من غزوۃ خیبر - در هنگام برگشتن از جنگ خیبر بسوی مدینه - سار لیلۃ - راند شبی - حتی اذا ادرکہ الکری
عرس - تا وقتیکه دریافت او را خواب فرود آمد تا استراحت کند و تعریس نزول مسافر در آخر شب برای خواب و استراحت -
وقال لبلال اکلأ لنا اللیل - و فرمود بلال را که نگاهبانی کن برای ما شب - فصلی بلال ما قدر لہ - پس نماز گزارد بلال آن قدر
که تقدیر کرده شد برای وی - ونام رسول اللہ - و خواب کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم واصحابہ - و یاران وی - فلما تقارب
الفجر استند بلال الی راحلتہ - پس چون نزدیک شد طلوع فجر تکیه زد بلال بسوی شتر خود - موجہ الفجر - متوجہ بجانب فجر موجہ بکسر
جیم بمعنی متوجه از وجه بمعنی توجه چنانکه قدم بمعنی تقدم و در نسخه سماع بفتح جیم نیز ضبط کرده اند فغلبت بلالا عیناہ - پس غلبه کرد بلال
را چشمان او و بی اختیار در خواب شد - وہو مستند الی راحلتہ - و حالانکه وی تکیه زده است بسوی شتر خود - فلم یستیقظ رسول اللہ
پس بیدار نشد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ولا بلال - و بیدار نشد بلال - ولا احد من اصحابہ - و نه هیچ یکی از صحابۂ آنحضرت -
حتی ضربتہم الشمس - تا آنکه زد ایشان را شعاع آفتاب یعنی برآمد آفتاب - فکان رسول اللہ - پس بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ
وسلم اولہم استیقاظا - نخستین قوم از روی بیداری - ففزع رسول اللہ - پس ترسید پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - از خواب
رفتن و نماز فوت شدن یا بشهود صفت جلالیه حق تعالی - فقال ای بلال - پس گفت آنحضرت ای بلال چه واقع شد ترا و چرا بخواب
رفتی و در پاسبانی تقصیر کردی - فقال بلال - پس گفت بلال - اخذ بنفسی الذی اخذ بنفسک - گرفت نفس مرا و عارض شد
بوی آنچه گرفت نفس ترا - قال - فرمود آن حضرت - اقتادوا - بکشید شتران را و برانید ازینجا - فاقتادوا رواحلہم شیئا - پس
بکشیدند شتران خود را اندکی از آن وادی و برآمدند و نزدیک بآنجا فرود آمدند و در سبب برآمدن از آن وادی اختلاف
دارند کسیکه تجویز نے کند چنانکه اصحاب باقتضاے فوایت را در وقت منهی میگوید که برآمدن بجهت آن بود که آن
وادے جای شیطان بود که تا بلند گردد آفتاب و آنکه تجویز نے کند دیر المخصوص بنوافل میدارد چنانکه شافعیه میگویند

که سبب برآمدن آن بود که آن وادی جاے شیطان بود چنانکه در روایت دیگر بیاید - ثم توضأ رسول الله - پس وضو کرد
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وامر بلالا - وامر کرد بلال را که اقامت گوید برای نماز - فاقام الصلوٰة - پس اقامت گفت بلال
فصلی بهم الصبح - پس گزارد آن حضرت با صحابه نماز بامداد را ظاهر این حدیث آن است که اذان در نماز قضا نیست و مذهب شافعی
این ست در یک قول وی وقول دیگر از وی آنست که نه اذان ست و نه اقامت و در هدایه گفته است که پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم قضا کرد فجر را در غداة لیلة التعریس باذان واقامت و شیخ ابن الهمام احادیث در معنی از مسلم و ابی داؤد و جز ایشان و از
موطا آورده و گفته که آنچه از مسلم درین قصه آمده که امر کرد بلال را پس اقامت گفت منافات بآن ندارد و چگونه منافی باشد
حالانکه بصحت رسیده که باذان واقامت هر دو گزارده انتهی و آنکه میگویند که اذان مشروع از برای اعلام مردم ست
بدخول وقت وخواندن باجتماع و در فائته هیچ ازین دو امر احتیاج نه جوابش آنست که اذان مشروع برای اعلام است واز براے
تحصیل ثواب بذکر این کلمات نیز و لهذا افضل آنست که منفرد اذان واقامت بگوید کذا قال السغناقی - فلما قضی الصلوٰة - پس
هرگاه که قضا کرد نماز را - قال - گفت - من نسی الصلوٰة فلیصلها اذا ذکرها - کسیکه فراموش کند بخواب یا بجز آن نماز را پس
باید که بگزارد آن را وقتیکه یاد آرد آن را - فان الله تعالی قال - زیرا که بدرستی خدای تعالی فرموده است - واقم الصلوٰة
لذکری - و بر پا دار نماز را در وقت یاد کردن من و یاد کردن نماز یاد کردن خداست - رواه مسلم تنبیه - اینجا اشکال می
آرند که در حدیث آمده است که آنحضرت فرمود چشم من خواب میکند اما دل بیدار است پس با وجود بیداری دل چه بود که از
طلوع فجر آگاه نشد جوابش آنکه دریافت طلوع وغروب کار چشم ست چون چشم در خواب باشد پوشیده بود طلوع وغروب
مدرک نگردد اگرچه دل بیدار ست کذا قالوا و اگر گویند چرا بکشف و وحی والهام در نیافت گوئیم این فعل باری تعالی است
اگر دران وحی نفرستاد و کشف نکرد چه توان کرد در اینجا حکمتی خواهد بود تا باعث تشریع احکام و دریافت شرف متابعت
گردد و جواب دیگر آن ست که نعم دل بیدار ست ولیکن تواند که او را حالتے و شهودے دست دهد که دران مستغرق
گردد از ما سواے مشهود و از جمیع صور و معانی ذاهل و غافل گردد چنانکه در بعض احیان در حالت وحی مثل این حالت
روی میداد پس باعث نسیان و غفلت نوم قلب نباشد بلکه طریان حالتی عظیم که جز خدای رب العزة حقیقت آن را نداند
فافهم وبالله التوفیق - وعن ابی قتادة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقیمت الصلوٰة فلا تقوموا -
چون اقامت گفته شود برای نماز پس برنخیزید حتی ترونی قد خرجت - تا آنکه به بینید مرا که بتحقیق بیرون آمدم از درون
خانه فقها گفته اند مذهب آن ست که نزد حی علی الصلوٰة باید برخاست و شاید که بیرون آمدن آنحضرت درین وقت میبود
متفق علیه - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقیمت الصلوٰة فلا تاتوها تسعون - چون
اقامت گفته شود نماز را پس نیائید نماز را بشتاب دوان - واتوها تمشون وعلیکم السکینة والوقار - و بیائید نماز را
در حالیکه می روید برفتار معتاد و غالب ست بر شما آرام و وقار و آهستگی و گرانبارے - فما ادرکتم فصلوا - پس

آنچہ دریابید با امام پس بگزارید - وما فاتکم فاتموا - وآنچہ فوت گردد شمارا دریابید پس تمام کنید وبعد از فراغ امام برخاستہ بگزارید وگفتہ اند علامت سبکی وغفلت بلکہ بی عقلی وحماقت دویدن است برای نماز واگر شتابی کنید وخواہید کہ تکبیر اولی دریابید پیش از ین می بایست مستعد ومتہی شد شتابی کہ محمود است این ست متفق علیہ وفی روایۃ لمسلم فان احدکم اذا کان یعمد الی الصلاۃ زیرا کہ یکی از شما وقتیکہ قصد می کند نماز را ومیرود بسوے نماز - فہو فی صلوٰۃ - پس وی در نماز ست پس روندہ راحق تعالی محدود میگرداند بنماز باید کہ در ہمہ جا در یاد وے باشد وحاضر وقت باشد واز بعض علما مسارعت بہ تکبیر اولی منقول وماثور است - وہذا الباب خال عن الفصل الثانی - واین بابی تہی است از فصل ثانی

الفصل الثالث - عن زید بن اسلم قال عرس رسول اللہ - گفت زید بن اسلم کہ از کبار تابعین است ترس کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لیلۃ بطریق مکۃ - یعنی در راہ مکہ شاید کہ قصہ متعدد است یا از وہم راوی ست والا وقوع ترسیر در طریق مدینہ بود ومضمون این حدیث ہمان مضمون حدیث ابی ہریرہ است کہ گذشت وگفتہ کہ در وقت رجوع از خیبر بود بمدینہ بعض از ثقات وہنا کہ ظاہر می گردد - ووکل بلالا ان یوقظہم للصلوٰۃ - ووکیل گردانید آنحضرت بلال را کہ بیدار گرداند صحابہ را در وقت نماز - فرقد بلال ورقدوا - پس خواب کرد بلال وخواب کردند ہمہ اصحاب - حتی استیقظوا - تا آنکہ بیدار شدند - وقد طلعت علیہم الشمس - وحالانکہ بتحقیق طلوع کرد بر ایشان آفتاب - فاستیقظ القوم - پس بیدار شدند قوم فقد فزعوا - پس بتحقیق ترسیدند برین تقصیر خود - فامرہم رسول اللہ - پس امر کرد ایشان را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان یرکبوا - اینکہ سوار شوند - حتی یخرجوا من ذلک الوادی - تا آنکہ بیرون آیند از آن وادی - وقال ان ہذا وادیہ شیطان وگفت آن حضرت کہ این وادی ست کہ در وے شیطان است - فرکبوا حتی خرجوا من ذلک الوادی - پس سوار شدند تا آنکہ برآمدند از آن وادی - ثم امرہم رسول اللہ - پستر امر کرد ایشان را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان ینزلوا - کہ فرود آیند نزدیک بہ آن وادی - وان یتوضأوا - وامر کرد کہ وضو سازند - وامر بلالا ان ینادی للصلوٰۃ وامر کرد بلال را کہ اذان گوید برائے نماز - اویقیم - یا اقامت گوید شک راوی است - فصلی رسول اللہ - پس نماز بگزارد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بالناس ثم انصرف وقد رای من فزعہم - پستر برگشت از نماز وحالانکہ بتحقیق دید از ترس ایشان - فقال یا ایہا الناس ان اللہ قبض ارواحنا - پس گفت آن حضرت از برای تسلیہ وازالہ فزع ایشان ای مردمان بدرستیکہ خدا تعالی گرفت جانہای ما را در خواب - ولو شاء لردہا الینا فی حین غیر ہذا - واگر میخواست باز میگردانید جانہای ما را بسوی ما در وقتی جز این وقت یعنی بیش از ین وقت - فاذا رقد احدکم عن الصلوٰۃ او نسیہا - پس چون خواب کند یکی از شما از نماز یا فراموش کند نماز را - ثم فزع الیہا - پستر بیدار گردد یا یاد آورد وپناہ آرد بسوے نماز - فلیصلہا کما کان یصلیہا فی وقتہا - پس باید کہ بگزارد نماز را چنانکہ بود کہ مے گزارد آن را در وقتش یعنی باذان واقامت وجماعت وسائر شرائط وآداب - ثم التفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی ابی بکر الصدیق - رضی اللہ عنہ پستر روی گردانید ونگریست

آنحضرت بجانب ابو بکر صدیق۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت ۔ ان الشیطان اتی بلالا وہو قائم یصلی۔ بدرستیکہ شیطان آمد بلال را وحالانکہ وے ایستادہ است ونماز میگزارد۔ فاضجعہ۔ پس بخوابانید او را وبینداخت او را بر زمین ثم لم یزل یہدئہ۔ پستر ہمیشہ شد شیطان کہ ساکن میگرداند وآرام میدہد بلال را۔ کما یہدأ الصبی۔ چنانکہ تسکین دادہ میشود کودک در خواب تا بخواب رود فی الصراح ہدء ہدوء آرمیدن واہدار آرام دادن ودست زدن کودک را تا بخواب شود۔ حتی نام۔ تا آنکہ خواب کرد بلال۔ ثم دعا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بلالا۔ پستر بخواند آن حضرت وطلبید بلال را در پی حقیقت حال را۔ فاخبر بلال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل الذی اخبر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ابا بکر۔ پس خبر داد بلال آن حضرت را مانند آنچہ خبر دادہ بود آنحضرت ابو بکر را۔ فقال ابو بکر۔ پس چون مشاہدہ کرد ابو بکر این معجزہ را کہ خبر از غیب بود گفت اشہد انک رسول اللہ۔ گواہی میدہم کہ تو پیغمبر خدائی۔ رواہ مالک مرسلا۔ روایت کرد مالک این حدیث را بطریق ارسال زیرا کہ زید بن اسلم تابعی ست۔ وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خصلتان معلقتان فی اعناق المؤذنین للمسلمین۔ دو خصلت اند آویختہ شدہ در گردنہای بانگ نماز گویندگان مر مسلمانان را وگذاشتہ اند در عہدہ ایشان تا نگاہدارند آنہا را واحتیاط نمایند ودیانت ورزند در آنہا آن دو خصلت کدام است صیامہم وصلوتہم۔ روزہ مسلمانان ونماز ایشان روزہ در افطار وتسحر ونماز در رعایت اول وقت وآخر۔ رواہ ابن ماجہ

باب المساجد ومواضع الصلوٰة

مساجد جمع مسجد بکسر جیم وفتح آن نیز جائز است نزد فقہا بکسر جیم نام خانہ خاص کہ برای نماز گزاردن بنا کنند وبفتح سجدہ گاہ وبمعنی جبہہ نیز آمدہ ومساجد عضو ہفتگانہ کہ بدان سجدہ کنند ومراد بمواضع صلوٰة اینجا جاہای کہ نماز دران مکروہ بود یا مکروہ نبود چنانکہ در احادیث بیان آن بیاید

الفصل الاول۔ عن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال لما دخل النبی صلی اللہ علیہ وسلم البیت۔ روایت ست از ابن عباس گفت ہنگامیکہ در آمد آن حضرت خانہ کعبہ را در روز فتح مکہ۔ دعا فی نواحیہ کلہا۔ دعا کرد در کرانہای خانہ ہمہ کرانہا یعنی در ہر چہار گوشہ خانہ۔ ولم یصل حتی خرج۔ ونماز نگزارد آن حضرت درون خانہ تا آنکہ بیرون آمد۔ فلما خرج رکع رکعتین فی قبل الکعبة۔ پس چون بیرون آمد گزارد دو رکعت در پیش در کعبہ ومقابل آن وقبل بضمتین وبضم وسکون ہر دو روایت ست واول فصیح تر ست۔ وقال۔ وگفت آن حضرت۔ ہذہ القبلة۔ این ست قبلہ اشارت بجانب کعبہ کرد وبیان فرمود کہ امر قبلہ بر توجہ بجانب وی قرار یافتہ وہرگز منسوخ نگردد نہ بآن معنی کہ قبلہ ہمین جانب پیش است وتوجہ بجانب دیگر روا نیست واین ظاہر است ونہ بمعنی آنکہ توجہ بہ بیت از خارج معتبر است ودرون خانہ نماز درست نیست چنانکہ امام مالک گوید در نماز فرض وبعض علما در نفل نیز۔ رواہ البخاری ورواہ مسلم عنہ وعن اسامة بن زید۔ وعن عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دخل الکعبة۔ وروایت است از ابن عمر کہ آن حضرت در آمد کعبہ را۔ ہو۔ آنحضرت واسامة بن زید وعثمان بن طلحة الحجبی۔ کہ حاجب خانہ کعبہ وصاحب مفتاح وی بود۔ وبلال ابن رباح۔ ہمہ در آمدند

فاغلقها علیه - پس بست بلال یا عثمان درِ کعبه را بر آنحضرت تا مردم نه در آیند و هجوم نکنند و تشویش ندهند - ومکث فیها -
و درنگ کرد آن حضرت درون کعبه را - فسألت بلالا حین خرج - ابن عمر می گوید پس پرسیدم بلال را هنگامی که بیرون آمد بلال
آنحضرت - ماذا صنع رسول الله - چه کار کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - درون کعبه که در آمد - فقال جعل عمودا عن
یساره - پس گفت بلال گردانید آن حضرت یک ستون خانه را از چپ خود - وعمودین عن یمینه - و گردانید دو ستون را
از راست خود - وثلثة اعمدة وراءه - و گردانید سه ستون را در پس خود - وکان البیت یومئذ علی ستة اعمدة - و بود
خانه کعبه در آن روز بر شش ستون اگرچه الآن بر سه ستون است بجهت تغیراتی که در بنای این خانه مبارک افتاده
چنانکه در کتب تواریخ مذکور است - ثم صلی - پس تر نماز بگزارد آنحضرت - متفق علیه - از این حدیث که ابن عمر از بلال روایت کرده معلوم
شد که آنحضرت در درون خانه که در آمد نماز گزارد و از حدیث سابق که ابن عباس از اسامه روایت کرده است معلوم شد که نگزارد
و وجه تطبیق درین دو حدیث آنست که تواند که چون در کعبه در آمدند و در را بستند هر یکی در گوشه بدعا مشغول شد پس اسامه آنحضرت را
در گوشه مشغول بدعا دید و خود در گوشه دیگر رفت و او نیز بدعا مشغول شد و بلال نزدیک با آنحضرت بود و آنحضرت بعد از دعا
نماز گزارد پس بلال در نماز دید و اسامه ندید زیرا که او دور بود و مشغول بدعا بود و نیز نماز همه دو رکعت بود و سبک گزارد و در
لبته بود و نیز آمده است که آنحضرت اسامه را بیرون فرستاده بود تا آبی بیارد که بدان صورتها که در دیوارها کشیده بودند بشوید
پس تواند که نماز گزاردن آنحضرت درین فرصت باشد که اسامه بیرون رفت پس مختار اثبات نماز گزاردن باشد یعنی
آن - وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة فی مسجدی هذا - یک نماز درین
مسجد من - خیر من الف صلوة فیما سواه - بهتر است از هزار نماز در مسجدی که جز اوست - الا المسجد الحرام - مگر مسجد حرام که نماز در
وی از نماز در مسجد من بهتر است تا آنکه آمده است که یک نماز در مسجد حرام برابر صد هزار نماز است در غیر وی آنچه مطابق
احادیث و موافق مذهب اکثر ائمه است این است بخلاف مالکیه که این عبارت را بر آن حمل کنند که نماز در مسجد من فاضل
تر است از نماز در مسجد حرام بکمتر از هزار و این بنا بر مذهب امام مالک است که قائل است بافضلیت مدینه از مکه و جواب
بعد از تسلیم قول بافضلیت مدینه چنانکه مذهب اوست آنکه افضلیت منحصر در مضاعفت ثواب نیست گو مضاعفت ثواب نماز در
مسجد حرام بیشتر از مسجد نبوی باشد صلی الله علیه وسلم ولیکن انواع کرامات و برکات و فتوح و فیوض و منافع که مخصوص مدینه مطهره است
در افضلیت آن کافیست و نیز مضاعفت بکثرت عدد است و شرف و نفاست ورای آن است و تواند که یک چیز نفیس تر از
صد هزار بود چنانکه یک جوهر بصد هزار فلس زر دیس تواند که یک نماز در مسجد شریف بجهت قرب و جوار وی صلی الله علیه وسلم نفیس
و عظیم تر بود از صد هزار نماز که در مسجد حرام باشد و این مبحث تفاضل مکه و مدینه را در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب تمام تر
بتفصیل تر ذکر کرده ایم از آنجا باید جست متفق علیه وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تشد الرحال
الا الی ثلثة مساجد - بسته نشود بارها یعنی اختیار کرده نشود سفر مگر بسوی سه مسجد - مسجد الحرام - یکی کعبه که او را مسجد حرام گویند زیرا که

وقتال وما نند آن دران حرام است - والمسجد الاقصى - و دوم بیت المقدس که او را مسجد اقصى خوانند زیرا که دران زمان مسجدی پیش
از وی بنا کرده نشده بود و پس انتهای مساجد بوی باشد یا بجهت بعد مسافت وی از مسجد حرام - ومسجدی هذا - سوم مسجد من که
این ست متفق علیه - ظاهر این حدیث نهی ست از اختیار سفر بموضعی جز این سه موضع که پروردگار تعالی بمزید فضل عظمت
وکرامت اینها را ممتاز ومخصوص گردانیده است بخلاف مواضع دیگر که در فضل و برکت قریب اند و بر زبان شارع چیزی از
آنها مخصوص بخصوص فضل نشده ومقصود آنست که از حیثیت تقرب وتعبد بذوات آن مواضع قصد نمایند وسفر کنند والا اگر حاجتی
افتد مثل تحصیل علم وتجارت و ادای بعض حقوق مثلاً آن دیگر است وسفر باین قصد جائز اما در مسافرت برای زیارت
قبور صالحین و رسیدن بمواضع متبرکه اختلاف است بعض مباح دارند وبعض حرام گویند کذا فی مجمع البحار والله اعلم وبعض گفته
اند که قصد بطریق نذر بجز این سه جا درست نباشد واگر نذر کنند در غیر این سه مسجد واجب نمیگردد وفای آن وبعضی از علما گفته
اند که سخن در مساجد است یعنی در مسجدی دیگر جز این مساجد سفر جائز نبود اما مواضع دیگر جز مساجد خارج از مفهوم این کلام است
وگفت بندهٔ مسکین کاتب حروف عبد الحق بن سیف الدین عفا الله عنه وما ناکه مقصود بیان اهتمام شان این سه بقعه و سفر
کردن بجانب آنهاست که متبرک ترین مقامات است یعنی اگر سفر کنند باین سه مسجد کنند وبغیر آن گرانی مشقت کشیدن نمی کنند
نه آن که سفر بجز این مواضع درست نباشد مصرع دل اگر بار کشد باز بکاری بارے - والله اعلم - وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلى الله علیه وسلم ما بین بیتی ومنبری روضة من ریاض الجنة - موضعی که میان خانهٔ من ومنبر من ست روضه
ایست از روضه های بهشت و در روایتی بین قبری ومنبری و در روایتی بین حجرتی ومصلائی وروضه در اصل بمعنی مرغزار
وبستان وجای نمناک بود و در تاویل این حدیث بعض گویند که عبادت کردن درین موضع سبب درآمدن بهشت است
و در حدیث دیگر حلقه های ذکر را ریاض جنت خوانده است واین موضع شریف نیز مجمع ملائکه وجن وانس است که در وی
ذکر حق می نمایند وتسبیح وتقدیس میکنند واین هر دو سخن ضعیف است چه این معنی خصوصیت باین مکان تخصیص ندارد وحکم
تمامه مساجد وبقاع خیر همین است ونزد اهل التحقیق این سخن محمول بر ظاهر بی تاویل است یا بآنمعنی که این بقعه را بجنس در قیامت
بردارند وبه بهشت برند وقبل سائر بقاع ارض فانی وهالک نگردد یا بآنمعنی که این بقعه بعینه از بهشت است که بزمین آورده اند چنانکه
حجر اسود برای خلیل آوردند واین روضه را برای حبیب فرستادند اگرچه در حسن ظاهر ازین عالم مینماید در دیدهٔ باطن از آن عالم است وآدمی تا
محجوب بحجب طبیعت ظلمانیه وگرفتار عادت بشریه است انکشاف حقائق اشیا وادراک امور اخرویه از وی دور است وبجهت همین است
عدم ظهور آثار اماکن جنت از عدم جوع وظما وامثال آن درین مکان والله اعلم وامثال همین تاویلات وتحقیقات است در قول وی
که فرمود - ومنبری علی حوضی - ومنبر من که الآن در مسجد قائم است بر حوض من ست ودر روایتی آمده که ان منبری علی ترعة من ترع
الجنة بضم تا وسکون را بمعنی در وراه درآمد آب وآبخورد ویا پایه منبر آید ودر روایت است که روزے آنحضرت بر منبر خود ایستاده بود
فرمود قدم من درین ساعت بر ترعه از ترعه های جنت ست و در روایتی آمده است که فرمود پای من بر عقر حوض من است

دعق بفتحم عین وسکون قاف جای درآمد آب در حوض واز ینجا معلوم میشود کہ این موضع از مسجد شریف روضۃ از ریاض بہشت
ست کہ منبر منیف برآن قائم ست وبعض گفتہ اند کہ این اخبارست از منبرے کہ آنحضرت را روز قیامت باشد ونہادہ شود
بر حوض کوثر نہ این منبر کہ در مسجد شریف ست واین سخن بعیدست از سیاق حدیث کما لایخفی متفق علیہ - وعن ابن عمر
قال کان النبی - بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یاتی مسجد قباء - می آمد مسجد قبارا - کل سبت - ہر روز شنبہ - ماشیا وراکبا -
پیادہ وسوار - فیصلی فیہ رکعتین - پس میگزارد در وے دو رکعت نماز واین مسجد قبا مسجدی ست در سہ کروہی مدینہ منورہ
آن مسجدی ست کہ در اول ہجرت پیش از درآمدن مدینہ بنا کردہ شدہ وبقول مشہور کریمہ (لمسجد اسس علی التقوی
من اول یوم) در شان اوست وقبا بضم قاف نام موضعی ست مسجد این در وست متفق علیہ - وعن ابی ہریرۃ قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم احب البلاد الی اللہ مساجدہا - دوست داشتہ ترین جاہا از شہرہا بسوی خدا مسجدہاست
کہ در این عبادت خدا می کنند وبکار دین مشغول اند - وابغض البلاد الی اللہ اسواقہا - ودشمن داشتہ ترین جاہا از شہرہا بازارہاست
کہ در انجا بکار دنیا مشغول اند واز یاد خدا غافل اند - رواہ مسلم - وعن عثمان رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم من بنی للہ مسجدا - کسیکہ بنا کند برائے خدا وطلب رضا وقصد عبادت وی تعالے مسجدی را - بنی اللہ لہ بیتا
فی الجنۃ - بنا کند خدای تعالی برای وے خانہ در بہشت ودر روایتی بیتا مثلہ ومماثلت در رفعت ووسعت وصفا و
نفاست والا مماثلت در خانہ ہای دنیا وبہشت صورتے ندارد ودر حدیثی دیگر آمدہ است کہ اگرچہ مسجد وے بود مانند
آشیانہ کنجشک واین مبالغہ است در خردی وتنگی - متفق علیہ - وبعضے از علما گفتہ اند کہ این حدیث متواترست - و
عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من غدا الی المسجد اوراح - کسیکہ برود بمسجد در اول روز
یا برود در آخر روز - اعد اللہ لہ نزلہ من الجنۃ - آمادہ گرداند خدائے تعالے برائے وی طعام مہمانی او را در بہشت
کلما غدا اوراح - ہرگاہ کہ بامداد کند وشبانگاہ کند ونزل بضم نون وسکون زائے وضم آن طعامی کہ برای مہمان در
اول نزول وی پیش آرند ودرین اشارت ست بآنکہ مسجد گویا خانہ خداست ضیافت میکند وے تعالی زائران را ومحروم
نمیگزارد وپاک ومنزہ است کریم از آنکہ محروم گزارد مہمان خود را ویکی از نیات ومراقبات کہ در درآمدن مسجد باید کرد
این ست چنانکہ در اول کتاب در شرح حدیث انما الاعمال بالنیات گذشت متفق علیہ - وعن ابی موسی قال قال
رسول اللہ روایت ست از ابی موسے اشعری کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اعظم الناس اجرا فی الصلوٰۃ -
بزرگ ترین مردم از روی اجر وثواب در نماز - ابعدہم فابعدہم ممشی - دورترین ایشانست پس دورترین ایشان
در راہ ہر یک باندازہ بعد مسافت از مسجد - والذی ینتظر الصلوٰۃ حتی یصلیہا مع الامام - وآن کسیکہ نشستہ است در مسجد
وانتظار می برد نماز را تا بگزارد آن را با امام - اعظم اجرا من الذی یصلی ثم ینام - بزرگ تراست از روئے اجر از آن
کسیکہ می گزارد نماز تنہا پستر بخواب میرود وانتظار جماعت نمی برد اگرچہ در اول وقت میگزارد واگر فرضا یکی با جماعت

قلیل یا باکسیکہ احق بامامت نیست گزاردو دیگرے انتظار جماعت کثیر بردو بکسے گزارد کہ احق بامامت ست باین قیاس عظیم تر باشد در اجر منوی خصوصاً کہ باعث بران تکاسل وتہاون بود واین سر افضلیت اسفار در فجر نزد حنفیہ۔ متفق علیہ۔ وعن جابر رضی اللہ عنہ۔ قال خلت البقاع حول المسجد۔ خالی شد جاہای گرد مسجد نبوی صلعم بسبب آنکہ مردند ساکنان آن یا رفتند بجاے دیگر۔ فاراد بنو سلمۃ ان ینتقلوا قرب المسجد۔ پس خواستند بنوسلمہ بکسر لام کہ نام قبیلہ ایست از انصار کہ بیایند از منازل خود کہ دور تر از مسجد شریف داشتند وساکن شوند در نزدیکی مسجد۔ فبلغ ذلک النبی۔ پس رسید این خبر انتقال ایشان پیغمبر را صلے اللہ علیہ وسلم فقال لہم۔ پس گفت آن حضرت مر ایشان را۔ بلغنی انکم تریدون ان تنتقلوا قرب المسجد۔ رسیدہ است مرا کہ شما میخواہید کہ انتقال کنید از منزلہای خود در قرب مسجد قالوا نعم۔ گفتند آری۔ یا رسول اللہ قد اردنا ذلک۔ بتحقیق خواستہ ایم ما آن را۔ فقال یا بنی سلمۃ دیارکم تکتب آثارکم پس گفت آن حضرت ای پسران سلمہ لازم گیرید جاہاے خود را کہ آنجا می باشید نوشتہ میشود در نامۂ اعمال ثواب گامہا کہ شما میزنید در آمدن در مسجد۔ دیارکم تکتب آثارکم۔ لازم گیرید دیار خود را نوشتہ می شود آثار شما مکرر فرمود از برای تاکید وترغیب یعنی ہمانجا باشید کہ ہستید ہر چند از دور تر می آید ثواب بیشتر می یابید۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سبعۃ یظلہم اللہ فی ظلہ ہفت قوم از مردم کسان اند کہ در پناہ خود می درآرد ایشان را خداے تعالے۔ یوم لا ظل الا ظلہ۔ روزیکہ نیست ہیچ پناہی جز پناہ وی وظل در اصل بمعنی سایہ است وبمعنی کنف وعزت وغلبہ وراحت ونعمت نیز آید وبعض گفتہ اند کہ می نشانند در زیر عرش تا از تاب آفتاب قیامت در امان باشند۔ امام عادل۔ یکی از ان ہفت بادشاہی عادل ست کہ در رعیت پروری ودادگستری بر فرمودہ خدا ورسول خدا رود وداد مظلومان دہد۔ وشاب نشأ فی عبادۃ اللہ۔ دوم جوانے کہ پیدا شدہ در پرستش خدا وہم از کودکے متعبد وصالح برخاستہ۔ ورجل قلبہ معلق بالمسجد اذا خرج منہ۔ سوم مردے کہ دل وے آویختہ است بہ مسجد وقتیکہ بیرون آید از ان۔ حتی یعود الیہ۔ تا آنکہ باز گردد بسوے مسجد وبیاید در وے۔ ورجلان تحابا فی اللہ۔ چہارم ہر یکے از دو مرد کہ دوست میدارند یکدیگر را از جہت خدا ودین وی وطلب رضای وی وتقرب بوی تعالی۔ اجتمعا علیہ وتفرقا علیہ۔ فراہم آمدند بر محبت خدا وجدا شدند بر محبت خدا کنایت ست از خلوص محبت در حضور وغیبت۔ ورجل ذکر اللہ خالیا ففاضت عیناہ۔ پنجم مردے کہ یاد کرد خدا را تنہا پس اشک ریخت ہر دو چشم او وقید تنہائی براے آن ست کہ تکلف وریا در ان مدخلے نباشد۔ ورجل دعتہ امراۃ ذات حسب وجمال ششم مردے کہ خواند او را زن صاحب جاہ وجمال وخواست کہ از راہ برد۔ فقال انی اخاف اللہ۔ پس آن مرد گفت بدل خود و باز داشت نفس را یا بزبان گفت با آن زن بدرستیکہ من میترسم خدا را۔ ورجل تصدق بصدقۃ۔ ہفتم مردیکہ صدقہ کرد بنوعی از صدقہ۔ فاخفاہا۔ پس پنہان کرد صدقہ را۔ حتی لا تعلم شمالہ ما تنفق یمینہ۔ تا آنکہ نداند دست چپ او آنچہ میدہد دست

رست او کنایت ست از غایت ستر و اخفا متفق علیه - وعنه قال قال رسول الله - وهم از ابی هریره است که گفت
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صلوٰة الرجل فی الجماعة تضعف علی صلوٰته فی بیته - نماز مرد که میگزارد در مسجد بجماعت
زیاده گردانیده می شود ثواب آن در نماز او که میگزارد و تنها در خانه خود - وفی سوقه - و در بازار خود که در آن برای کسب
و تجارت می نشیند - خمسا وعشرین ضعفا بیست و پنج درجه - وذلک انه اذا توضأ - و آن تضعیف ثواب بسبب
آنست که چون وضو کند مرد - فاحسن الوضوء - پس نیک کرد وضو را و رعایت کرد آداب و شرائط آن را - ثم خرج
الی المسجد - پس بیرون آمد بسوی مسجد - لا یخرجه الا الصلوٰة - در حالتی که بیرون نمی آرد او را مگر نماز و قصد ادای آن
بروجه مسنون نه غرضی دیگر - لم یخط خطوة الا رفعت له بها درجة - نمی نهد هر گامی مگر آنکه بلند گردانیده میشود مر او را بآن
گام پایه در ثواب - وحط عنه بها خطیئة - و کم کرده می شود از وی بآن گام گناهی - فاذا صلی لم تزل الملائکة تصلی علیه - پس
چون نماز گزارد همیشه اند فرشتگان که درود می فرستند بر وی - ما دام فی مصلاه - تا آنکه نشسته است وی در جای نماز خود
در نشستنگاه از انجا درود باین صیغه می فرستند که - اللهم صل علیه اللهم ارحمه - خداوندا درود بفرست بروی خداوندا رحمت
کن او را - ولا یزال احدکم فی صلوٰة ما انتظر الصلوٰة - و همیشه است یکی از شما در نماز تا آنکه انتظار میبرد نماز را این بار از
برای بیان فضیلت نشستن در مصلا میفرماید که از برای نماز دیگر انتظار میبرد و باعث درود فرستادن فرشتگان می شود
وفی روایة - و در روایتی انچنین آمده است که - قال - گفت آنحضرت - اذا دخل المسجد کانت الصلوٰة تحبسه - چون در آمد مسجد
را در حالی که بتحقیق باشد نماز که منع کند او را از بیرون آمدن - وزاد فی دعاء الملائکة - و زیاده کرده است درین روایت
در دعای فرشتگان این عبارت را که - اللهم اغفر له - خداوندا بیامرز مر او را - اللهم تب علیه - خداوندا رجوع کن برحمت بر وی
مالم یؤذ فیه - ما دام که نرنجاند در مسجد هیچ یکی را از مسلمانان بدست و زبان خود - مالم یحدث فیه - ما دام که حدث نکند و وضو نشکند
در مسجد که آن نیز سبب ایذای ملائکه و موجب زوال اهلیت نماز ست و در بعض روایات یحدث بتشدید ست از تحدیث یعنی تکلم
نکند بکلام دنیا و ازین جا معلوم میشود که این فضیلت مترتب بر بودن در جای نماز و صبر کردن بر آن ست و اگر نماز گزارده بجای
دیگر رود این فضیلت فوت میگردد و بعض مشائخ بخلوت در روند و مشغول شوند از جهت خوف تشویش وقت در یاد و
این نیت صحیح ست و در وی فضیلت ذکر و تسبیح حاصل ست اما فضیلت صبر در جای نماز دیگر است صرح به بعض العلماء متفق علیه
وعن ابی اسید بضم همزه و فتح سین صحابی انصاری ست ساعدی و بعض بفتح همزه نیز گفته اند - قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم اذا دخل احدکم المسجد فلیقل - وقتیکه در می آید یکی از شما مسجد را پس باید که بگوید و بخواند این دعا را - اللهم
افتح لی ابواب رحمتک - خداوندا بگشای بر من درهای رحمت خود را بدر آمدن درین مکان شریف ببرکت آن بتوفیق
نماز و دران یاد در نماز بکشف حقائق آن - واذا خرج فلیقل - و چون بر آید از مسجد پس باید که بگوید - اللهم انی اسألک من فضلک
خداوندا من سوال می کنم ترا و می طلبم از برای فزونی کرم تو که مراد بدان رزق حلال ست که بعد از بر آمدن از نماز بطلب آن

میرود و کسب می کند و تواند که مراد عود بمسجد باشد که موجب زیادتی ثواب بر ثواب ست که بار اول حاصل شده - رواه مسلم
وعن ابی قتادة ان رسول الله - و روایت ست از ابی قتاده انصاری که صحابی مشهورست عقبی بدری حاضر شد
همه مشاهد را از فضلای صحابه بود که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال - گفته است - اذا دخل احدکم المسجد فلیرکع رکعتین - چون در آید
یکی از شما مسجد را پس باید که بگزارد دو رکعت قبل ان یجلس - پیش از آنکه بنشیند متفق علیه - و این حدیث متمسک شافعیه ست
در ایجاب تحیة المسجد بحمل امر بر وجوب و نزد ما امر برای ندب است و ظاهر سیاق حدیث ناظر برین سنت و الا لازم آید که
واجب باشد پیش از جلوس و نه چنین ست بالاتفاق - وعن کعب بن مالک - صحابی مشهور و قصه تخلف او از غزوه تبوک و
توبه وی از اجل قصص ست و بود وی رضی الله عنه از شعرای اسلام - قال کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یقدم من سفر الا نهارا
فی الضحی - کعب بن مالک گفت بود آنحضرت که قدوم نمی آورد از هیچ سفر مگر روزانه در وقت چاشت - فاذا قدم بدأ بالمسجد پس
چون قدوم می آورد آغاز میکرد به در آمدن در مسجد فصلی فیه رکعتین - پس میگزارد در مسجد دو رکعت - ثم جلس فیه - پس می نشست در مسجد
تا مردم بزیارت بیایند و سعادت ملازمت شریف دریابند و بعض مردم با این حدیث استدلال بر سنیت صلوٰة ضحی کرده اند و تحقیق
آن در باب صلوٰة الضحی بیاید ان شاء الله تعالی و ازین حدیث استحباب نشستن مسافر بعد از قدوم در مسجد معلوم گردد و آنکه عادت
شریف نشستن در مسجد پیش از در آمدن بخانه بود و اگر بعد از در آمدن بخانه نشیند نیز جائز است کذا قالوا متفق علیه - وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سمع رجلا ینشد ضالة فی المسجد - هر که بشنود مردی را که می جوید گم شده را در مسجد
فلیقل لا ردها الله علیک - پس باید که بگوید باز نگرداند آن گم شده را خدای تعالی بسوی تو یعنی نیابی آن را فان
المساجد لم تبن لهذا - زیرا که مسجد ها بنا کرده نشده است برای این کار و مانند آن از آنچه نه عبادت ست چنانچه خرید
و فروخت و دیگر معاملات دنیا و ظاهر آنست که این را بزبان گوید از برای زجر و منع از در آمدن در مسجد نه از برای
عبادت نه آن که از ته دل این دعا بکند و بخواهد که مسلمانی گم شده خود را باز نیابد و اگر بدل نیز خواهد تا سزای فعل خود یابد و
باز گردد این کار نکرده و دور باشد و الله اعلم - رواه مسلم - وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اکل من هذه الشجرة
المنتنة - کسیکه بخورد ازین درخت ناخوش بوی اشارت به پیاز ست یا سیر و در فصل ثانی بیاید که کسیکه بخورد ازین دو درخت
یعنی پیاز و سیر فلا یقربن مسجدنا - پس باید که نزدیک نگردد مسجد ما را - فان الملائکة تتاذی مما یتاذی منه الانس -
زیرا که بدرستی آزار میکشند فرشتگان از چیزیکه آزار می کشند آدمیان از بوی های ناخوش و هر چه بوی ناخوش دارد از
ماکولات و غیر ماکولات درین حکم داخل ست از گنده دهنی و گنده بغلی و در حکم مسجدست جمیع مجالس و مجامع عبادات از مجلس علم
و ذکر و سائر مجالس مسلمانان و مسجد مخصوص مسجد نبوی نیست و لهذا در بعض روایات مساجدنا واقع شده بلفظ جمع و در بعض مسجدی
نیز واقع شده و آن مخصوص بزبان آنحضرت است بطریق اتفاق و شک نیست که کراهت آن در مسجد شریف اشد و اغلظ خواهد
بود متفق علیه - وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البزاق فی المسجد خطیئة - آب دهن افگندن در مسجد

گناه است - وکفارتها دفنها - وپوشنده آن گناه ودور کننده بزه آن را گور کردن بزاق است یعنی بزاق در مسجد نباید کرد
اگر واقع شود گویا به کرد که بزه آن را می برد - وبزاق وبصاق وبساق بزای وبصاد وبسین آب دهن که از دهن بیرون افگنند
تا در دهن است آن را ریق گویند - متفق علیه - وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عرضت علی اعمال
امتی - ظاهر گردانیده شد بر من ونموده شد مرا کارهای امت من که بوجود خواهد آمد از ایشان - حسنها وسیئها - کارهای
نیک ایشان وکارهای بد ایشان - فوجدت فی محاسن اعمالها - پس یافتم در کارهای نیک امت - الاذی یماط عن الطریق
پلیدی وانچه آزار کند از خار وسنگ ومانند آن که دور گردانیده شود از راه - ووجدت فی مساوی اعمالها - ویافتم در کار
های بد ایشان - النخاعة تکون فی المسجد لا تدفن - آب دهن که باشد در مسجد گور کرده نشود ونخاعه که آن را نخامه نیز گویند
آب دهن که از سینه بر آید یا از بینی - رواه مسلم - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام احدکم الی
الصلوٰة - چون ایستاد یکی از شما بنماز - فلا یبصق امامه - پس باید که نبیندازد آب دهن پیش روی خود بجانب قبله - فانما
یناجی الله - ودر بعض نسخه فانه یناجی الله - مادام فی مصلاه - زیرا که وے مناجات می کند وتوجه می آرد مر خدای تعالے
را مادام که در جای نماز خود هست پس گویا ذات پاک وے تعالی وتقدس مقابل ومحاذی است پس آب دهن بآن جانب
انداختن از ادب نبود - ولا عن یمینه - ونه بیندازد بجانب دست راست خود - فان عن یمینه ملکا - زیرا که بجانب راست وی
فرشته ایست بزرگ عالی مرتبه که کاتب حسنات است که از مظاهر رحمت آلهی است که غالب است بر مظاهر غضب یا مراد ملکی است که
حاضر شود نزد نماز از برای تایید والهام بر دل مصلی وآمین گفتن برای دعای او وحکم زائر دارد وحق مزور آنست که
اکرام کند زائر را زیاده بر انچه میکند بآنهائی که همیشه با وی ملازم اند که کرام الکاتبین باشند - ولیبصق عن یساره - وباید که بیفگند
آب دهن را در جانب چپ خود - او تحت قدمه - یا بیفگند زیر پای خود - فیدفنها - پس گور کند آن را - وفی روایة ابی سعید تحت
قدمه الیسری - ودر روایت ابی سعید خدری آمده است که بیندازد زیر قدم چپ واین در غیر مسجد است اما در مسجد باید که در جامه
بگیرد وبمالد - متفق علیه - وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی مرضه الذی لم یقم منه - آنحضرت
گفت در بیماری خود که برنخاست از آن - لعن الله الیهود والنصاری - لعنت کند خدا تعالی یهود ونصاری را - اتخذوا قبور انبیائهم
مساجد - که ساختند گورهای پیغمبران خود را مسجدها - متفق علیه - چون دانست آنحضرت قرب اجل را وترسید از امت که مبادا قبر
شریف وی آن کنند که یهود ونصاری بقبور انبیای خود کردند سجدگاها نمایند ایشان را بر نهی از آن بلعن بر یهود ونصارے که
قبور انبیا را مساجد گرفتند واین بر دو طریق متصور است یکی آنکه سجده بقبور برند ومقصود عبادت آن دارند چنانکه بت پرستان
بت می پرستند دوم آنکه مقصود ومنظور عبادت مولی تعالی دارند ولیکن اعتقاد برند که توجه بقبور ایشان در نماز وعبادت
حق موجب قرب ورضای وی تعالی است وموقع وے عظیم تر است نزد حق از جهت اشتمال وی بر عبادت ومبالغه در
تعظیم انبیای او ودر این هر دو طریق نامرضی ونامشروع است اول خود شرک جلی وکفر است وثانی نیز حرام است از

جهت آنکه در وے نیز اشراک بخدا است اگرچه خفی ست و بهر دو طریق لعن متوجه است و نماز گزاردن بجانب قبر نبی یا مرد
صالح بقصد تبرک و تعظیم حرام ست هیچکس را دران خلاف نیست اما اگر در قرب قبر ایشان مسجدی بنا کنند یا نمازی بکنند بی
توجه بجانب آن تا ببرکت مجاورت آن موضع که مدفن جسد مطهر ایشان است و بامداد نورانیت از روحانیت ایشان عبادت
کمالی و قبولی یابد درینجا محذوری لازم نمی آید و باکے نیست کذا قال الشیخ ابن حجر الهیتمی المکی - وعن جندب نام ابوذر غفاری
و در نام وی رضی الله عنه اختلاف بسیار است و جندب جزوی از صحابه نیز هستند یکی جندب بن عبد الله بجلی و جندب
قشیری تا اینجا ادکیست - قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول شنیدم آن حضرت را که میگفت - الا وان من کان قبلکم
بکسر آن و فتح آن آگاه باشید و بدانید که میگویم کسانیکه می بودند پیش از شما - کانوا یتخذون قبور انبیائهم و صالحیهم مساجد
بودند که میگرفتند قبرهای پیغمبران خود را و صالحان خود را مسجدها - الا فلا تتخذوا القبور مساجد - آگاه باشید پس نگیرید قبرها
را مسجدها - انی انهاکم عن ذلک - بدرستیکه من شما را نهی کردم ازان - رواه مسلم - وعن ابن عمر رضی الله عنهما -
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اجعلوا فی بیوتکم من صلوتکم - بگردانید در خانه های خود چیزے از نماز های شما که نوافل
باشد تا برکت و نورانیت آن بدان راجع گردد و منور بنور عبادت باشد - ولا تتخذوها قبورا - و نگیرید و نسازید
خانهای خود را مانند گور هاے که مرده صفت در وے افتاده باشید و هیچ کار نکنید یا در خواب باشید و چون نوم اخ الموت
است خانه که در وے بخواب رفته باشند مشابه قبر باشد متفق علیه

الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما بین المشرق والمغرب قبلة - میان
مشرق و مغرب قبله است و این محمول است بر قبله مدینه مطهره که واقع است بجانب جنوب زیرا که وی شمالی مکه معظمه است
یا مراد آن ست که هیچ جهتے از جهات نیست میان مشرق و مغرب مگر آنکه قبله است مر قومی را بحسب اختلاف جهات بلاد
بموجب (وحیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطر المسجد الحرام) رواه الترمذی - وعن طلق بن علی قال خرجنا - طلق بن علی که
صحابی ست و روایت کرده است از وی قیس و عبد الله بن بدر و جماعه گفت بیرون آمدیم ما از دیار خود - وفدا الی رسول الله
قصد کنندگان بسوے پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - وفد بفتح واو و سکون فا جماعه را گویند که از رئیس قومے بیایند از برای
مهمی چنانکه زیارت یا ایلچی گری و این جماعه طلق از برای بیعت اسلام آمده بودند چنانکه گفت - فبایعناه - پس بیعت
کردیم ما آنحضرت را - وصلینا معه - و نماز گزاردیم با وے - واخبرناه ان بارضنا بیعة لنا - و خبر دادیم آنحضرت را که در زمین ما کلیسا
ست برای ما از این قوم نصاری بودند که ایمان آوردند و خواستند که آن کلیسا را بشکنند - فاستوهبناه من فضل طهوره - پس
طلب بخشش کردیم از آن حضرت از باقی آب وضوی وے و در لفظ استوهبناه اشارت است که آب وضوی آنحضرت
مثل مالے و گنجی ست که طلب بخشش آن از حضرت وے نمایند - فدعا بماء - پس طلبید آنحضرت آبی را - فتوضأ - پس
وضو کرد - وتمضمض - و آب در دهن کرد یعنی بعد از وضوء از بقیه آب وضوء - ثم صبه لنا فی اداوة - پس ریخت آن آب را

برای ما ورظرفے از جرم - وامرنا - وامر کرد ما را ببر آمدن از نزد وے - فقال اخرجوا - پس گفت بیرون آئید - فاذا اتیتم ارضکم - پس چون بیائید شما زمین خود را - فاکسروا بیعتکم - پس بشکنید کلیساہائے خود را - وانضحوا مکانہا بہذا الماء - و بپاشید و تر کنید جائے آن کلیسا را کہ شکستہ اید باین آب تا انوار و برکات دین شامل آن بقعہ گردد - واتخذوہا مسجدا - و بگیرید آن کلیسا را مسجد یعنی بسازید بجائے وی مسجدے - قلنا ان البلد بعید - عرض کردیم ما کہ شہر ما از مدینہ مطہرہ دور است - والحر شدید - و گرما سخت است - والماء ینشف - و آب در ظرف خشک می گردد و در ہوائے گرم و نشف بخود کشیدن جامہ خوے را و کاغذ سیاہی را و حوض آب را - فقال مدوہ من الماء - پس فرمود آن حضرت افزون کنید آن را از آب یعنی بریزید در وے آبی دیگر - فانہ لا یزیدہ الا طیبا - زیرا کہ بدرستی آن آب بقیہ وضو کہ در اداوہ است زیادہ نمیگرداند این آب را کہ بروے ریختہ شدہ است با این آب او را مگر برکت و خوشی را یعنی ہیچ نقصانے ندارد اگر آب دیگر میریزید برکت افزون میگردد و نظر آن قوم در عالم اسباب افتادہ پرسیدند کہ آب در اداوہ بحرارت آفتاب خشک نگردد پس آنحضرت نیز تدبیر از ہمین عالم کرد و اگر ساکت می ماندند و بفضل علم آن حضرت اکتفا میکردند نیز رسیدہ آن آب بتمام و کمال و ہرگز آفتاب را راہ تصرف دران نمی بود خشک و نزدد و تسبب در راہ یقین و عالم قدرت سد راہ مقصود است واللہ علی کل شئی قدیر و درین حدیث استحباب تبرک است بہ بقیہ آب وضو و پس ماندہ آنحضرت و نقل آن ببلاد و مواضع بعیدہ مانند آب زمزم و آن حضرت چون در مدینہ میبود آب زمزم را از حاکم مکہ می طلبید و تبرک می ساخت و فضل وارثان او کہ علماء و صلحا اند و تبرک با ثار و انوار ایشان ہمبرین قیاس است - رواہ النسائی - وعن عائشۃ - رضی اللہ عنہا - قالت امر رسول اللہ - گفت عائشہ امر کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ببناء المسجد فی الدور - ببر آوردن مسجد در سراہا و محلہ ہا و قبیلہ ہا اگر بقصد ضرار نباشد تا ہر قومے در محلہ خود جماعت میکردہ باشند - وان ینظف ویطیب - وامر کرد کہ پاکیزہ داشتہ شوند مسجد ہا و خوشبو گردانیدہ شوند بقصد تعظیم این بقعہ و حضور ملائکہ و نشاط مومنان و ینظف ویطیب بیاء و تاء ہر دو ضبط کردہ شدہ اند - رواہ ابوداؤد والترمذی وابن ماجۃ - وعن ابن عباس رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما امرت بتشیید المساجد - امر کردہ نشدہ ام من از نزد خدا تعالی بہ برافراشتن و آراستن و نقش و نگار کردن مسجد ہا - قال ابن عباس - گفت ابن عباس برای خبر دادن از فعل مردم بعد از آن حضرت نظر بعادت نفوس آدمیان - لتزخرفنہا - ہر آئینہ مزخرف می کنید شما مسجد ہا را - کما زخرفت الیہود والنصاری - چنانکہ مزخرف کردند یہود و نصاری و زخرف در اصل طلا و کمال حسن چیزے را گویند یعنی نقش خواہند کرد در وے اندود خواہند ساخت بطلا و بعض متاخران آن را تجویز کردہ گفتہ اند کہ مردم خانہ ہا شید و مزخرف و مطلا میسازند اگر مسجد را بخشت و گل سادہ بنا کنیم شاید کہ در نظر عوام خوار نماید و حقیر در آید - رواہ ابوداؤد - وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان من اشراط الساعۃ ان یتباہی الناس فی المساجد - بدرستیکہ از علامات قیامت است کہ تفاخر کنند و بنازند مردم بمسجد ہا و تحسین بنا و تزئین و تنقیش و تطویل آن بطریق سمعہ و ریا تا مردم مدح و ثنائے ایشان گویند

رواہ ابوداؤد والنسائی والدارمی وابن ماجۃ۔ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عرضت علی اجور
امتی۔ عرض کردہ شد بر من ونمودہ شد مرا عملہائے امت من کہ بر آن ثواب می یابند۔ حتی القذاۃ یخرجہا الرجل
من المسجد تا خس وخاشاک وگرد وخاک کہ بیرون می آرد او را مرد از مسجد وقذی آنچہ در چشم وآب افتد از خاک وخاشاک
وچرک ودر اینجا اشارتست کہ مسجد مشابہ چشم انسان ست کہ آثار می کشد زروحانیت وی از آن یا مانند آب زلال است
از چشمۂ حیات معنوی کہ بدان تبرہ می گردد وہرکہ پاک دارد آن را از آن منظور نظر رحمت وسیراب شراب صفوت گردد
وعرضت علی ذنوب امتی۔ وعرض کردہ شد بر من گناہان امت من فلم ار ذنبا اعظم۔ پس ندیدم ہیچ گناہی بزرگ تر
من سورۃ من القرآن۔ از فراموش کردن سورہ از قرآن۔ او آیۃ۔ یا فراموش کردن آیتی۔ اوتیہا الرجل ثم نسیہا
کہ دادہ شد آن سورہ یا آن آیت مرد را پس فراموش کرد آن را او درین زجر وتشدید ست بر فراموش کنندۂ قرآن بعد
از یاد گرفتن وبعضے از علمائے شافعیہ آن را از کبائر شمردہ اند اعاذنا اللہ منہ۔ رواہ الترمذی وابوداؤد۔ وعن
بریدۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بشر المشائین فی الظلم الی المساجد۔ گفت بریدہ بن اسلمی کہ صحابی مشہور است
ومیمون پیغمبر خدا بشارت دہ مر روندگان را در تاریکی ہا بمسجد ہا۔ بالنور التام یوم القیمۃ۔ بروشنائی تمام در روز قیامت تلمیح ست بقول
حق عز وجل نورہم یسعی بین ایدیہم وبایمانہم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا) رواہ الترمذی وابوداؤد ورواہ ابن ماجۃ عن سہل بن
سعد وانس۔ وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا رایتم الرجل یتعاہد المسجد۔ وقتیکہ بہ بینید
مردی را کہ تعہد وتفقد میکند مسجد را وخبر میگیرد از وے وملازمت می نماید او را بمحافظت نمودن ومرمت کردن وجاروب دادن
ونماز گزاردن وبعبادت مشغول شدن وذکر کردن ودرس علوم دینی گفتن وامثال آن علی واجل اقسام نعاہد اند فاشہدوا
لہ بالایمان۔ چون کسے را ببینید کہ این چنین میکند پس گواہی دہید وحکم کنید بقطع مراد را کہ وے مومن ست۔ فان اللہ
یقول۔ زیرا کہ خدا تعالی میفرماید۔ انما یعمر مساجد اللہ من آمن باللہ والیوم الآخر۔ معمور میدارد مسجد ہائے خدا را مگر کسیکہ
ایمان آوردہ است بخدا وروز آخرت۔ رواہ الترمذی وابن ماجۃ والدارمی۔ وعن عثمان بن مظعون قال۔ گفت
عثمان بن مظعون۔ یا رسول اللہ ائذن لنا فی الاختصاء۔ دستوری دہ ما را در خصی شدن تا از خطرۂ زنا وخواطر آن باز
رہیم۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لیس منا من خصی۔ نیست از ما وبر طریقہ وسنت ما کسیکہ خصی
سازد دیگری را۔ ولا اختصی۔ ونہ کسیکہ خصی شود از خود۔ لان خصاء امتی الصیام۔ بدرستیکہ خصی شدن امت من روزہ
داشتن است کہ بدان شکست شہوت طبعی ونفسانی حاصل میشود خصوصاً در وقتیکہ امساک جوارح واعضا وقوی از نامشروعات
ونامرضیات بآن ضم گردد۔ فقال۔ پس گفت عثمان بن مظعون۔ ائذن لنا فی السیاحۃ۔ اذن کن ما را ودستوری دہ
برفتن در زمین وگشتن در آفاق عالم۔ فقال ان سیاحۃ امتی الجہاد فی سبیل اللہ۔ پس گفت آنحضرت بدرستیکہ
سیاحت امت من رفتن است از برائے جہاد در راہ خدا وکارزار کردن با کافران یعنی رفتن وگشتن در زمین کہ محمود است

از برائے ہماوست باقی بیہودہ در زمین گشتن چیزے نیست و در حدیث دیگر آمدہ است کہ لا سیاحة فی الاسلام۔ فقال۔ پس گفت عثمان بن مظعون۔ ائذن لنا فی الترہب۔ اذن کن مارا در رہبانیت چنانکہ بعض اہل کتاب مے کردند عزلت میگزیدند و مشاغل دنیا و لذات آن را بالکلیہ ترک میدادند و گرد زنان تعطائی گردیدند و از ہمہ کس و ہمہ چیز یکسوی شدند و ایشان را راہب می گویند و ترہب در اصل از رہب است بمعنی خوف۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت کہ۔ ان ترہب امتی الجلوس فی المساجد انتظار الصلوٰة۔ بدرستیکہ ترہب امت من نشستن است در مسجد ہا بانتظار نماز کہ از ہمہ کس و ہمہ چیز رو گردانیدہ متوجہ بہ پروردگار می نشینند و آن ترہب کہ رہبان می کردند چیزے نیست و عاقبت آن محمود نہ و آن را نیز بسر نمی برند۔ رواہ فی شرح السنة۔ وعن عبد الرحمن بن عایش۔ بہ تحتانیہ و شین معجمہ اختلاف است در صحبت وی و ابوحاتم گفتہ کہ ہر کہ گفتہ است در روایت وی سمعت رسول اللہ خطا کردہ و اللہ اعلم۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رایت ربی۔ دیدم پروردگار خود را عز و جل اگر این دیدن در خواب است چنانکہ در روایتی آمدہ پس اشکالی ندارد و اگر در بیداری ست چنانکہ در روایت دیگر آمدہ است پس این از خصائص آنحضرت ست چنانکہ در شب معراج بر قول مختار یا مدل است بدیدن مثالی بتمثیل حق جل و علا بدان مثال۔ فی احسن صورة۔ در نیکو صورتی اگر این بیان صفت و شان حق است پس مراد بصورت صفت است کہ متجلی بصفت جمال و لطف و کرم بود و اطلاق صورت بر صفت شائع است چنانکہ گویند صورت حال چنین است و صورت مسئلہ این ست و اگر بیان حال خود میکند کہ من دران وقت در صورت خوب و حال مرغوب بودم فلا اشکال خود چون نباشد کہ وقت شہود خاص و تجلی تام و انعام عام بود۔ قال فیم یختصم الملاء الاعلی۔ گفت پروردگار تعالی و پرسید از من کہ در چہ چیز خصومت می کنند ملائکہ و ملاء جماعت از اکابر و اشراف قوم را گویند و مراد آن ست کہ کدام اعمال است کہ فرشتگان در فضیلت آن بحث و گفتگو دارند یا در برداشتن آن و صعود قبول منازعت و مسابقت می نمایند یا رشک می برند بر آدمیان در ان فضائل و رغائب کہ با وجود شہوات جسمانی بدان مخصوص و متمیز می شوند۔ قلت۔ می فرماید آن حضرت کہ گفتم من در برابر این سوال پروردگار۔ انت اعلم۔ تو دانا تری کہ کدام است آن اعمال۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ فوضع کفہ بین کتفی۔ پس نہاد پروردگار تعالی دست قدرت و انعام خود را میان دو شانہ من کنایت است از تخصیص وے بمزید فضل و کرم و اکرام و انعام چنانکہ ملوک بعض از خادمان خود کنند چون خواہند کہ مخصوص گردانند ایشان را بمزید قرب و افاضہ نعم۔ فوجدت بردہا بین ثدیی۔ پس یافتم من سردی دست مولی تعالی را در میان دو پستان خود کنایت است از وصول اثر فیض بقلب شریف و حصول برد یقین و چون حصول این اثر موجب حصول علوم و اتساع نبعض آن بود فرمود فعلمت ما فی السموات و الارض۔ پس دانستم ہر چہ در آسمان ہا و ہر چہ در زمین بود عبارت است از حصول تمامہ علوم جزوی و کلی و احاطہ آن۔ و تلا۔ و خواند آنحضرت مناسب این حال و بقصد استشہاد بر امکان آن این آیت را کہ۔ و کذلک نری ابراہیم ملکوت السموات و الارض۔ و ہمچنین نمودیم ابراہیم خلیل اللہ علیہ الصلوٰة والسلام را ملک عظیم تمامہ آسمانہا و زمین را۔ و لیکون من الموقنین۔ و تا آنکہ گردد ابراہیم از یقین کنندگان بوجود ذات و صفات و توحید

واہل تحقیق گفتہ اند کہ تفاوت است درمیان این دو روایت زیرا کہ خلیل علیہ السلام ملک آسمان وزمین را دید وحبیب ہرچہ در آسمان وزمین بود حالی از ذات وصفات وظواہر وبواطن ہمہ را دید وخلیل حاصل شد مراد را یقین بوجوب ذاتی ووحدت حق بعد از دیدن ملکوت آسمان وزمین چنانکہ حال اہل استدلال وارباب سلوک ومحبان وطالبان میباشد وحبیب حاصل شد مراد را الیقین ووصول الی اللہ اول پس از ان دانست عالم را وحقائق آن را چنانکہ شان مجذوبان ومحبوبان ومطلوبان ست واول موافق است بقول ما رأیت شیئا الا رأیت اللہ بعدہ وثانی بہ ما رأیت شیئا الا رأیت اللہ قبلہ وثم سلن نابینہا - رواہ الدارمی مرسلا - روایت کرد این حدیث را دارمی از عبدالرحمن بن عایش کہ از تابعین ست بطریق ارسال -

وللترمذی نحوہ - ومر ترمذی را مانند این حدیث است باختلاف در بعض الفاظ - عنہ وعن ابن عباس ومعاذ بن جبل - از عبدالرحمن مذکور مر از ابن عباس واز معاذ بن جبل - وزاد فیہ - وزیادہ کردہ است ترمذی در حدیث این را کہ - قال یا گفت پروردگار تعالی بعد از افاضۂ علوم و اعادہ کرد سوال را کہ - یا محمد ہل تدری فیم یختصم الملأ الاعلی - ای محمد آیا در می یابی کہ درچہ چیز خصومت می کنند ملائکہ - قلت نعم - این بار گفتم آرے می دانم درچہ چیز خصومت میکنند - فی الکفارات خصومت میکنند درکفارات یعنی در اعمالے کہ سبب بخشیدن وپوشیدن گناہان می گردند - والکفارات المکث فی المساجد بعد الصلوات وآن اعمال کہ کفارات گناہان می شوند سہ اند یکے از انہا درنگ کردن در مسجد بعد از نماز ہا مشغول بذکر ودعا یا برای انتظار نماز ہای دیگر - والمشی علی الاقدام الی الجماعات - دوم رفتن بر پاہا یعنی پیادہ رفتن بسوی جماعت ہای نماز - و ابلاغ الوضوء فی المکارہ - سوم رسانیدن وضو بحد کمال واسباغ او در احوالی کہ مکروہ وناخوش دارد طبیعت آن را چنانکہ در حال مرض وسردی ہوا - ومن فعل ذلک عاش بخیر - وہر کس کہ بکند آن را زندگانی می کند بنیکی - ومات بخیر - ومی میرد بر نیکی وکان من خطیئتہ کیوم ولدتہ امہ - ومی گردد پاک از گناہان خود ہمچو در روز زائیدن مادر او را - وقال - وگفت پروردگار تعالی - یا محمد اذا صلیت فقل - ای محمد چون نماز بگذاری پس بگو وبخوان بعد از نماز این دعا را - اللہم انی اسألک فعل الخیرات - خداوندا بدرستیکہ من سوال میکنم ترا کردن نیکیہا را - وترک المنکرات - وگذاشتن کار ہای بد را کہ ناشناختہ شدہ وناآشنا اند در دین - وحب المساکین - وسوال میکنم دوستی مسکینان را کہ ایشان را دوست دارم من یا ایشان دوست دارند مرا آں یکی ست چون ایشان را دوست دارم ایشان نیز مرا دوست خواہند داشت چہ ہر کس دوست دارد خود را دوست دارد محبت یکی ست در جانبین پرتو انداختہ محب محبوب ست ومحبوب محب - واذا اردت بعبادک فتنۃ - وچون خواہی بہ بندگان خود ابتلاء وآزمایش وگمراہی در دین یعنی بلای بغرضی کہ بدان بیم زوال ایمان باشد - فاقبضنی الیک غیر مفتون - پس بمیران مرا پیش از آنکہ گرفتار فتنہ شوم ودین وایمان از دست وہم این دعا وامثال این برای تعلیم امت وترسانیدن ایشان است - قال - گفت پروردگار تعالی برائے زیادت تعلیم پیغمبر خود صلی اللہ علیہ وسلم بعد از آن کہ بیان کرد کفارات را یا گفت آن حضرت برائے زیادت بیان بابت حصول علم از جانب حق - والدرجات - وعلمہائے

که بآن قدر و مرتبه بندگان در درگاه حق بلند گردد نیز سه اند - افشاء السلام - یکی فاش گفتن سلام یعنی ظاهر و پیدا گفتن سلام
بر آشنا و بیگانه - واطعام الطعام - دوم خورانیدن طعام بمسکینان و محتاجان و تصدق کردن بر ایشان و امداد و اعانت
نمودن ایشان را - والصلوٰۃ باللیل والناس نیام - سوم نماز گزاردن بشب در حالتی که مردم در خواب باشند که آن بصدق
و اخلاص نزدیک ترست و مشقت و ریاضت در ان بیشتر اشارت ست باجتماع صفت تواضع و جود و عبادت بلیت شرف
مرد بجود ست و کرامت بسجود و بهتر که این هر دو ندارد و عدمش به از وجود و بهتر - لفظ نه الحدیث کما فی المصابیح - ولفظ این حدیث
بر ان وجهے که در مصابیح ست - لم اجده عن عبد الرحمن الا فی شرح السنۃ - نیافتم من آن را از عبد الرحمن بن عایش
مگر در شرح سنت که آن نیز تصنیف صاحب مصابیح ست - وعن ابی امامۃ قال - گفت ابو امامه باهلی که صحابی ست
وابو امامه از تابعین نیز هست مشهور همین صحابی ست - قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلثۃ کلهم ضامن علی اللہ - سه کس
اند که همه ایشان خداوند ضمان اند که واجب ست بر خدا بجهت وعده وے که تخلف نمیکند که نگاه دارد ایشان را از فتنه و خسارت
و ضرر آفت دنیا و دین - رجل خرج غازیا فی سبیل اللہ - یکے از ان سه کس مردے ست که بیرون آمد قصد کننده غزا را
در راه خدا - فهو ضامن علی اللہ - پس وے خداوند ضمان است بر خدا - حتی یتوفاه فیدخله الجنۃ - تا آنکه بمیراند او را خدا
پس در آورد او را در بهشت این سعادت دینی ست - او یرده بما نال من اجر - یا باز گرداند او را زنده با نچه یافته است از ثواب غزا
این نیز سعادت دینی است - او غنیمۃ - یا باز گرداند با نچه یافته است از مال غنیمت این سعادت دنیاست بر هر تقدیر سود و سعادت
دنیا یا دین حاصل است - ورجل راح الی المسجد - دوم مردی ست که رفته است بسوی مسجد - فهو ضامن علی اللہ - پس وی هم خداوند ضمان ست بر خدا
و واجب ست بر خدا حفظ و رعایت و وقایت و اجر و ثواب وی - ورجل دخل بیته بسلام - سوم مردی است که در آمده است خانه خود را
بسلام - فهو ضامن علی اللہ - پس وی نیز ضامن است بر خدا و در آمدن در خانه بسلام دو معنی دارد یکی آنکه نزد در آمدن در
خانه سلام گوید بر اهل خانه و ضمانت در اینجا بحصول خیر و برکت در وے و در اهل خانه او ست دوم آنکه لازم گیرد خانه را و بیرون
نیاید از ان برائے طلب امن و سلامت از صحبت خلق و مضمون در اینجا سلامت از آفات و فتن است و چون مراد درین
دو قسم اخیر ظاهر بود تصریح بدان نفرمود - رواه ابو داود - وعنه - و هم از ابی امامه است - قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم من خرج من بیته متطهرا - کسیکه بیرون آید از خانه خود بطهارت - الی صلوٰۃ مکتوبۃ - بسوی نماز فرض - فاجره
کاجر الحاج المحرم - پس اجر او همچو اجر کسے ست که بحج بر آینده است احرام بسته نماز مشبه بحج است و وضو مشبه باحرام و وجه
تشبیه ثبوت اجر و ثواب است از وقت بر آمدن از خانه تا وقت باز آمدن بخانه چنانکه در باب فضیلت حج واقع شده است
نه مساوات در ثواب بجمیع وجوه یا این از باب الحاق ناقص بکامل ست از جهت مبالغه در ترغیب و الاجر بقدر تعب ست
اگرچه نماز از جهت ذات اهم و ارجح ست - ومن خرج الی تسبیح الضحی - و کسیکه بیرون آید بسوے نماز چاشت تسبیح و سبحه
بضم نماز نفل را گویند - لا ینصبه الا ایاه - و در تعب و مشقت نه در آرد او را - اگر تسبیح ضحی یعنی خالص بقصد نماز بر آید بی شوب

سمعہ و ریا و غرضی دیگر۔ فاجرۃ کاجر المعتمر۔ پس ثواب آنکس ہمچو ثواب کسی ست کہ عمرہ بجا می آورد و عمرہ نسبت بحج
ہمچو نماز نفل است نسبت بنماز فرض۔ وصلوٰۃ علی اثر صلوٰۃ لا لغو بینہما۔ و نمازی بر پے نمازی دیگر کہ نیست کلام بیہودہ
در دے۔ کتاب فی علیین۔ علے ست مکتوب در دیوان حفظہ یا در اعلے مراتب و اشرف آن ست و گفتہ اند کہ علیین
نام مقامی ست در آسمان ہفتم۔ رواہ احمد و ابو داؤد۔ **وعن ابی ہریرۃ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا
مررتم برياض الجنۃ فارتعوا۔ و وقتیکہ بگذرید شما بمرغزار ہا و بستانہای بہشت پس بچرید۔ قیل۔ گفتہ شد۔ یا رسول اللہ وما
ریاض الجنۃ۔ وچیست ریاض جنت۔ قال المساجد۔ گفت ریاض جنت مسجد ہاست کہ عمل دروی سبب در آمدن در
ریاض جنت است قیل۔ پرسیدہ شد۔ وما الرتع۔ وچیست چریدن یعنی چیست کہ می باید چرید۔ یا رسول اللہ قال
سبحان اللہ والحمد للہ ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر رواہ الترمذی۔ **وعنہ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اتی المسجد
لشیئ فہو حظہ۔ کسیکہ بیاید مسجد را برای چیزے یعنی غرضی و کار دینی یا دنیاوی پس ہمان چیز نصیب اوست و حاصل
وقت اوست مضمون ایں حدیث فردے ست از افراد انما الاعمال بالنیات۔ رواہ ابو داؤد۔ **وعن فاطمۃ**
بنت الحسین عن جدتہا فاطمۃ الکبریٰ۔ رضی اللہ عنہما تابعیہ ہاشمیہ است خواہر علی ابن الحسین زین العابدین تزوج کرد او را
حسن بن الحسین بن علی بن ابی طالب وچون وفات یافت زوج او تزوج کرد عمرو بن عثمان بن عفان روایت است از فاطمہ
صغریٰ دختر امام حسین از جدۂ وے کہ فاطمۂ زہرا است رضی اللہ عنہم۔ قالت کان النبی۔ گفت بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
اذا دخل المسجد۔ چون می در آمد مسجد را۔ صلی علی محمد وسلم صلوٰۃ میفرستاد بر پیغمبر و سلام یعنی میگفت صلی اللہ علی محمد وسلم
یا اللہم صل علی محمد وسلم۔ وقال۔ و می گفت۔ رب اغفرلی ذنوبی۔ خداوندا بیامرز مرا گناہان مرا و نمی گفت اللہم
صل علی یا صلی اللہ علی و اللہم اغفر لمحمد از جہت تعلیم امت است لفظے را کہ بدان تکلم نمایند یا مناسبتی کہ این اسم شریف
را بصلوٰۃ و رحمت ست و انکسارے کہ در اللہم اغفرلی ست۔ وافتح لی ابواب رحمتک۔ و بکشا مرا در ہاے مہربانی خود را
واذا خرج۔ وچون بیرون می آمد آن حضرت از مسجد میگفت۔ صلی علی محمد وسلم وقال رب اغفرلی ذنوبی وافتح لی ابواب
فضلک رواہ الترمذی و احمد و ابن ماجۃ وفی روایتہما۔ و در روایت احمد و ابن ماجہ اینچنین آمدہ است کہ۔ قالت۔
گفت فاطمہ رضی اللہ عنہا۔ اذا دخل المسجد۔ چون می در آمد آنحضرت مسجد را۔ وکذا اذا خرج۔ و ہمچنین وقتیکہ بیرون می آمد۔ قال
میگفت۔ بسم اللہ والسلام علی رسول اللہ بدل۔ بجاے صلی علی محمد وسلم۔ وقال الترمذی لیس اسنادہ بمتصل۔ وگفتہ است
ترمذی نیست اسناد این حدیث متصل۔ و فاطمۃ بنت الحسین لم تدرک فاطمۃ الکبریٰ۔ و فاطمہ دختر امام حسین در نیافتہ
است فاطمۂ بزرگ را چہ امام حسین در وقت وفات فاطمہ زہرا ہشت سالہ بیش نبودند پس البتہ راوی درین متروک است
وعن عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جدہ قال نہی رسول اللہ۔ نہی کرد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم عن تناشد
الاشعار فی المسجد۔ از خواندن شعر ہا در مسجد مراد شعر زور و باطل است کہ خواندن آن نامشروع است خصوصا در مسجد

که مکان طاعت و عبادت است اما شعر که در توحید باری سبحانه و تعالی و نعت رسول الله صلی الله علیه وسلم و تابعان وی
رضی الله عنهم و مواعظ و نصائح باشد بهمه حال در همه جا محمود و مستحسن است و آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای حسان
که مدح وی و هجو دشمنان وی می گفت در مسجد منبری برپا می کرد و میفرمود که روح قدس تائید می کند حسان را مادام
که مخاصمت و معارضت میکند از پیغمبر خدا. وعن البیع والاشتراء فیه. و نهی میکرد از فروختن و خریدن در مسجد و دیگر معاملات
دنیا همبرین قیاس است. وان تحلق الناس یوم الجمعة قبل الصلوٰۃ فی المسجد. و نهی کرد از حلقه کرده نشستن مردم روز جمعه پیش
از نماز در مسجد اگرچه برای مذاکرهٔ علم و مشغولی ذکر باشد و در بیان سبب نهی چند وجه گفته اند یکی آنکه تحلق مخالف هیئت اجتماع
مصلیان است دیگر آنکه اجتماع برای نماز جمعه کاری بزرگ است که تا از آن فارغ نشوند مشغول شدن بکاری دیگر
گنجایش ندارد و تحلق پیش از آن موهم غفلت از آن است و باین دو وجه نهی مخصوص تحلق در وقت خطبه نباشد سوم آنکه
در وقت انصات و اشتغال باستماع خطبه و توجه بآن است و باین وجه مراد نهی از تحلق نزد خطبه باشد و نیز نهی در دو وجه اول تنزیهی
میباشد و در سوم تحریمی. رواه ابوداؤد والترمذی. وعن ابی هریرة رضی الله عنه. قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا رأیتم من یبیع او یبتاع فی المسجد. چون ببینید کسی را که میفروشد یا میخرد در مسجد. فقولوا. پس بگوئید. لا اربح الله
تجارتک. سودمند نگرداند خدا تعالی سوداگری ترا. واذا رأیتم من ینشد فیه ضالة. و چون ببینید کسی را که میجوید در مسجد گم شده
را. فقولوا لا ردها الله علیک. پس بگوئید باز نگرداند و نرساند آن را خدا تعالی برتو. رواه الترمذی والدارمی. وعن
حکیم بن حزام. بحاء مهمله مکسوره و زای برادرزادهٔ ام المؤمنین خدیجه است ولادت او پیش از عام الفیل است بسیزده
سال و عمر او صد و بیست سال بود شصت در جاهلیت و شصت در اسلام از اشراف قریش و فضلای قوم است باقی
احوال وی در جای دیگر ثبت یافته است. قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یستقاد فی المسجد. نهی کرد آنحضرت از
طلب قصاص کردن و کشتن قاتل در مسجد. وان ینشد فیه الاشعار. و از خواندن اشعار در مسجد. وان تقام فیه الحدود. و برپا کردن
حدها مثل حد زنا و حد شرب و جز آن در مسجد و باید که بعد از ثبوت حد و قصاص زدن و کشتن بیرون مسجد کنند. رواه ابوداؤد
فی سننه. روایت کرد این حدیث را ابوداؤد در سنن خود. وصاحب جامع الاصول فیه عن حکیم. و روایت کرد صاحب
جامع الاصول در جامع الاصول از حکیم بی نسبت ابن حزام و ظاهر آن است که مراد همین حکیم ابن حزام خواهد بود چه حکیم از صحابه
یکی همین حکیم بن حزام است دیگر حکیم بن معاویة التمیمی است و در صحبت وی اختلاف است والله اعلم. وفی المصابیح عن
جابر. و روایت کرده در مصابیح از جابر و این در اصول یافته نشده است. وعن معاویة بن قرة عن ابیه. تابعی عالم
عامل ولادت او یوم الجمل ذکر کرده او را ابن حبان در ثقات در یافت هفتاد تن را از صحابه روایت میکند از پدر خود
و روایت می کند از وی قتاده و شعبه و اعمش و جز ایشان. ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن هاتین الشجرتین.
معاویه بن قره از پدرش قره بضم قاف و تشدید را روایت کرد که آن حضرت نهی کرد از خوردن این دو درخت.

یعنی البصل والثوم - این تفسیر از راوی ست که گفت مراد این شجره پیاز و سیر ست - وقال - وگفت آن حضرت من
اکلها فلا یقربن مسجدنا - کسیکه بخورد آنهارا پس باید که نزدیک نیاید مسجد مارا مبالغه است در منع در آمدن مسجد که نزدیک آن
نگردد چه جای در آمدن - وقال ان کنتم لابد آکلیها - وگفت آن حضرت اگر هستید شما ناچار خورنده این دو درخت - فامیتوهما
طبخا - پس بمیرانید یعنی دور کنید بوی آنهارا به پختن و سابقاً معلوم شد که هرچه بوی بد دارد از ماکولات وجز آن داخل است
درین حکم و مراد به مسجد عام تر است مخصوص بمسجد نبوی نیست و مجالس و مجامع خیر هم برین قیاس اند - رواه ابوداود
وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الارض کلها مسجد - زمین همه حکم مسجد دارد که نماز در روی
جائز است بی کراهت - الا المقبرة والحمام - مگر مقبره و حمام اما مقبره از جهت آنکه غالب در وی قذارت و اختلاط
تربت اوست بانچه جدا میگردد از مرده یا از نجاست و اگر مکان طاهر و نظیف باشد پس هیچ باکی نیست و کراهتی نه
وبعض برآنند که نماز در مقبره مکروه است مطلقاً از جهت ظاهر این حدیث اما نماز بجانب قبر حرام است باتفاق اگر
بقصد تعظیم باشد و اگرنه حکم مقبره دارد اما حمام از جهت آنکه محل کشف عورات و ماوای شیاطین است - رواه ابوداود
والترمذی والدارمی - وعن ابن عمر رضی الله عنهما - قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یصلی فی سبعة
مواطن - نهی کرد آن حضرت از نماز گزاردن در هفت جا - فی المزبلة - بفتح با و ضم آن جای سرگین انداختن و زبل
بکسر زای سرگین و دیگر نجاسات در حکم آن ست بلکه بعض سخت تر از ان - والمجزرة - بجیم و زای و در جای ذبح کردن حیوانات
از جهت محاذات نجاسات - والمقبرة - و در مقبره چنانکه گذشت - وقارعة الطریق - و در میان راه که جای پاکوب
مردم است که می گذرند از ان از جهت شغل خاطر به گذرندگان و تنگ کردن جای بر ایشان و نیز اگر مردم بی ضرورت
از پیش نماز بگذرند آثم شوند و اگر ایشان را ضرورتی باشد مصلی بزه کار می شود - وفی الحمام - و در حمام چنانکه گذشت -
وفی معاطن الابل - و در جای نشاندن شتران تا از رمیدن ایشان تشویش راه نیابد - وفوق ظهر بیت الله - و بر پشت
خانه کعبه از جهت تادب - رواه الترمذی وابن ماجة - وعن ابی هریرة رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم صلوا فی مرابض الغنم - بگزارید نماز در جای نشستن گوسفندان - ولا تصلوا فی اعطان الابل - و مگزارید در
نشستنگاه شتران بجهت آنکه مذکور شد که تنفر شتران موجب تشویش ست بخلاف گوسفندان که تنفری ندارند و تشویش
نمی رسانند - رواه الترمذی - و اختلاف کرده اند در آنکه نهی برای تحریم است یا تنزیه و بر هر تقدیر علت نهی نه آنست
که مکان نجس ست والا جائز نباشد و اماکن نجسه منحصر نیست در ان و نیز برین تقدیر ظاهر آن بود که می گفتند نهی کرد از گزاردن
نماز در مکان نجس بلکه علت همسایگی نجاست و قرب اوست حتی که اگر بساطی گسترده باشند و بالای سجاده نماز کنند
نیز مکروه است - وعن ابن عباس قال لعن رسول الله - گفت ابن عباس لعنت کرده است پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم زائرات القبور - زنان را که زیارت کنند قبرها را بدانکه آن حضرت در ابتدای حال منع کرده بود از زیارت قبورها

مردان را و زنان را پس از ان رخصت کرد و فرمود نہی میکردم شما را از زیارت قبور اکنون زیارت کنید آنہا را پس بعض میگویند
که این رخصت شامل ست مردان و زنان را اگرچہ بصیغۂ مذکور واقع شده چنانکه عادت شرع ست در اغلب احکام که
خطاب بمردان میکنند و زنان نیز در اخل اند دران و بعض گویند رخصت مخصوص بمردان است و زنان باقی اند بر نہی از جہت
کثرت جزع و نوحه گری و این حدیث اگر بعد از رخصت مردان است چنانکه ظاہر است موید این قول ست - والمتخذین علیہا
المساجد والسرج - و لعنت کرده است رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم کسانی را که میگیرند بر قبور مسجد ہا یعنی سجده برند گان بجانب
قبور بقصد تعظیم چنانکه گذشت و کسانے را که می گیرند چراغہا را بر قبور بقصد تعظیم و نزد بعض حرام ست اگرچه نه بقصد تعظیم باشد
از جہت اسراف و تضییع مال و بعض گویند که اگر آن جا رہگذر مردم باشد یا در سایه چراغ کاری میکرده باشند جائز است و درین
صورت چراغ گرفتن بجہت قبر نیست بلکه بجہت کارے دیگر ست که قبر دران منظور نیست - رواه ابوداؤد والترمذی والنسائی

وعن ابی امامۃ قال ان حبراً من الیہود سال النبی - گفت ابو امامه که دانشمندی از یہود پرسید پیغمبر را صلی اللہ علیہ
وسلم ای البقاع خیر - که این از جا ہا بہتر است و این متضمن سوال از بدترین بقعه ہا نیز ہست کما لا یخفی - فسکت عنه - پس
خاموش ماند آنحضرت از جواب این سوال - وقال - و گفت آن حضرت - اسکت حتی یجیء جبرئیل - خاموش میباشم تا آنکه
بیاید جبرئیل - فسکت - پس خاموش ماند آن حضرت تا آمدن جبرئیل - وجاء جبرئیل - و آمد جبرئیل علیہ السلام - فسال - پس
پرسید آنحضرت - فقال ما المسئول عنہا باعلم من السائل - پس گفت جبرئیل نیست آنکه سوال کرده شده است از بقاع که
کدام یکی از انہا خیر ست داناتر از سوال کننده یعنی من ہم نمیدانم که بہترین بقعه ہا کدام است چنانکه شما نمیدانید - ولکن اسال
ربی - ولیکن میپرسم پروردگار خود را - تبارک و تعالی ثم قال - پس تر گفت - جبرئیل یا محمد انی دنوت من اللہ دنواً - من
نزدیک شدم از درگاه خدا نزدیک شدنی که - ما دنوت منه قط - نزدیک نشده بودم در مدت عمر از آنجناب ہرگز - قال -
گفت آنحضرت - وکیف کان - و چگونه بود آن نزدیکی تو از اللہ تعالی - یا جبرئیل قال - گفت جبرئیل - کان بینی وبینه -
بود میان من و میان خدا - سبعون الف حجاب من نور - ہفتاد ہزار پرده از نور متن نور از جہت آن گفت که جبرئیل
روحانیست آن جا حجاب ظلمانی و جسمانی وجود ندارد و باید دانست که این حجب نسبت بمخلوقات است نه نسبت بخالق و
حق سبحانه محجوب نیست محجوب بندگانند چنانکه حجاب آفتاب نسبت باعمی که محجوب اوست نه آفتاب و حجاب خلق از خالق دو قسم است
ظلمانی جسمانی و نورانی روحانی و آدمیان بعض محجوب اند برویت نعم از منعم و بعض برویت اسباب از مسبب و بعضی برویت
شہوات مباحه یا محرمه و دیگر حجابہای طبیعی و نفسانی و ملائکه و بعضے از آدمیان مقرب محجوب اند بمعانی اسما و صفات و
افعال حق و کروبیان محجوب اند بنور مہابت و عظمت و کبریا و جلال و قدس **بیت** بدر در ہمه پرده ہای خیال ✤ نماند
سراپرده الا جلال ✤ و بالجملہ صفات پرده ذات اند و انه لیغان علی قلبی ہم ازین قبیل ست و ہیچکس نسبت بذات اقدس
بے پرده نیست و اگر پرده نباشد کائنات ہمه بنور ذات سوخته گردد **بیت** ہست از پس پرده گفت و گوی من و تو چون

پردہ برافتد نہ تو مانے ونہ من چہ رمزے ازین معنے در اول کتاب نیز گذشتہ است واللہ اعلم پس جبرئیل میگوید کہ بنہایت
مرتبۂ قرب رسیدم واز حق سبحانہ پرسیدم - فقال - پس گفت وی سبحانہ - شر البقاع اسواقہا - بدترین جایہا بازارہاست
وخیر البقاع مساجدہا - وبہترین جاہا مسجد ہاست - رواہ ابن حبان فی صحیحہ عن ابن عمر - روایت کرد این حدیث را
ابن حبان در صحیح خود از ابن عمر در اصل کتاب درین موضع بیاض است

الفصل الثالث عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ - قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول - گفت
ابو ہریرہ شنیدم آن حضرت را کہ میفرمود - من جاء مسجدی ہذا - کسیکہ بیاید بمسجد مرا کہ این مسجد عظیم الشان واضح البرہان است
ومساجد دیگر تابع وے وفرع وے خواہند بود درین حکم - لم یأت الا لخیر یتعلمہ او یعلمہ - نیاید مگر برای کار نیک کہ خود بیاموزد
یا بیاموزاند دیگری را و نماز وذکر و اعتکاف نیز ہمین حکم دارند وتخصیص تعلم از جہت اظہار فضیلت اوست - فہو بمنزلۃ المجاہد
فی سبیل اللہ - پس آن کس در اجر وثواب بسبب مجاہدہ نفس ہمچو کسی ست کہ جہاد میکند در راہ خدا - ومن جاء لغیر ذلک - وکسیکہ
بیاید برای کار دیگر جز امر خیر ہمچو لہو ولعب وعبث ومرور - فہو بمنزلۃ الرجل ینظر الی متاع غیرہ - پس آن کس ہمچو مردیست
کہ می نگرد بجانب متاع دیگری کہ این مرد آن متاع ندارد وحسرت میخورد این کس نیز در آخرت چو ثواب آنکس کہ درین مسجد
خیر کردہ است می بیند حسرت میخورد و متألم میگردد کہ چرا ازین دولت محروم ماندم - رواہ ابن ماجۃ والبیہقی فی شعب الایمان
وعن الحسن مرسلا قال قال رسول اللہ - روایت است از حسن بصری کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یأتی علی الناس
زمان - می آید بر مردم زمانی کہ - یکون حدیثہم فی مساجدہم فی امر دنیاہم - میباشد گفت وگوے ایشان در مسجد ہای ایشان در
کارہای دنیای ایشان - فلا تجالسوہم - پس ہم نشینی نکنید ایشان را تا شریک نشوید با ایشان اگرچہ ہمزبانی نکنید فلیس للہ فیہم
حاجۃ - پس نیست مر خدای تعالی را در ایشان حاجتے کنایت است از بیزاری حق از ایشان وعدم اعتنا ومبالات
با ایشان وبرآمدن ایشان از عہد وے وپناہ وے والا وی تعالی منزہ است از حاجت - رواہ البیہقی فی شعب الایمان - این
حدیث دلالت دارد بر کراہت سخن دنیا در مسجد ہا واخبار وآثار در ذم کلام دنیا در مسجد ومنع از آن بسیار آمدہ است ودیابد
کہ مراد آن خواہد بود کہ عبث ولایعنی باشد وبسیار باشد وبسیار فاحش وغلیظ باشد والا یک کلمہ ودو کلمہ کہ درین مرتبہ نباشد
داخل آن نخواہد بود ودر خلق شریف آن حضرت صلعم آمدہ است کہ بعض صحابہ می گفتند بود آنحضرت کہ چون ما ذکر طعامی کردیم
ذکر میکرد آن را با ما وچون دنیا ذکر میکردیم ذکر میکرد آن را با ما وغالب مجلس شریف در مسجد بود واللہ اعلم - **وعن السائب**
بن یزید صحابی صغیر است حاضر شد حجۃ الوداع را ہمراہ پدر خود ہفت سالہ بود در روایت میکند از یزید خود قلیل الحدیث حلیف
بنی امیہ یا بنی عبد الشمس - قال کنت نائما فی المسجد - گفت سائب بودم من خوابیدہ در مسجد نبوی فحصبنی رجل - پس زد مرا بسنگ ریزہ
مردے - فنظرت فاذا عمر بن الخطاب - رضی اللہ عنہ پس چون بیدار شدم ناگاہ می بینم کہ عمر بن الخطاب حاضر است فقال
اذہب فاتنی بہذین - پس گفت عمر برو بیار این دو کس را اشارت کرد بدو مرد کہ نشستہ بودند در مسجد سخن میکردند بآواز بلند

فجئتہ بہما۔ پس آوردم نزد عمر آن ہر دو مرد را۔ فقال ممن انتما۔ پس گفت از کدام جماعہ اید شما۔ او من این انتما۔ یا گفت از کجا اید شما شک راوے ست۔ قالا من اہل الطائف۔ گفتند آن دو مرد از اہل طائف اسم نام جاے مشہور ست ازین حجاز سہ مرحلہ از مکہ و قبر ابن عباس دران ست۔ قال۔ گفت عمر رضی اللہ عنہ۔ لو کنتما من اہل المدینۃ۔ اگر می بودید شما از اہل مدینہ یعنے مے شناختید حرمت مسجد شریف را یا مردم غریب نمی بودید مستحق عفو و شفقت۔ لاوجعتکما۔ ہر آئینہ دردناک می گردانیدم و می زدم شمارا۔ ترفعان اصواتکما فی مسجد رسول اللہ بلند می گردانید آواز ہای خود را در مسجد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم رواہ البخاری۔ ازین جا معلوم میشود کہ بلند گردانیدن آواز در مسجد نہ ادب ست خصوصاً در مسجد شریف نبوی صلی اللہ علیہ وسلم کہ مقام خاص و محل ورود نور حضور ست و در بحث علم کہ آواز بلند گردد رخصتی ہست۔ **وعن مالک** قال بنی عمر رحبۃ فی ناحیۃ المسجد۔ روایت است از امام مالک گفت بنا کرد عمر رضی اللہ عنہ فضای در نکنج ے مسجد تسمی البطیحاء۔ نامیدہ شد آن رحبہ را بطیحا بضم با و فتح طا یعنے زمین سنگریزہ۔ وقال۔ و گفت در بیان سبب بنا کردن این رحبہ۔ من کان یرید ان یلغط۔ کسیکہ خواہد غوغا کند در گفتگو با مردم و لفظ الغین معجمہ و طاے مہملہ مفتوحتین بانگ و خروش۔ او ینشد شعرا یا بخواند شعرا۔ او یرفع صوتہ۔ یا بلند گرداند آواز خود را فلیخرج الی ہذہ الرحبۃ۔ پس باید کہ بیرون رود از مسجد و برود بسوے این رحبہ۔ رواہ فی الموطا۔ روایت کرد این حدیث را مالک در موطا کہ نام کتاب اوست۔ **وعن انس** قال رای النبی۔ گفت انس دید پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نخامۃ فی القبلۃ۔ نخامہ را در دیواری کہ در جانب قبلہ مسجد بود و نخامہ بضم نون بزاق کہ از حلق بر آید و آن را نخاع نیز گویند۔ فشق ذالک علیہ۔ پس دشوار آمد آن بران حضرت حتی رئی فی وجہہ فقام فحکہ بیدہ۔ تا آنکہ دیدہ شد اثر ناخوشی در روی مبارک وے پس برخاست آنحضرت از انجا کہ نماز می کرد پس مالید و تراشید نخامہ را بدست مبارک خود۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ ان احدکم اذا قام الی الصلوٰۃ۔ بدرستیکہ یکی از شما چون بایستد بسوی نماز۔ فانما یناجی ربہ۔ پس مناجات میکند و راز می گوید مگر پروردگار خود را۔ وان ربہ بینہ و بین القبلۃ۔ و بدرستیکہ پروردگار او تعالی و تقدس میان او و میان قبلہ است بسبب توجہ حضور او بجانب حق۔ فلا یبزقن احدکم قبل قبلتہ۔ پس باید کہ بزاق نیفگند یکے از شما بجانب قبلہ بجہت رعایت ادب۔ ولکن عن یسارہ۔ ولیکن باید کہ بفگند بزاق بجانب چپ خود۔ او تحت قدمہ۔ یا بفگند زیر پاے خود۔ ثم اخذ طرف ردائہ فبصق فیہ۔ پس گرفت آن حضرت گوشہ رداے خود را پس بزاق افگند در وے۔ ثم رد بعضہ علی بعض۔ پس باز گردانید پارہ رداء را بر پارہ دیگر یعنی مالید بجامہ۔ فقال او یفعل ہکذا۔ پس گفت یا بکند ہمچنین و گفتہ اند کہ اگر در مسجد است البتہ ہمچنین کند و در غیر مسجد اختیار دارد کہ در جانب چپ بنیداز د یا زیر پا چنانکہ گذشت۔ رواہ البخاری **وعن السائب** بن خلاد ہو رجل من اصحاب النبی۔ و سائب بن خلاد مردی ست از یاران پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت

او ابوسہل است مدنی ست وعامل عمر بود رضی اللہ عنہ بر یمن - قال - گفت سائب کہ - ان رجلا ام قوما - مردی امامت
کرد قومی را فبصق فی القبلۃ - پس بصاق کرد در جانب قبلہ اگر در مسجد بود کراہت سخت تر بود واگر در مسجد نبود کراہت بسبب
ترک ادب قبلہ باقی ست - ورسول اللہ - وپیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ینظر - میدید آنرا - فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر
خدا صلی اللہ علیہ وسلم لقومہ - مر قوم اورا کہ امامت ایشان میکرد - حین فرغ - ہنگام کہ فارغ شد از امامت - لا یصلی لکم
امامت نکند این مرد مر شمارا بعد ازین - فاراد بعد ذلک ان یصلی لہم - پس خواست آن مرد بعد ازان کہ امامت کند
مر این قوم را فمنعوہ - پس باز داشتند اورا از امامت کردن - فاخبروہ بقول رسول اللہ - وچون وی سبب منع پرسید
خبر دادند اورا بگفتہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - کہ فرمودہ بود امامت نکند وی مر شمارا - فذکر ذلک لرسول اللہ - پس
ذکر کرد آنمرد منع کردن قوم مر اورا از امامت وخبر دادن ایشان بقول رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم - کہ آیا در واقع منع
کردہ مارا از امامت کردن - فقال نعم - پس گفت آنحضرت آری منع کردہ ام - وحسبت انہ قال - وگمان میبرم کہ آنحضرت گفت
بآن مرد در بیان سبب منع از امامت - انک قد آذیت اللہ ورسولہ - بدرستیکہ تو ای مرد آزار کردی خدارا ورسول خدارا بارتکاب
منہی عنہ خصوصاً در نماز ودر مسجد بزاق کردن جانب قبلہ - رواہ ابوداؤد - وعن معاذ بن جبل قال - روایت ست از
معاذ بن جبل کہ - احتبس عنا رسول اللہ - باز داشتہ شد از ما پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ذات غداۃ عن صلوۃ الصبح - در
یک وقت بامداد از نماز صبح یعنی در وقت معتاد بیرون نیامد حتی کدنا نتراءی عین الشمس - تا نزدیک بودیم باکہ ببینیم
آفتاب را طلوع کردہ - فخرج سریعا - پس بیرون آمد از خانہ شتابان - فثوب بالصلوۃ - پس تکبیر آوردہ شد برای
نماز فصلی رسول اللہ - پس نماز گزارد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم وتجوز فی صلوتہ - وسبک وشتاب بگزارد نماز را برخلاف
عادت شریف در نماز بامداد - فلما سلم دعا بصوتہ - پس چون سلام داد خواند باواز بلند - فقال لنا - پس گفت مارا
علی مصافکم کما انتم - برجای خود باشید در جایہائے کہ صفہا بستہ اید برائے نماز چنانکہ ہستید نشستہ - ثم انفتل الینا - پس
برگشت آن حضرت از نماز روئے بجانب ما - ثم قال اما انی ساحدثکم ما حبسنی عنکم الغداۃ - پس گفت آگاہ باشید بدرستیکہ
من خبر دہم شمارا کہ چہ چیز باز داشت مرا از شما درین بامداد - انی قمت من اللیل - این ست کہ بدرستی من برخاستم پارۂ
از شب چنانکہ عادت بود در برخاستن از برائے نماز تہجد - فتوضأت - پس وضو کردم - وصلیت ما قدر لی - وبگزاردم از
نماز آنچہ تقدیر کردہ شد برای من وخدا خواست - فنعست فی صلوتی - پس خواب کردم در نماز ونعاس بضم نون گرانی
اول خواب کہ آن را بفارسی پینکی گویند چنانچہ فرمود - حتی استثقلت - تا آنکہ گران شدم واین لفظ صریح است کہ این رؤیت
در خواب بود ودر روایتی آمدہ کہ فاستیقظت پس بیدار شدم واین دلالت دارد برآنکہ بعد از بیدار شدن از ان
خواب بود واللہ اعلم - فاذا انا بربی - پس ناگاہ می بینم من کہ با پروردگار خودم - تبارک وتعالی فی احسن صورۃ - در نیکوترین صفت
وحالتی بیان صفت حق است یا حالت خود چنانکہ در فصل دوم گذشت - فقال - پس گفت پروردگار تعالی - یا محمد قلت -

گفتم لبیک رب - ایستاده ام در خدمت توجه می فرمائی پروردگار من - قال - گفت - فیم یختصم الملأ الاعلی - در چه
چیز بحث و نزاع می کنند فرشتگان معنی این عبارت گذشت - قلت - گفتم - لا ادری - در نمی یابم و نمیدانم - قالها ثلثا
گفت این کلمه را پروردگار تعالی و پرسید از من سه بار و هر بار همین جواب گفتم - قال فرأیته وضع کفه بین کتفی - گفت
آن حضرت پس دیدم پروردگار تعالی را که نهاد دست قدرت خود در میانه هر دو شانه من - حتی وجدت برد انامله بین
ثدیی - تا آنکه یافتم سردی انگشتان او در میان هر دو پستان خود - فتجلی لی کل شیء وعرفت - پس ظاهر شد و روشن شد مرا
هر چیز از علوم و شناختم همه را - فقال - پس گفت پروردگار تعالی - یا محمد قلت - گفتم - لبیک رب - قال - گفت - فیم
یختصم الملأ الاعلی - در چه چیز خصومت میکنند ملأ اعلی - قلت فی الکفارات - گفتم خصومت میکنند در کفارات یعنی
عملهائیکه کفارت گناهان گذشته میشوند - قال - گفت پروردگار تعالی - ماهن - چه چیز اند و کدام اند کفارات - قلت گفتم
کفارات سه چیز اند - مشی الاقدام الی الجماعات - یکی رفتن بپایها بسوی جماعتهای نماز - والجلوس فی المساجد بعد
الصلوات - دیگر نشستن در مسجدها بعد از نمازها - واسباغ الوضوء حین الکریهات - دیگر کامل و سیراب کردن وضو در
حالتهائیکه ناخوش میدارد طبیعت استعمال آب را چنانکه در سرما و بیماری - قال - گفت پروردگار تعالی - ثم فیم - بعد از آن
در چه چیز خصومت و بحث میکنند - قلت فی الدرجات - گفتم در درجات یعنی عملهای که بدان پایه در ثواب و قرب الهی تعالی
بلند و بیشتر گردد - قال ماهن - گفت پروردگار تعالی چه چیز اند و کدام اند درجات - قلت اطعام الطعام - گفتم درجات خورانیدن
طعام است بمسکینان و محتاجان و مهمانان یعنی جود و احسان کردن بخلق یکے از آن میان اطعام است که عام است نفع او
و سخت است احتیاج بدان - ولین الکلام - دیگر نرمی کردن در سخن و بمردم بخلق و لطف بودن و باز پرسیدن شکسته دلان
و درشتی ننمودن - والصلوة باللیل والناس نیام - دیگر نماز کردن به شب و حالانکه مردم در خواب اند - قال سل - گفت
پروردگار تعالی سوال کن و بطلب از خیرات و دعا کن برای خود هر چه خواهی - قلت گفتم دعا کردم باین دعا - اللهم انی
اسألک فعل الخیرات وترک المنکرات وحب المساکین وان تغفرلی وترحمنی واذا اردت فتنة فی قوم فتوفنی غیر مفتون -
ترجمه این الفاظ در فصل ثانی معلوم شد باندک تفاوتی که درینجا است بازیادتی طلب آمرزش و مهربانی و اینجا این زیادتی
نیز هست که - واسألک حبک - و سوال میکنم از تو دوستی ترا که من ترا دوست دارم تا آنکه تو مرا دوست داری - وحب
من یحبک - و سوال میکنم دوستی کسی را که دوست دارد ترا بهر دو معنی - وحب عمل یقرب الی حبک - و دوستی کاری که نزدیک
گرداند مرا بدوستی تو اینجا معنی اول متعین است - فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انها حق - پس گفت آن حضرت
بعد از تحدیث این واقعه که این واقعه که دیدم و گفتم راست و درست است - فادرسوها ثم تعلموها - پس بخوانید آن
را و یاد گیرید معانی و الفاظ آن را بعد از آن تعلیم کنید آن را بمردم - رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث
حسن صحیح - گفت ترمذی این حدیث حسن صحیح است - وسألت محمد بن اسمعیل عن هذا الحدیث - و گفت پرسیدم محمد بن اسمعیل

را یعنی بخاری را ازین حدیث کہ چہ حال دارد - فقال پس گفت محمد بن اسمعیل بخاری - ہذا حدیث صحیح - وعن عبد اللہ
بن عمرو بن العاص قال کان رسول اللہ - بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یقول اذا دخل المسجد میگفت در وقت
در آمدن مسجد این کلمات را - اعوذ باللہ العظیم - پناہ میجویم بخداے بزرگ - وبوجہہ الکریم - وبذات پاک وی کہ جامع جمیع
بزرگیہاست وگفتہ اند کہ ہر کرا بکرم وصف کردی گویا ہمہ صفات کمال وصف کردی - وسلطانہ القدیم - وسلطنت و
قہرمان وی کہ قدیم است - من الشیطان الرجیم - از شیطان سنگسار کردہ شدہ - قال - گفت آنحضرت - فاذا قال ذلک
پس چون بگوید کسی این کلمات را نزد در آمدن مسجد - قال الشیطان حفظ منی سائر الیوم - میگوید شیطان نگاہداشتہ شد این
بندہ از شر من تمامہ روز - رواہ ابوداود - وعن عطاء بن یسار قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - عطاء بن
یسار کہ از تابعین است ومشاہیر علماء کبار ایشان است ثقہ کثیر الحدیث مولائی ام المومنین میمونہ مات سنۃ اربع وتسعین بر
قول اشہر وہو ابن اربع وثمانین گفت کہ گفت آن حضرت صلعم - اللہم لا تجعل قبری وثنا یعبد - خداوندا مگردان قبر مرا مانند
بتی کہ پرستیدہ میشود - اشتد غضب اللہ علی قوم اتخذوا قبور انبیاءہم مساجد - سخت شد یا سخت باد خشم خدا بر گروہی کہ گرفتند
قبرہای پیغمبران خود را مسجد ہا بر وجہی کہ سابقاً معلوم شد - رواہ مالک مرسلا - وعن معاذ بن جبل قال کان النبی صلی
اللہ علیہ وسلم یستحب الصلوۃ فی الحیطان - بود آنحضرت کہ دوست میداشت نماز را در حیطان - قال بعض رواتہ - گفتند بعضے از راویان
این حدیث در بیان مراد بحیطان یعنی البساتین میخواہند از حیطان بساتین را - حیطان در اصل جمع حائط است یعنی دیوار
کہ احاطہ میکند موضعی را - و بمعنی بستان می آید بجہت احاطہ دیوار بابوی - رواہ الترمذی وقال - روایت کرد این حدیث
را ترمذی وگفت - ہذا حدیث غریب - این حدیث غریب است - لا نعرفہ الا من حدیث الحسن بن ابی جعفر - نمی شناسیم
آنرا مگر از حدیث حسن بن ابی جعفر - قد ضعفہ یحیی بن سعید وغیرہ - بتحقیق ضعیف گفتہ اورا یحیی بن سعید وغیر وی از بعض ائمہ
حدیث وگفتہ اند کہ حسن بن ابی جعفر شاب است در روایت حدیث ومنکر الحدیث است ویحیی بن سعید کہ از نقاد ائمہ حدیث
است از وی روایت نمی کرد وابو حاتم گفتہ کہ حسن مستجاب الدعوات بود ولیکن چون اشتغال بعبادت بسیار کرد از صناعت
حدیث وحفظ آن بوی غفلتی در وہی راہ یافت واللہ اعلم - وعن انس بن مالک قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم صلوۃ الرجل فی بیتہ بصلوۃ - نماز مرد در خانہ خود برابر است ومحسوب است بیک نماز - وصلوتہ فی مسجد القبائل بخمس
وعشرین صلوۃ - ونماز وی در مسجد محلہا محسوب است بہ بیست وپنج نماز - وصلوتہ فی المسجد الذی یجمع فیہ بخمسمائۃ صلوۃ - ونماز
وی در مسجدی کہ جمعہ گزاردہ میشود در وے بپانصد نماز - وصلوتہ فی المسجد الاقصی - ونماز وی در بیت المقدس
بخمسین الف صلوۃ - بہ پنجاہ ہزار نماز ودر بعض نسخ بالف صلوۃ بہزار نماز وبعضی از علما نوشتہ اند وبرای لکہ صواب
ہمین است - وصلوتہ فی مسجدی بخمسین الف صلوۃ - ونماز او در مسجد من بہ پنجاہ ہزار نماز است - وصلوتہ فی المسجد الحرام
بمائۃ الف صلوۃ - ونماز او در مسجد حرام بصد ہزار نماز - رواہ ابن ماجۃ - وعن ابی ذر قال قلت - گفت ابو ذر گفتم یا رسول اللہ

ای مسجد وضع فی الارض اول - کدام مسجد است کہ نہادہ شد و بنا کردہ شد در زمین نخست - قال مسجد الحرام - گفت نخستین مسجدی کہ بنا کردہ شدہ است در زمین مسجد حرام است کہ کعبہ معظمہ ست - قلت ثم ای - گفتم بعد ازان کدام مسجد ست کہ نہادہ شدہ است قال - گفت آنحضرت - ثم المسجد الاقصی - بعد ازان مسجد اقصی ست - قلت کم بینہما - گفتم چند مدت ست میان بنائے این دو مسجد - قال اربعون عاما - گفت چہل سال - ثم الارض لک مسجد - پس تر زمین تمام مر ترا مسجد است یعنے حکم مسجد دارد کہ جائز ست نماز درو ے چنانکہ فرمود - حیث ما ادرکتک الصلوٰۃ فصل - پس ہر جا کہ دریابد ترا نماز و برسد وقت نماز پس بگزار نماز را - متفق علیہ - درین جا اشکال آوردہ اند کہ بانی کعبہ ابراہیم است علیہ الصلوٰۃ والسلام و بانی بیت المقدس سلیمان علیہ السلام و میان ایشان بیشتر از ہزار سال است پس چہل سال چون گفت و جواب دادہ اند کہ ابن جوزی گفتہ است کہ اشارت در حدیث با ول بنا نہادن این دو مسجد ست و نیست ابراہیم نخستین کسیکہ بنا کردہ کعبہ را و نہ سلیمان نخستین کسیکہ بنا کردہ بیت المقدس را زیرا کہ تحقیق روایت کردہ شدہ است کہ اول کسیکہ بنا کرد کعبہ را آدم بود پس ازان منتشر شدند اولاد او در زمین پس تواند کہ بعضے از اولاد آدم بنیاد بیت المقدس را نہادہ باشند پس ازان بنیاد نہاد ابراہیم کعبہ را شیخ ابن حجر عسقلانی گفت کہ تحقیق یافتم شاہدے برای این سخن زیرا کہ ابن ہشام در کتاب التیجان گفتہ است کہ چون بنا کرد آدم کعبہ را امر کرد او را پروردگار تعالے بسیر کردن بسوے بیت المقدس و بنا کردن آن پس بنا کرد آن را و عبادت کرد درو ے و بنائے آدم کعبہ را خود مشہور است و برین تقدیر فاصلہ چہل سال بعید نباشد کذا فی بعض الشروح واللہ اعلم

باب الستر

ستر پوشیدن و مراد اینجا پوشیدن عورت ست کہ از شرائط نماز ست و مؤلف درین باب احادیث آورد در لباس ہا کہ حضرت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و صحابہ نماز در ان کردہ اند و انچہ مکروہ ست در ان نماز قطع نظر از قدر واجب در ستر عورت

الفصل الاول

عن عمر بن ابی سلمۃ - روایت است از عمر بن ابی سلمہ مخزومی قرشی کہ ربیب آن حضرت بود پسر ام سلمہ صحابی صغیر است ولادت وے در ارض حبشہ است در سنہ ثانیہ از ہجرت و در وقت وفات آنحضرت نہ سالہ بود و یاد گرفت ازان حضرت احادیث و وفات یافت در زمان عبدالملک سنہ ثلث و ثمانین رض قال رایت رسول اللہ - گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یصلی فی ثوب واحد - نماز میگزارد در یک جامہ کہ بر داشت مشتملا بہ - درحالیکہ اشتمال کنندہ بود آن حضرت بآن جامہ - فی بیت ام سلمۃ - در خانۂ ام سلمہ و صورت اشتمال آنست کہ طرفے است از جامہ کہ بر دوش راست است از زیر دست راست گرفتہ بر دوش چپ ببندد از دو طرف چپ کہ بر دوش چپ ست از زیر دست چپ گرفتہ بر دوش راست ببندد از و پستر بہ بندد ہر دو طرف را بر سینہ و غالبا احتیاج بہ بستن ہر دو طرف بر سینہ بر تقدیرے ست کہ گوشہ ہائے جامہ دراز نباشد و بیم واشدن بود و اگر بسیار دراز باشد احتیاج بہ بستن نباشد

چنانکہ از لباس فقرائے یمن ظاہر میگردد ولہذا در عبارت بعض شارحان این قید واقع نشدہ و اشتمال را توشیح نیز
گویند ماخوذ از وشاح یعنی حمائل کہ در گردن اندازند۔ واضعا طرفیہ علی عاتقیہ۔ در حالتی کہ نہندہ بود ہر دو طرف جامہ
را بر دوش خود چنانکہ تصویر کردہ شد متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لا یصلین احدکم فی الثوب الواحد۔ باید کہ نماز نگزارد یکے از شما در یک جامہ کہ لیس علی عاتقیہ منہ شی۔ نیست بر ہر دو دوش
وے ازان جامہ چیزے بہمان طریق کہ در معنی اشتمال مذکور شد چہ بر تقدیر عدم آن از کشف عورت ایمن نبود و نا بدست
گرفتہ نگاہ ندارد و بریں تقدیر نہادن دست بر دست کہ سنت است میسر نگردد و با وجود آن اگر ستر عورت حاصل ست
نماز درست است نزد ائمہ ثلثہ و جمہور علما الا نزد امام احمد و بعض سلف نظر بظاہر این حدیث متفق علیہ۔ وعنہ۔ قال
سمعت رسول اللہ۔ و ہم از ابی ہریرہ است گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول میگفت۔ من صلی فی ثوب واحد
فلیخالف بین طرفیہ۔ کسیکہ بگزارد در یک جامہ نماز پس باید کہ مخالفت کند میان ہر دو طرف آن جامہ چنانکہ در صورت
اشتمال گفتہ شد۔ رواہ البخاری۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا۔ قالت صلی رسول اللہ۔ گفت عائشہ نماز
گزارد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فی خمیصۃ لہا اعلام۔ در خمیصہ کہ مر اورا علمہا بود و خمیصہ جامہ از خز یا صوف سیاہ
علم دار و اگر سیاہ و علم دار نبود خمیصہ نگویند۔ فنظر الی اعلامہا نظرۃ۔ پس نگاہ کرد آن حضرت بجانب علمہائی کہ مر آن خمیصہ
را بود یک نگاہ کردنی۔ فلما انصرف قال۔ چون برگشت آن حضرت و فارغ شد از نماز گفت۔ اذہبوا بخمیصتی ہذہ الی
ابی جہم ببرید این خمیصہ مرا پیش ابی جہم کہ صحابی مشہور بود و معمر بود از پیران قریش و این خمیصہ را وی بخدمت ہدیہ آوردہ
بود و چون آنحضرت را علمہای وی ناخوش آمد باز پس فرستاد و فرمود کہ این خمیصہ را نزد وی ببرید۔ وائتونی بانبجانیۃ ابی جہم
و بیارید برای من انبجانیہ وی را انبجانیہ بکسر ہمزہ و فتح آن و سکون نون و کسر بای موحدہ و فتح نیز آمدہ گلیم پشمین درشت
از فروترین جامہ ہا منسوب بموضعی کہ انبجان نام دارد و طلبیدن انبجانیہ از ابی جہم برای آن بود کہ چون وی فرستادہ بود
بباز پس فرستادن آن شکستہ خاطر نگردد و سبب ناخوش داشتن آن خمیصہ آن بود کہ فرمود کہ۔ فانہا الہتنی آنفا عن صلوتی۔ پس بدرستیکہ
این خمیصہ در نظر افتادن بر نقوش و اعلام و الوان آن باز داشت مرا از ذوق و حضور نماز اکنون متفق علیہ۔ وفی روایۃ للبخاری
و در روایتی مر بخاری را این چنین آمدہ۔ قال کنت انظر الی علمہا و انا فی الصلوۃ۔ گفت آنحضرت بودم من نگاہ میکردم بجانب علم
آن خمیصہ و حالانکہ من در نمازم۔ فاخاف ان تفتننی۔ پس ترسیدم من کہ در فتنہ بیندازد مرا و باز دارد از نماز و حضور
دران و ازینجا معلوم میگردد کہ صور و نقوش ظاہرہ را در نفوس طاہرہ و قلوب صافیہ تاثیرہائی ہست با وجود علو مقام
و کمال نزاہت و نظر بتحقیق این تاثیر و تغییر ناشی از کمال صفا و غایت لطافت ست چنانکہ در جامہ سفید یک نقطہ سیاہ
اگر افتد نمایان گردد و ہر چند سفید تر و صاف تر نمایان تر و آلودگان و تیرہ دلان را ازان معنی آگاہی نبود و نزد من این
تعلیم است مر امت را و تنبیہ است مر ایشان را بر تثبیت و احتیاط و احتراس از مباشرت و ملابست ملاہی و مشاغل واللہ اعلم بحقیقۃ الحال

وعن انس رضی اللہ عنہ قال - روایت ست از انس گفت - کان قرام - بکسر قاف وتخفیف را بود پردہ باریک رنگین منقش - لعائشۃ مر عائشہ را - سترت بجانب بیتہا - پوشیدہ بود عائشہ بآن پردہ گوشۂ خانۂ خود را ظاہر این ست کہ دیوار خانہ را بدان پوشیدہ ومزین ساختہ بود وبعض گفتہ اند مثل حجلۂ عروس ساختہ بود وبعض گویند کہ متاعی کہ درخانہ داشت باین پردہ آن را پوشیدہ بود زیرا کہ از پوشیدن دیوار ہا وپردہ گرفتن آنرا نہی کردہ اند پس عائشہ چگونہ آن را ارتکاب نمودہ باشد وتواند کہ این حال پیش از نہی باشد واللہ اعلم فقال لہا النبی - پس گفت مر عائشہ را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم امیطی عنا قرامک ہذا - دور کن وبردار از پیش ما پردۂ خود را - فانہ لا یزال تصاویرہ تعرض لی فی صلوتی پس بدرستیکہ ہمیشہ این نقشہا وعلمہای او ظاہر میگردد بر من در نماز من - رواہ البخاری - وعن عقبۃ بن عامر قال اہدی رسول اللہ - گفت عقبہ بن عامر جہنی کہ صحابی مشہور است ہدیہ فرستادہ شد برای پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فروج حریر قبای ابریشم وفروج بفتح فا وتشدید رای مضمومہ در آخر جیم قبائی کہ از پس چاک دارد چنانکہ برای سواری کنند اہدا کنندۂ آن اکیدر بود کلان تر دومۃ الجندل وبعض گویند دیگری بود - فلبسہ - پس پوشید آنحضرت آن قبا را واین پیش از تحریم لبس حریر بود وبعض گویند بعد از تحریم بود واز برای استمالت خاطر آن شخص کہ فرستادہ بود پوشیدہ واین سخن بغایت بعید ست ومخالف سوق حدیث - ثم صلی فیہ - پستر نماز گزارد در ان قبا - ثم انصرف - پستر باز گشت از نماز - فنزعہ - پس بکشید آن قبا را از بدن مبارک - نزعا شدیدا - کشیدنی سخت - کالکارہ لہ - ہمچو کراہت دارندہ آن را - ثم قال لا ینبغی ہذا للمتقین - لائق وسزاوار نیست اینچنین جامہ مر متقیان را خصوصا مہتر وبہتر وسرور متقیان را صلی اللہ علیہ وسلم یعنی اگر مباح ودرست ولیکن از مقام غربت وفضیلت دور ست وتواند کہ ہمین ابتدای تحریم ومقدمۂ آن باشد واللہ اعلم متفق علیہ

الفصل الثانی - عن سلمۃ بن الاکوع قال قلت - گفت سلمہ بن الاکوع کہ صحابی مشہور ست واز شجاعان ودلیران روزگار بود پیادہ بر سواران پیش دستم - یا رسول اللہ انی رجل اصید - من مردی ام کہ شکار میکنم بپیراہن تنہای پوشم کہ ازار باوی نباشد تا دنبال شکار بآسانی توانم دوید - افاصلی فی القمیص الواحد - آیا نماز کنم در یک پیراہن - قال نعم گفت آری بگزار نماز در ان یک پیراہن - وازررہ - وتکمہا کن پیراہن را یعنی ببند گریبان را اگر فراخ باشد وعورت از ان نمایان گردد در رکوع وسجود ولو بشوکۃ - اگرچہ تکمہ کردن وبستن بہ خاری باشد - رواہ ابو داؤد - روایت کرد این حدیث را ابو داؤد باین لفظ - وروی النسائی نحوہ - وروایت کردہ است نسائی مانند آن بلفظ دیگر - وعن ابی ہریرۃ قال بینما رجل یصلی - گفت ابو ہریرہ در اثنای آنکہ مردی میگزارد نماز را - مسبل ازارہ - کہ دراز کنندہ وفرو ہشتہ است ازار خود را واسبال دراز کردن جامہ وفرو ہشتن آن تا زمین بطریق ناز وتکبر ومخصوص نیست بازار لیکن بیشتر استعمال در ازار یابد - فقال لہ رسول اللہ - گفت مر او را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذہب فتوضأ - برو پس وضو کن - فذہب وتوضأ - پس رفت آن مرد وضو کرد - ثم جاء - پستر باز آمد - فقال رجل - پس گفت مردی دیگر کہ حاضر بود - یا رسول اللہ مالک امرتہ ان یتوضأ - چہ بود ترا کہ امر کردی

اورا با آنکه وضو کند- فقال- گفت آن حضرت- انه کان یصلی وهو مسبل ازاره- از جهت آنکه وی نماز میگزارد وحالانکه وی
اسبال کننده است ازار خود را- وان الله لا یقبل صلوة رجل مسبل ازاره- و بدرستی خدای تعالی قبول نمیکند نماز مردی را که اسبال
کننده است ازار خود را از جهت نماز و تکبر و ثواب نمیدهد بران اگرچه اصل صحت دارد واز ذمه ساقط میگردد- رواه ابو داود
مانند آنکه قبول ناکردن نماز از وی چگونه علت امر بوضو گردید درین دو وجه گفته اند یکی آنکه امر بوضو کرد او را تا بداند که وی
مرتکب معصیت است چه در علم ایشان قرار یافته بود که وضو مکفر خطایا و بخشیدن گناهان ست و دور میگرداند اسباب آن را همچو
غضب و مانند آن و طیبی گفته که شاید سر در امر بتوضی با وجود طهارت آن ست که فکر کند مرد در سبب امر کردن پس وی بیابد قباحت
این فعل خود را که ارتکاب کرده است و حق تعالی ببرکت امر رسول الله صلی الله علیه وسلم بطهارت ظاهر پاک گرداند باطن
او را از تکبر و خیلا که باعث شده است او را بر اسبال ازار زیرا که طهارت ظاهر موثر است در طهارت باطن و ظاهر در فهم چنان می درآید که
اسبال ناقض وضو باشد یا موجب کراهت دران کردن تا شراح بیان آن چنین کرده اند فافهم- وعن عائشة رضی الله عنها قالت
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقبل صلوة حائض الا بخمار- قبول کرده نمیشود نماز زن بالغه که در سن حیض رسیده است الا بسرپوش و
خمار بکسر خا می در اصل چیزیکه پوشیده شود بدان سر و اکنون استعمال او در سرپوش زنان آید در صراح گفته که خمار بالکسر معجر زنان
یعنی سر و موی زنان عورت است واجب است ستر آن در نماز و این درجه است و امة حکم مرد دارد در عورت چنانکه در کتب
فقه معلوم شده است- رواه ابو داود والترمذی- وعن ام سلمة انها سألت رسول الله- روایت است از ام سلمه که وی
پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم أتصلی المرأة فی درع وخمار- آیا نماز گزارد زن در پیراهن و معجر- لیس علیها ازار- که نباشد بر تن وی
ازار- قال- گفت آنحضرت بگزارد- اذا کان الدرع سابغا- وقتیکه باشد پیراهن وی تمام یعنی دراز چنانکه یغطی ظهور قدمیها-
بپوشد پشت هر دو پای او را که آن داخل عورت است- رواه ابو داود- روایت میکرد این حدیث را ابو داود- وذکر جماعة
وقفوه علی ام سلمة- و ذکر کرد ابو داود جماعتی را از ائمه حدیث که وقف کرده اند این حدیث را بر ام سلمه یعنی گفته اند که این
قول ام سلمه است نه قول رسول الله صلی الله علیه وسلم و معنی حدیث موقوف در مقدمه معلوم شده است وعن ابی هریرة
ان رسول الله- روایت است از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نهی عن السدل فی الصلوة- نهی کرد از سدل در نماز
و صورت سدل آنکه جامه بر سر و دوش بیندازد و اطراف جامه را در جوانب رها کند و گذاشتن ردا بر دوش و رها کردن
اطراف آن و پوشیدن قبا بی آنکه دستها در آستین درآرد نیز داخل سدل است- وان یغطی الرجل فاه- و نهی کرده است
از پوشیدن مرد دهن خود را در نماز بجامه یا بدست و بعض شارحان تفسیر کرده اند آن را بتلثیم که بستن دهن است بگوشه دستار
و سبب نهی آن گفته اند که این فعل یهود است و بعض گفته اند بجهت آنکه سیرت زنان و عادت ایشان است و بعض گفته اند
که مانع است از قرائت و تحسین آن و صاحب خمیازه و آروغ یا آنکه از دهن او بوئی می آید آن مستثنی است و بستن دهن بدست
درین صورتها مستحب و مستحسن است- رواه ابو داود والترمذی- وعن شداد بن اوس صحابی است برادرزاده حسان

بن ثابت نزول کرد بیت المقدس را معہود دامت در شامیین۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خالفوا الیہود ومخالفت
کنید یہود را بگزاردن نماز در موزہ ونعلین۔ فانہم لا یصلون فی نعالہم ولا خفافہم۔ زیرا کہ یہود نمیگزارند نماز در نعلہای خود و موزہ ہای
خود و از ین جا معلوم می شود کہ عمل برخصت از برائے اظہار خلاف با اہل ضلالت مستحسن و مرغوب است وہر چند رخصت است
اما چون متضمن خلاف با ایشان ست حکم عزیمت می کرد۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن ابی سعید الخدری رضی اللہ عنہ قال
بینما رسول اللہ در اثنائے آنکہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی باصحابہ۔ نماز میگزارد با یاران خود۔ اذ خلع نعلیہ۔
ناگاہ برکشید از پا نعلین خود را۔ فوضعہما عن یسارہ۔ پس بنہاد نعلین خود را در جای خود تا نا کہ کسے در جانب چپ آن
حضرت نبود و الا در آن جانب نمی نہاد از جہت ورود نہی از آن چنانکہ در حدیث آئندہ بیاید۔ فلما رای ذلک القوم۔ پس
چون دیدند برکشیدن نعلین را از آن حضرت صحابہ۔ القوا نعالہم۔ برکشیدند از پاہای خود نعلہای خود را و بینداختند۔ فلما قضی
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوتہ۔ پس چون تمام کرد آن حضرت نماز خود را۔ قال ما حملکم علی القائکم نعالکم۔ فرمود چہ داشت
شمارا بر انداختن شما نعلہای خود را۔ قالوا رأیناک القیت نعلیک۔ گفتند دیدیم ما ترا کہ انداختی نعلین خود را۔ فالقینا نعالنا
پس انداختیم ما نیز نعلہای خود را بمتابعت تو۔ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان جبریل اتانی۔ پس گفت آنحضرت بدرستیکہ
جبرئیل آمد مرا۔ فاخبرنی ان فیہما قذرا۔ پس خبر داد مرا کہ در نعلین من پلیدی ہست و قذر بفتح قاف و ذال معجمہ در اصل انچہ
مکروہ پندارد آن را طبع و ظاہر انجاستی نبود کہ نماز بآن درست نباشد بلکہ چیزی بود مستقذر کہ طبع آن را ناخوش دارد و دا
نماز از سر میگرفت کہ بعضی از نماز بآن گزاردہ بود و خبر دادن جبرئیل بآن و برآوردن از پا بجہت کمال تنظیف و تطہیر بود کہ
لائق بجال شریف وی بود و بعضی از شافعیہ گویند کہ استصحاب نجاست بنسیان منع نمیکند از درست بودن نماز نظر بظاہر
این حدیث و این قول قدیم است مر شافعی را بعد از ان فرمود آن حضرت۔ اذا جاء احدکم المسجد فلینظر۔ وقتیکہ خواہد یکی از شما کہ درآید
در مسجد پس باید کہ نگاہ کند۔ فان رای فی نعلیہ قذرا۔ پس اگر بہ بیند در نعلین خود پلیدی را فلیمسحہ ولیصل فیہما۔ پس باید کہ
مسح کند آن پلیدی را و بگزارد نماز در نعلین و تحقیق این در باب تطہیر النجاسات گذشت۔ رواہ ابو داؤد و الدارمی۔ وعن
ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلی احدکم فلا یضع نعلیہ عن یمینہ۔ چون نماز بگزارد یکی
از شما پس باید کہ ننہد نعلین خود را در برابر راست خود۔ ولا عن یسارہ۔ و نیز باید کہ ننہد در جای چپ خود۔ فتکون عن یمین غیرہ۔
پس باشند در راستای غیر او یعنی اگر بجانب دست چپ خود بنہد در جانب دست راست دیگری کہ در پہلوی وی در جانب
چپ او ایستادہ است واقع می شود و چون در راستای خود خوش ندارد در راستای دیگر چون روا دارد در حدیث آمدہ
بر جان خویش پسندی نیز بر جان دیگری پسند۔ الا ان لا یکون عن یسارہ احد۔ مگر آنکہ نباشد در جانب چپ او ہیچ یکی
ولیضعہما بین رجلیہ۔ و باید کہ بنہد نعلین را میان دو پائے خود۔ وفی روایۃ۔ و در روایتی این زیادت آمدہ است کہ۔
او لیصل فیہما۔ یا باید کہ بگزارد نماز را در نعلین و برنکشد آنہا را از پا۔ رواہ ابو داؤد و روی ابن ماجہ بمعناہ۔

الفصل الثالث۔ عن ابی سعید الخدری قال دخلت علی النبی گفت ابوسعید خدری درآمدم بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرأیتہ یصلی علی حصیر۔ پس دیدم که نماز می گزارد آن حضرت بر بوریا۔ یسجد علیہ سجده میکرد بر وی وازینجا معلوم شد که نماز گزاردن و سجده کردن بر چیزے که حائل باشد میان وے و زمین درست است خواه از جنس رویدگیهای زمین باشد یا نه واگرچه درین حدیث حصیر تخصیص بذکر یافته ولیکن دلائل دیگر دارند که بر غیر آن چنانکه جامه با صوف نیز جائز است وبعض گویند بر غیر آنچه از جنس رویدگیهاے زمین باشد خوب نیست۔ قال۔ گفت ابوسعید۔ ورأیتہ یصلی فی ثوب واحد متوشحا بہ۔ و دیدم آن حضرت را که نماز میگزارد در یک جامه در حالتی که متوشح بود بآن جامه چنانکه گذشت۔ رواه مسلم۔

وعن عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جدہ قال رأیت رسول اللہ گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یصلی حافیا ومتنعلا۔ نماز میگزارد گاهی پاے برهنه و گاهے نعلین پوشیده۔ رواه ابوداؤد۔ وعن محمد بن المنکدر۔ تابعی ست شنیده از جابر و انس و عائشه و ابوهریره و جز ایشان۔ قال صلی بنا جابر فی ازار قد عقده من قبل قفاه۔ گفت نماز گزارد جابر بن عبداللہ انصاری صحابی مشهور در ازارے که بتحقیق بست آن را در جانب گردن خود ازار جادر ست که او را در ته می بندند و جابر آن ازار بلند کرد تا گردن و بربست تا همین را پوشیده نماز گزارد۔ وثیابہ موضوعۃ علی المشجب۔ وحالانکه جامه های وے نهاده شده بود بر مشجب بکسر میم وسکون شین معجمه و فتح جیم چوبهای که سرهاے آنها را بهم پیوندند و پایهای آن را کشاده دارند و جامه ها را بر وے نهند و گاهے مشک آب را نیز بیاویزند تا آب سرد گردد و اهل عرف اینجا آن را سه پایه خوانند۔ فقال لہ قائل پس گفت مر جابر را گوینده۔ تصلی فی ازار واحد۔ آیا میگزاری تو نماز در یک ازار با وجود آنکه جامه هاے تو حاضر است فقال۔ پس گفت جابر۔ انما صنعت ذلک لیرانی احمق مثلک۔ نکردم من آن را مگر برای آنکه تا ببیند مرا جاهلی مانند تو و بداند که نماز گزاردن در یک جامه جائز است و خلاف سنت نیست و وصف بحماقت بجهت مبادرت وی بانکار پیش از تامل و سوال و درین تنبیه است بر ترک طعن و اعتراض بر اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ترک سنت و حسن ظن با ایشان اگرچه بظاهر خلاف صواب نماید و برهمین قیاس علمای راسخ در علم از اهل استقامت و اولی سوال و استفسار است نه اعتراض و انکار۔ وایناکان لہ ثوبان علی عہد النبی۔ و کدام یکی از ما بود مر او را دو جامه در زمان پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم واگرچه بعد از وسعت و قدرت نماز گزاردن در دو جامه و تجمل در هیئت نماز مستحب و مستحسن است لیکن برای غرض تعلیم و تنبیه بر جواز در یک جامه نیز مستحسن است چنانکه جابر کرد نه بطریق تهاون و تساهل۔ رواه البخاری۔ وعن ابی بن کعب از مشاهیر صحابه و عظمای ایشان است کاتب وحی و حافظ قرآن مناقب او بسیار است و عمر رضی اللہ عنه او را سید المسلمین میخواند قال۔ گفت۔ الصلوٰۃ فی الثوب الواحد سنۃ۔ نماز گزاردن در یکجامه سنت و طریق مسلوک است در دین و جائز است چنانکه گفت۔ کنا نفعلہ مع رسول اللہ۔ بودیم ما که میکردیم آن را با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ولا یعاب علینا۔ و عیب گرفته نمی شد بر ما فقال ابن مسعود۔ پس گفت ابن مسعود۔ انما کان ذلک اذ کان فی الثیاب قلۃ۔ نبود نماز گزاردن در یک جامه مگر وقتیکه بود

در جامہ ہا کی۔ فاذا وسع اللہ فالصلوٰۃ فی الثوبین ازکی۔ پس چون فراخ گرداند خدای تعالیٰ ارزاق را پس نماز گزاردن در دو جامہ فاضل تر و در ثواب زیادہ تر ست از جہت حسن ادب و اظہار نعمت و تحسین ہیئت۔ رواہ احمد۔

باب السترۃ

سترہ بضم سین و سکون تا آنچہ پوشیدہ شود بوی چیزی و مراد اینجا آنچہ ایستادہ شود پیش مصلی تا متمیز شود سجدہ گاہ او و بزہ کار نگردد گذرندہ بگذشتن از پیش آن مانند دیواری یا ستونے یا چوبی مثل آن و باید کہ درازی او کم از ذراعی نبود و سطبری از انگشتی و احکام آن در احادیث بیاید

الفصل الاول عن ابن عمر رضی اللہ عنہما۔ قال کان النبی۔ بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یغدو الی المصلی۔ میرفت در وقت بامداد بسوئے مصلای عید۔ والعنزۃ بین یدیہ تحمل۔ و عنزہ در پیش آن حضرت برداشتہ میشد و عنزہ بفتحات نام نیزۂ خرد است کہ سنان دارد و بمقدار سہ گز و عادت چنان بود کہ خادمان شہر لیف آنرا می برداشتند برای مصلحتہا و کارہا کہ یکے از ان سترہ ساختن است در نماز چنانکہ می گوید۔ وتنصب بالمصلی بین یدیہ۔ و ایستادہ کردہ میشد بمصلا پیش آن حضرت و سترہ ساختہ میشد فیصلی الیہا۔ پس نماز میگزارد آن حضرت بسوئے آن۔ رواہ البخاری۔

وعن ابی جحیفۃ بتقدیم جیم مضمومہ بر حاے مفتوحہ از صغار صحابہ است در وقت وفات آن حضرت بحد بلوغ نرسیدہ بود و لیکن شنیدہ است از وے و امیر المومنین علی او را بر بیت المال کوفہ گذاشتہ بود۔ قال رایت رسول اللہ گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم بمکۃ۔ در مکہ۔ وہو بالابطح۔ و حالانکہ بود آن حضرت در ابطح کہ نام وادی است نزدیک بمکہ در راہ منی و آن را محصب و بطحا نیز گویند و مکہ را بجہت آن نیز بطحا گویند و آنحضرت را صلعم بجہت آن بطحی خوانند و ابطح مسیل آب کہ در وی سنگ ریزہ ہای خرد بود۔ فی قبۃ حمراء من ادم۔ بود آن حضرت در خیمۂ سرخ از چرم و ادم بفتحتین چرم دباغت کردہ شدہ۔ ورایت بلالا اخذ وضوء رسول اللہ۔ و دیدم بلال را کہ گرفت آب باقی ماندہ از وضوی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ورایت الناس یبتدرون ذلک الوضوء۔ و دیدم مردم را کہ می شتافتند و شتابی می کردند برای گرفتن آن آب۔ فمن اصاب منہ شیئا تمسح بہ۔ پس کسیکہ میرسید و می یافت چیزی را از ان آب مسح میکرد بآن آب و می مالید بر روے خود و باندام خود۔ ومن لم یصب منہ اخذ من بلل ید صاحبہ۔ و کسیکہ نمی یافت از ان آب میگرفت از تری دست یار خود۔ ثم رایت بلالا اخذ عنزۃ۔ پس دیدم بلال را کہ گرفت عنزہ را۔ فرکزہا۔ پس محکم بند آن را در زمین و سترہ ساخت۔ وخرج رسول اللہ۔ و بیرون آمد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فی حلۃ حمراء۔ در حلۂ حمرا۔ در حقیقت جامہ ازار و رداکہ خطہای سرخ داشت چنانکہ جامہ ہای یمنی می باشد نہ آنکہ مراد جامہ سرخ خالص باشد کہ آن مکروہ است کراہت تحریمی و تحقیق آن در باب لباس بیاید انشاء اللہ تعالیٰ۔ مشمرا۔ در حالتی کہ دامن برزدہ بود آن حضرت و برداشتہ گوشہ ازار را الساق فصلی الی العنزۃ بالناس رکعتین گزاردن آن حضرت متوجہ بجانب عنزہ با مردم دو رکعت۔ ورایت الناس والدواب۔ و دیدم مردم را و چارپایہ ہا را یمرون بین یدی العنزۃ۔ میگذشتند پیش عنزہ پس معلوم شد کہ بعد از نصب سترہ گذشتن مردم و غیر مردم ضرری ندارد در نماز و گذرندگان

آثم نمی شوند۔ متفق علیہ۔ **وعن نافع عن ابن عمران النبی** ۔ روایت ست از نافع از ابن عمر کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
کان یعرض راحلتہ۔ بود کہ می نشاند شتر سواری خودرا برپہنا بجانب قبلہ فیصلی الیہا۔ پس نماز میگزارد آنحضرت بسوی
راحلہ ویعرض بفتح یا وسکون عین وکسر را وکسر آن وضم افصح است وبضم یا وفتح عین وکسر رای مشدد نیز روایت است وعرض
تعریض برپہنا نہادن متفق علیہ۔ این مقدار از حدیث بخاری ومسلم ہر دو روایت کردہ اند۔ وزاد البخاری۔ وزیادت کردہ
است بخاری این عبارت راکہ قلت افرایت اذا ہبت الرکاب۔ گفت نافع گفتم با بن عمر خبردہ مراکہ چون بیرون میرفتند
شتران برای چریدن وآب خوردن چہ کار میکرد آن حضرت وبجانب چہ چیز نماز میکرد۔ قال گفت ابن عمر۔ کان یاخذ
الرحل۔ بود آن حضرت می گرفت پالان شتر را۔ فیعدلہ۔ پس راست می نہاد آن را مشتق از عدل یا از تعدیل فیصلی
الی آخرتہ۔ پس میگزارد آن حضرت بجانب چوب پسین پالان وآخرہ بفتحات بمد وبمد وکسر خای چوبی کہ تکیہ میکند بان
شتر سوار وچون آن چوب بلندی دارد آن را سترہ می ساخت وبسوی آن نماز می کرد۔ **وعن طلحۃ بن عبیداللہ قال**
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا وضع احدکم بین یدیہ۔ وقتیکہ بنہد یکی از شما پیش خود مثل مؤخرۃ الرحل۔ مانند پسین پالان
شتر ومؤخرہ بضم میم وسکون ہمزہ وکسر خاء وفتح آن وبضم میم وفتح ہمزہ وتشدید خای مشددہ بمعنی اخرہ کہ در حدیث سابق
گذشت واخرہ فصیح تر از مؤخرہ است تا آنکہ گفتہ اند کہ ظاہر آن ست کہ لفظ آن حضرت اخرۃ الرحل است وراوی بلغت خود
مؤخرۃ الرحل روایت کردہ زیرا کہ قریش افصح عرب است از روی لغت وآنحضرت افصح قریش است فلیصل پس
باید کہ نماز بگزارد۔ ولا یبال من مرورار ذلک۔ وباک ندارد کسیکہ بگذرد پیش آن سترہ وقطع نمیکند خشوع او را یا باک
ندارد کسیکہ بگذرد وآثم نمی گردد۔ رواہ مسلم۔ **وعن ابی جہیم** بضم جیم وفتح ہا وسکون تحتانیہ صحابی معروف است خواہر
زادۂ ابی بن کعب باقی ماند تا امارت معاویہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لو یعلم المار بین یدی المصلی ماذا علیہ۔
اگر بداند گذرندہ پیش مصلی کہ چہ گناہ است بروی۔ لکان ان یقف اربعین۔ ہر آئینہ باشد ایستادن وگذشتن از پیش مصلی تا
چہل خیرالہ من ان یمر بین یدیہ۔ بہتر مر او را از گذشتن وی پیش مصلی۔ قال ابو النضر۔ گفتہ است ابو النضر بضاد معجمہ کہ یکی از رواۃ
این حدیث ست از ابی جہیم۔ لا ادری قال۔ در نمی یابم کہ گفت۔ اربعین یوما۔ چہل روز۔ او شہرا او سنۃ۔ یا گفت چہل ماہ یا چہل
سال واز احادیث دیگر معلوم می شود کہ چہل سال گفتہ ومبالغہ ہمدرین ست متفق علیہ۔ **وعن ابی سعید قال قال**
رسول اللہ۔ گفت ابو سعید خدری گفت آنحضرت۔ صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلی احدکم الی شئی یسترہ من الناس۔ چون نماز
بگزارد یکی از شما بسوی چیزی کہ بپوشد او را از مردم یعنی سترہ برپا کند کہ حائل گردد میان وی ومردم۔ فاراد احد ان یجتاز
بین یدیہ۔ پس خواست یکی کہ بگذرد پیش وی یعنی میان وی وسترہ۔ فلیدفعہ۔ پس باید کہ براند ودور کند او را۔ فان
ابی فلیقاتلہ۔ پس اگر سرکشی کند ودور نگردد پس باید کہ کشش کند با وی ودر روایتے فلیقتلہ پس باید کہ بکشد او را واین
مبالغہ است در دفع وطرد وگفتہ اند اگر بچنین دفع کند کہ جائز ست دفع کردن بآن وناگاہ کشتہ شود وبیر وقصاص

واجب نگردد و در روایت اختلاف است۔ فانما ھو شیطان۔ زیرا کہ نیست وے مگر شیطان یعنے کار شیطان کنندہ کہ
آن قطع خشوع است یا مراد شیطان الانس است چہ شیطان بر جن و انس ہر دو اطلاق می یابد و مردم شریر را شیطان الانس
گویند۔ ہذا لفظ البخاری۔ این لفظ بخاری ست۔ و لمسلم معناہ۔ و مر مسلم را معنی اوست و لفظ او دیگر ست۔ **وعن**
ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تقطع الصلوٰۃ المرأۃ والحمار والکلب۔ می برد و باطل میگرداند نماز را
زن کہ از پیش مصلی بگذرد و ہمچنین خر و سگ۔ و یقی ذالک مثل مؤخرۃ الرحل۔ و نگاہ میدارد قطع را از راہ یا فتق نماز و منع
میکند آنرا نہادن چیزے مانند مؤخرہ رحل در پیش و سترہ ساختن آن را چنانکہ معلوم شد۔ رواہ مسلم۔ بدانکہ جمہور علما از
صحابہ و غیرہم بر انند کہ قطع نمیکند ہر چہ و ہر کہ از پیش مصلی بگذرد چہ این سہ چیز و چہ غیر آن و احادیث کہ وارد شدہ است
دران چنانکہ این حدیث و جز آن محمول ست بر مبالغہ و تاکید در نصب سترہ یا مراد قطع خشوع و حضور در صلوٰۃ است کہ سر صلوٰۃ و روح
اوست یا مراد آنست کہ نزدیک است کہ قطع شود بجہت شغل دل مصلی بدان و تخصیص این سہ چیز بذکر از جہت شدت شغل است
دران اما در زن خود ظاہر ست و اما حمار پس از جہت کثرت ملازمت شیطان مر او را چنانکہ استحباب تعوذ از شیطان نزد نہیق
حمار دلالت دارد بران و اما کلب پس از جہت غلظ نجاست وی و بعض بر انند کہ مرور زن حائض و سگ سیاہ قاطع است
و این قول را بعائشہ و ابن عباس نسبت میکنند۔ **وعن عائشۃ** قالت کان النبی۔ گفت عائشہ بود پیغمبر صلی اللہ علیہ
وسلم یصلی من اللیل۔ نماز میگزارد در شب۔ وانا معترضۃ بینہ وبین القبلۃ۔ و من برپہنا افتادہ بودم میان آن حضرت و میان
قبلہ۔ کاعتراض الجنازۃ۔ ہمچو برپہنا افتادن جنازۂ میت در پیش نماز کنندگان اشارت است بآنکہ تمام مقابل افتادہ بودم
نہ در یک گوشہ و باوجود آن آنحضرت نماز میکرد پس معلوم شد کہ پیش آمدن زن در نماز قطع نمیکند نماز را۔ متفق علیہ۔ **وعن**
ابن عباس قال اقبلت راکبا علی اتان۔ روایت ست از ابن عباس گفت کہ پیش آمدم من سوارہ بر مادۂ خری و اتان
بفتح ہمزہ و کسر نیز آمدہ و حمار مذکر و مؤنث ہر دو را گویند و اتان مخصوص است بانثی و اتانہ بتا نیز آمدہ و در ذکر اتان اشارت است
بآنکہ چون مرور مادۂ خر قاطع نباشد مرور سامرأۃ نیز نخواہد بود۔ وانا یومئذ قد ناہزت الاحتلام۔ و من دران روز بتحقیق نزدیک
شدہ بودم مدت بلوغ را۔ ورسول اللہ۔ و پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یصلی بالناس بمنیٰ۔ میگزارد نماز با مردم در منی کہ بر سہ
میل است از مکہ۔ الی غیر جدار۔ بسوی دیواری کہ سترہ می باشد۔ فمررت بین یدی بعض الصف۔ پس گذشتم من پیش
بعض صف نماز۔ فنزلت۔ پس فرود آمدم۔ وارسلت الاتان ترتع۔ و رہا کردم و سر دادم مادۂ خر را کہ بچرد۔ ودخلت
فی الصف۔ و در آمدم در صف نماز۔ فلم ینکر ذالک علی احد۔ پس انکار نکرد آن را بر من ہیچ یکی یعنی سوارہ بر مادۂ خر پیش صف نماز آمدن و
مادۂ خر را در پیش صفوف سر دادن از جہت عدم قطع اتان صلوٰۃ را و از جہت عدم بلوغ من اگرچہ قریب بدان شدہ بودم متفق علیہ
الفصل الثانی عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلی احدکم۔ چون نماز بگزارد یکے
از شما۔ فلیجعل تلقاء وجہہ۔ پس باید کہ بگرداند در مقابل روے خود۔ شیئا۔ چیزے را از جنس دیوار یا درخت و ستون و جز آن

فان لم یجد فلینصب عصاه - پس اگر نیابد چیزے را که بگرداند آن را مقابل روے خود پس باید که ایستاده کند عصای خود را
و بخلاند آن را در زمین و اگر زمین سخت بود بنهد عصا را بر ان طولاً نه عرضاً تا بر مثال خلانیدن بود - فان لم یکن معه عصا -
پس اگر نباشد با وی عصا فلیخطط خطا - پس باید که بکشد خطے را بر زمین - ثم لا یضره ما مر امامه - پس ضرر و زیان ندارد او را چیزی
که بگذرد پیش او در قطع خشوع - رواه ابو داؤد و ابن ماجه - بدانکه خط کشیدن قول قدیم شافعی و قول امام احمد است و بعضے
از متاخرین مشائخ ما نیز بآن قائل شده و نزد اکثر مشائخ ما و نزد مالک خط معتبر نیست و امام محمد گفته الخط لیس بشیٔ و شافعی نیز در
قول جدید آنرا نفی کرده و گفته که حدیث وارد درین باب ضعیف و مضطرب است و نیز خط در حیلولت اعتبار ندارد و از بعید
متمیز و مرئی نه و مختار صاحب هدایه نیز همین است و شیخ ابن الهمام گفته که سنت اولیٰ ست باتباع و فی الجمله ظهورے
و امتیازی هم دارد و موجب جمعیت خاطر و دفع انتشار می گردد بعد ازان اختلاف ست در صفت خط نزد بعض بر شکل هلال معتبر
است و نزد بعض طویل بجانب قبله و نزد بعض بعرض یمیناً و شمالاً و مختار قول بطول است کذا فی بعض الشروح - وعن سهل
ابن ابی حثمة بفتح حای مهمله و سکون مثلثه صحابی صغیر است ولادت وی در سنه ثالث از هجرت است انصاری ست مات فی امارة
معاویه مر او را چند حدیث است - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم الی سترة - چون نماز گزارد یکی از شما بسوے
ستره - فلیدن منها - پس باید که نزدیک بایستد از ستره بقدر امکان سجود - لا یقطع الشیطان علیه صلوته - تا نبرد شیطان بر وی
نماز وی را بوسوسه و قدرت یافتن بران چه اگر دور باشد از ستره احتمال مرور دارد و بخطور آن در وسوسه می افتد - رواه
ابو داؤد - وعن مقداد بن الاسود قال ما رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الی عود - گفت مقداد ندیدم من آنحضرت
را که میگزارد نماز بسوی چوبی - ولا عمود ولا شجرة - و نه بسوے ستونی و نه درختے - الا جعله علی حاجبه الایمن او الایسر - مگر آنکه
میگردانید آنرا برابر ابروی راست خود یا ابروے چپ خود - ولا یصمد له صمدا - و قصد نمیکرد مر آنرا قصد کردنی راست که میان
دو چشم وی افتد بلکه میل میکرد از وی از جهت خوف مشابهت بعبادت اصنام و کمال تنزه ازان اگرچه از وی ظاهر باشد -
رواه ابو داؤد - وعن الفضل بن عباس رضی الله عنهما - قال اتانا رسول الله - گفت فضل بفتح فا و سکون ضاد معجمه نام
برادر ابن عباس است آمد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ونحن فی بادیة لنا - و بودیم ما در بادیه که ما را بود - ومعه عباس
و همراه آنحضرت عباس بود عرب را رسم است که از شهر بر آیند و در بادیه خیمه زنند و منزل سازند و چند گاه آنجا بگذرانند و هر
جماعه را بادیه معین و جای مخصوص است که در انجا باشند پس آنحضرت در بادیه که اهل بیت عباس را بود آمد - فصلی فی صحراء - پس
نماز گزارد در صحرا که - لیس بین یدیه سترة - نبود پیش آنحضرت ستره از دیوار و درخت و عصا و جز آن و ازینجا معلوم شد که ستره نهادن واجب
نیست بلکه امری مستحب ست اگر گذرگاه مردم بود - وحمارة لنا وکلبة - و خرکی ما را بود و سگکی نیز بود - تعبثان بین یدیه - بازی میکردند
پیش آنحضرت در نماز و تعبثان بفتح تا و با - فما بالی بذلک - پس باک نداشت آنحضرت بآن و تا در حمارة و کلبة یا برای تانیث است
یا برای وحدت - رواه ابو داؤد و النسائی نحوه - وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقطع الصلوة

شیئی - یعنی برود باطل میگرداند نماز را چیزی از آنچه بگذرد در پیش مصلی - وادرؤا ما استطعتم - و دفع کنید و برانید بقدری که توانید

از برای نگاهداشت خضوع و خشوع - فانما هو شیطان - زیرا که آن گذرنده شیطان است - رواه ابوداود

الفصل الثالث عن عائشة رضی الله عنها - قالت کنت انام بین یدی رسول الله - گفت عائشه بودم من که خواب میکردم پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ورجلای فی قبلته - و حالانکه هر دو پاے من در قبلهٔ آنحضرت بود یعنی در سجده گاه او - فاذا سجد غمزنی - پس چون میخواست که سجده کند زیر میکرد و پاے مرا فقبضت رجلی - پس می کشیدم و گرد می آوردم من هر دو پای خود را فاذا قام بسطتهما - و چون می ایستاد میکشادم و دراز میکردم پاها را - قالت - گفت عائشه - والبیوت یومئذ لیس فیها مصابیح - و خانه های ما در آن هنگام نبود در آنها چراغ گویا این عذر است از عائشه از دراز کردن عائشه پاهای خود را در سجده گاه آنحضرت و اما دراز کردن وی رضی الله عنها پا را بار دوم بعد از غمز آنحضرت پا را شاید که بگمان آن باشد که آنحضرت انتقال کرده باشد از آنجا و بستر ایستاده باشد یا غفلتی که آدمی را در خواب می باشد والله اعلم متفق علیه - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم احدکم ماله - اگر بداند یکی از شما آنچه مر او راست از گناه - فی ان یمر بین یدی اخیه - در گذشتن از پیش برادر مسلمان در نماز - معترضا فی الصلوة - بر پهنا رونده در نماز - کان لان یقیم مائة عام خیر له - باشد هر آئینه ایستادن او صد سال بهتر مر او را - من الخطوة التی خطا - از گامی که بزند آن را - رواه ابن ماجة - وعن کعب الاحبار قال روایت است از کعب احبار که گفت - لو یعلم المار بین یدی المصلی ماذا علیه - اگر بدانستی گذرنده از پیش مصلی آنچه بر وی است از گناه - لکان ان یخسف به خیر له - هر آئینه باشد اینکه فرو برده شود او را در زمین بهتر مر او را - من ان یمر بین یدیه - از گذشتن وی از پیش مصلی - وفی روایة - و در روایتی بجای خیر له - اهون علیه - آمده یعنی باشد خسف او در زمین آسان تر بر وی - رواه مالک - وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم الی غیر السترة - چون نماز بگزارد یکی از شما بدون ستره - فانه یقطع صلوته الحمار - پس بدرستیکه قطع میکند نماز او را گذشتن خر - والخنزیر والیهودی والمجوسی والمرأة - و گذشتن خوک و جهود و آتش پرست و زن و تاویل این در فصل اول گذشت - و تجزی عنه اذا مروا بین یدیه - و بسندگی میکند این مذکورات از عدم قطع صلوة چون بگذرند از پیش مصلی - علی قذفة بحجر - بر یک سنگ انداز و گفته اند که مراد بآن رمی جمارست در حج و مقدار آن سه ذراع گفته اند - رواه ابو داود

باب صفة الصلوة

در صفت کردن نماز و بیان کردن صفات آن که چگونه باید گزارد و ارکان و اجزای آن چیست و از بنجا لازم نباید که تحریمه خارج از حقیقت نماز است بیان کند چه صلوة چون از قبیل اعراض است اجزای آن صفات خواهد بود

الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه - ان رجلا دخل المسجد ورسول الله - روایت است از ابی هریره که مردے در آمد در مسجد و حالانکه پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم جالس فی ناحیة المسجد - نشسته بود در گوشه مسجد - فصلی - پس نماز گزارد آمرد و در وی رعایت تعدیل ارکان و قومه و جلسه خوب نکرد - ثم جاء فسلم علیه - پس تر آمد آن مرد پس سلام کرد بر آن حضرت

فقال له رسول الله - پس گفت مراورا پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم وعلیک السلام ارجع فصل - بازگرد بمصلای خود
پس بگزار نماز را - فانک لم تصل - زیرا که بدرستی تو نگزارده نماز را - فرجع - پس بازگشت آن مرد فصلی - پس باز بگزارد
نماز بار دوم بهمان طریق که نخست گزارده بود - ثم جاء فسلم - پس تر باز آمد پس سلام کرد - فقال - پس گفت آن حضرت - و
علیک السلام ارجع فصل فانک لم تصل - بازگرد پس بگزار نماز زیرا که تو نماز نگزارده - فقال فی الثالثة - پس گفت آن مرد
در کرت سوم - او فی التی بعدها - یا در کرتے که پس از سوم است یعنی در کرت چهارم - علمنی - بیاموزان مرا - یا رسول الله - نماز
را که چگونه بگزارم پس آنحضرت تعلیم کرد او را نماز و تعلیم وضوء و استقبال قبله را نیز بران افزود که عمده تر و قریب ترین شرائط
است - فقال - پس گفت آنحضرت - اذا قمت الی الصلوٰۃ فاسبغ الوضوء - چون خواهی که بایستی برای نماز پس بکمال و تمام
تر تازه کن وضو را - ثم استقبل القبلة - پس تر روے آر بجانب قبله - فکبر - پس تکبیر گو - ثم اقرأ بما تیسر معک من القرآن - پس تر بخوان
انچه آسان و آماده گردد از قرآن که باتست و محفوظ تست - ثم ارکع حتی تطمئن راکعا - پس تر رکوع کن تا آنکه قرار و آرام گیری در
رکوع - ثم ارفع حتی تستوی قائما - پس تر بردار سر از رکوع تا آنکه برابر ایستی - ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا - بعد ازان سجده کن تا آنکه
آرام گیری در سجده - ثم ارفع حتی تطمئن جالسا - پس تر بردار سر از سجده تا آرام گیری در نشستن - ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا
باز سجده کن تا آنکه آرام گیری در سجده - ثم ارفع حتی تطمئن جالسا - پس تر بردار سر از سجده تا آنکه آرام گیری این نشستن را جلسه
استراحت گویند و نزد شافعی سنت است که بعد از سجدتین بنشینند و بعد ازان برای رکعت دوم برخیزند - وفی روایة - و در
روایتی بجای این عبارت که (ثم ارفع حتی تطمئن جالسا) اینچنین آمده است که - ثم ارفع حتی تستوی قائما - پس تر بردار سر
از سجده دوم تا آنکه راست بایستی یعنی برای رکعت دوم و درین روایت ذکر جلسه استراحت نیامده و سخن در جلسه استراحت
در حدیث دوم مالک بن الحویرث بیاید - ثم افعل ذلک فی صلوتک کلها - پس تر بکن انچه مذکور شد در همه نماز خود - متفق علیه
و باین حدیث استدلال کرده شافعی و احمد و ابو یوسف بر فرضیت طمانینت در رکوع و سجود و قومه و جلسه زیرا که آن حضرت
نفی کرد ازان نماز مرد را و فرمود که این نماز تو نماز نیست برگرد باز بگزار و این نشان فرضیت است که فعل بانتفای
آن منتفی و باطل گردد و اطمینان در رکوع و سجود نزد امام ابو حنیفه و محمد واجب است نه فرض و قومه و جلسه سنت و ایشان
توجیه این حدیث چنان کنند که مراد از نفی صلوٰۃ نفی کمال اوست بدلیل آنکه در آخر این حدیث بروایت ابی داؤد و ترمذی
و نسائی آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود چون تمام کردی این را تمام شد نماز تو و انچه نقصان کردی ازان
نقصان کردی از نماز خود و این نشان وجوب و سنت است که فعل بی آن ناقص و ناتمام بود پس معلوم شد که امر باعاده
نماز آن مرد را از برای آن بود تا بے کراهت و نقصان واقع شود نه بجهت آنکه باطل و معدوم بود و اگر چنین بودی هم از
اول منع کردے و ازان باز داشتی و نگذاشتی آن را که بے فرائض نماز بگزارد و الله اعلم - وعن عائشة رض
قالت کان رسول الله - بود پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم یستفتح الصلوٰۃ بالتکبیر - شروع می کرد نماز را بتکبیر احرام

رواه مسلم

والقراءۃ۔ وشروع می کرد قراءت بالحمد للہ رب العالمین یعنی بسورۂ فاتحہ گویا کہ این نام آن سورہ شدہ است از جہت
ذکر این کلمہ در اول وے چنانکہ گویند چہ میخوانی گوید الم ذلک الکتاب میخوانم و مراد تمام سورہ میدارد و ازینجا لازم نمی آید
کہ بسم اللہ الرحمن الرحیم نمیخواندہ اگر مراد عدم جہر بہ بسملہ باشد پس نزد ما بے تاویل راست ست و نزد شافعی بتاویل
مذکور از جہت اختلاف در جہر بسملہ۔ وکان اذا رکع لم یشخص راسہ۔ و بود آن حضرت چون رکوع میکرد بلند نمیکرد سر مبارک
خود را۔ ولم یصوبہ۔ و پست نیز نمیکرد۔ ولکن بین ذلک۔ ولیکن نگاہ میداشت میان اشخاص و تصویب و برابر میداشت پشت
و گردن را۔ وکان اذا رفع راسہ من الرکوع لم یسجد حتی یستوی قائما۔ و بود آنحضرت چون برمیداشت سر خود را از رکوع بسجدہ نمیرفت
تا آنکہ راست ایستادہ نمیشد کہ آن را قومہ میگویند۔ وکان اذا رفع راسہ من السجدۃ لم یسجد حتی یستوی جالسا۔ و بود چون
برمیداشت سر خود را از سجدہ بسجدۂ دوم نمیرفت تا آنکہ جلسہ ای کرد تمام۔ وکان یقول فی کل رکعتین التحیۃ۔ و بود آنحضرت کہ میخواند
بعد از ہر دو رکعت التحیات را۔ وکان یفرش رجلہ الیسری۔ و بود کہ می گسترانید پای چپ خود را یعنی فرش خود میگردانید
آنرا و می نشست بران۔ وینصب رجلہ الیمنی۔ و ایستادہ می کرد پای راست خود را ظاہر این حدیث آنست کہ در ہر دو قعدہ
اولی و اخری ہمچنین میکرد و ہمین ست قول امام ابوحنیفہ و اصحاب او و در حدیث ابی حمید افتراش در قعدہ اولے و تورک در
قعدۂ ثانیہ نیز آمدہ و این قول امام شافعی است و نزد امام مالک تورک ست در ہر دو قعدہ و نزد بعض مالکیہ افتراش در ہر دو
قعدہ نیز آمدہ چنانکہ قول امام ابی حنیفہ است و نزد امام احمد در ہر نمازی کہ درو دو تشہد ست در تشہد اخیر آن تورک ست
و اگر یک تشہد ست افتراش ست و ہر چہار امام را درین مسئلہ قولے علیحدہ است و وجہ قول امام ابوحنیفہ آن ست کہ در بسیارے
از احادیث مطلق افتراش واقع شدہ و آمدہ است کہ سنت در تشہد این ست و نشستن آنحضرت در تشہد این چنین بود بے تقیید
باولی و اخرے و جلوس برین طریق کہ ما اختیار کردیم اشد و اشق ست و در حدیث آمدہ است کہ افضل الاعمال احمزہا اے
اشدہا و در بعض احادیث تورک در قعدۂ اخیرہ نیز آمدہ و این محمول بر حالت ضعف و کبر سن است زیرا کہ قعود دروی طویل ست
و مناسب ست آسانی و معنی تورک بر سرین نشستن ست و در اینجا تورک را دو صورت گفتہ اند یکی آنکہ ایستادہ کند پای
راست را و بگرداند پای چپ را زیر ران راست و بگذارد ہر دو سرین را بر زمین دوم آنکہ بگستراند پای چپ را و ایستادہ کند
پای راست را و بیرون آرد ہر دو پای را از زیر ران بجانب راست و بنہد ہر دو سرین را بر زمین۔ وکان ینہی عن عقبۃ الشیطان۔
و بود آن حضرت کہ نہی میکرد از عقبۂ شیطان و مراد بعقبہ بضم عین و سکون قاف اقعا است کہ باتفاق در نماز مکروہ است و
صورتش آنست کہ ہر دو سرین را بر زمین بچسپاند و ایستادہ کند ہر دو ساق را و بنہد ہر دو دست را بر زمین چنان کہ
سگ می نشیند و طیبی گفتہ کہ عقبہ آن ست کہ ہر دو سرین را بر پاشنہ ہا بنہد و این معنی بلفظ عقبہ مناسب تر است۔ وینہی ان
یفترش الرجل ذراعیہ۔ و نہی میکرد از آنکہ بگستراند مرد ہر دو استخوان دست خود را بر زمین در وقت سجود و برندارد آنہا را
افتراش السبع۔ مانند گستردن درندہ دستہا را بر زمین و قید مرد بجہت آن کرد کہ زن را باید کہ افتراش کند کہ آن استر نزدیک

است. وكان يختم الصلوة بالتسليم. و بود آن حضرت كه ختم مى كرد نماز را بسلام و آن فرض ست نزد امام شافعى و واجب ست
نزد ما و تحقيق آن در شرح كرده شده است. رواه مسلم. وعن ابى حميد الساعدى قال فى نفر من اصحاب رسول الله
گفت ابو حميد صحابى مشهور است انصارى از بنى ساعده حديث وى اصح احاديث ست در بيان نماز آنحضرت مشهور ست
بكنيت و در نام او اختلاف بسيار ست مشهور عبد الرحمن ست در ميان جماعه از ياران پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم و نفر
بفتحتين از سه تا ده را گويند. انا احفظكم لصلوة رسول الله. من ياد دارنده ترم از ميان شما نماز پيغمبر خدا را صلى الله
عليه وسلم رايته اذا كبر جعل يديه حذاء منكبيه. ديدم آن حضرت را چون تكبير احرام ميگفت ميگردانيد هر دو دست خود را مقابل
هر دو دوش خود و اين مذهب شافعى ست و نزد ما مقابل نرمهٔ هر دو گوش دارند و اين نيز در احاديث آمده و در بعض روايات
تا بالاى گوش نيز آمده و امام ابو حنيفه متوسط را اختيار كرده و امام شافعى در تطبيق اين روايات گفته كه كفها مى دست
مقابل دوش بود و نر انگشتان برابر گوش و سر انگشتان ديگر تا بالاى گوش و تواند كه در اوقات مختلفه هر يكى بوقوع آمده
باشد والله اعلم. واذا ركع امكن يديه من ركبتيه. و چون ركوع ميكرد آنحضرت محكم و توانا ميگردانيد هر دو دست خود را بر هر دو زانو
يعنى محكم ميگرفت هر دو زانو را بهر دو دست و كشاده ميداشت انگشتان را و گفته اند كه انگشتان را در ركوع كشاده و در
سجود بسته دارد و در تحريمه و تشهد بطور خود گذارد. ثم هصر ظهره. پس ميگردانيد پشت خود را و خميده بجانب زمين تا
هموار و برابر نشيند باگردن هصر بصاد مهمله كشيدن و مائل گردانيدن و شكستن. فاذا رفع رأسه استوى. پس چون برمى داشت
سر مبارك را از ركوع برابر و درست ايستاده ميشد. حتى يعود كل فقار مكانه. تا آنكه باز مى نشست همه بندهاى استخوان
پشت بجاى خود و فقار بفتح فاى مقدم بر قاف بندها و مهره هاى استخوان پشت واحد فقاره بفتح فا و فقره بكسر فا و سكون
قاف و فتح آن نيز گويند و فقر بمعنى درويشى مشتق از وست كه از گرسنگى و ناتوانى پشت شكسته شده است. فاذا سجد وضع يديه.
پس چون سجده ميكرد مى نهاد هر دو دست خود را بر زمين يعنى مقابل روى. غير مفترش ولا قابضهما. نگسترانيده و ساعدها را بر زمين
و نه گرد آرنده آنها را بسوى پهلو بلكه انگشتان و كفها بر زمين نهاده و ذراعها و بازوها را بر دارنده چنانكه اگر خواهد بزغاله
خرد از ميان آنها بدر رود و درين حديث اين مذكور نشد كه از قومه بسجده رود نخست زانوها را بر زمين نهد يا دستها را هر دو
درست ست و اول فاضل تر و مختار اكثر ائمه است. واستقبل باطراف اصابع رجليه القبلة. و بجانب قبله ميداشت سر انگشتان
هر دو پاى خود را در حالت سجده. فاذا جلس فى الركعتين. پس چون مى نشست بعد از دو ركعت براى تشهد جلس على رجله اليسرى
مى نشست بر پاى چپ خود. ونصب اليمنى. و ايستاده ميكرد پاى راست را. فاذا جلس فى الركعة الآخرة. پس چون
مى نشست در ركعت آخر براى قعدهٔ اخيره. قدم رجله اليسرى. پيش مى آورد پاى چپ خود را. ونصب الاخرى. و
ايستاده ميكرد پاى ديگر را كه پاى راست باشد. وقعد على مقعدته. و مى نشست بر نشستگاه خود. رواه البخارى.
وعن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يرفع يديه حذو منكبيه اذا افتتح الصلوة. روايت است از ابن عمر كه آنحضرت

برمیداشت هر دو دست خود را برابر هر دو گوش خود چون شروع میکرد نماز را - و اذا كبر للركوع - و چون تکبیر می آورد برای رکوع - و اذا رفع راسه من الركوع - و چون سر برمیداشت از رکوع - رفعهما كذلك - برمی داشت هر دو دست را همچنین یعنی برابر دو شها - و قال - و میگفت - سمع الله لمن حمده - شنید خدا مر کسی را که ستود او را یعنی پسندید و اجابت نمود ثنای او را و دعای او را - ربنا لك الحمد - خداوندا مر تراست حمد مخصوص بتست حمد یعنی هر حمدی که گویند و برای هر که گویند راجع بجناب تست که پیدا کننده همه چیز و همه کس توئی یا حمد گفتن مر ذات ترا مخصوص بتست جز تو کسی ثنای تو نتواند گفت و گوهر این را چنانکه باید کس نتواند سفت **بیت** ما را چه حد حمد و ثنای تو بود ✽ هم حمد و ثنای تو سزای تو بود ✽ و در روایتی بزیادت اللهم بالای ربنا و بزیادت واو بر لك الحمد نیز آمده و ازین حدیث معلوم میشود جمع میان تسمیع و تحمید و نزد امام ابوحنیفه این در منفرد است و امام تسمیع کند و مقتدی تحمید زیرا که در حدیث قسمت کرد آن را میان امام و مقتدی و نزد امام ابو یوسف تحمید نیز گوید تا از قبیل لم تقولون ما لا تفعلون نگردد - و كان لا يفعل ذلك فی السجود - و نبود آنحضرت که میکرد رفع یدین را در سجده یعنی در وقت سر برداشتن از سجده و رفتن بسجده و بعض شافعیه آن را نیز کنند اما مختار آنست که نکنند و آنچه بصحت رسیده نزد شافعیه رفع یدین است در نزد استفتاح و رفتن برکوع و سر برداشتن از ان و در غیر این سه موضع به ثبوت نرسیده كذا فی سفر السعادة - متفق علیه -

و عن نافع ان ابن عمر رضی الله عنهما كان اذا دخل فی الصلوة - روایت است از نافع مولای ابن عمر که ابن عمر بود چون در می آمد در نماز و شروع میکرد در ان - كبر و رفع يديه - تکبیر میگفت و برمیداشت هر دو دست خود را - و اذا ركع رفع يديه - و چون رکوع میکرد برمیداشت هر دو دست خود را - و اذا قال - و چون میگفت - سمع الله لمن حمده رفع يديه و اذا قام من الركعتين رفع يديه - و چون می ایستاد از دو رکعت برمیداشت هر دو دست خود را - و رفع ذلك ابن عمر الى النبی - و رفع کرده است این حدیث را ابن عمر به پیغمبر صلی الله علیه وسلم - یعنی روایت کرده است که آنحضرت همچنین کرده است و حدیث مرفوع آن بود که آن را نسبت برسول صلی الله علیه وسلم بکنند از قول و فعل و آنچه از صحابی آمده آن را موقوف خوانند چنانکه در مقدمه گذشت - رواه البخاری

و عن مالك بن الحويرث قال كان رسول الله - گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا كبر رفع يديه - چون تکبیر تحریمه میگفت برمیداشت هر دو دست خود را حتی يحاذی بهما اذنيه - تا آنکه مقابل میکرد به هر دو دست خود هر دو گوش خود را - و اذا رفع راسه من الركوع - و چون برمیداشت سر خود را از رکوع - فقال - پس میگفت - سمع الله لمن حمده فعل مثل ذلك - میکرد مانند آن یعنی برمیداشت هر دو دست خود را محاذی هر دو گوش - و فی رواية - و در روایتی همچنین آمده که - حتی يحاذی بهما فروع اذنيه - تا آنکه محاذی میگردانید هر دو دست بالا های هر دو گوش را - متفق علیه - بدانکه برداشتن دستها در غیر تکبیر احرام مختلف فیه است میان ما و شافعیه و احادیث و آثار در هر دو جانب آمده و قدر متحقق در وی آنست که یا هر دو بوده است گاهی آن و گاهی این و از صحابه هر کس آنچه دیده روایت کرده است یا رفع یدین در ابتدا بوده است و در آخر منسوخ گشته است و از آنکه عظمای صحابه مثل ابن مسعود رضی الله عنه که عالم بود بشرائع اسلام و احکام آن متفقد بود باحوال رسول خدا صلی الله علیه وسلم و ملازم آنحضرت بود در حضر و سفر آن را نمیکرد ظاهر احتمال

ثانی ست واز امیر المومنین علی مرتضی رضی اللہ عنہ نیز عدم رفع روایت میکنند واگر فرضاً ہر دو بود عدم رفع راجح ست بآنکہ وی
از جنس سکونست کہ مناسب تر ست بحال صلوٰۃ کہ خضوع وخشوع است وکلام درین مقام واسع ست جملہ ازان در شرح سفر السعادۃ ذکر
کردہ ایم واللہ اعلم۔ **وعنہ انہ رای النبی صلی اللہ علیہ وسلم یصلی**۔ وہم از مالک بن الحویرث ست کہ وی دید آنحضرت را کہ نماز میگزارد
فاذا کان فی وتر من صلاتہ۔ پس چون بود در طاق از نماز خود یعنی بعد از یک رکعت وسہ رکعت۔ **لم ینہض حتی یستوی قاعدا** یعنی ایستاد
تا برابر می نشست یعنی بعد برداشتن از سجدہ می نشست پس از ان برمیخاست۔ رواہ البخاری۔ واین جلسۂ استراحت است
کہ شافعیہ بدان قائل اند ونزد ایشان سنت ہست وکیفیت آن کیفیت جلوس در قعدۂ اولی ست وبعد از جلوس ہر دو دست
تکیہ بر زمین کردہ برمیخیزند ونزد امام ابوحنیفہ وامام احمد بروایتے مختار آن از جہت عذر وحاجت بود بکبر سن وغیر آن پس
ہر کہ محتاج بدان نباشد در حق وی سنت نہ وتمسک امام شافعی اینحدیث ست وترمذی گفت حدیث مالک بن الحویرث حسن صحیح
است وعمل بروست نزد اہل علم وبہمین قائل اند بعضی از اصحاب انتہی ودلیل ما حدیث ابی ہریرہ است کہ ہم ترمذی
آوردہ کہ گفت بود رسولخدا صلی اللہ علیہ وسلم برمیخاست بر صدر قدمین یعنی بی آنکہ بنشیند واگرچہ بعض طرق اینحدیث ضعیف ست
لیکن صحیح الاصل ست کذا قال الشیخ ابن الہمام وابن ابی شیبہ از ابن مسعود آوردہ کہ وی برمیخاست در نماز بر صدر قدمین خود
بی آنکہ بنشیند واز علی وعمر وابن عمر وابن الزبیر ہمچنین آوردہ واز نعمان بن ابی عیاش آوردہ کہ دریافتم بسیاری از اصحاب چون بر
میداشتند سر را از سجدۂ دوم از رکعت اولی وثالثہ برمیخاستند ہمچنانکہ بودند بی آنکہ بنشینند ودیگر اخبار وآثار درین باب بسیار ست
واگر بعض احادیث واخبار برخلاف آن آمدہ باشد محمول بر کبر سن وضرورت خواہد بود۔ **وعن وائل بن حجر انہ رای النبی**
روایت ست از وائل بن حجر کہ صحابی مشہور ست واز ملوک یمن بود ودر پیش آنحضرت معزز بود واحوال او در جای دیگر
نوشتہ شدہ است کہ وے دید پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم **رفع یدیہ حین دخل فی الصلوٰۃ**۔ برداشت ہر دو دست خود را ہنگامے کہ
درآمد در نماز۔ **وکبر**۔ وتکبیر بر آورد ودر صحیح مسلم بے واو ست۔ **ثم التحف بثوبہ**۔ پس پیچید ودر گرفت دستہا را بجامۂ خود ظاہر
آنست کہ بدر پیچید ودر آورد وبعض گفتہ اند کہ مراد در آوردن دستہا ست در آستین وگفتہ اند کہ شاید بجہت سختی سرما بود۔
ثم وضع یدہ الیمنی علی الیسری۔ پستر نہاد دست راست خود را بر دست چپ ونہادن دست راست بر دست چپ متفق علیہ
است میان ائمہ الا امام مالک کہ نزد وے ارسال ست با جواز وضع ولیکن نزد امام ابوحنیفہ وبروایتی از امام احمد
در زیر ناف نہند ونزد شافعی برابر سینہ یعنی بالاتر از ناف وبروایتی از احمد مخیر ست خواہ زیر ناف نہد یا برابر سینہ واحادیث
در ہر دو آمدہ وگفتہ اند کہ امر درین باب واسع ست ہرچہ کند درست ست وآنچہ متیقن ست نہادن دست راست
بر چپ ودر زیر ناف یا بر سینہ بخصوص ثابت نشدہ ویقین نہ وچون چنین بود امام ابوحنیفہ آنچہ معہود ومعتاد ست در
شاہد اختیار کردہ وآن تحت سرہ است۔ **فلما اراد ان یرکع**۔ پس ہنگامے کہ خواست کہ رکوع کند۔ **اخرج یدیہ من الثوب**۔
بیرون آورد ہر دو دست را از جامہ۔ **ثم رفعہما وکبر فرکع**۔ پستر برداشت دستہا را وتکبیر گفت ودر رکوع رفت و

اینجا معلوم میشود کہ دستہا را در وقت برداشتن و تکبیر گفتن از جامہ و آستین بیرون باید آورد۔ فلما قال پس چون گفت
سمع اللہ لمن حمدہ رفع یدیہ۔ برداشت ہر دو دست را۔ فلما سجد سجد بین کفیہ۔ چون سجدہ کرد سجدہ کرد میان ہر دو کف
دست یعنی سر را در وقت سجدہ میان دو دست داشت۔ رواہ مسلم۔ **وعن سہل بن سعد** صحابی مشہور است آخر من
مات بالمدینۃ۔ قال کان الناس یؤمرون ان یضع الرجل ید الیمنی علی ذراعہ الیسری فی الصلوۃ۔ بودند مردم کہ امر کردہ
میشدند بنہادن مرد دست راست را بر ذراع چپ در نماز یعنی قریب بذراع چون دست را بر دست باید نہاد ناچار
نزدیک بذراع واقع میشود کہ بر ذراع نہد چنانکہ اصلا بر دست نہادہ نشود و قید رجل اتفاقی ست و امراۃ را نیز ہمین حکم است۔
رواہ البخاری۔ **وعن ابی ہریرۃ** قال کان رسول اللہ۔ گفت ابوہریرہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام الی الصلوۃ
چون می ایستاد بنماز۔ یکبر حین یقوم۔ تکبیر میگفت در وقتیکہ می ایستاد و مراد تکبیر تحریمہ است۔ ثم یکبر حین یرکع۔ پس ازان تکبیر
میگفت در وقتیکہ برکوع میرفت۔ ثم یقول۔ پستر میگفت۔ سمع اللہ لمن حمدہ حین یرفع صلبہ من الرکعۃ۔ در وقتیکہ
برمیداشت استخوان پشت خود را از رکوع۔ ثم یقول وہو قائم۔ پستر میگفت وحالانکہ وی ایستادہ است۔ ربنا لک الحمد ثم یکبر
پستر تکبیر میگفت۔ حین یہوی۔ در وقتیکہ فرو میرفت یعنی برای سجدہ۔ ثم یکبر حین یرفع راسہ۔ پستر تکبیر می گفت در وقتیکہ سر
برمیداشت یعنی از سجدہ۔ ثم یکبر حین یسجد۔ پستر تکبیر میگفت در وقتیکہ بسجدہ دوم میرفت۔ ثم یکبر حین یرفع راسہ۔ پستر تکبیر میگفت
در وقتیکہ سر برمیداشت از سجدہ دوم۔ ثم یفعل ذلک فی الصلوۃ کلہا۔ پستر میکرد آنچہ مذکور شد در نماز ہمہ نماز۔ حتی یقضیہا
تا آنکہ ادا میکرد و تمام می کرد نماز را۔ و یکبر حین یقوم من الثنتین بعد الجلوس۔ و تکبیر میگفت در وقتیکہ می ایستاد از دو رکعت
از قعدہ اولے درین حدیث ذکر تکبیر است درین اوقات و احوال نہ رفع یدین متفق علیہ۔ **وعن جابر** رضی اللہ
عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم افضل الصلوۃ طول القنوت۔ بہترین نماز نمازے ست کہ در وی درازی قنوت
است و قنوت بمعنی قیام و طاعت و خشوع و نماز و دعا و سکوت آمدہ و مراد اینجا قیام داشتہ اند پس معلوم شد کہ طول
قیام در نماز افضل ست زیرا کہ در وے مشقت و خدمت و طاعت بیشتر و ظاہر تر ست و علماء را اختلاف است کہ قیام در
نماز فاضل تر ست یا سجود و این حدیث متمسک طائفہ ایست کہ میگویند قیام افضل است و نیز ذکری کہ در قیام است قرآن است
و قرآن افضل ست از تسبیح و مذہب حنفیہ نیز ہمین است و این مبحث در شرح سفر السعادۃ بتفصیل ذکر کردہ شدہ است فلیطلب ثمہ رواہ مسلم

الفصل الثانی۔ عن ابی حمید الساعدی قال فی عشرۃ من اصحاب النبی۔ گفت ابوحمید در میان دہ کس از اصحاب
پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم انا اعلمکم بصلوۃ النبی۔ من داناترم در میان شما بکیفیت نمازی کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گزاردہ و ازینجا
معلوم میشود کہ اگر یکے دعوے اعلمیت کند بحکم واقع برائے مصلحت دینی نہ بغرض نفسانی درست باشد۔ قالوا۔ گفتند آن
جماعہ از صحابہ کہ پیش ایشان این دعوی کرد۔ فاعرض۔ پس چون دعوے میکنی کہ تو داناتری عرض کن بر ما و ظاہر کن
آنرا تا بدانیم کہ صحیح است دعوی تو۔ قال کان رسول اللہ۔ گفت بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام الی الصلوۃ رفع یدیہ حتی یحاذی

بمنکبیه - چون می ایستاد برای نماز بر میداشت هر دو دست را تا آنکه برابر میگردانید آنها را با هر دو دوش خود - ثم یکبر - پس تکبیر میگفت
این حدیث صریح است در تاخیر تکبیر تحریمه از رفع یدین چنانکه مذهب امام ابوحنیفه است - ثم یقرأ - پس قرائت میکرد - ثم یکبر و یرفع
یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه - پس تکبیر میگفت و بر میداشت هر دو دست را تا برابر می گردانید هر دو دست را با هر دو دوش خود ثم
یرکع و یضع راحتیه علی رکبتیه - پس رکوع می کرد و می نهاد هر دو کف دست خود را بر هر دو زانوی خود - ثم یعتدل - پس
اعتدال میکرد در رکوع و در تفسیر اعتدال می گوید که - فلا یصبی رأسه و لا یقنع - یصبی بضم یا و فتح صاد مهمله و کسر بای مشدده
و لا یقنع بضم یا و سکون قاف و کسر نون پس پایان نمی کرد سر را و نه بر میداشت بلکه برابر و هموار میداشت پشت و سر را و
آنست که اعتدال بمعنی اطمینان دارند چنانکه در جلسه میان هر دو سجده و جلسه استراحت خواهد گفت. و فلا یصبی را و سو لا یقنع
جدا دارند و این معنی در روایت ابن حبان و مسلم لا یصوب بی فا ظاهر تر است و در لفظ یصبی تحقیقی ست که در شرح ذکر کرده شده است
ثم یرفع راسه فیقول - پس بر میداشت سر خود را پس میگفت - سمع الله لمن حمده - در این حدیث ذکر ربنا لک الحمد نیست - ثم
یرفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه معتدلا - پس بر میداشت هر دو دست خود را تا دوشها با عتدال تام - ثم یقول - پس میگفت - الله
اکبر ثم یهوی الی الارض ساجدا - پس می افتاد بجانب زمین برای سجده - فیجافی یدیه عن جنبیه - پس دور میداشت هر دو دست خود را
از هر دو پهلو - و یفتح اصابع رجلیه - و دو تامی کرد انگشتان هر دو پا را چنانکه سرهای انگشتان بجانب قبله بودی و فتح بجای
معجمه سست کردن انگشتان پاے وقت نشستن و اصله اللین کذا فی الصراح - ثم یرفع راسه - پس بر میداشت سر از سجده و
یثنی رجله الیسری - و دو تامی کرد یعنی می گسترانید پای چپ خود را - فیقعد علیها - پس مے نشست بران - ثم یعتدل حتی یرجع کل عظم فی
موضعه - پس اعتدال و اطمینان میکرد درین نشستن تا آنکه باز می گشت هر استخوان در جای خود معتدلا - در حالتیکه تمام
معتدل است و این تاکید یعتدل میکند ثم یسجد - پس سجده میکرد یعنی بتکبیر چنانکه از حدیث سابق معلوم شد - ثم یقول - پس میگفت -
الله اکبر و یرفع - و بر میداشت سر را - و یثنی رجله الیسری - و دو تا میکرد پای چپ خود را - فیقعد علیها - پس می نشست بر پای چپ از
برای جلسه استراحت - ثم یعتدل - پس قرار میگرفت - حتی یرجع کل عظم الی موضعه - تا آنکه باز می گشت هر استخوان بجای خود ثم
ینهض - پس بر میخاست - ثم یصنع فی الرکعة الثانیة مثل ذلک - پس می کرد در رکعت دوم مانند آنچه کرد در رکعت نخستین مراد
اکثر آنست از جهت عدم استفتاح - ثم اذا قام من الرکعتین - پس چون می ایستاد بعد از دو رکعت بعد از قرائت تشهد بذکر
آن درین روایت نیست چنانکه در روایت دیگر که مر ابی داود را ذکر کند بیاید - کبر و رفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه - تکبیر گفت و
بر داشت هر دو دست را تا مقابل دوش - کما کبر عند افتتاح الصلوة - چنانکه تکبیر گفته بود اول نزد شروع کردن در نماز - ثم یصنع ذلک
پس می کرد از آنچه مذکور شد - فی بقیة صلوته - در باقی نماز خود - حتی اذا کانت السجدة التی فیها التسلیم - تا آنکه چون می بود
سجده دوم از رکعتے که بعد از وے تشهد است و در پے سلام است - اخرج رجله الیسری - بیرون می آورد پای چپ خود را
و قعد متورکا علی شقه الایسر - و مے نشست بر سرین بر جانب چپ - ثم سلم - پس سلام میداد - قالوا - گفتند آن صحابه

سلیمان

که میان ایشان گفته بود که من داناترم بنماز آن حضرت - صدقت - راست گفتی - ہکذا کان یصلی - ہمچنین بود آن حضرت
که نماز میگذارد و ظاہر این عبارت دلالت دارد بر آنکه ایشان نیز عالم بودند باین تفصیل مذکور بودند پس دعوی اعلمیت ابی حمید
رضی اللہ عنہ درست نیاید پس حمل بران باید کرد که تصدیق ایشان مر او را جہت وثوق بخبر اوست واللہ اعلم - رواہ ابوداؤد
والدارمی وروی الترمذی وابن ماجۃ معناہ وقال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح - واین حدیث در سفر السعادۃ از صحیح ابن
حبان ومسلم نیز روایت کرده است - وفی روایۃ لابی داؤد من حدیث ابی حمید - ودر روایتے مر ابی داؤد را از حدیث
ابی حمید این چنین آمده که - ثم رکع فوضع یدیہ علی رکبتیہ - پستر رکوع کرد پس نہاد ہر دو دست را بر ہر دو زانوی خود
کانہ قابض علیہما - گویا که وی پنجه گیرنده است بر دو زانو - ووتر یدیہ - وزه ساخت ہر دو دست را وتوتیر زه کردن کمان
را یعنی دور گردانید مرفقین را از پہلوہا گویا که مرفقین مشابه زه گشتند وپہلوہا مشابه کمان که بران زه کنند چنانکه گفت - فنحاہما عن
جنبیہ - پس دور داشت ہر دو دست را از ہر دو پہلوی خود - وقال - وگفت - ثم سجد - پستر سجده کرد - فامکن انفہ وجبہتہ الارض - پس
متمکن وثابت گردانید بینی خود را وپیشانی خود را بر زمین از اینجا معلوم میشود که سجده بر بینی وپیشانی ہر دو باید کرد وآنحضرت
نیز بہرین مواظبت می کرد واحادیث نیز متعاضد ومتوافق اند بران واگر بر یکے ازین اقتصار کند جائز ست نزد امام ابوحنیفہ
اما مکروه است وبروایتی بجبہہ تنہا مکروه نه ونزد صاحبیہ جائز نبود ودر حدیث آمده است که سجده بہفت عضو باید وبروایتی
بہفت استخوان روے ودو دست ودو زانو ودو پاے ودر حدیث صحیحین بجای روی پیشانی واقع شده وتحقیق آن
در باب السجود بیاید - ونحی یدیہ عن جنبیہ - ویکسو داشت ہر دو دست خود را یعنی مرفقین را از ہر دو پہلوی خود - ووضع
کفیہ حذو منکبیہ - ونہاد ہر دو کف دست را برابر ہر دو دوش خود - وفرج بین فخذیہ - وکشاده کرد میان ہر دو ران خود غیر
حامل بطنہ علی شئی من فخذیہ - بازنهنده شکم خود را بر چیزے از دو ران خود - حتی فرغ - تا آنکه فارغ شد از ہر دو سجده - ثم
جلس - پستر بنشست - فافترش رجلہ الیسری - پس بگسترانید پاے چپ خود را - واقبل بصدر الیمنی علی قبلتہ - وپیش داشت
پشت پای راست بر قبلہ خود واین مستلزم ایستاده داشتن اوست - ووضع کفہ الیمنی علی رکبتہ الیمنی - ونہاد کف دست
راست را بر زانوے راست خود - وکفہ الیسری علی رکبتہ الیسری - وکف دست چپ را بر زانوی چپ خود - واشار
باصبعہ یعنی السبابۃ - واشارت کرد در وقت اشہد ان لا الہ الا اللہ بانگشت خود که سبابه است بر داشتن آن در نفی ونہادن
در اثبات وسبابه انگشتی که متعارف بانگشت راست واو را سبابه از آن گویند که سب در لغت بمعنی دشنام آید وعرب در
وقت دشنام اشارت بدان کنند واین اسم جاہلیت است ودر اسلام آنرا مسبحہ وسباحہ گویند که در وقت تسبیح وتوحید بدان
اشارت کنند وبہمین اشارت ہمچنانکه اشارت است بتوحید باری تعالی متضمن سب ودشنام شیطان نیز ہست کذا قیل - وفی اخری
ودر روایت دیگر مر ابی داؤد را این چنین آمده که - واذا قعد فی الرکعتین - وچون می نشست بعد از دو رکعت برائے
تشہد اولے - قعد علی بطن قدمہ الیسری - می نشست بر کف پاے چپ خود - ونصب الیمنی - وایستاده می کرد پاے

راست را - و اذا کان فی الرابعۃ - و چون می بود در رکعت چہارم این در رباعی است و حکم رکعت سوم در ثلاثی نیز ہمین خواہد بود - افضی بورکہ الیسری الی الارض - مساس میکرد و میرسانید سرین چپ را بسوے زمین - و اخرج قدمیہ من ناحیۃ واحدۃ - و بیرون مے آورد ہر دو پاے خود را از یک جانب کہ جانب راست است - وعن وائل بن حجر انہ

ابصر النبی صلی اللہ علیہ وسلم حین قام الی الصلوٰۃ رفع یدیہ - روایت است از وائل ابن حجر بتقدیم حا بر جیم صحابی مشہور است از ابنای ملوک یمن بود و بشرف اسلام مشرف شد و نزد حضرت معزز و مکرم گشت کہ وی دید آنحضرت را ہنگامیکہ می ایستاد بنماز بر میداشت ہر دو دست خود را - حتی کانتا بحیال منکبیہ - تا آنکہ می شدند در مقابلہ ہر دو دوش وی - وحاذی ابہامیہ اذنیہ - و برابر میکرد ہر دو انگشت نر خود را ہر دو گوش خود را - ثم کبر - پستر تکبیر می بر آورد و این حدیث نیز موافق مذہب امام ابو حنیفہ است در تاخیر تکبیر از رفع - رواہ ابوداؤد و فی روایۃ لہ - و در روایتے مر ابی داؤد را - و حاذی ابہامیہ اذنیہ این چنین آمدہ کہ - یرفع ابہامیہ الی شحمۃ اذنیہ - بر می داشت ہر دو انگشت نر خود را بسوے نرمۂ دو گوش خود - وعن قبیصۃ بفتح قاف و کسر با - بن ہلب بضم ہا و سکون لام و بعض گفتہ اند صواب بفتح ہا و کسر لام است تابعی ثقہ است و پدر او را صحبت است قدوم آورد پدر وے بر ان حضرت و کل بود پس آن حضرت دست مبارک خود را فرود آورد بر سرش پس روئید موے او و ہلب بضم موے را گویند و اہلب مو یدار و این لقب او ست و نام وی یزید بن عدی ست و بعض گفتہ اند سلام و صحیح قول اول ست - عن ابیہ - روایت میکند از پدر خود کہ ہلب است قال - گفت پدر وے - کان رسول اللہ - بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یؤمنا - امامت میکرد ما را - فیاخذ شمالہ بیمینہ - پس میگرفت دست چپ خود را بدست راست خود - رواہ الترمذی و ابن ماجۃ - وعن رفاعۃ بکسر را - بن رافع صحابی انصاری خزرجی ست کینت او ابو معاذ است بدری ست و پدر او از نقبا است و وے برادر مالک بن رافع و خلاد بن رافع ست و وی اول کسے ست کہ ایمان آورد از قبیلہ خزرج و حاضر شد عقبۂ اولی را و بود با علی رضی اللہ عنہ در حرب جمل و صفین - قال - گفت - جاء رجل - آمد مردے - فصلی - پس نماز بگزارد - فی المسجد - در مسجد - ثم جاء فسلم علی النبی - پستر آمد پس سلام داد بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فقال النبی - پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اعد صلوتک فانک لم تصل - باز گردان نماز خود را زیرا کہ بدرستی تو نماز نکردہ - فقال علمنی - پس گفت تعلیم کن مرا یا رسول اللہ کیف اصلی - کہ چگونہ نماز بگزارم - قال اذا توجہت الی القبلۃ - فرمود آنحضرت چون روی آری بجانب قبلہ - فکبر - پس تکبیر بگو - ثم اقرء بام القرآن - پستر بخوان سورۂ فاتحہ را - وما شاء اللہ ان تقرء - و بخوان چیزے را یعنی سورتی دیگر را با فاتحہ کہ خواہد خدا تعالی کہ بخوانی یعنی چیزے را کہ بخواہی تو و چون خواست بندہ بخواست حق مہیا شد باین عبارت میگویند - فاذا رکعت فاجعل راحتیک علی رکبتیک - پس چون رکوع کنی پس بگردان ہر دو کف دست خود را بر ہر دو زانوی خود - ومکن رکوعک - و محکم کن و بقرار و آرام کن رکوع خود را - وامدد ظہرک - و دراز کن و برابر دار پشت خود را - فاذا رفعت فاقم

صلبک - پس چون بر داری سر را از رکوع پس راست گردان استخوان پشت خود را - وارفع راسک - و بردار سر خود را
یعنے راست بایست - حتی ترجع العظام الی مفاصلها - تا آنکه باز گردند استخوانهای پشت بسوی بندهای خود و جاهای
خود - فاذا سجدت فمکن للسجود - پس چون سجده کنی پس قرار بکن و اطمینان کن برای سجود - فاذا رفعت فاجلس علی
فخذک الیسری - پس چون بر داری سر خود را پس بنشین بر ران خود یعنی قدم چپ خود احتمال دارد که این را بعد از
هر دو سجود بگوید پس مراد جلسه استراحت بود و احتمال دارد که مراد سر برداشتن از سجدۂ اولی باشد و بر هر تقدیر اختصاری درین
کلام کرده - ثم اصنع ذلک فی کل رکعة وسجدة - پستر بکن این مذکور را در هر رکوع و سجود حتی تطمئن - تا آنکه قرار و آرام گیری در
رکوع و قومه و سجده و جلسه - هذا لفظ المصابیح - این لفظ مصابیح است - ورواه ابوداود مع تغییر یسیر - و روایت کرد آنرا ابوداود با اندک
تغییری - وروی الترمذی والنسائی معناه - و مضمون این حدیث مضمون همان حدیث ابی هریره است که در اول باب گذشت
با اختلافی که در بعض الفاظ واقع است و مباحث و تحقیقات همان ست که مذکور شد - وفی روایة للترمذی - و در روایتی مر ترمذی
را این چنین آمده که - قال - گفت آن حضرت برای تعلیم آن مرد - اذا قمت الی الصلوٰة فتوضأ - چون خواهی که بایستی بسوی
نماز پس وضو کن - کما امرک الله به - چنانکه امر کرده است ترا خدای تعالی بوضو - ثم تشهد - پستر اذان گو - فاقم - پس
اقامت گو و بعضے از تشهد قرائت شهادتین مراد داشته اند که خواندن آن بعد از وضو فضیلت کثیر دارد و از اقامت برپا
داشتن نماز و گزاردن آن - فان کان معک قرآن - پس اگر باشد با تو بحفظ تو مقداری از قرآن - فاقرأ - پس بخوان -
والا - و اگر نباشد با تو قرآن و یاد نداری چیزی از آن - فاحمد الله - پس حمد بگو خدای تعالی را - وکبره - و تکبیر بگو و به بزرگی یاد
کن او را - وهلله - و تهلیل کن و توحید کن او را از اینجا معلوم می شود که هر که قرآن یاد نداشته باشد سبحان الله والحمد لله ولا اله
الا الله والله اکبر بجای قرآن بخواند چنانکه کسے ایمان آورد و تا در آمدن وقت نماز فرصت یاد گرفتن قرآن نشد ذکر و تسبیح و تهلیل
بکند و نیز و بعضے از شافعیه هفت ذکر بکند بعدد آیات فاتحة الکتاب که هفت اند و ظاهر آن مرد نیز نو مسلم بود و هنوز احکام
و شرائع به تمام نیاموخته بود و از ینجا بود تقصیر وے در ادای نماز کما ینبغی - ثم ارکع - پستر رکوع رو - **وعن الفضل**
بن عباس - هست از اولاد عباس است و او را مناقب بسیار است کنیت او ابو محمد است و بعض گفته اند ابو عبدالله و وفات یافت در
زمان امیر المومنین عمر در طاعون عمواس سنة ثمان عشر و بعض گفته اند کشته شده یوم الیرموک سنة خمس عشر والله اعلم - قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم الصلوٰة مثنی مثنی - یعنی نماز نفل افضل آنست که دو دو گزارند چه در روز و چه در شب و امام شافعی این اختیار کرده
است و نزد امام ابوحنیفه چهار چهار رکعت افضل است در روز و در شب و بقول ابی یوسف و محمد در شب دو دو و در روز چهار چهار
رکعت و دلیل امام شافعی این حدیث است و دلیل صاحبین قیاس بر تراویح و امام ابوحنیفه میگوید بصحت رسیده است که آنحضرت بعد
از عشا چهار رکعت میگزارد و در صلوٰة ضحی نیز چهار رکعت آمده و نیز در چهار رکعت مشقت بیشتر است باد امت تحریمه و هر عبادت
که در وی مشقت بیشتر فاضل تر و آنکه فرمود که نماز دو دو گان دوگان است محمول بر آنست که نماز نفل فرد نباید یعنی یک رکعت و مسه

رکعت نمی باید گزارد نه آنکه افضل آنست بجهت دلیلے که گفتیم که مشقت در چهار بیشتر است پس وی افضل باشد فافهم و صحت رسیده است که آنحضرت نماز تهجد دو دو گزارده است - تشهد فی کل رکعتین - التحیات خواندن است در هر دو رکعت این بیان تثنی مثنی است و تاکید اوست - وتخشع - و فروتنی کردن و نیاز مندی کردن ست در باطن - وتضرع - و زاری کردن و فروتنی نمودن بظاهر - وتمسکن - و مسکینی و نامرادی داشتن - ثم تقنع یدیک - پس تر برمیداری هر دو دست خود را اقناع دست برداشتن در دعا - یقول - وین قول ابن عباس است در تفسیر کلام آنحضرت یعنی میگوید آنحضرت و میخواهد باین قول خود که ثم تقنع یدیک آنست یعنی راکه - ترفعهما الی ربک - برمیداری هر دو دست را بسوی پروردگار خود - مستقبلا ببطونهما وجهک - مقابل کننده کفهای دو را روی خود را چنانکه در حالت دعا مسنون است - وتقول - و میگوئی - یارب یارب - ای پروردگار من ای پروردگار من قبول کن دعای مرا و بده مطلوب مرا - ومن لم یفعل ذالک - و کسیکه نکند این مذکور را با دعا را - فهو کذا وکذا - پس آنکس یا نماز آنکس چنین و چنین است کنایت است از لحوق نقصان و خسارت بحال وے - وفی روایة فهو خداج - و در روایتی آمده که آن نماز خداوند خداج است یعنی نقصان و خداج بکسر خاے معجمه در آخر جیم زائیدن بچه پیش از مدت زائیدن ناقص الخلقه - رواه الترمذی

الفصل الثالث

عن سعید بن الحارث بن المعلی - بضم میم و تشدید لام - قال صلی لنا ابو سعید الخدری - گفت سعید بن حارث انصاری که از مشاهیر تابعین است و ثقه است و قاضی مدینه مطهره بود نماز گزارد برای ما یعنی امامت کرد ما را ابو سعید خدری که صحابی مشهور است - فجهر بالتکبیر - پس بلند گفت تکبیر را - حین رفع راسه من السجود - هنگام برداشتن سر خود از سجده - وحین سجد - و هنگام سجده کردن بار دوم - وحین رفع من الرکعتین - و هنگام برداشتن سر از دو رکعت و ایستادن برای رکعت سوم - وقال هکذا رایت النبی - و گفت همچنین دیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم رواه البخاری - مقصود آنست که امام جهر کند بتکبیرات و تخصیص باین جهر تکبیر اتفاقی است شاید که سخن در اینها افتاده باشد و اگر مخصوص باشد قیاس کرده میشود ماسوای آن از تکبیرات و سمع الله لمن حمده بران و در روایت اسمٰعیلی ذکر باقی تکبیرات نیز آمده و گفت بیمار شد ابو هریره یا غائب شد پس نماز گزارد ابو سعید پس جهر کرد بتکبیر در هنگام افتتاح و هنگام رکوع الحدیث و در غیر روایت اسمٰعیلی بن زیادت نیز آمده که جهر کرد ابو هریره و چون برگشت از نماز گفته شد او را که مردم اختلاف کردند در نماز تو که در ان جهر کردی بتکبیر پس بمنبر بر آمد و گفت باک ندارم از شما که اختلاف کنید یا نکنید دیدم من پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که اینچنین میکرد نماز را گویا که اختلاف داشتند مردم در ان زمان در بلند گفتن تکبیر یا پست گفتن آن و مروان و غیر او از بنی امیه پست می گفتند و ابو هریره امامت میکرد مردم را در امارت مروان بمدینه کذا فی بعض الشروح - وعن عکرمة قال صلیت خلف شیخ بمکة - گفت عکرمه که مولای ابن عباس و از فقهای مکه است نماز گزاردم در پس پیری در مکه و گفته اند که مراد باین پیر ابو هریره است - فکبر ثنتین وعشرین تکبیرة - پس تکبیر گفت یعنی جهر بیست و دو تکبیر و این در نماز چهارگانی ست بضم کردن تکبیر افتتاح و تکبیر قیام از تشهد اول - فقلت لابن عباس انه احمق - پس گفتم مر ابن عباس را که وی یعنی آن شیخ احمق است یعنی جاهل و بیخبر است که جهر میکند بتکبیرات - فقال - پس گفت

ابن عباس عکرمہ را ثکلتک امک - بگرید ترا مادر تو و این دعائی ست کہ بقصد زجر و منع کنند و گاہی بمعنی تعجب نیز اطلاق کنند
و حقیقت آن کہ دعا بمرگ اوست مراد نیست - سنۃ ابی القاسم - این جہر بتکبیر سنت ابی القاسم محمد رسول اللہ است - صلی اللہ
علیہ وسلم رواہ البخاری - وعن علی بن الحسین رضی اللہ عنہما مرسلا - روایت است از امام زین العابدین علی بن امام
حسین بطریق ارسال - قال کان رسول اللہ گفت بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یکبر فی الصلوٰۃ کلما خفض و رفع - تکبیر میگفت در
نماز ہر گاہ کہ پست میکرد سر خود را چنانکہ در وقت رفتن برکوع و سجود و ہر گاہ کہ بر میداشت سر را چنانکہ در قومہ و جلسہ - فلم تزل
تلک صلوتہ صلی اللہ علیہ وسلم - پس ہمیشہ بود بآن صفت نماز آنحضرت - حتی لقی اللہ - تا آنکہ ملاقات کرد خدا را و رسید بدرگاہ او
یعنی وفات یافت - رواہ مالک - وعن علقمۃ قال قال لنا ابن مسعود - گفت علقمہ بن قیس بن مالک کہ از کبار فقہاء و مشاہیر
تابعین و از یاران ابن مسعود است و علقمہ چند کس اند از تابعین و آنکہ مخصوص است بسماع از ابن مسعود او ست و غیر او روایت
دارد از ابوبکر و عمر و عثمان گفت ما را ابن مسعود - الا اصلی بکم صلوٰۃ رسول اللہ آیا نگزارم با شما نماز را چنانکہ میگزارد پیغمبر خدا صلی
اللہ علیہ وسلم فصلی - پس بگزارد ابن مسعود با ایشان نماز آنحضرت را - ولم یرفع یدیہ الا مرۃ واحدۃ - و بر نداشت ہر دو دست خود را
مگر یکبار - مع تکبیرۃ الافتتاح - با تکبیر تحریمہ این حدیثی ست از ان احادیث کہ در عدم رفع یدین آمدہ چنانکہ مذہب حنفیہ است
رواہ ابوداؤد والترمذی والنسائی - وقال ابوداؤد لیس ہو بصحیح علی ہذا المعنی - نیست این حدیث صحیح برین معنی و ترمذی دو باب
عقد کردہ اول در رفع یدین و باب دیگر در عدم رفع یدین و درین باب این حدیث را آوردہ و گفتہ کہ درین باب از براء ابن عازب
نیز حدیث آمدہ و حدیث ابن مسعود حسن است و باین قائل اند بسیاری از صحابہ و تابعین و قول سفیان ثوری و اہل کوفہ این است
نعم از عبد اللہ بن المبارک در باب اول نقل کردہ کہ حدیث رفع یدین ثابت است و حدیث ابن مسعود در عدم رفع ثابت نہ
و جز این حدیث در باب عدم رفع اخبار و آثار بسیار ست چنانکہ سابقا علی الاجمال اشارت بدان کردیم - وعن ابی حمید
الساعدی صحابی مشہور ست انصاری از بنی ساعدہ حافظ صلوٰۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال کان رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم اذا قام الی الصلوٰۃ استقبل القبلۃ - بود آنحضرت چون می ایستاد بنماز روی می آورد بسوی قبلہ - ورفع یدیہ - و
برمیداشت ہر دو دست خود را - وقال - و می گفت - اللہ اکبر رواہ ابن ماجۃ - وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ -
قال صلی بنا رسول اللہ - گفت گزارد با ما پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم الظہر - نماز ظہر را - وفی مؤخر الصفوف رجل - و در صف پایان
از صفہا مردی بود - فاساء الصلوٰۃ - پس بد گزارد نماز را - فلما سلم ناداہ رسول اللہ - پس چون سلام داد آن مرد آواز داد
و بخواند او را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - و فرمود - یا فلان الا تتقی اللہ - ای فلان نمی ترسی از خدا و پرہیز نمی کنی از
عذاب وے - الا تری کیف تصلی - آیا نمی بینی کہ چگونہ نماز میگزاری - انکم ترون انہ یخفی علی شیء مما تصنعون - بدرستیکہ
شما گمان می برید کہ پوشیدہ است بر من چیزی از آنچہ میکنید شما - واللہ انی لاری من خلفی - بخدا سوگند بدرستیکہ من ہر آئینہ
می بینم از پس پشت خود - کما اری من بین یدی - چنانکہ می بینم از پیش روی خود - رواہ احمد - بدانکہ این دیدن آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم از پیش و پس بطریق خرق عادت بود بوحی یا بالہام وگاہ گاہی بود نہ دائم ومؤید آن ست آنچہ در خبر آمدہ است کہ چون ناقہ آن حضرت گم شد و در نیافت کہ کجا رفت منافقان گفتند کہ محمد می گوید کہ خبر آسمان میرسانم و نمیداند کہ ناقہ او کجا ہست پس فرمود آن حضرت واللہ من نمیدانم مگر آنچہ بدانا ند مرا پروردگار من اکنون بنمود مرا پروردگار من کہ وی در جای چنین و چنان ہست و مہار وے در شاخ درختی بند شدہ است و نیز فرمودہ است کہ من بشرم نمیدانم کہ در پس این دیوار چیست یعنی بے دانانیدن حق سبحانہ ولاجرم چون نماز افضل و ارفع حالات آن حضرت بود صلی اللہ علیہ وسلم انکشاف حقائق اشیا و اعیان موجودات و اطلاع بران درین حالت اتم و اکمل بودہ باشد و شہود آنحضرت موجب استغراق و غیبت از کائنات نبود چنانکہ حال متمکنان کہ کائن باین اند میباشد و مشائخ میگویند قدس اللہ اسرارہم کہ نماز مقام کشف و حضور است نہ محل غیبت و استغراق و اضمحلال و بعض میگویند کہ میان دو کتف آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آلۃ ابصار نیز مخلوق بود مانند سوراخ و این سخن غریب است و بروایت صحیح ثابت نشدہ واللہ اعلم

باب ما یقرأ بعد التکبیر

باب در بیان چیزی کہ خواندہ شود در نماز بعد از تکبیر احرام بدانکہ در احادیث صحیحہ ادعیہ و اذکار در استفتاح صلوۃ وارد شدہ چنانکہ انی وجہت وجہی للذی فطر السموات والارض و سبحانک اللہم و جز آن و آن مستحب است نزد شافعیہ در فرائض و نوافل کلا و بعضا و نزد حنفیہ ہمچنین در ظاہر مذہب مالکی احمد مقتصر است بر سبحانک اللہم و بحمدک الی آخرہ و ہر چہ جز این مروی و منقول است محمول بر نماز تہجد بلکہ مطلق نوافل ست کذا فی الہدایہ و نزد امام ابی یوسف جمع است میان ثنا کہ مراد بوی سبحانک اللہم است و میان توجیہ کہ وجہت وجہی است و مختار طحاوی ہمین ست و مصلے مخیر ست کہ توجیہ بعد از ثنا گوید یا قبل از وی و مشہور تاخیر توجیہ است از ثنا

الفصل الاول — عن ابی ہریرۃ قال کان رسول اللہ — گفت ابو ہریرہ بود پیغمبر خدا — صلے اللہ علیہ وسلم یسکت بین التکبیر و بین القراءۃ اسکاتۃ — خاموش می شد میان تکبیر و میان قرائت خاموش شدنی یسکت بفتح یا و ضم کاف است چنانکہ مشہور ست و بضم یا و کسر کاف نیز روایت است بمعنی اول و اسکاتۃ بکسر ہمزہ مصدر ست بمعنی سکوت بر روایت ثانی بر قیاس و بر اول بر خلاف قیاس و مراد بسکوت درینجا ترک جہر است نہ سکوت از ذکر — فقلت بابی انت وامی — ابو ہریرہ میگوید پس گفتم من با آن حضرت پدر و مادر من فدای تو باد — یا رسول اللہ اسکاتک بین التکبیر و بین القراءۃ ما تقول — می پرسم ترا خاموش شدن ترا میان تکبیر و میان قرائت چیست کہ چہ میگوئی و چہ میخوانی در آن اسکاتک روایت مشہور بنصب است و برفع نیز روایت است — قال اقول — گفت آنحضرت میگویم این کلمات را — اللہم باعد بینی و بین خطایای — بار خدایا دوری کن میان من و میان گناہان من کہ کردہ ام — کما باعدت بین المشرق والمغرب — چنانکہ دوری کردہ میان مشرق و مغرب طلب میکند محو گناہان گذشتہ را بتوبہ و آمرزیدن بر وجہ مبالغہ و تاکید — اللہم نقنی — خداوندا پاک گردان مرا و در روایتی نق قلبی پاک گردان دل مرا — من الخطایا — از گناہان کردہ و نا کردہ — کما ینقی الثوب الابیض من الدنس — چنانکہ پاک گردانیدہ میشود

جامۂ سفید از چرک ریم ناک شدن طلب میکند محو آثار ذنوب گذشتہ و حفظ و عصمت از گناہان آیندہ و تخصیص بجامۂ سفید بجہت
مبالغہ در تنقیہ است کہ ظہور دنس در وی بیشتر است اگرچہ قلیل باشد یا اشارت بمعنی فطرت کہ مولود است آدمی زاد بران ـ
اللہم اغسل خطایای ـ خداوندا بشوی گناہان مرا کہ کردہ ام ـ بالماء والثلج والبرد ـ بآب و برف و ژالہ اشارت است بانواع مطہرات
و اقسام مغفرت و مبالغہ در غسل و تنقیہ است و ثلج بسکون لام و برد بفتح را متفق علیہ ـ وعن علی رضی اللہ عنہ ـ قال کان النبی
گفت امیر المؤمنین علی بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام الی الصلوٰۃ ـ چون می ایستاد بنماز ـ وفی روایۃ ـ و در روایتے
بجای کان اذا قام الی الصلوٰۃ این عبارت آمدہ است کہ ـ کان اذا افتتح الصلوٰۃ ـ بود آنحضرت چون شروع میکرد در نماز کبر
ثم قال ـ تکبیر می برآورد پستر میگفت ـ وجہت وجہی للذی فطر السموات والارض ـ روی آوردم بسوی کسیکہ شگافتہ و از عدم
بوجود آوردہ آسمانہا و زمین را ـ حنیفا ـ مسلمان و راست دین مائل از باطل بحق ـ وما انا من المشرکین ـ و نیستم از کافران
انباز کنندہ جز حق را بحق در عبادت ـ ان صلوٰتی ونسکی ـ بدرستیکہ نماز من و عبادت من ـ ومحیای ومماتی ـ و زندگی
من و مردن من ـ للہ رب العالمین ـ مر خدائے راست کہ پروردگار جہانیان است ـ لا شریک لہ ـ نیست انباز او را
در ربوبیت و استحقاق عبادت ـ وبذلک امرت ـ وبتوحید و اخلاص و روے آوردن بسوے حق امر کردہ شدہ ام
وانا من المسلمین ـ و من از جملۂ اسلام آرندگان و امتثال و تسلیم نمایندگان و انقیاد و اطاعت کنندگان امر حق را چہ
امر تشریعی و چہ امر ارادی تکوینی و در روایتی چنانکہ در فصل ثالث بیاید (وانا اول المسلمین) و من اول مسلمانانم و گفتہ اند کہ
این مخصوص جناب نبوت مآب است صلی اللہ علیہ وسلم کہ اول و سابق است در اسلام بر ہر کہ جز اوست چہ ہر پیغمبر سابق است
در اسلام بر امت خود و در قرآن مجید بآن حضرت امر واقع شدہ کہ این چنین بگوید و از غیر حضرت وی این سخن درست
نیاید و دروغ بود پس بعض گفتہ اند کہ نماز بوے فاسد گردد و صحیح آن است کہ اگر قصد تلاوت آیت قرآنی کند
نہ اخبار از حالت خود فاسد نگردد و گفت بندۂ ضعیف عفا اللہ عنہ کہ اگر این جملہ را خبر ندارند و مقصود انشاء تجدید ایمان
و اسلام و اظہار انقیاد و استسلام و اظہار غایت اطاعت و انقیاد دارند وجہے دارد چنانکہ خدام ملوک نزد ورود امر و حکم ایشان
می گویند ہر چہ فرمان شود و نخست کسیکہ امتثال امر نماید و گردن باطاعت و انقیاد نہد من باشم مقصود اظہار و انشای
رغبت و اطاعت است واللہ اعلم ـ اللہم انت الملک ـ خداوندا توئی بادشاہ علی الاطلاق متصرف در ملک و ملکوت
لا الہ الا انت ـ نیست ہیچ معبودے بحق مگر تو ـ انت ربی وانا عبدک ـ توئی پروردگار من و من بندۂ توام ـ ظلمت نفسی
ستم کردم بر ذات خود بتقصیر در بندگی ـ واعترفت بذنبی ـ و اقرار کردم بگناہان خود و توفیق مودۂ کہ ہر بندہ کہ بہ گناہ
خود معترف آید بدرگاہ من آمرزم او را ـ فاغفر لی ذنوبی ـ پس بیامرز مرا گناہان مرا ـ جمیعا ـ ہمہ ـ انہ لا یغفر الذنوب
الا انت ـ زیرا کہ نمی آمرزد گناہان را ہیچکس مگر تو ـ واہدنی لاحسن الاخلاق ـ و راہ نما مرا بہ نیکوترین خوہا ـ لا یہدی
لاحسنہا الا انت ـ راہ نمی نماید بہ نیکوترین اخلاق ہیچکس مگر تو ـ واصرف عنی سیئہا لا یصرف عنی سیئہا الا انت ـ و برگردان

از من خلقها ی بد را برمیگرداند از من خلقهای بد را الا تو۔ لبیک۔ استادگی دارم برای خدمت تو مقیم و دائم بر ان و
سعدیک۔ و یاری و نصرت میدہم دین ترا دائم۔ والخیر کله فی یدیک۔ و نیکی ہمہ در دو دست قدرت تست۔ والشر لیس الیک
و بدی نسبت منسوب و مضاف نبوتنا و باد تعظیما۔ اگرچہ ہمہ با آفرینش تست و بحقیقت در آفرینش شر نسبت کہ حق سبحانہ را
در پیدا کردن ہر چیز حکمتها است شر اگر ہست در مخلوقات ست چنانکہ گفت من شر ما خلق و بعض گویند معنی الشر لیس الیک
آن ست کہ شر نسبت نزدیک گردانندہ بسوے تو کہ بدان بدرگاہ تو تقرب توان جست یا نسبت شر صعود کنندہ بسوی تو
و رسندہ بدرگاہ قبول تو چنانکہ فرمود الیہ یصعد الکلم الطیب۔ انا بک والیک۔ من وثوق کنندہ و استواری کنندہ ام بتو
والتجا آرندہ ام بسوے تو یا من بتو میزیم و می میرم بتو و بقدرت تو و باز می گردم و بر میگردم بسوے تو یا من قائم بتو و رغبت
کنندہ ام بسوے تو۔ تبارکت و تعالیت۔ بزرگی و برتری و بلندی تو از رسیدن ادراک بکنہ ذات و صفات تو
استغفرک واتوب الیک۔ آمرزش میخواہم از تو و باز مے گردم از گناہان بسوے تو۔ واذا رکع قال۔ و چون
رکوع میکرد میگفت۔ اللهم لک رکعت۔ خداوندا برائے تو و طاعت تو و رضاے تو رکوع کردم و رکوع در لغت
پشت خم دادن۔ وبک آمنت۔ و بتو ایمان آوردم بوجود تو و صفات کمال تو۔ ولک اسلمت۔ و مر ترا اسلام
آوردم و کار خود را بتو سپردم۔ خشع لک سمعی و بصری۔ فروتنی کرد مر ترا شنوائی من و بینائی من۔ ومخی وعظمی وعصبی۔
و مغز استخوان من و استخوان من و پے من تقدیم مغز استخوان شاید کہ بجہت آن باشد کہ خشوع از باطن بظاہر می آید و ہمین
نکتہ تقدیم عظم بر عصب بتوان بود۔ فاذا رفع راسہ قال۔ پس چون بر میداشت سر خود را میگفت۔ اللهم ربنا لک الحمد۔
ای خداے پروردگار ما مر تراست ستودن۔ ملاء السموات والارض وما بینهما۔ پری آسمانہا و زمین و چیزیکہ میان آسمان و
زمین است۔ وملاء ما شئت من شیٔ بعد۔ و پری چیزیکہ خواہی بوجود آوردن پس از آسمانہا و زمین و چیزیکہ میان آسمان
و زمین ست از ممکنات معدومہ چون بکمال قدرت وی سبحانہ آسمان و زمین و میان آسمان و زمین و تمامہ مقدورات و ممکنات
را گرفتہ است ہمہ سپاس و ستایش وے پر خواہد بود۔ واذا سجد قال۔ و چون سجدہ میکرد میگفت۔ اللهم لک سجدت وبک آمنت
ولک اسلمت۔ خداوندا ترا سجدہ کردم نہ غیر ترا اشارت ست باخلاص عمل و بتو ایمان آوردم و مر ترا اسلام آوردم و سپردم
بتو کار خود را۔ سجد وجهی للذی خلقہ۔ سجدہ کرد روے من یا ذات من مر کسے را کہ پیدا کرد او را۔ وصورہ۔ و مر کسے را کہ صورت
داد او را الیعنی و جہ مرا فی الصراح تصویر صورت کردن و آفریدن۔ وشق سمعہ وبصرہ۔ و شگافت شنوائی او را و بینائی
او را و مراد آلت شنوائی و بینائی ست کہ مراد پیدا کردن گوش و چشم است و چون بصورت شگاف اند تعبیر بشق کرد۔ تبارک
اللہ احسن الخالقین۔ بزرگ است خدا کہ نیکوترین پیدا کنندگان است و پیدا کنندہ او ست تنہا و جز وی پیدا کنندہ نیست جمع
خالقین باعتبار ظاہر ست چنانکہ مصوران می سازند۔ ثم یکون من آخر ما یقول بین التشہد والتسلیم۔ پس میبود از آخر آنچہ میگفت
آنحضرت میان التحیات و سلام این دعا۔ اللهم اغفرلی ما قدمت وما اخرت۔ خداوندا بیامرز مرا گناہان کہ پیش کردہ ام

وانچہ پس کردہ ام وما اسررت وما اعلنت - وگناہان کہ پنہان کردہ ام وانچہ آشکار کردہ ام - وما اسرفت - وانچہ اسراف
کردہ ام وافزونی کردہ ام واز حد اعتدال درگذشتہ ام در اعمال ومال وجاہ وامثال آن - وما انت اعلم بہ منی - وگناہان
کہ تو داناتری بآن از من - انت المقدم وانت المؤخر - توئی کہ پیش کنندہ ہر کرا خواہی از بندگان خود در قدر وعزت
ودر بناء آخرت وپس افگنندہ ہر کرا خواہی - لا الٰہ الا انت رواہ مسلم - روایت کرد اینحدیث را مسلم - وفی روایۃ للشافعی -
ودر روایتی کہ مر شافعی راست اینچنین آمدہ کہ بعد از قول وی - والشر لیس الیک - این کلمات گفتہ - والمہدی من ہدیت - و
ہدایت کردہ شدہ وراہ یافتہ شدہ کسی ست کہ تو ہدایت کردہ ومقصد رسانیدہ او را - انا بک والیک - شرح این معلوم شدہ - لا منجا منک
نیست نجات ورستگاری از عذاب وقہر تو - ولا ملجا الا الیک - ونیست پناہ وتکیہ گاہ مگر بسوی جناب رحمت تو منجا با الف
است وملجا بہمزہ وگاہی این را نیز بالف خوانند بموافقت منجا تبارکت - بزرگی وعظیمی تو - وعن انس ان رجلا جاء
فدخل الصف - روایت ست از انس کہ مردی آمد پس در آمد در صف نماز - وقد حفزہ النفس - وحالانکہ تحقیق در تعب ومشقت
انداخت آن مرد را دم بجہت سخت دویدن وی برای نماز واصل حفز بحای مہملہ وفا وزای لنسخجی ودفع کردن ودرشتاب
آوردن وبرکندن از جای - فقال - پس گفت آن مرد - اللہ اکبر الحمد للہ حمدا کثیرا طیبا - حمد مر خدای را حمدی بسیار پاک
ولطیف مبارکا فیہ - برکت کردہ شدہ در وے - فلما قضی رسول اللہ - پس ہر گاہ کہ گذارد وتمام کرد پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم صلوتہ - نماز خود را - قال - گفت - ایکم المتکلم بالکلمات - کدام یکے از شما بود گویندہ این سخنان را - فارم
القوم - پس خاموش ماندند این گروہ کہ نماز می کردند وحاضر بودند از ملاحظہ آنکہ شاید خطای از ایشان بوجود آمد کہ
موجب خطاب وعتاب گردند ارم بفتح ہمزہ وراو تشدید میم بمعنی سکت ودر بعض روایات ازم بزای وتخفیف میم نیز آمدہ
وازم بمعنی امساک از کلام آید - فقال - پس باز فرمود آنحضرت - ایکم المتکلم بالکلمات فارم القوم - این بار نیز سکوت
ورزیدند از ترس عتاب - فقال ایکم المتکلم بہا - باز فرمود کہ کدام یکی از شما متکلم بود باین کلمات این بار فرمود فانہ لم یقل
باسا - مترسید واندیشہ نکنید زیرا کہ آن گویندہ نگفتہ است سخنی را کہ موجب اثم وبزہ گردد - فقال رجل - پس گفت مردے
جئت وقد حفزنی النفس - آمدم وتحقیق تنگ گرفت مرا النفس فقلتہا - پس گفتم این کلمات را از تنگی نفس بیان واقعست
والا در گفتن این کلمات واعتذار از ان دخلی ندارد - فقال لقد رأیت اثنی عشر ملکا یبتدرونہا - گفت آنحضرت بتحقیق دیدم
دوازدہ فرشتہ را کہ سبقت میکردند وشتابی می نمودند این کلمات را - ایہم یرفعہا - تا کدام یکی از ایشان بالا برد این کلمات
را بمحل قبول در جناب حضرت الٰہی عز اسمہ تعیین عدد دوازدہ مفوض بعلم شارع ست وبعضی از محققین گفتہ اند کہ ہر یکی از
جواہر واعراض اروح مجردی ست کہ مقدم وبرپا دارندہ اوست پس گویا ظاہر شد ارواح این حروف مذکورہ کہ دوازدہ
اند باسقاط مکررات وعدم اعتبار الف وہمزہ کہ اول صورت او در خط ظاہر است نہ در لفظ وثانی در لفظ نہ در خط چنانکہ بیان
کردہ شود بشمار جای خود ودر حدیث دیگر وارد شدہ کہ دیدم سی وچند فرشتہ را باعتبار مکررات والفات واللہ اعلم - رواہ مسلم

الفصل الثانی - عن عائشة رضی الله عنها - قالت کان رسول الله - گفت عائشه بود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم اذا افتتح الصلوٰة قال - چون آغاز میکرد نماز را میگفت سبحانک اللهم - تنزیه میکنم ترا و پاکی یاد میکنم تنزیهی که
لائق باشد بجناب قدسی ترا بخدا - وبحمدک - وتسبیح میکنم ملتبس و مختلط بحمد تو وستایش ذات پاک تو پس این جمله در معنی سبحان الله
والحمد لله باشد - وتبارک اسمک - و بزرگ ست نام تو - وتعالی جدک - و بلندست عظمت و سلطنت و غنای تو و جد بمعنی بخت
و بزرگ شدن در چشم مردم آید - ولا اله غیرک - و نیست آله جز تو - رواه الترمذی وابوداؤد - روایت کرد اینحدیث را ترمذی
وابوداؤد از عائشه - ورواه ابن ماجه عن ابی سعید - وروایت کرد آنرا ابن ماجه از ابی سعید خدری - وقال الترمذی
هذا حدیث لا نعرفه الا من حارثة - وگفت ترمذی اینحدیثی ست که نمی شناسیم ما آن را مگر از روایت حارثه - وقد تکلم فیه من
قبل حفظه - وتحقیق سخن کرده شد وطعن کرده شده است در حارثه از جانب حفظ وضبط وی یعنی حارثه مردیست که ضبط و حفظ
وے حدیث را قوی نیست بدانکه استفتاح بسبحانک اللهم ثابت ست از ان حضرت صلی الله علیه وسلم از خلفای راشدین و
قائل اند بدان اجله علمای حدیث مثل سفیان ثوری و احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و روایت کرده اند آنرا اعلامی ائمه
حدیث و رفته اند بدان بسیاری از علمای تابعین و اختیار کرده آنرا امام اعظم ابوحنیفه و جزوے از مجتهدین و ترمذی نیز در جامع خود
گفته که درین باب حدیث آمده از علیؓ و عائشه و عبد الله بن مسعود و جابر و جبیر بن مطعم و ابن عمرؓ و عمل برین ست نزد
اهل علم از تابعین و غیر تابعین غایت آنکه ترمذی در حدیثی که از ابی سعید آمده از طریق حارثه تکلم کرده و این ضرر ندارد بصحت
حدیث از طرق دیگر و تحقیق آنست که افتتاح بسبحانک اللهم صحیح و ثابت و مستمر ست و باد عیهٔ دیگر زیاده نیز میبود و کلام درین
مقام در شرح زیاده برین واقع شده فلینظر ثمه - وعن جبیر بن مطعم انه رای رسول الله - روایت ست از جبیر بن مطعم
که قرشی نوفلی ست از اولاد عبد مناف و احوال وے در مواقع نوشته شده است که وی دید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
یصلی صلوٰة - میگزارد نماز را از نماز های فرض یا نفل - قال - گفت بعد از تکبیر احرام - الله اکبر کبیرا الله اکبر کبیرا الله اکبر
کبیرا سه بار - والحمد لله کثیرا والحمد لله کثیرا - نیز سه بار - وسبحان الله بکرة واصیلا - وتنزیه میکنم خدا را بامداد
بگاه و شبانگاه و تخصیص این دو وقت بذکر بجهت فضیلت اینهاست که زمان اجتماع ملائکه لیل و نهار اند - ثلثا - قید
اخیرست یعنی این نیز سه بارست چنانکه آن دو که مکرر مذکور شدند - اعوذ بالله من الشیطان - پناه میجویم بخدا از شیطان
من نفخه ونفثه وهمزه - از نفخ شیطان و نفث وے و همز وے مراد بنفخ شیطان تکبر و خود پسندی ست که آدمی را در دل
می اندازد و خویشتن را بر وے می آراید و او را در نظر وے بزرگ می در آرد گو یا که در وی میدمد و پر باد میکند و مراد بنفث
که بمعنی دم کردن است سحر داشته اند که شیطان آدمی را می کند یا باعث بر کردن آن می شود و این معنی مناسب ترست
بقول حق سبحانه ومن شر النفاثات فی العقد که مراد بآن زنان ساحره اند و بعض گویند مراد بنفث شعرست که وے در دل
می افگند و نفس آدمی وی برآرد از دهان وے مانند افسون و مراد شعر مذموم خواهد بود که متضمن معنی کفر و فسق هجو مسلمانان است

جامه سفید از چرک ریم ناک شدن طلب میکند محو آثار ذنوب گذشته و حفظ و عصمت از گناهان آینده و تخصیص بجامه سفید بجهت
مبالغه در تنقیه است که ظهور دنس در وی بیشتر است اگرچه قلیل باشد یا اشارت است بمعنی فطرت که مولود است آدمی زاد بران۔
اللّٰهم اغسل خطایای۔ خداوندا بشوی گناهان مرا که کرده ام۔ بالماء والثلج والبرد۔ بآب و برف و ژاله اشارت است بانواع مطهرات
و اقسام مغفرت و مبالغه در غسل و تنقیه است و ثلج بسکون لام و برد بفتح را۔ متفق علیه۔ وعن علی رضی اللّٰه عنه۔ قال کان النبی
گفت امیرالمؤمنین علی بود پیغمبر صلی اللّٰه علیه وسلم اذا قام الی الصلوٰة۔ چون می ایستاد بنماز۔ وفی روایة۔ و در روایتے
بجای کان اذا قام الی الصلوٰة این عبارت آمده است که۔ کان اذا افتتح الصلوٰة۔ بود آنحضرت چون شروع میکرد در نماز تکبیر
ثم قال تکبیر می برآورد پس تر میگفت۔ وجهت وجهی للذی فطر السمٰوٰت والارض۔ روی آوردم بسوی کسیکه شگافته و از عدم
بوجود آورده آسمانها و زمین را۔ حنیفا۔ مسلمان و راست دین مائل از باطل بحق۔ وما انا من المشرکین۔ و نیستم از کافران
انباز کننده جز حق را بحق در عبادت۔ ان صلوٰتی ونسکی۔ بدرستیکه نماز من و عبادتهای من۔ ومحیای ومماتی۔ و زندگی
من و مردن من۔ للّٰه رب العالمین۔ مر خدای را است که پروردگار جهانیان است۔ لاشریک له۔ نیست انباز مراورا
در ربوبیت و استحقاق عبادت۔ وبذلک امرت۔ و بتوحید و اخلاص و روی آوردن بسوی حق امر کرده شده ام
وانا من المسلمین۔ و من از جمله اسلام آرندگان و امتثال و تسلیم نمایندگان و انقیاد و اطاعت کنندگان امر حق را چه
امر تشریعی و چه امر ارادی و در روایتی چنانکه در فصل ثالث بیاید (وانا اول المسلمین) و من اول مسلمانانم و گفته اند که
این مخصوص جناب نبوت مآب است صلی اللّٰه علیه وسلم که اول و سابق است در اسلام بر هر که جز وی است چه هر پیغمبر سابق است
در اسلام بر امت خود و در قرآن مجید بآن حضرت امر واقع شده که این چنین بگوید و از غیر حضرت وی این سخن درست
نباید و دروغ بود پس بعض گفته اند که نماز بوی فاسد گردد و صحیح آن است که اگر قصد تلاوت آیت قرآنی کند
نه اخبار از حالت خود فاسد نگردد و گفت بنده ضعیف عفا اللّٰه عنه که اگر این جمله را خبر ندارند و مقصود انشاء و تجدید ایمان
و اسلام و اظهار انقیاد و استسلام و اظهار غایت اطاعت و انقیاد دارند وجهے دارد چنانکه خدام ملوک نزد ورود امر و حکم ایشان
می گویند هرچه فرمان شود و نخست کسیکه امتثال امر نماید و گردن بطاعت و انقیاد نهد من باشم مقصود اظهار و انشای
رغبت و اطاعت است واللّٰه اعلم۔ اللّٰهم انت الملک۔ خداوندا توئی بادشاه علی الاطلاق متصرف در ملک و ملکوت
لا اله الا انت۔ نیست هیچ معبودے بحق مگر تو۔ انت ربی وانا عبدک۔ توئی پروردگار من و من بنده توام۔ ظلمت نفسی
ستم کردم بر ذات خود بتقصیر در بندگی۔ واعترفت بذنبی۔ و اقرار کردم بگناهان خود و تو فرموده که هر بنده که به گناه
خود معترف آید بدرگاه من آمرزم او را۔ فاغفر لی ذنوبی۔ پس بیامرز مرا گناهان مرا۔ جمیعا۔ همه۔ انه لا یغفر الذنوب
الا انت۔ زیرا که نمی آمرزد گناهان را هیچکس مگر تو۔ واهدنی لاحسن الاخلاق۔ و راه نما مرا به نیکوترین خویها و خصلتها۔ لا یهدی
لاحسنها الا انت۔ راه نمی نماید به نیکوترین اخلاق هیچکس مگر تو۔ واصرف عنی سیئها لا یصرف عنی سیئها الا انت۔ و برگردان

از من خلقها می بد را بر میگرداند از من خلقهای بد را مگر تو - لبیک - استادگی دارم برای خدمت تو مقیم و دائم بر آن و
سعدیک - و یاری و نصرت میدهم دین ترا دائم - والخیر کله فی یدیک - و نیکی همه در دو دست قدرت تست - والشر لیس الیک
و بدی نسبت منسوب و مضاف نیست بتو - تادبا و تعظیما - اگرچه همه آفرینش تست و بحقیقت در آفرینش شر نسبت کرده حق سبحانه را
در پیدا کردن هر چیز حکمتها است شر اگر هست در مخلوقات ست چنانکه گفت من شر ما خلق و بعض گویند معنی والشر لیس الیک
آن ست که شر نسبت نزدیک گرداننده بسوی تو که بدان بدرگاه تو تقرب توان جست یا نیست شر صعود کننده بسوی تو
و رسنده بدرگاه قبول تو چنانکه فرموده الیه یصعد الکلم الطیب - انا بک والیک - من وثوق کننده و استواری کننده ام بتو
و التجا آرنده ام بسوی تو یا من هستم و می میرم بتو و بقدرت تو و باز می گردم و بر میگردم بسوی تو یا من قایم بتو و رغبت
کننده ام بسوی تو - تبارکت و تعالیت - بزرگی و برتری و بلندی تو از رسیدن ادراک بکنه ذات و صفات تو
استغفرک واتوب الیک - آمرزش میخواهم از تو و باز می گردم از گناهان بسوی تو - واذا رکع قال - و چون
رکوع میکرد میگفت - اللهم لک رکعت - خداوندا برای تو و طاعت تو و رضای تو رکوع کردم و رکوع در لغت
پشت خم دادن - وبک آمنت - و بتو ایمان آوردم بوجود تو و صفات کمال تو - و لک اسلمت - و مر ترا اسلام
آوردم و کار خود را بتو سپردم - خشع لک سمعی و بصری - فروتنی کرد مر ترا شنوائی من و بینائی من - و مخی و عظمی و عصبی -
و مغز استخوان من و استخوان من و پی من تقدیم مغز و استخوان شاید که بجهت آن باشد که خشوع از باطن بظاهر می آید و همین
نکته تقدیم عظم بر عصب بتوان بود - فاذا رفع راسه قال - پس چون بر میداشت سر خود را میگفت - اللهم ربنا لک الحمد -
ای خدای پروردگار ما مر تراست ستودن - ملأ السموات والارض وما بینهما - پری آسمانها و زمین و چیزیکه میان آسمان و
زمین است - و ملأ ما شئت من شیء بعد - و پری چیزیکه خواهی بوجود آوردن پس از آسمانها و زمین و چیزیکه میان آسمان
و زمین ست از ممکنات معدومه چون بکمال قدرت وی سبحانه آسمان و زمین و میان آسمان و زمین و تمام مقدورات و ممکنات
را گرفته است همه سپاس و ستایش وی پر خواهد بود - و اذا سجد قال - و چون سجده میکرد میگفت - اللهم لک سجدت و بک آمنت
و لک اسلمت - خداوندا ترا سجده کردم نه غیر ترا اشارت ست باخلاص عمل و بتو ایمان آوردم و مر ترا اسلام آوردم و سپردم
بتو کار خود را - سجد وجهی للذی خلقه - سجده کرد روی من یا ذات من مر کسی را که پیدا کرد او را - و صوره - و مر کسی را که صورت
داد او را یعنی وجه مراد فی الصراح تصویر صورت کردن و آفریدن - وشق سمعه و بصره - و شگافت شنوائی او را و بینائی
او را و مراد آلت شنوائی و بینائی ست که مراد پیدا کردن گوش و چشم است و چون بصورت شگاف اند تعبیر بشق کرد - تبارک
الله احسن الخالقین - بزرگ است خدا که نیکوترین پیدا کنندگان است و پیدا کننده اوست تنها و جزوی پیدا کننده نسبت جمع
خالقین باعتبار ظاهر ست چنانکه مصوران می سازند - ثم یکون من آخر ما یقول بین التشهد و التسلیم - پس میبود از آخر آنچه میگفت
آنحضرت میان التحیات و سلام این دعا - اللهم اغفرلی ما قدمت و ما اخرت - خداوندا بیامرز مرا گناهان که پیش کرده ام

وانچه پس کرده ام وما اسررت وما اعلنت - وگناهان که پنهان کرده ام وانچه آشکار کرده ام - وما اسرفت - وانچه اسراف
کرده ام وافزونی کرده ام واز حد اعتدال درگذشته ام در اعمال ومال وجاه وامثال آن - وما انت اعلم به مني - وگناهان
که تو داناتری بآن از من - انت المقدم وانت المؤخر - توئی که پیش کننده هر کرا خواهی از بندگان خود در قدر وعزت
در دنیا وآخرت پس افگننده هر کرا خواهی - لا اله الا انت رواه مسلم - روایت کرد این حدیث را مسلم - وفي رواية للشافعي -
ودر روایتی که مر شافعی راست اینچنین آمده که بعد از قول وی - والشر ليس اليك - این کلمات گفته - والمهدي من هديت - و
هدایت کرده شده وراه یافته شده کسی ست که تو هدایت کرده وبمقصد رسانیده - انا بك واليك - شرح این معلوم شد - لا منجا منك
نیست نجات ورستگاری از عذاب وقهر تو - ولا ملجأ الا اليك - ونیست پناه وتکیه گاه مگر بسوی جناب رحمت تو منجا با الف
است وملجأ بهمزه وگاهی این را نیز بالف خوانند بموافقت منجا تباركت - بزرگی وعظیمی تو - وعن انس ان رجلا جاء
فدخل الصف - روایت ست از انس که مردی آمد پس در آمد در صف نماز - وقد حفزه النفس - وحالانکه بتحقیق در تعب ومشقت
انداخت آن مرد را دم بجهت سخت دویدن وی برای نماز واصل حفز بجای مهمله وفا وزای معجمه بسختی دفع کردن ودر شتاب
آوردن وبرکندن از جای - فقال - پس گفت آن مرد - الله اكبر الحمد لله حمدا كثيرا طيبا - حمد مر خدای را حمدی بسیار پاک
ولطیف مبارکا فيه - برکت کرده شده در روی - فلما قضى رسول الله - پس هرگاه که گزارد وتمام کرد پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم صلوته - نماز خود را - قال - گفت - ايكم المتكلم بالكلمات - کدام یکی از شما بود گوینده این سخنان را - فارم
القوم - پس خاموش ماندند این گروه که نماز می کردند وحاضر بودند از ملاحظه آنکه شاید خطائی از ایشان بوجود آمد که
موجب خطاب وعتاب گردد ارم بفتح همزه وراء وتشدید میم بمعنی سکت ودر بعض روایات ازم بزای وتخفیف میم نیز آمده
وازم بمعنی امساک از کلام آید - فقال - پس باز فرمود آنحضرت - ايكم المتكلم بالكلمات فارم القوم - این بار نیز سکوت
ورزیدند از ترس عتاب - فقال ايكم المتكلم بها - باز فرمود کدام یکی از شما متکلم بود باین کلمات این بار فرمود - فانه لم يقل
باسا - مترسید واندیشه نکنید زیرا که آن گوینده نگفته است سخنی را که موجب اثم وبزه گردد - فقال رجل - پس گفت مردی -
جئت وقد حفزني النفس - آمدم وبتحقیق تنگ گرفت مرا النفس - فقلتها - پس گفتم این کلمات را ذکر تنگی نفس بیان واقعست
والا در گفتن این کلمات واعتذار از آن دخلی ندارد - فقال لقد رأيت اثني عشر ملكا يبتدرونها - گفت آنحضرت بتحقیق دیدم
دوازده فرشته را که سبقت میکردند وشتابی می نمودند این کلمات را - ايهم يرفعها - تا کدام یکی از ایشان بالا برد این کلمات
را بمقصود قبول در جناب حضرت الهی غرائب تعیین عدد دوازده مفوض بعلم شارع ست وبعضی از محققین گفته اند که هر یکی از
جواهر واعراض اروح مجردی ست که مقدم وبرپا دارنده اوست پس گویا ظاهر شد ارواح این حروف مذکوره که دوازده
اند باسقاط مکررات وعدم اعتبار الف وهمزه که اول صورت او در خط ظاهر است نه در لفظ وثانی در لفظ نه در خط چنانکه بیان
کرده شود کما مر جای خود ودر حدیث دیگر وارد شده که دیدم سی وچند فرشته را باعتبار مکررات والتفات والله اعلم - رواه مسلم

الفصل الثانی - عن عائشة رضی الله عنها - قالت کان رسول الله - گفت عائشہ بود پیغمبر خدا صلی الله علیہ وسلم اذا افتتح الصلوٰۃ قال - چون آغاز میکرد نماز را میگفت سبحانک اللهم - تنزیہ میکنم ترا و پاکی یاد میکنم تنزیہی کہ لائق باشد بجناب قدسی تو ای خدا - وبحمدک - و تسبیح میکنم ملتبس و مختلط بحمد تو و ستایش ذات پاک تو پس این جملہ در معنی سبحان الله والحمد لله باشد - وتبارک اسمک - و بزرگ ست نام تو - وتعالی جدک - و بلند ست عظمت و سلطنت و غنای تو و جد بمعنی بخت و بزرگ شدن در چشم مردم آید - ولا اله غیرک - و نیست اله جز تو - رواه الترمذی وابوداود - روایت کرد این حدیث را ترمذی و ابوداود از عائشہ - ورواه ابن ماجه عن ابی سعید - و روایت کرد آنرا ابن ماجه از ابی سعید خدری - وقال الترمذی هذا حدیث لانعرفه الا من حارثة - وگفت ترمذی این حدیثی ست کہ نمی شناسیم ما آن را مگر از روایت حارثہ - وقد تکلم فیه من قبل حفظه - و بتحقیق سخن کرده شد و طعن کرده شده است در حارثہ از جانب حفظ و ضبط وی یعنی حارثہ مردیست کہ ضبط و حفظ وے حدیث را قوی نیست بدانکہ استفتاح بسبحانک اللهم ثابت ست از ان حضرت صلی الله علیہ وسلم از خلفای راشدین و قائل اند بدان اجلہ علمای حدیث مثل سفیان ثوری و احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویہ و روایت کرده اند آنرا اعلامی ائمہ حدیث و رفتہ اند بدان بسیاری از علمای تابعین و اختیار کرده آنرا امام اعظم ابوحنیفہ و جزوے از مجتهدین و ترمذی نیز در جامع خود گفتہ کہ درین باب حدیث آمده از علیؓ و عائشہ و عبدالله بن مسعود و جابر و جبیر بن مطعم و ابن عمرؓ و عمل برین ست نزد اہل علم از تابعین و غیر تابعین غایت آنکہ ترمذی در حدیثی کہ از ابی سعید آمده از طریق حارثہ تکلم کرده و این ضرر ندارد بصحت حدیث از طرق دیگر و تحقیق آنست کہ افتتاح بسبحانک اللهم صحیح و ثابت و مستمر ست و بادعیہ دیگر زیاده نیز میبود و کلام درین مقام در شرح زیاده برین واقع شده فلینظر ثمه - وعن جبیر بن مطعم انه رای رسول الله - روایت ست از جبیر بن مطعم کہ قرشی نوفلی ست از اولاد عبد مناف و احوال وے در مواقع نوشتہ شده ست کہ وی دید پیغمبر خدا را صلی الله علیہ وسلم یصلی صلوٰۃ - میگزارد نماز را از نماز ہای فرض یا نفل - قال - گفت بعد از تکبیر احرام - الله اکبر کبیرا الله اکبر کبیرا الله اکبر کبیرا سہ بار - والحمد لله کثیرا والحمد لله کثیرا - نیز سہ بار - وسبحان الله بکرة واصیلا - و تنزیہ میکنم خدا را بامداد پگاه و شبانگاه و تخصیص این دو وقت بذکر بجهت فضیلت اینہاست کہ زمان اجتماع ملائکہ لیل و نہار اند ثلثا - قید اخیر ست یعنی این نیز سہ بار ست چنانکہ آن دو کہ مکرر مذکور شده اند - اعوذ بالله من الشیطان - پناه میجویم بخدا از شیطان من نفخه ونفثه وهمزه - از نفخ شیطان و نفث وے و همز وے مراد بنفخ شیطان تکبر و خودپسندی ست کہ آدمی را در وے می اندازد و نفخ را بر وے می آراید و او را در نظر وے بزرگ می در آرد گویا کہ در وی میدمد و پر باد میکند و مراد بنفث کہ بمعنی دم کردن است سحر داشتہ اند کہ شیطان آدمی را می کند یا باعث بر کردن آن می شود و این معنی مناسب تر ست بقول حق سبحانہ ومن شر النفاثات فی العقد کہ مراد بآن زنان ساحره اند و بعض گویند مراد بنفث شعر ست کہ سے دمد و می نهد در نفس آدمی و وی برآرد از دہان وے مانند افسون و مراد شعر مذموم خواہد بود کہ متضمن معنی کفر و فسق و ہجو مسلمانان است

و مراد بهمز غیبت کردن و افتادن در مردم بعیب گوئی و طعن داشته اند و بعض گفته اند که بهمز شیطان وسوسه مراد است که در دلهای مردم می اندازد چنانکه در قول حق تعالی (اعوذ بک من همزات الشیاطین) وساوس و خطرات مراد داشته اند۔ رواه ابوداؤد و ابن ماجة الا انه لم یذکر و الحمد لله کثیرا و ذکر فی آخره من الشیطان الرجیم۔ روایت کرده اند این حدیث را ابوداؤد و ابن ماجه و لیکن ابن ماجه ذکر نکرد لفظ الحمد لله کثیرا را و ذکر کرد در آخر حدیث لفظ من الشیطان الرجیم را و راوی از عمر رضی الله عنه و تفسیر این سه چیز نقل میکند و میگوید که و قال عمر رضی الله عنه نفخه الکبر و نفثه الشعر و همزه الموتة۔ نفخ شیطان کبر است و نفث وی شعر و همز وی موته بضم میم و سکون واو و تای فوقانیه نوعی از جنون است مثل صرع که عارض میشود آدمی را و می اندازد او را مانند مست اگر روایت این تفسیر از عمر رضی الله عنه بصحت رسد متعین گردد که مراد همین است۔ **وعن سمرة** بفتح سین و ضم میم بن جندب بضم جیم و فتح دال و ضم آن صحابی مشهور است کثیر الحدیث در بصره بود و حسن بصری و غیر وی از وی شنیده در مواضع متعدده احوال وی نوشته شده است۔ انه حفظ عن رسول الله۔ روایت است از سمره که وی یاد گرفت از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سکتتین۔ دو سکته یعنی دو خاموشی که در نماز میکرد۔ سکتة اذا کبر۔ یک سکته چون تکبیر می برآورد که بعد از وی دعای استفتاح میخواند و سکته اینجا بمعنی عدم جهر است نه سکوت مطلق و در بعض روایات آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعای استفتاح بجهر میخواند و گفته اند که آن از برای خاطر مقتدیان بود تا بدانند که میخواند و باید خواند۔ و سکتة اذا فرغ من قراءة۔ و سکته دیگر چون فارغ می شد از خواندن۔ غیر المغضوب علیهم ولا الضالین۔ و چون این حدیث سمره بن جندب با ابی بن کعب که از عظمای صحابه است رسید۔ فصدقه۔ پس تصدیق کرد او را و قبول کرد ابی بن کعب۔ رواه ابوداؤد و روی الترمذی و ابن ماجة و الدارمی نحوه۔ بدانکه سکته اول بعد از تکبیر متفق علیه است میان ائمه اربعه و غیر ایشان برای خواندن دعای استفتاح و سکته دوم سنت است نزد شافعی و از احمد نیز آمده چنانکه طیبی گفته تا مقتدیان قرائت فاتحه کنند و منازع امام در قرائت نشوند که نهی واقع شده است از آن و سکته دیگر گفته اند میان ولا الضالین و آمین برای دفع توهم آنکه آمین از فاتحه است و چهارم بعد از فراغ از سوره تا فصل میکند میان قرائت و تکبیر رکوع و در مذهب حنفیه و مالکیه نیست مگر سکته استفتاح و آن در حقیقت سکته نیست چنانکه گفته شد۔ **وعن ابی هریرة** قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا نهض من الرکعة الثانیة چون برمیخاست از رکعت دوم۔ استفتح القراءة۔ آغاز میکرد قرائت را۔ بالحمد لله رب العالمین ولم یسکت۔ و سکوت نمیکرد برای خواندن دعای استفتاح ظاهر لفظ حدیث دال است که ابتدا به بسمله نمی کرد و شافعیه که قائل اند بجزئیت بسمله مر فاتحه را تاویل میکنند که مراد بالحمد لله تمام سوره است بالبسمله چنانکه گذشت یا مراد آن ست که جهر به بسمله نمیکرد و حکم برخاستن از رکعت اولی نیز همین است و لیکن تخصیص آن حکم برخاستن از رکعت ثانیه واقع شده است زیرا که در اینجا چون نصفی از نماز تمام شده جای توهم است که در اینجا نیز سکته برای خواندن دعای استفتاح باشد۔ کذا فی صحیح مسلم۔ همچنین است حدیث در صحیح مسلم۔ و ذکر الحمیدی فی افراده۔ و ذکر کرده است این حدیث را حمیدی که جمع بین الصحیحین کرده در افراد مسلم۔ وکذا صاحب الجامع

عن مسلم وحده - ہمچنین ذکر کردہ است صاحب جامع الاصول کہ جمع میان صحاح ستہ کردہ از مسلم تنہا این کلام اعتراض است
از مولف بر صاحب مصابیح کہ این حدیث را در حسان آوردہ نہ در صحاح

الفصل الثالث - عن جابر قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا استفتح الصلوۃ کبر ثم قال ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی للہ رب العالمین لا شریک لہ وبذلک امرت وانا اول المسلمین اللہم اہدنی لاحسن الاعمال واحسن الاخلاق لا یہدی لاحسنہا الا انت وقنی سیٔ الاعمال وسیٔ الاخلاق لا یقی سیئہا الا انت رواہ النسائی - شرح این حدیث در فصل اول معلوم شد ودر آنجا وانا من المسلمین بود واینجا انا اول المسلمین ونکتہ درین سخن نیز مبین گشت ودرینجا اعمال واخلاق ہر دو مذکور است ودر آنجا اخلاق تخصیص بذکر یافتہ ودر آنجا (واصرف عنی ولا تصرف عنی) بود واینجا وقنی ولا یقی است ومعنی ہر دو عبارت یکی است وتفنن در عبارت است - وعن محمد بن مسلمۃ - بفتح میم ولام وسکون سین انصاری اشہلی است حاضر شد تمام مشاہد را الا تبوک کہ آن حضرت او را بمدینہ گذاشتہ رفتہ بود از فضلائے صحابہ بود واسلام آورد بر دست مصعب بن عمیر پیشتر وگوشہ گرفت در ایام فتنہ با مر نبوی رضی اللہ عنہ مات سنۃ ست واربعین - قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام یصلی تطوعا قال - چون می گزارد آن حضرت نماز نفل را میگفت - اللہ اکبر وجہت وجہی للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین - شرح این گذشت - وذکر الحدیث مثل جابر - وذکر کرد حدیث را چنانکہ جابر کرد - الا انہ قال - مگر آن است کہ محمد بن مسلمہ گفت - وانا من المسلمین - وجابر وانا اول المسلمین گفت - ثم قال - پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اللہم انت الملک لا الہ الا انت سبحانک وبحمدک - شرح این نیز گذشتہ است - ثم یقرأ - پس می خواند آن حضرت قرآن را ظاہر آنست کہ قرأۃ بعد از استعاذہ وبسملہ خواہد بود چنانکہ در احادیث دیگر آمدہ است مقصود راوی اینجا بیان این است کہ پیش از قرائت دعائے استفتاح میخواندہ رواہ النسائی

باب القرأۃ فی الصلوۃ

قرائت در نماز نزد جمہور ائمہ وعلما فرض است ونزد شافعی در تمام نماز ونزد مالک در سہ رکعت باعتبار اقامت اکثر مقام کل ونزد ما در دو رکعت ومذہب امام احمد در قول مشہور موافق مذہب شافعی است ودر روایتی موافق مذہب ما ونزد حسن بصری وزفر در یک رکعت ومروی از ابوبکر اصم وسفیان بن عیینہ قرائت سنت است ومبنای صلوۃ بر افعال است نہ اقوال ولہذا ساقط می گردد نماز بجہت عدم قدرت بر افعال باوجود قدرت بر اقوال نہ در عکس کذا فی شرح الہدایۃ

الفصل الاول - عن عبادۃ - بضم عین وتخفیف موحدہ - بن الصامت - از نقبای انصار وعظمای صحابہ است ودر مواضع احوال وے نوشتہ شدہ است - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا صلوۃ لمن لم یقرأ بفاتحۃ الکتاب - نیست نماز مر کسے را کہ نخواند فاتحۃ الکتاب را - متفق علیہ وفی روایۃ لمسلم - ودر روایتی مر مسلم را - لمن لم یقرأ بام القرآن - نیست نماز مر کسے را کہ نخواند ام القرآن را این نیز نام سورۂ فاتحہ است بجہت اشتمال وے بر مقاصد قرآن

کہ ثنا بر خدا عز اسمہ و تعبد با مر و نہی و بیان وعد و وعید او ہست یا چون مبدا و مفتتح قرآن است گویا اصل و منشا اوست فصاعدا۔ پس بخواند فوق فاتحہ و زیادہ بر ان یعنی فاتحہ البتہ می باید خواند و مقتصر بر فاتحہ ہم نیست و اگر چیزے زیادہ کند نیز درست است تمسک کردہ باین حدیث شافعی و احمد و در رد اسیتے بر فرضیت قرأت فاتحہ در نماز زیرا کہ نفی کرد نماز از کسیکہ فاتحہ نخواند و نزد ما مراد نفی کمال ہست بدلیل قول حق سبحانہ (فاقرؤا ماتیسر من القرآن) و نیز فرمود آن حضرت باعرابی (اقرأ ماتیسر معک من القرآن) پس فرض کہ نماز بے وی روا نبود خواندن چیزی از قرآن باشد ہر چہ باشد از فاتحہ یا جز آن و خواندن فاتحہ واجب باشد کہ نماز بے وی ناقص بود۔ وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی صلوٰۃ لم یقرأ فیہا بام القرآن فہی خداج۔ کسیکہ بگزارد نمازے را کہ نخواند در وی فاتحہ را پس آن نماز ناقص ہست خداج بکسر خا انداختن ناقہ بچہ را پیش از مدت و بمعنی مطلق نقصان آید۔ ثلثا۔ سہ بار فرمود این کلمہ را تا تاکید کرد آن را بقول خود۔ غیر تمام۔ و در بعض نسخ غیر تام۔ فقیل لابی ہریرۃ انا نکون وراء الامام۔ پس گفتہ شد مر ابی ہریرہ را کہ ما می باشیم پس امام پس آنجا ہم بخوانیم۔ فقال۔ گفت ابوہریرہ۔ اقرأ بہا فی نفسک۔ بخوان فاتحہ را پس امام نیز اما آہستہ چنانچہ بشنوانی خود را۔ فانی سمعت رسول اللہ۔ زیرا کہ من شنیدہ ام پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول قال اللہ تعالی۔ میگفت کہ گفتہ است خدای تعالے قسمت الصلوٰۃ بینی و بین عبدی نصفین بخش کردہ ام نماز را میان خود و میان بندۂ خود بدو نیم یعنی نیمی برائے بندہ و نیمے برائے من حمد و ثنا برای من است و دعا و سوال برای بندہ و لعبدی ما سال۔ و مر بندۂ مراست چیزے کہ سوال کردہ و در خواستہ است از من مراد الصلوٰۃ درینجا فاتحہ است و ہمین ست وجہ استدلال ابی ہریرہ باینحدیث بر فرضیت قرأت فاتحہ بر مقتدی یعنی پس چون شان فاتحہ این باشد لابد بود از قرأت وی در نماز لزوما و حتما یا گوئیم بلکہ حدیث دلالت دارد کہ فاتحہ عین نماز و کل اوست مبالغۃ چنانچہ در الحج عرفۃ پس اقل جزو نماز داخل در وے باشد نہ خارج از حقیقت آن فلیفہم بعد از ان بیان کرد مناصفہ فاتحہ را میان خدا و بندہ بقول خود۔ فاذا قال العبد۔ پس چون میگوید بندہ۔ الحمد للہ رب العالمین قال اللہ میگوید خدا تعالی حمدنی عبدی ستود مرا بندۂ من۔ واذا قال۔ و چون میگوید بندہ۔ الرحمن الرحیم قال۔ میگوید اللہ تعالی۔ اثنی علی عبدی ثنا گفت بر من بندۂ من بصفات کمال۔ و اذا قال۔ و چون میگوید بندہ۔ مالک یوم الدین قال میگوید خدا تعالی مجدنی عبدی بزرگ داشت و تعظیم کرد مرا بندۂ من و تمجید شرف و کرم واسع و گفتہ اند مجید آنست کہ شرف ذات را با حسن افعال منضم گرداند این سہ خالص مر خدا راست جل جلالہ۔ و اذا قال۔ و چون میگوید بندہ۔ ایاک نعبد و ایاک نستعین ترا می پرستیم و از تو یاری میجوئیم در تمامۂ مہمات خصوصا در پرستیدن۔ قال۔ میگوید خدا تعالی۔ ہذا بینی و بین عبدی۔ این مشترک ہست میان من و بندۂ من چہ عبادت برائے خدا و استعانت برائے بندہ۔ و لعبدی ما سال۔ و مر بندہ مراست چیزے کہ سوال کرد و در خواست نمود آن را از استعانت و استمداد۔ و اذا قال۔ و چون می گوید بندہ۔

اہدنا الصراط المستقیم - بنمائے ما را راہ راست - صراط الذین انعمت علیہم - راہ آن کسانیکہ نعمت دادہ بر ایشان - غیر المغضوب علیہم ولا الضالین - نہ آنانکہ خشم گرفتہ شدہ است بر ایشان ونہ گمراہان - قال - میگوید خدای تعالی ہذا لعبدی - این سہ چیز مر بندہ مراست - ولعبدی ما سأل - ومر بندہ مراست آنچہ سوال کرد حاصل آنکہ فاتحہ ہفت آیت است سہ خاص بحق وثنای او وسہ مخصوص بہ بندہ وسوال ودعای وی ویکی مشترک بین ودر نصف شد میان خدا وبندہ واین حدیث دلالت میکند بر آنکہ بسملہ داخل فاتحہ وجزو او نیست چنانکہ مذہب ماست ویکی از ہفت آیت صراط الذین انعمت علیہم است - رواہ مسلم - وعن انس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم وابا بکر وعمر کانوا یفتتحون الصلوٰۃ - روایت است از انس کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم وابو بکر وعمر رضی اللہ عنہما ابتدا میکردند نماز را - بالحمد للہ رب العالمین - رواہ مسلم سابقا معلوم شد کہ ظاہر حدیث آن است کہ بسم اللہ الرحمن الرحیم نمیخواندند ولیکن قرائت آن مجمع علیہ است وہیچ یکی را دران خلاف نیست واز فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم باحادیث دیگر نیز ثابت شدہ خواہ بسملہ را جزو فاتحہ دارند چنانکہ شافعیہ میگویند یا ندارند چنانکہ مذہب حنفیہ است ولیکن در اول صلوٰۃ فقط نزد امام ابو حنیفہ کہ او را مفتاح الصلوٰۃ میدارد مثل تعوذ ودر روایتی از وے وبمذہب صاحبین در اول ہر رکعت زیرا کہ تسمیہ مفتاح قرائت است وہر رکعت مستقل است دران واز جہت احتیاط واختلاف علما در جزئیت تسمیہ مر فاتحہ را نہ درمیان فاتحہ وسورت مگر نزد امام محمد در صلوٰۃ سریہ پس شافعی تاویل میکند این حدیث را کہ مراد بالحمد للہ رب العالمین تمام سورہ است چنانکہ گذشت وما میگوئیم کہ مراد نفی جہر است بسملہ نہ نفی قرائت آن وبتحقیق ثابت شدہ است از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم واز خلفای راشدین وصحابہ دیگر رضوان اللہ علیہم اجمعین کہ جہر نمیکردند بسملہ را اگرچہ نماز جہریہ می بود وشیخ ابن الہمام از بعض حفاظ نقل کردہ کہ ہیچ حدیثی ثابت نشدہ کہ صریح باشد در جہر تسمیہ مگر آنکہ در اسناد وے سخن است وہیچ یکے از ارباب مسانید اربعہ مشہورہ اخراج نکرد حدیثی دران باوجود آنکہ کتب ایشان مشتمل است بر احادیث ضعیف نیز وچندین از صحابہ وتابعین وتبع تابعین وغیرہم از ائمہ لا تعد ولا تحصی ذکر کردہ اند کہ جہر نمیکردند واحیانا اگر از بعض جہر روایت کردہ اند برای تعلیم بود یا بجہت کمال قرب بعضے از مقتدیان آن را شنیدہ وترمذی دو باب عقد کردہ یکے برای جہر تسمیہ ودیگرے در ترک جہر وترجیح کردہ احادیث ترک جہر را وگفتہ کہ درین جانب اند اکثر از اہل علم از اصحاب از ابی بکر وعمر وعثمان وعلی وغیرہم وتابعین ومن بعدہم وکلام درین مقام در شرح زیادہ برین کردہ شدہ است چنانکہ ظاہر شد کہ مذہب امام ابو حنیفہ اصح وارجح است - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا امن الامام فامنوا - چون آمین گوید امام آمین بگوئید شما ظاہر معنی حدیث آن است کہ امام بعد از قرائت فاتحہ آمین میگوید چون وی آمین بگوید شما نیز آمین بگوئید وبعض گفتہ اند معنی آنست کہ چون امام دعا میکند واہدنا الصراط المستقیم تا آخر سورہ میخواند واین محل تامین امام است شما نیز متہی تامین باشید تا با وی آمین بگوئید چنانکہ میگویند چون پادشاہ کوچ کند شما نیز کوچ کنید یعنی ساختہ

و آمادۂ کوچ باشید تا چون وقت کوچ وی برسد شما نیز با وی کوچ کنید و حاصل ہر دو معنی یکی ست غایت آنکہ از ظاہر معنی
اول تقدم امام در تامین مفہوم میگردد و اگر ہمچنین ہم باشد دور نیست چنانکہ در سائر افعال حال ماموماں با امام است مگر اینجا
مبادرت بآمین و موافقت با امام و معیت مستحب باشد فافہم بعد ازان تعلیل کرد تامین امام و ماموم را ہر دو بقول خود۔ فانہ من وافق
تامینہ تامین الملائکۃ۔ یعنی ملائکہ نیز آمین میگویند پس شما نیز گوئید زیراکہ ہر کہ موافق افتد آمین گفتن وے بآمین گفتن فرشتگان
غفر لہ ما تقدم من ذنبہ۔ آمرزیدہ می شود مراد را ہر چہ پیش رفتہ است از گناہان وے پوشیدہ نماند کہ ظاہر چنان می نماید کہ
فرماید ہر کہ موافق آید تامین وے استجابت کردہ میشود مراد را و قبول کردہ می شود دعاے وے مغفرت ذنوب از کجا آمد مگر آنکہ
گوئیم حق جل و علا مغفرت ذنوب را از خصائص این موافقت و لوازم وے گردانیدہ است با حصول اجابت نیز
و شاید کہ ملائکہ درین وقت استغفار نیز میکردہ باشند مر آمین گویندگان را چنانکہ نشینندہ در مسجد با نتظار نماز را دعا می کنند
برحمت و مغفرت و خود کار فرشتگان ہمیشہ دعا و استغفار است مر مومنان را چنانکہ در قرآن مجید فرمودہ است
یسبحون بحمد ربہم و یستغفرون لمن فی الارض خصوصاً نزد مباشرت امر خیر پس حاصل معنی آن باشد کہ ہر کرا موافق افتاد تامین او
تامین ملائکہ را مغفور است و ہر کہ مغفور است مستجاب است دعاے او فافہم متفق علیہ فی روایۃ قال اذا قال الامام۔ و در روایتے
گفت آن حضرت چون بگوید امام۔ غیر المغضوب علیہم ولا الضالین۔ کہ وقت تامین است۔ فقولوا۔ پس بگوئید۔ آمین فانہ من
وافق قولہ قول الملائکۃ غفر لہ ما تقدم من ذنبہ ہذا لفظ البخاری۔ این لفظ بخاری ست۔ ولمسلم نحوہ۔ و مر مسلم را مانند این است
یعنی در معنی موافق و در لفظ مخالف۔ وفی اخری للبخاری۔ و در روایت دیگر مر بخاری را این چنین آمدہ است۔ قال اذا امن
القاری۔ چون آمین گوید قاری کہ عبارت از امام است یا مطلق قاری مراد باشد اگرچہ در غیر نماز باشد۔ فامنوا۔ پس آمین
بگوئید۔ فان الملائکۃ تؤمن۔ زیراکہ ملائکہ آمین میگویند۔ فمن وافق تامینہ تامین الملائکۃ غفر لہ ما تقدم من ذنبہ۔ و آمین بمعنی
استجب است و معنی وے چنین باد و بعض گفتہ اند اسم الٰہی ست و مراد طلب اجابت است از وے تعالیٰ و بعض گفتہ اند درجہ
ایست در بہشت کہ قائل آن مستحق آن درجہ میگردد و بمد الف و قصر وے با تخفیف میم ہر دو آمدہ و اکثر روایت بمد الف است
اما بمد و تشدید میم بعض گفتہ اند خطا است و تحقیق آنست کہ آن نیز لغتی ست دران ولیکن قلیل ست فتدبر۔ و عن ابی موسیٰ
الاشعری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلیتم۔ چون بگزارید نماز بجماعت و قید نکرد بجماعت بجہت فہم آن از
سیاق حدیث کہ فرمود۔ فاقیموا صفوفکم۔ پس راست گردانید صفہاے خود را و صف در لغت رشتہ و مراد باقامت صفوف
تسویۂ آنہاست و برابر و ہموار ساختن چنانکہ اعوجاج و فرجہ دران نباشد و اتمام صف را نیز داخل آن داشتہ اند ثم لیؤمکم
احدکم۔ پستر باید کہ امامت کند شمارا یکے از شما ہر کہ کند جائز ست و آنکہ در حدیث دیگر آمدہ کہ اعلم و اقرأ و اکبر باید براے
بیان اولےٰ و افضل است۔ فاذا کبر فکبروا۔ پس چون تکبیر برآرد امام پس تکبیر برآرید شما۔ واذا قال۔ و چون بگوید۔
غیر المغضوب علیہم ولا الضالین فقولوا۔ پس بگوئید۔ آمین۔ یجبکم اللہ۔ پاسخ دہد شمارا خداے تعالیٰ و قبول کند دعاے

شمارا۔ فاذا کبر فکبروا واذا رکع فارکعوا۔ پس چون تکبیر گوید امام در رکوع کند پس تکبیر گوئید شما در رکوع کنید و مدلول کلمۂ فا آن ست
کہ مقتدیان تکبیر و رکوع و ہر فعل کہ کنند عقب فعل امام و متصل وے کنند چنانکہ میفرماید۔ فان الامام یرکع قبلکم ویرفع قبلکم
زیرا کہ امام رکوع میکند پیش از شما و برمیدارد سر پیش از شما چہ شان امام تقدم و سبقت است و چون باید کہ مقدار
زمان رکوع امام و ماموم برابر باشد۔ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ پس گفت آن حضرت۔ فتلک بتلک
یعنی آن لحظہ کہ سبقت کرد شمارا امام در تقدیم رکوع منجبر میگردد بآن لحظہ کہ تاخیر کردید از وے در رکوع بعد از برداشتن وے
سر از رکوع پس قدر رکوع شما مثل قدر رکوع امام شد و برابر شد زمان ہر دو۔ قال۔ گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
واذا قال۔ و چون بگوید امام۔ سمع اللہ لمن حمدہ۔ می شنود خداے تعالیٰ کسے را کہ حمد میگوید او را و قبول میکند
سخن او را۔ فقولوا۔ پس بگوئید۔ ربنا لک الحمد۔ پروردگارا مر تراست حمد۔ یسمع اللہ لکم۔ می شنود خداے تعالیٰ
حمد شمارا و ربنا لک الحمد بواو نیز آمدہ و بزیادت اللہم نیز روایت ست بے واو و جمع میان اللہم و واو و بعض گفتہ اند
صحیح نیست روایت آن و سیوطی گفتہ کہ روایت آن از عبد الرزاق آمدہ است و در صحیح بخاری نیز روایت کشمیہنی
نیز آمدہ است انتہی و درین حدیث دلیل است مر امام ابوحنیفہ را کہ می گوید کہ امام تسمیع کند و ماموم تحمید و مذہب امام مالک
و امام احمد نیز ہمین است و مذہب امام شافعی جمع است مر امام را میان ہر دو و ہمچنین ماموم و منفرد و نزد ابو یوسف و محمد امام
جمع کند و مختار طحاوی نیز ہمین است و در روایتے از ابی حنیفہ نیز آمدہ و لیکن تحمید سرا و رنفس خود گوید اما جمع مر منفرد را نزد
ہمہ است و اکتفا بیکے نیز جائز است و ظاہر اکتفا تحمید است و در صورت جمع میان ہر دو تسمیع در حالت رفع راست است
و تحمید در حالت قیام ہمچنین گفتہ است تمرتاشی از حنفیہ و گفت اگر تسمیع در حالت رفع نگفتہ در حالت استوا نگوید و بعض
گفتہ اند ہر دو گوید۔ رواہ مسلم وفی روایۃ لہ عن ابی ہریرۃ و قتادۃ۔ و در روایتے مر مسلم را از ابی ہریرہ و قتادہ این کلمہ را
زیادہ کردہ کہ۔ واذا قرأ فانصتوا۔ و چون بخواند امام خاموش باشید و گوش دارید این دلیل است مر ابو حنیفہ را در منع
قرأت مر مقتدی را و عدم وجوب قرأت بروے خواہ نماز جہری باشد یا سری و در آخر فصل ثانی کلام درین مسئلہ
تفصیل بیاید و عن ابی قتادۃ۔ انصاری عقبی بدری ست حاضر شدہ ہمہ مشاہد را و از مشاہیر صحابہ است احوال وے
در جاے دیگر گزشتہ شدہ است۔ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ فی الظہر فی الاولیین بام الکتاب و سورتین میخواند
آن حضرت در نماز پیشین در دو رکعت نخستین فاتحہ و دو سورہ یعنی در ہر رکعت فاتحہ و یک سورہ۔ وفی الرکعتین الاخریین
بام الکتاب۔ و میخواند در دو رکعت پسین فاتحہ۔ ویسمعنا الآیۃ احیانا۔ و می شنوانید آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مارا آیتے
از آیات سورہ کہ میخواند گاہ گاہ ظاہر آن ست کہ این شنوانیدن بقصد بود تا بدانند کہ بعد از فاتحہ سورہ میخواند یا فلان
سورہ میخواند یا براے بیان جواز آنکہ در صلوٰۃ سریہ یکان آیتے جہرا بخواند مفسد نیست و بعض گوئیند کہ این محمول ست
بر غلبۂ استغراق و تدبر کہ بے اختیار جہر حاصل می شد و ظاہر مفہوم اسماع در قصد و اختیار است و تخصیص بظہر اتفاقی است

ویطول فی الرکعۃ الاولیٰ مالا یطیل فی الرکعۃ الثانیۃ۔ و درازی می کرد در قرأت رکعت نخستین آن قدر که درازی نمیکرد در رکعت دوم و هٰکذا فی العصر و همچنین در نماز دیگر۔ و هٰکذا فی الصبح۔ و همچنین در نماز بامداد یعنی درازی می کرد در رکعت اولیٰ را بر ثانیۃ متفق علیہ۔ بدانکه تطویل رکعت اولیٰ مذهب ائمہ ثلثہ است در همه نمازها و مذهب امام محمد نیز همچنین است بنص در ظهر و عصر و صبح و بقیاس مغرب و عشا بر آنها و عبدالرزاق از معمر در آخر این حدیث آورده که ما گمان میکردیم که مقصود آنحضرت ازین تطویل آن بود که مردم رکعت اولیٰ دریابند و ابوداؤد و ابن خزیمه همچنین روایت کرده اند کذا فی بعض الشروح و نزد امام ابوحنیفه و ابویوسف این مخصوص بنماز فجر است که وقت نوم و غفلت است و الا هر دو رکعت در استحقاق قرأت برابر اند پس در مقدار نیز برابر باشند چنانکه در حدیث پایان آمده که فی کل رکعۃ قدر ثلثین و اطالت در حدیث محمول است بر دعای استفتاح و تعوذ و تسمیه و کمتر از سه آیت و در خلاصه گفته که قول محمد احب است کذا فی شرح ابن الهمام والله اعلم

وعن ابی سعید الخدری قال کنا نحزر قیام رسول الله۔ بودیم ما که اندازه می کردیم ایستادن پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فی الظهر والعصر۔ در نماز پیشین و نماز دیگر حزر بجای مهمله و زای در اندازه کردن گشت و میوه بر درخت فحزرنا قیامه فی الرکعتین الاولیین من الظهر قدر قرأۃ الم تنزیل السجدۃ پس اندازه کردیم قیام آنحضرت را در دو رکعت نخستین از نماز ظهر مقدار خواندن سورۂ الم تنزیل السجدۃ مراد خواندن مقدار این سوره است در هر دو رکعت یا در هر رکعت موافق این معنی ست قول وی۔ وفی روایۃ فی کل رکعۃ قدر ثلثین آیۃ۔ و در روایتی چنین آمده که میخواند در هر رکعت مقدار سی آیت چه سورۂ مذکوره بیست و نه آیت است و بر تقدیر معنی اول این روایت مخالف روایت اولی می شود۔ وحزرنا قیامه فی الاخریین قدر النصف من ذٰلک۔ و اندازه کردیم قیام آن حضرت را صلی الله علیه وسلم در دو رکعت پسین مقدار نیمه از آن ازینجا معلوم می شود که در رکعتین اخریین ظهر نیز سوره میخواند مختصر تر از آنچه در اولیین میخواند۔ وحزرنا فی الرکعتین الاولیین من العصر علی قدر قیامه فی الاخریین من الظهر۔ و اندازه کردیم قیام او را در دو رکعت اولیٰ از عصر بر قدر قیام او در دو رکعت اخری از ظهر۔ وفی الاخریین من العصر علی النصف من ذٰلک۔ و اندازه کردیم قیام او را در دو رکعت اخری از عصر بر قدر نصف از آن۔ رواه مسلم۔ بدانکه ائمه همه قائل اند که در دو رکعت اخیر اقتصار بر فاتحه جائز ست و نزد ما اگر تسبیح گوید یا سکوت کند نیز جائز است و قرأت افضل است و نخعی و ثوری و تمامه علمای کوفه برین اند و در محیط گفته است که اگر عمداً سکوت کند بد کرده باشد از جهت مخالفت سنت و در روایت حسن بن زیاد از ابوحنیفه آمده که قرأت در مابعد اولیین واجب است و ابن ابی شیبه از علی و ابن مسعود روایت آورده است که فرموده اند قرأت کن در اولیین و تسبیح گو در اخریین کذا ذکر الشمنی و نیز گفته است که اگر در اخریین فاتحه و سوره خواند سجدۂ سهو واجب نگردد و هو الاصح زیرا که قرأت فاتحه تنها در اخریین سنت است و ترک سوره واجب نیست و اصح نزد احمد آن ست که قرأت سوره در اخریین مکروه نیست زیرا که بتحقیق آمده است از حضرت صلی الله علیه وسلم که گاه گاهی زیاده کرده بر فاتحه در اخریین لیکن مستحب ترک سوره است وعن جابر بن

سمرۃ بفتح سین وضم میم وسے و پدر وے صحابی اند خواہر زادۂ سعد بن ابی وقاص ست روایت دارد از ان حضرت واز عمر و علی رضی اللہ عنہما۔ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقرء فی الظہر باللیل اذا یغشیٰ میخواند آن حضرت گاہے در نماز ظہر سورہ واللیل اذا یغشیٰ۔ وفی روایۃ بسبح اسم ربک الاعلیٰ۔ و در روایتے آمدہ است کہ میخواند سبح اسم ربک الاعلیٰ و دانستن اینکہ این سورہ ہا را میخواند یا بقول آن حضرت باشد یا آنکہ می شنوانید آیتے را احیاناً چنانکہ گذشت۔ وفی العصر نحو ذلک و میخواند در عصر مانند این سورہ ہا در قصر و طول۔ وفی الصبح اطول من ذلک۔ و میخواند در نماز بامداد دراز تر از ان۔ رواہ مسلم۔ بدانکہ در بعض احادیث واقع شدہ است کہ حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم میخواند در نماز فلانی سورۂ فلانی بے بیان آنکہ در رکعت اولے میخواند یا در رکعت ثانیہ یا در ہر دو رکعت یا در یک رکعت لا علی التعیین اولے یا ثانیہ عبارت ہم این احتمالات را شامل است اما حمل بر ہر دو رکعت مستلزم تکرار یا تبعیض سورہ ہاست و ہر دو بعید است اگرچہ جائز ست اما وقوع آن از ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نادر است و فقہا گفتہ اند کہ خواندن تمام سورہ اگرچہ قصیر بود افضل است از خواندن بعض سورہ اگرچہ طویل باشد و حمل بر قرأت در رکعتے خواہ اولے یا اخرے ظاہر ترین احتمالات است بحسب عبارت و در جامع الاصول از حدیث نسائی آمدہ است از قطبہ بن مالک کہ گفت گزاردم با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نماز صبح پس خواند در یکے از دو رکعت وے والنخل باسقات اگرچہ در حدیث ترمذی فی الرکعۃ الاولے واقع شدہ است و احتمال دارد کہ مراد بیان رکعت اولے باشد زیرا کہ در اکثر احادیث بیان رکعت اولے واقع است و شنیدم از بعضے از ثقات فقہاے مکہ از ائمہ حنفیہ کہ اجلۂ فقہا گفتہ اند از تعیین طوال مفصل و اوساط و قصار آن معتبر در رکعت اولے است و این بیان و تفصیل کہ کردہ شدہ از ہیچ یکے از شراح در نظر نیامدہ فتدبر واللہ اعلم وعن جبیر بن مطعم بضم میم و سکون طاے مہملہ و کسر عین صحابی قرشی است از اشراف قریش سید حلیم و قور۔ قال سمعت رسول اللہ۔ گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ فی المغرب بالطور۔ میخواند در نماز مغرب سورۂ والطور را۔ متفق علیہ۔ وعن ام الفضل بنت الحارث قالت سمعت رسول اللہ۔ ام الفضل کہ زوجہ عباس و مادر عبد اللہ بن عباس و فضل بن عباس ست گفت شنیدم رسول خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ فی المغرب بالمرسلات عرفا۔ کہ میخواند در مغرب سورۂ والمرسلات را۔ متفق علیہ۔ بدانکہ این دو حدیث و حدیثے کہ واقع شدہ است کہ میخواند در نماز مغرب سورۂ اعراف و انفال و دخان را و ہمچنین احادیث کہ در نماز ہاے دیگر واقع شدہ اند دلالت دارند بر عدم تعیین قرأت چنانکہ ائمہ فقہا رحمۃ اللہ علیہم قرار دادہ اند از طوال مفصل در فجر و ظہر و اوساط در عصر و عشا و قصار در مغرب و در آخر فصل ثالث از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جدہ بیاید کہ گفت ہیچ سورہ از مفصل نیست نہ صغیر نہ کبیر کہ نہ شنیدم من از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ امامت می کرد مردم را بدان در نماز فرض و اصل دلیل در تعیین فقہا این سورہ را کتاب امیر المومنین عمر است بجانب ابی موسے اشعری رضی اللہ عنہما کہ والی کوفہ بود از جانب وے کہ نوشت این تفصیل را در ان کتاب و قرار یافت امر قرأت بران و بالجملہ امر قرأت در زمان حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در طول و قصر مختلف بود باختلاف احوال و اوقات و حکم

ومصالح وتعلیم جواز ورخصت و بعد از آن مقرر شد امر بر کتاب عمر لا بد او را رضی اللہ عنہ دلیلی وسماعی از حضرت نبوت
صلی اللہ علیہ وسلم درین باب خواہد بود وشاید کہ غالب احوال حضرت وے صلی اللہ علیہ وسلم تخفیف وبرین نہج خواہد بود
واحیانا بر خلاف آن وبس است از روے حجت ودلیل قول عمر رضی اللہ عنہ **وعن جابر** قال کان معاذ بن جبل یصلی
مع النبی - روایت ست از جابر کہ بود معاذ بن جبل کہ میگزارد نماز با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ثم یاتی فیؤم قومہ - پس می آمد پس امامت
میکرد قوم خود را - فصلی لیلۃ مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم العشاء - پس بگزارد معاذ یکشبے با آن حضرت نماز عشاء را ثم اتی قومہ
فامہم - پس آمد قوم خود را پس امامت کرد ایشان را - فافتتح بسورۃ البقرۃ - پس شروع کرد بسورۂ بقرہ - فانحرف رجل فسلم
پس برگشت از نماز مردے پس سلام داد آن مرد یعنی قطع کرد نماز را وبرآمد از آن واین خود محل سلام نبود کہ محل آن آخر
نماز است ولیکن آن مرد خواست کہ بسلام برآید از جہت تشبیہ بتمام صلوٰۃ - ثم صلی وحدہ وانصرف پس گزارد آن مرد نماز
تنہا وبرگشت وبرآمد از نماز - فقالوا لہ انافقت یا فلان - پس گفتند مردم آیا منافق شدی اے فلان کہ از جماعت برآمدی
وکسل کردی از نماز چنانکہ در شان منافقان است - واذا قاموا الی الصلوٰۃ قاموا کسالی قال لا واللہ - گفت آن مرد منافق
نشدہ ام بخدا سوگند مرا واز جہت کسل نہ برآمدہ ام ولیکن از جہت عجز زیرا کہ من طاقت ندارم تحمل این ہمہ تطویل را نمی توانم
ایستاد ولآتین رسول اللہ - وہر آئینہ بتحقیق می آیم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم فلاخبرنہ - پس بتحقیق خبر میکنم من آن حضرت را از
فعل معاذ - فاتی رسول اللہ - پس آمد آن مرد پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم فقال - پس گفت - یا رسول اللہ انا اصحاب نواضح -
ما خداوندان شترانیم کہ آب میکشیم با آن نواضح جمع ناضحہ بضاد معجمہ وناضح شتر آب کش ناضحہ مؤنث - نعمل بالنہار - کار میکنیم در
روز یعنی در شب کوفت آن میکشیم - ان معاذا صلی معک العشاء ثم اتی قومہ - وبدرستی کہ معاذ نماز گزارد با تو عشاء را پس آمد
قوم خود را - فافتتح بسورۃ البقرۃ - پس افتتاح کرد بسورۂ بقرہ وخواندن گرفت آن را - فاقبل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی
معاذ فقال - پس روے آورد آن حضرت بر معاذ پس گفت - یا معاذ افتان انت - آیا در فتنہ اندازندۂ تو مردم را وگریزانندۂ
از ملازمت جماعت وافگنندۂ در فساد باختلاف وباز ایستادن از دین - اقرأ - بخوان - والشمس وضحہا والیل اذا یغشیٰ
وسبح اسم ربک الاعلیٰ - واذا السماء انفطرت وسورۂ انشقاق والبروج والطارق نیز آمدہ - متفق علیہ بدانکہ شافعیہ
باین حدیث استدلال کردہ اند بر جواز اقتداے مفترض بمتنفل زیرا کہ معاذ چون یکبار ہمراہ آن حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم نماز گزارد فرض از وے ساقط شد پس نمازے کہ با قوم بگزارد نفل باشد ونماز قوم خود فرض بود وآنحضرت این معنی را
از معاذ تقریر فرمود وسلم داشت اعتراضے کہ بر معاذ کرد ہمین بود کہ چرا قرأت دراز میخوانی ونفرمود کہ امامت تو این جماعہ را
درست نیست زیرا کہ تو نفل میگزاری وایشان فرض وجواب ازین استدلال آن ست کہ این بر تقدیری تمام شود کہ آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم دانستہ باشد کہ معاذ با آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم اقتدا میکند وفرض ادا میکند پس از آن میرود وقوم را
امامت میکند شاید کہ معلوم نشدہ باشد ودلالت میکند برین معنی حدیثے کہ امام احمد روایت کردہ کہ آن حضرت با معاذ گفت مباش

فتان یا امن بگزار نماز یا تخفیف کن بر قوم پس حضرت تردید کرد در احد الامرین و مشروع گردانید مراد را یکی ازین دو چیز یا نماز گزاردن همراه آن حضرت و نگزاردن با قوم از جهت لزوم اقتدای مفترض به متنفل یا گزاردن با قوم تخفیف و چون همراه حضرت نگزارد و مفترض شد و اقتدای مفترض بمفترض صحیح بود کذا ذکره الشیخ ابن الهمام و احتمال دارد که معاذ همراه آن حضرت به نیت نفل میگزارده باشد از جهت ادراک فضیلت جماعت با وی و فرض را تاخیر میکرده باشد برای امامت بقوم **وعن البراء قال سمعت رسول الله** گفت براء بن عازب که صحابی مشهور است و اول مشاهد وی خندق است و با امیر المومنین علیؓ بود در حرب جمل و صفین و نهران و مات بالکوفة فی ایام مصعب بن الزبیر شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ فی العشاء میخواند در نماز عشاء والتین والزیتون وما سمعت احدا احسن صوتا منه و نشنیدم هیچ یکی را خوش آوازتر از آنحضرت متفق علیه و در حدیث بخاری از براء بن عازب آمده که آن حضرت در سفر بود پس خواند در عشاء در یکے از دو رکعت والتین والزیتون و ازینجا معلوم می شود که مراد قرأت در احدی الرکعتین است لا علی التعیین چنانکه در حدیث جابر بن سمره گفتیم و آن را اظهر احتمالات داشتیم **وعن جابر بن سمرة قال کان النبی** گفت جابر بن سمره بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الفجر بق والقرآن المجید ونحوها میخواند در نماز بامداد سورهٔ ق را و مانند سورهٔ قاف و کانت صلوته بعد تخفیفا رواه مسلم طیبی در شرح این کلام گفته که بود نماز آن حضرت بعد از نماز فجر یعنی در باقی نمازهای چهارگانه سبک و این معنی در حدیث جدا نیز آمده است که در نماز بامداد قرأت طویل کردی و گفته اند که سبب در تطویل قرأت صلوة فجر آن بود که نزول رحمت ربانی و ورود فیض رحمانی که در ثلث اخیر شب می باشد تا انقضای صلوة صبح و برداشته تا طلوع فجر میماند پس تطویل قرأت و ذکر و تسبیح دران وقت اولی و افضل باشد یا سبب در تطویل صلوة صبح آن بود که بعد از استراحت و خواب شب واقع است و تقصیرے در خدمت واقع شده و کدورتے و زنگے بر آئینه دل نشسته پس تطویل آن موجب تلافی و عذر این تقصیر و ازالهٔ این زنگ و کدورت بود و نیز هنوز اشتغال با مور معاش و اسباب دنیوی نشده در وقتے ست که دل با زبان و گوش موافق و مواطی بود و فهم و تدبر در قرآن عظیم آسان تر و روشن تر باشد و در سفر السعادة و شرح وے نکته هاے زائد نیز برین گفته شده است و این مذکور نیز ازانجاست و شیخ مشائخ حدیث ما ابن حجر مکی در شرح این عبارت گفته که احتمال دارد که مراد آن باشد که بود نماز آن حضرت بعد ازان زمان سبک یعنی در اول هجرت چون صحابهٔ کم بودند و منحصر بودند تطویل میکرد و چون بسیار شدند و در میان ایشان اهل اعمال بودند از تجارت و زراعت و ضعیف و بیمار تخفیف نمود و ممکن ست که گفته شود که معنی عبارت آن باشد که آن حضرت تطویل میکرد و هنوز شمار کرده می شد نماز وے سبک یعنی سبک می نمود نزد مقتدیان از جهت ذوقے و لذتے و حضوری که دست میداد ایشان را از استماع قرأت وے صلی الله علیه وسلم و از جهت طے و سرعتے که در قرأت آن حضرت نهاده بودند و باین معنی تصریح کرده اند در حدیث انس که گفت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اخف صلوة فی تمام صاحب سفر السعادة میگوید که مراد ازین حدیث آن ست که تطویل صلوة وے صلی الله علیه وسلم نسبت با صلوة دیگران بغایت اندک نمود وے بسبب که گفته شد و تخفیف امرے نسبی ست نه

وعن عمرو بن حریث بضم حاے مہملہ وفتح راو ثاے مثلثہ کنیت او ابو سعید است قرشی مخزومی آن حضرت را دیدہ و آن حضرت
دست مبارک بر سر او بر آوردہ و ببرکت و خیر دعا کردہ و در وقت رحلت آن حضرت وی از دہ سالہ بود روایت میکند از ابوبکرؓ
و ابن مسعود و روایت میکند از وے عطاء بن السائب وغیرہ انہ سمع النبی۔ روایت میکند کہ وے شنید پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم
یقرأ فی الفجر۔ میخواند در نماز فجر۔ واللیل اذا عسعس۔ مراد اذا الشمس کورت است کہ این کلمہ در آنجا واقع است رواہ مسلم۔
وعن عبد اللہ بن السائب قال صلی لنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الصبح بمکۃ فاستفتح سورۃ المؤمنین گفت عبد اللہ
بن السائب کہ صحابی ست مخزومی و اہل مکہ قرأت از وے گرفتہ اند و او از ابی بن کعب گرفتہ و روایت کردہ است از وے مجاہد
و عطاء و عبد اللہ بن السائب تابعی دیگر است گزارد آن حضرت برائے ما یعنی امامت کرد ما را نماز صبح را بمکہ و در روایتے از نسائی
در فتح مکہ پس شروع کرد در خواندن سورۃ قد افلح المؤمنون حتی جاء ذکر موسٰی وہارون او ذکر عیسٰی۔ تا رسید آنحضرت
ذکر موسٰی وہارون را یا ذکر عیسٰی را کہ درین سورہ واقع شدہ۔ اخذت النبی۔ گرفت پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم سعلۃ بفتح
سین وضم آن وسکون عین سرفہ و گفتہ اند کہ گرفتن سرفہ بجہت گریہ بود۔ فرکع۔ پس برکوع رفت آن حضرت و نتوانست
قرأت نمود۔ رواہ مسلم وعن ابی ہریرۃ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ فی الفجر یوم الجمعۃ بالم تنزیل فی الرکعۃ الاولی۔ بود
آنحضرت کہ میخواند در نماز فجر روز جمعہ سورہ الم السجدہ را در رکعت نخستین۔ وفی الثانیۃ۔ و میخواند در رکعت دوم ہل اتی علی الانسان
متفق علیہ۔ خواندن این دو سورہ در فجر جمعہ متعارف و موکد و مستمر است نزد شافعیہ و برین است عمل الیشان در حرمین
شریفین و در کتب ما مذکور است کہ متعین نگرداند چیزے از قرآن را بنمازے معین و ہمین را مثال می آرند و میگویند چنانکہ
تعیین این دو سورہ بفجر جمعہ و تعیین سورۃ جمعہ و منافقون برائے نماز جمعہ اما این سخن بعد از صحت حدیث و ورود عمل رسول خدا
صلی اللہ علیہ وسلم خالی از غرابتے نیست و محقق حنفیہ شیخ ابن الہمام از طحاوی و اسبیجابی نقل کردہ کہ این بر تقدیرے ست
کہ آن را لازم و حتم داند و جز آن را مکروہ پندارد اما اگر از جہت تیسر و تبرک بقرأت حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بخواند باکے ندارد و بشرطے
آنکہ احیاناً جز آن را نیز میخواندہ باشد تا جاہل گمان نبرد کہ جز آن جائز نیست و بتحقیق وارد شدہ است در احادیث صحیحہ تعیین قرأت
در بعض صلوات چنانکہ خواندن قل یا ایہا الکافرون و قل ہو اللہ احد در سنت نماز فجر و خواندن سبح اسم ربک الاعلی
و قل یا ایہا الکافرون و قل ہو اللہ احد در نماز وتر و امثال آن و نیز شیخ ابن الہمام گفتہ کہ مقتضاے دلیل عدم مداومت است
نہ مداومت عدم چنانچہ حنفیہ حصر میکنند بلکہ مستحب است کہ خواندہ شود گاہ گاہے تبرکاً بالماثور انتہی و گفت بندہ ضعیف
عفا اللہ عنہ شک نیست کہ بعد از صحت حدیث مجال اعتذار بایہام وجوب و عدم صحت وغیر آن تنگ است پس ظاہر
آن ست کہ نزد حنفیہ دوام این عمل از حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ثابت نشدہ است بلکہ گاہی بقصد انذار و تبشیر میخواندہ باشند
چنانکہ از انجا وجہ خواندن این دو سورہ گفتہ اند کہ اینہا مشتمل اند بر ذکر مبدأ و معاد و دخول جنت و نار و این معانی در روز جمعہ است
و قیامت قایم روز جمعہ میشود و ظاہر میگردد و چنانکہ در محافل و مجامع عظیمہ سورۂ ق و اقتربت میخواندند پس اگر احیاناً میخواند بہتر

و فاضل تر باشد واللہ اعلم وعن عبید اللہ بن ابی رافع۔ مدنی ست از مشاہیر تابعین شنید از امیر المومنین علی
و بود کاتب وے رضی اللہ عنہ وابو رافع مولاے آن حضرت است رضی اللہ عنہ۔ قال استخلف مروان ابا ہریرۃ علی المدینۃ
وخرج الی مکۃ۔ گفت خلیفہ وجانشین خود گردانید مروان بن الحکم در وقت امارت خود ابوہریرہ را بمدینہ مطہرہ وبیرون آمد خود
ورفت بمکہ براے حج وجز آن فصلی لنا ابوہریرۃ الجمعۃ۔ پس بگزارد ابوہریرہ براے ما یعنی امامت کرد نماز جمعہ را۔ فقرأ
سورۃ الجمعۃ فی السجدۃ الاولے وفی الآخرۃ اذا جاءک المنافقون۔ پس خواند ابوہریرۃ در رکعت اولے سورۂ جمعہ را وخواند در رکعت
دوم سورۂ اذا جاءک المنافقون را۔ فقال سمعت رسول اللہ۔ پس گفت ابوہریرہ شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ بہما یوم الجمعۃ
میخواند این دو سورہ را در روز جمعہ یعنی در نماز جمعہ۔ رواہ مسلم وعن النعمان بن بشیر بفتح با وکسر شین صحابی است اول مولودے
کہ در انصار آمدہ بعد از ہجرت ودر زمان وفات آن حضرت ہشت سالہ بود واحوال او در جاے دیگر نوشتہ شدہ است۔ قال
کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ فی العیدین وفی الجمعۃ۔ میخواند آن حضرت در نماز عید فطر واضحے ودر نماز جمعہ سبح اسم ربک
الاعلی وہل اتٰک حدیث الغاشیۃ قال۔ گفت نعمان بن بشیر واذا اجتمع العید والجمعۃ فی یوم واحد۔ وچون جمع میشد واتفاق
می افتاد عید وجمعہ در یک روز۔ قرأ بہما فی الصلوتین۔ میخواند ہمین دو سورہ را در نماز عید ونماز جمعہ از اینجا تاکد استحباب قرأت
این دو سورہ در نماز عید وجمعہ مفہوم می شود واز اینجا معلوم می شود کہ خواندن سورۂ جمعہ ومنافقون در جمعہ دائمی نبود۔ رواہ مسلم۔
وعن عبید اللہ ان عمر ابن الخطاب سال ابا واقد اللیثی۔ عبید اللہ بن عتبہ بن مسعود پسر برادر زادۂ عبد اللہ بن مسعود کہ تابعی ست
وامام واز فقہاے سبعہ مدینہ است روایت میکند کہ عمر بن الخطاب پرسید ابا واقد لیثی را کہ از صحابہ است رض۔ ما کان یقرأ بہ
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی الاضحی والفطر۔ چہ چیز بود یعنی کدام سورہ بود کہ میخواند آن را آن حضرت در عید قربان وعید رمضان
فقال کان یقرأ فیہما بق والقرآن المجید واقتربت الساعۃ۔ پس گفت ابو واقد میخواند در ہر دو عید سورۂ ق وسورۂ قمر را گفتہ اند
کہ مقصود امیر المومنین در پرسیدن از ابی واقد تقریر وتمکین در ذہن حاضران بود تا بدانند والا عدم علم وے رضی اللہ عنہ
باوجود ملازمت وقرب کہ دران حضرت داشت بدان بعید است واللہ اعلم۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی ہریرۃ قال ان
رسول اللہ۔ گفت ابوہریرہ کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم قرأ فی رکعتی الفجر۔ خواند در رکعتین سنت نماز فجر قل یا ایہا الکافرون
وقل ہو اللہ احد۔ باید دانست کہ چون رکعتین فجر گویند یا رکعتین مغرب مراد سنت آنہا است فرض را صلوٰۃ فجر وصلوٰۃ مغرب میگویند
رواہ مسلم۔ وعن ابن عباس قال کان رسول اللہ۔ گفت ابن عباس کہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ فی رکعتی الفجر
میخواند در رکعتین فجر این دو آیت را یکے قولوا آمنا باللہ وما انزل الینا الآیۃ کہ در سورۂ بقرہ است در رکعت اولے۔ والتی فی آل عمران
دوم آیتے کہ در سورہ آل عمران است۔ قل یا اہل الکتاب تعالوا الی کلمۃ سواء بیننا وبینکم الآیۃ۔ در رکعت دوم۔ رواہ مسلم
خواندن این دو آیت ظاہرا احیانا بود وغالب احوال خواندن۔ قل یا ایہا الکافرون وقل ہو اللہ احد۔ بود واز اینجا معلوم
می شود کہ خواندن بعض سورہ خصوصا از اوساط سورہ مکروہ نیست واگر باشد در فرائض خواہد بود ودر حق آن ست کہ در انچہ ثابت وصحیح

شدہ روایت آن قول بکراہت مجال ندارد و اگر سخن خواہد بود در ثبوت و صحت آن خواہد بود واللہ اعلم

الفصل الثانی۔ عن ابن عباس قال کان رسول اللہ۔ گفت ابن عباس بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یفتتح صلاتہ شروع میکرد نماز خود را یعنی قرأت را۔ ببسم اللہ الرحمن الرحیم رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث لیس اسنادہ بذاک روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثے ست کہ نیست اسناد آن قوی ظاہر آن ست کہ مراد جہر بتسمیہ خواہد بود والا در افتتاح بتسمیہ خلافے نیست و در بعض روایات صریح نیز آمدہ کہ کان یجہر ببسم اللہ الرحمن الرحیم و احادیث ترک جہر اصح وارجح است چنانکہ در فصل اول گذشت۔ وعن وائل بن حجر بتقدیم حا بر جیم و گاہے مشتبہ میگردد بتقدیم جیم بر حا شیخ ما از شیخ خود نقل میکرد کہ میگفت برائے حفظ این لفظ در دل خود نگاہ میداریم کہ این را حجر می باید۔ قال سمعت رسول اللہ گفت شنیدم رسول خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم قرأ۔ خواند۔ غیر المغضوب علیہم ولا الضالین فقال پس گفت آمین مد بہا صوتہ۔ دراز کرد با آمین آواز را احتمال دارد کہ مراد جہر بدان باشد و احتمال دارد کہ مراد مد الف باشد کہ افصح ست و ظاہر معنی اول ست بقرینہ روایات دیگر کہ در بعض جا آمدہ۔ یرفع بہا صوتہ۔ برمیداشت بآمین آواز خود را و این صریح ست در جہر و در بعض برمیداشت آواز تا آن کہ میشنوانید صف اول را پس می لرزید بوے مسجد و در روایتے چنانکہ می شنید کسے کہ قریب می بود در صف اول و در بعض روایات خفض صوت بآمین نیز آمدہ است و وجہ تطبیق میان این دو روایت بآن کردہ اند کہ مراد بخفض عدم قرع عنیف ست یعنی عدم مبالغہ در جہر و بجہر اسماع کسے کہ قریب می بود در صف اول چنانکہ در روایت آمدہ است۔ رواہ الترمذی وابوداؤد والدارمی وابن ماجہ۔ بدانکہ آمین بعد از خواندن فاتحہ سنت ست باتفاق خواہ منفرد باشد یا امام یا ماموم اگرچہ آمین نگوید امام مے و در تامین مقتدی در صلوٰۃ سریہ بر تقدیر سماع خلاف است نزد بعض بگوید از جہت ظاہر حدیث و نزد بعض نگوید از جہت عدم اعتبار این جہر و سماع کذا فی شرح الہدایۃ لابن الہمام و وارد شدہ است در جہر بتامین احادیث و مذہب شافعی و احمد این ست و در مذہب مالک خلاف ست و در مذہب ابوحنیفہ جہر نکند مطلقاً و احادیث در جانب جہر بیشتر و صحیح تر آمدہ و بعض علما در عدم جہر نیز تصحیح حدیث نمودہ اند و از عمر ابن الخطاب رضی اللہ عنہ روایت کردہ اند کہ گفت چہار چیز ست کہ امام در روے اخفا کند تعوذ و بسملہ و آمین و سبحانک اللہم وبحمدک و از ابن مسعود رض نیز مثل این آمدہ و تواند کہ جہر و اخفا ہر دو بودہ باشد تارۃً فتارۃً واللہ اعلم۔ وعن ابی زہیر بضم زاے و فتح ہا۔ النمیری۔ بضم نون و فتح میم نام وے یحیے ابن نقیر ست بقاف معدود ست در اہل شام حدیث او در آمین ست ذکر کردہ است او را ابن عبد البر در صحابہ و گفتہ کہ اسناد این حدیث قائم نیست واللہ اعلم۔ قال خرجنا مع رسول اللہ گفت بیرون آمدیم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ذات لیلۃ۔ یک شبے۔ فاتینا علی رجل قد الح فی المسئلۃ۔ پس آمدیم بر مردے کہ بتحقیق ستیہیدہ است در دعا و سوال و طلبیدن مراد از جناب حق و مبالغہ کردہ است در ان۔ فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم اوجب ان ختم پس گفت آنحضرت واجب و لازم گردانید قبول و اجابت دعا و حصول مراد را اگر مہر کرد یا تمام کمال کرد دعا را و معنی اول مناسب ست بحدیث آمین خاتم رب العالمین یعنی آمین مہر پروردگار ست تعالے کہ آفات و بلایا دفع کردہ میشود بوے چنانچہ خاتم نگاہداشتہ میشود بوے کتاب یا ہر چہ مہر کردہ میشود

بران از فساد و اظہار اسرار۔ فقال رجل من القوم بای شیٔ یختم۔ پس گفت مردے از قوم کہ حاضر بودند بچہ چیز ختم کند۔ فقال بآمین۔ پس گفت آن حضرت ختم کند بآمین کہ بمنزلہ مہر ست و تمام و کامل میگردد دعا بوے۔ رواہ ابوداؤد۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا۔ قالت ان رسول اللہ۔ گفت عائشہ کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم صلی المغرب بسورۃ الاعراف۔ گزارد نماز مغرب را بسورۂ اعراف۔ فرقہا فی الرکعتین۔ جدا جدا کرد این سورہ را در دو رکعت یعنی پارۂ ازان در رکعت اولے ا خواند و پارۂ دیگر را در رکعت دوم۔ رواہ النسائی۔ و شک نیست کہ وقت مغرب گنجایش آن دارد خصوصاً اگر شفق تام حاصل باشد یا آنچہ بود در قرأت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از سرعت وطے و مزید شوق و بعضے از شافعیہ گفتہ اند کہ اگر نیز وقت برآمدہ باشد باکے نیست و شروع در وقت بس ست در صحت نماز و بعضے از ایشان گفتہ اند کہ مراد بسورہ بعض سورہ است و در روایت بخاری و ابوداؤد و نسائی از زید بن ثابت قرأت بسورۂ اعراف آمدہ بے ذکر تفریق و در روایتے قرأت سورۂ مائدہ و اعراف نیز آمدہ وعن عقبۃ بن عامر صحابی مشہور ست روایت کردہ اند از وے بعض صحابہ مثل جابر و ابن عباس و از تابعین خلق کثیر و بود والی مصر از جانب معاویہ بعد از برادر وے عتبہ بن ابی سفیان۔ قال کنت اقود لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ناقتہ فی السفر۔ گفت عقبہ بن عامر بودم من کہ می کشیدم مر آن حضرت را ناقۂ او را در سفر۔ فقال لی۔ پس گفت آن حضرت مرا۔ یا عقبۃ الا اعلمک خیر سورتین قرئتا۔ آگاہ باش کہ بدانانم ترا بہترین دو سورتے کہ خواندہ شوند۔ فعلمنی۔ پس دانا ساید مرا قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس قال فلم یرنی سررت بہما جدا۔ پس ندید و نیافت آن حضرت مرا کہ خوشحال کردہ شدہ باشم یعنی خوش شدہ باشم باین دو سورہ در بودن آنہا بہترین سورہ خوش شدن بسیار یا اصلاً از جہت عدم اشتمال این دو سورہ بر علم توحید و تنزیہ و صفات کمال مثل بعض سورہ ہای دیگر یا در ود افضلیت و اعظمیت بعض سور چنانچہ فاتحہ و سورۂ بقر مثلاً فلما نزل لصلوٰۃ الصبح صلی بہما صلوٰۃ الصبح للناس۔ پس ہرگاہ کہ فرود آمد آن حضرت برای نماز صبح بگزارد باین دو سورہ نماز صبح برای مردم فلما فرغ التفت الی۔ پس چون فارغ شد از نماز باز برگشتہ نگریست و دید بجانب من۔ فقال یا عقبۃ کیف رأیت۔ پس گفت ای عقبہ چگونہ دیدی یعنی دیدی و فہمیدی فضل این دو سورہ کہ چہ مقدار است چون آنحضرت در نفس عقبہ استبعادی در خیریت این دو سورہ دریافت خواند آنہا را در نماز صبح کہ بوجوہ فاضل ترین نمازہاست و مستحب ست در وے تطویل قرأت تا بدانا ند خیریت آنہا را و گفتہ اند کہ مراد خیریت و افضلیت آنہاست در باب تعوذ نہ مطلق و لہٰذا آنہا را در نماز سفر خواند کہ محل و معرض آفات است و لفظ قرئتا اشارتے باین معنی دارد۔ رواہ احمد و ابوداؤد و النسائی۔ وعن جابر بن سمرۃ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ فی صلوٰۃ المغرب لیلۃ الجمعۃ۔ میخواند آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در نماز مغرب شب جمعہ قل یا ایہا الکافرون و قل ہو اللہ احد۔ رواہ فی شرح السنۃ و رواہ ابن ماجۃ عن ابن عمر الا انہ لم یذکر لیلۃ الجمعۃ این حدیث را در شرح سنۃ از جابر بن سمرہ روایت کردہ و ابن ماجہ از ابن عمر کردہ ولیکن ابن ماجہ ذکر نکردہ شب جمعہ را و تقیید بدان نکرد و مطلق روایت کرد کہ میخواند در نماز مغرب این دو سورہ را و حدیث بذکر لیلۃ الجمعۃ صحیح ست کذا فی شرح الشیخ۔ وعن عبد اللہ بن مسعود قال ما احصی ما سمعت

رسول اللہ۔ عبد اللہ بن مسعود گفت کہ شمار نمی توانم کرد از بس کثرت کہ چہ مقدار شنیدہ ام پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم
یقرأ فی الرکعتین بعد المغرب وفی الرکعتین قبل صلوٰۃ الفجر۔ میخواند در دو رکعت سنت کہ بعد از مغرب اند و در دو رکعت کہ پیش از
نماز فجر اند۔ بہ قل یا ایہا الکافرون وقل ہو اللہ احد رواہ الترمذی ورواہ ابن ماجۃ عن ابی ہریرۃ الا انہ لم یذکر بعد المغرب
لیکن ابن ماجہ از ابو ہریرہ ذکر نکردہ است رکعتین بعد المغرب را اگرچہ ابن عمر در حدیث سابق روایت کردہ وعن سلیمان
بن یسار عن ابی ہریرۃ قال۔ سلیمان بن یسار کہ از کبار تابعین واز فقہاے سبعہ مدینہ است از ابی ہریرہ روایت کرد
کہ گفت ابو ہریرہ۔ ما صلیت وراء احد اشبہ صلوٰۃ برسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من فلان۔ نگزاردم پس ہیچ یکی کہ مانندتر
باشد نماز وے بنماز آن حضرت از فلان گویند کہ مراد از فلان شخصے بود کہ والی مدینہ بود از جانب مروان ابن عبد الملک
وبعض گفتہ اند کہ آن عمر بن عبد العزیز بودہ واین قول خطاست زیرا کہ ولادت عمر بن عبد العزیز بعد از فوت ابی ہریرہ است
بیک دو سال نعم مثل این قول انس در شان عمر بن عبد العزیز گفتہ است چنانکہ در باب الرکوع بیاید واین صحیح ست زیرا کہ انس
زمان عمر بن عبد العزیز را دریافتہ است وبعض گویند کہ مراد از فلان علی مرتضیٰ ست رضی اللہ عنہ وکرم اللہ وجہہ وبعض گویند
کہ عمرو بن سلمہ بن نفیع ست کہ امام قوم خود بود در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وبالجملہ۔ قال سلیمان صلیت خلفہ۔ گفت
سلیمان بن یسار گزاردم من نماز پس آن مرد کہ ابو ہریرہ او را اشبہ صلوٰۃ برسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفتہ بود۔ فکان یطیل
الرکعتین الاولیین من الظہر پس بود آن مرد کہ دراز میکرد دو رکعت نخستین را از ظہر ویخفف الاخریین۔ وسبک میکرد دو رکعت
پسین را از ظہر بانکہ میخواند در اخیرین ظہر چیزے جز فاتحہ یا میخواند سورۂ قصیر مقصود تطویل قرأت ظہر ست۔ ویخفف العصر
وسبک میکرد قرأت عصر را۔ ویقرأ فی المغرب بقصار المفصل۔ ومیخواند در مغرب سورتہاے کوتاہ از مفصل۔ ویقرأ فی العشاء
بوسط المفصل۔ ومیخواند در نماز عشاء سورتہاے میانہ از مفصل در درازی وکوتاہی۔ ویقرأ فی الصبح بطوال المفصل۔ ومیخواند
در نماز صبح سورتہاے دراز مفصل در نماز ظہر طوال مفصل نگفتہ بلکہ مجمل گفت کہ تطویل میکرد ودر عصر نیز تخفیف ذکر کرد از قصار وا وساط
صریح نگفت ومعمول متقدمان در ظہر قرأت از طوال مفصل ست چنانکہ در صبح ودر عصر از اوساط چنانکہ در عشاء بدانکہ مراد بمفصل بر قول مشہور
از سورۂ حجرات تا آخر قرآن است ومفصل از ان جہت گویند کہ در وے فصول یعنی فصل بہ بسملہ بسیار ست وبعض گفتہ اند از جہت
قلت منسوخ در وے وسور در وے سہ قسم ست طوال اوساط وقصار طوال از وی تا سورہ بروج واوساط از بروج تا والضحیٰ وباقی قصار اند
ودر فصل اول کلامی متعلق باین باب گذشت فتذکر۔ رواہ النسائی ورواہ ابن ماجۃ الی ویخفف العصر وعن عبادۃ بن الصامت قال
کنا خلف النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی صلوٰۃ الفجر فقرأ۔ گفت عبادہ بودیم ما پس آن حضرت در نماز بامداد پس قرأت کرد آن حضرت فثقلت علیہ
القرأۃ پس گرانی کرد بروی قرأت ودشوار شد۔ فلما فرغ قال لعلکم تقرؤن خلف امامکم۔ پس ہرگاہ کہ فارغ شد آنحضرت از نماز فرمود
کہ شاید شما کہ میخوانید پس امام خود ونفرمود میخوانید پس من اشارت بانکہ اقتدا مقتدی خاموش بودن وگوش داشتن است بر قرأت امام
ودر اہر کہ باشد من باشم یا غیر من وسبب ثقل وعسر قرأت بظاہر ان می نماید کہ سماع اصوات قارئین باشد کہ موجب

تشویش وقت والتفات خاطر شریف شدہ باشد واللہ اعلم ولیکن قول وے صلی اللہ علیہ وسلم لعلکم تقرؤن منافی این
معنی ست زیرا کہ این نزد جہر ست وآن متیقن ست پس لعلکم چرا فرماید وگفتہ اند کہ تواند کہ سبب ثقل تاثر آن حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم باشد از نقصے کہ ناشی میباشد مر ایشان را از عدم اتصاف واستماع قرأت آن حضرت وکامل گاہے متاثر میشود
بنقص ناقص چنانکہ در کتاب الطہارۃ گذشت کہ روزے آن حضرت در نماز صبح افتتاح قرأت کرد وبستہ شد وبیان کرد کہ سبب
این بستگی آن ست کہ قومے پس من می ایستند کہ وضو را خوب نمی کنند وبآداب نمی سازند چون آنحضرت فرمود کہ شاید شما
میخوانید۔ قالوا نعم۔ گفتند آرے میخوانیم۔ یا رسول اللہ قال لاتفعلوا۔ گفت نکنید این کار و نخوانید خلف امام۔ الا بفاتحۃ الکتاب
مگر فاتحۃ الکتاب را کہ آن را خواندہ باشید۔ فانہ لاصلوۃ لمن لم یقرأ بہا۔ زیرا کہ نیست نماز مر کسے را کہ نخواند فاتحۃ الکتاب را ظاہر این
حدیث در فرضیت قرأت فاتحہ است وجوابش سابقاً معلوم شد۔ رواہ ابوداؤد والترمذی والنسائی معناہ۔ ومر نسائی را
معنی این حدیث ست ودر لفظ مخالف است۔ وفی روایۃ لابی داؤد۔ ودر روایتے مر ابی داؤد را این عبارت نیز آمدہ است
کہ۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ وانا اقول۔ ومن میگویم در دل خود وقتے کہ ثقیل شد قرأت بر من۔ مالی ینازعنی القرآن
چہ شد مرا کہ نزاع وکشاکش میکند مرا قرآن ونمی آید وآسان نمیگردد بر من قرأت پس دانستم کہ سبب آن خواندن شماست
قرآن را پس من۔ فلا تقرؤا بشیء من القرآن اذا جہرت الا بام القرآن۔ پس نخوانید چیزے را از قرآن وقتے کہ جہر میکنم من بقرأت
مگر فاتحۃ الکتاب را واز قول وے صلی اللہ علیہ وسلم اذا جہرت مفہوم میگردد کہ اگر در نماز سری بخوانند رواست وتفصیل این در شرح
احادیث آئندہ بیاید وعن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ۔ روایت ست از ابی ہریرہ کہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم انصرف
من صلوۃ جہر فیہا بالقرأۃ۔ برگشت از نمازے کہ جہر کرد در وے بقرأت۔ فقال ہل قرأ معی احد منکم آنفا۔ پس پرسید آیا
خواند ہمراہ من یکے از شما اکنون فقال رجل نعم۔ پس گفت مردے آرے خواندم۔ یا رسول اللہ قال انی اقول مالی انازع القرآن
فرمود من می گفتم در دل خود کہ چہ شدہ است مرا کہ کشاکش کردہ میشوم یا کشاکش میکنم قرآن را ونازع بفتح زاء وکسر آن ہر دو
روایت ست وقول وے ینازعنی القرآن در حدیث سابق مؤید معنی اول ست۔ قال فانتہی الناس عن القرأۃ مع رسول اللہ
گفت ابوہریرہ پس باز آمدند مردم از خواندن قرآن با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فیما جہر فیہ بالقرأۃ من الصلوات در چیزے
کہ جہر می کرد آن حضرت دران از نماز ہا۔ حین سمعوا ذلک من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ ہنگامے کہ شنیدند آن
سخن را از ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ دلالت بر نہی از خواندن ایشان می کرد۔ رواہ مالک واحمد وابوداؤد والترمذی
والنسائی وروے ابن ماجۃ نحوہ وعن ابن عمر البیاضی۔ روایت از ابن عمر بیاضی بفتح موحدہ وتخفیف تحتانیہ
وبضاد معجمہ منسوب ببیاضیہ بن عامر بن زریق نام او عبد اللہ بن جابر الانصاری الخزرجی البیاضی مشہور گشتہ ببیاضی
ومذکور میگردد ہمین نسبت بے ذکر نام۔ قال قال رسول اللہ۔ گفت ابن عمر بیاضی گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم ان المصلی
یناجی ربہ۔ بدرستی کہ مصلی راز میگوید با پروردگار خود ومناجات سخن پنہانی گفتن دو کس کہ دیگرے بران مطلع نگردد فلینظر

مانیاجیہ بہ۔ پس باید کہ نظر کند و ببیند شنید مصلی چیزے راکہ مناجات میکند پروردگار خود را بدان چیز از ذکر و قرآن پس بیارد آن را در غایت حضور قلب و تامل و تدبر دران و خضوع و خشوع ۔ ولا یجہر بعضکم علی بعض بالقرآن ۔ و آواز بلند نکند بعضے از شما بر بعض بقرآن چہ در نماز و چہ در غیر آن از مصلی و نائم و قاری و ذاکر تا موجب ایذا و تشویش نگردد و اجماع است بر آنکہ مکروہ است ماموم را جہر اگرچہ قرأت امام را نمی شنود۔ رواہ احمد و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ ۔ گفت ابوہریرہ گفت آن حضرت ۔ صلی اللہ علیہ وسلم انما جعل الامام لیوتم بہ ۔ گردانیدہ نشدہ است امام مگر برائے آنکہ اقتدا کردہ شود بوے و بپیش روے کردہ شود مر اورا پس باید موافقت کرد باوے و متابعت نمود مر اورا ۔ فاذا کبر فکبروا و اذا قرأ فانصتوا ۔ پس چون تکبیر گوید امام تکبیر گوئید شما و چون قرأت کند امام خاموش شوید شما و گوش نہید قرأت اورا کہ متابعت در قرأت این ست و خواندن باوے مخالفت و نزاع کردن باوے و تشویش دادن است مر اورا ۔ رواہ ابوداؤد والنسائی و ابن ماجۃ ۔ بدانکہ مذہب شافعی وجوب قرأت فاتحہ است بر ماموم در صلوٰۃ سریہ و جہریہ و جائز است قرأت ماوراے فاتحہ نیز و مذہب امام مالک و احمد و شافعی نیز در قولے وجوب قرأت در سریہ است فقط و در جہریہ استماع قرأت امام کافی ست و نزد بعضے از اصحاب احمد بخواند فاتحہ را در سکتات امام و بیان سکتات در باب مایقرأ بعد التکبیر گذشت و نزد بعضے از اصحاب وے اگر نشنود بجہت کری یا دوری بخواند در جہریہ و اگر نخواند ہم تمام است نماز وے زیرا کہ ہر کرا امام است قرأت امام قرأت اوست و واجب نیست بروے قرأت و منصوص و معروف نزد این امام اجل ہمین است و مذہب امام ابوحنیفہ آن ست کہ نخواند نہ در جہریہ و نہ در سریہ لیکن در روایتے از محمد استحباب قرأت آمدہ است و نزد شیخین مکروہ است و شیخ ابن الہمام گفتہ کہ کراہت تحریمی ست از جہت ورود وعید و حق آن ست کہ قول محمد مثل قول شیخین است و عبارات محمد در کتب او مصرح ست بدان و در آثار گفتہ است و بہ ناخذ و باین آمدہ است عامۂ آثار و اخبار و گفتہ است کہ فاسد میگردد نماز در قول جمعے از صحابہ و مخفی نماند کہ احتیاط در عمل کردن است باقوی الدلیلین انتہی و کلام امام محمد در موطاے او مملو است باخبار و آثار درین باب واللہ اعلم ائمہ می گویند کہ قرأت رکن نماز است پس شریک باشند امام و ماموم دران باضمیمہ فرقے کہ امام مالک و احمد در سریہ و جہریہ اعتبار کردہ اند و مارا دلیل این حدیث است کہ من کان لہ امام فقرأۃ الامام قرأۃ لہ و این حدیث صحیح است و جز بخاری و مسلم ہمہ او را روایت کردہ اند و در ہدایہ گفتہ است کہ و علیہ اجماع الصحابۃ و در شرح زیادہ برین سخن کردہ شدہ است فلیتدبر و عن عبداللہ بن ابی اوفیٰ قال جاء رجل الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال انی لا استطیع ان اخذ من القرآن شیئا ۔ آمد مردے بحضرت رسالت پس گفت من نمی توانم کہ بگیرم از قرآن چیزے و یاد آرم آن را فعلمنی مایجزئنی ۔ پس تعلیم کن مرا آن چیزے کہ بسندگی کند مرا یعنی بجاے قرآن نشیند ۔ قال قل ۔ گفت آن حضرت بگو سبحان اللہ والحمد للہ ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر ولا حول ولا قوۃ الا باللہ ۔ متبادر بافہام بقرینہ ایراد این حدیث در باب قرأت در نماز آن میگردد کہ مراد عدم استطاعت آن مرد است برائے

اخذ چیزے از قرآن مقدارے کہ صحیح گردد بدان نماز و این بعید است چہ از براکہ مستبعد است کہ عاجز آید عربی متکلم بزبان
کلام از تعلم مقدار آنچہ صحیح باشد بدان نماز اگر ہمین مقدار کہ ازین کلمات ست آیتے یا زیادہ بر آن از قرآن می آموخت کفایت
میکرد میگویند کہ این مردے ست کہ ہمین ساعت اسلام آوردہ و وقت نماز در رسیدہ و گنجایش حفظ چیزے ندارد از
قرآن پس بیاموخت او را آن حضرت این کلمات و با وجود این استبعاد برطرف نمیگردد و پس ظاہر آنست کہ مراد بحفظ چیزے
از قرآن ست کہ آن را ورد خود سازد و بدان اوقات خود را معمور دارد و لابد چیزے بسیار از قرآن باید کہ در خور آن بود و
بعض مردم ہستند کہ حفظ آن مقدار بر ایشان آسان نمی گردد پس آموخت او را آن حضرت این کلمات را کہ ہر یک گنجینہ ایست
از گنجہائے الٰہی تا مداومت کند بران و ورد خود سازد آن را شب و روز کذا قالوا واللہ اعلم۔ قال۔ گفت آن مرد۔
یا رسول اللہ ہذا للہ۔ مضمون این کلمات ہمہ برائے خداست حمد و ثنا و تکبیر و تمجید اوست۔ فما ذا لی۔ پس چیست برائے
من یعنی دعائے و سوالے از حضرت حق کہ مدعا و مراد من برآید بدان۔ قال قل۔ گفت آن حضرت بگو این دعا را اللہم
ارحمنی وعافنی واہدنی وارزقنی۔ این سوال و جواب نیز نزد انصاف ناظر در ہمان است کہ آن مرد طلب ورد وے دعائے
نمودہ نہ طلب قرآن برائے صحت نماز و ہمچنین قول او۔ فقال۔ پس اشارت کرد آن مرد۔ ہکذا بیدیہ ہمچنین بہر دو دست خود
وقبضہما۔ و بربست ہر دو دست را یعنی اشارت کرد کہ یاد گرفتم و نگاہ داشتم آنچہ فرمودید چنانکہ چیزے نفیس بدست افتد و آن را
نگاہ دارند و باین وجہ اشارت کنند بہر دو دست و قبض کنندہ ہمان مرد باشد و ظاہر سیاق کلام ہمدرین است و مؤید این ست قول راوی
کہ گفت فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اما ہذا فقد ملأ یدیہ من الخیر۔ اما این مرد پس تحقیق پر کرد ہر دو دست خود را
از نیکی و تواند کہ اشارت کنندہ آن حضرت باشد صلی اللہ علیہ وسلم برائے تنبیہ و ترغیب آن مرد بر حفظ آن و امتثال آنچہ امر کردہ شد
بدان و چون آنحضرت فہمید و دانست از ان مرد کہ حفظ میکند و امتثال می آرد فرمود۔ اما ہذا فقد ملأ یدیہ من الخیر رواہ ابوداؤد
روایت کرد این حدیث را تا آخر ابوداؤد۔ وانتہت روایۃ النسائی عند قولہ الا باللہ۔ و منتہی شدہ است روایت نسائی
نزد قول آنحضرت لا حول ولا قوۃ الا باللہ و قال یا رسول اللہ الی آخرہ در روایت نسائی نیست وعن ابن عباس
ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا قرأ۔ روایت است از ابن عباس کہ آنحضرت بود چون میخواند این آیت را سبح اسم ربک
الاعلی قال۔ میگفت سبحان ربی الاعلی۔ بقصد امتثال این امر کہ سبح است۔ رواہ احمد و ابوداؤد وعن ابی ہریرۃ رض
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ منکم بالتین والزیتون۔ گفت ابوہریرہ گفت آنحضرت کسے کہ بخواند از شما سورۃ والتین
والزیتون را۔ فانتہی الی۔ پس منتہی گردد و برسد باین قول کہ۔ الیس اللہ باحکم الحاکمین۔ آیا نیست خدای تعالی حاکم ترین حاکمان
فلیقل۔ پس باید کہ بگوید۔ بلی۔ آرے ہست خداے تعالے حاکم ترین حاکمان۔ وانا علی ذلک من الشاہدین۔ و من بر بودن
او احکم الحاکمین از گواہی دہندگان و ایمان آرندگان ام۔ ومن قرأ۔ و کسے کہ بخواند سورۃ۔ لا اقسم بیوم القیمۃ فانتہی الی۔ پس
تا برسد باین آیہ۔ الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی۔ آیا نیست آن خدای کہ پیدا کرد از نطفہ مردہ زان را توانا بر زندہ گردانیدن

مرده ہا۔ فليقل بلى۔ پس باید کہ بگوید آرے ہست قادر بر زنده گردانیدن مرده ہا۔ ومن قرء۔ وکسیکہ بخواند سورهٔ۔ والمرسلات عرفا فبلغ۔ پس برسد این آیت را۔ فبای حدیث بعده یؤمنون۔ پس بکدام سخن بعد از قرآن ایمان می آرند می گروند بہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم۔ فليقل۔ پس باید کہ بگوید۔ آمنا باللہ۔ ایمان آوردیم بخدا۔ رواه ابوداؤد۔ روایت کرد این حدیث را تا اینجا ابوداؤد۔ والترمذی الى قولہ۔ وروایت ست مر ترمذی را تا قول او۔ وانا على ذلك من الشاہدين۔ کہ در جواب الیس اللہ باحکم الحاکمین است در سورهٔ والتین وذکر لا اقسم بیوم القیمۃ والمرسلات عرفا در روایت ترمذی نیست بدانکہ امثال این جوابہا نزد قرأت آیات قرآنی بسیار است ونزد شافعیہ در نماز وغیر نماز برابر است ودر نماز نیز جائز میدارند ولہذا در باب القرأة فی الصلوة آورده اند والائق بالیست در باب تلاوت قرآن وآداب آن می آوردند ونزد ما ونزد مالکیہ محمول بر غیر حالت نماز است تا توہم نشود کہ از قرآن است تورپشتی میگوید اگر کسے گمان برد کہ در نماز بود نظر بظاہر اطلاق حدیث گویم کہ در نماز نفل خواہد بود نہ فرض چنانکہ در حدیث حذیفہ آمده است کہ چون آنحضرت میگزارد نماز شب را نمیرسید بآیت رحمت مگر آنکہ می ایستاد وطلب رحمت میکرد ونمیرسید بآیت عذاب مگر آنکہ می ایستاد وپناه از عذاب می جست وہیچ یکی مثل ابن حجر میکرد از نمازہاے فرائض روایت نکرده انتہی وعن جابر قال خرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم على اصحابہ فقرء عليہم سورة الرحمن۔ گفت جابر بیرون آمد آنحضرت بر اصحاب خود پس خواند بر ایشان سورهٔ الرحمن علم القرآن را من اولہا الى آخرہا۔ از اول سوره تا آخرش۔ فسكتوا۔ پس خاموش ماندند اصحاب۔ فقال لقد قرأتہا على الجن ليلة الجن۔ پس گفت آن حضرت بتحقیق خواندم این سوره را بر جنیان در شبے کہ آمده بودند وجمع شده بودند بر من برای ایمان آوردن وقرآن شنیدن فكانوا احسن مردودا منكم۔ پس بودند جن نیکوترین در جواب باز دادن واجابت نمودن از شما ورد اینجا بآن معنی ست کہ جواب سلام را رد سلام میگویند ورد بمعنی باز گردانیدن ومردود نیز بمعنی رد می آید لقال زده رداد مردود والعداران بیان کرد حسن جنیان را۔ كنت كلما اتيت على قولہ۔ بودم من ہرگاه کہ می آمدم بر قول وے تعالے کہ۔ فبای آلاء ربكما تكذبان پس بکدام نعمتے از نعمتہاے پروردگار خود تکذیب وانکار میکنید خطاب بجن وانس است۔ قالوا۔ می گفتند جن در جواب این کلام۔ لا بشیء من نعمك ربنا نكذب۔ نہ بہیچ چیزے از نعمتہاے تو ای پروردگار ما انکار میکنیم۔ فلك الحمد۔ پس مر تراست حمد۔ رواه الترمذی

وقال ہذا حدیث غریب

الفصل الثالث۔ عن معاذ بن عبد اللہ الجہنی بضم جیم وفتح ہا تابعے مدنی ثقہ است ذکر کرده است اورا ابن سعد در طبقۂ ثالثہ از اہل مدینہ مات سنۃ ثمان عشر ومائۃ۔ قال ان رجلا من جہینۃ اخبره انہ سمع رسول اللہ۔ گفت بدرستی مردے از قبیلۂ جہینہ خبر داد اورا کہ وے شنید پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم قرأ فی الصبح۔ خواند در نماز صبح۔ اذا زلزلت فی الركعتين كليتہما۔ در ہر دو رکعت۔ فلا ادری انسی ام قرأ ذلك عمدا۔ پس در نمی یابم من کہ آیا فراموش کرده بفراموشی خواند یا خواند آن را دیده ودانستہ شیخ ابن حجر در شرح خود گفتہ کہ ظاہر آن ست کہ عمداً خواند براے بیان جواز واعلام آنکہ اصل سنت

بتکریر سورۂ واحد در ہر دو رکعت حاصل میگردد انتہی و میتوان گفت کہ شاید مقام اقتضاے تکریر آن کردہ باشد یا اسماع قول حق سبحانہ فمن یعمل مثقال ذرۃ خیرا یرہ ومن یعمل مثقال ذرۃ شرا یرہ مر حاضران را کہ جامع انواع وعد و وعید است در غایت تاکید و ایجاز چنانکہ فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در شان مردے کہ شنید آن را و گفت بس است مرا این دو کلمہ۔ فقہ الرجل۔ گویا تمام علم فقہ درین دو کلمہ مندرج است واللہ اعلم۔ رواہ ابوداؤد وعن عروۃ مراد عروہ بن الزبیر است بن اسماء بنت ابی بکر رضی اللہ عنہم قرشی اسدی از کبار تابعین و ثقات ایشان و یکی از فقہای سبعہ مدینہ فقیہ عالم کثیر الحدیث ثبت ثقہ مامون صائم الدہر ولد سنۃ ثلثین و عشرین ومات سنۃ اربع وتسعین۔ قال ان ابابکر الصدیق رضی اللہ عنہ صلی الصبح فقرأ فیہما بسورۃ البقرۃ فی الرکعتین کلیتہما۔ عروہ بن الزبیر گفت کہ ابابکر الصدیق رضی اللہ عنہ گزارد نماز صبح را پس خواند دروی سورۂ بقرہ را در ہر دو رکعت ظاہر درانجا این ست کہ تفریق کرد سورہ را پارہ در رکعت اولے خواند و پارۂ در رکعت دیگر چنانکہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سورۂ اعراف خواند در نماز مغرب ہمین طریق۔ رواہ مالک وعن الفرافصۃ بفتح فاے اولے وکسر فاے ثانیہ و نزد بعض بضم فاے اولے بن عمیر تصغیر عمر الحنفی منسوب به بنی حنیفہ قبیلۂ ایست از یمامہ تابعی مشہور است۔ قال ما اخذت سورۃ یوسف الا من قرأۃ عثمان بن عفان ایاہا فی الصبح گفت فرافصہ یاد نگرفتم من سورۂ یوسف را مگر از خواندن عثمان رضی اللہ عنہ آن سورہ را در نماز صبح۔ من کثرۃ ما کان یرددہا۔ از بسیاری تکرار کردن عثمان آن سورہ را ازینجا معلوم میشود کہ مواظبت بر تکرار یک سورہ باکے ندارد۔ رواہ مالک وعن عامر بن ربیعۃ صحابی ست حلیف آل خطاب ایمان آورد پیش از عمر بن الخطاب و حاضر شد بدر را و تمامہ مشاہد را مات سنۃ اثنین وثلثین وقیل خمس وثلثین قال صلینا ورا عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ الصبح۔ گفت عامر بن ربیعہ گزاردیم ما پس عمر بن الخطاب نماز صبح را۔ فقرأ فیہما یس خواند در وے و در بعض نسخ فیہا یعنی در نماز صبح بسورۃ یوسف وسورۃ الحج۔ سورۂ یوسف و سورۂ حج را قرأۃ بطیئۃ۔ قرأت آہستہ بدرنگ قیل لہ اذن لقد کان یقوم حین یطلع الفجر۔ گفتہ شد مر عامر را آنگاہ ہر آئینہ بتحقیق بود عمر برمیخاست برای نماز فجر ہنگام آمدن فجر یعنی صبح صادق یعنی بگاہ برمیخاست در اول وقت تا گنجایش این قرأت دراز می بود۔ قال اجل۔ گفت عامر آرے برمیخاست ہنگام طلوع میکرد فجر اجل بفتح ہمزہ وجیم حرف تصدیق است بمعنی آرے ہمچو نعم۔ رواہ مالک وعن عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جدہ قال ما من المفصل سورۃ صغیرۃ ولا کبیرۃ الا قد سمعت رسول اللہ۔ گفت نیست از مفصل ہیچ سورتے نہ خرد نہ بزرگ مگر آن کہ شنیدم بتحقیق پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یؤم بہا الناس فی الصلوۃ المکتوبۃ۔ امامت میکرد بدان سورہ مردم را در نماز فرض۔ رواہ مالک وعن عبداللہ بن عتبۃ بن مسعود۔ برادرزادہ عبداللہ بن مسعود است مدنی الاصل ساکن شد کوفہ را دریافت زمان نبوت را ذکر کردہ عقیلی او را در صحابہ و غلط کردہ وے تابعی است از کبار تابعین۔ قال قرأ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی صلوۃ المغرب بحم الدخان۔ گفت میخواند آن حضرت در نماز مغرب حم الدخان را۔ رواہ النسائی مرسلا۔ روایت کرد این حدیث را نسائی بطریق ارسال زیرا کہ عبداللہ بن عتبہ تابعی است

باب الرکوع

رکوع در لغت بمعنی پشت خم دادن رکع الشیخ پشت خم شد بجهت پیری و رکوع نماز هم ازینجا است و رکوع بمعنی صلوٰة نیز آمده رکع اصلی ای صلی

الفصل الاول - عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقیموا الرکوع والسجود - راست و درست و برابر کنید رکوع را و سجود را چنانکه در سنت آمده است و در باب صفة الصلوٰة گذشت - فوالله انی لاراکم من بعدی پس بخدا سوگند بدرستی که من هر آئینه می بینم شما را از پس خود یعنی پوشیده نیست بر من آنچه می کنید شما شرح این در آخر فصل ثالث از باب صفة الصلوٰة در حدیث ابی هریرة گذشت - متفق علیه - وعن البراء قال کان رکوع النبی صلی الله علیه وسلم وسجوده وبین السجدتین واذا رفع من الرکوع ما خلا القیام والقعود قریبا من السواء - روایت است از براء بن عازب که صحابی ست در احوال وے مکرر نوشته شده است بود رکوع آن حضرت و سجود وے و نشستن میان دو سجده و ایستادن و چون بر میداشت سر از رکوع غیر قیام که برائے قراءت میکرد و غیر قعود که برائے تشهد می نشست نزدیک به برابر یعنی قیام که در وے قراءت میکرد وے بے شک دراز می بود و قعود که در وے التحیات میخواند نیز دراز می شد اما باقی ارکان از رکوع و قومه و سجود و جلسه همه برابر و نزدیک بیکدیگر در مقدار می بودند - متفق علیه و از بعض احادیث مفهوم می گردد که قیام و قعود نیز با رکوع و سجود و قومه و جلسه برابر می بود و تاویلش آن ست که چون قیام دراز می کرد آن ارکان را نیز دراز میکرد از آنچه معهود ست در ان و لائق بحال آن و چون در قیام تخفیف می نمود در ان ارکان نیز تخفیف میکرد تا همه ارکان نماز نیز متناسب و متشابه واقع میشدند نه آنکه رکوع و سجود با قیام و قعود برابر می بود نعم در نماز خسوف و کسوف واقع شده است که رکوع و سجود بر مقدار قیام می بود و شارحان آن را نیز بهمین نوع تاویل کرده اند تتمه این کلام در اول فصل ثالث در حدیث عوف بن مالک بیاید ان شاء الله تعالیٰ - وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا قال بود آنحضرت چون میگفت سمع الله لمن حمده قام حتی نقول قد اوهم - بفتح همزه و ها و سکون واو یعنی می ایستاد و بسیار می ایستاد تا آنکه میگفتیم تا که بتحقیق ترک کرد آن رکعت را و قیام از سر گرفت و بعض تفسیر بنسیان نیز کرده اند و در روی [illegible] سخن است ثم یسجد ویقعد بین السجدتین حتی نقول قد اوهم - پس سجده میکرد و می نشست میان دو سجده تا آنکه میگفتیم بتحقیق وهم کرد - رواه مسلم

وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یکثر ان یقول فی رکوعه وسجوده - بود آن حضرت که بسیار میگفت در رکوع خود و سجود خود سبحانک اللهم ربنا وبحمدک اللهم اغفر لی یتأول القرآن - یعنی میکرد آن حضرت باین تسبیح و استغفار بیان مراد قرآن که فرمود فسبح بحمد ربک واستغفره - امر کرده است که تسبیح گو بحمد پروردگار خود و آمرزش خواه از وے در رکوع و سجود میگفت زیرا که افضل احوال خضوع و خشوع اند و از احادیث دیگر معلوم می شود که در غیر رکوع و سجود نیز میگفت آورده اند که اغلب ذکر آن حضرت در آخر عمر بعد از نزول سوره اذا جاء نصر الله همین بود - متفق علیه - وعنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول فی رکوعه وسجوده - و هم از عائشه روایت است که بود آن حضرت می گفت در رکوع خود و سجود خود سبوح قدوس رب الملائکة والروح - سبوح قدوس هر دو صیغه مبالغه اند در تنزیه و طهارت بضم و فتح و ضم اکثر است و مراد بروح جبرئیل است

کہ او را روح الامین گویند وبعض گویند نام ملک موکل ست بر ارواح یا مراد جنس ارواح انسانی ست وبعض گویند روح خلقے
دیگر ست جز ملائکہ وبشر عظیم تر از ملائکہ۔ رواہ مسلم۔ **وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا انی نہیت ان**
اقرأ القرآن راکعا او ساجدا۔ گفت ابن عباس کہ گفت آن حضرت آگاہ باشید بدرستی کہ من نہی کردہ شدہ ام از خواندن قرآن یعنی در رکوع
وسجود یعنی حق عز اسمہ تعیین کردہ ہر ہیئتے از ہیئات نماز را بنوعے از انواع ذکر ومخصوص گردانید قیام را کہ اول ہیئت واعظم آن ست
وادخل در خدمت بقرآن کہ اعلی واقدم واعظم وافضل اذکار ست وبعد از تعیین وتخصیص وی تعالے وتقدس گنجائش ندارد کہ
خلاف آن کنند واگر کنند حرام بود یا مکروہ واین امر تعبدی ست کہ عقل ما را بدرک آن راہ نیست وبعضے از مردم حکمتے وعلتے در ان نیز
برانگیختہ اند وگویند کہ رکوع وسجود ہیئت خضوع وتذلل وخواری ست پس نہی کردہ کہ کتاب کریم کہ عالی وعظیم الشان ست درین ہیئت
خواندہ شود وطیبی از خطابی نقل کردہ کہ گفت گویا مکروہ داشتہ کہ جمع کردہ شود میان کلام خلق وکلام خالق در یکجا وبرابری دادہ شود
میان ہر دو واین ہر دو نکتہ خالی از چیزے نیست حقیقت ہمان است کہ بندگی در امتثال امر وتعبد بحکم شارع است ؎ زبان
تازہ کردن باقرار تو ٭ نہ انگیختن علت از کار تو ٭ ہر چہ نماید کہ بکن آن بکن ٭ وانچہ بگوید کہ مگو آن مگو ٭ باند آنکہ اگر قرآن در رکوع
وسجود خواند نماز فاسد گردد یا نہ صحیح آن ست کہ نگردد وچون منع کرد از خواندن قرآن در رکوع وسجود وتعیین فرمود انچہ وظیفہ عبادت ست
دران وفرمود۔ **فاما الرکوع فعظموا فیہ الرب**۔ اما رکوع پس تعظیم کنید وبہ بزرگی یاد کنید در وی پروردگار تعالے را وا مشاہدہ کنید
عظمت حق را کہ مناسب حال قرب وتذلل است واز ینجاست قول سبحان ربی العظیم۔ **واما السجود فاجتہدوا فی الدعاء**۔
واما سجدہ پس کوشش کنید در دعا **فقمن ان یستجاب لکم**۔ پس سزاوار است دعا در سجدہ کہ قبول کردہ شود مر شمارا از جہت
حصول قرب بموجب قول وے سبحانہ (فانی قریب اجیب دعوۃ الداع اذا دعان) رواہ مسلم۔ بدانکہ دعا بر دو نوع است دعاے
ثناء وتمجید وتکبیر وتقدیس کہ بخواند بندہ پروردگار تعالے را وتقدس بحمد وثنا وستایش کند در گاہ عزت وجلال او را ودعای طلب و
سوال کہ بخواند او را بطلب حوایج ومقاصد از درگاہ رحمت ونوال وگفتہ اند کہ مدح وثنا در حضرت کریم وہاب در حقیقت طلب
وسوال است ودعا کہ امر فرمود بتکثیر آن در سجود متناول ہر دو نوع است واز ینجا ظاہر شد کہ حنفیہ کہ اقتصار بر ذکر کنند واز تصریح دعا
منع نمایند نیز از امتثال امر دعا فارغ نباشند ولیکن میگویند بندہ باید کہ درین حالت مخلص باشد در تعظیم وذکر حق تا بحکم من شغلہ ذکری
عن مسئلتی اعطیتہ افضل ما اعطی السائلین۔ فرمود کسے کہ باز دارد او را ذکر من از در خواست نمودن از من میدہم او را زیادہ تر
از انچہ بدہم سوال کنندگان را وبافضل واعظم از انچہ خواہش کند فائز گردد حقیقت وجمع وتطبیق آن ست کہ در نوافل بصریح
دعا نیز ممتثل گردد ودر فرائض اقتصار بر تسبیحات کند چنانکہ بعضے از محققین حنفیہ گفتہ اند **وعن ابی ہریرۃ قال قال**
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قال الامام۔ چون گوید امام **سمع اللہ لمن حمدہ فقولوا**۔ پس بگوئید شما۔ **اللہم ربنا لک الحمد**
فانہ من وافق قولہ قول الملائکۃ غفر لہ ما تقدم من ذنبہ۔ زیرا کہ ہر کہ موافق افتد قول او بقول ملائکہ آمرزیدہ شود مر او را چیزے کہ
پیش رفتہ است از گناہان وے وقبول کردہ شود دعاے او ودر فصل اول از باب القراۃ فی الصلوۃ کلام متعلق باین مقام

گذشتہ است۔ متفق علیہ۔ وعن عبد اللہ بن ابی اوفیٰ۔ وسے در روئے صحابی ست حاضر شد حدیبیہ وخیبر را وھو آخر من مات من الصحابۃ بکوفۃ سنۃ ست او سبع وثمانین۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا رفع ظھرہ من الرکوع قال بود آں حضرت چوں برمیداشت پشت خود را از رکوع میگفت۔ سمع اللہ لمن حمدہ اللھم ربنا لک الحمد ملأ السموات وملأ الارض۔ پری آسمانہا و پری زمین۔ وملأ ما شئت من شئ۔ بعد و پری آنچہ بخواہی وپیدا کنی چیزی را بعد ازیں از ممکنات بعد و مابین حدیث دلالت دارد بر جمع امام میان تسمیع وتحمید چنانکہ مذہب شافعی ست وقد مرالکلام فیہ۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی سعید الخدری قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا رفع رأسہ من الرکوع قال۔ بود آنحضرت چوں برمیداشت سر خود را از رکوع می گفت۔ اللھم ربنا لک الحمد ملأ السموات وملأ الارض وملأ ما شئت من شئ بعد اھل الثناء والمجد۔ ای سزاوار ستایش و بزرگی۔ احق ما قال العبد وکلنا لک عبد۔ سزاوار ترین وراست ترین چیزے کہ بگوید بندہ وحال آنکہ ہمہ ما مر ترا بندہ ایم این کلام است کہ۔ اللھم لا مانع لما اعطیت۔ خداوندا نیست ہیچکس بازدارندہ چیزے راکہ تو دہی۔ ولا معطی لما منعت۔ ونیست ہیچکس دہندہ چیزے راکہ تو باز داری ودر بعض روایات ولا راد لما قضیت نیز آمدہ ونیست بازدارندہ مر چیزے راکہ تو قضا کردہ۔ ولا ینفع ذا الجد منک الجد۔ وسود نمیکند خداوند بخت ومال ودولت را از قہر وعذاب تو بخت وجد بفتح جیم بہرہ وبخت وتوانگری وبے نیازی وبعض جد بمعنی پدر پدر نیز مراد دارند یعنی نسب فائدہ ندارد نزد تو عمل می باید وفضل تو ودر روایتے بکسر جیم نیز آمدہ بمعنی کوشش در حرص دنیا وجمع اموال یا در گریختن از عذاب تو۔ رواہ مسلم۔ وعن رفاعۃ بکسر را ابن رافع قال گفت رفاعہ صحابی انصاری بدری است وپدر او از نقبائے انصار است مات سنۃ احدی واربعین۔ کنا نصلی وراء النبی۔ بودیم ما کہ نماز میگزاردیم پس پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فلما رفع رأسہ من الرکعۃ قال۔ پس ہرگاہ کہ برداشت آں حضرت سر خود را از رکوع گفت سمع اللہ لمن حمدہ فقال رجل وراءہ پس گفت مردے کہ در پس آں حضرت بود۔ ربنا ولک الحمد حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیہ۔ ای پروردگار ما ومر تراست حمد حمدے بسیار پاک از شائبہ شرک وریا از دنی کردہ شدہ دراں حمد بکثرت اخلاص وحضور۔ فلما انصرف قال من المتکلم آنفا۔ پس ہرگاہ کہ برگشت آں حضرت از نماز وفارغ شد گفت کہ بود گویندہ این سخن اکنون۔ قال انا۔ گفت آں مرد من بودم گویندہ این سخن۔ قال رأیت بضعۃ وثلثین ملکا۔ گفت آں حضرت دیدم سی وچند فرشتہ را۔ یبتدرونھا ایھم یکتبھا اول۔ میشتافتند بسوی این کلمہ وشتابی میکردند کہ کدام یکے بنویسد نخست بجہت فضل وکرامت وقبول این سخن۔ رواہ البخاری۔

الفصل الثانی عن ابی مسعود الانصاری نام او عقبۃ بن عمرو بن ثعلبہ است حاضر شد عقبۂ ثانیہ را واو را بدری گفتہ اند وجمہور برآنند کہ نسبت او بہ بدر بجہت سکونت اوست بہ بدر نہ بسبب حضور در غزوۂ بدر را ساکن شد کوفہ را ووفات یافت در خلافت علی بن ابیطالب رضی اللہ عنہ وبعض گفتہ اند در سنۃ احدی او اثنین واربعین۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تجزی صلوۃ الرجل حتی یقیم ظھرہ فی الرکوع والسجود۔ کفایت نمیکند وقبول نمی افتد نماز مرد تا آنکہ راست وبرابر گرداند پشت خود را در رکوع وسجود واین حکم محمول است بر ظاہر نزد شافعی کہ قومہ وجلسہ فرض است نزد وے

و نزد ابو حنیفہ کہ نزد وے سنت اند محمول است بر تشدید و مبالغہ۔ رواہ ابوداؤد والترمذی والنسائی وابن ماجۃ والدارمی و
قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح۔ وعن عقبۃ بن عامر قال لما نزلت۔ گفت عقبہ ہر گاہ کہ فرود آمد این آیت فسبح باسم
ربک العظیم قال رسول اللہ۔ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اجعلوہا فی رکوعکم۔ بگردانید این کلمہ را یا این تسبیح را در رکوع تان فلما نزلت
پس ہر گاہ کہ فرود آمد سبح اسم ربک الاعلی قال اجعلوہا فی سجودکم۔ گفت بگردانید این را در سجود تان و مراد چیزے ست کہ مطلوب است
باین امر یعنی سبحان ربی العظیم و سبحان ربی الاعلٰی۔ رواہ ابوداؤد وابن ماجۃ والدارمی وعن عون بن عبد اللہ
عن ابن مسعود عون بن عبد اللہ بن عتبہ بن مسعود ہذلی زاہد فقیہ ثقہ کوفی پسر برادر زادہ عبد اللہ بن مسعود برادر عبید اللہ بن عبد اللہ بن
عتبہ تابعی ست شنید ابوہریرہ را و ابو موسے را و شنید از وے مسعودی و مسعر و قتادہ و ابو حنیفہ و گاہے اورا عون بن
عتبہ نیز میگویند نسبت بجد و غالب روایات وے از صحابہ مرسل است و ترمذی گفتہ کہ روایت از ابن مسعود و ابن عباس مرسل است
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا رکع احدکم فقال فی رکوعہ۔ چون رکوع کند یکی از شما پس بگوید در رکوع خود سبحان ربی العظیم
ثلث مرات۔ سہ بار۔ فقد تم رکوعہ۔ پس بتحقیق تمام شد رکوع وے بر وجہ سنت۔ وذلک ادناہ۔ و این سہ بار گفتن فرود ترین
پایہ تسبیح رکوع است و گفتہ اند مراد ادنائے کمال است والا اصل تمام بیکبار گفتن است و سہ بار گفتن ادنی کمال است ولیکن
ادنائے کمال و اعلی پنج بار یا ہفت بار و غایت کمال را حد نیست و بعض تا دہ گفتہ اند و بعض تا آنکہ نرسانند بسہو و بعض
تا قریب مقدار قیام چنانکہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در بعض احیان کردہ و امام را رعایت حال مقتدیان لازم است
و ہمچنین است کلام در سجود۔ واذا سجد فقال فی سجودہ۔ و چون سجدہ کند یکی از ایشان پس بگوید در سجود خود سبحان ربی الاعلٰی ثلث مرات
فقد تم سجودہ وذلک ادناہ رواہ الترمذی وابوداؤد وابن ماجۃ وقال الترمذی لیس اسنادہ بمتصل۔ و گفتہ است ترمذی اسناد
این حدیث متصل نیست۔ لان عونا لم یلق ابن مسعود۔ زیرا کہ عون ابن عبد اللہ ملاقات نکردہ است ابن مسعود را پس البتہ راوی
میان ابن مسعود ہست کہ ذکر کردہ نشدہ است پس این حدیث منقطع باشد و معنی حدیث منقطع در مقدمہ معلوم شد وعن حذیفۃ
از کبار صحابہ است صاحب سر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وعندہ علم المنافقین رض۔ انہ صلی مع النبی۔ روایت است
از حذیفہ کہ وے نماز گزارد با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم وکان یقول فی رکوعہ۔ و بود آن حضرت می گفت در رکوع خود۔
سبحان ربی العظیم وفی سجودہ۔ و می گفت در سجود خود سبحان ربی الاعلٰی وما اتی علی آیۃ رحمۃ الا وقف و سال نمی آمد آنحضرت
بر ہیچ آیت رحمت مگر آنکہ می ایستاد و سوال میکرد و می طلبید رحمت را۔ وما اتی علی آیۃ عذاب الا وقف وتعوذ۔ و نمی رسید بہیچ آیت عذاب
مگر آنکہ توقف میکرد و پناہ می جست از عذاب۔ رواہ الترمذی وابوداؤد والدارمی و روی النسائی وابن ماجۃ الی قولہ الاعلٰی
روایت کرد نسائی و ابن ماجہ تا قول وی سبحان ربی الاعلٰی وما اتی علی آیۃ رحمۃ تا آخر ذکر نکردہ۔ وقال الترمذی ہذا حدیث حسن
صحیح و در بعض روایات این حدیث در صلوٰة لیل آمدہ است کذا ذکرہ التورپشتی

الفصل الثالث۔ عن عوف بن مالک صحابی اشجعی ست رضی اللہ عنہ منسوب باشجع نام مردی اول مشاہد وی

خیبر ست و بود با وے رایت شجع روز فتح ساکن شد شام را و مرد در وے سنۃ ثلث وسبعین روایت کرد از آنحضرت و از
عبد اللہ بن سلام و روایت کردہ اند از وے از صحابہ جابر و ابو ہریرہ و مقدام بن معدی کرب و بسیارے از تابعین۔ قال
قمت۔ گفت ایستادم و نماز شب کردم۔ مع رسول اللہ۔ با پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ و بعض گفتہ اند مراد بقمت صلیت است
و آن در نماز کسوف بود۔ فلما رکع مکث قدر سورۃ البقرۃ۔ پس ہرگاہ کہ رکوع کرد آن حضرت درنگ کرد در رکوع مقدار آنچہ سورۂ
بقرہ خواندہ شود ازین حدیث ظاہر می گردد کہ رکوع مقدار قیام بود کہ در وے سورۂ بقرہ خواندہ شود چنانکہ در نماز کسوف
آمدہ است برخلاف تا دیلے کہ برائے تسویۂ رکوع بقیام کنند چنانکہ در فصل اول در حدیث براء گذشت۔ و یقول
فی رکوعہ سبحان ذی الجبروت والملکوت والکبریاء والعظمۃ رواہ النسائی۔ وعن ابن جبیر بضم جیم و فتح با مراد سعید بن
جبیر است کہ از تابعین است و احوال شریف وے در موضع دیگر نوشتہ شدہ است و قصۂ او با حجاج ظالم مشہور است
قال سمعت انس بن مالک یقول۔ گفت شنیدم انس را کہ میگفت۔ ما صلیت وراء احد بعد رسول اللہ۔ نگزاردم نماز
پس ہیچ یکے بعد از پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم اشبہ صلوٰۃ بصلوٰۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من ہذا الفتی۔ کہ مشابہ تر بود
نماز وے بنماز آن حضرت ازین جوان۔ یعنی عمر بن عبد العزیز قال قال۔ گفت ابن جبیر گفت انس بن مالک۔ فحزرنا رکوعہ
عشر تسبیحات و سجودہ عشر تسبیحات۔ پس اندازہ کردیم رکوع آن جوان را دہ تسبیح و سجود آن دہ تسبیح یعنی دران مقدار از زمان
کہ وے رکوع و سجود میکرد تا دہ تسبیح میگفتیم و وے ہم دہ تسبیح میگفتہ باشد یا کمتر یا زیادہ و ہمچنین بود حال آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
رواہ ابو داؤد والنسائی۔ وعن شقیق قال ان حذیفۃ رأی رجلا لا یتم رکوعہ ولا سجودہ۔ روایت است از شقیق بن سلمہ
کہ تابعی مشہور است کہ گفت بدرستی کہ حذیفہ از کبار صحابہ است و او را صاحب سر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گویند
و علم منافقان نزد وے بود دید مرد وے را کہ تمام نمی کرد رکوع خود را و نہ سجود خود را ظاہر در ترک طمانینت است و اگر شامل
اعتدال دارند بہتر باشد۔ فلما قضی صلوٰتہ دعاہ فقال لہ حذیفۃ ما صلیت۔ پس ہرگاہ کہ ادا کرد و فارغ شد آن مرد از نماز
خواند حذیفہ آن مرد را نزد خود پس گفت مر او را حذیفہ نماز نگزاردہ تو یعنی صحیح نیست این نماز کہ تو کردۂ۔ قال۔ گفت
شقیق۔ و احسبہ قال۔ و گمان میبرم حذیفہ را کہ بآن مرد این کلمہ نیز گفت کہ۔ ولو مت مت علی غیر الفطرۃ التی فطر اللہ محمدا
صلی اللہ علیہ وسلم۔ و اگر می میری تو توبہ نا کردہ ازین چنین نماز می میری بر غیر سنت و دین اسلام کہ پیدا کردہ است خدای تعالے
محمد را بران دین و درین کمال مبالغہ و تشدید است بر ترک اتمام رکوع و سجود۔ رواہ البخاری۔ وعن ابی قتادۃ
قال قال رسول اللہ۔ گفت ابی قتادہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اسوء الناس سرقۃ الذی یسرق من صلوٰتہ
بدترین مردم از روی دزدی کردن کسے ست کہ می دزدد از نماز خود۔ قالوا۔ گفتند صحابہ۔ یا رسول اللہ و کیف یسرق من صلوٰتہ
و چگونہ می دزدد از نماز خود و دزدیدن از نماز چہ معنی دارد۔ قال لا یتم رکوعہا ولا سجودہا۔ گفت دزدیدن از نماز این معنی دارد
کہ تمام نکند رکوع نماز را و نہ سجود نماز را چنانکہ شخصے می دزدد مال کسے را۔ رواہ احمد۔ وعن النعمان بضم نون و سکون عین

بن مرۃ بضم میم و تشدید راے مفتوحہ تابعی ثقہ انصاری ست و بعض او را در ذکر صحابہ آوردہ اند آن وہم است و حق آنست

کہ تابعی ست و احادیث او مرسل است۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ما ترون فی الشارب والزانی والسارق

گفت آن حضرت و پرسید از صحابہ چہ میگوئید و چہ راے میزنید در شان خمر نوشندہ و زنا کنندہ و دزدی کنندہ کہ عقوبت معصیت

آن چہ مقدار است و در چہ مرتبہ است۔ وذلک قبل ان تنزل فیہم الحدود۔ و آن پرسیدن آن حضرت حال شارب و زانی و سارق را

پیش از ان بود کہ فرود آید درین کارہا آیات حدود و ظاہر افائدہ این قول راوی از بیان وجہ سوال است بقولش ما ترون

با آنکہ بعد از نزول حدود شک نیست کہ اقبح و اشنع در سوا اند واللہ اعلم۔ قالوا۔ گفتند صحابہ۔ اللہ و رسولہ اعلم۔ خدا و رسول خدا

دانا تر اند بدان۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ ہن فواحش۔ این گناہان کبائر اند فواحش از ذنوب آنچہ سخت باشد قبح وی و از

حد گذرد بدی او۔ وفیہن عقوبۃ۔ و درین گناہان گرفتنی سخت است۔ واسوء السرقۃ الذی یسرق من صلوتہ۔ و بدترین

دزدی دزدی کسے ست کہ می دزدد از نماز خود۔ قالوا و کیف یسرق من صلوتہ۔ گفتند چگونہ می دزدد از نماز خود یا

رسول اللہ قال لایتم رکوعہا ولا سجودہا۔ فرمود آن حضرت تمام نمی کند رکوع آن را و نہ سجود آن را۔ رواہ مالک و روی الدارمی نحوہ

باب السجود و فضلہ

باب در بیان کیفیت سجدہ کردن و فضیلت آن و سجود در لغت سر بر زمین نہادن و فروتنی کردن و سر فرود آوردن

و در شرع روے بر زمین نہادن بر وجہ مخصوص

الفصل الاول۔ عن ابن عباس۔ رضی اللہ عنہما۔ قال قال رسول اللہ۔ روایت است از ابن عباس

کہ گفت گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم امرت ان اسجد علی سبعۃ اعظم۔ امر کردہ شدہ ام من کہ سجدہ کنم بر ہفت استخوان

علی الجبہۃ والیدین والرکبتین واطراف القدمین۔ بر پیشانی و دو دست و دو زانو و کرانہاے ہر دو پاے کہ این ہمہ را

در سجدہ بر زمین باید نہاد و در روایتے بجاے جبہہ وجہ واقع شدہ و در روایت دیگر جبہہ و انف آمدہ و از ینجاست کہ اکثر

ائمہ بران رفتہ اند کہ بینی و پیشانی ہر دو باید نہاد و بے آن سجدہ روا نباشد و در مذہب حنفیہ سجدہ بجبہہ و انف ہر دو افضل است

و اگر بیکے ازین دو کنند کفایت است پس اگر بجبہہ تنہا کنند نزد امام ابوحنیفہ و صاحبیہ در روایتے بے کراہت و اگر بانف

تنہا کنند نزد صاحبیہ جائز نیست و در روایتے از امام نیز جائز نبود و در روایت دیگر جائز با کراہت و اما نہادن دستہا و زانوہا سنت است

نزد حنفیہ و شافعیہ ابو اللیث گوید اگر زانوہا بر زمین ننہد جائز نبود کذا فی شرح ابن الہمام و اما وضع قدمین اگر ہر دو پاے بردارد نماز

فاسد است و اگر یکپاے بردارد مکروہ است۔ ولا نکفت الثیاب ولا الشعر۔ و امر کردہ شدہ ایم ما کہ گرد نیاریم و فراہم نیاریم جامہ ہا

و نہ مویہا را در نماز اما گرد آوردن جامہ چنانکہ در ہنگام بسجود رفتن جامہ ہا را گرد آرند تا خاک آلودہ نشود یا بے این غرض ہمین طور گرد آرند

یا دامن برزنند و بعض کر بستن و عذبہ در دستار خلانیدن داخل آن دارند و کر بستن را در نماز بعض مستحب دارند بعض کردہ و فراہم آوردن

موی جمع کردن آنہاست در زیر دستار و بعض گویند کہ مکروہ آن است کہ بباقہ یا بچیزے بر بندند و گرہ زنند اما اگر بے آن جمع باشند

مکروه نیست متفق علیه۔ وعن انس رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اعتدلوا فی السجود۔ اعتدال کنید در سجده
کردن ظاهر آن ست که مراد باعتدال طمانینت است چنانکه در رکوع وطیبی گفته مراد باعتدال در سجود آن ست که هموار دارد پشت
و برزمین نهد هر دو دست را و بردارد از زمین هر دو آرنج را و دور دارد شکم را از رانها۔ ولا یبسط احدکم ذراعیه انبساط الکلب۔ وبالم
که نگستراند یکے از شما هر دو دست خود را همچو گسترانیدن سگ متفق علیه۔ وعن البراء بن عازب قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا سجدت فضع کفیک۔ چون سجده کنی بنه هر دو کف دست خود را یعنی برزمین۔ وارفع مرفقیک۔ وبردار هر دو آرنج خود را
و این حکم مردان ست اما زنان نهند آرنجها را برزمین و بچسپانند پهلوے خود را که در ستر ادخل و اقرب ست۔ رواه مسلم وعن میمونة
قالت کان النبی۔ میمونه که یکے از امهات المومنین است گفت بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا سجد جافی بین یدیه۔ چون سجده
میکرد دور میداشت و یکسو میداشت هر دو بازوے خود را پهلوها و شکم را از رانها حتی لوان بهمة ارادت ان تمر تحت یدیه مرت
این مقدار دور میداشت و فرجه میگذاشت که اگر بزغاله میخواست در زیر دستهاے مبارک وے بگذرد میگذشت بهمه
بفتح با و سکون ها بچه بز یا میش که در اول زائیدن آن را سخله گویند بفتح سین مهمله و سکون خای معجمه و چون بقدری کلان تر شود
و راه رود بهمه خوانند۔ هذا لفظ ابی داؤد کما صرح فی شرح السنة باسناده۔ و این حدیث باین عبارت که مذکور شد لفظ
ابی داؤد ست چنانچه صاحب مصابیح خود تصریح کرده است بآنکه این لفظ ابی داؤد است در شرح سنت باسناد وش
وللمسلم بمعناه۔ و در روایت مسلم را بمعنی او ست ولفظ وے دیگر است و آن لفظ این است که قالت گفت میمونه کان النبی
بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا سجد لو شاءت بهمة ان تمر بین یدیه لمرت۔ و درین روایت جافی بین یدیه مذکور نیست و بجای
ارادت شاءت و بجاے مرت لمرت ست مقصود مؤلف اعتراض است بر صاحب مصابیح که لفظ ابی داؤد را در فصل اول آورد و آن
که معقود و موضوع براے حدیث شیخین ست مناسب نیست وعن عبد الله بن مالک ابن بحینة۔ بضم موحده و فتح مهمله
نام مادر عبد الله است و مالک نام پدر او ست و لهذا مالک را منون میخوانند و الف را بر سر ابن اثبات میکنند تا دانند که مالک
ابن بحینه است بلکه عبد الله را دو صفت است ابن مالک و ابن بحینه و وے با بن بحینه مشهور است و مشهور ابن ست و وے
صحابی ست حلیف بنی المطلب بن عبد مناف از سابقان ست مات فی امارة معویة ما بین سنة اربع و خمسین و ثمان و خمسین
قال کان النبی۔ گفت عبد الله بن مالک بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا سجد فرج بین یدیه۔ چون سجده می کرد کشاده میداشت
و فرجه میگذاشت میان دو دست خود حتی یبدو بیاض ابطیه۔ تا آنکه ظاهر میشد سفیدی هر دو بغل آن حضرت ظاهرا درین نماز
که وے دید جامه بر بدن مبارک نبود مراد ظهور موضع او ست و بیاض ابطیه بجهت آن گفت که بغل هاے آن حضرت
سفید بود چنانکه تمام بدن نه مکدر و نه سیاه چنانچه در مردم دیگر می باشد متفق علیه۔ وعن ابی هریرة قال کان النبی
صلی الله علیه وسلم یقول فی سجوده۔ گفت ابو هریره که میخواند آن حضرت در سجده خود این دعا را۔ اللهم اغفرلی ذنبی کله۔ خداوندا
بیامرز مرا گناه مرا همه۔ دقه و جله۔ گناه باریک و بزرگ یعنی قلیل و کثیر یا صغیر و کبیر دق بکسر دال و جل بکسر جیم این هر دو بمعنی گم

مستعمل می شوند و میگویند ماله دق ولا جل ای دقیق ولا جلیل - واوله و آخره - گناه اول و آخر - وعلانیته وسره - وگناه آشکارا و نهانی و در بعض نسخ سره بر علانیته مقدم است - رواه مسلم - وعن عائشة قالت فقدت رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلة من الفراش - گفت عائشہ گم کردم آنحضرت را شبے از جامۂ خواب ونیافتم او را نزد خود - فالتمسته - پس جستم آن حضرت را - فوقعت یدی علی بطن قدمیه - پس افتاد دست من بر کف پاے آن حضرت واز ینجا معلوم میشود کہ مس مرأۃ ناقض وضو نیست چنانکہ مذہب ماست - وهو فی السجدة - وحال آنکہ وے در سجدہ است و در بعض نسخ فی المسجد بفتح جیم بمعنی سجدہ گاہ وهما منصوبتان - وہر دو پاے آن حضرت ایستادہ بود چنانکہ در حالت سجدہ می باشند - وهو یقول - و آنحضرت میگفت و میخواند این دعا را - اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک - خدایا بدرستی کہ من پناہ میجویم بخشنودی تو از خشم تو و سخط بفتح وسین و خلاف رضا - وبمعافاتک من عقوبتک - وبعافیت دادن تو و سلامت داشتن تو از آفات و مکروہات از عذاب تو و سزا دادن تو بر گناہان - واعوذ بک منک - وپناہ میجویم بتو از تو یعنی بصفات جمالیہ لطیفۂ تو از صفات جلالیہ قہریہ تو خلاصۂ معنی این دو فقرہ اولے ہمین است کہ چون ہیچکس جز تو مالک و قادر نیست پناہ از تو جز بتو صورت ندارد - لا احصی ثناء علیک شمار نمی توانم کرد ہیچ ستایش را بر تو و نمی توانم ثنا گفت ترا - انت کما اثنیت علی نفسک - چنانکہ ثنا میگوئی تو بر تو ہیچکس ترا چنانکہ توئی نشناسد و چون نشناسد ثنا چگونہ گوید چہ ثنا بر اندازۂ شناخت است - رواہ مسلم - وعن ابی ہریرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقرب ما یکون العبد من ربہ وہو ساجد - نزدیک ترین بودن بندہ از پروردگار خود حاصل ست در حالے کہ سجدہ کنندہ است - فاکثروا الدعاء - پس بسیار کنید دعا را در حالت سجدہ - رواہ مسلم - وعنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قرأ ابن آدم السجدة فسجد - چون میخواند آدمی آیت سجدہ را پس سجدہ میکند اعتزل الشیطان یبکی - گوشہ می گیرد و دور میرود شیطان در حالے کہ میگرید - یقول یا ویلتی امر ابن آدم بالسجود فسجد فله الجنة - ای ہلاک من واندوہ و فضیحت من امر کردہ شد آدمی را بسجدہ پس سجدہ کرد پس مراد را بہشت شد - وامرت بالسجود فابیت فلی النار - وامر کردہ شدم من بسجدہ پس سر باز زدم وسجدہ نکردم پس شد مرا آتش - رواہ مسلم - وعن ربیعة - بفتح راء وکسر با بن کعب - اسلمی ست معدود در اہل مدینہ واز اصحاب صفہ است و بود وے رضی اللہ عنہ خادم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ملازم درگاہ در سفر وحضر و بود از قدمائے صحابہ - قال کنت ابیت مع رسول اللہ - بودم من کہ شب میکردم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فاتیته بوضوئه - پس می آوردم آن حضرت را آب وضوی او را و تیار میداشتم آن را - وحاجته - ومی کردم حاجتہا و خدمتہاے دیگر آن حضرت را مانند جامہ و مسواک و شانہ و جز آن - فقال لی سل - پس گفت آن حضرت مرا طلب ہر چہ میخواہی از خیر دنیا و آخرت - فقلت اسالک مرافقتک فی الجنة - پس گفتم من سوال می کنم و میخواہم از تو ہمراہی ترا و با تو بودن در بہشت - قال گفت آنحضرت - او غیر ذلک - این کلمہ بفتح واو وسکون آن در رفع غیر ونصب آن خواندہ اند بقاعدۂ نحو آن را تحقیقے ست در محلش مذکور و حاصل معنی آنکہ چیزے دیگر خواہ کہ این مرتبہ کہ تو میخواہی پس عظیم است - قلت ہو ذاک - گفتم مدعا و مقصود من

همان ست که عرض کردم دیگر نمیشود - بیت من از تو هیچ مرادے دگر نمیخواهم * همین قدر بکنی کز خودم جدا نکنی * قال فاعنی
علی نفسک بکثرة السجود - گفت آن حضرت پس چون بجدی تو در حصول این مطلب یاری ده مرا و مدد کن بر نفس خود در حصول مطلب
خود را به بسیار کردن سجده یعنی بنماز گزاردن و دعا کردن در سجدات و قابل و مستعد این مرتبه شدن یعنی من خود سعی می کنم در حصول
مطلب تو اما ترا هم باید که کوششے کنی و کارے کنی و از پا نه نشینی چنانکه طبیب بر بیمار گوید که من علاج میکنم و در حصول شفای تو میکوشم
بشرطیکه آنچه بفرمایم ترا بدان کار کنی و بر فرمودهٔ من روی که بطریق تحصیل شفا و تدبیر کار این ست بیت فتح قفل ارچه از کلید است
ای عزیز جنبش از دست تو میخواهند نیز * رواه مسلم - واز فوائد این حدیث آن ست که خدمت بزرگان و راضی ساختن
ایشان موجب سعادت و حصول موهبت و کرامت ست وچه بزرگ و کدام بزرگ که سید کائنات و اجود و اکرم اهل عالم و خلاصهٔ
موجودات ست صلی الله علیه وسلم واز اطلاق سوال که فرمود سل بخواه و تخصیص نکرد بمطلوبے خاص معلوم می شود که کار همه بدست همت و
کرامت اوست صلی الله علیه وسلم هرچه خواهد هر کرا خواهد باذن پروردگار خود دهد بیت فان من جودک الدنیا وضرتها * ومن علومک علم اللوح
والقلم * بیت اگر خیریت دنیا و عقبے آرزو داری * بدرگاهش بیا و هرچه میخواهی تمنا کن * و تنبیه است بر آنکه طالب صادق را
باید که مطلوب جز نعم آخرت که باقی و دائم ست نخواهد و بحظوظ دنیویه فانیه التفات نکند لاسیما اتم نعم و افضل کمالات یعنی مرافقت
و معیت حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات والتحیات ست و لیکن باید که در سلوک طریق تحصیل آن بتقصیر از خود راضی نباشد
و بمجرد هوس و آرزو اکتفا نکند که بیکار نشستن و آرزو داشتن آهن سرد کوفتن ست بیت کار کن کار بگذر از گفتار * کاندرین راه
کار دارد کار فردا آن گرفت جان برادر که کار کرد * خصوصاً نماز که بهترین کارها و جامع تر و تمام ترین عبادتها ست چنانکه
حقیقت جامعیهٔ محمدیه است و بالله التوفیق وعن معدان بفتح میم و سکون عین - بن ابی طلحة - تابعی ست شنید عمر بن الخطاب
و ابا الدرداء و ثوبان را و بعض ابن ابی طلحه را گفته اند شامی ست رضی الله عنه - قال لقیت ثوبان مولی رسول الله - گفت
معدان پیش آمدم ثوبان را که آزاد کردهٔ پیغمبر خدا بود صلی الله علیه وسلم فقلت - پس گفتم ثوبان را - اخبرنی بعمل اعمله یدخلنی الله
الجنة - خبر ده و بیاموز مرا کارے که بکنم آن کار را تا درآرد مرا خدائے تعالے بسبب آن کار بهشت را فسکت - پس خاموش
ماند ثوبان و هیچ جواب نگفت - ثم سألته فسکت - باز پرسیدم باز خاموش ماند و جواب نگفت گویا که سکوت ثوبان بجهت
تحیر و تفکر بود در آنکه چه گوید یا برائے طلب مزید شوق و رغبت سائل تا قدر آن را بشناسد - ثم سألته الثالثة - پستر پرسیدم
او را بار سوم - فقال سألت عن ذلک رسول الله - درین مرتبه جواب داد و گفت پرسیدم من از این عمل که تو می پرسی پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم فقال علیک بکثرة السجود لله - پس گفت آن حضرت در جواب بر تو باد که سجده بسیار کنی و نماز بسیار گزاری برای خدا
فانک لا تسجد لله سجدة الا رفعک الله بها درجة - زیرا که بدرستی تو نمی کنی مر خدا را سجده مگر آنکه بر میدارد و بلند میگرداند ترا الله
تعالے بسبب آن سجده درجهٔ عظیم و پایهٔ بزرگ در درگاه عزت و قرب - وحط عنک بها خطیئة - و فرو می آرد و کم میکند
وے تعالے از تو بآن سجده گناهے را یعنی سجده هم سبب کفارت سیئات میگردد و هم موجب رفع درجات و زیادت

حسنات و بہبود و طریق دفع ضرر و جلب نفع موجب نجاح و فلاح ست۔ قال معدان ثم لقیت ابا الدرداء فسألتہ فقال لی مثل ما قال لی ثوبان۔ گفت معدان بعد ازان ملاقات کردم ابو الدرداء را کہ از کبار صحابہ است پس پرسیدم او را نیز پس گفت ابو الدرداء مانند آنچہ گفتہ بود مرا ثوبان از سوال کردن ازان حضرت از عملے کہ در بہشت در آرد و جواب دادن آنحضرت کہ آن عمل کثرت سجود ست۔ رواہ مسلم

الفصل الثانی عن وائل بن حجر۔ بضم حاء و سکون جیم۔ قال رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا سجد وضع رکبتیہ قبل یدیہ۔ گفت دیدم آن حضرت را کہ چون بسجدہ میرفت می نہاد بر زمین ہر دو زانوے خود را پیش از نہادن ہر دو دست خود۔ و اذا نہض رفع یدیہ قبل رکبتیہ۔ و چون بر میخاست از سجدہ بر میداشت ہر دو دست خود را پیش از برداشتن ہر دو زانو گفتہ اند نہادن اعضاے سجدہ بر نسبت قرب ست بر زمین ہر چہ بزمین نزدیک تر نہادن او بیشتر و برداشتن بر عکس آن و در نہادن پیشانی و بینی ترتیبے نیست کہ ہر دو در حکم یک عضو اند و نزد بعض بینی پیشتر نہد کہ نزدیک تر ست بزمین و شمنی گفت اگر دشوار افتد نہادن زانوہا پیش از دست ہا بجہت عذرے مانند موزہ و جز آن نہد دستہا را پیشتر۔ رواہ ابوداؤد والترمذی والنسائی و ابن ماجۃ والدارمی و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا سجد احدکم فلا یبرک کما یبرک البعیر گفت ابوہریرہ کہ گفت آنحضرت چون بسجدہ رود یکے از شما پس باید کہ نشیند چنانکہ می نشیند شتر و می نہد زانوہا را پیشتر۔ ولیضع یدیہ قبل رکبتیہ۔ و باید کہ نہد ہر دو دست را پیشتر از دو زانوے خود۔ رواہ ابوداؤد والنسائی والدارمی۔ این حدیث بظاہر مخالف حدیث اول ست کہ دلالت دارد بر نہادن دستہا پیش از زانوہا و حدیث اول دلالت دارد بر نہادن زانوہا پیش از دستہا و در میان ائمہ نیز اختلاف است جمہور ائمہ و ابو حنیفہ و شافعی و احمد بن حنبل در آنچہ مشہور ست از مذہب وے عمل بحدیث وائل بن حجر کردہ اند و زانوہا را پیش از دستہا می نہند و مالک و اوزاعی و احمد در روایتے از وے و طائفہ از ائمہ حدیث عمل بحدیث ابی ہریرہ میکنند و دستہا را پیش از زانوہا می نہند و گفتہ اند کہ حدیث وائل بن حجر اصح و اثبت ست از حدیث ابی ہریرہ و جماعۃ از حفاظ آن را التصحیح نمودہ و ترجیح کردہ اند و چون دو حدیث مختلف آمد سبیل آن ست کہ عمل باقوی و اصح کنند و بعض گفتہ اند کہ حدیث وائل بن حجر ناسخ حدیث ابی ہریرہ است و در صحیح ابن خزیمہ آمدہ است کہ چون آنحضرت بسجدہ میرفت ابتدا میکرد برکبتین و در حدیث سعد بن ابی وقاص و حدیث ابی سعید خدری آمدہ کہ ما می نہادیم دستہا را پیش از زانوہا پس امر کردہ شدیم بنہادن زانوہا پیش از دستہا و باین ہر دو وجہ اشارت کرد مولف بقول خود۔ وقال ابو سلیمان الخطابی حدیث وائل بن حجر اثبت من ہذا۔ گفت خطابی کہ از علماے حدیث و شراح آن ست کہ حدیث وائل بن حجر ثابت تر و قوی تر ست ازین یعنی از حدیث ابی ہریرہ۔ و قیل ہذا منسوخ۔ و بعض گفتہ اند کہ این یعنی حدیث ابی ہریرہ منسوخ ست بحدیث وائل بن حجر چنانکہ بیان کردیم و شیخ ابن حجر مکی از امام نووی نقل کردہ کہ گفت ظاہر نشدہ است بر من ترجیح یکی ازین دو مذہب بر دیگری از جہت السنۃ

و عن ابن عباس رضی اللہ عنہ۔ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول بین السجدتین۔ بود آنحضرت کہ می گفت در میان دو سجدہ در وقتے کہ سر از سجدۂ نخستین برداشتہ می نشست این دعا را۔ اللہم اغفر لی وارحمنی واہدنی وعافنی وارزقنی۔ رواہ ابوداؤد والترمذی

وعن حذیفة ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول بین السجدتین - در روایت ست از حذیفه که آن حضرت میگفت میان دو سجده این کلمه را - رب اغفرلی رواه النسائی والدارمی - درین حدیث زیاده برین کلمه نیامده است شاید که گاہے اقتصار می نمود بر طلب مغفرت که اصل و عمده مطالب ست حذیفه همین را شنید و روایت کرد و در اوقات دیگر زیاده نیز برین می گفتند ابن عباس آن را روایت کرد

الفصل الثالث - عن عبد الرحمن بن شبل - بکسر شین معجمه و سکون باے موحده صحابی انصاری ست معدود در اهل مدینه نزول کرد حمص را مات فی امارة معویة بن ابی سفیان - قال نهی رسول الله گفت نهی کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن نقرة الغراب - از دانه چیدن زاغ کنایت ست از مبالغه کردن در تخفیف سجود و عدم رعایت اعتدال و در بعض احادیث نقر دیک واقع شده یعنی دانه چیدن خروس و مبالغه درین بیشتر ست - وافتراش السبع - ونهی کرده از گسترانیدن درنده مانند سگ و شیر دو خبر آن دستها را چنانکه در فصل اول از حدیث انس گذشت و در بعض روایات افتراس بسین مهمله نیز آمده بمعنی شکار کردن و دریدن و این افتراش بشین معجمه مقدمهٔ افتراس بسین مهمله است که چون درنده خواهد بر شکار حمله کند پایها را بگسترانند و بند د - وان یوطن الرجل المکان فی المسجد کما یوطن البعیر - ونهی کرد از وطن گرفتن مرد مکانے مخصوص را از مسجد و قرار گرفتن دران و باز داشتن دیگران را ازان مکان چنانچه شتر را می باشد که جاے مخصوص براے خود میگیرد و جز وے دران جا نمی نشیند و چون مسجد جاے عامه و حق تمامهٔ مسلمانان ست تخصیص مکان بخود و حجر مردم ازان مکروه و ممنوع باشد و اثر این نهی در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم ظاهر میگردد که بعض مردم امکنه معهوده مثبرکه را چنانچه قرب منبر شریف و بعض اسطوانات منیف بنفس خود مخصوص میگردانند و مردم را ازان نعمت محروم میدارند - رواه ابوداؤد والنسائی والدارمی - وعن علیؓ - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی انی احب لک ما احب لنفسی - اے علی من دوست میدارم مرترا انچه دوست میدارم ذات خود را - واکره لک ما اکره لنفسی - و ناپسند میدارم مرترا انچه ناپسند میدارم مر خود را - لا تقع بین السجدتین - اقعامکن میان دو سجده و اقعا نهادن سرین ها بر زمین و ایستاده داشتن زانو ها این چنین تفسیر کرده در هدایه و گفته وهو الصحیح و در شرح ابن الهمام گفته که این احتراز ست از قول کرخی که گفت اقعا ایستاده داشتن پایها چنانکه در حالت سجده می باشد و نهادن سرین ها بر پاشنه ها و صحیح قول اول ست زیراکه اقعا را صفت کلب داشته اند و این مناسب معنی اول ست و ثانی نیز مکروه است ولیکن بمعنی اقعا نیست و بعض علما را در کراهت این معنی خلاف ست و از ابن عباس آمده است که گفت اقعا سنت پیغمبر ماست صلی الله علیه وسلم و آنرا برین معنی اخیر حمل کرده اند کذا فی شرح ابن الهمام - رواه الترمذی - وعن طلق بن علی الحنفی - منسوب ست به بنی حنیفه که قبیله ایست از یمامه صحابی ست و الد قیس راوی حدیث عدم انتقاض وضو بمس ذکر چنانکه در کتاب الوضو گذشت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا ینظر الله عزوجل الی صلوة عبد لا یقیم فیها صلبه بین خشوعها و سجودها - قبول نمیکند خدای تعالے

نماز بندہ را کہ ایستادہ نمیکند یعنی راست نمیدارد استخوان پشت خود را در رکوع نماز و سجود آن۔ رواہ احمد۔ **وعن نافع ان ابن عمر کان یقول**۔ روایت ست از نافع کہ مولاے ابن عمر ست کہ عبد اللہ بن عمر می گفت۔ من وضع جبہتہ بالا رض۔ کسے کہ نہد پیشانی خود را بر زمین یعنی سجدہ کند۔ فلیضع کفیہ علی الذی وضع علیہ جبہتہ۔ پس باید کہ نہد ہر دو کف دست خود را بران مکانے کہ نہادہ است بران مکان پیشانی خود را یعنی باید کہ در سجدہ دستہا نیز بر زمین نہد یا مراد آن ست کہ دستہا قریب بجاے نہد کہ جبہہ می نہد و دور تر دلیستر و بیشتر نہ نہد و گفتہ اند کہ اگر در جاے بلند سجدہ میکند دستہا را نیز بران جا نہد و پایان تر ازان نہد یا معنی عبارت آن ست کہ دستہا را نیز بر وجہے بر زمین نہد کہ جبہہ را نہادہ است یعنی مستقبل قبلہ نہد۔ ثم اذا رفع فلیر فعہما۔ پستر چون بردارد وجہہ را باید کہ بردارد ہر دو دست خود را۔ فان الیدین یسجدان کما یسجد الوجہ۔ زیرا کہ بدرستی ہر دو دست سجدہ میکنند چنانکہ سجدہ میکند روے پس باید کہ دستہا را بر زمین نہد و بردارد چنانکہ روی را می نہد و بر میدارد و این قول مرجح معنی اخیر ست کہ عبارت سابق را بران حمل کردہ شد۔ رواہ مالک

باب التشہد

شہادت خبر راست دادن کہ از روے دل یا زبان یکی باشد و گواہی دادن و بمعنی علم یقینی نیز آید و تشہد گواہ گشتن و اظہار علمے کہ در دل ست و در شرع اشہد ان لا الہ الا اللہ و ان محمدا رسول اللہ و ذکری کہ در قعدۂ صلوۃ خوانند بجہت اشتمال او بر شہادتین

الفصل الاول۔ عن ابن عمر قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قعد فی التشہد۔ بود آن حضرت کہ چون می نشست در تشہد اول یا ثانی۔ وضع یدہ الیسرے علی رکبتیہ الیسرے۔ می نہاد دست چپ خود را بر زانوے چپ۔ ووضع یدہ الیمنی علے رکبتیہ الیمنی۔ ومی نہاد دست راست خود را بر زانوے راست خود۔ وعقد ثلثۃ وخمسین۔ وعقد می کرد پنجاہ وسہ را۔ واشار بالسبابۃ۔ واشارت می کرد آن حضرت بانگشت سبابہ کہ نام انگشتے ست کہ ہمسایۂ انگشت نر ست وسبابہ از سب است بمعنی دشنام کردن وعادت عرب آنست کہ بآن در مقام دشنام اشارت کنند و در زبان شرع نام وے مسبحہ است وانگشت شہادت نیز گویند پس آن حضرت اشارت می کرد باین انگشت بوحدانیت حق تعالے وصورت اشارت آن ست کہ بردارد آن را نزد تلفظ بکلمۂ الا اللہ یا نزد تکلم اللہ و مشہور آن ست کہ بردارد این انگشت را نزد نفی و بنہد نزد اثبات واز بعض ائمہ شافعیہ منقول ست کہ برداشتہ دارد آن را تا آخر شہادت و باید کہ بجانب فوق اشارت نکند تا موہم جہت نگردد۔ وفی روایۃ۔ و در روایتے این چنین آمدہ است کہ۔ کان اذا جلس فی الصلوۃ وضع یدیہ علے رکبتیہ بود آن حضرت کہ چون می نشست در نماز براے تشہد می نہاد ہر دو دست خود را بر ہر دو زانوے خود۔ ورفع اصبعہ الیمنی التی تلی الابہام یدعو بہا۔ وبر میداشت انگشت دست خود را کہ نزدیک ست بانگشت نر در حالتی کہ دعا می کرد بآن انگشت و مراد بدعا ہمان اشارت ست بوحدانیت حق نزد تہلیل چنانکہ مذکور شد و ذکر را دعا نیز گویند زیرا کہ مستجلب انعام و اکرام ست ویدہ الیسری علے رکبتہ۔ و دست چپ آن حضرت بر زانوے وے بود۔ باسطہا علیہا۔ در حالتے کہ گسترانندہ

آن بود بر زانو یعنی عقدے و اشارتے کہ میکرد بانگشت دست راست میبود و دست چپ ہمچنان بر زانوے چپ بر حال خود میداشت۔ رواہ مسلم۔ اگر گوئی کہ شرح حدیث کردی و مضمون آن معلوم گشت ولیکن معنی عقد ثلث و خمسین معلوم نشد کہ چیست بدانکہ اہل حساب عقدہا دارند کہ در انگشتان می بندند و ہر یکے را ازانہا برائے عددے معین وضع کردہ اند از احاد و عشرات و مآت و الوف چنانچہ ارقام مثلاً ہمین عقد پنجاہ و سہ کہ درین حدیث مذکور ست صورتش آن ست کہ قبض کند خنصر و بنصر و وسطے را و بسط کند مسبحہ را کہ آن را سبابہ نیز می گویند و بنہد طرف انگشت نر را کہ آنرا ابہام خوانند در بیخ مسبحہ و شافعی و احمد بروایتے باین اخذ کردہ اند عملا بہذا الحدیث دیگر عقد تسعین و صورت او آن ست کہ قبض کند خنصر و بنصر را و بسط کند مسبحہ را و بنہد سر ابہام را بر سر وسطے و حلقہ بندد و نزد حنفیہ و مختار در مذہب احمد ہم این است و شافعی در قول قدیم نیز باین قائل است و این در حدیث مسلم از عبد اللہ بن الزبیر در حدیث آئندہ بیاید و در حدیث احمد و ابی داؤد از وائل بن حجر آمدہ است و نزد مالک قبض کند ہمہ انگشتان دست راست را و بسط کند سبابہ را و شافعیہ را در کیفیت این تحلیق وجہے دیگر نیز آمدہ است و آن نہادن سر انگشت وسطے است میان دو عقدہ ابہام و در روایت ثالث آن ست کہ بسط کند ہمہ انگشتان را تا مستقبل قبلہ شوند چنانکہ در حالت سجود و در بعض احادیث اشارت بے عقد نیز آمدہ و مختار بعض حنفیہ این ست غالباً عمل آن حضرت نیز مختلف بود گاہے چنین و گاہے چنان دو وجہ تطبیق در اکثر مواضع کہ روایات مختلف آمدہ ہمین است ماند آنکہ از حنفیہ ما وراء النہر و ہندوستان این عمل عقد و اشارت ترک یافتہ و مختار نزد متقدمین ہمان اول بود و در متاخرین ایشان خلافے ظاہر شدہ و مختار نزد علمائے حرمین و غیر آن از بلاد عرب عمل بدان ست و محقق حنفیہ شیخ ابن الہمام گفتہ کہ در اول تشہد تا شہادتین بسط کند و در وقت تہلیل عقد و اشارت کند تا عمل بہر دو طریق جمع گردد و گفتہ است قول بمنع اشارت خلاف روایت و درایت ست و حضرت شیخ علی متقی رحمہ اللہ رسالہ درین باب نوشتہ جانب عمل را راجح ساختہ اند و در شرح سفر السعادۃ ازان نقل کردہ ایم و در محیط گفتہ است رفع سبابہ یمنی نزد ابی حنیفہ و محمد از سنن ست و ہمچنین مروی ست از ابو یوسف و علامہ نجم الدین زاہدی گفتہ کہ متفق اند روایات از اصحاب ما ہمہ در بودن وے سنت و چون مذہب ائمہ از محدثین و فقہاء و بسیارے از صحابہ و تابعین و علمائے کوفہ و مدینہ برین است و بسیار است اخبار و آثار دران عمل بدان اولے و ارجح باشد۔ وعن عبد اللہ بن الزبیر قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قعد یدعو۔ بود آن حضرت کہ چون می نشست در نماز کہ دعا کند مراد بدعا تشہد ست۔ وضع یدہ الیمنی علی فخذہ الیمنی ویدہ الیسرے علے فخذہ الیسرے می نہاد دست راست خود را بر ران راست خود و دست چپ خود را بر ران چپ خود۔ واشار باصبعہ السبابۃ۔ و اشارت می کرد بانگشت سبابہ چنانکہ معلوم شد۔ ووضع ابہامہ علے اصبعہ الوسطے۔ و می نہاد انگشت نر خود را بر سر انگشت میانہ خود چنانکہ مذہب ماست از عقد تسعین۔ ویلقم کفہ الیسرے رکبتہ۔ و می گردانید زانوے خود را در دست چپ

مانند لقمہ در دہن۔ رواہ مسلم۔ وعن عبد اللہ بن مسعود قال کنا اذا صلینا مع النبی۔ عبد اللہ بن مسعود گفت بودیم ما
چون نماز می کردیم با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قلنا السلام علی اللہ قبل عبادہ گفتیم بالفظ السلام علی اللہ پیش از سلام فرستادن
بر بندگان وے سبحانہ۔ السلام علی جبریل السلام علی میکائیل السلام علی فلان۔ و نیز میگفتیم سلام بر جبرئیل سلام بر میکائیل سلام
بر فلان و مراد بفلان ملائکہ دیگر باشند غیر جبرئیل و میکائیل کہ سلام بر ایشان میفرستادند و تواند کہ بعض انبیاء و مرسلین را
ذکر میکردہ باشند مثل آدم و ابراہیم و نوح و غیر ایشان علیہم السلام واللہ اعلم۔ فلما انصرف النبی صلی اللہ علیہ وسلم اقبل علینا
بوجہہ پس ہرگاہ کہ برگشت آن حضرت از نماز پیش آمد بر ما و روے آورد بما۔ قال لا تقولوا۔ گفت مگوئید۔ السلام علی اللہ
فان اللہ ہو السلام۔ زیرا کہ خدائے تعالے خود سلام است یعنی سالم است از جمیع نقائص و آفات و سلامت بخش است
ہر کرا خواہد از بندگان از آفات ظاہر و باطن پس سلامت ازوست و ازوست دعا کردن بسلامت کسے را سزد کہ او را
احتیاجے باشد و خوفے و سلام اسم باری تعالے ست بمعنی سالم یا مسلم۔ فاذا جلس احدکم فی الصلوۃ فلیقل۔ پس چون
بنشیند یکے از شما در نماز پس باید کہ بگوید۔ التحیات للہ والصلوات والطیبات۔ مراد بتحیات عبادات قولیہ میدارند و بصلوات
عبادات بدنیہ و بطیبات عبادات مالیہ قاعدہ است کہ چون کسے در حضرت ملوک در آید اول سلام فرستد و ثنا گوید پس
ازان خدمت کند و تذلل نماید بعد ازان تحفہ لائق درگاہ بگذراند تا لائق و مستحق لطف و عنایت ایشان گردد و شیخ محی الدین
نووی گفت تحیت بمعنی سلام و ملک و بقاء و عظمت و حیات آید و بلفظ جمع آورد زیرا کہ ہر ملوک را از عرب و عجم تحیات بود مخصوص
کہ تعظیم و تکریم می کردند ایشان را اصحاب ایشان بدان پس فرمود تحیات ہمہ مر خدای راست و بر دیگران عاریتے بیش نیست
حقیقت خداے راست بزرگی و ملک بے انباز۔ و اگر بہر کہ بر مبنی بعاریت وادست۔ و نیز مراد بتحیات اقسام تعظیم دارند
و بصلوات نمازہاے فرض و نفل و بطیبات کلمات طیبہ و تمامہ اعمال طیبہ۔ السلام علیک ایہا النبی ورحمۃ اللہ وبرکاتہ۔
دعا بخیر و سلامت است بر تو ای پیغمبر و مہربانی خدا و افزونی ہاے خیر و کرم وے۔ و وجہ خطاب بآن حضرت بجہت ابقای
این کلام ست بر آنچہ در اصل بود کہ در شب معراج از جانب پروردگار تعالے و تقدس بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خطاب
بسلام آمد پس آنحضرت در حین تعلیم امت نیز ہمان لفظ اصل گذاشت تا ایشان را اندران حال کرد و نیز آن ہمیشہ نصب العین
مومنان و قرۃ العین عابدان است در جمیع احوال و اوقات خصوصاً در حالت عبادت و آخر آن کہ وجود نورانیت و انکشاف
درین محل بیشتر و قوی تر ست و بعضے از عرفا گفتہ اند کہ این خطاب بجہت سریان حقیقت محمدیہ است در ذرائر موجودات و افراد
ممکنات پس آن حضرت در ذات مصلیان موجود و حاضر است پس مصلی باید کہ ازین معنی آگاہ باشد و ازین شہود غافل
نبود تا بانوار قرب و اسرار معرفت متنور و فائض گردد۔ السلام علینا۔ سلام بر ما کہ حاضرانیم از گروہ مصلی و ہر کہ باوست
از ملائکہ و مومنان انس و جن ہمہ درین جا داخل اند۔ وعلی عباد اللہ الصالحین۔ و بر تمامہ بندگان خدا کہ نیکو کاراند
حاضر و غائب و دور و نزدیک و بر زمین و در آسمان و صلاح ضد فساد است بندۂ صالح آن بود کہ اداے حق عبودیت

بر وجہے کہ فرمودہ اند چنانکہ باید بجاے آرد و استقامت بران ورزد و بہیچ وجہ خللے و فسادے در کارخانۂ حال ظاہر و باطن وے راہ نیابد و صلاح اعلاے مناصب و ارفع مقامات است و لہذا وصف کردہ است بدان حق جل و علا انبیاء و رسل را و صواب آن ست کہ صلاح را مراتب بسیارست بعضہا فوق بعض و ہمہ را بر قدر صلاح نصیبے از سلامت حاصل است و اقصے درجات و اعلا مراتب صلاح آن ست کہ شیخ ما و شیخ انس و جان غوث الثقلین محی الدین عبد القادر جیلانی قدس اللہ سرہ العزیز در کتاب خود مسمے بفتوح الغیب ذکر کردہ است کہ صلاح حالت زوال ارادت و فناے مطلق است و بودن بندہ قائم بر مراد حق و فعل او و صالح بحقیقت کسے ست کہ باین مقام رسیدہ باشد و لطف حق متولی امر وے شدہ قولہ تعالے ان ولی اللہ الذی نزل الکتاب وہو یتولی الصالحین و این بندہ ایست کہ دست تدبیر از جلب منافع و مصالح و دفع مضار و مفاسد خود باز داشتہ و بید تقدیر متوسلے تربیت وے گشتہ بے آنکہ او را اختیارے و تدبیرے از نفس خود باشد مثل طفل رضیع با دایہ و میت با غاسل و گوے پیش چوگان انتہی و چون بندہ باین حال رسید لاجرم از جمیع آفات نفسی و آفاقی سلامت خواہد بود و چون خود را تسلیم کرد سلامت ماند یعنی اسلم تسلم این خواہد بود اللہم اجعلنا من الصالحین و چون آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از ذکر بعض عباد و اشخاص علی التعیین بر ذات کریم خود کہ منبع تمامۂ برکات و خیرات ست منع کرد اشارت کرد بوجہ آن و فرمود۔ فانہ اذا قال ذلک اصاب کل عبد صالح فی السماء والارض۔ پس بدرستی کہ وقتے کہ بگوید بندہ این عبارت بسبیل عموم میرسد اثر آن ہر بندۂ صالح را کہ در زمین و آسمان است حاجت تخصیص چیست بعد ازان ختم بر شہادتین کرد کہ خلاصۂ کار و اصل تمامۂ اعمال است و فرمود۔ اشہد ان لا الٰہ الا اللہ و اشہد ان محمدا عبدہ و رسولہ و بعد ازان کہ بحقیقت اسلام متصف شد و در مقام قرب و قبول متمکن گشت اشارت کرد بدعا و سوال ہر چہ خواہد و فرمود۔ ثم لیتخیر من الدعاء اعجبہ الیہ فیدعوہ پس تر باید کہ اختیار کند و برگزیند از دعا ہر چہ خوش آیند ترست بسوے وے پس دعا کند و بخواہد از خدا متفق علیہ

وعن عبد اللہ بن عباس قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یعلمنا التشہد کما یعلمنا السورۃ من القرآن گفت ابن عباس بود آنحضرت می آموخت ما را تشہد را چنانکہ می آموخت ما را سورۂ از قرآن را بتاکید و مبالغہ در ضبط و حفظ آن فکان یقول التحیات المبارکات الصلوات الطیبات للہ السلام علیک ایہا النبی ورحمۃ اللہ وبرکاتہ السلام علینا وعلی عباد اللہ الصالحین اشہد ان لا الٰہ الا اللہ واشہد ان محمدا رسول اللہ رواہ مسلم۔ این تشہد ابن عباس است و عمل اکثر شافعیہ باین است و مذہب ما بر تشہد ابن مسعود است و آنچہ در حدیث سابق گذشت تشہد ابن مسعود بود و میان این دو تشہد تفاوتے در لفظ و معنی موجود است و گفتہ اند کہ تشہد ابن مسعود اصح است و شیخ ابن حجر گفتہ است کہ صحیح ترین حدیثے کہ روایت کردہ شدہ است در تشہد حدیث ابن مسعود ست و در مذہب امام احمد نیز ہمین است و اکثر اہل علم از صحابہ و تابعین برآنند و بتحقیق وارد شدہ است امر بدان و بتعلیم آن در مسند امام احمد گفتہ کہ امر کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ابن مسعود را کہ تعلیم کند آن را بمردم و در روایتے آمدہ کہ گفت ابن مسعود کہ گرفت آن حضرت دست مرا در دست خود و تعلیم کرد مرا تشہد چنانکہ

تعلیم میکرد مرا قرآن و حدیث ابن مسعود متفق علیہ است و حدیث ابن عباس کہ گفت از افراد مسلم روایت کردہ است آن را اصحاب کتب ستہ الا بخاری و تشہد امام مالک تشہد عمر ست التحیات للہ الزاکیات للہ الطیبات للہ الصلوات للہ السلام علیک ایہا النبی الخ این چنین است در رسالۂ ابن ابی زید کہ در مذہب مالک ست و گفتہ اند کہ نماز جائز ست بہر وجہ کہ خواند سخن در اولے وافضل ست و بدان کہ در تشہد ابن عباس صاحب مصابیح سلام علیک و سلام علینا بے الف ولام ذکر کردہ است و مؤلف گفت ولم اجد فی الصحیحین ولا فی الجمع بین الصحیحین۔ و نیافتم من در متن صحیح بخاری و صحیح مسلم و نہ در جمع بین الصحیحین کہ کتاب حمیدی ست سلام علیک و سلام علینا بغیر الف ولام ولکن رواہ صاحب الجامع عن الترمذی۔ ولیکن روایت کردہ است آن را صاحب جامع الاصول کہ کتب ستہ را جمع کردہ است از ترمذی پس آوردن صاحب مصابیح آن را در فصل اول درست نباشد واللہ اعلم بالصواب

الفصل الثانی۔ عن وائل بن حجر عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ روایت است از وائل بن حجر از آنحضرت در کیفیت جلسۂ تشہد۔ قال۔ گفت۔ ثم جلس۔ پس نشست آن حضرت یعنی بعد از برداشتن سر از سجدۂ دوم رکعت دوم نشست آن حضرت۔ فافترش رجلہ الیسرے۔ پس بگسترانید پاے چپ خود را۔ ووضع یدہ الیسرے علی فخذہ الیسرے و نہاد دست چپ خود را بر ران چپ خود۔ وحد مرفقہ الیمنی علے فخذہ الیمنی۔ و گردانید طرف آرنج راست خود را بر ران راست خود و این موافق است بحدیثے کہ تصحیح کردہ است آن را بیہقی جعل مرفقہ الیمنی علے فخذہ الیمنی و این لفظ را بوجوہ دیگر نیز خواندہ اند و در شرح آن را ذکر کردہ ایم۔ وقبض ثنتین۔ و قبض کرد دو انگشت را از انگشتان دست راست کہ خنصر و بنصر باشد۔ وحلق حلقہ۔ و بست حلقہ یعنی از وسطے و ابہام چنانکہ عقد تسعین است و مذہب حنفی است و قول قدیم شافعی۔ ثم رفع اصبعہ پس برداشت انگشت خود را یعنی سبابہ را۔ فرایتہ یحرکہا یدعو بہا۔ پس دیدم آن حضرت را صلی اللہ علیہ وسلم کہ میجنبانید آن انگشت را در حالتے کہ دعا میکند بوے مراد اشارت ست بتوحید نزد تہلیل چنانکہ گذشت۔ رواہ ابوداؤد والدارمی

وعن عبداللہ بن الزبیر قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یشیر باصبعہ اذا دعا ولا یحرکہا۔ بود آن حضرت کہ اشارت میکرد بانگشت خود چون دعا می کرد و نمی جنبانید آن را در حدیث اول فرمود کہ می جنبانید انگشت را و درین حدیث میفرماید کہ نمی جنبانید آنجا کہ فرمود می جنبانید مراد برداشتن اوست براے اشارت کہ مستلزم جنبانیدن اوست از مکانش و اینجا کہ فرمود نمی جنبانید مراد نفی تکرر تحریک است و درین نفی مذہب امام مالک است کہ نزد ایشان این انگشت را متحرک میدارند تا آخر تشہد و میگویند کہ این انگشت اتصالی برگہاے دل دارد و جنبانیدن وے سبب ایقاظ دل و حضور اوست واللہ اعلم۔ رواہ ابوداؤد والنسائی وزاد ابوداؤد۔ و زیادہ کردہ است ابوداؤد این لفظ را کہ ولا یجاوز بصرہ اشارتہ۔ و در نمی گذشت بینائی او از اشارت وے یعنی از این انگشت کہ بر میداشت و آن را اشارت می کرد بوے یعنی نظر در وقت برداشتن و اشارت کردن بر انگشت میداشت و بجانب دیگر نمید یداز جہت شہود معنی توحید کہ باشارت می کرد بآن۔ وعن ابی ہریرۃ قال ان رجلا کان یدعو باصبعیہ۔ گفت ابوہریرہ بود مردے

الاول

کہ دعا می کرد بدو انگشت یعنی بسبابہ ہر دو دست وگفتہ اند کہ آن مرد سعد بن ابی وقاص بود چنانکہ ابوداؤد و نسائی بروایت کردہ اند۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم احد احد۔ توحید کن توحید کن یعنی اشارت کن بیک انگشت کہ خدا ایک ست۔ رواہ الترمذی والنسائی والبیہقی فی الدعوات الکبیر وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما۔ قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یجلس الرجل فی الصلوٰۃ وہو معتمد علی یدہ۔ گفت ابن عمر نہی کرد آن حضرت از نشستن مرد در نماز حال آنکہ وے تکیہ کنندہ است بر دست خود یعنی بنہد ہر دو دست خود را در تشہد بر زمین وتکیہ کند برآنہا یا اعتماد کند بر دو دست خود وقت برخاستن۔ رواہ احمد وابوداؤد۔ ومعنی اخیر مناسب تر است بروایت دیگر کہ گفت۔ وفی روایۃ لہ۔ ودر روایتے دیگر مر ابوداؤد را این چنین آمدہ است کہ۔ نہی ان یعتمد الرجل علی یدیہ اذا نہض فی الصلوٰۃ۔ نہی کرد آن حضرت از اعتماد وتکیہ کردن مرد بر ہر دو دست وقتے کہ برخیزد واین روایت موافق مذہب حنفیہ است ومنافات دارد بمذہب شافعیہ کہ قائل اند بجلسہ استراحت کہ مستلزم اعتماد است بر دو دست وقت برخاستن وایشان میگویند کہ این روایت ضعیف است واللہ اعلم وعن عبد اللہ بن مسعود قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی الرکعتین الاولیین کانہ علی الرضف حتی یقوم۔ بود آنحضرت در دو رکعت اولے یعنی در جلسہ اوسے کہ برائے تشہد می نشست خواہ نماز ثلاثی باشد یا رباعی گویا کہ بر سنگ گرم کردہ شدہ بآتش نشستہ است تا آنکہ برمیخاست ومی ایستاد کنایت ست از زود برخاستن از قعدہ اولی وشتابی کردن دران ورضف بفتح را وسکون ضاد معجمہ وبفتح نیز آمدہ سنگ گرم کردہ شدہ بآتش کہ در شیر می اندازند تا گرم گردد رواہ الترمذی وابوداؤد والنسائی۔

الفصل الثالث

عن جابر رضی اللہ عنہ۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یعلمنا التشہد کما یعلمنا السورۃ من القرآن۔ بود آن حضرت کہ تعلیم میکرد مارا التشہد را چنانکہ تعلیم میکرد سورۂ از قرآن را باین طریق کہ۔ بسم اللہ وباللہ بنام خدا وبتوفیق واعانت وے۔ التحیات للہ والصلوات والطیبات السلام علیک ایہا النبی ورحمۃ اللہ وبرکاتہ السلام علینا وعلی عباد اللہ الصالحین اشہد ان لا الٰہ الا اللہ واشہد ان محمدا عبدہ ورسولہ اسال اللہ الجنۃ واعوذ باللہ من النار۔ سوال میکنم خدا را بہشت وپناہ میجویم بخدا از آتش دوزخ۔ رواہ النسائی۔ این نیز وجہے ست از وجوہ تشہد وگویا کہ ابتدا ببسم اللہ نیز داخل وجہ تشبیہ تعلیم اوست بتعلیم قرآن ونووی در اذکار خود گفتہ است کہ بخاری ونسائی گفتہ اند کہ زیادت تسمیہ صحیح نیست از حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وعن نافع قال کان عبد اللہ بن عمر اذا جلس فی الصلوٰۃ وضع یدیہ علی رکبتیہ واشار باصبعہ واتبعہا بصرہ۔ روایت است از نافع کہ گفت بود ابن عمر چون می نشست در نماز می نہاد ہر دو دست خود را بر ہر دو زانوے خود واشارت می کرد بانگشت خود ودر پے میفرستاد آن انگشت را بصر خود یعنی در وقت اشارت نظر بر انگشت میداشت چنانکہ گذشت۔ ثم قال قال رسول اللہ۔ پستر می گفت ابن عمر گفتہ است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لہی اشد علی الشیطان من الحدید۔ ہر آئینہ این اشارت بانگشت سبابہ سخت تر است بر شیطان از آہن کہ بوے بکشند مثل تیر وشمشیر یعنی السبابۃ۔ میخواہد باین انگشت سبابہ را بجہت اشارت کردن بوی بتوحید شہادت

برایمان و قطع طمع شیطان از وقوع مصلی در شرک و کفر۔ رواہ احمد۔ وعن ابن مسعود کان یقول من السنۃ اخفاء التشہد روایت ست از عبداللہ بن مسعود کہ میگفت از سنت ست پنہان داشتن خواندن التحیات یعنی سنت آن ست کہ التحیات را بلند نخوانند و جہر نکنند۔ رواہ ابوداؤد والترمذی وقال۔ و گفتہ است ترمذی۔ ہذا حدیث حسن غریب

باب الصلوۃ علی النبی و فضلہا

صلوۃ بمعنی دعا و رحمت و استغفار آید و در بر رسول صلی اللہ علیہ وسلم و صلوۃ از بندگان طلب فاضلۂ رحمت شاملہ خیر دنیا و آخرت است از جناب حق بر حبیب وے صلی اللہ علیہ وسلم و وے سبحانہ امر کردہ است مومنان را بفرستادن صلوۃ و سلام بر وے صلی اللہ علیہ وسلم و اجماع کردہ اند بر آنکہ این امر برائے وجوب است پس بعض گفتہ اند واجب است ہر بار کہ ذکر شریف وے بگذرد و بعض گویند کہ فرض است یکبار در عمر چنانکہ شہادت بنبوت وے صلی اللہ علیہ وسلم و زیادہ بران مستحب و مسنون و از اوکد سنن اسلام و شعار آن قاضی ابوبکر گفت فرض گردانید حق جل و علا بر مومنان کہ صلوۃ و سلام فرستند بر پیغمبر وے و نگردانید مر آن را وقتے معین پس واجب ست کہ بسیار گفتہ شود صلوۃ و غفلت ورزیدہ نشود دران و بعضے از علما قول اول را اصح داشتہ اند و شافعی فرض گردانید آن را در تشہد و گفتہ اند کہ این قول شافعی شاذ است موافقت نکردہ است او را دران ہیچکس از علما و نزد امام ابوحنیفہ واجب است صلوۃ فی الجملہ و سنت است در تشہد و فضائل صلوۃ بر آن حضرت لا تعد و لا تحصی ست و نبذہ از آن در کتاب جذب القلوب ذکر کردہ ایم و در رسالہ جدا نیز انتخاب نمودہ چیزے بسیار افزودہ شدہ است و اختلاف کردہ اند کہ آیا جائز است صلوۃ و سلام بر غیر انبیا باستقلال یا نے و مختار نزد جمہور آنست کہ مخصوص است با نبیا و مشارکت نیست با ایشان جز ایشان را دران بلکہ ذکر کردہ شود بمغفرت و رحمت و رضوان و نقل کردہ است طیبی کہ آن خلاف اولے است و بعض گفتہ اند حرام است یا مکروہ کراہت تحریمی یا تنزیہی و متعارف در متقدمین تسلیم بود بر اہل بیت رسول از ذریت و از ازواج مطہرہ و در کتب قدیمہ از مشائخ اہل سنت و جماعت کتابت آن یافتہ می شود و در متاخرین ترک آن متعارف شدہ است واللہ اعلم

الفصل الاول۔ عن عبدالرحمن بن ابی لیلے بفتح اللامین۔ قال لقینی کعب بن عجرۃ۔ بضم عین و سکون جیم و فتح را روایت است از عبدالرحمن بن ابی لیلے انصاری مدنی کہ از ثقات تابعین ست و دریافت صد و بیست صحابی را کہ ہمہ از انصار بودند عبداللہ بن الحارث گفت گمان نمی بردم کہ زنان مانند وے زائیدہ باشند ولادت یافت در شش سال کہ باقی ماندہ بود از خلافت عمر و پدر او صحابی ست از اہل غزوۂ احد گفت ملاقات کرد مرا کعب بن عجرۃ کہ صحابی ست از اصحاب شجرہ۔ فقال۔ پس گفت کعب۔ الا اہدی لک ہدیۃ سمعتہا من النبی۔ آیا نفرستم برائے تو ہدیہ و کلامی کہ شنیدہ ام آن را از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم۔ و ہدیہ بفتح ہا و کسر دال و تشدید یا تحفہ کہ بکسے بفرستند بطریق احترام و اکرام و آنچہ بفقرا دہند بطریق ترحم و تعطف آن را صدقہ نام است۔ فقلت۔ عبدالرحمن میگوید پس گفتم بکعب بن عجرۃ۔ بلے بفرست

دیگو۔ فاهدها لی۔ پس چون هدیتے دست داده است ترا الفرست آن هدیه را بمن و این تاکید است بر چیزی که مفهوم شده است از بلے۔ فقال۔ پس گفت کعب بن عجرة۔ سالنا رسول الله۔ پرسیدیم ما یعنی صحابه پیغمبر خدا را۔ صلی الله علیه وسلم فقلنا۔ پس گفتیم۔ یا رسول الله کیف الصلوة علیکم اهل البیت۔ چیست کیفیت درود فرستادن بر شما ای اهل بیت نبوت مقصود سوال از کیفیت درود فرستادن بر حضرت پیغمبر ست صلی الله علیه وسلم و ذکر اهل بیت به تبعیت و استطراد وست و گویند اهل بیت کنایت از ذات شریف وے است و اهل بمعنی آل ست و آل فلان میگویند و مراد ذات فلان را میدارند چنانکه در آل داؤد و نحو آن گفته اند و اهل بیت گفتن تلمیح است بقول حق تعالے رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت و قرینه بر اراده این معنی قول او است که۔ فان الله قد علمنا کیف نسلم علیک۔ زیرا که خدائے تعالے بتحقیق دانانید ما را کیفیت سلام فرستادن بر تو که در التحیات تعلیم کردی و آن را تعلیم الٰہی گفتند زیرا که تعلیم آن حضرت تعلیم الٰہی ست زیرا که وے نطق نمیکند در احکام مگر بوحی۔ قال۔ گفت آن حضرت برائے تعلیم کیفیت صلوة۔ قولوا۔ بگوئید۔ اللهم صل علے محمد و علے آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علے آل ابراهیم۔ خداوندا درود لفرست بر محمد و بر آل محمد چنانکه درود فرستادهٔ بر ابراهیم و بر آل ابراهیم۔ انک حمید مجید۔ بدرستی که تو ستوده شدهٔ بر صفات کمال و بزرگی و گرامی پس صلوة لفرست بر اندازهٔ کمال و بزرگی خود۔ اللهم بارک علی محمد و علے آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علے آل ابراهیم انک حمید مجید۔ خداوندا برکت ده و افزون گردان خیر و نعمت خود را به محمد و بر آل محمد چنانکه برکت دادهٔ بر ابراهیم و بر آل ابراهیم۔ متفق علیه۔ این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند۔ الا ان مسلما لم یذکر علے ابراهیم فی الموضعین۔ مگر آن ست که مسلم ذکر نکرده است لفظ علی ابراهیم را در هر دو جا یعنی نه در صلوة و نه در برکت و لفظ او این ست کما صلیت علی آل ابراهیم و کما بارکت علی آل ابراهیم چون آن حضرت از آل ابراهیم است تشبیه بهمان آل ابراهیم کردند و آل رجل اهل و عیال او را گویند و بمعنی اتباع نیز آمده و باین معنی واقع شده است که آل ے کل مومن و در روایتے کل مومن تقی و ظاهر آن ست که مراد در حدیث معنی اتباع باشد و بعض آل را تفسیر باهل بیت کنند بمعنی کسے که حرام ست بر وے صدقه و مراد بنو هاشم اند و امام فخر رازی گفته که اولے آن ست که گفته شود اهل بیت ازواج و اولاد آن حضرت اند و علی نیز از ایشان ست بجهت اختلاط و معاشرت وے فاطمه را رضی الله عنهما و گاهے مخصوص به فاطمه و علی و حسن و حسین گفته چنانکه قصه مباهلت و حدیث کساء دال است بران و خطاب انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم را مخصوص بایشان دارند و حق آن ست که ازواج مطهرات نیز داخل این خطاب اند زیرا که سوق آیت قرآنی منادی ست بدخول و وجه تطبیق درین قول آن است که بیت بیت نسب ست چنانکه اولاد جد قریب را بیت فلان گویند باین معنی بنو هاشم اهل بیت آن حضرت اند صلی الله علیه وسلم و بیت سکنی و باین معنی ازواج داخل اند و بیت ولادت و اولاد آن حضرت اهل بیت ولادت اند و کلام درین مقام در خاتمه رساله که در ذکر تبشیر بجنت مسمے بتحقیق الاشارة فی تعمیم البشارة تالیف یافته است مشبع تر کرده شده است تا آنکه درین حدیث اشکال کرده شده است

اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید

که بقضیۂ تشبیہ لازم می آید که صلوٰۃ و برکت بر ابراہیم و آل ابراہیم کامل تر و قوی تر باشد و جوابہا داده است که شہرت و ظہور کافی ست در تشبیہ نہ اشتراک کمال و قوت و جوابہاے دیگر داده اند که تا این معنی که گفتیم اعتبار نکنند تمام نمیگردد و تمامۂ اجوبہ با نفیہا در رسالۂ جدا نوشته ایم آنجا باید نگریست وعن ابی حمید بضم حا و فتح میم۔ الساعدی۔ بکسر عین۔ قال۔ گفت۔ قالوا گفتند صحابہ۔ یا رسول اللہ کیف نصلی علیک۔ چگونہ درود فرستیم بر تو۔ فقال رسول اللہ پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قولوا بگوئید۔ اللہم صل علی محمد و ازواجہ و ذریتہ کما صلیت علی ابراہیم۔ و در بعض نسخ علی آل ابراہیم و بارک علی محمد و ازواجہ و ذریتہ کما بارکت علی ابراہیم اینجا نیز در بعض نسخ علی آل ابراہیم ست و گفته اند که در روایت احمد ذکر ابراہیم در صلوٰۃ و آل ابراہیم در برکت انک حمید مجید متفق علیہ۔ و شیخ ابن حجر گفته است که حق آن ست که ذکر محمد و ابراہیم و ہمچنین ذکر آل محمد و آل ابراہیم در اصل حدیث ثابت است و بعض رواۃ آن را حفظ کرده و بعض نکرده و بالجملہ این صیغۂ صلوٰۃ بالفاظ مختلفہ آمده است و خواندن آنچہ در حدیث اول مذکور شد کافی ست کذا سمعنا من المشائخ و آنکه در بعض روایات وارحم محمدا کما رحمت و ترحمت واقع شده بصحت نرسیده است کذا قالوا۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی علی واحدۃ صلی اللہ علیہ عشرا۔ فرمود که ہر کہ درود فرستد بر من یکبار درود فرستد خداے تعالے بر وے ده بار۔ رواه مسلم۔ اینجا می پرسند که چگونہ روا باشد که بر آن حضرت درود یکبار بود و بر مصلی ده بار جوابش آن است که یکبار صفت فعل مصلی ست که بحکم من جاء بالحسنۃ فلہ عشر امثالہا جزای آن ده درود از درگاه رحمت حق بر وے میرسد از ینجا لازم نمی آید که بر آنحضرت از جناب حق یک درود میرسد اگر فرضا یکے ہم باشد شاید که آن یکے در شرف و نفاست برابر صد ہزار درود باشد چنانکه یک جوہر در قیمت برابر صد ہزار فلس باشد

الفصل الثانی

عن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی علی صلوٰۃ واحدۃ صلی اللہ علیہ عشر صلوات وحطت عنہ عشر خطیئات۔ فرود افگنده و کم کرده می شود از وے ده گناه۔ ورفعت لہ عشر درجات۔ و بر داشته و بلند کرده می شود مر او را ده پایہ در قرب حق۔ رواه النسائی۔ وعن ابن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اولی الناس بی یوم القیمۃ اکثرہم علی صلوٰۃ۔ نزدیک تر و پیوسته ترین مردم بمن روز قیامت بیشترین ایشان درود گوینده ست بر من و آنکه در حدیث دیگر واقع شده است که کثرت درود موجب شفاعت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم میگردد بمعنی ہمین است که بجہت حصول قرب بآن حضرت نور رحمت حق که فائض میگردد بر چہره شریف وے بآنکس نیز میرسد که حقیقت معنی شفاعت است۔ رواه الترمذی۔ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان للہ ملائکۃ سیاحین فی الارض یبلغونی من امتی السلام۔ بدرستی که مر خداے تعالے را فرشتگان اند رونده در زمین که میرسانند مرا از امت من سلام و صلوٰۃ که میگویند بر من۔ رواه النسائی والدارمی۔ و در خبر دیگر آمده است که می برند نام او را و نام پدر او را و میگویند یا رسول اللہ فلان بن فلان چنانکه میگوید بندۂ بیچاره مسکین عبدالحق بن سیف الدین یقرئک السلام شعر لک البشارۃ فاخلع ما علیک فقد ٭ ذکرت ثم علی ما فیک من عوج ٭ ع جان میدہم در آرزو ای قاصد آخر باز گو ٭ در مجلس آن نازنین حرفی

که از ما میرو دیؤ وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مامن احد یسلم علی۔ نیست هیچ یکی که سلام میفرستد
بر من۔ الا رد الله علی روحی۔ مگر آنکه باز میفرستد خدای تعالی بر من روح مرا۔ حتی ارد علیه السلام۔ تا آنکه رد میکنم
بروی سلام را یعنی جواب سلام وی میگویم۔ رواه ابوداؤد والبیهقی فی الدعوات الکبیر۔ درینجا اشکال می آرند که مضمون
این حدیث مخالف حدیث حیات آن حضرت است صلی الله علیه وسلم در برزخ زیرا که رد روح بر آن حضرت در وقت سلام
دلالت دارد بر مفارقت روح از بدن شریف وی در بعض اوقات وجواب میدهند که مراد بعود روح نه عود او است
ببدن بعد از مفارقت بلکه افاقت وتوجه اوست باین عالم وسماع صلوة وسلام امت وآن حضرت مشغول است در
برزخ باحوال ملکوت ومستغرق است در مشاهدهٔ رب العزة چنانکه در دنیا در حالت وحی میبود پس تعبیر کرده شده از افاقت
وی ازان مشاهده واستغراق برد روح چنانکه در حدیث معراج واقع شده که فاستیقظت وانا بالمسجد الحرام پس بیدار شدم
وحال آنکه من در مسجد حرام ومعراج در خواب نبود بر مذهب حق پس مراد افاقت وبر آمدن اوست از مشاهدهٔ آن عالم ونیز
حیات انبیا صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم ورد روح ببدن ایشان بعد از اذاقت موت است یکبار بجریان سنت الٰهی
وبعد ازان هیچ زمانی خالی نیست از صلوة وسلام امت ومفارقت روح در وی مرة بعد اخری مکرر داخل تعذیب ست
که واجب است تنزیه ساحت عزت وکرامت وی صلی الله علیه وسلم ازان پس باید که دائم در حیات باشد فافهم وبالله
التوفیق سخن دران ماند که این فضیلت رد سلام ازان حضرت مخصوص بزائران قبر شریف اوست مثل داخل در مجلس
که سلام گوید یا عام است مر هر کسی را که سلام فرستد چنانکه در تشهد وغیر آن وظاهر همین است الا آنکه سلام زائران را بنفس
شریف بیواسطه سماع کند ورد سلام کند وبر دیگران بواسطت ملائکه سیاحین بود چنانکه از حدیث ابی هریره در فصل
ثالث ظاهر میگردد وعنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول۔ ونیز روایت است از ابی هریره
که گفت شنیدم آن حضرت را که میفرمود۔ لا تجعلوا بیوتکم قبورا۔ نگردانید خانه هاے خود را مانند قبرها که مثل مردها دران
افتاده وخفته باشید وهیچ عبادتی ونمازی در وی نمی کرده باشید وهمچنانکه در مساجد عبادت میکنید واکتساب
انوار مینمائید چیزی ازان در خانه ها نیز میکرده باشید تا انوار وبرکات آن شامل خانه واهل خانه نیز شود وفرائض را
در مسجد بگزارید ونوافل در خانه ها کنید وگزاردن نوافل در خانه ها افضل است از کردن آن در مسجد یا مراد آن است که در خانه
مرده ها را دفن نکنید ودفن آن حضرت در خانه از خواص اوست صلی الله علیه وسلم۔ ولا تجعلوا قبری عیدا۔ ونگردانید
قبر مرا عیدگاه که اجتماع کنید بران بزینت وسرود ولهو ولعب که موجب غفلت ست چنانکه یهود ونصاری بر قبور انبیاے
خود کنند وبعض گویند که مراد آن ست که زیارت مرا مثل عید نسازید که در سالی جز یکدو بار حاضر نیائید پس این ترغیب وتنبیه است
بر کثرت زیارت وحاضر آمدن بآن درگاه عالم پناه رزقنا الله۔ وصلوا علی فان صلوتکم تبلغنی حیث کنتم۔ ودرود فرستید
بر من واندیشه مکنید از بعد مسافت زیرا که درود شما میرسد مرا هر جا که باشید نبیت در راه عشق مرحلهٔ قرب وبعد نیست ؏

می بنیت عیان ودعای فرستمت ؛ ودرینجا تسلیہ وتبشیر ست مر بعض مشتاقان را کہ اگر بسبب دوری ضروری از سعادت
قرب صوری محروم باشند باید کہ از توجہ وحضور قلبی غافل نباشند وخود را از ساحت حضور دور خیال نکنند کہ بوسیلۂ صلوۃ وسلام
در وصول آن حضرت نزدیک اند مصرع قرب جانے چو بود بعد مکانے سہل ست ؛ رواہ النسائی وعنہ قال قال رسول اللہ
وہم از ابی ہریرہ روایت است گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم رغم انف رجل ذکرت عندہ فلم یصل علی۔ خاک آلودہ شدہ
باد بینی مردے یعنے خوار باد وہلاک باد مردے کہ ذکر کردہ شوم یعنی بردہ شود نام من نزد آن مرد ودرود نفرستد
بر من ظاہر این حدیث آن ست کہ ہر بار کہ در مجلس نام آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بردہ شود درود فرستادن واجب گردد
از جہت ورود وعید بر ترک آن مگر آنکہ گویند انچہ دلیل وجوب ست لحوق وعید بعذاب آخرت ست واین وعید برغم
الانف ازان قبیل است وغایت آن دلالت بر استحباب وافضلیت است یا آنکہ میگویند در امثال این عبارت حقیقت
دعا مراد نیست بلکہ مراد نوعے از تقبیح وتوبیخ ست۔ ورغم انف رجل دخل علیہ رمضان ثم انسلخ قبل ان یغفر لہ۔ وخاک
آلودہ شدہ باد مردے کہ در آید بروے ماہ رمضان پس بگزارد این ماہ پیش از انکہ آمرزیدہ شود مر آن مرد را یعنی عبادت نکند
وقیام بحق این ماہ ننماید کہ سبب آمرزش وے گردد۔ ورغم انف رجل ادرک عندہ ابواہ الکبر او احدہما فلم یدخلاہ الجنۃ۔
وخوار باد مردے کہ دریابد نزد وے مادر وپدر وے بزرگ سالے را یا دریابد یکے از مادر وپدر پس در نیارند پدر و
مادر او را بہ بہشت یعنی نیکی نکند بایشان وبجاے نیارد حق ایشان را وحاصل نکند رضاے ایشان را تا سبب در آمدن او
بہشت را شوند۔ رواہ الترمذی۔ وعن ابی طلحۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جاء ذات یوم والبشر فی وجہہ۔
روایت ست از ابی طلحہ انصاری کہ صحابی مشہور است زوج ام انس نام او زید بن سہل وآنحضرت فرمود صلی اللہ علیہ وسلم آواز ابو طلحہ
در لشکر بہتر از صد مرد است آمد آن حضرت روزے یعنی پیش یاران خود وحال آنکہ اثر خوشحالی وتازگی وکشادگی در روے
مبارک بود۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ انہ جاءنی جبرئیل۔ بدرستی کہ شان این ست کہ آمد مرا جبرئیل فقال پس گفت جبرئیل ان ربک
یقول۔ بدرستی کہ پروردگار تو میگوید۔ اما یرضیک۔ آیا راضی نمی سازد ترا۔ یا محمد ان لا یصلی علیک احد من امتک
الا صلیت علیہ عشرا ولا یسلم علیک احد من امتک الا سلمت علیہ عشرا۔ این کہ صلوۃ نفرستد بر تو ہیچ یکے از امت تو مگر
کہ صلوۃ بفرستم من بر وے دہ بار وسلام نفرستد بر تو ہیچ یکے از امت تو مگر کہ سلام بفرستم بر وے دہ بار رضا وخوشحالی
آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ازین بشارت یا بجہت شرافت قدر وبزرگی اوست نزد خداوند سبحانہ یا بجہت حصول
ثواب مر امت را کہ غایت حرص وخواہش آن حضرت طلب خیر است براے ایشان۔ رواہ النسائی والدارمی
وعن ابی بن کعب قال قلت۔ روایت است از ابی بن کعب کہ از عظماے صحابہ است واحوال شریف وے
در موضع دیگر نوشتہ شدہ است گفت گفتم۔ یا رسول اللہ انی اکثر الصلوۃ علیک۔ بدرستی کہ من بسیار میفرستم
درود را بر تو یعنی میخواہم کہ بسیار فرستم۔ فکم اجعل لک من صلوتی۔ پس چہ مقدار از زمان بگردانم ومعین سازم براے تو

یعنی براے درود فرستادن بر تو از صلوة خود یا مراد آن ست کہ درود بسیار میفرستم ولیکن میخواہم کہ آن را عددے معین
و وقتے معین سازم و شیخ ابن حجر در شرح خود گفتہ کہ مراد از صلوة دعا ست یعنی من زمان معین دارم کہ در ان براے
نفس خود دعا می کنم میخواہم کہ درود بر تو فرستم و بسیار فرستم چہ مقدار از ان زمان براے درود فرستادن بر تو صرف کنم پس
حضرت صلی اللہ علیہ وسلم باختیار او گذاشت و فرمود ہر چند بیشتر کنی بہتر۔ فقال پس فرمود۔ ماشئت۔ ہر مقداری کہ میخواہی
از زمان صلوة خود بر درود صرف کن۔ قلت الربع۔ ابی بن کعب میگوید گفتم من کہ چہار یک از زمان صلوة خود صرف
کنم بر درود۔ قال ماشئت۔ گفت آنحضرت ہر چہ میخواہی بکن اگر ربع میخواہی ربع بکن۔ فان زدت فهو خیر لک۔ پس
اگر زیادہ کنی از ربع بہتر ست مر ترا۔ قلت النصف۔ گفتم نصف زمان را بگردانم براے درود۔ قال ماشئت۔
گفت آنحضرت ہر چہ میخواہی نصف کن اگر نصف میخواہی۔ فان زدت فهو خیر لک۔ پس اگر زیادہ کنی بہتر است مر ترا۔
قلت فالثلثین۔ گفتم پس دو ثلث زمان را بگردانم براے درود۔ قال ماشئت فان زدت فهو خیر لک قلت اجعل لک
صلوتی کلها۔ گفتم بگردانم براے تو زمان دعاے خود را ہمہ۔ قال اذا تکفی همک ویکفر لک ذنبک۔ گفت آنحضرت
آنگاہ کہ ہمہ زمان خود را براے صلوة من میگردانی کفایت کردہ می شود و بر آوردہ می شود ہمہ مقصودہاے تو دینی و دنیاوی
و پوشیدہ میشود براے تو ہمہ گناہان تو ظاہر و باطن و اول و آخر۔ رواہ الترمذی۔ و سبب انجاح مرام در صلوة بر حضرت
سید انام علیہ الصلوة والسلام آن ست کہ چون بندہ سوال طلب و رغبت خود در محاب و مرضی خدا و رسول خدا صرف کرد
بصدق و اخلاص آن را بر محاب و مطالب نفس خود ایثار نمود لاجرم مستحق جزاے کامل و قابل فیض خاص و مستوجب کفایت
جمیع مہمات گشت من کان للہ کان اللہ لہ من شغلہ ذکری عن مسئلتی الحدیث و من یتق اللہ یجعل لہ مخرجا الآیۃ نیز دلیل آن ست چون شیخ
اجل اکرم عبد الوہاب متقی رحمۃ اللہ علیہ این مسکین را بزیارت مدینہ مطیبہ وداع می کرد فرمود بدانید و آگاہ باشید کہ درین
راہ ہیچ عبادتے بعد از اداے فرائض چون صلوة بر حضرت سید کائنات صلی اللہ علیہ وسلم نیست باید کہ تمامہ اوقات
خود را صرف آن کنید و بچیزے دیگر نپردازید عرض کردہ شد کہ آن را عددے معین ہم باشد فرمود اینجا تعیین عدد نیست
چندان بخوانید کہ بدان رطب اللسان شوید و برنگ او رنگین شوید و در ان مستغرق گردید وعن فضالة۔ بفتح فا۔ بن
عبید۔ بضم عین و فتح با ابو محمد انصاری اوسی صحابی ست اول مشاہد وے احد ست و بیعت کردہ تحت الشجرة و حاضر شد
خیبر را انتقال کرد بشام و ساکن شد دمشق را و والی شد قضاے دمشق را براے معاویہ در زمان خروج او بصفین وفات یافت سنة
ثلث و خمسین بر قول اصح۔ قال بینا رسول اللہ۔ گفت فضالہ در اثناے آنکہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قاعد نشستہ بود۔ اذ
دخل رجل فصلی۔ ناگاہ در آمد مردے پس نماز بگزارد آن مرد۔ فقال۔ پس گفت آن مرد بعد از نماز۔ اللهم اغفر لی وارحمنی
فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم عجلت ایها المصلی۔ شتابی کردی اے مصلی کہ دعا کردی پیش از حمد خدا
و صلوة بر من۔ اذا صلیت فقعدت۔ چون نماز بگزاری پس نشینی بعد از نماز احتمال دارد کہ مراد قعدہ نماز باشد یا نشستن

بعد از فراغ از نماز برائے دعا و این اظہر و اوفق است بسیاق حدیث۔ فاحمد اللہ بما ہو اہلہ۔ پس ثنا گو بر خدا بچیزے کہ وی تعالیٰ
اہل آن ست از صفات کمال۔ وصل علی۔ و درود فرست بر من۔ ثم ادعہ۔ پس تر دعا کن خدا را و درخواست کن از وے
ہر چہ میخواہی تعلیم کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن مرد را ادب دعا کہ پیش از دعا حمد و صلوۃ باید گفت بعد از ان دعا کرد و از
احادیث دیگر معلوم شدہ است کہ بعد از دعا نیز حمد باید گفت و درود فرستاد۔ قال۔ گفت فضالہ بن عبید کہ راوی حدیث ست
ثم صلی رجل آخر بعد ذلک۔ پستر نماز گزارد مردے دیگر بعد از مرد نخستین۔ فحمد اللہ وصلی علی النبی۔ پس حمد گفت این مرد خدا را
عزوجل و درود فرستاد بر پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقال لہ النبی۔ پس گفت مر این مرد را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ایہا المصلی
ادع تجب۔ ای مصلی دعا کن ہر چہ خواہی اجابت کردہ میشوی و قبول کردہ میشود دعاے تو۔ رواہ الترمذی و روے ابوداؤد
والنسائی نحوہ وعن عبداللہ ابن مسعودؓ قال کنت اصلی والنبی۔ گفت ابن مسعود بودم من کہ نماز میکردم و پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم حاضر۔ حاضر بود و در بعض نسخ مصححہ لفظ حاضر موجود است و در بعض نسخ لفظ حاضر کہ موجود نیست مقدر و مراد ست
وابوبکر و عمر معہ۔ و ابوبکر و عمر رضی اللہ عنہما نیز با آن حضرت حاضر بودند۔ فلما جلست بدأت بالثناء علی اللہ۔ پس ہر گاہ کہ نشستم بعد از
گزاردن نماز آغاز کردم بحمد و ثنا بر خداے عزوجل۔ ثم الصلوۃ علی النبی۔ پستر ابتدا کردم بدرود بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ثم دعوت
لنفسی۔ پستر دعا کردم برائے خود۔ فقال النبی۔ پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم سل تعطہ سل تعطہ۔ سوال کن دادہ می شوی
سوال کن دادہ می شوی ہر چہ میخواہی و می طلبی این کلمہ را مکرر فرمود بقصد تاکید و طلب مزید۔ رواہ الترمذی

الفصل الثالث ۔ عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من سرہ ان یکتال بالمکیال الاوفی
یکتال بفتح یا و ضم آن ہر دو تصحیح کردہ اند بر وجہ اول معنی این می شود کسے کہ شاد میگرداند او را کہ پیمایند ثواب را او بر وجہ ثانے
پیمودہ شود برائے او ثواب بہ پیمانہ تمام تر و رسان تر یعنی کسے کہ میخواہد کہ حاصل گردد مراد او بر وجہ اتم و اکمل۔ اذا صلی
علینا اہل البیت فلیقل۔ چون صلوۃ لفرستد بر ما کہ اہل بیت نبوت و کرامت ایم پس باید کہ بگوید این چنین درود لفرستد
کہ۔ اللہم صل علی محمد النبی الامی وازواجہ امہات المومنین وذریتہ واہل بیتہ کما صلیت علی ابراہیم انک حمید مجید امی لقب خاص
آن حضرت ست کہ مذکور است در توریت و انجیل و سائر کتب سماویہ و امی در لغت کسے را گویند کہ خواندن و نوشتن نداند
در مکتب نرفتہ و از کسے نیاموختہ منسوب بام یعنی ہمچنانکہ از شکم مادر برآمدہ است نظم نگار من کہ بمکتب نرفت و خط
ننوشت ٭ بغمزہ مسئلہ آموز صد مدرس شد ٭ تیمیے کہ ناکردہ قرآن درست ٭ کتب خانہ چند ملت بشست ٭ بہ تعلیم آداب
او را چہ حاجت ٭ کہ او خود ز آغاز آمد مؤدب ٭ و آن حضرت را باوجود صحت این معنی امی نسبت بام القرے کہ نام مکہ
معظمہ است نیز میگویند یا نسبت بام الکتاب کہ نام لوح محفوظ است در مکتب ملکوت سبق ادبنی ربی میخوانند صلی اللہ علیہ
النبی الامی و آلہ وسلم۔ رواہ ابوداؤد۔ وعن علی رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم البخیل الذی
من ذکرت عندہ فلم یصل علے۔ بخیل سخت و تمام در بخل کسے ست کہ ذکر کردہ شوم من و بردہ شود نام من نزد وے

پس درود نفرستد بر من یعنی آن نہ بخیل است کہ مال خود را با وجود میل طبیعت و حکم جبلت از خود جدا نتوان کرد بخیل ازین ذری گزرد کہ بحکم کسل و غفلت یک کلمہ بنام آن سرورنمی تواند از نفس خود بیرون آورد و ادائے حق و شکر نعمت گذار د و داد محبت داد جائے آن ست کہ جانہا فدائے او کنند چہ جائے یک کلمہ کہ بنام وے بر زبان آرند شعر مرحبا ای پیک مشتاقان بدہ پیغام دوست تا کنم جان از سر رغبت فدائے نام دوست ۔ رواہ الترمذی و رواہ احمد عن الحسین بن علی رضی اللہ عنہما ۔ قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح غریب ۔ معانی این الفاظ و توجیہ اجتماع این صفات در حدیث واحد در مقدمہ معلوم شد فتذکرہ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی علی عند قبری سمعتہ ۔ کسے کہ درود بفرستد بر من نزد قبر من می شنوم من صلوٰۃ او را ۔ ومن صلی علی نائیا ابلغتہ ۔ و کسے کہ درود بفرستد بر من از دور رسانیدہ شود در حضور قبر رسانیدہ شود صلوٰۃ او مرا کہ ملائکہ سیاحین میرسانند و بر ہر تقدیر رد سلام میکنم و جواب سلام وے میگویم ازینجا میتوان دانست کہ سلام بر آن حضرت چہ تفضیلت دارد و سلام گوئیندہ بر آن حضرت را خصوصا بسیار گوئیندہ را چہ شرف است اگر سلام تمام عمر را یک جواب آید سعادت است چہ جائے آنکہ ہر سلام را جواب بشنود بیت بہر سلام مکن رنجہ در جواب آن لب ہا کہ صد سلام مرا بس یکے جواب از تو ۔ رواہ البیہقی فی شعب الایمان وعن عبد اللہ بن عمرو قال من صلی علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم واحدۃ صلی اللہ علیہ وملائکتہ سبعین صلوٰۃ ۔ عبد اللہ بن عمرو گفت کسے کہ درود بفرستد بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم یک درود فرستد خدائے تعالے بروے و فرشتگان وے ہفتاد درود و این قول عبد اللہ بن عمرو است اما از حضرت شنیدہ گفتہ است چہ ثواب اعمال وے و کمیت و کیفیت جز بشنیدن از حضرت نبوت نتوان گفت پس حدیث موقوف اینجا حکم مرفوع دارد چنانکہ در مقدمہ گذشت ۔ رواہ احمد وعن رویفع بضم را و فتح واو و سکون یا و کسر فا صحابی ست ۔ بن ثابت ۔ انصاری معدود است در مصریین امیر گردانید او را معویہ بر طرابلس پس غزا کرد افریقیہ را سنہ سبع واربعین ومات برقہ وقیل بالشام سنہ ست وخمسین وست از اہل مصر روایت میکند ۔ ان رسول اللہ ۔ کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال ۔ گفت ۔ من صلی علی محمد ۔ کسے کہ درود فرستد بر محمد ۔ وقال ۔ و بگوید ۔ اللہم انزلہ المقعد المقرب عندک یوم القیمۃ ۔ خداوندا فرود آر محمد را در جائے نشستگاہ کہ نزدیک گردانیدہ شدہ ست نزد تو روز قیامت ۔ وجبت لہ شفاعتی ۔ واجب می گردد مر او را شفاعت من اگرچہ شفاعت آن حضرت ثابت است مر تمامہ مسلمانان را اما گوئیندہ این درود را باین صیغہ واجب و متحتم است و شفاعتے خاص و در جتے مخصوص است و ران چنانکہ در زائران قبر شریف وارد شدہ است ۔ رواہ احمد ۔ وعن عبد الرحمن بن عوف قال خرج رسول اللہ ۔ بیرون آمد پیغمبر خدا ۔ صلی اللہ علیہ وسلم حتے دخل نخلا ۔ تا آنکہ در آمد درختان خرما را ۔ فسجد ۔ پس سجدہ کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ۔ فاطال السجود ۔ پس دراز کرد سجدہ را ۔ حتی خشیت ان یکون اللہ تعالے قد توفاہ ۔ تا آنکہ ترسیدم من کہ باشد خدائے تعالے کہ بتحقیق میرانیدہ است آن حضرت را ۔ قال فجئت انظر ۔

گفت عبد الرحمن بن عوف پس آمدم و رحالتے کہ نگاہ میکنم - فرفع رأسہ - پس برداشت سر خود را - فقال - پس فرمود - مالک - چہ شدہ است ترا و چہ میکنی تو - فذکرت ذالک لہ - پس ذکر کردم من و گفتم حالت خشیت خود را اگر میرا شدہ است اور ا خدائے تعالے - قال فقال ان جبرئیل علیہ السلام قال - پس گفت آں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ جبرئیل گفت مرا - الا ابشرک ان اللہ عزوجل یقول لک - آیا بشارت ندہم ترا کہ بتحقیق خدای عزوجل میگوید ترا - من صلی علیک صلوۃ صلیت علیہ - کسے کہ درود فرستد بر تو صلوۃ فرستم بر وے - ومن سلم علیک سلمت علیہ - و کسے کہ سلام فرستد بر تو سلام فرستم بر وے - رواہ احمد - وعن عمر بن الخطاب - رضی اللہ عنہ - قال - گفت عمر - ان الدعاء موقوف بین السماء والارض - بدرستی کہ دعا ایستادہ گرداندہ میشود میان آسمان و زمین یعنی - لا یصعد منہ شیء - بالا نمیرود و بالا بردہ نمی شود از آں دعا چیزے - حتی تصلی علی نبیک - تا آنکہ درود میفرستی بر پیغمبر خود یعنی اجابت و قبول دعا موقوف بر درود فرستادن است و درود خود مستجاب و مقبول و مصعد قبول واصل و موصول است بطفیل و توسل وے نیز دعا محل قبول میرسد شعر سور مسکین ہوسے داشت کہ در کعبہ رسد دست در پائے کبوتر زد و ناگاہ رسید رواہ الترمذی

باب الدعاء فی التشہد

در کتب فقہ مذکور است کہ بعد از خواندن التحیات و درود دعا کند بہر چہ خوش آید او را بعد از آنکہ مشابہ کلام ناس نباشد بسوال و طلب آں از ایشان ممکن نبود و سابقا در باب تشہد از حدیث ابن مسعود گذشت کہ ثم لیتخیر من الدعاء اعجبہ الیہ - و ادعیہ مخصوص از آں حضرت نیز آمدہ و مانا کہ مراد اعجب از ہمیں ادعیہ ماثورہ خواہد بود و بالجملہ توسل و تمسک باین ادعیہ اولے و افضل و اکمل است از جہت بودن آنہا تمام تر و جامع تر مر مقاصد دنیا و آخرت را و باللہ التوفیق

الفصل الاول عن عائشۃ - رضی اللہ عنہا - قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یدعو فی الصلوۃ - بود آں حضرت کہ دعا می کرد در نماز یعنی بعد از تشہد - یقول - میگفت - اللہم انی اعوذ بک من عذاب القبر - خداوندا پناہ میجویم بتو از عذاب کہ در گور بود و بیان آں بتفصیل در اول کتاب در باب اثبات عذاب قبر گذشت - واعوذ بک من فتنۃ المسیح الدجال - و پناہ میجویم بتو از ابتلاء و آزمایش مسیح دجال کہ در آخر زمان برآید و دعوی خدائی کند و باستدراج خوارق عادت بر دست وے ظاہر گردد و مردم را گمراہ گرداند و تفصیل این احوال در اواخر کتاب در باب علامات الساعۃ بیاید و مسیح اسم مشترک است اطلاق کردہ می شود بر دجال علیہ اللعنۃ و بر عیسے علیہ السلام و لیکن چون مطلق واقع شود مراد عیسے علیہ السلام افتد و نزد ارادہ آں ملعون مقید گردانند بدجال چنانکہ درین حدیث واقع شدہ است و وجہ تسمیہ وے و حضرت عیسے علیہ السلام باین نام و آنچہ متعلق ست بداں در محلش بیاید انشاء اللہ تعالے - واعوذ بک من فتنۃ المحیا والممات - و پناہ میجویم بتو از ابتلائے حالت زندگانی و مردن و مراد بفتنہ محیا آنچہ موجب زیغ و زلل و میل و انحراف

گردد از راہ راست و ثبات بر دین اسلام و تحصیل مرضیات حق از انواع بلاء و محن و اسباب ضلالت و بطالت و بفتنہ
ممات وسوسۂ شیطان در حالت نزع و سوال منکر و نکیر و اگر وسوسۂ شیطان را داخل فتنۂ محیا دارند فتنۂ ممات مخصوص
بفتنۂ قبر نیز وجہے دارد۔ اللہم انی اعوذ بک من الماثم۔ خداوندا من پناہ میجویم بتو از گناہ و از امرے کہ سبب وقوع
در اثم گردد۔ والمغرم۔ و از وام کہ برگردن نشیند و اداے آن دشوار افتد یا در معصیت کنند اما اگر در طاعت و کار خیر
کنند و از وفاے آن عاجز نباید آن محل استعاذت نیست و با وجود آن امر دین بے صعوبتے نیست شاید کہ میرد
و در شدہ وفا بدان نکنند و گرفتار بماند و چون آن حضرت استعاذت می کرد از وام و در نظر ظاہر کار آن آسان مینماید
فقال لہ قائل۔ پس گفت مر آن حضرت را گویندہ از صحابہ۔ ما اکثر ما تستعیذ من المغرم۔ عجب بسیار است استعاذۂ
تو از وام۔ فقال۔ پس بیان کرد آن حضرت قباحت وام و شناعت آن را و گفت۔ ان الرجل اذا غرم حدث۔
بدرستی کہ مرد چون وام دار می شود سخن میکند با مردم از احوال و معاملت خود و اظہار فقر و فاقہ تا دین مدہند یا در تمہید عذر
خود در تقصیر اداے آن در ماضی۔ فکذب۔ پس دروغ میگوید و معنی اخیر مناسب تر است بقول وے۔ و وعد فاخلف
و وعدہ میکند بوفاے آن در مستقبل پس خلاف وعدہ میکند۔ متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا فرغ احدکم من التشہد الآخر۔ گفت آن حضرت چون فارغ گردد یکے از شما از تشہد
پسین۔ فلیتعوذ باللہ من اربع۔ پس باید کہ پناہ جوید بخدا از چہار چیز۔ من عذاب جہنم ومن عذاب القبر ومن فتنۃ المحیا والممات
ومن شر المسیح الدجال رواہ مسلم۔ وعن ابن عباس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یعلمہم ہذا الدعاء کما یعلمہم السورۃ
من القرآن۔ روایت است از ابن عباس کہ آن حضرت می آموزانید صحابہ را این دعا را چنانچہ می آموزانید سورۂ از
قرآن را بتاکید و اہتمام و امر بخواندن و تعہد بحفظ آن۔ یقول قولوا۔ میگفت بگوئید۔ اللہم انی اعوذ بک من عذاب جہنم واعوذ
بک من عذاب القبر واعوذ بک من فتنۃ المسیح الدجال واعوذ بک من فتنۃ المحیا والممات رواہ مسلم۔ وعن ابی بکر الصدیق
رضی اللہ عنہ قال قلت یا رسول اللہ علمنی دعاء ادعو بہ فی صلوتی۔ ابوبکر صدیق با آن حضرت عرض داشت کہ بیاموزان
مرا اے پیغمبر خدا دعاے کہ دعا کنم بآن در نماز خود یعنی بعد از تشہد اخیر و فہم این قید بجہت آنکہ دعائے کہ متعارف و مقرر
بود خواندن آن در نماز درین محل بود۔ قال قل۔ گفت آن حضرت بصدیق بگو و بخوان این دعا را۔ اللہم انی ظلمت
نفسی ظلما کثیرا۔ خداوندا بتحقیق من ستم کردہ ام بر نفس خود ستم کردنی بسیار در اکثر روایات کثیرا بثاے مثلثہ است و در بعض
روایات مسلم کبیرا بموحدہ آمدہ و امام نووی در اذکار گفتہ کہ اگر خواند این ہر دو را جمع کند بہتر باشد۔ ولا یغفر الذنوب
الا انت۔ و نمی آمرزد ہمہ گناہان بندگان را ہیچ کس مگر تو۔ فاغفر لی مغفرۃ من عندک پس بیامرز مرا آمرزیدنی خاص
از نزد تو۔ وارحمنی۔ و رحمت و مہربانی کن مرا۔ انک انت الغفور الرحیم۔ بدرستی کہ توئی آمرزندۂ گناہان و مہربانی کنندہ
بر بندگان۔ متفق علیہ۔ وعن عامر بن سعد عن ابیہ۔ روایت میکند عامر بن سعد بن ابی وقاص کہ تابعے

ثقہ است شنید پدر خود را و عثمان و عائشہ را و شنید از وے زہری و غیرہ روایت میکند از پدر خود۔ قال۔ گفت
سعد کنت اری رسول اللہ۔ بودم من کہ میدیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یسلم عن یمینہ و عن یسارہ۔ سلام میداد
از جانب راست و از جانب چپ حتی اری بیاض خدہ۔ تا آنکہ میدیدم من سفیدی رخسار مبارک او را یعنی مقدار
روئے در سلام می گردانید کہ رخسار روشن او دیدہ می شد زہے سعادت کسے کہ در پہلوئے او می بود بیت
کاشکے اندر نمازم جا شود پہلوئے تو ۔ تا بتقریب سلام افتد نظر بر روئے تو۔ رواہ مسلم۔ وعن سمرۃ
بفتح سین وضم میم صحابی مشہور احوال او در مواضع دیگر نوشتہ شدہ۔ بن جندب۔ بضم جیم و دال و فتح دال نیز آمدہ۔ قال
کان رسول اللہ۔ گفت سمرہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلی صلوۃ۔ چون می گزارد نماز را۔ اقبل علینا بوجہہ۔ توجہ
می کرد برابر روئے مبارک خود یعنی در حال سلام دادن بیکے از دو جانب راست یا چپ و اقرب آن ست کہ مراد بعد از
سلام باشد چہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعد از سلام و فراغ از نماز گاہے بر میگشت بجانب دست راست و گاہے
بدست چپ چنانکہ در احادیث بیاید و گاہے روئے بجانب قوم و پشت بسوئے قبلہ نیز می نشست۔ رواہ البخاری۔
وعن انس قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم ینصرف عن یمینہ۔ بود آنحضرت کہ بر میگشت از نماز از جانب دست راست خود
رواہ مسلم۔ وعن عبد اللہ بن مسعود قال۔ گفت ابن مسعود لا یجعل احدکم للشیطان شیئا من صلوتہ۔ باید کہ نگرداند
یکے از شما شیطان را نصیبے از نماز خود و بیان کرد آن را بقول خود۔ یری ان حقا علیہ ان لا ینصرف الا عن یمینہ۔
بداند و اعتقاد کند یا گمان برد کہ حق است و لازم ست بر وے کہ بر نگردد از نماز مگر از جانب دست راست خود یرے
بفتح یا و ضم آن ہر دو روایت ست بفتح بمعنی علم و بضم بمعنی ظن۔ لقد رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کثیرا ینصرف عن یسارہ
ہر آئینہ بتحقیق دیدم من آن حضرت را بسیار کہ بر میگشت از جانب چپ خود۔ متفق علیہ۔ حاصل مقام آنکہ آن حضرت بعد از
سلام دادن گاہے بر می گشت از جانب یمین و می نشست بجانب یسار و در بیشتر احوال این چنین بود کہ سلام میداد
و دعا می خواند و بجانب حجرہ شریف کہ در جانب یسار است میرفت و گاہے برعکس این می کرد از جانب یسار بر میگشت
و بر جانب یمین می نشست و اول را بر عزیمت حمل کردہ اند کہ در روئے تیامن است و فعل آن حضرت در اکثر احوال این چنین بود و لیکن
ابن مسعود مے گوید کہ ثانی اگرچہ رخصت است و کم بود اما درثبت اعتقاد وجوب نباید گرفت و از ترخیص شارع اعراض نباید نمود
کہ در حدیث آمدہ است کہ حق تعالے دوست میدارد کہ عمل کردہ شود برخصتہای او چنانکہ دوست میدارد کہ عمل کردہ شود بعزیمتہای
او و شافعیہ ازین دو حدیث اخذ کردہ اند کہ مصلی را باید کہ برگردد بصورت حاجت خود اگر حاجت او بجانب یمین است چنانکہ
منزل او در انجانب است یا کارے دارد بآن جانب بجانب یمین برگردد و اگر بجانب چپ ست بجانب چپ برگردد و از
امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ نیز ہمچنین مروی ست و باز گاہے آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مستقبل قوم نیز می نشست
و روئے بجانب ایشان می کرد و پشت بسوئے قبلہ اگر کارے میداشت با ایشان و خطابے میکرد و سخنے میگفت چنانکہ

در حدیث سابق گذشت اذا صلی صلوٰۃ اقبل علینا بوجہہٖ و در حدیث بخاری و مسلم آمدہ است کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
چون فارغ میشد از نماز بامداد استقبال می کرد بوجہ شریف خود اصحاب را و می گفت آیا دیدہ است ہیچ یکے از شما
خوابے طلب می کرد خوابے را کہ در وے بشارت بفتح مکہ بیود و غیر این احادیث دیگر نیز ظاہر در این معنے ست فتدبر۔
وعن البراء قال کنا اذا صلینا خلف رسول اللہ۔ گفت براء بن عازب رضی اللہ عنہ بودیم ما چون نماز میکردیم
در پس پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم احببنا ان نکون عن یمینہ۔ دوست میداشتیم کہ باشیم در جانب راست آنحضرت
یقبل علینا بوجہہ۔ کہ اقبال و توجہ آرد بر ما بروئے مبارک خود در وقت سلام دادن یعنی در سلام اول یعنی پیشتر از آن کہ
روے بجانب چپ کند نظر شریف بجانب ما افتد و اول بمشاہدۂ جمال وے مستسعد شویم و بخطاب کریم وے
مشرف گردیم و اقتباس انوار و استمداد اسرار از مواجہت شریف او نمائیم خصوصا در وقت رجوع وے از جناب
حق و انصراف از صلوٰۃ کہ قرۃ العین و محل نہایت شہود و وقت نہایت قرب اوست صلی اللہ علیہ وسلم و این یکے
از وجوہ فضیلت ایستادن ست در جانب یمین امام و سر آنکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم امر میکرد بزرگان صحابہ را کہ
نزدیک بوے بایستند۔ قال فسمعتہ۔ گفت براء بن عازب پس شنیدم آن حضرت را یقول۔ میگفت آنحضرت
بعد از سلام در دعائے کہ می کرد۔ رب قنی عذابک۔ خداوندا نگاہ دار مرا از عذاب خود۔ یوم تبعث او تجمع عبادک
روز قیامت کہ برمی انگیزی یا جمع میکنی بندگان خود را و تجمع شک راوی ست کہ تبعث گفتہ یا تجمع از اینجا معلوم میشود
کہ بندگان خاص و مقربان درگاہ از عذاب وے می ترسند و برحمت وے پناہ میجویند و این براے تعلیم امت ست
کہ از ادب درگاہ آگاہ باشند۔ رواہ مسلم وعن ام سلمۃ قالت ان النساء فی عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
کن اذا سلمن من المکتوبۃ قمن۔ گفت ام سلمہ کہ زنان در زمان آنحضرت چون سلام میدادند از نماز فرض برمیخاستند
و میرفتند پیش از مردان۔ و ثبت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ومن صلی من الرجال ما شاء اللہ۔ و بر جاے خود
می بود آن حضرت و ہر کہ نماز گزاردہ بود از مردان تا زمانے کہ خواستہ بود خدا پس گاہے ہمین قدر می نشست
کہ می گفت اللہم انت السلام ومنک السلام الی آخرہ و گاہے بقدرے می نشست و دعا می کرد و قرآن میخواند و تبلیغ
احکام میکرد و گاہے می نشست در مصلاے خود تا برآمدن آفتاب بنابر اختلاف احوال و مقتضیات آن۔ فاذا
قام رسول اللہ۔ پس چون می ایستاد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قام الرجال۔ می ایستادند مردان۔ رواہ البخاری مذکر
حدیث جابر بن سمرۃ فی باب الضحک انشاء اللہ تعالےٰ۔ و سر انجام ست کہ ذکر کنیم حدیث جابر بن سمرہ را کہ دروے
ذکر نشستن آن حضرت است بعد از نماز بامداد تا برآمدن آفتاب در باب ضحک کہ ذکر ضحک آنحضرت نیز در وے واقع ست
ومؤلف ذکر آن حدیث را دران باب مناسب تر دید

الفصل الثانی عن معاذ بن جبل قال اخذ بیدی رسول اللہ۔ گفت معاذ بن جبل گرفت دست مرا

پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقال انی لاحبک یا معاذ۔ پس گفت آن حضرت بدرستی کہ من ہر آئینہ دوست میدارم ترا ای معاذ
فقلت وانا احبک۔ پس گفتم ومن دوست میدارم ترا۔ یا رسول اللہ قال فلا تدع ان تقول فی دبر کل صلوۃ گفت آنحضرت
پس ترک مکن این را کہ گوئی در پس ہر نماز این دعا را ظاہر از ایراد این حدیث در باب الدعاء فی التشہد خواندن اوست بعد
از التحیات پیش از سلام و از کتاب سفر السعادت معلوم میشود کہ خواندن او بعد از فراغ از نماز بود۔ رب اعنی علی ذکرک
وشکرک وحسن عبادتک۔ ای پروردگار من یاری دہ مرا بر یاد کردن تو وسپاس داشتن تو ونیک کردن عبادت تو بجا
آوردن آن بصفت شہود ومراقبہ کہ الاحسان ان تعبد ربک کانک تراہ الحدیث۔ رواہ احمد وابو داؤد والنسائی الا ان
ابا داؤد ولم یذکر۔ لیکن ابو داؤد ذکر نکردہ است این کلمہ را کہ۔ قال معاذ وانا احبک۔ واین حدیث مسلسل است
باین فعل اخذ بیدی ویقول انا احبک وبکاتب حروف نیز از قبل بعضے از علمائے یمن رسیدہ است والحمد للہ علی ذلک
وعن عبد اللہ بن مسعود ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یسلم عن یمینہ بود آن حضرت کہ سلام میداد از راستائے
خود ومیگفت۔ السلام علیکم ورحمۃ اللہ حتے یری بیاض خدہ الایمن۔ تا آنکہ دیدہ می شد سفیدی رخسار راست وے۔
وعن یسارہ۔ وسلام میداد از چپائے خود ومیگفت۔ السلام علیکم ورحمۃ اللہ حتی یرے بیاض خدہ الایسر۔ تا آنکہ دیدہ
می شد سفیدی رخسار چپ وے۔ رواہ ابو داؤد والترمذی والنسائی ولم یذکر الترمذی۔ وذکر نکردہ است ترمذی
این کلمہ را۔ حتی یرے بیاض خدہ۔ نہ در ایمن ونہ در الیسر وہمین مقدار آوردہ کان یسلم عن یمینہ السلام علیکم ورحمۃ اللہ
وہمچنین در جانب دیگر واین ائمہ این حدیث را از عبد اللہ بن مسعود روایت کردہ اند۔ ورواہ ابن ماجۃ عن عمار بن یاسر
وروایت کردہ است او را ابن ماجہ از عمار بن یاسر ومعلوم نشد کہ ابن ماجہ موافق ابو داؤد والنسائی ست در ذکر حتے
یرے بیاض خدہ یا با ترمذی ست در عدم ذکر آن وہو الظاہر۔ وعن عبد اللہ بن مسعود قال کان اکثر انصراف النبی۔
گفت ابن مسعود بود بیشتر برگشتن پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم من صلوتہ۔ از نماز خود۔ الے شقہ الایسر الے حجرتہ۔ بسوے
پہلوے چپ خود بجانب حجرۂ خود کہ بجانب الیسر مسجد بود۔ رواہ فی شرح السنۃ وعن عطاء الخراسانی عن المغیرۃ
قال قال رسول اللہ۔ روایت ست از عطائے خراسانی کہ از مشاہیر تابعین است وبلخی ست ولادت یافت سنہ خمسین
ووفات یافت سنہ خمس وثلثین ومائۃ ابو حاتم گفت ثقہ است ونسائی گفتہ لا باس بہ روایت کرد از وے مالک و
معمر از مغیرہ بن شعبہ کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لا یصلی الامام فی الموضع الذی صلی فیہ حتی یتحول نگزارد
امام جائے کہ گزاردہ است در وے تا آنکہ برگردد وانتقال کند از جائے خود بجائے دیگر وگفتہ اند کہ این حکم مخصوص
بامام نیست بلکہ شامل ست مقتدیان را نیز ووجہ تحول در امام آن ست کہ توہم نکند کسے کہ ہنوز در نماز فرض ست وبعض گویند
کہ وجہ تحول آن ست کہ تا گواہی دہند ہر دو موضع بعبادت وبعض گویند اظہار تکثیر عبادت وبعض گویند تاخیر رتبہ نفل از رتبہ
فرض واین وجوہ شامل امام مقتدیان وتمامہ مصلیان ست باید کہ نفل در جائے فرض نگزارند۔ رواہ ابو داؤد وقال

رب اعنی علی ذکرک وشکرک وحسن عبادتک

عطاء الخراسانی لم یدرک المغیرۃ۔ وگفت ابوداؤد عطاے خراسانی در نیافتہ وندیدہ است مغیرہ را پس این حدیث متصل
نباشد زیراکہ فوت مغیرہ بن شعبہ سنہ خمسین ست وولادت عطاے خراسانی درسنہ خمسین ست پس حدیث منقطع ست
وعن انس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم حضہم علی الصلوٰۃ ونہاہم ان ینصرفوا قبل انصرافہ من الصلوٰۃ۔ روایت ست از انس
کہ آن حضرت برانگیخت وبرغلانید صحابہ را بر نماز یعنی تاکید وترغیب کرد بر محافظت واداے آن وسیاق حدیث دلالت کہ
مراد مبادرت ومسارعت بجماعت وادراک تکبیرہ اولی باشد باآن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ونہی کرد ازین کہ برگردند پیش از برگشتن وے
صلی اللہ علیہ وسلم از نماز خود چنانکہ پیشتر از حضرت سلام بدہند واز نماز برآیند یا بعد از سلام دادن پیشتر ازان کہ آن حضرت
برخیزد برخیزند وبروند ومنتظر ذکر ودعا نہ نشینند ونہی بر معنی اول تحریمی ست وبر ثانی تنزیہی ست۔ رواہ ابوداؤد۔
الفصل الثالث۔ عن شداد۔ بفتح شین وتشدید دال۔ بن اوس۔ بفتح ہمزہ وسکون واو وکنیت
او ابو یعلی ست برادرزادۂ حسان بن ثابت او را وپدر او را صحبت است نزول کرد بہ بیت المقدس معدود ست از اہل شام
ابوالدرداء گفت کہ شداد دادہ شدہ است علم را وحلم را۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول فی صلوٰتہ۔ بود آنحضرت
کہ می گفت در نماز خود یعنی در آخر نماز در تشہد یا بعد از سلام عقیب صلوٰۃ ودر روایت احمد آمدہ۔ فیہا او فی دبرہا۔ یعنی
میگفت در نماز یا بعد از نماز ومؤلف این را در باب دعا بعد از تشہد آوردہ تدبر۔ اللہم انی اسألک الثبات فی الامر خداوندا
من سوال میکنم ترا ومیخواہم از تو استقامت وپابرجا بودن در کار دین۔ والعزیمۃ علی الرشد۔ وہمت وآہنگ بر رشد
وراہ راست ورشاد بر راہ بودن وبرہ شدن خلاف غی۔ واسألک شکر نعمتک۔ وسوال می کنم ترا توفیق شکر نعمت تو
کہ سبب مزید نعمت وحفظ اوست از ہلاک وزوال۔ وحسن عبادتک۔ وخوبی ونیکوئی عبادت ترا۔ واسألک قلبا سلیما
ومیخواہم ترا دلی بے گزند وبے عیب یعنی نہی از عقاید فاسدہ ومیل بشہوات والتفات باسواے تو۔ ولسانا صادقا۔ وزبانی
راست گو۔ واسألک من خیر ما تعلم۔ وسوال میکنم ترا از نیکی انچہ میدانی تو کہ آن خیر ست نہ انچہ من خیر پندارم چہ بندہ
چیزے را خیر پندارد ودوست دارد ودر نفس الامر شر باشد ودر آوردن کلمہ من کہ مفید تبعیض ست بجہت آن ست کہ
تمامہ خیر کسے را حاصل نیست مگر انچہ قسمت اوست یا من زائدہ است وسوال کل خیر وتمامۂ آن در ادعیۂ ماثورہ بسیارست
واعوذ بک من شر ما تعلم۔ وپناہ میجویم بتو از بدی انچہ میدانی تو۔ واستغفرک لما تعلم۔ وطلب آمرزش میکنم از تو مر گناہانے
کہ میدانی تو وانیہمہ تعلیم امت ست کہ این چنین خواہند والا آن حضرت را حاصل ست خیر کل خیر وشر را گرد سراپردۂ حالی وے
مجال نیست وآمرزیدہ شدہ است او را ما تقدم وما تاخر واکثر حال ادعیۂ ماثورۂ ہم برین ست یا این ہمہ تواضع وتذلل و
اظہار بندگی ست وشہود کبریاے حق ولاابالی درگاہ اوست۔ رواہ النسائی وروے احمد نحوہ وعن جابر قال
کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول فی صلوٰتہ بعد التشہد۔ می گفت آن حضرت در نماز خود بعد از تشہد۔ احسن الکلام کلام
اللہ واحسن الہدی ہدی محمد صلی اللہ علیہ وسلم۔ بہترین کلامہا کلام خداست وبہترین سیرتہا سیرت محمدست صلعم وہدی بفتح

ہا و سکون دال بسیرت نیک و این کلام از ان حضرت در خطبہ ہا ماثور ست کہ بعد از حمد و ثنای حق این را می گفت و در تشہد نیز
آمدہ است و مضمون آن تاکید و تقریر شہادتین ست۔ رواہ النسائی وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا۔ قالت کان رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم یسلم فی الصلوۃ تسلیمۃ تلقاء وجہہ۔ گفت عائشہ کہ بود آن حضرت کہ سلام میداد آن حضرت یک سلام بجانب روی
مبارک خود۔ ثم یمیل الی الشق الایمن شیئا۔ پس میل میکرد می خمید بسوی پہلوی راست اندکے یعنی ابتدا سلام
مستقبل قبلہ می کرد پس میل می کرد اندکے در اثنای سلام و تمام میکرد سلام را چنانچہ نمودہ میشد بیاض خد او چنانکہ در روایات
سابقہ گذشت و مذہب امام مالک یک سلام ست بظاہر این حدیث و ائمہ ثلثہ و دیگر علما بر دو سلام اند از جہت کثرت
احادیث وارده دران و تاویل حدیث عائشہ آنست کہ جہر میکرد بیک سلام و سلام دیگر خفیہ میگفت۔ رواہ الترمذی
وعن سمرۃ قال امرنا رسول اللہ۔ روایت ست از سمرہ بن جندب کہ گفت امر کرد ما را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
ان نرد علی الامام۔ کہ رد میکنیم سلام را بر امام یعنی مقتدیان کہ سلام گویند نیت جواب سلام امام کنند و ازینجا معلوم می شود
کہ امام نیت سلام بر مقتدیان میکند۔ ونتحاب ان یسلم بعضنا علی بعض۔ و امر کرد کہ یکدیگر را دوست گیریم باسلام دادن
بعض با بعض یعنی در سلام دادن در نماز نیت سلام بر یکدیگر کنیم کہ آن باعث محبت و مودت ست و در سلام نماز نیت ملائکہ مقربین
نیز باید کرد چنانکہ در احادیث آمدہ است و در فقہ نیز مذکور است۔ رواہ ابو داود

باب الذکر بعد الصلوۃ

بدانکہ جہر بذکر مطلقاً بعد از نماز مشروع سنت وارد شدہ است در روی احادیث چنانکہ بیاید و اختلاف ست
در انکہ مصلی بعد از نماز یا کہ بعد از روی نماز سنت ست بر خیزد یا نشستہ ماند و بعد از برخاستن در مکان فرض سنت بگزارد
یا انتقال کند در مکان دیگر نزد اکثر مختار آن ست کہ بانشیند و در جای دیگر سنت بگزارد و مستحب ست کہ قوم نقض کنند
صفوف را و امام نیز یمین و پیش رود تا مشتبہ نگردد بر مردم کہ در آیند کہ ہنوز در جماعت اند و ناگاہ یکے از در آیندگان
بنا برین توہم اقتدا کند و فاسد گردد اقتدای او و بعض گویند اگر بعض ادعیہ مختصر کہ بصحت رسیدہ است خواندن آن
از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مثل اللہم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام و آیۃ الکرسی اگر بصحت رسد
حدیث خواندن آن بعد از فرض چنانکہ اکثر بر انند نشستہ بخواند درست ست و نیز اختلاف ست کہ فضل انحراف و انتقال
بجانب یمین ست یا بہ یسار و صحیح آن ست کہ مخیر ست بہر جانب کہ انتقال کند و اکثر بر انند کہ بجانب یسار انتقال کند
تا یسار او یمین گردد و در مسجد شریف نبوی بجانب یسار کہ حجرہ شریف در آنجانب ست افضل ست باتفاق و از انچہ
باید دانست آن ست کہ تقدیم رواتب منافی نیست بعدیتی را کہ در باب بعض ادعیہ واذکار در احادیث واقع شدہ است
صرح بہ الشیخ ابن الہمام و تعجیل قیام نسبت مغرب منافی نیست مر خواندن آیۃ الکرسی و امثال آن را چنانکہ در حدیث صحیح
وارد شدہ است کہ بخواند بعد از نماز فجر و مغرب دہ بار لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد وہو علی کل شئی قدیر

و آنکہ بعض مردم تعجیل کنند چنانکہ آیۃ الکرسی در سنت مغرب بخوانند چیزی نیست و مخالف سنت است کہ در خواندن قل یا ایہا الکافرون و قل ہو اللہ احد در سنت مغرب وارد شدہ است.

الفصل الاول عن ابن عباس قال کنت اعرف انقضاء صلوٰۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بالتکبیر متفق علیہ۔ گفت ابن عباس کہ بودم من کہ می شناختم تمام شدن نماز آن حضرت را بتکبیر و اختلاف کردہ اند شراح در بیان مراد تکبیر بعض گفتہ اند کہ مراد بتکبیر اینجا ذکر است چنانکہ در صحیحین از ابن عباس آمدہ است کہ رفع صوت بذکر وقت انصراف مردم از نماز فرض در زمان آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم معہود بود و گفت ابن عباس می شناختم من انقضاء صلوٰۃ را بدان بستر آوردہ است بخاری این حدیث را پس معلوم شد کہ مراد بتکبیر مطلق ذکر است و بعض گفتہ اند کہ مراد تکبیر است کہ در تسبیح و تحمید و تکبیر کہ بعد از نماز دہ دہ بار یا سی و سہ بار میگویند واقع است و بعض میگویند کہ در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعد از نماز تکبیر میگفتند یکبار یا سہ بار و بعض میگویند کہ این در ایام منا بود کہ تکبیرات تشریق میگفتند و طیبی گفتہ است کہ مراد تکبیراتے ست کہ در نماز نزد سر برآوردن و فرو بردن در رکوع و سجود میگویند و مراد آن است کہ من می شناختم انقضاء ہر ہیئت را کہ انتقال میکرد از وے بدیگرے بتکبیر و این وجہ بعید است از عبارت و بر ہر تقدیر مشکل می شود کہ این قول ابن عباس چہ معنی دارد مگر وے رضی اللہ عنہ حاضر نمی شد در نماز قاضی عیاض گفتہ است کہ وے صغیر بود شاید کہ در حضور بجماعت مواظبت نمی نمود و احتمال دارد کہ حاضر می شد و در آخر صفوف می ایستاد پس نمی شناخت انقضاء نماز را بہ تسلیم واللہ اعلم و عن عائشۃ رضی اللہ عنہا۔ قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا سلم لم یقعد الا مقدار ما یقول۔ گفت عائشہ بود آن حضرت کہ چون سلام میداد نمی نشست مگر مقدار آنچہ می گفت این کلمات را۔ اللہم انت السلام و منک السلام۔ خداوندا توئی سالم و منزہ از جمیع نقایص و متصف بتمامہ کمالات و از تست سلامت بندگان از ہمہ آفات و مخافات۔ تبارکت یا ذا الجلال والاکرام۔ بزرگی تو ای خداوند صفات سلبیہ و ثبوتیہ۔ رواہ مسلم۔ و این ذکر ہمین مقدار در احادیث واقع شدہ و بصحت رسیدہ است و بعض والیک یرجع السلام زیادہ کردہ اند و گفتہ اند کہ آن در روایات نیامدہ و در اوراد بعض مشائخ زیادہ بر این نیز میخوانند معلوم نمی شود کہ این زیادت از ایشان است یا روایتے ہم دارند واللہ اعلم۔ و عن ثوبان قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا انصرف من صلوتہ استغفر ثلثا۔ گفت ثوبان کہ مولاے حضرت رسالت پناہ و حاضر گاہ و بیگاہ درگاہ بود چون برمیگشت آن حضرت از نماز خود یعنی تمام می کرد و سلام میداد استغفار می کرد سہ بار و میگفت استغفر اللہ استغفر اللہ استغفر اللہ ہمچنین آمدہ است تفسیر آن از بعض سلف و در بعضے روایات آمدہ است کہ میگفت سہ بار استغفر اللہ الذی لا الہ الا ہو الحی القیوم و اتوب الیہ۔ و قال۔ و میگفت نیز بعد از استغفار۔ اللہم انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام رواہ مسلم۔ و عن المغیرۃ بن شعبۃ صحابی مشہور است احوال وے در موضعے نوشتہ شدہ است۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول فی دبر کل صلوٰۃ مکتوبۃ

بود آن حضرت کہ می گفت در پس ہر نماز فرض۔ لا الٰہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد وہو علی کل شئی قدیر اللہم
لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد۔ شرح این سابقاً در باب الرکوع گذشتہ است متفق علیہ
بدانکہ آنحضرت این کلمات واذکار دیگر کہ در احادیث آمدہ است می گفت و گفتہ اند کہ در بعض احیان سلام میداد و در میان سنت
بے آنکہ ہیچ چیزے بگوید و بخواند و در بعضے اوقات این اذکار کل یا بعضے ازان میخواند و بعض در ترتیب خواندن آن گفتہ اند
کہ اول استغفار باید کرد و بعد از وے اللہم انت السلام بعد ازان لا الٰہ الا اللہ وحدہ الخ وا ذکار و دعوات دیگر بسیار است
کہ در کتب احادیث مذکور اند در روایت آمدہ کہ آنہا را بعد از نماز میخواند و معنی بعدیت ہمان ست کہ گفتہ شد و لازم نیست کہ بعد
از فرض متصل بخواند **وعن** عبد اللہ بن الزبیر قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا سلم من صلوتہ یقول بصوتہ
الاعلی۔ بود آن حضرت چون سلام میداد از نماز خود می گفت بآواز بلند۔ لا الٰہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد
وہو علی کل شئی قدیر لا حول ولا قوۃ الا باللہ لا الٰہ الا اللہ ولا نعبد الا ایاہ لہ النعمۃ ولہ الفضل ولہ الثناء الحسن لا الٰہ الا اللہ مخلصین
لہ الدین ولو کرہ الکافرون رواہ مسلم۔ این حدیث صریح است در جہر بذکر کہ آن حضرت بآواز بلند میخواند اما بعض علما گفتہ اند
کہ بلند خواندن آن حضرت برائے تعلیم اصحاب بود و نووی در مہذب گفتہ کہ افضل اخفا است درین دعا و جز آن خواہ امام
بود یا منفرد مگر آنکہ حاجت بود بتعلیم آن و ہم برین حمل کردہ شدہ است جہر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بآن و بعد ازانکہ محفوظ
گشت اخفا افضل است و حق آن ست کہ اوقات مختلف است گاہے ذوق و حضور در اخفا دست دہد و گاہے در
جہر شوق دگرمی افزاید و جہر بذکر مشروع است بلا شبہہ **وعن** سعد انہ کان یعلم بنیہ ہؤلاء الکلمات۔ روایت ست
از سعد بن ابی وقاص کہ وے بود کہ می آموزانید پسران خود را این کلمات را و یقول ان رسول اللہ۔ و می گفت کہ بدرستیکہ
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کان یتعوذ بہن دبر الصلوٰۃ۔ بود کہ پناہ می جست بخدا بگفتن این کلمات در پس نماز و کلمات
این ست۔ اللہم انی اعوذ بک من الجبن۔ خداوندا پناہ میجویم بتو از بددلی و ترسندگی بر جان۔ واعوذ بک من البخل۔ و پناہ
میجویم بتو از بخل۔ واعوذ بک من ارذل العمر۔ و پناہ میجویم بتو از فرومایہ ترو ناکس تر عمر مراد آخر عمر است کہ بحد خرافت کشد و قوی سست
و بیکار گردد و از علم و معرفت و عبادت باز دارد۔ واعوذ بک من فتنۃ الدنیا وعذاب القبر۔ و پناہ میجویم بتو از ابتلا و آزمایش
دنیا و عذاب گور۔ رواہ البخاری **وعن** ابی ہریرۃ قال ان فقراء المہاجرین اتوا رسول اللہ۔ روایت ست
از ابی ہریرہ کہ فقرائے مہاجران آمدند پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم فقالوا۔ پس گفتند۔ قد ذہب اہل الدثور بالدرجات العلی
والنعیم المقیم۔ بردند خداوندان اموال بسیار پایہ ہائے بلند را از اجر و ثواب و قرب در رضای حق و نعمت پایندہ کہ نعمت بہشت است
فقال وما ذاک۔ پس گفت آنحضرت و چیست این سخن و چیست سبب بردن ایشان درجات اعلی و نعیم مقیم را۔
قالوا۔ گفتند صحابہ سبب آن این ست کہ۔ یصلون کما نصلی۔ نماز میگزارند ایشان چنانچہ نماز میگزاریم ما۔ ویصومون کما نصوم
و روزہ میدارند چنانچہ روزہ میداریم ما۔ ویتصدقون ولا نتصدق۔ و صدقہ میدہند ایشان و صدقہ نمیدہیم ما۔ ویعتقون ولا

نعتق۔ و بردہ آزاد میکنند ایشان و آزاد نمیکنیم یا لغنی ایشان در عبادات بدنیہ شریک ما اند و بعبادات مالیہ ممتاز اند۔ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم افلا اعلمکم شیئا تدرکون بہ من سبقکم۔ آیا پس یاد نیاموزانم شمارا عملے کہ دریابید بسبب آن عمل فضل کسانے راکہ پیشی کردہ اند شمارا از متقدمین این امت یا امم سابقہ نیز۔ وتسبقون بہ من بعدکم۔ و پیشی کنید شما بسبب آن عمل کسانے راکہ بعد از شما ایان بیارند یا بعد از شما پیدا شوند و درانیجا بیان فضلے عظیم ست مرایشان را و دوای آنچہ شکایت کردہ بودند از ان از انحطاط درجۂ ایشان از اغنیا و مقصود این جا ہمین بود۔ ولا یکون احد افضل منکم۔ و نباشد ہیچ یکی از اغنیا فاضل تر و زیادہ تر در اجر و ثواب از شما۔ الا من صنع مثل ما صنعتم۔ مگر کسے کہ بکند از ایشان مانند آن عملے کہ شما کنید۔ قالوا بلے۔ گفتند آری تعلیم کن یارسول اللہ قال تسبحون وتکبرون وتحمدون دبر کل صلوٰۃ ثلثا وثلثین مرۃ۔ فرمود تسبیح کنید و تکبیر گوئید و حمد خوانید پس ہر نماز سی و سہ بار ظاہر عبارت و اکثر روایات دران ست کہ ہر کدام سی و سہ بار باشد و در روایتے مجموع سی و سہ بار ہر کدام یازدہ بار نیز آمدہ است و در بعض تقدیم و تاخیرے ہم در ذکر تسبیح و تحمید و تکبیر واقع شدہ است و در حدیث دیگر صریح آمدہ است کہ زیان نمیکند ترا ہر کدام ازینہا ابتدا کنی۔ قال ابو صالح گفت ابو صالح کہ یکی از رواۃ این حدیث ست از ابی ہریرۃ تابعی است۔ فرجع فقراء المہاجرین الی رسول اللہ۔ پس باز برگشتہ آمدند فقرائے مہاجران بسوی پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فقالوا۔ پس گفتند۔ سمع اخواننا اہل الاموال بما فعلنا ففعلوا مثلہ۔ شنیدند برادران ماکہ مالدار اند آنچہ کردیم ما از تسبیح و تحمید و تکبیر پس کردند مانند آن پس باز افضلیت ایشان از ما لازم آمد۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء۔ یعنی زیادتی اغنیا بر شما فضل خدا است کہ میدہد وے تعالے فضل خود را ہر کرا میخواہد چہ توان کرد صبر کنید و بر قضائے الٰہی و قسمت وے تعالے راضی باشید کہ وے سبحانہ فضل نہادہ بعضے از بندگان خود را بر بعض۔ متفق علیہ۔ این حدیث بخاری و مسلم است۔ ولیس قول ابی صالح الے آخرہ الا عند مسلم۔ ولیکن نیست قول ابی صالح کہ گفت فرجع فقراء المہاجرین الے آخرہ مگر نزد مسلم و منفرد است بدان بخاری و در بعض روایات آمدہ است کہ فقرا در آیند بہشت را پیش از اغنیا بنیم روز کہ پانصد سال ہست یعنی اگرچہ اغنیا را افضل بر فقرا ثابت شد و لیکن لطف حق سبحانہ تلافی کرد آن را بسبب دخول فقرا را اغنیا در بہشت دیگر بدانکہ حدیث مخصوص ست بفقرائے مہاجرین نہ عام جمیع فقرا را یارب مگر قیاس کنند حال سائر فقرا را بر حال فقرائے مہاجرین واللہ اعلم۔ وفی روایۃ للبخاری۔ و در روایتے مر بخاری را این چنین آمدہ است کہ یسبحون فی دبر کل صلوٰۃ عشرا ویحمدون عشرا ویکبرون عشرا بدل ثلثا وثلثین۔ پس ہر یکے دہ بار بود و مجموع ثلثین گردد و در روایتے ہر یکے یازدہ بار نیز آمدہ است تا مجموع ثلثا وثلثین شود چنانکہ گفتم و درین حدیث دلیل است بر فضل غنی بر فقیر وقتے کہ برابر باشد اعمال ہر دو و در جانب فضل فقیر بر غنی نیز دلائل است و علماء را اختلاف است درانکہ غنی شاکر افضل است یا فقیر صابر و دلائل جانبین در محل خود مذکور است و سبقت دخول فقرا در بہشت از اغنیا منافی فضل اغنیا و علو درجات ایشان نیست چہ آن بجہت خفت اثقال و یسر حساب ایشان است واللہ اعلم۔ وعن کعب

بن عجرۃ۔ بضم عین وسکون جیم وبراء صحابی ست از اہل بیعت شجرہ قصہ اسلام او در موضعے نوشتہ شدہ است۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم معقبات۔ بضم میم وفتح عین وکسر قاف مشددہ وبای موحدہ بمعنی بعض عقب بعض آیندہ در لفظ صفت کلمات است چنانکہ در صفت ملائکہ کہ براے محافظت آدمیان می آیند نیز در قرآن مجید واقع شدہ کہ لہ معقبات من بین یدیہ ومن خلفہ یحفظونہ وصفت این کلمات این ست۔ لایخیب قائلہن او فاعلہن۔ نومید گردانیدہ نمی شود از یافت مطلوب گویندہ آنہا یا کنندہ آنہا شک راوی است۔ وبرکل صلوٰۃ مکتوبۃ۔ در پس ہر نماز فرض۔ ثلث وثلثون تسبیحۃ۔ سی وسہ بار سبحان اللہ گفتن۔ وثلث وثلثون تحمیدۃ۔ سی وسہ بار الحمد للہ گفتن۔ واربع وثلثون تکبیرۃ۔ وسی وچہار بار اللہ اکبر گفتن تا مجموع صد بار گردد۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من سبح اللہ فی دبر کل صلوٰۃ ثلثا وثلثین۔ کسے کہ تسبیح کند خداوند را و بپاکی یاد کند او را پس ہر نماز گوید سبحان اللہ سی وسہ بار۔ وحمد اللہ ثلثا وثلثین وثنا گوید خدا را و بگوید الحمد للہ سی وسہ بار۔ وکبر اللہ ثلثا وثلثین۔ وبہ بزرگی یاد کند خدا را و بگوید اللہ اکبر سی وسہ بار۔ فتلک تسعۃ وتسعون۔ پس این مجموع نود ونہ گشتہ می شود۔ وقال تمام المائۃ۔ وبگوید براے تمام کردن عدد صد این کلمہ را۔ لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد وہو علی کل شیء قدیر۔ ودر بعض روایات بعد از ولہ الحمد یحیی ویمیت ودر بعض ہو حی لا یموت ودر بعض بیدہ الخیر نیز آمدہ است۔ غفرت خطایاہ۔ آمرزیدہ شود گناہان آنکس۔ وان کانت مثل زبد البحر۔ واگرچہ باشد گناہان وے مانند کف دریا در کثرت۔ رواہ مسلم۔ درین روایت تمامی صد باین ذکر ست کردہ شد ودر حدیث سابق بسی وچہار بار گفتن تکبیر بہر وجہ کہ خواند کفایت کند وفائز گردد بمقصود واین ورد در وقت نوم نیز آمدہ است ودر انجا ہمین سی وچہار بار گفتن تکبیر است چنانکہ در محل خود بیاید ان شاء اللہ تعالی

الفصل الثانی۔ عن ابی امامۃ قال قیل۔ روایت ست از ابی امامہ باہلی کہ صحابی مشہور ست ساکن شد مصر را بستر انتقال کرد بحمص ووفات یافت در آن واز مکثرین است در روایت واکثر حدیث وے نزد شامیین است واز بقایاے صحابہ بود بحمص روایت دارد از حضرت رسول واز بسیارے از صحابہ ودر وقت وفات آن حضرت سی وسہ سالہ بود وبعض گفتہ اند سی سالہ بود ومات سنۃ ست وثمانین وقیل احدے وثمانین ولہ احدے وتسعون سنۃ گفت گفتہ شد بآن حضرت یعنی پرسیدند صحابہ۔ یا رسول اللہ ای الدعاء اسمع۔ کدام دعا مسموع تر است یعنی قریب تر وزود تر است اجابت وقبول او۔ قال جوف اللیل الآخر۔ فرمود دعاے درون شب یا معنی آن ست کدام وقت از اوقات دعا مستجاب ومقبول است در وے دعا وقول وے الآخر صفت جوف است یعنی میان شب کہ در جانب آخر باشد کہ مراد بدان وقت سحر است چنانکہ تفصیل آن در باب قیام اللیل بیاید ولفظ جوف والآخر برفع ونصب ہر دو روایت است وسحر نیز جائز است وہمچنین قول وے۔ ودبر الصلوات المکتوبات۔ وعقب نمازہاے فرض ظاہر عبارت متصل فرض است واگر بعد از روایت باشد امید است کہ ہمین حکم داشتہ باشد چنانچہ سابقاً اشارتے بدان کردہ شد۔ رواہ الترمذی

وعن عقبۃ بضم عین وسکون قاف۔ بن عامر قال امرنی رسول اللہ۔ گفت فرمود مرا پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم
ان اقرأ بالمعوذات فی دبر کل صلوٰۃ۔ کہ بخوانم معوذات را در پس ہر نماز ومعوذات بکسر واو وتشدید آن سورتہائے کہ
در اول آن استعاذہ است میگویند آن خود دو سورہ بیش نیست قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس وجواب
میگویند کہ گاہے لفظ جمع را بر دو نیز اطلاق می کنند وبعض میگویند کہ در نیجا سورۂ اخلاص را تنہا یا با سورۂ کافرون نیز
داخل معوذات داشتہ اند بطریق تغلیب یا باعتبار آنچہ درین دو سورہ است از توحید وبرائت از شرک کہ در معنی استعاذہ
است از شرک وبعض گویند کہ مراد بمعوذات آیات است کہ متضمن استعاذہ است لفظاً ومعنیً واین دو سورہ نیز داخل آن ست
یا مراد کلمات معوذہ است ودر روایتے بالمعوذتین آمدہ بلفظ تثنیہ فلا اشکال۔ رواہ احمد وابوداؤد والنسائی والبیہقی
فی الدعوات الکبیر وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لان اقعد مع قوم یذکرون اللہ من صلوٰۃ الغداۃ
حتے تطلع الشمس۔ گفت آن حضرت ہر آئینہ نشستن من باگروہے کہ ذکر میکنند خدا را بعد از نماز بامداد تا برآمدن آفتاب
احب الی من ان اعتق اربعۃ من ولد اسمعیل۔ دوست داشتہ شدہ تر است بسوے من از آزاد کردن من
چہار مرد از اولاد اسمعیل ولان اقعد مع قوم یذکرون اللہ من صلوٰۃ العصر الی ان تغرب الشمس احب الی من ان اعتق
اربعۃ۔ ظاہر آن است کہ این اربعہ را نیز از اولاد اسمعیل دارند واحتمال دارد کہ ندارند بادعائے فضیلت ذکر در اول روز
نسبت بآخر روز وآنکہ ظاہر از نشستن باذاکران شریک شدن ست با ایشان در ذکر واگر مجرد قعود ومجالست با ایشان
مراد باشد نیز صورت دارد چنانکہ حدیث ہم القوم لا یشقے جلیسہم کہ در کتاب دعوات بیاید ناظر دران ست ونیز بدانکہ
حقیقت سر عدد اربعہ موکول بعلم شارع است وہمچنین ہر جا کہ عدد است وبعض علما مناسبات تزیب الفہم بظن وتخمین ذکر کنند
چنانکہ باین عمل کہ این جزا بران موعود ست منقسم بچہار است ذکر اللہ وقعود واجتماع بران وصبر تا برآمدن آفتاب وفرورفتن
آن واللہ اعلم وتخصیص باولاد اسمعیل از جہت شرف وفضل ایشان است۔ رواہ ابوداؤد۔ وعنہ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم من صلی الفجر بجماعۃ۔ کسیکہ بگزارد نماز بامداد را بجماعت۔ ثم قعد یذکر اللہ حتی تطلع الشمس پس بنشیند
در جائے کہ یاد میکند خدائے تعالے را تا آنکہ برآید آفتاب۔ ثم صلی رکعتین۔ پس بگزارد دو رکعت اقل این ست
وتا دوازدہ رکعت نیز آمدہ است واول وقت وے بحکم ظاہر این حدیث طلوع آفتاب است وبعض ہم برین اند ونزد جمہور
تا بلند شدن آفتاب مقدار یک نیزہ ودر روایات نیز آمدہ است ومشہور در مردم این ست کہ این را نماز اشراق گویند ودر
بعض روایات نیز باین اسم موسوم شدہ است واکثر در احادیث این را صلوٰۃ ضحےٰ نام شدہ وظاہر آن ست کہ این ہر دو
نماز یکی ست اول وقت وے نزد ارتفاع شمس است وآخر وے قبل زوال ودر باب صلوٰۃ ضحےٰ کلام متعلق باین مقام بیاید
انشاء اللہ تعالے وبالجملہ ہر کہ دو رکعت درین وقت بگزارد۔ کانت لہ کاجر حجۃ وعمرۃ۔ باشد مر او را مثل اجر حج وعمرہ
واجر حج باداے فرض در جماعت واجر عمرہ بگزاردن دو رکعت نفل چنانکہ حج فرض است وعمرہ نفل۔ قال قال رسول اللہ

گفت انس کہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم برائے تاکید و مبالغہ در زیادت اجر برین عمل - تامۃ تامۃ تامۃ صفت
عمرہ است یا ہر کدام و این اگرچہ بحقیقت مثل آن نباشد زیرا کہ اجر بقدر تعب است ولیکن مشابہ بادست و چندان ثواب است
کہ گویا عین اوست و این را از باب الحاق ناقص بکامل دارند - رواہ الترمذی

الفصل الثالث عن الازرق - بفتح ہمزہ و تقدیم زائے بر را در آخر قاف - بن قیس - از
تابعین است حارثی بصری معدود است از کوفیین ثقہ است مات سنۃ احدے و عشرین و مائۃ - قال گفت
صلی بنا امام لنا یکنی ابا رمثۃ - گزارد نماز با ما بجماعت امامے کہ ما را بود کہ کنیت کردہ می شود ابا رمثہ بکسر را و سکون میم
و ثائے مثلثہ صحابی ست - قال - گفت ابو رمثہ - صلیت ہذہ الصلوۃ مع رسول اللہ - گزاردم این نماز را با پیغمبر خدا -
صلی اللہ علیہ وسلم - و این نماز اشارت است بنمازے کہ گزاردہ چنانچہ ظہر یا عصر باشد مثلاً - او مثل ہذہ الصلوۃ -
شک راوی ست و مثل باین ملاحظہ گفت کہ این نمازے کہ با ایشان گزاردہ است بعینہ و شخصہ آن نماز نیست کہ با آنحضرت
گزاردہ اگرچہ نوع یک ست و احتمال دارد کہ مثل باعتبار آن گفتہ باشد کہ این نماز کہ با ایشان گزاردہ غیر آن نمازے
باشد کہ با آن حضرت گزاردہ چنانکہ آن ظہر بود و این عصر مثلاً فافہم - قال وکان ابوبکر و عمر یقومان فی الصف المقدم عن
یمینہ - گفت ابو رمثہ و بودند ابوبکر و عمر کہ می ایستادند در صف اول از جانب راست آنحضرت - وکان رجل قد شہد التکبیرۃ
الاولی من الصلوۃ - و بود مردے کہ حاضر شدہ بود و دریافتہ بود تکبیر اولی را از نماز یعنی در رکعت اولی در آمدہ بود
و مسبوق نبود - فصلی نبی اللہ - پس نماز بگزارد و تمام کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ثم سلم عن یمینہ و عن یسارہ - پس تر سلام داد
از جانب راست خود و از جانب چپ خود - حتی رأینا بیاض خدیہ - تا آنکہ دیدیم ما مقتدیان سفیدی ہر دو رخسارہ آنحضرت را
آنکہ در جانب یمین بود رخسار ایمن دید و کسے کہ در جانب یسار بود ایسر دید - ثم انفتل کانفتال ابی رمثۃ - پس تر برگشت
آن حضرت بعد از سلام مانند برگشتن ابی رمثہ - یعنی نفسہ - میخواہد ابو رمثہ نفس خود را یعنی برگشت آن حضرت ہمچو برگشتن من
خود را بلفظ غایب یاد کرد و این تفنن است در عبارت و این برگشتن او بجانب چپ خواہد بود یا بجانب راست چنانکہ از عمل
آن حضرت مروی ست - فقام الرجل الذی ادرک معہ التکبیرۃ الاولی من الصلوۃ - پس برخاست آن مرد کہ دریافتہ بود
با آن حضرت تکبیر اولی را از نماز و فائدہ این قید کہ دریافت تکبیر اولی آن ست کہ وے مسبوق نبود کہ برائے اتمام
برخاستہ باشد بلکہ برائے گزاردن سنت راتبہ برخاست چنانکہ فرمود - یشفع - در حالتے کہ جفت میکند نماز را با نماز یعنی برخاست
تا راتبہ بگزارد - فوثب - پس بجہید - عمر فاخذ بمنکبہ - پس گرفت عمر دوش آن مرد را و در بعض نسخ بمنکبیہ یعنی ہر دو دوش او را
فہزہ - پس بجنبانید او را - ثم قال اجلس - پس تر گفت عمر بنشین - فانہ لن یہلک اہل الکتاب الا انہ لم یکن بین صلوتہم فصل - پس
بدرستی کہ ہلاک نگردانیدہ است اہل کتاب را مگر ہمین کہ نبود در میان نماز ایشان فصل مراد بفصل اینجا بتحول است و نقل از مکان
نماز بمکان دیگر چنانچہ در حدیث ابی ہریرہ آمدہ است کہ آیا عاجز می آید یکے از شما چون نماز بگزارد کہ پیش رود یا پس رود یا براستا

یا چیزی یا مراد تکلم یا خروج ست چنانکہ در روایت مسلم آمده است از سائب کہ گفت امر کرد ما را رسول خدا کہ وصل نکنیم نماز را تا آنکہ سخن کنیم یا بیرون آئیم و آوردن این حدیث در باب الذکر بعد از صلوٰۃ دال بران است کہ مراد بعدم فصل ترک ذکر بعد از نماز باشد یعنی بعد از نماز فرض باید کہ ذکرے بکند از انچہ وارد شده است در احادیث بعد ازان برخیزد چنانکہ مذہب بعض است پس این حدیث دلالت کند بر عدم وصل تطوع بفریضہ چنانکہ مذہب بعض است۔ کما مر واللہ اعلم فرفع النبی۔ پس برداشت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بصرہ۔ چشم خود را۔ فقال۔ پس گفت۔ اصاب اللہ بک یا ابن الخطاب۔ برساند ترا خداے تعالیٰ ای پسر خطاب حق را یعنی ہمیشہ ترا براه صواب برد و الہام صواب کند مقصود تصویب عمر است رضی اللہ عنہ درین فعل۔ رواه ابو داؤد۔ وعن زید بن ثابت۔ کہ صحابی مشہور است کاتب وحی و یکے از فقہاے صحابہ و اجلۂ ایشان قائم بفرائض در وقت ہجرت یازده سالہ بود و جامع قرآن در زمان ابوبکر و ناقل آن در مصحف در زمان عثمان رضی اللہ عنہم۔ قال امرنا ان نسبح فی دبر کل صلوٰۃ ثلثا و ثلثین و نحمد ثلثا و ثلثین و نکبر اربعا و ثلثین۔ امر کرده شده ایم از حضرت رسول کہ تسبیح کنیم در پس ہر نماز سی و سہ بار و حمد گوئیم سی و سہ بار و تکبیر برآریم سی و چہار بار۔ فاتی رجل فی المنام من الانصار پس آمده شد مردے در خواب از قبیلۂ انصار یعنی آمد آن مرد را فرشتہ در خواب در حدیث آمده است کہ رویای صالح از ملک الرؤیاست کہ مینماید مرد را و رویاے غیر صالح از شیطان ست۔ فقیل امرکم رسول اللہ۔ پس گفتہ شد مر آن انصارے را یعنی گفت او را آن فرشتہ در خواب آیا امر کرده است شمارا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان تسبحوا فی دبر کل صلوٰۃ کذا و کذا۔ کہ تسبیح کنید در پس ہر نماز چندین و چندین بار اکتفا نمود کر تسبیح کرد از جہت اختصار یا ہمہ را تسبیح نام کرد کہ مفید تنزیہ و تقدیس الٰہی اند سبحانہ و تعالیٰ۔ قال الانصارے فی منامہ نعم۔ گفت انصارے در خواب خود آرے امر کرده است۔ قال۔ گفت آن فرشتہ در خواب۔ فاجعلوہا خمسا و عشرین پس بگردانید آن کلمات را بیست و پنج بار بیست و پنج بار در ہر سہ۔ واجعلوا فیہا التہلیل۔ و بگردانید دران کلمات لا الٰہ الا اللہ را بیست و پنج بار تا عدد صد تمام شود۔ فلما اصبح غدا علی النبی۔ پس ہرگاه کہ صبح کرد آن انصاری آمد وقت بامداد بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فاخبره پس خبر داد آن انصاری آن حضرت را۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فافعلوا۔ پس چون رویای صالح ست بکنید چنانکہ آن مرد گفتہ است و این بہ تقریر آنحضرت یکی از وجوه این ذکر حجت شده گر آنحضرت تقریر نمی کرد حجت نمی شد فافہم۔ رواه احمد والنسائی والدارمی۔ وعن علی رضی اللہ عنہ۔ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول علی اعواد ہذا المنبر۔ روایت است از علی مرتضے گفت شنیدم آن حضرت را کہ میگفت بر چوبہاے این منبر من قرأ آیۃ الکرسی فی دبر کل صلوٰۃ۔ کسے کہ بخواند آیۃ الکرسی را در پس ہر نماز۔ لم یمنعہ من دخول الجنۃ الا الموت۔ باز نمیدارد او را از در آمدن بہشت مگر موت این عبارت را مشکل میدارند زیرا کہ موت مانع از دخول جنت نیست بلکہ موصل است بآن و ظاہر آن مینماید کہ گویند الا الحیوۃ چہ حیات مانع دخول جنت است کہ درین عالم باے بند آن ست و جواب میگویند کہ مانع از دخول جنت معجلاً وجود موت ست و نبودن او

شرط دخول جنت کہ موجل است اگر وجود موت وشرطیت وے نمی بود بالفعل در بہشت می در آمد یا مراد آنست کہ اگر وجوب موت ولزوم ذوق امر ہر نفس را بحکم کل نفس ذائقة الموت نبودی در آمد در بہشت الآن معجلا ولیکن برین تقدیر لازم می آید وجود موت در بہشت بہشت جای موت نبود باین جہت در دخول جنت تاجیل و تاخیر راہ یافت و طیبی گفتہ کہ موت حاجز است میان تالی آیة الکرسی و دخول جنت چون متحقق گردد و منقضی گردد حاصل گردد دخول جنت و بعض گویند مراد از موت بودن بندہ است در قبر پیش از بعث و چون مبعوث شود در آید در بہشت بے توقف۔ ومن قرأها حین یاخذ مضجعه۔ و ہر کہ بخواند آیة الکرسی را ہنگامے کہ میگیرد خوابگاہ خود را۔ آمنه الله علی داره وداره جاره واہل دویرات حوله۔ ایمن گرداند او را خدائے تعالے بر سرائے او و سرای ہمسایہ او و اہل چند سرا کہ گرداگرد وے اند۔ رواه البیهقی فی شعب الایمان وقال اسناده ضعیف۔ بدانکہ صاحب سفر السعادۃ جزء اول این حدیث را کہ من قرأ آیة الکرسی لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت از نسائی آوردہ و در روایتے قل ہو اللہ احد را نیز بآن ضم کردہ وگفتہ کہ این حدیث را جماعتے دیگر غیر نسائی نیز روایت کردہ اند مثل طبرانی و رویانی و دارقطنی و ابن حبان و غیر ایشان و بعضے از حفاظ میگویند صحیح است و ابن جوزی در موضوعات ذکر کردہ و حفاظ بر ابن جوزی از نیجہت طعن کردہ اند و جزء ثانی را باین لفظ آوردہ ومن قرأ آیة الکرسی فی دبر الصلوة المکتوبة کان فی ذمة الله الی الصلوة الاخری وگفتہ این حدیث را جماعتے از صحابہ روایت کردہ اند از انجملہ امیر المومنین علی است و جابر بن عبد اللہ و عبد اللہ بن عمر و انس ابن مالک و مغیرة بن شعبة و ابو امامة و اختلاف طرق و تعدد مخارج حدیث دال است بر اینکہ این حدیث را اصلے صحیح است و موضوع نیست انتہی و فضیلت آیة الکرسی چہ بعد از نماز خواندہ و چہ غیر آن بسیار است واللہ اعلم۔ وعن عبد الرحمن بن غنم۔ بفتح معجمہ و سکون نون اشعری شامی دریافت جاہلیت او اسلام آورد در زمان آن حضرت اما بملازمت شریفہ وے نرسید و التزام کرد صحبت معاذ بن جبل را از یمن تا وقت وفات معاذ و بخاری گفتہ کہ او را صحبت است و قول اول صحیح تر است روایت میکند از چند تا سے صحابہ و بود افقہ شام کہ تابعین بر وے در شام تفقہ کردند و بود او را جلالت و قدر و توفی سنة ثمان وسبعین۔ عن النبی۔ روایت میکند عبد الرحمن بن غنم از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قال من قال قبل ان ینصرف ویثنی رجلیه۔ کسیکہ بگوید پیش از انکہ بگردد از نماز و دوتا گرداند پاہاے خود را یعنی ہم بر آن وضعے باشد کہ در تشہد می نشیند۔ من صلوة المغرب والصبح۔ از نماز شام و بامداد۔ لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد بیده الخیر یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر عشر مرات۔ و در بعض روایات بیده الخیر یحیی نیست نیست دہ بار۔ کتب له بکل واحدة عشر حسنات۔ نوشتہ می شود مر آنکس را بہر یکے از ین کلمات دہ نیکی۔ ومحیت عنه عشر سیئات۔ محو کردہ می شود مر او را دہ بدی۔ ورفع له عشر درجات۔ و بلند گردانیدہ می شود مر او را دہ پایہ۔ وکانت له حرزا من کل مکروہ۔ و باشد ہر یکے ازین کلمات مر او را امان و پناہ از ہر امر ناخوش۔ وحرزا من الشیطان الرجیم۔ و پناہ از شیطان سنگسار کردہ شدہ۔ ولم یحل لذنب و در روایتے لم ینبغ۔ ان یدرکه۔ و روا نیست و نمیرسد ہیچ گناہے را کہ دریابد و احاطہ کند او را و تاثیر کند در وے یعنی بتوفیق توبہ و استغفار یا عفو و مغفرت کردگار۔ الا الشرک۔ مگر کفر کہ بجریان سنت الٰہی عفو و مغفرت بدان تعلق نمیگیرد۔

وکان من افضل الناس عملا۔ و باشد گوینده این کلمات از فاضل ترین و زیاده ترین مردم از روے عمل۔ الا رجلا یفضله۔ مگر مردے که زیاده و غالب شود او را۔ یقول افضل مما قال۔ بگوید فاضل تر و زیاده تر از انچه گفته است آنکس۔ رواه احمد۔ روایت کرد این حدیث را احمد۔ و روے الترمذی نحوه عن ابی ذر الی قوله الا الشرک۔ و روایت کرد ترمذی مانند این یعنی در معنی متحد و در لفظ مغایر تا قول وے الا الشرک۔ ولم یذکر صلوۃ المغرب ولا بیده الخیر۔ و ذکر نکرد ترمذی نماز مغرب را و نه لفظ بیده الخیر را۔ وقال۔ و گفت ترمذی۔ ہذا حدیث حسن صحیح غریب ۞ عن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنه۔ عن النبی صلی اللہ علیه وسلم بعث بعثا قبل نجد۔ آنحضرت فرستاد لشکرے را بجانب نجد که بلاد مشهور است از تهامه و حجاز و نجد در اصل زمین بلند را گویند۔ فغنموا غنائم کثیرة۔ پس آوردند مالهاے بسیار را۔ واسرعوا الرجعة۔ و شتاب کردند باز گشتن را از ان حرب۔ فقال رجل منا لم یخرج۔ پس گفت مردے از ما که بیرون نیامده بود همراه با جنگ۔ ما رأینا بعثا اسرع رجعة ولا افضل غنیمة من ہذا البعث۔ ندیدیم ما لشکرے را که شتاب تر باشد بر گشتن وے از جنگ و نه فاضل تر و زیاده تر غنیمت وے از این لشکر که زود بر گشت و بسیار آورد غنیمت۔ فقال النبی۔ پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیه وسلم الا ادلکم علی قوم افضل غنیمة واسرع رجعة۔ آیا راه ننمایم شما را بر گروهے که افضل اند از روے غنیمت و اسرع اند از روے رجعت قوما شهدوا صلوۃ الصبح ثم جلسوا یذکرون اللہ حتی طلعت الشمس۔ میخواهم باین قوم قومے را که حاضر شدند نماز بامداد را پس نشستند در حالتے که ذکر میکنند خدا را تا بر آمدن آفتاب۔ فاولئک اسرع رجعة وافضل غنیمة۔ پس آن جماعه اسرع اند از روے رجعت و افضل اند از روے غنیمت که در یکساعت چندان ثواب حاصل کردند که از حد عدد و حصر بیرون ست۔ رواه الترمذی وقال ہذا حدیث غریب و حماد بن ابی حمید الراوی هو ضعیف فی الحدیث۔ بخاری گفته که وے منکر الحدیث است و ابن معین گفته که حدیث وے چیزے نیست و نسائی گفته که وے ثقه نیست

باب مالایجوز من العمل فی الصلوۃ

باب در ذکر احادیث وارده در عملهاے که جائز نیست کردن آن در نماز و در بعض نسخ وما یباح منه زیاده کرده یعنی عملهاے که مباح است کردن آن در نماز بدانکه بعض اعمال است که فاسد میگرداند نماز را و بعض مکروه است و بعض مباح و تفصیل آن مذکور است در کتب فقه و عمل کثیر مفسد است باتفاق لیکن اختلاف در تفسیر عمل کثیر است بعضے گویند انچه بیک دست توان کرد قلیل است و انچه دران احتیاج بدو دست افتد کثیر و مراد آن ست که شان آن عمل و جریان عادت دران استعمال دو دست است چنانکه دستار بستن و پیراهن در بر کشیدن و ازار پوشیدن و تیر از کمان انداختن اگر این عمل ها را در فرض بیکدست هم کند مفسد ست و هر عملے که جریان عادت دران بیکدست است مثل ازار کشادن و کلاه بر سر نهادن اگر بدو دست کند مفسد نباشد و اختیار عامۂ علما بران ست که اگر بحالے باشد که هر که از دور نگرد یقین کند که وے در نماز نیست و اگر در شک افتد یا شک نیز نکند آن قلیل ست و مختار نزد بعض آن ست که سه فعل متوالی کثیر است و ما دون آن مے قلیل کذا ذکر الشمنی

ونیز نقل از خلاصہ کردہ است کہ اگر مردے امامت میکند یک کس را ودرین میان ثالثے درآمد واقتدا کرد و پیشتر رفت اگر مقدار
آنچہ میان صف اول وامام میباشد رفت فاسد نمیگردد ونیز اگر در نماز مشی کند اگر مقدار صف واحد رود فاسد نمیگردد
واگر مقدار دو صف رود بدفعہ واحدہ فاسد میگردد واگر مشی مقدار یک صف کرد وبایستاد وباز تا صف دیگر رفت
باز بایستاد فاسد نمیشود واز فتاوی ظہیریہ آوردہ است کہ مختار آن ست کہ اگر بسیار گردد فاسد است ودر حاشیہ
شمنی بعلامت ظہر نوشتہ است اگر در نماز آفتاب درآمد وگرمی آن ایذا میکند اگر بجانب سایہ رود بقدر دو گام فاسد گردد

الفصل الاول عن معٰویۃ بن الحکم۔ بفتحتین صحابی سلمی ست معدود در اہل حجاز ساکن مدینہ در بنی سلیم
قال بینا انا اصلی مع رسول اللہ۔ گفت در اثنای آنکہ من نماز میگزاردم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذ عطس رجل من القوم
ناگاہ عطسہ زد مردے از قوم۔ فقلت۔ پس گفتم من۔ یرحمک اللہ فرمانی القوم بابصارہم۔ پس انداختند مرا قوم نظرہاے
خود را ودر لفظ رمانی کہ از رمی ست بمعنی تیر انداختن اشارت است بشدت وحدت نظرہاے ایشان یعنی تیز تیز نگاہ کردند
بجانب من کہ در نماز وے جواب عاطس میدہی۔ فقلت واثکل امیاہ۔ پس گفتم من وای پسر مردن مادر من وثکل بضم مثلثہ
وسکون کاف وضم آن وبفتحتین نیز آمدہ مردن پسر یا دوست پسر باشد یا غیر وے واین لفظے ست کہ عرب در وقت تعجب
واستبعاد امرے استعمال کنند وگفتم در دل خود۔ ما شانکم تنظرون الی۔ چہ شدہ است شما را کہ این ہمہ نگاہ میکنید بسوی من
فجعلوا یضربون بایدیہم علی افخاذہم۔ پس در ایستادند کہ می زنند دستہاے خود را بر رانہاے خود از جہت زیادت تعجب وانکار
واظہار اعتراض بر من۔ فلما رأیتہم یصمتوننی۔ پس ہرگاہ کہ دیدم من ایشان را کہ خاموش میگردانند مرا فہمیدم کہ اشارت
میکنند مرا بخاموشی وانکار میکنند بر من متغیر شدم ودر خشم آمدم بجہت جہل من بقبح آنچہ ارتکاب کردم ومبالغہ ایشان در انکار
بر من وخواستم کہ چیزے بگویم وانتقام کشم از ایشان۔ لکنی سکت۔ لیکن من سکوت کردم وعمل نکردم بمقتضای غضب۔ فلما صلی
رسول اللہ۔ پس ہرگاہ کہ گزارد نماز وفارغ شد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فبابی ہو وامی۔ پس پدر ومادر من فدای او باد۔
ما رأیت معلما قبلہ ولا بعدہ احسن تعلیما منہ۔ ندیدم وندانستم ہیچ تعلیم کنندہ را نہ پیش از وے ونہ بعد از وے نیکوتر از روے تعلیم
ومہربان تر از وے۔ فواللہ ما کہرنی ولا ضربنی ولا شتمنی۔ پس بخدا سوگند قہر نکرد مرا ونزد مرا ودشنام نکرد مرا وکہر بانگ بر زدن
وقہر کردن وترش روئی پیش آمدن کسیے را بجہت خوار داشت وے ودر قرآن در آیت واما الیتیم فلا تقہر فلا تکہر نیز قرات است
وقال۔ وفرمود۔ ان ہذہ الصلوۃ لا یصلح فیہا شئ من کلام الناس۔ این نماز کہ ما را امر کردہ اند بگزاردن آن نیکو نیست وروا
در وے چیزے از سخن مردم ومراد بسخن مردم سخنے ست کہ خطاب توان کرد ایشان را بآن وتوان طلبید از ایشان در مسائل
آوردہ اند اگر از یکے کہ در نماز است بپرسند کہ از چہ جنس است مال تو بگوید الخیل والبغال والحمیر کہ کلمات قرآنی ست یا شخصی ست
کہ پیش او کتابے نہادہ اند ومردے بجہت تمام ایستادہ پس بگوید یا یحیی خذ الکتاب اگر مراد او افادہ معنی ست فاسد میگردد نماز او
واگر ارادہ قرأت کند فاسد نمیشود۔ انما ہی التسبیح والتکبیر وقراءۃ القرآن۔ نیست نماز مگر تسبیح وتکبیر وخواندن قرآن کہ اینہا از

جنس کلام آدمیان نیست واگر یکے سوگند خورد کہ سخن نکند وتسبیح وتکبیر گوید وقرآن خواند حانث نمیگردد۔ او کما قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ یعنی لفظ حضرت این ست کہ گفتہ شد یا لفظے دیگر گفت آنحضرت کہ این معنی را افادہ میکند واز ینجا معلوم شد کہ تشمیت عاطس یعنی یرحمک اللہ گفتن حرام است در نماز ومفسد است اورا وآن حضرت کہ اورا امر نکرد باعادۂ نماز بجہت آنکہ وے جاہل بود ونشنیدہ بود کہ اباحت تکلم منسوخ شدہ است چنانکہ اعتذار کرد آن مرد کہ من نو عہد ام بجاہلیت دلالت دارد بران یعنی نکیر برمن نسخن کردن من در نماز کہ من ندانستم کہ آن حرام است ومفسد نماز است مگر آلان ونزد شافعی وابو یوسف تشمیت در نماز اگرچہ حرام است اما باطل نمیگرداند نماز را زیرا کہ آن دعا است بمغفرت ورحمت از جہت آنکہ آنحضرت امر نکرد اورا باعادہ وشیخ ابن الہمام گفتہ کہ اگر مصلی برائے نفس خود خطاب کند وبگوید یرحمک اللہ فاسد نمیگردد نماز چنانکہ گوید یرحمنی واگر عاطس حمد گوید در نفس خود فاسد نمیگردد در ظاہر روایت وبروایتے از ابی حنیفہ آمدہ است کہ آن بر تقدیریست کہ حمد گوید در نفس خود ولبہا بجنباند واگر بجنباند فاسد میگردد وباز معاویہ بن الحکم میگوید کہ۔ قلت۔ گفتم یا رسول اللہ انی حدیث عہد بجاہلیۃ من نو عہد ام بجاہلیت ونزدیکم بآن۔ وقد جاءنا اللہ بالاسلام۔ وبتحقیق آوردہ است خدائے تعالٰی مارا دین اسلام را۔ وان منا رجالا یاتون الکہان۔ وبتحقیق از ما مردانے اند کہ می آیند کاہنان را وکاہنان در عرب جماعہ بودند کہ با جن وشیاطین وارواح خبیثہ مناسبتے وقربتے داشتند وشیاطین چیزہائے راست ودروغ آوردہ برایشان القا میکردند وایشان بادعائے علم غیب بمردم بدان خبر میدادند وبیان آن بتفصیل در باب الکہانۃ بیاید ان شاء اللہ تعالٰی۔ قال فلا تاتہم گفت آنحضرت پس چون اعتقاد بدین اسلام کردہ میا کاہنان را۔ قلت ومنا رجال یتطیرون۔ گفتم واز ما مردانے اند کہ فال بد وشگون میگیرند ومی پرانند جانوران را اگر بجانب دست راست پریدند آنرا نیک میدانند وبکارے کہ پیش می آید میروند واگر بدست چپ رفتند آنرا بد میدانند وبآن کار نمیروند واصل در تطیر این ست بعد ازان بہر نوع ہر قسم کہ فال بد گیرند ممنوع است وبیان این نیز در باب الفال والطیرۃ بیاید۔ قال۔ فرمود آن حضرت۔ ذلک شیء یجدونہ فی صدورہم فلا یصدنہم۔ آن تطیر چیزیست کہ می یابند آن را در سینہ ہائے خود از وہم وشوم پس باید کہ باز ندارد ایشان را از کارے کہ پیش کردہ اند کہ ہمہ بقدرت خداست ونیست مؤثر مگر وے واگر خلجانے در دل بگذرد وتوکل بر خدا کردہ باید گذشت ودعائے کہ ماثور است باید خواند چنانکہ در باب خود بیاید۔ قال قلت ومنا رجال یخطون۔ گفتم واز ما مردانے اند کہ خطہا می کشند اشارت بعلم رمل میکنند وخطہا می دے وتعرف احکام واحوال مغیبات از ان۔ قال کان نبی من الانبیاء یخط۔ فرمود آن حضرت کہ بود پیغمبرے از پیغمبران کہ این خطہا می کشید مراد ادریس پیغمبر است یا دانیال پیغمبر علیہما السلام۔ فمن وافق خطہ فذاک۔ پس کسے کہ موافق افتد خط او خط آن پیغمبر را پس آنکس مصیب است ودر ینجا التصریح نفرمود بنہی از اشتغال آن بجہت انتساب وے ببعض انبیاء ونگاہداشت ادب نبوت با وجود اختلاف شرائع ومنسوخیت آن واز ینجاست کہ بعض باین حدیث تمسک در اباحت وے کنند واکثر علما گفتہ اند کہ باین حدیث استدلال بر اباحت آن نتوان کرد زیرا کہ معلق گردانید بر موافقت خط آن پیغمبر را وراہے نیست بعلم آن بچہ توان دانست کہ موافق ست واز آنحضرت

صلی الله علیه وآله وسلم واصحاب وے رضوان الله علیهم اجمعین واز علمای سلف رحمهم الله بعضے دررد اتیے در اشتغال باشکال
رمل نتوان یافت و در حقیقت قول آنحضرت فمن وافق خطه زجر و تعجیز است از ادراک موافقت پس واضح گشت منع ازان
وهو الصواب واشکال تکسیر وعملهاے دیگر که ازین عالم است نزد علماے متقنین ومشائخ محققین همین حکم دارد ویکے از
مشائخ گفته است که شعر با ابن البونی واشکاله + ووافق النساج وامثاله + وشیخ ابو العباس بونی مردے ست از اهل دعوت
اسماء علم تکسیر وخواص حروف میگوید که جدائی کن و دور باش از بونی وشکلهاے که او میکشید وموافقت کن نساج را وازان ـے
ظاهر شیخ ابوبکر نساج معاصر ابن شیخ ابو العباس بونی بوده است رحمهم الله ـ رواه مسلم قوله لکنی سکت هکذا وجدت فی صحیح مسلم وفی
کتاب الحمیدی ـ در اول حدیث لفظ لکنی سکت گذشت اورا مؤلف می گوید همچنین یافته ام من در متن صحیح مسلم و در کتاب
حمیدی که جمع بین الصحیحین کرده است ومیگوید صحیح فی جامع الاصول بلفظ کذا فوق لکنی ـ وصحیح گردانیده شده است این
لفظ لکنی سکت در جامع الاصول که جمع صحاح سته کرده است بنوشتن لفظ کذا فوق لکنی ولفظ کذا علامت تصحیح است
چون میخواهند که بر لفظے که مظنه عدم صحت دارد نشان صحت نهند لفظ کذا بر بالاے او منویسند چنانکه صاد منویسند یا صح
منویسند یعنی این لفظ همچنین واقع شده در کتب اصول وصحیح است گمان عدم صحت بروے نمی باید کرد واین لفظ لکنی در کنی سکت
بظاهر مستدرک مینماید بس است که بگوید فلما رأیتم یصمتونی سکت و در مصابیح هم نیست وبراے توجیه وے تقدیرے در کلام
میکنند چنانکه در ترجمه اشارت بدان کرده شده است فافهم وعن عبد الله بن مسعود قال کنا نسلم علی النبی صلی الله علیه وسلم
وهو فی الصلوة ـ عبد الله بن مسعود میگوید بودیم که سلام میگفتیم بر آن حضرت وحال آنکه آن حضرت در نماز میبود ـ فیرد علینا پس
رد می کرد بر ما سلام را وجواب سلام ما می گفت ـ فلما رجعنا من عند النجاشی ـ پس هرگاه که باز آمدیم ما از نزد نجاشی که پادشاه
حبشه بود وصحابه از شر کفار مکه هجرت کرده بودند بجانب حبشه وقدوم آورده بودند بر نجاشی ووے بسابقهٔ علمے که بعثت
آن حضرت صلی الله علیه وسلم از توریت وانجیل داشت وبر دین نصارے بود ایمان بآن حضرت آورده وقدوم صحابه را
غنیمت دانسته رضی الله عنهما کرد حق دوستی اسلام بجاے آورد وبحضرت تحف وهدایا فرستاد ونجاشی بفتح نون وبعض بکسر
نون نیز نقل کرده اند وصاحب قاموس بکسر نون افصح داشته وتخفیف جیم وآن افصح است وتشدید یا وگفته اند که صواب
تخفیف اوست وابن تین گفته که یا ساکن است زیرا که اصلی ست نه یاے نسبت وصاحب قاموس تشدید یا گفته ولیکن تخفیف را
افصح داشته ونجاشی در سنه تسع از عالم رفته وآن حضرت با صحابه در مدینه بروے نماز غائبانه گزارده پس ابن مسعود میگوید
که چون از نزد نجاشی باز آمدیم ـ سلمنا علیه ـ سلام گفتیم بران حضرت در نماز بر عادت قدیم که داشتیم ـ فلم یرد علینا پس رد نکرد
آن حضرت این بار بر ما وجواب سلام ما نگفت ـ فقلنا ـ پس گفتیم ما ـ یا رسول الله کنا نسلم علیک فی الصلوة فترد علینا ـ بودیم ما
که سلام میگفتیم بر تو در نماز پس جواب سلام ما میگفتی والآن که سلام کردیم جواب نگفتی سبب چیست فقال ان فی الصلوة لشغلا ـ
پس فرمود آن حضرت بدرستی که در نماز هر آئینه کار روائی عظیم است که محل مناجات با حق واستغراق در عبودیت است مقصود آنکه

تکلم کردن که جواب سلام از آن جمله است ومباح بود در نماز منسوخ گشت متفق علیه۔ وعن معیقیب۔ بضم میم وفتح
عین وسکون یا وکسر قاف وسکون یاے ثانیه در آخرش موحده صحابی ست اسلام آورد بمکه وہجرت کرد بحبشه واقامت
کرد دران تا آنکه قدوم آورد بران حضرت بمدینه وخاتم آن حضرت حواله او بود واستعمال کردند او را ابو بکر وعمر بر بیت المال
ووز کاشعث گفته که او بدری ست مبتلا شده بجذام ودر خدمت امیر المؤمنین عثمان می بود وفاتش نیز در زمان وے بود
وبعض گفته اند در زمان امیر المؤمنین علی بود ومعیقیب دیگر ست تابعی ثقه روایت میکند از ابن عمر وروایت کرده است
از وے اعمش۔ عن النبی صلی الله علیه وسلم فی الرجل یسوی التراب حیث یسجد۔ روایت میکند از آنحضرت در شان مردیکه
برابر وہموار میکند خاک را از انجا که سجده میکند۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ ان کنت فاعلا فواحدة یعنی مکن واگر میکنی
یکبار کن وزیاده بران مکن معلوم نمی شود که منع از زیادت بر یکبار بجهت آن ست که مفسد صلوة است یا مکروه است این مبنی
بر تفسیر فعل کثیر که گذشت۔ متفق علیه۔ وعن ابی ہریرة قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الخصر فی الصلوة
نهی کرد آن حضرت از خصر بفتح خاے معجمه وسکون صاد مهمله در نماز متفق علیه۔ ودر اکثر روایات نهی عن الاختصار ودر
روایتے نهی ان یصلی مختصرا ودر روایتے مختصرا خصر در لغت میان مردم خاصره تهیگاه وتفسیر کرده اند خصر واختصار را بنهادن
دست ودر حدیث آمده است اختصار راحت اہل نار است واشکال میکنند که اہل نار را راحت نمی باشد وجواب داده اند
که مراد آن ست که چون از طول قیام در موقف تعب کشند استراحت کنند باختصار وبعض گویند که این فعل یهود است ومراد
باہل نار ایشانند ونیز روایت آمده است که ابلیس نهاد دست خود را بر خاصره در وقتیکه افتاد بر زمین ورسید او را منصب
لعن وبعض تفسیر کرده اند اختصار را بگرفتن مخصره یعنی عصا در دست که در نماز بران تکیه کرده بایستند وبعض تفسیر کنند اختصار را
باختصار سوره که تمام نخوانند وآن مکروه است یا اختصار بر آیات سجده تا سجده نکنند یا ترک آیت سجده که بآن قرأت رسیده است
تا سجده نکنند یا اختصار نماز وکوتاهی قیام ودر رکوع وسجود واین معنی از محتملات لفظ است ودر روایتے که لفظ اختصار
واقع شده است وتفسیرے که مشهور است از صحابه وسلف ہمان اول است وعن عائشة رضی الله عنها۔ قالت
سالت رسول الله۔ گفت عائشه پرسیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن الالتفات فی الصلوة۔ از نگریستن چپ وراست
در نماز۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ ہو اختلاس یختلسه الشیطان من صلوة العبد۔ التفات ربودنی ست که میکند آن را
شیطان از نماز بنده یعنی میگیرد ومیرباید شیطان از نماز بنده کمال آن را متفق علیه۔ باید دانست التفات که مکروه است آن ست که بپیچد
گردن خود را تا بیرون آید از مواجهه قبله واگر سینه نیز بگرداند تا تمام از مواجهه قبله برآید فاسد میگردد نماز اما بگوشه چشم نگریستن
که آن را ملاحظه گویند نه مفسد است ونه مکروه اما باید که آن را نیز بسیار نکند وعادت نگرداند واز آنحضرت صلی الله علیه وسلم حدیثے
روایت کرده اند که گاہے ملاحظه می کرد بگوشه چشم باحوال مقتدیان می نگریست ولیکن در صحت این حدیث سخن است
کسے از امام احمد پرسید وگفت بعض از اہل حدیث روایت میکنند باسناد که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ملاحظه والتفات

می کرد امام احمد بروے انکار عظیم کرد و رنگ روے او متغیر شد و بدن او در ارتعاش در افتاد و گفت این حدیث را
اسناد صحیح نیست وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لینتہین اقوام عن رفعهم ابصارهم عند الدعاء
فی الصلوة الی السماء - البتہ باید کہ باز آیند گروہ ہاے مردم از برداشتن ایشان نظرہاے خود را نزد دعا در نماز بسوے
آسمان - او لتخطفن ابصارهم - تا آنکہ ربودہ شود بینائی ہاے ایشان یعنی باید کہ باز آیند از برداشتن بصرہا و اگر باز نیایند ربودہ
می شود بصرہا و روایت کردہ شدہ است کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم برمیداشت در نماز بصر خود را بسوے آسمان و چون
نازل شد قول حق سبحانہ الذین هم فی صلوتهم خاشعون پست کرد سر خود را - رواہ مسلم - وعن ابی قتادۃ قال
رایت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یؤم الناس وامامة بنت ابی العاص علی عاتقه - گفت ابوقتادہ دیدم من آنحضرت را کہ امامت
میکرد مردم را و حال آنکہ امامہ دختر ابی العاص بر کتف آنحضرت می بود ابوالعاص داماد آن حضرت بود زوج زینب کہ یکے از
بنات مطہرہ آن حضرت بود و این امامہ دختر زینب بود کہ در بعض اوقات نماز با آنحضرت آمدہ متعلق شدہ بود و آنحضرت او را
بر کتف خود نشاندہ نماز میکرد - فاذا رکع وضعها - پس چون رکوع می کرد آن حضرت می نہاد او را بر زمین و تا رکوع کردن
و سجدہ کردن آن طفل بر زمین افتادہ می بود - واذا رفع من السجود اعادها - و چون برمیداشت سر را از سجود باز میداشت
بر کتف اینجا کسے را توہم می شود کہ این برداشتن آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم امامہ را و نہادن بر زمین و باز برداشتن فعل
کثیر بود و اگر قلیل ہم باشد لابد مکروہ بود پس خطابی میگوید کہ برداشتن امامہ بقصد و تعمد از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نبود بلکہ
وے بجہت غایت محبت و الفت کہ با آن حضرت در غیر حالت نماز داشت در نماز آمدہ چسپیدہ متعلق شد و در وقت رکوع
از کتف شریف بر زمین می افتاد و آنحضرت او را از خود دور نمی کرد پس این برداشتن و نہادن فعل آنحضرت نباشد و نسبت آنہا با آنحضرت
در صورت فعل بمجاز است پس حاجت نیست کہ گویند این فعل کثیر نبود و فعل کثیر آن ست کہ متوالی باشد و این نہ چنین بود زیرا کہ طمانیت
در ارکان نماز از آن حضرت بسیار بود یا گویند کہ این حالت پیش از تحریم فعل کثیر بود یا مخصوص با آنحضرت باشد و گفتہ اند این از غایت رعایت
خشوع آن حضرت بود کہ اگر بر نمی داشت گریہ میکرد و موجب شغل نیز می شد بیشتر از شغل رفع و اختلاف کردہ اند کہ این در نماز
فرض بود یا نفل و ظاہر از قول وے یؤم الناس آن ست کہ در نماز فرض بود و نیز در روایتے آمدہ است کہ در نماز ظہر یا عصر
بود و بعض گویند در نماز نفل بود و احیاناً نماز نفل بجماعت نیز می گزارد و الظاہر هو الاول واللہ اعلم - متفق علیہ -
وعن ابی سعید قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا تثاءب احدکم فی الصلوة فلیکظم ما استطاع - تثاءب بہمزہ ست
و تثاوب بواو خطا ست و اسم از وے ثوباء می آید بضم مثلثہ و فتح ہمزہ و مد بمعنی فازہ و آن تنفسے ست کہ میکشاید از وے دہن
و سبب وے امتلاے معدہ و کدورت حواس و ثقل بدن و سستی او و میل بکسل و نوم ست و لہذا نسبت کردہ اند آن را بشیطان
و فرمودہ التثاؤب من الشیطان میفرماید چون فازہ کند یکے از شما در نماز باید کہ رو کند و باز دارد آن را تا آن کہ تواند طریق
در بستن دہان آن ست کہ فراہم آرد لبہا را و بگیرد لب زیرین خود را بدندان یا بنہد پشت دست چپ بر دہان و در روایتے

فليكظم فاه بزيادت لفظ فاه پس گو به بندد دہان خود را۔ فان الشيطان يدخل۔ زيرا كه شيطان مى درآيد يعنى در دہن وے۔ رواه مسلم وفي رواية البخاري عن ابي هريرة قال اذا تثاءب احدكم في الصلوة فليكظم ما استطاع ولا يقل ها۔ ونگويد ہا وا اين لفظے ست كه در وقت فاژه نزد عدم ضبط حال از دہان برمى آيد ودر بعض نسخ ہا مكرر آمده پس ميفرمايد نگويد اين لفظ را۔ فانما ذلكم من الشيطان يضحك منه۔ زيرا كه نيست گفتن اين لفظ مگر از شيطان ميخندد شيطان ازان مراد خنده شيطان رضا وخوشحالى اوست ازين حالت از جهت بودن آن باعث بركسل از عبادت وموجب تشويه وتقبيح شكل وصورت وعن ابي هريرة قال قال رسول الله۔ روايت ست از ابي هريره كه گفت گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ان عفريتا من الجن تفلت البارحة۔ بدرستى كه خبيثے از خبيثان ليكايك برآمد وبگريخت دوش يعنى از ميان جنيان كه بند كرده است ايشان را سليمان پيغمبر عليه السلام۔ ليقطع على صلوتى۔ تا ببرد بر من نماز را وعفريت بكسر عين وسكون فاو تشديد را نيز آمده شيطان قوى سركش ظالم وعفارة خبث وشيطنت وبعضے گويند كه از عفر وتعفير ست بمعنى غلطيدن وغلطانيدن در شب خاك يعنى شيطان قوى كه مى غلطاند قرين خود را در خاك۔ فامكنني الله منه۔ پس قادر گردانيد مرا خداے بر وے۔ فاخذته پس گرفتم من او را۔ فاردت ان اربطه على سارية من سواري المسجد۔ پس خواستم كه بربندم او را بر ستونے از ستونهاے مسجد حتى تنظروا اليه كلكم۔ تا آنكه نگاه كنيد بوے ہمه شما۔ فذكرت دعوة اخي سليمان۔ پس ياد كردم من دعاى برادر خود را كه سليمان است عليه السلام۔ رب هب لي ملكا لا ينبغي لاحد من بعدي۔ پروردگارا ببخش مرا ملكى وسلطنتے كه نشايد ونبايد هيچ يكى را بعد از من مراد باين ملك تسخير جن وشياطين وتصرف كردن در ايشان داشته اند وچون سليمان عليه السلام اين دعا كرده واين ملك را بالخصوص بخود خواسته كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم نخواست كه اظهار تصرف كند در وے وشكستگى دركارخانه ملك سليمان افگند والا بالقوة تصرف وقدرت وسلطنت وے صلى الله عليه وسلم زياده بران بود وملك وملكوت جن وانس وتمامه عوالم بتقدير وتصرف الہى عز وعلا در حيطه قدرت وتصرف وے بود۔ فرددته خاسئا۔ پس براندم من او را خرد وخوار رانده يا بنده مقصود خود را از من۔ متفق عليه۔ وعن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من نابه شيء في صلوته۔ كسے كه نازل شود وحادث گردد او را چيزى در نماز وى چنانچه بخوانند او را كسے يا اذن طلبد در درآمدن ونميداند آنكس كه وے در نماز ست فليسبح۔ پس بايد كه تسبيح كند مصلى وگويد سبحان الله تا بداند آنكس كه وے در نماز است ودست برهم نزند كه آواز برآيد۔ فانما التصفيق للنساء۔ زيرا كه دست برهم زدن نيست مگر براى زنان لائق نيست بوقار وگرانبارى مردان وفي رواية۔ ودر روايتے اينچنين آمده است۔ قال۔ گفت۔ التسبيح للرجال والتصفيق للنساء۔ تسبيح براے مردان وتصفيق مر زنان راست وطريق تصفيق آن ست كه بطن كف ايمن را بر ظهر كف ايسر زنند وبطن كف بر بطن كف نزنند بطريق لعب اگر بزنند نماز فاسد گردد كذا في شرح مسلم متفق عليه

الفصل الثاني

عن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه۔ قال كنا نسلم على النبي۔ گفت ابن مسعود بوديم ما كه سلام مى گفتيم بر پيغمبر صلى الله عليه وسلم وهو في الصلوة۔ وحال آنكه آنحضرت در نماز مى بود۔ قبل ان ناتي ارض الحبشة

پیش از آنکہ بیائیم ما زمین حبشہ را و ہجرت کنیم بسوے وے۔ فیرد علینا پس رد میکرد آن حضرت بر ما سلام را و میگفت جواب سلام ما را۔ فلما رجعنا من ارض الحبشۃ پس ہرگاہ کہ باز گشتیم ما از زمین حبشہ۔ اتیتہ۔ آمدم من آن حضرت را۔ فوجدتہ یصلی۔ پس یافتم من او را کہ نماز میگزارد۔ فسلمت علیہ پس سلام گفتم بروے۔ فلم یرد علی۔ پس رد نکرد بر من سلام را و نگفت جواب سلام مرا۔ حتی اذا قضے صلوتہ قال۔ تا آنکہ تمام کرد نماز خود را گفت۔ ان اللہ یحدث من امرہ ما یشاء۔ بدرستی کہ خداے تعالے نو پیدا میکند از امر دین و حکم خود ہر چہ میخواہد۔ وان مما احدث ان لا تکلموا فی الصلوۃ۔ و تحقیق از جملہ آنچہ نو پیدا کردہ است از امر خود این است کہ سخن نکنید در نماز۔ فرد علی السلام۔ پس رد کرد بعد ازین سخن بر من سلام را۔ وقال انما الصلوۃ لقراءۃ القرآن و ذکر اللہ۔ و گفت نیست نماز مگر براے خواندن قرآن و ذکر خدا۔ فاذا کنت فیہا فلیکن ذلک شانک۔ پس چون باشی تو در نماز پس می باید کہ باشد کار تو ہمین خواندن قرآن و ذکر خدا و بس۔ رواہ ابو داؤد۔

وعن ابن عمر قال قلت لبلال کیف کان النبی۔ روایت است از ابن عمر گفت گفتم مر بلال را چگونہ بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یرد علیہم رد میکرد بر ایشان سلام را۔ حین کانوا یسلمون علیہ۔ ہنگامے کہ سلام میدادند ایشان بروے وہو یصلی۔ در حالے کہ وے نماز میگزارد۔ قال۔ گفت بلال۔ کان یشیر بیدہ۔ بود کہ آن حضرت اشارت میکرد بدست خود باین طریق کہ بسط میکرد کف خود را پس میکرد اینکہ بطن کف را اسفل و ظہر او را فوق چنانکہ در حدیث ابی داؤد و ترمذی و نسائی از ابن عمر آمدہ و گاہے بسندگی میکرد باشارہ انگشت چنانچہ ہمین سہ کس روایت کردہ اند از صہیب و صاحب سفر السعادۃ گفتہ است کہ گاہے ایما میکرد بسر مبارک خود و ما این را صریحاً در حدیث نیافتیم و بعض شراح نوشتہ اند کہ جائز است رد سلام باشارت چشم و سر بے ذکر حدیث واللہ اعلم مانند آنکہ رد سلام باین طریق پیش از نسخ بود یا بعد از نسخ و آنچہ منسوخ شد رد سلام بکلام بود و ہو الظاہر۔ رواہ الترمذی وفی روایۃ النسائی نحوہ وعوض بلال صہیب۔ و در روایت نسائی بدل بلال صہیب واقع شدہ یعنی در روایت ترمذی انچنین آمدہ کہ ابن عمر از بلال سوال کرد و در روایت نسائی آمدہ کہ ابن عمر از صہیب پرسید پس احتمال دارد کہ از ہر دو پرسیدہ باشد کذا فی شرح الشیخ و آنچہ در روایت ترمذی و ابی داؤد و نسائی ست آنست کہ صہیب گفت گذشتم بر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و حال آنکہ وی نماز می کرد پس سلام کردم بروے پس رد کرد سلام را باشارت اصبع و ذکر سوال ابن عمر را در حدیث بلال ذکر کردہ اند وعن رفاعۃ بکسر را بن رافع قال صلیت خلف رسول اللہ۔ گفت نماز گزاردم پس پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فعطست۔ پس عطسہ کردم فقلت الحمد للہ حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیہ مبارکا علیہ۔ ثنا مر خدا اسے را ثناے بسیار پاک برکت کردہ شدہ در ذات آن ثنا برکت کردہ شدہ مر ثنا گویندہ را بران ثنا و در جزاے آن۔ کما یحب ربنا ویرضے۔ چنانکہ دوست میدارد پروردگار ما حمد را و خشنود است از آن حمد و از گویندہ آن۔ فلما صلی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انصرف۔ پس ہرگاہ کہ نماز گزارد آن حضرت برگشت۔ فقال من المتکلم فی الصلوۃ۔ پس گفت و پرسید چہ کس بود سخن کنندہ در نماز۔ فلم یتکلم احد۔ پس سخن نکرد

و جواب نداد ہیچ یکے از ترس آنکہ موجب زجر و عتاب نگردد۔ ثم قالها الثانیة۔ پستر گفت آں حضرت ہمین کلمہ را کہ چہ کس بود
سخن کنندہ در نماز دوم بار۔ فلم یتکلم احد۔ پس جواب نداد ہیچ یکے۔ ثم قالها الثالثة۔ پستر گفت آں حضرت این را سوم بار۔
فقال رفاعة۔ پس چون ضرورت شد کہ جواب آں حضرت باید داد گفت رفاعہ۔ انا۔ من بودم متکلم۔ یا رسول اللہ فقال رسول اللہ
پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم والذی نفسی بیدہ۔ سوگند بآں خدائے تعالیٰ کہ بقائے من در دست قدرت اوست۔
لقد ابتدرها بضعة وثلثون ملکا۔ ہر آئینہ بتحقیق شتابی کردند در پیش آمدن باین کلمات و برداشتن آنہا را بصعود قبول سی و چند
فرشتہ۔ ایہم یصعد بها۔ کہ کدام یکے از انہا بردارد آں کلمات را۔ رواہ الترمذی وابوداؤد والنسائی۔ و این حدیث دلالت
دارد برانکہ عاطس در صلوٰة اگر حمد گوید اگرچہ بلند گوید نماز فاسد نگردد و شیخ ابن الہمام گفتہ اگر در نفس خود گوید ولب بجنباند فاسد نمیگردد
و اگر بجنباند فاسد گردد انتہی مگر این حدیث در وقتے وارد شدہ باشد کہ مباح بود تکلم در صلوٰة واللہ اعلم وعن ابی ہریرة قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم التثاؤب فی الصلوٰة من الشیطان۔ فازہ کردن خصوصاً در نماز از شیطان است زیرا کہ آں مجلب
کسل و نوم و ثقل بدن و سستی و سبب شر تی ست و شیطان بداں راضی ست و در حدیث آمدہ است کہ ان اللہ یحب العطاس
ویکرہ التثاؤب و محبت عطسہ بجہت آنکہ وے علامت تربت دماغ و فرح و نشاط ست بر عکس تثاؤب و با وجود آں وارد شدہ
کہ عطسہ شدیدہ از شیطان ست چنانکہ تثاؤب مفرط و آں حضرت پست میکرد آواز را بالعطسہ و می پست و ہان را با تثاؤب
و تمامہ فی باب العطاس والتثاؤب۔ فاذا تثاءب احدکم فلیکظم ما استطاع۔ ترجمہ این گذشت۔ رواہ الترمذی۔ روایت
کرد این حدیث را ترمذی۔ وفی اخری لہ ولابن ماجة۔ و در روایت دیگر مر ترمذی را و در روایت ابن ماجہ بجائے فلیکظم ما استطاع۔
فلیضع یدہ علی فیہ۔ پس باید کہ بنہد دست خود را بر دہن خود و کظم لبہا فراہم آوردن و لب بدندان گرفتن ہنری شود چنانکہ گذشت
و لیکن چون در حدیث نہادن دست بر دہان آمدہ باید کہ ہمین متعین باشد مگر آنکہ در اخبار و آثار آں نیز آمدہ باشد وعن کعب
ابن عجرة۔ بضم عین مہملہ و سکون جیم صحابی ست از اصحاب شجرہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا توضأ احدکم فاحسن
وضوءہ۔ وقتے کہ وضو کند یکے از شما پس نیک کند وضو را بشرائط و آداب و توجہ و حضور و گفتہ اند ہر مقدار توجہ و حضور و ادب
کہ در وضو دست دہد ہماں مقدار در نماز روے نماید۔ ثم خرج عامدا الی المسجد۔ پستر برآید بسوے مسجد قاصد و ناوی امتثال
امر و عبادت و تقرب و مناجات۔ فلا یشبکن بین اصابعه فانه فی الصلوٰة۔ پس باید کہ تشبیک نکند میان اصابع خود یعنی در آرد
انگشتان را در یکدیگر زیرا کہ چون بہ نیت نماز میرود گویا کہ در نماز است و تشبیک در نماز منہی عنہ ست از جہت منافات وے
بخشوع و خضوع و برہمین قیاس ہر چہ بحالت صلوٰة منافات دارد و درین تنبیہ است کہ بندہ را باید کہ در طریق صلوٰة حاضر و متخشع رود
و با ادب و وقار باشد۔ رواہ احمد والترمذی وابوداؤد والنسائی والدارمی۔ بدانکہ از تشبیک اصابع نہی واقع شدہ است
طیبی گفتہ شاید کہ نہی از جہت بودن او ست علامت خصومت و فتنہ و در ہم افتادن و در وقتے کہ ذکر کرد آں حضرت فتن را
تشبیک کرد میان اصابع و پوشیدہ نماند کہ تشبیک برائے اتفاق والتیام نیز ذکر کردہ اند چنانکہ در باب عطای خمس مال اولی القربے

از برائے اتفاق بنی ہاشم و بنی المطلب ذکر کردہ شدہ است و ظاہر آن است کہ سبب نہی بجہت بودن او ست برخلاف حال
خشوع و خضوع و لہذا تخصیص کردہ اند نہی را بحالت نماز یا رفتن نماز و بخاری در صحیح خود از برائے تشبیک الاصابع فی المسجد بابے
عقد کردہ و باز و حدیث آوردہ کہ دلالت بر جواز آن دارند و گفتہ اند کہ نہی بر تقدیرے ست کہ بطریق عبث باشد و جواز
بطریق تمثیل و غرض افادہ معنی چنانکہ در ذکر فتن کردہ اند۔ وعن ابی ذر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یزال اللہ
عزوجل مقبلا علی العبد وہو فی صلوٰتہ۔ ہمیشہ است خدائے تعالے اقبال آرندہ و بنظر لطف و عنایت و محبت نگرندہ بر بندہ
در حالے کہ بندہ در نماز است۔ ما لم یلتفت۔ مادام کہ چپ و راست ننگرد بندہ۔ فاذا التفت انصرف عنہ۔ پس چون
بچپ و راست بنگرد بندہ بر میگردد خدائے تعالے از اقبال و باز میگرداند نظر عنایت و لطف را از بندہ فی الحال۔ رواہ احمد
و ابو داؤد و النسائی و الدارمی۔ و ترمذی از حدیث انس آوردہ و تصحیح نمودہ است کہ چون بایستم و در نماز اقبال کند بروے
پروردگار تعالے بوجہ کریم خود و چون التفات کند و بجانب غیر نگرد بندہ بگوید پروردگار تعالے یا ابن آدم بجانب کہ می نگری
ترا کسے ہست بہتر از من کہ بسوئے او می نگری روئے خود بجانب من آر چون بار دوم التفات بکند باز حق جل وعلے
ہمچنین بگوید چون بار سوم نگرد بگرداند خدائے تعالے وجہ کریم خود را ازوے و این معنی را شاعر در لباس مجاز ادا نمودہ میگوید رباعی
آمد سحر آن دلبر خونین جگران * گفت ای ز تو بر خاطر من بار گران * شرمت بادا کہ من بسویت نگران * با چشم تو نہی چشم بسوئے دگران *
وعن انس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال یا انس اجعل بصرک حیث تسجد۔ ای انس بگردان بینائی خود را آنجا کہ سجدہ میکنی ظاہر این
حدیث دلالت دارد بر استحباب نظر بسوئے موضع سجود در تمام نماز و ہمین است عمل شافعیہ چنانکہ کلام بیضاوی در تفسیر کریمہ فی صلوٰتہم
خاشعون دال است بران ولیکن طیبی گفتہ کہ مستحب ست کہ نظر کند در قیام بموضع سجود و در رکوع بر پشت پا و در سجود بر بینی و در تشہد بکنار
و این موافق است با آنچہ علمائے حنفیہ گفتہ اند باز یاوی آنکہ نظر کند تر و سلام بر دوشہائے خود کذا فی النہایة شرح الہدایة و بعض علما
گفتہ اند کہ در حرم شریف نظر بر کعبہ دارد اینجا در ذکر راوی در اصل کتاب بیاض است و در حاشیہ نوشتہ اند۔ رواہ البیہقی فی سنن الکبیر
من طریق الحسن عن انس یرفعہ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا بنی۔ ای پسرک من تشریف کرد انس را بابن خطاب
بجہت صغر سن وے و صدق او در خدمت و محبت وے صلی اللہ علیہ وسلم و وے ہشت سالہ بود کہ آن حضرت ہجرت آورد
و بخدمت شریف در آمد۔ ایاک والالتفات فی الصلوٰة۔ دور دار خود را از التفات کردن در نماز۔ فان الالتفات فی الصلوٰة ہلکة۔
زیرا کہ بدرستی التفات کردن در نماز سبب ہلاک شدن ست در آخرت از جہت بودن او طاعت شیطان در وے گردانیدن
از توجہ بحضرت رحمان و ہلکة بفتح ہا و لام ہلاک بمعنی نیست شدن۔ فان کان لا بد ففی التطوع لا فی الفریضة۔ پس اگر ہست کہ چارہ نیست
ترا از التفات کردن و راضی می شوی بنقصان نماز و فوت کمال پس بارے در نماز نفل کن کہ کار آن نسبت بفرض سہل است
نہ در نماز فرض کہ اہتمام بکمال و تمام آن ضروری ست و در حقیقت نقصان در نفل موجب تطرق نقصان است بفرض زیرا کہ نوافل
مکملات فرائض اند۔ رواہ الترمذی۔ وعن ابن عباس قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یلحظ فی الصلوٰة یمینا

و شمالا - بود آنحضرت کہ بگوشہ چشم مینگریست در نماز بجہت تعلیم آنکہ آن مبطل نیست یا بجہت نگاہ باحوال بعض مقتدیان
و طیبی گفتہ شاید کہ آن نیز در نماز نفل باشد بجہت حدیثے کہ گذشت و گفتہ اند کہ شارع اگر فعل مکروہ کند بجہت تعلیم اصل جواز
مکروہ نباشد - و لا یلوی عنقہ خلف ظہرہ - و نمی پیچید و نمیگردانید گردن و سر خود را بجانب پس پشت و یمین و شمال ہم میلے
بآن طرف داردو فافہم پس معلوم شد کہ انچہ مکروہ است باعنق ست نہ لحظ عینین - رواہ الترمذی والنسائی - سابقاً گذشت
کہ اسناد این حدیث صحیح نیست واللہ اعلم و عن عدی بن ثابت تابعی انصاری کوفی ست و ابن حبان او را
در ثقات ذکر کردہ و ابو حاتم گفتہ صدوق ست و گفتہ اند کہ شیعی مفرط است و بعض گفتہ اند رافضی غالی ست ولیکن ثقہ است
و بود امام مسجد شیعہ و عالم و قاضی ایشان مات سنة ست عشر و مائة و نام جد او دینار است - عن ابیہ عن جدہ رفعہ - روایت است
از عدی بن ثابت از پدرش از جدش کہ رسانیدہ است جدش حدیث را بآنحضرت - قال - گفت آنحضرت - العطاس بضم عین
و تخفیف طا عطسہ زدن - والنعاس بضم نون و تخفیف عین بخواب شدن یا ثقل خواب یا اول آن - والتثاؤب - و فاژہ کردن
فی الصلوة - در نماز - والحیض - و حائض شدن - والقئ - و قے کردن - والرعاف من الشیطان - بضم را خون از بینی
رفتن این ہمہ چیزہا کہ در نماز واقع شوند از شیطان اند و سبب رضا و خوشحالی او یند کہ سبب نقصان نماز و بطلان آن می شوند
و عطسہ اگرچہ محبوب الٰہی تعالےٰ ست اما کثرت و شدت وے گاہے مانع قرأت و حضور در حضرت حق و استغراق در مناجات
او میگردد و نعاس و تثاؤب خود ظاہر است و حیض و قے و رعاف نیز مقید اند بوجود آنہا در نماز ولیکن تخصیص ذکر فی الصلوة
در پہلوے سہ چیز اول بجہت آن کرد کہ آنہا جمع می شوند بہ نماز و مبطل آن نیستند بخلاف سہ چیز اخیر کہ مبطل صلوة اند و اگرچہ این
اشیا ہمہ امور طبیعیہ اند کہ وارد می شوند بر آدمی بے اختیار وے و قادر نیست بر دفع آن ولیکن موجب ارتضاء و استحسان
شیطان می شوند بجہتے کہ ذکر کردہ شد - رواہ الترمذی - و عن مطرف - بضم میم و فتح طا و تشدید راے مکسورہ و فا و آخر
بن عبد اللہ بن الشخیر - بکسر شین معجمہ و کسر خاے معجمہ مشددہ و سکون تحتانیہ و را در آخر - عن ابیہ - روایت میکند مطرف کہ از
تابعین ست از پدر خود عبد اللہ بن الشخیر کہ از صحابہ است - قال اتیت النبی - گفت آمدم پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم و ہو یصلی و لجوفہ
ازیز کازیز المرجل - و حال آنکہ آن حضرت نماز میگزارد و مر درون آنحضرت را آواز جوش بود مانند جوش دیگ سنگین یا مسین ازیز
بفتح ہمزہ و کسر زاے اولے و سکون تحتانیہ سخت جوشیدن دیگ با آواز وے کہ می بر آید از آن و مرجل بکسر میم و سکون را و فتح
جیم دیگ از سنگ یا آہن و مس و در مشارق گفتہ مرجل دیگ و بعض گویند از مس یعنی میخواہد راوی ازین عبارت انیکہ میگریست
آنحضرت با جوش درون - و فی روایة قال رأیت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یصلی و فی صدرہ ازیز کازیز الرحی من البکاء - و در
روایت دیگر این چنین آمدہ کہ گفت دیدم کہ نماز میگزارد آن حضرت و در سینہ مبارک وے آواز بود از گریہ مانند آواز
آسیا کہ میگردد - رواہ احمد - روایت کرد این حدیث را امام احمد بہر دو روایت - و روی النسائی الروایة الاولی و ابو داود
الثانیة - و روایت کرد نسائی روایت نخستین را و روایت کرد ابو داود روایت دوم را و ازین حدیث معلوم شد کہ گریہ باطل نمیگرداند نماز را

و در ہدایہ گفتہ کہ اگر بنالد یا آہ کشد یا بگرید و آواز بلند گردد اگر از یاد کردن بہشت و دوزخ ست قطع نمیکند نماز را و اگر از وجع یا مصیبت ست
قطع میکند۔ وعن ابی ذر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام احدکم الی الصلوٰة فلا یمسح الحصی ۔ چون
بایستد یکے از شما بنماز پس باید کہ ہموار نکند زمین را از سنگ ریزہ و در روایتے فلا یسوی الحصے از تسویہ بمعنے برابر
گردانیدن۔ فان الرحمة تواجہہ۔ زیرا کہ بدرستی رحمت مواجہت میکند مصلی را و اقبال میکند و نازل میگردد بروے پس
لائق نیست کہ درین مقام سو ادب و لعب بحصے کند تا از دریافت انوار فضل و رحمت محروم نگردد و بعض گویند مراد آن ست
کہ رحمت نازل می شود و بر چیزے می افتد کہ مواجہ مصلی ست کہ زمین باشد یا حصے باشد پس باید کہ ہم بر حصے سجدہ کند
و تغییر ندہد۔ رواہ احمد والترمذی وابوداؤد والنسائی وابن ماجة۔ وعن ام سلمة قالت رای النبی صلی اللہ علیہ وسلم
غلاما لنا یقال لہ افلح۔ گفت ام سلمہ دید آنحضرت غلامے را کہ مارا بود و گفتہ میشد اورا افلح یعنی نام او افلح بود و در روایتے
رباح آمدہ۔ اذا سجد نفخ۔ چون سجدہ می کرد می دمید یعنی زمین را تا گرد آلود نگردد روے وے۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔
یا افلح ترب وجہک۔ خاک آلودہ کن روے خود را و دم مکن کہ تذلل و تمسکن درین صورت بیشتر ست۔ رواہ الترمذی۔
وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الاختصار فی الصلوٰة راحة اہل النار۔ نہادن دست بر تہیگاہ
در نماز آسایش اہل دوزخ ست و آسایش در دوزخ نمی باشد لیکن کافران بتوہم آنکہ شاید آسایشے یابند میکنند و کلام
درین حدیث در فصل اول در حدیث ابوہریرہ گذشت۔ رواہ فی شرح السنة۔ وعن ابی ہریرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم اقتلوا الاسودین فی الصلوٰة الحیة والعقرب۔ بکشید دو سیاہ را در نماز کہ مار و کژدم است و گفتہ اند کہ بزند بیک زدن
یا دو زدن و اگر سہ بار زند پیہم نماز فاسد گردد۔ رواہ احمد وابوداؤد والترمذی وللنسائی معناہ۔ و مر نسائی را معنی این حدیث است
یعنی این معنی را بلفظ دیگر روایت کردہ وعن عائشة رضی اللہ عنہا۔ قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی
تطوعا والباب علیہ مغلق۔ گفت عائشہ بود آن حضرت کہ میگزارد نماز نفل را و حال آنکہ در بر آنحضرت بستہ بود یعنی در بستہ
نماز میگزارد۔ فجئت فاستفتحت۔ پس آمدم من پس طلب کردم کشادن در را۔ فمشی ففتح لی۔ پس راہ رفت آن حضرت
پس بکشاد در را برائے من یعنی از انجا کہ برائے نماز ایستادہ بود قدمے چند زد و بکشاد در را۔ ثم رجع الی مصلاہ۔ پس
بازگشت بجائے کہ نماز میگزارد۔ وذکرت ان الباب کان فی القبلة۔ و ذکر کرد عائشہ کہ در خانہ بود در جانب قبلہ
یعنی نزد آمدن آن حضرت بکشادن در تحول از قبلہ لازم نیاید و برگشتن بمصلا بطریق باز پس رفتن بود پس در آمدن و برگشتن
استقبال قبلہ بحال خود بود و نیز گفتہ اند کہ خانہ تنگ بود و گنجایش زیادہ بر یک دو خطوہ نداشت۔ رواہ احمد وابوداؤد
والترمذی و روے النسائی نحوہ وعن طلق بن علی رضی اللہ عنہ صحابی ست روایت میکند از وے پسر وے قیس
ابن طلق بن علی۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا فسا احدکم فی الصلوٰة۔ چون گند کند یکے از شما یعنی باد وی
بر آید بے آواز در نماز۔ فلینصرف فلیتوضأ۔ پس باید کہ برگردد از نماز پس وضو کند و در روایتے ولیتوضأ بواو۔ ولیعد

الصلوٰۃ۔ و باید کہ باز گرداند نماز را و این بروجہ فضلیت و اولویت است و اگر بنا کند بشرطیکہ در فقہ مذکور است نیز جائز است۔ رواہ ابوداؤد و روی الترمذی مع زیادۃ و نقصان ۔ و عن عائشۃ رضی اللہ عنہا۔ انہا قالت قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا احدث احدکم فی صلوتہ۔ چون بشکند وضوے یکے از شما در نمازش۔ فلیاخذ بانفہ ثم لینصرف۔ پس باید کہ بگیرد بینی خود را پستر برگردد از نماز تا در خیال مردم افتد کہ رعافے حادث شدہ و خون از بینی میرود و پردہ حیا از نقض وضو در نماز برنیفتد کہ در عادت آن را داخل نقض میدارند و در غیبت نیفتند و حیا و بیم عیب کردن مردم و بے آبروئی در نماز کردن بحدث نیفگند و از این جہت گفتہ اند کہ ہر کہ در نفس الامر محق بود و در ظاہر محل اعتراض باید کہ بنفس خود ستر و کتمان کند تا مردم آبروی وے نیفگنند و بعیبے کہ ندارد منسوب نگردانند این از باب کذب نیست بلکہ از جملہ معاریض بفعل است و از دادی ریا نیز نیست بلکہ از تحمل و تستر است و در وے رخصت ست کذا قالوا۔ رواہ ابوداؤد۔ حکایت آوردہ اند کہ در عہد امیرالمومنین عمر در جماعہ کہ در نماز ایستادہ بودند از شخصے حدثے واقع شد و آن شخص بواسطہ شرم بوضوء بر آمدہم بحدث خواست کہ نماز کند عمر رضی اللہ عنہ فرمود بیائید تا ہمہ وضو کنیم کہ قصورے ندارد و وضو بر وضو نور علی نور ست تا آن شخص موسوم بعیب نگردد و در ورطہ بیوضو نماز کردن نیفتد۔ وعن عبداللہ بن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا احدث احدکم وقد جلس فی آخر صلوتہ۔ چون بشکند وضوے یکے از شما و حال آنکہ تحقیق نشستہ است در آخر نماز خود یعنی بمقدار تشہد نشستہ۔ قبل ان یسلم۔ پیش از آنکہ سلام گوید۔ فقد جازت صلوتہ۔ پس بتحقیق روا شد و تمام گشت نماز وے و این موافق مذہب امام ابی حنیفہ است کہ سلام دادن نزد وے فرض نیست و نزد شافعی فرض است و لیکن خروج بفعل نزد ابی حنیفہ نیز فرض است پس حدیث را بر بعد آن حمل کنند تا فعل حاصل شود پس ظاہر این حدیث موید مذہب ما میں باشد کہ خروج بفعل مصلی را فرض نمیدارند۔ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث اسنادہ لیس بالقوی۔ روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثے ست کہ اسناد وے نہ قوی ست۔ وقد اضطربوا فی اسنادہ۔ و بتحقیق اضطراب کردہ اند راویان در اسناد وے و در مقدمہ معلوم شد کہ حدیث مضطرب آن ست کہ روایت کردہ شود بروجوہ مختلفہ و این

علامت ضعف ست از جہت دلالت بر عدم ضبط رواۃ آن

الفصل الثالث

عن ابی ہریرۃ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم خرج الی الصلوٰۃ۔ روایت میکند ابوہریرہ کہ آن حضرت بیرون آمد برائے نماز۔ فلما کبر انصرف۔ پس ہرگاہ کہ تکبیر برآورد برائے احرام برگشت۔ واومأ الیہم ان کما کنتم۔ و اشارہ کرد بسوئے صحابہ کہ بحال خود باشید چنانکہ ہستید۔ ثم خرج۔ پستر بیرون آمد از مسجد فاغتسل۔ پس غسل کرد۔ ثم جاء و راسہ یقطر۔ پستر آمد آنحضرت و حال آنکہ می چکید آب از سر مبارک وے۔ فصلی بہم۔ پس بگزارد نماز با صحابہ۔ فلما صلی قال انی کنت جنبا۔ پس ہرگاہ کہ تمام کرد نماز گفت بدرستی کہ من بودم جنب۔ فنسیت ان اغتسل۔ پس فراموش کردم کہ غسل کنم و بفراموشی در نماز درآمدم۔ رواہ احمد و رواہ مالک عن عطاء بن یسار مرسلا

روایت کرد این حدیث را امام احمد از ابی ہریرہ و روایت کرد آن را امام مالک از عطا بن یسار کہ از تابعین ست بطریق ارسال و معنی ارسال در مقدمہ معلوم شد و استدلال کردہ اند شافعیہ باین حدیث بر آنکہ نماز مقتدیان باطل نمیشود بظہور بطلان نماز امام چہ آنحضرت بنماز در آمد و قوم نیز در نماز در آمدند بعد ازان ظاہر گشت جنابت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و باطل شد نماز وی و مقتدیان ہم بران تحریمہ باقی و مستمر ماندند و حکم ببطلان نماز ایشان نکردند و امر باعادت تکبیر احرام واقع نشدہ مذہب حنفیہ آن ست کہ فساد نماز امام متضمن فساد نماز قوم ست زیرا کہ امام ضامن نماز ماموم ست و در حدیث آمدہ است کہ الامام ضامن در جواب میگویند اصحاب ما کہ ازین حدیث این معلوم نشد کہ قوم نیز تکبیر احرام بر آوردہ بودند و در نماز داخل شدہ شاید کہ استشعار آن حضرت بجنابت بعد از تکبیر خود و پیش از تکبیر ایشان باشد و حال آنکہ در صحیح مسلم آمدہ است کہ ایستاد آن حضرت در مصلای خود پیش از آنکہ تکبیر آورد پس برگشت و غسل بر آمد پس اگر قضیہ حدیث کتاب و حدیث مسلم یکی ست بران حمل باید کرد کہ خواست کہ تکبیر گوید و در نماز در آید و اگر دو قضیہ است جواب ہمان ست کہ گفتہ شد کہ بر آمدن آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پیش از تکبیر قوم بود و شیخ ابن الہمام از امام محمد در کتاب الآثار می آرد کہ امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ گفت در باب مردے کہ امامت کرد قومے را جنب یا بے وضو اعادت کند امام نماز را و اعادت کنند قوم نیز و نیز می آرد کہ یکبار امیر المومنین علیؓ نیز امامت کرد قومے را جنب یا بے وضو پس اعادہ کرد نماز را و امر کرد ایشان را کہ اعادہ کنند۔ **وعن جابر قال کنت اصلی الظہر مع رسول اللہ** گفت جابر بودم من کہ میگزاردم نماز پیشین را با آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فاخذ قبضۃ من الحصی پس می گرفتم مشتے را از سنگریزہ ہا لتبرد فی کفی تا سرد گردد در کف دست من۔ اضعہا لجبہتی اسجد علیہا۔ می نہادم زیر پیشانی خود در حالتے کہ سجدہ میکنم بران۔ لشدۃ الحر۔ می کردم من این فعل را از جہت سختی گرما ازین جا معلوم می شود کہ این مقدار فعل عفو ست در نماز و کثیر ہم نیست زیرا کہ میگرفت آن را بیک گرفتن بدست رواہ ابوداؤد و روی النسائی نحوہ۔ **وعن ابی الدرداء** قال قام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی۔ گفت ابو درداء ایستاد آن حضرت در حالے کہ نماز میکند۔ فسمعناہ یقول۔ پس شنیدم آن حضرت را کہ میگوید۔ اعوذ باللہ منک۔ پناہ میجویم بخدا از تو۔ ثم قال العنک بلعنۃ اللہ۔ پستر گفت آن حضرت لعنت میکنم ترا بلعنت خدا۔ ثلثا۔ سہ بار گفت این قول را۔ وبسط یدہ کانہ یتناول شیئا۔ و فراخ کرد آن حضرت دست خود را گویا کہ میگیرد چیزے را۔ فلما فرغ من الصلوۃ قلنا پس ہرگاہ کہ فارغ شد آنحضرت را از نماز گفتیم ما۔ یا رسول اللہ قد سمعناک تقول فی الصلوۃ شیئا لم نسمعک تقولہ قبل ذلک۔ بتحقیق شنیدیم ترا کہ میگفتی در نماز چیزے را کہ نشنیدیم ترا کہ میگفتی آن را پیش ازان۔ ورأیناک بسطت یدک۔ و دیدیم ترا کہ فراخ کردی دست خود را۔ قال ان عدو اللہ ابلیس جاء بشہاب من نار۔ گفت آن حضرت کہ دشمن خدا کہ ابلیس ست آورد شعلہ را از آتش و در بعض نسخ ابن الصلاح شہاب در خشش آتش لیجعلہ فی وجہی۔ تا بگرداند آن را و بزند در روئے من۔ فقلت۔ پس گفتم۔ اعوذ باللہ منک ثلث مرات۔ سہ بار ثم قلت پستر گفتم۔ العنک بلعنۃ اللہ التامۃ۔ لعنت میکنم ترا بلعنت خدا کہ تام و کامل است۔ فلم یستأخر۔ پس سپس نرفت و دور نشد۔ ثلث مرات۔ این کلمہ را ہم سہ بار گفتم و لعنت خدا کردم۔ ثم اردت اخذہ۔ پستر خواستم کہ بگیرم او را و در بعض نسخ

ان آخذه - والله لولا دعوة اخينا سليمان لاصبح موثقا يلعب به ولدان اهل المدينة - بخدا سوگند که اگر نمی بود دعای برادر ما که سلیمان ست که به تسخیر جن واختصاص او بتصرف در ایشان کرده هر آئینه صبح میکرد این شیطان بسته شده که بازی میکردند بوی خردان اهل مدینه شرح این در آخر فصل اول در حدیث ابی سعید گذشت ولیکن در ان حدیث عفریت من الجن واقع شده و درین جا ابلیس و میگویند که تصرف و تسخیر وی که سلیمان علیه السلام را بود بر جن بود نه بر ابلیس و جواب میگویند که چون ابلیس بصورت جن متمثل گشت و ظاهر شد سلیمان را بر وی نیز تصرف باشد چنانکه بر جن و میتوان گفت که مراد با بلیس این جا شیطان آدم نیست بلکه جن است و ابلیس محمول بر معنی لغوی ست از ابلاس بمعنی نومیدی از رحمت حق - رواه مسلم و عن نافع قال ان عبد الله بن عمر مر علی رجل وهو يصلی - روایت ست از نافع مولای ابن عمر گفت که ابن عمر گذشت بر مردی و حال آنکه آن مرد نماز میگزارد - فسلم عليه پس سلام کرد ابن عمر بران مرد - فرد الرجل کلاما پس جواب داد آن مرد سلام ابن عمر را بکلام چنانکه متعارف ست - فرجع اليه عبد الله ابن عمر فقال له پس برگشت ابن عمر بسوی آن مرد پس گفت مر او را - اذا سلم علی احدكم وهو يصلی فلا يتكلم وليشر بيده - وقتیکه سلام کرده شود بر یکی از شما و آن یکی نماز میگزارد پس باید که جواب سلام دهی بکلام نه دهد و باید که اشاره کند بدست چنانکه سابقا گذشت - رواه مالک

باب السهو

و در بعض نسخ باب سجود السهو سهو نسیان و غفلت و بیخبری آدمی از چیزی که درست در ذهن و دل بجانب دیگر و باید دانست که سهو و نسیان بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم در اقوال در انچه متعلق باخبار و ابلاغ باشد جائز نیست و در افعال اختلاف ست و مختار نزد اهل حق جواز ست زیرا که احادیث صحیحه درین باب وارد شده پس چاره نیست از قائل شدن بدان و محذوری هم لازم نمی آید بلکه متضمن حکمت ست و بحقیقت از جمله اتمام نعمت بر امت و اکمال دین ایشان ست تا بشرف اقتدا و اتباع سنت مشرف شوند چنانکه فرموده است انما انسى لاسن و اگر چه وجود سنت بقول و امر نیز می باشد چنانچه مثلا می فرمود هر که سهو کند در نماز واجب ست بر وی سجده اما وقوع سهو از آنحضرت و شرعیت فعل سجده مستلزم و متضمن حصول شرف اقتدا است فافهم و باید فهمید که وقوع سهو و نسیان از آنحضرت از کدام مقام ست لابد از مرتبه اشتغال و استغراق در مقامی خواهد بود که دست عقول از دامن ادراک آن قاصر ست

الفصل الاول عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان احدكم اذا قام يصلی جاء الشيطان - بدرستی که یکی از شما چون می ایستد که نماز میگزارد می آید او را شیطان - فلبس عليه پس می پوشد شیطان کار بر وی و خلط میکند و در شک و شبهه می انگند و را و لبس بفتح لام و سکون با پوشیدن کار بر کسی و آمیختن تاریکی با روشنائی و لبس بتخفیف و تشدید هر دو روایت ست و تشدید مفید مبالغه و تکثیر ست - حتى لا يدرى كم صلى - تا آنکه در نمی یابد که چند رکعت گزارده است - فاذا وجد ذلك احدكم فليسجد سجدتين وهو جالس - پس چون بیابد آن لبس و شک را یکی از شما پس باید که سجده کند دو سجده و حال آنکه وی نشسته است - متفق عليه - بدانکه این صورت شک نسبت و فرق میان شک و سهو آن ست که در سهو جزم میکند بیک جانب

ودر شک تردد دارد کہ این است یا آن وگویند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہرگز در شک نیفتادہ از جہت بودن آن از تلبیس شیطان
اما در سہو ونسیان افتادہ لغلبۂ استغراق وتوجہ بعالم دیگر وحکم شک نیز حکم سہو است در وجوب سجدتین وحکم وی بتفصیل در حدیث
آیندہ بیاید۔ وعن عطاء بن یسار تابعی ثقہ مشہور است واز کبار علماء مدینہ مولائے میمونہؓ عن ابی سعید قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا شک احدکم فی صلوتہ۔ چون شک کند یکے از شما در نماز خود۔ فلم یدر کم صلی۔ پس در نیابد
کہ چند رکعت گزاردہ است۔ ثلثا او اربعا۔ سہ یا چہار۔ فلیطرح الشک۔ پس باید کہ بیندازد شک را یعنی آن رکعت را کہ شک در دست
ولیبن علی ما استیقن۔ وباید کہ بنا نہد بر چیزی کہ یقین دارد ومتیقن ست وجود وے یعنی اقل چنانکہ در صورت شک سہ یا چہار
سہ بنا نہد وقرار دہد۔ ثم یسجد سجدتین۔ پستر باید کہ سجدہ کند دو سجدہ چنانکہ سجدۂ سہو می باشد۔ قبل ان یسلم۔ پیش از انکہ سلام دہد
ودر روایت بخاری این قید نیست وازینجاست اختلاف ائمہ در بودن سجدۂ سہو پیش از سلام یا بعد از سلام چنانکہ تفصیل در شرح حدیث دیگر
بیان کنیم وبعد ازان فائدہ سجدتین بیان میفرماید بقول خود۔ فان کان صلی خمسا۔ پس اگر ہست مصلی کہ گزاردہ است پنج رکعت
را یعنی شک کردہ در سہ یا چہار وبنا نہادہ بر سہ ودر واقع چہار رکعت بود وچون رکعت دیگر گزارد پنج رکعت شد شفعن لہ صلوتہ۔ شفع میسازد
این پنج رکعت را بسبب این دو سجدہ کہ در حکم یک رکعت اند مصلی را نماز او را یعنی این پنج رکعت با این دو سجدۂ سہو در حکم شش
رکعت میشوند۔ وان کان صلی اتماما للاربع۔ واگر گزاردہ است رکعت دیگر را بعد از بنا نہادن بر سہ از برای تمام کردن مر چہار را
چنانکہ در واقع ہم سہ رکعت بود پس این رکعت چہار رکعت تمام شد۔ کانتا ترغیما للشیطان۔ می باشند این دو سجدہ خوار گرداندن
وبینی برخاک مالیدن شیطان را یعنی اگر چہ برین تقدیر احتیاج بسجدتین نیست کہ شفع گردانند نماز مصلی را چنانکہ بر تقدیر اول بود
ولیکن فائدۂ سجدتین رغم شیطان است کہ میخواست کہ بدر شک اندازد واز عبادت باز دارد ومصلی برغم او سجدہ کرد ودر عبادت
افزود۔ رواہ مسلم۔ روایت کرد این حدیث را مسلم از عطاء ابن یسار از ابی سعید خدری۔ ورواہ مالک عن عطاء مرسلا۔
وروایت کرد آن را مالک از عطاء ابن یسار بطریق ارسال بے ذکر ابی سعید ومعنی ارسال در مقدمہ معلوم شدہ۔ وفی روایتہ
شفعہا بہاتین السجدتین۔ ودر روایت مالک بجای شفعن لہ صلوتہ کہ در روایت مسلم مذکور شدہ ہمچنین واقع شدہ شفعہا
بہاتین السجدتین یعنی شفع میگرداند مصلی آن پنج رکعت را با این دو سجدہ چنانکہ وجہش معلوم شد۔ بشنو بدانکہ ظاہر این حدیث
دران ست کہ در صورت شک بنا بر اقل نہد کہ یقین ست وعمل بتحری یعنی غالب ظن نکند ومذہب جمہور ائمہ ہمین ست وترمذی
میگوید کہ نزد بعضے از اہل علم در صورت شک اعادہ کند نماز را وامام ابو حنیفہ گوید کہ اگر شک در اول بار بود یعنی شک کردن عادت
او نشدہ است تحری کند وبعد از تحری اگر غلبۂ ظن بر جانب واحد واقع شود بدان عمل کند واگر غلبۂ ظن حاصل نشود بنا بر اقل نہد
وسجدۂ سہو کند زیرا کہ بنا نہادن بر ظن غالب اصلی معتبر است در شرع چنانکہ در قبلہ ومانند آن ودر صحیحین از ابن مسعود آمدہ کہ
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا شک احدکم فلیتحر الصواب ولیتم علیہ ودر این حدیث را شمنی در شرح نقایہ ودر شرح جامع الاصول
از حدیث نسائی نیز در تحری صواب آوردہ وامام محمد در موطای خود گفتہ کہ آثار در باب تحری غالب ظن بسیار آمدہ وگفت کہ اگر

وہمچنین کردہ نشود پس نجات از سہو وشک متعذر گردد ودر اعادہ در صواب کثرت شک واعتبار حرجے عظیم است انتہی گفت
بندۂ ضعیف صانہ اللہ عما شانہ کہ حاصل مقام این ست کہ درین باب سہ حدیث آمدہ اول اذا شک احدکم فلیستانف او
کما قال دوم من شک فی صلوتہ فلیتحر الصواب سوم این حدیث کہ درین باب مذکورست کہ حاکم است بہ بنا نہادن بر یقین پس
جمع کرد ابو حنیفہ میان این ہر سہ حدیث بحمل اول بر عروض شک در اول بار وثانی بر صورت وقوع تحری بر یک جانب وثالث
بر عدم وقوع تحری واین کمال جامعیت ونہایت تحقیق است در مذہب امام اعظم اکرم رضی اللہ عنہ واللہ اعلم وعن عبد اللہ
بن مسعود ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلی الظہر خمسا۔ روایت ست از ابن مسعود کہ آنحضرت گزارد نماز ظہر را پنج رکعت
فقیل لہ۔ پس گفتہ شد مر آن حضرت را۔ ازید فی الصلوٰۃ۔ آیا زیادہ کردہ شد در نماز کہ چہار رکعت بود پنج حکم شد۔ فقال وما ذاک
پس گفت آنحضرت وچیست این پرسیدن شما وبراے چہ می پرسید مگر زیادہ از چہار رکعت گزاردہ ام۔ قالوا صلیت خمسا گفتند
گزاردہ پنج رکعت۔ فسجد سجدتین بعد ما سلم۔ پس سجدہ کرد دو سجدہ بعد از سلام دادن۔ وفی روایۃ قال۔ ودر روایتے آمدہ است
کہ فرمود۔ انما انا بشر مثلکم۔ نیستم من مگر آدمی مانند شما۔ انسی کما تنسون۔ فراموش میکنم چنانکہ فراموش میکنید شما۔
فاذا نسیت فذکرونی۔ پس چون فراموش کنم من یاد دہید مرا۔ واذا شک احدکم فی صلوتہ فلیتحر الصواب پس چون شک
کند یکے از شما در نماز خود پس باید کہ تحری وطلب کند صواب را بغالب ظن۔ فلیتم علیہ پس باید کہ تمام کند بنا بر غالب ظن ثم یسلم۔
پستر باید کہ سلام گوید۔ ثم یسجد سجدتین۔ پستر باید کہ سجدہ کند دو سجدہ متفق علیہ۔ درین حدیث ذکر بنا بر اقل نیست مراد
آن ست یعنی اگر تحری فائدہ نکند بنا بر اقل نہد وتمام کند وشافعیہ چون قائل نیستند بتحری مراد از تحری صواب اخذ باقل
دارند ونزد حنفیہ در صورت گزاردن خمس تفصیل ست اگر سہو کرد از قعدۂ اخیرہ وبرخاست براے رکعت خامسہ رجوع کند بقعدہ
مادام کہ سجدہ نکردہ است براے رکعت خامسہ واگر سجدہ کرد باطل گردد فرض او ولغو کند خامسہ را واگر کردہ است قعدہ اخیرہ
وبرخاست پیش از سلام رجوع کند بقعدہ مادام کہ سجدہ نکردہ است براے خامسہ واگر سجدہ کرد تمام گشت فرض وضم کند بوے
سادسہ ومستحسن ست کہ سجدہ کند براے سہو از سلام وظاہر حدیث دلالت دارد برآنکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ضم نکرد
سادسہ را واکتفا کرد بسجدہ براے سہو چنانکہ مذہب شافعی ست وجواب ازین در شرح گفتہ شدہ است فتدبر۔ وعن ابن
سیرین عن ابی ہریرۃ قال صلی بنا رسول اللہ۔ ابن سیرین کہ از مشاہیر تابعین ست احوال وی در موضع دیگر ذکر کردہ شدہ است
روایت میکند از ابی ہریرہ کہ گفت نماز گزارد با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یعنی امامت کرد۔ احدی صلوتی العشی یکے از
دو نماز شبانگاہ را کہ نماز ظہر باشد یا عصر وعشی از زوال آفتاب تا غروب را گویند۔ قال۔ گفت ابن سیرین۔ قد سماہا ابو ہریرۃ
ولکن نسیت انا۔ بتحقیق نام بردہ بود آن نماز را تعیین ولیکن فراموش کردم من۔ قال فصلی بنا رکعتین۔ پس بگزارد آنحضرت
با ما دو رکعت۔ ثم سلم۔ پستر سلام داد یعنی سہو کرد وبرنخاست براے رکعت سوم۔ فقام الی خشبۃ معروضۃ فی المسجد۔ پس ایستاد
آنحضرت بسوی چوبے کہ بر عرض نہادہ شدہ بود در مسجد ودر بعضے از نسخ مشکوٰۃ لفظ فی المسجد نیست ولیکن در بخاری ہست

فاتکا علیہا پس تکیہ کرد بران چوب - کانہ غضبان - باین صفت کہ گویا آنحضرت خشمگین ست - ووضع یدہ الیمنی علی الیسری -
ونہاد دست راست خود را بر دست چپ خود - وشبک بین اصابعہ - ودر یکدیگر آورد انگشتان خود را - ووضع خدہ الایمن علے
ظہر کفہ الیسرے - ونہاد رخسارۂ راست خود را بر پشت کف دست چپ خود - وخرجت سرعان الناس من ابواب المسجد - وبیرون
آمدند بیشتر وزود تر آیندگان مردم از درہای مسجد وسرعان بفتح سین ورا اوائل ناس کہ شتابی کنند بفتحتین وبسکون را نیز آمدہ وبسکون میم
نیز ضبط کردہ اند مراد گروہی اند کہ بعد از گزاردن نماز برائے ذکر ودعا توقف نکنند وشتاب از ہمہ بیشتر برآیند وجامہ را کہ از فقر جنگ
از ہمہ بیشتر برآیند وبے صبری نمایند نیز میگویند - فقالوا - پس گفتند صحابہ بمشاہدۂ این حالت از ان حضرت کہ ہم بر دو رکعت سلام
دادہ برآمد - قصرت الصلوٰۃ - کوتاہ شد یا کوتاہ کردہ شد نماز وقصرت بفتح قاف وضم صاد وبضم قاف وکسر صاد ہر دو روایت ست
یعنی از چہار رکعت بدو رکعت آمد - وفی القوم ابوبکر وعمرؓ - ودر میان صحابہ کہ حاضر بودند ابوبکر وعمر رضی اللہ تعالیٰ عنہما نیز بودند -
فہابا ان یکلماہ - پس ترسیدند وبزرگ داشتند ابوبکر وعمر آنحضرت را از انکہ بپرسند اورا از حقیقت حال وہیبت ترس با بزرگی داشتن
چنانکہ از بادشاہ ہیبت می باشد نہ از زرد خوف - وفی القوم رجل فی یدیہ طول - ودر میان صحابہ مردی بود کہ در ہر دو دست وی درازی
بود واز ین جہت - یقال لہ - گفتہ میشد اورا - ذو الیدین - خداوند دو دست وبعضی گویند کہ از انجہت ذو الیدین میگفتند کہ بہر دو دست
کار می کرد وبعض گویند از آنجہت کہ دو پسر داشت ومضمون حدیث صریح ست کہ وجہ تسمیہ بدان دراز بودن دستہاست ونام او
عمیر بن عبد عمرو وکنیت او ابو محمد وبعض گویند نامش خرباق بود بکسر خاے معجمہ وبعض گویند کہ خرباق نام مردی دیگر است کہ اورا
ذو الشمالین گویند وبعض گویند خرباق غیر ذو الیدین وذو الشمالین ست وقیل غیر ذلک واللہ اعلم - قال - گفت این مرد کہ ذو الیدین
یا رسول اللہ انسیت - آیا فراموش کردی وسہو شد ترا - ام قصرت الصلوٰۃ - یا کوتاہ شد یا کوتاہ کردہ شد نماز - فقال لم انس ولم تقصر -
پس گفت آن حضرت نہ فراموش کردہ ام ونہ کوتاہ شدہ ونہ کوتاہ کردہ شدہ نماز - فقال اکما یقول ذو الیدین - پس گفت وپرسید
آن حضرت از صحابہ آیا واقع این چنین ست کہ میگوید ذو الیدین - فقالوا نعم - پس گفتند آرے ہمچنین ست کہ وے میگوید -
فتقدم وصلی ما ترک - پس پیش رفت آن حضرت وبگزارد آن دو رکعت را کہ ماندہ بود وگزاردہ - ثم سلم - پس سلام داد -
ثم کبر - پس تکبیر برآورد - وسجد مثل سجودہ واطول - وسجدہ کرد مانند سجود خود کہ در نماز کردہ بود یا درازتر از ان بجہت اعتذار
از وقوع تقصیر ومشاہدۂ عظمت حق ونفاذ حکم وتقدیر وے سبحانہ - ثم رفع راسہ وکبر - پس بر داشت سر از سجدہ وتکبیر
گفت - ثم کبر وسجد مثل سجودہ او اطول - پس تکبیر گفت وسجدہ کرد مانند سجود معتاد یا درازتر از ان - ثم رفع راسہ وکبر - پس بر داشت
سر خود را وتکبیر گفت حاصل کہ دو سجدہ کرد چنانکہ در سہو مشروع است - فربما سألوہ - پس بعد از روایت کردن ابن سیرین
حدیث بنحوے کہ مذکور شد بسا کہ پرسیدند ابن سیرین را بطریق استفہام وگفتند - ثم سلم - یعنی آیا گفت ابو ہریرہ
ثم سلم یعنی سجدہ سہو بعد از سلام کرد یا پیش از سلام - فیقول - پس میگفت ابن سیرین در جواب سوال ایشان نبئت ان
عمران بن حصین قال ثم سلم - آگاہانیدہ شدہ وخبر دادہ شدہ ام کہ عمران بن حصین در حدیث خود گفتہ است ثم سلم

یعنی این لفظ را از حدیث ابوہریرہ محفوظ ندارم ولیکن مرا خبر دادہ اند کہ عمران بن حصین گوے نیز روایت کردہ است
در حدیث خود ثم سلم گفتہ است وآنکہ من در حدیث ابی ہریرہ ثم سلم ذکر کردہ ام از روایت عمران بن حصین ست کہ درینجا
در آوردہ ام و در روایتے آمدہ است کہ از ابن سیرین پرسیدند کہ در سجدتین سہو تشہد ہست پس گفت نیست تشہد در حدیث
ابی ہریرہ ولیکن من دوست میدارم کہ خواندہ شود تشہد و در فصل ثانی از حدیث عمران بن حصین ذکر تشہد بیاید متفق علیہ
ولفظہ للبخاری وفی اخری لہما۔ و در روایت دیگر مر بخاری و مسلم را۔ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بدل۔ بجای لفظ
لم انس ولم تقصر۔ این لفظ آمدہ است۔ کل ذلک لم یکن۔ ہیچ چیز از نسیان و قصر نبود و دیگر این عبارت آمدہ است کہ فقال۔
پس گفت ذوالیدین۔ قد کان بعض ذلک۔ بتحقیق بود یکی ازین دو چیز یا نسیان یا قصر۔ یا رسول اللہ۔ بدانکہ شراح حدیث را
در بیان علوم این حدیث کلام طویل است و شیخ در فتح الباری آن را استیفا کردہ اگر تمامہ آن را نقل کنیم کلام دراز گردد ولیکن
درینجا دو کلام است کہ باید آورد اول در قول وے صلی اللہ علیہ وسلم کل ذلک لم یکن یعنی نہ قصر بود و نہ نسیان و این اخبار است
برخلاف واقع و اجماع کردہ اند بر عدم جواز سہو در اخبار و خلاف در افعال ست و ثانی در اتمام صلوٰة و عدم استیناف
آن با وجود وقوع تکلم و افعال دیگر از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس بعض گفتہ اند در جواب از اشکال اول کہ عدم جواز نسیان در
اقوال و اخبار ے ست کہ متعلق باشد بہ تبلیغ شرائع و احکام وحی نہ در جملہ اخبار و این جواب ضعیف است زیرا کہ اخبار برخلاف
واقع کذب و منقصت ست اگرچہ نہ عمداً بود و واجب ست تنزیہ ساحت عزت و کرامت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ازان و ہمین ست
مذہب جمہور و ایشان میگویند کہ مراد بقول وے ہیچ نبود نہ نسیان و نہ قصر آن ست کہ در اعتقاد من نیست نہ در نفس الامر و این
خبر صادق است بے شبہہ یا این قول کنایت است از عدم شعور گویا گفت من شعور بدان ندارم و این صادق است و جواب
از اشکال ثانی میگویند کہ تکلم و فعل کہ مفسد نماز ست بر تقدیرے ست کہ عمداً باشد نہ بسہو و نسیان چنانکہ مذہب شافعی ست
و این جواب تمام نیست در تکلم از ذوالیدین و صحابہ دیگر چہ تکلم ایشان نہ بسہو بود مگر آنکہ گویند ایشان تابع رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم بودند و ایشان را حکمے مستقل نیست و این جواب خالی از ضعفے نیست و جواب مذکور جاری نیست بر مذہب حنفیہ
چہ نزد ایشان کلام عمداً و سہواً مطلق مفسد نماز ست پس ایشان میگویند کہ وقوع این قضیہ پیش از نسخ جواز کلام و افعال است
در نماز و درینجا کلام ست مذکور در شرح و مذہب امام احمد حنبل آن ست کہ کلام در نماز عامداً و ساہیاً مفسد نماز است مگر آنکہ
برائے مصلحت نماز باشد از امام یا از ماموم چنانکہ درین قضیہ ست۔ واللہ اعلم وعن عبد اللہ بن بُحینة بضم موحدہ و فتح
مہملہ و سکون تحتیہ نام مادر عبد اللہ ست چنانکہ مشہور ست و نام پدر او مالک است و در بعض اسانید عبد اللہ بن مالک
ابن بحینہ ست بتنوین مالک و اثبات الف تا صفت مالک نگردد صحابی ست حلیف بنی المطلب بن عبد مناف از سابقین
مات فی امارة معاویة۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم صلی بہم الظہر۔ روایت ست کہ آن حضرت گزارد با صحابہ نماز پیشین را
فقام فی الرکعتین الاولیین لم یجلس۔ پس ایستاد آن حضرت در دو رکعت اول و نہ نشست و نہ کرد قعدہ اولے۔

فقام الناس معه - پس ایستادند مردم با آنحضرت - حتی اذا قضی الصلوة وانتظر الناس تسلیمه - تا آنکه چون تمام کرد نماز را و چشم داشتند
مردم که سلام گوید - کبر وهو جالس - تکبیر گفت وحال آنکه وے نشسته است - فسجد سجدتین قبل ان یسلم - پس سجده کرد
دو سجده پیش از آنکه سلام گوید - ثم سلم - پستر سلام داد از نماز - متفق علیه

الفصل الثانی عن عمران بن حصین ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی بهم فسها - روایت ست از عمران بن حصین
که صحابی مشهور است واحوال وے در مواضع نوشته شده که آن حضرت نماز گزارد با اصحاب پس سهو کرد - فسجد سجدتین -
پس سجده کرد دو سجده براے سهو - ثم تشهد ثم سلم - پستر تشهد خواند پستر سلام داد و درین حدیث تعیین موقع سهو نکرده و ذکر
تشهد کرده و در احادیث دیگر ذکر تشهد نیست واین حدیث موافق مذهب ماست و مذهب امام احمد نیز همین ست وبعض مالکیه و شافعیه
نیز هم برین اند و اختلاف ست که صلوة و دعا که در تشهد آمده است در تشهد که پیش از سجده است بخواند یا در آنکه بعد از وست
اختیار کرخی که از حنفیه است بر ثانی ست و در هدایه گفته که صحیح همین ست و در بعضے از شرح هدایه گفته که صواب آن است
که در اول بخواند وطحاوی گفته که در هر دو بخواند و شیخ ابن الهمام گفته که قول طحاوی احوط است کذا فی فتاوے قاضی خان
رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب - از جهت تفرد راوی وے بزیادة تشهد یا مخالفت روات دیگر با وجود کثرت
ایشان و حفظ ایشان وحاکم گفته است که این حدیث صحیح ست بر شرط شیخین وبیهقی و ابن عبد البر غیر ایشان تضعیف کرده اند
آن را - وعن المغیرة بن شعبة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام الامام فی الرکعتین - چون ایستاد
امام در دو رکعت و قعده نکرد - فان ذکر قبل ان یستوی قائما فلیجلس - پس اگر یاد آورد که قعده نکرده است پیش از برابر شدن
و تمام ایستادن پس باید که بنشیند و تشهد بخواند ظاهر حدیث آن است که سجده سهو نکند و در هدایه گفته است که بعضے
گفته اند که سجده کند از جهت تاخیر و اصح آن ست که نکند - وان استوی قائما - و اگر تمام ایستاد - فلا یجلس ولیسجد سجدتی السهو
پس باید که نه نشیند و سجده کند دو سجده سهو - رواه ابوداؤد و ابن ماجه - واین حدیث دلالت دارد که معتبر تمام
قیام و عدم آنست و ظاهر مذهب ما آن ست که اگر بقعود اقرب بود برگردد و بنشیند و تشهد بخواند و اگر بقیام اقرب باشد
برنگردد و نه نشیند و اختلاف کرده اند در تفسیر اقرب بعض گفته اند که اگر نصف اسفل راست ایستاد بقیام اقرب ست
و اگر نه بقعود اقرب ست و بعض گفته اند اگر سرین با زانوها برداشت به قیام اقرب است و اگر نه به قعود و بعض گفته اند
معتبر برداشتن زانوها ست شیخ ابن الهمام گفت اعتبار اقربیت روایتے ست از ابی یوسف که اختیار کرده اند آن را
مشائخ بخارا اما ظاهر مذهب نزد عدم استواے قیام عود ست و هو الاصح

الفصل الثالث - عن عمران بن حصین ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی العصر وسلم فی ثلث
رکعات - آن حضرت گزارد نماز دیگر را و سلام داد در سه رکعت - ثم دخل منزله - پستر در آمد منزل خود را - فقام الیه رجل
یقال له الخرباق - پس ایستاد و رفت بسوے آن حضرت مردے که گفته می شود او را خرباق - وکان فی یدیه طول -

و بود در ہر دو دست وے درازی تحقیق آن ست کہ این مرد ہمان ذوالیدین است کہ سابقاً ذکر او رفت کذا فی شرح الشیخ۔ فقال۔ پس گفت۔ یا رسول اللہ فذکر لہ صنیعہ۔ پس یاد داد آن مرد مر آن حضرت را کار آن حضرت را کہ کرد یعنے سلام دادن در سہ رکعت۔ فخرج غضبان یجر رداءہ۔ پس بیرون آمد آن حضرت خشمگین در حالیکہ می کشید رداے مبارک خود را ہیچ معلوم نمی شود کہ سبب سہو چہ بود و باعث این خشم و اضطراب چہ واللہ اعلم باسرارہ۔ حتی انتہی الی الناس فقال۔ تا آنکہ رسید آن حضرت بسوے مردم کہ حاضر بودند پس فرمود۔ اصدق ہذا۔ آیا راست میگوید این مرد۔ قالوا نعم۔ گفتند آرے راست میگوید۔ فصلی رکعۃ۔ پس بگزارد آن حضرت یک رکعت را کہ ماندہ بود از نماز و سہو کردہ بود۔ ثم سلم۔ پستر سلام داد۔ ثم سجد سجدتین۔ پستر سجدہ کرد دو سجدہ براے سہو۔ ثم سلم۔ پستر سلام داد و از نماز برآمد۔ رواہ مسلم۔ پوشیدہ نماند کہ مخالفت میان این حدیث عمران بن حصین و حدیث ابی ہریرہ کہ گذشت از دو وجہ است یکی آنکہ آنجا سلام بر دو رکعت بود و اینجا بر سہ و آنجا گفت اعتماد کرد بر خشبہ کہ در مسجد بود و اینجا میگوید در آمد در منزل در وجہ ثانی خود ممکن است کہ ہر دو امر باشد ابو ہریرہ یکے را ذکر کرد و عمران بن حصین دیگرے اما مخالفت در وجہ اولے صورت اجتماع ندارد و از این جہت حکم کردہ اند کہ واقعہ متعدد است و در ہر دو واقعہ متکلم ذوالیدین باشد واللہ اعلم۔ وعن عبدالرحمن بن عوف قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ شنیدم آن حضرت را می گفت۔ من صلی صلوۃ یشک فی النقصان کسے کہ بگزارد نمازے را کہ شک میکند در نقصان چنانکہ شک کرد در رباعی کہ سہ گزاردہ یا چہار۔ فلیصل حتی یشک فی الزیادۃ۔ پس باید کہ بگزارد تا آنکہ شک کند در زیادت یعنی بنا کند بر اقل چنانکہ در صورت مذکور سہ رکعت قرار دہد پس رکعت دیگر بگزارد تا شک افتد کہ چہار رکعت شد یا پنج باحتمال آنکہ شاید در نفس الامر چہار رکعت باشد و این رکعت پنجم باشد این معنی دارد کہ فرمود بگزارد تا شک کند در زیادت۔ رواہ احمد۔ بدانکہ سہو از آنحضرت در چند موضع واقع شدہ اول از قعدہ اولے چنانکہ در حدیث عبداللہ بن بحینہ وارد شدہ دوم از دو رکعت اخیر چنانکہ در حدیث ذوالیدین واقع شدہ سوم از یک رکعت اخیر چنانکہ در حدیث خرباق آمدہ چہارم در زیادت خامسہ چنانکہ در حدیث عبداللہ بن مسعود پس مجتہدان بر آن قیاس کردند و گفتند کہ ہر کہ فراموش کند واجبی را از واجبات نماز سجدہ سہو بروے واجب گردد و اصحاب ظواہر ہم برین مواضع کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سجدہ کرد اقتصار کنند و در غیر این مواضع سجدہ نکنند دیگر بدانکہ از احادیث کہ وارد شدہ اند درین باب معلوم شد کہ آن حضرت در بعض مواضع سجدہ سہو پیش از سلام کردہ و در بعض بعد از سلام و ظاہر آنست کہ فعل آن حضرت گاہے چنان بود و گاہے چنین و ہر دو جائز باشد لیکن مذاہب ائمہ متفرق افتاد و امام شافعی در ہمہ جا قبل السلام گوید و احادیث را کہ وارد شدہ اند در وے ترجیح نماید بلکہ دعوی کند کہ احادیث واردہ در سجدہ بعد از سلام منسوخ اند و گوید آخر فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن بود کہ قبل از سلام میکرد اما این دعوی ثابت نشد واللہ اعلم و امام اعظم در ہمہ جا بعد از سلام کند از جہت کثرت احادیث واردہ در وے و قوت آنہا و در کتب ستہ از عبداللہ بن مسعود آمدہ است

کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم سجدہ کرد بعد از سلام اگرچہ از عبداللہ بن بحینیہ قبل از سلام نیز آمدہ کذا ذکرا الشیخ ابن الہمام
و نیز ابوداؤد و ابن ماجہ و احمد و عبدالرزاق از ثوبان آوردہ اند کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم گفت لکل سہو سجدتان
بعد ما یسلم و چون فعل و قول متعارض آمدہ تمسک بقول کردیم و قول اقوی ست از فعل نزد امام ابوحنیفہ چنانکہ در اصول
فقہ ثابت شدہ و شمنی گفتہ کہ این قول جمعے از صحابہ است کہ سعد بن ابی وقاص و عبداللہ بن مسعود و عمار بن یاسر و ابن عباس
و ابن الزبیر از ایشانند رضی اللہ عنہم اجمعین و امام مالک گوید ہر جا کہ سہو بہ نقصان است سجدہ قبل السلام کند و ہر جا کہ
بزیادت است بعد از سلام و اگر جمع گردد ہر دو سہو سجدہ کند ہر دو را قبل از سلام و مزنی و ابوثور از ائمہ شافعیہ ہم
برین قول اند و ابن عبدالبر گفتہ کہ قول مالک موافق نظر عقل ست زیرا کہ در صورت نقص جبر نقصان ست پس باید کہ
داخل اصل صلوۃ باشد و در زیادت ترغیم شیطان ست و درین سخن نظر ست و مذہب امام احمد آن ست کہ در ہر موضع
کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم قبل السلام کردہ قبل السلام باید کرد و در ہر موضع کہ بعد از سلام کردہ بعد از سلام باید کرد
و گفتہ اند کہ این قول اقوی و اقرب بصواب است و نقل کردہ شدہ است از احمد کہ گفت اگر نمی بود درین باب چیزے
مروی از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم حکم می کردیم کہ سجدہ قبل از سلام باید کرد و باید دانست کہ اختلاف مذکور در سجود کہ بعد
از سلام باید یا قبل سلام در افضلیت و اولویت است و در اصل جواز اختلاف نصرح بہ فی کتب الائمۃ الاربعۃ و اما
بودن سلام یک یا دو اول قول محمد ست و مختار فخر الاسلام و گفتہ است کہ مقابل روے دہد و قیل بجانب یمین و در ہدایہ
گفتہ کہ اصح آن ست کہ دو سلام دہد و اختیار شمس الائمہ این است بعد ازان اختلاف ست در تشہد بعد از سجود سہو و آن
مذکور است در بعض احادیث و مذہب ما این ست چنانکہ گذشت

باب سجود القرآن

اختلاف کردہ اند در سجدۂ تلاوت ائمہ ما بر آنند کہ واجب ست و امام مالک و شافعی و احمد بر آنند کہ سنت ست و فعل آن
افضل از ترک است و در روایتے از امام احمد نیز واجب ست اگر در نماز باشد و حجت وجوب آیات و احادیث ست
کہ در ذم ترک آن واقع شدہ و تاکید و مبالغہ کہ در اداے آن ورود یافتہ و گویند کہ سجدۂ جزو صلوۃ است کہ بجہت تخفیف
و اقتصار بران کردہ شدہ پس فرض باشد چنانکہ قیام در نماز جنازہ و لیکن چون دلائل آن قطعی نبود بوجوب قائل شدیم
نہ فرضیت و تمسک ائمہ دیگر بحدیث زید بن ثابت است کہ گفت خواندم سورۃ والنجم را در حضرت رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم و سجدہ نکرد و جوابش آن ست کہ وجوب سجدۂ تلاوت علی الفور نیست شاید کہ در وقت دیگر کردہ باشد و نیز تواند
کہ قراءت در وقت مکروہ واقع شدہ باشد یا سجدہ نکرد بجہت بیان جواز تاخیر یا مخصوص بسجدہ والنجم باشد کہ در وے
اختلاف ست واللہ اعلم و طہارت شرط است در سجدۂ تلاوت و از ہیچکس خلاف دران منقول نشدہ الا در روایتے
از ابن عمر آمدہ کہ وے رضی اللہ عنہ بے وضو نیز میکرد و ہیچ یکے از علما درین حکم براہ موافقت وے نرفتہ الا شعبی و نیز بگوید

که گاہے شعبی در راہے میرفت و اشارتے بسجدہ میکرد بغیر جہت قبلہ بے وضو میگذشت کذا قال الشیخ و بعضے از سلف برین ہم رفتہ اند که سجدهٔ تلاوت بر مستمع است نه بر سامع اگر اتفاقاً بے قصد آیت سجدہ بگوش رسیدہ سجدهٔ واجب نگردد و بعض گویند که اگر قاری سجدہ نکرد بر سامع نیز واجب نگردد گویا قاری حکم امام دارد نسبت بسامع و این را از امام مالک نیز روایت کرده اند و بعض گفته اند که وجوب بر تقدیرے ست که قاری قصد قرأت کند نه بر قصد قصه و حکایت چنانکه قصه خوانان می خوانند و مذہب ما و جمہور ائمه بر آنند که واجب ست بر قاری و بر سامع مطلقاً بشرائط صلوٰة وہو المختار

الفصل الاول عن ابن عباس قال سجد النبی صلی اللہ علیہ وسلم بالنجم - سجده کرد آن حضرت بسورهٔ نجم که در آخر آیت سجده دارد و سجد معه المسلمون والمشرکون - و سجده کردند ہمراه آن حضرت مسلمانان و کافران - والجن والانس و جنیان و آدمیان مراد ہمین جن و انس که درین مجلس حاضر بوده باشند بطریق تکریر و تاکید یا ہر که بر روی زمین از آدمیان و پریان بود و علم آن از جانب رسول خدا ثابت شده - رواه البخاری - گفته اند سجدهٔ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بجہت امتثال امر الٰہی تعالےٰ بود و بسجود شکر گزاری نعم عظیمه وے سبحانه که معدود اند در اول سوره و سجدهٔ مسلمانان بجہت متابعت آن حضرت در امتثال امر و اتیان شکر و سجدهٔ مشرکان بجہت سماع اسمہائے آلہه شان بود از لات و عزےٰ و منات یا از جہت ظہور سطوت و سلطان عزت و جبروت و سطوع انوار عظمت و کبریائے توحید الٰہی عزوجل چنانکه تاب و طاقت اختیار باطل شد و اثر جحود و انکار و استکبار محو و مضمحل گشت مگر از ان کسے که اشقی و اطغی قوم بود که کفے از خاک برگرفت و بر جبہه زشت خود زد و گفت این قدر بس است چنانکه در فصل ثالث بیاید و در این جا قصه است از وضع زنادقه و مفتریات ایشان خذلہم اللہ که بعضے از ارباب سیر و تواریخ که مولع اند بذکر غرایب و عجایب آورده اند و علمائے محدثین حکم بوضع آن کرده و ابطال آن نموده اند و آن این است که آنحضرت در نزد ذکر اسمائے لات و عزی و منات مدح ایشان کرد و گفت شعر تلک الغرانیق العلی ٭ وان شفاعتہن لترتجی ٭ یا بسہو بر زبان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم رفت یا شیطان بآواز بلند مشابه بصوت شریف آن را از پیش خود خوانده مشرکان را شنوانده و سجدهٔ مشرکان ازین جہت بود که گفتند اکنون محمد مدح آلہه ما کرد ما را با وے نزاعے نماند ما میدانیم که خالق محیی ممیت علیم قدیم رزاق یکے ست اینہا شفعائے ما اند و محمد خود اثبات شفاعت برائے ایشان کرد و این قصه عقلاً و نقلاً بوجوه باطل و موضوع ست و کلام در وی بسیار است پارهٔ از ان در شرح بیان کرده ایم واللہ یقول الحق وہو یہدی السبیل - وعن ابی ہریرة قال سجدنا مع النبی گفت ابوہریرہ سجده کردیم ما با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فی اذا السماء انشقت و اقرأ باسم ربک - پس ثابت شد که درین دو سوره سجده ہست و مردود گشت قول کسے که گفت در مفصل سجده نیست و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعد از آمدن بمدینه در وے سجده نکرده چنانکه در فصل ثانی در حدیث ابن عباس رضی اللہ عنہما بیاید - رواه مسلم وعن ابن عمر قال کان رسول اللہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ السجدة ونحن عنده میخواند آیت سجده را و حال آنکه ما نزد وے بودیم - فیسجد ونسجد معه پس

سجدہ میکرد آن حضرت وسجدہ میکردیم ما با وے۔ تفرحم۔ پس انبوہے میکردیم ما۔ حتی یا یجد احدنا لجبھتہ موضعا یسجد علیہ۔ تا آنکہ نمی یافت یکے از ما پیشانی خود را جائیکہ سجدہ کند بران۔ متفق علیہ۔ پوشیدہ نماند کہ این ہمہ مبالغہ وتاکید اجتماع وازدحام بظاہر علامت وجوب سجدہ است واگر واجب نبودے این ہمہ ازدحام براے چہ کردندے واللہ اعلم وعن زید بن ثابت قال قرأت علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والنجم فلم یسجد فیہا گفت زید بن ثابت خواندم من بر آنحضرت سورۂ والنجم را پس سجدہ نکرد دروے واین بعد از تحول بمدینہ بود واین ہمان حدیث است کہ قائلان بعدم وجوب سجدۂ تلاوت بدان تمسک کردہ اند وجواب آن معلوم شد وواجب باشد آوردن آن متفق علیہ۔ وعن ابن عباس قال سجدۃ ص لیس من عزائم السجود۔ ابن عباس گفت کہ سجدہ سورۂ ص نیست از سجداتے کہ امر کردہ شد بدان وعزیمت دراصل قصد قلب بر شئے فی الصراح عزم بالفتح والضم وعزیمت آہنگ کردن ودل نہادن بر چیزے پس ازان استعمال کردہ شد در امر واجب متحتم ودر اصطلاح فقہا حکم ثابت باصالت وقد رایت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یسجد فیہا۔ وبتحقیق دیدم آن حضرت را کہ سجدہ میکرد دران گفتہ اند کہ سجدہ کردن آن حضرت دران بجہت موافقت داؤد علیہ السلام وشکر قبول توبۂ وے بود ودر حدیث نیز آمدہ است کہ گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سجدہ کرد برادرم داؤد بجہت قبول توبہ وے وما نیز سجدہ میکنیم بشکرگزاری آن۔ وفی روایۃ قال مجاہد قلت لابن عباس اسجد فی ص۔ مجاہد کہ از تابعین است واز فقہاے مکہ وقرار اوست واز اعلام علما ومشاہیر ایشان ست وسی بار قرآن بر ابن عباس عرض کردہ بود وفات سنۃ اربع ومائۃ گفت گفتم من ابن عباس را آیا سجدہ کنم در سورۂ ص فقرأ پس خواند ابن عباس این آیت را۔ ومن ذریتہ داؤد وسلیمان حتی اتی۔ تا آنکہ آمد ورسید باینجا کہ فرمودہ است حق تعالی وامر کردہ است حبیب خود را صلی اللہ علیہ وسلم فبھدٰھم اقتدہ۔ پس بہدایت این پیغمبران کہ مذکور شدند اقتدا کن وپیروی کن۔ فقال پس گفت ابن عباس نبیکم پیغمبر شما صلی اللہ علیہ وسلم ممن امر ان یقتدے بہم۔ از جملۂ آن کسانے ست کہ امر کردہ شدہ اند کہ اقتدا کنند بایشان پس تو سزاوارتری کہ اقتدا کنی بایشان یعنی چون داؤد علیہ السلام سجدہ کرد وآن حضرت بموافقت وے سجدہ کرد مارا نیز باید کرد رواہ البخاری۔ اگر گوئی نسبت اقتدا وتبعیت بآن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم چگونہ باشد وحال آنکہ وے مقتدی ومتبوع وافضل واکمل از ہمہ است گوئیم کہ آن باعتبار ظاہر وتاخر وجود عنصری اوست از انبیا علیہم السلام چنانکہ در اتباع ملت ابراہیم گفتہ اند بلکہ ہمین را دلیل افضلیت واکملیت وے صلی اللہ علیہ وسلم ساختہ اند کہ چون وے تابع وعامل بہدی ہمہ آنہا باشد لاجرم جامع وشامل کمالات ہمہ بود وافضل واکمل ہمہ گردد بیت خوبی وناز وکرشمہ حرکات وسکنات ✤ آنچہ خوبان ہمہ دارند تو تنہا داری ✤ علیہ افضل الصلوات والتسلیمات واتمہا واکملہا واین حدیث متمسک شافعیہ است در عدم وجوب سجدۂ ص وآن نزد ما ونزد مالک ونزد احمد در روایتے واجب ست چنانچہ سائر سجدات قرآنی واین حدیث نیز دلالت ندارد بر عدم وجوب نہایت آنکہ بیان کردہ سبب سجدہ داؤد را کہ از جہت قبول توبہ بود وسبب سجدۂ خود را کہ از جہت شکر قبول توبہ داؤد وموافقت وے بود وسجدۂ ما بمتابعت آن حضرت واقتدا بانبیا کہ مامور ست آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بدان

و در حقیقت ہمہ عبادت از فرائض و واجبات بجہت شکر نعمت و امتثال امر و اتباع پیغمبر است صلی اللہ علیہ وسلم و قول ابن عباس کہ این سجدہ از عزائم نیست باین معنی باشد کہ وجوب وی از ان قبیل نیست کہ ابتدا بطریق تعبد بدان امر کردہ شدہ باشد بلکہ واجب شدہ باین سبب مذکور واللہ اعلم و امام احمد از ابوبکر بن عبداللہ مزنی آوردہ کہ گفت در خواب دیدم کہ سورہ ص می نویسیم و چون بآیت سجدہ رسیدم دوات و قلم و ہر چہ حاضر بود ہمہ را دیدم کہ بسجدہ در افتادند پس این قصہ را بحضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم عرض کردم بعد از ان سجدہ می کرد آنحضرت درین سورہ پس معلوم شد کہ امر بمواظبت بران مثل سائر سجدات شد و استقرار یافت بران اگرچہ در اوائل نہ از عزائم بود و ظاہر شد کہ این حدیث ابن عباس بعد از تسلیم دلالت آن بر عدم وجوب پیش ازین قصہ بود کذا ذکرہ الشیخ ابن الہمام

الفصل الثانی عن عمرو بن العاص قال اقرأہ۔ و در بعض نسخ اقرأنی۔ رسول اللہ۔ گفت خوانانید و دانانید مرا پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم خمس عشرۃ سجدۃ فی القرآن۔ پانزدہ آیت سجدہ در قرآن۔ منہا ثلث فی المفصل۔ از انجملہ سہ سجدہ در مفصل کہ از سورہ حجرات تا آخر قرآن و بیان مفصل و اختلاف در مبدای آن در کتاب الصلوٰۃ گذشت و سہ سجدہ در مفصل یکے در آخر سورہ والنجم دوم در اذا السماء انشقت سوم در سورہ اقرأ۔ و فی سورۃ الحج سجدتین۔ و خوانانید در سورہ حج دو سجدہ یکے در آیہ الم تر ان اللہ یسجد لہ من فی السموات و من فی الارض الآیۃ و دوم در یا ایہا الذین آمنوا ارکعوا و اسجدوا۔ رواہ ابوداؤد و ابن ماجۃ۔ بدانکہ ائمہ ہمہ اتفاق دارند کہ مجموع سجدات قرآنی چہاردہ است الا نزد امام مالک در روایتے و در قول قدیم از شافعی در مفصل سجدہ نیست و امام ابوحنیفہ قائل است بسجدہ ص و قائل نیست بسجدہ دوم حج و میگوید مراد آن سجدہ نماز ست بقرینہ ذکر ارکعوا و امام شافعی و امام احمد بر عکس و در روایتے از امام احمد پانزدہ است باثبات سجدہ ص و دوم حج چنانکہ این حدیث مثبت آن ست و گفتہ اند کہ حدیث عمرو بن عاص ضعیف ست و صلاحیت احتجاج ندارد و بعضے از رواۃ آن مجہول اند و عن عقبۃ بن عامر قال قلت۔ گفت عقبہ بن عامر گفتم بطریق استفہام۔ یا رسول اللہ فضلت سورۃ الحج بان فیہا سجدتین۔ فضیلت دادہ شدہ سورہ حج باینکہ در وے دو سجدہ اند۔ قال نعم۔ گفت آن حضرت آرے۔ و من لم یسجدہما فلا یقرأہما۔ و ہر کہ سجدہ نکرد ہر دو سجدہ را پس گویا نخواند ہر دو آیت را خواندنی کامل معتبر۔ رواہ ابوداؤد والترمذی و این حدیث نیز ضعیف ست چنانکہ گفت۔ و قال ہذا حدیث لیس اسنادہ بالقوی۔ و گفت ترمذی این حدیثے ست کہ نیست اسناد وے قوی زیرا کہ یکے از راویان وے ابن لہیعہ است و وے ضعیف است اگرچہ از ائمہ حدیث ست و لیکن در آخر عمر خللے و خلطے بحفظ وے راہ یافت کہ موجب عدم اعتماد بر حدیث وے گشت۔ و فی المصابیح فلا یقرأہا کما فی شرح السنۃ۔ و واقع شدہ است در مصابیح بجائے فلا یقرأہما بالضمیر تثنیہ کہ راجع بآیتین سجدہ است فلا یقرأہا بوحدت ضمیر کہ عاید بسورہ است و در شرح السنۃ نیز ہمچنین ست و درینجا مبالغہ بیشتر ست کہ دلالت میکند بر آنکہ ہر کہ ہر دو سجدہ نکرد گویا تمام سورہ نخواند و ترک سجدہ مفوت ثواب قرأت تمام سورہ است و عن ابن عمر ان النبی۔ در روایت ست از ابن عمر کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم سجد فی صلوٰۃ الظہر۔ سجدہ کرد در اثنائے رکعت نماز پیشین سجدہ تلاوت۔ ثم قام فرکع۔ پس تر بایستاد از سجدہ پس

رکوع کرد۔ قرأ انه قرأ تنزیل السجدة۔ پس دانستند و اعتقاد کردند صحابہ کہ آن حضرت خواند سورۂ الم تنزیل الکتاب را کہ در وے آیت سجدہ است و این اعتقاد نہ از مجرد سجدہ کردن وا ایستادن و بر کوع رفتن حاصل شد بلکہ آیتے از سورہ شنیدند کہ بدان دانستند کہ این سورہ خواند و آنحضرت گاہے آیتے از سورہ می شنوانید تا بدانند کہ فلان سورہ خواند یا بے اختیار از جہت غایت شوق و حضور جہر ظاہر می شد چنانکہ در باب القرأت گذشت۔ رواہ ابوداؤد۔ و ظاہر این حدیث دلالت دارد کہ بعد از سجدہ کردن و برخاستن باقی سورہ را نا خواندہ بر کوع رفت و این جائز ست و نیز جائز است کہ باقی سورہ بخواند بعد از ان برکوع برد و غایت آنکہ بر تقدیر اول قرأت بعض سورہ لازم می آید و آن فی الجملہ جائز ست و ازینجا لازم نمی آید قیام رکوع مقام سجود قرأت جائز نباشد چنانکہ مذہب امام ابوحنیفہ است زیرا کہ آن نزد وے واجب نیست اگر بکند روا ست فافہم وعنه انه قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ علینا القرآن۔ گفت ابن عمر بود آن حضرت میخواند بر ما قرآن را۔ فاذا مر بالسجدة کبر وسجد وسجدنا معه۔ پس چون میگذشت بآیت سجدہ تکبیر میگفت و سجدہ میکرد و سجدہ میکردیم با وے پس معلوم شد کہ سجدہ بر قاری و سامع ہر دو میباشد۔ رواہ ابوداؤد۔ وعنه انه قال ان رسول اللہ۔ وہم از ابن عمر ست کہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قرأ عام الفتح سجدة۔ خواند در سال فتح آیت سجدہ را فسجد الناس کلهم۔ پس سجدہ کردند مردم ہمہ۔ منهم الراکب والساجد علی الارض بعضے از سجدہ کنندگان سوار بودند و بعض سجدہ کنندگان بر زمین۔ حتی ان الراکب لیسجد علی یده۔ تا آنکہ سوار بتحقیق سجدہ می کرد بر دست خود و شاید کہ بعضے از سواران فرود آمدہ بر زمین نیز سجدہ کردہ باشند و لفظ حدیث نص نیست در آنکہ سواران ہمہ سوارہ بر دست سجدہ میکردند فافہم۔ رواہ ابوداؤد۔ و این واقعہ جز آن واقعہ است کہ آن حضرت سورۂ والنجم خواند و مسلمانان و کافران ہمہ با وے سجدہ کردند چنانکہ گذشت زیرا کہ آنجا در میان مشرکان یکے بود کہ کفے از خاک و سنگریزہ گرفت و بر جبہہ خود زد و گفت بس ست مرا این قدر و در عام فتح مشرکان موجود نبودند و آن قصہ در مکہ است بیش از فتح فتدبر۔ وعن ابن عباس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم لم یسجد فی شیء من المفصل منذ تحول الی المدینة۔ روایت ست از ابن عباس کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سجدہ نکرد در چیزے از مفصل از ان باز کہ انتقال کرد بمدینہ اگر چہ پیش از ان بمکہ سجدہ کردہ بود و تمامہ آدمیان از مسلمانان و کافر و جن و انس با وے سجدہ کردند۔ رواہ ابوداؤد۔ و این حدیث مخالف حدیث ابی ہریرہ آ کہ گفت سجدہ کردیم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در اذا السماء انشقت و اقرأ باسم ربک و اسلام ابی ہریرہ بعد از تحول بمدینہ است در سال ہفتم از ہجرت و گفتہ اند کہ حدیث ابی ہریرہ اصح و اصح ست و بسیارے صحابہ روایت کردہ اند سجدہ را در مفصل و مثبت مقدم است بر نافی۔ وعن عائشة رض قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول فی سجود القرآن باللیل گفت عائشہ بود آن حضرت کہ میگفت و میخواند در سجدۂ تلاوت در شب این دعا را سجد وجهی للذی خلقه وشق سمعه وبصره۔ سجدہ کرد روی من یا ذات من مر کسے را کہ پیدا کرد او را و شگافت شنوائی او را و بینائی او را یعنی گوش و چشم را کہ شگاف اند تو سمع و بصر در انجا نہادہ۔ بحوله وقوته۔ سجدہ کرد بقدرت و توانائی و توفیق او و تقیید بلیل اتفاقی ست کہ عائشہ این دعا را

از آنحضرت در شب شنیده و گفتن این قول از ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در مطلق سجدۂ تلاوت بے تقیید بشب یا روز نیز
آمده و خواندن این دعا نیز مروی ست رب انی ظلمت نفسی فاغفرلی خواندن این تسبیح نیز آمده است سبحان ربنا ان کان
وعد ربنا لمفعولا و ظاہر مذہب حنفیہ آن ست کہ تسبیح مسنون در سجدۂ صلوتیہ کفایت میکند در سجدۂ تلاوت چہ سجدہ صلوتیہ
افضل است وچون در انجا کفایت کند درین جا بالطریق اوے کند و باوجود آن شک نیست کہ انچہ صحیح شده است روایت
آن از ادعیہ خصوص در سجدۂ تلاوت خواندن آن در وے اوے و انسب خواہد بود۔ رواہ ابوداؤد والترمذی
والنسائی وقال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح وعن ابن عباس قال جاء رجل الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال
گفت ابن عباس آمد مردے بحضرت رسالت پناہ پس گفت۔ یارسول اللہ رایتنی اللیلۃ وانا نائم کانی اصلی خلف شجرۃ۔ دیدم
من خود را امشب وحال آنکہ من در خوابم گویا نماز میکنم در پس درختے۔ فسجدت۔ پس سجدہ کردم یعنی سجدۂ تلاوت۔ فسجدت الشجرۃ
لسجودی۔ پس سجدہ کرد آن درخت وقت سجدہ کردن من یا بجہت سجدہ کردن من فسمعتہا تقول پس شنیدم آن درخت را
کہ میخواند در سجدہ این دعا را۔ اللہم اکتب لی بہا عندک اجرا۔ خداوندا بنویس براے من باین سجدہ پاداش را۔ وضع عنی
بہا وزرا۔ وبنہ از من بسبب وے گرانی بزہ را۔ واجعلہا لی عندک ذخرا۔ و بگردان این سجدہ را براے من نزد خود ذخیرہ
وتقبلہا منی کما تقبلتہا من عبدک داؤد۔ و بپذیر آن را از من چنانکہ پذیرفتہ سجدۂ را از بندۂ خود کہ داؤد است علیہ السلام
قال ابن عباس فقرأ النبی صلی اللہ علیہ وسلم سجدۃ گفت ابن عباس پس خواند آن حضرت بعد از شنیدن خبر این خواب از ان مرد
آیت سجدۂ را در ہمین مجلس بقصد خواندن این دعا یا وقتی دیگر کہ خواندن آیت سجدہ اتفاق افتاد۔ ثم سجد پس سجدہ کرد فسمعتہ
وہو یقول مثل ما اخبرہ الرجل عن قول الشجرۃ۔ پس شنیدم آن حضرت را وحال آنکہ وے میگوید مانند انچہ خبر دادہ بود آن مرد
از گفتار درخت دعاے او۔ رواہ الترمذی وابن ماجۃ الا انہ لم یذکر۔ روایت کرد این حدیث را ترمذی وابن ماجہ مگر آنکہ ابن ماجہ
ذکر نکرد این لفظ را۔ وتقبلہا منی کما تقبلتہا من عبدک داؤد۔ معلوم نمی شود کہ آن مرد سورۂ ص خواندہ یا سورۂ دیگر و ظاہر
از روایت ذکر این لفظ چنان در ذہن می افتد کہ سورۂ ص خواندہ باشد و از عدم ذکر آن اطلاق و مانا کہ مبنی روایتین این مرد
احتمال ست اما از قرأت آن حضرت کہ در روایت اوے مطلق آوردہ قرأت آیتے از آیات سجدہ است مطلقا واللہ اعلم۔ وقال

الترمذی ہذا حدیث غریب۔ و ترمذی گفتہ است کہ این حدیث بر ہر دو روایت غریب ست

الفصل الثالث۔ عن ابن مسعود ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قرأ والنجم فسجد فیہا وسجد من کان معہ۔
روایت ست از عبد اللہ ابن مسعود کہ آن حضرت خواند سورۂ والنجم را پس سجدہ کرد و سجدہ کرد کسیکہ بود باوے غیر
ان شیخا من قریش اخذ کفا من حصی او تراب فرفعہ الی جبہتہ وقال یکفینی ہذا۔ جز آنکہ پیر مردے از قریش گرفت کفے از
سنگریزہ یا از خاک پس برداشت آن را بسوی پیشانی خود و گفت بس است مرا ہمین مقدار از سجدہ تکبر کرد و تمرد ورزید و باوجود آنکہ
ہمہ مشرکان کہ با او بودند سجدہ کردند۔ قال عبد اللہ فلقد رأیتہ بعد قتل کافرا۔ گفت ابن مسعود پس بتحقیق دیدم آن پیر را

را بعد از این واقعہ کشتہ شد در حالت کفر گفتہ اند کہ آن مقتول امیہ بن خلف بود بفتح لام کشتہ شد روز بدر و وے برادر
ابی بن خلف بود کہ کشت او را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بدست شریف خود در احد و بعض گفتہ اند کہ عتبہ بن ربیعہ بود و بعض
گفتہ اند ولید بن مغیرہ و بعض گفتہ سعید بن العاص و قول اول اصح است و ازین جا معلوم شد کہ این قضیہ پیش از قضیہ
فتح مکہ است از جہت عدم وجود این کافر در ہنگام فتح متفق علیہ و زاد البخاری فی روایۃ وہو امیۃ بن خلف۔ این حدیث
متفق علیہ است و زیادہ کردہ است بخاری در روایتے کہ آن پیر کہ سجدہ نکرد و کفے از حصے یا تراب برداشت و بجبہہ خود زد
امیہ بن خلف بود پس معلوم شد کہ معتمد و مختار ہمین ست چنانکہ گفتیم۔ وعن ابن عباس قال ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
سجد فی ص۔ و روایت است از ابن عباس کہ آن حضرت سجدہ کرد در سورۂ ص۔ وقال سجدہا داؤد توبۃ۔ و گفت آنحضرت کرد
سجدہ سورۂ ص را داؤد وے یعنے در قضیہ کہ در سورۂ ص از وے مذکور است از افتتان پروردگار تعالے مر او را بجہت توبہ
و استغفار از تقصیرے کہ از وے واقع شدہ بود۔ ونسجدہا شکرا۔ و میکنیم ما آن سجدہ را از جہت شکر گزاری قبول توبۂ داؤد زیرا کہ
انبیا صلوات اللہ وسلامہ علیہم حکم شخص واحد دارند و افاضۂ نعمت از حق تعالے بر یکے افاضہ بر ہمہ است و پیغمبر ما صلی اللہ علیہ وسلم
حکم پدر مشفق دارد و نسبت بایشان پس حاصل می گردد مر او را از تذکر نعمت بر ایشان اجل فرح و اعظم سرور۔ رواہ النسائی

باب اوقات النہی

باب در بیان اوقاتے کہ نہی کردہ شدہ است از نماز گزاردن دران و این شامل است اوقات ثلثہ را کہ حرام است
نماز دران کہ وقت طلوع و غروب و استوا است و اکراہ دو وقت دیگر مکروہ است دران کہ ما بعد فجر و عصر ست و در مذہب ما نہی
شامل فرض و نفل ہر دو است پس دران سہ وقت جائز نیست نماز نہ ادا و نہ قضا مگر عصر یومیہ و نہ نماز جنازہ و نہ سجدہ
تلاوت و در نماز جنازہ وقتے کہ حاضر گردد درین اوقات و در سجدۂ تلاوت چون خواندہ شود درین با قوے ہست
و جائز ست در وقت دیگر و شروع در نفل جائز ست و لیکن قطع کند و قضا کند در وقت غیر مکروہ و اگر تمام کند از عہدہ
برمی آید و قطع افضل است کذا فی شرح ابن الہمام عن المبسوط و نزد شافعی و احمد جائز ست قضا از جہت قول آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم فلیصلہا اذا ذکرہا و صلوۃ الجنازۃ چون حاضر گردد و تحیۃ المسجد اگر اتفاق افتد دخول در مسجد و لیکن
اگر بقصد تحیت درین اوقات در آید تاخیر کند قضا را تا درین اوقات بگزارد جائز نشود زیرا کہ این داخل تحری این اوقات
و این بحکم حدیث ممنوع ست چنانکہ بیاید و ہمچنین جائز ست صلوۃ کسوف از جہت خوف فوات با نجلا و رکعتین بعد از وضو
و رکعتین احرام و طواف و سجود تلاوت چون خواندہ شود درین اوقات و نیز کراہت نزد ما شامل ست تمامہ ازمنہ و امکنہ
را نزد شافعی و ہر کہ موافق اوست در روز جمعہ وقت استوا جائز ست و در مکہ معظمہ نیز جائز ست در ہمہ اوقات و نزد امام
احمد جائز ست رکعتین طواف بعد از فجر و عصر و در وقت استوا و طلوع و غروب از وے در روایت ہست و امام مالک
گفت در نیافتم من اہل فضل را مگر آنکہ اجتہاد و کوشش میکردند و میگزاردند نماز در نصف النہار و مذہب حنفیہ احوط است

زیرا کہ چون مبیح و محرم جمع گردد ترجیح محرم را است واللہ اعلم

الفصل الاول عن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یتحری احدکم فیصلی عند طلوع الشمس ولا عند غروبہا۔ باید کہ طلب نکند و قصد نہ نماید یکے از شما پس بگزارد نماز نزد برآمدن آفتاب و باید کہ نگزارد نماز نزد فرو نشستن آفتاب وتحری دراصل بمعنی طلب احری و احری بمعنی لائق تر و سزاوارتر بود و مراد اینجا مطلق معنی طلب و قصد است و معنی اصلی نیز معتبر و منظور است چہ ہر کہ قصد وقتے میکند برائے نماز آن را سزاوارتر و لائق تر پنداشتہ میکند و ازینجا گفت امام شافعی کہ تحیت مسجد و قضائے نماز بقصد درین اوقات جائز نبود و اگر اتفاقاً بود جائز است و ما میگوئیم کہ مقصود از حدیث نہی از صلوٰۃ است درین اوقات مطلقاً۔ وفی روایۃ قال۔ و در روایتے این چنین آمدہ و باین عبارت آمدہ است کہ گفت آنحضرت۔ اذا طلع حاجب الشمس۔ چون برآید ابروے آفتاب مراد وقت طلوع ست کہ چون گوشہ از آفتاب می برآید مشابہ ابرو می باشد و در قاموس گفتہ کہ حاجب الشمس ناحیۃ از آن و در صراح گفتہ حواجب شمس کرانہاے وے۔ فدعوا الصلوٰۃ۔ پس بگذارید نماز را و نگزارید آن را۔ حتی تبرز۔ تا آنکہ پیدا گردد و بیرون آید تمام قرص آفتاب و اگر تا بلند گشتن آفتاب مقدار یک نیزہ صبر کنند بہتر باشد چنانکہ در حدیث دیگر بیاید۔ واذا غاب حاجب الشمس۔ و چون فرو نشیند و ناپیدا گردد کرانہ آفتاب۔ فدعوا الصلوٰۃ حتی تغیب پس بگذارید نماز را تا آنکہ فرو نشیند تمام قرص وے۔ ولا تحینوا بصلوٰتکم طلوع الشمس ولا غروبہا۔ و نگردانید نماز خود را وقت طلوع آفتاب را و نہ غروب او را یا قریب نشوید یا منتظر نگردید بنماز خود طلوع و غروب را مقصود آن ست کہ نگزارید نماز در وقت طلوع و غروب۔ فانہا تطلع بین قرنی الشیطان۔ زیرا کہ آفتاب طلوع میکند میان دو قرن شیطان شرح این عبارت در باب مواقیت گذشت و ذکر غروب نکرد اکتفاءً و اختصاراً۔ متفق علیہ۔ وعن عقبۃ بن عامر قال ثلث ساعات کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ینہانا ان نصلی فیہن۔ سہ ساعت و سہ زمان بود کہ آن حضرت باز میداشت ما را کہ نماز کنیم دران سہ ساعت۔ او نقبر فیہن موتانا۔ یا دفن کنیم درین سہ ساعت مردہ ہاے خود را مراد از قبر کردن نماز جنازہ است والا دفن کردن مردہ ہا و نہادن ایشان را در قبر درین اوقات منہی عنہ نیست باجماع کذا قالوا آن سہ ساعت کدام است۔ حین تطلع الشمس بازغۃ۔ یکے ہنگام اول برآمدن آفتاب بزغ بمعنی تابش آفتاب و ابتدائے برآمدن وے آید۔ حتی ترتفع۔ تا آنکہ بلند گردد مقدار یک نیزہ۔ وحین تقوم قائم الظہیرۃ۔ دوم ہنگام ایستادن ایستادہ شوندہ نیم روز کہ مراد بدان سایہ است یا آفتاب۔ حتی تمیل الشمس۔ تا آنکہ کج گردد و خم شود آفتاب یعنی وقت زوال۔ وحین تضیف الشمس للغروب حتی تغرب۔ سوم ہنگام میل کردن آفتاب از برائے غروب تا تمام غروب کند و فرو رود۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا صلوٰۃ بعد الصبح حتی ترتفع الشمس۔ نیست نماز بعد از نماز بامداد تا آنکہ بلند شود آفتاب۔ ولا صلوٰۃ بعد العصر حتی تغیب الشمس۔ و نیست نماز بعد از نماز دیگر

تا آنکه فرو رود آفتاب مراد نفی صلوۃ کامل خواهد بود زیراکه نماز درین دو وقت مکروه است نه حرام متفق علیه۔ وعن عمرو
بن عبسة بفتحات عین وسین مهملتین صحابی مشهور ست احوال شریف وے وقصۂ ابتداے اسلام وے در موضع
نوشته شده است۔ قال قدم النبی صلی الله علیه وسلم المدینة۔ قدوم آورد آنحضرت مدینه را۔ فقدمت المدینة فدخلت
علیه فقلت اخبرنی عن الصلوۃ۔ پس قدوم آوردم من نیز پس درآمدم برآن حضرت پس گفتم خبر ده مرا از نماز یعنی از وقت آن
بدلیل جواب۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ صل صلوۃ الصبح۔ بگزار نماز بامداد را۔ ثم اقصر عن الصلوۃ حین تطلع الشمس
حتی ترتفع۔ پستر باز آئی از نماز هنگامے که طلوع کند آفتاب تا آنکه بلند گردد واقصر بفتح همزه امر ست از اقصار چون تخفیفے
باز آید از چیزے باوجود قدرت بران میگویند اقصرت بهمزه واگر عاجز است ازان میگویند قصرت بے همزه این چنین است
استعمال عرب۔ فانها تطلع حین تطلع بین قرنی الشیطان۔ زیراکه آفتاب طلوع میکند در وقتے که طلوع میکند میان
دو قرن شیطان۔ وحینئذ یسجد لها الکفار۔ ودرین هنگام سجده میکنند آفتاب را کافران۔ ثم صل۔ بعد ازان بگزار
نماز نفل هرچه خواهی۔ فان الصلوۃ مشهودة۔ زیراکه نماز درین وقت یا مطلق حاضر میشوند در ا ملائکه با گواهی میدهند
بدان براے مصلی وقول او۔ محضورة۔ بضاد معجمه بر معنی اول تاکید وتکریر ست ودر روایتے مشهودة مکتوبة آمده
یعنی حاضر میشوند اورا ملائکه ومی نویسند در نامۂ اعمال بنده اجر وشهود ملائکه هم از بهر کتابت ست۔ حتی یستقل الظل
بالرمح۔ تا آنکه کم میشد سایه در نیزه که خلانیده میشد در زمین ومیرسید غایت قلت را چنانکه در وقت استوا میباشد
واستقلال بمعنی ارتفاع نیز آمده بلند می شد سایه بر رمح وبر زمین نمی افتاد ودر بعض روایات حتی یستقل الرمح بالظل نیز آمده
ومآل معنی هردو عبارت یک ست یا محمول بر قلت است۔ ثم اقصر عن الصلوۃ۔ پستر باز آئی از نماز۔ فان حینئذ تسجر جهنم۔
پس بدرستی که درین هنگام یعنی وقت استوا افروخته میشود وتافته می شود دوزخ وتسجر به تخفیف وتشدید هردو روایت ست
فاذا اقبل الفیئ فصل۔ پس چون پیش آید سایۂ زوال پس بگزار نماز ظهر وهرچه خواهی از نوافل۔ فان الصلوۃ مشهودة محضورة
حتی تصلی العصر۔ تا آنکه بگزاری نماز دیگر را۔ ثم اقصر عن الصلوۃ حتی تغرب الشمس۔ پستر باز آئی از نماز تا آنکه فرو رود
آفتاب۔ فانها تغرب بین قرنی الشیطان۔ زیراکه بدرستی که آفتاب فرو میرود میان دو قرن شیطان۔ وحینئذ یسجد لها
الکفار۔ ودرین هنگام سجده میکنند مر اورا کافران۔ قال فقلت۔ گفت عمرو بن عبسه گفتم۔ یا نبی الله فالوضوء حدثنی عنه
اے پیغمبر خدا پس بیان کن وضو را وخبر ده مرا از فضیلت آن۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ مامن رجل یقرب وضوءه بفتح واو
نیست هیچ مردے که نزدیک گرداند آب وضوے خود را اشارت ست باهتمام او در امر طهارت تا بنفس خود متعهد احضار
وتهیۂ آن میگردد ومشقت میکشد وغیرے را در عبادت مولے شریک نمیگرداند۔ فیتمضمض ویستنشق۔ پس آب در دهن وبینی
میکند۔ فیستنثر۔ بثاء مثلثه پس بیفشاند یعنی در استنشاق براے مبالغه در تطهیر وتنظیف الف که محل مبیت شیطان است
چنانکه در باب فضل وضو گذشت۔ الا خرت خطایا وجهه وفیه وخیاشیمه۔ مگر آنکه ساقط میگردد گناهان روے او

یعنی باطن روے و دہان و بینی او و خرت بخاے معجمہ و تشدید را از خرور بمعنی افتادن از جانب بالا و بجیم
و تخفیف را از جریان نیز روایت ست۔ ثم اذا غسل وجھہ کما امرہ اللہ۔ پس چون بشست ظاہر روے خود را بدان وجہے
کہ امر کردہ است او را خداوند تعالیٰ۔ الا خرت خطایا وجھہ من اطراف لحیتہ مع الماء۔ مگر آنکہ می افتد گناہان روے وے
از کرانہاے ریش وے ہمراہ آب۔ ثم یغسل یدیہ الی المرفقین۔ پس تر می شوید ہر دو دست خود تا ہر دو آرنج۔ الا خرت
خطایا یدیہ من انا ملہ مع الماء۔ مگر آنکہ می افتد گناہان ہر دو دست وے از سر دست انگشتان وے ہمراہ آب ثم یمسح
راسہ۔ پس تر مسح میکند سر خود را۔ الا خرت خطایا راسہ من اطراف شعرہ مع الماء۔ مگر آنکہ می افتد گناہان سر وے از
کرانہاے موے ہمراہ آب۔ ثم یغسل قدمیہ الی الکعبین الا خرت خطایا رجلیہ من انا ملہ مع الماء پس تر می شوید ہر دو پای
خود را تا ہر دو پاشنہ مگر آنکہ می افتد گناہان ہر دو پاے وے از سر انگشتان وے ہمراہ آب۔ فان ہو قام فصلی۔ پس
اگر آن مرد ایستاد پس نماز گزارد۔ فحمد اللہ واثنی علیہ ومجدہ بالذی ہو لہ اہل۔ پس بستود خدا را و ستایش کرد و می بزرگی
یاد کرد او را بصفاتے کہ وے تعالیٰ سزاوار آن ست۔ و فرغ قلبہ للہ۔ و خالی گردانید دل خود را براے یاد خدا گویا درین
قول اشارت ست بتطہیر از ذنوب باطن چنانکہ در وضو طہارت از ذنوب جوارح حاصل شد پس درست آید تشبیہ
کہیئتہ یوم ولدتہ امہ بدان۔ الا انصرف من خطیئتہ کیوم ولدتہ امہ۔ مگر آنکہ باز میگردد از نماز پاک از گناہ خود مانند ہیئت
و نہاد خود روز زائیدن مادر او را۔ رواہ مسلم۔ و عن کریب بضم کاف و فتح را۔ ان ابن عباس والمسور۔ بکسر میم
و سکون سین مہملہ۔ بن مخرمۃ۔ بفتح و سکون خاے معجمہ و فتح را ابن اخت عبد الرحمن بن عوف صحابی صغیرست و بود
ولادت وے بعد از ہجرت بمکہ و قدوم آورد بمدینہ سنہ ثمان و وقت وفات آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم وی ہشت
سالہ بود و شنید از آنحضرت و یاد داشت و تحدیث کرد بمکہ تا قتل عثمان پس انتقال کرد بمکہ و بود در وے تا مرد معاویہ
و مکروہ داشت بیعت یزید را تا آنکہ فرستاد یزید لشکرے را بمکہ و محاصرہ کرد آن را پس رسید مسور را حجرے از احجار منجنیق و
وے نماز می کرد پس کشتہ شد رضی اللہ عنہ۔ و عبد الرحمن بن الازہر۔ بفتح ہمزہ و سکون زای نیز صحابی برادر زادہ عبد الرحمن
بن عوف حاضر شد حنین را و بود از اقران ابن عباس روایت ست از کریب کہ مولاے ابن عباس است و ثقہ است
کہ این سہ صحابہ۔ ارسلوہ الی عائشۃ۔ فرستادند او را بسوے عائشہ رضی اللہ عنہا۔ فقالوا۔ پس گفتند این سہ کس بہ کریب
اقرء علیہا السلام۔ بخوان بر عائشہ سلام را۔ و سلہا عن الرکعتین بعد العصر۔ و بپرس عائشہ را از حال دو رکعت بعد
از نماز دیگر کہ جائز ست گزاردن آنہا یا نہ و آن حضرت گزاردہ است یا نہ گویا ایشان شنیدہ بودند گزاردن آن حضرت را
این دو رکعت۔ قال۔ گفت کریب۔ فدخلت علی عائشۃ۔ پس در آمدم بر عائشہ رضی اللہ عنہا فبلغتہا ما ارسلونی۔
پس رسانیدم عائشہ را پیامے کہ فرستادہ بودند ایشان مرا بدان پیش او کہ سوال از حکم رکعتین بعد العصر است۔
فقالت سل ام سلمۃ۔ پس گفت عائشہ بپرس ام سلمہ را کہ او عالم ست بدان کریب میگوید۔ فخرجت الیہم فردونی الی ام سلمۃ

پس بیرون آمدم از پیش عائشہ و رفتم بسوی ابن عباس وغیرہ پس باز فرستادند مرا ایشان بسوی ام سلمہ تا از وے
پرسم این غایت ادب و ہوشیاری بود از کریب کہ خود از پیش عائشہ نزد ام سلمہ نرفت زیرا کہ ایشان او را نزد عائشہ فرستادہ
بودند نہ نزد ام سلمہ نخست بہ پیش ایشان باز رفت باز چون نزد ام سلمہ فرستادند نزد ام سلمہ رفت۔ فقالت۔ پس گفت
ام سلمہ سمعت النبی۔ شنیدم من پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم ینہی عنہما۔ نہی می کرد از گزاردن دو رکعت بلکہ مطلق نماز
بعد از نماز عصر۔ ثم رأیتہ یصلیہما۔ پس تر دیدم آن حضرت را کہ میگزارد این دو رکعت را۔ ثم دخل۔ پس در آن حضرت گویا گزاردن
آن در مسجد بود پس از آن در آمد در خانہ یا در صفہ دار بود پس در آمد در درون خانہ۔ فارسلت الیہ الجاریۃ۔ پس فرستادم
من بسوی آن حضرت داہ را۔ فقلت قولی لہ۔ پس گفتم آن جاریہ را بگو مر آن حضرت را۔ تقول۔ میگوید ام سلمہ
یا رسول اللہ سمعتک تنہی عن ہاتین۔ شنیدم ترا کہ نہی میکردی از گزاردن آن دو رکعت۔ واراک تصلیہما۔ و الان می بینم
ترا کہ میگزاری آنہا را۔ قال۔ گفت آن حضرت در جواب این سوال۔ یا ابنۃ ابی امیۃ۔ ای دختر ابی امیہ نام پدر ام سلمہ
سہل بن مغیرہ مخزومی ست و کنیت او ابو امیہ بود۔ سالت عن الرکعتین بعد العصر۔ پرسیدی از گزاردن این دو رکعت
بعد از نماز عصر۔ وانہ اتانی ناس من عبد القیس۔ سببش این ست کہ بدرستی کہ شان این ست کہ آمدند مرا مردم از قبیلہ
عبد القیس برای تعلم احکام دین۔ فشغلونی عن الرکعتین اللتین بعد الظہر۔ پس باز داشتند مرا از گزاردن دو رکعت کہ بعد از
نماز پیشین است۔ فہما ہاتان۔ پس این دو رکعت کہ گزاردم بعد از عصر آن دو رکعت است کہ نگزاردہ بودم بعد از پیشین
متفق علیہ۔ و این حدیث دلالت دارد بر آنکہ تعلیم علم دین و احکام شریعت و ہدایت خلق اہم و اقدم است بر گزاردن نماز
نافلہ اگرچہ سنن رواتب بود و نیز دلالت دارد بر آنکہ نوافل موقتہ اگر فائت گردد در وقتش قضا کردہ شود بعد از وقت چنانکہ
شافعیہ بر آنند و نزد حنفیہ در وقت می توان گزارد نہ در غیر وقت و شاید کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شروع کردہ باشد در آن
و بجہت ضرورت تعلیم و ہدایت نقض کردہ از این جہت قضا کرد واللہ اعلم اگر گفتہ شود کہ این حدیث دلالت ندارد مگر بر آنکہ آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم دو رکعت بعد از عصر گزارد بجہت شغل وفد عبد القیس بود از رکعتین بعد از ظہر اما با احادیث دیگر کہ از عائشہ
در صحیح بخاری آمدہ است و دلالت دارند بر مواظبت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر آن چہ کار میکنیم چنانکہ گفت وی رضی اللہ عنہا
سوگند بآن خدای کہ برد آنحضرت را از عالم ترک نکرد دو رکعت را بعد از عصر تا آنکہ ملاقات کرد پروردگار خود را و در روایتے گفت
کہ ترک نمی کرد این دو رکعت را آشکارا و نہان و گفت نیامد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نزد من روزی بعد از عصر مگر آنکہ گزارد دو رکعت
را جوابش آنکہ با احادیث صحیحہ ثابت شدہ است کہ نماز بعد از نماز صبح و عصر مکروہ است و جمہور علماء نیز بر ہمین اند و عمر رضی اللہ عنہ نہی
میکرد از آن و میزد بر آن ولیکن گزاردن رکعتین بعد از عصر از آنحضرت نیز ثابت شدہ و سخن درین باب بسیار ست پارہ از آن در شرح
گفتہ شدہ است و صواب آن ست کہ گزاردن رکعتین بعد العصر و مداومت بر آن از خصائص آنحضرت بود صلی اللہ علیہ وسلم
با وجود آنکہ امت را نہی کرد از آن چنانکہ خود صوم وصال میداشت و دیگران را نہی میکرد از آن و بعض گویند کہ نہی از صلوۃ

بعد

بعد العصر بجہت آن ست کہ مبادا واقع نشود در وقت غروب و بی آن مکروہ نیست و زدن عمر رضی اللہ عنہ مردم را بران ہم ازین جہت بود و بعض میگویند کہ مکروہ نیست نماز بعد از صبح و بعد از عصر مگر در حق کسے کہ قصد کند بنماز طلوع شمس و غروب آن را چنانکہ در حدیث آمدہ است کہ لاتحینوا الصلوٰۃ کم طلوع الشمس و لا غروبہا چنانکہ در اول باب گذشت و جمہور بر کراہت صلوٰۃ اند بعد از ہر دو وقت مطلقا نقل است کہ امام احمد را دیدند کہ درون خانہ پنہان از مردم دو رکعت نماز میگزارد گفتند چرا در مردم نمیگزاری فرمود از ترس مردم ظاہر المذہب این امام اجل برخلاف مذہب دم بود و چون جمہور ناس برین بودند نخواست مخالفت کرد و اللہ اعلم

الفصل الثانی عن محمد بن ابراہیم عن قیس بن عمرو۔ روایت ست از محمد ابن ابراہیم کہ از صغار تابعین است از قیس ابن عمرو کہ صحابی انصاری ست۔ قال رای النبی صلی اللہ علیہ وسلم رجلا یصلی بعد صلوٰۃ الصبح رکعتین گفت دید آنحضرت مردی را کہ میگزارد بعد از گزاردن نماز صبح دو رکعت۔ فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم صلوٰۃ الصبح رکعتین رکعتین آیا می گزاری نماز صبح را دو رکعت دو رکعت باین طریق کہ میگزاری فرض را دو رکعت و میگزاری بعد از وے دو رکعت دیگر نفل و حال آنکہ میدانی کہ بعد از وے نمازی نیست۔ فقال الرجل انی لم اکن صلیت الرکعتین اللتین قبلہما پس گفت آن مرد بدرستیکہ من نگزاردہ بودم آن دو رکعت را کہ پیش از دو رکعت کہ فرض اند یعنی رکعتین سنت۔ فصلیتہما الآن پس گزاردم آن دو رکعت را اکنون۔ فسکت رسول اللہ پس خاموش ماند پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ و انکار نکرد و تقریر فرمود پس معلوم شد کہ اگر سنت فجر پیش از فرض گزاردہ نشود بعد از وے باید قضا کرد و ہمین ست مذہب شافعی و محمد و نزد ابی حنیفہ و ابی یوسف قضا نیست مر سنت فجر را نہ پیش از طلوع شمس و نہ بعد از ان مگر آنکہ با فرض قضا شود چنانکہ در لیلۃ التعریس کردند امام محمد گفتہ کہ دوست دارم کہ قضا کردہ شود تا وقت زوال و شیخین گویند کہ اصل در سنن عدم قضا ست و قضا مخصوص است بواجب و حدیث وارد نشدہ است مگر در قضاے آن بہ تبعیت فرض پس باقی ماند ما وراے آن بر اصل کہ عدم قضا ست و حدیث محمد بن ابراہیم ضعیف ست احتجاج بآن نتوان کرد اما سائر سنن قضا کردہ نشوند بعد از وقت تنہا و در قضاے آن بہ تبعیت فرض اختلاف ست کذا فی الہدایہ و ترمذی گفتہ کہ قومے از علماے مکہ قائل شدہ اند بحدیث قیس و گفتہ اند کہ باکی نیست کہ بگزارد مرد دو رکعت بعد از مکتوبہ پیش از طلوع آفتاب و حدیثے دیگر نیز آوردہ اند از ابی ہریرہ من لم یصل رکعتی الفجر فلیصلہا بعد ما تطلع الشمس و این چنین رسیدہ است از عمل ابن عمر و باین قائل اند سفیان ثوری و ابن المبارک و شافعی و احمد و اسحق انتہی۔ رواہ ابوداود وروی الترمذی نحوہ و قال اسناد ہذا الحدیث لیس بمتصل۔ و گفتہ است ترمذی اسناد این حدیث متصل نیست۔ لان محمد بن ابراہیم لم یسمع من قیس بن عمرو۔ زیرا کہ محمد بن ابراہیم کہ روایت میکند این حدیث را از قیس بن عمرو وی سماع ندارد ازوے۔ وفی شرح السنۃ و نسخ المصابیح عن قیس بن قہد نحوہ۔ و در شرح السنۃ و در نسخہای مصابیح از محمد بن ابراہیم از قیس بن قہد بفتح قاف و سکون ہا مانند این حدیث روایت کردہ شد و ترمذی روایت از قیس بن عمرو و قیس بن قہد ہر دو آوردہ و گفتہ کہ صحیح نزد حفاظ قیس بن عمرو ست و در تقریب و کاشف ذہبی قیس بن عمرو را ذکر کردہ نہ قیس بن قہد را و در بعض کتب قیس ابن عمرو قیس بن قہد ہر دو

مذکور اند وگفتہ اند کہ ہر دو از بنی نجار اند وگفتہ اند آنکہ محمد بن ابراہیم التیمی حدیث رکعتی الفجر از وے روایت کردہ قیس ابن قہد ست وبعض گفتہ اند قیس بن عمرو واللہ اعلم۔ وعن جبیر بن مطعم ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ روایت است از جبیر بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف قرشی نوفلی واسلام آوردہ پیش از فتح بعد از عام خیبر از اشراف قریش بود کہ آنحضرت فرمود۔ یا بنی عبد مناف لاتمنعوا احدا طاف بہذا البیت۔ ای پسران عبد مناف و در روایتے یا بنی عبد المطلب باز ندارید ہیچ یکے را کہ طواف کند باین خانہ یعنی کعبہ۔ وصلی ایۃ ساعۃ شاء من لیل ونہار۔ ونماز بگزارد ہر ساعتے کہ خواہد از شب وروز۔ رواہ الترمذی وابوداؤد والنسائی۔ در طواف کردن ہر ساعت کہ خواہد خواہ در وقت طلوع وغروب واستوا وبعد از نماز فجر ونماز عصر وخواہ جز آن باشد خلافے نیست خلاف در نماز ست نزد شافعی جائز ست ہر نماز کہ باشد خواہ رکعتین طواف یا جز آن بظاہر این حدیث ونزد احمد جائز ست رکعتین طواف خاصۃ بتبعیت طواف ونزد ما جائز نیست ہیچ نماز وحکم مکہ حکم سائر بلاد ست در حرمت وکراہت از جہت عموم حدیث نہی واز جہت آنکہ محرم راجح است وبعض گویند حکم نہی ناسخ ست واللہ اعلم وعن ابی ہریرۃ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم نہی عن الصلوۃ نصف النہار حتی تزول الشمس الا یوم الجمعۃ۔ روایت ست از ابی ہریرہ کہ آن حضرت نہی کرد از نماز گزاردن نیم روز تا برگردد آفتاب مگر روز جمعہ۔ رواہ الشافعی۔ واین نیز مذہب شافعی ست چنانکہ گذشت باین حدیث وگفتہ اند کہ احادیث واردہ در اطلاق نہی مشاہیر اند واین حدیث ضعیف ست صلاحیت معارضہ بآن احادیث ندارد یا آنکہ محرم راجح ست بر مبیح نزد تعارض

وعن ابی الخلیل عن ابی قتادۃ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کرہ الصلوۃ نصف النہار حتے تزول الشمس ابو الخلیل بخاے معجمہ کہ از ثقات تابعین ست روایت میکند از ابی قتادہ کہ از مشاہیر صحابہ است کہ گفت بود کہ آنحضرت کہ مکروہ میداشت نماز را در نیم روز تا برگردد آفتاب۔ الا یوم الجمعۃ۔ مگر در روز جمعہ۔ وقال ان جہنم تسجر الا یوم الجمعۃ۔ وگفت کہ دوزخ گرم کردہ می شود وتابانیدہ می شود یعنے در نیم روز مگر در روز جمعہ وتسجر بتخفیف وتشدید ہر دو روایت ست رواہ ابوداؤد وقال ابو الخلیل لم یلق ابا قتادۃ۔ روایت کرد این حدیث را ابوداؤد وگفت ابو الخلیل ملاقات نکردہ است ابو قتادہ را پس اسناد این حدیث متصل نباشد واللہ اعلم

الفصل الثالث

عن عبد اللہ بن الصنابحی بضم صاد مہملہ وکسر با وحاے مہملہ منسوب بصنابح بطنی ست از مراد صحابی ست وبعض ابو عبد اللہ صنابحی گفتہ وصواب آن ست کہ ابو عبد اللہ تابعی ست وعبد اللہ صنابحی صحابی ست۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الشمس تطلع ومعہا قرن الشیطان۔ بدرستی کہ آفتاب طلوع میکند وحال آنکہ با وے قرن شیطان ست معنی قرن شیطان گذشت۔ فاذا ارتفعت فارقہا۔ پس چون بلند میگردد آفتاب جدائی میکند شیطان آفتاب را۔ ثم اذا استوت قارنہا۔ باز چون وقت استواے شود نزدیک میگردد شیطان آفتاب را۔ فاذا زالت فارقہا۔ پس چون وقت زوال می شود جدا می گردد۔ فاذا دنت للغروب قارنہا پس چون

نزدیک میشود مر غروب را نزدیک میگردد او را۔ فاذا غربت فارقہا۔ پس چون غروب میکند جدا میگردد۔ ونہی رسول اللہ۔ و نہی کردہ است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم عن الصلوٰۃ فی تلک الساعات۔ از نماز گزاردن درین ساعتہا۔ رواہ مالک واحمد والنسائی۔ روایت کردہ است این حدیث را مالک واحمد ونسائی و مالک باوجود آنکہ روایت کردہ است این حدیث را قائل نیست بحرمت صلوٰۃ وقت استوا و گفتہ کہ در نیافتیم ما اہل فضل را مگر آنکہ کوشش می کردند و میگزاردند نماز در نیمروز۔ وعن ابی بصرۃ بفتح موحدہ وسکون صاد مہملہ۔ الغفاری۔ بکسر غین معجمہ صحابی ست نام وے حمیل بضم حای مہملہ وفتح میم وبعض بفتح حاء وکسر میم گفتہ وجمعے بفتح جیم نیز گفتہ اند واین وہم ست واللہ اعلم۔ قال صلی بنا رسول اللہ۔ گفت نماز گزارد با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بالمخمص۔ بضم میم وفتح خاے معجمہ وتشدید میم مفتوحہ ودر آخرش صاد مہملہ نام جاے ست صلوٰۃ العصر گزارد نماز دیگر را۔ فقال ان ہذہ صلوٰۃ عرضت علی من کان قبلکم۔ پس گفت کہ این نمازی ست کہ عرض کردہ وظاہر کردہ شدہ بر کسانی کہ پیش از شما بودہ اند از امم سابقہ۔ فضیعوہا۔ پس ضائع کردند او را وبجاے نیاوردند حق او را ومواظبت نکردند بران۔ فمن حافظ علیہا کان لہ اجرہ مرتین۔ پس کسے کہ محافظت کند ومداومت نماید بران باشد مر او را مزد وری دو بار و دو چند یکے بجہت آنکہ عملے ست و بر ہر عمل اجرے ست دیگر بجہت محافظت بران برخلاف پیشینیان۔ ولا صلوٰۃ بعدہا حتی یطلع الشاہد۔ ونیست نماز بعد از صلوٰۃ عصر تا آنکہ طلوع کند شاہد۔ والشاہد النجم۔ وشاہد ستارہ ایست از جہت حضور او در شب یا گواہی دادن او بوجود شب مقصود غروب آفتاب ست۔ رواہ مسلم۔ وعن معاویۃ قال۔ وروایت ست از معاویہ بن ابی سفیان کہ گفت۔ انکم لتصلون صلوٰۃ لقد صحبنا رسول اللہ۔ بدرستی کہ شما میگزارید دو رکعت نماز را کہ بتحقیق صحبت داشتیم ما پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم فما رأیناہ یصلیہا۔ پس ندیدیم ما آن حضرت را کہ میگزارد آن را۔ ولقد نہی عنہا۔ وہر آئینہ بتحقیق نہی کردہ است از ان۔ یعنی الرکعتین بعد العصر۔ مراد میدارد باین نماز دو رکعت بعد از عصر را گزاردن آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن را در خانہ بود وتاویل آن در حدیث کریب گذشت۔ رواہ البخاری۔ وعن ابی ذر قال وقد صعد علی درجۃ الکعبۃ۔ گفت ابوذر وحال آنکہ بتحقیق برآمدہ بود وے بر پاے زینہ کعبہ کہ بوے در کعبہ بجہت بلندی در می آمدند ووے الآن از چوبے ست بر شکل منبر کہ زینہ ہا دارد و در مقابل در کعبہ نزدیک بزمزم نہادہ اند و ہر دو طرف پایہا مثل پایہاے عرابہ ساختہ وچون خواہند کہ مردم را در کعبہ در آرند او را کشیدہ متصل بباب سازند پس بروے برآیند و درون در آیند وچون فارغ شوند باز در جاے خودش کشیدہ بیارند واحتمال دارد کہ دران زمان نیز این چنین بود یا طور دیگر بود واللہ اعلم پس ابوذر رضی اللہ عنہ برین درجہ برآمد وگفت۔ من عرفنی فقد عرفنی۔ کسے کہ میشناسد مرا می شناسد مرا براست گوئی وصدق لہجہ چنانکہ در حدیث آمدہ است کہ سایہ نکرد آسمان و برنداشت زمین براستی گو تر از ابوذر۔ ومن لم یعرفنی فانا جندب۔ وکسے کہ نمی شناسد مرا پس باید کہ بداند مرا کہ من جندب ام تا قرار گیرد واطمینان یابد دل وے بصدق آنچہ روایت می کنم از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم وجندب بضم جیم وسکون نون وضم دال وفتح آن نام ابوذر است

پس روایت کردوے رضی اللہ عنہ وگفت سمعت رسول اللہ شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول میگفت۔ لا صلوٰۃ بعد الصبح حتی تطلع الشمس۔ نیست نماز بعد از نماز صبح تا برآمدن آفتاب۔ ولا بعد العصر حتی تغرب الشمس۔ ونیست نماز بعد از نماز عصر تا زرد شدن آفتاب۔ الا بمکۃ الا بمکۃ الا بمکۃ۔ مگر بمکہ سہ بار مکرر فرمود ودر بعض نسخ جز دو بار نیست۔ رواہ احمد ورزین

باب الجماعۃ وفضلہا

اختلاف کردہ اند کہ جماعت سنت ست یا واجب یا فرض عین یا فرض کفایہ بعض گفتہ اند کہ فرض عین ست مگر بعذر واین قول امام احمد وداؤد وعطا وابی ثور ست ایشان میگویند کسے کہ بشنود بانگ نماز وحاضر نیاید درست نیست نماز او وبعض گویند فرض کفایہ است وطیبی گفتہ ظاہر نصوص شافعی دلالت دارد برآنکہ جماعت فرض کفایہ ست واکثر صحابہ برانند ونزد بعض سنت مؤکدہ است در حکم واجب مذہب امام ابوحنیفہ واصحاب او این ست وشیخ ابن ہمام نقل کردہ کہ اکثر مشائخ ما برانند کہ جماعت واجب ست وتسمیہ او بسنت بجہت آن ست کہ ثبوت وجوب آن بہ سنت است ودر بدائع گفتہ کہ واجب ست بر حر وعاقل وبالغ کہ معذور نیست حاضر شدن بمسجد برائے جماعت واگر در نیاید جماعت واجب نیست گشتن در مسجدہائے دیگر باتفاق واگر برود نیکوست واگر در مسجد حی تنہا بگزارد ہم نیکوست وقدوری گفتہ کہ اہل وعیال خود را جمع کند ودر خانہ بجماعت بگزارد ونیز اختلاف کردہ اند کہ جماعت در مسجد حی افضل است یا در مسجد جامع واگر دو مسجد جامع باشند اعتبار کند اقدم را واگر ہر دو برابر باشند اعتبار کند اقرب را واگر در اقرب گزاردہ اند وشنیدہ تکبیر مسجد البعد را اگر در اقرب در آمدہ است نرود واگر نہ در آمدہ است برود واتفاق دارند کہ جماعت بعذر ساقط میگردد واز جملہ اعذار مرض ست وبریدگی دست وپا از دو جانب وفالج واختفا از سلطان وضعفے کہ نتواند بدان راہ رفت وکوری ونزد ابی حنیفہ وبعض گفتہ اند باتفاق وباران وگل ولائے وسختی سرما در قول صحیح ودر روایت ابی یوسف کہ گفت پرسیدم ابوحنیفہ را از حضور جماعت در گل ولائے فرمود بہتر آن ست کہ ترک نکند وامام محمد حدیثے روایت کردہ کہ اذا ابتلت النعال فالصلوٰۃ فی الرحال

الفصل الاول عن ابن عمرؓ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوٰۃ الجماعۃ تفضل صلوٰۃ الفذ نمازے کہ بجماعت بگزارند زیادتی میکند در ثواب بر نمازے کہ تنہا بگزارند۔ بسبع وعشرین درجۃ۔ بہ بست وہفت پایہ فذ بفتح فا وتشدید ذال معجمہ بمعنی فرد وتنہا ودر روایتے بخمس وعشرین آمدہ یعنی بہ بیست وپنج وگفتہ اند کہ در اکثر روایات بست وپنج آمدہ است مگر در حدیث ابن عمر آمدہ کہ بیست وہفت است شاید کہ نخست بیست وپنج وحی شد پس ازان زیادہ کردہ شد تفضلا وانعاما ونیز اختلاف بتفاوت حال صلوٰۃ ومصلی ست یا بیست وہفت در جہریہ است وبیست وپنج در سریہ وبعض گفتہ اند کہ در ذکر قلیل وکثیر منافاتے نیست از جہت وجود قلیل در ضمن کثیر واختلاف است درانکہ این فضیلت مخصوص بجماعت در مسجد ست یا عام بعض گفتہ اند کہ مخصوص بجماعت در مسجد ست وبر ہر تقدیر علم تخصیص عدد موکول بعلم شارع است کہ جز او را بحقیقت بران اطلاع نیست وبعض علما مناسبات دران ذکر کردہ اند واللہ اعلم

متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ روایت ست از ابی ہریرہ کہ گفت آنحضرت
والذی نفسی بیدہ۔ سوگند بآن کسے کہ بقائے نفس من ور دست قدرت اوست۔ لقد ہممت ان آمر بحطب فیحطب
بتحقیق آہنگ کردم کہ امر کنم بجمع کردن ہیزم پس جمع کردہ شود ہیزم۔ ثم آمر بالصلوٰۃ فیؤذن لہا۔ پستر امر کنم باذان گفتن
برائے نماز پس اذان گفتہ شود مراد ورا۔ ثم امر رجلا فیؤم الناس۔ پستر امر کنم مردے را بامامت کردن مردم را پس
امامت کند ایشان را۔ ثم اخالف الی رجال۔ پستر بیایم بسوے مردانے کہ حاضر نشدہ اند برائے نماز تا بگیرم ایشان
را یکایک یا معنی این ست کہ مخالفت کنم چیزے را کہ ظاہر کردہ ام از اقامت صلوٰۃ با مصلیان یا تخلف کنم از نماز و رجوع کنم
بسوی آن مردان برائے معاقبت و تعذیب ایشان۔ وفی روایۃ لا یشہدون الصلوٰۃ۔ و در روایتے این زیادت مذکور است
کہ الی رجال لا یشہدون الصلوٰۃ مخالفت کنم بسوے مردانے کہ حاضر نمی شوند نماز را و اگر مذکور نیست ہم مراد است چنانکہ در ترجمہ
ظاہر کردیم و در تعیین این نماز احادیث مختلف آمدہ کہ جمعہ است یا عشا یا فجر و ظاہر این حدیث عام است۔ فاحرق علیہم
بیوتہم۔ پس بسوزم بر ایشان بمبالغہ خانہ ہائے ایشان را تا سوختہ شوند ایشان در ان و در حدیث مبالغہ است در اہتمام
بتعذیب جماعہ کہ حاضر نمیشوند بجماعت کہ آن حضرت بنفس شریف خود مقید بامامت نمی شود و دیگرے را خلیفہ میگیرد خود
بتحریق آن جماعت مقید میشود۔ والذی نفسی بیدہ لو یعلم احدہم انہ یجد عرقا سمینا۔ و بخدا سوگند اگر بداند یکے از ایشان
کہ می یابد استخوان فربہ را و عرق بفتح عین و سکون را استخوانے کہ گرفتہ شدہ است از وی گوشت و بعض گفتہ اند کہ عرق استخوان
با گوشت و اگر گرفتہ شود از وے گوشت آن را عرق گویند بضم عین۔ او مرماتین۔ بکسر میم و بفتح آن ہستہ تین یا
می یابد دو سم گاو یا گوسپند را کہ نیکو اند در نظر حرص و طمع و دنائت ہمت وے و بعض مرماتین را تفسیر بدو گوشت پارہ
کردہ اند۔ لیشہد العشاء۔ ہر آئینہ حاضر میگردد نماز عشا را بیان دنائت ہمت وے میکند کہ برائے این چنین امر خسیس حقیر دنیاوی
حاضر می آید و برائے ثواب آخرت و حصول قرب درگاہ حق نمی آید زہے بے تمیزی و بیخبر دی۔ رواہ البخاری و لمسلم نحوہ
وعنہ قال اتی النبی صلی اللہ علیہ وسلم رجل اعمی۔ و ہم از ابی ہریرہ روایت ست کہ آمد آن حضرت را مردے نابینا
بعض گفتہ اند مراد ابن ام مکتوم است کہ از مشاہیر صحابہ است چنانکہ در بعض روایات تصریح بدان واقع شدہ و بعض گویند
غیر اوست۔ فقال۔ پس گفت آن مرد۔ یا رسول اللہ انہ لیس لی قائد یقودنی الی المسجد۔ بدرستی کہ شان این است کہ نیست
مرا کشندہ یعنی شخصے کہ دست مرا بگیرد و بکشد بسوے مسجد و قود کشیدن ستور و جز آن از پیش چنانکہ سوق راندن از پس
سال رسول اللہ۔ پس طلب کرد و خواست آن مرد از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان یرخص لہ۔ کہ رخصت دہد
مرا ورا و تکلیف نکند حضور مسجد را۔ فیصلی فی بیتہ۔ پس بگزارد آن مرد نماز در خانہ خود و بمسجد نیاید۔ فرخص لہ۔ پس رخصت کرد
آن حضرت مرا ورا۔ فلما ولی دعاہ۔ پس ہرگاہ کہ پشت داد آن مرد خواند آنحضرت او را۔ فقال ہل تسمع النداء بالصلوٰۃ
پس فرمود آیا میشنوی آواز دادن را برائے نماز یعنی میشنوی اذان را۔ قال نعم۔ گفت آرے می شنوم اذان را

قال فاجب۔ فرمود پس اجابت کن و بیا بمسجد بہر نوع کہ باشد و درین کمال مبالغہ است در حضور مسجد بشنیدن اذان۔ رواہ مسلم۔ وعن ابن عمر انہ اذن للصلوۃ۔ بضم ہمزہ وکسر ذال مشدد و بفتح ہمزہ و فتح ذال ہر دو در روایت آمدہ بر وجہ اول معنی آن شود کہ آمدہ است از ابن عمر کہ اذان گفتہ شد در مسجد وے یا نزد وے برائے نماز و بر وجہ ثانی اذان گفت ابن عمر و ظاہر سیاق حدیث ہمدرین ست و از عبارت بخاری ہمین معنی ظاہر می شود کہ ابن عمر خود اذان گفتہ باشد بر تقدیر اذانے واقع شد برائے نماز۔ فی لیلۃ ذات برد وریح۔ در شبے کہ خداوند سرما و باد بود۔ ثم قال۔ پس تر گفت موذن یا ابن عمر در اذان۔ الا صلوا فی الرحال۔ آگاہ باشید و بدانید بگزارید نماز و مسکنہا و منزلہا در حل مسکن مرد و انچہ با اوست از رخت و اکثر اطلاق کردہ میشود بر انچہ با اوست در سفر و دور نیست کہ وقوع این قضیہ در سفر باشد۔ ثم قال ان رسول اللہ۔ پستر گفت ابن عمر کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کان یامر الموذن اذا کانت لیلۃ ذات برد و مطر یقول۔ بود آن حضرت کہ امر می کرد موذن را وقتے می بود شبے خداوند سرما و باران کہ بگوید۔ الا صلوا فی الرحال۔ از اینجا معلوم شد کہ باد و باران و سرما از اعذار ترک حضور جماعت ست و ظاہر آن ست کہ امر صلوا فی الرحال برای اباحت باشد کہ مفید رخصت ست و تواند کہ محمول بر ندب بود از جہت غایت شفقت و تیسیر بر امت۔ متفق علیہ۔ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا وضع عشاء احدکم واقیمت الصلوۃ۔ چون نہادہ شد طعام یکے از شما و برپا کردہ شد نماز و تکبیر برآوردہ شد فابدوا بالعشاء۔ پس آغاز کنید بطعام۔ ولا یعجل۔ بفتح یا و سکون عین و فتح جیم یعنی شتابی نکند آنکس برائے نماز۔ حتی یفرغ منہ۔ تا آنکہ فارغ گردد از طعام خوردن و عشاء بفتح عین طعام شبانگاہی خوردن و تخصیص بدان جہت آن ست کہ عادت عرب در طعام تغدی و تعشی ست کہ در چاشتگاہ و شبانگاہ بخورند و وقت نماز جز در صورت دوم نبود و ظاہر آن ست کہ امر بابتداء بطعام در صورت احتیاج و ضیاع طعام ست یا غلبۂ گرسنگی تا باعث بر شغل باطن نگردد۔ وکان ابن عمر یوضع لہ الطعام ویقام الصلوۃ۔ و بود ابن عمر رضی اللہ عنہما کہ نہادہ می شد برائے وے طعام و تکبیر برآوردہ می شد برائے نماز۔ فلا یاتیہا حتی یفرغ منہ۔ پس نمی آمد ابن عمر نماز را تا آنکہ فارغ می شد از طعام۔ وانہ لیسمع قراءۃ الامام۔ و بدرستی کہ ابن عمر ہر آئینہ می شنید قرأت امام را از جہت قرب منزل ایشان از مسجد شریف و ابن عمر موصوف است بکمال سنت و اتباع و وجود این فعل از وے ناشی از کمال استقامت و تمکین ست۔ متفق علیہ۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا۔ انہا قالت سمعت رسول اللہ۔ روایت ست از عائشہ کہ وے گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ میگفت۔ لا صلوۃ بحضرۃ طعام۔ نیک نیست نماز در حضور طعام و در بعض نسخ الطعام۔ ولا ہو یدافعہ الاخبثان۔ ونہ در حالے کہ وے یعنی مصلی مدافعت میکنند و زور می آرند او را بول و غائط کہ موجب نقصان وضو و شغل خاطر ست و اگر تنگ گردد وقت چنانکہ اگر مشغول گردد بدان وقت بیرون میرود بگزارد چنانکہ است ذکرہ الطیبی۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اقیمت الصلوۃ فلا صلوۃ الا المکتوبۃ۔ چون اقامت

کرده شد نماز پس جائز نیست مگر نماز فرض خواه شروع در نفل کنند یا نشسته باشند۔ رواه مسلم۔ و ازینجا معلوم می گردد
که سنت فجر نیز چون تکبیر برآورده شد مقید نشود بلکه موافقت امام کند و بجماعت درآید و باین قائل ست شافعی و نزد ما اگر داند
که یک رکعت با امام خواهد یافت سنت بگزارد پس ازان درآید اما بر در مسجد بگزارد نه در صف جماعت از جهت امکان جمع
هر دو فضیلت اما اگر ترس فوت هر دو رکعت باشد بجماعت درآید که ثواب جماعت عظیم ترست و شیخ ابن الهمام گفته است
که اگر امید دریافت امام در تشهد دارد و بعض گفته اند که حکم ادراک رکعت دارد نزد ابی حنیفه و ابی یوسف و بر قول محمد
اعتبار ندارد چنانکه در جمعه و گفته اند که آنچه منقول ست از فقیه اسمعیل زاهد که می باید شروع کند در سنت فجر پس ازان قطع کند
آن را پس لازم گردد بشروع و واجب گردد قضا بعد از تمام کردن نماز دفع کرده است آن را امام سرخسی که این شروع است
در عبادت به قصد افساد و ابطال عمل قصدا منهی عنه است اگرچه بقصد ادای بار دیگر باشد و دفع مفسده مقدم ست بر جلب
مصلحت بدانکه در حرم شریف ابتلا باین امر لازم آمده است بر حنفیه در چهار نماز و بر شافعیه در نماز مغرب که شافعیه نماز [illegible]
و ایشان به سنت مشغول شوند یا نشسته مانند و بعضی از ایشان نماز قضا اگر داشته باشند همراه امام کنند و بعضی نماز نفل
بگزارند با جماعت و بعضی همراه شافعیه گزارند و در اقتدای حنفی با شافعی سخنی هست و کاتب حروف نیز در ابتدای اقامت آن مقام
شریف متردد و متذبذب بود تارة فتارة عمل بیکی ازین طریق میکرد و شکایت حال بحضرت شیخ برد فرمود تذبذب را بخود راه مدهید
و بر مذهب خود مستقیم باشید و از شیخ بزرگ نقل کردند که ایشان میفرمودند علما پیش از ما چیزے قرار داده اند و ترتیبے نهاده
برهان باشید و وحدت وجهت از دست مدهید ایشان دانند که قرار داده اند پس بفرموده شیخ برهمین طریق یقین دست داد
و از تذبذب برآمد۔ وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استاذنت امرأة احدکم الی المسجد فلا یمنعها
وقتے که طلب اذن کند و اجازت طلبد زن یکے از شما بسوے مسجد پس باید که منع نکند آن زن را و باز ندارد او را از رفتن
بسوے مسجد برائے دریافت نماز بجماعت و گفته اند که این حکم در پیر زنے ست که مشتهات نیست و نمی برآید بطیب و زینت
و درین زمان مکروه است برآمدن زنان برای جماعت از جهت فساد زنان و نیز برآمدن زنان در ان زمان بقصد تعلم
شرائع بود و احتیاج نیست بدان درین زمان از جهت شیوع و اشتهار احکام شریعت و تستر بحال زنان اولی ست متفق علیه
وعن زینب امرأة عبد الله بن مسعود قالت قال لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم۔ روایت ست از زینب که زن
عبد الله بن مسعود بود و صحابیه است روایت کرده است از وے زوج وی و ابو سعید خدری و ابو هریره و عائشه گفت
ما را آن حضرت۔ اذا شهدت احدکن المسجد فلا تمس طیبا۔ چون حاضر شود یکے از شما مسجد را پس باید که مساس نکند چیزے
خوشبو را۔ رواه مسلم۔ وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایما امرأة اصابت بخورا فلا تشهد معنا العشاء
الآخرة۔ هر زنے که برسد بخور را پس باید که حاضر نشود با ما نماز عشا را و بخور بضم با و خفت خا گرفتن دود طیب سوخته
و بفتح با آن چیزے که او را بسوزند و دود او را بگیرند در جامه و در بدن مثل عود و عنبر و جز آن و مراد به عشای آخره

نماز عشا است و قید آخرہ برائے آن ست کہ گاہے بر نماز مغرب نیز اطلاق عشا میکنند و تخصیص ذکر عشای آخرہ بجہت آنست
کہ وقت تاریکی ست و وقوع فتنہ دروی بیشتر و نزدیک تر ست نہ برائے تخصیص حکم و حصر آن دروے۔ رواہ مسلم

الفصل الثانی عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تمنعوا نساءکم المساجد وبیوتہن خیر لہن
منع نکنید زنان خود را مسجد ہا را یعنی زنان اگر بمسجد بیایند منع نکنید ولیکن اگر در خانہ ہا بگزارند بہتر و خانہ ہائے شان
بہتر ست مر ایشان را۔ رواہ ابوداؤد۔ وعن ابن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوٰۃ المرأۃ
فی بیتہا افضل من صلوتہا فی حجرتہا۔ نماز زن در درون خانہ اش فاضل تر ست از نماز وے در حجرہ اش حجرہ در اصل
بمعنی ناحیہ و بمعنی خانۂ خرد آید و این جا تفسیر کردہ اند بصحن بیت و از زین العرب منقول ست کہ مراد بحجرہ حجری است
کہ در ہائے خانہ ہا بسوے او ست مصداق این معنی ہمان صحن خانہ است۔ وصلوتہا فی مخدعہا افضل من صلوتہا
فی بیتہا۔ و نماز زن در مخدعش افضل ست از نماز وے در خانہ اش و مخدع بکسر میم و فتح آن و گاہے ضم نیز دہند و فتح
دال خانہ درون خانہ کہ نہادہ می شود در وے امتعۂ نفیسہ از خدع بمعنی اخفا یعنی زن ہر چند نہان تر و درون تر بگزارد
بہتر و مناسب تر۔ رواہ ابوداؤد۔ وعن ابی ہریرۃ قال انی سمعت حبی ابا القاسم۔ گفت ابوہریرہ کہ من شنیدم
محبوب خود را کہ ابو القاسم ست و حب بکسر حا و تشدید با بمعنی محبوب صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ میگفت۔ لا تقبل
صلوٰۃ امرأۃ تطیبت للمسجد۔ پذیرفتہ نمی شود نماز زنے کہ خوشبوے کردہ است برائے در آمدن بمسجد۔ حتی تغتسل غسلہا
للجنابۃ۔ تا آنکہ غسل کند ہمچو غسل او کہ برائے جنابت میکند مقصود شستن بدن ست از طیب و تعبیر بغسل جنابت اشارت ست
بآنکہ طیب برائے در آمدن در مسجد ہر گاہ کہ مبہی و مہیج شہوت است در حکم جماع ست و لہذا تفسیر کردہ آن را بزنا و طیبی گفتہ
کہ این بر تقدیرے ست کہ طیب تمامہ بدن را مالیدہ اما اگر موضع معین را مالیدہ ہمان موضع معین را بشوید۔ رواہ ابوداؤد
وروی احمد والنسائی نحوہ۔ وعن ابی موسیٰ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کل عین زانیۃ۔
ہر چشم کہ بنظر بد نگرد بشہوت در زن یا مرد بیگانہ نگاہ کند زنا کنندہ است بزنائے چشم۔ وان المرأۃ اذا استعطرت فمرت
بالمجلس۔ و بدرستی کہ زن چون خوشبوے بمالد پس بگزرد بمجلسے کہ در وی مردان باشند و خواہد کہ خود را بایشان بنماید بنظر شہوت۔
فہی کذا وکذا۔ پس آن زن چنین و چنین است یعنی زانیہ۔ رواہ الترمذی ولابی داؤد والنسائی نحوہ۔ وعن ابی بن کعب
قال صلی بنا رسول اللہ۔ نماز گزارد با ما پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم یوما۔ روزے۔ الصبح۔ نماز بامداد را فلما سلم
قال اشاہد فلان۔ پس ہر گاہ کہ سلام داد گفت آیا حاضر ست فلان کس نام شخصے را برد۔ قالوا لا۔ گفتند حاضر نیست
قال۔ باز گفت۔ اشاہد فلان۔ نام کسے دیگر را برد۔ قالوا لا۔ این بار نیز گفتند حاضر نیست۔ قال ان ہاتین الصلوتین
اثقل الصلوات علی المنافقین۔ فرمود این دو نماز یعنی صبح و عشا گران ترین نماز ہاست بر منافقین و ضم عشا با صبح
بقرینۂ حال بود یا علم سابق بدان داشتند و از ینجا مفہوم می گردد کہ آن دو شخص کہ حاضر نشدہ بودند موسوم بودند بنفاق واللہ اعلم

ولو تعلمون ما فیہما لاتیتموہما ولو حبوا علی الرکب۔ واگر مید انستید ثوابے کہ در گزاردن این دو نماز ست ہر آئینہ می آمدید این دو نماز را بر زانوہا روندہ یعنی انسان وخیزان وحبو در اصل بر دستہا وزانوہا راہ رفتن وبعض گفتہ بر دستہا وشکم رفتن وفی الصراح حبو غیژیدن کودک۔ وان الصف الاول علی مثل صف الملائکۃ۔ وبدرستی کہ صف اول از نماز مانند صف فرشتگان ست در فضل وشرف کہ بدرگاہ کبریاے الٰہی ایستادہ می باشند۔ ولو علمتم ما فضیلتہ لابتدرتموہ۔ واگر میدانستید کہ چیست فضیلت صف اول ہر آئینہ شتابی میکردید ومی شتافتید در یافتن آن را در رسیدن بدان۔ وان صلوٰۃ الرجل مع الرجل ازکی من صلوٰتہ وحدہ۔ وبدرستی کہ نماز گزاردن مرد با یک مرد پاکیزہ تر وگوارندہ تر وفاضل تر ست از گزاردن وی تنہا وصلوٰتہ مع الرجلین ازکی من صلوٰتہ مع الرجل۔ ونماز وے با دو مرد فاضل تر ست از نماز وے با یک مرد۔ وما کثر فہو احب الی اللہ تعالےٰ۔ وہر چہ بسیار ست از جماعت پس آن دوست داشتہ شدہ تر ست بسوے خدا وبیشتر ست از روی ثواب۔ رواہ ابوداؤد والنسائی۔ وعن ابی الدرداءؓ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من ثلثۃ فی قریۃ ولا بدو لا تقام فیہم الصلوٰۃ۔ نیست سہ مرد در دیہے یا در بادیہ کہ برپا کردہ نمی شود در میان ایشان نماز یعنی بجماعت۔ الا قد استحوذ علیہم الشیطان۔ مگر آنکہ چیرہ می گردد وغالب می آید بر ایشان شیطان۔ فعلیک بالجماعۃ۔ پس بر تو باد کہ لازم گیری جماعت را۔ فانما یاکل الذئب القاصیۃ۔ زیرا کہ نمی خورد گرگ مگر شاتے را کہ دور افتادہ است از رمہ وتنہا گشتہ وبعض گفتہ اند کہ این حدیث دلالت دارد بر بودن جماعت فرض کفایت فافہم۔ رواہ احمد وابوداؤد والنسائی۔ وعن ابن عباسؓ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من سمع المنادی فلم یمنعہ من اتباعہ عذر۔ کسے کہ بشنود بانگ نماز را پس باز ندارد او را پیروی کردن آن وبمسجد حاضر آمدن ہیچ عذرے وبہانہ۔ قالوا۔ گفتند وپرسیدند صحابہ در میان کلام آن حضرت کہ۔ وما العذر۔ وچیست عذر کہ بوجود آن کسے را در حاضر نیامدن معذور می توان داشت۔ قال خوف۔ فرمود ترس ہلاک یا زیان از دشمن یا درندہ وامثال آن۔ او مرض۔ یا بیماری وضعف کہ بوجود آن نمی تواند آمد۔ لم تقبل منہ الصلوٰۃ التی صلی۔ قبول کردہ نمی شود از وی نمازے کہ گزاردہ است بے جماعت اگرچہ در مسجد بود این حدیث بظاہر خود دلالت دارد بر فرضیت جماعت یا این تاکید ومبالغہ است در اہتمام بدان واللہ اعلم۔ رواہ ابوداؤد والدارقطنی۔ وعن عبد اللہ بن ارقمؓ صحابی ست اسلام آوردہ سال فتح وکاتب وحی بود وکاتب ابوبکر وعمر بود وتولیت بیت المال می کرد براے عثمان بے اجرت بعد از ان استعفا نمود از آن قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ گفت شنیدم آن حضرت را کہ می گفت۔ اذا اقیمت الصلوٰۃ ووجد احدکم الخلاء۔ وقتے کہ برپا کردہ شود نماز وتکبیر بر آوردہ شود وبیابد یکے از شما حاجت برفتن در متوضا براے بول یا غائط بطریق مدافعت۔ فلیبدأ بالخلاء۔ پس باید کہ آغاز کند برفتن بسوے خلا یعنی اگرچہ فوت گردد جماعت چہ امر طہارت وتکمیل آن اہم واقدم ست از جماعت۔ رواہ الترمذی وروی مالک وابوداؤد والنسائی نحوہ۔ وعن ثوبانؓ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلث لا یحل لاحد ان یفعلہن۔ سہ خصلت ست کہ حلال نیست ہیچ یکی را کہ بکند آنہا را۔

لا یؤمن رجل قوما فیخص نفسہ بالدعاء دونہم۔ امامت نکند مردے گروہے را پس مخصوص گرداند نفس خود را بدعا یعنی دعا بصیغۂ واحد کند کہ مخصوص بوے گردد و بلفظ جمع نکند تا شامل قوم نیز گردد۔ فان فعل ذلک فقد خانہم پس اگر کند آن را پس بتحقیق کہ بے امانتی و بے دیانتی کرد ایشان را ولا ینظر فی قعر بیت قبل ان یستاذن۔ ونگاہ نکند در درون خانہ پیش از انکہ طلب اذان کند برائے در آمدن۔ فان فعل ذلک فقد خانہم پس اگر بکند آن را پس بتحقیق بی امانتی کرد ایشان را ولا یصل وہو حقن حتی یتخفف۔ و باید کہ نماز نگزارد در حال آنکہ وی بازدارندہ است بول را و حقن بنون بازداشتن بول در حکم اوست بازدارندہ غائط داور احقب گویند بباے موحدہ تا آنکہ سبک شود۔ رواہ ابوداؤد وللترمذی نحوہ۔ وعن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تؤخروا الصلوۃ لطعام ولا لغیرہ۔ تاخیر نکنید نماز را از جہت طعام نماز جہت غیر طعام وگفتہ اند کہ این محمول است بر اخراج نماز از وقت یا بر عدم حضور طعام و قرب حضور و آنکہ در حدیث سابق است بر تقدیر حضور طعام ست و بعض گفتہ اند کہ نہی در حقیقت راجع بعدم احضار طعام ست یعنی در وقت حضور نماز حاضر نمی باید آورد طعام را تا موجب تاخیر نماز نگردد۔ رواہ فی شرح السنۃ

الفصل الثالث۔ عن عبد اللہ ابن مسعود قال لقد رایتنا وما یتخلف عن الصلوۃ الا منافق قد علم نفاقہ۔ گفت ابن مسعود ہر آئینہ بتحقیق دانستیم خود را و صحابۂ دیگر را کہ حکم میکردیم بانیکہ وا پس نمی ماند از نماز بجماعت مگر منافقی کہ بتحقیق معلوم بود و ظاہر بود نفاق وی و آنکہ پنہان بودے نفاق وے آن نیز تخلف نمیکرد۔ او مریض یا بیمارے کہ اصلا طاقت و قدرت نداشت کہ بہ مسجد بیاید۔ ان کان المریض لیمشی بین رجلین بتحقیق بود بیمار کہ راہ میرفت میان دو مرد و تکیہ کردہ بر ایشان حتی یاتی الصلوۃ۔ تا آنکہ می آمد در مسجد برائے نماز و ظاہر این کلام دلالت دارد بر وجوب جماعت۔ وقال ان رسول اللہ۔ وگفت ابن مسعود کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم علمنا سنن الہدی تعلیم کرد ما را سنتہا کہ اخذ آن و عمل کردن بدان موجب ہدایت و رسیدن بدرگاہ قرب و رضاے الٰہی تعالیٰ ست و اکثر اطلاق این لفظ بر سنن مؤکدہ آید و غیر مؤکدہ را سنن زوائد گویند۔ وان من سنن الہدی الصلوۃ فی المسجد الذی یؤذن فیہ۔ بدرستی کہ از جملہ سنن ہدے ست نماز کردن در مسجدے کہ اذان گفتہ شدہ است در وے این قول دلالت دارد بر آنکہ جماعت سنت ست نہ واجب مگر بسنت اینجا طریقہ مسلوکہ در دین مراد دارند یا آنکہ ثبوت وجوب او بسنت ست۔ وفی روایۃ

قال من سرہ ان یلقی اللہ غدا مسلما۔ و در روایتے آمدہ است کہ ابن مسعود گفت کسے کہ خوشحال میگرداند او را و میخواہد کہ ملاقات کند خداے را و پیش آید مر او را مسلمان کامل۔ فلیحافظ علی ہؤلاء الصلوات الخمس۔ پس باید کہ نگاہبانی کند برین نمازہائے پنجگانہ ظاہر سیاق حدیث درین ست کہ مراد گزاردن آنہا باشد بجماعت چنانکہ دلالت دارد بروے قول او حیث ینادی بہن۔ یعنی بگذارد آنہا را در جائے کہ آواز دادہ می شود و خواندہ می شود برای آنہا یعنی در مسجد۔ فان اللہ شرع لنبیکم سنن الہدے۔ پس بدرستی کہ خداے تعالےٰ مشروع کردہ و راہ نہادہ است برائے پیغمبر شما

طریقہ ہائے ہدایت را۔ وانہن من سنن الہدے۔ و بدرستی کہ گزاردن این نماز ہائے پنجگانہ از جملہ آن طریقہ ہاست۔ ولو انکم صلیتم فی بیوتکم کما یصلی ہذا المتخلف فی بیتہ۔ واگر ثابت شود کہ شما گزارد ید نماز را در خانہ ہائے خود چنانکہ میگزارد این شخص واپس ماندہ و دور افتادہ از محل قرب وخیر ظاہر اشخصے بود کہ بجماعت حاضر نمیشد و در حاشیہ نوشتہ اند کہ جاسے بود در مدینہ منافق نشان واللہ اعلم۔ لترکتم سنۃ نبیکم۔ ہر آئینہ ترک کردید شما سنت پیغمبر خود را۔ ولو ترکتم سنۃ نبیکم لضللتم۔ واگر ترک کردید سنت پیغمبر خود را ہر آئینہ گمراہ شدید۔ ومامن رجل یتطہر فیحسن الطہور۔ ونیست ہیچ مردے کہ طہارت کند از وضوء یا غسل پس نیک کند وبشرائط وآداب کند طہارت را۔ ثم یعمد الے مسجد من ہذہ المساجد۔ پستر قصد کند و برود بسوئے مسجدے ازین مساجد۔ الا کتب اللہ لہ بکل خطوۃ یخطوہا حسنۃ۔ مگر آنکہ بنویسد خداے تعالے مر او را بہر گام کہ میزند نیکی عظیم و ثوابے جزیل۔ ورفعہ بہا درجۃ۔ و بلند گرداند بہر گام پایۂ ارجمند در درگاہ قرب وکرامت۔ وحط عنہ بہا سیئۃ۔ وفرو وکم گرداند بوے بدی را و مکفر گرداند آن را بدان۔ ولقد رأیتنا وما یتخلف عنہا الا منافق معلوم النفاق۔ وبتحقیق دانستیم خود را وصحابہ را و تخلف نمیکرد از ان مگر منافق کہ معلوم بود نفاق وے۔ ولقد کان الرجل یؤتی بہ یہادی بین الرجلین حتے یقام فی الصف۔ وبتحقیق بود مرد بیمارے کہ آوردہ می شد در حالتے کہ تکیہ میکرد ومیل می کرد از غایت ضعف میان دو مرد تا آنکہ ایستادہ کردہ می شد در صف نماز بعادات کسے را بدوتن آوردن چنانکہ یکے بر یک جانب باشد ودیگری بر جانب دیگر۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی ہریرۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لولا ما فی البیوت من النساء والذریۃ۔ گفت آن حضرت اگر نمی بود چیزے کہ در خانہ ہاست از زنان و خردان۔ اقمت صلوۃ العشاء وامرت فتیانی یحرقون ما فی البیوت بالنار۔ برپا میکردم نماز عشاء را وامر میکردم خادمان خود را کہ بمبالغہ می سوختند چیزے را کہ در خانہ ہاست از متاع بآتش بلکہ آن مردان را کہ مکلف اند وبجماعت حاضر نمی آیند بآتش ازینجا معلوم می شود کہ عقوبت تارک جماعت تحریق ست واین عقوبت در ہیچ جا واقع نشدہ است مگر درینجا و در خیانت از غنیمت وبعض گویند اینجا نیز مراد تہدید وتشدید ست وحقیقت کلام مراد نیست واللہ اعلم۔ رواہ احمد۔ وعنہ قال امرنا رسول اللہ۔ وہم از ابی ہریرہ است کہ گفت امر کرد ما را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا کنتم فی المسجد فنودی بالصلوۃ۔ وقتے کہ باشید شما در مسجد پس اذان گفتہ شود برائے نماز۔ فلا یخرج احدکم حتی یصلی پس باید کہ بیرون نیاید یکے از شما تا آنکہ بگزارد نماز را۔ رواہ احمد۔ بدانکہ درین باب احادیث متعددہ آمدہ چنانکہ در حدیث آیندہ وابوداؤد از سعید بن المسیب نیز آوردہ کہ بیرون نیاید از مسجد ہیچ یکے بعد از ندا مگر منافق دیگر آنکہ بیرون آرد او را حاجت وے میخواہد رجوع را واین نہی در مذہب ما مقید ست بآنکہ منتظم نباشد بوجود وے امر بجماعت مسجد دیگر والا مکروہ نیست زیرا کہ این در معنی تکمیل ست اگرچہ در صورت ترک ست واگر بیشتر ازان گزاردہ است در عصر ومغرب وفجر بر آید اما در عصر وفجر از جہت عدم تنفل بعد از ایشان واما مغرب از جہت عدم مشروعیت نفل سہ رکعت و در ظہر وعشا ہم اگر بر آید باکے نبود زیرا کہ وے با اجابت کردہ است داعی حق را یکبار مگر آنکہ مؤذن آغاز در تکبیر کند برین تقدیر نہ آید تا متہم بترک جماعت نگردد

ونزد ائمہ دیگر اعادہ کند البتہ ونزد امام احمد اگرچہ بجماعت گزاردہ باشد ونزد ما حدیث نہی مقدم وراجح ست از جہت زیادت وصحت آن واز جہت آنکہ محرم مقدم ست بر مبیح یا محمول ست بر ما قبل النہی از جہت جمع بین الادلہ ودر بعض احادیث استثنائے مذکور نیز ورود یافتہ است واللہ اعلم۔ وعن ابی الشعثاء بفتح شین معجمہ وسکون عین مہملہ وثائے مثلثہ وبمد۔ قال خرج رجل من المسجد بعد ما اذن فیہ۔ ابو الشعثاء کہ از ثقات تابعین ست گفت بیرون آمد مردے از مسجد بعد از آنکہ اذان گفتہ شد در مسجد۔ فقال۔ پس گفت۔ ابوہریرۃ اما ہذا فقد عصی ابا القاسم۔ اما این مرد پس بہ تحقیق گناہ کرد ابو القاسم را صلی اللہ علیہ وسلم رواہ مسلم۔ وعن عثمان ابن عفان۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من ادرکہ الاذان فی المسجد۔ کسی کہ دریابد او را بانگ نماز در مسجد۔ ثم خرج لم یخرج لحاجۃ۔ پستر بیرون آید در حالی کہ بیرون نیامدہ است برائے کارے ضروری۔ وہو لا یرید الرجعۃ۔ ووے نمیخواہد باز آمدن را در مسجد۔ فہو منافق۔ پس وے منافق ست ورجعت بفتح را وکسرہ ہر دو روایت ست۔ رواہ ابن ماجۃ۔ وعن ابن عباس عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من سمع النداء فلم یجبہ فلا صلوٰۃ لہ۔ کسے کہ بشنود اذان را پس اجابت نکند ودر مسجد بنماز نیاید پس نیست نماز مر او را۔ الا من عذر۔ مگر از جہت عذرے از اعذار کہ سابقا شمردہ شد۔ رواہ الدارقطنی۔ وعن عبد اللہ ابن ام مکتوم۔ صحابی ست مشہور کہ اعمی بود۔ قال۔ گفت۔ یا رسول اللہ ان المدینۃ کثیرۃ الہوام والسباع۔ بدرستی کہ مدینہ بسیار ست در وے گزندہا ودرندہا۔ وانا ضریر البصر۔ ومن نابینا ام۔ فہل تجد لی من رخصۃ۔ پس آیا می یابی برای من رخصت در دین وآسانی کہ روا داری برائے من عدم حضور جماعت۔ قال ہل تسمع حی علی الصلوٰۃ حی علی الفلاح۔ فرمود آن حضرت آیا می شنوی این کلمات را کہ میخوانند بنماز وبشارت میدہند برستگاری ودریافت مقصود وغرض شنیدن اذان ست وتخصیص حیعلتین بآن جہت ست کہ گفتہ شد۔ قال نعم۔ گفت عبد اللہ آرے می شنوم۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فحی ہلا۔ پس اجابت کن وبیا۔ ولم یرخص۔ ورخصت نکرد وگفتہ اند حی ہلا کلمہ ایست کہ در مقام حث واستعجال استعمال کنند نہادہ شد بجای اجب در حاشیہ نوشتہ حیہل بمعنی بیا وبشتاب واین لفظ ست مرکب از حی وہل وہر دو کلمہ تعجیل اند وچون وقف کنی حی ہلا گوئی وروا بود کہ در حال وصل تنوین در آری وگوئی حی ہلا وتحقیق این لفظ در باب اذان نیز گذشتہ۔ رواہ ابو داؤد والنسائی۔ وعن ام الدرداء قالت۔ گفت ام درداء کہ زوجہ ابو الدرداء ست۔ دخل علی۔ در آمد بر من۔ ابو الدرداء وہو مغضب۔ وحال آنکہ وے در غضب در آوردہ شدہ است وخشمگین ست۔ فقلت ما اغضبک۔ پس گفتم من چہ چیز در غضب آوردہ است ترا وباعث خشم تو چیست۔ قال۔ گفت ابو الدرداء۔ واللہ ما اعرف من امر امۃ محمد۔ بخدا سوگند نمی شناسم من از کار امت محمد صلی اللہ علیہ وسلم شیئا۔ چیزے را۔ الا انہم یصلون جمیعا۔ مگر آنکہ ایشان نماز میگزارند بجماعت یعنی وآن را نیز ترک میکنند۔ رواہ البخاری۔ وعن ابی بکر بن سلیمان بن ابی حثمۃ بفتح حاء مہملہ وسکون مثلثہ۔ قال ان عمر بن الخطاب۔ رضی اللہ عنہ۔ فقد سلیمان بن ابی حثمۃ فی صلوٰۃ الصبح گفت کہ عمر

رضی اللہ عنہ گم کرد پدر مرا کہ سلیمان بن ابی حثمہ است واز کبار تابعین ست وقرشی عدوی ست در نماز صبح یعنے
نیافت ونہ دید او را در جماعت وحاضر نشد وے برای جماعت نماز بامداد۔ وان عمر غدا الی السوق۔ وبدرستیکہ
عمر رفتہ بود بامداد بجانب بازار۔ ومسکن سلیمان بین المسجد والسوق۔ وجای سکونت وخانۂ سلیمان درمیان مسجد
وبازار بود۔ فمر علی الشفاء ام سلیمان۔ پس بگذشت بر شفا بکسر شین وفا کہ نام مادر سلیمان ست واز مہاجرات اولی
بود واز عقلای نسا وفضلاء وغازیات ایشان بود وآن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نزد وی می آمد وقیلولہ می کرد و
گویند کہ نام وی لیلے بود وشفا لقب بود کہ بر وے غالب آمدہ۔ فقال لہا لم ار سلیمان فی الصبح۔ پس گفت عمر شفا
را ندیدم سلیمان را در نماز صبح سببش چہ باشد۔ فقالت انہ بات یصلی فغلبتہ عیناہ۔ پس گفت شفا کہ وے یعنی سلیمان
شب نماز کرد پس غالب آمد او را دو چشم او یعنی غالبہ کرد خواب بر وی۔ فقال۔ پس گفت عمر۔ لان اشہد
صلوٰۃ الصبح فی جماعۃ احب الی ان اقوم لیلۃ۔ ہر آئینہ حاضر شدن من نماز بامداد را در جماعت دوست داشتہ شدہ تر
است بسوی من از قیام من در شب وگزاردن نماز در شب ودرین دلیل ست کہ نماز صبح بجماعت گزاردن
فاضل تر از نماز شب وتہجد ست ولہذا گفتہ اند کہ اگر قیام لیل موجب ثقل در نماز فجر گردد ترک آن اولے ست رواہ
مالک۔ وعن ابی موسی الاشعری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اثنان فما فوقہما جماعۃ۔ دو کس وانچہ
بالای آنہا و بیشتر از انہاست جماعت ست اگر دو کس باشند یکے امام شود ودیگرے مقتدی جماعت حاصل میشود
رواہ ابن ماجۃ۔ وعن بلال بن عبد اللہ بن عمر عن ابیہ قال قال رسول اللہ۔ بلال کہ یکے از پسران عبد اللہ
بن عمر بن الخطاب ست تابعی مدنی صالح الحدیث رضی اللہ عنہم روایت می کند از پدرش کہ گفت گفت پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم لا تمنعوا النساء حظوظہن من المساجد۔ منع نکنید زنان را نصیب ہای ایشان را از مسجدہا۔
اذا استأذنکم۔ وقتیکہ طلب اذن کنند زنان شمارا برای رفتن بمسجد۔ فقال بلال واللہ لنمنعہن۔ پس گفت بلال
بخدا سوگند ہر آئینہ منع می کنیم ما زنان را از رفتن بمسجد۔ فقال لہ عبد اللہ۔ پس گفت عبد اللہ مر او را بطریق زجر
وشدت۔ اقول قال رسول اللہ۔ میگویم من کہ گفتہ است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم وتقول انت لنمنعہن۔ و
میگوئی تو در برابر آن حضرت البتہ منع می کنیم ما۔ وفی روایۃ سالم عن ابیہ قال۔ ودر روایت سالم بن عبد اللہ
بن عمر از پدرش آمدہ کہ گفت۔ فاقبل علیہ عبد اللہ فسبہ سبا ما سمعتہ سبہ مثلہ قط۔ پس پیش آمد بر بلال عبد اللہ بن عمر پس
دشنام کرد او را دشنامے کہ نشنیدہ بودم او را کہ دشنام کردہ بود او را مانند آن۔ وقال اخبرک عن رسول اللہ۔
وگفت خبر میدہم ترا از پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم وتقول واللہ لنمنعہن۔ ومیگوئی تو واللہ البتہ منع میکنیم ما زنان را
ودر بعض روایات آمدہ است کہ دیگر ہرگز عبد اللہ بن عمر با آن پسر سخن نگفت وراضی نشد ودرین حدیث دلیل ست کہ
رای معارض منیگردد نص را۔ رواہ مسلم۔ وعن مجاہد عن عبد اللہ بن عمر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لا یمنعن

رجل الہان یاتوا المساجد۔ روایت میکند مجاہد کہ از علمای تابعین و قرای ایشان و اعلام دین ست از ابن عمر کہ آن حضرت گفت باید کہ منع نکند ہیچ مردے کسان خود را از زنان مثل زوجہ و ام و اخت و غیر ایشان از آمدن ایشان بمسجد ہا۔ فقال ابن لعبد اللہ ابن عمر۔ پس گفت پسری کہ مر عبد اللہ بن عمر را بود کہ ہمان بلال باشد لیکن درین حدیث مبہم آورد و تعیین اسم نکرد۔ فانا لنمنعھن۔ پس ما البتہ منع میکنیم او نمیگذاریم زنان را کہ بمساجد روند۔ فقال عبد اللہ احدثک عن رسول اللہ۔ حدیث میکنم من ترا از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم وتقول ہذا۔ و میگوئی تو این سخن را۔ فما کلمہ عبد اللہ حتی مات پس کلام نکرد آن پسر را عبد اللہ تا آنکہ مرد عبد اللہ با آن پسر و در نیجا حدیث ہجران ولدست از جہت ترک سنت۔ رواہ احمد۔

باب تسویۃ الصف

مراد بہ تسویۂ صف آن ست کہ متصل بایستند و درمیان فرجہ نگذارند و پس و پیش نایستند و ہموار بایستند و اگر صفوف متعدد باشند بر سمت واحد قیام نمایند و در رنگ خطوط متوازیہ کہ بُعد درمیان ایشان برابر باشد رعایت ترتیب نمایند و این از آداب ظاہر ست کہ ترک آن موجب اختلال احوال باطن ست کما قالوا الظاہر عنوان الباطن چنانکہ در حدیث بیاید کہ برابر بایستید و اختلاف نکنید تا مختلف نگردد دلہاے شما چنانکہ شرح آن کردہ شود

الفصل الاول عن النعمان بضم نون۔ بن بشیر۔ بہ فتح با و کسر شین از صغار صحابہ است تولد او بر سر چہاردہ ماہ از ہجرت ست و وے اول مولود ست در انصار بعد از ہجرت چنانکہ عبد اللہ بن زبیر اول مولود ست از مہاجرین و در وفات آنحضرت ہشت سالہ و ہفت ماہہ بود اہل مدینہ میگویند کہ او را از آنحضرت سماع نیست و اہل عراق صحیح میدارند سماع او را۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یسوی صفوفنا۔ بود آن حضرت کہ برابر میکرد صفہاے ما را یعنی در نماز۔ حتی کانما یسوی بہا القداح۔ تا آنکہ گویا برابر میکرد بآن صفوف قدحہا را قداح جمع قدح بکسر قاف چوب تیر پیش از آنکہ پر و پیکان نشانند و بعد از پر و پیکان نشاندن سہم خوانند و آن مثل ست در راستی و ہمواری کہ بوی چیزہا را راست و ہموار گردانند و درینجا مبالغہ است کہ صف ہا را بمثابہ است و برابر میکرد کہ تیرہا را بوی راست و ہموار توان کرد و بعض شارحان گویند اینجا عبارت محمول بر قلب ست و معنے آنست کہ گویا برابر میکند آنہا را القداح۔ حتی رای انا قد عقلنا عنہ۔ تا آنکہ دید و دانست آنحضرت کہ ما بہ تحقیق فہمیدیم و آموختیم از قول و فعل وی این سنت و این ادب را در نماز۔ ثم خرج یوما فقام۔ پس بیرون آمد آن حضرت روزی از خانہ پس بایستاد۔ حتی کاد ان یکبر۔ تا آنکہ نزدیک بود کہ تکبیر برآرد برائے احرام۔ فرای رجلا بادیا صدرہ من الصف۔ پس دید مردے را کہ ظاہر و بیرون ست سینہ آن مرد از صف۔ فقال عباد اللہ لتسون صفوفکم۔ پس گفت ای بندگان خدا ہر آئینہ باید کہ برابر و ہموار کنید شما صفہاے خود را۔ او لیخالفن اللہ بین وجوہکم۔ یا آنکہ بہ تحقیق مخالفت می اندازد خداے تعالی درمیان ذاتہای شما چنانکہ در حدیث ابی مسعود بیاید کہ اختلاف نکنید کہ مختلف گردد دلہای شما و آن بسبب این ست کہ در اختلاف و لتقدم تفوق

بعض بربعض تنافر قلوب و حدوث کینه و وحشت و اثارت عداوت است و شاید که آن منجر گردد باختلاف کلمه و دین و
انحلال شوکت اسلام یا در ترک اطاعت و امتثال امر خدا و رسول او ظاهر این ظلمت و کدورت است بر قلوب که سرایت
می کند بظواهر با وجود آنکه شاید در روے سرے و خاصیتے باشد در حدوث اختلاف چنانکه از سیاق احادیث ظاهر
می گردد و بعضی گویند مراد مخالفت وجوه آن است که بگرداند او را خداے تعالی بجانب پشتها یا مسخ کند بصورت بعض
حیوانات چنانکه در مخالفت امام واقع شده است که نمی ترسد آنکه بر میدارد سر پیش از امام که بگرداند سر او را مانند
سر حمار۔ رواہ مسلم۔ **وعن انس** قال اقیمت الصلوٰۃ فاقبل علینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بوجہہ۔ تکبیر گفته شد
برائے نماز پس روے آورد بر ما و التفات کرد بجانب ما بروے مبارک خود پیغمبر خدا۔ فقال۔ پس گفت۔ اقیموا
صفوفکم و تراصوا۔ راست گردانید صفهاے خود را و متصل باستید تا در میان فرجه نماند چنانکه سنگها و خشتهای بنا
بیکدیگر متصل می نشینند و در تمام نماز هم برین حال باشید و ازان غافل نشوید۔ فانی اراکم من وراء ظہری۔ پس
بدرستیکه من بینم شمارا از پس پشت خود بدل یا بچشم بطریق اعجاز و در نماز نور انیتی خاص حاصل می شد که بدان منکشف
می گردید و تحقیق این معنی سابقاً گذشته است۔ رواہ البخاری۔ روایت کرد این را بخاری۔ وفی المتفق علیہ
و در حدیث متفق علیه این چنین آمده است که۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ اتموا الصفوف۔ تمام کنید صفها را۔ فانی
اراکم من وراء ظہری۔ و اتمام صفوف یا بمعنی تسویه آنهاست یا بمعنی آن که تا صف اول تمام نشود صف دوم
نسازند و بهتر آن است که شامل هر دو معنے اراده نمایند۔ **وعنہ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سووا صفوفکم فان
تسویۃ الصفوف من اقامۃ الصلوٰۃ۔ برابر سازید صفهاے خود را زیرا که تسویه صفوف از جمله اقامت نماز است که امر
کرده شده است بدان و مدح کرده شده است در آیات کثیره مثل یقیمون الصلوٰۃ و اقیموا الصلوٰۃ و المقیمین الصلوٰۃ
و جز آن و گفته اند که در هر موضع که مدح کرده شده است صلوٰۃ و فاعل را بآن اقامت است و اما اصل صلوٰۃ گاهے
ذم بدان نیز آمده مثل فویل للمصلین الذین ہم عن صلاتہم ساہون۔ متفق علیہ۔ این حدیث در بخاری و مسلم هر دو است۔
الا ان عند مسلم۔ مگر آن است که نزد مسلم بجاے لفظ من اقامۃ الصلوٰۃ۔ من تمام الصلوٰۃ۔ واقع شده و مآل معنی
هر دو عبارت یکے است۔ **وعن ابی مسعود الانصاری** قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یمسح مناکبنا
فی الصلوٰۃ۔ روایت است از ابی مسعود انصاری که از مشاهیر صحابه است سواے ابن مسعود رضی اللہ عنہما گفت
بود آن حضرت که مسح می کرد کتفهاے ما را در نماز و بدست برابر و هموار می ساخت آنها را و تسویه میکرد صف نماز را
و یقول استووا و لا تختلفوا فتختلف قلوبکم۔ برابر شوید و موافق باشید و اختلاف نکنید پس مختلف گردد دلهاے
شما شرح این گذشت لیلنی بحذف یا و تخفیف نون بود و در بعض نسخ لیلینی به ثبوت یا و نون تاکید و بعض رواة بثبوت یا
و سکون وے نیز روایت کرده اند و گفته اند که این غلط است و صواب آن است که صحیح است ولیکن نادر است۔

منکم اولوا الاحلام والنھی - بیان ترتیب صفوف می کند و میفرماید باید که متصل شوند مرا و در صف اول بایستند خداوندان
بلوغ و عقل و احلام گاہے جمع حلم دارند بکسر حا بمعنی تثبت و وقار و حقیقت حلم حفظ النفس است نزد ہیجان غضب و تعقل نیز تفسیر
کنند باعتبار لزوم و گاہے جمع حلم دارند بالضم بمعنی خواب بالغ و نھی بضم نون و فتح ہا جمع نہیہ بمعنی عقل زیرا که وی ناہی است
مرد را از کارہا ناشایستہ و بر معنی اول از قبیل تاکید و تفسیر بود و حکمت در ایلای اہل عقل و فضل آنست که تا یاد گیرند کیفیت
صلوٰۃ و احکام آن را و برسانند بامت - ثم الذین یلونھم - پس تر آن کسانیکه قریب اند بایشان در رتبہ چنانکه صبیان
و آنہا که قریب ببلوغ اند که ایشان را مراہق خوانند - ثم الذین یلونھم - پس تر آن کسانیکه نزدیک و متصل اند بایشان
چنانکه خناثی که علامت مردی و زنی ہر دو دارند و متعین است که بعد از وے صف نسا خواہد بود - قال - گفت
ابو مسعود - فانتم الیوم اشد اختلافا - پس شما امروز سخت ترید از روے اختلاف در کلمہ و وقوع فتن و این بسبب ترک
تسویہ صفوف و عدم امتثال امر شارع است - رواہ مسلم - وعن عبد اللہ بن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لیلنی منکم اولوا الاحلام والنھی ثم الذین یلونھم ثلثا - در ین حدیث ثم الذین یلونھم را سہ بار ذکر کردہ است پس مراتب صفوف
چہار خواہد بود و در حدیث سابق مرتبہ نسا ذکر نکردہ از جہت تعین آن و ذکر کردہ است در ہدایہ که صف اول برای مردان
است بعد از وے صبیان بعد از وے نسا و ذکر نکرد صاحب ہدایہ خناثی را و شیخ ابن الہمام گفتہ است که صف خناثی
میان صبیان و نسا است ہمچنین است در وقایہ و مذہب شافعیہ نیز ہمین است چنانچہ در شرح شیخ مذکور است -
و ایاکم و ہیشات الاسواق - و دور دارید خود را از بلند کردن آوازہا در مساجد چنانکه در بازارہا می کنند یا مراد
اختلاط بالغان با صبیان و ذکور با اناث است چنانچہ مختلط می شوند در اسواق یا مراد آن است که دور باشید از بازارہا
و اشتغال بکارہاے آن تا مانع آید از سبقت کردن بجماعت و اتصال بامام در صف اول و بعض گفتہ اند معنی حدیث
آنست که حذر کنید از نماز گزاردن در بازارہا و در مواضع که مانع آید از حضور قلب کثرت اصوات که ہیشات و ہیشات
جمع ہیشہ است و ہیشہ بمعنی فتنہ و تہیج و اضطراب و بمعنی جماعت مختلط نیز آید - رواہ مسلم - وعن ابی سعید الخدری
قال رای رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی اصحابہ تاخرا - گفت دید آن حضرت در یاران خود پس ماندنی یعنی در
صفوف صلوٰۃ یا در اخذ علم و طلب مزید و بر وجہ اول معنی قول وے - فقال لہم تقدموا - پس گفت مر ایشان را پیش
آئید و در صف سابق بایستید - وائتموا بی - و اقتدا کنید بمن یعنی بایستید پس من متصل تا افعال مرا دیدہ بکنید - ولیاتم
بکم من بعدکم - و باید که اقتدا کنند بشما و متابعت نماید شما را کسیکه پس شما ایستادہ است زیرا که صف پسین متابعت
پیشین میکند و افعال امام را دیدہ مے کنند یا آنہا که سابق اند اسبق اند در علم باحوال امام در حرکات و سکنات وے
و اسبق و اسرع اند در اتباع وے - ولا یزال قوم یتاخرون حتی یؤخرھم اللہ - ہمیشہ اند قومی که پس می ایستند در
صفوف تا آنکه پس می افگند ایشان را خدا از عظیم ثواب و فضل و رحمت خود و بر وجہ ثانی پیش نمی نہند قدم و مبادرت نمایند در طلب

علم و معرفت و اکتساب فضائل و کمالات و اقتدا کنید درین باب بمن که با وجود مرتبهٔ رسالت و غفران ذنوب ما تقدم و ما تاخر چگونه مبالغه میکنم در عمل و ریاضت و طلب یا این بیان تقدم و مزید طلب ست یعنی تقدم و تبادر نمایید بطلب همین ست که اتباع من کنید قُلْ اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوْنِیْ یُحْبِبْکُمُ اللّٰهُ و چون شما کامل شوید در دین تکمیل دیگران میکنید و دیگران که پس از شما بیایند متابعت شما کنند یا این امر بدیگران ست که ایشان نیز در طلب و تعطش متابعت شما کنند و هر که دور افتاد از طلب و سستی کرد و ران و دور افتاد و از مرتبهٔ قرب و وصول ❊ شعر ❊ تو راه نرفتهٔ ازان معذوری ❊ ورنه که زد این در که بروی نگشودند ❊ هر قدر که تو امید تقصیر نکنید حیثیت اندرین ره گران چنان نکنی ❊ دست و پای بزن زبان نکنی ❊ و ظاهر عبارت حدیث درین معنی ست و لیکن بعض محدثان آن را در باب تسویه صفوف آورده اند و آن نیز در طلب قرب و کمال ست و لیکن مخصوص نیست بآن واللّٰه اعلم۔ رواه مسلم۔ **وعن جابر بن سمرة** قال خرج علینا رسول اللّٰه گفت جابر بن سمره که صحابی عامری و ابن اخت سعد بن ابی وقاص ست بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا صلی اللّٰه علیه وسلم فرآنا حلقا۔ پس دید ما را حلقه حلقه نشسته هر چند کس با یاران و مخصوصان خود نشسته و حلق بکسر حا جمع حلقه و بفتح حا و سکون لام مثل بدره و بدر و قصعه و قصع لغت مشهور این ست و بعض گفته اند بفتح حاست مثل تمر و تمره و حلقه بفتح لام نیز آمده و جمع وی حلق بفتحتین و بعضے از علما لغت آن را منکر اند۔ فقال مالی اراکم عزین۔ چیست مرا که می بینم شما را حلقه حلقه نشسته انکار ست بر ایشان در نشستن برین حالت که علامت تفرق قلوب و اختلاف و مباینت آنهاست و موجب و مؤثر در ان ست و عزین جمع عزه بکسر و تخفیف گروه مجتمع از مردم و در باب الجمعه بیاید که این تحلیق روز جمعه بود در وقت خطبه یا پیش از نماز۔ ثم خرج علینا۔ پس تر بیرون آمد آن حضرت بر ما بار دیگر۔ فقال الا تصفون کما تصف الملائکة عند ربها۔ پس گفت آیا صف نمی بندید چنانکه صف می بندند فرشتگان نزد پروردگار خود نزد قیام بسای طاعت و این در نماز خواهد بود۔ فقلنا۔ پس گفتیم ما۔ یا رسول اللّٰه کیف تصف الملائکة عند ربها۔ چگونه صف می بندند فرشتگان نیز و پروردگار خود۔ قال یتمون الصفوف الاولی و یتراصون فی الصف۔ گفت تمام میکنند صفهای نخستین را و پیوسته بیکدیگر می ایستند در صف اگر گوئی صف نخستین یکے خواهد بود جمع آوردن بجهه ملاحظه است جوابش آنکه ملائکه هر جا در آسمان و در هر بقعه بر زمین صفها می بندند و در هر جا صف نخستین را تمام میکنند۔ رواه مسلم۔ **وعن ابی هریرة** قال قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم خیر صفوف الرجال اولها و شرها آخرها۔ بهترین صفهاے مردان نخستین آنهاست و بدترین صفهاے مردان پسین آنهاست۔ وخیر صفوف النساء آخرها و شرها اولها۔ و بهترین صفهای زنان پسین آنهاست و بدترین صفهای زنان پیشین آنهاست یعنی مردان باید که در پیش صف به بندند و مقدم باشند بر صف زنان و زنان پس و متاخر از مردان چنانکه در ترتیب صفوف گذشت۔ رواه مسلم

الفصل الثانی

عن انس قال قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم رصوا صفوفکم۔ پیوسته و استوار کنید

صفہائے خود را در رنگ استوار کردن بنا و پیوستہ نہادن سنگ و خشت آن - وقاربوا بینہا - و نزدیکی کنید
میان صفہا و نزدیک بہم بایستید یعنی ست از فرجہ - وحاذوا بالاعناق - و برابر کنید گردن ہا را یعنی ست از پیش و
پس ایستادن - فوالذی نفسی بیدہ انی لاری الشیطان یدخل من خلل الصف - پس سوگند بخدائی کہ بقای ذات
من در دست قدرت اوست بدرستیکہ من ہر آئینہ می بینم شیطان را کہ می درآید از کشادگی و رخنہ صف - کانہا
الحذف - گویا کہ آن شیاطین حذف اند بجائے مہملہ و ذال معجمہ مفتوحتین و فا گوسفندان سیاہ ریزہ از گوسفندان
حجاز و یمن کذا فی شرح الشیخ و تفسیر کردہ است آن را وے در حدیث ابی امامہ بچہ ہای میش کہ خرد اند و در روایتی کانہا
بنات حذف گویا کہ آنہا دختران حذف اند - رواہ ابوداؤد - وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتموا الصف
المقدم - تمام کنید صف پیش را - ثم الذی یلیہ - پستر تمام کنید صفی را کہ متصل ست و بعد از وست مراد صف اولی
ست نہ ثانی - فما کان من نقص فلیکن فی الصف المؤخر - پس اگر باشد از کمی و ناتمامی باید کہ باشد در صف پسین - رواہ
ابوداؤد - وعن البراء بن عازب قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان اللہ وملائکتہ یصلون
علی الذین یلون الصفوف الاولے - بود آن حضرت کہ مے گفت بدرستی خدائے تعالی و فرشتگان وے درود
میفرستند برکسانیکہ متصل اند صفہائے پیشین را چون فضیلت صف اول بسیار بیان کرد اشارت کرد بفضیلت
صف دوم نیز کہ متصل وست کہ بعد از صف اول او را نیز فضل ست بر صفہای دیگر کہ پستر از وست یا مراد بالذین
یلون الصفوف الاولی کسانیکہ ایستادہ اند دران ولیکن این معنی خلاف ظاہر لفظ ست واللہ اعلم - ومامن خطوۃ
احب الی اللہ من خطوۃ یمشیہا یصل بہا صفا - و نیست ہیچ گامے دوست داشتہ شدہ تر بسوے خدا از گامے کہ
برود بوے تا بپیوندد بوے صف را یعنی اگر در صف فرجہ باشد برود در انجا و بایستد و صف را پیوستہ گرداند
وتمشیہا وتصل بتاء خطاب نیز روایت کردہ اند - رواہ ابوداؤد - وعن عائشۃ قالت قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ وملائکتہ یصلون علی میامن الصفوف - بدرستیکہ خدا و فرشتگان وے درود
میفرستند بر جانب ہائے دست راست صفوف یعنی برکسانیکہ در جانب یمین ایستادہ اند و گفتہ اند کہ ایستادن
بر یمین امام اگرچہ دور باشد از وے فاضل تر است از ایستادن بر یسار او اگرچہ نزدیک بود بوے و بعضی
از علمائے شافعیہ گفتہ اند کہ این در غیر مسجد شریف ست و در وے ایستادن بجانب یسار امام فاضل تر ست
کہ قبر شریف دران جانب ست رحم اللہ قائلہ - رواہ ابوداؤد - وعن النعمان بن بشیر قال کان رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یسوی صفوفنا اذا قمنا الی الصلوٰۃ - بود آنحضرت کہ برابر میکرد و درست میساخت صفہای
ما را وقتیکہ می ایستادیم در نماز بامر یا بدست چنانکہ گذشت - فاذا استوینا کبر - پس چون برابر می شدیم و خوب
می ایستادیم در نماز تکبیر برآورد برائے احرام - رواہ ابوداؤد - وعن انس قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

یقول عن یمینہ اعتدلوا سووا صفوفکم۔ بود آن حضرت می گفت از جانب دست راست خود راست بایستید برابر کنید صفہای خود را۔ وعن یسارہ اعتدلوا سووا صفوفکم۔ و از جانب دست چپ نیز می گفت از جہت غایت اہتمام و احتیاط در آن۔ رواہ ابوداؤد۔ وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خیارکم الینکم مناکب فی الصلوٰۃ۔ بہترین شما کسانی اند کہ نرم ترست کتفہای ایشان در نماز این راچند وجہ معنی گفتہ اند یکے آنکہ منقاد ترست مر کسے را کہ کتف او را کہ بیرون برآمدہ است از صف پیش و پس کشد تا برابر گردد صف و بعض گفتہ اند کہ اگر یکے خواہد کہ در صف در آید منع نکند او را و بگذارد کہ در آید خصوصاً کہ برای سد خلل صف و فرجہ آن در آید و گویند کہ لین منکب کنایت از سکون و خشوع و سکینہ و وقارست۔ رواہ ابوداؤد

الفصل الثالث عن انس قال کان النبی۔ بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ می گفت۔ استووا استووا استووا۔ سہ بار مکرر میگفت برابر است و درست بایستید در صف نماز۔ فوالذی نفسی بیدہ انی لاراکم من خلفی کما اراکم من بین یدی۔ پس سوگند بخدای کہ بقای ذات من در دست قدرت اوست بدرستیکہ من می بینم شما را از پس خود چنانکہ می بینم شما را از پیش خود۔ رواہ ابوداؤد۔ وعن ابی امامۃ بضم ہمزہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ و ملائکتہ یصلون علی الصف الاول۔ بدرستیکہ خدا و فرشتگان وی درود میفرستند بر صف اول۔ قالوا۔ گفتند۔ یارسول اللہ وعلی الثانی۔ و بر ثانی نیز یعنی بفرما بر صف اول و بر صف ثانی و این را عطف تلقی میگویند کہ مخاطب تلقین میکند متکلم را کہ عطف کند و این را نیز ذکر کند۔ قال۔ گفت آنحضرت در برابر ایشان۔ ان اللہ و ملائکتہ یصلون علی الصف الاول۔ باز دعا برای صف اول کرد و صف ثانی را ذکر نکرد۔ قالوا۔ باز گفتند صحابہ۔ یارسول اللہ وعلی الثانی قال۔ باز گفت آنحضرت۔ ان اللہ و ملائکتہ یصلون علی الصف الاول قالوا یارسول اللہ وعلی الثانی قال وعلی الثانی۔ بار سوم گفت وعلی الثانی مانا کہ بالتماس آنحضرت درین مرتبہ وحی شدہ باشد از صف ثانی بصف اول درین تفضیلت و معلوم گشت انحطاط او در رتبہ از صف اول۔ وقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ و گفت آنحضرت۔ سووا صفوفکم۔ برابر سازید صفہای خود را وحاذوا بین مناکبکم۔ و راستی و برابری کنید میان مناکب خود۔ ولینوا فی ایدی اخوانکم۔ و نرمی کنید در پیش دستہای برادران خود این عبارت بمعنی اول کہ در حدیث ابن عباس گفتہ شد مناسب ترست ولینوا بتخفیف و تشدید ہر دو روایت کردہ اند و صواب تخفیف ست۔ وسدوا الخلل۔ و بہ بندید فرجہ ہای صف را۔ فان الشیطان یدخل فیما بینکم بمنزلۃ الحذف زیرا کہ بدرستیکہ شیطان می درآید در میان شما در رنگ خذف۔ یعنی اولاد الضان الصغار۔ میخواہد بخذف بچہ ہای میش را کہ خرد اند۔ رواہ احمد۔ وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقیموا الصفوف وحاذوا بین المناکب وسدوا الخلل ولینوا بایدی اخوانکم فلا تذروا فرجات الشیطان۔ پس نگذارید فرجہ ہای شیطان را۔ ومن وصل صفا وصلہ اللہ۔ وکسیکہ بپیوندد صف را و متصل دارد بپیوندد او را خدا بفضل و رحمت خود۔ ومن قطعہ قطعہ اللہ۔ وکسیکہ

به برود بر خسته کند دران به برد او را خدا و دور اندازد از مقام قرب و رحمت و کرامت۔ رواه ابو داؤد۔ روایت کرد این حدیث را ابو داؤد۔ وروی النسائی منه قوله۔ و روایت کرده است نسائی ازین حدیث قول او را۔ ومن وصل صفا الی آخره۔ و اول حدیث را از اقیموا الصفوف تا این قول روایت نکرده۔ **وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم توسطوا الامام**۔ بگر دانید امام را میان خود چنانکه باستید پس وی راستا و چپا۔ وسدوا الخلل۔ و به بندید فرجه را۔ رواه ابو داؤد۔ **وعن عائشة قالت قال رسول الله**۔ روایت ست از عائشہ که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا یزال قوم یتاخرون عن الصف الاول۔ همیشه بودند گروهی که پس می افتادند از صف نخستین و طلب نمیکردند فضیلتی را در تمام فضل و ثواب۔ حتی یؤخرهم الله فی النار۔ تا آنکه پس انداخت خدا ایشان را و ساقط گردانید مرتبهٔ ایشان را و انداخت در آتش دوزخ۔ رواه ابو داؤد۔ **وعن وابصة**۔ بکسر بائے موحده و بعد ازان صاد مهمله۔ بن معبد۔ بفتح میم و سکون عین مراد وی را صحبت ست قدوم آورد در سنهٔ تسع صالح و گریان بود نزول کرد کوفه را بعد ازان آمد بجزیره و مرد ببرقه و قبر او در انجاست۔ قال رای رسول الله صلی الله علیه وسلم رجلا یصلی خلف الصف وحده۔ دید آنحضرت مردے را که می گزارد نماز پس صف نخستین تنها۔ فامره ان یعید الصلوة۔ پس امر فرمود او را که باز گزارد نماز را بجهت تغلیظ و تشدید بر تقصیر از تقدم نه از جهت بطلان و فساد نماز و نزد امام احمد و بعض ائمه دیگر باطل میگردد اگر نماز تنها گزارد پس صف با وجود امکان دخول در صف از جهت این حدیث و احادیث دیگر و بعضے از اهل مذهب ایشان استثنا کرده اند نماز جنازه را و قتیکه پنج کس باشند از برای تحصیل سه صف که مستحب ست دران و بخلاف زن که پس مردان بگزارد و نیز فساد صلوة نزد ایشان بر تقدیرے ست که تمام نماز خلف صف تنها بگزارد اما اگر احرام خلف صف به بندد و بعد ازان بصف در آید فاسد نگردد چنانکه در باب الموقف از حدیث ابی بکره معلوم گردد و هم در مذهب امام احمد حکم نماز گزار در پهلوی امام بر دست چپ همین ست۔ رواه احمد والترمذی وابو داؤد وقال الترمذی هذا حدیث حسن۔ و ابن حبان و حاکم آن را تصحیح نموده و حدیثے دیگر صحیح روایت میکنند لا صلوة للذی خلف الصف و نزد ائمهٔ دیگر محمول بر نفی کمال ست

باب الموقف

باب در بیان جائے ایستادن امام و ماموم در نماز که پیشتر بایستد یا در پهلوی جانب دست راست

الفصل الاول عن عبد الله بن عباس قال بت فی بیت خالتی میمونة۔ گفت ابن عباس شب کردم در خانهٔ خالهٔ خود میمونه که یکے از ازواج مطهره است۔ فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی۔ پس برخاست آنحضرت که نماز شب کند پس من نیز برخاستم و وضو کردم و آب وضوے آن حضرت را مهیا ساختم پس آنحضرت وضو کرد و بنماز ایستاد من نیز ایستادم۔ فقمت عن یساره۔ پس ایستادم من از جانب دست چپ آنحضرت و حدیث اینجا مختصر ست و تمام آن در باب قیام اللیل بیاید ان شاء الله تعالے۔ فاخذ بیدی من وراء ظهره۔ پس گرفت آنحضرت دست مرا از پس پشت

خود - فعدلنی کذلک من وراء ظهره الی الشق الایمن - پس بگردانید مرا تخمین یعنی دست من گرفته از پس پشت خود بجانب
دست راست یا در رفتن گفتن این لفظ تصویر کرده باشد و نموده باشد گردانیدن را دیگر اشارت بانحال دست
چنانچه عادت است و در امثال این حکایات خصوصاً عرب را که لفظ با اشارت جمع کنند فافهم - متفق علیه - وعن جابر
قال قام رسول الله - روایت است از جابر گفت ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیصلی - تا بگزارد نماز را ظاهر در
نماز شب است چنانکه در حدیث ابن عباس بود و احتمال نافله دیگر هم دارد که گاهی بجماعت واقع می شد فجئت
حتی اقمت عن یساره - پس آمدم تا ایستادم از جانب چپ آن حضرت - فاخذ بیدی فادارنی حتی اقامنی عن یمینه -
پس گرفت آن حضرت دست مرا پس بگردانید مرا تا آنکه ایستاده کرد مرا از جانب راست خود - ثم جاء جبار بن صخر - پس
آمد جبار به تشدید بن صخر که از انصار بود و از جملهٔ هفتاد تن بود که در لیلة العقبه حاضر بودند - فقام عن یسار رسول الله
پس بایستاد جانب چپ پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاخذ بیدینا جمیعا - پس گرفت آن حضرت دست هر دو ما را همه فدفعنا
پس دور کرد و براند هر دو ما را هم مرا از جانب راست و هم جبار را از جانب چپ - حتی اقامنا خلفه - تا آنکه ایستاده
گردانید ما را پس خود از اینجا معلوم شد که منفرد مقتدی اگر یکی بود جانب راست امام بایستد و اگر زیاده اند خلف امام بایستند
رواه مسلم - وعن انس قال صلیت انا ویتیم فی بیتنا خلف النبی - گفت انس نماز گزاردم من و یتیمی که در خانهٔ ما بود
پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم وام سلیم خلفنا - و ام سلیم که نام مادر انس است پس ما بود و ازین حدیث معلوم شد ایستادن
صبی با رجل در صف چه یتیم جز صبی را نگویند و بعض گفته اند که یتیم نام برادر انس است که صبی نبود پس دلالت نیست
مر این حدیث را بر ایستادن صغیر با مردی و توان گفت که چون نماز نفل بود مساهله رفته باشد و آن احکام سابق
در نماز فرض است والله اعلم - رواه مسلم - وعنه ان النبی - و هم از انس است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم صلی به وبامه
او خالته - نماز گزارد با وی و با مادر وی که ام سلیم است یا با خالهٔ وی شک راوی است - قال - گفت انس - فاقامنی
عن یمینه واقام المرأة خلفنا - پس ایستاده گردانید مرا جانب راست خود و ایستاده گردانید زن را که مادر وی یا خالهٔ وی باشد
پس ما در این حدیث ذکر یتیم نیست - رواه مسلم - وعن ابی بکرة انه انتهی الی النبی - روایت است از ابی بکره که صحابی مشهور است
که وی رسید بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم وهو راکع - و حالانکه آنحضرت در رکوع بود پس نیت کرد ابوبکره و تحریمه بست پیش
از آنکه بصف برسد تا آنحضرت را در رکوع بیابد و داخل رکعت گردد و فضل تکبیرهٔ اولی دریابد - فرکع قبل ان یصل
الی الصف - پس رکوع کرد پیش از آنکه برسد بصف - ثم مشی الی الصف - پس مشی کرد در رکوع بسوی صف - فذکر ذلک للنبی
پس ذکر کرده شد این فعل ابی بکره مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال زادک الله حرصا - زیاده گرداند ترا خدا ابتغا الی الرای
طلب خیر و وصول بمقام قرب - ولا تعد - و باز مگرد باین فعل که اقتدا منفرد آغاز کند خلف صف تا رکوع بیش از وصول
بصف با مشی بسوی صف در نماز پس این امر است بایستادن در موضعی که احرام بسته پس این حدیث دلالت دارد

که انفراد خلف صف مبطل صلوٰة نیست زیرا که امر باعاده صلوٰة نکرد و بعض رواة ولا تعد بسکون عین و ضم دال نیز ضبط کرده
اند از عود یعنی دویدن یعنی چندان شتابی در مشی مکن که بدویدن برسد و اول صحیح ترست روایةً و درایةً رواه البخاری

الفصل الثانی — عن سمرة بن جندب قال امرنا رسول الله — گفت امر کرد مارا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
اذا کنا ثلثة ان یتقدمنا احدنا — وقتیکه باشیم ما سه کس در نماز که پیش شود مارا یعنی امام شود یکی از ما و اقتدا کنند
بوے دو کس — رواه الترمذی — وعن عمار انه ام الناس بالمدائن — روایت ست از عمار بن یاسر رضی الله عنه
که وے صحابی مشهور ست و در صحبت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بود و در صفین کشته شد و آنحضرت او را خبر داده بود (تقتلک الفئة
الباغیة) که وے امامت کرد مردم را بمدائن که نام شهرے ست — فقام علی دکان یصلی والناس اسفل منه — و بایستاد
عمار بن یاسر بر دکانے و بایستادند مردم که اقتدا کردند بوے پایان تر ازان — فتقدم حذیفة فاخذ علی یدیه — پس
پیش رفت حذیفه پس گرفت هر دو دست عمار را و کشید او را از پس پشت وی و بنهاد دست خود را بر وی — فاتبعه عمار — پس
متابعت کرد و انقیاد نمود عمار حذیفه را — حتی انزله حذیفة — تا آنکه فرود آورد عمار را حذیفه از دکان — فلما فرغ عمار من
صلوته — پس هرگاه که بپرداخت عمار از نماز خود — قال له حذیفة — گفت مر او را حذیفه — الم تسمع رسول الله — آیا نشنیده
تو پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول — که می گفت — اذا ام الرجل القوم فلا یقم فی مقام ارفع من مقامهم — چون امامت
کند مردی قومی را پس باید که نایستد آن مرد در جاے بلند تر از جاے ایستادن این قوم — او نحو ذلک — یا مانند این
میگفت آنحضرت لفظ حضرت مشخص معلوم حذیفه نبود ازین جهت این شک کرد که باین لفظ گفت یا مانند این گفت —
فقال عمار لذلک اتبعتک حین اخذت علی یدی — پس گفت عمار ازان جهت متابعت کردم من ترا هنگامیکه گرفتی تو هر دو
دست مرا و فرود آوردی — رواه ابوداود — ازینجا ظاهر میشود که عمار میدانست این مسئله را و شنیده بود ازان حضرت صلی الله
علیه وسلم اگر گفته شود که چون میدانست چرا از اول مرتکب این فعل کرد جوابش آنکه شاید فراموش کرده بود و چون تعرض کرد او را
حذیفه یاد آمد یا فعل عمار خلاف اولی بود و اصل جواز داشت پس ازان بگفته حذیفه اختیار کرد اولی و افضل را بدانکه مذهب
نزد ما آنست که مکروه است که امام تنها بر دکان باشد زیرا که درین تشبه است باهل کتاب که ایشان مخصوص میگردانند امام
خود را بمکان مرتفع اما اگر بعضے از قوم نیز با امام باشند مکروه نباشد و همچنین اگر قوم بر دکانے باشند و امام تنها پایان
مکروه نبود در ظاهر روایة از جهت عدم تشبه و بعض گویند مکروه ست بجهت آنکه در وی خوار داشتن امام است و تحقیر
کردن در حق وی و اختلاف ست در مقدار دکان در ارتفاع وی که متعلق ست بوی کراهت بعض گفته اند که مقدار
قامت میانه است و بعض گفته اند مقدار آنچه واقع گردد بوی امتیاز و گفته اند مثل ذراع چنانچه ستره و این قول مختار ست
و شیخ ابن الهمام گفته که وجه ثانی اوجه است زیرا که موجب که شبهه خوار داشتن امام است متحقق می گردد و در وی مقتصر نیست
بر قدر ذراع و معلوم نشده است مقدار دکان که عمار ابن یاسر رضی الله عنه بر وی نماز می کرد اگر مقدار آن معلوم بودی

حجت میشد برانکہ مخالف اوست در تحقیق معلوم شدہ است ارتفاع آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر منبر پس باید تخصیص کرد کہ ارتفاع مکروہ زیادہ بران ست یا گفتہ شود کہ کراہت بر تقدیر یست کہ برائے غرض صحیح نباشد یا آن را از خصائص آنحضرت داشت واللہ اعلم انتہی۔ وعن سہل ابن سعد الساعدی انہ سئل من ای شیء المنبر سہل بن سعد ساعدی کہ از انصار ست و آخر کسے ست کہ وفات یافتہ از صحابہ در مدینہ پرسیدہ شدہ کہ از چہ چیز بود منبر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم یعنی از کدام قسم چوب بود اگر از چوب بودن او سائل را پیش از بن معلوم بودہ والا تواند کہ مراد آن باشد کہ از چہ چیز بود از سنگ بود یا از چوب۔ وظاہر از عبارت جواب کہ گفت۔ فقال ہو من اثل الغابة۔ پس گفت سہل آن یعنی منبر از اثل غابہ بود اول ست واثل بفتح ہمزہ وسکون مثلثہ طرفا بسکون را ومد کہ آن را درخت گز گویند وبعض گفتہ اند کہ اثل درختی ست مشابہ طرفا عظیم تر از وے وغابہ بتخفیف بامعنی بیشہ است وغالب آمدہ بر موضعی بحجاز کہ درختان بسیار دارد ودر شرح شیخ گفتہ کہ بمسافت نہ میل است از مدینہ۔ عملہ فلان مولے فلانة لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ساخت آن منبر را فلان کہ غلام فلان زن بود برائے آن حضرت ونام آن غلام باقوم رومی بود وبعض گفتہ اند میمون وقول اول مشہور تر ست ودر نام وے اقوال دیگر نیز ہست کہ اعتبار ندارد واما نام زن معلوم نہ شدہ وبعضی گفتہ اند عدائہ بعین ودال مہملتین ومثلثہ وبعض گفتہ اند عائشہ واز انصاریات بود وبعض گفتہ از مہاجرات وایں غلام نجار بود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بآن زن فرمود کہ اگر غلام نجار تو برای ما منبری سازد پس ساختہ شد سہ پایہ ارتفاع ہر پایہ منبرے ودرازی ذراع پس نہادہ شد در مسجد۔ وقام علیہ رسول اللہ۔ وایستاد بروی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم حین عمل ووضع۔ در ہنگامیکہ ساختہ شد ونہادہ شد۔ فاستقبل القبلة۔ پس روی کرد آنحضرت بقبلہ وکبر۔ وتکبیر گفت برای احرام۔ وقام الناس خلفہ۔ وایستادند مردم پس آن حضرت۔ فقرأ ورکع ورکع الناس خلفہ پس قرأت کرد آن حضرت ورکوع کرد ورکوع کردند مردم کہ پس وے بودند۔ ثم رفع راسہ۔ پیشتر برداشت سر مبارک خود را از رکوع۔ ثم رجع القہقری۔ بیشتر بازگشت بجانب پس فسجد علی الارض۔ پس سجدہ کرد بر زمین نہ بر منبر ثم عاد الی المنبر۔ بیشتر بعد از سجدتین باز بر منبر رفت وایستاد۔ ثم قرأ ثم رکع۔ بیشتر قرأت کرد وبیشتر رکوع کرد ودر بعض نسخ و رکع بواو۔ ثم رفع راسہ۔ پیشتر برداشت سر خود را از رکوع۔ ثم رجع القہقری۔ پیشتر برگشت بجانب پس حتی سجد علی الارض۔ تا آنکہ سجدہ کرد بر زمین۔ ہذا لفظ البخاری۔ اینکہ مذکور شد لفظ بخاری ست۔ وفی المتفق علیہ نحوہ۔ ودر حدیث متفق علیہ کہ بخاری ومسلم ہر دو روایت کردہ اند مانند این لفظ ست۔ وقال فی آخرہ۔ وگفتہ ست بخاری در آخر حدیث فلما فرغ اقبل علی الناس۔ پس ہرگاہ کہ فارغ شد آن حضرت از نماز روے آورد بر مردم۔ فقال۔ پس گفت۔ ایہا الناس۔ آگاہ باشید ای مردمان۔ انما صنعت ہذا لتاتموا بی۔ سکردم من این را کہ بر منبر برآمدم وبلندتر کہ نماز گزاردم مگر برای آنکہ اقتدا کنید بمن ومتابعت کنید مرا۔ ولتعلموا صلوتی۔ وتا بدانید نماز مرا ودر بعض لتعلّموا بتشدید لام یعنی تا

بیاموزید نماز مرا کہ بچہ صفت و بچہ کیفیت می کنم و این از مواضعے ست کہ از حدیث کراہت ارتفاع امام بر ماموم مستثنے
ست چنانکہ در حدیث سابق اشارتے بآن کردہ شدہ و ائمہ شافعیہ گفتہ اند کہ محل کراہت ارتفاع امام ست وقتیکہ
برای غرضے و حاجتے نبود و غرض آن حضرت تبلیغ و تعلیم قوم بود کیفیت نماز را ماند آنکہ توہم نکنید کہ این فعل کثیر بود
کہ مفسد صلوٰۃ است زیراکہ منبر سہ پایہ داشت متقارب کہ نزول و عروج بیک خطوہ یا دو خطوہ میسر بود خصوصاً اگر ایستادن
آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر پایۂ پایان بود واللہ اعلم - وعن عائشۃ قالت صلی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی حجرتہ
والناس یاتمون بہ من وراء الحجرۃ - گفت عائشہ رض نماز گزارد آن حضرت در حجرۂ خود و مردم اقتدا می کردند بوے
از پس حجرہ - رواہ ابوداؤد - گفتہ اند کہ مراد بحجرہ این جا محلی ست کہ گرفتہ بود آن حضرت در مسجد از حصیر وقتیکہ ارادۂ اعتکاف
کردہ بود و مراد بصلوٰۃ در وے نمازے ست کہ چند شب از رمضان گزارد و مردم بوے اقتدا کردند و چون بسیار ہجوم آوردند
ترک کرد تا مبادا فرض گردد چنانکہ این حدیث در محل خود بیاید نہ مراد حجرۂ عائشہ رض یا حجرۂ بعض دیگر از امہات المومنین ست
کہ در انجا گزاردہ و مردم در مسجد اقتدا کردہ باشند زیراکہ معقول نمی مانند در مثل این صورت رویت ماموین امام
را چنانچہ نزد بعض علماست یا اطلاع بر احوال وے کہ نزد بعض دیگر شرط است و این مفقود است بظاہر درین صورت
واگر این رامی کرد در مرض موت می کرد کہ معذور بود کذا قالوا واللہ اعلم

الفصل الثالث - عن ابی مالک الاشعری قال الا احدثکم بصلوٰۃ رسول اللہ - گفت ابومالک اشعری
کہ از مشاہیر صحابہ است و ورا ابومالک اشجعی نیز گویند و در اسم او اختلاف است آیا خبر ندہم شما را بنماز پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم - و موقف او در نماز و ترتیب صفوف و کیفیت صلوٰۃ - قال - گفت ابومالک در بیان آن - اقام الصلوٰۃ
برپا کرد آن حضرت نماز را - وصف الرجال خلفہ - وصف بست آن حضرت مردان را یعنی ایستادہ گردانید ایشان را
پس خود - وصف خلفہم الغلمان - وایستادہ کرد پس مردان خردان را و ذکر نساء نکرد شاید کہ درین جا حاضر نبودند - ثم صلے
بہم - پس گزارد نماز با ایشان - فذکر صلوٰتہ - پس ذکر کرد ابومالک کیفیت نماز آن حضرت را - ثم قال - پس گفت
آن حضرت یا گفت ابومالک از جانب آن حضرت - ہکذا صلوٰۃ - ہمچنین ست نماز - قال - گفت - عبد الاعلی - کہ
راوی حدیث ست از ابی مالک - لا احسبہ الا قال - گمان نمی برم ابومالک را مگر آنکہ گفت - امتی - یعنی روایت کرد
از آنحضرت کہ گفت ہکذا صلوٰۃ امتی - رواہ ابوداؤد - وعن قیس بن عباد بضم عین و تخفیف موحدہ از طبقۂ اولی از
تابعین بصری و ثقہ است قلیل الحدیث از خیار صالحین شیعی بود متالہ و متعبد روایت میکند از علی و عمر و ابی بن کعب و عبداللہ
بن سلام و روایت کردہ است از وی حسن بصری قتلہ الحجاج - قال بینا انا فی المسجد فی صف المقدم - گفت در اثنائے
آنکہ من در مسجد بودم ایستادہ در صف اول - فجبذنی رجل من خلفی جبذۃ - پس کشید مرا مردے از پس کشیدنی سخت
فنحانی وقام مقامی - پس یکسو کرد مرا و ایستاد بجائے ایستادن من - فواللہ ما عقلت صلوٰتی - پس بخدا سوگند در نیافتم

من نماز خود را و فراموش کردم که چگونه میگزارم که چند رکعت گزارده ام بجہت آنکہ حاصل شد مرا از غضب بسبب کشیدن
و تاخیر کردن مرا از مکان فاضل با وجود سبقت من بوے فلما انصرف اذا ھو ابی بن کعب۔ پس ہرگاہ که برگشت آن مرد از
نماز و تمام کرد ناگاہ آن مرد ابی بن کعب ست که از عظماے صحابہ بود۔ فقال یافتی لا یسوءک اللہ۔ پس گفت ای جوان اندوہناک
نگرداند ترا خدا تعالی بسبب آنچه کردم من با تو۔ ان ھذا عھد من النبی۔ بدرستیکه این عھدیست از پیغمبر صلی اللہ علیه وسلم الینا۔
بسوے ما که خداوندان احلام و نہی و اہل فضل و علم ایم۔ ان نلیه۔ که پیوسته بایستیم ما با وی در صف اول پس همچنین بعد از وی
صلے اللہ علیه وسلم می ایستیم بحکم وی تا با ائمه۔ ثم استقبل القبلة۔ پس تبرروی آورد ابی بن کعب قبله را۔ فقال۔ پس گفت۔
ھلک اہل العقد و رب الکعبة۔ ہلاک شدند اہل عقد یعنی امرا که رعایت امور مردم و اہتمام ہمه احکام دنیا و دین حتی رعایت
صفوف در نماز و ایستادن در ان بدست ایشان ست۔ ثلثا۔ سه بار گفت ابی این عبارت را که۔ ثم قال واللہ ما علیھم
آسیٰ۔ پس گفت بخدا سوگند نه بر ایشان اندوه و حسرت میخورم۔ ولکن آسی علی من اضلوا۔ ولیکن اندوه میخورم بر کسانیکه
گمراه میکنند امرا ایشان را که رعایا باشند که متابعت میکنند امرا را و میتوان گفت که معنی عبارت این ست که اندوه میخورم
بر کسانیکه گمراه کردند امرا را که آنها علما اند که مداہنت کنند در امور شریعت و بسبب آن گمراه میشوند امرا چنانکه گفته اند
فساد رعیت بفساد ملوک ست و فساد ملوک بفساد علما و ظاہر آن ست که حزن ابی بر کسانے باشد که می آیند بعد از ان
زمان از امرای بنی امیه و غیر ہم و طیبی گفته شاید که ابی بن کعب تعریض کرده با امرای عہد خود انتہی مخفی نماند که موت ابی بن
کعب در خلافت عثمان ست و بعض گفته اند در خلافت عمر رضی اللہ تعالی عنہما و قول اول صحیح تر ست و ماناکه شکایت از بعض
امرا و احکام ایشان باشد خصوصاً امرای امیر المومنین عثمان رض واللہ اعلم۔ قلت۔ قیس بن عباد میگوید گفتم من برای ابن کعب۔
یا ابا یعقوب۔ کنیت ابی بن کعب ست۔ ما تعنی باھل العقد۔ وچه میخواہی تو باہل عقد و کرامی خواہی۔ قال الامراء رواہ النسائی

باب الامامة

امامة پیشوا شدن و امام پیشوا و مراد درین جا پیشوای در نماز ست که آن را امامت صغرے خوانند و امامت
کبرے پیشوائی در کار و بار عالم و تصرف در امور اہل عالم ست و درین باب بیان می کند که مستحق امامت
اولے و احرے بآن کیست

الفصل الاول عن ابی مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم۔ روایت ست از ابی مسعود انصاری
گفت گفت آن حضرت۔ یؤم القوم اقرؤھم لکتاب اللہ۔ امامت میکند قوم را خواناتر مر کتاب خدا را یعنی بهتر و نیکوتر
تجوید کننده قرآن را و رعایت کننده مخارج حروف و صفات و قواعد و قوانین آن را بعد از ان که عالم باشد
باحکام و ارکان نماز اگرچه عالم نباشد بتفاصیل مسائل و احکام حوادث و نوائب که حادث گردد در نماز۔ فان کانوا
فی القراءة سواء فاعلمھم بالسنة۔ پس اگر باشد قوم ہمه برابر در قرائت پس امامت کند داناترین قوم بسنت یعنی باحکام نماز

دمسائل وحوادث بعد از انکہ خوب میتواند خواند قرائت مسنونہ را و این مذہب امام احمد ست نزد اکثر اصحاب وی و امام
ابو یوسف نیز بہمین جانب ست از جہت این حدیث وحدیث ابی سعید و ابن عباس کہ بیاید و مذہب امام ابو حنیفہ
و مالک وشافعی و احمد در روایتی آن ست کہ اعلم و افقہ مقدم ست بر اقرأ زیرا کہ احتیاج بقرأت در یک رکن ست و
بعلم در تمامہ ارکان وگویند احادیث کہ دلالت کنندہ اند بر تقدیم اقرأ جہت آنست کہ قہتر اقرأ دران زمان اعلم بودہ اند
زیرا کہ ایشان تلقی میکردند قرآن را با احکام آن ازین جہت تقدیم کردہ شدہ است اقرأ در حدیث و در زمان ما نہ اینچنین
ست پس تقدیم کردیم اعلم را کذا فی الہدایۃ اگر گفتہ شود پس چیست معنی قول آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فان کانوا فی
القرأۃ سواء فاعلمہم بالسنۃ دبرین تاویل کہ شما گفتید مساوات در قرائت مستلزم مساوات در علم ست جواب آن انکہ این قول
بحسب ظاہر و غالب ست نہ قطعی وکلی زیرا کہ مقرر ست کہ ابی بن کعب اقرأ بود و ابن مسعود اعلم پس متصور ست مساوات در
قرأت با تفاوت در علم پس شارع بیان کرد حکم این متصور ممکن را بر تقدیر اتفاق وقوع آن یا گوئیم کہ این را حسب زمان
ما فرمود کذا فی بعض شروح الہدایۃ وشیخ ابن الہمام گفتہ کہ اقرأ و اعلم بکتاب بود چنانکہ دعوی کردہ اند و انچہ حدیث دلالت
دارد بران آنست کہ اگر در قرأت و علم باحکام کتاب برابر بود پس امامت کند انکہ اعلم بسنت ست و نیز گفتہ اند کہ بہترین
انچہ استدلال کردہ شود بدان بر تقدیر اعلم بر اقرأ حدیث تقدیم ابی بکر ست در ایام مرض با وجود آنکہ در صحابہ اقرأ از وے
بودند نہ اعلم ودلیل اول قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اقرأکم ابی و دلیل ثانی قول ابی سعید کان ابو بکر اعلمنا و این در آخر
امر بود از ان حضرت کذا قال الشیخ۔ فان کانوا فی السنۃ سواء فاقدمہم ہجرۃ۔ پس اگر باشند در علم بسنت و در قرأت برابر پس
امامت کند دیرینہ ترین مردم در ہجرت یعنی ہر کہ ہجرت بمدینہ پیشتر آورد و درین فضیلت سابق ومتقدم شد وی بامامت وتقدم
در نماز اولی و احق باشد و در فقہ بعد از مساوات در علم و قرائت اورع و اتقی را مقدم داشتہ اند زیرا کہ چون وجوب ہجرت از
وطن منسوخ گشت بجای وی ہجرت از ذنوب وخطایا کہ موطن طبیعت ست اعتبار کردند و در حدیث آمدہ است المہاجر من
ہجر الخطایا والذنوب۔ فان کانوا فی الہجرۃ سواء فاقدمہم سنا۔ پس اگر باشند در علم و قرأت و ہجرت کہ بمعنی ورع باشد برابر پس امامت
کند کلان ترین قوم در سن و سال و در حدیث ہمین مقدار از مراتب مذکور شدہ وگفتہ اند کہ اگر در سن ہم برابر باشند ہر کہ
خوشتر وصبیح وجمیل شکل تر بود امامت کند و اگر در صورت وشکل نیز برابر باشند ہر کہ شریف النسب تر بود مقدم بود و اگر در تمامہ این امور
برابر باشند قرعہ بیندازند یا اختیار بدست قوم ست کذا ذکر الشیخ ابن الہمام وگفتہ کہ نزد بعض مسافر ومقیم برابر اند و نزد بعض مقیم
اولی ست یعنی برای مقیمان و در حاوی کہ در مذہب امام شافعی ست بعد از سن نسب را تقدیم کردہ و بعد از وی نظیف
الثوب و بعد از وی حسن الصوت و بعد از وی حسن الصورۃ۔ ولا یؤمن۔ بفتح تحتیہ وضم ہمزہ و فتح میم وتشدید نون۔
الرجل الرجل فی سلطانہ۔ و باید کہ امامت نکند مرد مرد را در محل ولایت و مقام حکم وسلطنت وی و در جای کہ مالک ست
چنانکہ در روایت دیگر آمدہ ہست فی اہلہ پس تقدم نکند بروالی تا ترتیب کہ در ولاۃ است مثل امام اعظم وخلفاء وحکام وی

خصوصاً در احیاء و جماعات و نہ بہ امام حی و صاحب خانہ مگر باذن ایشان زیرا کہ این مفضی میگردد بہ سست گردانیدن امر سلطنت و عزت و مودی می شود بہ تباغض و تقاطع و ظہور خلاف کہ شرعیت جماعت برای رفع و دفع آن سنت مردی ست کہ ابن عمر با آن فضل و شرف کہ وی داشت در پس حجاج نماز میگزارد کہ بی شبہہ ظالم و فاسق بود ۔ و لا یقعد ۔ بجزم دال و رفع آن ۔ فی بیتہ علی تکرمتہ ۔ و نہ نشیند مرد در خانہ مرد دیگر بر تکرمہ وی کہ مراد بدان فراشتے و سجادہ و وسادہ ایست کہ برای خود انداختہ و نہادہ و اصلش از تکریم و اکرام ست و بعضے از تکرمہ مائدہ مراد داشتہ اند و اول صواب ترست ۔ الا باذنہ ۔ مگر باذن وی متعلق بہر دو حکم ست کہ لا یؤمن و لا یقعد ست ۔ رواہ مسلم و فی روایۃ لہ و لا یؤمن الرجل الرجل فی اہلہ ۔ و امامت نکند مرد مرد را در اہل خانہ وی درین روایت بجای فی سلطانہ فی اہلہ آمدہ و باین جہت تفسیر کردہ اند سلطان را بانچہ در ملک و حکم اوست چنانکہ گفتہ شد ۔ **وعن ابی سعید** قال قال رسول اللہ ۔ گفت ابی سعید خدری کہ گفت پیغمبر خدا ۔ صلی اللہ علیہ وسلم اذا کانوا ثلثۃ فلیؤمہم احدہم ۔ وقتیکہ باشند قوم سہ کس پس باید کہ امامت کند ایشانرا یکے از ایشان قید ثلثہ اتفاقی ست اگر کمتر یا بیشتر باشند نیز حکم ہمین ست ۔ و احقہم بالامامۃ اقرؤہم ۔ و سزاوارترین ایشان بامامت خواناترین ایشان ست ۔ رواہ مسلم و ذکر حدیث مالک بن الحویرث ۔ بضم حای مہملہ و فتح واو و کسر را ۔ فی باب بعد باب فضل الاذان ۔ و در وی امر ست کہ اگر دو کس باشند یکے اذان گوید و دیگرے امامت کند پس مؤلف

ذکر این حدیث را در انجا مناسب دیدہ و در مصابیح این جا ذکر کردہ ست

الفصل الثانی عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیؤذن لکم خیارکم ۔ باید کہ اذان گویند برای شما نیکان و دیانت داران شما کہ امر حفظ اوقات برای نماز و روزہ بدست ایشان ست پس باید کہ امین و متدین باشند و نیز اذان بر جاہای بلند میگویند و بر درون خانہ ہای مردم مطلع میشوند پس باید کہ از نظر بر محارم و اسرار ایشان پرہیز کنند ۔ و لیؤمکم قراؤکم ۔ و باید کہ امامت کند شما را قاریان شما کہ قرآن را خوب میخوانند و رعایت تجوید میکنند ۔ رواہ ابوداؤد ۔ **وعن ابی عطیۃ العقیلی** قال ۔ ابو عطیہ عقیلی بضم عین و فتح قاف کہ از طبقہ ثالثہ تابعین ست گفت ۔ کان ۔ بود ۔ مالک ابن الحویرث ۔ کہ از صحابہ است و در ملازمت آنحضرت آمدہ و بیست روز در خدمت و صحبت گذرانیدہ ۔ یاتینا الی مصلانا ۔ می آمد ما را مالک بن الحویرث بجای نماز گزاردن ما کہ مسجد بود یا جای دیگر کہ متعین ساختہ بودند برای نماز ۔ یتحدث ۔ در حالیکہ سخن می کرد مالک با یاران و صحبت میداشت ۔ فحضرت الصلوٰۃ یوماً ۔ پس رسید وقت نماز روزی ۔ قال ابو عطیۃ فقلنا لہ تقدم فصلہ ۔ پس گفتیم ما مالک را پیش آ و امام شو پس بگزار نماز ۔ قال لنا قدموا رجلا منکم یصلی بکم ۔ گفت مالک بن الحویرث ما را پیش کنید و امام سازید مردے را از میان خود کہ بگزارد نماز با شما و امامت کند ۔ و ساحدثکم لم لا اصلی بکم ۔ و سرانجام ست کہ حدیث کنم شما را و خبر دہم کہ چرا نماز نمی گزارم با شما و امامت نمی کنم شما را ۔ سمعت رسول اللہ ۔ شنیدہ ام پیغمبر خدا را ۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ۔ می گفت ۔ من زار قوما فلا یؤمہم ۔

کسیکہ زیارت کند قومے را و بیاید بدیدن ایشان پس باید کہ امامت نکند ایشان را۔ ولیؤمہم رجل منہم۔ و باید کہ امامت
کند ایشان را مردی از ایشان اگرچہ ایشان اذن کردہ بوند و نہی مقید بعدم اذن ست اما مالک از امر اطلاق حمل کردہ
مصلحت را در ترک امامت خود دید۔ رواہ ابوداؤد والترمذی والنسائی الا انہ اقتصر علی لفظ النبی صلی اللہ علیہ وسلم۔
مگر آنست کہ ترمذی کوتاہی کردہ بر لفظ آنحضرت کہ من زار قوما الی آخرہ وقصۂ آمدن مالک در مصلای بنی عقیل و تکلیف کردن
ایشان او را بامامت و ابا آوردن او از ایشان ذکر نکردہ۔ وعن انس قال۔ گفت انس استخلف رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم ابن ام مکتوم یؤم الناس وہو اعمی۔ خلیفہ گرفت آنحضرت ابن ام مکتوم را کہ از مشاہیر صحابہ و قدیم الاسلام و از مہاجرین
اولین ست و سبب نزول سورۂ عبس و تولی ست کہ امامت کند مردم را و حالانکہ ابن ام مکتوم نابینا بود و گفتہ اند کہ آن سیزدہ
بار بود یکبار از ان وقتیکہ بغزوۂ تبوک رفت با آنکہ امیر المومنین علی رض در مدینہ بود و خلیفہ بود بر اہل و عیال و باعث بر استخلاف
ابن ام مکتوم برای امامت ہمین بود تا علی را رضی اللہ عنہ اشتغال بامر امامت مانع از قیام بحفظ اہل و عیال نیاید۔
رواہ ابوداؤد۔ و در ینحدیث دلیل ست بر جواز امامت اعمی بے کراہیت و در روایات فقہیہ در مذہب ما نیز آمدہ است
کہ اگر اعمی مقتدای قومی باشد جائز ست امامت وی و بعض گفتہ اند کہ اگر اعلم باشد پس وے اولی ست کذا فی شرح
الکنز نقلا عن المبسوط و ہمچنین ست در کتاب اشباہ و نظائر و دیدم من شیخ اجل اکرم اعلم عبدالوہاب متقی مکی را کہ رفتہ بود
بصر وی در آخر عمر و امامت میکرد اصحاب خود را و بود در نفس من چیزی از ان و بسیر نمیشد مرا سوال بجہت تادب و اعتماد
بر آنکہ ہر چہ ایشان کنند خلاف سنت و روایت نخواہد بود پس یافتم در فقہ چیزے کہ حکم میکند بجواز آن و نیز در حدیث دلیل ست
بر جواز امامت مفضول با وجود افضل کہ با وجود امیر المومنین علی رض ابن ام مکتوم را امامت فرمود بجہت عذریکہ مذکور شد۔ وعن
ابی امامۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلثۃ لا تجاوز صلوتہم آذانہم۔ سہ کس اند کہ در نمیگذرد نماز ایشان گوشہای
ایشان را و نمیرسد بمصعد قبول و نمیگردد متلقی بسمع رضای حق۔ العبد الآبق حتی یرجع۔ یکے بندۂ گریختہ تا آنکہ باز گردد یعنی بسوے
مالک۔ وامرأۃ باتت وزوجہا علیہا ساخط۔ دوم زنی کہ شب کرد در حالتیکہ شوہر وے بروے غضب کنندہ و ناراضی ست
بحق و اگر غضب بناحق باشد امر برعکس خواہد بود۔ وامام قوم وہم لہ کارہون۔ سوم امام گروہی و حالانکہ اکثر ایشان مر او را
ناپسند دارندہ اند و ناخوش اند از جہت امر مذموم شرعی کہ در وست۔ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث غریب۔ وعن
ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلثۃ لا تقبل منہم صلوتہم۔ سہ کس اند کہ پذیرفتہ نمیشود از ایشان نماز ایشان۔ من تقدم
قوما وہم لہ کارہون۔ کسیکہ امامت کند قومے را و حالانکہ ایشان مر او را ناخوش دارندہ اند۔ ورجل اتی الصلوۃ دبارا۔ دیگر
مردی کہ بیاید نماز را آخر وقت۔ والدبار ان یاتیہا بعد ان تفوتہ۔ و دبار بکسر دال آمدن مرد است نماز را بعد از در گذشتن وقت
آن یعنی وقت کامل مستحب۔ ورجل اعتبد محررۃ۔ دیگر مردے کہ بندہ گرفت نفس آزاد کردہ شدہ را چنانکہ آزاد کرد بندہ
را و منتشر شد بر استخدام وی باکراہ یا باخفای اعتاق از وے یا بادعوی عبودیت کند جبرا و مالک گرداند او را و تصرف کند در وے

تصرف مالکانہ۔ رواہ ابوداؤد و ابن ماجۃ۔ وعن سلامۃ۔ بفتح سین وتخفیف لام۔ بنت الحر۔ بضم حاء مہملہ
ازدیہ و بعض گفتہ اسا بہ صحابیہ است حدیث او نزد اہل کوفہ است۔ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ روایت
ست از سلامہ کہ گفت گفت آں حضرت۔ ان من اشراط الساعۃ ان یتدافع اہل المسجد۔ بدرستیکہ از علامتہاے
قیامت ست کہ تدافع کنند امامت را از نفس خود اہل مسجد و بینید ازند برو بدیگرے۔ لایجدون اماما یصلی بہم۔ نیابند امامی
را کہ بگزارد نماز با ایشان بسبب جہل و نا اہلیت ایشان امامت را کنایت ست از شیوع جہل و فسق در آخر زمان
رواہ احمد و ابوداؤد و ابن ماجۃ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الجہاد واجب علیکم
مع کل امیر براکان او فاجرا۔ کارزار کردن با کافران فرض ست برشما ہمراہ ہر امیرے کہ باشد نیکوکار باشد یا تبہ کار۔ و
ان عمل الکبائر۔ و اگرچہ بکند گناہان کبیرہ را۔ والصلوٰۃ واجبۃ علیکم خلف کل مسلم براکان او فاجرا۔ و نماز واجب ست بر
شما بجماعت پس ہر مسلمانے برباشد یا فاجر۔ وان عمل الکبائر۔ یعنی جائز ست کہ بوے اقتدا کنند اگرچہ مکروہ است یا واجب ست
اعتقاد جواز آں و بعض استدلال کردہ اند بایں بر وجوب جماعت و ایں بر تقدیرے ست کہ فسق وے بسر حد کفر نکشد
و مردے صالح حاضر نباشد۔ والصلوٰۃ واجبۃ علی کل مسلم۔ و نماز جنازہ واجب ست بر ہر مسلمان۔ براکان او فاجرا
وان عمل الکبائر۔ و آنکہ آں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نماز نکرد بر مدیون کہ چیزے نگذاشت کہ بدان دین ادا کردہ
شود مقصود زجر و تشدید بود و ہم چنین بر محدود بحد زنا وغیرہ و الآن اتفاق ست علماء را بر وجوب آں و امام احمد گوید
خلیفہ نگزارد و دیگران بگزارند۔ رواہ ابوداؤد۔

الفصل الثالث

عن عمرو بن سلمۃ۔ بکسر لام صحابی صغیر ست کہ اختلاف ست در صحبت آں و سلمہ ہمہ
جا بفتح لام ست مگر عمرو بن سلمہ و بنو سلمہ کہ نام قبیلہ از انصار ست۔ قال کنا بماء ممر الناس۔ گفت بودیم ما
ساکن بر لب آبے کہ گذرگاہ مردم بود۔ یمر بنا الرکبان۔ می گذشتند بما سواران و پیادہ ہا نیز میگذشتہ باشند لیکن
ذکر نکرد۔ نسالہم ماللناس ماللناس۔ می پرسیدیم سواران را چہ چیز پیدا شدہ است مردم را و چہ کار میکنند کنایت ست
از ظہور دین اسلام و تکرار از غایت تعجب ست۔ ما ہذا الرجل۔ چیست صفت و شان ایں مرد کنایت ست از ذات
شریف حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ فیقولون۔ پس می گفتند مردم۔ یزعم۔ گمان می برد و میگوید ایں مرد ان
اللہ ارسلہ۔ کہ خدا فرستادہ ست او را۔ اوحی الیہ اوحی الیہ کذا۔ وحی فرستادہ است خدا بسوی وے وحی کردہ است بسوی
وے چنین یا کنایت از قرآن عظیم ست کہ میخواندند سواران و وحی در لغت اشارت و پیغام و چیزی در دل افگندن۔
فکنت احفظ ذالک الکلام۔ پس بودم من کہ یاد میگرفتم آں کلام را یعنی از قرآن آنچہ میخواندند و آنچہ میگفتند از احوال و صفات
آنحضرت فکانما یغری فی صدری۔ پس گویا کہ می چسپید آں کلام در سینۂ من و غرا بفتح غین معجمہ و کسر آں بمد و قصر
سریشم۔ وکانت العرب تلوم باسلامہم الفتح۔ و بودند قبائل عرب کہ توقف میکردند و انتظار می بردند در اسلام خود

فتح مکہ را یعنی می گفتند اگر مکہ فتح شد ہمہ می درآیم در اسلام - فیقولون اترکوہ و قومہ - پس میگفتند عرب بگذارید آن مرد را با قوم خود کہ قریش اند و بزرگ ترین و رئیس ترین عرب اند و ساکن مکہ اند کہ عظیم ترین جاہا ی عرب بلکہ عالم ست - فانہ ان ظہر علیہم فہو نبی صادق - پس بدرستیکہ وی اگر غالب آمد بر قوم خود و فتح کرد مکہ را پس وی پیغمبر راست گو ست - فلما کانت وقعۃ الفتح - پس ہرگاہ کہ شد واقعہ فتح مکہ در سال ہشتم از ہجرت - بادر کل قوم باسلامہم - شتابی کردند ہر قومے باسلام خود چنانکہ مضمون سورہ اذا جاء نصر اللہ والفتح مخبر ست بدان - وبادر ابی قومی باسلامہم - و شتابی کردند من قوم مرا د سبقت کرد ایشان را باسلام ایشان - و اختلاف کردہ اند کہ ابن عمرو بن سلمہ ہم ہمراہ پدر آمد یا نہ و ہم ازینجا اختلاف ست در صحبت وی کہ صحابی ست یا نہ و ظاہر سیاق حدیث در قول اول ست و اللہ اعلم - فلما قدم - پس ہرگاہ کہ باز آمد او سفر پدر من نزد قوم خود - قال قد جئتکم و اللہ من عند النبی حقا - گفت بہ تحقیق آمدم شما را بخدا سوگند از نزد پیغمبر برحق - فقال - پس گفت پیغمبر - صلوا اصلوٰۃ کذا فی حین کذا و صلوٰۃ کذا فی حین کذا - بگذارید نماز چنین در وقت چنین و نماز چنین در وقت چنین یعنی کیفیت نماز ہا و تعیین اوقات آن ہمہ بیان نمود - فاذا حضرت الصلوٰۃ فلیؤذن احدکم و لیؤمکم اکثرکم قرآنا - پس چون حاضر شود و در آید وقت نماز پس باید کہ اذان گوید یکے از شما پس امامت کند شما را کسیکہ بیشتر یاد دارد از شما قرآن را - فنظروا فلم یکن احد اکثر قرآنا منی - پس نگاہ کردند پس نبود ہیچ یکی کہ بیشتر باشد قرآن او از من و من بیشتر از ہمہ یاد داشتم - لما کنت اتلقی من الرکبان - از جہت آنکہ بودم من کہ پیش می آمدم قرآن را و یاد میگرفتم آن را از سواران - فقدمونی بین ایدیہم - پس پیش کردند و امام ساختند مرا میان خود - و انا ابن ست او سبع سنین - و حالانکہ من شش سالہ بودم یا ہفت سالہ - و کانت علی بردۃ کنت اذا سجدت تقلصت عنی - و بود بر بدن من چادرے کہ چون سجدہ میکردم گرد می آمد و بالا بر می آمد بر بدن من تا آنکہ کشف می شد عورت از من - فقالت امراۃ من الحی - پس گفت زنی از محلہ - الا تغطون عنا است قارئکم - آیا نمی پوشید از ما دبر قرآن خوانندہ و امام خود را - فاشتروا فقطعوا لی قمیصا - پس خریدند جامہ پس بریدند برای من پیراہنی را - فما فرحت بشیئ فرحی بذلک القمیص - پس شادان نشدم من بچیزی ہمچو شادمان شدن من بآن پیراہن عجیب و غریب کہ ہرگز نپوشیدہ بودم از جہت خردیہا و انتقضاے طبیعت و از جہت حصول فضل و کرامت الٰہی کہ باین مرتبہ رسانید - رواہ البخاری - و باین حدیث استدلال کردہ اند شافعیہ بر صحت امامت صبی و لیکن بالغ اولی ست اگرچہ صبی مخصوص باشد بفقہ و قرأت از جہت اجتناب علما در وی و این خلاف راجع میگردد بخلاف در اقتداء مفترض بہ متنفل و در بالا در باب القراءۃ کلام دران گذشتہ و در باب من صلی مرتین نیز بیاید انشاء اللہ تعالیٰ - **وعن ابن عمر** قال لما قدم المہاجرون الاولون المدینۃ - گفت ابن عمر رضی اللہ عنہ ہنگامیکہ قدوم آوردند مہاجران کہ پیش از مقدم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہجرت کردند مدینہ را بحکم آنحضرت و امیر المؤمنین عمر از ایشان بود - کان یؤمہم - بود کہ امامت می کرد ایشان را - سالم مولی ابی حذیفۃ - کہ فارسی بود از فضلا ی موالی و خیار صحابہ و معدود بود از قراء

و آن حضرت امر فرمود کہ بگیرید قرآن را از چہار کس و یکے ازین چہار کس سالم را شمرده - و فیہم عمر و ابو سلمۃ بن عبد الاسد و حال آنکہ بود در میان ایشان عمر بن الخطاب و ابو سلمہ کہ از کبار صحابہ اند و امامت کردن وی یا از جہت آن بود کہ اقرا بود یا برای مصلحتی دیگر و اللہ اعلم - رواہ البخاری - **وعن ابن عباس قال** قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلثۃ لا ترفع لہم صلوٰتہم فوق رؤسہم شبرا - سہ کس اند کہ بر داشتہ نمیشود مر ایشان را نماز ایشان بالای سرہای ایشان یک بدست - رجل ام قوما وہم لہ کارہون - مردے کہ امامت میکند قومی را و حال آنکہ ایشان ناخوش دارند او را - وامرأۃ باتت وزوجہا علیہا ساخط و زنے کہ شب کند و شوہر وے از وے ناراضی باشد - واخوان متصارمان - و دو مسلمانان کہ قطع کرده باشند حقوق اسلام را از سلام و کلام و جز آن یعنی زیادہ بر سہ روز و این مسئلہ را تفصیلے ست مذکور در موقع خود - رواہ ابن ماجۃ

باب ما علی الامام

باب در بیان حقوقے کہ بر امام ست مر مقتدیان را و اہم آنچہ بر امام ست تخفیف ست در نماز بجہت رعایت حال مقتدیان از مریض و کبیر و حاجتمند و عدم تطویل چنانکہ مردم بگریزند از حضور جماعت و باید دانست کہ مراد بہ تخفیف و ترک تطویل آن نیست کہ ترک کند سنت قرأت و تسبیحات را و تہاون کند در رعایت سنن و آداب چہ جای واجبات بلکہ مراد آنست کہ اقتصار کند بر قدر کفایت چنانکہ بخواند بہ مفصل باقسامیکہ مبین ست در فقہ و اکتفا کند بر سہ بار گفتن تسبیح با داء و رعایت قومہ و جلسہ و اکثر آنچہ مراد می دارند بہ تخفیف در نماز کہ وارد ست در احادیث تخفیف قرأت ست

الفصل الاول عن انس قال ما صلیت وراء امام قط اخف صلوٰۃ ولا اتم صلوٰۃ من النبی - روایت ست از انس کہ گفت نگزاردم نماز پس ہیچ امامے ہرگز کہ سبک تر بود نماز وے و تمام تر بود از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یعنی نماز آنحضرت سبک می بود با وجود آن تمام و کامل می بود چنانکہ در حدیث دیگر آمده است (کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اخف الناس صلوٰۃ فی تمام) بعض گفتہ اند کہ معنیش این ست کہ تخفیف میکرد در قرأت و تمام می کرد رکوع و سجود و تعدیل را و بعض گویند مراد آن ست کہ تطویل آن حضرت در نماز نسبت بنماز دیگران در غایت قلت و خفت می نمود یعنی اگر دیگرے این چنین قرأت طویل میخواند گران می نمود و ملالت می آورد بخلاف از حضرت وے صلی اللہ علیہ وسلم کہ استماع آن مورث ذوق و نشاط و لذت و حضور می گشت بجہت حسن صوت و جودت ادا و بروز انوار و ظہور اسرار و نیز در قرأت آن حضرت سرعتی و طی لسانی بود کہ در زمان لطیف کثیرے از قرأت را تمام می کرد و لہذا در نماز مغرب سورۂ اعراف و بروایتی زیادہ بر آن خوانده و بعض گویند تخفیف امر نسبی ست بسا طویل کہ قصیر باشد نسبت با طول از خود و قصیر طویل بود نسبت با قصر پس جمع میکرد تخفیف و تطویل با ہم گفت بندۂ حقیر کاتب این سطور عبد الحق بن سیف الدین عفی عنہما کہ تواند کہ این مراد باشد کہ گاہے تطویل می نمود نزد احساس شوق و اختیار تطویل از صحابہ و زمانے تخفیف می کرد نزد وجود عذرے و باعثی بران و این معنی انسب ست بسیاق حدیث کہ در بیان تخفیف می گوید - وان کان لیسمع بکاء الصبی فیخفف مخافۃ

ان تفتتن امہ - بہ تحقیق بود آنحضرت کہ می شنید گریہ کودکے را پس سبک میگردانید نماز را از جہت ترس آنکہ در فتنہ افگندہ
نشود مادر او بقطع صلوۃ یا بزوال خشوع و شغل خاطر متفق علیہ - وعن ابی قتادۃ - صحابی مشہور ست و از فضلاء
صحابہ است عقبی بدری ست حاضر شد تمامۂ مشاہد را و در غزوۂ احد یا بدر چشم وی از خانۂ خود بیرون شدہ بر دست او افتاد
و آنحضرت آنرا باز بجای وی نشاند و بہتر از چشم دیگر شد - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انی لادخل فی الصلوۃ
وانا ارید اطالتہا - گفت ابو قتادہ کہ گفت آنحضرت بدرستیکہ من می درآیم در نماز و حالانکہ من میخواہم دراز کردن نماز
را - فاسمع بکاء الصبی - پس می شنوم گریۂ صبی را - فاتجوز فی صلاتی - پس آسانی و مساہلہ و تخفیف میکنم در نماز بترک تطویل در
قرأت و اذکار و اسراع در ان - مما اعلم من شدۃ وجد امہ من بکائہ - از جہت آنچہ میدانم و می در یابم از سختی حزن
و تالم مادر وی از گریۂ وی و این از غایت رحم و شفقت اوست برامت و ضعفا کہ در چنان مقام عالی یاد میکند و رعایت می
نماید صلی اللہ علیہ وسلم وجزاہ عنا خیر الجزا شعر خواجہ را بین کہ در نشیمن راز * بندہ را یاد میکند بہ نیاز * قاصد ار زبر آید از چرخ
بلند * تا شکستہ پایگان بروے تفند * رواہ البخاری - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا
صلی احدکم للناس - چون نماز بگزارد یکے از شما برای مردم یعنی امامت کند ایشان را - فلیخفف - پس باید کہ تخفیف کند
در رعایت جانب ایشان نماید - فان فیہم السقیم والضعیف والکبیر - زیرا کہ در میان ایشان بیمار ست و ناتوان ست بحسب خلقت
و پیر ست - واذا صلی احدکم لنفسہ فلیطول ما شاء - و چون نماز بگزارد یکے از شما برای خود یعنی تنہا پس باید کہ تطویل
کند ہر مقدار کہ خواہد - متفق علیہ - وعن قیس بن ابی حازم - بحای مہملہ و زای از کبار تابعین ست کہ جاہلیت و
اسلام ہر دو را دریافتہ - قال اخبرنی ابو مسعود ان رجلا قال - گفت خبر داد مرا ابو مسعود انصاری کہ مردے گفت - واللہ
یا رسول اللہ انی لاتاخر عن صلوۃ الغداۃ من اجل فلان - بدرستیکہ ہر آئینہ من پس می نمایم از نماز بامداد و بہ جماعت
نمی آیم از جہت فلان نام شخصی را بردہ و گفتہ اند مراد ابی بن کعب ست و بعض گفتہ اند کہ معاذ بن جبل و قول اول صحیح تر است -
مما یطیل بنا - از جہت دراز کردن وی قرأت را با ما - فما رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی موعظۃ اشد غضبا منہ یومئذ -
پس ندیدم من آنحضرت را در ہیچ پند دادنی سخت تر از روئے غضب از خود کہ در ان روز بود - ثم قال ان منکم منفرین - پس
گفت آنحضرت بدرستیکہ بعضی از شما گریزانندہ اند مردم را از جماعت نماز و حضور مراسم خیرات - فایکم ما صلی بالناس فلیتجوز -
پس ہر کدام از شما کہ نماز بگزارد بمردم پس باید کہ تخفیف کند و آن چنان تطویل نکند کہ ملالت آرد و از حضور جماعت باز
دارد - فان فیہم الضعیف والکبیر وذا الحاجۃ - پس بدرستیکہ میان ایشان ناتوان ست و پیر ست کہ بسبب ضعف و پیرے
نمیتوانند ایستاد و خداوند حاجت ست کہ کاری ضروری دارد - متفق علیہ - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم یصلون لکم فان اصابوا فلکم - نماز میکنند امامان برای شما پس اگر راست و درست میگزارند برای فائدہ
شماست و فائدہ ایشان ہم ہست ولیکن ذکرش نکرد بجہت فہم آن بقرینہ مقام و در بعض نسخ مصابیح ولہم موجود ست - وان

اخطاؤا فلکم۔ واگر نماز راست و نادرست میگزارد پس مر شمار است اجر که راست و درست گزاردید و نیت و قصد جماعت کردید۔ وعلیہم۔ و بر ایشان است و بال بجہت نقص و تقصیر یکہ نمودند و این وصیت ست از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم که در وقت ابتلاء و افتتان بملوک و امرا که بعد از ین پیدا شوند و امامت نماز کنند و در ادای آن و رعایت احکام و آداب تنقیص و تقصیر نمایند فرمود که شما نماز خود را راست و درست بگزارید اگر ایشان نیز بر منہج صواب روند بہتر والا ضرر از ان ضرری نیست و شافعیہ باین حدیث تمسک می نمایند که فساد نماز امام متضمن فساد نماز مقتدیان نیست و ظاہرا این جا سخن در ترک سنن و آداب ست نہ فوت شرائط و ارکان واللہ اعلم۔ رواہ البخاری وہذا الباب خال عن الفصل الثانی و این باب خالی ست از فصل ثانی که در وے صاحب مصابیح احادیث حسان می آرد مؤلف فصل ثالث آورد و گفت

الفصل الثالث۔ عن عثمان بن ابی العاص ثقفی صحابی ست و عامل طائف بود در زمان آنحضرت و ابوبکر و دو سال از خلافت عمر و چون آن حضرت وفات یافت خواستند ثقیف که مرتد شوند وے گفت اے گروہ ثقیف شما پستترین مردم اید در اسلام پس پیشترین مردم مباشید در ارتداد و وی خردترین قوم خود بود قال آخر ما عہد الی رسول اللہ۔ گفت عثمان آخر آنچہ عہد کرد بمن پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم این بود که۔ اذا اممت قوما فاخفف بہم الصلوٰۃ۔ چون امامت کنی گروہی را پس سبک بگزار با ایشان نماز را۔ رواہ مسلم وفی روایۃ لہ ان رسول اللہ۔ و در روایتی مر مسلم را اینچنین آمدہ است که پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال لہ۔ گفت عثمان بن ابی العاص را ام قومک۔ امامت کن قوم خود را۔ قال قلت۔ گفت عثمان گفتم۔ یا رسول اللہ انی اجد فی نفسی شیئا۔ بدرستیکہ من می یابم در نفس خود چیزے را از عجب و کبر در امام شدن یا عجز از ادای حقوق امامت و شرائط آن یا وسوسہ۔ قال ادنہ گفت آنحضرت نزدیک بیا۔ فاجلسنی بین یدیہ۔ پس نزدیک آمدم پس بنشاند مرا پیش خود۔ ثم وضع کفہ فی صدری بین ثدیی۔ پس تر بنہاد کف دست خود را در میان سینہ من میان دو پستان من۔ ثم قال تحول فوضعہا فی ظہری بین کتفی۔ پستر گفت برگرد یعنی پشت بجانب من کن پس بنہاد کف دست خود را در میان پشت من میان دو شانہ من یعنی برطرف شد آن علت که مانع بود از اقامت امامت ببرکت دست مبارک آن حضرت و تصرف وی صلی اللہ علیہ وسلم۔ ثم قال ام قومک پستر گفت امامت کن قوم خود را فمن ام قوما فلیخفف۔ پس کسیکہ امامت کند قومی را پس باید که تخفیف کند۔ فان فیہم الکبیر وان فیہم المریض وان فیہم الضعیف وان فیہم ذا الحاجۃ فاذا صلی احدکم وحدہ فلیصل کیف شاء۔ ترجمہ این الفاظ از شرح احادیث سابق معلوم شد۔ **وعن ابن عمر** قال کان رسول اللہ۔ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یامرنا بالتخفیف۔ امر میکرد ما را بسبک گزاردن نماز و تخفیف قرأت۔ ویؤمنا بالصافات۔ و امامت می کرد ما را بسورۂ والصافات و مانند آن یعنی تطویل میکرد و تطویل آنحضرت حکم تخفیف داشت بوجہے که گفتہ شد۔ رواہ النسائی

باب ما علی الماموم من المتابعة وحکم المسبوق

باب در بیان چیزے کہ بر مقتدی ست از متابعت امام در رفع وخفض و بیان حکم مسبوق کہ اول نماز را با امام در نیافته

الفصل الاول ـ عن البراء بن عازب ـ بفتح عین مہملہ و زاء صحابی مشہور است اول مشاہد وے خندق است و پیش از وے او را صغیر داشتند و حاضر شد با امیر المومنین علی در جمل و صفین و نہروان ـ قال کنا نصلی خلف النبی ـ گفت بودیم ما کہ نمازے کردیم پس پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فاذا قال ـ پس چون می گفت آن حضرت سمع اللہ لمن حمدہ لم یحن احد منا ظہرہ ـ خم نمی کرد ہیچ یکے از ما پشت خود را و بہ سجدہ نمی افتاد و لم یحن بفتح یا و سکون حا و ضم نون و کسر آن از نصر ینصر و ضرب یضرب ـ حتی یضع النبی ـ تا آنکہ می نہاد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم جبہتہ علی الارض ـ پیشانی خود را بر زمین تا کہ ہمراہ آنحضرت بسجدہ می افتادیم بلکہ بعد از سر برداشتن از رکوع ایستادہ می ماندیم و چون آنحضرت پیشانی شریف بر زمین می نہاد آنگاہ می افتادیم ـ متفق علیہ ـ وعن انس قال صلی بنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ذات یوم ـ نماز گزارد با ما آنحضرت روزے ـ فلما قضی صلوتہ اقبل علینا بوجہہ ـ پس ہرگاہ کہ تمام کرد آن حضرت نماز خود را پیش آمد بر ما بروے مبارک خود یعنی روے بجانب ما کردہ نشست ـ فقال ایہا الناس انی امامکم ـ پس گفت آگاہ باشید اے مردم کہ من امام و پیشواے شما ام ـ فلا تسبقونی بالرکوع ولا بالسجود ولا بالقیام ولا بالانصراف ـ پس پیشی مکنید مرا برکوع و نہ بسجود و نہ بایستادن از رکوع و نہ باز برگشتن از نماز یعنی پیشتر از من برکوع و سجود نروید و سر از رکوع بر ندارید و از سجود و نہ خیزید و مراد بانصراف یا سلام است یا برخاستن از مکان نماز و بر آمدن از مسجد و اول ظاہر تر است و نماید کہ من خبر دار نیستم از احوال شما فانی اراکم امامی ومن خلفی ـ زیرا کہ بدرستی من می بینم شما را از پیش خود و پس خود روایت کرد اہ مسلم ـ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تبادروا الامام ـ پیشی مکنید امام را و شتابی مکنید ـ اذا کبر فکبروا ـ وقتیکہ تکبیر بر آرد امام از پس وی متصل تکبیر بر آرید ـ واذا قال ولا الضالین فقولوا آمین ـ و چون بگوید امام ولا الضالین متصل او بگوئید آمین ـ واذا رکع فارکعوا ـ و چون رکوع کند از پس وے متصل برکوع بروید ـ واذا قال ـ و چون بگوید امام سمع اللہ لمن حمدہ فقولوا ـ پس بگوئید شما اللہم ربنا لک الحمد ـ ازینجا معلوم شد کہ منصب امام تسمیع است و منصب ماموم تحمید و ہر دو مقسوم است میان ایشان و تحقیق این کلام سابقا گذشت ـ متفق علیہ الا ان البخاری لم یذکر واذا قال ولا الضالین ـ اینحدیث را بخاری و مسلم ہر دو روایت کردہ اند مگر

آنست کہ بخاری ذکر نکرد این کلام را کہ اذا قال ولا الضالین فقولوا آمین ـ وعن انس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رکب فرسا فصرع عنہ ـ روایت است از انس کہ آنحضرت سوار شد اسپی را پس افگندہ شد از پشت اسپ بر زمین و افعال طبعی بحکم بشریت از آنحضرت واقع میشد نہ بطریق اعجاز فجحش شقہ الایمن ـ پس خراشیدہ شد جانب راست وی چنانکہ قوت قیام در نماز نماند جحش بتقدیم جیم است بر حا فصلی صلوۃ من الصلوات وہو قاعد ـ پس گزارد آنحضرت نمازے را از نمازہا و حالانکہ وی نشستہ است فصلینا وراءہ قعودا ـ پس بگزاردیم ما نیز پس آنحضرت نشستہ فلما انصرف قال ـ پس ہرگاہ کہ برگشت

آنحضرت از نماز گفت - انما جعل الامام لیؤتم به گردانیده نشده است امام مگر برای آنکه اقتدا او اتباع کرده شود بوی - فاذا
صلی قائما فصلوا قیاما - پس چون بگزارد امام ایستاده بگزارید شما نیز ایستاده - واذا رکع فارکعوا - وچون برکوع رود امام
پس برکوع روید - واذا رفع فارفعوا - وچون سر بر دارد وی پس سر بر دارید شما - واذا قال - وچون بگوید امام سمع
الله لمن حمده فقولوا - پس بگوئید شما - ربنا لک الحمد - ودر بعض نسخه‌های مشکوٰة این هم است - واذا سجد فاسجدوا - وچون
بسجده رود پس بسجده روید شما ونوشته اند که در لفظ بخاری نیست - واذا صلی جالسا - وچون نماز بگزارد امام نشسته
فصلوا جلوسا اجمعون - پس بگزارید شما نیز نشسته همه - قال الحمیدی - گفته است حمیدی که از شیوخ بخاری است نه حمیدی
صاحب الجمع بین الصحیحین واین نیز عبارت بخاری است که نقل از حمیدی میکند که گفت - قوله - قول آنحضرت که فرمود
اذا صلی جالسا فصلوا جلوسا هو فی مرضه القدیم - این قول در بیماری قدیم آنحضرت بود که عارض شده بود که جبت منفکه
از پشت اسپ با جزآن - ثم صلی بعد ذلک النبی - پس تر بگزارد بعد از ان پیغمبر صلی الله علیه وسلم جالسا نشسته - والناس
خلفه قیام - ومردم در پس وی ایستاده بودند - لم یأمرهم بالقعود - امر نکرد ایشان را به نشستن - وانما یؤخذ بالآخر فالآخر
من فعل النبی - وگرفته نمی شود وعمل کرده نمی شود مگر بآخر پس آخر از فعل پیغمبر صلی الله علیه وسلم - که ناسخ فعل اول است - هذا
لفظ البخاری - این لفظ بخاری است - واتفق مسلم الی اجمعون - واتفاق کرده است مسلم بوی در روایت تا قول وی
اجمعون وقال الحمیدی الی آخره روایت نکرده - وزاد فی روایة - وزیاده کرده است مسلم در روایتی این عبارت را که فلا
تختلفوا علیه - پس اختلاف مکنید بر امام - واذا سجد فاسجدوا - وچون سجده کند پس سجده کنید از بن عبارت معلوم میشود
که آن در لفظ بخاری نیست چنانچه گفتیم فتدبر - وعن عائشة قالت لما ثقل رسول الله - روایت است از عائشه
که گفت هنگامی که گران شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی سخت شد بیماری وبنهایت رسید ضعف وی - جاء بلال
یؤذنه بالصلوٰة - آمد بلال در حالیکه می آگاهاند آنحضرت را به نماز وخبر دهد که وقت نماز شده ومردم همه در مسجد گرد آمده اند
عادت بود که بعد از اذان چون در بر آمدن آنحضرت تاخیرے راه می یافت بلال بر در آمده خبر میکرد درین حالت نیز آمد
که خبر کند واستکشاف نماید که خود بوجود شریف مسجد را منور میگردانند وامامت کنند یا کسے را از اصحاب امر می فرماید که امامت
کند - فقال مروا ابابکر ان یصلی بالناس - پس گفت آن حضرت امر کنید از جانب من ابوبکر را وبگوئید که نماز کند بر مردم
امامت کند ایشان را فصلی ابوبکر تلک الایام - پس نماز گزارد ابوبکر رضی الله عنه با مردم دران روزها - ثم ان النبی صلی الله علیه
وسلم وجد فی نفسه خفة - پس تر آن حضرت یافت در ذات شریف خود فی الجمله سبکی وتندرستی - فقام یهادی بین رجلین - پس
بایستاد آنحضرت در حالیکه میبرد تکیه کرده میان دو مرد ودستها بر دوش این دو مرد نهاده آهسته ومائل - ورجلاه تخطان
فی الارض وهر دو پای مبارک وی خطها می کشند در زمین بسبب بی توتی بر پای بر داشتن تمام ‌سابقا اشارت کرده شد که
انبیاء را صلوات الله وسلامه علیهم در عوارض بدنی وصفات جسمانی وافتقر بر حد بشریت گذاشته اند تا مشاهده صفات جلالی

نموده حق بندگی بجا آرند مگر در وقت اعجاز که قدرت الٰهی ظهور نموده خرق عادات می نماید و فی الجمله کمال مالکی ورای
کمال بشری ست که مرتبهٔ جامع ناسوت و ملکوت و کمال جسمانی و روحانی ست مصرع ع یا رب این دار و آن نیز هم بود
یا رب مگر در وقت اظهار معجزه قدرت کامله ظهور نموده خرق عادات می نماید آن دیگر ست حتی دخل المسجد تا آنکه
در آمد آن حضرت باین بروش مسجد را - فلما سمع ابو بکر حسه ذهب یتاخر - پس هرگاه که شنید ابو بکر آواز در آمدن آنحضرت
را باین جانب رفت و خواست که پس رود تا آن حضرت پیش آید و امامت کند فی الصراح حس آواز نرم - فاومأ الیه
رسول الله - پس اشارت کرد بسوی ابی بکر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - و ایما اشارت باعضا مثل سر و دست
و چشم و ابرو - ان لا یتاخر - که پس نرود و بجای خود ایستاده ماند - فجاء - پس آمد آنحضرت - حتی جلس عن یسار
ابی بکر - تا آنکه نشست بجانب دست چپ ابی بکر - وکان ابو بکر یصلی قائما - و بود ابو بکر که می گزارد نماز ایستاده -
وکان رسول الله - و بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلی قاعدا - میگزارد نشسته - یقتدی ابو بکر بصلوٰة رسول الله
اقتدا میکرد ابو بکر بنماز پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والناس یقتدون بصلوٰة ابی بکر - و مردمان اقتدا میکردند بنماز ابی بکر
یعنی افعال ابی بکر را دیده نماز می کردند و الا امام در آن نماز آنحضرت بود و همه اقتدا با آنحضرت صلی الله علیه وسلم داشتند چون
مردم که دور بودند و افعال آنحضرت را نمی دیدند و تکبیرات نمی شنیدند و افعال ابو بکر و تکبیر او را دیده و شنیده نماز میکردند
گویا اقتدا با ابو بکر میکردند - متفق علیه - وفی روایة لهما - و در روایتی مر بخاری و مسلم را آمده - یسمع ابو بکر الناس التکبیر
میشنوانید ابو بکر مردم را تکبیر - اگر گویند که چون ابو بکر امام نبود اهل سنت و جماعت را دلیلی بر استخلاف ابو بکر نماند جواب آنکه
دلیل در محل امر کردن آنحضرت ست ابو بکر را بامامت و چندین ایام گذشت که ابو بکر امامت میکرد و همه بوی اقتدا میکردند
اما امروز که آنحضرت بنفس شریف خود حاضر شد خود امامت کرد و اگر این ناسخ حکم سابق میبود چنانکه شیعه توهم میکنند بقول
نسخ میکرد و کسی دیگر را می فرمود و امامت ابو بکر نزد عدم آنحضرت صلی الله علیه وسلم متعین بود و یکباری دیگر آنحضرت
باصلاح میان بنی عمرو بن عوف که ساکنان قبا بودند رفته بود چون وقت با آخر رسیدن گرفت بلال اذان گفت و صحابه
همه ابو بکر را امام ساختند درین میان آنحضرت رسید ابو بکر خواست که از نماز برگردد تا آنحضرت امامت کند پس آنحضرت
اشارت کرد که بر جای خود باشد و امام باشد پس اقتدا کرد در پس ابو بکر و نماز گزارد کذا فی صحیح البخاری - وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اما یخشی الذی یرفع راسه قبل الامام ان یحول الله راسه راس حمار - آیا نمی ترسد آن
کسیکه بر میدارد سر خود را پیش از امام ازین که بگرداند سر او را همچو سر خر و در روایتی آمده است که بگرداند صورت او را مانند
صورت خر امام غزالی گفته که این کنایت ست از بلاهت و بی فهمی آنکس که نفهمید معنی امامت را که ائتمام و اتباع و اتفاق
ست یعنی از خری ست که امام سازند و اتباع نکنند و گفته که متعین ست این تاویل و الا مانعی نیست که نگشته است روی وی
و صورت وی روی حمار و صورت حمار و پوشیده نماند که ثابت خشیت تحویل ست نه وقوع آن و طیبی گفته است که مراد گردانیدن

او ست بصفت حمار در بلادت والامسخ غیر جائز ست درین امت وممکن است کہ گفتہ شود مراد تحویل او ست در آخرت
نہ در دنیا تا آنکہ اختلافی ہم ہست در عدم وقوع مسخ درین امت واللہ اعلم۔ متفق علیہ

الفصل الثانی عن علی ومعاذ بن جبل قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اتی احدکم الصلوٰۃ والامام
علی حال۔ وقتیکہ بیاید یکے از شما نماز را وامام بر حالے ست از احوال چنانچہ قیام در رکوع وسجود وجز آن فلیصنع کما یصنع
الامام۔ پس باید کہ بکند چنانچہ میکند امام پس تحریمہ بہ بندد و در آید در ہمان فعل ولیکن رکعت حساب کردہ میشود بدخول در رکوع
نہ بعد از ان۔ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث غریب۔ **وعن ابی ہریرۃ** رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم اذا جئتم الی الصلوٰۃ ونحن سجود فاسجدوا۔ چون بیائید شما بسوے نماز وحالانکہ ما سجدہ کنندہ ایم پس سجدہ کنید
ولا تعدوہ شیئا۔ وشمار نکنید آن را چیزے از نماز ورکعتے از ان چنانکہ بدر آمدن در رکوع میکنید۔ ومن ادرک رکعۃ فقد
ادرک الصلوٰۃ۔ وکسیکہ دریابد رکعت را پس بہ تحقیق دریافت نماز را این را دو معنی گفتہ اند یکے آنکہ مراد برکعت رکوع است
والصلوٰۃ رکعت یعنی کسے کہ امام را در رکوع دریافت آن رکعت را دریافت ورکعت محسوب شد چنانکہ گفتیم دوم آنکہ مراد
آن است کسیکہ دریافت رکعتے را پس بہ تحقیق دریافت نماز را با امام وحاصل شد اورا ثواب نماز بجماعت وفضیلت آن
در ہدایہ گفتہ است کسیکہ دریافت از ظہر رکعتے را ودرنیافت سہ رکعت را نگزارد ظہر را بجماعت یعنی نمی توان اطلاق کرد کہ
وے ظہر بجماعت گزاردہ ولہذا حانث نمی گردد در یمین خود کہ لا اصلی الظہر بجماعۃ بلکہ دریافت ثواب جماعت را واین در غیر
جمعہ است واما در جمعہ مذہب ما آن است کہ ہر کہ امام را دریافت در نماز جمعہ دریافت جمعہ را وبنا کند بروی جمعہ را پس نزد
امام محمد اگر دریابد اکثر رکعت ثانیہ چنانکہ دریابد در رکوع واگر دریابد اقل آن را بنا کند بروے ظہر ونزد شیخین بنا کند بروے
جمعہ را واگر چہ در تشہد وسجدہ سہو دریافت۔ رواہ ابوداؤد۔ **وعن انس** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
من صلی للہ اربعین یوما فی جماعۃ یدرک التکبیرۃ الاولی۔ کسیکہ نماز بگزارد نماز خالص لوجہ اللہ بی شائبہ بعوض چہل روز
در جماعت در حالیکہ دریابد تکبیرہ اولے را ظاہرش دران ست کہ در حین تحریمہ حاضر باشد وگفتہ اند کہ ادراک در دعاے
استفتاح نیز در حکم آن ست ونزد بعض ادراک در رکعت اولی کافی ست۔ کتب لہ براءتان براءۃ من النار وبراءۃ
من النفاق نوشتہ میشود برائے او دو خط بیزاری یکی خط بیزاری از آتش دوزخ دوم از نفاق وظاہر آنست کہ مراد بہ برات
از نفاق در دنیا باشد بعصمت از ریا وکسل در نماز کہ در قرآن مجید اسناد آن بمنافقان کردہ اند وسائر صفات نفاق از
دروغ گفتن وخلف در وعدہ کردن کہ در احادیث از علامات نفاق داشتہ اند ومحتمل کہ در آخرت بود بخلاصی از عذاب
مخصوص منافقان۔ رواہ الترمذی۔ روایت کرد این حدیث را ترمذی ولیکن سخن کردہ است دران۔ **وعن ابی ہریرۃ**
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من توضأ فاحسن وضوءہ۔ کسیکہ وضو کند پس نیک کند وضوی خود را یعنی تر وتازہ وبسنن
بارعایت شرائط وآداب وحضور دل۔ ثم راح فوجد الناس قد صلوا۔ پیشتر رفت بمسجد پس یافت مردم را کہ بتحقیق

نماز گزاردہ اند و نہ یافت جماعت را - اعطاہ اللہ مثل اجر من صلاہا وحضرہا - بدہد او را خدای تعالیٰ مانند اجر کسیکہ گزاردہ است نماز را و حاضر شدہ است آن را و این بر تقدیری کہ تاخیر بتقصیر وی نبود پس بحکم صدق نیت خود اجر آن بیابد - لا ینقص ذلک من اجورہم شیئا - کم نمی کند آن عطای اجر مر او را از اجرہای این کسانیکہ گزاردہ اند و حاضر شدہ اند چیزے را زیرا کہ آنہا اجر فعل خود یافتہ اند و وی اجر نیت خود - رواہ ابوداؤد والنسائی - وعن ابی سعید الخدری قال جاء رجل وقد صلی رسول اللہ - آمد مردی و حالانکہ گزاردہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقال الا رجل یتصدق علی ہذا - پس گفت آن حضرت آیا نیست مردیکہ تصدق کند و احسان نماید برین مرد کہ میخواہد تنہا بگزارد نماز را فیصلی معہ - پس بگزارد نماز با وے تا وے ثواب جماعت و درجات آن را یابد این احسان ست کہ این مرد با وے می کند - فقام رجل فصلی معہ - پس برخاست مردے پس بگزارد نماز با وے و گویند کہ در سنن بیہقی آمدہ کہ آن مرد ابوبکر صدیق بود رضی اللہ عنہ - رواہ الترمذی و ابوداؤد -

الفصل الثالث عن عبید اللہ بن عبد اللہ - عبید اللہ بن عبد اللہ بن عتبہ بن مسعود الہذلے پسر برادر زادہ عبد اللہ بن مسعود و فقیہ اعمی یکے از اعلام تابعین و فقہائے سبعہ مدینہ است خلق کثیر از صحابہ را دریافتہ ثقہ امام مامون بود و وے رضا معلم عمر بن عبد العزیز مر او را است شعر چند مات سنۃ اثنین وتسعین وقیل سنۃ ثمان وتسعین و عبد اللہ بن عتبہ نیز از کبار تابعین ست و بعض او را در صحابہ ذکر کردہ اند و اثبات رویت نمودہ اند و تحقیق آنست کہ تابعے ست و ابن سعد گفت کہ تابعے ثقہ کثیر الفتیا والحدیث است مات سنۃ اربع وسبعین - قال دخلت علی عائشۃ فقلت - گفت عبید اللہ در آمدم بر عائشہ پس گفتم - الا تحدثنی عن مرض رسول اللہ - آیا حدیث نمی کنی مرا از حال بیماری پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - کہ بنماز بر آمد و چگونہ بر آمد - قالت بلی - گفت عائشہ آری حدیث میکنم ترا از بیماری آن حضرت پس شروع کرد در تحدیث بقول خود ثقل النبی - گران شد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فقال - پس گفت - اصلی الناس - آیا نماز گزاردہ اند مردم - فقلنا لا - پس گفتیم نا گزاردہ اند یا رسول اللہ وہم ینتظرونک - و ایشان چشم دارند آمدن ترا - قال ضعوا الی ماء فی المخضب - گفت آن حضرت بنہید برائے من آبے در مخضب مخضب بکسر میم و سکون خا و فتح ضاد معجمتین نام نوعے از ظروف ست - قالت - گفت عائشہ ففعلنا پس کردیم ما آنچہ فرمود آن حضرت و نہادیم برائے آب در مخضب - فاغتسل - پس غسل کرد - فذہب لینوء - پس رفت و خواست کہ برخیزد - فاغمی علیہ - پس بیہوش شد و برگماشتہ شد بیہوشی بروے و اغما چون از جنس مرض ست جائزست طریان آن بر انبیاء بخلاف جنون کہ وے نقص است و مقید ساختہ اند آن را جمعے از شافعیہ بغیر تطویل - ثم افاق - پس بہوشیار شد و بہوش آمد - فقال اصلی الناس - پس گفت آیا نماز گزاردہ اند مردم - قلنا لا ہم ینتظرونک - گفتیم نگزاردہ اند ایشان انتظار می برند ترا - یا رسول اللہ قال ضعوا الی ماء فی المخضب

گفت بنہید برائے من آبی در مخضب - قالت ففعلنا فاغتسل - گفت عائشہ پس نشست آں حضرت پس غسل کرد - ثم
ذہب لینوء فاغمی علیہ ثم افاق فقال اصلی الناس قلت لا ہم ینتظرونک یا رسول اللہ قال ضعوا لی ماء فی المخضب ففعلنا فاغتسل
ثم ذہب لینوء فاغمی علیہ ثم افاق فقال اصلی الناس قلنا لا ہم ینتظرونک یا رسول اللہ والناس عکوف فی المسجد ینتظرون النبی -
عصر دم مقیم اندر مسجد انتظار می بردند پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم لصلوٰۃ العشاء الآخرۃ - برای نماز عشای پسین احتراز است
از نماز مغرب کہ گاہے او را نیز عشائی گویند - فارسل النبی صلی اللہ علیہ وسلم الی ابی بکر ان یصلی بالناس - پس فرستاد
آں حضرت کسے را بسوے ابوبکر کہ نماز بگزارد با مردم و امامت کند - فاتاہ الرسول - پس آمد ابوبکر را فرستادۂ آنحضرت
فقال ان رسول اللہ - پس گفت کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یامرک ان تصلی بالناس - میفرماید ترا کہ نماز بگزاری با مردم
فقال ابوبکر وکان رجلا رقیقا - پس گفت ابوبکر و بود وے مرد نرم دل - یا عمر صل بالناس - ای عمر بگزار نماز بمردم - فقال
لہ عمر انت احق بذلک - پس گفت مرا در اعمر تو سزاوار تری بآں گویا کہ ایشان در اول امر ندانستند کہ تعیین ابی بکر برائے
امامت بطریق الزام و امر برای وجوب ست و در آخر معلوم شد کہ امر برای وجوب ست چنانکہ از احادیث دیگر معلوم میگردد
فصلی ابوبکر تلک الایام - پس نماز بگزارد ابوبکر در ان روزہا کہ ہفدہ روز بود - ثم ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم وجد من نفسہ
خفۃ - پس یافت آنحضرت از ذات خود و در بعض نسخ فی نفسہ یافت در ذات خود سبکی - وخرج بین رجلین احدہما العباس -
و بیرون آمد تکیہ کردہ در میان دو مرد کہ یکی از ان دو مرد عباس بود - لصلوٰۃ الظہر - برای نماز پیشین - وابوبکر یصلی بالناس -
و حالانکہ ابوبکر نماز میگزارد بمردم - فلما رآہ ابوبکر ذہب لیتاخر - پس ہرگاہ کہ دید آنحضرت را ابوبکر خواست تا پس رود - فاومأ الیہ
النبی - پس اشارت کرد بسوی وے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بان لا یتاخر - بانیکہ پس نرود بجای خود باشد - فقال - گفت آنحضرت
بآں دو مرد کہ تکیہ کردہ بآنہا آمدہ بود - اجلسانی الی جنبہ - بنشانید مرا در پہلوی ابوبکر - فاجلساہ الی جنب ابی بکر - پس نشاندند آں
دو کس آنحضرت را در پہلوی ابوبکر - والنبی صلی اللہ علیہ وسلم قاعد - وحالانکہ آنحضرت نشستہ است و ثابت و مستمر است بران - فقال -
پس گفت عبید اللہ کہ راوی این حدیث ست از عائشہ - فدخلت علی عبد اللہ بن عباس - پس در آمدم بر عبد اللہ بن عباس
فقلت لہ الا اعرض علیک ما حدثتنی عائشہ عن مرض رسول اللہ - پس گفتم مر ابن عباس را آیا ظاہر نکنم بر تو حدیثی را کہ حدیث کردہ
مرا عائشہ از بیماری پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقال ہات - پس گفت ابن عباس بیار بدہ آن حدیث را - فعرضت علیہ حدیثہا
پس عرض کردم بروی حدیث عائشہ را - فما انکر منہ شیئا - پس انکار نکرد ابن عباس از آن حدیث چیزے را - غیر انہ قال -
جز آنکہ گفت - اسمت لک الرجل الذی کان مع العباس - آیا نام برد عائشہ برای تو آن مردی را کہ بود با عباس تکیہ
دہندۂ حضرت را در آمدن بمسجد - قلت لا - گفتم نہ برد آن مرد را نام - قال ہو علی رضی اللہ عنہ - گفت ابن عباس کہ آن مرد کہ نام نبرد
او را عائشہ علی ست رضی اللہ عنہ سخن در ان ست کہ چہ بود سبب در نام نبردن عائشہ علی را با عباس رضی اللہ عنہم بعض
گفتہ اند عائشہ را با علی نزاعے بود از ہنگام قضیۂ افک عائشہ کہ علی در انجا مبالغہ نکرد در تبریت عائشہ از ان تہمت

چنانکه صحابه دیگر کردند چنانکه از سیاق قصه ظاهر میگردد و این سخن ضعیف ست زیرا که عائشه بتحقیق نام برده است علی را و در مواضع کثیره و مدح کرده او را و ابعد از ین قضیه حاشا که سبب آن باشد و نزاکت بحدی رسد که نام بردن بر زبان گران آید بلکه بعض گفته اند که در روایتی در ین حدیث نیز نام برده است پس صواب آنست که بعض گفته اند که سبب نام نبردن بجهت آنست که در جانب دیگر مردی متعین نبود چنانکه عباس در جانب دیگر بلکه نوبت بنوبت بودند گاهی علی بود و گاهی اسامه یا فضل بن عباس و لهذا در روایت دیگر آمده است که گفت عائشه در جانب دیگر مردی بود از اهل بیت وی تا شامل باشد همه را بطریق اجمال والله اعلم

متفق علیه **وعن ابی هریرة** رضی انه کان یقول من ادرک الرکعة فقد ادرک السجدة کسیکه دریافت رکعت را یعنی رکوع را پس به تحقیق دریافت سجده را یعنی رکعت را تعبیر کرد از رکعت بسجده از جهت تمامی رکعت بوی - ومن فاتته قراءة ام القرآن وکسیکه فوت شد او را فاتحة الکتاب یعنی خواندن او - فقد فاته خیر کثیر پس به تحقیق فوت شد او را نیکی بسیار ظاهر این حدیث در عدم فرضیت قراءة فاتحه است و شیخ در شرح خود میگوید که مراد آنست که کسی را که فوت شود فاتحه خلف امام از جهت مسبوقیت وی و این حدیث در باب مسبوق است که خلف نبوده و فاتحه نخوانده مقصود ترغیب و تاکید ست بر ادراک جماعت از اول تا این خیر کثیر فوت نگردد یعنی اگرچه با وجود ادراک رکوع رکعت دریافت لیکن فوت شد از وی ثواب کثیر بفوت قرات ام القرآن

رواه مالک - **وعنه** انه قال الذی یرفع راسه ویخفضه قبل الامام فانما ناصیته بید الشیطان کسیکه بردارد سر خود را و پست کند سر خود را پیش از امام پس نیست موی پیشانی او مگر بدست شیطان که میگرداند او را بر خلاف شریعت و سنت - رواه مالک

باب من صلی صلوٰۃ مرتین

باب در بیان حال کسیکه نماز گزارد دو بار و این شامل صورتهای مختلف است و مقصود از ان اینجا چنانچه در احادیث ذکر کرده آنست که چون گزارد فرض یکبار پس از ان آمد مسجد جماعت را بگزارد بجماعت به تفصیلے که مذکور ست در مذهب حنفی که واقع است میان ائمه چنانچه پاره از ان در باب اوقات منهی عنها گذشت و اگر گزارده با امام یکبار بعد از ان امامت کند مردم را چنانکه در حدیث معاذ بیاید و این موسوم ست نزد شافعیه بتکرار فرض و در حقیقت نه تکرار فرض است بلکه دوم نفل ست غایت آنکه نیت کند فرض را بر قول مشهور نزد ایشان و لازم می آید بر ایشان اقتدای مفترض بمتنفل و این جائز ست نزد ایشان

الفصل الاول عن جابر قال کان معاذ بن جبل یصلی مع النبی - گفت جابر بود معاذ بن جبل که نماز میکرد با پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم یاتی قومه فیصلی بهم - پستر می آمد قوم خود را پس میگزارد نماز با ایشان و در لفظ مسلم تلک الصلوٰة - یعنی میگزارد همان نماز را که همراه آن گزارده بود و بلفظ بخاری - الصلوٰة المکتوبة - یعنی میگزارد نماز فرض را که گزارده بود متفق علیه - **وعنه** قال کان معاذ یصلی مع النبی - وهم از جابر ست گفت بود معاذ که میگزارد با پیغمبر صلی الله علیه وسلم العشاء - نماز عشا را - ثم یرجع الی قومه فیصلی بهم العشاء - پستر باز برمیگشت معاذ بسوی قوم خود پس میگزارد با ایشان عشا را - وهی له نافلة - و آن نماز که معاذ با قوم میگزارد برای وی نفل بود و ایشان فرض میگزاردند پس اقتدای مفترض

متنفل درست باشد - رواه البیهقی والدارقطنی - وگفته اند که وهی لنا نافلة در صحیحین نیست و در شرح شیخ گفته که عبدالرزاق و شافعی و طحاوی آن را روایت کرده اند و بعض گفته اند این زیادت از کلام شافعی ست بنا بر اجتهاد وی و لهذا از غیر حدیث شافعی این زیادت یافته نشده و در کتاب مشکوٰة اینجا بیاض ست پس مؤلف نیافته در طریقی از سنن و توریشتی گفته که علمای حدیث گفته اند که قول وهی لنا نافلة غیر محفوظ ست در حدیث جابر و در حدیث امام احمد آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم معاذ گفت ای معاذ یا با ما نماز بگزار یا تخفیف کن بر قوم خود از ینجا معلوم می شود که اگر با حضرت بگزارد با قوم خود امامت نکند زیرا که برین تقدیر نماز وے نافله خواهد بود و امامت مفترض متنفل جائز نه و این حدیث منافی

این زیادت ست و قصه نماز معاذ در باب قرات بتفصیل گذشته است فلینظر ثمه

الفصل الثانی

عن یزید ابن الاسود - مر او را صحبت ست و عداد او از اهل طائف ست و حدیث او در کوفیین ست و بعض یزید بن ابی الاسود گفته اند - قال شهدت مع النبی صلی الله علیه وسلم حجته - گفت حاضر شدم با آنحضرت حج آنحضرت را که آن را حجة الوداع گویند و گزاردم با وے حج - فصلیت معه صلوٰة الصبح فی مسجد الخیف - پس گزاردم با آنحضرت نماز صبح را در مسجد خیف که در منا ست خیف بیخ که در بیخ کوه باشد و این مسجد در آنجا ست - فلما قضی صلوته وانحرف پس هنگامیکه تمام کرد آنحضرت نماز خود را و برگشت - فاذا هو برجلین فی آخر القوم - پس ناگاه آنحضرت ملابس و مقارن است با دو مرد که نشسته بودند در پایان قوم - لم یصلیا معه - نگزاردند نماز با آنحضرت آن دو مرد - قال علی بهما - گفت آنحضرت بر من بیارید این دو کس را - فجیئ بهما ترعد فرائصهما - پس آورده شد بر آن حضرت آن دو کس را در حالے که میلرزد گوشتهای شانه ایشان از خوف و هیبت رسول خدا که نزد غضب و جلال وی کو بجای خود نمی ایستاد و فرائص جمع فریصه به فتح فا و صاد مهمله گوشت پاره الیست میان پهلو و شانه که میلرزد نزد خوف و گاهے مشاهده می افتد این حال انگاو نزد اراده ذبح - فقال ما منعکما ان تصلیا معنا - پس گفت آنحضرت چه باز داشت شما را از نماز گزاردن شما با ما - فقالا - پس گفتند آن دو مرد - یا رسول الله انا کنا قد صلینا فی رحالنا - بدرستیکه ما بودیم که گزارده ایم بمنزلها و جای رخت خود یا - قال فلا تفعلا - گفت آنحضرت پس نکنید اینچنین یعنی که در وقت حضور جماعت در ان داخل نگردید - اذا صلیتما فی رحالکما - چون بگزارید نماز در منزلهاے خود - ثم اتیتما مسجد جماعة - پستر بیائید مسجدے را که در وے جماعت میکنند - فصلیا معهم - پس بگزارید با ایشان که جماعت میکنند - فانها لکما نافلة - پس بدرستیکه این نماز که با جماعت میگزارید مر شما را نماز نفل است خواه سابقا نماز با جماعت گزارده شد یا بی جماعت - رواه الترمذی وابوداود والنسائی

الفصل الثالث

عن بسر - بضم موحده و سکون مهمله - بن محجن - بکسر میم و سکون حاے مهمله و فتح جیم تابعی است بر قول اصح و پدر او محجن صحابی است - عن ابیه - روایت می کند از پدر خود - انه کان فی مجلس مع رسول الله - که پدر او بود در مجلس با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاذن بالصلوٰة - پس اذان گفته شد برای

نماز - فقام رسول اللہ - پس بایستاد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فصلی ورجع - پس نماز گزارد و برگشت - ومحجن فی مجلسہ - وحال آنکہ
محجن در جای نشست خود ثابت ماند و نگزارد نماز با آن حضرت تعبیر کرد از خود بلفظ غائب و گفت من نشستہ ماندم در جای
خود از جہت تحاشی نسبت این منصب بخود صریحاً و دور انداختن نفس خود را از مقام حضور - فقال لہ رسول اللہ - پس گفت محجن
را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ما منعک ان تصلی مع الناس - چہ باز داشت ترا از نماز گزاردن با مردم - الست برجل مسلم
آیا نیستی تو مرد مسلمان - فقال بلی - پس گفت محجن آرے مسلمان ام - یا رسول اللہ ولکنی کنت قد صلیت فی اہلی - ولکن ہستم من
کہ تحقیق گزاردہ ام نماز در اہل خانہ خود - فقال لہ رسول اللہ - پس گفت مر او را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا جئت المسجد
وکنت قد صلیت فاقیمت الصلوٰۃ - چون بیائی تو مسجد را و باشی تو کہ گزاردہ نماز یعنی در خانہ خود پس برپا کردہ شود نماز تکبیر
برآوردہ شود برای وی - فصل مع الناس - پس بگزار نماز با مردم - وان کنت قد صلیت - واگرچہ ہستی تو کہ تحقیق گزاردہ نماز
را - رواہ مالک والنسائی - وعن رجل من اسد بن خزیمۃ - روایت ست از مردے از قبیلہ اسد بلفظ حیوان
مشہور و اسد نام پدر قبیلہ ایست از مضر و وے اسد بن خزیمۃ بن مدرکۃ بن الیاس بن مضر ست انہ سأل ابا ایوب الانصاری
کہ آن مرد سوال کرد ابو ایوب انصاری را کہ از مشاہیر صحابہ است و آن حضرت در ابتدائے ہجرت خانہ اش را بقدوم
مسرت لزوم مشرف ساخت و نزول فرمود - قال - گفت آن مرد سائل - یصلی احدنا فی منزلہ الصلوٰۃ ثم یاتی المسجد
نمازے گزارد یکے از ما در منزل خود پستر می آید در مسجد کنایت از نفس خود میکند یعنی من میگزارم و می آیم - وتقام الصلوٰۃ
و برپا کردہ میشود در مسجد نماز - فاصلی معہم - پس میگزارم نماز با ایشان - فاجد فی نفسی شیئاً - پس می یابم در نفس خود چیزے
از خدشہ و کراہت - من ذلک - از جہت مکرر گزاردن من نماز را و از جہت مخالفت با امام در صفت نفل و فرض و بعضے
از شراح گفتہ اند کہ مراد چیزے از روح و راحت و انس و حضور ست - فقال - پس گفت - ابو ایوب سألنا عن ذلک
النبی - پرسیدہ ایم ما ازین حالیکہ تو می یابی پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم - کہ این چیست و از کجاست - فقال - پس گفت آنحضرت
در جواب سوال ما - فذلک لہ سہم جمع - پس آن مر او را نصیب جماعت است و ثواب آن پس باید کہ ہیچ خدشہ و کراہت
نیابد یا حصول فضل جماعت و ثواب آن و معنی عبارت بر تقدیر ثانی ظاہر است یعنی آنچہ تو می یابی از روح و حضور از اثر جماعت
نورانیت است - رواہ مالک و ابوداؤد - وعن یزید - بتحتانیہ و زای - بن عامر قال جئت رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم وہو فی الصلوٰۃ - روایت ست از یزید بن عامر کہ صحابی ست حاضر شد حنین را با مشرکان بعد از ان اسلام آورد
گفت آمدم آنحضرت را و حال آنکہ وے در نماز بود با مردم فجلست ولم ادخل معہم فی الصلوٰۃ - پس نشستم من و در نیامدم با
ایشان در نماز - فلما انصرف رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رآنی جالساً - پس ہرگاہ کہ برگشت آن حضرت از نماز دید مرا نشستہ
فقال الم تسلم - پس گفت آیا اسلام نیاوردہ و مسلمان نیستی - یا یزید - کہ نماز نمی کنی - قلت بلی - گفتم بلی - یا رسول اللہ قد
اسلمت - تحقیق اسلام آوردہ ام - قال وما منعک ان تدخل مع الناس فی صلوٰتہم گفت آنحضرت و چہ باز داشت ترا از در آمدن

تو با مردم در نماز ایشان۔ قلت انی کنت قد صلیت فی منزلی۔ گفتم بدرستیکه من بودم که بتحقیق نماز گزاردم من در منزل خود۔ وحسبت
ان قد صلیتم۔ در حالیکه گمان می بردم که بتحقیق گزارده اید شما۔ فقال اذا جئت الصلوٰة فوجدت الناس فصل معهم۔ پس گفت
آنحضرت وقتیکه بیائی تو نماز را پس بیابی تو مردم را که گزارده اند نماز پس بگزار نماز با ایشان۔ وان کنت قد صلیت۔ واگرچه
تو که بتحقیق نماز گزارده۔ تکن لک نافلة۔ باشد نمازے که دوم بار میکنی با مردم نفل مر ترا۔ وهذه مکتوبة۔ وباشد این نماز که نخست گزارده
فرض واین معنی موافق است بظاهر احادیث که دلالت دارد بر بودن نماز دوم نفل از جهت سقوط ذمه باداى اولى وطیبى
گفته که ضمیر در تکن راجع است بنمازے که گزارده است نخست واشارت بهذه بنمازیست که گزارده است با جماعت وگفته گردانیده
شد نمازے که واقع است مر وقت ومتقدم است مر قضارا نافله ونمازے که با جماعت است وغیر مسقط است مر قضارا فریضه از
جهت دلالت بر آنکه اصل در نماز آن ست که گزارده شود با جماعت وآنچه نه بجماعت گزارده شده است اعتبار واعتداد
بدان نیست نه بر۔ رواه ابوداود۔ وعن ابن عمر ان رجلا سأله فقال انی اصلی فی بیتی۔ مردی سوال کرد ابن عمر را پس
گفت آن مرد مر ابن عمر را که من نماز میگزارم در خانۂ خود۔ ثم ادرک الصلوٰة فی المسجد مع الامام۔ پس می یابم نماز را در مسجد با امام۔
فاصلی معه۔ آیا پس بگزارم نماز را با امام۔ قال له نعم۔ گفت ابن عمر مر آن سائل را آری بگزار نماز را با امام۔ قال الرجل ایتهما
اجعل صلوٰتی۔ گفت آن مرد کدام یکی را ازین دو نماز نخست یا دوم بگردانم نماز خود یعنی نماز فرض کدام یکی ازین دو نماز است۔
قال ابن عمر وذلک الیک۔ گفت ابن عمر آیا بطریق استفهام انکار این گردانیدن یکی ازین نماز فرض مفوض بسوی تست و
در بعض نسخ وما ذلک الیک بکلمه نفی۔ انما ذلک الی الله۔ نیست آن مگر بسوی خدای عزوجل یجعل ایتهما شاء۔ میگرداند هر کدام
ازین دو نماز که میخواهد نماز تو درین ناپیدا ست مر چیزے را که رفته اند بدان بعض شافعیه واختیار کرده آن را عراقی که فرض یکی
ازان دو نماز است لا بعینها ولکن اکثر احادیث مصرح اند که ثانی نافله وفرض اولی وهمچنین موافق قیاس است زیرا که ذمه بتحقیق
بری شده باداى اولى پس فرض همان باشد والله اعلم۔ رواه مالک۔ وعن سلیمان مولی میمونة قال اتینا ابن عمر علی البلاط
گفت سلیمان که آزاد کردۂ ام المؤمنین میمونه است واز کبار تابعین است فقیه فاضل ثقه عابد ورع حجت ویکی از فقهای سبعه و
سلیمان بن یسار نیز هم او را گویند وبعض گفته اند که سلیمان مولای میمونه سلیمان بن یسار نیست وفیه نظر گفت آمدیم با ابن
عمر بر بلاط بفتح موحده وتخفیف لام که نام موضعی ست بمدینۂ مطهره که امیر المؤمنین آنرا بیرون مسجد ساخته بود برائے مردم تا
اگر خواهند بلند بگویند یا حرف وحکایت گویند آنجا بروند وبنشینند ودر مسجد ازین باب سخن نکنند وبلاط نوعی ست از سنگ کذا فی
بعض الشروح وفی الصراح بلاط سنگها که در صحن سرای گسترده باشند۔ وهم یصلون۔ آمدیم ما درین موضع وحالانکه مردم نماز میکردند
یعنی در مسجد۔ فقلت الا تصلی معهم۔ پس گفتم من با ابن عمر آیا نماز نمی گزاری تو با ایشان۔ قال قد صلیت۔ گفت ابن
عمر بتحقیق نماز گزارده ام من۔ وانی سمعت رسول الله۔ وبدرستیکه من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول۔
میگفت۔ لا تصلوا صلوٰة فی یوم مرتین۔ نگزارید یک نماز در یک روز دو بار۔ رواه احمد وابوداود والنسائی۔ واین حدیث

بظاہر مخالف ست مر احادیث سابقہ را وانچہ گذشت از اثر ابن عمر و تطبیق میان احادیث بآن ست کہ این حدیث
در باب کسے ست کہ گزاردہ است نخست بجماعت و احادیث دیگر در حق آنکہ تنہا گزاردہ چنانکہ مذہب حنفیہ است یا محمول
است بر کسیکہ میخواہد تنہا کند و مذہب شافعیہ آن ست کہ نماز دری تنہا منعقد نمیگردد و صحیح نمی افتد چنانکہ در شرح شیخ
مذکور است زیراکہ اصل عدم اعادہ است مگر در انچہ وارد شدہ است اعادہ کہ ادا بجماعت باشد پس اقتصار کردہ شود بران کذا
قال الشیخ و این تاویل منافی ست بقول قوم الاصلی معہم زیراکہ دی ظاہر است در جماعت و گفتہ اند کہ سخن در صحت این حدیث
و حسن او ست و احادیث اله برخلاف آن صحیح اند یا صح اند ازان و تورپشتی گفتہ کہ حمل کردہ میشود حدیث ابن عمر بر اقامت صلوٰۃ
در مسجد دو بار را بنا بر آن و اختیار گیا بر اعادۂ صلوٰۃ بعد ازانکہ گزاردہ شدہ ست بجماعت تحقیق زعم کردہ اند بعضے از اہل حدیث
کہ حدیث یزید بن الاسود ناسخ است حدیث ابن عمر را زیراکہ وی شنیدہ است در حجۃ الوداع و آن آخر ایام رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم بود و گفتہ کہ این قول غیر سدید است زیراکہ ابن عمر صحبت داشتہ است بحضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بعد از حجۃ
الوداع تا وقت وفات آن حضرت پس شاید کہ شنیدہ باشد بعد از یزید بن الاسود پس جزم بنسخ نتوان کرد واللہ اعلم
تنبیہ اکثر احادیث عام اند در ہمہ نماز و لیکن مجتہدان نظر بر احادیث دیگر کہ در کراہت نماز در بعض اوقات واقع شدہ
آنہا را تخصیص نمودہ اند چنانکہ این حدیث آیندہ تخصیص کردہ۔ **وعن نافع قال ان عبداللہ ابن عمر کان یقول** روایت
است از نافع مولای ابن عمر کہ فقیہ بود از کبار تابعین گفت کہ ابن عمر می گفت **من صلی المغرب او الصبح ثم ادرکھما مع الامام**
فلا یعد لہما کسیکہ گزارد نماز مغرب را یا نماز صبح را پس تر دریافت آنہا را با امام پس باید کہ باز نگرداند مر آنہا را و نگزارد با امام
و یعد بفتح تحتانیہ و ضم عین و این حدیث بظاہر موقوف ست بر ابن عمر و اگر مراد آن ست کہ می گفت بطریق روایت مرفوع
می شود و این مؤید مذہب مالک است کہ گوید درین دو نماز اعادہ نیست و نزد ما عصر نیز ہمین حکم دارد و نزد شافعی
جائز است مطلقاً و نیز درین حدیث ایمائے ست بآنکہ سابقاً بجماعت نگزاردہ است۔ **رواہ مالک**

باب السنن وفضائلها

مراد نماز ہای کہ ادا کردہ می شوند با فرائض در روز و شب و آنحضرت بران مواظبت میفرمود بتاکید یا بے تاکید چنانکہ سنت
عصر و قسم اول را رواتب خوانند ماخوذ از رتوب بمعنی دوام و ثبوت و ترتیب نیز مشتق ازانست و ممکن است کہ راتبہ اعم از مؤکدہ باشد واللہ اعلم

الفصل الاول عن ام حبیبہ رضی اللہ عنہا **قالت قال رسول اللہ** روایت ست از ام حبیبہ کہ از امہات المؤمنین ست
و خواہر معاویہ بن ابے سفیان رضی اللہ عنہ ست گفت گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم **من صلی فی یوم ولیلۃ**
ثنتی عشرۃ رکعۃ بنی لہ بیت فی الجنۃ کسیکہ بگزارد در روز و شب دوازدہ رکعت برآوردہ شود برای وے خانہ
در بہشت **اربعا قبل الظہر** چہار رکعت پیش از نماز پیشین **و رکعتین بعدہا** و دو رکعت پس از وے **و رکعتین**
بعد المغرب و دو رکعت بعد از نماز شام **و رکعتین بعد العشاء** و دو رکعت پس از نماز خفتن **و رکعتین قبل صلوٰۃ الفجر**

و دو رکعت پیش از نماز بامداد ذکر صلوٰة ظهر را مقدم آورد بجہت آنکہ وے اول نمازے ست کہ جبرئیل برای تعلیم اوقات
صلوٰة آمده با آن حضرت گزارد لہذا او را صلوٰة الاولی نام کنند و ترجمہ وے بفارسی نماز پیشین است۔ رواه الترمذی
روایت کرد اینحدیث را ترمذی و در مصابیح این حدیث را در فصل اول آورده کہ موضوع ست برای احادیث شیخین۔ و فی روایة
لمسلم۔ و در روایتے مر مسلم را این چنین آمده کہ۔ انها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم۔ ام حبیبہ گفت شنیدم
آن حضرت را کہ۔ یقول۔ میگفت۔ ما من عبد مسلم یصلی لله کل یوم ثنتی عشرة رکعة تطوعا غیر فریضة۔ نیست ہیچ بنده مسلمان
کہ بگزارد برای خدا ہر روز دوازده رکعت نفل جز فرض مراد بیوم اینجا شامل روز و شب است و غیر فریضة تاکید تطوع است۔
الا بنی الله له بیتا فی الجنة۔ مگر آنکہ بنا کند خدا تعالی برای آن بنده خانہ در بہشت۔ او۔ یا باین لفظ فرمود کہ۔ الا بنی له بیت
فی الجنة۔ بنا کرده شود برای وی خانہ در بہشت۔ وعن ابن عمر قال صلیت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم رکعتین قبل الظهر ورکعتین
بعدها۔ گفت ابن عمر گزاردم با آنحضرت دو رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد از ظهر و این حدیث متمسک شافعی ست کہ سنت
نزد ایشان پیش از پیشین دو رکعت است و این حدیث ابن عمر در کتب آمده با اختلاف الفاظ و نزد ما چہار رکعت است
و در وی نیز احادیث آمده از علی رض و عائشہ و ام حبیبہ و ترمذی گفتہ کہ برین است عمل نزد اکثر اہل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه
وسلم و من بعدہم و ہمین است قول سفیان و ابن المبارک و اسحق و از شافعی و احمد نیز چہار رکعت آمده ولیکن بدو سلام و مانا کہ آنحضرت
صلی الله علیه وسلم گاہی چہار میگزارد و گاہی دو و ہر کسی آنچہ دید روایت کرد و نیز شاید کہ در خانہ چہار رکعت میگزارد و
ازواج مطہرة آنرا روایت کردند و چون در مسجد می آمد دو رکعت تحیة المسجد میگزارد و ابن عمر آن را سنت ظهر گمان برد یا
اعتقاد ابن عمر آن بود کہ سنت ظهر ہمین دو رکعت بود و چہار کہ میگزارد صلوٰة فی الزوال بود چنانکہ بیاید۔ ورکعتین بعد المغرب
فی بیته۔ و میگوید ابن عمر گزاردم با آن حضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از مغرب در خانہ آن حضرت مراد حجرة حفصہ است
کہ خواہر ابن عمر است۔ ورکعتین بعد العشاء فی بیته۔ و گزاردم دو رکعت بعد از عشاء در خانہ وے۔ قال وحدثتنی حفصة ان
رسول الله۔ و خبر داد مرا حفصہ کہ بتحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یصلی رکعتین خفیفتین حین یطلع الفجر۔ بود کہ می گزارد
دو رکعت سبک راہنگامے کہ می بر آمد صبح صادق و چون ابن عمر درین ہنگام در خانہ حضرت حاضر نمی بود از حفصہ شنیده
روایت کرد و در صحیح بخاری آمده است کہ گفت ابن عمر بود این ساعت کہ در نمی آمدم بر آن حضرت و ازینجا معلوم میشود
کہ این دو رکعت نیز در خانہ می بود و بصریح نیز در احادیث آمده چنانکہ در باب صلوٰة اللیل بیاید متفق علیه وعنه قال
کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یصلی بعد الجمعة حتی ینصرف۔ بود آن حضرت کہ نمی گزارد بعد از فرض نماز جمعہ تا آنکہ برمیگشت
از نماز و می در آمد در خانہ فیصلی رکعتین فی بیته۔ پس مے گزارد دو رکعت در خانہ خود متفق علیه۔ وعن عبد الله
بن شقیق۔ روایت است از عبد الله بن شقیق کہ از مشاہیر تابعین و ثقات ایشان است و شنید از عمر و عثمان و علی و عائشہ
و ابی ذر رض و دیگر صحابہ کبار مات سنة ثمان و مائة۔ قال سألت عائشة عن صلوٰة رسول الله۔ گفت پرسیدم عائشہ را

از نماز آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم عن تطوعہ - از نماز نفل آن حضرت - فقالت کان یصلی فی بیتی قبل الظہر اربعا - پس
گفت عائشہ بود آن حضرت کہ میگزارد در خانہ من پیش از ظہر چہار رکعت - ثم یخرج فیصلی بالناس - پستر بیرون
می آمد پس میگزارد با مردم یعنی فرض ظہر را - ثم یدخل فیصلی رکعتین - پستر می در آمد یعنے در خانہ پس میگزارد دو رکعت را -
وکان یصلی بالناس المغرب - و بود کہ میگزارد با مردم مغرب را - ثم یدخل فیصلی رکعتین - پستر می در آمد پس میگزارد دو
رکعت - ثم یصلی بالناس العشاء و یدخل فی بیتی فیصلی رکعتین - پستر میگزارد با مردم نماز عشاء را و در می آمد خانہ مرا پس میگزارد
دو رکعت - وکان یصلی من اللیل تسع رکعات فیہن الوتر - و بود کہ میگزارد از شب نہ رکعت کہ در انہا وتر داخل بود یک رکعت
یا سہ رکعت و در نماز شب از آنحضرت روایات مختلف آمدہ است شش و ہشت و نہ و دہ و یازدہ و سیزدہ کہ در اوقات مختلفہ
بہر کدام عمل می نمود و تحقیق آن در بابش بیاید - وکان یصلی لیلا طویلا قائما و لیلا طویلا قاعدا - و بود کہ میگزارد آنحضرت زمانی
دراز از شب ایستادہ و زمانے دراز از شب نشستہ - وکان اذا قرأ وہو قائم رکع وسجد وہو قائم - و بود چون قرأت
میکرد ایستادہ رکوع و سجود ہم میکرد ایستادہ یعنی انتقال میکرد بآنہا از قیام نہ کہ می نشست و برکوع و سجود میرفت - وکان اذا
قرأ قاعدا رکع وسجد وہو قاعد - و بود چون میخواند نشستہ میکرد رکوع و سجود ہم نشستہ و در نیصورت رکوع و سجود ایستادہ نیز آمدہ است
چنانکہ قرأت می کرد نشستہ پستر می ایستاد و برکوع و سجود میرفت بعد از خواندن پارہ از قرأت ایستادہ بابے آن
اما در صورت اولی نمی بود کہ بنشیند و برکوع و سجود برود پس بود نماز آن حضرت بر سہ وجہ یا ایستادہ تمام یا نشستہ تمام یا قرأت
میکرد نشستہ پس از ان می ایستاد و رکوع و سجود میکرد و آن چنان نبود کہ قرأت ایستادہ کند پس از ان بنشیند و برکوع و سجود
رود - وکان اذا طلع الفجر صلی رکعتین - و بود آن حضرت چون طلوع می کرد صبح صادق میگزارد دو رکعت کہ سنت فجر باشد -
رواہ مسلم و زاد ابوداؤد - و زیادہ کردہ است ابوداؤد این عبارت را کہ - ثم یخرج فیصلی بالناس صلوٰۃ الفجر - پستر بیرون
می آمد پس میگزارد با مردم نماز فجر را - وعن عائشۃ - رضی اللہ عنہا - قالت لم یکن النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی شیء من النوافل
اشد تعاہدا منہ علی رکعتی الفجر - گفت عائشہ نبود آن حضرت بر چیزے از نوافل سخت تر از روی محافظت و مداومت چنانکہ
محافظت و مداومت می نمود بر دو رکعت فجر کہ مراد بدان سنت فجر است یعنی سنت فجر از ہمہ سنتہا موکد تر بود چنانکہ در سفر و حضر آن را
ترک نکردی و در کتب فقہ مذکور است کہ درست نیست گزاردن آن نشستہ بے عذر - متفق علیہ - **وعنہا قالت قال**
رسول اللہ و ہم از عائشہ روایت است کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم رکعتا الفجر خیر من الدنیا وما فیہا - و دو رکعت سنت
فجر بہتر است ازین عالم سفلی و ہر چہ در وست از متاع آن اگرچہ آن را در راہ خدا صرف کنند چنانکہ در فضیلت آن ذکر آمدہ
است کہ بہتر است شما را از انفاق ذہب و فضہ و برین وجہ معنی بہتری راست و درست می آید کہ انفاق در راہ خدا بہ است
و لیکن سنت فجر بہتر از ان ست و اما متاع دنیا کہ بدان بخل کنند و در راہ دین صرف نمایند اصلا بہی ندارد تا این را
بہتر از ان گویند و توجیہ آن می کنند کہ این بر زعم و اعتقاد اہل دنیاست کہ متاع دنیا را بہ می دانند پس فرمود بر تقدیر

کہ آن بہ باشد چنانکہ شاگمان می برید این عبادت بہتر ازان ست فافہم - رواہ مسلم - وگفتہ اند کہ اقوی واوکد سنن سنت
فجر ست پس ازان سنت مغرب وبعد ازوے سنت بعد از ظہر وبعد ازان سنت عشاء وبعد از ہمہ سنت پیش از ظہر وبعض
گفتہ اند کہ سنت پیش از ظہر وبعد از ظہر ہر دو برابر اند در رتبہ کذا ذکر الشمنی - **وعن عبد اللہ بن مغفل** - بضم میم وفتح
فای مشددہ بعد از غین معجمہ صحابی ست از اصحاب شجرہ سکونت کرد مدینہ را پس ازان بصرہ وحسن بصری وغیر وی شنیدند
از وی حدیث - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوا قبل صلوٰۃ المغرب - نماز بگزارید پیش از نماز مغرب یعنی
دو رکعت این را سہ بار مکرر فرمود - قال فی الثالثۃ - گفت در بار سوم - لمن شاء - یعنی امر کردہ وگفتہ ام برائے
کسیکہ بخواہد - کراہیۃ ان تتخذہا الناس سنۃ - معلق بمشیت ساختم این را از جہت مکروہ پنداشتن آنکہ بگیرند این نماز
را مردم سنت موکدہ در شریعت لازمہ مستمرہ غایت آنکہ مستحب گردانیدہ ام آن را تا ہر کہ خواہد کہ ثواب آن دریابد بگزارد
واکثر سلف وخلف از صحابہ وتابعین برین اند واکثر فقہا برخلاف این اند کلام برین در باب فضل اذان گذشت و
در شرح حدیث بین کل اذانین صلوٰۃ ودر فصل ثالث نیز دران احادیث بیاید متفق علیہ - **وعن ابی ہریرۃ** قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من کان منکم مصلیا بعد الجمعۃ فلیصل اربعا - کسیکہ ہست از شما نماز گزارندہ بعد از جمعہ پس باید کہ
بگزارد چہار رکعت - رواہ مسلم وفی اخرے لہ - ودر روایت دیگر مر مسلم را این چنین آمدہ - قال اذا صلی احدکم الجمعۃ
فلیصل بعدہا اربعا - گفت چون بگزارد یکے از شما جمعہ را پس باید کہ بگزارد بعد از وے چہار رکعت را ودر حدیث ابن
عمر گذشت کہ میگزارد آن حضرت بعد از جمعہ دو رکعت ودر فصل ثالث از عطا از ابن عمر بیاید کہ شش رکعت می گزارد
وتحقیق این مقام در باب الجمعہ بیاید انشاء اللہ تعالی

الفصل الثانی

عن ام حبیبۃ قالت سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول من حافظ علی اربع
رکعات قبل الظہر واربع بعدہا - می گفت کسیکہ محافظت کند ومداومت نماید بر چہار رکعت پیش از ظہر وچہار بعد از وے
حرمہ اللہ علی النار - حرام گرداند او را خدای تعالی بر آتش دوزخ - رواہ احمد والترمذی وابوداؤد والنسائی وابن
ماجۃ ودر بعض روایات آمدہ کہ بگزارد آن را بدو سلام وسخن دران ست کہ اینہا بارکعتین سنت اند یا ورای آن والظاہر
الثانی - **وعن ابی ایوب** الانصاری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اربع قبل الظہر لیس فیہن تسلیم تفتح لہن
ابواب السماء - فرمود چہار رکعت است پیش از نماز پیشین کہ نیست در اینہا سلام دادن کشادہ میشود برای آنہا درہای
آسمان وبہ سبب صعود قبول ونازل میگردد از آسمان بسبب آنہا انوار رحمت ووصول - رواہ ابوداؤد وابن ماجۃ - ودرین
جا نیز اختلاف ست کہ مراد باین چہار رکعت راتبہ ظہر است یا این نمازی دیگر ست مستقل کہ گزاردہ میشود درین وقت و
نامیدہ میشود آن را صلوٰۃ الزوال پس آنہا کہ قائل اند بآن کہ راتبہ قبل ظہر دو رکعت است جزم دارند باین وآنہا کہ قائل
اند باربع متردد اند دران وثبوت این فضیلت منافات ندارد بہ بودن از رواتب ومختار آنست کہ غیر رواتب اند - **وعن**

عبداللہ بن السائب صحابی ست خواند قرآن را برابی بن کعب وگرفت ازوی مجاہد واہل مکہ وعبداللہ بن السائب
تابعی ہم ہست وظاہر آن ست کہ مراد اینجا صحابی ست - قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی اربعا بعد ان تزول الشمس
قبل الظہر - بود آنحضرت میگزارد چہار رکعت بعد از برگشتن آفتاب پیش از ظہر - وقال انہا ساعۃ تفتح فیہا ابواب السماء فاحب
ان یصعد لی فیہا عمل صالح - وگفت آن حضرت این ساعتی ست کہ گشادہ میشود درین دری درہای آسمان پس دوست
میدارم کہ بالا رود برای من درین ساعت کار نیک - رواہ الترمذی - ازینحدیث معلوم میشود کہ این ساعت اجابت
وقبول است ہر عمل نیک کہ درین وقت بکنند مقبول است وچون وقت نماز کہ افضل اعمال ست نماز گزاردن ارجح
وافضل باشد وحدیث اول کہ فرمود کہ گشادہ میشود برائے این رکعات درہای آسمان نیز محمول برین معنی است -

وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ - گفت ابن عمر گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم رحم اللہ امرأ صلی قبل العصر اربعا -
رحمت کند خدای تعالی مردے را کہ بگزارد پیش از نماز دیگر چہار رکعت ودر عبارت رحم اللہ اشارت است باستحباب
آن - رواہ احمد والترمذی وابوداؤد - وگفتہ است ترمذی ہذا حدیث حسن غریب وابن خزیمہ وابن حبان در صحیحین
خود آن را روایت کردہ وابن حبان تصحیح نمودہ است - **وعن علی** - رضی اللہ عنہ - قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
یصلی قبل العصر اربع رکعات - روایت ست از امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ گفت بود آن حضرت میگزارد پیش از نماز
عصر چہار رکعت یفصل بینہن بالتسلیم علی الملائکۃ المقربین ومن تبعہم من المسلمین والمومنین - جدائی میکرد میان این چہار
رکعت بسلام دادن بر فرشتگان نزدیک وآنہا کہ تابع ایشانند در وجود در ذکر از مسلمانان ومومنان یعنے سلام کہ در نماز
می دہند نیت فرشتگان وحاضران جماعت میکنند - رواہ الترمذی - وازینجا معلوم می شود کہ تسلیم در چہار رکعت کہ
پیش از عصر بگزارند مستحب است وبعض اربع قبل الظہر را نیز بران قیاس کنند وبغوی گفتہ کہ مراد بہ تسلیم اینجا تشہد است
نام کرد آن را تسلیم بجہت اشتمال وے بران - **وعنہ** - قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی قبل العصر رکعتین -
وہم از علی رضی اللہ عنہ روایت ست کہ آن حضرت میگزارد پیش از عصر دو رکعت در سنت عصر ہر دو روایت آمدہ ست
چہار ودو ومصلی مخیر است دران وچہار افضل است - رواہ ابوداؤد - **وعن ابی ہریرۃ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم من صلی بعد المغرب ست رکعات لم یتکلم فیما بینہن بسوء - کسیکہ بگزارد بعد مغرب شش رکعت کہ سخن نکند درمیان
آنہا ببدی یعنی سخن بد کہ دران اثمی باشد نگوید وبذکر وتسبیح مشغول باشد - عدلن لہ بعبادۃ ثنتی عشرۃ سنۃ - برابر کردہ میشوند
این شش رکعت برائے مصلی بعبادت دوازدہ سال ہر رکعت را ثواب دو سال - رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث
غریب لا نعرفہ الا من حدیث عمر بن ابی خثعم - وگفتہ است ترمذی این حدیث غریب است نمی شناسیم آن را مگر از حدیث عمر بن
ابی خثعم بفتح خای معجمہ وسکون مثلثہ - وسمعت محمد بن اسمعیل یقول ہو منکر الحدیث - وگفت ترمذی شنیدم بخاری را کہ میگفت
عمر بن ابی خثعم منکر الحدیث است ومعنی حدیث منکر در مقدمہ معلوم شد - وضعفہ جدا - وضعیف گردانیدہ است بخاری او را

البتہ در میزان الاعتدال گفتہ است کہ عمر بن عبداللہ بن ابی خثعم روایت می کند موضوعات را و انیست ذکر دے مگر بر سبیل
قدح و انکار روایت کردہ است وے از یحیی از ابی سلمہ از ابی ہریرۃ من صلی بعد المغرب الحدیث و مردم این شش رکعت را
صلوٰۃ الاوابین گویند و در حدیث این نام یافتہ نشدہ است و اگر یافتہ شدہ است در باب صلوٰۃ الضحیٰ ست چنانکہ در کتاب
شمائل آمدہ - **وعن عائشۃ** رضی اللہ عنہا **قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی بعد المغرب عشرین رکعۃ بنی اللہ لہ بیتا**
فی الجنۃ - کسیکہ بگزارد بعد مغرب بیست رکعت برآرد خدائے تعالی برائے او خانہ در بہشت - **رواہ الترمذی** - روایت
کردہ است این حدیث را ترمذی (اما بطریق تعلیق) کردہ و در بعض شروح گفتہ اند روایت کردہ است او را ابن ماجہ مسنداً و
محدثان این را تضعیف کردہ اند و گفتہ اند کہ در اسناد او یعقوب بن الولید است و دی کذاب و وضاع است چنانکہ
امام احمد و غیر الشیبان گفتہ اند واللہ اعلم - **وعنہا قالت ما صلی رسول اللہ** - و ہم از عائشہ است کہ گفت نگزارد پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم العشاء قط - نماز عشا را ہرگز - **فدخل علی** - پس در آمد بر من - **الا صلی اربع رکعات او ست رکعات** - مگر آنکہ
او گزاردہ چہار رکعت یا شش رکعت آنچہ در مشہور از روایات آمدہ بعد از عشا دو رکعت آمدہ و در بعض روایات چہار نیز
آمدہ اما شش رکعت جز درین حدیث نیامدہ واللہ اعلم و در بعض حواشی نوشتہ کہ مراد بعشا اینجا مغرب است و گویا باعث برین
قول حدیث ترمذی ست کہ در باب شش رکعت بعد از مغرب آمدہ با تردد در آن کہ آنہا با رکعتین سنت اند یا ورای آن
فافہم اما در استحباب چہار رکعت پیش از عشا چنانکہ در کتب فقہ مذکور است حدیثی بنظر نہ در آمدہ و اہل حرمین نمے گزارند بلکہ
نمی شناسند کذا فی سن الہدی - **رواہ ابوداؤد** - **وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ادبار النجوم**
الرکعتان قبل الفجر و ادبار السجود الرکعتان بعد المغرب - گفت ابن عباس مراد بہ تسبیح ادبار النجوم بکسر ہمزہ کہ در قرآن مجید
کہ در آخر سورۃ طور واقع شدہ است دو رکعت سنت فجر است کہ در وقت غیبوبت کواکب میگزارند و بہ تسبیح ادبار السجود بفتح
ہمزہ کہ در سورۃ ق آمدہ است سنت مغرب مراد است و از سجود فریضہ مغرب - **رواہ الترمذی** - و در تفسیر قاضی بیضاوے
گفتہ کہ مراد بادبار السجود نوافل است کہ بعد از مکتوبات گزاردہ می شود و بعض گفتہ اند وتر بعد از عشا و گفتہ اند کہ ادبار در سورۃ ق
جمع دبر و نافع و ابن کثیر و خلف حمزہ بکسر خواندہ اند و ادبار در آخر سورۃ طور بکسر است و بفتح ہمزہ نیز خواندہ شدہ است در قرأت شاذہ

الفصل الثالث

عن عمر رضی اللہ عنہ **قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اربع قبل الظہر بعد**
الزوال - روایت است از امیر المؤمنین عمر گفت شنیدم آن حضرت را کہ می گفت چہار رکعت پیش از نماز ظہر بعد زوال
احتمال دارد سنت ظہر او سنت زوال را - **تحسب بمثلہن من صلوٰۃ السحر** - حساب کردہ می شوند و برابر داشتہ مے شوند
در فضل و ثواب بچہار رکعت کہ در ہنگام سحر گزاردہ شوند کہ وقت مشہود است بفضل عظیم ست یعنی نماز گزاردن درین وقت
مشابہ نماز گزاردن در وقت سحر است یعنی صلوٰۃ سحر را بر سنت فرض فجر حمل کردہ و تنکیر انیست کہ حمل بر نماز تہجد اظہر
و انسب است بلفظ سحر و ما ناکہ باعث بر حمل نماز فجر اربع رکعت است و صلوٰۃ تہجد بیشتر از آن ست و در سفر السعادۃ

آوردہ کہ عبد اللہ بن مسعود میگزارد ہشت رکعت بعد از زوال و میگفت کہ این رکعات برابری میکنند مانند خود را از قیام لیل واین در حکم مرفوع است چہ مقادیر رکعات وثواب جز بسماع از شارع نتوان دانست کما تقرر فی موضعہ وباینحدیث ابن مسعود حمل صلوٰۃ سحر بر قیام لیل استیناسی میتوان یافت وظاہر آنست کہ مراد باین ہشت رکعت مجموع فی الزوال وسنت ظہر باشد وبعض مشائخ گفتہ اند کہ شاید سر درین آن باشد کہ این ہر دو وقت زمان نزول رحمت وحصول قربت اند زیراکہ کشادہ می شوند ابواب رحمت وقبول بعد از انتصاف نہار ونزول میکند رحمت الٰہی در نصف اخیر شب چنانکہ در احادیث آمدہ است وچون این دو وقت متناسب بودند نماز درین ہا نیز متعادل ومتوازی باشد وچون نزول رحمت در آخر شب اظہر واشہر بود نماز وقت زوال را عدیل وشبیہ بدان ساخت بعد ازان اشارت فرمود بفضیلت وقت زوال بقول خود۔ وما من شیٔ الا وہو یسبح اللہ تلک الساعۃ۔ ونیست ہیچ چیزی مگر آنکہ وی بپاکی یاد میکند خدا را دران ساعت۔ ثم قرأ پس خواند آنحضرت برای ترغیب نماز درین وقت این آیت یتفیؤ ظلالہ عن الیمین والشمائل۔ میل میکند ومیگردد سایہ ہا از جانب راست وچپ۔ سجدا للہ وہم داخرون۔ درحالیکہ سجدہ کنندہ اند مر خدا را وحالانکہ ایشان خرد وخوار اند واول آیت این ہست کہ (اولم یروا الی ما خلق اللہ من شیٔ) آیا نمی بینند ونظر نمی کنند آدمیان کہ تسلیم وانقیاد نمی نمایند امر پروردگار را وعبادت نمی کنند مراورا بسوی مخلوقات کہ مر آن را سایہ ہاست میل کنندہ وبرگردندہ از ایمان وشمائل ایشان سجدہ کنندہ وخرد وخوار شوندہ ومراد بسجدہ انقیاد واستسلام است خواہ بالطبع بود ویا باختیار وہمہ منقاد امر ارادی او یند ودر انچہ خلق کردہ وتدبیر نمودہ است تعالیٰ شانہ۔ رواہ الترمذی والبیہقی فی شعب الایمان۔ وعن عائشۃ۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت ما ترک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رکعتین بعد العصر عندی قط۔ گفت عائشہ ترک نکرد آن حضرت دو رکعت بعد از نماز عصر نزد من یعنی در خانہ من ہرگز متفق علیہ وفی روایۃ للبخاری قالت والذی ذہب بہ ما ترکہما حتی لقی اللہ۔ ودر روایتی مر بخاری را این چنین آمدہ کہ گفت عائشہ سوگند بآن خدائے کہ برد آن حضرت را ازین عالم ترک نکرد این دو رکعت را تا آنکہ ملاقات کرد خدا را ورفت بآن عالم در باب اوقات منہی سخن درین گذشتہ است مجمل آنکہ بعض گویند کہ این دو رکعت سنت ظہر است کہ بجہت اشتغال وافدان فوت شدہ بود کہ الآن قضا کرد وعادت شریف چنان بود کہ چون عمل کردے بران مداومت نمودی واین سخن خالی از بعدی نیست وبعض میگویند کہ این دو رکعت پیش از نماز مغرب بود بعد از اذان وے واین نیز بعید است زیراکہ ظاہر حدیث آنست کہ گزاردن آنہا بعد از عصر است پیش از مغرب ونیز گزاردن دو رکعت بعد از مغرب از فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مروی نیست وبعضے از اصحاب می گزاردند پس نہ امر کرد ایشان را بدان ونہ نہی کرد ازان چنانچہ در احادیث آیندہ بیاید وگفتہ اند کہ در احادیث بطرق متعددہ آمدہ کہ این دو رکعت راتبہ عصر بود وبسببے عارض نبود وبالجملہ اخبار وآثار در نہی از صلوٰۃ بعد از عصر بسیار است وجمہور ہم بر آن اند پس احسن آن ست کہ گفتہ شود کہ گزاردن دو رکعت بعد از عصر از خصائص آنحضرت بود صلی اللہ علیہ وسلم کذا ذکرہ بعض المتاخرین واللہ اعلم۔ وعن المختار بن فلفل۔ بضم فائین وسکون لام اولی نحو یمی

کوفی تابعی ثقہ است شنید از انس و روایت کرد از وے ثوری وغیر وی۔ قال سألت انس بن مالک عن التطوع
بعد العصر۔ گفت مختار پرسیدم انس را از نفل گزاردن بعد عصر۔ فقال کان عمر یضرب الایدی علی صلوٰۃ بعد العصر۔ پس گفت
انس بود عمر میزد دستہای کسے را کہ عقد می بست این نماز را و بر مید اشت دستہا را بہ تکبیر بعد عصر یعنی منع می کرد آنان
وکنا نصلی علی عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رکعتین بعد غروب الشمس قبل صلوٰۃ المغرب۔ و بودیم ما کہ میگزاردیم در زمان آن
حضرت دو رکعت بعد از فرو نشستن آفتاب پیش از گزاردن نماز مغرب۔ فقلت لہ اکان رسول اللہ۔ مختار میگوید پس گفتم مر انس
را آیا بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یصلیہما۔ کہ میگزارد این دو رکعت را بعد از غروب آفتاب پیش از نماز مغرب۔ قال
کان یرانا نصلیہما فلم یامرنا ولم ینہنا۔ گفت انس بود آن حضرت کہ میدید ما را کہ میگزاردیم این دو رکعت را پس نہ امر میکرد ما را
بآن و نہ نہی میکرد ما را از ان پس بتقریر آن حضرت مشروعیت نماز بعد از عصر ثابت شد۔ رواہ مسلم۔ اینجا گفتہ اند کہ مگر
عمر رضی اللہ عنہ از قول عائشہ کہ گفت ما ترک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم واقف نبود نہ از قول انس کنا نصلی علی عہد
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و بعض گفتہ اند کہ سبب ضرب عمر مردم را از صلوٰۃ بعد عصر خوف وقوع نماز ست وقت غروب و
بی آن مکروہ نیست و این مذہب عمر است و مذہب غیر وے کراہت است مطلقاً و بالجملہ مسئلہ کراہت نماز بعد از عصر و
حدیث آن خالی از اختلافی و اضطرابے نیست واللہ اعلم۔ وعن انس قال کنا بالمدینۃ۔ گفت انس بودیم
ما بمدینہ۔ فاذا اذن المؤذن لصلوٰۃ المغرب۔ پس چون اذان میداد مؤذن مر نماز مغرب را۔ ابتدروا السواری۔
می شتافتند و میرفتند صحابہ بسوے ستونہاے مسجد و می ایستادند پس ستونہا۔ فرکعوا رکعتین۔ پس میگزاردند دو رکعت
را۔ حتی ان الرجل الغریب لیدخل المسجد۔ تا آنکہ مردے غریب مسافر ہر آئینہ می در آمد مسجد را۔ فیحسب ان الصلوٰۃ قد
صلیت۔ پس گمان می برد آن مرد غریب کہ نماز فرض بتحقیق گزاردہ شدہ است و این مردم نماز سنت بعد از مغرب میگزارند من
کثرۃ من یصلیہما۔ از بسیاری کسانیکہ میگزاردند این نماز را گویا ایشان نہی از صلوٰۃ قبل الغروب فہمیدند نہ بعد آن۔
رواہ مسلم۔ وعن مرثد۔ بفتح میم و سکون را و فتح مثلثہ۔ بن عبد اللہ۔ تابعی ست مفتی اہل مصر بود و عبد العزیز
بن مروان برادر عبد الملک بن مروان او را احاضر می کرد برائے فتوی پیش خود می نشاند ابن حبان او را در ثقات
ذکر کردہ است۔ قال اتیت عقبۃ الجہنی۔ گفت آمدم عقبہ بضم عین و سکون قاف ابن عامر جہنی را بضم جیم و فتح ہا کہ از
صحابہ است۔ فقلت الا اعجبک من ابی تمیم۔ پس گفتم آیا تعجب نکنم در عجب نیندازم ترا از ابی تمیم کہ تابعی کبیر بود و در زمان
آن حضرت اسلام آوردہ۔ یرکع رکعتین قبل صلوٰۃ المغرب۔ میگزارد دو رکعت را پیش از نماز مغرب۔ فقال عقبۃ انا
کنا نفعلہ علی عہد رسول اللہ۔ گفت عقبہ بدرستیکہ بودیم ما کہ میکردیم این فعل را در زمان پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
قلت فما یمنعک الآن۔ گفتم پس چہ باز میدارد ترا اکنون و چرا نمی کنی۔ فقال الشغل۔ بضم شین گفت باز میدارد کارہاے
دیگر و نیز سنت موکدہ نیست و نووی گفتہ است کہ مختار استحباب آنہا است از جہت احادیث صحیحہ صریحہ در ان۔ رواہ البخاری

وعن کعب بن عجرۃ - بضم عین و فتح جیم صحابی ست از اصحاب شجرہ و احوال وی در مواضع دیگر ذکر کردہ شدہ - قال ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اتی مسجد بنی عبد الاشہل فصلی فیہ المغرب - گفت آنحضرت آمد مسجد بنی عبد الاشہل کہ نام قبیلہ ایست پس بگزارد درروی نماز مغرب را - فلما قضوا صلوتہم رآہم یسبحون بعدہا - پس ہرگاہ کہ تمام کردند مردم نماز فرض را دید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ایشان را کہ نماز نفل مے گزارند کہ مراد بوے سنت مغرب است بعد از فرض یعنی در مسجد - فقال ہذہ صلوٰۃ البیوت - پس گفت آن حضرت این یعنی سنت مغرب یا مطلق نماز نفل نماز خانہا است کہ در خانہا باید گزارد نہ در مسجد - رواہ ابوداؤد وفی روایۃ الترمذی والنسائی قام ناس یتنفلون فقال النبی - ایستادند مردم در حالیکہ نفل می گزاردند پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم علیکم بہذہ الصلوٰۃ فی البیوت - لازم گیرید بر خود گزاردن نماز را در خانہا بدانکہ افضل آن ست کہ نماز نفل غیر فرض در خانہ بگزارند وہمچنین بود عمل آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مگر بسببے یا عذری خصوصاً سنت مغرب کہ ہرگز در مسجد نگزاردہ و بعضی از علما گفتہ اند کہ اگر سنت مغرب را در مسجد بگزارد سنت واقع نمیشود و بعض گفتہ اند کہ عاصی میگردد از جہت مخالفت امر کہ ظاہرش در وجوب است وجمہور برانند کہ امر برای استحباب است و اولی آنست کہ در خانہ باشد و در حاشیہ ہدایہ از جامع صغیر نوشتہ کہ اگر نماز مغرب در مسجد گزارد اگر میترسد کہ بعد از رجوع بہ بیت شغلی پیش خواہد آمد کہ مانع خواہد شد از سنت گزاردن پس در مسجد بگزارد و اگر این ترس نیست افضل آنست کہ در خانہ برود و بگزارد و اگر در تنجا نہ میسر نباید بر در مسجد بیرونی بگزارد و اگر امام در داخل گزاردہ است و اگر امام در مسجد خارجی گزاردہ است در داخلی بگزارد و اگر مسجدی ست کہ داخل و خارج ندارد بہلوی ستونی یا در گوشہ بگزارد - وعن ابن عباس قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یطیل القرأۃ فی الرکعتین بعد المغرب - گفت ابن عباس بود آنحضرت کہ دراز می کرد قرأت را در سنت مغرب حتی یتفرق اہل المسجد - تا آنکہ جدا میشدند مردم کہ در مسجد بودند از یکدیگر یعنی بیرون میرفتند - رواہ ابوداؤد - این حدیث اشعاری دارد کہ آن را در مسجد می گزارد پس محمول بر عذری و سببے خواہد بود کہ مانع آمدہ باشد از دخول بیت و احتمال دارد کہ در خانہ گزاردہ باشد و ابن عباس آن را در یافتہ زیرا کہ خانہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم متصل بمسجد بود و در میان حجر دیواری نبود و در دیوار دریچہ بود بجانب مسجد کہ افعال او بنیز ظاہر آنست کہ این تطویل قرأت در سنت مغرب در بعض احیان بودہ باشد زیرا کہ ثابت شدہ است کہ آنحضرت در این دو رکعت قل یا ایہا الکافرون و قل ہو اللہ احد خواندہ - وعن مکحول یبلغ بہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال من صلی بعد المغرب قبل ان یتکلم رکعتین - روایت ست از مکحول شامی کہ از مشاہیر تابعین و کبار ثقات اثبات ست میرساند حدیث را بآنحضرت و رفع میکند آن را کہ آن حضرت گفت کسیکہ بگزارد بعد از نماز مغرب پیش از آنکہ تکلم کند دو رکعت - وفی روایۃ اربع رکعات - و در روایتی آمدہ کہ بگزارد چہار رکعت - رفعت صلوٰتہ فی علیین - برداشتہ میشود نماز او در علیین کہ مقامے ست بالاے ہفتم آسمان و بعض گویند نام آسمان ہفتم است و گفتہ اند نام دیوان ملائکہ است کہ برداشتہ مے شوند در ان اعمال صالحان و بعض گویند

مراد اعلی الکنہ را اشرف و اقرب مراتب ست بجناب عزت حق جل وعلا - مرسلا - روایت کردہ است مکحول بطریق ارسال
و بود وی رضی اللہ عنہ کثیر الارسال - وعن حذیفۃ نحوہ - و روایت کردہ شدہ است از حذیفہ کہ از صحابہ است
مانند این حدیث - وزاد - و زیادت کردہ است حذیفہ این عبارت را کہ - فکان یقول عجلوا الرکعتین بعد المغرب - پس بود
کہ میگفت آن حضرت شتابی کنید این دو رکعت را کہ بعد از مغرب اند متصل بفرض بگزارید - فانہما ترفعان مع المکتوبۃ -
زیرا کہ این دو رکعت برداشتہ میشوند بعلیین با فرض پس زود تر بگزارید بے فاصلہ تا ملائکہ کہ بردارندۂ اعمال اند منتظر
نباشند و ظاہر آن ست کہ قراءت دعائی یا ذکری کہ بصحت رسیدہ است ورود آن بعد از فرض منافی تعجیل نباشد یا گویند
کہ خواندن آن بعد از رکعتین منافی بعدیت کہ اینجا مراد است نیست و سابقاً در باب الذکر بعد از صلوٰۃ مثل این سخن گذشتہ است
ولیکن مرد ل منجملہ کہ افضلیت ادای این دو رکعت در خانہ ثابت شدہ است پس اگر خانہ دور باشد مخل باستعجال چہ کار کند درینجا
دو وجہ است و ظاہر آنست کہ بیت اختیار کند کہ تاکید در وی بسیار ست واللہ اعلم - رواہما رزین - روایت کرد این ہر دو
حدیث را رزین - وروی البیہقی الزیادۃ عنہ نحوہا - و روایت کردہ بیہقی ہمین زیادت را از حذیفہ مانند آن - فی شعب الایمان
وعن عمرو بن عطاء قال ان نافع بن جبیر ارسلہ الی السائب - روایت است از عمرو بن عطا کہ از تابعین ست
گفت کہ نافع بن جبیر بن مطعم کہ وے نیز از تابعین ست فرستاد او را بسوی سائب کہ صحابی ست - یسألہ عن شئ
رآہ منہ معاویۃ فی الصلوٰۃ - درحالیکہ سوال مے کند عمرو یا نافع سائب را از چیزیکہ دید آن را از سائب معاویہ و نہی
کرد از ان در نماز - فقال نعم - پس گفت سائب آری صلیت معہ الجمعۃ فی المقصورۃ - گزاردم با معاویہ جمعہ را در
مقصورۂ جامع مکانیکہ بنا کردہ میشود متکبر گویندگان را و امرا را از خوف بمعنی کوشک - فلما سلم الامام قمت فی مقامی -
پس ہرگاہ کہ سلام داد امام ایستادم من در جائے کہ ایستادہ بودم برنماز مفصلیت - پس نماز گزاردم - فلما دخل ارسل
الی - پس ہرگاہ کہ درآمد معاویہ خانۂ خود را کس فرستاد بسوی من - فقال لا تعد لما فعلت - پس گفت باز مگرد مر
این فعلے را کہ کردی تو یعنی نماز نفل کردن در جای فرض - اذا صلیت الجمعۃ فلا تصلہا بالصلوٰۃ - چون بگزاری تو نماز
جمعہ را پس وصل مکن آن را بنماز - حتی تکلم او تخرج - تا آنکہ سخن کنی یا بیرون آئی - فان رسول اللہ - زیرا کہ پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم امرنا بذلک - امر کردہ است مارا بآن - ان لا توصل صلوٰۃ بصلوٰۃ حتی نتکلم او نخرج - آن چیز این ست کہ وصل نکنیم
نمازی را بہ نماز دیگر تا آنکہ سخن کنیم یا بیرون آئیم و در بعض نسخ صلوٰۃ نیست پس ظاہر عبارت این باشد کہ وصل نکنیم جمعہ را بہ نمازی
تا آنکہ سخن کنیم یا بیرون آئیم - رواہ مسلم - وعن عطاء - نام چند کس است از تابعین - قال کان ابن عمر اذا صلی الجمعۃ بمکۃ
تقدم - بود ابن عمر چون می گزارد نماز جمعہ را بمکہ پیش میرفت از جای کہ میگزارد در روے جمعہ پس ہمین رفتن از مکانی بمکانی
موجب فصل بود بمنزلۂ تکلم یا خروج مذکور در قول معاویہ - فصلی رکعتین - پس میگزارد ابن عمر پیش رفتہ دو رکعت - ثم
یتقدم - پس تر پیش میرفت ازین مکان نیز - فیصلی اربعا - پس میگزارد چہار رکعت دیگر پس مجموع شش رکعت میشد کہ بعد از نماز جمعہ

میگزارد و در مکہ چنین میکرد - واذا کان بالمدینۃ صلی الجمعۃ ثم رجع الی بیتہ - و چون می بود بمدینہ میگزارد جمعہ را پس بر میگشت بسوی خانہ خود فصلی رکعتین - پس میگزارد دو رکعت - ولم یصل فی المسجد - و نمی گزارد در مسجد فقیل لہ - پس گفتہ شد مر ابن عمر را کہ چرا در خانہ گزاری نہ در مسجد - فقال کان رسول اللہ - پس گفت ابن عمر بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یفعلہ - میگزارد آنرا - رواہ ابوداؤد - و گفتہ اند شاید کہ فرق میان مکہ و مدینہ آن باشد کہ خانۂ ابن عمر رضی اللہ عنہما در مدینہ نزدیک بمسجد بود و متصل بود بدان و در مکہ مسافر بود و منزل از حرم دور بود پس تقدم را فائم مقام رجوع بہ بیت ساخت و اما زیادت صلوٰۃ در مکہ تا شش رکعت از جہت مضاعفت ثواب در وست و ترمذی از امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ آوردہ است کہ وی امر میکرد بدو رکعت بعد از جمعہ و پس وی چہار و مؤلف نیز از روایت ترمذی حدیث عطا آوردہ و گفتہ - وفی روایۃ الترمذی قال رأیت ابن عمر صلی بعد الجمعۃ رکعتین ثم صلی بعد ذلک اربعا - گفت عطا دیدم ابن عمر را کہ گزارد بعد از جمعہ دو رکعت پس تر گزارد و بعد از وی چہار رکعت چنانکہ از امیر المومنین علیؓ آوردہ و سنت نزد ابی حنیفہ بعد از جمعہ چہار است و نزد ابی یوسف شش نخست چہار بعد از وی دو و این حکم نماز بعد از جمعہ است اما سنت قبل الجمعہ نیز ثابت است و بعضی از محدثین آن را انکار کردہ و مبالغہ نمودہ اند و بعض گفتہ اند کہ ہر کہ اثبات سنت پیش از جمعہ نمودہ است بقیاس بر ظہر نمودہ و اثبات سنت بقیاس جائز نباشد کذا قیل و حق آنست کہ سنت قبل الجمعہ ثابت است و کلام در وی طویل است و در شرح سفر السعادۃ آنرا ذکر کردہ ایم فانظر ثمہ

باب صلوٰۃ اللیل

بدانکہ در نماز شب از ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم روایات مختلفہ آمدہ و در ہر وقتی بنوعی گزاردہ و متعبد مخیر ست در ان بہر نوعی کہ تمسک کند شرف اتباع دریابد و اگر در اوقات متعددہ بہر نوعی از ان دست زند اوفق و انسب باشد سیزدہ و یازدہ و نہ و ہفت آمدہ و بعض علما پنج نیز گفتہ اند و از سیزدہ اکثر نشود پس بعض با سنت فجر گفتہ و بعض بے آن و این اصح و اصوب است و گاہی وتر بیک رکعت کردہ و گاہے بسہ رکعت و در بعض روایات عدد وتر داخل آن شمردہ و در بعض خارج و در بعض اطلاق کردہ وتر را بر یک رکعت و در بعض بر سہ تا پنج و ہفت و در بعض روایات تمام نماز شب را وتر گفتہ چنانچہ در روایت ام سلمہ آمدہ کہ بود آنحضرت کہ ایتار میکرد بسیزدہ رکعت و چون ضعف پیری شد ایتار میکرد بہفت و در حدیث آمدہ است وتر کنید ای اہل قرآن و مراد بدان نماز شب داشتہ و وجہش آنست کہ نماز شب بضم وتر بدان وتر میگردد چنانکہ نماز روز بضم نماز مغرب وتر میگردد و وارد شدہ است کہ نماز مغرب وتر روز ست و کلام در آنکہ نماز تہجد بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرض بود یا بر ہمہ است بعد از ان منسوخ شد مشہور ست و مختار آنست کہ از امت منسوخ شد و بر آنحضرت باقی ماند تا آخر عمر و قد حقق ذلک فی موضعہ

الفصل الاول عن عائشۃ قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یصلی فیما بین ان یفرغ من صلوٰۃ العشاء الی صلوٰۃ الفجر احدی عشرۃ رکعۃ - روایت ست از عائشہ گفت بود آن حضرت کہ میگزارد در میان فارغ شدن آنحضرت از نماز عشا تا نماز فجر یازدہ رکعت را یسلم من کل رکعتین - سلام میداد بعد از ہر دو رکعت - و یوتر بواحدۃ - و وتر میکرد بیک رکعت

فیسجد السجدة من ذلک قدر ما یقرأ احدکم خمسین آیة - پس سجده میکرد از ان و ز مقدار آنچه بخواند یکی از شما پنجاه آیت - قبل ان
یرفع رأسه - پیش از آنکه بردارد آنحضرت سر خود را در شرح این عبارت توجیهات کرده اند ظاهر آنست که مراد آنست که سجده
میکرد سجده از سجدات وتر را یا همه سجده های او را طویل آنقدر که کسی پنجاه آیت تواند خواند و بعضے از شافعیه بران حمل کرده
اند که مراد سجده شکر است که میکرد بشکرانه وقوع این فعل از وی و توفیق صدور عبادت و در جواز سجده منفرده خارج از صلوة
خلاف است چنانکه در باب سجود الشکر بباید اما آنچه واقع شده است عمل بران در بعض بلاد که بعد از وتر دو سجده کنند
بکیفیت معروفه و واقع شده است فضل آن در بعض روایات فقهیه ضعیفه مرجوحه اصلی ندارد و از اخبار و آثار رد وارد شده
بآن روایت فقهیه مختار و عمل نیست بران در حرمین شریفین بلکه در سائر دیار عرب و حدیثی درین باب روایت کرده شده
است که حکم کرده اند بران بوضع و آثار وضع بران لائح است و نرفته است هیچ یکے از ائمه مذاهب اربعه بسنیت و نه باستحباب
آن و اکثر حنفیه و دیار عرب آن را نمی شناسند و بعض نقل میکنند کراهت آن را کذا قالوا - فاذا سکت المؤذن من صلوة الفجر
در اکثر روایات سکت بتای فوقانیه است از سکوت یعنی چون خاموش می شد مؤذن از نماز فجر و بعض سکب ببای موحده
نیز روایت کرده اند از سکب بمعنی ریختن و این نیز راجع بمعنی سکوت است یعنی چون میریخت مؤذن اذان را در گوشها - و
تبین له الفجر - و ظاهر می شد مر آن حضرت را طلوع فجر اشارت است بآنکه آن حضرت اکتفا نمی کرد در ادای سنت فجر باذان
مؤذن شاید که خطا کرده باشد و در شب گفته باشد بلکه تحقیق می کرد وقت را - قام - می ایستاد آنحضرت - فرکع رکعتین
خفیفتین - پس میگزارد دو رکعت سبک را چنانکه در سنت آمده است که قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در ان میخواند -
ثم اضطجع علی شقه الایمن - پس می خفت بر پهلوی راست شرح این در حدیث ثالث بکنیم - حتی یأتیه المؤذن للاقامة - تا آنکه
می آمد او را مؤذن بجهت اقامت نماز و اعلام می نمود بحضور جماعت - فیخرج - پس بیرون می آمد آنحضرت - متفق علیه - **وعنها**
قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا صلی رکعتی الفجر - گفت عائشه بود آنحضرت چون میگزارد سنت فجر را - فان کنت مستیقظة
حدثنی - پس اگر می بودم من بیدار سخن میکرد با من - والا اضطجع - و اگر نه می خفت - رواه مسلم - و بخاری نیز در باب الحدیث
بعد رکعتی الفجر و در باب من تحدث بعد الرکعتین و لم یضطجع روایت کرده و ازین حدیث جواز تکلم بعد از سنت فجر معلوم شده و ترمذی
برای تکلم بعد از سنت فجر بابی عقد کرده و حدیثی از عائشه درین باب آورده بلفظ اذا صلی رکعتی الفجر فان کانت له
الی حاجة کلمنی والا خرج الی الصلوة و گفته هذا حدیث حسن صحیح و گفته مکروه داشته اند بعضے از علما از اصحاب پیغمبر صلی
الله علیه وسلم و غیرهم کلام بعد طلوع فجر تا گزاردن نماز فجر را الا آنچه باشد از ذکر خدا سبحانه یا سخنی که چاره نیست از ان و همین است
قول احمد و اسحق انتهی و تکلم آن حضرت صلی الله علیه وسلم ازین قبیل بود چنانکه قول عائشه فان کانت له الی حاجة کلمنی مشعر است
بدان و فرضاً اگر نه ازین قبیل باشد هم مبطل سنت و موجب اعادة نیست یا رب مگر بجهت شدت کراهت تکلم درین وقت احتیاطاً
و تکمیلاً - **وعنها** قالت کان النبی - بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا صلی رکعتی الفجر - چون میگزارد دو رکعت سنت فجر را اضطجع

علی شقه الایمن - خواب می کرد بر پهلوی راست خود - متفق علیه - بدانکه کلام درین حدیث از دو وجه است یکی اضطجاع بعد
سنت فجر دوم اضطجاع بر شق ایمن اما اول بعضے از ظاهریه بوجوب اضطجاع رفته اند غریب تر آنکه بعض شرط صحت فرض
داشته اند که اگر نه کند باطل گردد فرض وے و جماعه بکراهت آن رفته اند و آن را بدعت شمرده پوشیده نماند که قول به بودن او
بدعت بعید است از جهت ورود احادیث صحیحه دران پس باگویند بود و بعد ازان منسوخ گشت یا از خصائص آن حضرت
صلی الله علیه وسلم دارند یا حمل کنند بر بودن آن بقصد استراحت نه بر وجه تعبد و همچنین قول بوجوب نیز بعید است از جهت
اختلاف روایات در وے و در بعض روایات ذکر اضطجاع نیامده و همین قدر آمده که گزارد دو رکعت پس قول مختار آن باشد
که مستحب است نه مکروه و نه واجب و امام ابوحنیفه گفته که اگر برای استراحت باشد و دفع ثقل و تعب که حاصل شده است
از نماز شب نیکوست و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز ازین قبیل بوده است و امام مالک هم برین ست و اما ثانی عادت کریمه
اضطجاع بر شق ایمن بود در جمیع احوال و گفته اند که حکمت دران آن ست که تا استغراق در نوم حاصل نگردد زیرا که قلب
که مضغه صنوبری ست در جانب یسار است و اگر بر شق ایسر بخسپد قرار میگیرد قلب و غالب می آید استراحت و مستغرق
می گردد به نوم و بر تقدیر اضطجاع بر شق ایمن قلب معلق می ماند پس غالب نمی شود استراحت و مستغرق نمیگردد در نوم و میسر
می گردد انتباه و استیقاظ و لهذا اطبا نوم بر شق الیسر قرار داده اند از برای طلب راحت قلب و هضم طعام از جهت
توجه حرارت غریزیه بداخل بدن در حالت نوم و هر چند نوم غالب تر و غرق تر راحت بیشتر و هضم طعام وافرتر و صاحب
شرع اختیار کرد نوم بر شق ایمن از برای طلب خفت نوم و تیسر قیام لیل و لازم است این را تقلیل طعام بعد ازان بدانکه در
احادیث صحیحه آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم نوم میکرد درین اضطجاع که بعد از رکعتین فجر میکرد تا شنیده میشد آواز خواب
بعد ازان بر میخاست و بنماز میرفت بے آنکه وضوی تازه کند و عدم نقض وضو بنوم از خصائص آنحضرت است بحکم تنام
عینای و لا ینام قلبی بعض گویند از خصائص انبیا صلوات الله علیهم اجمعین و در باب اذان در قصه لیلة التعریس کلامی باین
مقام گذشت فتذکر - وعنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی من اللیل ثلث عشرة رکعة - گفت عائشه بود آن
حضرت میگزارد از شب سیزده رکعت - منها الوتر - از جمله آن سیزده رکعت وتر بود یک رکعت یا سه رکعت - ورکعتا الفجر
و از انجمله دو رکعت سنت فجر بود یعنی سیزده رکعت که در نماز شب گفته اند دو رکعت فجر نیز دران شمرده اند از جهت قرب
و اتصال و انتهای آن بدان و اصل نماز شب آن حضرت یازده بود چنانکه در روایات دیگر آمده است و صاحب سفر السعادت
گفته است که صواب آن ست که سیزده رکعت ورای رکعتین فجر بود و اما وتر داخل است دران - رواه مسلم -
وعن مسروق قال سألت عائشة عن صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم باللیل - روایت ست از مسروق
که از مشاهیر تابعین است او را در خردی دزدیده بودند از آن جهت مسروق نام او شد گفت پرسیدم عائشه را از نماز
آن حضرت در شب - فقالت - پس گفت عائشه - سبع و تسع و احدی عشرة رکعة - بود نماز آن حضرت در شب گاهے هفت

وگاہے نہ وگاہے یازدہ - سوی رکعتی الفجر - ورای دو رکعت سنت فجر ظاہر این ست کہ این متعلق باحدی عشرۃ است و در وی
اشارت است بآنکہ روایت سیزدہ رکعت با رکعتین فجر است - رواہ البخاری - وعن عائشۃ قالت کان النبی صلی اللہ
علیہ وسلم اذا قام من اللیل لیصلی - بود آن حضرت چون برمیخاست از شب برای آنکہ نماز کند - افتتح صلوٰتہ برکعتین خفیفتین
آغاز می کرد نماز خود را بدو رکعت سبک کہ مراد بدان دو رکعت است کہ بعد از وضو می گزارد و تخفیف در وی مستحب ست
در روایات تخفیف آن وارد شدہ قولاً و فعلاً - رواہ مسلم - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
اذا قام احدکم من اللیل فلیفتتح الصلوٰۃ برکعتین خفیفتین - گفت آن حضرت چون برخیزد یکے از شما از شب پس باید کہ شروع کند
بدو رکعت سبک - رواہ مسلم - وعن ابن عباس قال بت عند خالتی میمونۃ لیلۃ - گفت ابن عباس شب کردم نزد خالہ خود کہ
ام المومنین میمونہ است یعنی و بود وی رضی اللہ عنہ دران زمان خرد - والنبی صلی اللہ علیہ وسلم عندہا - و بود آنحضرت نزد میمونہ در نوبت
او - فتحدث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مع اہلہ ساعۃ - پس سخن کرد آن حضرت با اہل خود کہ میمونہ ہست ساعتی و در اینجا دلیل است
بر اباحت کلام بعد از عشا اگر مصلحتے باشد دران چنانکہ در باب اوقات الصلوٰۃ نیز گذشت - ثم رقد - پس خواب کرد آن حضرت
فلما کان ثلث اللیل الآخر - پس ہنگامیکہ باقی ماند بعضے از ثلث اخیر از شب - او بعضہ - یا باقی ماند بعضے از ثلث اخیر کہ سدس اخیر
باشد - قعد - بیدار شد و نشست - فنظر الی السماء فقرأ - پس نگاہ کرد بسوی آسمان پس خواند این آیت را - ان فی خلق السموات
والارض و اختلاف اللیل والنہار لآیات لاولی الالباب حتی ختم السورۃ - تا آنکہ ختم کرد سورۃ را یعنی تا آخر سورہ خواند و در بعض روایات
پنج آیت تا آنکہ لا تخلف المیعاد نیز آمدہ و نیز خواندن این آیت بعد از ایستادن و نظر کردن بآسمان و در بعض روایات
نیز نزد و مسواک کردن آمدہ است - ثم قام الی القربۃ - پس ایستاد آنحضرت و رفت بسوی مشک آبی کہ در انجا بود و قربہ بکسر
قاف و سکون را مشک است - فاطلق شناقہا - پس بکشاد بند مشک را و شناق بکسر شین و تخفیف نون و قاف در آخر رشتہ یا دوالی
کہ بدان دہن مشک را بندند - ثم صب فی الجفنۃ - پس ریخت آب از مشک در کاسہ و جفنہ بفتح جیم و سکون فا و نون کاسہ
بزرگ - ثم توضأ وضوءا حسنا بین الوضوئین - پس وضو کرد آن حضرت وضوئے نیک میان دو وضو یعنی متوسط میان اسراف
و تقتیر نہ بسیار آب ریخت کہ بسر حد اسراف کشد و نہ چندان کم کہ اعضا تر و تازہ و سیراب نگردد چنانکہ گفت - لم یکثر و
قد ابلغ - بسیار نکرد در ریختن آب و بہ تحقیق رسانید آب را ہر جا کہ باید رسانید و نیکو رسانید - فقام فصلی - پس شروع
کرد در نماز و ایستاد بنماز - فقمت و توضأت فقمت عن یسارہ - پس برخاستم من نیز از خواب و وضو کردم پس ایستادم
در نماز جانب دست چپ آن حضرت - فاخذ باذنی فادارنی عن یمینہ - پس گرفت گوش مرا پس بگردانید مرا و ایستادہ کرد
بجانب راست خود - فتتامت صلوٰتہ ثلث عشرۃ رکعۃ - پس تمام شد و کامل شد نماز آن حضرت سیزدہ رکعت و این سیزدہ
با وتر خواہد بود و لیکن دو رکعت سنت فجر خارج از ان ست پس این مخالف است بحدیث عائشہ کہ گفت رکعتان فجر داخل
آن سیزدہ بود و چون مقرر شدہ است کہ نماز آن حضرت در شب مختلف بود گاہے چنان خواہد بود و گاہے چنین و مدار قطب

احادیث نماز شب حدیث عائشہ و ابن عباس است - ثم اضطجع - و بعد از گزاردن سنت دو رکعت نماز شب تکیہ کرد بر پہلو - فنام - پس خواب کرد - حتی نفخ - تا آنکہ دم کرد چنانکہ در خواب می باشد - وکان اذا نام نفخ - و بود آن حضرت چون بخواب میرفت دم مے کرد و آوازے ہم می کرد چنانکہ آن آواز شنیدہ می شد و این علامت کشادہ مجرای نفس و سلامت وی از سدہ و صفائی قوای جسمانی ست - فاذنہ بلال بالصلوۃ - پس اعلام کرد او را بلال بنماز و رسیدن وقت متعاد و حضور مردم و جمع شدن ایشان در مسجد و این اعلام دیگر بود از بلال ورای اذان و وقتیکہ تاخیر راہ می یافت و امتداد وے می شد در خواب - فصلی - پس برخاست آن حضرت از خواب و گزارد نماز سنت را - ولم یتوضأ - و وضوی دیگر نکرد بجہت خواب از جہت عدم نقض نوم وضوی آن حضرت را چنانکہ معلوم شد - وکان فی دعائہ - و بود در دعای آن حضرت کہ میان سنت فجر و فرض وی می خواند و عمل اکثر مشائخ برین ست و خواندن آن دعا بعد از تہجد نیز آمدہ است و درین حدیث نیز ممکن است حمل بر ان و آن دعای طویل می گویند شیخ امام شہاب الدین سہروردی در عوارف گفتہ است کہ ندیدیم ما کسے را کہ مواظبت نمودہ باشد برین دعا مگر آنکہ دیدہ شد وے برکتی و نورانیتے ہست در این دعا در دست و در آخر وی این کلمات است کہ - اللہم اجعل فی قلبی نورا - خداوندا بگردان و پیدا کن در دل من نور - وفی بصری نورا - و بگردان در بینائی من نور - وفی سمعی نورا - و بگردان در شنوائی من نور - وعن یمینی نورا - و بگردان در جانب راست من نور - وعن یساری نورا - و بگردان در جانب چپ من نور - وفوقی نورا - و بگردان بر زبر من نور - وتحتی نورا - و بگردان در زیر من نور - وامامی نورا - و پیش من نور - وخلفی نورا - و پس من نور تا از ہر شش جہت نور ایمان و یقین و شہود در گیرد و تمامہ وجود مرا نورانی بلکہ فانی گرداند - واجعل لی نورا - و بگردان و پیدا کن برای من نور بیرون از داخل حواس و جہات - وزاد بعضہم وفی لسانی نورا - و زیادہ کردہ اند بعضی از راویان این را کہ وفی لسانی نورا و پیدا کن در زبان من نور تا بر دیگران کہ ارادہ اقتباس انوار شہود و استفاضہ اسرار وجود نمایند بزبان نورانی سالم از اختلاط ظلمت ابہام و ایہام تعبیر نمایم و بتائید نور وحی و الہام بے شوب شبہہ اکاذیب و وہم براہ راست ہدایت کنم - وذکر - و ذکر کردہ است آن بعض - وعصبی ولحمی ودمی وشعری وبشری - و پے و گوشت و خون و موی و روی و پوست را و بعض گفتہ (اجعل فی عصبی نورا ولحمی نورا ودمی نورا وشعری نورا وبشری نورا) متفق علیہ وفی روایۃ لہما - و در روایتی مر بخاری و مسلم را این نیز زیادہ آمدہ - واجعل فی نفسی نورا - و بگردان در نفس من کہ عبارت از روح حیوانی و برزخ است میان روح و جسم و متوسط در نور و لطافت و ظلمت و کثافت تا بنور احکام روحانیت متصف گردد و جہت نورانیت غالب آید و ہمہ خیر و طاعت زاید چنانکہ گفت - واعظم لی نورا - و عظیم و بزرگ گردان برای من نور را - وفی اخری لمسلم - و در روایتی مر مسلم را این نیز آمدہ کہ - اللہم اعطنی نورا - خداوندا بدہ مرا نور و این مجمل تمامہ تفصیلات مذکورہ است یعنی اگر نورانیت خود آن چنان نصیب من کن کہ ظاہر و باطن و جسم و روح و زیر و زبر و پیش و پس و چپ و راست مرا در گیرد

تا چنان شوم کہ گفتہ است شعر از درونم نمی رزی بیرون * ور گرفتی درون و بیرون را * وچون نور اسم خاص
آلہی و مصداق ذات مقدس اوست در دیثے حاصل این دعا را این مصرع خواندہ است کہ ع سر تا پایم فدای
سر تا پایت * اِنَّہٗ لِکُلِّ شَیْءٍ مُحِیْطٌ - وعنہ انہ رقد عند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - و ہم از ابن عباس است ظاہر
آن ست کہ این ہم در خانہ میمونہ است کہ وے خواب کرد نزد آن حضرت و آن حضرت نیز خواب کرد - فاستیقظ - پس
بیدار شد آن حضرت - فتسوک وتوضا - پس مسواک کرد و وضو ساخت - وہو یقول - وحالانکہ وی میگوید ومیخواند
این آیت را - ان فی خلق السموات والارض حتی ختم السورۃ - تا آنکہ ختم کرد سورہ را - ثم قام - پس ایستاد برای
نماز - فصلی رکعتین - پس گزارد دو رکعت - اطال فیہما القیام والرکوع والسجود - دراز کرد درین دو رکعت قیام را و
رکوع را و سجود را - ثم انصرف فنام حتی نفخ - پس برگشت از نماز پس خواب کرد تا آنکہ دم کرد - ثم فعل ذلک ثلث مرات -
پس کرد مجموع آن را سہ بار - ست رکعات - تا مجموع آن شش رکعت شد - کل ذلک یستاک ویتوضا ویقرأ ہؤلاء الآیات
در ہر بار ازان مسواک میکرد و وضو می ساخت ومیخواند این آیت ہا را - ثم اوتر بثلث - بعد ازان وتر کرد بسہ رکعت
رواہ مسلم - این حدیث دلیل است بر شرعیت وتر بسہ رکعت و در بسیاری از روایات وتر بیک رکعت آمدہ و شافعیہ
مبالغہ کردہ اند در تضعیف قول ثلاث وحالانکہ احادیث و آثار صحیحہ دران آمدہ وحق آن ست کہ ایتار بسہ رکعت
وتر بیک رکعت واحد مختلف فیہ است میان علما از صحابہ ومن بعدہم وہر دو مشروع ست چنانکہ در باب وتر بیاید و
این اختلاف در اولی و افضل است والا خلاف نیست ہیچ کس را در ایتار بہ ثلث - وعن زید بن خالد الجہنی
بضم جیم و فتح ہا - انہ قال لارمقن صلوٰۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اللیلۃ - روایت ست از زید بن خالد کہ از
مشاہیر صحابہ است و روایت کرد از ان حضرت و از عائشہ و ابی طلحہ و روایت کرد از وے ابو سلمہ و عطاء بن یسار
و غیر ایشان مات بالکوفہ سنہ ثمان وسبعین کہ وی باخود گفت ہر آئینہ نگاہ کنم بتامل در نگرم نماز آن حضرت را امشب
کہ چگونہ می گزارد - فصلی رکعتین خفیفتین - پس رفت باین قصد پس دید کہ گزارد آن حضرت دو رکعت سبک را - ثم
صلی رکعتین طویلتین طویلتین طویلتین - بعد ازان بگزارد دو رکعت دراز دراز دراز یعنی در غایت درازی - ثم صلی
رکعتین وہما دون اللتین قبلہما - پس گزارد دو رکعت وحالانکہ این دو رکعت فرود این دو رکعت بودند کہ پیش گزارد
ثم صلی رکعتین وہما دون اللتین قبلہما - پس گزارد دو رکعت و آن دو رکعت فرود آن دو رکعت بودند کہ پیش گزارد
ثم صلی رکعتین وہما دون اللتین قبلہما - پس گزارد دو رکعت بہمین صفت کہ فرود دو رکعت پیش بودند - ثم صلی
رکعتین وہما دون اللتین قبلہما - این پنج دوگانہ شد باین ترتیب کہ ہر دوگانہ متاخر کوتاہ تر از دوگانہ متقدم بود
ثم اوتر - پس وتر خواند - فذلک ثلث عشرۃ رکعۃ - پس آن سیزدہ رکعت ست اگر دو رکعت خفیفہ را داخل این نماز ندانیم
این مبنی ست بر ایتار بسہ رکعت واگر داخل دارند ایتار بیک رکعت باشد و اول اظہر است زیرا کہ آن برای وضو است

نماز شب - رواه مسلم - وگفت مؤلف که - قوله ثم صلی رکعتین وهما دون اللتین قبلها اربع مرات - یعنے این قول چهار
بار است تا مجموع آن هشت رکعت باشد وبا آن دو رکعت نخستین که در غایت طول گزارده ده رکعت گردد - بکذا فی
صحیح مسلم - همچنین است در صحیح مسلم - وافراده من کتاب الحمیدی - ودر افراد مسلم از کتاب حمیدی که جمع بین
الصحیحین کرده ودر وے سه قسم احادیث است یکے متفق علیه که بخاری ومسلم هر دو روایت کرده اند دوم افراد
بخاری که مخصوص است به بخاری ومتفرد است وے بروایت آن سوم افراد مسلم که متفرد است مسلم بروایت آن و بخاری
آن را روایت نکرده پس این عبارت در متن صحیح مسلم چهار بار واقع شده است ودر کتاب حمیدی نیز همچنین است - وموطا
مالک وسنن ابی داؤد وجامع الاصول همچنین است در موطا که کتاب امام مالک است ودر سنن ابی داؤد ودر جامع
الاصول که جمع میان صحاح سته کرده است واین کلام باین مبالغه رد است از مؤلف بر صاحب مصابیح که این قول را سه
بار ذکر کرده است تا مجموع یازده رکعت گردد وبعض شراح توجیه کرده اند که طویلتین طویلتین طویلتین سه بار محمول است
بر شش رکعت بحذف حرف عطف ورکعتین خفیفتین خارج اند ووتر یک رکعت پس مجموع با این توجیه سیزده رکعت باشد
واین توجیه تکلف است وظاهر آن ست که تکریر طویلتین برائے تاکید ومبالغه در تطویل است چنانکه گفتیم - **وعن
عائشة** رضی قالت لما بدن رسول الله صلی الله علیه وسلم وثقل - هرگاه که مسن ومعمر شد آن حضرت وگران شد
بدن مبارک بجهت ضعف پیری - کان اکثر صلوته جالسا - بود بیشتر نماز شب وے یا مطلق نوافل نشسته متفق علیه -
بدانکه بدن در حدیث به تخفیف دال وضم آن روایت کرده اند از بدانت بمعنے فربهی وتن وارے وبفتح دال وتشدید
آن نیز روایت است از تبدین بمعنے کبر سن وبعض علما این روایت را بهر ضے تر داشته اند زیراکه در حلیه شریف
آن حضرت معتدل الخلق متماسک البدن نوشته اند وسمن وفربهی منافی آن ست وبعض ترجیح روایت اولی نموده
اند بحدیث عائشه که در روایت دیگر آمده است فلما اسن واخذه اللحم واخذ اللحم بر وجه اعتدال منافی اعتدال خلق وتماسک
بدن نیست والله اعلم - **وعن** عبدالله بن مسعود قال لقد عرفت النظائر التی کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرن بینهن -
گفت ابن مسعود تحقیق شناخته ام من سورتها را که نظیر ومثل یکدیگر اند در قدر ومنزلت وطول وقصر که نزدیکی میکرد آنحضرت میان
آن سور - فذکر عشرین سورة من اول المفصل علی تالیف ابن مسعود - پس ذکر کرد ابن مسعود بیست سوره را از اول مفصل
ومعنے مفصل در باب القراءة معلوم شد که بر قول مشهور ابتدای آن از سورۂ حجرات است تا آخر اما این سور که نظائر
یکدیگر اند علی تالیف ابن مسعود اند که مصحف را جمع کرده بود وبعض صحابه قرآن را موافق بعض مصالح ترتیبے داده بودند
چنانکه ابی بن کعب وعبدالله بن مسعود وے گویند که امیر المومنین علی رضی نیز ترتیبے داده بود بر وفق نزول که ناسخ ومنسوخ
از آن معلوم مے شد اما بعد از آن که ثابت شده است که ترتیب قرآن بوحی است وآن نیز منزل است وجبریل در وقت
انزال میگفت که این سوره را بعد از فلان سوره باید نهاد واین آیت را در فلان موضع باید نهاد واجماع نیز بر آن

یعنی همین مقدار شب برخاستن و قرآن خواندن این فائده کند که باری نام غفلت از فاعل آن بردارند و او را بغفلت
موسوم ندارند و از حضیض غفلت برآرند و این ادنی درجات است - ومن قام بمائة آیة کتب من القانتین - و کسیکه
قیام نماید بصد آیت نوشته می شود از جملهٔ قانتان و مطیعان و به امر الهی قیام کنندگان و نماز دراز گزارندگان و این اوسط
مراتب است و قنوت بمعنی طاعت و طول قیام و خشوع و خضوع آید - ومن قام بالف آیة کتب من المقنطرین - و کسیکه
قیام کند بهزار آیت نوشته می شود از بسیار گرد کنندگان ثواب را و مانند آنهائے که اموال کثیر گرد آرند و قنطار مال
کثیر را گویند و گویند که اقل آن هفتاد هزار دینار است و این اعلی مقامات است و فوق آن مراتب مقامات بسیار است
رزقنا الله - رواه ابوداود - وعن ابی هریرة قال کانت قراءة النبی صلی الله علیه وسلم باللیل - گفت ابوهریره
بود قراءت آن حضرت در نماز شب یا عام ترمختلف - یرفع طورا - بلند می خواند گاہے - ویخفض طورا - و پست میخواند
گاہے هر طور که وقت اقتضا می کرد و گفته اند که اگر تنها می بود بلندی می خواند و اگر در آنجا خواب کننده می بود پست میخواند
رواه ابوداود - وعن ابن عباس قال کانت قراءة النبی صلی الله علیه وسلم علی قدر ما یسمعه من فی الحجرة وهو
فی البیت - گفت ابن عباس بود قراءت آن حضرت بر اندازهٔ آنکه می شنید آن را کسیکه در صحن خانه بود
حالانکه آن حضرت در درون خانه بود و حجره را تفسیر بصحن خانه و ایوان خانه کرده اند و بعضے از شارحان گفته اند
که مراد به بیت و حجره یکی ست یعنی چون در خانه می خواند آنکه در خانه می بود می شنید و در بعض روایات آمده است
که چون آن حضرت در نماز به مسجد میخواند می شنید آنکه بیرون مسجد می بود - رواه ابوداود - وعن ابی قتادة قال ان
رسول الله - روایت است از ابی قتاده گفت بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خرج لیلة فاذا هو بابی بکر یصلی -
بیرون می آمد شبے پس ناگاه که وے ملابس و ملاقی شد بابوبکر که نماز میگزارد - یخفض من صوته - و حالانکه
ابوبکر پست می کرد چیزے از آواز خود را - و مر بعمر وهو یصلی رافعا صوته - و گذشت آن حضرت بعمر و عمر نماز می گزارد بلند
کننده آواز خود را - قال - گفت ابوقتاده - فلما اجتمعا عند النبی - پس هنگامیکه جمع شدند ابوبکر و عمر نزد پیغمبر صلی الله
علیه وسلم قال - گفت آن حضرت - یا ابا بکر مررت بک وانت تصلی تخفض صوتک - ای ابوبکر گذشتم بتو و تو نماز می کرد
درحالیکه پست می کردی آواز خود را سبب پست کردن آواز چیست - قال - گفت ابوبکر - قد اسمعت من ناجیت -
به تحقیق می شنوانیدم کسے را که مناجات می کردم او را و از او را گفتم با وے - یا رسول الله - یعنی باری تبارک و تعالی -
وقال لعمر مررت بک وانت تصلی رافعا صوتک - و گفت آنحضرت مر عمر را گذشتم بتو و تو نماز میکردی بلند کننده آواز خود را
سبب بلند کردن آواز چه بود - فقال - پس گفت عمر - یا رسول الله اوقظ الوسنان - بیدار می کنم خوابناکان را
و غافلان را که در وقت عبادت بیدار نمی شوند و می خواهند که بیدار باشند و لیکن گرانی خواب و تلبیس شیطان نمیگذارد
که بیدار شوند - واطرد الشیطان - و می رانم شیطان را تا از شنیدن قرآن بگریزد و گرد دائرهٔ وسواس نگردد و خود شیطان

از سایۂ عمر میگریخت وچون قرآن بشنود گرد آن مکان نگردد و ہر یکے ازین ہا جدا جدا رگ نیت خود را بیان کرد وہر دو صحیح ست مانند آنکہ میگویند کہ درجای کہ کسے در خواب باشد ذکر بلند نباید گفت وقرآن بلند نباید خواند پس قول عمر او قظ الوسنان چہ باشد ودر تقریر ترجمہ اشارتے بجواب ازین سخن کردہ شد و نہ کہ آنجا کہ عمر نماز میکرد و بلند میخواند کسے خفتہ بود وبلکہ مقصود تنبیہ غافلان ست واز بعض مشائخ شنیدہ ام کہ ہر کہ نماز میکند و بجہر ست او را بیدار باید کرد وہر کہ نہ آنچنین باشد نباید کرد تا وران یک ساعت مکلف نباشد وخود اہل آن زمان ہمہ نماز گزار و بجہر در کار بودند۔ فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم یا ابابکر ارفع من صوتک شیئا۔ بلند کن از آواز خود چیزے را این ہمہ پست مخوان۔ وقال لعمر اخفض من صوتک شیئا۔ گفت مر عمر را پست کن از آواز خود چیزی را این ہدایت است بطریق وسط و اعتدال و تقریر ست بتغییر آنچہ ایشان بران بودہ اند چنانچہ عادت مرشدان و تصرف ایشان ست۔ رواہ ابوداؤد وروی الترمذی نحوہ۔ وعن ابی ذر قال قام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حتی اصبح بآیۃ۔ قیام لیل کرد آن حضرت تا وقت صبح بیک آیت یعنی ہمین آیت را در نماز تکرار میکرد و تفکر وتدبر مینمود وبعضی از شافعیہ گفتہ اند کہ درین دلالت ست کہ تکرار فاتحہ در قیام واحد مبطل صلوٰۃ نیست وتکرار سورہ ضرر ندارد بلکہ مستحب ست نزد نشاط از حضرت شیخ پیر سید م رحمۃ اللہ علیہ کہ گاہی تکرار اہدنا الصراط تا آخر سورہ خوش می آید و ذوق می بخشید چہ کار باید کرد فرمود در نماز فرض خود نباید کرد و در نماز نفل مختار آید۔ والآیۃ۔ وآیتی کہ آنحضرت تمام شب تا صبح میخواند این آیت ست۔ ان تعذبہم فانہم عبادک وان تغفر لہم فانک انت العزیز الحکیم۔ واین آیت قول عیسی است علیہ السلام در حق قوم خود کہ بدرگاہ حق گفت اگر عذاب میکنی ایشان را پس ایشان بندگان تو اند چہ چارہ دارند و بتقصیرات خود مستحق آن اند ومحل رحمت ومغفرت اند و اگر می بخشی ومی آمرزی مر ایشان را با وجود استحقاق عذاب پس تو غالبی کسے را مجال نیست کہ گوید چرا کردی و حکیمی لابد دران حکمتی ومصلحتی خواہد بود گویا کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم حال امت خود را بدرگاہ عزت عرض کرد و آمرزش خواست۔ رواہ النسائی وابن ماجہ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلی احدکم رکعتی الفجر فلیضطجع علی یمینہ۔ چون بگزارد یکے از شما دو رکعت سنت فجر را پس باید کہ بخسپد بر جانب دست راست خود شرح این کلمہ ودرین حدیث امر واقع شدہ بفعل آن واز ینجا ست کہ بعض اہل ظواہر حکم بوجوب آن کردہ۔ رواہ الترمذی وابوداؤد

الفصل الثالث

عن مسروق قال سألت عائشۃ ای العمل کان احب الی رسول اللہ۔ گفت مسروق پرسیدم عائشہ را کدام عمل بود دوست تر داشتہ تر بسوے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قالت الدائم۔ گفت عائشہ محبوب ترین عملہا نزد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم دائم بود کہ مواظبت کند و استمرار نماید عامل بران و در بعض روایات آمدہ است کہ اگرچہ آن عمل قلیل بود۔ قلت فای حین کان یقوم من اللیل۔ گفتم پس در کدام ہنگام بر میخاست از شب قالت۔ گفت عائشہ۔ کان یقوم اذا سمع الصارخ۔ بود آن حضرت کہ بر میخاست وقتیکہ مے شنید آواز کنندہ را مراد مرغ سحر است کہ آواز میکند دران وقت وگفتہ اند کہ عادت بر آن رفتہ کہ آواز مرغ بعد از نیم شب می باشد یا نزدیک

باآن این مگر باختلاف عادت در بلاد باشد و در بلاد ما غالب قریبا دو سے و ثلث اخیر بلکہ سدس اخیر میباشد متفق علیہ
وعن انس قال ما کنا نشاء ان نری رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی اللیل مصلیا الا رأیناہ۔ گفت انس نبودیم اگر
میخواستیم کہ ببینیم آن حضرت را در شب نماز گزارندہ مگر آنکہ مے دیدیم او را نماز گزارندہ۔ ولا نشاء ان نراہ نائما الا رأیناہ
و نبودیم ما کہ میخواستیم کہ ببینیم آن حضرت را خواب کنندہ مگر آنکہ می دیدیم او را خواب کنندہ یعنی در شب منام ہم میکرد و قیام ہم
یعنی نبود تمام شب بیداری بود و نہ تمام شب خواب میکرد پس ہم در خواب می دیدیم او را و ہم بیداری می دیدیم۔ رواہ النسائی
وعن حمید بضم حا۔ بن عبد الرحمن بن عوف۔ از کبار تابعین ست قال گفت۔ ان رجلا من اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم
قال قلت وانا فی السفر مع رسول اللہ۔ یک مردی از اصحاب آنحضرت گفت کہ گفتم باخود و قرار دادم و حالانکہ بودم من
در سفری با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم واللہ لارقبن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم للصلوۃ۔ بخدا سوگند ہر آئینہ نظر کنم و تامل نمایم و
نگاہ دارم آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم برائے نماز یعنی می خواہم کہ نماز آن حضرت را ببینم و تامل نمایم و محفوظ دارم حتی اری
فعلہ۔ تا ببینم فعل او را کہ چہ طور می کند۔ فلما صلی صلوۃ العشاء۔ پس ہر گاہ کہ گزارد آنحضرت نماز عشاء را۔ و ہی العتمۃ سد آن نماز
عشا کہ او را عتمہ می خوانند احتراز است از نماز شام کہ او را ہم عشای گویند در اوائل اعراب نماز مغرب را عشای گفتند و عشا
را عتمہ یعنی نماز یکی بعد از ان نہی از ان واقع شد و تحقیق این معنی سابقا در باب اوقات صلوۃ گذشتہ است فاضطجع ہویا من اللیل
پہلو نہاد و بخفت آن حضرت زمان دراز از شب و ہوی بفتح ہا و کسر واو و تشدید یا زمان طویل و بعض گفتہ اند کہ مخصوص ست
بشب۔ ثم استیقظ۔ پس بیدار شد۔ فنظر فی الافق۔ پس نگاہ کرد در کرانہ آسمان یعنی در آسمان و در اکثر روایات فی السماء
واقع شدہ و گویا ذکر افق درین روایت بجہت آنست کہ ستارہا در افق و نزدیک بآن روشن تر و تابان تر میباشند۔ فقال پس
خواند این آیت را۔ ربنا ما خلقت ہذا باطلا حتی بلغ الی انک لا تخلف المیعاد۔ تا این آیت و در روایتے دیگر ابتدا از ان فی خلق
السموات والارض تا آخر سورہ یا تا انک لا تخلف المیعاد است۔ ثم اہوی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی فراشہ فاستل منہ سواکا۔ میل
کرد آنحضرت بسوی جامہ خواب خود پس بکشید از جامہ خواب مسواک را و سل کشیدن چیزی ست از چیزی چنانکہ شمشیر از نیام۔ ثم افرغ فی
قدح من اداوۃ عندہ ماء۔ پس بریخت در قدحی از مطہرہ کہ نزد وے بود آب را۔ فاستن پس مسواک کرد۔ ثم قام فصلی۔ پس
ایستاد پس نماز بگزارد۔ حتی قلت قد صلی قدر ما نام۔ تا آنکہ گفتم من تحقیق نماز گزارد مقدار آنچہ خواب کرد۔ ثم اضطجع۔ باز خسپید
حتی قلت قد نام قدر ما صلی۔ تا آنکہ گفتم تحقیق خواب کرد مقدار آنچہ نماز بگزارد۔ ثم استیقظ ففعل کما فعل اول مرۃ۔ پس بیدار
شد پس کرد چنانکہ کرد اول بار۔ وقال مثل ما قال۔ و گفت مانند آنچہ گفت اول بار از ادعیہ و اذکار ففعل رسول اللہ پس کرد
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ثلث مرات قبل الفجر۔ سہ بار پیش از فجر۔ رواہ النسائی۔ وعن یعلی۔ بفتح تحتانیہ و سکون
مہملہ و فتح لام۔ بن مملک۔ بفتح میم اول و سکون ثانیہ و فتح لام از طبقہ ثالثہ است از تابعین روایت میکند۔ انہ سأل ام
سلمۃ زوج النبی۔ کہ وے پرسید ام سلمہ را کہ جفت پیغمبر است صلی اللہ علیہ وسلم عن قراءۃ النبی۔ از قرائت پیغمبر صلی اللہ

علیه وسلم وصلوته - واز نماز وے که چه کیفیت می خواند قرآن را و بچه طریق میگذارد نماز را - فنعتت - پس گفت ام سلمه - و
مالکم وصلوته - چه کار میکنید شما با نماز او و چه می پرسید از ان و کجا می توانید کرد مانند آن و بعض شارحان گفته اند که مراد ام سلمه تحسر و
تاسف است از تذکر احوال آنحضرت بجابان ذکر وی صلی الله علیه وسلم پس نخست ذکر صلوة کرد و بیان آن نمود که اهم و افضل است پس
گفت - کان یصلی ثم ینام قدر ما صلی - بود آنحضرت که بر میخاست و نماز میکرد پستر خواب میکرد اندازه آنچه نماز می کرد - ثم یصلی قدر ما
نام - پستر بر میخاست و نماز میکرد اندازه آنچه خواب کرد - ثم ینام قدر ما صلی - پستر خواب میکرد اندازه آنچه نماز گزارد - حتی یصبح - تا آنکه
صبح میکرد - ثم نعتت قراءته - پستر وصف کرد ام سلمه قرائت آن حضرت را و بیان نمود کیفیت آنرا - فاذا هی تنعت قراءة مفسرة حرفا
حرفا - پس ناگاه ام سلمه نعت میکند قرائتی را که مفسر است یعنے بیان کرده شده حرفا بعد حرف جدا جدا - رواه ابوداود والترمذی والنسائی

باب مایقول اذا قام من اللیل

ذکر و دعاء حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم دائم و مستمر بود در جمیع اوقات و احوال خصوصا در قیام لیل که
افضل اوقات و احوال و محل نزول رحمت ربانی و سطوع انوار رحمانی و ظهور آثار قربت و اجابت و بروز نور و حضور است

الفصل الاول - عن ابن عباس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا قام من اللیل یتهجد - گفت ابن عباس
بود آن حضرت چون بر میخاست بعضے از شب که نماز تهجد کند و هجود و تهجد در لغت بمعنی نوم و استیقاظ هر دو آید بعد
ازان غالب آمد بر نماز بعد نوم و بعض گویند تهجد بمعنی ترک هجود است چنانکه تاثم بمعنی ترک اثم میگویند که چون آنحضرت
برای نماز تهجد برمے خاست میخواند این دعا را - اللهم لک الحمد انت قیم السموات والارض - خداوندا تراست حمد توئے
برپا دارنده آسمانها و زمین - ومن فیهن - و برپا دارنده کسانیکه در آسمان و زمین اند از ملائکه و جن و انس یعنی توئی
قائم بحفظ خلق و مدبر امور ایشان و برپا دارنده ایشان علی الدوام که اگر یکدم حصول این فیض انقطاع پذیرد و همه عالم
از پا در افتد بیت گر رسد قافله بر قافله + فیض تو برهم فتد این سلسله و تخصیص قیومیت بعقلا که کلمه من مفید آنست بجهت
شرف و اهتمام بذکر قیومیت است مر ایشان را چه وجود عقل موهم قیام بنفس و استبداد بتدبیر امور است و قیم و قیوم و قیام هم
صیغه مبالغه اند و در روایتے هر سه لفظ آمده و مناسب است ذکر آن در مقام قیام لیل بار سه فرماید - ولک الحمد انت
نور السموات والارض ومن فیهن - و مر تراست حمد توئی روشن کننده و موجود گرداننده آسمان و زمین و هر کسیکه در آسمان
و زمین است کنایت است از تمامه خلق و نور در اصطلاح قوم ظاهر بذات خود و ظاهر گرداننده غیر خود باشد و تحقیق این
معنے از تفسیر کریمه الله نور السموات والارض باید جست و کاتب حروف نیز بذکر آن در رساله مفرده توفیق یافته است و وجه
ذکر نور درین مقام روشن است - ولک الحمد انت ملک السموات والارض ومن فیهن - و توئی پادشاه آسمان و زمین
و هر که در آسمان و زمین است و ذکر ملک نیز درینجا مناسب است که بار از ملک نیم شب می دهد که پادشاه پادشاهان بحکم
تؤتی الملک من تشاء بر گدایان کوے خود عطا می نماید چنانکه یکے از اعاظم اولیا گفته است بیت شاها نه از انگه با تم خسرو

از ملک نیم شب * صد ملک نیم روز بیک جو نمی خرم * وانک الحمد انت الحق - و مر تراست ستایش بر جمیع کمالات و توئی موجود و ثابت و محقق بے توہم عدم و بطلان و ہر چہ غیر تست در حد ذات باطل و معدوم ست و حلیہ ثبوت و وجود رعایت ست بروے - و وعدک الحق - و وعدۂ تو کہ بندگان خاص بنصر و عون در دنیا و اجر و ثواب در آخرت خصوصاً دولت دیدار کردہ حق ست و نام مراد ان دل بدان بسنہ شاد ماننند و اگر نہ زحمت اغیار و محنت این چارچہ جفا کہ بر جان این مسکینان می کنند بلیت مرا امید وصال تو زندہ میدارو ہ وگرنہ صد رہم از ہجر تست بیم ہلاک - ولقاؤک حق - و برگشتن بدار آخرت و پیش آمدن بدرگاہ عزت و کبریائے تو و دیدار تو حق است - وقولک حق - و کلام تو صادق و ہر چہ بدان خبر دادہ حق ست این مجمل ست و تفصیلش آن ست کہ فرمود - والجنۃ حق والنار حق والنبیون حق ومحمد حق والساعۃ حق اللہم لک اسلمت - خداوندا مر ترا انقیاد می نمایم و فروتنی مے کنم و احکام تشریعیہ و ارادی ترا امتثال و تسلیم می کنم - وبک آمنت - و بتو ایمان می آرم - و علیک توکلت - و بر تو ہمہ کار ہا باز مے گزارم - والیک انبت - و بسوی تو در ظاہر و باطن باز گشت میکنم و توبہ و انابت ہر دو بمعنے رجوع اند و مقام انابت اعلے و ارفع است - وبک خاصمت - و بحجت تو و قوت و نصرت تو پیکار میکنم با عدای دین والیک حاکمت - و بسوے تو بر می دارم امر خود را کہ مر تراست حکم نہ غیر ترا و می گردانم ترا قاضی و حکم میان خود و میان کسیکہ مخالفت مے کند مرا در دین و دنیا و محاکمہ رفع امر بسوی قاضی - فاغفرلی ما قدمت وما اخرت - پس بیامرز مرا گناہان کہ پیش فرستادہ ام و پس خواہم کرد - وما اسررت وما اعلنت - و چیزیکہ پنہان کردہ ام و چیزیکہ آشکارا کردہ ام از گناہان - وما انت اعلم بہ منی - و گناہان کہ تو دانا تری بدان از من - انت المقدم وانت المؤخر - توئی پیش کنندہ و پس افگنندہ ہر کرا خواہی - لا الہ الا انت - نیست ہیچ معبودے بحق مگر تو - ولا الہ غیرک - و نیست الہ جز تو این تاکید و تصریح ست بنفی الوہیت غیر بعد از علم بدان بحصر الوہیت در وے سبحانہ متفق علیہ - **وعن عائشۃ** - رضی اللہ عنہا - قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام من اللیل افتتح صلاتہ فقال - گفت عائشہ بود آن حضرت چون بر میخاست بشب شروع می کرد در نماز پس مے گفت - اللہم رب - ای خدا اے پروردگار - جبرئیل ومیکائیل واسرافیل فاطر السموات والارض - اے پیدا کنندہ و از عدم بوجود آرندۂ آسمانہا و زمین - عالم الغیب والشہادۃ - ای دانای انچہ ناپیدا ست بر خلق و انچہ پیدا ست بر ایشان - انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیہ یختلفون - تو حکم مے کنی میان بندگان خود در چیزے کہ ہستند ایشان کہ اختلاف می کنند دران - اہدنی لما اختلف فیہ من الحق - راہ نما مرا بچیزے کہ اختلاف کردہ شدہ است در وی از حق و ثابت دار بران و زیادہ کن دران چہ مقامات قرب و انوار تجلی بحید و بے نہایت ست و لہذا امر کردہ شد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بہ گفتن رب زدنی علما - باذنک - بدستوری تو و تیسیر و توفیق تو - انک تہدی من تشاء الی صراط مستقیم - بدرستیکہ تو راہ می نمائی ہر کرا می خواہی بسوی راہ راست - رواہ مسلم - **وعن عبادۃ** بضم عین و تخفیف موحدہ - بن الصامت - صحابیٔ مشہور ست از نقبای انصار حاضر شد عقبۂ اولی و ثانیہ را و حاضر شد بدر را و ہمہ مشاہد را

رجل طویل بجیم بیل - قال - گفت - قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من تعار من اللیل - کسیکہ بیدار شود و از پہلو بپہلو گردد
غالب در انتباہ استعمال مے یابد کہ با وی آوازی ست چنانچہ عادت ست در وقت بیدار شدن مشتق ست از تعار کہ
نام آواز شتر مرغ ست - فقال - پس بگوید در رفتن بیدار شدن - لا الٰہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد وہو علی
کل شیء قدیر و سبحان اللہ والحمد للہ ولا الٰہ الا اللہ واللہ اکبر ولا حول ولا قوۃ الا باللہ ثم قال - پس تر بگوید - رب اغفرلی او قال -
یا گفت - ثم دعا - شک راوی ست کہ آن حضرت خصوص این دعا کہ اللہم اغفرلی ست فرمودہ یا مطلق دعا فرمود ہر کسیکہ ہر چہ خواہد -
استجیب لہ - قبول کردہ میشود از ان کس این دعا و بعضے از علما گفتہ اند کہ این دعا را کہ درین وقت بکند درہم الکیس نام ست چنانچہ
کسے در کیسہ خود درہم دارد ہر وقت کہ بخواہد تیار ست ہمچنین این دعا اجابت وی مہیا و قریب ست - فان توضأ وصلی قبلت
صلوتہ - این دعا خود بالفعل باستجابت رسیدہ پس از ان اگر وضو سازد و نماز کند قبول کردہ میشود نماز وے - رواہ البخاری -

الفصل الثانی - **عن عائشۃ** قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا استیقظ من اللیل قال - گفت
عائشہ بود آن حضرت چون بیدار مے شد از شب میگفت لا الٰہ الا انت سبحانک اللہم وبحمدک - بپاکی یاد میکنم ترا و تنزیہ می کنم
ترا تنزیہی کہ لائق است بجناب قدس تو ای خدا و تنزیہ میکنم ترا ملابس بحمد و ثنای تو - استغفرک لذنبی - طلب آمرزش میکنم ترا
مر گناہان خود را - واسألک رحمتک - و سوال مے کنم ترا رحمت خاص ترا - اللہم زدنی علما - خداوندا زیادہ کن مرا علم را کہ مراتب
آن را نہایت نیست مخصوصاً چون صفات و افعال الٰہی را نہایتی نیست و تجلیات وے تعالیٰ غیر متناہی علم بندہ کہ دائم در ترقیات
ست ہمیشہ در زیادتی خواہد بود - ولا تزغ قلبی بعد اذ ہدیتنی - و مائل مگردان دل مرا از اسلام بکفر و از اطاعت بمعصیت
و از حق بباطل پس از انکہ راہ نمودی مرا بدان - وہب لی من لدنک رحمۃ - و بخش مرا از نزد خود و مقام قرب خاص خود
رحمتی عظیم - انک انت الوہاب - بدرستیکہ تو بخشندہ کاملی کہ وہب ترا پایان نیست و از حد و عد بیرون ست - رواہ ابو داؤد -

وعن معاذ بن جبل قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من مسلم یبیت علی ذکر - نیست ہیچ مسلمانیکہ شب گذارد یعنی بخواب
کند بر ذکری از اذکار - طاہرا - در حالتیکہ پاک ست یعنی با وضوست کذا فی الو فیتعار من اللیل - پس بیدار گردد در جزوی از شب
فیسأل اللہ خیرا - پس سوال کند خدا را نیکی را - الا اعطاہ اللہ ایاہ - مگر آنکہ بدہد او را خدا می تعالیٰ آن نیکی را - رواہ
احمد و ابو داؤد - **وعن شریق** بفتح شین معجمہ و کسر را و بقاف - الہوزنی - بفتح ہا و سکون واو و فتح زای از تابعین ست روایت
میکند از عائشہ - قال دخلت علی عائشۃ - گفت در آمدم بر عائشہ - فسألتہا بم کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
یفتتح اذا ہب من اللیل - پس پرسیدم او را بچہ چیز بود آن حضرت کہ آغاز می کرد وقتیکہ بیدار مے شد از شب - فقالت سألتنی
عن شیء ما سألنی عنہ احد قبلک - پس گفت عائشہ پرسیدی تو مرا از چیزے کہ نپرسیدی مرا از ان بہ چیز ہیچ کسے پیش از تو -
کان اذا ہب من اللیل کبر عشرا - بود آن حضرت چون بیدار می شد از شب اللہ اکبر میگفت دہ بار - وحمد اللہ عشرا - والحمد للہ میگفت
دہ بار - وقال - و می گفت - سبحان اللہ وبحمدہ عشرا وقال سبحان الملک القدوس عشرا واستغفر عشرا - و میگفت استغفر اللہ

دہ بار - ویہلل اللہ عشرا - و بگفت لا الٰہ الا اللہ دہ بار - ثم قال - پس ے گفت - اللہم انی اعوذ بک من ضیق الدنیا وضیق یوم القیامۃ
خداوندا من پناہ می جویم بتو از تنگی دنیا و از تنگی روز قیامت - عشرا - دہ بار - ثم یفتتح الصلوٰۃ - پس آغاز می کرد نماز را و این
ورد را معشرات سبع می گویند بطریق مسبعات عشر کہ نام ورد مشہورست آنجا دہ چیز ست کہ ہر یکے را ہفت بار بخوانند و این
جا ہفت چیز ست کہ ہر یک را دہ بار میگویند - رواہ ابوداؤد

الفصل الثالث - عن ابی سعید قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام من اللیل کبر ثم یقول - بود
آن حضرت وقتیکہ بر ے خاست از شب تکبیر میگفت پس میگفت - سبحانک اللہم وبحمدک وتبارک اسمک - و بزرگ ست نام تو
وتعالٰی جدک - و بلند ست بخت و غنا و عظمت و بزرگی تو - ولا الٰہ غیرک - و نیست خدای جز تو - ثم یقول اللہ اکبر کبیرا ثم
یقول اعوذ باللہ السمیع العلیم من الشیطان الرجیم من ہمزہ - از وسوسۂ وی - ونفخہ - و کبر وے کہ می اندازد آدمی را در آن
و برباد می سازد - ونفثہ - و دمیدن وے مراد بدان شعر مذموم است یا سحر - رواہ الترمذی و ابوداؤد والنسائی وزاد ابوداؤد
بعد قولہ غیرک - و زیادہ کردہ است ابوداؤد بعد از قول وے لا الٰہ غیرک این را کہ - ثم یقول - پس میگفت - لا الٰہ الا اللہ ثلثا
سہ بار - وفی آخر الحدیث - و زیادہ کردہ است در آخر حدیث این کلمہ را - ثم یقرأ - پس میخواند یعنی فاتحۃ الکتاب را و شروع میکرد
در قرأت - **وعن ربیعۃ بن کعب الاسلمی** - روایت ست از ربیعۂ اسلمی کہ از اصحاب صفہ بود و از قدمای صحابہ بود و ملازم
آن حضرت بود در سفر و حضر - قال کنت ابیت عند حجرۃ النبی - گفت بیتوتت ے کردم من نزد حجرۂ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
فکنت اسمعہ اذا قام من اللیل - پس بودم من کہ ے شنیدم آن حضرت را چون قیام لیل ے کرد - یقول - میگفت - سبحان
رب العالمین - پاکی پروردگار جہانیان - الہوی - می گفت این کلمہ را زمانی طویل بفتح ہا و کسر واو و تشدید یا - ثم یقول -
پس میگفت - سبحان اللہ وبحمدہ الہوی - زمان طویل - رواہ النسائی وللترمذی نحوہ وقال ہذا حدیث حسن صحیح

باب التحریض علی قیام اللیل

تحریض در لغت بر غلانیدن و گرم کردن کسے را بر چیزے و معنے تحریض بر قیام لیل ترغیب و ترہیب کردن و بیان
کردن فضائل عمل بدان و نقائص ترک آن ست و فضائل قیام لیل بسیار ست و عمدۂ آن نزول رحمت حق بر عباد و
تقریب ایشان بفضل و کرم و اجابت دعا و عطای مسئول و مغفرت ذنوب و تحقیق وعدہ کردہ است وی جل علا حبیب خود
را بتہجد بر انگیختن وے صلی اللہ علیہ وسلم در مقام محمود و لابد تابعان او را نیز پرتوی از آن مقام و نورانیت نصیب باشد مشائخ
گفتہ اند کہ درین دنیا نمونۂ لذات بہشت و لذتے و آرامے ست کہ در وقت سحر بجہت تملق در مناجات حاصل می گردد

شعر رو بر در دل نشین کان دلبر خرگاہی ❊ وقت سحری آید یا نیم شبی باشد

الفصل الاول - عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یعقد الشیطان علی قافیۃ رأس
احدکم اذا ہو نام ثلث عقد - می بندد شیطان بر قفای سر یکے از شما وقتیکہ خواب میکند سہ گرہ چنانکہ ساحران می بندند کسے را

که سحر می کنند و گفته اند که این محمول بر حقیقت ست یا مجاز ست و تصویر و تمثیل ست زیرا که هر کسے خواهد که کسے را محکم بندد
سه بند می بندد تا نه جنبد و نگریزد مگر بعد از کشادن آن بند ها مقصود و دست گردانیدن شیطان ست خواب را بر نائم و
آراستن وے آرام و راحت را بر وے و تنگ گردانیدن مجال حرکت بر وے - یضرب علی کل عقدة - میزند بر
هر گره یعنی مے اندازد در دل نائم - علیک لیل طویل - بر تو شب دراز ست - فارقد - پس خواب کن - فان استیقظ
فذکر الله انحلت عقدة - پس اگر بیدار شود پس ذکر گوید خدا را مے کشاید یک گره - فان توضأ انحلت عقدة - پس اگر وضو
کند مے کشاید گره دیگر - فان صلی انحلت عقدة - پس اگر نماز بگزارد می کشاید گره دیگر و در بعض روایات عقده در ینجا
بلفظ جمع است یعنی می کشاید همه گره های وی - فاصبح نشیطا طیب النفس - پس صبح میکند شادمان پاک نفس - والا اصبح
خبیث النفس کسلان - و اگر نه بیدار شود و ذکر نکند و وضو و نماز نکند صبح میکند پلید نفس کاهل متفق علیه - وعن المغیرة
قال قام النبی صلی الله علیه وسلم حتی تورمت قدماه - روایت می کند مغیره بن شعبه که صحابی مشهور ست گفت ایستاد آنحضرت
در نماز شب تا آنکه آماسید هر دو قدم مبارک وی - فقیل له لم تصنع هذا وقد غفر لک ما تقدم من ذنبک وما تأخر - پس گفته
شد مر آنحضرت را برای چه میکنی اینهمه ریاضت و می کشی اینهمه تعب و عنا و حالانکه آمرزیده شده است برای تو همه گناهان تو
آنچه پیش رفته و آنچه پس آمده - قال افلا اکون عبدا شکورا - گفت اگر گناهان همه بخشیده باشد آیا پس نباشم من بنده و شکر
گوینده بر نعمتهای حق خصوصاً این نعمت عظیم که مغفرت ذنوب ست و تحقیق این معنی در موضع دیگر کرده شده است متفق علیه
وعن ابن مسعود قال ذکر عند النبی صلی الله علیه وسلم رجل - گفت ابن مسعود که ذکر کرده شد نزد آنحضرت مردے فقیل
ما زال نائما حتی اصبح - پس گفته شد مستمر ماند آن مرد خواب کننده تا آنکه صبح کرد - ما قام الی الصلوٰة - نه ایستاد برائے نماز
شب - فقال ذلک رجل بال الشیطان فی اذنه - گفت آنحضرت آن مردے ست که شاشه کرد شیطان در گوش او - او قال
فی اذنیه - شک راوی ست که فی اذنه گفت یا فی اذنیه یعنی در هر دو گوش وی یا در یک گوش وی - متفق علیه - بدانکه
علم حقیقت آن موکول است بعلم شارع و ممکن ست حمل آن بر ظاهر زیرا که نسبت کرده شده است اکل و شرب و قی و ضراط و مانند آن بشیطان
پس ممتنع نباشد نسبت بول نیز و گاهی تاویل مے کنند بتاویلات مناسبه پس بعض میگویند که این تمثیل ست که زده است آنحضرت
صلی الله علیه وسلم برای غفلت آن مرد از نماز و ناشنیدن وی آواز موذن را و تشبیه داده بحال کسیکه افتاده است بول
در گوش او پس گران شده بسبب آن شنوائی او و تباه گشته حس او و بعض گفته اند که مراد آنست که پر کرده است شیطان
گوش او را بکلام باطل و باحادیث لغو و حادث شده بسبب آن گرانی در سمع وے از استماع دعوت حق و این دو وجه
ناظر بران ست که برائے نماز صبح نیز برنخاسته و اذان آن نشنیده و ظاهر آن ست که مراد نماز شب باشد والله اعلم پس این
کنایت ست از استخفاف و اهانت زیرا که عادت ست که هر که استخفاف کند چیزے را بول کند بر وے و بعض گفته اند
که کنایت ست از ضرب نوم در وجود وے و تخصیص اذن بجهت بودن اوست حاسه انتباه والله اعلم - وعن ام سلمة

قالت استیقظ رسول اللہ۔ گفت ام سلمہؓ بیدار شد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لیلۃ فزعا۔ یکشب ترسان۔ یقول۔ در حالیکہ می
گوید بطریق تعجب از عظمت قدرت حق و کبریائی او۔ سبحان اللہ ماذا انزل اللیلۃ من الخزائن۔ پاکی خدا را چہ چیزہا
فرو فرستادہ شدہ امشب از خزائن رحمت۔ وماذا انزل من الفتن۔ وچہ چیزہا فرو فرستادہ شد از فتنہ ہا وعذابہا۔ من یوقظ
صواحب الحجرات۔ کیست کہ بیدار کند زنان را کہ صاحب حجرہ ہا اند۔ یرید ازواجہ۔ مراد میدارد آن حضرت بصواحب حجرات
ازواج مطہرہ خود را۔ لکی یصلین۔ تا نماز بگزارند۔ رب کاسیۃ فی الدنیا عاریۃ فی الآخرۃ۔ بسا زن با نفس صاحب کسوت
پوشیدہ یا پوشانندہ انواع حلی وحلل را برہنہ در آخرت کسوت پوشانیدن کسے را جامہ پس کاسیہ اینجا بمعنی لابسہ باشد
بصیغہ نسبت بقرینہ عاریت یا محمول بر معنی خود بقصد مبالغہ یعنی در دنیا دیگران را می پوشانید و در آخرت خود برہنہ است
رواہ البخاری۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ینزل ربنا تبارک وتعالی کل لیلۃ الی السماء
الدنیا۔ فرود می آید پروردگار ما یعنی رحمت خاص وفضل مخصوص او ہر شب بآسمانے کہ فرود تر و پایان تر است از آسمانہا
ونزد محققین نزول صفتے ست از صفات الٰہی مثل ید واستوا و جز آن از متشابہات کہ ایمان بدان باید آورد واز کیفیت
آن ایستاد یعنے تجلی میکند وی تعالی بایں صفت در وقت سحر۔ حین یبقی ثلث اللیل الآخر۔ ہنگامیکہ باقی میماند سوم حصہ
شب کہ آخر ست یعنی وقت سحر۔ یقول۔ می گوید وی سبحانہ۔ من یدعونی فاستجیب لہ۔ کیست کہ دعا کند مرا تا قبول کنم
دعائے او را۔ من یسالنی فاعطیہ۔ کیست کہ درخواست کند و بطلبد از من تا بدہم آنچہ می خواہد ومی طلبد بدانکہ دعا
خواندن ست چنانچہ بندہ گوید یا رب و در برابر وے اجابت و قبول ست چنانکہ گوید پروردگار تعالی لبیک عبدی و
سوال طلبیدن ست و در برابر آن اعطائے مطلوب ست چنانچہ در وصف اسم اعظم واقع شدہ است کہ چون دعا کردہ شود
بوے اجابت کردہ شود و چون سوال کردہ شود دادہ می شود وگاہے دعا وسوال بجائے یکدیگر نیز واقع می شوند۔
من یستغفرنی فاغفر لہ۔ کیست کہ آمرزش خواہد از من پس بیامرزم او را۔ متفق علیہ وفی روایۃ لمسلم۔ و در روایتی مسلم را
ایں زیادت آمدہ است۔ ثم یبسط یدیہ۔ پستر فراخ مے کند پروردگار تعالی ہر دو دست خود را۔ ویقول من یقرض غیر
عدوم ولا ظلوم۔ ومی گوید وے تعالی کیست کہ قرض دہد کسے را کہ نہ فقیر ست کہ مال ندارد تا از ان قرض ادا کند ونہ
ظلم کنندہ کہ با وجود غنا ومال ظلم کند حق کسے ندہد مانعے از ادائے قرض ہمین دو چیز ست یا فقر یا ظلم و وے تعالی
از ہر دو منزہ است۔ حتی ینفجر الفجر۔ حق تعالی ایں را بزبان لطف وکرم میگوید تا میکشاید فجر ومی در آید وقت صبح۔ وعن
جابر قال سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان فی اللیل لساعۃ لا یوافقہا رجل مسلم یسأل اللہ خیرا من امر الدنیا والآخرۃ
الا اعطاہ ایاہ۔ گفت جابر ابن عبد اللہ شنیدم آن حضرت را کہ می گفت بدرستیکہ در شب ساعتے وزمانے لطیف ست
کہ موافق نیفتد در یابد آن را مردے مسلمان در حالے کہ سوال مے کند خدا را نیکی از کار دنیا و آخرت مگر آنکہ میدہد وی
تعالے آنمرد را آن نیکی را۔ وذالک کل لیلۃ۔ واین ساعت در ہر شب است نہ شب مخصوص مثل شب جمعہ

و مانند آن مانند آنکه آن ساعت متعین ست یا مبهم بعض مے گویند که مبهم ست مثل شب قدر و ساعت جمعه و در بعض روایات آمده
است که آن ساعت میانه شب است - رواه مسلم - وعن عبد الله ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احب الصلوٰۃ
الی الله تعالی صلوٰۃ داؤد - و دوست داشته شده ترین نمازها به سوے خدا نماز داؤد پیغمبر ست علیه السلام - واحب الصیام
الی الله تعالے صیام داؤد - و دوست داشته شده ترین روزه ها به سوے خدا روزهٔ داؤد پیغمبر ست - کان ینام نصف اللیل -
بود داؤد که خواب مے کرد سه دانگ شب - ویقوم ثلثه - و برمی خاست و نماز میکرد دو دانگ شب - وینام سدسه - و باز
خواب مے کرد یک دانگ تمام شب وے علیه السلام مقسوم بود باین قسمت که اول شب تا نیم شب خواب می کرد و ثلث
شب نماز می کرد و سدس اخیر باز خواب می کرد پس دو حصهٔ شب خواب می کرد و یک حصه نماز - ویصوم یوما - و روزه
میداشت داؤد یک روز - ویفطر یوما - و روزه می کشاد روز دیگر - متفق علیه - مشکل درینجا آنست که عمل سید انبیا صلے الله علیه
وسلم دائم نه برین وجه بود پس احب الی الله چون باشد و آنحضرت ترک احب چون کند جوابش آنکه احبیت فعل مذکور از
بعض وجوه است نه بجمیع وجوه از جهت بودن او اقرب باعتدال و حفظ صحت مزاج و بجهت آنچه در نوم سدس اخیر شب از دفع
کلف و ملال و عدم ظهور اثر عبادت از صفرت لون و شکستگی آن و این در نماز ست و وجه احبیت صوم داؤدؑ در باب صیام
بیاید انشاء الله تعالی و فعل سید انبیا علیه من الصلوٰۃ افضلها و اکملها بر مقتضیات اوقات و احوال بر اطوار مختلفه بود و
متضمن حکم و مصالح لا یعد و لا یحصے که راجع به نفس کریم وی و امت مرحومه وی بود از اقویا و ضعفا فافهم و بالله التوفیق -
وعن عائشة رضی الله عنها - قالت کان - گفت عائشه رض بود - یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم ینام اول اللیل ویحیی آخره -
خواب میکرد آن حضرت اول شب و زنده میداشت آخر شب را یعنی بیداری بود در وی و از بیداری تعبیر بزندگانی شب
میکنند زیرا که حیات زمان در عبادت کردن ست در وے و زمانیکه در وے عبادتے واقع نشود گویا مرده است یا مراد زنده
گردانیدن نفس ست در شب به بیداری و عبادت چه خواب در حکم مرگ است چنانکه گفته اند النوم اخ الموت و هر دو
معنے در لفظ احیاء اللیل گفته آید و معنی اول ظاهر ترست و لفظ حدیث نیز ظاهر در آنست فافهم ماند آنکه بیان نکرد که چه مقدار از
اول شب خواب می کرد و از آخر شب بیداری بود و ظاهر در مناصفه است و گفته اند که نیم شب آنحضرت بخواب میگذشت
و نیم بنماز اگرچه خواب و بیداری تارة فتارة می بود و الله اعلم - ثم ان کانت له حاجة الی اهله قضی حاجته - پستر اگر می بود مر
آنحضرت را حاجتی بسوی زنان خود می پرداخت حاجت خود را - ثم ینام - پستر خواب میکرد بی آنکه غسل کند لیکن وضو
میکرد که آن طهارت نوم ست - فان کان عند النداء الاول جنبا - پس اگر می بود نزدیک بانگ نخستین جنب بر تقدیر اشتغال
بقضای حاجت - وثب فافاض علیه الماء - برمے جست پس میریخت بر بدن مبارک خود آب و مراد به ندای اول
اذان ست و اولیت یا بنسبت اقامت است یا به نسبت ایذان و اعلام که موذن بر در آنحضرت آمده هم میکرد - وان لم یکن
جنبا توضأ للصلوٰۃ ثم صلی رکعتین - و اگر نمی بود جنب وضو می کرد برائے نماز پستر مے گزارد دو رکعت سنت فجر - متفق علیه

الفصل الثانی - عن ابی امامۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علیکم بقیام اللیل - بر شما باد برخاستن
شب برای نماز - فانہ داب الصالحین قبلکم - پس بدرستیکہ قیام لیل عادت و کار نیکوکاران ست کہ پیش از شما بودہ اند -
وھو قربۃ لکم الی ربکم - و قیام لیل سبب نزدیکی ست مر شما را بسوی پروردگار شما - ومکفرۃ للسیئات - و سبب پوشیدن ست
مر بدیہا را المکفرۃ بفتح میم و سکون کاف و فتح فا بمعنی ستر کفارت گناہان کہ میگویند ہم باین معنی ست - ومنھاۃ - بفتح میم و
سکون نون - عن الاثم - و باز دارندہ است از گناہان و حسنات ہمہ کفارت سیئات اند و صلوۃ مطلق ناہی ست از فحشاء و منکر و
صلوۃ لیل بجہت زیادت فضلی کہ دارد اتم و اکمل ست دران - رواہ الترمذی - وعن ابی سعید الخدری قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلثۃ یضحک اللہ الیھم - سہ کس اند کہ می خندد خدا بتعالی برای ایشان کنایت ست از رضا و لطف
و اقبال بروح و رحمت و اطلاق ضحک - و اسناد آن حضرت رب العزت در احادیث آمدہ است و از جملہ متشابہات ست -
الرجل اذا قام باللیل یصلی - یکے از ان سہ کس مرد چون برخیزد برای نماز شب - والقوم اذا صفوا فی الصلوۃ - دوم قوم
چون صف ببندند در نماز و متوجہ شوند و روے آرند بجناب قرب و تعالی - والقوم اذا صفوا فی قتال العدو - سوم قوم
چون صف بندند در کشتن دشمنان دین و ہمت بندند بر نثار کردن روح بہ محبت مولے تعالے و اعلای دین وی - رواہ
فی شرح السنۃ - وعن عمرو بن عبسۃ - بفتحات - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقرب ما یکون الرب من العبد
فی جوف اللیل الآخر - نزدیک تر بودن پروردگار تعالے از بندہ در میان شب ست در جانب آخر کہ بعد از نیم شب ست و
این قرب اتم و اکمل ست از قربے کہ اشارت ست بسوی قول وے صلی اللہ علیہ وسلم - اقرب ما یکون العبد من ربہ وھو ساجد
نزدیک تر بودن بندہ از پروردگار در وقتی ست کہ بندہ ساجد ست آنجا بندہ تقرب میجوید بسجدہ و اینجا پروردگار تعالی
و تقدس نزول مے کند برحمت و قرب بسوے بندہ و صلوۃ لیل جامع قربین ست - فان استطعت ان تکون ممن یذکر اللہ فی
تلک الساعۃ فکن - فرمود آنحضرت پس اگر میتوانی کہ باشی تو ای عمرو بن عبسۃ از ان کسانیکہ یاد می کنند خدای را در ان ساعت
و شاہد اند حضور مولی و نزول قرب او را پس باش تو از ان کسان و عمرو بن عبسہ از مقربان حضرت و محبوبان درگاہ ست
در مبدا ظہور نور نبوت کہ آنحضرت در مکہ بود وے در وطن خود بود و در دل وی یکبارگی نور توحید و کراہت بت پرستی
و شرک انداختند پس شنید کہ در مکہ مردے پیدا شدہ است کہ مردم را بتوحید میخواند و از عبادت اصنام منع میکند بمکہ آمد و خبر
آن حضرت پرسید آن حضرت دران وقت بحکم الٰہی تعالی از نظرہای اعدای دین مختفی بود پرسید کہ در میان شما کسے پیدا شدہ
است کہ از راہ و روش شما بر آمدہ بدین دیگرے خواند گفتند بلے دیوانہ ایست کہ طریقہ آبا و اجداد گذاشتہ رسمے نو
در میان آوردہ است شعر دیوانہ کنی ہر دو جہانش بخشی ❊ دیوانۂ تو ہر دو جہان را چہ کند ❊ گفت او را کجا توان یافت
گفتند نیم شبی باشد کہ بر آید گرد این خانہ بگردد عمرو بن عبسہ نیم شبے بر آمد و در استار کعبہ پنہان شد ناگاہ مردی را
دید کہ پیدا شد مردے و چہ مردے کہ ہمہ مردان خاک آستان اویند کہ لا الہ الا اللہ لا الہ الا اللہ میگوید گرد خانہ گردد

عمرو بن عبسہ برآمد و سلام کرد و پرسید کہ چہ کسی تو و دین تو چیست آن حضرت گفت کہ من رسول خدا ام و دین من لا الٰہ الا اللہ است عمرو
بن عبسہ گفت من نیز این دین را دوست میدارم پس ایمان آورد و وے سوم یا چہارم ست در دین پس آن حضرت او را وداع
کرد و گفت کہ پروردگار من با من وعدہ کردہ است چون آن وعدہ را بسر برد نزد ما بیا پس عمرو بن عبسہ بمدینہ آمد و صحبت
داشت و بکمال رسید و ورود این حدیث درین وقت ست - رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا

وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رحم اللہ رجلا قام من اللیل فصلی و ایقظ امراتہ - رحمت کند
خدای تعالی بندہ را کہ برخاست بنماز شب پس گزارد نماز را و بیدار کرد زن خود را - فصلت - پس نماز بگزارد آن زن نیز
فان ابت نضح فی وجہہا الماء - پس اگر کاہلی کند و سر باز زند زن از برخاستن پاشید در روی وی آب - رحم اللہ امراۃ
قامت من اللیل فصلت و ایقظت زوجہا فصلی فان ابی نضحت فی وجہہ الماء - رحمت کند خدای تعالی زنی را کہ برخاست
بنماز شب پس گزارد نماز و بیدار کرد مرد خود را پس گزارد آن مرد نماز پس اگر اباء آورد مرد پاشید آن زن در روی وی
آب یعنی مرد و زن باید کہ مدد و معاون یکدیگر باشند بطاعت و عبادت ہمچنین ہر جا کہ یاران و رفیقان اند - رواہ ابوداؤد والنسائی

وعن ابی امامۃ قال قیل - گفتہ شد - یا رسول اللہ ای الدعا اسمع - کدام دعا مسموع تر ست بسمع اجابت و
قبول - قال جوف اللیل الآخر - فرمود آن حضرت دعای کہ در درون شب کنند جانب آخر یا بتقدیر کلام آن ست کہ پرسیدہ شد
کدام وقت مستجاب ست دعا در وے گفت وقت درون شب - و دبر الصلوات المکتوبات - و پس نمازہای فرض شامل
ست دعا را در آخر تشہد و آخر نماز متصل یا بعد از ذکر و دعای کہ ماثور ست و این حدیث در باب الذکر بعد الصلوٰۃ گذشتہ
است - رواہ الترمذی - وعن ابی مالک الاشعری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان فی الجنۃ غرفا یری
ظاہرہا من باطنہا و باطنہا من ظاہرہا - بدرستیکہ در بہشت غرفہ ہاست کہ دیدہ می شود آنچہ بیرون آنہاست از درون
آنہا و دیدہ می شود آنچہ درون آنہاست از بیرون آنہا از غایت صفا و لطافت و غرف بضم غین معجمہ و فتح را جمع غرفہ
بضم غین و سکون را منزل رفیع و خانہ بالاے خانہ - اعدہا اللہ لمن الان الکلام - مہیا و آمادہ ساختہ است آنہا را خدای
تعالی برای کسیکہ نرم گوید سخن را و درشتی نکند و با مردم بخوی نیک زندگانی کند - واطعم الطعام - و بخوراند طعام را و غمخواری
کند گرسنگان و صالحان را - وتابع الصیام - و پیاپے دارد روزہ ہا را مراد کثرت صیام ست نہ دوام آن - وصلی باللیل
والناس نیام - و نماز بگزارد بشب و حالانکہ مردم در خواب باشند کہ این وقت اقرب ست بصدق عبودیت و اخلاص
عمل اشارت ست باتصاف بصفت تواضع وجود و عبادت بلیت شرف ہر وجود ست و کرامت بسجود ، ہر کہ این ہر دو دارد
صدمش بہ زہ جود و بر رزقنا اللہ تعالی - رواہ البیہقی فی شعب الایمان وروی الترمذی عن علی رضی اللہ عنہ نحوہ وفی
روایتہ و در روایت ترمذی بجائے لمن الان الکلام لمن اطاب الکلام - آمدہ و مراد از طیب کلام لین کلام نیکی ست -

الفصل الثالث - عن عبد اللہ بن عمرو بن العاص قال قال ہے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - روایت است

از عبد اللہ بن عمرو گفت مرا آنحضرت - یا عبد اللہ لا تکن مثل فلان - مباش مانند فلان نام شخصے نابردہ باشد و شیخ در
مقدمۂ فتح الباری مے گوید کہ واقف نشدم بر نام آن فلان شخص و ہیچ یکے از طرق این حدیث - کان یقوم من اللیل فترک
قیام اللیل - بود کہ بر میخاست آن فلان نماز شب پس بگذاشت برخاستن شب را مقصود تنبیہ عبد اللہ بن عمرو است بر منع
وے از کثرت قیام لیل و افراط در آنکہ مورث ملالت و سآمت گشتہ منجر بترک آن گردد چنانچہ از قصہ وے رضی اللہ عنہ
معلوم شدہ است کہ تمام شب قیام مینمود و قطعاً خواب نمیکرد و پدرش از آن منع میکرد پس پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آورد
پس حضرت او را منع کرد چنانکہ در احادیث آمدہ است فافہم متفق علیہ - وعن عثمان بن ابی العاص قال سمعت رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول کان لداؤد علیہ السلام من اللیل ساعۃ یوقظ فیہا اہلہ - گفت شنیدم آنحضرت را کہ میگفت بود مر داؤد
پیغمبر را از شب ساعتی کہ بیدار میکرد در آن ساعت اہل و عیال خود را - یقول میگفت داؤد علیہ السلام - یا آل داؤد قوموا
فصلوا - برخیزید پس نماز کنید - فان ہذہ ساعۃ یستجیب اللہ عزوجل فیہا الدعاء - زیرا کہ بدرستیکہ این ساعتی ست کہ قبول میکند
خدای تعالی درو وی دعا را - الا لساحر او عشار - مگر مر ساحر را و عشر ستانندہ را از اموال ناس و این عشاران موذی میباشند
بناحق اموال و اشیای مردم را میربایند و در حدیث شب نیمۂ شعبان نیز واقع شدہ است کہ ہمہ را درین شب می آمرزند الا عشار
و مدمن خمر و عاق والدین و مسبل ازار را - رواہ احمد - وعن ابی ہریرۃ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول -
گفت ابوہریرہ شنیدم آنحضرت را کہ می گفت - افضل الصلوٰۃ بعد المفروضۃ صلوٰۃ فی جوف اللیل - افزون ترین نماز در ثواب نماز
ست در درون شب این باعتبار زمان ست و نماز در خانہ افضل ست باعتبار مکان سید الطائفہ جنید بغدادی رضی اللہ عنہ را
بعد از رفتن وی از دار فنا در خواب دیدند پرسیدند چہ کرد پروردگار تعالے با تو گفت (تاہت العبارات وفنیت الاشارات و
ما نفعنا الا رکعات صلیناہا فی جوف اللیل) سرگردان شد و رفت آن ہمہ عبارتہا و سخنہا کہ در حقائق و معارف می گفتیم و فانی شد
آن اشارتہا کہ میکردیم و سود نکرد مارا جز آن رکعت چند کہ میان شب می کردیم ترغیب کرد مر طالبان را باہتمام و جد بعبادت
و ریاضت و عدم اغترار و اعتبار بر طامات و ترہات صوفیہ بیت کارکن کار بگذر از گفتار ؛ کاندرین راہ کار دارد کار
رواہ احمد - وعنہ قال جاء رجل الی النبی - و ہم از ابی ہریرہ است کہ گفت آمد مردی نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فقال
ان فلانا یصلی باللیل فاذا اصبح سرق - پس گفت آن مرد کہ فلان شخص نماز میکند بشب چون صبح میکند دزدی میکند - فقال انہ
سینہاہ ما تقول - پس گفت آنحضرت بدرستیکہ زود باشد کہ باز دارد او را از دزدی آنچہ میگوئی تو از نماز کردن وی در شب
بتوفیق توبہ و سرایت نورانیت و برکت نماز در وی چنانچہ در قرآن مجید مبشر ما بدان ان الصلوٰۃ تنہی عن الفحشاء والمنکر - رواہ
احمد و البیہقی فی شعب الایمان - وعن ابی ہریرۃ و ابی سعید قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا ایقظ الرجل
اہلہ من اللیل فصلیا او صلی رکعتین جمیعا - ابوہریرہ و ابو سعید ہر دو روایت می کنند کہ گفت آن حضرت چون بیدار گرداند
مرد زن خود را پارۂ از شب پس بگزارند دو رکعت ہر دو و او صلی شک راوی ست کہ فصلیا گفت بلفظ تثنیہ یا فصلی گفت

بلفظ از او و مراد او هر دو احدیث - كتبا في الذاكرين والذاكرات - نوشته میشوند هر دو در ذکر گویندگان مردوزن مردان ذکر گویند و زنان ذکر گوینده که مداومت دارند و مبالغه مینمایند در ذکر از جهت خصوصیت فضیلت قیام در ایقاظ - رواه ابو داؤد وابن ماجة - وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اشرف امتي حملة القرآن - بزرگ قدران امت من بردارندگان قرآن اند یعنی حافظان آن و عمل کنندگان بدان و شب خوانندگان آن در نماز و غیر نماز چنانکه فرمود واصحاب الليل - و آنها یکه ملازم و مداوم اند بر بیداری شب و نماز کردن و قرآن خواندن در وی - رواه البيهقي في شعب الايمان - وعن ابن عمر ان اباه عمر بن الخطاب - رضي الله عنهما - كان يصلي من الليل ما شاء الله - روایت است از ابن عمر که پدر وی عمر بن الخطاب میگزارد نماز شب آنچه خواسته بود خدا از مقدار شب و عدد رکعات - حتى اذا كان من آخر الليل ايقظ اهله للصلوٰة - تا آنکه چون می شد آخر شب بیدار میکرد اهل خود را برای نماز شب - يقول لهم الصلوٰة میگفت عمر مر اهل خود را وقت نماز است بگزارید نماز را - ثم يتلو هذه الآية - پس میخواند عمر این آیت را که - وامر اهلك بالصلوٰة واصطبر عليها - و امر کن اهل خود را بنماز و مبالغه کن در صبر کردن بر نماز - لا نسألك رزقا - طلب نمیکنیم ما که پروردگاریم از تو رزق را برای خود تعالی شانه یا سوال نمیکنیم که در طلب رزق در وجه معیشت سعی کنی و تعب نمائی چنانکه باز دارد ترا از نماز نحن نرزقك والعاقبة للتقوىٰ - ما روزی میرسانیم ترا و عاقبت کار و خوبی آن مر متقیان راست - رواه مالك -

باب القصد في العمل

قصد و اقتصاد توسط میان طرفین افراط و تفریط و في الصراح قصد و اقتصاد میانه رفتن در هر چیزے فلان قصد و اقتصاد میکند در انفاق یعنی نه اسراف می نماید و نه تقتیر و قصد در عمل محمود است بجهت آنکه موجب دوام اوست و اسلم است از عروض ملال که مفضی بترک گردد و از خلل است در ادای حق نفس و اهل و عیال چنانکه در احادیث آمده است

الفصل الاول عن انس قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يفطر من الشهر حتى نظن ان لا يصوم منه شيئا - بود آن حضرت که گاهی افطار می کرد و روزه نمیداشت از ماه تا آنکه گمان برده می شد که وے روزه نخواهد داشت از آن ماه چیزے را از بس که افطار می کرد - ويصوم حتى نظن انه لا يفطر منه شيئا - و گاهی روزه میداشت تا آنکه گمان برده می شد که وے افطار نخواهد کرد از ماه چیزے را از بسکه روزه میداشت یعنی نبود که همیشه روزه دار باشد و افراط کند و نه آنکه دائم افطار کند تا تفریط لازم آید از هر ماه گاهے روزه میداشت و گاهی افطار می کرد و نظن بضم نون مثناة تحتانیه و فتح ظاء است چنانکه ترجمه کردیم و در اکثر روایات بفتح نون و بضم نیز روایت است یعنی گمان می بردیم ما - وكان لا تشاء ان تراه من الليل مصليا الا رأيته - و بود آن حضرت باین حال که نمی خواستی تو ای مخاطب که به بینی تو او را از شب نماز گزارنده مگر آنکه میدیدی نماز گزارنده - ولا نائما الا رأيته - و نمی خواستی تو که به بینی او را خواب کننده مگر آنکه میدیدی خواب کننده یعنی در شب هم نماز می کرد و خواب هم می کرد نه تمام شب نماز می گزارد و نه تمام شب خواب میکرد پس بود عمل آن حضرت مقتصد

نہ افراط و نہ تفریط چنانکہ در باب قیام اللیل گذشت - رواہ البخاری - وعن عائشۃ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم احب الاعمال الی اللہ ادومہا وان قل - فرمود دوست داشتہ شدہ ترین عملہا بسوی خدای تعالی ہمیشہ ترین آنہا
بود اگرچہ کم می بود چہ عمل قلیل کہ دائم باشد موثر تر و کارگر تر افتد از عمل کثیر کہ گاہ گاہ بود بر مثال قطرہ قطرہ از آب کہ دائم چکید
رخنہ کند بخلاف آب بسیار کہ گاہ گاہ بریزد - متفق علیہ - وعنہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خذوا من الاعمال
ما تطیقون - و ہم از عائشہ رضی اللہ عنہا روایت ست کہ گفت گفت آنحضرت بگیرید از عملہا چیزی را کہ طاقت دارید و آنرا
باشد برشما تا دائم باشد و دائم گردد بدوام آن ثواب آن - فان اللہ لا یمل حتی تملوا - زیرا کہ خدای تعالی ملول نمیگردد از ثواب
دادن و قطع نمیکند ثواب را تا آنکہ شما ملول گردید از عمل و قطع کنید عمل را و ملال اشتغال شے و نفور نفس از وی بعد از محبت
و میل بدان و بفارسی بستوہ آمدن و یمل بفتح تحتیہ و تملوا بفتح فوقیہ و میم در ہر دو مفتوح ست - متفق علیہ - وعن انس
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیصل احدکم نشاطہ - باید کہ نماز بگزارد یکی از شما تا مدت خوش داشتن آن و ذوق گرفتن
بدان و نشاط بفتح نون شادمانی نمودن - واذا فتر - بفتح تا - فلیقعد - و چون سست گردد و ماندہ شود پس باید کہ بنشیند و ترک
دہد نماز را امر بالقعود نہ اضطجاع ایمائی ست بآن کہ باید منتظر نشیند شاید کہ شوق و نشاط باز حادث گردد و باعث عمل پیدا آید و
تمام نا فارغ شدہ نخسپد بدآنکہ در تنشیط و ترغیب نفس بعمل و ترک آن نزد کسل و ملال احادیث بسیار واقع شدہ و گرانی عمل بر نفس و
آخر شب ترک عمل و نقصان آن گردد ولیکن طالب را باید کہ کوشش کند و نفس را بر کثرت عمل معتاد گرداند و مشقت در ریاضت
خوگیر و مانند ارباب کسل و استراحت نباشد کہ باندک عمل فی الحال ماندہ شوند و بگزارند و بسیار باشد کہ باعتبار صد رکعت نماز
و دہ جزو از قرآن در زمان قلیل آسان شود و نشاط افزا گردد بعد از آنکہ دو رکعت گزاردن و یک جزو خواندن گران مینمود و
ملالت می افزود و باللہ التوفیق - متفق علیہ - وعن عائشۃ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا نعس احدکم
وہو یصلی فلیرقد - چون خواب کند و پینکی زند یکی از شما در حالیکہ نماز میکند پس باید کہ بخواب رود یعنی سبک کند نماز را و تمام گرداند
حتی یذہب عنہ النوم - تا آنکہ برود از وے خواب و نعاس بضم نون گرانی خواب و اول آن و آن را وسن بتحریک - و سنہ بکسر
نیز گویند قولہ تعالی لا تاخذہ سنۃ ولا نوم و آن بادی لطیفی ست کہ از جانب دماغ می آید و چشم را می پوشاند و بدل نمیرسد و چون
بدل رسد آن را نوم گویند و رقود و رقاد بضم بمعنی نوم است و اگر برخیزد و کاری کند کہ دفع خواب کند نیز میشود مگر آنکہ نوم
غالب باشد و دفع آن بمبالغ زیان کند و موجب ثقل بدن گردد و این باختلاف اوقات و احوال معلوم میگردد - فان احدکم اذا صلی
وہو ناعس - پس بدرستیکہ یکے از شما چون بگزارد نماز و حالانکہ وے نعاس کنندہ است - لا یدری لعلہ یستغفر فیسب نفسہ - نمی
یابد کہ چہ میکند و چہ میگوید از افعال و اقوال نماز شاید کہ وے استغفار و دعا کند پس غلط کند و تغلیط و دشنام کند نفس خود را و بجائے
(اللہم اغفرلی یا اللہم ارحمنی اللہم عذبنی و العنی) مثلاً بر زبان آورد - متفق علیہ - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ان الدین یسر - بدرستیکہ دین مسلمانی مبنی بر آسانی ست پس سخت نگیرید آن را بر نفوس خود بر طریقہ رہبانیت

ولن یشاد - بضم یا و تشدید دال - الدین احد الا غلبه - و سخت نگیرد دین را هیچ یکی و قصد غلبه نکند بر وی مگر آنکه چیره گردد دین
بر وی و عاجز آید وی از عمل بدان و ایفاء حق آن چنانکه در حق راهبان فرمود فما رعوها حق رعایتها - فسددوا پس
چون دانستید که با دین مغالبت نمی توانید کرد و تمام حق آن نمی توانید بجای آورد و آن موجب فترت عمل است لازم گیرید
طریقه مستقیمه را در اعتقاد و در عمل و اعتدال را یعنی افراط و تفریط - وقاربوا تاکید سددوا است و مقاربت بمعنی سداد و اقتصاد
آید فی الصراح سداد بالفتح درستی و راستی کردار و گفتار و به تشدید به توفیق سداد رسانیدن و بعض گویند معنی آن است که اگر سداد
نتوانید کرد قریب بسداد کنید و گویند قاربوا بمعنی طلب کنید قربت خدا را و قربوا بتشدید نیز روایت است یعنی نزدیک
گردانید دیگران را بدرگاه حق - وابشروا - و شاد شوید و مژدگانی دهید نفسهای خود را بالخیر و خوبی - واستعینوا بالغدوة
والروحة - و یاری جوئید در سیر و سلوک طریق حق بسیر در اول روز و در آخر روز - وشیء من الدلجة - و سیر در پاره از تاریکی
اگرچه اندک باشد و غدوه روایت کرده شده است بضم و فتح و بضم بمعنی بامداد یا میان نماز بامداد تا برآمدن آفتاب و غدات
نیز گویند بفتح بمعنی سیر در اول نهار و این روایت اظهر است در معنی و روحه بفتح سیر بعد از زوال و دلجه بفتح دال و ضم آن اسم
است یا از ادلاج بتشدید دال بمعنی سیر در آخر شب یا از ادلاج بسکون دال بمعنی سیر در اول شب و حمل بر معنی اول مناسب
است تا اشارت بقیام لیل و نماز تهجد گردد و این سه وقت خوشترین اوقات مسافر است و مراد آن است که بسیار مبالغه
و افراط نکنید در عمل چنانچه جمیع اوقات را استیعاب نمایید بلکه غنیمت شمارید اوقات نشاط و خوشی را که اول روز و آخر اوست
و بعضی از شب و در میان اینها رفق و نرمی کنید بنفس تا منقطع نگردد و سیر و مانده نشوید و براحت و خوشی بمقصد رسید و مسافر
چون شب و روز متصل راه رود مانده شود و از وصول بمقصد عاجز آید و منقطع گردد و عنایت دیگر از حکیم مطلق بنگر که عبادات
و طاعات را متنوع ساخت تا موجب ملال نگردد و هر ساعت بنده خود را بعملی کار فرماید و در هر عملی نورانیتی خاص و بهره دیگر
مخصوص کند که غذای روح سالک گردد تعالی شانه و عمت نعمته - رواه البخاری - **وعن عمر** رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من نام عن حزبه او عن شیء منه - کسیکه خواب کند و غافل گردد از ورد شب خود و حزب بکسر حا
و سکون زای در اصل نوبت ورود آب چنانکه ورد نیز باین معنی آید نامیده شد بآن آنچه بر نفس خود گرفته است بنده از نماز
یا قراءت یا ذکر که هر وقت بران می آید چنانچه برای خوردن آب بر حوض یا نهری میرسد و حزب بمعنی طائفه و جماعه از آدمیان
نیز آید و مناسبت این معنی نیز ظاهر است غرض که شخصی مثلاً وردی داشت که بشب بجای می آورد و فوت شد - فقرأه فیما بین
صلوة الفجر و صلوة الظهر - پس بخواند آن ورد را یعنی بجا آورد در وقتیکه میان نماز بامداد و نماز پیشین است یعنی پیش از زوال
و تخصیص بقراءة بجهت آن است که ورد اکثر از قبیل قراءت است از قرآن یا دعا یا ذکر - کتب له کانما قرأه من اللیل - نوشته
میشود برای وی آن حزب شب که در روز خوانده گویا که خوانده است آن را در شب و حکم ورد یکه در روز فوت شود در شب خواندن
نیز همین است و ورد روز و شب خلیفه یکدیگر اند و تخصیص حزب شب بذکر بحکم غالب است و اشارت است بقیام لیل و نماز شب

کہ از ین جہت این حدیث را درین باب آوردہ - رواہ مسلم - وعن عمران بن حصین قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
صل قائما - بگزار نماز ایستادہ - فان لم تستطع فقاعدا - پس اگر نمی توانی گزارد ایستادہ بگزار نشستہ - فان لم تستطع فعلی جنب -
پس اگر نمی توانی گزارد نشستہ پس بگزار بر پہلو این را اگر بر نماز فرض حمل کنند ظاہر ست و اگر مراد نماز نافلہ دارند بیان افضل
و اکمل ست چنانکہ در حدیث آیندہ بیاید و قول او علی جنب دلالت دارد بر قول مختار از فقہا و قول دیگر استلقاست
متوجہ قبلہ - رواہ البخاری - وعنہ انہ سأل النبی صلی اللہ علیہ وسلم عن صلوٰۃ الرجل قاعدا - وہم از عمران بن حصین
است کہ وے پرسید آن حضرت را از نماز گزاردن نشستہ - قال ان صلی قائما فہو افضل - گفت اگر بگزارد ایستادہ
پس آن افزون تر است از روے ثواب - ومن صلی قاعدا فلہ نصف اجر القائم - وکسیکہ بگزارد نماز نشستہ پس مر او راست
نصف اجر ایستادہ نماز گزارندہ - ومن صلی نائما فلہ نصف اجر القاعد - وکسیکہ بگزارد نماز بر پہلو افتادہ پس مر او راست
نصف اجر قاعد این حدیث محمول بر نماز نفل ست زیرا کہ صلوٰۃ فرض نشستہ اگر بے عذر باشد درست نیست پس حکم
کردہ نشود بزیادت اجر ادای ایستادہ کہ آن افضل ست و اگر بعذر باشد قیام ساقط است پس افضل باشد قعود و نبود قاعد را نصف
اجر قائم نباشد و این حدیث دلالت دارد بر جواز صلوٰۃ نفل نائما با قدرت بر قیام یا قعود و قومے از علما بآن رفتہ اند
و امام حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ ہم بالشیان ست کذا نقل الطیبی - رواہ البخاری -

الفصل الثانی - عن ابی امامۃ قال سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول من اوی الی فراشہ طاہرا - کسیکہ
پناہ آورد و شب بالش کند بسوے جامۂ خواب خود در حالتے کہ پاک ست و باوضو است و آورده بعد ازین مدہر رود
آمدہ است ربسے مشہور ست و فراش بالکسر و فرش بساط افگندہ - وذکر اللہ - و یاد کند خدا را - حتی یدرکہ النعاس -
تا آنکہ دریابد او را خواب - لم یتقلب ساعۃ من اللیل - برنگردد از پہلو بہ پہلو در ہیچ ساعتی از شب - یسأل اللہ فیہا خیرا
من خیر الدنیا والآخرۃ - در حالیکہ می خواہد از خدا دران ساعت نیکی از نیکی دنیا و آخرت - الا اعطاہ ایاہ مگر آنکہ بدہد خدا تعالی
آنکس را آن نیکی - ذکرہ النووی فی کتاب الاذکار بروایۃ ابن السنی - وعن عبد اللہ ابن مسعود قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم عجب ربنا من رجلین - عجب میدارد پروردگار ما از دو مرد یعنی عظیم و کبیر اند آن دو مرد نزد وی و بعض گفتہ
اند معنی رضا ست اند - رجل ثار عن وطائہ ولحافہ - یکے از ان دو مرد مردے کہ بجست و شتاب برخاست از فراش نرم خود
کہ بروی خفتہ است و از لحاف خود کہ خود را بدان پوشیدہ است و وطا بکسر واو و فتح آن و لحاف بکسر لام است - من بین حبہ
واہلہ - برجست از میان محبوب خود و اہل خود - الی صلوتہ - بسوی نماز خود حب بکسر حا بمعنی محبوب - فیقول اللہ لملائکتہ -
پس میگوید خدا تعالی مر فرشتگان خود را - انظروا الی عبدی ثار عن فراشہ و وطائہ من بین حبہ واہلہ الی صلوتہ - نگاہ کنید
بسوے بندہ من کہ برجست از فراش خود و وطاے خود از میان محبوب خود و اہل خود بسوے نماز خود - رغبۃ فیما
عندی و شفقا مما عندی - از جہت میل و خواہش نمودن در چیزے کہ نزد من است از ثواب و از جہت خوف و ہراس

از چیزیکہ نزد من ست از عقاب و شفقۃ بفتحتین خوف۔ و رجل غزا فی سبیل اللہ۔ دوم از ان دو مرد مردے ست کہ جنگ کرد با کافران در راہ خدا۔ فانہزم مع اصحابہ۔ پس شکست خورد با یاران خود کہ در جنگ با وے بودند۔ فعلم ما علیہ فی الانہزام و ما لہ فی الرجوع۔ پس دانست آن مرد آنچہ و مضرّی کہ بر وست در شکست خوردن و گریختن و فضلی و نفعے کہ مر او راست در باز گشتن بجنگ۔ فرجع حتی ہریق دمہ۔ پس برگشت و جنگ کرد تا آنکہ ریختہ شد خون وی۔ فیقول اللہ للملائکۃ انظروا الی عبدی رجع رغبۃ فیما عندی و شفقا مما عندی حتی ہریق دمہ۔ پس میگوید خدا بفرشتگان خود نظر کنید بسوی بندۂ من کہ برگشت بجہت رغبت در ثوابی کہ نزد من ست و از جہت ترسیدن از عقابی کہ نزد من ست تا آنکہ ریختہ شد خون وی۔ رواہ فی شرح السنۃ

الفصل الثالث

عن عبد اللہ بن عمرو قال حدثت ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ روایت ست از عبد اللہ ابن عمرو بن العاص گفت حدیث کردہ شدم من کہ آن حضرت گفت۔ صلوٰۃ الرجل قاعدا نصف الصلوٰۃ۔ نماز مرد نشستہ ثواب وے نصف ثواب صلوٰۃ است یعنی کہ ایستادہ گزارد۔ قال فاتیتہ فوجدتہ یصلی جالسا۔ پس آمدم آنحضرت را پس یافتم او را کہ می گزارد نشستہ۔ فوضعت یدی علی راسہ۔ پس نہادم دست خود را بر سر مبارک آنحضرت گفتہ اند کہ این بر عادت عرب ست در جائے کہ اعتقاد دارند یا استغراب و تعجب نمایند و نظیر آن ست کہ بعض اعراب لحیہ شریف او را می بوسیدند شیخ در شرح خود میگوید با وجود آن خلاف ادب و تجاسرت و بعض گفتہ اند شاید کہ این فعل از عبد اللہ بن عمرو بیک بے قصد واقع شد از جہت تعجب و استغراب و گفتہ کہ ظاہر آنست کہ این را بعد از فراغ آنحضرت از نماز کردہ باشد نہ در عین نماز و اللہ اعلم۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ ما لک۔ چہ شدہ است ترا و چہ میکنی تو۔ یا عبد اللہ ابن عمرو۔ و گویا کہ آنحضرت را نیز غریب نمود این فعل و تعجب کرد۔ قال حدثت۔ گفت عبد اللہ خبر دادہ شدہ ام من۔ یا رسول اللہ انک قلت صلوٰۃ الرجل قاعدا علی نصف الصلوٰۃ۔ کہ تو گفتۂ نماز مرد نشستہ واقع است بر نصف صلوٰۃ مرد۔ وانت تصلی قاعدا۔ و حالانکہ تو میگزاری نشستہ ترک افضل و اکمل از تو کہ افضل و اکمل فاضلان و کاملانی چون واقع شود محل تعجب ست۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ اجل۔ آری ہمچنین ست نماز قاعد نصف نماز قائم ست۔ ولکنی لست کاحد منکم۔ و لیکن من نیستم مانند یکے از شما یعنی اینکہ گفتم حکم غیر من است از امت و من خارج ام از این حکم قبول میکند پروردگار من نماز نشستہ مثل نماز من ایستادہ از جہت فضل و لطف و کرم کہ بمن دارد و این مخصوص من ست از جہت غایت توجہ و حضور معرفت و قرب کہ من دارم مرا بر دیگران قیاس نکنید و دیگران را بر من۔ رواہ مسلم۔ وعن سالم بن ابی الجعد۔ بفتح جیم و سکون عین مہملہ از مشاہیر تابعین و ثقات ایشان ست در عہد عمر بن عبد العزیز وفات یافت۔ قال قال رجل من خزاعۃ لیتنی صلیت فاسترحت۔ گفت سالم کہ مردے از اصحاب کہ از قبیلۂ خزاعہ بود گفت کاشکے نماز میکردم پس راحت می یافتم۔ فکانہم عابوا ذلک علیہ۔ پس گویا کہ مردم دیگر از صحابہ و غیر ہم کہ حاضر بودند عیب کردند این سخن را بر ان مرد کہ گران آمد بر فہم ایشان۔ فقال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ پس گفت آن مرد چرا عیب میگیرید بر من باین سخن زیرا کہ من شنیدہ ام آن حضرت را کہ میگفت۔ اقم الصلوٰۃ یا بلال ارحنا بہا۔ ای بلال راحت دہ ما را بنماز و تکبیر بر آر تا نماز بگزاریم و

راحت یابیم۔ رواه ابوداود۔ بدانکہ در معنی قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ارحنا یا بلال دو وجہ ذکر کردہ اند یکی آنکہ اذان بگو ای بلال تا نماز کنیم و باداء آن از شغل قلب بدان استراحت یابیم دوم آنکہ اشتغال آنحضرت بنماز موجب راحت بود و باداء آن و مناجات حق از تعب اعمال دنیویہ و مباشرت خلق خلاصی می یافت ولہذا فرمود جعلت قرة عینی فی الصلوٰة و میان این دو معنی فرق ست با آنکہ راحت در اول یا برای ذمہ وجود طاعت و امتثال امر و خلاص از تعب شغل و تعلق قلب بدوست و در ثانی بوجود صلوٰة و ذوق مناجات و شهود که حاصل میشد دران و شک نیست که حمل بر معنی ثانی انسب و الیق است بمقام آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و قول رجل خزاعی ناظر در معنی اول ست ولہذا عیب گرفتند بروی و ممکن است کہ مراد وے ہمان معنی ثانی باشد یعنی کہ نماز بکنیم و استراحت یابیم بوی از اشتغال باسوے اللہ فافہم و باللہ التوفیق —

باب الوتر

اختلاف در وتر میان علما از دو وجہ است اول آنکہ سنت ست یا واجب اکثر ائمہ و ابو یوسف و محمد از اصحاب ما بر آنند کہ سنت ست و نزد امام ابو حنیفہؓ واجب ست نہ بمعنی فرض و بروایتی از وی فرض و بروایتی سنت نیز آمده و صحیح قول اول است و گفتہ اند کہ با وجود سنیت وے قضا واجب ست و اختلاف ثانی آنکہ وتر یک رکعت ست یا سہ رکعت و پنج و ہفت رکعت نیز آمده است نزد اکثر ائمہ یک رکعت است و نزد ما سہ رکعت و احادیث در ہر دو جانب وارد و آنہا کہ یک رکعت گویند دو رکعت پیش از وے بگزارند و سلام دہند و اگر نگزارند مکروه است از امام احمد پرسیدند کہ در وتر چہ گوئی گفت اکثر احادیث در یک رکعت است و من ہم باین جانب ام و در وقت دیگر پرسیدند گفت سلام دہد در دو رکعت و اگر نہ دہد زیان ندارد و بعضے از شافعیہ مبالغہ کرده اند در تزییف قول بسہ رکعت و حق آن ست کہ احادیث کثیره و آثار صحیحہ در وے آمده است و کلام در باب وتر بسیار است و دلائل وجوب آن و بودن او یک رکعت یا سہ رکعت در شرح کتاب و شرح سفر السعادت بتفصیل مذکور است

الفصل الاول عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوٰة اللیل مثنی مثنی۔ نماز شب دو گان دو گان ست۔ فاذا خشی احدکم الصبح۔ پس چون بترسد یکے از شما طلوع صبح را۔ صلی رکعة واحدة توتر لہ ما قد صلے۔ بگزارد یک رکعت را کہ وتر گرداند این یک رکعت برائے وی چیزے را کہ بتحقیق گزارده است از نماز شب وتر بمعنے طاق ست مقابل جفت از عدد و چون دو دو گزارده است ہمہ جفت واقع می شود یک رکعت کہ باوی ضم کند وتر میگردد و در حدیث آمده است کہ ان اللہ وتر یحب الوتر سبب مشروعیت وتر این ست و گاہے تمام نماز شب را نیز وتر میگویند و ظاہر مفہوم این حدیث ہمین ست و قول او فاذا خشی احدکم الصبح گویا اشارت است بتطویل نماز شب تا نزدیک دمیدن صبح و الا اداے وتر موقوف بخوف طلوع صبح نیست فافہم۔ متفق علیہ۔ **وعنہ** قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم الوتر رکعة من آخر اللیل۔ وتر یک رکعت است از آخر شب بہمان طریق کہ دو رکعت پیش از وی بگزارد و سلام دہد

ولیکن باز وے یک رکعت بگزارد و این حدیث دلیل بودن وتر ست یک رکعت و احادیث دیگر که دلالت بر سه رکعت دارد
نیز بیاید و قول وے من آخر اللیل اشارت ست بآن که وتر باید که آخر نماز شب باشد و کلام درین نیز بیاید۔ رواه مسلم
وعن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی من اللیل ثلث عشرة رکعة۔ بود آن حضرت که مے گزارد
از شب سیزده رکعت۔ یوتر من ذلک بخمس۔ وتر می کرد از میان سیزده رکعت پنج رکعت متصل۔ لایجلس فی شیء الا فی آخرها
نمی نشست در هیچ رکعتے برائے تشهد از ان پنج رکعت مگر در آخر آن بتحقیق معلوم شده است که نماز آن حضرت در شب بوجوه
متعدده بوده است یکے از ان وجوه این ست که هشت رکعت می گزارد دوگان دوگان بچهار سلام و پنج رکعت می گزارد
متصل بنیت وتر بیک تشهد و بیک سلام و این حدیث صحیح صریح ست در وصل پنج رکعت بیک جلوس و این مختلف فیه
است میان فقها و آنها که قائل نیستند بدان تاویل عدم جلوس بعدم سلام می کنند و می گویند مراد بجلوس اینجا سلام ست یعنی
سلام نمی داد مگر در آخر و در بعض روایات آمده است لم یسلم الا فی آخرهن و وصل اکثر از چهار رکعت بیک سلام جائز ست
باتفاق و نزد ما جائز ست تا هشت رکعت متفق علیه۔ وعن سعد بن هشام۔ انصاری تابعی جلیل القدر حسن
بصری از وے روایت دارد و حدیث وی نزد اهل بصره است و بود مشهور میان ایشان بیرون آمد بهند و غزا کرد و
شهید شد بمکران و وے ابن عم انس بن مالک ست۔ قال انطلقت الی عائشة فقلت۔ گفت رفتم بسوی عائشه
پس گفتم۔ یا ام المؤمنین انبئینی عن خلق رسول الله۔ ای مادر مومنان بیاگاهان مرا از خوے و سیرت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم قالت الست تقرأ القرآن۔ گفت عائشه آیا نیستی تو که می خوانی قرآن را۔ قلت بلی گفتم آرے
میخوانم قرآن را۔ قالت فان خلق نبی الله۔ گفت عائشه پس بدرستیکه خلق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان القرآن۔ بود
قرآن یعنی آنچه در قرآن از اخلاق عظیمه و صفات حمیده مبین و مذکور ست آن حضرت بدان متخلق و متصف بود و بعض
گویند مراد آن ست که خلق او مذکور ست در قرآن در قول وے سبحانه و انک لعلی خلق عظیم۔ قلت۔ گفتم یا ام المؤمنین
انبئینی عن وتر رسول الله۔ بیاگاهان مرا از وتر یعنی نماز شب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم۔ و کیفیت آن و عدد آن۔
فقالت۔ پس گفت عائشه۔ کنا نعد له سواکه و طهوره۔ بودیم ما که اهل خانه آن حضرت ایم مهیا و تیار مے داشتیم برای
وی مسواک او را و آب وضوی او را و طهور بفتح طا آب ست۔ فیبعثه الله ما شاء ان یبعثه من اللیل۔ پس می برانگیخت
و بیدار میگردانید آن حضرت را خدا تعالی آن قدر که میخواست که بیدار کند او را از شب۔ فیتسوک و یتوضأ و
یصلی تسع رکعات۔ پس مسواک میکرد و وضو میساخت و میگزارد نه رکعت را۔ لایجلس فیها الا فی الثامنة۔ نمی نشست
درین نه رکعت مگر در رکعت هشتم۔ فیذکر الله و یحمده و یدعوه۔ پس ذکر میکرد خدا را و حمد می گفت او را و دعا می کرد
او را یعنی تشهد میخواند و در تشهد ذکر و حمد و دعا است۔ ثم ینهض و لا یسلم۔ پس بر میخاست و سلام نمیداد۔ فیصلی التاسعة
پس میگزارد رکعت نهم را۔ ثم یقعد۔ پس می نشست برای تشهد۔ فیذکر الله و یحمده و یدعوه۔ این طریق دیگر ست از طریق

تهجد آن حضرت و درین طریق متعین است که لا یجلس محمول بر ظاهر است و از جلوس سلام مراد نیست و الا لحکم استثنا لازم آید که در
ثامنه سلام می داد و به تحقیق تصریح کرده که در وے می نشست و سلام نمیداد - ثم یسلم تسلیما یسمعنا - پس تر سلام میداد سلام
دادنی که میشنوانید ما را - ثم یصلی رکعتین بعد ما یسلم و هو قاعد - پس تر مے گزارد دو رکعت بعد از سلام دادن و حالانکه وی نشسته
است فتلک احدی عشرة رکعة یا بنی - پس آن یازده رکعت است ای پسرک من - فلما اسن - پس هر گاه که بزرگ سال
شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اخذ اللحم - و گرفت گوشت را و تن دار شد و ضعیف شد و در آخر عمر و شیخ ابن حجر گفته که پیش
از رحلت بیک سال - اوتر بسبع - وتر کرد بهفت رکعت - و صنع فی الرکعتین مثل صنیعه فی الاولی - و کرد در دو رکعت مانند
فعل او در صورت نخستین - فتلک تسع یا بنی - پس آن مجموع نه رکعت بود ای پسرک من چنانکه در صورت اولی یازده بود - و کان
نبی الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی صلوة احب ان یداوم علیها - و بود آنحضرت چون میگزارد نمازی را دوست میداشت که همیشگی
کند بران و اکثر می گزارد آنرا از جهت محبتی که بفعل صلوة داشت و این منافات ندارد بآنکه گفته اند که فعل نوافل ازان
حضرت تارة فتارة بود و لازم نمی گرفت تا بر امت واجب نگردد - و کان اذا غلبه نوم او وجع عن قیام اللیل صلی من
النهار ثنتی عشرة رکعة - و بود آن حضرت چون غلبه مے کرد او را خواب یا دردے و بیماری و مانع می آمد از برخاستن
بنماز شب میگزارد در پاره از روز دوازده رکعت و در روز بآن تفصیل نبود که گاهے سیزده میگزارد و گاهی یازده یا نه
یا هفت - ولا اعلم نبی الله صلی الله علیه وسلم قرأ القرآن کله فی لیلة - و نمی دانم پیغمبر خدا را که خوانده باشد قرآن را تمام در
یک شب - ولا صلی لیلة الی الصبح - و نمیدانم که نماز گزارده باشد شب تمام تا وقت صبح - ولا صام شهرا کاملا غیر رمضان -
و نمیدانم که روزه داشته باشد ماه تمام جز رمضان عائشه صدیقه اسناد بعلم خود کرده احتیاطا و گفت نمیدانم و شاید که در غیر
نوبت او یا در بعض احیان مانند سفر و غیره میکرده باشد و الله اعلم - رواه مسلم تنبیه بدانکه گزاردن دو رکعت بعد از وتر
در احادیث بسیار آمده است و لیکن ما این با حدیث اجعلوا آخر صلوتکم باللیل وترا بظاهر معارض می افتد و تحقیق مشکل شده
است این بر بسیاری از علما پس امام مالک منکر شده حدیث رکعتین بعد الوتر را و گفته صحیح نشده است این حدیث و امام
احمد گفته من نمی گزارم این دو رکعت را و منع نیز نمی کنم کسے را ازان و جماهیر علما قائل اند بدان از جهت ورود آن در
احادیث صحیحه و میگویند که آنحضرت بهمین جهت گزارد تا بدانند که تنفل بعد از وتر جائز است پس حدیث اجعلوا آخر صلوتکم
وترا محمول بر استحباب بود نه بر وجوب باز اختلاف است که آیا گزاردن دو رکعت بعد از وتر اول لیل بود یا آخر پس حدیث
ابو امامه مطلق واقع شده و بهمین مقدار گفته که آن حضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از وتر میگزارد و نگفته که اول شب یا
آخر شب و حدیث ثوبان دلالت میکند که آن بر تقدیر گزاردن وتر است در اول لیل و این هر دو حدیث در آخر باب بیاید
و حدیث بخاری و مسلم و موطا دلالت دارند که بر تقدیر قیام لیل بود و هو الصحیح و بعض علما گفته اند که این دو رکعت ملحق بوتر اند
و جاری مجری سنت راتبه وتر اند خصوصا بر قول کسیکه قائل است بوجوب آن و چنانکه وتر نهار که نماز مغرب است

مشفوع است بدو رکعت وتر شب نیز بدان مشفوع شد بعد از آن بدانکہ بنیت تشفیع وتر بر تقدیر ایتار اول لیل چنانکہ بعض مردم میکنند بگذارند این دو رکعت نشستہ در حکم یک رکعت چیزے نیست و ناقض و مبطل وتر نیست بے ضرورت با وجود ثبوت جواز صلوٰۃ بعد الوتر و برین تقدیر اگر وتر در اول شب بگزارند بعد از آن بقیام لیل توفیق یابند و نماز تہجد بگزارند حاجت باعادت وتر نبود و قول مختار ہمین است صرح بہ الشیخ ابن الہمام و تحقیق وارد شدہ است لا وتران فی لیلۃ واحدۃ فتدبر۔ **وعن ابن عمر** رضی عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال اجعلوا آخر صلوٰتکم باللیل وترا۔ بگردانید آخر نماز خود را بشب وتر شرح این در ضمن بیان حدیث سابق حاصل شد۔ رواہ مسلم۔ و گفتہ اند کہ بخاری نیز در باب وتر این روایت کردہ است۔ **وعنہ ان النبی** صلی اللہ علیہ وسلم قال بادروا الصبح بالوتر۔ شتابی کنید و دریابید صبح را بسبق بوتر یعنی بگزارید وتر را پیش از طلوع صبح و در حدیث ترمذی آمدہ است وتر کنید پیش از انکہ صبح کنید و در حدیث دیگر آمدہ است کہ چون طلوع کرد فجر رفت نماز شب پس بگزارید وتر پیش از فجر و در روایتے آمدہ است کہ نیست وتر بعد صلوٰۃ صبح و مراد ادای آن خواہد بود و بالا قضا جائز است در وقت صبح چنانکہ در فصل ثانی از حدیث زید بن اسلم بیاید و خود قضا جائز است در ہر وقت کہ باشد با رعایت ترتیب رواہ مسلم۔ **وعن جابر** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من خاف ان لا یقوم من آخر اللیل فلیوتر اولہ۔ کسیکہ میترسد کہ نمی تواند برخاست از آخر شب پس باید کہ بگزارد وتر اول شب و بخسپید۔ ومن طمع ان یقوم آخرہ فلیوتر آخر اللیل۔ و کسیکہ امید دارد کہ میتواند برخاست آخر شب اعتماد دارد بر بیدار شدن پس باید کہ وتر کند آخر شب۔ فان صلوٰۃ آخر اللیل مشہودۃ۔ زیراکہ بدرستیکہ نماز آخر شب گواہی دادہ شدہ است بفضل و کرامت وی و حاضر میشوند در وی ملائکہ رحمت و در روایتی مشہودۃ محضورۃ۔ وذلک افضل۔ و وتر در آخر شب فاضل تر است از وتر اول شب ازین حیثیت کہ مذکور شد کہ مشہود است و تواند کہ چیزی عارض گردد کہ در حق خصوص شخصی وتر اول شب اولی و احوط و الیق بحال باشد و در حدیث ابی داؤد از ابی قتادہ آمدہ است کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم گفت مر ابوبکر صدیق را تو چہ وقت وتر میکنی گفت اول شب و گفت مر عمر را تو کی میکنی گفت آخر شب پس گفت مر ابوبکر را اخذ کرد این بحذر و گفت مر عمر را گرفت این بقوت و میفرمود آنحضرت مر ابوہریرہ را کہ وتر اول شب بگزارد و بخسپید زیراکہ اول شب بیدار می بود و احادیث کہ از حضرت می شنید یاد میگرفت۔ رواہ مسلم۔ **وعن عائشۃ** رضی قالت من کل اللیل اوتر رسول اللہ۔ گفت عائشہ از ہمہ شب وتر کردہ است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من اولہ و اوسطہ و آخرہ۔ اول شب و میانہ شب و آخر شب۔ وانتہی وترہ الی السحر۔ و منتہی گشت و ثابت و مقرر شد وتر وے در آخر عمر تا وقت سحر و آخر شب۔ متفق علیہ۔ **وعن ابی ہریرۃ** قال اوصانی خلیلی۔ گفت ابوہریرہ اندرز کرد مرا دوست جانی من کہ محبت وی در درون دل من جای گرفتہ است صلی اللہ علیہ وسلم بثلث۔ بسہ خصلت۔ صیام ثلثۃ ایام من کل شہر۔ یکے روزہ داشتن سہ روز از ہر ماہ ہر سہ روز کہ باشد و در اکثر روایات از میانہ شہر واقع شدہ کہ آنرا ایام بیض خوانند چنانکہ در کتاب الصوم بیاید۔ ورکعتی الضحی۔ و دوم دو رکعت بعد از بر آمدن آفتاب و بلند شدن وے و در باب صلوٰۃ الضحی بیاید کہ

این اقل صلوٰۃ الضحٰی ست واکثر آن تا دوازده رکعت گویا که این مخصوص بابی ہریرہ بود - و ان اوتر قبل ان انام - سوم آن که بگزارم وتر پیش از انکه خواب کنم و گفته اند که سبب آنست که وی رضی الله عنه مشغول می بود اول شب بحفظ احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم و استحضار محفوظات خود که بیشتر از صحابه بوی گرد داشت در جز و کثیر از شب بروی میگذشت که قیام آخر شب بآن متعسر بود و همین است سبب در اقتصار بر دو رکعت ضحی نیز زیاده و از اینجا معلوم می شود که اشتغال بعلم دینی افضل است از عبادت حکایت یاد دارم از بعض اساتذه خود که می فرمود در بعض از روایات فقهیه آمده است که مستحب است مر طالب علم را دو رکعت بعد از وتر که میگزارد اول شب و ظاهر نشد در ان وقت وجه تخصیص این حکم بطالب علم و اکنون که برین حدیث اطلاع افتاد ظاهر شد وجه آن زیرا که طالب علم در اول شب مشغول است بتکرار علم و حفظ آن چنانچه

حال ابو ہریرہ بود و این دو رکعت قایم مقام نماز شب میگردد چنانچه در آخر فصل ثالث بیاید متفق علیه

الفصل الثانی - عن غضیف - بضم غین و فتح ضاد معجمتین و فا - بن الحارث - زمان آن حضرت را صلی الله علیه وسلم دریافته و در صحبت وے اختلاف ست و وی گفته که بودم در عہد آن حضرت و بیعت کردم با وی و مصافحه کرد آن حضرت مرا و روایت کرد از عمر و ابی ذر و عائشه - قال قلت لعائشة ارایت رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یغتسل من الجنابة فی اول اللیل ام فی آخره - آیا دیدی تو آن حضرت را بود که غسل میکرد از جنابت در اول شب یعنی بعد از جماع متصل یا در آخر شب که جماع میکرد و میخسپید و چون برای نماز تہجد برمیخاست غسل میکرد - قالت - گفت عائشه - ربما اغتسل فی اول اللیل وربما اغتسل فی آخره - گفت عائشه بسا بودی که غسل میکرد آنحضرت در اول شب و بسا که غسل میکرد در آخر شب - قلت - غضیف میگوید گفتم من - الله اکبر - خدا بزرگ ست از انکه گران سازد بار بندگی را بر بندگان خود - الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة - سپاس و ستایش مر خدائے را که گردانید در کار دین کشادگی و فراخی را - قلت کان یوتر اول اللیل ام فی آخره - گفتم وتر میکرد آنحضرت اول شب یا آخر آن - قالت ربما اوتر فی اول اللیل وربما اوتر فی آخره - گفت عائشه بسا بود که وتر میکرد در اول شب و بسا که وتر میکرد در آخر شب - قلت الله اکبر الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة قلت کان یجهر بالقراءة ام یخفت - گفتم بود آنحضرت که بلند میخواند یا پست میخواند قرآن را در نماز شب یا مطلق - قالت ربما جهر به وربما خفت گفت عائشه بسا که بلند میخواند و بسا که پست میخواند و خفت آرامیدن آواز و نہان گفتن راز - قلت الله اکبر الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة - تنبیه کرد برانکه سعت امر در تکالیف نعمتے عظیم و رحمتی واسع است که واجب ست بر بندگان شکر آن گفتن و چنانکه فرموده اختلاف امتی رحمة و اختلاف اکثر از تنوع و تنوع افعال پیغمبر آمده است صلی الله علیه وسلم و تضمن وی شفقت بر امت و توسیع امر برایشان و از اختلاف مجتهدین در استنباط احکام و همه خیر محض و موجب زیادت و کمال در دین و سبب مزید انوار و تخفیف احمال و آصار است - رواه ابوداؤد و روی ابن ماجه الفصل الاخیر - روایت کرد تمام این حدیث را ابوداؤد و روایت کرد ابن ماجه فصل اخیر را یعنی آنچه متعلق است بقراءت - وعن عبد الله بن ابی قیس - نام ابو موسے اشعری است غالب آمده بروی کنیت تغالل

سالت عائشة بکم کان رسول الله - گفت پرسیدم عائشه را بچند رکعت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لوتر - وترے کرد - فقالت
گفت عائشه - کان یوتر باربع وثلث - بود آں حضرت وترے کرد بچہار وسه رکعت یعنی چہار رکعت می گزارد بعد ازوی
سه رکعت وتر پس مجموع وے ہفت رکعت باشد - وست وثلث - و وتر بہ شش وسه که مجموع وی نه باشد - وثمان
وثلث - وبہشت وسه که یازده باشد - وعشر وثلث - وبده وسه که سیزده - ولم یکن یوتر بانقص من سبع - ونبود که وتر کند
بکمتر از ہفت که چہار وسه است - ولا باکثر من ثلث عشرة - ونمی گزارد بیشتر از سیزده که ده وسه است دایں حدیث
ظاہر وصریح ست در وتر بسه رکعت واحادیث دیگر نیز دریں باب آمده است که در شرح مذکور ہست - رواہ ابوداؤد

وعن ابی ایوب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوتر حق علی کل مسلم - وتر ثابت ولازم ست بر ہر مسلمان
فمن احب ان یوتر بخمس فلیفعل - پس کسیکه دوست دارد که وتر کند بہ پنج رکعت پس باید که بکند وبایں رفته است
سفیان ثورے وبعضی از ائمه دیگر - ومن احب ان یوتر بثلث فلیفعل - وکسیکه دوست دارد که وتر کند بسه پس باید
که بکند وایں مذہب امام ابوحنیفه واصحاب اوست - ومن احب ان یوتر بواحدة فلیفعل - وکسیکه دوست دارد
که وتر کند بیک رکعت پس باید که بکند وایں مذہب شافعی ودیگر ائمه است - رواہ ابوداؤد والنسائی وابن ماجه -

وعن علی رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله وتر یحب الوتر - خدا وتر ست دوست میدارد
وتر را - فاوتروا یا اہل القرآن - پس وتر کنید یعنی بگزارید نماز خود را در شب وتر یعنی بیک رکعت یا سه رکعت بدان
ای اہل قرآن یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید بقرآن وتصدیق کرده اید بداں ومتولی حفظ وتلاوت او اید وتنبیه
ہست بر ملازمت قیام لیل وتلاوت قرآن در آں چنانچه امر فرموده حق سبحانه وتعالی امر حبیب خود را بقول خود ورتل
القرآن ترتیلا بدانکه وتر بکسر واو وفتح آں عدد فرد را گویند واطلاق کرده میشود بر حق سبحانه بمعنی فرد در ذات خود که
قبول نمیکند آں انقسام را ودر صفات یعنے بے مثل ومانند ودر افعال بمعنی آنکه شریک ومعین ندارد پس در وی سبحانه
معنی وتریت ست بمعنی فردانیت وبایں مناسبت دوست میدارد وتر را وثواب میدہد براں اگر از قبیل افعال
باشد وآنحضرت رعایت میکرد آں را وایں را امثله بسیار ست در شرع کما لا یخفی علی المتتبع - رواہ الترمذی وابوداؤد
والنسائی - وعن خارجه بخای معجمه وجیم - بن حذافه - صحابی قرشی عدوی ست معدود ست در فرسان قریش
وادورا با ہزار سوار برابر می نہادند یکبار ی عمرو بن عاص از امیر المؤمنین عمر سه ہزار سوار کمک طلبید پس عمر سه کس
را فرستاد خارجه بن حذافه وزبیر بن عوام ومقداد بن اسود را - قال خرج علینا رسول الله - گفت بیروں آمد برما پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم فقال - گفت - ان الله امدکم بصلوٰة - بدرستیکه خدا تعالی مدد کرده است شمارا بنمازی یعنی زیاده
کرده ہست بر نماز پنجگانه نماز دیگر را وامداد در پی فرستادن یکی را بر دیگری برای تقویت وتاکید ودر روایتی زادکم آمده
ودر بعض امدکم - ہی خیر لکم من حمر النعم - آنچنیں نمازیکه بہتر است شمارا از چارپایہای سرخ مراد شتران سرخ ست که

اعز و انفس اموال ست نزد عرب یعنی بهتر است از متاع دنیا و زینت آنکه محبوب ست نزد شما و حمر بضم حاء و سکون میم جمع احمر و بضم
میم جمع حمار ست الوتر - آن نماز کدام ست وتر ست - جعله الله لكم فيما بين صلوة العشاء الى ان يطلع الفجر - گردانیده و مشروع ساخته
است آن را خدای تعالی برای شما در وقتی که میان نماز عشاست تا آنکه طلوع کند فجر باین حدیث استدلال کرده
اند بر وجوب وتر - رواه الترمذي و ابوداؤد - وعن زيد بن اسلم - از اکابر تابعین ست مولای عمر بن الخطاب
ثقة عالم فقیه عابد می نشستند در مجلس وی زیاده بر چهل از فقها امام مالک و سفیان ثوری و ابن عیینه و ایوب سجستانی
از وی روایت کرده اند و امام علی زین العابدین بسیار میرفت و حدیث می شنید گفتند یا ابن رسول الله تو بهترین
مردم و فاضل ترین ایشان باشی و نزد زید بن اسلم که از موالی ست میروی فرمود علم باید طلبید هر جا که باشد - قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من نام عن وتره فليصل اذا اصبح - کسیکه خواب کرد و غافل بشد از وتر خود پس باید که بگزارد
وتر را و قضا کند آن را وقتیکه صبح کند - رواه الترمذي مرسلا - وعن عبد العزيز بن جريج - بضم جيم اول و فتح را
و سکون یا - قال سألنا عائشة بأي شيء كان يوتر رسول الله - گفت پرسیدیم عائشه را بکدام سوره بود که وتر می کرد
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قالت كان يقرأ في الاولى - گفت عائشه بود آنحضرت که میخواند در رکعت نخستین - بسبح اسم
ربك الاعلى وفي الثانية - و میخواند در رکعت دوم - بقل يا ايها الكافرون وفي الثالثة - و در رکعت سوم بقل هو الله
احد والمعوذتين - بکسر واو مشدده نام قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس است - رواه الترمذي و ابوداؤد
و رواه النسائي عن عبد الرحمن بن ابزی - بفتح همزه و سکون موحده و بزای صحابی صغیر ست و والی خراسان بود از جانب
امیر المومنین علی رضی الله عنه - ورواه احمد عن ابی بن کعب والدارمي عن ابن عباس لم يذكر المعوذتين - و ذکر نکرده اند
احمد و دارمی معوذتین را بلکه تنها قل هو الله احد و ترمذی گفته عمل اکثر علما از صحابه و من بعدهم بر این ست که تنها قل هو
الله احد بخوانند و شیخ ابن الهمام گفته که اصحاب ما همین را اخذ کرده اند انتهی اما آنچه بعض مردم از اهل دیار ما در رکعت
اولی سوره انا انزلنا میخوانند آن را روایتی در اخبار و آثار یافته نشده است و میگویند در بعض روایات قضیه آمده است
وعن الحسن بن علی - روایت ست از امام حسن بن علی رضی الله عنهما - قال - گفت حسن - علمني رسول الله تعلیم کرد مرا
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کلمات اقولهن في قنوت الوتر - دعای مشتمل بر چند کلمه که میگویم و میخوانم آن را در قنوت وتر احتمال
دارد که تعلیم آنحضرت آن بود که آن را در قنوت وتر بخواند احتمال دارد که آنحضرت این دعا را بوی تعلیم کرد و وی رضی الله
عنه خوش داشت که در قنوت بخواند ظاهر عبارت ناظر در همین معنی ست ولیکن میگویند که در بعض روایات آمده ست
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود اجعله في وترك و این روایت غریب ست و قنوت شافعیه همین ست در وتر و فجر و نزد ما اللهم
انا نستعينك است و گفته اند افضل آن ست که هر دو بخواند و در باب قنوت به تفصیل بیاید - اللهم اهدني فيمن هديت -
خدایا راه راست نما مرا در میان آن کسانیکه راه راست نموده - وعافني فيمن عافيت - و عافیت ده مرا در ضمن آن

کسانیکہ عافیت دادہ ایشانرا و مراد بعافیت سلامت ست از جمیع آفات دنیا و آخرت۔ وتولنی فیمن تولیت۔ و دوست دار مرا و متولے امر من باش در زمرہ لطف و کرم خود گیر ہمہ کارہای مرا۔ وبارک لی فیما اعطیت۔ و برکت و زیادتی دہ مرا در چیزیکہ دادہ از نعمتہا۔ وقنی شر ما قضیت۔ و نگاہدار مرا از بدی انچہ قضا کردہ است و تقدیر نمودہ طلب وقایت ازین باعتبار ظاہر اسباب و آلات است کہ در لا یزال محو و اثبات دران جاری ست۔ فانک تقضی ولا یقضی علیک۔ پس بدرستیکہ تو حکم میکنی بہر چہ میخواہی و حکم کردہ نمیشود بر تو۔ انہ لا یذل من والیت۔ بدرستیکہ شان این ست کہ خوار نمیشود کسیکہ دوست داری تو اورا۔ ولا یعز من عادیت۔ و گرامی و غالب نمیشود کسیکہ دشمن داری تو اورا۔ تبارکت ربنا وتعالیت۔ بزرگی تو ای پروردگار ما و بلندی تو دشمنی این کلمات را نیز زیادہ کردہ فلک الحمد علی ما قضیت نستغفرک اللھم ونتوب الیک رب اغفر وارحم وانت خیر الراحمین) و در روایات ختم وی بدرود نیز آمدہ است بصیغہ وصلی اللہ علی النبی محمد آلہ وسلم۔ رواہ الترمذی وابو داؤد والنسائی وابن ماجۃ والدارمی۔ **وعن ابی بن کعب** قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا سلم فی الوتر قال۔ بود آنحضرت چون سلام میداد در وتر میگفت۔ سبحان الملک القدوس رواہ ابو داؤد والنسائی وزاد۔ و زیادہ کردہ است نسائی این لفظ را کہ۔ ثلث مرات یطیل۔ یعنی میگفت سبحان الملک القدوس را سہ بار در حالیکہ دراز میکرد و بلندی کرد آواز خود را یعنی در بار سوم چنانکہ بیان میکند آن را در روایت دیگرکہ مے گوید۔ وفی روایۃ النسائی عن عبد الرحمن بن ابزی عن ابیہ قال کان یقول اذا سلم سبحان الملک القدوس ثلثا ویرفع صوتہ بالثالثۃ سہ بار میگفت و بلندی کرد آواز خود را در مرات ثالثہ یا بکلمہ ثالثہ و در نیحدیث دلیل ست بر مشروعیت جہر بذکر و آن ثابت است بی شبہہ لیکن خفی افضل است در غیر انچہ وارد است در وے جہر۔ **وعن علی** رضی اللہ عنہ۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول فی آخر وترہ۔ روایت ست از امیر المومنین علی کہ آنحضرت میگفت در آخر وتر خود یعنی در اعتدال بعد از رکوع و امام احمد باین قائل ست و بعض گفتہ اند مراد بعد از سلام ست و بعض گفتہ اند پیش از سلام در تشہد و بعض گفتہ اند در سجود۔ اللھم انی اعوذ برضاک من سخطک وبمعافاتک من عقوبتک واعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک۔ ترجمہ این در باب السجود بوضوح پیوستہ است۔ رواہ ابو داؤد والترمذی والنسائی وابن ماجۃ

الفصل الثالث

عن ابن عباس قیل لہ۔ گفتہ شد مر ابن عباس را۔ ہل لک فی امیر المومنین معاویۃ آیا ہست ترا میل و رغبت و محبت در معاویہ با وجود صدور این فعل نامشروع از وی کہ۔ ما اوتر الا بواحدۃ۔ وتر نکرد مگر بیک رکعت ظاہر این قائل بنید انست کہ وتر بیک رکعت مشروع ست۔ قال۔ گفت ابن عباس۔ اصاب۔ صواب کردہ است معاویہ و در است رفتہ است۔ انہ فقیہ۔ بدرستیکہ وی فقیہ و عالم است بشریعت۔ وفی روایۃ۔ و در روایتی اینچنین آمدہ است کہ۔ قال ابن ابی ملیکۃ۔ بضم میم و فتح لام و سکون تحتانیہ کہ تابعی ثقہ است۔ اوتر معاویۃ بعد العشاء برکعۃ۔ وتر گزارد معاویہ بعد از نماز عشا بیک رکعت۔ وعندہ مولی لابن عباس۔ و نزد معاویہ مولی بود مر ابن عباس را۔ فاتی ابن عباس پس

آمد آن مولای ابن عباس نزد ابن عباس - فاخبرہ - پس خبر داد ابن عباس را بانچہ دیدہ بود از معاویہ از گزاردن وی وتر بیک رکعت - فقال دعہ فانہ قد صحب النبی - پس گفت ابن عباس بگذار معاویہ را از تخطیہ و اعتراض مکن او را زیرا کہ وی صحبت داشتہ است با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم رواہ البخاری - بدانکہ این یک رکعت واحدہ یا مستقل بود بی تقدیم شفع بر وی پس بیشک محل انکار است و آنرا بتیرا میگویند کہ منہی عنہ است بالاتفاق یا بالتقدیم شفع ست چنانچہ جماعۃ ائمہ بدان قائل اند و ظاہر احتمال ثانی ست چنانکہ از تصویب ابن عباس معاویہ را بجہت صحبت وی مر حضرت را صلی اللہ علیہ وسلم ظاہر میگردد زیرا کہ انچہ موافق سنت است ہمین ست و احتمال دارد کہ اول باشد چنانکہ تصویب بجہت فقاہت ناظر در نسبت یعنی ممکن ست کہ رای او بآن رفتہ باشد و از موارد سنت آنرا استنباط کردہ باشد و ابن عباس تلمیذ امیر المومنین علی است و اخذ حلم از وی کردہ با وجود آن مراعات جانب معاویہ مینمود و مدارات میکرد بارہا باوی در وقت نزاع وے با علی گفتیکہ شتابی مکن اگر از ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم وعدی و اشارتی داری صبر کن و منتظر باش و اگر نہ نزاع و خلاف چہ لائق ست چنانچہ بشارت دادہ اند مار انجلاف در اعقاب ما و منتظر وعدہ نشستہ ایم تا وقت در رسد واللہ اعلم و از ینحدیث مفہوم میشود کہ متعارف دران زمان و در مردم وتر بسہ رکعت بود - وعن بریدۃ قال سمعت رسول اللہ - گفت بریدۂ اسلمی شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول - میگفت - الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منا وتر حق ست و ثابت پس کسیکہ وتر نکند پس نیست آنکس از تابعان ما در طریقہ ما - الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منا الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منا - سہ بار مکرر فرمود با این وعید و این دلیل است بر وجوب وی - رواہ ابوداؤد - وعن ابی سعید قال قال رسول اللہ - گفت ابو سعید خدری گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم من نام عن الوتر او نسیہ - کسیکہ خواب کرد از وتر یا فراموش کرد آنرا فلیصل اذا ذکر او اذا استیقظ - پس باید کہ بگزارد و قضا کند آنرا وقتیکہ یاد آرد و آنرا یا بیدار گردد - رواہ الترمذی وابوداؤد وابن ماجۃ - اینحدیث نیز بحسب ظاہر دلالت بر وجوب دارد اگرچہ احتمال عدم وجوب نیز داشتہ باشد و این قدر کافی ست در ثبوت وجوب بمعنی مقابل فرض - وعن مالک بلغہ ان رجلا سال ابن عمر عن الوتر او اجب ہو - روایت ست از امام مالک کہ رسیدہ است او را کہ مردی سوال کرد ابن عمر را از وتر آیا واجب است آن - فقال عبد اللہ قد اوتر رسول اللہ - پس گفت عبد اللہ بن عمر بتحقیق وتر کردہ است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم واوتر المسلمون - و وتر کردہ اند مسلمانان یعنی اصحاب پیغمبر - فجعل الرجل یردد علیہ - پس در ایستاد آن مرد کہ تکرار میکند این سوال را بر ابن عمر - و عبد اللہ یقول - و در ایستاد عبد اللہ کہ میگوید ہمین سخن را کہ - اوتر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم واوتر المسلمون رواہ فی الموطا - روایت کردہ ست مالک اینحدیث را در موطا و ظاہر اینحدیث تردد ست میان وجوب و عدم وجوب یعنی انچہ ثابت شدہ است فعل آنست و آن احتمال وجوب و سنیت ہر دو دارد و احتمال دارد کہ اشارت باشد ببودن او فرض عملی کہ دلیل او قطعی نیست و معنی وجوب در ینجا ہمین است واللہ اعلم - وعن علی رض قال کان رسول اللہ

۴۵

صلی اللہ علیہ وسلم یوتر بثلٰث - گفت امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ بود آنحضرت کہ وتر میکرد بسہ رکعت - یقرأ فیہن تسع
سور من المفصل - میخواند دران سہ رکعت نہ سورہ از مفصل - یقرأ فی کل رکعۃ بثلٰث سور آخرہن قل ہو اللہ احد -
میخواند در ہر رکعت سہ سورہ آخر این ہمہ سور تہا قل ہو اللہ احد میبود و در بعض روایات تفسیر این مجمل باین طریق آمدہ
کہ میخواند در رکعت اولی القدر و الہٰکم و زلزلت و در ثانیہ والعصر والنصر والکوثر و در ثالثہ الکافرون و تبت و اخلاص -
رواہ الترمذی - وعن نافع قال کنت مع ابن عمر بمکۃ والسماء مغیمۃ - گفت نافع بودم من با ابن عمر بمکہ و حالانکہ و آسمان
ابر بود و این لفظ را بوجوہ متعددہ روایت کردہ اند متغاۃ بضم میم و سکون غین و تخفیف میم و متغماۃ بضم میم و فتح غین و تشدید
میم و مغیمۃ بضم میم و فتح غین و تشدید یا و مغیمۃ بضم میم و کسر غین و سکون یا - فخشی الصبح - پس ترسید طلوع صبح را بجہت
اشتباہ - فاوتر بواحدۃ - پس وتر کرد ابن عمر بسبب ترس صبح بیک رکعت - ثم انکشف فرأی ان علیہ لیلا - پس کشادہ
ابر پس دید ابن عمر کہ باقی ست بر وی شب - فشفع بواحدۃ - پس جفت ساخت آن یک رکعت را بیک رکعت دیگر
و از وتریت برآورد - ثم صلی رکعتین رکعتین - پس بگزارد دو رکعت دو رکعت - فلما خشی الصبح اوتر بواحدۃ - پس ہرگاہ
ترسید صبح را وتر کرد بیک رکعت - رواہ مالک - وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا - ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یصلی
جالسا فیقرأ وہو جالس - روایت ست از عائشہ کہ آنحضرت بود کہ نماز میگزارد نشستہ پس قرأت میکرد و حالانکہ وی نشستہ
است - فاذا بقی من قرأتہ قدر ما یکون ثلٰثین او اربعین آیۃ - پس چون باقی میماند از قرأت او اندازہ آنکہ میبود سی یا چہل
آیت - قام وقرأ وہو قائم - می ایستاد آنحضرت و میخواند و حالانکہ وی ایستادہ است - ثم رکع ثم سجد - پس برکوع میرفت
و سجود میکرد - ثم یفعل فی الرکعۃ الثانیۃ مثل ذلک - پس میکرد در رکعت دوم مانند آن و عکس اینحال مروی نیست کہ
ایستادہ نماز میکردہ باشد بعد از ان بنشیند و قرأت کند پس نشستہ برکوع رود و شبہہ نیست در اصل جواز آن اگرچہ خالی از
کراہتی نبود اگر بلا عذر کند و ذکر این سابقا در باب السنن از حدیث عبد اللہ بن شقیق گذشتہ است - رواہ مسلم - وعن
ام سلمۃ رضی اللہ عنہا - ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یصلی بعد الوتر رکعتین - روایت است از ام سلمہ کہ آنحضرت میگزارد
بعد از وتر دو رکعت - رواہ الترمذی - روایت کردہ است این حدیث را ترمذی - وزاد ابن ماجۃ - و زیادہ کردہ است
ابن ماجہ این لفظ را کہ خفیفتین وہو جالس - یعنی میگزارد دو رکعت سبک و حالانکہ وی نشستہ است شرح این در اول باب
در حدیث سعد بن ہشام گذشت - وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوتر بواحدۃ ثم یرکع
رکعتین یقرأ فیہما وہو جالس - گفت عائشہ بود آنحضرت وتر میکرد بیک رکعت پس میگزارد دو رکعت میخواند درین
دو رکعت و حالانکہ وی نشستہ است - فاذا اراد ان یرکع قام فرکع - پس چون میخواست کہ رکوع کند می ایستاد پس برکوع
میرفت شرح این نیز گذشت - رواہ ابن ماجۃ - وعن ثوبان عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان ہذا السہر جہد و
ثقل - فرمود این بیخوابی مشقت ست و گرانی ست سہر بفتحتین بیداری و بیخوابی و جہد بفتح جیم و سکون ہا مشقت و بضم جیم

نیز آمده است شفا واو تر احدکم فلیرکع رکعتین - پس چون وتر کند یکی از شما پس باید که بگزارد دو رکعت - فان قام من اللیل
والا کانتا له - پس اگر برخاست یکی از شما بنماز شب پس آن افضل و اکمل است و اگر برنخاست میباشد این دو رکعت مر او را
بسنده از نماز شب در حصول اصل ثواب آن - رواه الدارمی - وعن ابی امامة ان النبی صلی الله علیه وسلم
کان یصلیهما بعد الوتر وهو جالس - روایت است از ابی امامه که آنحضرت میگزارد این دو رکعت را بعد از وتر و حال آنکه
وی نشسته است یقرأ فیهما - میخواند درین دو رکعت - اذا زلزلت و قل یا ایها الکفرون رواه احمد -

باب القنوت

قنوت بمعنی طاعت و سکوت و دعا و قیام در صلوٰة آید و مراد اینجا دعای مخصوص است و از بعض مشائخ و از امام محمد
نیز روایت کرده اند که دعای در قنوت وتر و غیر آن معین نیست و گویند که تعیین دعا مزیل رقت قلب و مورث
سآمت است و اکثر بر توقیت و تعیین اند تا بر زبان چیزی رود که مشابه کلام ناس بود و نماز بدان فاسد گردد و این
خلاف در جای معقول است که تعیین و توقیت در شرع وارد نشده است نه در جای که وارد شده خواه بطریق وجوب یا
استحباب و در محیط و ذخیره از ان اللهم انا نستعینک و اللهم اهدنا را استثنا کرده است و در مذهب حنفیه موقت در قنوت اللهم
انا نستعینک است و گویند که صحابه اتفاق دارند بران و اولی آنست که اللهم اهدنا فیمن هدیت نیز با وی بخواند و شمنی
از ابی اللیث اللهم اغفر لی سه بار نیز آورده و بعض گفته ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار
نیز بخواند و گفته اند هر که دعای قنوت نداند اللهم اغفر لی و ربنا آتنا بخواند کذا فی شرح ابن الهمام و نزد شافعی اکتفا
کنند باللهم اهدنا و اللهم انا نستعینک را از قنوت نشمارند و گویند که روایت آن در صحیحین و سنن معروف نیست ولیکن علمای با اثبات
کرده اند آنرا بطریق صحیحه از طبرانی و غیره و شیخ ابن الهمام از ابی داود آورده که در اثنای آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
دعا میکرد بر مضر آمد او را جبرئیل و اشارت بسکوت کرد و گفت یا محمد خدای تعالی ترا سباب و لعان نیافریده ترا رحمة
للعالمین فرستاده ترا در اینجا کاری نیست هر گاه او تعالی لعنت کرده و اراده او بهلاک وی رفته خواهد کرد بعد از ان تعلیم
کرد جبرئیل آنحضرت را اللهم انا نستعینک الخ و شیخ جلال الدین سیوطی از شافعیه در عمل الیوم و اللیلة ابن سنی را آورده با اختلاف
الفاظ فی الجمله که در روایات آمده است و اختلافی که علما را در قنوت است که خواندن آن پیش یا پس از رکوع و خواندن قنوت
مخصوص است بوتر یا در نماز فجر و جز آن نیز آمده و خواندن قنوت در وتر دائم است یا مخصوص است بنصف اخیر
رمضان با دلائل آن در شرح کتاب و شرح سفر السعادة مذکور است و مذهب با شق اول ازین ترددات است فتدبر

الفصل الاول عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا اراد ان یدعو علی احد او یدعو لاحد بود
پیغمبر خدا که چون میخواست دعا کند بر کسی یعنی دعا کند بر ضرر کسی یا دعا کند مر کسی را یعنی دعا کند برای نفع کسی قنت بعد
الرکوع - دعا میکرد بعد از رکوع - فربما قال اذا قال - پس بسا بود که میگفت و دعا میکرد چون میگفت - سمع الله لمن حمده

ربنا لک الحمد - برای نجات بعض اصحاب خود که گرفتار بند عذاب و نکال کفار بودند دعا میکرد و برای هلاک و لعن بعض قبائل و احیای عرب - اللهم انج الولید بن الولید - خداوندا نجات و خلاص ده ولید بن ولید قرشی مخزومی را که برادر خالد بن ولید بود اسیر کرده بود او را عبد الله بن جحش روز بدر کافر بود پس فدوم آوردند و برادران وی خالد و هشام و فدیه دادند چهار هزار درم و چون فدیه دادند او را بمکه بردند اسلام آورد و گفتند چرا پیش از فدیه اسلام نیاوردی و تو در میان مسلمانان بودی تا ترا هم مال ما بود و هم اسلام گفت خوش نیامد مرا که مردم گویند که بر اسیری صبر نکرد و اسلام از بی صبری آورد پس برادرانش او را در مکه حبس کردند و ایذا مینمودند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا میکرد او را در قنوت به نجات و خلاص از دست آن ظالمان پس بگریخت وی از دست ایشان و لحوق نمود برسول خدا صلی الله علیه وسلم - وسلمة بن هشام - و دیگر دعا میکرد آنحضرت در قنوت و میگفت که خداوندا نجات ده سلمة بن هشام بن مغیره مخزومی را که برادر ابوجهل بود و قدیم الاسلام بود و از خیار صحابه و فضلای ایشان بود او را کافران در مکه حبس کرده بودند و عذاب میکردند وی نیز از دست ایشان گریخت و برسول خدا ملحق شد و در زمان عمر رضی الله عنه در جهاد روم شهید شد - وعیاش بن ابی ربیعة - و نجات ده خداوندا عیاش بتحتانیه مشدده و شین معجمه بن ابی ربیعه را این نیز برادر ابوجهل بود ولیکن از مادر قدیم الاسلام بود پیش از دخول آنحضرت بدار ارقم ایمان آورده و هجرت کرده بود بحبشه پس از آن هجرت آورد بمدینه در وقت هجرت آوردن عمر رضی الله عنه پس ابوجهل که برادر وی بود بمدینه آمد و گفت که مادر تو سوگند خورده است که در سایه ننشیند تا ترا نه بیند پس همراه در همراه ایشان بمکه آمد پس ابوجهل او را بست و بند کرد پس بگریخت و بمدینه آمد و در تبوک شهید شد اینمثال آن بود که آنحضرت در قنوت برای مومنان دعا میکرد و در دعای بر کافران میفرمود - اللهم اشدد وطأتک علی مضر - خداوندا سخت گردان و پایمال گردان و هلاک گردان کفار مضر بن نزار که نام قبیله ایست - واجعلها سنین کسنی یوسف - و بگردان وطأت را و ایامی را که ایشان در وی کفر میکنند و عناد می ورزند قحطها مانند قحطی که هفت سال بر اهل مصر در زمان یوسف علیه السلام شده بود و سنین جمع سنه است در اصل بمعنی سال و غالب آمد بر قحط سال و اهل مکه نیز بدعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم بقهر الهی تعالی هفت سال گرفتار عذاب قحط بودند و در آن مدت استخوانها و مردارها میخوردند نعوذ بالله من غضب الله و غضب رسوله - یجهر بذلک - جهر میکرد و بلند میخواند آنحضرت این دعا را در قنوت - وکان یقول فی بعض صلوته - و بود آنحضرت که میگفت در بعض احیان در نماز خود - اللهم العن فلانا و فلانا - خداوندا لعنت کن و رانده گردان از درگاه رحمت خود فلان و فلان قبیله را - لاحیاء من العرب - میگفت این را برای قبیله ها از عرب که کافر و معاند حق بودند - حتی انزل الله - تا آنکه فرو فرستاد خدا تعالی این آیت را که - لیس لک من الامر شیء الآیة - تا آخر آیه که او یتوب علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون میفرماید نیست مر ترا ای محمد تصرفی در کارخانه خداوندی و اعتراضی بر کار وی جل وعلا تصرف و اختیار همه بدست قدرت او ست و او ست مالک امر ایشان که هلاک گرداند طائفه را از ایشان و گرفتار

گرداند بقهر و غضب خود یا توبه کند بر ایشان و رجوع کند به فضل و رحمت خود اگر مسلمان شوند یا عذاب کند ایشانرا اگر هم بر کفر خود
ظلم خود باشند یعنی تو مگر بنده مامور بانذار و جهاد ترا آنچه ما فرموده ایم و حکم کرده ایم بکن باقی هرچه ما دانیم بکنیم و در
روایت آمده است که چون آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این دعا را میخواندند و لعنت میکرد جبرئیل آمد و اشارت بسکوت کرد و گفت
یا محمد ما ترا اسباب و لعان نفرستاده ایم ترا رحمۃ للعالمین فرستاده ایم چنانکه در شرح ترجمه گذشت و اکثر بر آنند که نزول
این آیت روز احد بود در هنگامیکه سر مبارک آنحضرت مجروح شد و میخ مغفر در رخساره شریف فرو رفت و گوشه
از دندان شریف بشکست و آنحضرت خون از روی مبارک پاک میکرد و میگفت کیف یفلح قوم خضبوا وجه نبیهم
چگونه رستگاری یابند گروهی که رنگ کردند روی مبارک پیغمبر خود را بخون و گویند بحکم حصه از بشریت و طبیعت که
برای حکم و مصالح دین و دنیا در جوهر شریف وی ایداع نموده بودند غضبی از وی ظهور نمود پس نازل شد این آیت
و این در حقیقت تادیب و تهذیب خلق شریف وی بود که پروردگار تعالی او را بوی نگذاشت و در جمیع اوقات
متولی احوال و مهذب اخلاق او بود صلی اللہ علیہ وسلم و قول عائشه را که فرمود کان خلقه القرآن باین معنی آورده اند
یعنی قرآن مهذب اخلاق او بود و این معنی را در شرح فتوح الغیب بهتر ازین شرح کرده شده است واللہ اعلم متفق علیه

وعن عاصم الاحول قال سألت انس ابن مالک عن القنوت فی الصلوة - روایت است از عاصم احول که از
ثقات تابعین است گفت پرسیدم انس را رضی اللہ عنه از خواندن قنوت در نماز - کان قبل الرکوع او بعده - بود پیش
از رکوع یا بعد از رکوع و سر برداشتن از آن - قال - گفت انس - قبله - قنوت پیش از رکوع بود - انما قنت رسول اللہ
صلی اللہ علیه وسلم بعد الرکوع شهرا - قنوت نخواند آنحضرت بعد از رکوع مگر یک ماه - انه کان بعث اناسا یقال لهم القراء
بدرستیکه شان این است که فرستاده بود آنحضرت مردمان را که خواننده میشدند و نام کرده میشدند ایشانرا قرا یعنی خوانندگان قرآن که
تلاوت قرآن بسیار میکردند و بعبادت مولی تعالی مشغول می بودند قتاده در روایت خود آورده که روزها هیزم کشی
میکردند و شب نماز میگزاردند و قرآن میخواندند و در روایت ثابت بنانی آمده است که هیزم میکشیدند و طعامی برای اهل
خانه خود می خریدند و در شب مدارست قرآن میکردند رضی اللہ عنهم سبعون رجلا - هفتاد تن بودند این قرا و بروایتی چهل
تن و بروایتی سی - فاصیبوا - پس رسیده شدند ببلا و کشته شدند و قصه کشته شدن ایشان از غرائب واقعات و احکام
قصص است و در شرح مذکور است و در شان ایشان نازل است ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل اللہ امواتا بل احیاء عند
ربهم یرزقون فرحین الآیه - فقنت رسول اللہ - پس قنوت خواند پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وسلم بعد الرکوع شهرا - بعد از
سر برداشتن از رکوع یکماه - یدعو علیهم - در حالتیکه دعا میکرد بر کشندگان قرا و در روایتی ثلثین صباحا یا اربعین صباحا و از اینجا
معلوم شد که خواندن این قنوت در نماز صبح بود و در نماز صبح که قنوت خوانده اند در همین قضیه بود فقط نه که دائمی بود چنانکه شافعیه میکنند متفق علیه

الفصل الثانی - عن ابن عباس قال قنت رسول اللہ گفت قنوت خواند پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وسلم

شهرا متتابعا - یک ماه پی در پے یعنی هر روز - فی الظهر و العصر و المغرب و العشاء و صلوٰة الصبح - در هر پنج وقت - اذا قال
وقتے که میگفت - سمع الله لمن حمده من الرکعة الاخیرة - از رکعت پسین و در بعض نسخ الآخرة - یدعو علی احیاء من بنی سلیم
دعا میکرد بر ضرر چند قبیله از بنی سلیم - علی رعل - بکسر را و سکون عین - و ذکوان - بفتح ذال معجمه و سکون کاف - و عصیة
بضم عین و فتح صاد و تشدید یا و اینها همه قبائل بنی سلیم اند که بر اینها دعا میکرد آنحضرت - و یؤمّن من خلفه - و آمین میگفتند
آن کسانیکه پس او بودند از مقتدیان - رواه ابوداؤد - وعن انس ان النبی - روایت ست از انس که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم قنت شهرا ثم ترکه - قنوت خواند یکماه بعد از ان بگذاشت قنوت را و نخواند چنانکه گذشت و اکثر اهل
علم برانند که نیست قنوت نه در نماز صبح و نه در غیر آن جز وتر و مالک و شافعی میگویند که قنوت کند در نماز صبح دائما و در
همه نمازها اگر واقع میشود واقعه - رواه ابوداؤد و النسائی - وعن ابی مالک الاشجعی قال قلت لابی یا ابت انک
قد صلیت خلف رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابی بکر و عمر و عثمان و علی - رضی الله عنهم گفت گفتم مر پدر خود را ای پدر من
بدرستیکه تو تحقیق نماز کرده پس آنحضرت و پس خلفاے اربعه - ههنا بالکوفة - اینجا یعنی بکوفه این متعلق بعلی ست رضی الله
عنه زیرا که نماز بکوفه پس علی بود نه خلفای ثلثه - نحوا من خمس سنین - یعنی نزدیک به پنج سال - اکانوا یقنتون - آیا بودند
ایشان یعنی آنحضرت و خلفاے اربعه که قنوت میخواندند یعنی در نماز صبح و جز آن در نماز پنجگانه چنانکه حالا میخوانند بعض مردم
قال ای بنی محدث - گفت پدر من ای پسرک من اینکه میخوانند و مواظبت بران مینمایند بدعت ست نو پدید آمده در دین
و خواندن آن حضرت نبود جز یکماه که در وقت صبح خواند بعد از ان ترک کرد چنانکه گذشت - رواه الترمذی و النسائی و
ابن ماجة - و این حدیث اول دلیل ست بر مذهب حنفیه و شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید که جواب داده اند ازین ائمه
ما که آن کسانیکه احادیث قنوت در وقت صبح آورده اند و اثبات آن کرده علما اند و بسیار اند و اجب ست تقدیم
ایشان بر خبر کسانیکه نفی کرده اند و میگویند حدیثی که از ابن مسعود روایت کرده اند که قنوت نخواند آنحضرت در هیچ
نمازی ضعیف ست و همچنین انچه روایت کرده شده ست از ابن عباس که گفته بدعت ست و همچنین انچه روایت کرده شده
است از ام سلمه که آن حضرت نهی کرده از قنوت این احادیث همه ضعیف اند و این کلام خالی از تکلف نیست و الله اعلم

الفصل الثالث - عن الحسن ان عمر بن الخطاب جمع الناس علی ابی ابن کعب - روایت ست از
حسن بصری که عمر رض گرد آورد مردم را بر ابی بن کعب که یکے از اینها بود که حفظ کرده بودند تمام قرآن را در زمان
آن حضرت و اقرأ صحابه بود و او را سید القراء میگفتند یعنی فرمود که وے امام شود مردم همه پس او اقتدا کنند و این در قیام
رمضان بود - فکان یصلی بهم عشرین لیلة - پس بود ابی بن کعب که نماز میگزارد برای مردم و امامت میکرد ایشان را
بیست شب - ولا یقنت بهم الا فی النصف الباقی - و قنوت نمیخواند برای ایشان مگر در نصف اخیر از رمضان - فاذا
کانت العشر الاواخر - پس هرگاه که شد ده شب اخیر یعنی عشرهٔ اخیر - تخلف فصلی فی بیته - تخلف نمود ابی از آمدن بمسجد و

نماز گزاردن با مردم و گزارد در خانه خود و تخلف پس آمدن از کسے - فکانوا یقولون ابق ابی پس بودند مردم میگفتند بطریق تعجب و تشکی گریخت ابی - رواه ابوداود و سئل انس بن مالک عن القنوت - و پرسیده شد انس رضی الله عنه از خواندن قنوت که بعد از رکوع بود یا پیش از رکوع - فقال قنت رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد الرکوع - پس گفت انس قنوت خوانده است آنحضرت بعد از رکوع - وفی روایة قبل الرکوع و بعده - و در روایتی گفت خوانده است پیش از رکوع و بعد از رکوع رواه ابن ماجة - این هر دو حدیث از حسن بصری دلیل ست مر شافعیه را اما اول بر تخصیص نصف اخیر از رمضان و مشائخ ما میگویند که احادیث در قنوت وتر مطلق آمده و بی تخصیص برمضان بسیار آمده و وتر خود دائمی ست مخصوص برمضان نیست قنوت نیز دائم باشد و چون احادیث بسیار ست عمل بدان اولی و ارجح باشد و اما ثانی بر بودن قنوت بعد از رکوع و ما اینجا هم میگوئیم که احادیث در قنوت قبل الرکوع بسیار ست و عمل صحابه هم موافق همین نقل کرده اند و آنچه بعد از رکوع واقع شده است مخصوص بهیک شهرست نه دائم والله اعلم

باب قیام شهر رمضان

مراد بدان تراویح است و سبب تسمیه آن بتراویح آن ست که مردم که در اول اجتماع میگزاردند می نشستند بعد از هر دو سلام و راحت میگرفتند ازین جهت تراویح نام آن افتاد و کلام در تراویح بسیار ست و جمله از ان در رساله مسمی بما ثبت من السنة فی ایام السنة ذکر کرده ایم و از حیثیت آن ست که آنحضرت مواظبت نکرده بران شبی چند بگزارد و چون مردم بسیار اجتماع و ازدحام نمودند ترک کرد از جهت شفقت بر امت که مبادا فرض گردد و صحیح آنست که آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم گزارد همان نماز تهجد وی بود که یازده رکعت باشد و ابن ابی شیبه از ابن عباس روایت آورده که آنچه آنحضرت گزارد بیست رکعت بود و نیز بعد از ان حضرت تا خلافت عمر رضی الله عنه حال هم بران منهج بود که هر کسی برای خود در خانه یا مسجد میگزارد و چون صدری از خلافت عمر گذشت مردم را جمع کرد چنانکه در احادیث بیاید و اهل مدینه مطهره بر بیست رکعت شانزده رکعت دیگر میگزاردند و سببش آن بود که اهل مکه میان هر دو ترویحه طوافی میکردند و دو رکعت طواف میگزاردند اهل مدینه چون ازین فضیلت دور افتادند در بدل آن چهار رکعت افزودند والآن نیز درین مقام شریف متعارف ست و آن را ستة عشر می گویند و در آخر شب بعد از گزاردن تراویح که در اول شب میگزارند از خانه ها می آیند و میگزارند

الفصل الاول - عن زید ابن ثابت ان النبی صلی الله علیه وسلم اتخذ حجرة فی المسجد من حصیر - روایت ست از زید بن ثابت که از فقهاء صحابه است و قائم بود بفرائض و کاتب وحی بود که آن حضرت ساخت حجره را در مسجد از بوریا چنانکه عادت شریف بود برای اعتکاف و حجر بمعنی منع ست و آن منع میکند و باز میدارد مردم را از در آمدن و در روایتی حجره نیز آمده برای و حجر نیز بمعنے باز داشتن است - فصلی فیها لیالی - پس نماز بگزارد آنحضرت دران حجره چند شب حتی اجتمع علیه ناس - تا آنکه گرد آمدند بر آنحضرت مردم بسیار - ثم فقدوا صوته لیلة - پس گم کردند مردم یعنی نشنیدند آواز آنحضرت را شبی - وظنوا انه قد نام - و گمان بردند که آنحضرت بتحقیق خواب کرد - فجعل بعضهم یتنحنح لیخرج الیهم - پس گشتند

بعض که بگلو آواز کردند تا بیرون آید بسوی ایشان - فقال ما زال بکم الذی رایت من صنیعکم - پس گفت آن حضرت همیشه بود با شما آنچه دیدم از کار شما که شدت حرص شماست بر اقامت نماز شب با جماعت - حتی خشیت ان یکتب علیکم - تا آنکه ترسیدم که نوشته شود و فرض کرده شود بر شما گو یا حق عز و جل وحی فرستاده بود بسوی آنحضرت که اگر تو مواظبت کردی برین نماز فرض میگردانم آن را بر ایشان یا افتاد در دل آن حضرت اتفاقاً چنانکه در بعض عبادتها یکه مداومت کرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم پس فرض کرده شد و بعض میگویند که عادت الله جاری بود بر آن که هرچه آنحضرت بر آن مداومت نماید فرض گردد و این مشکل میشود که بسیاری از سنن رواتب بود که آنحضرت بر آن مواظبت می نمود و فرض نشد - ولو کتب علیکم ما قمتم به - و اگر نوشته میشد بر شما بر پا نمیتوانستید کرد آن را - فصلوا ایها الناس فی بیوتکم - پس بگزارید ای مردمان در خانه های خود - فان افضل صلوٰة المرء فی بیته الا الصلوٰة المکتوبة - زیرا که فاضلترین نماز مرد نماز اوست در خانه اش مگر نماز فرض متفق علیه - **وعن ابی هریرة** قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یرغب فی قیام رمضان - بود آنحضرت که ترغیب میفرمود صحابه را در گزاردن نماز شب در رمضان - من غیر ان یامرهم فیه بعزیمة - بی آنکه امر کند ایشان را در قیام رمضان بجد و تاکید و ایجاب - فیقول من قام رمضان ایماناً و احتساباً - پس میگفت کسیکه قیام کند رمضان را بجهت ایمان و بقصد ثواب و طلب اجر آخرت بی ریا و سمعه - غفر له ما تقدم من ذنبه - آمرزیده شود مر او را هر چیزیکه پیش رفته است از گناهان صغیره وی - فتوفی رسول الله - پس قبض کرده شد روح پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والامر علی ذلک - و حالانکه شان و کار قیام رمضان همچنین بود که هر که میخواست بطلب اجر و ثواب آنرا بطور خود میگزارد و جماعت در وی معهود و مقرر نبود - ثم کان الامر علی ذلک فی خلافة ابی بکر - پس بود امر بر همین روش در زمان خلافت ابوبکر رضی الله عنه - وصدراً من خلافة عمر علی ذلک - و بود امر در زمان اول از خلافت عمر رضی الله عنه نیز بر آن بعد از آن اهتمام کرد عمر رضی الله عنه بشان آن و امر کرد مردم را با جماع و گزاردن آن بجماعت چنانکه در حدیث بیاید - رواه مسلم - **وعن جابر** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قضی احدکم الصلوٰة فی مسجده - چون بگزارد یکی از شما نماز را در مسجد خود - فلیجعل لبیته نصیباً من صلوته - پس باید که بگرداند مر خانه خود را بهره از نماز خود و بگزارد نماز نفل در آن - فان الله جاعل فی بیته من صلوته خیراً - بدرستیکه خدا تعالی گرداننده است در خانه وی از نماز وی نیکی آوردن این حدیث درین باب گو یا اشارت است با آنکه در رمضان نیز چیزی از نماز در خانه باید گزارد - رواه مسلم -

الفصل الثانی

عن ابی ذر قال صمنا مع رسول الله - گفت ابوذر روزه داشتیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلم یقم بنا شیئاً من الشهر - پس قیام ننمود با ما چیزی از ماه رمضان یعنی نگزارد بجماعت از نماز نفل چیزی جز نماز فرض - حتی بقی سبع - تا آنکه باقی ماند هفت شب - فقام بنا - پس قیام نمود با ما - حتی ذهب ثلث اللیل - تا آن که رفت سوم حصه از شب - فلما کانت السادسة - پس هرگاه که شد شب ششم یعنی باقیماند شش شب - لم یقم بنا - قیام ننمود با ما - فلما کانت الخامسة - پس هرگاه که شد شب پنجم یعنی باقیماند پنج شب - قام بنا - قیام نمود با ما - حتی ذهب شطر اللیل - تا آنکه رفت

نصف شب - فقلت - ابوذر میگوید پس گفتم من - یا رسول الله لو نفلتنا قیام هذه اللیلة - کاشکی زیاده میکردی نماز قیام
این شب را - فقال ان الرجل اذا صلی مع الامام - پس گفت آنحضرت بدرستیکه مرد چون بگزارد نماز را با امام - حتی ینصرف
تا آنکه برگردد از نماز - حسب له قیام لیلة - حساب کرده میشود مر او را برخاستن شب تمام در ثواب - فلما کانت الرابعة
لم یقم بنا - پس هرگاه که شد شب چهارم قیام نکرد با ما - حتی بقی ثلث اللیل تا آنکه باقی ماند سوم حصه شب - فلما کانت
الثالثة جمع اهله ونساءه والناس - پس هرگاه که شد شب سوم جمع کرد آنحضرت اهل بیت خود را و زنان خود را و مردم
را - فقام بنا حتی خشینا ان یفوتنا الفلاح - پس قیام نمود با ما تا آنکه ترسیدیم ما که فوت گردد ما را فلاح راوی با بوذر میگوید -
قلت وما الفلاح - گفتم من با بی ذر چیست مراد بفلاح - قال السحور - گفت ابوذر مراد بفلاح طعام سحر است زیرا که وی معین است
بر اتمام صوم که سبب فلاح است و در وی اقامت سنت است و تمام فلاح دران است - ثم لم یقم بنا بقیة الشهر - پس قیام
نه نمود با ما باقی شهر - رواه ابوداود والترمذی والنسائی وروی ابن ماجه نحوه الا ان الترمذی لم یذکر - لیکن این است
که ترمذی ذکر نکرده این عبارت را که - ثم لم یقم بنا بقیة الشهر - وعن عائشة رضی الله عنها قالت فقدت رسول الله
صلی الله علیه وسلم لیلة - گفت عائشه گم کردم و نیافتم نزد خود را در نوبت خود آنحضرت را در شبی - فاذا هو بالبقیع - پس
ناگاه دیدم که آنحضرت ببقیع است که مقبره مدینه مطهره است - فقال اکنت تخافین ان یحیف الله علیک ورسوله - پس گفت
آنحضرت آیا بودی تو که می ترسیدی که جور و ستم میکند خدا تعالی بر تو و پیغمبر وی و گمان بردی که نوبت ترا غیر ترا
بدهم - قلت - عائشه میگوید گفتم من - یا رسول الله انی ظننت انک اتیت بعض نسائک - من گمان بردم که تو آمدی
بعضی از زنان خود را این سخن را عائشه پیش از قول آنحضرت اکنت تخافین الخ گفته باشد یا آنحضرت بقرینه و حال روی
فهمیده و شاید که بعد از این قول نیز گفته بجهت اعتذار و اظهار ما فی الضمیر - فقال - پس گفت آنحضرت برای بیان موجب
بیرون آمدن آنحضرت از نزد عائشه - ان الله تعالی ینزل لیلة النصف من شعبان الی السماء الدنیا - بدرستیکه خدا تعالی
نزول میکند بفضل و رحمت در شب نصف از شعبان بسوی آسمانی که فروتر از آسمانهاست - فیغفر لاکثر من عدد شعر غنم
کلب - پس می آمرزد بیشتر از شمار موهای گوسفندان قبیله کلب که بیشترین عرب بود از روی غنم یعنی من نیز خواستم که قیام
این شب کنم و ببقیع بروم و مرده ها را استغفار کنم و این محل است قصه آنرا بتفصیل در شرح ذکر کرده شده است و ذکر
این حدیث درین باب بمناسبت قیام رمضان است - رواه الترمذی وابن ماجه وزاد رزین - و زیادت کرده است رزین
که از اکابر محدثین است این لفظ را که - ممن استحق النار - یعنی می آمرزد مردم را از انهای که مستحق نار و عذاب شده اند - وقال
الترمذی سمعت محمدا یعنی البخاری - گفت ترمذی شنیدم محمد یعنی بخاری را یضعف هذا الحدیث - ضعیف میگفت این حدیث را
وعن زید بن ثابت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة المرء فی بیته افضل من صلوته فی مسجدی هذا - نماز مرد در خانه
خود افضل است از نماز وی در مسجد من که این مسجد عظیم الشان است که نماز در وی برابر هزار نماز است در غیر وی - الا المکتوبة -

مگر نماز فرض که وی در مسجد فضل ست این را در انجا فرمود که قیام لیل با مردم چند شب در مسجد کرد بعد ازان ترک کرد و اعتذار
نمود پس فرمود که بروید و در خانه های خود مشغول باشید و نماز کنید و تمسک کردند مالک و ابو یوسف و بعض شافعیه و غیر ایشان
که افضل در صلوٰة تراویح آنست که در خانه ها بگزارند تنها و آنحضرت که در مسجد میگزارد برای بیان جواز بود و از جهت آنکه
معتکف بود و ابو حنیفه و شافعی و جمهور اصحاب وی و بعض مالکیه و غیر ایشان برانند که افضل صلوٰة او ست بجماعت در مسجد چنانکه
عمر بن الخطاب و صحابه بعد از وی کردند و مستمر است بران عمل مسلمانان زیرا که وی شعار دین است و مشابه نماز عید است و با این
مناسبت ظاهر شد مناسبت ذکر این حدیث درین باب اشارت بجواز تراویح است در بیت و مختار آنست که اگر مردی باشد
مقتدا که وجود وی سبب تکثیر جماعت گردد باید که در مسجد بگزارد و اگر اینچنین نیست روا ست که در خانه بگزارد کذا ذکر فی کتب الفقه

رواه ابو داؤد والترمذی

الفصل الثالث عن عبد الرحمن بن عبد القاری - نسبت بقاره است که نام قبیله ایست و این بیای
مشدده است و قاری یعنی قرآن خوان بهمزه است ولادت وے در زمان رسالت پناه است و لیکن ادرا سماعی و روایتے
نیست و واقدی او را در صحابه ذکر کرده و مشهور آن است که وی تابعی ست عامل عمر بن الخطاب بود بر بیت المال
قال خرجت مع عمر بن الخطاب لیلة الی المسجد - گفت بیرون آمدم با عمر رضی الله عنه یک شبی یعنی از رمضان بسوے
مسجد - فاذا الناس اوزاع متفرقون - پس ناگاه مردم پریشان و جدا جدا نشسته اند - یصلی الرجل لنفسه - نماز
میگزارد مردی برای نفس خود یعنی تنها - ویصلی الرجل فیصلی بصلوته الرهط - و نماز میگزارد مردے و میگزارند با نماز وی قومے
یعنی بجماعت و رهط نام جماعت کم از ده - فقال عمر انی لو جمعت هؤلاء علی قاری واحد لکان امثل - پس چون دید
عمر این تفرق گفت بدرستیکه من اگر جمع کنم این مردم را بر یک امام هر آئینه باشد امثل قاری اینجا بهمزه است - ثم عزم
پستر چون عمر این رای را این نیت دست داد قصد بجد کرد فجمعهم علی ابی بن کعب - پس جمع کرد مردم را بر ابی ابن کعب
و او را امام قوم ساخت - قال - گفت عبد الرحمن بن عبد القاری - ثم خرجت معه لیلة اخری - پستر بیرون آمدم با عمر بمسجد
شب دیگر - والناس یصلون بصلوٰة قارئهم - و حالانکه مردم نماز میگزارند با نماز امام خود که ابی بن کعب است - قال عمر نعمت
البدعة هذه - گفت عمر نیکو بدعتی ست این بدعت بدعت گفتن آن را باعتبار حدیث این هیئت و اجتماع ست
واما اصل جماعت در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و آنحضرت چند بار بجماعت گزارده چنانکه گذشت و حق
آنست که آنچه خلفای راشدین کنند سنت ست و داخل است در عموم من سن سنة حسنة الحدیث - والتی تنامون عنها
افضل من التی تقومون - یرید آخر اللیل - و آن صلوتی که خواب میکنید و غفلت می ورزید شما از ان فاضل ترست ازانچه
قیام میکنید میخواهد عمر آخر شب را یعنی گزاردن آن آخر شب فاضل ترست ازان نماز که قیام میکنید در اول شب در اللیل
اشارتست بافضلیت قیام تراویح در آخر شب از جهت فضل وقت و زیادت مشقت کذا قال الطیبی و این معنی اظهر و

او فوق ہست بقول وی کہ یرید آخر اللیل اما قول طیبی کہ بتحقیق اخذ کردہ اند بدان اہل مکہ زیرا کہ ایشان میگزارند تراویح را
بعد از نوم این مگر عادت ایشان باشد در زمان قدیم اما الآن خود در اول شب میگزارند و تمام شب زندہ میدارند و در آخر
شب برای تسحر بخانہ میروند و بعض گفتہ اند کہ معنی این عبارت این ست کہ آن نمازی کہ فارغ میشوید از ان و خواب
میکنید بعد از ان بہتر است از انچہ برمیخیزید برای آن بعد از خواب یعنی گزاردن در اول شب افضل ست و آن باعتبار
احتیاط تا فوت نگردد و برین معنی آخر اللیل متعلق بہ تقومون خواہد بود و بعض فرق کردہ اند میان کسیکہ وثوق دارد بانتباہ
و استیقاظ و کسیکہ ندارد چنانکہ در افضلیت اختیار اول لیل یا آخر آن گفتہ اند کذا قال الکرمانی - وکان الناس یقومون
اولہ بودند مردم کہ قیام میکردند در اول شب - رواہ البخاری - **وعن السائب بن یزید** قال امر عمر ابی بن کعب و
تمیما الداری ان یقوما للناس فی رمضان باحدی عشرۃ رکعۃ - امر کرد عمر ابی بن کعب و تمیم داری را کہ وی نیز از مشاہیر
صحابہ ہست و اول نصرانی بود و مسلمان شد کہ قیام نمایند این ہر دو صحابی برای مردم در رمضان بیازدہ رکعت چنانکہ
آنحضرت نیز بیازدہ رکعت کہ عادت وی در تہجد بود قیام نمیود و گفتہ اند کہ این روایت وہم ست زیراکہ بصحت رسیدہ
است کہ قیام میکردند در عہد عمر بہ بست رکعت و جواب دادہ اند کہ سند این حدیث صحیح ست و تواند کہ در بعض اوقات گاہی
بست میکردہ باشند و گاہے یازدہ و بعض گفتہ اند کہ تواند کہ در بعض لیالی قصد تشبہ بآنحضرت صلعم میکردہ باشند و بعد از ان
قرار بر عشرین یافتہ باشد چنانکہ از ان حضرت ہم روایتی ہست و در روایت بست و سہ کہ آمدہ است باعتبار سہ رکعت وتر
است - وکان القاری یقرأ بالمئین - جمع مائۃ و بود امام می خواند سورتہا را کہ ہر یکی از انہا زیادہ بر صد آیت ست -
حتی کنا نعتمد علی العصا من طول القیام - تا آنکہ بودیم ما کہ تکیہ میکردیم بر عصا از جہت درازی ایستادن و اتکا در نماز
نفل درست ست خصوصا گاہ ضعف و عدم طاقت - فما کنا ننصرف الا فی فروع الفجر - پس نبودیم ما کہ برمی گشتیم از نماز مگر
در اوائل فجر و اعالی آن و فرع ہر چیز اعلای آن چیز را گویند چنانکہ فرع شجر و در حدیث آمدہ است کہ آن حضرت
بر میدا شت و ستہارا تا فروع اذنین یعنی اعلای گوشہا - رواہ مالک - **وعن الاعرج** قال ما ادرکنا الناس
الا وہم یلعنون الکفرۃ فی رمضان - روایت ست از عبد الرحمن اعرج کہ از مشاہیر تابعین و ثقات ایشان ست کہ گفت
در نیافتیم ما مردم را مگر آنکہ ایشان لعنت میکردند کافران را در رمضان یعنی در قنوت و تردی از جہت تعظیم نکردن ایشان
چیزی را کہ تعظیم کردہ است آن را حق سبحانہ و عدم اہتدا بچیزیکہ فرستادہ است در وے از قرآن - وکان القاری یقرأ
سورۃ البقرۃ فی ثمان رکعات - و بود قاری کہ امام بود میخواند سورۂ بقرہ را در ہشت رکعت - فاذا قام بہا فی ثنتی عشرۃ رکعۃ
پس چون قیام میکرد بدان و میخواند آن را در دوازدہ رکعت - رای الناس انہ قد خفف - اعتقاد میکردند مردم کہ وی تخفیف
کرد در قرأت - رواہ مالک - **وعن عبد اللہ بن ابی بکر** - از اکبر اولاد صدیق ست و قدیم الاسلام ست - قال
سمعت ابیا یقول کنا ننصرف فی رمضان من القیام - گفت شنیدم ابی بن کعب را میگفت بودیم ما کہ برمی گشتیم در رمضان

از قیام شب - فنستعجل الخدم بالطعام - پس شتابی می کردیم خادمان را بحاضر آوردن طعام - مخافة فوت السحور - از جهت ترس گذشتن وقت طعام سحر بجهت طلوع فجر - وفی اخری مخافة الفجر - و در روایت دیگر بجای مخافة فوت السحور این لفظ واقع شده است که مخافة الفجر از جهت ترس طلوع فجر و مآل هر دو یکی ست - رواه مالک - وعن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال - روایت ست از عائشه که روایت کرده او آنحضرت که گفت هل تدرین ما فی هذه اللیلة - آیا در می یابی تو ای عائشه که چه چیز ست درین شب از برکات و غرائب امور - یعنی لیلة النصف من شعبان - بیان هذه اللیلة است - قالت ما فیها - گفت عائشه چه چیز ست درین شب - یا رسول الله فقال فیها ان یکتب کل مولود من بنی آدم فی هذه السنة - پس گفت آنحضرت درین شب یکی این ست که نوشته میشود هر که زائیده میشود از اولاد آدم درین سال - وفیها ان یکتب کل هالک من بنی آدم فی هذه السنة - و دیگر درین شب این ست که نوشته میشود هر که هلاک کرده میشود و میرانیده میشود از اولاد آدم درین سال - وفیها ترفع اعمالهم - و دیگر درین شب این ست که برداشته میشود کردارهای اولاد آدم طیبی گفت یعنی نوشته میشوند اعمال بنی آدم که برداشته میشوند در سال روز بروز چنانکه نوشته میشود که خواهد مولود شد که خواهد مرد پس نوشتن درین شب ست و برداشتن در ایام تمام سال و اینمعنی از عبارت دور ست زیرا که گفت رفع کرده میشوند و روی اعمال نه نوشته میشوند و تواند که اعمال تمام سال که روز بروز برداشته و نوشته شده است درین شب نیز یکبارگی تمام دفتر رفع میکرده باشند از برای مقابله چنانکه اهل حساب میکنند از جهت تکریم این شب و حکم الٰهی بدان والله اعلم - وفیها تنزل ارزاقهم - و درین شب فرو فرستاده میشوند رزقهای بنی آدم مراد بانزال ارزاق ست چنانکه کتابت اعمال میکنند چنانکه در احادیث آمده ست نوشته میشود در وی اجلها و رزقها و نوشته میشوند حاجیانی که درین سال حج خواهند کرد و توفیق آن خواهند یافت و چون عائشه ذکر رفع اعمال صالحه که موصل اند بجنت شنید و شنید که نوشته میشوند پیش از عمل که بندگان آنرا میکنند فهمید که پس مر آمدن جنت بتقدیر الٰهی ست و بفضل وی نه تنها بعمل - فقالت - پس گفت عائشه - یا رسول الله ما من احد یدخل الجنة الا برحمة الله تعالی - آیا نیست هیچ یکی در نمی آید بهشت را مگر برحمت خدای تعالی - فقال - پس گفت آنحضرت - ما من احد یدخل الجنة الا برحمة الله تعالی - نیست هیچ یکی که در آید بهشت را مگر برحمت خدای تعالی - ثلثا - یعنی گفت آنحضرت این سخن را سه بار یا سوال عائشه و جواب آنحضرت هر دو سه بار بود و در بعض نسخ لفظ ثلثا نیست - قلت ولا انت - عائشه میگوید که گفتم من و تو نیز که پیغمبر خدائی و محبوب اوئی یا رسول الله نیز در نمی آئی بهشت را مگر برحمت وی تعالی - فوضع یده علی هامته - پس نهاد آنحضرت دست مبارک خود را بر سر مبارک خود - فقال ولا انا - پس گفت آنحضرت و نه من می در آیم - الا ان یتغمدنی الله منه برحمته - مگر آنکه بپوشد مرا خدای تعالی برحمت خود که صادر ست از جناب فضل و لطف وی و خود وجود شریف وی سراسر رحمت ست برای عالمیان چه جای خود وی - یقولها ثلث مرات - در حالیکه میگوید آنحضرت این کلمه را سه بار و معنی دست بر سر نهادن اظهار ذلت و افتقار ست در پیش درگاه حق و علا اشارت بشمول رحمت وی تعالی مر او را از فرق تا قدم و تعظیم نعمت رحمت و مغفرت و هامه بتخفیف میم بمعنی سر - رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر - وعن ابی موسی الاشعری عن رسول الله

صلی اللہ علیہ وسلم قال ان اللہ لیطلع فی لیلۃ النصف من شعبان - فرمود بدرستیکہ خدا تعالی ہر آئینہ مطلع و واقف میشود یعنی بر احوال بندگان بصفت فضل و رحمت و برین معنی لیطلع بتشدید طا و کسر لام است و لیطلع بسکون طا و فتح لام نیز روایت است از طلوع و مراد بدان نزول است کہ در حدیث تہجد واقع شدہ کہ ینزل ربنا و در یک حدیث نیز در روایت بیہقی ینزل واقع شدہ کہ در حدیث تہجد است یا زیادت آنکہ نزول درین شب از وقت غروب است چنانکہ در حدیث آیندہ بیاید و حاصل آنکہ تجلی بصفت رحمت و مغفرت است - فیغفر لجمیع خلقہ - پس می آمرزد مر تمامہ خلق خود را - الا لمشرک او مشاحن - مگر کافر را و دشمن دارندہ را و کینہ ورزندہ مسلمان را بی جہت شرعی نہ برای خدا - رواہ ابن ماجۃ و رواہ احمد عن عبد اللہ بن عمرو بن العاص و فی روایۃ - و در روایت احمد ایجنین واقع شدہ - الا اثنین مشاحن و قاتل نفس - می بخشد ہمہ را مگر دو کس را مشاحن را و کشندہ نفس را و خون ریزندہ بنا حق و در بعض احادیث زیادہ کردہ قاطع رحم را و در بعض مسبل ازار و عاق و مدمن خمر نیز زیادہ کردہ و در بعض عشار و ساحر و کاہن و عریف و جابی و صاحب کوبہ یا عرطبہ نیز آمدہ و کوبہ و عرطبہ بمعنی طنبور است - و عن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا کانت لیلۃ النصف من شعبان فقوموا لیلہا و صوموا یومہا - چون باشد شب نصف از شعبان پس قیام کنید و بیدار باشید شب آنرا و روزہ دارید روز آنرا - فان اللہ ینزل فیہا لغروب الشمس الی السماء الدنیا - زیرا کہ خدا تعالی نزول میکند برحمت درین شب از وقت غروب آفتاب بسوی آسمان پایان - فیقول الا من مستغفر فاغفر لہ - پس میگوید آیا نیست ہیچ طلب آمرزش کنندہ پس بیامرزم او را - الا مسترزق فارزقہ - آیا نیست طلب روزی کنندہ پس روزی دہم او را - الا مبتلی فاعافیہ - آیا نیست بلا رسیدہ پس برہانم او را از بلا - الا کذا الا کذا - کنایت است از انواع ارباب حاجات و مطالب چنانچہ آیا نیست گناہگاری پس بیامرزم او را آیا نیست محزونی کہ شاد کنم او را آیا نیست کذا و کذا - حتی یطلع الفجر - میگوید حق تعالی اینہا را تا طلوع مے کند فجر - رواہ ابن ماجۃ -

باب صلوٰۃ الضحیٰ

ضحو و ضحوت بلند شدن روز و ضحی بضم و قصر فوق آن بمعنی چاشت و بمعنی شعاع آفتاب نیز آید چنانکہ قول وے سبحانہ والشمس و ضحہا و متعارف میان مردم در اول روز دو نماز ست یکی پس از برآمدن آفتاب یک دو نیزہ و آن را نماز اشراق خوانند دوم ہنگام برآمدن آفتاب تا ربع آسمان تا نزدیک نیم روز و آن را صلوٰۃ ضحی گویند و در بسیارے از احادیث اسم صلوٰۃ ضحی شامل نماز ہر دو وقت آمدہ و در بعض اطلاق صلوٰۃ اشراق نیز آمدہ چنانچہ سیوطی از حدیث طبرانی آوردہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفت یا ام ہانی ہذہ صلوٰۃ الاشراق و حالانکہ نماز یکہ در بیت ام ہانی گزارد وقت چاشت بود و بیضاوی در تفسیر قول حق سبحانہ بالعشی والاشراق گفتہ کہ وقت اشراق در وقتیکہ روشن گردد آفتاب و صاف گردد شعاع وی و آن وقت ضحی است و بالجملہ بر نماز اول روز اطلاق صلوٰۃ ضحی آمدہ و بر نماز در وقت ربع نہار اطلاق اشراق آمدہ پس ہر دو را اسم نماز ضحی میتوان گفت و ہم نماز اشراق و متعارف آنست کہ گفتہ شد و تحقیق یک

وقت ست و یک نماز اول وقت آن بر آمدن آفتاب است و آخر وی تا نزدیک نیم روز و چون در بعض احیان در بہر دو
وقت گزارده شد گمان برده شد که ایجاد دو وقت ست و دو نماز و بعض ضحوت صغری و ضحوت کبری نیز میگویند و احادیث
و آثار در نماز چاشت بسیار آمده و اکثر علما بر استحباب وی اند و مختار نیز ہمین قول است و در مواہب لدنیہ میگوید که شیخ ولی الدین
بن العراقی گفته که احادیث صحیحه مشہوره در باب صلوٰة ضحی بسیار آمده تا آنکه گفته است محمد بن جریر الطبری که اخبار درین باب وصل
بدرجه تواتر معنوی ست و رسیده است بحد یقین و قاضی ابو بکر بن العربی مالکی گفته است که این صلوٰة سابقین ست از انبیاء مرسلین
و سیوطی از دیلمی از حدیث ابی ہریره آورده که صلوٰة ضحی اکثر صلوٰة داؤد علیه السلام ست و از ابن النجار از حدیث ثوبان
آورده که صلوٰة ضحی صلوتی ست که محافظت میکردند بران آدم و نوح و ابراہیم و موسیٰ و عیسیٰ صلوات الله علیهم اجمعین و در بعض احادیث
نفی آن نیز آمده و بعض صحابه بران اطلاق بدعت کرده و جمعی از علما بکراہت آن رفته و گفته که آن بدعتی است که بعد از زمان آن
حضرت در زمان خلفای راشدین پیدا شده و صواب آنست که اطلاق بدعت و کراہت بجہت مواظبت بران در مساجد ست
و آنحضرت آنرا گاه گاه گزارده و در خانه گزارده و سلف را نیز ہمین عمل بود و این اختلاف در نمازی ست که بعد از ربع نہار
بگزارند اما آنکه بعد از نماز فجر مستقبل قبله بنشینند و بعد از بلند شدن آفتاب بگزارند آنرا بعضی از مؤکدات گفته اند والله اعلم و در روایات
در عدد رکعات صلوٰة ضحی از دو تا دوازده آمده و مختار نزد اکثر علما چہار است زیراکه احادیث آن اصح اخبار و آثار و ران اکثر است

الفصل الاول

عن ام ہانی قالت ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل بیتها یوم فتح مکة — روایت است از
ام ہانی بنت ابی طالب ہمشیره امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و نام او فاخته بود و بعض گویند عاتکه گفت که آنحضرت در آمد
خانه او در روز فتح مکه — فاغتسل وصلی ثمانی رکعات — پس غسل کرد آن حضرت و بگزارد ہشت رکعت — فلم ار صلوٰة قط
اخف منها غیر انه یتم الرکوع والسجود — پس ندیدم من ہیچ نمازی را ہرگز سبکتر از ان و ہیچ یکی از ارکان آن را بر وفق معهود
و معتاد نکرد جز آنکه وی تمام میکرد رکوع و سجود را — وقالت فی روایة اخری — و گفت ام ہانی در روایت دیگر این لفظ
را که — وذلک ضحی — و آن نماز در وقت چاشت بود — متفق علیه — بدانکه عمده و مشهور در باب صلوٰة ضحی حدیث ام ہانی
است امام احمد گفته که صحیح ترین حدیثی که در صلوٰة ضحی آمده حدیث ام ہانی است و بعض گفته اند که این نماز از ان حضرت در
خانه وی بجہت شکرانه فتح بود و امرا بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن را نماز فتح نامیده اند و بعد از فتوح میگزارند و بعض
گویند که آن تقاضای حربی بود که از ان حضرت دران شب بجہت اہتمام بمہمات فتح فوت شده بود و تحقیق آن ست که بجہت
وقت ضحی بود زیراکه ابو داؤد و مسلم آن را بلفظ سبحة الضحی روایت کرده اند و اضافت بوقت دلالت بر سببیت آن
دارد چنانکه صلوٰة الظهر و صلوٰة العصر و در مواہب لدنیه از ابن عبد البر آورده که ام ہانی گفت پرسیدم از آنحضرت صلی
الله علیه وسلم که این چه نماز بود فرمود که این نماز ضحی بود — وعن معاذة — بضم میم عدویه بصریه تابعیه است و ثقه از طبقه
ثالثه — قالت سألت عائشة کم کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی صلوٰة الضحی — گفت پرسیدم عائشه را که چند رکعت میگزارد

آن حضرت نماز چاشت را۔ قالت اربع رکعات ویزید ماشاء اللہ۔ گفت عائشہ میگزارد چہار رکعت را و زیادہ میکرد چیزی
راکہ خواستہ بود خدا و در روایات زیادہ بر دوازدہ نیامدہ۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی ذر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
یصبح علی کل سلامی من احدکم صدقۃ۔ ثابت میگردد بر ہر بند استخوان اندام یکی از شما صدقہ و سلامی بضم سین تخفیف لام
و فتح میم عضو و بعض گفتہ ہر استخوان کہ بند دارد و ہر استخوان کہ تکیہ کند بران آدمی نزد حرکت و مختار آن ست کہ
سلامی نام بند ہر استخوان ست چنانکہ در حدیث بریدہ آمدہ است کہ لازم ست بر آدمی کہ تصدق کند بر ہر مفصل از وی
صدقہ یعنی ہر عضو و ہر استخوان و بند استخوان از صحت و سلامت آن در آدمی نعمتی ست کہ شکر آن بروی لازم است و چون
وجود شکر کہ حقیقت آن صرف عبدیت ہر چیزی را کہ دادہ شدہ است بوی بسوی چیزیکہ پیدا کردہ شدہ است برای
او دشوار ست گردانید وی سبحانہ تعالیٰ آنچہ صادر میشود از بندہ از ذکر خدا و ثنای وے و جز آن از خیرات و امر
معروف و نہی منکر از جملہ صدقات کہ واجب ست بروی در مقابلہ ہر سلامی و فرمود فکل تسبیحۃ صدقۃ وکل تحمیدۃ صدقۃ و
کل تہلیلۃ صدقۃ وکل تکبیرۃ صدقۃ یعنی یکبار سبحان اللہ گفتن و الحمد للہ گفتن و لا الٰہ الا اللہ گفتن و اللہ اکبر گفتن ہر کدام صدقہ
ایست کہ شکرانہ آن نعمت می گردد۔ و امر بالمعروف صدقۃ۔ و امر کردن کسے را بکار مشروع صدقہ است۔ ونہی
عن المنکر صدقۃ۔ و باز داشتن کسے را از نامشروع صدقہ است۔ ویجزئ من ذلک رکعتان یرکعہما من الضحی۔
و بسندگی میکند یا جزای دہد از شکرانہ تمام سلامی و صدقہ بران دو رکعت کہ بگزارد آن دو رکعت را از ضحی و فی الحقیقت
نماز شکرانہ تمامہ نعمتہای ظاہرہ و باطنہ ست زیرا کہ ہر عضو و ہر جزو از آدمی او بدن ہمہ مشغول بذکر و خدمت مولی تعالیٰ است
و مخصوص گردانیدہ شد باین فضیلت صلوٰۃ ضحی از جہت وقوع آن در اول نہار کہ مبدء فتح نعم است و یجزی بضم تحتانیہ
بہمزہ و بفتح آن بی ہمزہ ہر دو روایت است اول از اجزاست بکسر ہمزہ بمعنی کفایت و ثانی از جزا بمعنی پاداش۔ رواہ مسلم
وعن زید بن ارقم انہ رای قوما یصلون من الضحی۔ روایت ست از زید بن ارقم کہ از مشاہیر صحابہ است و ہفدہ غزوہ
با آنحضرت حاضر شد و از خواص علی مرتضی بود رضی اللہ عنہ کہ وی دید گروہی را کہ میگزارند نماز ضحی۔ فقال۔ پس
گفت۔ لقد علموا ان الصلوٰۃ فی غیر ہذہ الساعۃ افضل۔ ہر آئینہ بتحقیق دانستہ اند ایشان باخبار و احادیث کہ نماز در
جز این ساعت زیادہ تر ست از روی ثواب۔ ان رسول اللہ۔ بدرستیکہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفتہ است۔ صلوٰۃ
الاوابین حین ترمض الفصال۔ نماز آن جماعہ کہ رجوع کنند گانند بتوبہ و توجہ بدرگاہ حق سبحانہ در ہنگامی است کہ گرم میشوند و میسوزند
بچہ ہای گاو و شتر بگرمی آفتاب و رمض محرکہ سخت افتادن آفتاب بر ریگ و مانند آن سخت گرم شدن روز و سوختن پای
از زمین گرم و فضیلت نماز درین وقت بجہت آن ست کہ این وقت میل کردن نفوس است بفراغ و استراحت پس
نماز نمیکند درین وقت مگر کسیکہ رجوع دارد بدرگاہ حق سبحانہ و التفات میگیرد بذکر وے جل و علا چنانکہ در میانہ شب۔ رواہ مسلم

الفصل الثانی۔ عن ابی الدرداء و ابی ذر قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن اللہ تبارک و تعالیٰ

انه قال - ابو الدرداء و ابو ذر رضی الله عنهما که از عظمای صحابه اند گفت آنحضرت روایت کننده از حضرت حق سبحانه که تعالیٰ گفت - یا ابن آدم ارکع لی اربع رکعات من اول النهار اکفک آخره - ای آدمی بگزار برای من و طلب رضای من باخلاص چهار رکعت در اول روز بسنده می شوم و کار گزاری میکنم ترا در آخر - و از قضای حوائج تو و دفع مکروهات از تو یعنی دل خود را فارغ دار بعبادت من فارغ میدارم من دل ترا از حوائج تو چنانکه وعده کرده است بمتقیان و متوکلان - رواه الترمذی - روایت کرده است این حدیث را ترمذی از ابو الدرداء و ابی ذر - و رواه ابو داؤد و الدارمی عن نعیم - و روایت کرده اند آن را ابو داؤد و دارمی از نعیم بضم نون ابن همار بفتح ها و تشدید میم و بعد را و در اکثر نسخ مشکوٰة بزا است صحابی شامی است و درین اسم اختلاف بسیار است و در شرح ذکر کرده ایم - الغطفانی - بفتح غین و فتح طای مهمله و فا نسبت است بغطفان نام پدر قبیله - و احمد عنهم - و روایت کرده است امام احمد از همه - وعن بریدة - بضم با و فتح را صحابی ست اسلام آورده در وقتیکه آن حضرت بهجرت می رفت و در راه بقول مشهور و او را مساعی جمیله است در حضرت نبی صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین و قبر او در مرو است که بغزا آنجا آمده بود به بزار و پیر که به - قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول - می گفت - فی الانسان ثلثمائة و ستون مفصلا - در آدمی سه صد و شصت بند است - فعلیه ان یتصدق عن کل مفصل منه بصدقة - پس بر آدمی باد که تصدق کند از هر بندی از خود بصدقه - قالوا و من یطیق ذالک - گفتند صحابه رضی الله عنهم اجمعین که طاقت دارد آن را که از هر بند صدقه دهد و خبر کند - یا نبی الله قال النخاعة فی المسجد تدفنها - گفت آن حضرت آب دهن و حلق و بینی که در مسجد افتاده است گور کنی آن را - والشیٔ تنحیه عن الطریق - و چیزے از جنس موذیات مانند نجاست و سنگ و خار که یکسو کنی و دور کنی آن را از راه مردم و تنحیه بکسر حای مهمله مشدده است - فان لم تجد فرکعتا الضحیٰ تجزئک - پس اگر نیابی و نکنی آن را پس دو رکعت ضحیٰ بسندگی می کند ترا ازین سه چیز از صدقه و شکرانه سه صد و شصت بند که کار می فرمائی آنها را در چیزے که در وے تعظیم شعائر اسلام و دفع ایذای انام است اگرچه ادنی چیز باشد و در حدیث دلالت است که دفن و تنحیه مذکور درین باب افضل از نفل است که متضمن تعظیم مسجد و دفع اذی از خلق خدا است زیرا که نماز گزاردن بر نفس آسان است ازین کارها چنانکه تجربه بدان شاهد است - رواه ابو داؤد وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی الضحیٰ اثنتی عشرة رکعة بنی الله له قصرا من ذهب فی الجنة - کسیکه بگزارد نماز ضحیٰ را دوازده رکعت برآرد خدا تعالیٰ برای وی کوشکی از طلا در بهشت و این اکثر عددی است که در صلوٰة ضحیٰ آمده - رواه الترمذی و ابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب لانعرفه الا من هذا الوجه - و گفت ترمذی این حدیث غریب است نمی شناسیم ما در اگر از همین وجه یعنی اسناد که ذکر کرده است آن را ترمذی در کتاب خود - وعن معاذ بن انس الجهنی - بضم جیم و فتح ها نسبت بجهینه که نام قبیله ایست صحابی انصاری معدود است در اهل مصر و حدیث وی نزد ایشان است - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من

قعد فی مصلاہ حین ینصرف من صلوٰۃ الصبح - کسیکہ بنشیند یعنی تا برآمدن آفتاب و بلند شدن وی در جای کہ نماز کردہ است
چون برگردد و فارغ شود از نماز بامداد - حتیٰ یسبح رکعتی الضحیٰ - تا آنکہ بگزارد دو رکعت ضحیٰ را - لا یقول الا خیرا - نگوید مگر
سخن نیک را و چیزی کہ دران ثواب آخرت از ذکر و تلاوت و مانند آن و اگر سخنی گوید کہ دران نفع مسلمانی ست نیز
حکم آن دارد - غفر لہ خطایاہ - آمرزیدہ شود مر او را گناہان او - وان کانت اکثر من زبد البحر - و اگرچہ باشد گناہان
او مانند کف دریا در بسیاری - رواہ ابوداؤد - اینجا مراد بصلوٰۃ ضحیٰ نماز اشراق ست و در احادیث دیگر احتمال اشراق
و چاشت ہر دو دارد و ماند آنکہ ظاہر حدیث دران ست کہ این ثواب مترتب بر نشستن در جای نماز ست و اگر برخیزد و در
خلوت رود و مشغول گردد این ثواب بران مترتب نگردد و در حدیث دیگر نیز آمدہ است کہ ہر کہ بعد از نماز در جای خود نشست
بماند و ذکر کند و عامی کنند او را فرشتگان برحمت و مغفرت و در وصایای مشائخ مذکور ست کہ اگر ترس تفرقہ و پریشانی
باشد یا بار راہ یابد در خلوت خود برود و مشغول گردد و بعض میگویند کہ ثواب ذکر و مشغولی بحال خود ہست ہر جاکہ بنشیند اما جزای
صبر و حمل نفس بران دیگر ست و گفتہ اند کہ استقبال قبلہ درین وقت از دست ندہد و اگر خواب آید ہم پس پا برود و دفع کند
شیخ الاسلام شہاب الدین سہروردی گفتہ کہ عملی کہ جزای ہم آن در دنیا فی الحال بشود در نورانیت باطن میشود این
عمل ست کاتب حروف گوید عفا اللہ عنہ کہ ہمچنانکہ آفتاب آفاق از اول صبح طلوع کردہ می آید و بسیط زمین را روشن میگرداند
ہمچنین آفتاب ذکر و حضور در انفس بلند شدہ میرسد و ساحت سینہ را روشن میگرداند و این معنی نزد دریافت محسوس و مشہود است

الفصل الثالث - عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من حافظ علی شفعۃ الضحیٰ -
کسیکہ محافظت کند بر دو رکعت ضحیٰ - غفرت لہ ذنوبہ وان کانت مثل زبد البحر - آمرزیدہ شود مر او را گناہان او و
اگرچہ باشند مثل کف دریا شفعہ بضم شین و فتح نیز آمدہ و ہر دو روایت ست از شفع بمعنی زوج مقابل وتر - رواہ احمد
والترمذی و ابن ماجۃ - **وعن عائشۃ** انہا کانت تصلی الضحیٰ ثمانی رکعات - روایت ست از عائشہ کہ وی می گزارد نماز
ضحیٰ را ہشت رکعت - ثم تقول - پس میگفت - لو نشر لی ابوای ما ترکتہا - اگر زندہ گردانیدہ شوند برای من پدر و مادر
من ترک نمیکنم من آنرا این تعلیق بمحال عادی ست بقصد مبالغہ یعنی این لذات را بآن لذت از دست نمی دہم - رواہ مالک

وعن ابی سعید قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی الضحیٰ حتی نقول لا یدعہا و یدعہا حتی نقول لا یصلیہا - بود
آن حضرت می گزارد چندگاہ نماز ضحیٰ را تا آنکہ می گفتیم ما کہ ہرگز ترک نخواہد کرد آن را و ترک می کرد گاہی تا آنکہ میگفتیم
ما کہ ہرگز نخواہد گزارد چنانکہ آن را عادت شریف در نوافل بود کہ ہمیشہ نمیکرد از جہت شفقت امت تا بر ایشان لازم نگردد
و در مشقت نیفتند و حکم بفرضیت آن نازل نگردد این حکم فعل آنحضرت ست و اگر امت الآن التزام نمایند مستحب ست
و بعض علما میگویند کہ ہنوز سنت در نماز چاشت گاہ گاہ گزاردن است - رواہ الترمذی - **وعن مورق** بضم میم و
فتح واو و کسر رای مشددہ در آخر قاف - العجلی - بکسر عین و سکون جیم منسوب بعجل بن اللجیم تابعی بصری ثقہ عابد است - قال

قلت لابن عمر تصلی الضحی گفت گفتم مر ابن عمر را که تو میگزاردی نماز چاشت را۔ قال لا۔ گفت ابن عمر میگزارم من۔ قلت فعمر
گفتم پس پدر بزرگوار تو عمر بن الخطاب میگزارد۔ قال لا۔ گفت ابن عمر میگزارد عمر۔ قلت فابوبکر قال لا۔ گفتم پس ابوبکر میگزارد
گفت نمیگزارد۔ قلت فالنبی۔ گفتم پس میگزارد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قال لا اخالہ۔ گفت گمان ندارم که میگزارد آنحضرت
اینجا ابن عمر بظن نفی کرد باحتمال آنکه میگزارده باشد اما در ابوبکر و عمر جزم کرد و تاویل آن نفی معلوم شد که دوام و مواظبت
در مسجد گزاردن سنت دار الا اصل گزاردن صحیح و ثابت است بی شبهه و لا اخاله بکسر همزه و فتح آن هر دو صحیح است۔ رواه البخاری

باب التطوع

از طوع و طاعت است بمعنے انقیاد و فرمان برداری کردن و عبادت نافله را تطوع گویند و همین متنفل بخیر را متطوع
خوانند و اکثر اطلاق او بر غیر رواتب آمده و صیغه تفعل یا برای تکلف است یا برای مبالغه که بنده بی تکلیف شارع آن را
بجای می آرد و مبالغه در طاعت و فرمانبرداری مینماید

الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم لبلال عند صلوة الفجر۔ روایت است از
ابی هریره گفت گفت آنحضرت مر بلال را نزد نماز بامداد۔ یا بلال حدثنی بارجی عمل عملته فی الاسلام۔ ای بلال خبر ده مرا که
امیدوار تر شده تر است ثواب و صعود آن بدرگاه حق که کرده تو آن عمل را در دین مسلمانی یعنی بگو بمن که کدام عملی است نزد تو
که امید بآن بیشتر داری۔ فانی سمعت دف نعلیک بین یدی فی الجنة۔ زیرا که من شنیدم آواز جنبیدن نعلین ترا بر زمین پیش خود در
بهشت و دف بدال مهمله و فای مشدده در اصل رفتار نرم شتر در راه رفتن و سبک رفتن پرنده بالای زمین و جنبانیدن بازوها
در حالیکه پایهای او بر زمین باشد و بدی نشد بدیا بلفظ تثنیه و این امری است که کشف شده بر آن حضرت صلی اللہ علیه وسلم در
خواب یا در بیداری و احتمال دارد که در شب معراج دیده باشد یا در بعض معاریج دیگر که مر آن حضرت را بوده بود و اللہ اعلم۔
قال ما عملت عملا ارجی عندی انی لم اتطهر طهورا فی ساعة من لیل ولا نهار۔ گفت بلال رضی اللہ عنه عمل نکرده ام هیچ عملی را که
امیدوار تر شده تر است نزد من ازین عمل که من طهارت نکرده ام هیچ طهارتی از غسل و وضو و تیمم در هیچ ساعتی از شب یا روز۔ الا
صلیت بذلک الطهور ما کتب لی ان اصلی۔ مگر آنکه نماز گزاردم بآن طهارت چیزی که نوشته شده و تقدیر کرده شده و واجب
گردانیده شده بر من یعنی واجب گردانیدن من آن را بر نفس خود بمواظبت و التزام بر خود که بگزارم آنرا درین حدیث فضیلت نماز
بعد از وضوست که مردم آنرا تحیة الوضو و شکر وضو گویند و تحقیق آن است که نیت مطلق نفل کند و تحیة الوضو و شکر الوضو گفتن
چیزی نیست متفق علیه۔ **وعن جابر** قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم یعلمنا الاستخارة فی الامور کما یعلمنا السورة من
القرآن گفت جابر بود آن حضرت که تعلیم می کرد ما را دعای استخاره را و نماز آن را چنانکه تعلیم میکرد ما را سوره از قرآن را
یقول اذا هم احدکم بالامر۔ می گفت آنحضرت چون قصد کند یکی از شما بکاری یعنی کاری که نادر باشد و بجواز آن داغ مشغامی
باشد مجعول آن مثل سفر و عمارت و تجارت و مانند آن بخلاف مانند اکل و شرب معتاد بعد از آنکه از قبیل مباح باشد و تردد

باشد در خیریت آن و اگر خیر محض باشد استخاره در وے باعتبار تعین وقت خاص یا حالتے مخصوص خواهد بود - فلیرکع رکعتین من غیر الفریضة - پس باید که بگزارد دو رکعت از غیر فریضه یعنی دو رکعت نماز فرض چنانکه نماز بامداد یا جز آن در سفر کفایت نمیکند و اگر سنت راتبه باشد کفایت ست و اگر دو رکعت علحده به نیت استخاره بگزارد بهتر و در حدیث دیگر آمده که بخواند از قرآن آنچه میسر شود و در بعض روایات تخصیص نقل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد نیز آمده و ماثور از سلف نیز همین ست - ثم لیقل - پستر باید که بخواند این دعا را - اللهم انی استخیرک بعلمک - خداوندا من طلب خیر میکنم از تو باستعانت علم تو - واستقدرک بقدرتک - و طلب قدرت میکنم بر دریافت خیر و تحصیل آن بوسیله قدرت تو - واسألک من فضلک العظیم - و سوال میکنم از تو چیزے از فضل تو که بزرگ ست و بحد و نهایت آن نتوان رسید - فانک تقدر ولا اقدر - پس بدرستیکه تو قادری و من قدرت ندارم - وتعلم ولا اعلم - و تو میدانی و من نمیدانم - وانت علام الغیوب - و تو دانندۂ غیبهائی - اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر - خداوندا اگر هستی تو که میدانی که این کار من که قصد آن دارم - خیر لی فی دینی و معاشی وعاقبة امری - بهتر ست مرا در دین و ایمان من و در زندگانی و زیست من و در پایان کار من - او قال شک راوی ست یعنی یا گفت آنحضرت بجای تمامهٔ این الفاظ یا بجای فی معاشی وعاقبة امری - فی عاجل امری وآجله - در این جهان و در آن جهان - فاقدره لی ویسره لی - پس تقدیر کن آن را برای من و آسان گردان آن را برای من و توفیق ده مرا بدان کار - فاقدره بضم دال و کسر آن هر دو روایت ست مشتق از قدر - ثم بارک لی فیه - پستر برکت ده و افزونی ده مرا در آن کار - وان کنت - و در بعض نسخ - اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی - و اگر میدانی تو که این کار بدست مرا - فی دینی ومعاشی وعاقبة امری او قال فی عاجل امری وآجله فاصرفه عنی واصرفنی عنه - پس بگردان آن را از من و برگردان مرا از وی - واقدر لی الخیر حیث کان - و تقدیر کن برای من نیکی را هر جا که باشد - ثم ارضنی به - پستر راضی گردان مرا بهر چه واقع شود و ارضنی بفتح همزه و سکون را از ارضاء و بفتح را و تشدید ضاد و بے همزه نیز روایت ست - قال ویسمی حاجته - گفت آنحضرت یا راوی و نام برد حاجت خود را نزد قول وے هذا الامر و ظاهر آنست که ان هذا الامر که در حدیث واقع شده است عنوان حاجت ست بطریق عموم و در عبارت مستخیر خصوص همان امر خاص خواهد بود مثل هذا السفر او هذه الاقامة و نحو ذلک و هست که ان هذا الامر گوید و بیان کند آنرا یعنی حاجت خود و الله اعلم - رواه البخاری

الفصل الثانی عن علی رضی الله عنه - قال حدثنی ابوبکر رضی الله عنه وصدق ابوبکر - روایت ست از علی که گفت حدیث کرد مرا ابوبکر و راست گفت ابوبکر - قال سمعت رسول الله - گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول ما من رجل یذنب ذنبا - می گفت نیست هیچ مردے که بکند گناهے را - ثم یقوم فیتطهر ثم یصلی ثم یستغفر الله - پستر برخیزد پس طهارت کند پستر نماز بگزارد پستر آمرزش خواهد از خدا آن گناه را - الا غفر الله له - مگر آنکه بیامرزد خدائے تعالی مر او را و این را صلوٰة الاستغفار گویند - ثم قرأ - پستر خواند آن حضرت این آیت را - والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم

ذکروا اللہ فاستغفروا لذنوبہم رواہ الترمذی و ابن ماجۃ الا ان ابن ماجۃ لم یذکر الآیۃ۔ ترمذی و ابن ماجہ ہر دو روایت
کردہ اند این حدیث را ولیکن ابن ماجہ ذکر نکرد خواندن آنحضرت این آیت را و عن حذیفۃ قال کان النبی صلی اللہ
علیہ وسلم اذا حزبہ امر صلی۔ گفت حذیفہ بود آنحضرت چون پیش رسید او را قضیتی و سخت می شد و تنگ می گشت بروی کاری
نماز میکرد و استعانت جست بدان در کشاد کار و خلاصی از غم و ہم از جہت امتثال امر حق سبحانہ و استعینوا بالصبر والصلوٰۃ
رواہ ابوداؤد۔ و گفتہ اند کہ چون مشغول شود آدمی بعبادت منکشف می گردد بروی عالم ربوبیت و چون منکشف شد
عالم ربوبیت دنیا بکلیت خود حقیر نمود پس آسان گشت بر دل فقدان آن و وجدان آن پس متوحش نمیگردد دنیا بیافت
آن و شادمی شود بیافت آن چنانکہ گفتہ اند اگر ہست غم نیست و اگر نیست غم نیست و بعض گفتہ اند کہ چون فرود آید
بر بندہ مصیبتی و مکروہی میگریزد بسوے طاعت گویا میگوید پروردگار تعالیٰ محبوب گردان بر من عبادت خود را و مراد مرا
بدہ یا مدہ و شاد دار یا در محنت انداز و میتوان گفت بنور طاعت و مناجات و حضور و شہود مولیٰ تعالیٰ نوری در باطن پیدا
میگردد کہ ظلمت غم و ہم را می زداید و زنگی را می بردو سینہ را میکشاید چنانکہ آمدہ است کہ اذا دخل النور انفسح القلب و عن
بریدۃ قال اصبح رسول اللہ صبح کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فدعا بلالا۔ پس خواند بلال را۔ فقال بما سبقتنی الی الجنۃ
پس گفت بلال را بچہ چیز و کدام عمل پیشی کردی تو مرا بسوی بہشت و پیشتر از من بر فتی در ان موطن۔ ما دخلت الجنۃ
قط الا سمعت خشخشتک امامی۔ نہ در آمدم من بہشت را مگر آن کہ شنیدم آواز ترا یا آواز نعلین ترا بقرینہ حدیث سابق
و خشخشہ آواز سلاح و مانند آن۔ قال۔ گفت بلال۔ یا رسول اللہ ما اذنت قط الا صلیت رکعتین۔ اذان نگفتم
من ہرگز مگر آن کہ گزاردم دو رکعت بعد از اذان۔ و ما اصابنی حدث قط الا توضأت عندہا۔ و نہ رسید مرا
بیوضوئی ہرگز مگر آن کہ وضو ساختم نزد آن۔ در روایت ان للہ علیّ رکعتین۔ و دانستم و اعتقاد کردم کہ مر خدا راست بر من
دو رکعت کنایت است از التزام و ادامت مواظبت وے بران۔ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بہما۔ پس گفت
آنحضرت بلازم گرفتن این دو رکعت یافتی این دو رکعت سبقت کردی تو و یافتی تو این درجہ را۔ رواہ الترمذی۔ و عن عبد اللہ
ابن ابی اوفی۔ صحابی ست او را و پدر او را صحبت است حاضر شد حدیبیہ را و خیبر را و ما بعد آن را از مشاہد بعد از ان
بکوفہ آمد و ہمانجا رفت از عالم و وے آخر کسے ست کہ مرد بکوفہ از صحابہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من
کانت لہ حاجۃ الی اللہ او الی احد من بنی آدم۔ کسیکہ باشد مر او را حاجتی بسوے خدا یا بسوی یکی از آدمیان فلیتوضأ
پس باید کہ وضو کند فلیحسن الوضوء پس باید کہ نیک کند وضو را و خوب سازد آن را۔ ثم لیصل رکعتین۔ پستر باید کہ
بگزارد دو رکعت را۔ ثم لیثن علی اللہ۔ پستر باید کہ ثنا گوید بر خدا تعالیٰ۔ و لیصل علی النبی۔ و باید کہ درود
بفرستد بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ثم لیقل۔ پستر بگوید۔ لا الٰہ الا اللہ الحلیم الکریم سبحان اللہ رب العرش العظیم والحمد
للہ رب العالمین اسالک موجبات رحمتک سوال مے کنم ترا علما را کہ موجب رحمت و سبب نزول آن شوند۔

وعزائم مغفرتک - وسوال مے کنم ترا خصلتہا را کہ حاصل گردد ومنا کہ شود بآن آمرزش تو وعزم قصد بر فعل وعقد قلب بر آن - والغنیمۃ من کل بر - وسوال مے کنم ترا حاصل از ہر نیکے وغنیمت در اصل مال کہ از حرب کفار حاصل شود - والسلامۃ من کل اثم - وسوال مے کنم بے گزندے از ہر بزہ - لاتدع لے ذنبا الا غفرتہ - مگذار برائے من ہیچ گناہی را مگر آن کہ بیامرزے آن را - ولاہما الا فرجتہ - ومگذار ہیچ اندوہی را مگر آن کہ بکشائی وبردار ی آن را - ولاحاجۃ ہے لک رضی الا قضیتہا - ومگذار ہیچ حاجتے را کہ آن حاجت مر ترا مرضی است مگر آن کہ بپردازی آن حاجت را وبدہی آن را - یا ارحم الراحمین - ای مہربان ترین از مہربانان واین نماز را صلوٰۃ الحاجۃ خوانند - رواہ الترمذی وابن ماجۃ وقال الترمذی ہٰذا حدیث غریب - وگفتہ اند کہ در اسناد وے سخن است واللہ اعلم

صلوٰۃ التسبیح - عن ابن عباس - ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال للعباس بن عبد المطلب - روایت ست از ابن عباس کہ آن حضرت گفت مر عباس را - یا عباس یا عماہ الا اعطیک الا امنحک الا اخبرک - ای عباس ای عم من آیا ندہم ترا آیا عطا نکنم ترا آیا خبر ندہم ترا - الا افعل بک عشر خصال - آیا نکنم بتو دہ خصلت یعنی چیزے کہ مذکور خصلت ست یعنی بیاموزم ترا چیزے کہ کفارت دہ نوع از ذنوب گردد کہ اولہ وآخرہ الی آخرہ بیان آن میکند پس مراد بعشر خصال برین وجہ انواع ذنوب باشد کہ معدود واند وبعضی گفتہ اند کہ مراد بعشر خصال تسبیحات ست وآن در غیر قیام دہ بار ست - اذا انت فعلت ذلک غفر اللہ لک ذنبک - وقتیکہ تو بکنی آن را بیامرزد خدا مر گناہان ترا - اولہ وآخرہ - گناہان را کہ پیش ازین کردہ وگناہان کہ پس ازین خواہی کرد وباہمہ گناہان کہ پیش وپس بکدیگر کردہ - قدیمہ وحدیثہ - گناہان کہنہ ونو - خطاءہ وعمدہ - وگناہان کہ بے قصد ونادیدہ ونادانستہ کردہ وگناہان کہ بقصد کردہ صغیرہ وکبیرہ گناہان خرد وکلان - سرہ وعلانیتہ - گناہان پوشیدہ وآشکارا - ان تصلی اربع رکعات - وآن این ست کہ بگزاری چہار رکعت را - تقرأ فی کل رکعۃ فاتحۃ الکتاب وسورۃ - میخوانی در ہر رکعت فاتحہ وسورہ از قرآن را ہر سورہ کہ باشد وشیخ جلال الدین سیوطی در عمل الیوم واللیلۃ گفتہ کہ بخواند در وے الہٰکم التکاثر والعصر والکافرون والاخلاص - فاذا فرغت من القراءۃ فی اول رکعۃ وانت قائم قلت - پس چون فارغ شوی از قرائت در رکعت اولی وحالانکہ تو ایستادہ می گوئی - سبحان اللہ والحمد للہ ولا الٰہ الا اللہ واللہ اکبر خمس عشرۃ مرۃ - پانزدہ بار ودر روایتے لاحول ولاقوۃ الا باللہ زیادہ آمدہ ثم ترکع - پس تر رکوع می کنی - فتقولہا وانت راکع عشرا - پس مے گوئی این کلمات مذکورہ را وحالانکہ تو رکوع کنندہ دہ بار بعد از تسبیح رکوع - ثم ترفع راسک من الرکوع فتقولہا عشرا - پس بر میداری سر خود را از رکوع پس می گوئی این کلمات را دہ بار بعد از سمع اللہ لمن حمدہ ربنا لک الحمد - ثم تہوی ساجدا - پس تر پایان می افتی برائے سجدہ - فتقولہا وانت ساجد عشرا - پس میگوئی این کلمات را در سجدہ دہ بار بعد از تسبیح سجود - ثم ترفع راسک من السجود فتقولہا

عشرا - پستر بر میداری سر خود را از سجده پس میگوئی آن را ده بار - ثم تسجد فتقولها عشرا - پستر سجده میکنی پس میگوئی آنرا ده بار - ثم ترفع رأسک فتقولها عشرا - پستر بر میداری سر خود را پس میگوئی آن را ده بار بعد از هر دو سجده - فذلک خمس وسبعون فی کل رکعة - پس مجموع آن هفتاد و پنج بار میشود در هر رکعت - تفعل ذلک فی اربع رکعات - میکنی آن را در چهار رکعت و در تشهد این نماز بعد التحیات پیش از سلام این دعا آمده است - اللهم انی اسألک توفیق اهل الهدی واعمال اهل الیقین ومناصحة اهل التوبة وعزم اهل الصبر وجد اهل الخشیة وطلب اهل الرغبة وتعبد اهل الورع وعرفان اهل العلم حتی القاک اللهم انی اسألک مخافة تحجزنی عن معاصیک حتی اعمل بطاعتک عملا استحق به رضاک وحتی اناصحک بالتوبة خوفا منک وحتی اخلص لک النصیحة حیاء منک وحتی اتوکل علیک فی الامور حسن ظن بک سبحان خالق النور - ان استطعت ان تصلیها فی کل یوم مرة فافعل - اگر میتوانی که بگزاری این نماز را در هر روز یکبار پس بکن آنرا - فان لم تفعل ففی کل جمعة مرة - پس اگر نکنی تو هر روز پس بکن در هر هفته یکبار - فان لم تفعل ففی کل شهر مرة - پس اگر نکنی تو در هر جمعه پس بکن در هر ماه یکبار - فان لم تفعل ففی کل سنة مرة - پس اگر نکنی تو در هر ماه یکبار پس بکن در هر سال یکبار - فان لم تفعل ففی عمرک مرة - پس اگر نکنی تو در هر سال پس بکن در عمر خود یکبار

رواه ابوداؤد وابن ماجة والبیهقی فی الدعوات الکبیر وروی الترمذی عن ابی رافع نحوه - بدانکه مشهور و معمول در صلوة تسبیح همین طریق است که مذکور شد و در روایت ترمذی از عبد الله ابن المبارک پانزده بار بعد از ثنا پیش از تعوذ و تسمیه و ده بار بعد از قرأت تا آخر ارکان و بعد از سجدتین تسبیح نیست و مخیر است که بیک سلام بگزارد یا بدو سلام و موافق مذهب امام اعظم بیک سلام است بدانکه حدیث صلوة تسبیح را در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد و ترمذی آورده و در روایتی نهایت در هر سال داشته و در تمام عمر یکبار ذکر نکرده و مؤلف از حدیث ابن ماجه و بیهقی نیز آورده و در حصن حصین برمز ابی داؤد و ابن ماجه و مستدرک حاکم و صحیح ابن حبان ذکر کرده و بعض محدثان را در این حدیث سخن است و ابن جوزی که در نسبت وضع از مستعجلان است آن را در موضوعات آورده و نزد اهل تحقیق سخن ابن جوزی مردود است و بسیاری از علمای محدثین آن را تصحیح نموده اند و از زمان سلف از تابعین ومن بعدهم الی یومنا هذا معمول و مشهور شده و مشائخ طریقت بدان وصیت کرده اند و شیخ ابن حجر در تقویت و اثبات آن مبالغه نموده و جمله از آن در شرح مذکور است اینجا این مقدار کافی است والله الموفق -

وعن ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان اول ما یحاسب به العبد یوم القیمة من عمله صلوته فرمود نخستین عملی که حساب کرده می شود بدان بنده روز قیامت از اعمال وی نماز وی است - فان صلحت فقد افلح وانجح پس اگر نیک بود نماز وی پس بتحقیق رستگار و پیروز شد بنده و بر آمد حاجت وی - وان فسدت فقد خاب وخسر - و اگر تباه باشد نماز وی پس بتحقیق نا امید و زیان زده شد آن بنده - فان انتقص من فریضته شیء - پس اگر کمی یافت از نماز فرض او چیزے از سنن و آداب - قال الرب تبارک وتعالی انظروا هل لعبدی من تطوع - میگوید پروردگار تعالی نظر کنید آیا هست مر بنده مرا از نماز نفل فیکمل بها ما انتقص من الفریضة - پس تکمیل و تتمیم کرده می شود بآن چیزے که کم شده است

از فرض - ثم یکون سائر عمله کذلک - پس تر میباشد باقی عملهای آن بنده از زکوۃ و صیام و جز آن برین وجه که اگر چیزے از تکملات فرائض کم شده تمام کرده می شود بنوافل - وفی روایۃ - و در روایتی چنین آمده که - ثم الزکوۃ مثل ذلک پس تر زکوۃ مانند نماز ست و تکمیل بنوافل - ثم تؤخذ الاعمال علی حسب ذلک - پس تر گرفته میشوند تمامۂ عملها باندازۂ آن و درین روایت ذکر زکوۃ بعد از صلوۃ صریح آمده بعد از وی ذکر باقی اعمال علی العموم کرده - رواہ ابوداود - روایت کرد این حدیث را از ابوهریرہ ابوداود - و رواه احمد عن رجل - و روایت کرد آن را امام احمد از مردی غیر معین از اصحاب و خصوص از ابی هریرۃ نکرده - وعن ابی امامۃ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اذن الله لعبد فی شیء افضل من رکعتین یصلیهما - گوش نمی نهد خدا تعالی و اقبال نمیکند برحمت و رأفت مر بنده را در عمل فاضل تر از دو رکعت که میگزارد آنها را یعنی نماز فاضلتر از همه عملهاست و لطف و عنایت و رحمت وی تعالی به بنده در وی بیشتر از عملهای دیگر است و ذکر استماع و گوش نهادن صحبت آن ست که عمده در نماز و فاضلترین ارکان و اذکار وی قرآن ست اگرچه افعال و اذکار دیگر هم دارد - وان البر لیذر علی راس العبد ما دام فی صلوته - و بدرستیکه نیکی و رحمت نثار کرده میشود بر سر بنده مادام که بنده در نماز خود است و بعض روایت لیذر بدال مهمله خوانده اند از ذر بمعنی ریختن آب و شیر و مانند آن اگرچه معنی دارد اما چون مخصوص بمایعات ست یعنی چیزهای که سیلان میکنند مثل اشیای مذکوره از مناسبت مقام دور است و گفته اند که آن تصحیف ست و صحیح بذال معجمه است - وما تقرب العبد الی الله بمثل ما خرج منه یعنی القرآن - و نزدیکی نجست بنده بسوی خدا بمانند چیزیکه بیرون آمده از وے سبحانه که قرآن ست و بیرون آمدن قرآن از حق باعتبار علم ست یا از لوح محفوظ و تواند که مراد بیرون آمدن از بنده باشد که بر زبان وی میرود بقرأت و بر دست وی نوشته میشود در مصاحف اشارت ست بوجه فضیلت نماز از اعمال دیگر - رواه احمد والترمذی

باب صلوۃ السفر

بدانکه خلاف نیست مر هیچ یکے از ائمه و علمای امت را در جواز قصر مسافر را و لیکن نزد ما قصر واجب ست و فرض وقت بر مسافر دو رکعت ست و قصر عزیمت است اگرچه اطلاق رخصت بران نیز میکنند مجازا و اگر مسافر چهار رکعت بگزارد درست نیست مگر آنکه در قعدۂ اولی بنشیند زیرا که آن در حقیقت قعدۂ اخیره است اگرچه آثم گردد بترک سلام و مذهب مالک چنانکه مفهوم میگردد از رساله ابن ابی زید که در مذهب ایشان ست موافق مذهب ماست و از بعض شروح مفهوم میشود که مذهب وی موافق مذهب شافعی و احمد است که قصر رخصت ست و مصلی مخیر ست میان قصر و اتمام و اصل فرض اربع است و هرگز مروی نشده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفر چهار رکعت گزارده باشد و نه خلفای اربعه الا عثمان رضی الله عنه که بعد از گذشتن چند سال از دور خلافت وی در منا چهار رکعت گزارد و آن را تاویلات و محامل ست و سخن درین باب و دلائل طرفین طویل است در شرح آن را ذکر کرده ایم

الفصل الاول - عن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی الظهر بالمدینة اربعا - روایت ست از انس که آن حضرت گزارد نماز ظهر در مدینه چهار رکعت - وصلی العصر بذی الحلیفة رکعتین - و گزارد نماز عصر در ذی الحلیفه دو رکعت

وذو الحلیفه بضم حاء مهمله وفتح لام وسکون تحتانیه و فا موضعی ست بر پنج و شش میل از مدینه واین در وقت قصد آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم حج پس نماز ظهر بمدینه گزارد و برآمد و چون درین موضع رسید که میقات اهل مدینه ست مسافر شد و نماز عصر دو رکعت گزارد و احرام بست و بمکه متوجه گشت - متفق علیه - وعن حارثة بحای مهمله و ثای مثلثه بن وهب بفتح واو وسکون ها الخزاعی بضم خای معجمه و زای برادر عبد الله بن عمر از یک مادر مراد از صحبت ست روایت می کند از آنحضرت از حفصه ام المومنین - قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم ونحن اکثر ما کنا قط وآمنه بمنیٰ رکعتین - گفت گزارد با ما آنحضرت و حالانکه ما بیشتر بودیم از روی عدد و هرگز باین جمعیت نبودیم و ایمن تر بودیم از فتنه و فساد کافران بمنیٰ دو رکعت و آمنه بفتحات جمع امن بروزن طلبه جمع طالب نیز روایت ست و این در حجة الوداع بود و جمعیت صحابه دران از حد حصر و احصا خارج بود و این را برای این گفت که شرعیت قصر موقوف بر خوف از فتنه کفار چنانکه ظاهر قرآن دلالت دارد بران نیست چنانکه در حدیث آینده بصریح واقع شده است - متفق علیه - وعن یعلی بفتح مثناة وسکون عین بن امیه بضم همزه وفتح میم وتشدید تحتانیه صحابی ست اسلام آورد در روز فتح و حاضر شده حنین را و طائف و تبوک و عامل عمر بن الخطاب بود بر نجران کشته شد بصفین همراه امیر المومنین علی رض - قال قلت لعمر بن الخطاب انما قال الله تعالی ان تقصروا من الصلوٰة - روایت ست از یعلی بن امیه گفت گفتم مر عمر بن خطاب را که نیست جز این نیست که گفته است خدا تعالی گناهی نیست بر شما در قصر کردن شما نماز را - ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا - قصر کنید اگر بترسید شما که در فتنه و فساد می اندازد شما را آن کسانیکه کافر اند - فقد امن الناس - پس بتحقیق ایمن اند مردم درین سفر که ماییم پس چگونه قصر کنیم - قال عمر رضی الله عنه عجبت مما عجبت منه - گفت عمر عجب کردم من یعنی در زمان آنحضرت از آنچه عجب کردی تو - فسألت رسول الله - پس پرسیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که با وجود عدم خوف قصر چون کنیم - فقال صدقة تصدق الله بها علیکم - این قصر کردن صدقه و احسانی ست که تصدق کرده ست خدا تعالی بآن بر شما - فاقبلوا صدقته - پس بپذیرید شما صدقه و احسان خدا را و چون پروردگار تعالی تخفیف و آسانی کرد بر شما سخت گرفتن شما کار را بر خود موجب جرأت و گستاخی ست که مناسب بمقام عبودیت نیست و این حدیث دلیل حنفیه است بر وجوب قصر اگر گفته شود که وی سبحانه و تعالی روزه را در سفر اسقاط نموده و بانظار تخفیف فرموده است آنجا چرا صوم را جائز می دارید و عزیمت می شمارید و افطار را محض رخصت می انگارید و چنانکه اینجا چهار رکعت گزاردن جرأت و سخت گرفتن ست بر خود آنجا نیز روزه داشتن همین حال دارد پس چه فرق است میان نماز مسافر و روزه وی جوابش آنکه همچنانکه در افطار آسانی ست در روزه داشتن در رمضان بموافقت مسلمانان نیز آسانی ست و در وقت دیگر بیرون رمضان تنها روزه داشتن سخت و دشوار می افتد و اما در نماز آسانی در جانب قصر متعین است فافهم و اما تقیید در آیت بقول وی سبحانه ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا باعتبار عادت و اغلب ست که غالب بر حال مسافران خوف ست خصوصاً در آن زمان که کافران در صدد ایذا و اهلاک مسلمانان بوده اند - رواه مسلم - وعن انس قال خرجنا

مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من المدینۃ الی مکۃ۔ گفت انس بیرون آمدیم ما با آنحضرت از مدینہ بمکہ و این در حجۃ
الوداع بود۔ فکان یصلی رکعتین رکعتین۔ پس بود آنحضرت کہ میگزارد دو رکعت دو رکعت بجہت مسافرت۔ حتی رجعنا الی المدینۃ
تا آنکہ باز گشتیم ما بمدینہ۔ قیل لہ اقمتم بمکۃ شیئا۔ گفتہ شد مر انس را آیا اقامت کردید شما بمکہ چیزی یعنی مدتی۔ قال اقمنا بہا
عشرا۔ گفت انس اقامت کردیم بمکہ دہ روز زیرا کہ رسیدن بمکہ در صبح چہارم ذی الحجہ بود و برگشتن بمدینہ در صبح چہاردہم پس
معلوم شد کہ باقامت دہ روز مقیم نمیشوند و نماز چہارگانی نمیگزارند۔ متفق علیہ۔ **وعن ابن عباس** قال سافر النبی صلی
اللہ علیہ وسلم سفرا فاقام تسعۃ عشر یوما یصلی رکعتین رکعتین۔ گفت ابن عباس سفر کرد آن حضرت سفری پس اقامت کرد
نوزدہ روز میگزارد نماز دو رکعت دو رکعت۔ قال ابن عباس فنحن نصلی فیما بیننا و بین مکۃ تسعۃ عشر رکعتین رکعتین۔ گفت ابن
عباس پس ما میگزاریم در مانند منزلی کہ میان ما و میان مکہ است نوزدہ روز دو رکعت دو رکعت یعنی چون اقامت می کردیم
در منزلی کہ میان مکہ و مدینہ نوزدہ روز میگزاردیم دو رکعت و این در غزوۂ فتح بود و یا مراد آنست کہ چون سفری میکردیم در راہ
چنانکہ میان ما و مکہ است و مراد وقوع سفر در مکہ و مدینہ نیست۔ فاذا اقمنا اکثر من ذلک صلینا اربعا۔ پس چون
اقامت میکردیم بیشتر از ان میگزاردیم چہار رکعت۔ رواہ البخاری۔ بدانکہ مذہب نزد ما آنست کہ اگر نیت اقامت کند
پانزدہ روز یا بیشتر تمام کند نماز را و اگر کمتر از پانزدہ روز کند قصر کند و اگر بی نیت ماہ و سال باشد قصر کند و این تقدیر مروی ست
از ابن عباس و ابن عمر و طحاوی آن را روایت کردہ و امام محمد در کتاب الآثار آوردہ و از ابن عمر آمدہ است کہ وے در
آذربائیجان شش ماہ ایستادہ کہ امروز و فردا برآید مسافرانہ میگزارد و صحابۂ دیگر نیز با وی بودند و انس نیز با عبدالملک بن مروان
در شام دو ماہ ایستاد و دو رکعت میگزارد و مذہب شافعی آنست کہ اگر بہ نیت اقامت چہار روز یا بیشتر کند مقیم میگردد و
چہار رکعت میگزارد و اگر بے نیت بقصد برآمدن امروز فردا زیادہ از ہژدہ روز باشد تمام میکند نماز را و ایشان تقدیر باربعہ
را از عثمان رضی اللہ عنہ روایت میکنند و ما ترجیح کردیم تقدیر بپانزدہ را بالقیاس بمدت طہر کہ بر پانزدہ است و نیز اقامت
آنحضرت در مکہ دہ روز با وجود قصر مستلزم نفی این تقدیر میکند و ظاہر آنست کہ این اقامت بہ نیت بود زیرا کہ ایشان برای
حج آمدہ بودند و آن تا تاریخ ہژدہم میکشد و اعتبار نوزدہ روز منافی ست بآنچہ از ابن عمر و انس نقل کردہ شد و حدیث ابن
عباس کہ در کتاب مذکور ست نیز منافی تقدیر ہژدہ روز است و گفتہ اند شاید کہ روز نزول و رحیل را راوی داخل داشتہ تسعۃ عشر
گفتہ باشد و این بعید است واللہ اعلم و در بعض روایات ثمانیۃ عشر نیز آمدہ است و در روایتی سبعۃ عشر و خمسۃ عشر نیز آمدہ است
و دو وجہ تطبیق در شرح مذکور است واللہ اعلم۔ **وعن حفص** بن عاصم بن عمر بن الخطاب قرشی عدوی از اجلۂ تابعین و ثقہ
مجمع علیہ و کثیر الحدیث است۔ قال صحبت ابن عمر فی طریق مکۃ فصلی لنا الظہر رکعتین۔ گفت صحبت داشتم ابن عمر را در راہ
مکہ پس بگزارد برای ما ابن عمر نماز ظہر را دو رکعت۔ ثم جاء رحلہ و جلس۔ پس تر آمد ابن عمر رخت و جای باش خود را و نشست
فرا ہی تا ساقیا ما۔ پس دید مردم را ایستادہ۔ فقال ما یصنع ہولاء۔ پس گفت ابن عمر چہ میکنند ایشان۔ قلت یسبحون گفتم

نماز های نفل میگزارند و این احتمال سنن رواتب و جز آن هر دو دارد۔ قال لو کنت مسبحا۔ گفت ابن عمر اگر می بودم من که نماز نفل میکردم۔ اتممت صلوتی۔ تمام میگزاردم نماز فرض را یعنی اگر محل گزاردن نوافل میبود اتمام فریضه اهم و اولی میبود پس هرگاه که فرائض قصر کرده شد ترک نوافل اولی باشد زیرا که تکمیل فرض اولی ست از نفل صحبت رسول الله صحبت داشتم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فکان لا یزید فی السفر علی رکعتین۔ پس بود آنحضرت که زیادت نمیکرد در سفر بر دو رکعت یعنی نمیگزارد نوافل را۔ وابابکر وعمر وعثمان کذلک۔ وصحبت داشتم ابابکر و عمر و عثمان را همچنین یعنی زیادة نمیکردند در سفر بر دو رکعت متفق علیه بدانکه این حدیث دلالت دارد بر انکار و منع ابن عمر نوافل را از سفر و عدم منع و انکار نیز از وی منقول ست چنانچه در آخر فصل ثالث بیاید که وی رضی الله عنه پسر خود را می دید که نفل میگزارد و انکار نمیکرد و جمهور صحابه و من بعدهم رضی الله عنهم بر جواز اند و بعض گفته اند که اتفاق است بر استحباب نوافل مطلقه و اختلاف در رواتب ست و آنها که تجویز کرده اند قیاس کرده اند آنها را بر نوافل مطلقه و بعض فرق کرده اند در حالت سیر و نزول و بعض فرق کرده اند در نوافل پیش از نماز و بعد از نماز باینکه آنچه پیش از نماز است منفصل است از وی پس گمان برده نمیشود که آن از فرائض است پس گویا که خارج است از حکم رواتب بخلاف آنچه از نماز است متصل است بوی صورة و معنی و تحقیق ثابت شده است که آنحضرت رواتب را گزارده و نماز چاشت را روز فتح مکه گزارده و طیبی گفته که شاید آنحضرت میگزارد رواتب را در جای رخت و جای باش خود و ابن عمر آن را نمیدید و شاید که در بعض احیان ترک هم میکرد از برای تعلیم جواز و الله اعلم پس گویا مراد بقول ابن عمر لا یزید فی السفر عدم زیادت در غالب احوال ست و مروی از حنفیه در سنن سه قول ست اتمام و قصر و ترک و مختار قول اول ست۔ وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یجمع بین صلوة الظهر والعصر اذا کان علی ظهر سیر ویجمع بین المغرب والعشاء۔ گفت ابن عباس بود آنحضرت که جمع میکرد میان نماز پیشین و دیگر وقتیکه میبود بر پشت سیر یعنی در سفر یا مراد حالت سیر است نه حالت نزول و جمع میکرد میان نماز مغرب و عشاء و این شامل جمع تقدیم و تاخیر هر دو ست جمع تقدیم آنکه نماز عصر را در وقت نماز ظهر بگزارد و عشاء را در وقت مغرب و جمع تاخیر آنکه نماز ظهر را در وقت عصر و نماز مغرب را در وقت عشا بگزارد چنانکه در احادیث آینده بیاید۔ رواه البخاری

وعن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی فی السفر علی راحلته حیث توجهت به۔ بود آنحضرت که میگزارد در سفر بر شتر خود بهر سو که روی می آورد شتر لیکن روی می آورد به قبله وقت تحریمه چنانکه در حدیث انس آمده۔ یومی ایماء۔ اشارت میکرد آنحضرت اشارت کردنی برای رکوع و سجود و اشارت سجود پست تر از رکوع میکرد۔ صلوة اللیل۔ میگزارد نماز شب را۔ الا الفرائض۔ میگزارد همه نمازها را مگر نمازهای فرض را۔ ویوتر علی راحلته۔ و میگزارد وتر را بر راحله خود متفق علیه در نیحدیث دو حکم مذکور شد یکی آنکه جواز صلوة بر دابه مخصوص بنوافل ست و مراد بدان شامل رواتب و تهجد است و در نیحدیث تخصیص بذکر صلوة اللیل واقع شده و در احادیث دیگر عام آمده و در ترجمه اشارتی بتعمیم کرده شد و مروی از امام ابوحنیفه آن ست که مستحب است نزول برای سنت فجر و در روایتی واجب و لهذا جایز نیست گزاردن آن نشسته

بیفتد. اما گزاردن فرائض بر دابه درست نیست مگر بعذر چنانکه در بادیه باشد که غالب در وی خوف هلاک بر نفس یا مال از دزد و یا درنده یا دور افتادن از قافله یا گم کردن راه یا دابه سرکش باشد که میسر نگردد بروی سواری بعد از فرود آمدن یا مصلی پیر ضعیف باشد که سوار نتواند شد و کسی را نیابد که بردارد و سواری دهد یا گل ولای چنان باشد که نماز بر ان ممکن نباشد و بعذر مطر نیز جائز است و ضروریات مستثنی اند از قواعد شرع کذا فی شروح الهدایة و آورده است امام محمد در موطای خود آثار کثیره از صحابه و تابعین که ایشان نزول میکردند برای وتر و مروی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز همچنین است و همچنین گفته که نماز جنازه و منذور و سجدۂ تلاوت که بر زمین خوانده نیز جائز نیست حکم دیگر آنکه جواز صلوٰة بر دابه بشرط سفر است و جمهور ائمه برین اند و در روایتی از ابی حنیفه و ابی یوسف نیز همچنین است و صحیح از مذهب ابی حنیفه شرط بودن مصلی است خارج مصر مسافر باشد یا نه و مسافر اگر داخل مصر باشد جائز نیست مراد از تنفل بر دابه نزد ابی حنیفه و نزد محمد جائز است اما مکروه و ابو یوسف گفته لا باس به بعد ازان اختلاف کرده اند در بعد مسافت خارج مصر تا جائز باشد بعض گفته اند دو فرسنگ و بعض سه فرسنگ و نزد بعض یک میل

بس است و صحیح آن ست که جائز است بعد از مفارقت بیوت مصر چنانچه در جواز قصر

الفصل الثانی

عن عائشة قالت کل ذالک قد فعل رسول الله - همه آن را کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قصر الصلوٰة واتم - قصر کرده است نماز را و تمام نیز کرده است یعنی هر دو فعل از آنحضرت بوجود آمده است هم قصر و هم تمام صاحب سفر السعادة گفته است که این حدیث بصحت نرسیده است و از آنحضرت اتمام بوجود نیامده است و دارقطنی صحت این حدیث را ادعا کرده است و حدیثی دیگر آورده است از ابن عمر و حکم بحسن آن کرده والله اعلم رواه فی شرح السنة - وعن عمران بن حصین قال غزوت مع النبی - گفت غزا کردم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم وشهدت معه الفتح - و حاضر شدم با آنحضرت فتح مکه را - فاقام بمکة ثمانی عشرة لیلة - پس اقامت کرد در مکه هژده شب لا یصلی الا رکعتین - نمیگزارد مگر دو رکعت - یقول یا اهل البلد صلوا اربعا - میگفت ای اهل مکه بگزارید چهار رکعت فانا سفر - زیرا که ما مسافرانیم دلالت کرد این حدیث بر آنکه چون مقیم اقتدا بمسافر کند چهار رکعت کند و دو رکعت نکند و متابعت نکند او را اما مسافر چون اقتدا بمقیم کند متابعت کند و چهار رکعت بگزارد و سفر بفتح سین و سکون فا جمع مسافر مثل رکب و راکب و اصل سافر است و مسافر بلفظ مفاعلت بجهت آن اطلاق میکنند که سفر اکثر با یکدیگر میباشد - رواه ابو داود - وعن ابن عمر قال صلیت مع النبی صلی الله علیه وسلم الظهر فی السفر رکعتین وبعدها رکعتین - گفت ابن عمر که گزاردم با آنحضرت نماز پیشین را در سفر دو رکعت فرض و بعد از وی دو رکعت سنت - وفی روایة قال صلیت مع النبی - گفت نماز گزاردم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی الحضر والسفر - در حضر و سفر فصلیت معه فی الحضر الظهر اربعا وبعدها رکعتین - پس گزاردم با وی در حضر ظهر را چهار رکعت و پس وی دو رکعت - وصلیت معه فی السفر الظهر رکعتین وبعدها رکعتین - و گزاردم با وی در سفر ظهر را دو رکعت و پس وی دو رکعت - والعصر رکعتین ولم یصل بعدها شیئا - و گزاردم در سفر عصر را دو رکعت و نگزارد آنحضرت پس وی

چیزی بیان عصر حضر نکرد اکتفاء۔ والمغرب فی الحضر والسفر سواء ثلث رکعات۔ و گزاردم نماز مغرب را در حضر و سفر برابر سہ رکعت۔
ولا ینقص فی حضر ولا سفر۔ و کم نمی شود نماز مغرب نہ در حضر و نہ در سفر ولا ینقص بفتح تحتانیہ وضم قاف تصحیح کردہ اند فقد بر پس
معلوم شد کہ قصر مخصوص رباعی ست۔ وہی وتر النہار۔ و نماز مغرب وتر روز ست چنانکہ نماز وتر وتر شب است پس وتر
ثابت است در شب و روز بحکم ان اللہ وتر یحب الوتر۔ وبعدہا رکعتین۔ و گزارد بعد مغرب دو رکعت و ذکر نماز عشا نیز نکرد
و بر مقالیسہ گذاشت۔ رواہ الترمذی۔ و ازین حدیث ابن عمر معلوم می شود کہ گزاردن سنن رواتب در سفر آمدہ است و از
حدیث حفص بن عاصم از ابن عمر کہ گذشت خلاف این معلوم شد ظاہر اغالب احوال آن بود کہ نمیگزارد و گاہی مے گزارد و
ابن عمر از ان مردم جدی و اجتہادی در گزاردن دید پس انکار کرد و در شرح سفر السعادت کلام سیر تر ازین واقع شدہ است واللہ اعلم

وعن معاذ بن جبل قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی غزوۃ تبوک اذا زاغت الشمس قبل ان یرتحل جمع بین الظہر والعصر
بود آنحضرت در غزوۂ تبوک کہ آخرین غزوات آنحضرت است چون میل میکرد آفتاب و میگشت پیش از کوچ کردن جمع میکرد ظہر
و عصر را در وقت ظہر میگزارد و این جمع تقدیم است۔ وان ارتحل قبل ان تزیغ الشمس۔ و اگر کوچ میکرد پیش از میل کردن آفتاب
و برگشتن وی۔ اخر الظہر حتی ینزل للعصر۔ تاخیر میکرد ظہر را تا آنکہ فرود می آمد برای عصر و ہر دو را در وقت عصر میگزارد و این جمع
تاخیر ست۔ وفی المغرب مثل ذلک۔ و میکرد در مغرب مانند آن یعنی۔ اذا غابت الشمس قبل ان یرتحل جمع بین المغرب والعشاء
چون ناپدید می شد و غروب میکرد آفتاب پیش از انکہ کوچ کند جمع میکرد میان مغرب و عشاء و عشاء را با مغرب میگزارد۔ وان
یرتحل قبل ان تغیب الشمس اخر المغرب حتی ینزل للعشاء ثم یجمع بینہما۔ و اگر کوچ میکرد پیش از غائب شدن آفتاب تاخیر میکرد مغرب را
تا آنکہ فرود می آمد برای عشا پس جمع میکرد میان مغرب و عشا بدانکہ وارد شدہ است احادیث صحیحہ در جمع بین الصلوتین در سفر بعض
احادیث مطلق و بعض مقید بحالت سیر و بعض بحالت جد در سیر و بعض بتعجیل سیر و ازینجا اختلاف کردہ اند علما پس بعض قائل شدہ
اند بجواز جمع علی الاطلاق و امام شافعی از ایشان ست و بعض بتخصیص کردہ اند بحالت سیر نہ نزول و بعض مخصوص گردانیدہ اند بصورت جد
در سیر و تعجیل در ان و در فتح الباری گفتہ کہ مشہور از مذہب مالک این ست و صاحب سفر السعادۃ گفتہ کہ جمع در سفر عادت و دائمی
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نبود بلکہ چون تعجیل میکرد در سیر جمع میکرد اما جمع در حالت نزول و قرار اصلا مروی نیست و تخصیص کردہ
اند بعض بحالت عذر زائد بر سفر و نزد بعض جائز است جمع تاخیر نہ تقدیم و این مروی ست از امام احمد و نیز نزد وی مقید
است بحالت سیر و مشہور از مذہب وے جواز است مطلقا و نزد امام ابی حنیفہ جائز نیست مطلقا و میگوئیم ما در اثبات
مذہب وی رضی اللہ عنہ و بخدا توفیق کہ تعیین اوقات صلوٰۃ قطعی ست و ثابت است بتواتر کہ شک و شبہہ را بدان راہ نیست
تا کہ شمردہ اند تاخیر صلوٰۃ را از وقت از جملہ کبائر و امام محمد در موطای خود گفتہ است کہ بتحقیق رسیدہ است بما کہ عمر بن الخطاب
بجانب حکام خود در آفاق می نوشت و نہی میکرد ایشان را از جمع بین الصلوتین در وقت واحد و خبر میکرد ایشان را کہ جمع
بین الصلوتین در وقت واحد کبیرہ است از کبائر و چون تعیین اوقات صلوٰۃ قطعی و متواتر باشد معارض نگردد بدان خبر

احادیث بخلاف افطار و قصر در سفر که هر دو ثابت اند بنص قرآن و در روایت کرد بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه که گفت
ندیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که گزارده باشد نمازی را در غیر وقت خود مگر مغرب و عشا را که جمع کرد بمزدلفه و تحقیق آمده است جمع
میان ظهر و عصر در عرفات و آن از جهت مناسک حج بود نه بسبب سفر و جمع آنحضرت صلی الله علیه وسلم دائمی نبود بلکه آنچه روایت کرده
اند از ان دو واقع شده است تصریح بدان در احادیث نیست جز در غزوهٔ تبوک و ثابت نشده دوران غزوه نیز دوام و تحقیق آنست که کلمهٔ
کان بر دوام و استمرار دلالت ندارد چنانکه پوشیده نیست بر متدبر و در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد از ابن عمر آورده که
گفت جمع نکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم هرگز میان مغرب و عشا در هیچ سفری مگر یکبار و نیز از ابن عمر آورده که وی رضی الله عنه جمع
نکرد مگر یک شب هنگامیکه شنید خبر فوت زوجهٔ خود صفیه بنت ابی عبید را پس بیرون آمد بسوی وی و جمع کرد و در روایتی جمع
نکرد مگر یکبار یا دو بار و از حدیث ترمذی آورده که پرسیده شد سالم بن عبد الله بن عمر آیا جمع میکرد عبد الله در یک شب دو نماز را در سفر
گفت نمیکرد مگر بمزدلفه و احادیث در جمع تقدیم اقل قلیل است در صحاح و مختلف آمده روایات بخاری در ان و لهذا رفته اند بسیاری
از ائمه بعدم جواز جمع تقدیم و قائل نشده اند مگر بجمع تاخیر در بعض احیان و تاویل آن نزد ما آنست که مراد بجمع بین الصلوتین آنست
که تاخیر کرده شود صلوٰة اولی و ادا کرده شود در آخر وقتش و تعجیل کرده شود صلوٰة ثانی و ادا کرده شود در اول وقت و تسمیه کرده اند بعض
این را بجمع صوری که این جمع در صورت و در ظاهر است نه در معنی و حقیقت اطلاق جمع بر مثل این صورت که حمل کرده اند بران حنفیه
جمع را در سفر آمده است در باب استحاضه در حدیث حمنه بنت جحش چنانکه گذشت و لفظ حدیث اگرچه در بعض روایات
همچنین آمده که جمع کرد و گزارد ظهر و عصر را در وقت عصر بر تقدیر صحت این روایت محمول است برهمین معنی از جهت دلائل که ذکر کرده
شده و در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد از علی رضی الله عنه آورده که چون سفر میکرد وی رضی الله عنه سیر میکرد بعد از غروب
شمس تا قریب غیبوبت شفق پس فرود می آمد و میگزارد مغرب را بعد از ان طعام می‌طلبید و میخورد و پس میگزارد عشا را و کوچ میکرد و
میگفت همچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و امام محمد در موطای خود گفته که رسیده است ما را از ابن عمر که وی میگزارد مغرب را در
آخر وقتش تا قبیل غروب شفق بر خلاف روایت مالک که گفته است حتی غاب الشفق و در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد
از نافع و عبد الله ابن واقد آورده که گفت موذن ابن عمر الصلوٰة پس گفت ابن عمر سیر کن و برو تا نزدیک شد غروب شفق
پس فرود آمد و گزارد مغرب را پس منتظر نشست تا غائب شد شفق پس گزارد عشا را و گفت همچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه
وسلم هنگامیکه در شتابی می آورد وی را کاری چنانچه من کردم و در روایت نسائی آمده که چون آخر شد شفق این روایات
صریح‌ست که ناظر است بسوی جمع بطریقه که امام ابو حنیفه اعتبار کرده و ظاهر آنست که روایات در عدم جمع در وقت واحد و جمع یعنی
تاخیر تا آخر وقت همه وارد شده و اختیار کرده امام عدم جمع را یا جمع یعنی اخیر را احتیاطاً بجهت محافظت بر وقت نه بجهت رد
و انکار بر روایات احادیث جمع شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته که نزد شافعیه نیز ترک جمع افضل است و در روایتی از مالک آمده جمع مکروه
است و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای بیان جواز بوده است که میسر شد ما را از کلام درین مقام بتوفیق ملک علام و دنیا ختم رابع

یکی از شارحین را که تکلم کرده باشد این قدر حنفی شیخ ابن الهمام والله اعلم این کلام در جمع بین الصلوتین بود مر مسافر را اما جمع مقیم
را پس ترمذی گفته که بعضی از تابعین بجمع بین الصلوتین مر مریض را رفته اند و احمد و اسحق بدان قائل شده و بعضی بجمع از جهت مطر نیز
رفته و باین قائل شده شافعی و احمد و اسحق و قائل نشده شافعی بجمع بجهت مرض ابن عباس گفت کسیکه جمع کند بین الصلوتین
بعذر پس بتحقیق در آمد بابی از ابواب کبائر را و عمل برین ست نزد اهل علم که جمع کرده نشود میان دو نماز مگر در سفر یا بعرفه این عبارت
ترمذی ست و نزد ما جائز نیست جمع بهیچ وجه اگر چیزی ازان ثابت و صحیح شود تاویلش همان ست که گفته شد والله اعلم - **وعن**
انس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سافر واراد ان یتطوع - بود آنحضرت چون مسافرت میکرد و میخواست که نماز نفل بگزارد
استقبل القبلة بناقته فکبر - روی می آورد قبله را بشتر ماده خود پس تکبیر میگفت - ثم صلی حیث وجهه رکابه - پس نماز میگزارد بهر سو که
متوجه میگردانید او را مرکوب وی و رکاب بکسر راء شتر - رواه ابوداؤد - **وعن جابر** قال بعثنی رسول الله صلی الله علیه وسلم
فی حاجة - گفت جابر فرستاد مرا آنحضرت در کاری فجئت وهو یصلی علی راحلته نحو المشرق - پس آمدم من و حالانکه آنحضرت
میگزارد نماز بر راحله خود بجانب مشرق - ویجعل السجود اخفض من الرکوع - و میگردانید سجده را پست تر از رکوع - رواه ابوداؤد -

الفصل الثالث

عن ابن عمر قال صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم بمنی رکعتین - گفت ابن عمر گزارد آنحضرت
بمنا دو رکعت را - وابوبکر بعده وعمر بعد ابی بکر - و گزارد ابوبکر بعد از آنحضرت و گزارد عمر بعد از ابی بکر دو رکعت یعنی در
وقتیکه آنحضرت و ابوبکر و عمر بحج آمدند و بمنا رسیدند چون مسافر بودند نماز مسافرانه گزاردند - وعثمان صدرا من خلافته -
و بگزارد عثمان نیز در اوائل خلافت خود تا شش یا هشت سال بمنا دو رکعت - ثم ان عثمان صلی بعد اربعا - پس بدرستی عثمان
بگزارد بعد ازان بمنا چهار رکعت - فکان ابن عمر اذا صلی مع الامام صلی اربعا - پس بود ابن عمر چون میگزارد با امام یعنی با عثمان رضی
الله عنه میگزارد چهار رکعت - واذا صلی وحده صلی رکعتین - و چون میگزارد تنها یعنی نه همراه عثمان رض میگزارد دو رکعت - متفق علیه - و در
سبب گزاردن عثمان رضی الله عنه چهار رکعت وجوه بسیار گفته اند در شرح آن را ذکر کرده ایم و اقرب وجوه آن ست که در
موسم حج مردم بسیار از اعراب اهل بدو و غیرهم که عالم بتفاصیل احکام نبودند جمع میشدند پس با اینها مینمود که فرض صلوة چهار است
و اگر دو میگزارد شاید که همین دو رکعت شریعت خیال میکردند و نمی دانستند که آن بسبب سفر است و بعضی گفته اند که شاید مذهب
عثمان آن بود که اگر مسافر در مقام امن باشد قصر نکند و قصر مقید بحال خوف است چنانکه ظاهر قرآنست یا آنکه عثمان آخر موافق
عائشه شد که قصر و اتمام هر دو جائز است و قصر رخصت ست و آنحضرت اختیار رخصت میکرد برای تیسیر امت - **وعن**
عائشة رضی الله عنها قالت فرضت الصلوة رکعتین - گفت عائشه فرض کرده شد نماز در اول زمان نبوت دو رکعت در
سفر و حضر - ثم هاجر رسول الله صلی الله علیه وسلم ففرضت اربعا - پس هجرت کرد آنحضرت پس فرض کرده شد چهار رکعت - وترکت
صلوة السفر علی الفریضة الاولی - و گذاشته شد نماز سفر بر فریضه اولی که دو رکعت است و زیادت کرده شد در حضر و در روایتی
مسلم آمده که وزید فی الحضر و زیادت کرده شده دو رکعت دیگر در نماز حضر و ازین حدیث معلوم میگردد که دو رکعت در سفر رخصت نیست

بعد از شرعیت چهار رکعت بلکه اصل مشروع دو رکعت است پس عزیمت باشد نه رخصت و این مؤید مذهب حنفی ست - فقال الزهري
فقلت لعروة - گفت زهری گفتم مر عروه را - ما بال عائشة تتم - چیست حال عائشه که تمام میکرد و چهار رکعت میگزارد در سفر - قال
تاولت كما تاول عثمان - گفت تاویل کرد عائشه چنانکه تاویل کرد عثمان در گزاردن چهار رکعت و در تاویل عثمان وجوه متعدده
است و صحیح در تاویل عائشه و عثمان آنست که ایشان قصر را و اتمام را هر دو جائز داشتند چنانکه گفته شد - متفق علیه - **وعن ابن**
عباس قال فرض الله الصلوة على لسان نبيكم صلى الله عليه وسلم في الحضر اربعا - گفت ابن عباس فرض کرد خدا تعالی نماز را بر زبان
پیغمبر شما در حضر چهار رکعت - وفي السفر ركعتين - و فرض گردانید در سفر دو رکعت - وفي الخوف ركعة - و در حالت خوف یک رکعت اخذ کرده
اند بظاهر این طائفه از سلف و حمل کرده اند آنرا جمهور بر آنکه چون با امام یک رکعت گزارده میشود همان را اعتبار کرد و فرمود فرض
در وی یک رکعت است و ثمره خلاف در اینجا ظاهر خواهد شد که اگر از کسی صلوة خوف فوت شد یک رکعت قضا کند باخذ بظاهر و قول جمهور است زیراکه
فرض اگر یک رکعت ست چار رکعت دیگر میگزارند و تفصیل این در باب صلوة خوف بیاید - رواه مسلم - **وعنه وعن ابن عمر** روایت ست
از ابن عباس و از ابن عمر - قالا - گفتند - سن رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة السفر ركعتين - سنت کرد و شرعیت بنهاد آنحضرت نماز
سفر را دو رکعت - وهما تمام غير قصر - و آن دو رکعت تمام ست بی قصر یعنی در ثواب یا مراد آنست که مشروع در سفر همین دو رکعت
است نه آنکه چهار بود بر دو رکعت کوتاه ساختند چنانکه حدیث عائشه ناطق ست بدان اگرچه در قرآن لفظ قصر بظاهر ازان اطلاق
یافته - والوتر في السفر سنة - و وتر در سفر سنت ست یعنی طریقه مسلوکه در دین ست ترک کرده نشود در سفر چنانکه ترک کرده میشود
نوافل الا وتر اگر واجب است سنت نیست و اگر سنت ست در سفر و حضر سنت است تخصیص بسفر چیست - رواه ابن ماجه - **وعن**
مالک بلغه ان ابن عباس كان يقصر الصلوة في مثل ما يكون بين مكة والطائف - روایت کرد مالک که رسیده است او را که بود ابن
عباس که قصر میکرد نماز را در مانند مسافتیکه میان مکه و طائف است مراد طریق قرنی ست که سیر میکند در وی ابل و اما طریق وادی
نعمان که راه کوه است قریب ست - وفي مثل ما بين مكة وعسفان - و قصر میکرد در مانند مسافتیکه میان مکه و عسفان ست و عسفان
بضم عین و سکون سین مهمله موضعی ست در راه مکه و مدینه قریب مکه - وفي مثل ما بين مكة وجدة - بضم جیم و مشهور میان عوام بکسر جیم شده
است - قال مالك وذلك اربعة برد - بضمتين گفته است مالک و آن مسافت چهار برید ست که شانزده فرسخ باشند و فرسخ سه میل و میل تا
آنجا که نظر کار کند و بعض گفته اند تا آنجا که در زمین هموار نظر بر شخصی افگند و در نیابد که مرد ست یا زن و میرود یا می آید و بعض شش هزار
ذراع گفته و بعض چهار هزار ذراع یا سه هزار ذراع و ذراع بیست و چهار انگشت بر همین و بعض گفته اند دوازده هزار قدم آدمی کذا في
فتح الباري ظاهر این حدیث در آنست که این سه مسافت که در حدیث مذکور شده برابر باشند اما واقع آنست که مسافت میان مکه و
طائف دراز ترست از همه مگر آنکه اشارت باخیر باشد که مسافت میان مکه و جده است - رواه في الموطأ - بعد از آن بدانکه بعضی از
علما گفته اند که ثابت نشده در کتاب و نه در سنت مسافت در حد سفر بلکه آنچه ثابت شده است مطلق سفر ست و مسافرت
و سفرهائیکه واقع شده است در وی قصر متفاوت ست بعض قریب و بعض بعید چنانچه ظاهر میشود از احادیث وارده در باب و صحابه

وتابعین ومن بعدہم در تعیین آن اجتہاد ہا نمودہ و استنباطہا کردہ مختلف شدہ اند اما شافعی تعیین بیک روز و در روایتی بدو روز نمودہ چنانکہ در ہدایہ گفتہ است و در حاوی کہ در مذہب ایشان ست تعیین بشانزدہ فرسخ کردہ و مذہب امام مالک و امام احمد این ست زیرا کہ در احادیث اربع برد واقع شدہ و آن شانزدہ فرسخ ست ولیکن در صحت این احادیث سخن ست و امام ابو حنیفہ بمسافت سہ شب و روز بسیر ابل و مشی اقدام تعیین نمودہ و امام ابو یوسف دو روز و اکثر روز سوم اعتبار کردہ زیرا کہ اکثر حکم کل دارد و مذہب ایشان احوط ست و اصحاب ظواہر مطلق سفر معتبر داشتہ دراز باشد یا کوتاہ و در شرح تحقیق آن کردہ شد واللہ اعلم۔ **وعن البراء قال صحبت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثمانیۃ عشر سفرا** – براء بن عازب گفت صحبت داشتم با آن حضرت در ہژدہ سفر- **فما رایتہ ترک رکعتین اذا زاغت الشمس قبل الظہر**- پس ندیدم من آن حضرت را کہ ترک کردہ باشد دو رکعت را وقتیکہ می گشت آفتاب پیش از ظہر ظاہر آن ست کہ این دو رکعت سنت پیش از ظہر باشد و انکار ابن عمر گزاردن رواتب را معتبر نیست از جہت اختلاف روایات و اضطراب آن از وی و تواند کہ آن حضرت گاہی میگزارد و گاہی نی پس از براء بن عازب دیدن گزاردن اتفاق افتاد و از ابن عمر نا گزاردن و بعض فرق کردہ اند در قبلیت و بعدیت چنانکہ گذشت و بعض گفتہ اند کہ این دو رکعت از مطلق نوافل بود نہ رواتب و این قول بعید ست و بالجملہ روایات در گزاردن جز فرض در سفر مختلف آمدہ واللہ اعلم- رواہ ابو داؤد والترمذی وقال ہذا حدیث غریب - **وعن نافع قال ان عبد اللہ بن عمر کان یری ابنہ عبید اللہ یتنفل فی السفر ولا ینکر علیہ**- گفت نافع کہ ابن عمر میدید پسر خود را کہ عبید اللہ نام داشت کہ نماز نفل میکرد در سفر و انکار نمیکرد بر وے سابقا گذشت کہ ابن عمر گروہی را دید کہ نفل میگزارند در سفر پس انکار کرد بر ایشان ظاہر آنزد وے رضی اللہ عنہ ہر دو جائز بود در مقامی انکار مصلحت دید و در مقامے تسلیم یا فرق میکرد در رواتب و نوافل واللہ اعلم- رواہ مالک-

باب الجمعۃ

مشہور در جمعہ ضم جیم و میم است و بسکون میم نیز آمدہ و آن قراءت اعمش ست و از فراء بفتح میم و از زجاج کسر آن نیز آمدہ و این روز را در زمان قدیم عروبہ میخواندند بفتح عین و تسمیہ بجمعہ گفتہ اند بجہت آن ست کہ اجتماع آفرینش عالم و تمامی او درین روز بود و ابتدای آن روز یکشنبہ بود و این وجہ دلالت دارد بر تعیین ایام و اسامی آن پیش از پیدا کردن آسمانہا و تعقل این خالی از اشکالی نیست فافہم و بعض گفتہ اند بجہت اجتماع خلق آدم و تمامی وی درین روز یا بجہت اجتماع امور عظام در وے از پیدا شدن آدم و افتادن او بزمین و قیام قیامت چنانکہ از احادیث معلوم خواہد شد و بعض گفتہ اند کہ کعب ابن لوی جمع میکرد درین روز مردم را و تذکیر میکرد ایشان را و امر میکرد بتعظیم حرم خدا و خبر میداد بہ بر آمدن نبی آخر الزمان از حرم و بعض گفتہ اند کہ قصی جمع میکرد و بعض گفتہ اند تسمیہ وی بجمعہ از جہت اجتماع ناس ست در وی برای نماز و این اسم اسلامی ست و نام او در جاہلیت عروبہ بود و تحقیق آنست کہ عروبہ اسم قدیمی جاہلی ست و ہم در جاہلیت

تغییر دادند و جمعه نام نهادند چنانکه باقی نامهای هفته را و نام ایام هفته در جاهلیت اول اهون جبار دبار مونس عروبه شیار
و این روز را در جاهلیت نیز شرفی و امتیازی و اعتباری بود و در اسلام بزیادت شرف و فضائل و خواص و کرامات مخصوص شد

الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نحن الآخرون - ما پسینیانیم در دنیا باعتبار
زمان و خلقت - السابقون یوم القیامة - پیشینیانیم در آخرت در شرف و منزلت بسبقت در حشر و نشر و حساب و حکم
در آمدن بهشت یا در احراز فضیلت روز جمعه - بید انهم اوتوا الکتاب من قبلنا - جز اینکه ایشان یعنی اهل کتاب داده شده اند
یعنی انبیای ایشان را کتاب پیش از ما - واوتیناه من بعدهم - و داده شده است ما را کتاب پس از ایشان و تحقیقت این نیز
موجب تفضل ماست چه کتاب متاخر ناسخ متقدم ست و باین ظاهر شد که قول او نحن الآخرون نیز برای بیان فضل ست
نه مجرد توطیه ذکر قرین اوست و بید بفتح با و سکون یا بمعنی غیر و میدمیم نیز لغتی ست در وی - ثم هذا یومهم الذی فرض علیهم - پس این
روز یهود و نصاری ست که فرض کرده شد بر ایشان - یعنی یوم الجمعة - مراد باین روز روز جمعه است - فاختلفوا فیه - پس اختلاف
کردند ایشان در وی بدانکه شراح اختلاف کردند در بیان مراد بفرض گردانیدن پروردگار تعالی روز جمعه را بر یهود و نصاری
و اختلاف کردن ایشان در آن بعض گفته اند که وی تعالی فرض گردانید بر ایشان عبادت را در روز جمعه بعینه و امر کرد ایشان
را باجتماع در وی برای عبادت چنانکه ظاهر لفظ حدیث ست پس مخالفت کردند ایشان امر الهی را و تمرد ورزیدند دران
چنانکه عادت ایشان بود در تمرد و عصیان و اختیار کردند یهود یوم السبت را و تعلل کردند بآنکه این روز انتهای آفرینش
عالم ست و نصاری یوم الاحد را که روز ابتدای آفرینش ست و اکثر برآنند که مراد بفرض گردانیدن امر کردن ایشان ست
باستخراج آن روز بافکار خود و تعیین و دریافت آن برای و اجتهاد و گفته شد مر ایشان را که حق تعالی فرض گردانیده است
بر شما در علم خود روزے را که فارغ شوید در وے برای فکر و ذکر و عبادت و دریابید آن را باجتهاد خود و این ابتلائے
است از حق سبحانه مر ایشان را که حق را در می یابند یا نه پس تعیین نمودند یهود یوم السبت را و گفتند که این روزے ست که پروردگار
تعالی فارغ شد از شغل خلق و قطع عمل کرد پس ما را نیز باید که فارغ شویم برای عبادت از شواغل و صنائع و ترک کنیم اعمال
دنیا را و مشغول شویم بعبادت پروردگار تعالے و تعیین کردند نصاری یوم الاحد را زیرا که پروردگار تعالی ابتدا کرد در وی
آفرینش را پس این روز مبدأ کمالات و نعم ست در روزے که وی سبحانه و تعالی اقبال کرد بر خلق با فاضه و انعام پس
وی احق است بتعظیم و عبادت و شکر گزاری نعمت و هر دو طائفه خطا کردند و نیافتند آنچه در علم الهی بود و آن روز جمعه است
و گمراه شدند در طریق اصابت - فهدانا الله له - پس راه نمود و دانا نید ما را الله تعالی مر آن روز را و در ینجا نیز هر دو وجه بیان
کرده اند بنا بر اول ظاهر ترست که حق سبحانه و تعالی امر کرد این امت را بالعبادت در روز جمعه بقول خود یا ایها الذین آمنوا اذا
نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و هدایت کرد ایشان را بامتثال امر و گمراه نگردانید با تمرد و تعلل چنانکه عادت
این خیر الامم ست و بعض گفته اند که جمع کردند اهل مدینه که بشرف اسلام مشرف شده بودند پیش از قدوم شریف حضرت مصطفی

صلى الله عليه وسلم و پيش از نزول آيت جمعه مردم را و گفتند كه چون يهود را روزي ست كه جمع ميشوند در وي براي عبادت و همچنين نصارى را روزي ست ما نيز روزے تعيين كنيم كه جمع شويم دران براي عبادت پس گردانيدند يوم عروبه را پس نازل شد بدان قرآن اين مضمون حديثي ست كه شيخ ابن حجر از ابن سيرين ذكر كرده و وجه تعليل نيز ذكر كرده كه حق تعالى خلق كرد آدم را براي عبادت و خلق آدم روز جمعه بود پس عبادت در وي اولى و انسب باشد و از جهت آنكه پروردگار پيدا كرد در سائر ايام چيزها را كه منتفع گردد بدان انسان و در روز جمعه ايجاد كرد ذات انسان را و شكر بر نعمت وجود كه اصل نعمتهاست اهم و احري ست از شكر بر نعم خارج از ذات والله اعلم- والناس لنا فيه تبع- و مردم يعني يهود و نصارى مارا در روز جمعه تابع اند- اليهود غدا والنصارى بعد غد- يهود فرداي جمعه كه شنبه ست و نصارى پس فرداكه يكشنبه است و تبعيت آنجا باعتبار فضل و قبول طاعت است كه محروم شدند از آن مردم و بعض گفته اند كه اين حديث دلالت وارد بر آنكه جمعه اول هفته باشد شرعاً و ليكن زبان و عرف بر خلاف آن شده است و دلالت ميكند بران تسميه اسبوع بجمعه چنانكه يهود نام مي كنند هفته را السبت و سيوطي گفته كه اگرچه جمعه مسبوق بسبت و احد ميباشد وليكن متصور نيست اجتماع اين سه روز بر سبيل توالي مگر آنكه جمعه سابق باشد فافهم متفق عليه و في رواية لمسلم- و در روايتي مر مسلم را از ابي هريره اينچنين آمده كه- قال نحن الآخرون الاولون يوم القيامة- بجاي السابقون الاولون ذكر كرده و ديگر اين زيادت ست كه- ونحن اول من يدخل الجنة- و ما اول كسانيم كه مي در آيند بهشت را- بيد انهم- جز آنكه ايشان يعني يهود و نصارى داده شده ايشان را كتاب پيش از ما- وذكر نحوه الى آخره- و ذكر كرد درين روايت مانند آنچه مذكور شد در حديث متفق عليه باختلاف در بعض الفاظ تا آخر آن- وفي اخرى له عنه و عن حذيفة- و در روايتي ديگر مر مسلم را از ابي هريره و از حذيفه اينچنين آمده- قالا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في آخر الحديث- گفت آنحضرت در آخر حديثي كه مذكور شد- نحن الآخرون من اهل الدنيا والاولون يوم القيامة المقضي لهم قبل الخلائق آن كسانيم كه حكم كرده شده است آن كسان را بتقديم حساب و دخول جنت پيش از خلقان ديگر درين و در روايت معني سبقت در روز قيامت مبين شده- وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير يوم طلعت عليه الشمس يوم الجمعة- بهترين روزيكه بر آمده بروے آفتاب يعني ظاهر شده بظهور آفتاب يا طلوع كرده آفتاب بر اهل آن روز جمعه است و مقصود از ذكر اين صفت تعميم ست چه هيچ روزے نيست كه آفتاب بران نتافته- فيه خلق آدم عليه السلام- درين روز پيدا كرده شده است آدم يعني تمام شد خلقت وي- وفيه ادخل الجنة- و در روز جمعه در آورده شد آدم در بهشت- وفيه اخرج منها- و در روز جمعه بر آورده شد آدم از آن و در روايات آمده است كه آدم صباح جمعه پيدا شد و در وقت پيشين در بهشت در آورده شد و وقت ديگر بر آورده شد از ان- ولا تقوم الساعة الا في يوم الجمعة- و بر پا نمي شود قيامت مگر در روز جمعه مراد نفخه اولى ست كه براي صعق و هلاك ست يا نفخه ثانيه كه براے بعث و نشور ست و هر دو در روز جمعه اند چنانكه بيايد- رواه مسلم- پوشيده نماند كه بيان فضيلت روز جمعه به پيدا كردن آدم در وے و در آوردن وي در بهشت ظاهر است اما بيرون

آوردن وے از بہشت از جہت بودن آن سبب وجود انبیا و اولیاست متضمن وی حکمتہا و برکتہا را کہ از شمار بیرون ست
و ہمچنین موت آدم در روز جمعہ کہ سبب وصول بجوار رب العالمین ست و لہذا ابراہیم خلیل اللہ علیہ السلام در مقام امتنان از نعم
الہی سبحانہ و تعالی فرمود — والذی یمیتنی ثم یحیین و ہمچنین قیام ساعت سبب دخول جنت و ظہور مواعید حق ست مر متقیان را یا مقصود
بیان امور عظام ست کہ واقع میشوند درین روز و درین حدیث دلیل ست بر فضیلت جمعہ از روز عرفہ و بعض گویند عرفہ افضل
است و در فصل ثانی از حدیث اوس بن اوس بیاید کہ جمعہ از جملہ افضل ایام ست و برین تقدیر احتمال دارد کہ روز عرفہ افضل باشد
از جمعہ یا مساوی یا ادنی واللہ اعلم — وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان فی الجمعۃ لساعۃ لا یوافقہا عبد مسلم یسال اللہ
فیہا خیرا — بدرستیکہ در روز جمعہ ساعتی ست کہ موافق نشود مر او را یعنی در نیابد او را بندۂ مسلمان در حالتیکہ سوال میکند خدا را در ان
ساعت نیکی را و چیزی را کہ حرام و نامرضی نباشد — الا اعطاہ ایاہ — مگر آنکہ بدہد خدای تعالی آن بندہ را آن نیکی را یعنی دعا
در ان ساعت البتہ مستجاب ست — متفق علیہ وزاد مسلم — و زیادہ کردہ است مسلم این عبارت را کہ — قال — گفت آنحضرت — وہی
ساعۃ خفیفۃ — و آن ساعت ساعتی سبک است یعنی کوتاہ است دراز نیست — وفی روایۃ لہما — و در روایتی مر بخاری و مسلم را آمدہ
است — قال — گفت — ان فی الجمعۃ لساعۃ لا یوافقہا مسلم قائم یصلی — در جمعہ ساعتی ست کہ در نیابد او را مسلمانی کہ ایستادہ
است میگزارد نماز یا دعا میکند و مواظبت و ملازمت مینماید بر دعا پس مراد بصلوۃ نماز ست یا دعا — یسال اللہ خیرا —
سوال میکند خدا را نیکی را — الا اعطاہ ایاہ — مگر آنکہ میدہد خدا او را آن خیر را — وعن ابی بردۃ بضم با و سکون را ابن ابی
موسی — قال سمعت ابی یقول سمعت رسول اللہ — گفت ابو موسی شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول فی شان ساعۃ الجمعۃ
ہی ما بین ان یجلس الامام الی ان تقضی الصلوۃ — میگفت آنحضرت در شان ساعۃ الجمعہ کہ آن ساعت میان نشستن امام ست
بر منبر تا گزاردن نماز یعنی از جلوس نشستن میان دو خطبہ مراد داشتہ و احتمال دارد کہ نشستن بعد از بر آمدن بر منبر مراد باشد واللہ
اعلم — رواہ مسلم — بدانکہ اقوال در تعیین این ساعت بسیارست تا قریب بچہل میرسد در شرح سفر السعادت آنرا نقل کردہ ایم
و راجح تر و قوی تر ازین اقوال دو قول ست یکی میان نشستن خطیب تا گزاردن نماز دوم آخر ساعت از روز و در فتح الباری
گفتہ کہ ہر قولے کہ جز این دو قول ست یا راجع بیکی ازین دو یا ضعیف الاسناد است یا مستند باجتہاد قائل ست بے
سماع و توقیف و اکثر علما بر ترجیح قول اخیر اند امام احمد گفت اکثر احادیث درین جانب اند ابن عبد البر گفت ثابت ترین
احادیث درین باب حدیث عبد اللہ بن سلام ست و ترجیح کردہ اند او را اکثر ائمہ و نقل کردہ شدہ است بران و حدیث ابی
موسی اگرچہ در صحیح مسلم مذکورست و لیکن در اسناد وی سخن است و این از جملۂ آن ساعتی ست کہ در بعض احادیث مسلم انتقاد کردہ است
گفت بندۂ ضعیف عفا اللہ عنہ بتحقیق بصحت رسیدہ است از حضرت فاطمۂ زہرا سلام اللہ علیہا و علی سائر اہل بیت النبوۃ کہ وے
می گماشت خادمۂ خود را تا انتظار کند و نگاہبانی نماید آخر ساعت را از روز جمعہ و خبر کند تا ذکر و دعا کند در وے واللہ اعلم و بعض
گفتہ اند کہ این ساعت در زمان حضرت بود صلی اللہ علیہ وسلم پس ازان برداشتہ شد یعنی برطرف کردہ شد خاصیت وی نقل

کرده است ابن عبد البر این قول را از قوم و تزییف کرده و صحیح آن ست که باقی ست و لیکن مبهم است مثل لیلة القدر

الفصل الثانی - عن ابی هریرة قال خرجت الی الطور - گفت ابوهریره بیرون آمدم بسوی کوه طور فلقیت کعب الاحبار

پس در یافتم کعب احبار را که از دانشمندان یهود بود و تابعی بود بر دست عمر بن الخطاب ایمان آورده و در زمان عثمان بن

عفان از عالم در گذشته و احبار جمع حبر بفتح حای مهمله و کسر آن دانشمند یهود فجلست معه - پس نشستم و صحبت داشتم با وی - فحدثنی

عن التوریة - پس حدیث کرد مرا کعب احبار از توریت - وحدثته عن رسول الله - وحدیث کردم من او را از پیغمبر خدا صلی الله

علیه وسلم فکان فیما حدثته - پس بود از جمله آنچه حدیث کردم من او را - ان قلت - اینکه گفتم - قال رسول الله - گفت پیغمبر خدا صلی الله

علیه وسلم خیر یوم طلعت علیه الشمس یوم الجمعة فیه خلق آدم - بهترین روزیکه تافته است بروی آفتاب روز جمعه است در روز جمعه پیدا کرده

شد آدم - وفیه اهبط - و درین روز فرود آورده شد آدم از بهشت ذکر دخول جنت نکرد از جهت شهرت و استلزام هبوط

مر آن را - وفیه تیب علیه - و درین روز توبه و رجوع برحمت کرده شد بروی توبه در آخر همان روز هبوط شد یا در جمعهٔ دیگر و دوم

موافق اول ست - وفیه مات - و در روز جمعه مُرد آدم این خود متعین ست که در روز هبوط نیست و اگر روز آن عالم گیرند که - و

ان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون - اشارت باوست هم در یک روز گنجایش دارد فافهم والله اعلم - وفیه تقوم

الساعة - و درین روز برپا شود قیامت - وما من دابة الا وهی مصیخة یوم الجمعة من حین تصبح حتی تطلع الشمس - و نیست

هیچ جنبنده بر زمین مگر آنکه وی گوش نهنده است و انتظار برنده است در روز جمعه از آن هنگام که صبح میکند تا آنکه می بر آید آفتاب

مصیخة بضم میم و کسر صاد و سکون یا و خای معجمه از اصاخه بمعنی استماع و صاخه بسین نیز روایت ست و هر دو بیک معنی ست - شفقا

من الساعة - گوش می نهند دواب از جهت ترسیدن از قیامت که در روز جمعه قائم میشود میان صبح و طلوع آفتاب پس هر روز جمعه

انتظار آن میبرند باحتمال آنکه شاید در همین جمعه قائم گردد و گویا حق تعالی الهام کرده است دواب را بقیام ساعت درین روز

و در آن وقت و عظمت و شدت هول آن و این معنی در باطن آنها نشسته و مضمر شده است یا دیگر حق تعالی احداث میکند روز جمعه در زمین

از عظائم امور و جلائل آنکه بسبب آن زمین می لغزد و میگردد و دواب آن را می دریابند و مدهوش میگردند - الا الجن والانس -

مگر پریان و آدمیان که ایشان را غافل و ذاهل از آن ساخته اند و بر ایشان مکشوف نمیگردانند تا قاعدهٔ تکلیف و ابتلا برهم نخورد و ایمان

بالغیب باشد - وفیه ساعة لا یصادفها عبد مسلم وهو یصلی یسأل الله شیئا الا اعطاه ایاه - ترجمه این ظاهر شده است و لا یصادفها بجای

لا یوافقها ست و شیئا بجای خیرا و مصادفت بمعنی یافتن - قال کعب ذلک فی کل سنة یوم - و گفت کعب احبار آن ساعت در

هر سالی در روزی از روزهای جمعه است - قلت بل فی کل جمعة - ابوهریره میگوید گفتم من در رد کعب که اینچنین نیست که آن ساعت

در سالی باشد بلکه در هر جمعه است - فقرأ کعب التوریة - پس خواند کعب توریت را که ناطق ست ببودن آن ساعت در هر روز

جمعه - فقال - پس گفت کعب - صدق رسول الله صلی الله علیه وسلم - راست گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که آن ساعت در

هر روز جمعه است - قال ابوهریرة لقیت عبد الله بن سلام - گفت ابوهریره ملاقات کردم عبد الله بن سلام را که از صحابه است

و وے نیز از علماے یہود بود - فحدثته بمجلسی مع کعب الاحبار - پس خبر دادم اورا بمجلسے کہ مرا بہ کعب الاحبار واقع شدہ بود
وما حدثته فی یوم الجمعة - و خبر دادم بچیزے کہ تحدیث کردم کعب الاحبار را در روز جمعہ - فقلت لہ قال کعب ذلک فی
کل سنة - پس گفتم مر عبد اللہ بن سلام را کہ گفت کعب آن ساعت جمعہ در ہر سال ست - قال عبد اللہ بن سلام کذب
کعب - دروغ گفت کعب احبار درین خبر کہ آن ساعت در ہر سال ست - فقلت لہ ثم قرأ کعب التورٰیة فقال بل ہی فی
کل جمعة - پس گفتم مر عبد اللہ را کہ بیشتر خواند کعب احبار توریت را پس گفت بلکہ آن ساعت در ہر جمعہ ست - فقال عبد اللہ
بن سلام صدق کعب - پس گفت عبد اللہ بن سلام راست گفت کعب - ثم قال عبد اللہ بن سلام قد علمت ایة ساعة ہی -
بتحقیق دانستہ ام من بسماع از حضرت یا بقرأت از توریت و ظاہر اول ست کہ کدام ساعت ست آن ساعت - قال ابو ہریرة فقلت
اخبرنی بہا ولا تضن علی - پس گفتم من بعبد اللہ خبر دہ مرا بآن ساعت و بخل مکن بر من - فقال عبد اللہ بن سلام ہی آخر ساعة
فی یوم الجمعة - آن ساعت آخر ساعتی ست در روز جمعہ - قال ابو ہریرة فقلت کیف تکون آخر ساعة فی یوم الجمعة وقد قال رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یصادفہا عبد مسلم وہو یصلی فیہا - گفت ابو ہریرہ پس گفتم بعبد اللہ بن سلام چگونہ باشد آخر ساعت در روز
جمعہ و حالانکہ بتحقیق گفتہ است آنحضرت ؐ در نیابد اورا بندۂ مسلمان و حالانکہ وی نماز میکند در وی و نماز خود در آخر روز
نمی باشد زیرا کہ نماز بعد از نماز دیگر ممنوع و مکروہ است - فقال عبد اللہ بن سلام الم یقل رسول اللہ - آیا نگفتہ است پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم من جلس مجلسا ینتظر الصلوٰة فہو فی صلوٰة حتی یصلی - کسیکہ بنشیند نشستنی یا در نشستگاہے کہ انتظار مے برد
نماز را پس آنکس در نماز ست تا وقتیکہ بگزارد نماز را کہ منتظر نشستہ بود برای وی - قال ابو ہریرة فقلت بلی گفت
ابو ہریرہ پس گفتم من آرے گفتہ است این را آنحضرت - قال فہو ذلک - گفت عبد اللہ بن سلام پس آنچہ گفتہ است آن
حضرت وہو یصلی ہمان معنی ست کہ منتظر نماز نشستہ است و این در آخر روز میباشد پس اگر درین وقت دعا کند مستجاب ست و
بعض گفتہ اند کہ مراد بصلوٰة دعا ست - رواہ مالک و ابو داود والترمذی والنسائی و روی احمد الی قولہ صدق کعب روایت
کردہ است احمد تا قول وے صدق کعب و قول وے ثم قال عبد اللہ بن سلام قد علمت تا آخر ذکر نکردہ - وعن انس قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم التمسوا الساعة التی ترجی فی یوم الجمعة - طلب کنید ساعتی را کہ امید داشتہ می شود اجابت
دعا در وی در روز جمعہ - بعد العصر الی غیبوبة الشمس - بعد از نماز دیگر تا غائب شدن آفتاب و غروب وی از ظاہر
این حدیث مفہوم میشود کہ نماز دیگر در آخر روز است نہ چنانکہ ائمہ دیگر میگویند بعد از بلوغ ظل مثل را کہ ربع نہار باقی ماندہ
در حدیث دیگر واقع شدہ است کہ وے آخر ساعت ست از روز جمعہ فافہم - رواہ الترمذی - **وعن اوس**
بفتح ہمزہ و سکون واو - بن اوس - صحابی ست کہ در دمشق سکونت داشت و ہم در انجا از عالم رفت - قال قال رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان من افضل ایامکم یوم الجمعة - بدرستیکہ فاضلترین روزہای شما روز جمعہ است - فیہ خلق آدم وفیہ قبض
در وے پیدا کردہ شد آدم و در وے قبض کردہ شد روح وی - وفیہ النفخة وفیہ الصعقة - و درین روز ست نفخہ و درین

روز ست صعقه و صعقه بمعنی هلاک ست و اشارت ست بقول وی سبحانه (و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من
فی الارض) پس مراد به نفخه که در مقابله این مذکور ست نفخهٔ ثانیه باشد که برای احیا و بیرون آمدن مرده‌ها ست از قبور
چنانکه فرموده (و نفخ فی الصور فاذا هم قیام ینظرون) و نفخهٔ دیگر ست که سبب فزع و اهوال و ترس ست چنانکه فرموده (و یوم ینفخ
فی الصور ففزع من فی السموات و من فی الارض) و این مقدمهٔ نفخهٔ صعق ست پس دو نفخه باشد و بعض قائل به سه نفخه شده اند لیکن
مشهور دو نفخه است یکی برای اهلاک و دیگری برای احیا - فاکثروا علی من الصلوة فیه - و چون روز جمعه روزی فاضل
و عظیم الشان ست بسیار بگوئید بر من از درود درین روز - فان صلوتکم معروضة علی - زیرا که بدرستی درود شما عرض کرده
میشود بر من بر دست ملائکه سیاحین چنانکه در حدیث آمده است - قالوا - گفتند صحابه - یا رسول الله و کیف تعرض صلوتنا علیک
و قد ارمت - و چگونه عرض کرده شود درود ما بر تو و حال آنکه بتحقیق استخوان پوسیده شده‌ی تو کنایت ست از موت و زوال
ادراک - قال یقولون بلیت - این قول راوی ست یعنی میگویند صحابه و میخواهند بقول خود ارمت بلیت بفتح با و کسر لام و
فتح تا یعنی کهنه شده‌ی و پوسیده شده‌ی و در تحقیق لفظ ارمت و ضبط آن اختلاف بسیار است و آنچه در اکثر نسخ مصححهٔ مشکوة ضبط
کرده اند دو وجه است یکی ارمت بفتح همزه و کسر را و اسکان میم و فتح تای مخففه بلفظ معلوم و دیگر ارمت بضم همزه و کسر را
و فتح تا بلفظ مجهول یعنی پوسیده گردانیده شده‌ی و تفسیر به بلیت موافق وجه اول ست مگر آنکه بلیت بلفظ مجهول با ساکن
تا خوانده شود - قال ان الله حرم علی الارض اجساد الانبیاء - گفت آنحضرت صلعم بدرستیکه خدا حرام گردانیده است بر زمین تنهای
پیغمبران را کنایت ست از حیات چنانکه صریح در فصل ثالث از حدیث ابی الدرداء بیاید و حیات انبیا متفق علیه است
هیچکس را در وی خلافی نیست حیات جسمانی دنیاوی حقیقی نه حیات معنوی روحانی چنانکه شهدا راست و در تحدیث
که فرموده ان الله حرم علی الارض اجساد الانبیاء اشارت ست بدان اگرچه درین باب که عرض صلوة و حصول علم و ادراک
است حیات روحانی نیز کافی ست لیکن مذهب همانست که گفته شد و تحقیق این مسئله در تاریخ مدینه که مسمی است بجذب
القلوب الی دیار المحبوب ذکر کرده شده است از آنجا باید جست - رواه ابوداؤد و النسائی و ابن ماجة و الدارمی و البیهقی
فی الدعوات الکبیر ❊ وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الیوم الموعود یوم القیامة و یوم المشهود یوم عرفة و
الشاهد یوم الجمعة - در قرآن مجید میفرماید و الیوم الموعود و شاهد و مشهود آنحضرت میفرمایند که مراد بیوم موعود روز قیامت ست
که حق سبحانه و تعالی خبر داده است به آمدن وی و وعده کرده است مومنان را بعد از آمدن وی نعمتهای بهشت و مراد بیوم
مشهود عرفه است زیرا که مومنان حاضر می شوند او را از آفاق و حاضر می شوند ملائکه و مشهود بمعنی محضور است و مراد بشاهد
روز جمعه است که حاضر می شود بر خلق و می آید گویا که تسمیه روز عرفه بمشهود و تسمیه روز جمعه بشاهد بجهت آن ست که خلائق
میروند بسوی عرفه و حاضر میشوند در مکانی که نسبت بآن روز دارد پس وی مشهود باشد و در روز جمعه ایشان
بر جای خود اند و یوم حاضر می آید بر ایشان پس وی شاهد باشد و مفسران شاهد را الخلق نیز تفسیر میکنند که حاضر می آیند روز قیامت

ومشہود را چیزی کہ مشاہدہ کردہ میشود در روے از عجائب امور یا مراد بشاہد پیغمبر ست وبمشہود امت خصوصاً او عموماً یا شاہد این امت است ومشہود امم دیگر یا خالق وخلق یا عکس زیرا کہ خالق مطلع است بر احوال مخلوقات ومخلوقات شاہد اند بر وجود وی وصفات وے یا یوم عرفہ وحجاج یا روز جمعہ واہل آن یا ہر موم واہل وے کذا فی تفسیر البیضاوی وظاہر آن ست کہ این تاویلات از محتملات لفظ اند کہ ممکن ست حمل آن بر ان وتفسیر ہمان ست کہ مسند است بآن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم اگر صحیح باشد اسناد آن واللہ اعلم۔ وما طلعت الشمس ولا غربت علی یوم افضل منہ۔ وطلوع نکرد آفتاب ونہ غروب کرد بر روزے کہ فاضل تر از روز جمعہ باشد۔ فیہ ساعۃ لا یوافقہا عبد مؤمن یدعو اللہ بخیر الا استجاب اللہ لہ۔ درین روز ساعتے است کہ موافق نیفتد ودر نیابد آن ساعت را بندہ کہ دعا کند بامر خیر مگر آنکہ قبول کند خدای تعالے دعای او را۔ ولا یستعیذ من شئ الا اعاذہ۔ وپناہ نجوید از چیزے از شر مگر آنکہ پناہ دہد خدای تعالے ونگاہدارد او را از ان شر۔ رواہ احمد والترمذی وقال۔ وگفت ترمذی۔ ہذا حدیث غریب لا یعرف الا من حدیث موسے بن عبیدۃ۔ شناختہ نمیشود این حدیث مگر از حدیث موسے بن عبیدہ بضم عین وفتح با۔ وہو یضعف۔ واین موسے بن عبیدہ ضعیف گردانیدہ میشود ونسبت بضعف کردہ مے شود او را در حدیث او یا اما تحقیق آن ست کہ در وے اختلاف ست نسائی وغیر او گفتہ اند کہ وی ضعیف ست وابن سعد گفتہ است کہ وے ثقہ است اما حدیث او حجت نیست بجہت بعضے از رواۃ وی وحدیث او را ترمذی وابن ماجہ روایت کردہ اند وفات وی سنۃ اثنین وخمسین ومائۃ وگفتہ اند کہ از قبر وے بوی مشک وعنبر فائح

بود ودر ربذہ کہ بلدی بود دران وقت اصلا مشک وعنبر نبود

الفصل الثالث عن ابی لبابۃ بضم لام وتخفیف باے موحدہ اولی نام او رفاعہ بکسر را۔ بن عبد المنذر۔ صحابی مشہور ست احوال او ودر آخر در ذکر اہل بدر پارۂ ذکر بکنیم انشاء اللہ تعالی۔ قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان یوم الجمعۃ سید الایام واعظمہا عند اللہ۔ بدرستیکہ روز جمعہ مہتر روزہا وبزرگ تر آنہاست نزد خدا۔ وہو اعظم عند اللہ من یوم الاضحی ویوم الفطر۔ وروز جمعہ بزرگ تر ست نزد خدا از روز عید قربان وعید رمضان این حدیث صریح است در فضیلت یوم الجمعہ بر سائر ایام ولیکن تصریح بیوم عرفہ نکرد گویا ذکر یوم اضحی متضمن ذکر او ست یا یوم اضحی را افضل از عرفہ داریم واللہ اعلم۔ فیہ خمس خلال۔ در روز جمعہ پنج خصلت ست۔ خلق اللہ فیہ آدم واہبط اللہ فیہ آدم الی الارض وفیہ توفی اللہ آدم۔ در روز جمعہ پیدا کرد خدا آدم را وفرود افگند در روی آدم را ودر روی بمیرانید خدا آدم را۔ وفیہ ساعۃ لا یسأل العبد فیہا شیئا الا اعطاہ۔ ودر روز جمعہ ساعتی ست کہ نطلبد بندہ دران ساعت چیزے را مگر آنکہ بدہد او را۔ ما لم یسأل حراما۔ مادام کہ نطلبد چیزی را کہ حرام است ونامرضی حق است۔ وفیہ تقوم الساعۃ۔ ودر روز جمعہ برپا می شود قیامت۔ ما من ملک مقرب۔ نیست ہیچ فرشتہ نزدیک گردانیدہ شدہ بجناب حق۔ ولا سماء ولا ارض۔ ونیست ہیچ آسمانی ونہ ہیچ زمینی۔ ولا ریاح ولا جبال ولا بحر۔ ونہ بادہا ونہ کوہ ہا ونہ دریاہا۔ الا ہو مشفق من یوم الجمعۃ۔ مگر آنکہ آن ترسندہ است از روز جمعہ یعنی از ناگہان برپا شدن قیامت درین

معلوم می شود کہ باد و دریا و کوہ و زمین و آسمان ہمہ را علم بوجود قیامت و آمدن وی در روز جمعہ دادہ اند و ہمہ
. از بلیت خاک و آب و باد و آتش بندہ اند. با من و تو مردہ با حق زندہ اند. رواہ ابن ماجۃ و روی احمد عن سعد
روایت کرد این حدیث را از ابی لبابہ ابن ماجہ و روایت کردہ است احمد از سعد بن معاذ ایضاً کہ ۔ ان رجلا من
بنی ۔ کہ مردی از انصار آمد پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم فقال اخبرنا عن یوم الجمعۃ ماذا فیہ من الخیر ۔ پس گفت آن مرد خبر دہ
جمعہ کہ چہ چیز است در وی از خیر و خوبی ۔ قال فیہ خمس خلال وساق الی آخر الحدیث ۔ گفت آنحضرت در وے پنج
ست و راند کلام را تا آخر حدیث کہ مذکور شد ۔ **وعن ابی ہریرۃ** قال قیل النبی صلی اللہ علیہ وسلم لای شئ سمی یوم الجمعۃ
ہریرہ گفتہ شد مر آنحضرت را کہ از چہ چیز و بچہ جہت نامیدہ شد روز جمعہ ۔ قال لان فیہا طبعت طینۃ ابیک آدم ۔ گفت
آنحضرت از جہت این نامیدہ شد جمعہ کہ در وی ساختہ شد گل پدر تو کہ آدم ست و سرشتہ شد یعنی خلقت وی و گفتہ اند
کہ مراد بطبع طینت آدم راست کردن وی را و گردانیدن وی بر صورت مخصوصہ مبدعہ ۔ وفیہا الصعقۃ والبعثۃ ۔ و در روز جمعہ
ہلاک شدن و مردن جانوران است و برانگیختن ایشان بعد از مردن از اینجا معلوم میشود کہ مراد نفخہ کہ در حدیث اوس با صعقہ مذکور
شد بعث و احیاست ۔ وفیہا البطشۃ و در روز جمعہ است بطشہ و گفتہ اند کہ مراد بآن روز قیامت ست چنانکہ فرمود (یوم نبطش
البطشۃ الکبری) و ذکر این بعد از صعقہ و بعثہ برای تاکید ست و بطش بمعنی اخذ قوی شدید و اگر مراد بآن اخذ و بطش اللہ
تعالی مر بندگان را بعد از بعث و حشر مراد دارند دور نباشد و بعض گفتہ اند کہ مراد اخذ و بطش مشرکان مکہ است روز بدر کہ آن نیز در روز
جمعہ بود ۔ وفی آخر ثلث ساعات منہا ساعۃ ۔ و در آخر سہ ساعت از ساعات جمعہ ساعتی ست کہ ۔ من دعی اللہ فیہا استجیب لہ ۔ کسیکہ
دعا کند خدای تعالی را در آن ساعت قبول کردہ می شود دعا برای او پس چون این امور عظام درین روز جمع شدہ آنرا جمعہ
خوانند ۔ رواہ احمد ۔ **وعن ابی الدرداء** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اکثروا الصلوٰۃ علی یوم الجمعۃ ۔ بسیار
گوئید درود بر من بروز جمعہ ۔ فانہ مشہود تشہدہ الملائکۃ ۔ زیرا کہ بدرستیکہ روز جمعہ حاضر کردہ شدہ است حاضر می شوند او را
فرشتگان برحمت و برکت ۔ وان احدا لم یصل علی الا عرضت علی صلوتہ ۔ و بدرستیکہ ہیچ یکے درود نمی فرستد بر من مگر آنکہ
عرض کردہ می شود و ظاہر گردانیدہ می شود بر من درود آنکس ہمیشہ پس درین روز جمعہ کہ افضل و اشرف ایام ست بطریق
اولی و احتمال دارد کہ در روز جمعہ عرض واجب لازم باشد و بر درجہ کمال بود و این مخصوص ہمین روز باشد واللہ اعلم ۔ حتی
یفرغ منہا ۔ تا آنکہ فارغ شود از صلوٰۃ یعنی تا آن زمان کہ درود میفرستد و چندانکہ میفرستد عرض میکنند تا خود از ان فارغ شود
و ترک کند ۔ قال ۔ گفت ابو الدرداء ۔ قلت وبعد الموت ۔ گفتم بطریق استفہام و استبعاد و پس از موت عرض میکنند ۔ قال گفت
آنحضرت ۔ ان اللہ تعالی حرم علی الارض ان تاکل اجساد الانبیاء ۔ بدرستیکہ خدای تعالی حرام گردانیدہ است بر زمین خوردن
تنہای پیغمبران را ۔ فنبی اللہ حی یرزق ۔ پس پیغمبر خدا زندہ است بحقیقت حیات دنیاوی تا آنکہ روزی دادہ می شود
و روزی می این تتمہ کلام آنحضرت یا قول ابی الدرداء است بعد از روایت حدیث برای تاکید اثبات حقیقت حیات و

برای ترغیب صلوات بر آن حضرت و اکثار آن - رواه احمد - **وعن عبد الله بن عمر** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یموت یوم الجمعة او لیلة الجمعة - شک راوی ست یا برای تنویع ست و این اظهر ست میفرماید نیست هیچ مسلمانی که بمیرد در روز جمعه یا شب جمعه - الا وقاه الله فتنة القبر - مگر آنکه نگاهدارد او را خدای تعالے از عذاب قبر - رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث غریب ولیس اسناده بمتصل - و این اسناد حدیث را سیوطی در جمع الجوامع از احمد و بیهقی از بشیر از سے در القاب از ابن عمرو از ابی نعیم در حلیه از جابر آورده باین لفظ کسیکه بمیرد در روز جمعه خلاص کرده می شود از عذاب قبر و بیاید در روز قیامت و حالانکه بر وست مهر شهیدان - **وعن ابن عباس** انه قرأ - روایت ست از ابن عباس که وے خواند این آیت را - الیوم اکملت لکم دینکم الآیة - که در روز عرفه در حجة الوداع نازل شد که امروز کامل گردانیدم دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم برای شما دین اسلام را این آیت را ابن عباس خواند - وعنده یهودی - و نزد ابن عباس یهودی بود - فقال لو نزلت هذه الآیة علینا لاتخذناه عیدا - پس گفت یهودی اگر فرود می آمد این آیت بر ما هر آئینه میگرفتیم ما نزول این آیت و آن روز را که فرود آمد در وی عید از جهت غایت سرور و شکر آنکه این نعمت یعنی عجب که شما عید نگرفته اید آن را - فقال ابن عباس فانها نزلت فی یوم عیدین - پس گفت ابن عباس گرفته ایم ما آن را عید زیرا که این آیت فرود آمده است در روز دو عید یعنی در روزیکه در وی دو عید ست - فی یوم جمعة ویوم عرفة - در روز جمعه و در روز عرفه زیرا که حجة الوداع در روز جمعه بود پس یک عید چه باشد دو عید گرفته ایم یا مراد آن ست که نگرفتن عید حاجت نداریم بے آنکه بگیریم در روز عید بود که جمعه و عرفه است فافهم رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب - **وعن انس** قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل رجب قال - بود آنحضرت چون می در آمد ماه رجب می گفت - اللهم بارک لنا فی رجب وشعبان وبلغنا رمضان خداوندا افزونی وه ما را و خیر و رحمت در ماه رجب و شعبان و برسان ما را برمضان - قال - گفت انس - وکان یقول لیلة الجمعة لیلة اغر ویوم الجمعة یوم ازهر - و بود آنحضرت که میگفت شب جمعه شبی ست سفید و روز جمعه روزی ست سفید و روشن و از امام احمد منقول است که گفت شب جمعه فاضل تر ست از شب قدر که در وے حلول آنحضرت در رحم آمنه در آمده و موجب چندین خیرات و برکات در دنیا و آخرت که از حد عد و حصر خارج ست گشته - رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر

باب وجوبها

جمعه فریضه محکمه است به کتاب و سنت و اجماع کافر میشود منکر وی و مراد بذکر در قول حق سبحانه فاسعوا الی ذکر الله صلوة جمعه است یا خطبه وی و وجوب خطبه مستلزم وجوب جمعه است کذا قالوا و مذکور در تفاسیر آنست که مراد خطبه و صلوة هر دو است چه ذکر هر دو را شامل ست و بر هر دو صادق و جمعه خلف ظهر ست و آنحضرت چون مصعب بن عمیر را بمدینه فرستاد حکم فرمود که اذا مالت الشمس فصل بالناس الجمعة

الفصل الاول

عن ابن عمر وابی هریرة انهما قالا سمعنا رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول علی اعواد منبره روایت ست از ابن عمر و ابی هریره رضی الله عنهم که ایشان می گفتند شنیدیم ما آن حضرت را که می گفت بر چوبهاے منبر خود

يعنى بر منبر خود وتعبير باين عبارت ظاهر بجهت آن ست كه در اول ساختن نمى شناختند ايشان منبر را ومتعارف نبود در
ايشان جز چوبى چند بر هم نهاده وتركيب داده يا نصر مرح بدان كه منبر شريف از چوب بود نه از سنگ وخشت لينتهين اقوام عن ودعهم
الجمعات - بايد كه البته باز آيند گروه هاى مسلمانان از ترك كردن ايشان جمعه ها را وعادت گرفتن بترك آنها ولهذا بلفظ جمع آورد
واكثر آن ترك سه جمعه است چنانكه در احاديث بيايد - او ليختمن الله على قلوبهم - يا بتحقيق مهر ميكند خداى تعالى بر دلهاى ايشان
ثم ليكونن من الغافلين - بعد از ان هر آئينه مى باشند ايشان از غافلان ومعدود در ايشان ومشهود ومحكوم بدان ودائم بدان يعنى
ازين دو امر البته ثابت وواقع ست يا باز آمدن از ترك جمعه يا مهر كردن بر دلها اگر باز آيند مهر كرده نميشود واگر باز نيايند مهر كرده
ميشود بر دلهاى ايشان ومهر كردن بر دل كنايت ست از نهايت غفلت وانسداد باب تذكر وقبول موعظت ونصيحت رواه مسلم

الفصل الثانى - عن ابى الجعد - بفتح جيم وسكون عين مهمله - الضميرى - بضم ضاد معجمه وفتح ميم وسكون يا اين
چنين ست در نسخ مشكوٰة وصواب ضمرى ست بفتح ضاد وسكون ميم نسبت بضمره بن بكره بن عبد مناة له صحبة كذا فى جامع
الاصول - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ترك ثلث جمع تهاونا بها - كسيكه ترك كند سه جمعه را از جهت آسان وسبك
وخرد وحقير پنداشتن آن را وظاهر امر او بتهاون اينجا تكاسل وعدم جد در اداى اوست نه اهانت واستخفاف چه آن كفرست
بيشك ومراد اينجا بيان بودن اوست معصيت عظيم كه مفضى بطبع درين وكفرست - طبع الله على قلوبه - مهر كند خداى تعالے
بر دل وے ودر روايت رزين آمده كه برئ الله تعالى منه بيزار مى شود خداى تعالے ازوى واز ابن عباس آمده كه هر كه
ترك كند جمعه ها پياپى پس بتحقيق انداخت اسلام را پس پشت خود - رواه ابو داؤد والترمذى والنسائى وابن ماجه والدارمى
ورواه مالك عن صفوان بن سليم - بضم سين صحابى مشهور است - واحمد عن ابى قتادة - كه تابعى جليل القدر ست از اهل مدينه
مشهور ست بعبادت از خيار بندگان صالح امام ومقتدا كسيكه استسقا كرده شود بذكر وى وگويند كه در جبهه وپيشانى وى سوراخ
افتاده بود از كثرت سجود وقانع بود وقبول نمى كرد جائزهٔ سلطان را وگويند كه وى سوگند خورده بود كه تا چهل سال پهلو بر زمين
ننهد چون سى سال گذشت بيمار شد وبحالت نزع رسيد دخترش گفت كه اى پدر پهلو بر زمين بنه كه وقت نازك ست ننهاد وهم
نشسته جان داد ومى گويند قائل بود بقدر والله اعلم - وعن سمرة بن جندب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من
ترك الجمعة من غير عذر فليتصدق بدينار فان لم يجد فنصف دينار - كسيكه ترك كند جمعه را يعنى اكتفا كند بظهر از او بى عذر از آن
اعذار كه ساقط ميگردد بدان فرضيت جمعه پس بايد كه تصدق كند بيك دينار پس اگر نيابد دينار درست تصدق كند بنصف دينار
رواه احمد وابو داؤد وابن ماجه - اگر گفته شود كه اين علامت عدم فرضيت جمعه است زيرا كه فرض مكفر نمى گردد بتصدق جواب آنست
آنكه جمعه فرض ست اما اصل فرض ظهر ست ليكن ما مامور يم باسقاط وى از ذمه باداى جمعه بر تقدير اجتماع شرائط معتبره درين باب
واكتفا بظهر از جمعه حرام ست وتصدق كفارت ارتكاب باين فعل حرام ست وتقصير در اداے مامور با وجود اداى فرض
فى الجملة فافهم - وعن عبد الله بن عمرو عن النبى صلى الله عليه وسلم قال الجمعة على من سمع النداء - جمعه فرض ست بر كسيكه

اى عن تركهم

بشنود بانگ نماز جمعہ را یعنی سعی بسوی جمعہ واجب است در وقت سماع ندا و اختلاف دارند کہ مراد بندا اذان اول است یا
اذان خطبہ مختار اول است و بعض گویند ثانی زیرا کہ در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہمین اذان بود و تفصیل این کلام در باب
خطبہ و صلوۃ بیاید۔ رواہ ابوداؤد۔ **وعن ابی ہریرۃ** عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال الجمعۃ علی من اواہ اللیل الی اہلہ جمعہ
فرض است بر کسیکہ جای دہد و راجع گرداند او را شب بسوی اہل خانہ وی یعنی جمعہ واجب است بر کسیکہ باشد میان وطن او
و میان جای کہ گزاردہ میشود جمعہ این قدر مسافت کہ بعد از ادای جمعہ بوطن خویش از شب رجوع تواند کرد و می تواند باز آمد
و شب در خانہ خود کرد و این را مسافت عدوی میگویند بر خلاف مسافت قصر کہ بوی مسافر می گردد و طیبی گفتہ کہ باین
قائل است امام ابوحنیفہ و اصحاب وی بشرط آنکہ وطن وی داخل دیوان مصری بود کہ گزاردہ می شود در وی جمعہ و اگر
وطن او در دیوان دیگر باشد غیر دیوان آن مصر واجب نگردد آمدن۔ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث اسنادہ ضعیف۔
و گفتہ است ترمذی کہ این حدیثی است کہ اسناد وی ضعیف است۔ **وعن طارق بن شہاب**۔ الاحمسی کوفی است
دریافت جاہلیت و دید آنحضرت را و نشنید از وی صلی اللہ علیہ وسلم مگر نادر و غزا کرد در خلافت ابی بکر و عمر رضی اللہ عنہما سی
و سہ یا سی و چہار غزوہ و سریہ روایت دارد از حضرت ابی بکر و عمر رضی اللہ عنہما مات سنۃ اثنین وثمانین وقیل ثلث وثمانین
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الجمعۃ حق واجب علی کل مسلم فی جماعۃ۔ جمعہ حق واجب است بر ہر مسلمان در جماعت یعنی جماعت شرط
جمعہ فرض است و جمعہ بے جماعت درست نیست۔ الا علی اربعۃ۔ مگر بر چہار کس کہ واجب نیست۔ عبد مملوک۔ یکی بندہ کہ در ملک کسی
است و در تصرف دیگری باین علت فرضیت جمعہ را از وی ساقط گردانیدند۔ او امرأۃ۔ دوم زن بجہت حق زوج و وجود نامحرم
اگرچہ زنان در زمان آن حضرت برای نماز جماعت می آمدند و لیکن فرضیت جمعہ از ایشان ساقط کردند از جہت کثرت
ازدحام مردم۔ او صبی۔ سوم کودک نابالغ از جہت عدم تکلیف بر وی۔ او مریض۔ چہارم بیمار از جہت ضعف و ناتوانی و دفع
ضرر و بر مسافر و اعمی و اعرج نیز جمعہ فرض نیست چنانکہ در احادیث دیگر واقع شدہ است ظاہر اسقاط فرضیت ازین طوائف بتدریج
و ترتیب واقع شدہ۔ رواہ ابوداؤد وفی شرح السنۃ بلفظ المصابیح عن رجل من بنی وائل۔ روایت کرد اینحدیث را بلفظ مذکور
ابوداؤد و در شرح السنۃ بلفظی دیگر کہ در مصابیح بآن لفظ مذکور است از مردی از بنی وائل کہ مخصوص نام او را ذکر نکردہ

الفصل الثالث۔ **عن ابن مسعود** ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لقوم یتخلفون عن الجمعۃ۔ روایت است
از عبداللہ بن مسعود کہ آن حضرت گفت مر گروہی را کہ پس میمانند از نماز جمعہ و حاضر نمیشوند آنرا۔ لقد ہممت ان آمر رجلا یصلی
بالناس۔ ہر آئینہ بتحقیق قصد کردم من کہ بفرمایم مردی را کہ بگزارد نماز جمعہ را بمردم و امامت کند ایشانرا۔ ثم احرق علی رجال
یتخلفون عن الجمعۃ بیوتہم۔ پستر من باین کار مشغول شوم کہ بسوزم بر سر مردانی کہ حاضر نمیشوند جمعہ را خانہ ہای ایشانرا مثل
اینحدیث در شان متخلفین از نماز عشا نیز در باب گذشت و احرق بتشدید و تخفیف از تحریق و احراق ہر دو روایت است
رواہ مسلم۔ درین حدیث دلیل است بر آنکہ امام را میرسد کہ اگر مہم ضروری باشد یکی را خلیفہ سازد و خود بآن مہم مشغول

گردد چنانچه در حج در سال اول فرضیت آن کردند - وعن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من ترک الجمعة من غیر ضرورة کتب منافقا کسیکه ترک کند نماز جمعه را بی ضرورت نوشته شود از جمله منافقان و داشته شود در حکم ایشان - فی کتاب لا یمحی و لا یبدل - نوشته میشود در کتابی که سوده نمیشود و تغییر داده نمی شود یعنی حکم بنفاق وی همیشه ثابت و دائم ست تا جزای آن دهد یا بیامرزد وی سبحانه - وفی بعض الروایات ثلثا - و در بعض روایات ثلثا واقع شده یعنی کسیکه ترک کند جمعه را سه کرت - رواه الشافعی - وعن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فعلیه الجمعة یوم الجمعة - کسیکه ایمان دارد بخدا و بروز آخر از روزهای دنیا که مراد بدان روز قیامت ست پس فرض ست بروی نماز جمعه در روز جمعه یا بروی باد که لازم گیرد روز جمعه و ترک نکند آن را - الا مریض او مسافر او امرأة او صبی او مملوک فمن استغنی بلهو او تجارة استغنی الله عنه - پس کسیکه بی نیاز شود از نماز جمعه و عبادت مولی تعالی بباز ی کردن و بازرگانی کردن بی نیاز میگردد از وی خدا تعالی و عنایت نمیکند و نمیخواهد او را - والله غنی حمید - و خدا تعالی بی نیاز است از بندگان و طاعت ایشان و باز نمی گردد بسوی وی سودے از آن و ثنا گوینده است وی تعالی مر کسے را که بندگی مے کند و شکر می گوید او را - رواه الدار قطنی

باب التنظیف والتبکیر

نظافت پاکیزگی و تنظیف پاک کردن و مراد اینجا پاک کردن بدن ست بغسل و قص شارب یعنی بریدن سبلت و قلم اظفار یعنی چیدن ناخنان و حلق عانه یعنی ستردن موی زهار و نتف الابط یعنی برکندن موے بغل و پاک کردن جامه ها و بکار بردن بوے خوش و مانند آن که این همه بروز جمعه سنت ست و تفصیل آن در اول کتاب در بیان فطرت گذشته و تبکیر بتقدیم با بر کاف در اصل بمعنی وقت بامداد آمدن و بمعنی شتافتن بسوی چیزی و آمدن بوی در اول وقت وی هر وقت که باشد چه بامداد و چه جز آن نیز آید و مراد اینجا این معنی ست که در اول وقت نماز جمعه برسد از سهل بن سعد رضی الله عنه منقول ست که میگفت طعام چاشت نمیخوردیم ما و قیلوله نمیکردیم مگر بعد از نماز جمعه گزاردن از جهت ترس فوت شدن بتکیر بجمعه و اول هر چیز را باکوره گویند چنانکه نو باوه را باکوره گویند و در حدیث نسبت تبکیر بنماز مغرب و بهر نماز آمده پس حقیقت تبکیر جمعه مبادرت و مسارعت ست بحضور در اول وقت و این را مراتب متفاوت ست چنانکه در حدیث بیاید و اگر در اول نهار بیاید اکمل و افضل خواهد بود چنانکه امام غزالی در احیا از بعض سلف نقل کرده که ایشان وقت بامداد می آمدند آن نه از جهت آن ست که تبکیر بمعنی بامداد حمل کرده اند بلکه مقصود مبادرت و مسارعت ست و ایشان مبالغه در آن می نمودند در وقت بامداد می آمدند فافهم و عادت در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم الآن آن ست که می آیند و احراز امکنه شریفه میکنند و سجاده ها میگسترانند و میروند و نمی نشینند و بعض علما درین فعل تکلم کرده اند و گفته اند که این تنگ گردانیدن جای است بر مردم نعم اگر بنشینند و بچیزی مشغول شوند خوب ست الامجرد احراز مکان که مستلزم تضییق ست بغیر تحسن ست

الفصل الاول - عن سلمان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یغتسل رجل یوم الجمعة - غسل نکند

مرد می روز جمعه برای نماز جمعه - ويتطهر ما استطاع من طهر - و مبالغه نکند در پاکی آنقدر که تواند از پاکی بی آنکه بدرجه وسواس و اسراف رسد - ويدهن - بتشدید دال - من دهنه - و روغن بمالد از روغن خود یعنی از آنچه میسر گردد در خانه بی تکلف و دهن بفتح دال و سکون ها و ادهان بتشدید دال طلا کردن روغن بر خود و درین اشارت ست بآنکه باید که خانه از دهن و طیب خالی نباشد بآنکه مستحسن ست استعمال آن برای جمعه و جز آن از مجالس و مجامع خیر - او يمس من طيب بيته - و اگر روغن نیابد بساید از بوی خوش هرچه در خانه وی باشد یا کلمه او بمعنی واو ست یا شک راوی ست و مراد بروغن خوشبو داشته اند و نزد امام ابوحنیفه روغن کنجد داخل طیب ست حتی که جائز نیست مس آن محرم را - ثم يخرج - بعد از ان بیرون آید بسوی مسجد - فلا يفرق بين اثنين - و چون در آید در مسجد پس جدائی نیفگند میان دو کس که بهم نشسته باشند بی آنکه در میان ایشان جای باشد و ایذا بکشند یا مراد تفریق بگام زدن و در گذشتن از انجا و رفتن به بالاست بلکه هر جا که برسد و خالی ببیند بنشیند و اگر بی تفریق و تخطی بالا رفتن و به صف اول و نزدیک بآن نشستن میسر گردد بهتر ست و در حقیقت این اشارت ست به تبکیر در بر آمدن در اول وقت تا بتفریق حاجت نیفتد - ثم يصلي ما كتب له - پستر نماز بگزارد آنچه تقدیر کرده شده است برای وی از نوافل و بعض این را بر سنت جمعه حمل کرده اند و علما را در سنت قبل الجمعة سخن است و قومے آنرا منکر شده اند و گفته که هر که آن را ثابت کرده است بقیاس بر ظهر ثابت کرده است و سنت بقیاس ثابت نمیگردد و در باب السنن اشارتی بآن گذشت و ما در شرح سفر السعادت آنرا اثبات کرده و اطالت کلام در وی نموده ایم و عبارت این حدیث نوع اشارتی بقول آن قوم دارد چه در اغلب این عبارت در تطوع از غیر رواتب استعمال کنند چنانکه در حدیث بلال در اول باب التطوع گذشت - ثم ينصت اذا تكلم الامام - پستر خاموش نشیند و گوش دارد وقتیکه تکلم کند امام یعنی خطبه خواند و ينصت بضم یا از انصات بمعنی سکوت یا استماع و فتح یا نیز جائز ست و انصات در وقت خطبه واجب ست نزد ما و اکثر علما و تفصیل آن در شرح حدیث دیگر بیاریم - الا غفر له ما بينه وبين الجمعة الاخرى - این کارها را هیچ نکند مگر آنکه آمرزیده شود مر او را گناهان که میان اوست و میان جمعه دیگر که گذشت چنانکه احادیث دیگر بران دلالت دارد - رواه البخاري - **وعن ابي هريرة** عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اغتسل ثم اتى الجمعة فصلى ما قدر له ثم انصت حتى يفرغ من خطبته ثم يصلي معه - هر که غسل کند پستر بیاید جمعه را پس بگزارد نمازی که تقدیر کرده شده است برای او پستر انصات کند تا آنکه فارغ گردد امام از خطبه خود پستر نماز جمعه بگزارد با امام - غفر له ما بينه وبين الجمعة الاخرى - آمرزیده شود برای او چیزیکه میان او و میان جمعه دیگرست از گناهان - وفضل ثلثة ايام - یا زیادت سه روز دیگر و این زیادتی بجهت آنست که هر حسنه بده مانند اوست و از جمعه تا جمعه هفت روز است سه دیگر که می افزایند ده می شود و فضل برفع و نصب هر دو روایت ست - رواه مسلم - **وعنه** قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من توضأ فاحسن الوضوء - کسیکه وضو کند پس نیک کند وضو را - ثم اتى الجمعة فاستمع وانصت - پستر بیاید جمعه را پس بشنود و خاموش نشیند - غفر له ما بينه وبين الجمعة وزيادة ثلثة ايام - آمرزیده شود آنچه گذشته میان او و میان جمعه و زیاده سه روز - ومن مس الحصى فقد لغى - و کسیکه مساس کند و بساید سنگریزه را پس بتحقیق لغو کرد و لغو سخن لایعنی و کلام باطل کردن و کلام در وقت خطبه ممنوع ست و مس حصی را

در حکم لغو داشت بجہت شاغل شدن آن از استماع خطبہ چنانکہ کلام شاغل است از آن و مراد بمس حصی بازی کردن است بدان
بعبث یا برابر و ہموار کردن آنہاست بر زمین بی ضرورت تا سجدہ کند بر آن و بعض گفتہ اند مراد گرد آمدن سنگریزہ ہا و شمار کردن
تسبیح ست بدان و این انسب ست بنہی از تکلم نزد خطبہ رواہ مسلم - وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا کان یوم الجمعۃ وقفت
الملائکۃ علی باب المسجد یکتبون الاول فالاول - چون میباشد روز جمعہ می ایستند فرشتگان بر در مسجد جمعہ می نویسند نام ہر کہ پیشتر می آید
بترتیب - ومثل المہجر کمثل الذی یہدی بدنۃ - و قصہ و حال مہجر ہمچو حال کسی ست کہ میفرستد شتری را بمکہ برای قربانی کہ از ہمہ فاضل
ترست مہجر بضم میم و فتح ہا و کسر جیم مشددہ آنکہ بنیم روز در گرمای سخت یعنی در اول وقت وی برآیندہ است و بدنہ بفتحات نام انچہ
میفرستند بمکہ و جمع وی بدن بضمتین - ثم کالذی یہدی بقرۃ - پستر حال آنکس کہ پس از وی می آید ہمچو حال کسی ست کہ میفرستد گاوی
را و بدنہ نزد جماعہ از علماء شافعی از ایشان ست نام شتر ست و این حدیث مؤید آنست کہ بقرہ مقابل بدنہ ذکر کردہ و نزد جمہور اہل
لغت و بعضی از فقہاء ابوحنیفہ از ایشان ست شامل ست شتر را و گاو را و جوہری گفتہ کہ بدنہ نام ناقہ یا بقرہ ایست کہ ذبح کردہ
میشود بمکہ و بدنہ بجہت آن می گویند کہ فربہ می سازند و تن دار میشود و مراد در حدیث شتر ست بقرینہ مقابلہ بہ بقرہ - ثم کبشا -
بعد از آن ہر کہ پستر از آن می آید حال او ہمچو کسی ست کہ میفرستد قوچ را یعنی شاۃ را و ذکر کبش بجہت آن باشد کہ وی افضل
ست از اقسام شاۃ - ثم دجاجۃ - پستر آنکہ تصدق میکند ماکیان را و دجاجہ بفتح دال و کسر آن و بعض بضم نیز گویند و فتح افصح ست -
ثم بیضۃ - پستر آنکہ تصدق میکند بیضہ را - فاذا خرج الامام - پس چون بیرون می آید امام برای خطبہ - طووا صحفہم ویستمعون الذکر -
می پیچند فرشتگان نامۂ خود را کہ مردم را نام نویسی کردہ اند و استماع میکنند ذکر را یعنی خطبہ او و در روایتی مر مسلم را فاذا جلس الامام
چون می نشیند امام بر منبر تا ناکہ ابتداء ای طی نزد خروج ست و انتہای او نزد جلوس و درین مقام سخن از روی سوال و جواب
بسیار ست در شرح ذکر کردہ شدہ است متفق علیہ - وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قلت لصاحبک یوم الجمعۃ انصت
والامام یخطب فقد لغوت - وقتیکہ بگوئی تو مر یار خود را کہ باتو نشستہ است روز جمعہ خاموش باش و سخن مکن و حالانکہ امام خطبہ میخواند
پس تحقیق لغو گفتی تو زیرا کہ سخن کردی نزد خطبہ و این نیز کہ بدیگری امر کند و خود نکند شناعتی دارد کہ داخل لم تقولون ما لا تفعلون
است و از اینجا معلوم میشود کہ تکلم ممنوع است اگرچہ بطریق امر معروف و نہی منکر باشد زیرا کہ اشارت در مقصود کافی ست
و تکلم عبث ست متفق علیہ - و از اینجا معلوم میشود کہ انصات واجب ست و تفصیل کلام درین مقام آنست کہ انصات واجب
است نزد اکثر علماء و امام ابوحنیفہ از ایشان ست و نزد بعض مستحب ست و امام شافعی از ایشان ست و در مواہب لدنیہ گفتہ کہ شافعی
را درین مسئلہ دو قول ست و ہمچنین از امام احمد دو قول آمدہ و ابن عبدالبر نقل کردہ اجماع بر وجوب انصات مگر از قلیلی از تابعین و
این قول غریب ست انتہی و ترمذی گفتہ مکروہ میداشتہ اند اہل علم تکلم در وقت خطبہ و اختلاف کردہ اند در رد سلام و تشمیت
عاطس بعض رخصت داده اند و بعض متردد اند دران انتہی و مذہب ما آنست کہ از وقت خروج امام برای خطبہ تا شروع در نماز صلوٰۃ و کلام
ہر دو حرام ست و اگر کسی در نماز باشد و امام شروع کند در خطبہ قطع کند نماز را بر سر دو رکعت و نزد صاحبین باک نیست بکلام بعد از خروج

امام پیش از شروع در خطبہ و بعد از نزول از منبر پیش از آنکہ تکبیر احرام برآرد زیرا کہ کراہت از جہت منع استماع بودہ و
نیست محل حرمت استماع درین دو وقت و ترمذی حدیثی آوردہ در تکلم بعد از نزول امام بخلاف صلوۃ کہ او را امتداد است
وشاید کہ میسر نگردد قطع وی تا وقت شروع در خطبہ و امام ابوحنیفہ را دلیل بر حرمت ہر دو حدیثی ست کہ وارد شدہ است در
شان ہر دو و کلام نیز گاہی میسر نمیگردد قطع وی بحکم طبیعت و امام مالک در موطا روایت کردہ است اذا خرج الامام فلا صلوۃ
ولا کلام و اقوال صحابہ نیز برین ست و قول صحابی حجت ست نزد ما و واجب ست تقلید آن و گفتہ اند کہ مراد نماز نفل ست و
قضای فائتہ مکروہ نیست و اختلاف کردہ اند در کسیکہ دور نشستہ است چنانکہ خطبہ نمیشنود و مختار وجوب سکوت ست و بعض گفتہ اند
احسن آنست کہ مشغول گردد بذکر و تسبیح و تہلیل و حرام ست اکل و شرب و کتابت و مکروہ است تشمیت عاطس و رد سلام و در روایتے
از ابی یوسف مکروہ نبود زیرا کہ اینہا فرض اند جواب میگویند کہ اینہا فرض اند در ہر وقت مگر نزد سماع خطبہ از جہت عدم اذن
در آنہا و درود در نفس خود بفرستد تا شاغل از سماع خطبہ نگردد و ہو الصواب و ہمچنین حمد نزد عطسہ و رد منکر باشارت چشم و دست
مکروہ نیست و ہو الصحیح و در نظر بکتاب و اصلاح آن بقلم روایتی آمدہ است از ابی یوسف کذا قال الشیخ ابن الہمام و کلام در تحیۃ
المسجد در آخر باب خطبہ بیاید انشاء اللہ تعالی - **وعن جابر** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یقیمن احدکم اخاہ یوم
الجمعۃ ثم یخالف الی مقعدہ فیقعد فیہ - نباید کہ برخیزاند یکے از شما برادر خود را روز جمعہ پس قصد کند و بیاید بسوی نشستگاہ وے
پس بنشیند در وے - ولکن یقول افسحوا - ولیکن بگوید کشادہ کنید جائے را چنانچہ در قرآن مجید امر بدان واقع ست - رواہ مسلم

الفصل الثانی - عن ابی سعید و ابی ہریرۃ قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اغتسل یوم الجمعۃ
کسیکہ غسل کند روز جمعہ و در بعض طرق آمدہ غسل الجنابۃ و مراد بآن نزد اکثر آن ست کہ غسل کند غسلی کامل مستجمع جمیع ارکان
و شرائط و سنن و آداب چنانکہ برای جنابت غسل میکنند و بعض گفتہ اند کہ این اشارت ست باستحباب جماع درین روز از برای
تخلیۂ باطن و تسکین نفس از خواطر ردیہ و سد باب نظر حرام و مؤید این ست روایت غسل بتشدید در حدیث آیندہ - ولبس من احسن
ثیابہ - و بپوشد از نیک ترین جامہ ہای خود ظاہر آنست کہ مراد نفیس تر و آراستہ تر و دوست تر نزد وی بعد از آنکہ نامشروع
نباشد و بعض گویند مراد جامۂ سفید ست کہ محبوب ترین جامہ ہا بود نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم - ومس من طیب ان کان
عندہ - و مساس کند از بوی خوش اگر باشد نزد وے - ثم اتی الجمعۃ فلم یتخط اعناق الناس - پس بیاید جمعہ را پس نگذرد گردنہای
مردم را و پامال نکند آن را - ثم صلی ما کتب اللہ لہ - پس نماز بگزارد آنچہ نوشتہ و تقدیر کردہ است خدای تعالی برای
وی از نماز نفل و سنت - ثم انصت اذا خرج امامہ حتی یفرغ من صلوتہ - پس خاموش شود و گوش دارد وقتیکہ بیرون آید
امام وے برای خطبہ تا آنکہ فارغ شود از نماز خود - کانت کفارۃ لما بینہا و بین الجمعۃ التی قبلہا - باشند این اعمال
پوشندہ مر گناہان را کہ میان این جمعہ اند و میان جمعۂ کہ پیش ازین جمعہ بود - رواہ ابوداود - **وعن اوس بن اوس**
صحابی ثقفی ست نزول کردہ شام را و مرحد در وی روایت کرد از آنحضرت در فضل جمعہ و اغتسال آن حدیثی - قال قال رسول اللہ

صلی اللہ علیہ وسلم من غسل یوم الجمعة۔ بتشدید وتخفیف ہر دو روایت ست وتشدید احتمال دارد مبالغه را واحتمال دارد حمل بعث
مرأة را بر غسل بجماع وتخفیف با وجود قول او۔ واغتسل۔ یا برای تاکید ست یا مراد بغسل شستن سر ست بخطمی وجز آن زیرا که عرب
را موی سر بسیار ست که در شستن آن کلفتی ست وباغتسال شستن تمام بدن۔ وبکر۔ بتشدید۔ وابتکر۔ وبیاید نماز را در اول وقت
وادراک کند اول خطبه را یا تکرار ست برای تاکید وبعض گفته اند بکر یعنی تصدق کند پیش از بر آمدن بخیر می وگفته اند بکر یعنی رفت
در ساعت اولی وابتکر یعنی کرد فعل مبکران را از اشتغال بصلوة وذکر وبعض گفته اند بکر یعنی دیگری را حامل وباعث شد بر بامداد
بیرون آمدن۔ ومشی ولم یرکب۔ و بپای رفت وسوار نشد۔ ودنا من الامام۔ ونزدیک شد از امام بی تخطی رقاب۔ فاستمع۔
پس شنید خطبه را۔ ولم یلغ۔ ولغو نکرد وسخن لا یعنی نگفت یعنی انصات کرد۔ کان له بکل خطوة عمل سنة۔ باشد او را بهر گام ثواب
عبادت یکسال۔ اجر صیامها وقیامها۔ پاداش روزه یکسال ونماز شب یکسال یعنی اینچنین عمل که صیام دهر وقیام لیل ست
واین خاصیت مخصوص نماز جمعه است باین شرایط که مذکور شد ودر در آمدن مسجد برای نماز پنجگانه نیز در هر گام رفع درجه وکفارت
جنة ومحو سیئات اما در جمعه در هر گام اجر ثواب یکسال قیام لیل وصیام نهار ست ودر کتاب سفر السعادت خاصیتهای روز
جمعه جمع کرده است باز یادتی های دیگر که در شرح ذکر یافته آنجا باید دید۔ رواه الترمذی وابوداؤد والنسائی وابن ماجه۔ و
عن عبد اللہ بن سلام قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما علی احدکم ان وجد ان یتخذ ثوبین لیوم الجمعة۔ نیست بر یکی از
شما باکی ونقصی اگر بیابد ومیسر گردد که بگیرد وبسازد دو جامه برای روز جمعه۔ سوی ثوبی مهنته۔ ورای دو جامه خدمت خود
ومهنت بفتح میم وکسر آن وسکون ها بمعنی خدمت وابتذال مراد جامه هاست که میباشد بر وی همیشه در خانه که بآن خدمت خانه
وکار وبار آن میکند ودرین دلیل ست بر آنکه اگر کسی چیزی زائد بر حاجت گیرد برای غرضی که راجع بکمال دینی گردد منافی زهد
نه بود وآورده اند که آنحضرت را نیز دو جامه بود که مخصوص ای جمعه پوشیدی۔ رواه ابوداؤد وابن ماجه ورواه مالک عن یحیی بن
سعید۔ روایت کرد این حدیث را امام مالک از یحیی بن سعید انصاری تابعی۔ وعن سمرة بن جندب۔ بفتح سین وضم میم وجندب
بضم جیم وسکون نون وضم دال وفتح آن صحابی مشهور ست وکثیر الحدیث ست روایت میکند از وی حسن وابن سیرین مات بالبصرة
سنة تسع وخمسین وقیل سنة ستین ووالی بود بر آن از جانب معاویه۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم احضروا الذکر حاضر
شوید ذکر را یعنی خطبه را۔ وادنوا من الامام۔ ونزدیک شوید از امام وبایستید در صف اول نزدیک بآن۔ فان الرجل لا یزال
یتباعد حتی یؤخر فی الجنة وان دخلها۔ زیرا که مرد همیشه دور وپس می افتد از مواضع فضائل ومواقع خیرات تا آنکه پس افگنده
میشود در بهشت از اعالی درجات اگرچه می در آید بهشت را۔ رواه ابوداؤد۔ ودرین ترغیب ست بر طلب اعالی امور
وزجر ست از سکون وآرام بادنی آن ابیات همت بلند دار که نزد خدا وخلق ✤ باشد بقدر همت تو اعتبار تو ✤ تراز کنگره
عرش میزنند صفیر ✤ ندانمت که درین دامگه چه افتاد ست ✤ وعن معاذ بن انس الجهنی عن ابیه۔ اینچنین واقع شده است در نسخ
مشکوة وصواب آنست که گوید عن سهل بن معاذ بن انس الجهنی زیرا که معاذ صحابی ست وپدر وی صحابی نیست پس معاذ عن ابیه درست

معاذ را اما سهل بن معاذ تابعی ست روایت از پدر خود دارد و گفته اند که سهل بن معاذ لین الحدیث ست و احادیث او حسان اند در فضائل در غایب - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تخطی رقاب الناس یوم الجمعة اتخذ جسرا الی جهنم - کسیکه بیگذرد بر گردنهای مردم روز جمعه گرفته میشود آنکس پل بسوی دوزخ و درین مجازات مثل ست چنانکه وی مردم را گذرگاه خود گرفت او را نیز گذرگاه مردم ساختند و اتخذ بلفظ معلوم و مجهول هر دو روایت ست و معنی مجهول ظاهرتر ست اگرچه روایت معلوم قوی تر ست - رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب - **وعن معاذ بن انس** ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن الحبوة یوم الجمعة والامام یخطب - نهی کرد آنحضرت از احتبا روز جمعه و حال آنکه امام خطبه میخواند و احتبا نوعی از جلوس ست و آن جمع کردن پشت و ساقهاست بسوی شکم بدو دست یا بجامه یعنی متکا زده نشستن چنانکه عادت عرب ست و الآن در اهل حرمین متعارف است و حبوه بفتح حا و ضم و کسر نیز آمده اسم است ازان و آنحضرت نیز باین جلسه در حرم پیش کعبه نشسته است ولیکن در وقت خطبه ازان نهی فرموده زیرا که خواب می آرد و از استماع خطبه باز میدارد و یا نقض وضو میکند - رواه الترمذی وابوداود - **وعن ابن عمر** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا نعس احدکم یوم الجمعة فلیتحول من مجلسه ذلک - چون پینکی زند یکی از شما روز جمعه پس باید که بگردد و برخیزد از نشستگاه خود که در انجا نشسته است و بنشیند بجای دیگر برای دفع غلبه خواب - رواه الترمذی

الفصل الثالث - **عن نافع** قال سمعت ابن عمر یقول - روایت ست از نافع مولای ابن عمر گفت شنیدم ابن عمر را که میگفت - نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یقیم الرجل الرجل من مقعده ویجلس فیه - نهی کرد آنحضرت از برخیزانیدن مرد مردی دیگر را از جای نشست وی و نشستن در جای وی - قیل لنافع فی الجمعة - گفته شد مر نافع را این نهی در روز جمعه است چنانکه در احادیث دیگر آمده است - قال فی الجمعة وغیرها - گفت نافع نهی کرده است ازان در جمعه و غیر جمعه چه موجب نهی ایذاست تخصیص بجمعه ندارد - متفق علیه - **وعن عبد الله بن عمر** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یحضر الجمعة ثلثة نفر - حاضر میشود جمعه را سه مرد - فرجل حضرها بلغو - پس مردیست که حاضر میشود جمعه را بلغو یعنی سخن لایعنی و کلام باطل و آنچه در حکم آنست - فذلک حظه منها - پس آن لغو نصیب اوست از جمعه و از ثواب جمعه و از کمال آن محروم ست - ورجل حضرها بدعاء - و مردی دیگر ست که حاضر میشود جمعه را بدعا و سوال مطالب و مقاصد از درگاه حق - فهو رجل دعا الله ان شاء اعطاه وان شاء منعه - پس آن مردیست که دعا کرده است خدا را سبحانه اگر خواهد خدا تعالی میدهد او را مطلوب او را و اگر خواهد منع میکند و نمیدهد پس امر او متردد است در رد و قبول - ورجل حضرها بانصات وسکوت - و مردی ست حاضر شده جمعه را باستماع و خاموشی - ولم یتخط رقبة مسلم - و لگد مال نکرده است گردن مسلمانی را - ولم یؤذ احدا - و ایذا نکرده است هیچ یکی را بتخطی و اقامت و جز آن - فهی کفارة الی الجمعة التی تلیها وزیادة ثلثة ایام - پس این جمعه با این خصال کفاره ست ازین جمعه تا جمعه که متصل ست او را با زیادت سه روز چنانکه در احادیث متعدده گذشت که مکفر ازین جمعه تا جمعه گذشته است و جمعه گذشته را متصل این جمعه گفتن درست ست اگرچه ظاهر مفهوم تلیها در متأخر ست فافهم - وذلک بان الله یقول - واین کفارت تا جمعه دیگر

باز یادت سه - و بسبب این ست که خدای تعالی میگوید - من جاء بالحسنة فله عشر امثالها - کسیکه بیارد و بکند نیکی را پس مر او راست ده باشند آن پوشیده نماند که لغو و دعا و انصات هر سه در وقت خطبه است و دعا در وی یا بدل و باطن مراد دارند یا بزبان آن خود مکروه است یا حرام پس منع در وی غالب ست پس مرد اول بدکار ست جز او و دوم متردد ست در نیکی و بدی و مرد سوم طالب خدای حق ست و منقطع ست از ما سوی الله هم از خلق و هم از نفس و مقبول درگاه ست یقیناً و احتمال دارد که دعا و غیر در وقت خطبه مراد دارند فافهم - رواه ابوداود - وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تکلم یوم الجمعة والامام یخطب فهو کمثل الحمار یحمل اسفارا - کسیکه سخن کند و حالانکه امام خطبه میخواند پس حال آن مرد همچو حال خر ست که بر میدارد کتابها را بر پشت خود کنایت ست از علم بی عمل و عدم نفع علم با وجود تعب و مشقت در تحصیل آن - والذی یقول له انصت لیس له جمعة - و آن کسیکه میگوید مر او را انصت و امر میکند بخاموشی نیست مر او را ثواب جمعه از جهت وجود لغو و ارتکاب منهی عنه چنانکه در حدیث ابی هریره گذشت - رواه احمد - وعن عبید بن السباق بفتح سین و تشدید با - مرسلا - روایت ست از عبید بن سباق که از تابعین حجاز ست بطریق ارسال - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی جمعة من الجمع - گفت آنحضرت در جمعه از جمعها - یا معشر المسلمین ان هذا یوم جعله الله عیدا - ای گروه مسلمانان این روزی ست که گردانیده است او را خدا تعالی روز جشن و اجتماع و سرور - فاغتسلوا لیس غسل بیارید - ومن کان عنده طیب فلا یضره ان یمس منه - هر کسیکه باشد نزد وی بوی خوش پس زیان ندارد او را که مساس کند از آن و عبارت زیان ندارد بجهت آن گفت که کسی توهم کند که طیب عادت زنان ست مرد را نشاید استعمال آن کردن کذا قیل - و علیکم بالسواک - و بر شما باد که مسواک کنید درین روز - رواه مالک و رواه ابن ماجة عنه وهو عن ابن عباس متصلا - روایت کرد این حدیث را مالک از عبید بن سباق مرسل و ابن ماجه از وی و وی از ابن عباس متصل با آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس این مرسل که متقید شده است بمسند و آن مقبول ست قطعا - وعن البراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حقا علی المسلمین ان یغتسلوا یوم الجمعة - حق و ثابت ست بر مسلمانان که غسل کنند روز جمعه - ولیمس احدهم من طیب اهله - و باید که مساس کند یکی از ایشان از بوی خوش زوجه خود و این را بجهت آن گفت که زنان اکثر طیب نگاه میدارند و اشارت ست با آنکه اگر خود ندارد از زنان طلبد آخر نفع این هم بوی راجع خواهد شد و تواند که تمام اهل بیت مراد باشند - فان لم یجد فالماء له طیب - پس اگر نیابد طیب پس آب برای وی طیب ست که سبب نظافت ست و میبرد بوی بد را - رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث حسن -

باب الخطبة والصلوٰة

خطبه بضم مصدر ست اطلاق کرده میشود بر کلامیکه خطاب کرده میشود بدان و در عرف شرع عبارت ست از کلام مشتمل بر ذکر و تشهد و صلوٰة و دعا و خطبه شرط ست در نماز جمعه و فرض ست در وی و ادنی مقدار فرض نزد امام ابی حنیفه ادنی چیزیکه مشتمل ست بر ذکر خدا از تسبیحه و تحمیده از جهت قول حق تعالی (فاسعوا الی ذکر الله) که ذکر مطلق آورده و هیچ فرق نکرده میان طویل که آن را خطبه گویند و قصیر که آن را خطبه نمی نامند پس شرط ذکر مطلق باشد لیکن ماثور از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذکر مسمی بخطبه است و مواظبت

بران سنت پس آن یا واجب باشد یا سنت نه شرط که جزوی کفایت نکند و صاحبین میگویند که لابدست از ذکر طویل که آنرا خطبه میگویند و
عرف تسبیحه و تحمیده را خطبه نمیگویند و شافعی گفته که جائز نیست تا نخواند دو خطبه و از امیر المومنین عثمان رض آورده اند که چون بخطبه ایستاد
گفت الحمد لله دیگر بسته شد پس فرود آمد و نماز بگزارد و هیچکس بروے انکار نکرد پس اجماع شد بر جواز آن و قصه وی رضی الله
عنه آن ست که چون باول خطبه بعد از خلافت خود برخاست و بمنبر برآمد گفت الحمد لله و بسته شد و گفت ابوبکر و عمر رض این مقام
را مقالی مهیا می ساختند و شما با امام فعال محتاج ترید از امام قوال و نزدیک ست که بیاید شمارا خطبه ها بعد خطبه ها و بیاید رد
خدای تعالے مراد شمارا و شیخ ابن الهمام گفته که قصه عثمان شناخته نشده است در کتب حدیث و نه در کتب فقه والله اعلم

الفصل الاول عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی الجمعة حین تمیل الشمس - بود آنحضرت که می گزارد نماز
جمعه را هنگام میل کردن آفتاب بجانب مغرب یعنی وقت زوال و این بر تقدیر عدم اشتداد حر و بر تقدیر اشتداد حر تبرید
میکرد چنانکه در حدیث دیگر از انس بیاید مقصود آن ست که پیش از زوال نمیگزارد و در روایتی از امام احمد آمده که وی
تجویز کرده است نماز جمعه را پیش از زوال چنانکه نماز عید و هیچ کسے از علما موافقت نکرده است او را درین قول - رواه
البخاری - وعن سهل بن سعد قال ما کنا نقیل ولا نتغدی الا بعد الجمعة - روایت است از سهل بن سعد ساعدی انصاری
که از مشاهیر صحابه و آخر کسیکه وفات یافته است از صحابه بر قول مشهور در مدینه اوست سنة احدی و تسعین و در وقت رحلت
آنحضرت صلعم پانزده ساله بوده گفت نبودیم ما که قیلوله میکردیم و نه طعام چاشت میخوردیم مگر بعد از نماز جمعه و قائله نصف نهار را گویند
و قیلوله خواب نصف نهار را گویند کذا فی القاموس و ازهری گفته که قیلوله و مقیل استراحت در نصف نهار خواب باشد یا نه و تاخیر
در اقامت سنت نیز همین ست و این حدیث فی الجمله تائید مذهب امام احمد میکند و لیکن مقصود بیان اهتمام بشأن جمعه و تبکیر
بدان ست تا اول وقت بدان برسد متفق علیه - وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اشتد البرد بکر بالصلوٰة واذا
اشتد الحر ابرد بالصلوٰة - بود آنحضرت صلعم چون سخت میشد سردی یعنی چون سخت نبود گرمی شتابی میکرد برای نماز و در اول وقت
میگزارد و چون سخت میشد گرمی سردی میکرد بنماز و پس از اول وقت میکرد - یعنی الجمعة - میخواهد بنماز جمعه را گویا این حدیث در
نماز جمعه وارد شده است و الا حکم ظهر نیز همین ست چنانکه در باب اوقات الصلوٰة گذشت - رواه البخاری - وعن
السائب بن یزید - صحابی صغیر ست حلیف بنی امیه یا بنی عبد شمس حاضر شد حجة الوداع را همراه پدرش و وی هفت ساله
بود روایت میکند از پدرش قلیل الحدیث ست گردانید او را عمر رضی الله عنه عامل بر سوق مدینه مات سنة ثمانین و قیل ست
و ثمانین و هو آخر من مات من الصحابة بالمدینة علی قول - قال کان النداء یوم الجمعة اوله اذا جلس الامام علی المنبر علی عهد
رسول الله صلعم بود اذان روز جمعه اول وی وقتیکه مے نشست امام بر منبر در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و ابی بکر
و عمر فلما کان عثمان و کثر الناس - پس هرگاه که موجود شد زمان خلافت عثمان و بسیار شدند مردم - زاد النداء الثالث
علی الزوراء - زیاده کرد اذان سوم را بر زوراء که نام جاے بلند ست در بازار مدینه نزدیک بمسجد شریف رواه البخاری

بدانکه در زمان شریف نبوت سنت آن بود که وقتیکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم می آمد و بر سر منبر می نشست اذان
می گفتند و پیش از وی در اول در آمدن وقت اذانی نمی نمود و همچنین بود در زمان شیخین ابی بکر و عمر رضی الله عنهما و چون
امیر المؤمنین عثمان کثرت مردم مشاهده کرد و تباعد و تفرق و اشتغال ایشان بکارها ملاحظه نمود و در زمان آن حضرت همه
در مسجد در ملازمت شریف حاضر می بودند استحسان نمود که پیش از وقت خطبه نیز اذانی گفته شود تا مردم از دور بشنوند
و در وقت خطبه حاضر آیند و اختلاف است فقهاء را که معتبر در وجوب سعی و حرمت بیع اذان وقت خطبه است زیرا که
اوست اصل در شرع یا این اذان اول مستحدث اگر در وقتش گفته باشند اصح آن است که همین معتبر است زیرا که مقصود
که اعلام است بوی حاصل شده کذا فی الهدایة بدانکه ندای اول عثمانی را در بعض احادیث ثانی گفته اند باعتبار حدوث اگرچه
اول است باعتبار فعل و بعضی از فضلا استغراب در عبارت نموده گفته اند که اول ثانی است و ثانی اول و در بعض احادیث ثالث
نیز گفته چنانچه در حدیث کتاب و آن باعتبار تسمیه اقامت است باذان باعتبار اعلام که معنی لغوی اذان است و باین اعتبار
واقع شده است که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو اذان بود و در بعض روایات آمده است که اذان اول در زمان
امیر المؤمنین عمر حادث شده و تا زمان امیر المؤمنین عثمان استمرار یافته و لیکن در زمان عمر مجرد اعلام بود و عثمان امر کرد که به
لفظ اذان گویند و بر هر تقدیر آنچه خلفای راشدین کرده باشند آنرا بدعت نباید گفت و اطلاق سنت بران آمده است چنانکه
سنت ابی بکر و عمر و سنة الشیخین واقع شده است و در کلام بعض اطلاق بدعت بران واقع شده باعتبار آنکه امری مستحدث است
که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود و مقصود تقبیح و تذمیم آن فعل نیست و اگر بدعت گویند بدعت حسنه خواهد بود کذا
قالوا و بعد از ان بدانکه حادث در زمان عثمان رضی الله عنه همان اذانی است که ذکر کرده شد اما اذان دیگر بعد از وی که
در وقت سنت میگویند نه در زمان نبوت بود و نه در زمن صحابه و نه بعد از ایشان و عمل نیست بران در اکثر دیار اسلام
و معلوم نیست که از کی باز حادث شده و که کرده پس بهتر آنست که سنت هم باذان اولی اداکنند و اگر بقصد اعلام الصلوة الصلوة
سنة رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند کافی است — وعن جابر ابن سمرة قال كانت للنبي صلى الله عليه وسلم خطبتان يجلس بينهما —
بود مر آنحضرت را دو خطبه که می نشست میان هر دو خطبه آن مقدار که قرار می یافت هر عضو بجای خود و بصحت نرسیده است ورود
دعای از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این جلسه سنت است نه واجب و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایتی آمده که خطبه
خواند و ننشست — يقرأ القرآن ويذكر الناس — میخواند قرآن را در خطبه ها و پند میداد مردم را و یاد میداد آخرت را و احوال آن
جهان را از ثواب و عقاب — فكانت صلوته قصدا وخطبته قصدا — پس بود نماز آنحضرت میانه و بود خطبه او میانه یعنی نه بسی دراز
و نه کوتاه و این منافات ندارد کوتاهی خطبه را نسبت بنماز چنانکه در حدیث آینده بیاید رواه مسلم — وعن عمار روایت
است از عمار بن یاسر که از اکابر صحابه است و احوال وی در آخر کتاب در باب جامع المناقب بیاید — قال سمعت رسول الله صلی الله علیه
وسلم يقول ان طول صلوة الرجل وقصر خطبته مئنة من فقهه میگفت آنحضرت که درازی نماز مرد و کوتاهی خطبه وی علامت و دلیل فقه

وفهم اوست و نشانی ست از آن و بعض تفسیر مئنة بمظنه کرده اند و تحقیق این در شرح کرده شده است۔ فاطیلوا الصلوٰة واقصروا الخطبة۔
پس دراز گردانید نماز را و کوتاه بخوانید خطبه را و در وجه بودن آن مظنهٔ فقه و علم طیبی گفته که نماز اصل ست و خطبه فرع ست بیان
و از جملهٔ تقفیه یا ی متممه است تا که اصل را بر فرع ایثار کنند و اهتمام بشان آن بیشتر نمایند و گفت بندهٔ ضعیف عفا الله عنه که شاید وجه
در قصر خطبه آنست که کفایت ست در اتعاظ یک کلمه خصوصاً از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که منصب جوامع کلم و مظهر غرائب حکم بود
ع در خانه اگر کس است یک حرف بس ست ہ و در امر بدان تنبیه است از حضرت وی مرامت را بر آنکه سعی کنند و تکثیر طاعت و
عبادت نمایند و مشغول شوند بتهذیب نفوس خود و در وعظ و تذکیر مردم مظنهٔ عجب و عدم موافقت قول بفعل ست و محل آنکه گفته شود لم
تقولون ما لا تفعلون پس ارشاد کرد امت را بآن قولاً و فعلاً۔ فان۔ و در روایتی و ان۔ من البیان سحرا۔ زیرا که بدرستیکه از جمله بیان
سحر ست و این قول مناسب ست بآن معنی که گفتیم گویا این دلیل ست بر قصر خطبه یعنی خطبه باید که بالفاظ وجیزه قلیله و الله بر معانی جزیله
باشد چنانکه میگویند خیر الکلام ما قل و دل و زیادت اطالت نکنند شاید که موہم معانی لاطائل که مذموم ست گردد و این قول ہم
متضمن مدح بیان ست و ہم مفید ذم زیرا که بیان را تاثیر عظیم ست در دلها بصرف و امالت بجانبی چنانکه سحر را تاثیر ست پس اگر
صرف بجانب حق کند ممدوح باشد و اگر بسوی باطل کند مذموم بود و در بیان سخن بیداد کشاده گفتن و تفصیل کلام در وی در باب
بیان و شعر بیاید انشاء الله تعالی۔ رواه مسلم۔ **وعن جابر قال** کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا خطب احمرت عیناه بود
آنحضرت چون خطبه میخواند مارا سرخ میشد هر دو چشم وی۔ وعلا صوته۔ و بلند میشد آواز وی۔ واشتد غضبه۔ و سخت میگشت
خشم وی بسبب آنچه تجلی میکرد بر وی از بوارق انوار عظمت و جلال و لوامع اضوای ابلاغ و انذار۔ حتی کانه منذر جیش۔ و
حالت آنحضرت در خطبه چنان میشد گویا که وی خبر دهنده است از آمدن لشکر بر قومی و ترساننده است ایشانرا به نزول آن بر ایشان
یقول صبحکم ومساکم۔ میگوید آن منذر جیش مر آن قوم را صبح کرد شما را و شام کرد شما را آن جیش یعنی نزدیک ست که در وقت صبح و در وقت
شام بر شما در آید و غارت کند و دمار از روزگار شما بر آرد۔ و یقول۔ و می گفت آن حضرت بقصد آن انذار و بیان قرب قیام
ساعت۔ بعثت انا والساعة کهاتین۔ برانگیخته شده ام و فرستاده شده ام من با قیامت همچو این دو انگشت۔ و یقرن بین اصبعیه
السبابة والوسطی۔ و می پیوست آن حضرت برای بیان تشبیه میان دو انگشت خود که انگشت شهادت ست و انگشت میانه
و معنی سبابه در کتاب الصلوٰة در باب التشهد دانسته شده است و اختلاف کرده اند در تاویل این بعض گفته اند که مراد
باقتران سبابه است بوسطی از جهت اشارت باقتران ساعت بعثت وی صلی الله علیه وسلم و بعض میگویند که مراد آن ست
که دوری که میان بعثت و ساعت ست مقدار دوری ست که میان سبابه و وسطی ست یعنی وسطی از سبابه اندکے بیشتر
رفته است و سبابه عقب وی ست اندکی پیشتر همچنین من پیشتر از قیامت آمده ام و قیامت از عقب من رسیده می آید میگویند
لفظ یقرن ناظر بمعنی اول ست زیرا که بعد میان سبابه و وسطی ثابت ست پیوسته کنند یا نکنند جواب آنست که به پیوستن ظاهر میگردد
وجود بعد و در کشاده داشتن ظاهر نیست فافهم۔ رواه مسلم۔ **وعن یعلی بن امیة**۔ بضم همزه و فتح میم و تشدید تحتانیه ابن منیه

نیز مے گویند بضم میم وسکون نون وفتح تحتانیہ مخفف حلیف قریش صحابی ست اسلام آوردہ روز فتح وحاضر شد حنین وطائف
وتبوک را وبود وے رضی اللہ عنہ عامل عمرؓ بر نجران معدود ست در اہل حجاز۔ قال سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ علی
المنبر میخواند آن حضرت بر منبر این آیت را۔ ونادوا یا مالک لیقض علینا ربک۔ و فریاد میکنند و بانگ میزنند دوزخیان ای
مالک کہ نام خازن دوزخ ست گو حکم کند بر ما پروردگار تو بمیرانیدن یعنی درخواہ از پروردگار خود کہ بمیراند ما را تا از عذاب
خلاص شویم و در قرآن مے گوید کہ جواب میدہد مالک انکم ماکثون این آرزوے شما باطل ست شما درنگ کنندگانید
در آتش و ہمیشہ خواہید بود در وے پس آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم این آیت را میخواند از برای انذار۔ متفق علیہ۔
وعن ام ہشام بنت حارثۃ بن النعمان قالت ما اخذت ق والقرآن المجید الاعن لسان رسول اللہ۔ روایت ست
از ام ہشام کہ صحابیہ انصاریہ است گفت یاد نگرفتم من سورۂ ق را مگر از زبان مبارک پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یقرأہا کل
جمعۃ علی المنبر اذا خطب الناس۔ میخواند آنحضرت این سورہ را ہر جمعہ بر منبر چون خطبہ میخواند برای مردم ظاہر آنست کہ مراد
از خواندن در ہر جمعہ چندگاہ خواہد بود کہ این امرأۃ حاضر شدہ و شنیدہ نہ آنکہ ہمیشہ در مدت عمر در خطبہ میخواند وگفتہ اند کہ مراد
اول این سورہ است زیراکہ تمام سورہ را در خطبہ نخواندہ است پس برین تقدیر یادگرفتن ام ہشام را نیز اول سورہ خواہد بود
واللہ اعلم۔ رواہ مسلم۔ **وعن عمرو ابن حریث۔** بضم حای مہملہ وفتح را۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم خطب وعلیہ عمامۃ سوداء۔ روایت
است از عمرو بن حریث کہ صحابی قرشی ست کہ آن حضرت را در خردی دیدہ واز وے حدیث شنیدہ وآن حضرت دست
مبارک خود را بر سر وی مالیدہ ودعا بہ برکت کردہ ودر وقت وفات آن حضرت دوازدہ سالہ بود کہ آنحضرت خطبہ خواندہ
وبر سر وے دستار سیاہ بود۔ قد ارخی طرفیہا بین کتفیہ۔ درحالیکہ بہ تحقیق فرو ہشتہ بود ہر دو طرف عمامہ را میان دو شانۂ
خود وتحقیق این مسئلہ در باب اللباس بیاید انشاء اللہ تعالے وکتفیہ بلفظ تثنیہ است در جمیع نسخ مسلم وہمچنین ست
در جمع بین الصحیحین حمیدی وکتفہ بلفظ افراد نیز آمدہ است واول اظہر ست روایۃ ودرایۃ۔ یوم الجمعۃ۔ این حال در روز
جمعہ بود۔ رواہ مسلم۔ **وعن جابرؓ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وہو یخطب۔** گفت جابر گفت آن حضرت
وحالانکہ وے خطبہ می خواند۔ اذا جاء احدکم یوم الجمعۃ والامام یخطب۔ چون بیاید یکے از شما یعنے در مسجد روز جمعہ و
حالانکہ امام خطبہ میخواند۔ فلیرکع رکعتین۔ پس باید کہ بگزارد دو رکعت۔ ولیتجوز فیہما۔ و باید کہ تخفیف کند درین دو رکعت
شافعیہ این را حمل کردہ اند بر تحیۃ المسجد کہ نزد ایشان واجب ست اگرچہ نزد خطبہ باشد وہمچنین نزد امام احمد وباین
حدیث استدلال مے کنند بر تاکد وجواب آن کہ در وقت خطبہ نیز بآن امر فرمود ونزد حنفیہ ہر گاہ کہ تحیۃ المسجد در غیر وقت
خطبہ واجب نیست در وقت خطبہ بطریق اولے واجب نخواہد بود وہمین ست مذہب مالک وسفیان ثورے و
برین اند جمہور صحابہ وتابعین کذا قال النووی وتاویل این حدیث نزد ایشان آن ست کہ مراد بخطبہ ارادہ خطبہ است
یعنے میخواہد امام کہ خطبہ بخواند نہ آنکہ بالفعل میخواند بقرینہ احادیث صحیحہ کہ دال اند بر حرمت صلوٰۃ در وقت خطبہ در صحیحین

از حدیث جابر بطریق متعددہ آمدہ کہ مردے بمسجد درآمد و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم خطبہ میخواند پس گفت آن حضرت آیا نماز کردہ یا فلان گفت نکردہ ام فرمود بگزار دو رکعت و تخفیف کن در آنہا و تاویل کردہ اند این را کہ ورود این واقعہ پیش از منع صلوۃ در وقت خطبہ بود یا این مخصوص بآن مرد داخل بود و بعض گویند این قضیہ پیش از ان بود کہ آن حضرت شروع در خطبہ کند و گفتہ اند کہ این نہ در خطبۂ جمعہ بود واللہ اعلم و شیخ ابن الہمام گفتہ معارضۂ اینحدیث احادیث دیگر را لازم نمی آید شاید کہ آنحضرت قطع کردہ باشد خطبہ را تا آنکہ فارغ شدہ آن مرد از نماز و دافع ما بین سخنین ست چنانکہ دارقطنی در سنن خود روایت کردہ کہ گفت مرا و را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بگزار دو رکعت پس آن حضرت امساک کرد از خطبہ تا فارغ گشت آن مرد از نماز و سخن درینجا بسیار است جملۂ از ان در شرح ذکر کردہ ایم و استیفای آن در فتح الباری ست فلینظر ثمہ رواہ مسلم

وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من ادرک رکعۃ من الصلوۃ مع الامام فقد ادرک الصلوۃ۔ کسیکہ دریافت یک رکعت را از نماز با امام پس بتحقیق دریافت نماز را این حکم عام ست شامل بجمیع صلوۃ تخصیص بجمعہ ندارد ولیکن ایشان تقیید کردہ اند آنرا بجمعہ بقرینۂ حدیث آیندہ در آخر باب۔ متفق علیہ۔ و در ہدایہ گفتہ است کسیکہ دریافت امام را روز جمعہ بگزارد با وی آنچہ دریافتہ است و بنا کند بر وی جمعہ را بدلیل قول وے صلی اللہ علیہ وسلم (ما ادرکتم فصلوا وما فاتکم فاقضوا) ہرچہ دریابید یعنی با امام بگزارید و آنچہ فوت شد قضا کنید آن را و اگر دریافت امام را در تشہد یا در سجود سہو بنا کند بر وی جمعہ را نزد ابی حنیفہ و ابی یوسف و امام محمد گفت اگر دریافت با امام اکثر از رکعت ثانیہ را بنا کند بروے جمعہ را و اگر دریافت اقل آن را بنا کند بر وی ظہر را انتہی و مراد با دراک اکثر رکعت ثانیہ ادراک اوست در رکوع نہ بعد از برداشتن سر از ان و شیخ ابن الہمام گفتہ کہ دلیل شیخین را اطلاق حدیث مذکور ست و آنچہ روایت کردہ شدہ است کہ کسیکہ دریافت رکعتے از جمعہ را اضافہ کند رکعت را و الا بگزارد چہار رکعت را ثابت نشدہ

الفصل الثانی۔ عن ابن عمر قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یخطب خطبتین کان یجلس اذا صعد المنبر حتے یفرغ۔ بود آن حضرت خطبہ میخواند دو خطبہ و بود کہ می نشست چون برمے آمد منبر را تا آنکہ فارغ میشد اراہ المؤذن۔ این قول راوی ابن عمرست کہ گفت گمان میبرم کہ گفت ابن عمر حتی یفرغ المؤذن و چون این لفظ یاد ندارد گفت اراہ بضم ہمزہ بمعنے اظن۔ ثم یقوم۔ پس بر میخاست۔ فیخطب۔ پس خطبہ میخواند۔ ثم یجلس۔ پس می نشست۔ ولا یتکلم۔ و تکلم نمیکرد نہ بہ دعا و نہ بغیر آن۔ ثم یقوم۔ پس می ایستاد۔ فیخطب۔ پس خطبہ مے خواند خطبہ دوم را۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن عبد اللہ بن مسعود قال کان النبی صلے اللہ علیہ وسلم اذا استوی علی المنبر استقبلناہ بوجوہنا۔ بود آن حضرت کہ چون می نشست بر منبر پیش می آمدیم ما او را بروے ہای خود پس سنت آن ست کہ مردم متوجہ بجانب امام بنشینند و خطبہ را استماع نمایند و از ینجا این نیز لازم می آید کہ خطبہ پشت بقبلہ می خواند و اگر مقصود بیان این معنے دارند نیز درست ست ولیکن آنچہ ذکر کردیم نیز مطلبے صحیح ست۔ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث لا نعرفہ الا من حدیث محمد ابن الفضل۔ روایت کرد این حدیث را

ترمذی

ترمذی دگفت این حدیثی ست که نمی شناسیم آن را مگر از حدیث محمد بن فضل - و ہو ضعیف ذاہب الحدیث - و در حج ضعیف
ست رفته است حدیث وی کنایت ست از سوء حفظ وی

الفصل الثالث عن جابر بن سمرة - وی و پدر وی هر دو صحابی اند و وی خواهر زادهٔ سعد بن ابی وقاص
است و مادر وی خالده بنت ابی وقاص روایت می کند از آن حضرت و از پدر خود و از عمر و علی رضی الله عنهم - قال کان
النبی صلی الله علیه وسلم یخطب قائما ثم یجلس ثم یقوم فیخطب قائما - بود آن حضرت که خطبه میخواند ایستاده پس می نشست پس
می ایستاد پس خطبه میخواند ایستاده - فمن نبأک انه کان یخطب جالسا فقد کذب - پس کسیکه خبر دهد ترا که وی خطبه
میخواند نشسته پس بتحقیق دروغ میگوید - فقد والله صلیت معه اکثر من الفی صلوٰة - پس بتحقیق بخدا سوگند گزارده ام با آنحضرت
بیشتر از دو هزار نماز آنچه زود بفهم می آید آن ست که مراد بنماز جمعه باشد و این درست نیست زیرا که آن حضرت نگزارده
مگر نزدیک بپانصد جمعه چه اول جمعه که گزارده بعد از قدوم بمدینه بود و مدت اقامت بمدینه ده سال ست پس مراد نماز
پنجگانه است و مقصود جابر بیان کثرت صحبت ست بآن حضرت - رواه مسلم - وعن کعب بن عجرة - بضم عین وسکون
جیم از مشاهیر صحابه حلیف انصار ست و از اصحاب شجره است آورده اند که او را بتی بود که در خانه نگاه میداشت وی پرستید
عباده بن الصامت یار او بود روزی درون خانهٔ او در آمد و بت را بشکست وی بغضب در آمد نزدیک بود که دشنام
کند عباده را پس بفکر در رفت و با خود گفت که اگر این بت فائده و قدرتی داشت باز میداشت خود را از شکستن پس
بیزار گشت از بت پرستیدن و مسلمان شد رضی الله عنه - انه دخل المسجد - روایت میکند کعب که وی در آمد مسجد را - وعبد الرحمن
بن ام الحکم - که از بنی امیه و ابناء الشبان ست - یخطب قاعدا - خطبه میخواند نشسته - فقال انظروا الی هذا الخبیث - پس
گفت کعب ابن عجرة نگاه کنید بسوی این پلید - یخطب قاعدا - خطبه میخواند نشسته - وقد قال الله تعالی - و حالانکه
بتحقیق گفته است خدای تعالی - واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها وترکوک قائما - چون می بینند ایشان بازرگانی را
یا بازی را میروند و گریز میکنند بسوی آن و میگذارند ترا ایستاده قصه آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
خطبه میخواند ناگاه قافله از شام آمد و ایام قحط بود پس صحابه بی طاقت شدند برای دیدن قافله بدر رفتند مگر نزدیک
بدوازده کس پس این آیت نازل شد پس ازینجا معلوم میشود که آنحضرت ایستاده خطبه میخواند و قیام در خطبه نزد ابی حنیفه
و مالک و احمد سنت ست و نزد شافعی و در روایتی از مالک واجب و نزد باقی ائمه قیام در خطبه شرط ست مگر کسی را که قدرت
ندارد چنانکه نماز را شیخ ابن الحجر در فتح الباری گفته اول کسیکه نشسته خطبه خواند معاویه بود هنگامیکه بسیار شد پیه شکم وی
و آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ابو بکر و عمر و عثمان همه ایستاده خطبه میخواندند و عثمان چون شاق شد بر وی ایستاده میخواند و چون
مانده می شد می نشست و خاموش میبود و باز بر میخاست و میخواند و معاویه خطبهٔ اولی نشسته میخواند و خطبهٔ دوم ایستاده و آن بحکم
ضرورت بود پس حجت نباشد مر کسی را که تجویز میکند نشسته خطبه خواندن کذا ذکره الشیخ - رواه مسلم - و در حدیث دلیل ست بر جواز

تغلیظ و تشدید بر کسیکہ ارتکاب میکند حرام را یا مکروہ را زیرا کہ ارتکاب خلاف چیزیکہ مداومت کردہ بران پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم بی ضرورت مبنی از خبث باطن ست - وعن عمارۃ - بضم عین و تخفیف میم - بن رویبۃ - بضم را و فتح واو
و سکون یا - انہ رای بشر بن مروان علی المنبر رافعا یدیہ - روایت ست از عمارہ کہ از صحابہ است کہ وی دید بشر بن
مروان را بر منبر بردارندہ ہر دو دست را از خطبہ خواندن چنانکہ دراب بعض جہالہ و عاظ و خطبا ست - فقال پس گفت
عمارہ - قبح اللہ ہاتین الیدین - زشت گرداند خدا تعالی این دو دست را - لقد رایت رسول اللہ - ہر آئینہ دیدم پیغمبر خدا
را صلی اللہ علیہ وسلم ما یزید علی ان یقول بیدہ ہکذا - زیادہ نمیکرد آنحضرت بر اینکہ اشارت میکرد بدست خود چنین - واشار
باصبعہ المسبحۃ - و اشارت کرد عمارہ بانگشت خود کہ مسبحہ ست برای نمودن صورت اشارت کردن آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم یعنی آن حضرت یک اشارتی بانگشت شہادت خود میکرد گویا کہ خطاب میکرد بمردم و تنبیہ میکرد ایشانرا بر استماع
و تامل در آنچہ ذکر میکرد - رواہ مسلم - وعن جابر قال لما استوی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوم الجمعۃ علی المنبر قال
اجلسوا - روایت ست از جابر گفت ہنگامیکہ نشست آنحضرت روز جمعہ بر منبر گفت یعنی مردم را بنشینید گویا کہ مردم بہ بر آمدن
آنحضرت بایستادند فانہم - فسمع ذلک ابن مسعود فجلس علی باب المسجد - پس شنید این امر حضرت را ابن مسعود کہ بر در مسجد ایستادہ بود
و ہمانجا بنشست از جہت تبادر و مسارعت بامتثال امر شارع - فرآہ رسول اللہ - پس دید او را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
فقال تعال - پس گفت آنحضرت پیش آی - یا عبد اللہ ابن مسعود - از غایت شفقت و مرحمت تحیت مبادرت او بامتثال
و بحقیقت ہر کہ امتثال امر کند محل کرم و عنایت گردد و محبوب محبوب و مطلوب مطلوب گردد بیت ہر کہ او در عشق صادق
آمدہ است ٭ بر سرش معشوق عاشق آمدہ است ٭ رواہ ابو داؤد - و درین حدیث دلیل ست بر جواز تکلم بر منبر این
قبل از شروع در خطبہ بود یا آنحضرت اشارت کرد و راوی ازان تعبیر کرد بقول و در شرح ابن الہمام گفتہ کہ مکروہ است مر خطیب
را کہ تکلم کند در حال خطبہ مگر آنکہ امر بمعروف باشد چنانکہ قصہ عمر با عثمان رضی اللہ عنہما در وضو آمدہ است و آن مشہور است و در باب
الغسل مذکور شدہ است و در سفر السعادۃ گفتہ است کہ چون آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در مسجد می در آمد سلام میداد بر قوم بار
چون بر منبر می نشست بار دیگر سلام میداد - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من ادرک من الجمعۃ رکعۃ
فلیصل الیہا اخری - کسیکہ دریافت با امام از جمعہ یک رکعت را پس باید کہ ضم کند باوی رکعت دیگر را و جمعہ را اتمام کند - ومن
فاتتہ الرکعتان فلیصل اربعا - و کسیکہ فوت گردد او را دو رکعت پس باید کہ بگزارد چہار رکعت - او قال الظہر یا گفت بجای اربعا -
فلیصل الظہر - یعنی چون جمعہ نیافت نماز ظہر بگزارد چہار رکعت و در فصل اول ہم در حدیث ابی ہریرہ کلام درین معنی گذشت - رواہ الدارقطنی

باب صلوٰۃ الخوف

صلوٰۃ خوف ثابت ست بکتاب و سنت و بروایتی از ابو یوسف و حسن بن زیاد از حنفیہ و مزنی از شافعیہ مخصوص بود بر
زمان نبوت از جہت قصد احراز فضیلت صلوٰۃ با رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و بعد از وے مشروع نیست و ظاہر

مفهوم آیهٔ کریمه فاذا کنت فیهم نیز همین ست و مختار نزد جمهور جواز اوست بعد از زمان نبوت نیز و گزاردن بعضے از صحابه مثل علے مرتضیٰ و ابوموسیٰ اشعری و حذیفه بن الیمان رضوان الله علیهم اجمعین بعد از زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم حجت ایشان ست و بعض گفته اند که صلوٰة خوف بصفت مذکوره بر تقدیری لازم ست که نزاع کنند قوم در گزاردن خلف امام و اگر نزاع نه کنند بگزارد امام بیک طائفه تمام نماز را و بگزارد بطائفه دیگر امام دیگر و نزد بعض ائمه مثل امام مالک مخصوص ست بحالت سفر و نزد ما جائز است در سفر و حضر و صلوٰة خوف روایت کرده شده است بر وجوه متعدده بحسب اختلاف زمان و مکان بر انچه مصلحت بیند امام در حراست و پرهیز از عدو و هر یکی از ائمه وجهی را اختیار کرده و امام ابوحنیفه روایت ابن عمر را گرفته که ثابت ست در کتب سته و بعضی گفته که صلوٰة خوف از آنحضرت در چهار موضع بوده ذات الرقاع و بطن نخل و عسفان و ذی قرد و از ینجا ظاهر میشود که در سفر بوده است پس تجویز فقها از ینجا در حضر بقیاس بوده باشد والله اعلم

الفصل الاول

عن سالم بن عبدالله بن عمر عن ابیه۔ سالم بن عبدالله بن عمر از فقهای مدینه است از سادات تابعین و علما و ثقات ایشان امام مالک گفت نبود در زمان سالم هیچ یکے مشابه تر بگذشتگان در فضل و زهد و زندگانی و درشت سلیمان بن عبدالملک او را در کعبه و دید گفت بطلب از من هر چه خواهی گفت هرگز نطلبم در خانهٔ خدا از غیر خدا و سالم بن عبدالله بر حجاج درشت گفتے و مردم میگفتند رحمت بر مادر او که او را سالم نام کرد۔ قال ابن عمر غزوت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل نجد۔ گفت ابن عمر غزا کردم من با آنحضرت بجانب نجد بفتح نون و سکون جیم نام شهرها است اعلای آن تهامه و یمن و اسفل تا عراق و شام و نجد در اصل بمعنی زمین بلند و راه روشن بلند آید و این بلاد نیز مرتفع اند و مراد اینجا نجد عراق ست نه نجد یمن۔ فوازینا العدو پس مقابل و مواجه شدیم ما دشمنان را فصاففنا لهم۔ پس صفها بستیم ما برای جنگ دشمنان۔ فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی لنا۔ پس ایستاد آنحضرت در حالیکه نماز میکند برای ما یعنی امامت میکند ما را۔ فقامت طائفة معه واقبلت طائفة علی العدو۔ پس ایستادند گروهے با آن حضرت و اقتدا کردند بوے و روی آوردند گروهی دیگر بر دشمنان و ایستادند در مقابل ایشان۔ ورکع رسول الله۔ و بگزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بمن معه۔ با گروهی که با وی بودند۔ وسجد سجدتین۔ و سجده کرد آن حضرت دو سجده یعنی گزارد یک رکعت۔ ثم انصرفوا مکان الطائفة التی لم تصل۔ پس تر برگشتند و رفتند این گروه که یک رکعت با آن حضرت گزاردند بجای آن گروه که نگزاردند نماز و ایستاده بودند مقابل عدو۔ فجاؤا۔ پس آمدند آن گروه۔ فرکع رسول الله صلی الله علیه وسلم بهم رکعة۔ پس رکوع کرد آن حضرت با ایشان یک رکوع۔ وسجد سجدتین و سجده کرد دو سجده۔ ثم سلم۔ پس سلام داد آن حضرت۔ فقام کل واحد منهم۔ پس ایستاد هر یکی از قوم۔ فرکع لنفسه رکعة وسجد سجدتین۔ پس رکوع کرد برای خود یک رکوع و سجده کرد دو سجده پس دلالت کرد حدیث بر آنکه هر طائفه اقتدا کردند به رسول خدا صلی الله علیه وسلم در یک رکعت و گزاردند برای خود رکعت دیگر تنها و این مذهب ابی حنیفه است و گفته اند که این طریق اوفق ست بنص قرآن چنانکه بر پوشیده نماند که سبیل نیست بآنکه هر دو طائفه یکبارگی بگزارند رکعت باقیه را چه در دے

تضییع امر حرب و تفویت مصلحت اوست و از حدیث معلوم نشد که کدام یکے پیشتر بگزارد پس گفت اشهب که صاحب مالک ست
طائفه دوم پیشتر بگزارد که اسلم ست از کثرت مخالفت و حدیث آینده بران دلالت دارد و امام ابوحنیفه گفت طائفه
اولی پیشتر گزارد کذا فی بعض الشروح این روایت سالم ست از ابن عمر - و روی نافع نحوه - و روایت کرد نافع از
ابن عمر مانند آن - و زاد - و زیاده کرده است نافع این را که - فان کان خوف هو اشد من ذلک - پس اگر یافته شود
ترس از دشمنان که آن سخت ترست ازان خوف که با وے نماز بجا حست توان کرد بر وجه مذکور صلوا رجالا قیاما علی
اقدامهم بگزارند پیاده ایستاده بر پایهای خود اگر توانند پیاده ایستاد - او رکبانا - یا بگزارند سواره اگر نتوانند پیاده
شد مستقبلی القبلة - روی آرنده بجانب قبله اگر ممکن باشد استقبال - او غیر مستقبلیها - یا بگزارند نه استقبال کننده قبله را
اگر ممکن نباشد استقبال بر هر تقدیر تا ممکن ست نماز از دست ندهند بیت برون افتم از خود به پرگندگی ؛ نه افتم برون با تو
از بندگی ؛ لنگ و لوک و خفته شکل و بی ادب ؛ سوے او می خیز و او را می طلب ؛ قال نافع لا اری ابن عمر ذکر ذلک
الا عن رسول الله - گفت نافع گمان ندارم ابن عمر را که ذکر کرده باشد این شقوق و این تفصیلات را مگر از پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم رواه البخاری - وعن یزید بن رومان - بضم را و سکون واو که تابعی ست و ثقه کثیر الحدیث - عن صالح
ابن خوات - بفتح خاے معجمه و تشدید واو و تاے فوقانیه نیز تابعی ثقه است عزیز الحدیث و خوات صحابی ست جلیل
اول مشاهدها احد ست - عمن صلی مع رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم ذات الرقاع صلوة الخوف صالح روایت
میکند از کسیکه نماز گزارده است با آن حضرت در روز ذات الرقاع نماز خوف را و ذات الرقاع بکسر را نام غزوه ایست
که در سنه خامسه از هجرت بود که ملاقی شد آن حضرت ؐ کفار را و گزارد این نماز را بی آنکه جنگی واقع شود برگشت و ذات الرقاع
از جهت آن گویند که مسلمانان پاے برهنه بوده و پایها سوده شده و ناخنان پاهی افتاده پس جامه پاره ها بر پاها پیچیده
بودند مشهور این وجه است و بعضی گویند که درانجا کوهی بود که پارهٔ او سرخ بود و پارهٔ او سفید و پارهٔ او سیاه و پارهٔ
او زرد بود در رنگ برنگ گویا رقعه هاست بر هم دوخته بعد ازان بیان صلوة آنحضرت که در روز ذات رقاع کرد میکند بقول خود
ان طائفة صفت معه و طائفة وجاه العدو - گروهی صف بستند با آنحضرت ؐ و گروهی صف بستند و ایستاده شدند در مقابله دشمنان
وجاه بضم واو و کسر آن و در روایتی تجاه العدو بتا - فصلی بالتی معه رکعة - پس گزارد آن حضرت ؐ با آن طائفه که با او بودند
یک رکعت - ثم ثبت قائما - پس بر جاے خود ماند آن حضرت ؐ ایستاده - واتموا لانفسهم - و تمام کردند ایشان نماز را برای
خود - ثم انصرفوا - پس نماز کرده برگشتند و برفتند - فصفوا وجاه العدو - پس صف بستند در مقابله دشمنان - و جاءت
الطائفة الاخری - و آمدند طائفه دیگر که نخست در مقابله دشمنان صف بسته ایستاده بودند - فصلی بهم الرکعة التی بقیت
من صلوته - پس گزارد آن حضرت ؐ با ایشان رکعتے را که باقی مانده از نماز وی - ثم ثبت جالسا - پس بر جای خود ماند آنحضرت ؐ
نشسته - واتموا لانفسهم - و تمام کردند این طائفه نماز براے خود - ثم سلم بهم - پس سلام داد آنحضرت ؐ با ایشان متفق علیه

واخرج البخاری بطریق آخر عن القاسم۔ و بیرون آوردہ و روایت کردہ است بخاری باسناد دیگر از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق۔ عن صالح بن خوات عن سہل۔ بفتح سین و سکون ہا۔ بن ابی حثمۃ۔ بفتح حای مہملہ و سکون مثلثہ صحابی صغیر ست در سال سوم از ہجرت ولادت یافتہ و او مراد است و در روایت یزید بن رومان کہ گفتہ عمن صلی مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و بعض گفتہ اند اینجا پدرش را مراد داشتہ کہ خوات ست و وی صحابی ست۔ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم۔ و این وجہ دیگر از وجوہ صلوٰۃ الخوف و درین وجہ نیز ہر یک طائفہ یک رکعت با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گزاردند و رکعتی دیگر تنہا ولیکن در وقت صلوٰۃ آنحضرت صلعم نہ قضای آن بعد اتمام صلوٰۃ وے صلی اللہ علیہ وسلم و باین اخذ کردہ اند مالک و شافعی۔ وعن جابر قال اقبلنا مع رسول اللہ۔ پیش آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم حتی اذا کنا بذات الرقاع تا آنکہ بودیم ما بذات رقاع۔ قال کنا اذا اتینا علی شجرۃ ظلیلۃ۔ گفت جابر بودیم ما چون مے آمدیم بر درخت سایہ دار کہ خوب میبود سایۂ او۔ ترکناہا لرسول اللہ۔ می گذاشتیم ما آن درخت سایہ دار را برای پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم تا استراحت کند و آفتاب نخورد۔ فجاء رجل من المشرکین و سیف رسول اللہ۔ پس آمد مردی از مشرکان و حالانکہ شمشیر پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم معلق بالشجرۃ۔ آویزان بود بدرختے۔ فاخذ سیف النبی۔ پس گرفت آن مرد شمشیر پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم فاخترطہ۔ پس برکشید آن مرد شمشیر را از نیام۔ فقال لرسول اللہ۔ پس گفت مر پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم اتخافنی۔ آیا میترسی از من۔ قال لا۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نمیترسم۔ قال فمن یمنعک منی۔ گفت آن مرد پس کہ باز میدارد ترا از من۔ قال اللہ یمنعنی منک۔ گفت آنحضرت خدا باز میدارد مرا از تو۔ قال۔ گفت جابر۔ فتہددہ اصحاب رسول اللہ۔ پس ترسانیدند آن مرد را یاران پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فغمد السیف و علقہ۔ پس گردانید شمشیر را در نیام و آویخت او را بران درخت چنانچہ بود۔ قال فنودی بالصلوٰۃ۔ گفت جابر پس آواز دادہ شد و اذان گفتہ شد برای نماز۔ فصلی بطائفۃ رکعتین۔ پس گزارد بیک طائفہ دو رکعت۔ ثم تاخروا۔ پس پس رفتند این طائفہ۔ وصلی بالطائفۃ الاخری رکعتین۔ و گزارد آن حضرت بطائفہ دیگر دو رکعت۔ قال فکانت لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اربع رکعات۔ گفت جابر پس بود مر آنحضرت را چہار رکعت۔ وللقوم رکعتان۔ و مر قوم ہر کدام را دو رکعت۔ متفق علیہ۔ و اختلاف کردہ اند در توجیہ گزاردن آنحضرت چہار رکعت را پس بعض گفتہ اند کہ قصر رخصت ست چنانکہ مذہب بعض ائمہ است و در ینجا چہار رکعت گزارد لیکن این سخن مخالف ست بانچہ ذکر کردہ اند بعض محققین کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہرگز در سفر چہار رکعت نگزاردہ واللہ اعلم و بعض گفتہ اند کہ این از خصائص صلوٰۃ الخوف ست تا ہر طائفہ پس آنحضرت صلعم تمام نماز بگزارند و شاید کہ نزاعے واقع شدہ باشد درین وقت نہ در اوقات دیگر۔ بعض گفتہ اند این از جہت تکرار صلوٰۃ است چنانکہ شافعیہ بدان قائل اند و صحیح ست اقتدای مفترض بمتنفل نزد ایشان و بعض گفتہ اند کہ این صلوٰۃ درینحالت در حضر بود و اقتصار قوم بدو رکعت از خصائص ضرورت خوف بود و در روایتی مر ابے داؤد۔ و نسائی را آمدہ است کہ آن حضرت در بعض احیان با ہر طائفہ یک رکعت میگزارد

وقوم اکتفا بر یک رکعت میکردند و قضا نمیکردند رکعت دیگر را پس معلوم شد کہ حالت خوف خواص دارد کہ در غیر آن نیست
واللہ اعلم۔ **وعنہ** قال صلی بنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوۃ الخوف فصففنا خلفہ صفین۔ و ہم از جابر روایت
ست گفت گزارد با ما آنحضرت نماز خوف را پس صف بستیم پس وے دو صف پس و پیش۔ والعدو بیننا وبین القبلۃ۔ و
دشمنان میان ما و میان قبلہ بودند فائدہ این قید معلوم خواہد شد۔ فکبر النبی۔ پس تکبیر گو برآورد پیغمبر۔ صلی اللہ علیہ وسلم وکبرنا۔
و تکبیر برآوردیم ما نیز۔ جمیعا۔ ہمہ یعنی ہر دو صف۔ ثم رکع ورکعنا جمیعا۔ پستر رکوع کرد آنحضرت و رکوع کردیم ما ہمہ۔ ثم
رفع راسہ من الرکوع ورفعنا جمیعا۔ پستر برداشت آنحضرت سر خود را و برداشتیم ما نیز ہمہ تا اینجا آنحضرت و ما ہمہ موافق بودیم
ثم انحدر بالسجود والصف الذی یلیہ۔ پستر فرو رفت بہ نشیب آن حضرت صلعم برای سجدہ و صف پیشین کہ متصل بود اورا۔ وقام
الصف المؤخر فی نحر العدو۔ و ایستادہ ماند صف پائین در مقابلہ دشمنان و در برابر ایشان۔ فلما قضی النبی صلی اللہ علیہ وسلم
السجود وقام الصف الذی یلیہ۔ پس ہرگاہ کہ تمام کرد آنحضرت سجدہ را و بایستاد صفی کہ متصل بود با آنحضرت یعنی برداشتند سر از
سجدہ۔ انحدر الصف المؤخر بالسجود۔ پائین افتادند صف پسین برای سجدہ۔ ثم قاموا۔ پستر برخاستند از سجدہ۔ ثم تقدم
الصف المؤخر وتاخر المقدم۔ پستر پیش رفت صف پسین و پس رفت صف پیشین۔ ثم رکع النبی صلی اللہ علیہ وسلم ورکعنا جمیعا
پستر رکوع کرد آنحضرت برای رکعت دوم و رکوع کردیم ما ہمہ۔ ثم رفع راسہ من الرکوع ورفعنا جمیعا۔ پستر برداشت
آنحضرت سر خود را از رکوع رکعت دوم و سر برداشتیم ما نیز ہمہ۔ ثم انحدر بالسجود والصف الذی یلیہ الذی کان مؤخرا فی
الرکعۃ الاولی۔ پستر انحدار کرد آنحضرت برائے سجود و صفے کہ متصل بود آن حضرت را آن صفی کہ مؤخر بود در رکعت اولے۔ و
قام الصف المؤخر فی نحر العدو۔ و ایستادہ ماند صف پسین در مقابلہ دشمنان۔ فلما قضی النبی صلی اللہ علیہ وسلم السجود والصف
الذی یلیہ انحدر الصف المؤخر بالسجود فسجدوا ثم سلم النبی صلی اللہ علیہ وسلم وسلمنا جمیعا۔ پستر سلام داد آنحضرت و سلام دادیم
ما ہمہ۔ رواہ مسلم۔ این طریق دیگر ست مبنی بر اختلاف زمان و صلاح دید حراست و نگاہداشت از عدو و چون عدو اینجا
در مقابل بود بجانب قبلہ ہمہ یکجا در مقابل ایستادند و تا رکوع ہمہ اتفاق نمودند و در وقت سجدہ یک طائفہ ایستادہ
ماند و دیگری بسجدہ رفت چنانچہ تقریر یافت و چون اعدا بجانب دیگر غیر قبلہ نبود احتیاج بفرستادن جماعۃ بآن طرف نشد

الفصل الثانی۔ عن جابر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یصلی بالناس صلوۃ الظہر فی الخوف ببطن نخل فصلے
بطائفۃ رکعتین ثم سلم۔ گفت جابر بود آنحضرت کہ میگزارد نماز ظہر در حالت خوف ببطن نخل کہ نام موضعے ست میان مکہ
و طائف پس بگزارد بطائفہ دو رکعت پستر سلام میداد۔ ثم جاء طائفۃ اخری فصلی بہم رکعتین ثم سلم۔ پستر آمد طائفہ دیگر
پس بگزارد با ایشان دو رکعت پستر سلام داد۔ رواہ فی شرح السنۃ۔ در بعض صورت سلام با ہر دو طائفہ جدا جدا داد و در اینجا
نیز مر آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم چہار رکعت بود و قوم را دو رکعت چنانکہ در حدیث سابق از جابر گذشت لیکن آنجا
ساکت بود از ذکر تکرار سلام از آن حضرت چنانکہ مؤلف آوردہ و در سفر السعادت میگوید کہ آنحضرت صلعم توقف کرد در تشہد

تا آنکہ گزارد طائفہ دوم پس سلام داد آن حضرت دو قوم باتفاق

الفصل الثالث۔ عن ابی ہریرة ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نزل بین ضجنان۔ بفتح ضاد معجمہ وسکون
جیم و نونین نام موضعی یا کوہے ست قریب مکہ۔ وعسفان۔ بضم عین مہملہ وسکون سین نام جای مشہور ست بر دو مرحلہ
از مکہ شریفہ۔ فقال المشرکون لہولاء صلوة ہی احب الیہم من آبائہم وابنائہم۔ پس گفتند مشرکان مر ایشان را یعنی آنحضرت ﷺ
وصحابہ او را نمازی ست کہ وی محبوب ترست بسوی ایشان از پدران ایشان وپسران ایشان ودر روایتی
من ابنائہم واموالہم۔ وہی العصر۔ وآن نماز کہ محبوب ترست نزد ایشان نماز عصر ست۔ فاجمعوا۔ بفتح ہمزہ وسکون جیم
وکسر میم۔ امرکم۔ پس اجماع کنید رای خود را واتفاق کنید وعزم جزم کنید۔ فتمیلوا علیہم میلة واحدة۔ پس حملہ کنید
بر ایشان یک حملہ کردن ویکبارگی بر ایشان بریزید وہلاک کنید مشرکان باخود این قرار دادند۔ وان جبرئیل اتی
النبی صلی اللہ علیہ وسلم فامرہ ان یقسم اصحابہ شطرین۔ وبدرستیکہ جبرئیل آمد نزد آنحضرت پس بیاموخت تدبیر برای دفع شر
مشرکان امر کرد آنحضرت ﷺ را کہ قسمت کند یاران خود را دو طائفہ۔ فیصلی بہم۔ پس نماز بگزارد بیک طائفہ۔ وتقوم طائفة
اخری وراءہم۔ وبایستد طائفہ دیگر پس ایشان یا پیش ایشان جدا یعنی در مکانی مقابل دشمن دور آنکہ پس وپیش ہر دو
آید۔ ولیاخذوا حذرہم واسلحتہم۔ وباید کہ بگیرند پرہیز خود را یعنی چیزیکہ بدان پرہیز واحتراز کنند وسلاحہای خود را حذر
بکسر حای مہملہ وسکون ذال پرہیز کردن وسلاح بکسر سین ساز حرب۔ فتکون لہم رکعة۔ پس باشد مر قوم را یک رکعت۔ و
لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رکعتان۔ ومر آن حضرت را دو رکعت ومراد بودن یک رکعت قوم را بودن آن با امام در رکعتی
ودیگر را تنہا خواہند کرد وبعض برظاہر حمل کنند وآن را از خصائص صلوة خوف دارند چنانکہ گذشت واللہ اعلم۔ رواہ الترمذی والنسائی

باب صلوة العیدین

گفتہ اند عید را بجہت آن عید خوانند کہ عود میکند ہر سال ومکرر می آید در اوقات خود واین معنی صادق ست بر ہمہ
موسمہا کہ عود میکنند ومکرر میشوند پس زیادہ کردند بعض قید دیگر را وگفتند عود میکند بالفرح وسرور وباعث فرح وسرور در عید
فطر شکر نعمت تمامی صیام ست ودر اضحی اتمام نعمت حج بوقوف عرفات کہ عمدہ ارکان حج ست چنانکہ وارد شدہ است الحج
عرفة وجمعہ عید ہر ہفتہ وشکر نعمت صلوة ہفتہ است پس وضع کردند شکر نعمت ہر طاعت را عیدی از جنس وی تا سبب
مزید آن گردد بحکم لئن شکرتم لازیدنکم واما زکوة ہر گاہ کہ ادای آنرا وقتی معین نبود واجتماعی برای آن اتفاق نیفتاد
واتفقنا شکر تمام آنرا عیدے مناسب آن کذا قالوا وبعض گفتہ اند کہ از جہت آن عید گفتند کہ تفاءل شود برای عود او
چنانکہ قافلہ را در ابتدای خروج آن قافلہ گفتند کہ از قفول بمعنی رجوع ست یعنی باز گردد وبیاید وصلوة عیدین فرض ست
بر قول امام ابوحنیفہ مثل جمعہ ودر روایتی واجب ست وتسمیہ او بسنت از جہت ثبوت او بسنت نہ کتاب ونزد
صاحبین سنت ست ونزد شافعی نفل سنت دگر دانیدہ اند او را افضل نوافل ودر قولی سنت مؤکدہ است ومالک گفتہ است کہ

سنت واجبه است و شاید که وجوب بمعنی تاکد است و احتمال دارد که مراد چیزی باشد که در مذهب ابوحنیفه گفته شد و مشهور نزد امام احمد
فرض عین است چنانکه مذهب ابوحنیفه است و صحیح نزد وی فرض کفایه است مثل صلوة جنازه و جهاد و در روایتی از ابوحنیفه تخییر آمده والله اعلم

الفصل الاول عن ابی سعید الخدری قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یخرج یوم الفطر والاضحی الی المصلی بود
آنحضرت صلعم که بیرون می آمد روز عید فطر و روز عید قربان بسوی مصلی که جای مشهور است در مدینه بیرون شهر که آنجا نماز عید
میگزاردند و الآن چهار دیواری گرد آن کشیده اند و میگویند مسافت از حجره شریف تا آنجا هزار قدم است و نماز عید در مسجد شریف
میگزاردند۔ فاول شیء یبدأ به الصلوة - پس نخست چیزیکه آغاز میکرد آنحضرت بعد از رسیدن بآنجا نماز بود یعنی نماز را بر خطبه
تقدیم میکرد۔ ثم ینصرف فیقوم مقابل الناس - پس تر برمیگشت از نماز پس می ایستاد روبروی مردم لا آنکه بر منبر بایستد و در زمان
شریف منبر در مصلی نبود۔ والناس جلوس علی صفوفهم - وحالانکه مردم نشسته بودند در صفهای خود فیعظهم ویوصیهم ویأمرهم پس
پند میکرد مردم را و اندرز میکرد ایشان را بخیر و امر میکرد ایشان را این سه معانی نزدیک هم اند بطریق تاکید و تقریر ذکر کرده شده
طیبی گفته است یعظهم یعنی اندرز میکرد و تخویف مینمود و یوصیهم یعنی در حق غیر تا ناصح و خیرخواه مردم باشند ویأمرهم یعنی امر میکرد
ایشان را بحلال و نهی میکرد از حرام۔ فان کان یرید ان یقطع بعثا قطعه - و اگر میخواست که جدا کند و بفرستد لشکر را جدا میکرد و میفرستاد
آنرا۔ او یأمر بشیء امر به - یا اگر میخواست که بفرماید کاری را میفرمود آنرا این تعمیم بعد تخصیص است شامل قطع بعث و غیر آن۔ ثم
ینصرف - پس تر برمیگشت از وعظ و توصیت و جز آن بسوی خانه متفق علیه - وعن جابر بن سمرة قال صلیت مع رسول
الله صلی الله علیه وسلم العیدین غیر مرة ولا مرتین بغیر اذان ولا اقامة - گفت جابر گزاردم با آنحضرت صلعم هر دو عید را نه یکبار
و نه دو بار بلکه بارها بسیار بی اذان و بی اقامت یعنی برای نماز عید اذان و اقامت نبودی چنانکه برای نمازهای پنجگانه میباشد
رواه مسلم - و زیاده کرده است در روایتی ولا الصلوة جامعة یعنی این هم نبود که گویند الصلوة جامعة - وعن ابن عمر
قال کان رسول الله - بود پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم وابوبکر و عمر یصلون العیدین قبل الخطبة - میگزاردند نماز هر دو عید
پیش از خطبه و تخصیص ابوبکر و عمر از برای تاکید سنت است زیرا که آنحضرت صلعم فرموده است اقتدوا بالذین بعدی ابی بکر و عمر
اقتدا و اتباع کنید بآن دو کس که بعد از من باشند که ابوبکر و عمر است رضی الله عنهما و میگویند که عثمان رضی الله عنه آنرا تغیر داد خطبه
پیش از نماز خواند بجهت وجود کثرت مردم تا دریابند نماز را و برسند بآن و تمام کلام درین بیاید متفق علیه - وسئل ابن عباس
اشهدت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم العید - پرسیده شد ابن عباس را آیا حاضر شده تو با آنحضرت نماز عید را - قال نعم گفت
ابن عباس آری حاضر شده ام خرج رسول الله - بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فصلی ثم خطب - پس بگزارد نماز عید
را پس تر خطبه خواند - ولم یذکر اذانا ولا اقامة - و ذکر نکرد ابن عباس اذان را و نه اقامت را - ثم اتی النساء فوعظهن وذکرهن
بعد از آن آمد آنحضرت زنان را که بحکم آنحضرت نماز عید را حاضر میشدند پس پند کرد ایشان را و یاد داد ایشان را احکام دین
و احوال آخرت از ثواب و عقاب - وامرهن بالصدقة - و امر کرد زنان را بتصدق کردن - فرأیتهن یهوین الی آذانهن

وحلوقهن - پس دیدم زنان را که دراز میکردند دستهای خود را بسوی گوشهای خود و گلوهای خود تا آنچه در گوش و گلو بود از زیور
یدفعن الی بلال - می انداختند بسوی بلال و می سپردند بوی - تهوین بضم یا و فتح آن هر دو روایت است - ثم ارتفع
هو و بلال الی بیته - پس برفت و شتابی کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و بلال بسوی خانۂ آنحضرت - فی الصراح رتفع شتابی و دنبال
کردن ستور در رفتن - متفق علیه - وعن ابن عباس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم صلی یوم الفطر رکعتین - روایت
میکند ابن عباس که آنحضرت گزارد در روز عید فطر دو رکعت - لم یصل قبلهما ولا بعدهما - نگزارد آنحضرت پیش از آن دو رکعت
و نه بعد از آن - متفق علیه - این حدیث دلالت دارد که پیش از نماز عید و بعد از وی نمازی نیست ترمذی گفته است
که در این باب حدیث از عبد اللہ بن عمرو و عبد اللہ بن عمر و ابی سعید نیز آمده است و حدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح است
و عمل برین است نزد بعضی از اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و غیرهم و تحقیق گفته اند بعضی از اهل علم نماز بعد از نماز عیدین
و پیش از آن و قول اول اصح است انتهی و زهری گفته است که نشنیدم هیچ یکی را از علمای ما که ذکر کرده باشد از سلف این امت
که گزارده باشد پیش از نماز عید و نه بعد از وی و در هدایه گفته است که تنفل نکند در مصلی پیش از صلوٰة عید زیرا که آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم نگزارده با کمال حرص وی بر نماز پس بعضی گفته اند که کراهت در مصلی است خاصه و بعض گفته اند در مصلی
و در غیر مصلی زیرا که آنحضرت نگزارده انتهی و در بعض شروح هدایه گفته که اگر بگزارد اشراق و ضحی پیش از خروج بمصلی مکروه
نیست و در فتح الباری گفته که کوفیان میگویند که بگزارد بعد از آن و نه پیش از آن و بصریان میگویند بگزارد و پیش از آن
و نه بعد از آن و مدنیان میگویند نه پیش و نه پس باول قائل است اوزاعی و ثوری و حنفیه و بثانی قائل است حسن بصری و جماعه
و بثالث زهری و ابن جریج و احمد و شافعی و جماعۂ از سلف گفته اند که کراهت نیست در نماز نه قبل و نه بعد بعد از آن اختلاف
کرده اند که چون فوت شود نماز عید قضا کرده شود یا نه و ظاهر مذهب آنست که چون فوت گردد با امام قضا نکند زیرا که نماز باین
صفت ساخته نشده است بودن او عبادت مگر بشرائط مخصوصه که تمام نمیشود آن شرائط منفرد و کذا فی الهدایه و در بعض
شروح مذکور است که اگر خواهد دو رکعت بگزارد یا چهار مثل صلوٰة الضحی که در سائر ایام گزارده میشود و نقل کرده از محیط و قاضی
خان که هر که بمصلی بیاید و نماز با امام در نیابد وی مخیر است اگر خواهد باز گردد بخانه بی آنکه بگزارد نماز را و اگر خواهد بگزارد و
برگردد و افضل آنست که چهار رکعت بگزارد تا حاصل گردد او را نماز ضحی و همچنین است مذهب احمد - وعن ام عطیة قالت امرنا
ان نخرج الحیض یوم العیدین - ام عطیه که از کبار صحابیات و عاقلات نساء است و همراه آنحضرت غزا میکرد در غزا بیماران را تیمارداری
میکرد و مجروحان را مداوی میکرد گفت امر کرده شدیم ما طائفۂ زنان که بیرون آریم زنان حائض را در روز هر دو عید - و ذوات الخدور
و بیرون آریم زنان پرده نشین الحیض بضم حا و فتح یای مشدده جمع حائض و خدر جمع خدر بکسر خای معجمه پرده که کشیده میشود
مر زنان بکر را در گوشۂ خانه که می نشینند در وی مقصود آنکه امر کرد آنحضرت که زنان همه در روز عید برآیند - فیشهدن جماعة
المسلمین و دعوتهم - پس حاضر شوند جماعت مسلمانان را و دعاهای ایشان را - وتعتزل الحیض عن مصلاهن - و گوشه گیرند و یکسو نشینند

زنان حائض از جای نماز خود- قالت امرأة- گفت زنی- یا رسول اللہ احدنا لیس لها جلباب- بکسر جیم یکی از ما نیست
مر او را چادر کہ بپوشد و برآید- قال لتلبسها صاحبتها من جلبابها- گفت باید کہ بپوشاند آن زن را کہ چادر ندارد زنیکہ
یار و مصاحب وست از چادر خود یعنی زنیکہ قدرت دارد و چادر ہای متعددہ دارد چادری برای زنیکہ عاجزست بعاریت
دہد یا مراد آنست کہ گوشۂ از چادر خود بپوشاند و دو زن در یک چادر بنشینند و اگر عاجزہ از قادرہ استعارت نماید و سوال
کند نیز جائز است کہ وسیلہ از خیرست متفق علیہ- وعن عائشۃ رضی اللہ عنها- قالت ان ابا بکر دخل علیها وعندها جاریتان
فی ایام منی- گفت عائشہ کہ ابو بکر حضور آمد بر وی و نزد وی دو دخترک بودند از دخترکان انصار در روزہای منا کہ روز
عید ضحی و ایام تشریق اند- تدففان وتضربان- یعنی سرود میکردند و دف میزدند و تضربان گویا تاکید تدففان ست و بعض گفتہ
اند کہ تضربان بمعنی ترقصان ست یعنی رقص میکردند از ضرب الارض بمعنی پی سپر کردن آن و دف بضم دال و فتح نیز آمدہ و در
زدن وی سہ قول ست بعض مباح دارند مطلقا و بعض حرام علی الاطلاق و صحیح آنست کہ در عرائس و ولائم و آنچہ در حکم آنست
مباح ست بعض فرق کردہ اند در آنکہ جلاجل دارد و آنکہ ندارد و درین نیز خلاف ست- وفی روایۃ تغنیان بما تقاولت
الانصار یوم بعاث- و در روایتی آمدہ است کہ سرود میکردند آن دو جاریہ باشعاریکہ گفت و گو کردہ بودند میان یکدیگر اتفاق
میکردند بدان از اشعار حرب و شجاعت انصار چنانکہ عادت شجاعان ست روز بعاث بضم موحدہ و عین مہملہ مخففہ کہ نام
موضعی ست قریب مدینہ بمسافت دو شب یا نام قلعہ الیست کہ میان اوس و خزرج کہ نام دو قبیلۂ انصارست در انجا جنگ
بود و تا صد و بست سال میان یکدیگر محادات و محاربت میکردند و بعد در اسلام آن جنگ و دشمنی برطرف شد و بدوستی بدل گشت
و آیہ کریمہ (یا ایہا الذین آمنوا اذکروا نعمۃ اللہ علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم) الآیۃ اشارت بآن میکند
پس این زنان آن اشعار میخواندند و آن ہمہ در وصف حرب و شجاعت بود و ذکر آن معونت ست در امر دین و تحریض ست مرمسلمانان
را بر جہاد و قتال کفار نہ ذکر فواحش و منکرات کہ حرام ست ذکر آنہا و حاشا کہ در حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ذکر آن رود
و در روایتی از صحیح بخاری بعد از تغنیان گفتہ اند ولیستا بمغنیتین یعنی غنا میکردند و ذات آنہا مغنی نبود کہ غنا حرفت آنہا
باشد و غنا را خوب توانند گفت و مشہور و معروف بدان باشند و تشویق بفاحشہ و تعریض بہوا کنند کہ داعی بفتنہ و فساد
بود بلکہ دخترکان بودند از اہل خانہ چنانکہ در خانہ با چیزی میگویند- والنبی صلی اللہ علیہ وسلم متغش بثوبہ- و آنحضرت پوشیدہ
و پیچیدہ بود خود را بجامۂ خود و در روایتی از صحیح بخاری آمدہ کہ بپہلو زد آنحضرت و بگردانید روی خود را- فانتہرہما ابو بکر
پس منع کرد و زجر نمود آن دو جاریہ را ابو بکر رضی اللہ عنہ از غنا کردن و دف زدن در حضرت رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم و در صحیح بخاری آمدہ کہ گفت ابو بکر ایا مزمار شیاطین میزنید نزد پیغمبر و مزمار آلتیست کہ میزنند آن را
اہل غنا مثل نی و رباب و دف و مانند آن و اضافت بشیطان بجہت آن کرد کہ وی مشغول میگرداند دلہا را
بلہو و لعب و باز میدارد از یاد خدا- فکشف النبی صلی اللہ علیہ وسلم عن وجہہ- پس بکشاد آنحضرت پردہ از روی مبارک خود

فقال دعهما یا ابا بکر - پس گفت بمان و بگذار ایشان را ای ابوبکر - فانها ایام عید - زیرا که این روزها روزهای ماست که
ایام عید و اکل و شرب و ایام ضیافت الله است و فرح و سرور دران اگرچه به تدفیف و تغنی باشد مباح است - وفی روایة
و در روایتی این چنین از مسلم آمده است که گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم - یا ابا بکر ان لکل قوم عیدا - ای ابابکر
مر هر قومے را عیدیست - وهذا عیدنا - و این روز عید ماست و در روایتی از مسلم آمده است که چون غافل شد آنحضرت
اشارت کرد عائشه آن دخترکان را و بدر رفتند - متفق علیه - بدانکه این حدیث ست که تمسک میکنند بدان اهل سماع در اباحت
غنا و شنیدن آن با آله و آنچه ازین حدیث بنظر انصاف بی شوب تعصب و اعتساف متبادر میگردد آنست که ابوبکر صدیق انکار
کرد تغنی و تدفیف را و منع و زجر کرد ازان بجهت آنچه مقرر بود نزد وے از حرمت و کراهت آن و گمان برد که منع نا کردن
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازان از جهت عدم علم بود بدان بجهت نوم یا غفلت یا نحو است که منع کند و فرصت آن نشد
و نه دانست که آن حضرت آن را تقریر نموده و روا داشته است درین روز چیزے ازان را و لهذا فرمود فانها ایام عید
و ابوبکر را این فرق و تفصیلے علم نبود پس دلالت کرد حدیث بر اباحت مقداری ازان در روز عید و غیر آن از مواضعی
که مباح ست درے فرح و سرور و شک نیست که این در مادهٔ مخصوص بر وجه مخصوص ست و ازین جا اباحت علی
الاطلاق لازم نیاید مگر بقیاس بران و آن جائز ست مگر بر تقدیر عدم نص در فرع و آن محل نزاع ست و انصاف
آن ست که نصی قطعی بر حرمت آن علی الاطلاق چنانچه بر حرمت زنا و شرب خمر آمده ثابت نشده است و تحقیق تصریح
کرده اند بعضے از متاخرین محدثین که حدیثے در حرمت غنا صحیح نشده است و بعضی علما گفته اند که یافته نشده است دلیل
قطعی نه بر حرمت آن و نه بر اباحت آن و اصل در اشیا اباحت ست و باوجود آن شک نیست که دوام اعتیاد بدان
و استدامت آن بر خلاف طریقهٔ اتباع ست و فقها را درین باب تشدید و تعصب بسیار ست مگر مقصود ایشان حسم مادہ
و سد ذرائع ست و صحیح آن ست که قول امام اعظم کراهت آن ست والله اعلم - وعن انس قال کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا یغدو یوم الفطر حتی یاکل تمرات - بود آنحضرت که بیرون نمی شد بمصلی روز عید فطر تا آنکه میخورد چند خرما
ویاکلهن وترا - و میخورد تمرات را طاق - رواه البخاری - و در روایت حاکم از عتبه بن حمید آمده که میخورد سه یا پنج یا هفت یا کمتر
ازان یا زیاده بران و رعایت وتر محمود است در همه امور ان الله وتر یحب الوتر و اختیار اکل تمرات از جهت آن بود که در
وقت حاضر بود و بعضی گفته اند که حکمت در استحباب اکل تمرات حلاوت آن بود و حلاوت نافع است در تقویت بصر که
صوم مضعف آنست و حلاوت موافق مزاج ایمان ست و گفته اند که هر که در خواب بیند که چیزی شیرین میخورد تاویلش
آنست که حلاوت ایمان نصیب او شود و حلاوت نرم میگرداند دل را و لهذا افطار بشیرین افضل ست - وعن جابر
قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم عید خالف الطریق - بود آنحضرت که چون میبود روز عید مخالفت میکرد در راه
یعنے بیرون می آمد از راهی و برمیگشت از راه دیگر - رواه البخاری - بدانکه اقوال در بیان حکمت و صحه درین فعل از

مادهٔ مخصوص
بوجه مخصوص

آنحضرت بسیار ست بعض گفته اند که حکمت درین آن بود که تا گواهی شوند مر او را بقاع و مواضع متکثره مختلفه از هر دو راه سالکان
آن از جن و انس و بعض گفته اند حکمت اظهار شعائر اسلام بود در هر دو طریق یا اظهار ذکر خدا و اشاعت آن در هر دو یا بغرض
رغم انداختن و ترهیب کافران باظهار شوکت اسلام و رفعت اعلام دین و دعوت و کثرت اهل آن یا شامل گردانیدن
مسلمانان هر دو راه را در تعمیم ایشان به برکت دیدن جمال شریف وی صلی الله علیه وسلم و قضای حوائج ایشان در استفتاء و
تعلم و ارشاد و صدقه و سلام بر ایشان و بعض گفته اند میکرد این را از برای تخفیف هجوم و ازدحام خلق و بعض گفته اند که در
رفتن راه دور را اختیار میکرد و در برگشتن راه نزدیک را بقصد تکثیر اجر بتکثیر خطوات ذهاب و درین سخن نظر ست
زیراکه اجر خطوات نوشته میشود در رجوع نیز چنانکه در حج که تا رسیدن بخانه اجر ثابت ست و تصریح کرده اند بعض علما بعدم اختصاص
آن بحج و مشهور در مردم آنست که آن از جهت حذر از کید اعدای دین بود تا در کمین نباشند و ترسیده اند که اگر قصد این
میبرد مکر نمیکرد آنرا زیراکه برین تقدیر مترصد میشدند در طریق رجوع بر تقدیر علم بعادت شریف در اختلاف طریق خروج
و عود و حق آنست که این همه احتمالات ست که هر کس بفهم خود استنباط نموده وی سبحانه داناتر ست باسرار و مصالح افعال
رسول خود و عقول خلق قاصر است از ادراک آن و احاطه بدان - **وعن البراء** قال خطبنا النبی صلی الله علیه وسلم
یوم النحر فقال ان اول ما نبدأ به فی یومنا هذا ان نصلی ثم نرجع فننحر - روایت ست از براء بن عازب که از مشاهیر صحابه
است گفت خطبه خواند مارا آنحضرت در روز نحر پس گفت بدرستیکه اول چیزیکه آغاز کنیم بوی در روز ما که این روز ست
اینکه نماز کنیم پیشتر باز گردیم پس نحر کنیم - فمن فعل ذلک فقد اصاب سنتنا - پس کسیکه کرد آنرا پس به تحقیق دریافت سنت
مارا - ومن ذبح قبل ان نصلی فانما هو شاة لحم عجله لاهله - و کسیکه ذبح کرد پیش از انکه نماز بگزاریم ما پس نیست این مگر گوسپند
گوشت که شتاب کرده است از برای اهل خانه خود - لیس من النسک فی شیء - نیست از عبادت در هیچ مرتبه نسک
بضم نون و سکون سین عبادت کردن ناسک عابد نسیکه قربانی نسک بضمتین جمع نسیکه منسک بفتح سین و کسر آن جای قربان
متفق علیه - **وعن جندب بن عبد الله البجلی** - بفتح بای موحده و جیم صحابی ست و او را جندب بن سفیان
نیز می گویند نسبت بجد روایت کرده اند از وی حسن بصری و ابن سیرین - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من ذبح قبل الصلوة فلیذبح مکانها اخری - کسیکه ذبح کند پیش از نماز پس باید که ذبح کند بجای وی شاة دیگر را
ومن لم یذبح حتی صلینا فلیذبح علی اسم الله - و کسیکه ذبح نکند تا آنکه نماز بگزاریم ما پس گو که ذبح کند بر نام خدا یعنی
درست ست ذبح وی و واقع است از عبادت - متفق علیه - **وعن البراء** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من ذبح قبل الصلوة فانما یذبح لنفسه - کسیکه ذبح می کند پیش از نماز پس ذبح نمیکند مگر برای نفس خود یعنی گوشتی است
که برای خود حاصل کرد و برای خدا نیست و داخل عبادت نه - ومن ذبح بعد الصلوة - و کسیکه ذبح کرد بعد از نماز
فقد تم نسکه و اصاب سنة المسلمین - پس به تحقیق تمام شد عبادت وی و یافت سنت و طریق مسلمانان را - متفق علیه

وعن ابن عمر قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یذبح وینحر بالمصلی - بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ ذبح میکرد و نحر میکرد در مصلی
ذبح در گاو و گوسپند ست و صورت آن معلوم ست و نحر مخصوص بشتر ست و صورت وے آنست کہ شتر را ایستادہ میکنند
و نیزہ میان ہر دو پاے پیش او میزنند تا خون از وے برود و بر زمین می افتد و ذبح در شتر نیز جائز ست اما نحر افضل ست
در شتر و اطلاق ذبح بر نحر نیز آمدہ است چنانکہ در احادیث واقع شدہ است - رواہ البخاری

الفصل الثانی عن انس قال قدم النبی صلی اللہ علیہ وسلم المدینۃ ولھم یومان یلعبون فیھما - قدوم آورد
آنحضرت مدینہ را و ہجرت کرد بسوے وی و حالانکہ مر اہل مدینہ را دو روز بود کہ بازی میکردند در ان دو روز معلوم نشد
کہ آن کدام دو روز بود بعض گفتہ اند کہ این دو روز نیروز و مہرجان بود و استبعاد کردہ شدہ است این قول بآنکہ نیروز
و مہرجان از عادات فرس و خصائص ایشان ست واللہ اعلم - فقال - پس گفت آنحضرت صلعم - ما ھذان الیومان -
چہ چیز ست این دو روز کہ شما مقید اید بآنہا و بازی میکنید در ان - قالوا کنا نلعب فیھما فی الجاھلیۃ - گفتند چیزی نیست
کہ ما را بحقیقت آن علم باشد و بدانیم کہ از کجاست و کہ ساختہ اینقدر میدانیم کہ ما و پدران ما بازی میکردیم درین دو روز
در زمان پیش کہ زمان جاہلیت ست و درین عبارت ہم بیان عذر خود میکنند و ہم اشارت مینمایند کہ از امور جاہلیت ست
محل تعبد و جد نیست اگر پیغمبر خدا فرماید ترک می کنیم چنانکہ دیگر امور جاہلیت را ترک کردیم - فقال رسول اللہ پس گفت
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قد ابدلکم اللہ بھما خیرا منھما یوم الاضحی و یوم الفطر - بتحقیق بدل گردانیدہ است شما را خدای
تعالی بآن دو روز کہ شاد اشتید در جاہلیت دو روز دیگر بہتر از ان دو روز آن دو روز کہ بدل گردانیدہ کدام ست روز
عید قربان و روز عید فطر بیفرماید کہ عید حقیقی و فرح و سرور مر مومن را باید کہ در عبادت باشد پس در حدیث نہی ست از لہو
لعب با اشارت خفی بجواز چیزی از ان دو روز عیدین از انچہ در وے فاحشہ و خروج از طریقہ و شعار دین نباشد و نہی ست از
تعظیم اعیاد مشرکین و مواسم ایشان و سرور بدان و حضور در ان تا آنکہ بعضی از علما براہ مبالغہ رفتہ حکم بکفر کردہ اند بقصد زجر
و تشدید و سد ذرائع و اتقا از مظان کفر کذا فی فتح الباری فافہم - رواہ ابوداود - وعن بریدۃ قال کان النبی صلی
اللہ علیہ وسلم لا یخرج یوم الفطر حتی یطعم - روایت ست از بریدہ اسلمی کہ صحابی مشہور ست و احوال او در مواضع متعددہ ذکر
کردہ شدہ است گفت بود آنحضرت کہ بیرون نمی آمد روز عید فطر یعنی برای نماز تا آنکہ بخورد چیزی - ولا یطعم یوم الاضحی حتی
یصلی - و نمیخورد روز عید اضحی تا نماز میگذارد و گفتہ اند کہ حکمت در اکل پیش از نماز عید فطر آنست کہ چون فطر بعد از وجوب
صوم ست دوست داشت آنحضرت تعجیل فطر را بقصد مبادرت بامتثال امر پروردگار در ہر چہ فرماید و حکم کند و اگر نہ قصد مجرد امتثال
امر بودی ہیچ نخوردی حالانکہ اکتفا بچند خرما میکرد و بعض گفتہ اند کہ اکل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در ہر دو عید بعد از خراج صدقہ
بود کہ مخصوص ست بہر یکے و چون اخراج صدقہ فطر پیش از بر آمدن بنماز بود خوردہ بر آمد و اخراج صدقہ اضحی بعد از نماز بود کہ ذبح
سنت نماز گزارد و ذبح کرد و تصدق نمود و بخورد - رواہ الترمذی و ابن ماجۃ و الدارمی - وعن کثیر بن عبداللہ عن ابیہ

عن جده - روایت ست از کثیر بن عبد الله از پدرش از جدش که عمرو بن عوف مزنی باشد که صحابی ست و کثیر ضعیف الحدیث
ست و بعض گفته اند لیس بشیء و منکر الحدیث و اکثر ائمه طعن بر وی کرده اند - ان النبی صلی الله علیه وسلم کبر فی العیدین فی الاولی
سبعا قبل القراءة و فی الآخرة خمسا قبل القراءة - که آنحضرت صلعم تکبیر گفت در نماز عیدین در رکعت نخستین هفت تکبیر پیش از قرائت
و در رکعت دوم پنج تکبیر پیش از قرائت - رواه الترمذی و ابن ماجة و الدارمی - **وعن جعفر بن محمد مرسلا** - روایت ست
از امام جعفر صادق بن امام محمد باقر رضی الله عنهما بطریق ارسال - ان النبی صلی الله علیه وسلم و ابا بکر و عمر کبروا فی العیدین
والاستسقاء سبعا و خمسا - که آنحضرت صلعم و ابو بکر و عمر تکبیر گفتند در نماز هر دو عید و در نماز استسقا هفت تکبیر در رکعت اولی و پنج تکبیر
در رکعت ثانیه - وصلوا قبل الخطبة - و نماز گزاردند پیش از خطبه - و جهروا بالقراءة - و بلند خواندند قرائت را - رواه الشافعی -
وعن سعید بن العاص - روایت ست از سعید بن العاص اموی که یکی از اشراف قریش بود جامع میان سخاوت و فصاحت
و یکی از آنهاکه نوشتند مصحف را برای عثمان و گفته اند که اشبه الناس بود در لهجه به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و عکمه العسل لقب
اوست و ولادت او در سال هجرت ست و بعض گفته اند بعد از وی پیش از بدر - قال سألت ابا موسی و حذیفة کیف کان رسول
الله صلی الله علیه وسلم یکبر فی الاضحی و الفطر - گفت پرسیدم ابو موسی اشعری و حذیفه بن الیمان را چگونه بود آنحضرت که تکبیر میگفت در
نماز عید اضحی و فطر - فقال ابو موسی - پس گفت ابو موسی - کان یکبر اربعا - بود آنحضرت که میگفت چهار تکبیر تکبیره علی الجنائز - مانند تکبیر
گفتن او بر جنازه ها - فقال حذیفة صدق - پس گفت حذیفه راست گفت ابو موسی - رواه ابو داود - بدانکه احادیث در تکبیرات عید
مختلف آمده و ازین جهت مختلف آمده اقوال ائمه مذاهب پس نزد ائمه ثلثه هفت تکبیر ست در رکعت اولی و پنج ست در
رکعت ثانیه و لیکن نزد مالک و احمد شمار کرده میشود با هفت تکبیره احرام و شمار کرده نمیشود با پنج تکبیره قیام و نزد شافعی شمار کرده نمیشود
با هیچ چیزی از آنها تکبیره احرام و نه تکبیره قیام و نزد امام ابو حنیفه سه در اولی و سه در ثانیه زاید بر تکبیره افتتاح و قیام این
مذهب ابن مسعود ست و آنچه رفته ست بآن شافعی مذهب ابن عباس ست و کلام در اسانید این احادیث و تصحیح و تحسین و تقویت و تضعیف آنها
بسیار ست جمله از آن در شرح مذکور ست و مشایخ ما میگویند که چون احادیث مختلف آمده ما اخذ باقل کردیم زیرا که تکبیر و رفع ایدی
خلاف معهود ست پس اخذ باقل اولی باشد کذا فی الهدایة بعد از آن بدانکه متعارف در بلاد اسلام از عمل عامه مذهب ابن عباس ست
و سببش آنست که چون منتقل شد دولت به بنی عباس نوشتند بحکام و ولاة روی زمین که عمل کنید بمذهب جد ایشان که ابن عباس ست
و شرط کردند که بغیر مذهب وی عمل نکنند بعد از آن مستمر و مستقر شد عمل بدان در سائر بلاد همچنین و در بلده ما حضرت دهلی عمرها
الله و عصمها و اهلها عن الآفات بمذهب ابن مسعود ست و در نواحی آن و در سائر بلاد باقی ماند است عمل بقول ابن عباس
والله اعلم - **وعن البراء** ان النبی صلی الله علیه وسلم نوول یوم العید قوسا فخطب علیه - روایت ست از براء بن عازب که آنحضرت
داده شد بدست شریف وی روز عید کمانی پس خطبه خواند تکیه زده بر کمان - رواه ابو داود - و در بعض کتب فقه مذکور ست که اتکا
بقوس و عصا مکروه ست و صحیح آنست که مکروه نیست از جهت ورود سنت بدان و از روضة العلما نقل کرده اند که هر بلده که فتح کرده شد

بہ قہر و غلبہ و محاربہ تکیہ کردہ شود دران بلدہ بسلاح و آنکہ فتح کردہ شد بی آن تکیہ کردہ شود دران بعصا و لہذا تکیہ میکنند شافعیہ
بمکہ بر شمشیر زیرا کہ فتح مکہ نزد ایشان بمحاربہ است و نزد حنفیہ بعصا زیرا کہ فتح آن نزد ایشان بصلح ست و اما در مدینہ مطہرہ اعتماد
نیست بسلاح باتفاق زیرا کہ فتح وے بمحاربہ نیست۔ **وعن عطاء مرسلا** ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا خطب یعتمد علی
عنزتہ اعتمادا۔ روایت ست از عطا کہ از کبار تابعین ست بطریق ارسال کہ آنحضرت بود کہ چون خطبہ میخواند تکیہ میکرد بر عنزہ خود
تکیہ کردنی۔ وعنزہ بفتح عین و نون وزای نیزۂ خرد کہ مر آنحضرت را بود کہ خادمان می برداشتند و بدان سترہ میکرد چنانکہ در
احادیث آمدہ است۔ رواہ الشافعی۔ **وعن جابر** قال شہدت الصلوٰۃ مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی یوم عید فبدأ بالصلوٰۃ
قبل الخطبۃ بغیر اذان ولا اقامۃ۔ گفت جابر حاضر شدم با آنحضرت در روز عید پس آغاز کرد بنماز پیش از خطبہ بی اذان و اقامت
فلما قضی الصلوٰۃ قام متکئا علی بلال۔ پس ہرگاہ کہ تمام کرد نماز را ایستاد آن حضرت یعنی برای خطبہ تکیہ زدہ بر بلال۔
فحمد اللہ واثنی علیہ۔ پس حمد گفت خدا را و ستایش کرد بر وے تعالی و تقدس۔ ووعظ الناس۔ و پند کرد مردم را و عظ
منع و زجر و تخویف۔ وذکرہم۔ و تذکیر کرد ایشان را و یاد دہانید ثواب و عقاب آخرت را۔ وحثہم علی طاعتہ۔ و برانگیخت
ایشان را بہ فرمانبرداری وی سبحانہ۔ ومضی الی النساء ومعہ بلال۔ و گذشت و برفت بجانب زنان کہ در یک گوشہ نشستہ
بودند و حالانکہ بود باوی بلال۔ فامرہن بتقوی اللہ ووعظہن وذکرہن۔ پس امر کرد زنان را بخیرات و پند گفت و تذکیر
کرد۔ رواہ النسائی۔ **وعن ابی ہریرۃ** قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا خرج یوم العید فی طریق رجع فی غیرہ
بود آنحضرت کہ چون بیرون می آمد روز عید در یک راہی باز بر میگشت در راہ دیگر چنانکہ گذشت بیان اسرار حکم
دران در فصل اول۔ رواہ الترمذی والدارمی۔ **وعنہ** انہ اصابہم مطر فی یوم عید فصلی بہم النبی صلی اللہ علیہ وسلم صلوٰۃ
العید فی المسجد۔ و ہم از ابی ہریرہ روایت ست کہ شان این ست کہ رسید مردم را بارانی در روز عید پس بگزارد آن
حضرت نماز عید را در مسجد ظاہر ازین عبارت آنست کہ نماز اعیاد در جبانہ افضل ست از نماز در مسجد مگر بعذرے و الآن
جاری شدہ است عادت اہل مدینہ طیبہ و ہمچنین مکہ معظمہ بنماز گزاردن در مسجد شریف و حرم منیف۔ رواہ ابوداؤد و
ابن ماجۃ۔ **وعن ابی الحویرث** بضم حا و فتح واو و سکون تحتانیہ و کسر را و در آخر ثای مثلثہ۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
کتب الی عمرو بن حزم وہو بنجران۔ ابو الحویرث کہ از تابعین ست روایت کردہ است کہ آنحضرت نوشت بجانب عمرو بن حزم
بفتح حای مہملہ و سکون زای کہ صحابی انصاری ست اول مشاہد وی خندق ست و وی دران زمان پانزدہ سالہ بود
و عامل گردانید او را آنحضرت در نجران بفتح نون و سکون جیم نام شہریست بہ یمن و بود وے دران زمان ہفدہ سالہ و
کتابی نوشتہ بوی سپرد کہ در وی فرائض و سنن و دیات بود و نوشت عجل الاضحی شتابی کن نماز عید اضحی را۔ واخر الفطر
و دیر کن نماز عید فطر را۔ وذکر الناس و تذکیر کن مردم را و گفتہ اند شاید کہ حکمت در تعجیل اضحی و تاخیر فطر آنست کہ ہرگاہ
کہ ادا کردہ شد صدقۂ فطر و خوردہ شد طعامی و باقی نماند ہیچ مہمی تاخیر موجب کثرت جماعت خواہد شد یا آن کہ ضعفی و فتورے

بصوم راه یافته است که مانع می شود از اسراع و استعجال بخلاف اضحی که بعد از صلوة تصدق نیست و اکل هست پس استعجال
مناسب آن باشد۔ رواه الشافعی۔ **وعن ابی عمیر** بضم عین۔ ابن انس عن عمومة له من اصحاب النبی ﷺ روایت
است از ابی عمیر بن انس از اعمام که مراو را اند از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان رکبا جاؤا الی النبی صلی الله
علیه وسلم یشهدون انهم راوا الهلال بالامس۔ بدرستیکه سواری چند آمدند نزد آن حضرت در حالیکه گواهی میدهند
آن سواران که ایشان دیده اند هلال عید را دیروز۔ فامرهم ان یفطروا۔ پس امر کرد آن حضرت اصحاب را که افطار کنند۔
واذا اصبحوا ان یغدوا الی مصلاهم۔ و امر کرد که چون صبح کنند بروند بسوی مصلا زیرا که آمدن این سواران بعد از زوال بود
که وقت نماز گذشته بود و در روایت ابن ماجه و دارقطنی صریح آمده است که قدوم آوردند سواران آخر روز و لفظ حدیث
دارقطنی اینچنین آمده است که صحابه گفتند که پوشیده شد بر ما هلال شوال پس برخاستیم بار روزه دار پس آمدند سواران در آخر
نهار پس گواهی دادند نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم که ما دیدیم هلال را دیشب و در روایتی بعد از زوال آفتاب و مذهب
نزد ما همین ست چنانچه در هدایه گفته است۔ رواه ابوداؤد والنسائی۔

الفصل الثالث عن ابن جریج۔ بضم جیم اولی و فتح را و سکون تحتانیه و در روایت جریج بجیم و حاے مهمله نه
بفتح جیم و نه بضم آن اصلا نیست و ابن جریج نام او عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج فقیه مکی قرشی مولای قریش و در اصل
رومی ست یکے از اعلام ائمه مشهور و معدود و وی اول کسے ست که تصنیف کرد در اسلام و در قولی گفته اند که وی
ثابت تر و قوی تر ست از امام مالک روایت کردند از وے ثوری و جزری و گویند که متعه را مباح میداشت و میکرد آنرا
توفی بمکة سنة خمسین ومائة و پدر وے عبد العزیز تابعی مشهور ست اما وی افقه و اوثق از پدر ست۔ قال اخبرنی عطاء عن ابن
عباس و جابر بن عبد الله قالا لم یکن یؤذن یوم الفطر ولا یوم الاضحی۔ گفت ابن جریج خبر داد مرا عطا از ابن عباس و از
جابر گفتند این هر دو صحابی نبود که اذان گفته شود در روز عید فطر و نه روز عید اضحی۔ ثم سألته یعنی عطاء بعد حین عن ذلک۔
جریج میگوید که بعد از ان سوال کردم او را یعنی عطا را بعد از زمانی از ان مسئله مذکوره۔ فاخبرنی۔ پس خبر داد مرا عطا۔
قال۔ گفت عطا۔ اخبرنی جابر بن عبد الله ان لا اذان للصلوة یوم الفطر۔ خبر داد مرا جابر که نیست اذان مر نماز را در روز عید
فطر و درین بار عطا تخصیص کرد روایت از جابر بن عبد الله همین نماز عید فطر را بیان کرد و چیزهای دیگر را نیز ذکر کرد و گفت
حین یخرج الامام ولا بعد ما یخرج۔ هنگامیکه بیرون آید امام برای نماز و نه بعد از بیرون آمدن برائے خطبه۔ ولا اقامة و
لا نداء ولا شیء۔ و نه بود اقامت و نه آواز دادن چنانکه گویند الصلوة الصلوة و مانند آن و نه بود چیزے تاکید است برای
نفی مطلق باز تاکید کرده میگوید۔ لا نداء یومئذ ولا اقامة۔ نبود آواز دادن در ان روز و نه اقامت۔ رواه مسلم۔ **وعن ابی
سعید الخدری** ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یخرج یوم الاضحی و یوم الفطر۔ بود آن حضرت که بیرون می آمد در
عید اضحی و روز عید فطر۔ فیبدأ بالصلوة۔ پس آغاز میکرد بنماز۔ فاذا صلی صلوته۔ پس چون میگزارد آن حضرت نماز خود را و

فارغ میشد از ان - فقام فاقبل علی الناس وهم جلوس فی مصلاهم - علی ایستاد و پس روی می آورد بر مردم و حالانکه مردم نشسته بودند
در جای نماز خود - فان کانت له حاجة ببعث ذکره للناس - پس اگر میبود مر آنحضرت را حاجت بفرستادن لشکر بجای ذکر میکرد آنرا
برای مردم بدان و میفرستاد - او کانت له حاجة بغیر ذلک امرهم بها - یا میبود مر آنحضرت را حاجتی بکاری دیگر غیر فرستادن
لشکر بجای امر میکرد مردم را بآن کار - وکان یقول - و بود آنحضرت که میگفت - تصدقوا تصدقوا تصدقوا - صدقه کنید صدقه
کنید صدقه کنید مکرر سه بار - وکان اکثر من یتصدق النساء - و بودند بیشترین کسیکه تصدق میکرد بفرمودهٔ آنحضرت و تاکید وی صلی
الله علیه وسلم زنان - ثم ینصرف - پستر برمیگشت آنحضرت بمنزل خود - فلم یزل کذلک - پس همیشه بود تقدیم صلوٰة بر خطبه در زمان
خلفای اربعه و بعد از ایشان - حتی کان مروان بن الحکم - تا آنکه شد امارت مروان بن الحکم بر مدینه از جانب معاویه بن ابی
سفیان - فخرجت مخاصرا مروان - میگوید ابو سعید خدری پس بیرون آمدم من دست در دست گرفته مروان را و مخاصرت بخای معجمه
دستهای یکدیگر گرفتن از خاصره بمعنی تهیگاه زیراکه در بحالت دست یکی بر خاصرهٔ دیگری باشد - حتی اتینا المصلی - تا آنکه آمدم
من و مروان به در مصلی را - فاذا کثیر بن الصلت قد بنی منبرا من طین ولبن - پس ناگاه کثیر بن الصلت کندی منبری در مصلی بنا
کرده از گل و خشت خام و خانهٔ او هم در انجا بود ولبن بفتح لام و کسر با بروزن کتف ولبن بروزن ابل نیز آمده و این کثیر بن الصلت
در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم متولد شده و آنحضرت او را کثیر نام کرده و بود نام او قلیل و صاحب جامع الاصول او را در صحابه
با این بیان ذکر کرده و ذهبی در کاشف گفته که قیل له صحبة و بعض گفته اند وی تابعی ست و کثیر نام وی عمر بن الخطاب نهاده
و ظاهر این حدیث آنست که اول کسیکه منبر در مصلی ساخته مروان بود و از مدونهٔ مالک نقل کرده اند که اول کسیکه خطبه در مصلی
بر منبر خواند عثمان بن عفان بود رضی الله عنه ابو سعید خدری میگوید - فاذا مروان ینازعنی یده - پس ناگاه مروان کشاکش
میکند مرا و دست خود را یعنی میکشد مرا بدست خود - کانه یجرنی نحو المنبر وانا اجره نحو الصلوٰة - گویا که وی میکشد مرا بجانب منبر تا
خطبه پیش از نماز بخواند و من میکشم او را بجانب نماز تا نماز پیش از خطبه گذارد چنانکه سنت ست - فلما رأیت ذلک منه قلت این
الابتداء بالصلوٰة - پس هرگاه که دیدم من آن قصد و اراده را از وی گفتم کجا شد ابتدا کردن بنماز و گزاردن آن پیش از
خطبه که فعل پیغمبر صلی الله علیه وسلم و خلفای او بود - فقال لا یا ابا سعید - پس گفت مروان نزاع مکن درین باب ای ابو سعید - قد
ترک ما تعلم - تحقیق مانده شد و گذاشته شد چیزیکه تو میدانی از ابتدا الخطبه یعنی ترک کردم من آن را از جهت مصلحتی که دیدم و
آن اینست که اگر تقدیم صلوٰة میکردم مردم برای استماع خطبه انتظار نمیبردند - قلت کلا والذی نفسی بیده لا تاتون بخیر مما
اعلم - ابو سعید میگوید گفتم من نه چنین ست سوگند بخدای که بقای ذات من در دست قدرت اوست نمی آرید شما بهتر از آنچه
میدانم من - ثلث مرار - گفتم این کلمه را سه بار - ثم انصرف - پستر برگشت ابو سعید و حاضر نشد جماعت را کذا قال الطیبی و محتمل که
معنی این باشد که برگشت از جانب منبر بجانب نماز و نیز احتمال دارد که معنی این باشد که برگشت مروان بجانب منبر تا خطبه بخواند و نشنید
سخن ابی سعید را که نماز پیشتر از خطبه باید گزارد و این معنی از روی عبارت ظاهر ترست والله اعلم - رواه مسلم - بدانکه سنت در عیدین

گزاردن نماز ست پیش از خواندن خطبه و اتفاق کرده اند اصحاب کتب سته بروایت آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گزارد نماز پیش از خطبه و عمل کرد ابوبکر و عمر بعد از وی همچنین و ترمذی گفته که برین ست عمل نزد اهل علم از صحابه و غیرهم و گفته اند که اول کسیکه خطبه پیش از نماز خواند مروان بن الحکم بود در وقتیکه امیر مدینه بود از قبل معاویه و در فتح الباری میگوید که بعض گفته اند که اول کسیکه خطبه پیش از نماز خواند عثمان بن عفان بود بعد از مدتی از خلافت خود چون دید جماعت از مردم که بنماز نرسیدند چنانچه ابن المنذر باسناد صحیح تا حسن بصری روایت کرده است و این علت غیر علتی ست که مروان قصد کرده چه مصلحت عثمان رضی الله عنه رسیدن مردم بود بجماعت و قصد مروان استماع خطبه بود و مردم ترک داده بودند در زمن مروان سماع خطبه از جهت سب و شتم وی کسانی را که مستحق نبودند آن را و افراط در مدح بعض مردم و احتمال دارد که عثمان رضی الله عنه احیاناً آن را بجهت مصلحت صحیح که دیده کرده باشد که مروان بجهت غرض فاسد خود بران مواظبت نموده و بعض گفته اند که اول کسیکه تغیر داد معاویه بود و مروان در مدینه و زیاد به بصره که عمال او بودند متابعت و مطاوعت وی کردند و الله اعلم انتهی کلام الشیخ و بر تقدیر ثبوت این روایت قول مروان که قد ترک نه ترکت محمول بر ظاهر خواهد بود فافهم

باب الاضحیة

اضحیه بضم همزه و کسر آن و تشدید یا و تخفیف آن و جمع وی اضاحی بتشدید یا و تخفیف آن نام چیزیست که ذبح کرده میشود بر وجه تقرب از شتر و گاو و گوسفند در وقت مخصوص که آن را قربانی گویند و تضحیه بمعنی ذبح کردن و قربانی کردن و یوم نحر را یوم الاضحی از اینجا نام شده یا از ضحوست بمعنی ارتفاع نهار بلکه اصل همین ست و اضحیه هم ازوست که اول وقت تضحیه است و بدانکه تضحیه واجب ست در مذهب امام ابوحنیفه و اصحاب وی بر هر حر مسلم مقیم موسر و نزد شافعی و در روایتی از ابی یوسف سنت موکده است و مشهور و مختار در مذهب امام احمد همین ست و در روایتی از وی واجب ست بر غنی و سنت است بر فقیر و در رساله ابن ابی زید که در مذهب مالک ست گفته که وی سنت واجبه است بر کسیکه استطاعت دارد آن را یا مراد بسنت طریقه مسلوکه در دین ست یا مراد بوجوب تاکد ست و معنی اول قریب تر ست و دلیل وجوب حدیثی ست که روایت کرده است آن را ترمذی و ابوداود و نسائی که روایت کرده اند از مخنف بضم میم و فتح حای مهمله و تشدید بای موحده و قاف در آخر بن سلیم گفت بودیم ما با رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعرفات پس شنیدیم که میگفت بر اهل بیت در هر سال اضحیه است و این صیغه وجوب ست و فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسیکه بیابد سعت و تضحیه نکند باید که قریب نگردد مصلای ما را و مثل این وعید لاحق نمیگردد مگر بترک واجب کذا فی الهدایة

الفصل الاول — عن انس قال ضحی رسول الله — روایت ست از انس که گفت قربانی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بکبشین — بدو کبش بفتح کاف و سکون با گوسفند نر که سر دن میزند بفارسی قچقار — املحین — املح آنکه سیاهی وی آمیخته بسپیدی باشد و بعض گفته اند که بیاض وی بیشتر از سواد او باشد و ملحه بضم میم و سکون لام از الوان بیاض مخلوط بسواد اقرنین شاخدار یعنی در از شاخ و الاظهر کبش شاخدار ست یا مراد سالم القرنین است — ذبحهما بیده — ذبح کرد آنحضرت آن دو کبش را

بدست مبارک خود - وسمی وکبر - ونام خدا برد وتکبیر گفت ودروقت ذبح کردن چنانکہ شرط ذبح ست - قال رأیتہ واضعا
قدمہ علی صفاحہما - گفت انس دیدم آن حضرتؐ را نہندہ پای مبارک خود را بر پہلوی وی یا بر روی وی وصفاح بکسر
جمع صفح بفتح وسکون بمعنی پہلو وجانب ورروے وپہناسے روسے - ویقول - ومی گفت - بسم اللہ واللہ اکبر - متفق علیہ - و
عن عائشۃ رضی اللہ عنہا ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم امر بکبش اقرن - روایت ست از عائشہ کہ آنحضرتؐ فرمود باوردن
قچقار شاخدار - یطأ فی سواد - کہ پی سپری کند زمین را در سیاہی یعنی پایہاے او سیاہ باشد - ویبرک فی سواد ومیخسپد
در سیاہے یعنی سینہ وشکم وی سیاہ باشد - وبروک خسپیدن وسینہ بر زمین نہادن واصل وسے در شتر است -
وینظر فی سواد - ونگاہ میکند در سیاہی یعنی چشم سیاہ باشد کذا قال الطیبی وبعض گفتہ اند کہ حوالی چشم او سیاہ بود فاتی
بہ لیضحی بہ - پس آوردہ شد ہمچنین کبش را تا ذبح کند وقربانی کند بدان - فقال یا عائشۃ ہلمی المدیۃ - گفت آنحضرتؐ ای
عائشہ بیار وبدہ مرا کارد را ومدیۃ بتثلیث المیم ست - ثم قال اشحذیہا بحجر - پس گفت بعائشہ تیز کن کارد را بسنگی شحذ بشین وحای
مہملہ وذال معجمہ تیز کردن کارد ومانند آن شحذ فسان - ففعلت - عائشہ میگوید پس تیز کردم - ثم اخذہا - پس گرفت آنحضرتؐ
کارد را - واخذ الکبش فاضجعہ ثم ذبحہ - وگرفت آنحضرتؐ کبش را وبر پہلو خوابانید آنرا پس ذبح کرد آنرا یعنی خواست کہ ذبح
کند - ثم قال - پس گفت - بسم اللہ اللہم تقبل من محمد وآل محمد - خداوندا بپذیر از محمدؐ واز آل محمدؐ - ومن امۃ محمد - واز سائر امت
محمدؐ - ازین جا بعض استدلال کردہ اند کہ قربانی بر فقرا نیز مباشد چہ آنحضرتؐ از جانب تمام امت قربانی کرد فقرا واغنیا واین سخن
ضعیف ست زیرا کہ مراد اشتراک در ثواب ست واین بفضل وکرم آنحضرتؐ است با امت کہ شریک میگرداند ایشانرا در ثواب
عبادت خود جزاہ اللہ عنا افضل ما جزی نبیا عن امتہ - ثم ضحی بہ - پس طعام چاشت خورانید بدان مردم را تضحیہ چنانکہ بمعنے
ذبح کردن است بمعنی خورانیدن طعام دروقت ضحی نیز آمدہ این جا بآن معنی ست - رواہ مسلم - وعن جابر قال قال رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تذبحوا الا مسنۃ - بضم میم وکسر سین ونون مشددہ فرمود ذبح نکنید مگر مسنہ را - الا ان یعسر علیکم فتذبحوا
جذعۃ من الضان - مگر آنکہ دشوار شود بہم رسانیدن مسنہ بر شما پس ذبح کنید جذعہ را از میش بفتح جیم وذال - رواہ مسلم
شرح این حدیث تفصیلی دارد آنرا موافق مذہب حنفی بیان کنیم ودر شرح موافق مذہب اربعہ کردہ شدہ است بدانکہ اضحیہ
جائز نیست مگر از ابل وبقر وغنم وروایت کردہ نشدہ است از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ونہ از اصحاب وی رضی اللہ عنہم
جز اصناف ثلثہ از ذبائح وغنم دو صنف ست معز کہ آنرا بز گویند وضان کہ آنرا میش خوانند وجاموس بسین مہملہ کہ معرب گاومیش
است نوعی از بقر ست وجائز ست از جمیع این اقسام ثنی بثای مثلثہ وہمین مراد است بمسنہ کہ در حدیث مذکور ست وآن از ابل
آنچہ تمام کردہ پنجسال کامل را وپا نہادہ در ششم ودر خلاصہ گفتہ آنچہ تمام شدہ بروی چہار سال واز بقر آنچہ استکمال کردہ دو سال
را واز غنم خواہ ضان باشد یا معز یکسالہ کذا فی الہدایۃ ومذہب امام احمد نیز موافق مذہب ماست ووجہ تسمیہ بمسنہ آنست
کہ وی می اندازد دو دندان پیش را کہ آنرا ثنایا گویند درین عمر ومسنہ از سن ست بمعنی دندان یا بمعنے سال پس در

جمیع این اقسام ثنی شرط است مگر از ضأن که جذعه هم درست ست و در هدایه گفته است که جذع از ضأن در مذهب فقها
آنچه تمام شده باشد بروی شش ماه و زعفرانی گفته هفت ماه و این بر تقدیری که عظیم الجسم باشد چنانکه اگر خلط شود با ثنی مشتبه
گردد بر نظر از دور و اگر صغیر و حقیر باشد جائز نیست مگر آنکه تمام شده سنه او و درست نیست جذعه از معز - **وعن عقبة**
بن عامر ان النبی صلی الله علیه وسلم اعطاه غنما یقسمها علی صحابته ضحایا - روایت است از عقبة بن عامر که از مشاهیر صحابه است
که آنحضرت داد او را گوسپندان که قسمت کند آنها را بر صحابهٔ آن حضرت بطریق قربانی پس قسمت کرد - فبقی عتود - پس باقیماند
بعد از قسمت عتود بفتح عین بعد از دی تای مثناة یکساله از اولاد معز و بعض گفته اند آنچه گذشته بروی اکثر حول در خلاصه
گفته عتود از معز مثل جذع از ضأن آنچه گذشته بروی اکثر سال - فذکره لرسول الله - پس ذکر کرد عقبه آن عتود را که
باقی مانده بود مر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - را و گفت غنم همه قسمت یافت عتودی باقی مانده است چه حکم می شود
فقال - پس گفت آنحضرت ضح به انت - تضحیه کن بدان عتود تو - وفی روایة - و در روایتی این چنین آمده است که -
قلت - گفتم - یا رسول الله اصابنی جذع - رسید مرا جذع یعنی از معز - قال ضح به - گفت آنحضرت تضحیه کن تو بدان اگر عتود
تمام نه یکساله است خود درست است نزد ما مطلق و اگر کمتر از آن ست میگویند که کفایت آن مخصوص بعقبه بن عامر ست چنانکه
در حدیث ابی برده در جذع معز آمده است که ذبح کن تو آن را و کفایت نمیکند از هیچ یکی مگر از تو و آنحضرت را میرسد که تخصیص کند
بعض باحکام را به بعض احکام و احکام مفوض بود بوی بر قول صحیح متفق علیه - **وعن ابن عمر** قال کان النبی صلی الله علیه وسلم
یذبح و ینحر بالمصلی - بود آنحضرت که ذبح میکرد و نحر میکرد در مصلی از جهت اول وقت و سابقا معلوم شد که نحر مخصوص است
با بل و ذبح عام و نحر ابل افضل است از ذبح وی - رواه البخاری - و این حدیث در باب صلوة العیدین در آخر فصل
اول گذشت از ابن عمر بروایت بخاری و ظاهر این ست که همین جا ذکر میکردند آنجا - **وعن جابر** ان النبی صلی الله علیه
وسلم قال البقرة عن سبعة - گاو دافع میشود در قربانی از هفت کس که شریک شوند در آن - والجزور عن سبعة - و شتر
نیز دافع میشود از هفت کس - رواه مسلم وابوداود واللفظ له - و این لفظ حدیث مر ابی داود را است این اعتراض
ست بر صاحب مصابیح که چون لفظ حدیث مر ابی داود راست می بایست که آن را در فصل ثانی ذکر میکرد - و
عن ام سلمة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل العشر واراد بعضکم ان یضحی - چون درآید دهه ماه
ذی الحجه و خواهد بعضی از شما که قربانی کند - فلا یمس من شعره وبشره شیئا - پس باید که مساس نکند و نگیرد آن کس از موی خود
و روے پوست خود چیزے را - وفی روایة فلا یاخذن شعرا ولا یقلمن ظفرا - پس باید که نگیرد موی را و نچیند ناخن را
یقلمن بتشدید و تخفیف هر دو روایت ست از تقلیم و قلم هر دو بیک معنی ست - وفی روایة من رأی هلال ذی الحجة
واراد ان یضحی فلا یاخذ من شعره ولا من اظفاره - کسیکه ببیند هلال ذی الحجه را و خواهد که تضحیه کند پس باید که نگیرد از
موی خود و نه از ناخنان خود - رواه مسلم - اگر گوئی که گرفتن مو و ناخنان معقول و متصور ست لیکن گرفتن از بشره که به

معنی پوست ست کہ زیر موی نباشد چہ معنی دارد جوابش آنکہ متصور ست کہ کسے قطع جلد خود بسببی از اسباب بالغیر آن کند پس نہی
می کنند کہ نباید کرد شیخ در شرح می گوید کہ تصریح کردہ اند ائمہ بدینمعنی و میگوید کہ شارح مطلع نگشتہ بر این معنی پس گفت کہ مراد بہ
بشرہ اینجا ظفر ست بقرینہ روایت دیگر و گفتہ اند کہ حکمت در نہی از گرفتن موی و ناخن یا تشبہ است بحجاج بیت اللہ کہ محرم
اند در رنگ تعریف کہ نزد بعض مستحب ست یا بجہت آنکہ تا اضحیہ از ہر جزوے موی و ناخن وا تقشود و لہذا ذبح قبل حلق ست
در روز نحر بمناو موید این معنی ست کہ اگر مقصود تشبہ بحجاج بودی شامل وعام بودی تمامہ محظورات احرام را شامل لبس
مخیط و مس طیب وغیر آن و این نہی برائے تحریم ست نزد قومی و برائے تنزیہ است نزد جماعت و در جامع الاصول
از حدیث مسلم از عمر بن مسلم بن عمار اللیثی می آرد کہ گفت بودیم ما در حمام نزدیک بیوم اضحی پس نورہ کردند جمعی از اہل حمام
و بعض گفتند کہ منع میکنند علما ازین باز چون ملاقات کردم سعید بن المسیب را ذکر کردم این را نزد وی گفت یا ابن اخی
این حدیثی ست کہ فراموش کردہ اند مردم و ترک کردہ اند آنرا حدیث کردہ است ام سلمہ زوجہ نبی - قالت قال رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا رأیتم ہلال ذی الحجۃ الحدیث - وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ما من ایام العمل الصالح فیہن احب الی اللہ تعالی من ہذہ الایام العشر - نیست ہیچ روزہا کہ کار نیک در وی دوست داشتہ
تر باشد نزد خدا ازین دہ روز کہ دہہ از ذی الحجہ است - قالوا - گفتند صحابہ - یا رسول اللہ ولا الجہاد فی سبیل اللہ -
و نہ کارزار کردن در راہ خدا با کافران کہ در غیر این ایام واقع شود - قال - گفت آنحضرت - ولا الجہاد فی سبیل اللہ
و نہ کارزار کردن در راہ خدا آن نیز برابر عملہای دیگر نیست کہ درین روزہا کنند اگرچہ عملہای قلیل و آسان باشد -
الا رجل خرج بنفسہ و مالہ فلم یرجع من ذلک بشیٔ - مگر جہاد از مردے کہ بیرون آید بنفس خود پس باز نگشت از نفس و نہ
از مال خود بچیزے اگر باین سر حد کہ برسد آن چیزی دیگر ست و این فضل شہادت ست - رواہ البخاری

الفصل الثانی

عن جابر قال ذبح النبی صلی اللہ علیہ وسلم یوم الذبح کبشین اقرنین املحین موجوئین - ذبح کرد آنحضرت
بروز ذبح یعنی روز نحر دو کبش املح اقرن معنے این دو لفظ معلوم شد - موجوئین - کوفتہ شدہ رگہای خصیتین آنہا
یعنے خصی اگرچہ خصاد رلغت بیرون کشیدن خصیتین ست اما مراد این جا ہمین ست اگر گفتہ شود کہ خصا نقصانست بلکہ
بعض اجزاء ہرگاہ گوش و شاخ شکستہ درست نباشد بجہت نقصان خصی چون درست باشد جوابش آنکہ خصاد ر
حیوان نقصان ست در صورت لیکن کمال ست در معنے کہ لحم خصی اطیب و الذ ست و قیمت وی اعلی و اغلی ست -
فلما وجہہا قال - پس ہرگاہ کہ روی بقبلہ گردانید آن دو کبش را برائے ذبح گفت - انی وجہت وجہی للذی فطر السموات
والارض علی ملۃ ابراہیم حنیفا - بدرستیکہ من متوجہ گردانیدم روی خود را بسوی آن کسیکہ شگافتہ و از عدم بوجود آورد
آسمانہا و زمین را در حالتے کہ بر کیش ابراہیم مائل از باطل بحق و قربانی کردن نیز سنت ابراہیم و کیش اوست -
وما انا من المشرکین - و نیستم من از مشرکان کہ در عبادت و در ذبح کردن غیر خدا را شریک گردانند و بنام بتان ذبح کنند

ان صلوتی ونسکی۔ بدرستیکہ نماز من وہمہ عبادات من وبیشتر اطلاق نسک برین عبادت مخصوص آید کہ قربانی کردن ست۔ ومحیای ومماتی۔ وزیستن من ومردن من۔ للہ رب العالمین۔ مر خدای راست کہ پروردگار جہانیانست لاشریک لہ۔ نیست ہیچ انباز مر اورا۔ وبذلک امرت۔ وبہمین یعنی بتوحید وترک شرک امر کردہ شدہ ام من۔ وانا من المسلمین۔ ومن از جملہ اسلام آرندگان ام وتسلیم کنندہ قضا وقدر او بیم وگاہی میگفت وانا اول المسلمین ومن اول مسلمانان این امت ام چہ ہر پیغمبر اول مسلمانان ست نسبت بامت خود بلکہ اول تمامہ مسلمانانم علی الاطلاق بحسب ذات ورتبہ واین دعا در کتاب الصلوۃ در باب ما یقول بعد التکبیر گذشتہ است۔ اللہم منک۔ خداوندا این قربانی از عطای تو وفضل تست۔ ولک۔ ومر تراست وبرای ثواب تو ودر رضای تو می کنم۔ عن محمد وامتہ۔ قبول کن از محمد وامت وے درینجا ذکر آل نکرد زیرا کہ آل نیز داخل امت اند وگفت۔ بسم اللہ واللہ اکبر ثم ذبح۔ پس ذبح کرد ہمین دو کلمہ در ذبح کافیست باقی فضیلت ست۔ رواہ احمد وابوداؤد وابن ماجۃ والدارمی وفی روایۃ لاحمد وابی داؤد والترمذی ذبح بیدہ۔ آمد بزیادت لفظ بیدہ واین نیز آمدہ کہ۔ وقال۔ وگفت آن حضرت۔ بسم اللہ واللہ اکبر اللہم ہذا عنی وعمن لم یضح من امتی۔ خداوندا این قربانی از من ست واز کسیکہ قربانی نکردہ از میان امت من۔ وعن حنش بجای مہملہ ونون مفتوحتین وشین معجمہ کوفی تابعی ست روایت میکند از امیر المومنین علی ودر احادیث وے سخن ست وابوداؤد می گوید ثقہ است۔ قال رأیت علیا یضحی بکبشین۔ گفت دیدم علی را رضی اللہ عنہ کہ قربانی می کرد بدو کبش۔ فقلت لہ ما ہذا۔ پس گفتم مر او را چیست اینکہ بدو کبش قربانی میکنی وتنہا یک کبش کفایت ست۔ فقال۔ پس گفت علی رضی اللہ عنہ۔ ان رسول اللہ۔ بدرستیکہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم اوصانی ان اضحی عنہ۔ وصیت کرد مرا کہ تضحیہ کنم از جانب وے۔ فانا اضحی عنہ۔ پس من تضحیہ مے کنم از جانب وی صلی اللہ علیہ وسلم اما وصیت کہ آن حضرت فرمودہ بود کہ یک بار از من تضحیہ کن پس علی رضی اللہ عنہ تضحیہ کرد ووصیت آن حضرت را بجای آورد یا وصیت کردہ بود کہ ہمیشہ از جانب من تضحیہ می کردہ باشی پس وے رضی اللہ عنہ دائم از جانب ایشان تضحیہ می کرد وظاہر لفظ حدیث ناظر دربن معنی است واللہ اعلم واز بن جا معلوم مے شود کہ تضحیہ از میت جائز ست وبعض علما جائز نمی دارند تضحیہ از میت واز ابن المبارک نقل می کنند کہ گفت محبوب تر نزد من آن ست کہ تصدق کند بتضحیہ واگر تضحیہ کند خود از وے چیزے نخورد وہمہ تصدق کند۔ رواہ ابوداؤد وروے الترمذی نحوہ۔ وعن علی رضی اللہ عنہ قال امرنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان نستشرف العین والاذن۔ امر کرد مرا آن حضرت کہ تامل کنیم ونیک در نگریم از ضحیہ چشم را وگوش را کہ دران نقصانے نباشد کہ بدان تضحیہ نتوان کرد۔ وان لا نضحی بمقابلۃ۔ وامر کرد مارا بآن کہ تضحیہ نکنیم بمقابلہ بفتح با آن کہ بریدہ شدہ است از بالاے گوش وے۔ ولا مدابرۃ۔ ونہ تضحیہ کنیم بمدابرہ نیز بفتح با آنکہ بریدہ شدہ است از پایان گوش وی۔ ولا شرقاء۔ بفتح شین وسکون را بروزن حمرا آنکہ شگاف دارد گوش او

دراز۔ ولا خرقاء۔ نہ آنکہ شگاف دارد گوش وی گرد۔ رواہ الترمذی وابوداؤد والنسائی والدارمی وابن ماجۃ و
انتہت روایتہ ونتہی شدہ است روایت ابن ماجہ۔ الی قولہ والاذن۔ تا قول وی والاذن۔ وان لا یضحی۔ تا آخر در حدیث
وی نیست۔ وعنہ قال۔ وہم از علی ست رضی اللہ عنہ کہ گفت۔ نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان نضحی باعضب
القرن والاذن۔ نہی کرد آنحضرت کہ تضحیہ کنیم بہ شکستہ شدہ شاخ وشکستہ شدہ گوش وعضب بعین مہملہ وضاد معجمہ مفتوحہ شکستہ
شدن شاخ وعضباء گوسپند شاخ شکستہ واکثر استعمال عضب در شاخ ست وگاہی در گوش نیز استعمال یابد چنانکہ درین
حدیث آمدہ است ومراد بآن قطع اذن ست۔ رواہ ابن ماجۃ۔ وعن البراء بن عازب ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم سئل ماذا یتقی من الضحایا۔ پرسیدہ شد آنحضرت کہ چہ چیز است کہ پرہیز کردہ شود از ضحایا یعنی کدامہاست کہ بآن تضحیہ
نتوان کرد۔ فاشار بیدہ فقال اربعا۔ پس اشارت کرد بانگشتان دست پس گفت پرہیز کنید چہار را۔ العرجاء البین ظلعہا
لنگ کہ پیدا ست لنگی او۔ والعوراء البین عورہا۔ ویک چشم کور کہ پیدا است کوری او کل یا اکثر۔ والمریضۃ البین مرضہا۔ وبیمار
کہ پیدا ست بیماری او چنانکہ امید صحت او نماند۔ والعجفاء التی لا تنقی۔ ولاغر کہ مغز در استخوان ندارد وتنقی بضم تا وسکون نون وبکسر
قاف۔ رواہ مالک واحمد والترمذی وابوداؤد والنسائی وابن ماجۃ والدارمی۔ وعن ابی سعید قال کان رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم یضحی بکبش اقرن فحیل۔ گفت ابوسعید خدری بود آنحضرت کہ قربانی می کرد بقچقار شاخدار قوی ہیکل گوشتدار
فحیل بروزن کریم این جا بایں معنی ست واصل معنی وی نر است قوی بر جہندہ بر مادہ وگفتہ اند کہ اولی ترک نری ست
کہ بسیار می جہد بر مادہ ومراد اینجا قوی وبزرگ است۔ ینظر فی سواد۔ سیاہ چشم۔ ویاکل فی سواد۔ سیاہ دہان۔ ویمشی فی
سواد۔ سیاہ پای۔ رواہ الترمذی وابوداؤد والنسائی وابن ماجۃ۔ وعن مجاشع بضم میم وجیم وشین معجمہ مکسورہ من
بنی سلیم۔ بضم سین وفتح لام۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول ان الجذع یوفی مما یوفی منہ الثنی۔ روایت ست از مجاشع
کہ صحابی ست واز قبیلہ بنی سلیم است و از مہاجرین است کہ بود آنحضرت میگفت کہ جذع بفتح جیم وذال تمام میکند حق را از چیزی کہ
تمام میکند از ان چیز ثنی ومراد از جذع ضان است چنانکہ در اول باب گذشت واگر جذع را تفسیر کنند بانچہ تمام شدہ مراد او یکسال
جذع از معز نیز درست باشد چہ ثنی از معز یکسالہ را گویند ویوفی بتشدید بہ است از توفیہ۔ رواہ ابوداؤد والنسائی وابن ماجۃ
وعن ابی ہریرۃ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول نعمت الاضحیۃ الجذع من الضان۔ میگفت آنحضرت نیکو ضحیہ
است جذع از ضان یعنی جائز است بر خلاف جذع از معز۔ رواہ الترمذی۔ وعن ابن عباس قال کنا مع رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم فی سفر فحضر الاضحی۔ گفت ابن عباس بودیم ما با آنحضرت در سفری پس حاضر شد روز عید اضحی۔ فاشترکنا فی البقرۃ سبعۃ
وفی البعیر عشرۃ۔ پس شریک شدیم ما در گاو ہفت کس در شتر دہ کس اشتراک دہ کس در شتر عمل بعضے از علماست وجمہور بر آنند کہ این
منسوخ ست وگاو وشتر یک حکم دارند۔ رواہ الترمذی والنسائی وابن ماجۃ وقال الترمذی ہذا حدیث حسن غریب۔ ودر کفایت ست
یک شاۃ از اہل بیت نیز ترمذی حدیثی روایت کردہ است وحکم او نزد جمہور نیز ہمین ست کہ گفتہ شد۔ وعن عائشۃ قالت قال

رسول الله صلی الله علیه وسلم ما عمل ابن آدم من عمل یوم النحر احب الی الله من اهراق الدم - نکرد آدمی هیچ کاری روز نحر دوست داشته شده تر از ریختن خون یعنی تضحیه - واگرچه ثمن اضحیه را تصدق کند ثواب وی باضحیه نرسد اما درین روز تضحیه افضل از تصدق ست چه اگر گوشت آنرا تصدق نکنند اگرچه تصدق بثلث مستحب ست و این چنان که آفاقی را در مکه طواف افضل ست از نماز - وانه لیأتی یوم القیمة بقرونها واشعارها واظلافها - و بدرستیکه آن جانور خون ریخته شده می آید بشاخهای شان و موهای شان و سمهای شان ظلاف سم شگافته را گویند چون سم گاو و گوسپند و امثال آن یعنی می آید در میزان اعمال و گران میگرداند میزان را - وان الدم لیقع من الله تعالی بمکان قبل ان یقع بالارض - و بدرستیکه خون هر آئینه می افتد نزد خدا در مرتبه قبول پیش از انکه افتد بر زمین فطیبوا بها نفسا - پس خوشحال گردانید بدان نفس را یا خوش شوید بدان از روی نفس وطیبوا بتشدید و تخفیف از تطییب و تطیب هر دو روایت ست معنی اول بر وجه اول و ثانی بر ثانی - رواه الترمذی و ابن ماجة - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من ایام احب الی الله ان یتعبد له فیها من عشر ذی الحجة - نیست هیچ روزها که دوست داشته تر باشد نزد خدا عبادت کردن مر خدا را دران روزها از دهه ذی الحجه یعنی عبادت کردن درین ده روز محبوب تر ست از عبادت در روزهای دیگر هر عمل که باشد خصوصاً تضحیه که فاضل تر و محبوب تر از عملهای دیگر ست - یعدل صیام کل یوم منها بصیام سنة - برابر است روزه هر روزی ازان روزها بروزه یکسال - وقیام کل لیلة منها بقیام لیلة القدر - و برابر است برخاستن و گزاردن نماز هر شب از شبهای آن روزها بنماز شب قدر - و علما را اختلاف ست در افضلیت عشر ذی الحجه و عشر رمضان مختار آنست که روزهای عشر ذی الحجه افضل ست از جهت وجود روز عرفه در وی و شبهای عشره رمضان افضل ست بسبب وجود شب قدر دران عشره - رواه الترمذی و ابن ماجة وقال الترمذی اسناده ضعیف - و گفته ست ترمذی اسناد این حدیث ضعیف ست

الفصل الثالث

عن جندب بن عبد الله - صحابی بجلی ست کنیت وی ابو عبد الله و گاهی جندب بن سفیان نیز گویند نسبت بجد وی او را البجلی و علقی و اسلمی گویند نخست در کوفه بود پس به بصره رفت و ازانجا نیز آمد و در فتنه ابن الزبیر بعد از چهار سال ازان از عالم رفت روایت میکنند از وی حسن بصری و محمد بن سیرین و غیرهما - قال شهدت الاضحی یوم النحر مع رسول الله صلی الله علیه وسلم - گفت جندب بن عبد الله حاضر شدم روز اضحی که روز نحر است با آنحضرت - فلم یعد ان صلی وفرغ من صلوته وسلم پس تجاوز نکرد یا باز نگشت آنحضرت صلعم از نماز گزاردن و فارغ شدن ازان و سلام دادن - فاذا هو یری لحم اضاحی قد ذبحت قبل ان یفرغ من صلوته - پس ناگاه آنحضرت صلعم می بیند گوشت قربانیها را که بتحقیق ذبح کرده شده اند پیش ازانکه فارغ گردد از نماز خود فقال من کان ذبح قبل ان یصلی او نصلی - پس گفت آنحضرت صلعم کسیکه ذبح کرده است پیش ازانکه نماز گزارده شود یا پیش ازانکه نماز بگزارد آنحضرت یا پیش ازانکه ما نماز بگزاریم شک راوی ست که یصلی بیاست مجهولاً او معلوماً یا نصلی بنون - فلیذبح مکانها اخری - پس باید که ذبح کند بجای وی اضحیه دیگر را - وفی روایة - و در روایتی همچنین آمده است - قال - گفت جندب - صلی النبی صلی الله علیه وسلم یوم النحر ثم خطب ثم ذبح - نماز گزارد آنحضرت صلعم روز نحر پس خطبه خواند پس ذبح کرد - وقال - و گفت - من کان ذبح قبل ان یصلی فلیذبح مکانها اخری ومن لم یذبح فلیذبح باسم الله - و کسیکه ذبح نکرده است پیش از نماز پس باید

که ذبح کند بنام خدا یعنی درست ست ذبح وی که بکند. متفق علیه- وعن نافع ان ابن عمر قال الاضحی یومان بعد یوم الاضحی قربانی نهادو روز ست بعد از روز عید اضحی جمع اضحاة است که لغت ست در اضحیه پس تضحیه جائز است در سه روز روز عید دو روز دیگر بعد از وی یازده و دوازده این مذهب ماست و مذهب مالک و احمد و نزد شافعی سه روز ست بعد از روز عید در هدایه گفته است که دلیل ست ما را آنچه روایت کرده شده است از عمر و علی و ابن عباس رضی الله عنهم که ایشان گفته اند ایام نحر سه است افضل آن روز نخستین ست و بیشک آنرا از حضرت شنیده گفته اند زیرا که رای را اجتهاد را در مقادیر دخلی نیست و اگر در اخبار تعارضی و تخالفی باشد ما اختیار اقل کردیم از جهت احتیاط- رواه مالک وقال بلغنی عن علی ابن ابی طالب رضی الله عنه مثله- وعن ابن عمر قال اقام رسول الله صلی الله علیه وسلم بالمدینة عشر سنین یضحی- اقامت کرد آنحضرت بمدینه ده سال تضحیه میکرد ظاهر ازین عبارت آن ست که تضحیه در مدت ده سال بود اما ارباب سیر ذکر کرده اند که شریعت اضحی در سنه ثانیه است فتدبر. رواه الترمذی- وعن زید بن ارقم- قال قال اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت زید بن ارقم که از مشاهیر صحابه است که گفتند اصحاب آنحضرت- یا رسول الله ما هذه الاضاحی- چیست این قربانیها چیست اصل آن- قال- گفت آنحضرت- سنة ابیکم ابراهیم- این اضاحی سنت پدر شماست که ابراهیم است علیه السلام قالوا فما لنا فیها گفتند صحابه پس چیست ما را در ان از اجر و ثواب- یا رسول الله قال بکل شعرة حسنة- گفت در مقابل هر موی نیکی ست و این در معز و بقر ست که موی دارند- قالوا فالصوف- گفتند پس ثواب در پشم دار چنانکه ضان و ابل چیست- یا رسول الله قال بکل شعرة من الصوف حسنة- گفت در مقابل هر موی از پشم حسنه است از اینجا معلوم میشود که شعر در صوف نیز استعمال می کنند- رواه احمد و ابن ماجه

باب العتیرة

عتر بکسر عین و عتیره بر وزن ذبیحه گوسپند قربانی جاهلیت ست که در ماه رجب برای بتان ذبح کردندی و در ابتدای اسلام نیز میکردند بعد از ان منسوخ شد تورپشتی گفته که بسیاری از علما عتیره را مکروه پنداشته اند و نفی مشروعیت آن می کنند از جهت حدیث ابی هریره که بیاید و بعض مباح میدارند و بود ابن سیرین که ذبح میکرد عتیره در ماه رجب و آنانکه تجویز میکنند میگویند که نهی مخصوص ست بصنع جاهلیت که برای بتان می کردند اما مسلمان که برای خدا ذبح می کند تنگ نیست کار بروی و دلالت میکند بر حدیث نبیشه که روایت کرده است آن را ابوداؤد که گفت مردی یا رسول الله ما عتیره می کردیم در جاهلیت در ماه رجب اکنون چه می فرمائی ما را فرمود ذبح کنید برای خدا در هر ماه که باشد انتهی

الفصل الاول- عن ابی هریرة رضی الله عنه- عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا فرع- نیست فرع بفتح فا و را- ولا عتیرة- و نیست عتیره- قال- گفت راوی- والفرع اول نتاج کان ینتج لهم- فرع اول ولدی که زائیده میشد از ناقه یا غنم برای ایشان- کانوا یذبحونه لطواغیتهم- بودند ایشان که ذبح میکردند ایشان آنرا برای بتان خود- والعتیرة فی رجب- و عتیره آنچه ذبح میکنند در رجب متفق علیه- این حدیث دلیل نفی و حرمت عتیره است

الفصل الثانی - عن مخنف بکسر میم و سکون خای معجمه بنون و فا - بن سلیم - بضم سین و فتح لام صحابی ست و الی گردانیده بود او را امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بر اصفهان روایت کرده است از ان حضرت حدیث در اضحیه و عتیره - قال کنا وقوفا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم بعرفة فسمعته یقول - گفت بودیم ما وقوف کننده با آنحضرت در روز عرفه پس شنیدم من آنحضرت را که میگوید - یا ایها الناس ان علی کل اهل بیت فی کل عام اضحیة و عتیرة - ای مردمان بدرستیکه بر هر اهل خانه در هر سال اضحیه و عتیره است هل تدرون ما العتیرة - آیا می دریابید که چیست عتیره - هی التی تسمونها الرجبیة - عتیره آنست که مینامید شما آنرا رجبیه بجهت ذبح او در ماه رجب - رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجة و قال الترمذی هذا حدیث غریب ضعیف الاسناد و قال ابوداؤد و العتیرة منسوخة - و گفته است ابوداؤد که عتیره منسوخ ست و تورپشتی در نسخ وی سخن کرده است که خطبه آنحضرت بعرفه در حجة الوداع بود و آن پیش از فوت آنحضرت بود بسه ماه پس بود که ثابت گردد نهی را بعد از ان والله اعلم

الفصل الثالث - عن عبد الله بن عمرو - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امرت بیوم الاضحی عیدا جعله الله لهذه الامة - گفت آنحضرت امر کرده شده ام بروز اضحی درحالیکه آن عیدی ست که گردانیده است آن را خدای تعالی برای این امت - قال له رجل - گفت مر آنحضرت را مردی - یا رسول الله ارأیت ان لم اجد الا منیحة انثی - خبر ده مرا که اگر نیابم من مگر منیحه که انثی ست - افاضحی بها - آیا پس قربانی کنم بوی و منیحه بحای مهمله بر وزن کریمه از منح است بمعنی عطا و عرب را عادت بود که ناقه شیر دار یا غنم شیر دار بمحتاجان میدادند که بشیر وی بلکه به پشم وی و بولد وی تا مدتی که احتیاج باشند منتفع شوند و بعد از قضای حاجت باز گردانیده بدهند و از تقیید بانثی معلوم میشود که ذکر را نیز منیحه میگویند و تای انثی تای حمامه خواهد بود که بر نر نیز اطلاق میکنند یا این قید اتفاقی ست برای تاکید آورده یعنی که انتفاع ازوی بیشتر ست پس گفت اگر جز منیحه نداشته باشم آیا او را هم تضحیه کنم - قال لا - فرمود آن حضرت مکن - ولکن خذ من شعرک و اظفارک - و لیکن بگیر از موی خود و ناخنان خود - و تقص شاربک - و می بری و کوتاه میکنی بروت های خود را - و تحلق عانتک - و می ستری موی زهار خود را - فذلک تمام اضحیتک عند الله تعالی - پس آن تمام افعال قربانی تست و در حکم قربانیست در اجر و ثواب نزدیک خدای تعالی - رواه ابوداؤد و النسائی

باب صلوة الخسوف

مشهور در لغت استعمال خسوف در قمر و کسوف در شمس است و رواة احادیث بعض بکاف روایت کرده اند در هر دو و بعض بخا در هر دو و جماعه بخا در قمر و بکاف در شمس و احادیث که مذکور ست درین باب مخبر ست از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم همه در کسوف شمس ست جز حدیث ثانی که محتمل ست و شیخ در شرح خود آنرا بر خسوف قمر حمل کرده و جز امری که در حدیث ابن عباس واقع شده که ان الشمس و القمر آیتان من آیات الله فاذا رأیتم ذلک فاذکروا الله و در حدیث عائشه فادعوا الله و کبروا و صلوا و تصدقوا اما فعل آنحضرت درین و حدیث معلوم نشد و شیخ ابن الهمام از دار قطنی از حدیث ابن عباس آورده که آنحضرت در کسوف شمس و قمر میگزارد هشت رکعات و چهار سجدات و از حدیث عائشه نیز آورده که آنحضرت میگزارد در کسوف شمس و قمر چهار رکعات و چهار سجدات و لیکن در اسناد این هر دو حدیث

مقال ست والله اعلم بدانکه نزد ما صلوٰة کسوف شمس دو رکعت است بجماعت در صورت نفل در هر رکعت یک رکوع چنانکه متعارف ست
در نماز بی خطبه و در خسوف قمر جماعت نیست هر یکی بنفس خود تنها میگزارد و نزد شافعی برای هر دو جماعت و خطبه و دو رکوع در هر رکعت
بر وجه مذکور در حدیث ابن عباس و همچنین نزد امام احمد در مشهور از مذهب وی و جائز است نزد اکثر اصحاب وی تنها نیز و برکوع واحد و
بی خطبه و دلیل برای ما حدیث ابن عمر ست که ناطق ست بانچه مذهب ماست و حال اکشف است مر رجال را که در صف پیش ایستاده
اند از نسا و صبیان که موقف ایشان صف پسین ست پس روایت ایشان راجح تر باشد کذا فی الهدایه و شیخ ابن الهمام احادیث آورده
بر روایات صحیحه و حسنه که مثبت مذهب حنفیه اند و تکلم کرده اند بر احادیث تعدد رکوع که در متنها اضطراب کرده اند رواة آن بعضی دو رکوع
روایت کرده اند و بعضی سه و بعضی چهار و بعضی پنج پس واجب شد که گزارده شود بر وجهی که معهود است و موافق است در روایت اطلاق را
مثل قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم فاذا کان ذلک فصلوا و بجهت همین اضطراب کثیر گفته اند بعضی از مشائخ ما که سبب آن اشتباه است
که بجهت کثرت ازدحام اهل صفوف پسین را افتاده و ظاهر آنست که کسوف در زمان آنحضرت جز یکبار واقع نشده و هیچکس تعدد
وقوع آن را روایت نکرده و وقوع آن متعدد در مدت ده سال بعید و خلاف عادت ست ولیکن قول صاحب هدایه که حال اکشف
ست مر رجال را بر تقدیری تمام ست که غیر عائشه از رجال کسی موافق وی روایت نکرده باشد والله اعلم بحقیقة الحال

الفصل الاول - عن عائشة رضی الله عنها قالت ان الشمس خسفت علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفت عائشه که آفتاب گرفت در زمان آن حضرت یعنی بعد از هجرت در مدینه - فبعث منادیا - پس برانگیخت ندا کننده
و آواز دهنده را که فریاد کرد - الصلوٰة جامعة - پس جمع شدند مردم - فتقدم - پس پیش رفت آن حضرت برای
امامت - فصلی اربع رکعات فی رکعتین - پس بگزارد آن حضرت چهار رکوع در دو رکعت در هر رکعت دو رکوع چنانکه
صورت آن بیاید بر خلاف معهود که در هر رکعت یک رکوع می باشد - واربع سجدات - چنانکه معهود ست - قالت -
عائشة ما رکعت رکوعا قط ولا سجدت سجودا قط کان اطول منه - گفت عائشه رکوع نکرده ام من هیچ رکوعی را هرگز و سجده
نکردم هیچ سجده را هرگز که درازتر باشد از این رکوع و سجود که در نماز خسوف کردم که این از همه درازتر بود متفق علیه
وعنها - قالت جهر النبی صلی الله علیه وسلم فی صلوٰة الخسوف بقرائته - گفت عائشه بلند خواند آن حضرت در نماز
خسوف قرائت خود را یعنی خسوف قمر کذا قال الشیخ فی شرحه و گویا که ثابت شده است روایت آن والا استعمال
خسوف در شمس نیز آمده است چنانکه معلوم شد والله اعلم - متفق علیه - وعن عبدالله بن عباس قال انخسفت
الشمس علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فصلی رسول الله صلی الله علیه وسلم والناس معه - گفت ابن عباس گرفت
آفتاب در زمان آنحضرت همچنین ست در روایت بخاری و در روایت مسلم انکسفت و در شرح السنه خسفت پس نماز گزارد
آنحضرت و نماز گزاردند مردم با وے یعنی آن حضرت امامت کرد و ایشان اقتدا کردند با وے - فقام قیاما طویلا نحوا
من قراءة سورة البقرة - پس قیام کرد آن حضرت قیام دراز نزدیک از قراءة سوره بقره یعنی آن مقدار از زمان که در

سورہ بقرہ بخواند و ازینجا بہ یقین معلوم نمی شود کہ سورۂ بقرہ خواندہ باشد واللہ اعلم۔ ثم رکع رکوعا طویلا۔ پس رکوع کرد رکوعی دراز و در
بعض روایات آمدہ کہ مانند ی از قیام۔ ثم رفع۔ پس برداشت سر از رکوع۔ فقام قیاما طویلا وہو دون القیام الاول پس ایستاد
ایستادنی دراز و این ایستادن فرود قیام اول بود و در دون بمعنی قریب نیز می آید از حدیث معلوم نشد کہ در قیام دوم قرأت کرد یا تسبیح
خواند ظاہر ثانی ست واللہ اعلم۔ ثم رکع رکوعا طویلا۔ بعد از ان باز رکوع کرد بار دوم رکوعی دراز۔ وہو دون الرکوع الاول و این
رکوع دوم فرود یا قریب رکوع نخستین بود۔ ثم رفع راسہ۔ پس برداشت سر از رکوع دوم۔ ثم سجد پس سجدہ کرد یعنی دو سجدہ چنانکہ معہود ست
دو سجدہ و جلسہ اینجا بیان طویل نکرد۔ ثم قام قیاما طویلا وہو دون القیام الاول۔ پس قیام کرد قیامی طویل برای رکعت دوم و
این قیام فرود یا قریب با قیام اول بود کہ در رکعت اولی کردہ بود۔ ثم رکع رکوعا طویلا وہو دون الرکوع الاول پس رکوع کرد در
رکعت سوم رکوع دراز و این رکوع فرود رکوع اول بود کہ در رکعت اولی کردہ بود۔ ثم رفع فقام قیاما طویلا وہو دون القیام
الاول۔ پس ایستاد ایستادنی دراز و این ایستادن فرود ایستادنی اول بود کہ درین رکعت ثانیہ کردہ بود۔ ثم رکع رکوعا طویلا وہو دون
الرکوع الاول۔ پس رکوع کرد رکوع طویل و این فرود رکوع اول بود کہ درین رکعت کردہ بود۔ ثم رفع ثم سجد۔ پس برداشت
سر پس سجدہ کرد۔ ثم انصرف۔ پس برگشت از نماز یعنی بعد از تشہد و تسلیم و ذکر نکرد این را از جہت ظہور۔ وقد تجلت الشمس
و حالانکہ بتحقیق آشکارا و روشن شدہ آفتاب۔ فقال ان الشمس والقمر آیتان من آیات اللہ۔ پس گفت آنحضرت کہ آفتاب
و ماہ دو نشان اند از نشانہای کہ دلالت می کنند بوجود خود و خسوف و کسوف خود بر کمال قدرت و سلطنت باری تعالے
و موجب عبرت اند مر اہل دانش را کہ در یک ساعت با آن نورانیت و ابہت مظلم و مکسوف شدند ہمچنین قادرست دنیا
والعیاذ باللہ کہ نور علم و ایمان از آدمیان کسف کند و تاریک گرداند۔ لا ینخسفان لموت احد ولا لحیوتہ۔ نمیگیرند از جہت حیات
کسے و نہ از جہت ممات کسے۔ این دفع ست مر اعتقاد اہل جاہلیت را کہ خسوف و کسوف بسبب حادثہ عظیم مانند مرگ
شخصے بزرگ و ضرر عام میباشد و در ان روز موت ابراہیم بن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نیز اتفاق افتادہ و میگفت
مردم کہ مگر بجہت آن باشد و ازینجا معلوم شد کہ اعتقاد اہل جاہلیت در موت عظیم و ضرر عام بود پس ذکر حیات بادی بجہت
استتباع و استطراد موت باشد واللہ اعلم۔ فاذا رایتم ذلک فاذکروا اللہ۔ پس چون بہ بینید شما خسوف را پس ذکر کنید خدا را
قالوا۔ گفتند صحابہ۔ یا رسول اللہ رایناک تناولت شیئا فی مقامک ہذا۔ و دیدیم ترا کہ گرفتی تو چیزی را یا قصد گرفتن آن
کردی در جای ایستادن تو کہ این ست یعنی درینجا کہ نماز میگذاردی یا درینجا کہ پند و نصیحت میکردی زیرا کہ آنحضرت بعد نماز
خطبہ نیز خواند چنانکہ در احادیث آمدہ است۔ ثم رایناک تکعکعت۔ پس دیدیم کہ باز ایستادی و پس آمدی۔ فقال انی رایت
الجنۃ فتناولت منہا عنقودا۔ پس گفت آنحضرت بدرستیکہ دیدم بہشت را پس گرفتم از بہشت خوشہ را و در صراح گفتہ عنقود خوشہ انگور
و ظاہر مراد آنست کہ قصد گرفتن آن کردم بقرینہ قول وے صلی اللہ علیہ وسلم۔ ولو اخذتہ لاکلتم منہ ما بقیت الدنیا۔ و اگر میگرفتم
آنرا ہر آئینہ میخوردید شما از وی تا مدت بقای دنیا یا مراد آنست کہ گرفتم برای خود و اگر میگرفتم برای شما میدادم شما را میخوردید شما از ان

همیشه باین طور که هر دانه که ازان میخوردید دانه دیگر بجای آن پیدا میشد چنانکه خاصیت میوه های بهشت ست و مانند زیادت طعام و ثمر و روغن بمعجزهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم۔ ورایت النار فلم ار کالیوم منظرا قط افظع۔ و دیدم آتش را پس ندیدم هیچ منظر را مثل منظر یکه امروز دیدم هرگز شنیع تر و رسواتر۔ ورایت اکثر اهلها النساء۔ و دیدم بیشترین اهل آتش زنان را۔ فقالوا بم۔ پس گفتند صحابه بسبب چه چیز زنان بیشترین اهل آتش اند۔ یا رسول الله قال بکفرهن۔ گفت آنحضرت بسبب کفر ایشان قیل یکفرن بالله۔ گفته شده آیا بسبب آنکه کفر می ورزند بخدا۔ قال۔ گفت۔ یکفرن العشیر۔ کفران نعمت میکنند زوج را۔ ویکفرن الاحسان۔ وکفران میکنند نیکی را از هر که باشد۔ لو احسنت الی احدهن الدهر۔ اگر نیکی کنی تو بسوی یکے از زنان تمام روزگار۔ ثم رأت منک شیئا۔ پستر ببیند یکی از ایشان از تو اندک چیزی را از بدی۔ قالت ما رایت منک خیرا قط۔ میگوید ندیدم از تو هیچ نیکی هرگز۔ متفق علیه۔ وعن عائشة نحو حدیث ابن عباس۔ روایت ست از عائشه مانند همین حدیث ابن عباس۔ وقالت۔ وگفته است عائشه۔ ثم سجد۔ پستر سجده کرد آنحضرت و زیادت کرده است عائشه بیان این عبارت را که۔ فاطال السجود۔ پس دراز کرد سجود را و نیز زیادت کرده ام خطبه و دعا و تکبیر و صلوٰة و تصدق و زیادت دیگر را که بیاید۔ ثم انصرف وقد انجلت الشمس۔ پستر برگشت آنحضرت از نماز و حالا تحقیق آشکارا شده آفتاب۔ فخطب الناس۔ پس خطبه کرد آنحضرت مردم را۔ فحمد الله واثنی علیه۔ پس سپاس گفت خدا را و ستایش کرد بروی۔ ثم قال۔ پستر گفت۔ ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله لا یخسفان لموت احد ولا لحیوته واذا رأیتم ذلک فادعوا الله وکبروا۔ پس چون به بینید آن را پس دعا کنید خدا را و به بزرگی یاد کنید۔ وصلوا وتصدقوا۔ و نماز بگزارید و تصدق کنید۔ ثم قال۔ پستر گفت۔ یا امة محمد والله ما من احد اغیر من الله ان یزنی عبده او تزنی امته۔ ای امت محمد بخدا سوگند نیست هیچ یکی غیرت ناک تر از خدا ازین که زنا کند غلام وی یا زنا کند داه وی معنی غیرت کراهت مخصص است اشتراک غیر وی را در چیزیکه حق اوست و مراد بغیرت خدا کراهت مخالفت امر و نهی وی و غیرت حق تعالی در همه معاصی ست و ذکر زنا بطریق تمثیل ست و تخصیص ذکر وی بجهت زیادت غیر تست در وی۔ یا امة محمد والله لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا ولبکیتم کثیرا۔ ای امت محمد بخدا سوگند اگر بدانید شما آنچه میدانم من از احوال آخرت و اهوال قیامت و صفات جلالیه حق احکام قهریه وی تعالی و تقدس هر آئینه کم میخندید و بسیار میگریستید۔ متفق علیه۔ وعن ابی موسی قال خسفت الشمس فقام النبی صلی الله علیه وسلم فزعا۔ گفت ابو موسی اشعری گرفت آفتاب پس برخاست آنحضرت ترسان۔ یخشی ان تکون الساعة۔ در حالیکه میترسید از پیدا شدن قیامت یعنی چنان ترسید گویا که قیامت برپا خواهد شد و این از تخییل راویست و تمثیل ست الا آنحضرت عالم است بآنکه تا دی در میان مردم ست قیامت قائم شدنی نیست و هنوز آن مواعید که حق سبحانه بادی کرده تمام کرده نشده۔ فاتی المسجد۔ پس آمد آنحضرت در مسجد۔ فصلی باطول قیام و رکوع و سجود ما رأیته قط یفعله۔ پس نماز گزارد بدرازترین قیام و رکوع و سجود که ندیدم من آنحضرت را هرگز که میکرد آنرا۔ وقال هذه الآیات التی یرسل الله لا تکون لموت احد ولا لحیوته ولکن یخوف الله بها عباده۔ وگفت این نشانها که میفرستد الله تعالی نمی باشد از جهت موت هیچ یکی و نه از جهت حیات وی لیکن میترساند خدا تعالی بدان بندگان خود را بقدرت بر تغییر حالت و سلب نعمت

وحلول نقمت و نزول بلیت اعاذنا الله چنانچه سابقاً تقریر کردیم۔ فاذا رایتم شیأ من ذلک فافزعوا الی ذکره ودعائه واستغفاره۔
پس چون به بینید شما چیزی را از ان پس بترسید از خدا و پناه جوئید بسوی ذکر وی و دعا و استغفار وی و فی الصراح فسرع
بالتحریک ترس و پناه جستن۔ متفق علیه۔ وعن جابر قال انکسفت الشمس فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم مات ابراهیم
بن رسول الله صلی الله علیه وسلم۔ گفت جابر گرفت آفتاب در زمان آنحضرت روز موت ابراهیم پسر رسول الله صلی الله علیه وسلم که از ماریه
قبطیه که در مدینه سنه ثمان متولد شده بود و در سنه عشر در مدت رضاع از عالم رفت و مردم می گفتند که گرفتن آفتاب بسبب
موت اوست۔ فصلی بالناس ست رکعات۔ پس گزارد بمردم شش رکوع یعنی در هر رکعت سه رکوع۔ باربع سجدات۔ بچهار سجده در
هر رکعت دو سجده چنانکه معهود است۔ رواه مسلم۔ و در روایات آمده است که موت ابراهیم روز عاشورا یا دهم ربیع الاول
بود و درین رد است مر قول منجمین را که میگویند گرفتن آفتاب نمی باشد مگر در سه روز آخر ماه نعم عادت چنین است و این برخلاف عادت
بود و اگر گویند در غیر این سه روز محال است این سخن باطل است ان الله علی کل شیء قدیر۔ وعن ابن عباس قال صلی رسول الله
صلی الله علیه وسلم حین کسفت الشمس ثمان رکعات۔ گزارد آنحضرت هنگام گرفتن آفتاب هشت رکوع یعنی در هر رکعت چهار رکوع۔ فی
اربع سجدات۔ در چهار سجده۔ وعن علی مثل ذلک۔ و از امیر المومنین علی رضی الله عنه نیز مانند این مرویست یعنی ایشان نیز روایت
کرده اند که آنحضرت اینچنین گزارد یا از ایشان نیز آمده است که همچنین گزاردند۔ رواه مسلم۔ وعن عبد الرحمن بن سمرة۔
از اولاد عبد شمس بن عبد مناف است و کنیت وی ابو سعید عبشی گویند نسبت بعبد شمس و نام اصلی وی عبد الکعبه بود آنحضرت
عبد الرحمن نام کرد اسلام آورد در روز فتح و بود از طلقاء فتح کرد سجستان و کابل را برای عثمان رضی الله عنه۔ قال کنت ارتمی
باسهم لی بالمدینة فی حیوة رسول الله۔ گفت بودم من که تیر اندازی میکردم به تیرهای که بود مرا بمدینه در حیات پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم اذ کسفت الشمس۔ ناگاه گرفت آفتاب۔ فنبذتها۔ پس انداختم تیرها را از دست۔ فقلت والله لانظرن الی ماحدث
لرسول الله۔ پس گفتم بخدا سوگند هر آینه نظر کنم و به بینم حالیکه نو پیدا شد مر پیغمبر را۔ صلی الله علیه وسلم فی کسوف الشمس۔ در
گرفتن آفتاب یعنی به بینم که آنحضرت چه حال وارد و چگونه است درین وقت۔ قال۔ گفت عبد الرحمن بن سمرة۔ فاتیته وهو قائم
فی الصلوة۔ پس آمدم آنحضرت را و حالانکه وی ایستاده است در نماز۔ رافع یدیه۔ بر دارنده است هر دو دست خود را۔ فجعل
یسبح ویهلل ویکبر ویحمد ویدعو۔ پس شروع کرد در تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید و دعا۔ حتی حسر عنها۔ تا آنکه دور کرده شد و بر داشته
شد از آفتاب کسوف۔ فلما حسر عنها۔ پس هنگامیکه دور کرده شد از آفتاب کسوف۔ قرأ سورتین۔ خواند آن حضرت دو سوره
را۔ وصلی رکعتین۔ و گزارد دو رکعت و تمام کرد آنرا صورتش چنانکه طیبی ذکر کرده آنست که در آمد آنحضرت در صلوة و ایستاد
در قیام اول و تطویل کرد و در تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید و دعا تا آنکه رفت خسوف بعد از ان خواند قرآن و رکوع و سجود کرد و بستر
بایستاد در رکعت ثانیه و خواند در وے قرآن و رکوع و سجود کرد و تشهد خواند و سلام داد فافهم۔ رواه مسلم فی صحیحه عن عبد الرحمن بن
سمرة وکذا فی شرح السنة عنه وفی نسخ المصابیح عن جابر بن سمرة۔ اگرچه صاحب مصابیح ذکر صحابی عادت ندارد اما اینجا ذکر جابر

بن سمرة کرده است و مؤلف از عبد الرحمن بن سمرة آورد و تائید کرد آن را بروایت مسلم و شرح السنة که آن نیز از صحاب
مصابیح ست و ہم از جهت تاکید و تائید خود رواه مسلم فی صحیحه گفت و اگر نه ذکر فی صحیحه حاجت نیست کما لا یخفی۔ وعن اسماء
بنت ابی بکر رضی الله عنہما۔ قالت لقد امر النبی صلی الله علیہ وسلم بالعتاقة فی کسوف الشمس۔ بتحقیق امر کرد آنحضرت بآزاد کردن
بنده در گرفتن آفتاب۔ عتاقت بفتح عین بمعنی اعتاق ست۔ رواه البخاری

الفصل الثانی

عن سمرة بن جندب قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیہ وسلم فی کسوف لا نسمع له صوتا۔ گفت
سمره بن جندب نماز گزارد با ما آنحضرت در گرفتن آفتاب در حالیکه نمی شنویم ما مر آنحضرت را آواز یعنی قرأت پست
خواند و شیخ در شرح خود گفته که مذہب شافعیه اخفای قرأت ست در صلوٰۃ کسوف الشمس از جهت بودن وی نهاریه انتہی
و از ین جهت حمل کرد شیخ در حدیث عائشہ رضی الله عنہا که حدیث دوم باب ست خسوف را بر گرفتن قمر که گفت جهر کرد پیغمبر صلی الله علیہ
وسلم در صلوٰۃ خسوف قرأت را و ہمین ست قول ابی حنیفه و نزد صاحبیه جهر ست و بروایتی قول محمد مثل قول ابی حنیفه است
زیرا که آنها بہیئت نوافل میگزارند چنانکه گذشت۔ رواه الترمذی و ابو داؤد والنسائی وابن ماجه۔ وعن عکرمة قال
قیل لابن عباس ماتت فلانة بعض ازواج النبی صلی الله علیہ وسلم۔ عکرمه که مولای ابن عباس ست و یکی از فقهای مکه و تابعین
اوست و شمنی گفت ہیچ یکی ندیدم که اعلم بود بکتاب الله از عکرمه اصل او از بربر ست گفت که گفته شد مر ابن عباس را که مرد
فلان زن که بعضی از ازواج مطہرہ آنحضرت ست و مراد باین فلانه صفیه است رضی الله عنہا۔ فخر ساجدا۔ پس بر روی افتاد
ابن عباس سجده کنان۔ فقیل له اتسجد فی ہذه الساعة۔ پس گفته شد مر ابن عباس را آیا سجده میکنی درین ساعت یعنی بی وجه و موجب
سجده و سجده بی موجب ممنوع ست کذا فی شرح الشیخ و توانند که وقت کراہت نماز باشد و قیاس کرده باشند سجده را بر نماز و توانند که مراد به
سجده نماز باشد چنانکه بعض علما در سجده شکر بدان تاویل کرده اند فافهم۔ فقال۔ پس گفت ابن عباس۔ قال رسول
الله گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیہ وسلم اذا رأیتم آیة فاسجدوا۔ وقتیکه ببینید شما نشانی از نشانہای نزول بلایا و محن
که میترساند خدای تعالے بندگان را بدان پس سجده کنید از برای تضرع و استغفار و استظہار۔ وای آیة اعظم من ذہاب
ازواج النبی۔ و کدام آیت ست بزرگ تر و شدیدتر و ترساننده تر از رفتن ازواج پیغمبر صلی الله علیہ وسلم۔ از عالم زیرا که
ایشان را فضل صحبت ست با فضل خاص و خصوصیت و اختلاط و ارتباط که ہیچکس از صحابه را آن نیست پس در رفتن ایشان
ذہاب برکت و خیر کثیر باشد یا آنکه برفتن ایشان رفتن علمی ست که متفرد بودند ایشان بدان از علم باحوال درونی آنحضرت
صلی الله علیہ وسلم۔ رواه ابو داؤد والترمذی

الفصل الثالث

عن ابی بن کعب قال انکسفت الشمس علی عهد رسول الله صلی الله علیہ وسلم فصلی بهم فقرأ
بسورة من الطول۔ گرفت آفتاب در زمان آنحضرت پس خواند سوره را از سوره ہای دراز طول بضم طاء و فتح واو مخففه
جمع طولی بر وزن طوبی مونث اطول کذا فی القاموس و در بعض نسخ بکسر طا نوشته و وجه آن ظاہر نیست۔ و رکع خمس

رکعات۔ و رکوع کرد پنج رکوع دریں رکعت۔ وسجد سجدتین۔ وسجدہ کرد دو سجدہ چنانکہ معہود است۔ ثم قام الی الثانیۃ۔ پستر ایستاد بسوی رکعت ثانیہ۔ فقرأ۔ پس خواند۔ سورۃ من الطول ثم رکع خمس رکعات۔ پستر رکوع کرد پنج رکوع دریں رکعت نیز وسجد سجدتین۔ وسجدہ کرد دو سجدہ۔ ثم جلس کما ہو مستقبل القبلۃ یدعو۔ پستر نشستہ ماند بعد از نماز چنانکہ بود مستقبل قبلہ در حالیکہ دعا میکند۔ حتی انجلی کسوفہا۔ تا آنکہ آشکارا شد و روشن شد و زائل گشت گرفتن آفتاب۔ رواہ ابوداؤد۔ وعن نعمان بن بشیر قال کسفت الشمس علی عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فجعل یصلی رکعتین رکعتین پس شروع کرد در گزاردن نماز دو دو رکعت احتمال دارد کہ دو رکعت گزارد و چون منجلی نشد آفتاب دو رکعت دیگر گزارد۔ ویسأل عنہا۔ وسوال میکند از آفتاب وکسوف وی از مردم یا دعا و سوال میکند از پروردگار تعالی۔ حتی انجلت الشمس۔ تا آنکہ روشن شد آفتاب۔ رواہ ابوداؤد وفی روایۃ النسائی ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم صلی حین انکسفت الشمس مثل صلوتنا یرکع ویسجد۔ آنحضرت گزارد ہنگامے کہ گرفت آفتاب مانند نماز ما کہ رکوع مے کند و سجود مے کند یعنی بے تکرار رکوع و این حدیث دلیل حنفیہ است وامثال این حدیث بسیار است کہ شیخ ابن الہمام ذکر کردہ است۔ ولہ فی اخری ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم خرج یوما مستعجلا الی المسجد وقد انکسفت الشمس۔ و مر نسائی را در روایت دیگر اینست کہ آنحضرت بیرون آمد یعنی از خانہ شتابان بسوی مسجد و حالانکہ بتحقیق گرفتہ بود آفتاب فصلی حتی انجلت۔ پس بگزارد نماز تا آنکہ بکشاد و روشن شد آفتاب درین حدیث مطلق صلوۃ واقع شدہ بی خصوصیات دیگر از طول رکوع و تکرار آن۔ ثم قال ان اہل الجاہلیۃ کانوا یقولون ان الشمس والقمر لاینخسفان الا لموت عظیم من عظماء اہل الارض۔ پستر گفت آنحضرت بودند اہل جاہلیت کہ میگفتند کہ آفتاب و ماہ نمیگیرند الا بسبب مردن بزرگی از بزرگان اہل زمین۔ وان الشمس والقمر لاینخسفان لموت احد ولا لحیوتہ۔ و آنچنین نیست کہ اہل جاہلیت میگویند۔ لکنہما خلیقتان من خلقہ۔ بلکہ آفتاب و ماہ ہر دو مخلوق اند از پیدائش حق تعالی۔ یحدث اللہ فی خلقہ ما یشاء۔ نو پدید می آرد خدای تعالے در مخلوقات خود ہر چہ می خواہد۔ فایہما انخسف فصلوا۔ پس ہر کدام کہ از آفتاب و ماہ کہ بگیرد پس نماز بگزارید۔ حتی ینجلی او یحدث اللہ امرا۔ تا آنکہ روشن گردد ہر کدام یا نو پدید آرد خدا تعالی امری را یعنی عذابی را یا قیامت را

باب فی سجود الشکر

و ہذا الباب خال عن الفصل الاول والثالث۔ اختلاف کردہ اند علما در سجدہ تنہا بیرون نماز کہ آیا جائز و مسنون و موجب تقرب بدرگاہ الٰہی است یا نہ بعض گفتہ اند کہ آن بدعت است و حرام و در شرع آنرا اصلی نیست و برین بنا میکنند حرمت سجدتین بعد الوتر را و نزد بعض جائز و مشروع بکراہت و تفصیل کلام آنست کہ سجدہ خارج صلوۃ چند قسم ست یکی سجدہ سہو و آن در حکم سجدہ صلوۃ است دوم سجدہ تلاوت و درینجا خلافی نیست سوم سجدہ مناجات بعد از نماز و ظاہر کلام اکثر علما آنست کہ مکروہ است چہارم سجدہ شکر بر حصول نعمت و دفع بلیت و درینجا اختلاف ست نزد امام شافعی و امام احمد سنت ست و قول محمد نیز ہمین ست و در وے احادیث و آثار وارد است و نزد امام ابی حنیفہ و مالک مکروہ است و ایشان میگویند کہ نعم الٰہی تعالی لاتعد ولاتحصی

است بندہ عاجز ست از ادای شکر آن پس تکلیف بدان اگرچہ بطریق سنیت واستحباب باشد مؤدی بتکلیف مالا یطاق ست ولیکن
آنہا کہ قائلند میگویند کہ مراد نعمتہای متجددہ حادثہ اند کہ احیاناً واقع میشوند نہ دائماً و ثابتاً متصل بوجود و توابع و لوازم آن و از آنحضرت مروی ست
کہ نزد وصول خبر قتل ابی جہل لعین سجدہ کرد و ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ بقتل مسیلمہ کذاب و علی مرتضیٰ کرم اللہ وجہہ بقتل
ذوی الثدیہ خارجی و کعب بن مالک ببشارت قبول توبہ او از تخلف غزوہ تبوک و قصہ وی از احاسن قصص ست و در شرح
سفر السعادت آنرا ذکر کردہ ایم و اینجا قسمی دیگر ست از سجدہ کہ آنرا سجدہ تحیت گویند و حنفی در ان و بعضی سور و آیات تقیہ کہ مذموم ست واللہ اعلم

الفصل الثانی

عن ابی بکرۃ ابو بکرہ بتا در آخر کہ صحابی مشہور ست و احوال وے و وجہ تسمیہ وی باین اسم در
مواضع نوشتہ شدہ است۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا جاءہ امر سرورا۔ گفت بود آنحضرت چون مے
آمد او را امرے از امور کہ موجب سرور و شادی ست۔ او یسر بہ۔ شک راوی ست کہ بجای سرورا یسر بہ بلفظ مجہول گفتہ
یعنی امریکہ خوشحال و شاد گردانیدہ میشد آنحضرت بآن امر۔ خر ساجدا شکرا للہ تعالیٰ۔ بر روی می افتاد سجدہ کنان بجہت شکر کردن
مر خدا تعالیٰ را۔ رواہ ابو داؤد والترمذی وقال ہذا حدیث حسن غریب۔ وعن ابی جعفر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم رای رجلا من
النغاشین۔ آنحضرت دید مردی را از نغاشیان۔ فخر ساجدا۔ پس بر روی افتاد سجدہ کنان و نغاش و نغاشی بضم نون و تخفیف
غین معجمہ مرد بغایت کوتاہ قامت ضعیف حرکت ناقص خلقت پس اگر بی یاست یا و نون جمع ست در آخر وی و اگر بیاست یا
محذوف شدہ و در بعضی نسخ نغاشیین بتشدید غین و تشدید یای اولی نوشتہ و آنچہ از قاموس مفہوم میشود تخفیف غین بی یا و بیا
و از سنت ست کہ چون مبتلائی را بہ بیند از خدا عافیت خواہد گوید الحمد للہ الذی عافانی مما ابتلاک بہ لیکن اگر مبتلا ببلای
ظاہر را بہ بیند مانند مرض و زشت روئے آہستہ بگوید چنانکہ نشنود تا ایذا نکشد و شکستہ دل نگردد و اگر فاسقی را بہ بیند آشکارا
گوید تا بشنود و توبہ کند و باز آید۔ رواہ الدارقطنی مرسلا و فی شرح السنۃ لفظ المصابیح۔ و در شرح السنۃ لفظ مصابیح است
یعنی این حدیث بلفظی کہ در مصابیح مذکور ست روایت کردہ است و مغایرت لفظی کہ مذکور شد وارد۔ وعن سعد بن ابی
وقاص قال خرجنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من مکۃ نرید المدینۃ۔ گفت سعد بن ابی وقاص کہ از عشرہ مبشرہ است
بیرون آمدیم ما با آن حضرت از مکہ در حالیکہ می خواہیم مدینہ را و میرویم بسوی آن۔ فلما کنا قریبا من عزوراء نزل ثم رفع
یدیہ فدعا اللہ ساعۃ۔ پس ہرگاہ کہ بودیم نزدیک بعزوراء بفتح عین مہملہ و سکون زای اولی و فتح واو و زاے ثانیہ
ممدودہ یا مقصورہ نام موضعی ست میان مکہ و مدینہ فرود آمد آن حضرت یعنی از ناقہ پس بر داشت ہر دو دست خود را پس
دعا کرد خدا را ساعتی۔ ثم خر ساجدا فمکث طویلا۔ پس بر روے افتاد سجدہ کنان پس درنگ کرد در سجدہ دراز ثم قام
پس برخاست۔ فرفع یدیہ ساعۃ۔ پس برداشت ہر دو دست خود را ساعتی۔ ثم خر ساجدا۔ پس بر روی افتاد
سجدہ کنان۔ فمکث طویلا ثم قام فرفع یدیہ ساعۃ ثم خر ساجدا۔ سہ بار سجدہ کرد و برخاست و برداشت دستہا را و دعا کرد
ظاہر اصحابہ پرسیدہ باشند کہ این چہ بود یا بیش از پرسیدن ایشان۔ قال انی سألت ربی و شفعت لامتی۔ گفت بدرستیکہ

من سوال کردم پروردگار خود را و درخواستم آمرزیدن امت خود را۔ فاعطانی ثلث امتی۔ پس داد مرا سہ یک امت مراد تخشید مر ایشان را بمن فخررت ساجدا لربی شکرا۔ پس بر روی افتادم سجدہ کنان مر پروردگار خود را بجہت شکر گزاری این نعمت ثم رفعت راسی فسألت ربی لامتی فاعطانی ثلث امتی۔ پس برداشتم سر خود را پس سوال کردم پروردگار خود را از برای آمرزیدن امت من پس داد مرا سہ یک دیگر از امت من فخررت ساجدا لربی شکرا ثم رفعت راسی فسألت ربی لامتی فاعطانی الثلث الآخر۔ پس داد مرا سہ یک دیگر یا ثلث اخیر را الآخر بفتح خا و کسر آن ہر دو خواندہ اند۔ فخررت ساجدا لربی شکرا۔ این بود سہ بار دست بدعا برداشتن و بسجدہ رفتن شعر چہ غم دیوار امت را کہ باشد چون تو پشتیبان چہ باک از موج بحر آن را کہ باشد نوح کشتیبان و اینجا اشکالی می آرند کہ چندین آیات و احادیث در وعید بکبائر وارد شدہ است کہ فردا عاصیان را عذابی خواہد بود و بوقوع خواہد آمد و جواب میگویند کہ مراد باین دعا شفاعت اعطائی امن از خسف و مسخ و تمام آنست از عذابہای دنیا کہ بر امتان دیگر واقع شدہ نہ عذاب آخرت و بعض گویند کہ مراد امن از خلود عذاب ست در وصول اثر شفاعت آنحضرت بایشان و خروج از نار۔ رواہ احمد و ابوداؤد۔

باب الاستسقاء

استسقا در لغت آب خواستن و در شرع نماز با دعا و سوال باران نزد قحط سال با کیفیت مخصوصہ و نزد اکثر ائمہ صلوٰۃ در استسقا سنت ست و نزد امام ابوحنیفہ استسقا دعا و استغفار و سوال و تضرع ست از جناب کریم رزاق و باب استغفار بحکم نص قرآن سبب ادرار امطار ست و ایشان می گویند کہ آنچہ واقع شدہ است از وجوہ استسقا در اکثر احادیث صلوٰۃ دران مذکور نیست مگر در وجہ واحد و آن نیز بہ جمیع خصوصیات بہ صحت نرسیدہ است و آنچہ مذکور است ہمین دعا و تحقیق بصحت رسیدہ کہ امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ استسقا کرد و اقتصار نمود بر دعا و استغفار و نگزارد نماز و اگر نماز مسنون بودی ترک نکردی و عدم علم عمر با آن باعموم بلوی و قرب عہد زمان نبوت بعید ست در غایت بُعد و ترک وی با وجود علم بدان البعد ست با وجود آن کہ این در حضور صحابہ بود و تنبیہ ناکردن ایشان بران گنجایش ندارد و گفتہ اند کہ مراد بقول امام ابوحنیفہ لاصلوٰۃ فی الاستسقاء آن ست کہ جماعت و خطبہ و خصوصیات دیگر در وی سنت نیست و شرط نہ و اگر ہر کسی نماز نفل بکند و دعا و تضرع و سوال نماید و استغفار کند بہتر باشد و احادیث مرویہ در باب استسقا خالی از اضطراب نیست و بسیاری از طرق کہ خصوصیات و کیفیات دران مذکور است خالی از ضعف نیستند پس امام ابوحنیفہ خلاصہ و مقصود اصلی آن اخذ کردہ اخذ ا بالمتیقن و ابو یوسف و محمد نیز موافق ائمہ دیگر اند درین باب و بعض گویند کہ محمد با ابی حنیفہ است و فتوے الآن نزد حنفیہ بر مذہب صاحبین ست از جہت ثبوت فعل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و عدم دلیل بر اختصاص آن بآنحضرت واللہ اعلم

الفصل الاول عن عبداللہ بن زید قال خرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بالناس الی المصلی یستسقی روایت ست از عبداللہ بن زید انصاری کہ یکے از مشاہیر صحابہ است و وے و مادر و پدر و برادر وی صحابی اند

گفت بیرون آمد آن حضرت با مردم بسوی مصلی در حالیکه قصد استسقا دارد فصلی بهم رکعتین جهر فیهما بالقراءة پس بگزارد با ایشان دو رکعت جهر کرد در آن دو رکعت بقراءت۔ واستقبل القبلة یدعوا۔ و روی آورد به قبله در حالی که دعا میکند ورفع یدیه۔ و بر داشت هر دو دست خود را به مبالغه چنانکه در حدیث آینده بیاید۔ وحول رداءه حین استقبل القبلة وگردانید ردای خود را که پوشیده بود هنگام استقبال قبله تا آن که بگردانید طرف راست او بر جانب چپ و طرف چپ بر جانب راست و بگردانید ظاهر او با باطن و باطن او ظاهر و کیفیت آن اینست که بگیرد بدست راست خود گوشهٔ پایان ردا را از جانب چپ و بدست چپ گوشهٔ پایان را از جانب راست و بگرداند هر دو دست خود را پس پشت خود تا آنکه باشد طرفی که گرفته شده است بدست راست بر کتف اعلا از جانب یمین و باشد طرفی که گرفته شده است بدست چپ بر کتف اعلا از جانب یسار و گفته اند که این تحویل و تقلیب از برای تفاؤل و تبدل حال امساک امطار و تنگی بفراخی ست و بعض گفته اند که این امتثال امر پروردگار ست که امر کرد آنحضرت را که بکند تا مبدل گردد حال یا آنحضرت باجتهاد خود بقصد تبدل حال نه مجرد تفاؤل زیرا که تفاؤل بقصد و اختیار نمیباشد بلکه چیزی دیده میشود در خارج بی این قصد پس تفاؤل گرفته میشود بدان و ظاهر آنست که مراد قائل بتفاؤل اینجا همین ست که آنحضرت این فعل کرد تا دلالت کند بظاهر بر تغیر حال و علامت باشد بر آن یا آنکه بودن تفاؤل البته بی اختیار غیر مسلم ست والله اعلم۔ متفق علیه۔ وعن انس رض قال کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یرفع یدیه فی شیء من دعائه الا فی الاستسقاء۔ گفت انس بود آنحضرت که بر نمیداشت هر دو دست خود را در هیچ چیزی از دعای خود مگر در استسقا یعنی بر داشتن بلیغ بالاتر از مقابل سینه و روی۔ فانه یرفع حتی یری بیاض ابطیه۔ پس بدرستیکه بر میداشت یعنی در استسقا تا آنکه دیده میشد سپیدی هر دو بغل آنحضرت یا بجهت آنکه در ینحال جامه در بدن شریف نبود یا ردائی میبود غیر ساتر آن موضع یا مراد رؤیت موضع بیاض ابطیه است اگر پیراهنی بر بدن شریف میبود و الابط بکسر همزه و سکون با و کسر با نیز آمده باطن دوش ها گفته اند که دافعه هر چند صعب تر و مطلب قوی تر بر داشتن دستها بلند تر و بالاتر۔ متفق علیه۔ وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم استسقی فاشار بظهر کفیه الی السماء۔ و هم از انس ست که آنحضرت استسقا کرد پس اشارت کرد به پشت هر دو کف دست خود بسوی آسمان بعکس آنچه متعارف ست در دعا که بطن کف دستها بسوی آسمان کنند و گفته اند که چون دعا برای طلب و سؤال چیزی از جنس نعما بود مستحب ست که گردانیده شود بطن کفها بجانب آسمان و هر گاه که برای دفع و منع فتنه و بلا باشد پشتهای دست بجانب آسمان کند از برای اطفای نائرهٔ فتنه و بلا و پست کردن قوت حادثه و غلبهٔ آن و طیبی گفته این نیز برای تفاؤل ست بتقلب و تبدل حال مثل صنع وی در تحویل ردا و اشارت ست بمطلوب که بطون سحائب بجانب زمین گردد و بریزد آنچه در وست از امطار والله اعلم۔ رواه مسلم۔ وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا رای المطر قال۔ گفت عائشه بود آن حضرت چون می دید باران را یعنی بعد از استسقا میگفت۔ اللهم صیبا نافعا۔ خدایا بفرست باران ریزان بسیار سودمند و صیب بفتح صاد و تشدید یای تحتانیه و بعض صبا بموحده مشدده روایت کرده اند بمعنی

نحتن - رواه البخاری - وعن انس قال اصابنا ونحن مع رسول الله صلی الله علیه وسلم مطر گفت انس رسید ما را و حالانکه ما با آنحضرت بودیم بارانی - قال گفت انس فحسر رسول الله - پس بکشاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثوبه - جامۂ خود را از بدن مبارک و حسر بفتح و سکون سین مهملتین و در کردن و برداشتن جامه از بعض بدن - حتی اصابه من المطر - تا آنکه رسید او را چیزی از باران - فقلنا - پس گفتیم ما - یا رسول الله لم صنعت هذا - برای چه کردی این را مگر بر داشتن جامه و رسانیدن باران ببدن چه حکمت است - قال لانه حدیث عهد بربه - فرمود زیرا که باران نو رسیده است از نزد پروردگار خود و آمده است از عالم قدس و طهارت و آلوده نشده است باجزای این عالم کثیف بیت ای نفس خرم باد صبا + از بر یار آمدهٔ مرحبا + و حکمت در دوست داشتن آنحضرت و خوش کردن نو باوه ها نیز همین بود که قریب العهدست از درگاه عزت جل جلاله - رواه مسلم

الفصل الثانی - عن عبد الله بن زید قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم الی المصلی فاستسقی - بیرون آمد آن حضرت به سوی مصلی پس استسقا کرد - وحول رداءه حین استقبل القبلة - و گردانید ردای خود را هنگام استقبال قبله - فجعل عطافه الایمن علی عاتقه الایسر - پس راست گردانید جانب راست ردای خود را بر دوش چپ خود - وجعل عطافه الایسر علی عاتقه الایمن - و گردانید جانب چپ ردای خود را بر کتف راست خود عطاف بکسر عین یعنی ردا و این جا جانب ردا مراد است - ثم دعا الله - بعد از آن دعا کرد خدای تعالی را - رواه ابو داود - وعنه قال استسقی رسول الله صلی الله علیه وسلم وعلیه خمیصة له سوداء - استسقا کرد آنحضرت و بر وی خمیصه بود مر او را سیاه خمیصه بفتح خای معجمه و کسر میم کسای مربع از صوف یا غیر آن که مر او را دو علم است از دو طرف و بعض گفته اند جامه از خز یا صوف - فاراد ان یاخذ بسفلها فیجعله اعلاها - پس خواست آن حضرت که بگیرد پایان او را پس بگرداند آن را بالای آن چنانکه معهود بود در تحویل ردا - فلما ثقلت قلبها علی عاتقه - پس هرگاه که گران شد خمیصه یعنی دشوار شد گردانیدن اسفل آن اعلای آن بگردانید آن را بر دوشهای خود قلبها بتخفیف لام و تشدید آن هر دو روایت است - رواه احمد و ابو داود - وعن عمیر مولی آبی اللحم - آبی اللحم مردی است از قدمای صحابه که حاضر شد بدر را و شهید شد روز حنین و از خوردن گوشت ابا کردی بابی اللحم گشت و بعض گفته اند که در جاهلیت از خوردن لحم آنچه ذبح میکردند بر اصنام ابا کردی و عمیر بضم عین و فتح میم مولای وی بود وی نیز صحابی ست و هر دو در فتح خیبر حاضر بودند پس این عمیر مولای آبی اللحم روایت میکند - انه رای النبی صلی الله علیه وسلم یستسقی عند احجار الزیت - که وی دید آن حضرت را که استسقا میکرد نزد موضعی که نام او احجار الزیت است آن موضع را باحجار الزیت بجهت آن نام کردند که در آنجا سنگهاست سیاه گویا که تربیت که روغن زیتون است طلا کرده اند قریبا من الزوراء - نزدیک از زورا بفتح زای و سکون واو که آن نیز نام موضعی ست در میان بازار مدینه و ذکر این مواضع در اذان جمعه گذشت - قائما یدعو یستسقی - ایستاده دعا میکرد در جائے که استسقا می نمود - رافعا یدیه قبل وجهه - برداشته هر دو دست خود مقابل بروی خود - لایجاوز بهما راسه - و در نمی گذرانید دستها را از سر مبارک خود چنانکه متعارف ست در

دعا وگاہی در برداشتن وستہا مبالغہ میکرد واز بالای سر میگذراند چنانکہ گذشت واگر مراد آن باشد کہ تا سر برداشت
بالاتر از سر برنداشت ہنوز متضمن نوعی از مبالغہ می باشد چہ معتاد در دعای برداشتن دستہاست تا سینہ ودوش۔ رواہ
ابوداؤد والترمذی والنسائی نحوہ۔ وعن ابن عباس قال خرج رسول اللہ۔ بیرون آمد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
یعنی فی الاستسقاء چون خروج در حدیث مطلق بود تفسیر کرد راوی کہ مراد خروج از برای استسقاست۔ متبذلا۔ ترک کنندہ
زینت را در جامہ وثیاب بذلہ بکسر با میگویند آن جامہ ہارا کہ سائر ایام در خدمت خانہ بپوشند زیب وزینت در کار نمی کنند
وآن را ثوب مہنہ بفتح میم وکسر آن نیز میگویند چنانکہ در باب جمعہ گذشت واین تبذل بقصد تواضع واظہار غربت ومسکنت
بود چنانکہ گفت متواضعا۔ فروتنی ونرم گردنی کنندہ متخشعا۔ فروتنی کنندہ وچشم فروخوابانندہ وتواضع وتخشع قریب اند در معنی اول
را بر ظاہر حمل باید کرد وثانی را بر باطن۔ متضرعا۔ زاری کنندہ۔ رواہ ابوداؤد والنسائی وابن ماجہ۔ وعن عمرو
بن شعیب عن ابیہ عن جدہ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا استسقی قال۔ بود آن حضرت وقتیکہ استسقا می کرد میگفت
اللہم اسق عبادک۔ خداوندا آب دہ بندگان خود را۔ وبہیمتک۔ وچارپایہای خود را۔ وانشر رحمتک۔ وپراگندہ کن
رحمت خود را بتر وتازہ ساختن نباتات ورویانیدن کشت زار وپیدا کردن رزق جانوران۔ واحی بلدک المیت
وزندہ گردان زمین مردہ خود را بلد یعنی شہر وزمین آید۔ رواہ مالک وابوداؤد۔ وعن جابر قال رایت رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم یواکئ۔ بہمزہ یعنی بر میداشت دستہا را ودراز می کرد ماخوذ ست از توکا بر عصا۔ فقال اللہم اسقنا غیثا مغیثا
پس گفت خداوندا آب دہ ما را وبنوشان ما را باران بسیر گردانندہ ورہائی دہندہ از شدت ومغیث در حقیقت باری
تعالی ست وباران سبب آنست۔ مریئا۔ بفتح میم وکسر رای ممدود گوارا یعنی زیان نکنندہ مریعا۔ نیز بفتح میم حاصل زمین را
پیدا کنندہ وفراخی سال پیدا آرندہ نافعا غیر ضار۔ سودمند زیان نکنندہ۔ عاجلا غیر آجل۔ زود آیندہ دیر نکنندہ قال۔
گفت راوی۔ فاطبقت علیہم السماء۔ پس عام شد ودر گرفت ایشان را باران واطبق بتحریک باران عام را گویند ومراد
بسما سحاب ست واطبقت بلفظ مجہول۔ رواہ ابوداؤد

الفصل الثالث

عن عائشۃ رضی اللہ عنہا۔ قالت شکا الناس الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قحوط
المطر۔ گفت عائشہ گلہ کردند مردم بسوے آن حضرت باز ایستادن باران را۔ فامر بمنبر فوضع لہ فی المصلی۔ پس امر کرد آن
حضرت بنہادن منبر پس نہادہ شد منبر برای وی در مصلی کہ بیرون مدینہ است۔ ووعد الناس یوما یخرجون فیہ۔ ونوید داد
مردم را بروزی کہ بیرون آیند دران روز۔ قالت عائشہ فخرج رسول اللہ۔ گفت عائشہ پس بیرون آمد پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم حین بدا حاجب الشمس۔ وقتیکہ ظاہر شد یا آغاز کرد برآمدن را کرانۂ آفتاب وبدا بالف وبہمزہ ہر دو روایت ست
واول ظاہر ترست فقعد علی المنبر۔ پس نشست آنحضرت بر منبر۔ فکبر وحمد اللہ۔ پس تکبیر برآورد وستایش کرد خدا را۔ ثم قال
گفت۔ انکم شکوتم جدب دیارکم۔ بدرستیکہ شما گلہ کردید قحط شہر ودیار خود را ودیار جمع دار ست یعنی سرای۔ واستئخار المطر عن

ابان زمانہ سنکم و گلہ کردید پس ماندن باران از وقت معین و معہود کہ برای اوست از شما و ابان بکسر ہمزہ و تشدید موحدہ بمعنی وقت معین و معہود مر ہر چیزی را۔ و قد امرکم اللہ ان تدعوہ۔ و بتحقیق فرمودہ است خدای تعالیٰ شما را کہ بخوانید او را و درخواہید ازوی۔ و وعدکم ان یستجیب لکم۔ و نوید دادہ است شما را کہ قبول کند دعا و سوال برای شما۔ ثم قال۔ پس گفت آنحضرت الحمد للہ رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین۔ جمیع سپاس و ستایش ثابت ست مر خدای را کہ پروردگار جہانیان ست و مہربان ست در دنیا و آخرت و مالک ہمہ چیز در روز جزا۔ لا الٰہ الا اللہ یفعل ما یرید۔ نیست معبود برحق مگر خدا میکند آنچہ میخواہد۔ اللھم انت اللہ لا الٰہ الا انت۔ خداوندا توئی معبود برحق نیست الٰہ برحق مگر تو۔ انت الغنی توئی بی نیاز۔ ونحن الفقراء۔ و ما نیازمندانیم و محتاجیم۔ انزل علینا الغیث۔ فرود فرست بر ما باران را۔ واجعل ما انزلت لنا قوۃ وبلاغا الی حین۔ و بگردان چیزی را کہ فرود فرستادہ برای ما از باران سبب توانائی و رسیدن تا زمان طویل یعنی برسیم بمطالب خود و بکمال و تمام شود انتفاع ما بوی و بلاغ بالفتح با چیزی کہ بوی بمطلوب برسند۔ ثم رفع یدیہ۔ پس بر داشت آنحضرت ہر دو دست خود را۔ فلم یترک الرفع حتی بدا بیاض ابطیہ۔ پس نماند و نگذاشت بر داشتن را و بر داشتہ میبرد ہر دو دست را تا آنکہ ظاہر شد سپیدی ہر دو بغل آنحضرت۔ ثم حول الی الناس ظہرہ۔ پس بگردانید بجانب مردم پشت خود را۔ وقلب او حول رداءہ۔ و گردانید ردای خود را و قول او حول شک راوی ست در لفظا کہ قلب گفت یا حول و معنی ہر دو یکی ست۔ وھو رافع یدیہ۔ در حالیکہ آنحضرت بردارندہ بود ہر دو دست خود را۔ ثم اقبل علی الناس و نزل۔ پس روی آورد بر مردم و فرود آمد فصلی رکعتین۔ پس بگزارد دو رکعت۔ فانشا اللہ سحابۃ۔ پس پیدا کرد خدای تعالیٰ یک ابری را۔ فرعدت۔ پس غرید آن ابر۔ و برقت۔ و درخشید بفتح را و کسر آن ہر دو ست۔ ثم امطرت باذن اللہ۔ پس بارید آن ابر بدستوری خدا و امر وی۔ فلم یات مسجدہ حتی سالت السیول۔ پس نیامد آنحضرت از مصلی بمسجد خود تا آنکہ روان شد سیلہا و سیل رفتن آب و خون و جز آن۔ فلما رای سرعتہم الی الکن۔ پس ہرگاہ کہ دید آنحضرت شتاب رفتن مردم را بسوی خانہا و بناہا۔ ضحک حتی بدت نواجذہ۔ خندید آنحضرت تا آنکہ نمایان شد دندانہای درون دہن وکن بکسر کاف و تشدید نون پوشش زیر جامہ و آنچہ دفع کند گرمی و سردی را از ابنیہ و مساکن و نواجذ جمع ناجذہ دندانہای پسین و آن نام چہار دندانست کہ منتہای دندانست کہ آنرا اضراس العقل و اضراس الحلم گویند کہ در زمان بلوغ و کمال عقل پیدا میشود و ظہور این دندانہا در خندہ بغایت بعید ست و لہذا این را بر مبالغہ حمل کردہ اند و بعض حمل بر مطلق اسنان کردہ اند و گویند کہ نواجذ بر انیاب نیز اطلاق میکنند و اللہ اعلم۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت چون مشاہدہ ظہور اثر این دعا کرد بطریق معجزہ۔ اشہد ان اللہ علی کل شیء قدیر و انی عبد اللہ و رسولہ۔ گواہی میدہم کہ خدا بر ہر چیز قادر ست و گواہی میدہم کہ من بندۂ خدا و فرستادۂ اویم۔ رواہ ابوداود۔ وعن انس ان عمر بن الخطاب۔ رضی اللہ عنہ۔ کان اذا قحطوا استسقی بالعباس بن عبد المطلب بود عمر بن الخطاب چون قحط کردہ میشدند مردم و امساک باران میشد استسقا میکرد بوسیلہ عباس عم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ فقال۔ پس میگفت عمرؓ۔ اللھم انا کنا نتوسل الیک بنبینا فتسقینا۔ خداوندا ما بودیم کہ وسیلہ میکردیم بسوی تو بہ پیغمبر ما پس آب

میداد می کو مارا وتسقینا بضم نا و فتح آن ہر دو روایت ست و معنی یکی ست و سقی و اسقی ہر دو لغت ست - وانا نتوسل الیک بعم نبینا فاسقنا - و بدرستیکہ اکنون وسیلہ مے جوئیم بعم پیغمبر ما صلی اللہ علیہ وسلم پس آب دہ مارا - قال - گفت انس فیسقون - پس آب دادہ می شدند مردم و آوردہ اند کہ چون عمر رضی اللہ عنہ و صحابہ کہ با وی بودند دست تمسک و توسل بعباس زدند عباس میگفت خداوندا این قوم بسبب نسبت پیغمبر تو صلی اللہ علیہ وسلم بمن توسل کردہ اند خداوندا درین پیرے مرا رسوا مساز و مرا از روی ایشان شرمندہ مکن پس باران می آید - رواہ البخاری - وعن ابی ہریرۃ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول - گفت ابو ہریرہ شنیدم آنحضرت را کہ میگفت - خرج نبی من الانبیاء بالناس یستسقی - بیرون آمد پیغمبری از پیغمبران با مردم بقصد آنکہ استسقا کند و گفتہ اند کہ مراد سلیمان پیغمبر ست علیہ السلام - فاذا ہو بنملۃ رافعۃ بعض قوائمہا الی السماء - پس ناگاہ آن پیغمبر گذشت بمورچہ کہ برداشتہ است پایہای خود را بسوی آسمان و ظاہر امراد بہ بعض قوائم قوائم پیش باشد کہ بمنزلہ دستہا ست - فقال ارجعوا فقد استجیب لکم - پس گفت آن پیغمبر بمردم بازگردید پس تحقیق قبول کردہ شد دعا برای شما - من اجل ہذہ النملۃ - از بہر این مورچہ - رواہ الدارقطنی

باب

اینچنین واقع شدہ است در بعض نسخ مطلق بے تقیید بترجمہ بر عادت مؤلف کہ عقد می کند بابی را در لواحق و متمات باب سابق و در بعض باب ریح ہست باب در بیان باد و یکے بوزد و در بعض باب فی الریاح باب در بیان بادہا و در بعض و سحب و ابرہا

الفصل الاول - عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نصرت بالصبا - یاری دادہ شدہ ام من بباد صبا - و اہلکت عاد بالدبور - و ہلاک کردہ شدند عاد کہ نام قوم ہود ست بباد دبور بفتح دال صبا باد و یکے بیاید از جانب پشت تو چون روے آری بقبلہ و دبور مقابل آن و بعبارت دیگر چون شخص روی بمطلع آفتاب بایستد باد یکہ از مقابل روے آید صبا ست و آنچہ از پس پشت آید دبور ست و آنچہ از جانب دست راست آید جنوب و آنچہ از جانب دست چپ آید شمال مشہور این ست و در قاموس گفتہ است کہ صبا بادی کہ مہب وی مطلع ثریا یا بنات النعش ست و دبور مقابل صبا ست و فرق ست میان ہر دو تفسیر زیرا کہ تفسیر اول شامل مشرق و مغرب ست تمام و ثانی در ناحیۃ البیت از وی و نصر آنحضرت بصبا در روز خندق بود کہ آنرا غزوۂ احزاب گویند چنانکہ در کتب سیر مذکور ست و قرآن مجید بدان ناطق ست و قصہ اہلاک عاد بریح صرصر مشہور ست و مقصود یا ترجیح و تفضیل صبا ست بر دبور یا بیان آنکہ ریح مامور امر الٰہی ست گاہی برای نصرت قومی ست و گاہی برای اہلاک گروہے - متفق علیہ - وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا - قالت ما رأیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ضاحکا حتی اری منہ لہواتہ - گفت عائشہ ندیدم من آن حضرت را خندان تا آنکہ ببینم من لہوات او را بفتح لام و ہا جمع لہاۃ نام گوشت زائد کہ در سقف نہایت فم ست و بعض گفتہ اند کہ آنچہ ما بین آخر بیخ زبان تا آخر حلق از اعلای فم و بعض گفتہ اند قعر دہان و در صراح گفتہ لہاۃ کام - انما کان یتبسم - بود آنحضرت مگر آنکہ تبسم میکرد و در قاموس

گفتہ کہ تبسم اقل ضحک ومشہور آن ست کہ تبسم دندان سفید کردن ودر صراح گفتہ دندان شیرین کردن - فکان اذا رأى غيما اور يحا عرف ذلك فى وجهه - پس بود چون میدید آنحضرت ابر یا باد را اندوہگین میشد وشناختہ میشد اثر آن در روی مبارک وی جہت خوف آنکہ مبادا از ان بلا می وزیانی بمردم برسد مقصود آنست کہ آنحضرت در شہود جلال حق دائم خائف واندوہگین بود وہرگز بے غم وفارغ نبود وچون باد وباران میدید اندوہگین تر وغمگین تر می شد متفق علیہ - وعنها - قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا عصفت الريح قال - بود آنحضرت چون سخت وتند می وزید باد میگفت - اللهم انى اسالك خيرها وخير ما فيها - خداوندا من سوال میکنم ترا نیکی این باد کہ در ذات اوست ونیکی آنچہ در وست از آثار ومنافع - وخير ما ارسلت به - ونیکی چیزیکہ فرستادہ شدہ است این باد برای آن چیز - اعوذ بک من شرها وشر ما فيها وشر ما ارسلت به - وپناہ میجویم بتو از بدی این باد وچیزیکہ در وست وبدی چیزیکہ فرستادہ شدہ است این باد برای آن چیز وارسلت بصیغہ مجہول غائب ست وبلفظ معلوم مخاطب نیز روایت ست - واذا تخيلت السماء تغير لونه - وچون ظاہر میشد در آسمان ابر و آثار وعلامت برای باران متغیر میشد رنگ آنحضرت وتخیلہ ابر باران دار را گویند زیرا کہ محل تخیل ومظنہ است - وخرج ودخل واقبل وادبر - وبیرون می آمد آنحضرت ودرون میرفت وپیش می آمد وپس میرفت - فاذا امطرت سرى عنه - پس چون میبارید وبخیر میگذشت کشادہ کردہ میشد از وی خوف ودور کردہ میشد از وی خوف وسری بلفظ مجہول بتخفیف وتشدید ہر دو روایت است وتشدید برای مبالغہ ست - فعرفت ذلك عائشة - پس شناخت آنحالت را عائشہ ودانست کہ ہر بدان بر وباران تغیری در ان حضرت پیدا می آید وچون بخیر میگذرد خوشحال میگردد - فسالته - پس پرسید عائشہ آنحضرت را از علت آن - فقال لعله يا عائشة كما قال قوم عاد - پس گفت آنحضرت شاید کہ این ابر وباد ای عائشہ مثل آن باشد کہ گفتہ است جماعۂ عاد در آنچہ حکایت کردہ است پروردگار تعالی از حال ایشان - فلما راوه عارضا مستقبل اوديتهم قالوا هذا عارض ممطرنا - پس ہرگاہ کہ دیدند ایشان یعنی قوم ہود کہ عاد نام ایشانست ابری را کہ ظاہر شد در کنارہ آسمان گفتند کہ این ابری ست کہ باران آرندہ است برای ما وآخر آیت این ست کہ بل هو ما استعجلتم به ريح فيها عذاب اليم این ابر باران نیست بلکہ این عذابی ست کہ شتابی میکردید شما در طلب آن بادی ست کہ در وی عذاب دردناک ست - وفى رواية - ودر روایتی بجای فاذا امطرت سرى عنه چنین آمدہ است کہ - ويقول اذا رأى المطر رحمة - وعادت شریف آن بود کہ میگفت آنحضرت وقتیکہ میدید باران را خداوندا بگردان او را رحمت وبرین وجہ رحمت بنصب ست یا معنی آنست کہ چون ابر میدید متغیر میشد وچون میدید از وی باران می آمد میگفت این رحمت ست از خدا تعالی وبرین وجہ رحمت مرفوع ست متفق علیہ - وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مفاتيح الغيب خمس - خزائن غیب پنج علم ست کہ نہیدہ اند آنرا جز خدا وگفتہ اند کہ مفاتح جمع مفتح ست بفتح میم بمعنی مخزن ومفاتیح نیز روایت ست جمع مفتاح بمعنی کلید یعنی علومی کہ رسیدہ می شود بآن بسوی مغیبات وطیبی گفتہ کہ مفاتیح ومفاتح ہر دو جمع مفتح ومفتاح می آید - ثم قرأ - پس خواند آنحضرت برای بیان آن پنج علم این آیت را - ان الله عنده علم الساعة وينزل الغيث الآية - رواه البخاري - وعن ابى هريرة قال قال رسول

الله صلى الله عليه وسلم ليست السنة بان لا تمطروا - نيست قحط بانكه باران داده نشويد شما - ولكن السنة ان تمطروا وتمطروا ولا تنبت الارض
شيئا - ولكن قحط باين ست كه باران داده شويد يعنى بسيار ببارد و نروياند زمين چيزى را يعنى گمان مبريد كه رزق و بركت در روئيدن
از باران ست بلكه از جناب حق ست و بقدرت اوست تعالى و تواند كه باران ببارد و چيزى نرويد و قحط بوجود آيد شعر ابر بارد دهد آنا
نگوئى ببارد زمين نارد و تا نگوئى ببارد و سنه يعنى سال ست غالب آيد در قحط سال و مراد در حديث اين معنى ست - رواه مسلم

الفصل الثانى - عن ابى هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الريح من روح الله - گفت آنحضرت
باد از رحمت الهى ست يعنى غالب آنست كه رحمت ست و عذاب كافر نيز رحمت ست بر مومنان يا مراد آن ست كه
رحمت ست نسبت بيك قومى و عذاب ست نسبت بقوم ديگر و در كلام حذف اختصار است اى من روح الله ومن
عذابه چنانكه گفته - تاتى بالرحمة وبالعذاب - مى آرد گاهى رحمت را و گاهى عذاب را و چون آمدن باد بقدرت
و اراده و مشيت اوست - فلا تسبوها - پس دشنام مكنيد آن را - وسلوا الله من خيرها وعوذوا به من شرها - و سوال كنيد خدا را
از نيكى باد و پناه جوئيد بخدا از بدى وے يعنى بنده بايد كه راضى باشد بقضا و قدر الهى اگرچه نسبت بوى بد باشد و ليكن از
خدا نيكى خواهد باقى از حاكم ست هرچه ميخواهد ميكند و ميدهد - رواه الشافعى وابوداود وابن ماجة والبيهقى فى الدعوات الكبير
وعن ابن عباس ان رجلا لعن الريح عند النبى صلى الله عليه وسلم - مردى لعنت و نفرين كرد و بلعنت و دشنام داد
باد را و اظهار كراهت كرد از وى - فقال لا تلعنوا الريح - پس گفت آنحضرت لعنت مكنيد باد را - فانها مامورة - زيرا كه
باد امر كرده شده است و مستحق لعن نيست - وانه من لعن شيئا ليس له باهل رجعت اللعنة عليه - و بدرستى كسيكه لعنت كند چيزى را كه
نيست آن چيز مر لعنت را سزاوار باز برميگردد لعنت بر آن كس - رواه الترمذى وقال هذا حديث غريب - وعن ابى
بن كعب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تسبوا الريح - دشنام مكنيد باد را - فاذا رايتم ما تكرهون فقولوا - پس
چون ببينيد بادى را كه ناخوش ميداريد شما پس بگوئيد - اللهم انا نسالك من خير هذه الريح - خداوندا ما سوال ميكنيم ترا از نيكى
اين باد - وخير ما فيها - و نيكى چيزے كه در وست - وخير ما امرت به - و نيكى چيزيكه امر كرده شده است اين باد بدان چيز - ونعوذ بك
من شر هذه الريح وشر ما فيها وشر ما امرت به - رواه الترمذى - وعن ابن عباس قال ما هبت ريح قط الا جثا النبى صلى
الله عليه وسلم على ركبتيه - گفت ابن عباس نوزيد بادى هرگز مگر آنكه نشست آنحضرت بر دو زانوى خود - وقال - و گفت
اللهم اجعلها رحمة ولا تجعلها عذابا - خداوندا بگردان اين باد را موجب رحمت و مگردان او را ماده عذاب - اللهم اجعلها
رياحا ولا تجعلها ريحا - خداوندا بگردان او را رياح و مگردان او را ريح - قال ابن عباس فى كتاب الله تعالى - گفت ابن
عباس كه در كتاب خدا واقع شده است - انا ارسلنا عليهم ريحا صرصرا - بدرستيكه ما فرستاديم بر عاد ريح صرصر يعنى باد سخت - وارسلنا
عليهم الريح العقيم - و فرستاديم بر ايشان باد نازاينده كه بار در نمى گرداند درختان را - وارسلنا الرياح لواقح - و فرستاديم بادهاى آبستن
كه درختان بوى بارور ميشوند - وان يرسل الرياح مبشرات - و از آيات الهى ست كه ميفرستد بادها را بشارت دهنده بباران

رواه الشافعی والبیهقی فی الدعوات الکبیر - بدانکہ مشہور آنست کہ ریح بلفظ مفرد در عذاب استعمال می‌یابد چنانچہ در دو آیت نخستین و ریاح بلفظ جمع در رحمت و دعا می مذکور کہ در روایت ابن عباس آمدہ مبنی بر آنست و قول ابن عباس کہ مذکور شد نیز موید آن ساختہ اند و خطابی توجیہ آن کردہ کہ ریاح چون متکثر گردد سحاب بسیار پیدا آرد و امطار بسیار آید و زروع و ثمار پیدا گردد و چون یکبارمی و ز د عقیم می باشد همچنین ست اعتقاد عرب د ابو جعفر طحاوی این را منکر شدہ و استشهاد آوردہ بقول حق سبحانہ (و جرین بهم بریح طیبة) را بخیر و بعض احادیث آمدہ از استعمال مفرد در خیر و شر چنانکہ در احادیث ابی هریرہ گذشت الریح من روح الله تاتی بالرحمة والعذاب و قول آنحضرت انا نسالک من خیر هذه الریح و خیر ما فیها و حدیث عائشہ کہ مذکور شد و گفتہ اند کہ این حدیث کہ از ابن عباس مذکور شدہ ضعیف ست مقاومت بآن احادیث صحاح نتواند کرد و طیبی گفتہ غالبا ریح و ریاح چون مطلق واقع شود این حکم دارد بخلاف آنکہ مقید بوصف گردد و درین جا سخن بسیارست در شرح مذکور شدہ است - وعن عائشة قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا ابصرنا شئا من السماء - بود آنحضرت چون میدید ابر می را کہ پیدا میشد از آسمان - یعنی السحاب میخواهد از ناشی ابر را ناشی از ان گویند کہ پیدا میگردد از میان زمین و آسمان و در صراح گفتہ ناشی نخست انچہ پیدا میشود از ابر - ترک عمله - میگذاشت آنحضرت کاری را کہ میکرد بجہت عروض خوف و خشیت - واستقبله - در رو می آورد بآن ابر - و قال - و میگفت - اللهم انی اعوذ بک من شر ما فیه - خداوندا من پناه میجویم بتو از شر چیزیکہ درین ابر است - فان كشفه الله حمد الله - پس اگر کشاد خدا تعالی آن ابر را حمد میگفت خدا را - وان مطرت - و اگر میبارید - قال اللهم سقيا نافعا - گفت خداوندا بده آب سود دهندہ را و سقیا بفتح سین و سکون قاف بتنوین بمعنی آب نوشانیدن و بضم سین بی تنوین نیز روایت ست و آن اسم ست از استقا بمعنی آب نوشیدنی - رواه ابوداود والنسائي وابن ماجة والشافعي واللفظ له -

وعن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا سمع صوت الرعد والصواعق قال - بود آنحضرت چون میشنید آواز غرید ن ابر و آواز آتش کہ از آسمان بارد میگفت - اللهم لا تقتلنا بغضبك ولا تهلكنا بعذابك وعافنا قبل ذلك - خداوندا مکش ما را بخشم خود و هلاک مکن ما را بعذاب خود و عافیت و سلامت بخش ما را پیش از ان - رواه احمد والترمذي وقال هذا حديث غريب

الفصل الثالث - عن عبد الله ابن الزبير - انه كان اذا سمع الرعد ترك الحديث - از عبد الله ابن الزبیر آمدہ است کہ بود وی چون میشنید رعد را میماند سخن را و خاموش میشد از جہت ترس و هیبت - و قال - و میگفت - سبحان الذي يسبح الرعد بحمده والملائكة من خيفته - پاکی آن خدا می را کہ بپاکی یاد میکند رعد بثنای وی و فرشتگان از ترس وی و رعد اگر بمعنی آواز ست اسناد تسبیح بوی بمجاز ست زیرا کہ چون بسبب وی تسبیح کردہ میشود گویا وی تسبیح می کند و اگر نام فرشتہ است بحقیقت است والله اعلم - رواه مالك

كتاب الجنائز

جمع جنازه بفتح و کسر نخت کہ مردہ را بر وی بر دارند و انچہ مردہ بر روے نباشد آن را نعش و سریر خوانند کذا فی الصراح و در نهایہ گفتہ جنازه بکسر و فتح میت بر سریر و بعض گویند بکسر سریر و بفتح میت و قیل بالعکس و مشتق است از جنز بمعنی ستر

باب عیادة المریض وثواب المرض

عیادت وعیاد بکسر عین بیمار پرسی کردن وعیاده بضم نیز آمده مشتق از عود وست بمعنی رجوع چه عاید رجوع میکند بسوی بیمار گاه گاه وعود نیز بمعنے عیادت آمده است

الفصل الاول عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اطعموا الجائع - طعام دهید گرسنه را وطعام دادن گرسنه را سنت ست اگر بحد اضطرار نرسیده است وفرض ست اگر باضطرار کشیده فرض کفایه اگر متعین نگردیکی وفرض عین اگر متعین گردد - وعودوا المریض - وعیادت کنید بیمار را این نیز سنت ست اگر کسے باشد که متعهد بیمار گردد وواجب ست اگر متعهد نبود وعودوا بضم عین وسکون واو - وفکوا العانی - وخلاص کنید اسیر را اگر بناحق بند کرده باشند یا حکم کرده باشد امیر بفدا یعنی سربهای او وفکوا بضم فا وتشدید کاف وفک جدا کردن دو چیز باهم در شده از یکدیگر - رواه البخاری - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حق المسلم علی المسلم خمس - حق مسلمان بر مسلمان پنج ست - رد السلام - جواب سلام دادن و سلام دادن نیز از حقوق اسلام ست چنانکه در احادیث آمده وتخصیص رد بذکر بجهت اهتمام ست که فرض ست بروجه کفایت - وعیادة المریض - وبیمار پرسی کردن از اینجا معلوم میشود که عیادت حق اسلام ست نه حق صحبت واز بعض کتب مفهوم میگردد که حق صحبت است ولهذا در جامع الاصول باب العیادة در حقوق صحبت آورده وامام حجة الاسلام آن را در حقوق اسلام ایراد کرده واول مسامحه ست بگردانیدن اسلام در حکم صحبت زیرا که مسلمانان همه در عهد نبوت اصحاب یکدیگر بودند - واتباع الجنائز - وپس روی کردن جنازه ها و دنبال جنازه رفتن ونماز جنازه کردن نیز داخل این ست وفرض کفایت ست وذکر اتباع بجهت اهتمام ست واشارت بآنکه می باید که توقف کند بعد از نماز وپس روی کند هر قدرے که تواند وتوقف تا دفن افضل ست - واجابة الدعوة وقبول کردن خواندن بطعام اگر بدعتے از ملاهی ومناهی در آن جا نباشد وامام غزالی گفته طعام که بجهت مفاخرت ومباهات بپزند وبرای نام وآوازه بسازند نیز مانع از اجابت دعوت ست وسلف مکروه می پنداشتند آن را - وتشمیت العاطس - پنجم از حق مسلم بر مسلم دعا کردن عطسه زننده را بیرحمک الله بشرط آنکه بگوید وی الحمد لله وتشمیت بشین معجمه ومهمله واول فصیح تر ست ومشتق ست از آنچه مشتق ست شوامت بمعنی قوائم دابه وگویا دعاست مر عاطس را به ثبات قدم بر خیر وصحت یا از شماتت بمعنے شاد شدن ببلای دشمن گویا دعاست بازاله شماتت اعدا از عاطس وثانی از سمت بمعنی هدی وسیرت ونیک وتشمیت سنت عین ست بر واحد وسنت کفایت ست بر جمع وکلام بر وے در باب عطاس وتثاوب از کتاب الآداب بیاید ان شاء الله تعالی متفق علیه - **وعنه** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حق المسلم علی المسلم ست - حق مسلمان بر مسلمان شش ست - قیل ماهن - گفته شد چه چیز ست وکدام ست آن شش - یا رسول الله قال اذا لقیته فسلم علیه - گفت چون پیش آئی مسلمان را پس سلام کن بر وی در رد سلام لازم آن ست ودر حدیث اول رد سلام گفت واکتفا کرد بوی از ذکر سلام - واذا دعاک فاجبه - وچون بخواند ترا الطعام اجابت کن او را - واذا استنصحک فانصح له - وچون طلب نصیحت کند از تو نصیحت کن مر او را ونصیحت

در لغت خلوص ست عسل ناصح یعنی خالص از شوب موم و مراد اینجا خیر خواہی و حق گزاری مسلمانانست و این سنت ست
و نزد استنصاح واجب - واذا عطس فحمد اللہ فشمتہ - و چون عطسہ زند مسلمان پس حمد گوید خدا را پس تشمیت کن مر او را و یرحمک
اللہ بگو - واذا مرض فعدہ - و چون بیمار شود پس عیادت کن او را - واذا مات فاتبعہ - و چون بمیرد پس روی کن جنازہ او را
بعد از نماز گزاردن بروی نصیحت درین حدیث زیادہ کرد و مراد حصر نیست و حقوق مسلمانی بسیار ست و در ہر مقام چیزی
از ان بیان کرد و تواند کہ نزول وحی بر آن بتدریج باشد - رواہ مسلم - وعن البراء بن عازب قال امرنا النبی صلی اللہ
علیہ وسلم بسبع ونہانا عن سبع - امر کرد ما را آنحضرت بہفت چیز و نہی کرد ما را از ہفت چیز - امرنا بعیادۃ المریض واتباع الجنائز وتشمیت
العاطس ورد السلام واجابۃ الداعی - معانی این پنج لفظ معلوم شد - وابرار المقسم - و امر کرد ما را براست گردانیدن سوگند
خورندہ را و مقسم بضم میم و سکون قاف و کسر سین مخففہ وابرار القسم بفتح قاف و سین بمعنی سوگند نیز روایتست یعنی شخصی سوگند
خورد بر فعل تو کہ این کار را البتہ خواہی کرد پس باید کہ بکنی تو آن را تا سوگند وی راست گردد و حانث نشود یا سوگند خورد بر
فعلی خود کہ البتہ این کار بکنم پس باید کہ سعی کنی در تیسیر و تحصیل این کار و بہم رسانیدن اسباب آن و بعض گفتہ اند کہ معنی
آن آنست کہ اگر کسی دیگری را سوگند دہد و بگوید بخدا سوگند بر تو کہ این کار بکن مستحب ست بروی کہ بکند بجہت تعظیم اسم
پروردگار تعالی اگرچہ لازم نیست و در رد و صورت سابق بجہت بر آوردن مسلمانان ست از معصیت کہ حنث ست - ونصر
المظلوم - و امر کرد ما را آنحضرت بیاری دادن کسیکہ بروی ستمی رفتہ است مسلمان باشد یا کافر ذمی و مستامن - ونہانا
عن خاتم الذہب - و نہی کرد ما را از انگشتری طلا - وعن الحریر - و از پوشیدن جامہ ابریشمی - والاستبرق والدیباج بکسر
دال و از پوشیدن استبرق و دیباج و در صراح گفتہ استبرق دیبای سطبر و دیباج فارسی معرب دیبا و این ہمہ اقسام
حریر ست - والمیثرۃ الحمراء - و نہی کرد ما را از میثرہ سرخ و میثرہ بکسر میم و سکون یا و فتح مثلثہ فراش صغیر پر کردہ شدہ بہ پنبہ
کہ بر زین نہند و بروی بنشینند و آن را نمد زین گویند و این از عادات عجم ست کہ برسم تکبر و رعونت از حریر و دیبا و حریر آن
بسازند و قید بحمرا ناظر در انست کہ اگر سرخ نباشد حرام نیست و اگر بی قصد رعونت بجہت ضعف و آسودگی بود نیز حرام
نیست - والقسی - و نہی کرد از قسی بفتح قاف و تشدید سین مہملہ نام جامہ منسوب بقس کہ قریہ است از مصر از کتان مخلوط
بحریر و بعض گفتہ اند قسی بمعنی قزی بزای نسبت بقز بمعنی ابریشم زای را بسین بدل میکنند و ذکر این ثیاب و احکام آن
در کتاب اللباس بتفصیل بیاید - وآنیۃ الفضۃ - و نہی کرد از آوندہای نقرہ - وفی روایۃ عن الشرب فی الفضۃ - و در روایتی
آمدہ کہ نہی کرد از نوشیدن در آوند نقرہ و خوردن نیز ہمین حکم دارد - فانہ من شرب فیہا فی الدنیا لم یشرب فیہا فی
الآخرۃ - پس بدرستیکہ شان این ست کہ کسیکہ بنوشد در آوند فضہ در دنیا نوشد در ان در آخرت و این محروم گردانیدہ شود
از ان ہمیشہ یا مدت طویل بجہت معاقبت بدین خطیئہ و آنیہ ذہب نیز ہمین حکم دارد و تخصیص بفضہ بجہت جریان عادت ست
بشرب در ان یا باین چون ادنی است حرمت ذہب بطریق ادلی خواہد بود و این منہیات مذکورہ مخصوص بمردانست

الآنیة فضة که حرام است بر مردان و بر زنان متفق علیه - **وعن ثوبان قال** قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان المسلم اذا عاد اخاه المسلم لم یزل فی خرفة الجنة حتی یرجع - بدرستیکه مسلمان چون عیادت میکند برادر مسلمان خود را همیشه
میباشد در چیدن میوه بهشت تا آن وقت که باز میگردد از عیادت و خرفه بضم خا و سکون را آنچه چیده شود از میوه و مخرف و مخرفه
بفتح میم و کسر را و فتح آن بستان و گاهی از خرفه نیز بستان اراده نمایند و گاهی بمعنی کوچه میان دو رسته نخیل آید و طیبی گفته
که مناسب اینجا حمل برین معنی است بدلیل روایت دیگر که گفته من مخارف الجنة یعنی در بستان بهشت است در طریقی که
موصل است بدان فافهم - رواه مسلم - **وعن ابی هریرة** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی یقول یوم القیمة
یا ابن آدم مرضت فلم تعدنی - بدرستیکه پروردگار تعالی میگوید در روز قیامت ای آدمی بیمار شدم من پس باز پرس نکردی مرا -
قال یا رب کیف اعودک و انت رب العالمین - گوید آدمی ای پروردگار من چگونه عیادت کنم ترا و تو پروردگار جهانیانی و منزهی
از بیماری - قال اما علمت ان عبدی فلانا مرض فلم تعده - گوید پروردگار تعالی آیا ندانستی تو ای آدمی که بندهٔ خاص من فلانی
بیمار شد پس نپرسیدی او را - اما علمت انک لو عدته لوجدتنی عنده - آیا ندانستی تو اگر تو عیادت میکردی آن بنده را مییافتی مرا نزد وی
یعنی رحمت و رضای مرا نزد وی - یا ابن آدم استطعمتک فلم تطعمنی میگوید پروردگار روز قیامت ای پسر آدم طلب طعام کردم از تو پس
طعام ندادی مرا - قال یا رب کیف اطعمک و انت رب العالمین - گوید آدمی پروردگار من چگونه طعام دهم ترا و تو پروردگار
عالمیانی و پاک و منزهی از گرسنگی و از خوردن - قال اما علمت انه استطعمک عبدی فلان فلم تطعمه - گوید پروردگار تعالی آیا ندانستی
تو که طعام طلبید از تو بندهٔ من فلان پس طعام ندادی تو او را - اما علمت انک لو اطعمته لوجدت ذلک عندی - آیا ندانستی
تو که اگر طعام میدادی تو آن بنده را مییافتی تو ثواب و جزای آن طعام را نزد من - قال یا ابن آدم استسقیتک فلم تسقنی -
میگوید پروردگار تعالی روز قیامت ای ابن آدم آب طلبیدم از تو پس آب ندادی تو مرا - قال یا رب کیف اسقیک و انت
رب العالمین - گوید آدمی چگونه آب دهم ترا و تو رب عالمینی و منزهی و مبرائی از تشنگی و احتیاج بآب - قال استسقاک عبدی
فلان فلم تسقه - بگوید حق تعالی آب طلبید از تو بندهٔ من فلان پس آب ندادی تو او را - اما علمت انک لو سقیته وجدت ذلک عندی
آیا ندانستی که اگر آب میدادی تو او را مییافتی جزای آن را نزد من و در بعض نسخ اما علمت انک چنانچه در قرائن دیگر است و بر تقدیر
عدم علمت اما حرف تنبیه است پوشیده نماند که در عیادت مریض گفت اگر عیادت میکردی مییافتی مرا نزد وی و در طعام و شراب گفت
مییافتی جزای آن را نزد من و در تفنن این عبارت مبالغه است در افضلیت عیادت از اطعام و سقی کما لا یخفی و همین خبر را عارف رومی
نظم کرده گفته است **مثنوی** آمد از حق نزد موسی این عتیب * کای طلوع نور تو کرده ز جیب * مشرقت کردم بنور ایزدی * من
حقم رنجور گشتم نامدی * گفت سبحانا که پاکی از زیان * این چه رمز است این بکن یا رب عیان * باز فرمودش که من رنجوریم * چون نپرسیدی
تو از روی کرم * گفت یا رب نیست نقصانی ترا * عقل گم شد این گره را برگشا * گفت ما را بندهٔ خاص گزین * گشت رنجور آن منم نیکو ببین *
هست رنجوریش رنجوری من * هست معذوریش معذوری من * هر که خواهد همنشینی با خدا * گو نشیند در حضور اولیا * رواه مسلم -

وعن ابن عباس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم دخل علی اعرابی یعودہ - روایت ست از ابن عباس کہ آنحضرت درآمد بر اعرابی
درحالیکہ عیادت میکرد اورا - وکان اذا دخل علی مریض یعودہ - وبود عادت شریف آنحضرت کہ چون می درآمد بر مریض کہ عیادت
میکرد اورا - قال لہ - میگفت آنحضرت مر آن مریض را - لا باس طہور ان شاء اللہ - نیست باک یعنی غم مخورد و اندوہگین مباش از آنچہ مییابی
از درد وسختی بیماری زیرا کہ این پاک کنندہ ست گناہان را دور کنندہ است آنہا را بلکہ تنقیہ و اصلاح کنندہ است مر بدن را نیز از اخلاط
ردیہ و اجزای کثیفہ - فقال لہ لا باس طہور ان شاء اللہ - پس باز گفت آنحضرت مر آن اعرابی را ہمین کلمہ - قال - گفت
اعرابی - کلا - نہ اینچنین ست - بل حمی تفور - بلکہ تپی ست کہ بجوش شدہ چنانکہ دیگ بجوش شد فوران جوشیدن دیگ - علی شیخ کبیر
بر پیر بزرگ سال - تزیرہ القبور - زیارت میکناند این تپ آن پیر را گورہا را - فقال النبی - پس گفت نبی صلی اللہ علیہ وسلم
فنعم اذن - پس آری ہمچنین باشد اکنون کہ تو بجو میگوئی غضب کرد آنحضرت سوی کہ با وجود ارشاد بر طریق صبر و شکر از قبول
آن ابا آورد و سلوک نکرد طریق ادب را و بیرون رفت از حد اعتدال و براہ کفران نعمت رفت و احتمال دارد کہ آن بیمار
کافر بود اما گفتہ اند کہ ظاہر آنست کہ از جفاۃ اعراب و اجلاف ایشان بود کہ از شدت سجع آن بطاقتی کرد و بیتابی نمود و باوجود
آن تکلف کرد در سجع کہ نہ مقام آن بود در غضب آمد آنحضرت و الزام کرد او را لفال بد و شوم کہ بر نفس خود کرد - رواہ البخاری

وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا - قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اشتکی منا انسان مسحہ بیمینہ - بود آن حضرت
کہ چون بیمار می شد از ما آدمی مسح می کرد آن حضرت آن آدمی را بدست راست خود و میسود او را بدست مبارک خود - شکایت
معنی مرض رو در می آید در شاکی و مشکو میگویند دردناک را کہ درد نفس بسیار باشد و اصل معنی راجح شکایت ست یعنی گلہ کردن - ثم
قال - پس میگفت آنحضرت و می خواند این دعا را - اذہب الباس رب الناس - ببر این درد را ای پروردگار آدمیان - باس در اصل
بمعنی عذاب و سختی و حرب سخت شدن آید - واشف انت الشافی - و تندرستی دہ توئی تندرستی دہندہ - لا شفاء الا شفاؤک -
نیست شفا مگر شفای تو - شفاء لا یغادر سقما - شفائیکہ نمیگذارد ہیچ بیماری را و سقم بفتحتین و بضم و سکون ہر دو لغت ست مثل حزن
وحزن و در روایت اکثر بفتحتین ست متفق علیہ - وعنہا قالت کان اذا اشتکی الانسان الشیئ منہ - بود وقتیکہ شکایت میکرد آدمی
چیزی را یا عضو و جزوی را از خود - او کانت بہ قرحۃ او جرح - یا می بود با آدمی ریشی یا خستگی کذا فی الصراح و گفتہ اند
کہ مراد بقرح بفتح قاف و سکون را چیزی است کہ بیرون می آید از اعضا ہمچو دمل و مانند آن و بجرح آنچہ میرسد از زخم شمشیر و مانند آن
و قرحہ بضم قاف و فتح ہر دو آید - قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم باصبعہ - میگفت آنحضرت درحالیکہ میگذاشت انگشت را بر جائی
درد و گفتہ است نووی کہ میگرفت آنحضرت آب دہن مبارک خود را باصبع خود و می نہاد آنرا بر خاک بعد از ان می نہاد انگشت
خاک آلودہ را بر جای درد و مسح میکرد آنرا با ان و می گفت - بسم اللہ - بنام خدا - تربۃ ارضنا بریقۃ بعضنا - خاک زمین ما
آمیختہ باب دہن بعضی از ما لیشفی سقیمنا - کردیم ما این فعل را تا تندرستی دادہ شود بیمار ما - باذن ربنا - بدستوری پروردگار ما و امر
وی و این سری ست از اسرار در علاج قروح و جروح آنچہ میرسد در رسیدن آنرا عقول و اوہام و در رقیہ ہا و افسون ہا آثار عجیبہ است کہ ظاہر

نمی گردد اسرار آن ومر افعال آنحضرت را اسرار غامضه هست که موکول بعلم اوست وافهام وعقول قاصرۂ ما را بادراک آن راه نیست
وگرفتاران تنگنای طبیعت وتفلسف خواهند که طلب حقائق آن کنند دست و پا زنند و بدان راه نیابند و از آنچه درین مقام گفته اند
یکی آنست که قاضی بیضاوی که یکی از گرفتاران این بند است گفته که تحقیق گواهی داده است مباحث طبیه که آب دهن را تاثیر است
در نضج وتبدیل مزاج وتراب وطن را نیز تاثیری ست در حفظ مزاج اصلی حتی که گفته اند مسافر را باید که خاک از جای وطن خود با خود بردارد
و پاره ازان در ظرف آب بیندازد و ازان آب میخورده باشد تا ایمن شود از تغیر مزاج وتورپشتی گفته که آنچه سبقت میکند بفهم در تاویل
این حدیث آنست که تربت ارض اشارت ست بفطرت آدم و ریقة بعضنا بنطفه که پیدا میگردد وبوی آدمی پس گویا تضرع وزاری میکند
بزبان حال وقال که پروردگارا توئی که ابداع کردی اصل اول را از خاک و بعد ازان پیدا کردی اولاد او را از آب حقیر خوار پس آسان ست
بر تو شفا دادن کسیکه شان وی این ست انتهی و بعضے از شارحان گفته اند که مراد بارض ارض مدینه است که ثابت شده است
مر آن را خاصیت در شفای مرض و مراد ببعض ذات کریم اوست صلعم واین وجه اخیر توجیهی دارد و نزدیک ست وحقیقت حال آنست
که گفته شد والله اعلم متفق علیه - وعنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اشتکی نفث علی نفسه بالمعوذات ومسح عنه بیده - عائشه
گفت بود آنحضرت وقتیکه بیمار میشد میدمید بر بدن مبارک خود بمعوذات بکسر واو مشدده که مراد بدان معوذتین ست و سورۂ آخر قرآن
یا با سورۂ قل هو الله احد وقل یا ایها الکافرون یا با آیات قرآنی ست که متضمن معنی تعوذ وتفویض اند و دور میکرد از بدن علت
را بدست خود یعنی دست را بر تمام بدن تا آنجا که برسد میگذرانید و میسود - فلما اشتکی وجعه الذی توفی فیه پس هرگاه که بیمار شد آنحضرت
بآن دردی که وفات یافت دران - کنت انفث علیه بالمعوذات التی کان ینفث - بودم من که میدمیدم بروی معوذات که
میدمید بر خود - وامسح بید النبی - ومسح میکردم وی را مالیدم بدست پیغمبر صلی الله علیه وسلم - باین طور که میخواندم و دستهای آن حضرت
را میگرفتم و در وی میدمیدم و بهر دو دست وی بدن او را مسح میکردم - متفق علیه وفی روایة لمسلم قالت کان اذا مرض احد من
اهل بیته نفث علیه بالمعوذات - گفت عائشه بود آنحضرت چون بیمار میشد یکی از مردمان خانه وی میدمید بروی معوذات را -
وعن عثمان بن ابی العاص صحابی ست عامل گردانید او را آنحضرت بر طائف روایت کرده از وی حسن بصری و ابن المسیب
و جز ایشان - انه شکی الی رسول الله صلی الله علیه وسلم وجعا یجده فی جسده - روایت ست از عثمان که شکایت کرد نزد آنحضرت دردی
را که می یافت آن را در تن خود - فقال له رسول الله - پس گفت مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ضع یدک علی الذی
یالم من جسدک - بنه دست خود را بر آنجای که درد می کند از تن تو - وقل - و بگو - بسم الله ثلثا - سه بار - وقل سبع مرات
و بگو هفت بار - اعوذ بعزة الله وقدرته من شر ما اجد واحاذر - پناه می جویم بغلبه و بزرگی خدای تعالی و توانائی وی
از بدی چیزے که می یابم از درد در حال و مے ترسم از زیادت وسرایت آن در مال - قال - گفت عثمان ففعلت
فاذهب الله ما کان بی - پس کردم آنچه فرموده بود آنحضرت پس ببرد خدای تعالی آنچه بود بمن از درد - رواه مسلم - وعن ابی
سعید الخدری ان جبرئیل اتی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا محمد اشتکیت - روایت است از ابی سعید خدری که جبرئیل آمد آنحضرت

را پس گفت بطریق پرسش یا محمد بیمار شدی - فقال - پس گفت آنحضرت - نعم - آری بیمار شدم - قال - گفت جبرئیل وخواند
این دعا را برای علاج آنحضرت - بسم الله ارقیک - بنام خدا افسون میکنم ترا - من کل شئ یؤذیک - از هر چیز یکه رنج و درد و آزار
کند ترا - من شر کل نفس - از بدی هر ذات - او عین حاسد - و از شر هر چشم حاسد و کلمۂ او بمعنی واو است و احتمال دارد که برای
شک راوی باشد - الله یشفیک - خدا تندرستی دهد ترا - بسم الله ارقیک - بنام خدا افسون میکنم ترا - رواه مسلم - وعن ابن عباس
قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعوذ الحسن والحسین - بود آنحضرت که در پناه خدا میکرد حسن وحسین را رضی الله عنهما وعن سائر اہل بیت
النبوة باین دعا که - اعیذکما بکلمات الله التامة - در پناه میگیرم شما را بکلمات خدا که تمام اند و نقصان را بدیل عز وجل آن بهنا راه نیست
و مراد بکلمات یا معلومات الٰہی ست تعالی یا اسمای وی عز اسمه یا کتب منزله - من کل شیطان - از هر شیطان و شیطان نام هر متمرد
و هر سرکش که از حد گذرنده است از جن و انس و دواب - وهامة - و از هر هامه بتشدید میم هر جانور زهر دارنده چنانچه مار و امثال آن
نکشد آنرا سامه گویند مانند کژدم و زنبور و گاهی دواب را که بجنبند بر زمین و قصد آدمیان کنند مثل حشرات نیز هوام گویند
ومن کل عین لامة - و از هر چشم خداوند لمم که فرود آید بر آدمی و برسد او را مثل دیوانگی و فساد قوی و اعضاء و سحر و حسد و
جز آن یعنی هر چشم بد که زیان رساند - ویقول ان اباکما کان یعوذ بهما اسمعیل واسحق - و میگفت آنحضرت خطاب با امین که
که پدر شما که عبارت از ابراهیم خلیل ست تعویذ میکرد باین کلمات اسمعیل واسحق را - رواه البخاری - و در روی کان یعوذ بها ست
بضمیر مفرد - وفی اکثر نسخ المصابیح بهما علی لفظ التثنیة - و در اکثر نسخ مصابیح یعوذ بهما ست بضمیر تثنیه راجع بدو کلمه
که مدخول من اند یا بدو جمله مستعاذ منه و این تکلف ست و لهذا گفته اند که ظاهر آن ست که این سهو قلم ست
والله اعلم - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من یرد الله به خیرا یصب منه - کسیکه بخواهد
خدای تعالی بآن کس نیکی را گرفته می شود یا میگیرد حق تعالی از وے یعنی از نفس و مال و اولاد وے تا موجب اجر و ثواب
و کفارت ذنوب و رفع درجات گردد یعنی مصیبت همیشه از قهر نیست گاهے متضمن لطف نیز میباشد اگر صبر ورزد و راضی
گردد داخل لطف ست و اگر جزع و فزع و سخط کند علامت قهر ست و مصیبت امر مکروه ناخوش بر طبیعت آدمے که برسد
دیگیرد و او را و یصب بضم یا و فتح صاد و کسر آن بر صیغه مجهول و معلوم هر دو روایت ست چنانچه در ترجمه اشارت بدو کرده شد
رواه البخاری - وعن ابی سعید عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ما یصیب المسلم من نصب - نمیرسد مسلمان را از هیچ رنج
و تعب و مشقت و درماندگی - ولا وصب - و نمیرسد درد و رنجوری و بعض گویند درد و بیماری دائم - ولا هم - و نه اندوه و
گداختن بیماری تن را - ولا حزن - و نه غم و اندوه خلاف سرور - ولا اذی - و نه آزار و رنجش - ولا غم - و نه اندوه و اندوهگین
شدن و اکثر این معنی نزدیک یکدیگر اند چنانکه از کتب لغت ظاهر میگردد و فرق میان هم و غم آنست که هم در مستقبل میباشد
چنانکه کارے و محنتی در پیش دارد که بقصد کردن آن رنج میکشد و غم در ماضی بود و مکروهی و ناخوشی بر دل رسیده است
که بجهت آن تیرگی و بے ذوقی بر دل نشسته است که پوشیده است دل را و بالجمله هرچه برسد مسلمانان را از غم و محنت و آزار میرسد

حتی الشوکة یشاکها - تا آن که خاری که خلانیده می شود آدمی آن را - الا کفر الله بها من خطایاه - مگر آن که می پوشد و می بخشد
خدای تعالے باین مذکورات از مصائب چیزی از گناهان مسلمانان که صغائر باشند کذا قالوا - متفق علیه - **وعن عبد الله**
بن مسعود - قال دخلت علی النبی صلی الله علیه وسلم وهو یوعک - گفت ابن مسعود در آمدم بر آن حضرت و حالانکه وی
تپ زده شده بود و وعک حرارت تپ و تیزی وی و شکسته بیدی - پس بسودم آن حضرت را بدست خود فقلت پس گفتم
یا رسول الله انک لتوعک وعکا شدیدا - بدرستیکه تو هر آئینه تپ زده میشوی تپ زده شدن سخت - فقال النبی - پس
گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اجل انی اوعک کما یوعک رجلان منکم - آری من تپ زده میشوم چنانکه تپ زده میشوند دو مرد از
شما - قال فقلت ذلک لان لک اجرین - ابن مسعود میگوید پس گفتم من آن یعنی تپ زده شدن تو مثل تپ زده شدن دو مرد
بسبب آنست که مر ترا دو اجرست بر هر عمل و مضاعفست اجر و ثواب تو - فقال اجل - پس گفت آنحضرت آری بسبب اینست
ثم قال ما من مسلم یصیبه اذی من مرض فما سواه - پس گفت آنحضرت نیست هیچ مسلمان که برسد او را آزاری از بیمارے
پس چیزیکه جز بیماریست - الا حط الله به سیاته کما تحط الشجرة ورقها - مگر آنکه فرو می افگند خدای تعالی بدیهای او را چنانکه
فرو می افگند درخت برگهای خود را - متفق علیه - **وعن عائشة** رضی الله عنها - قالت ما رایت احدا الوجع علیه اشد من
رسول الله - ندیدم من هیچ یکی را که درد بر وی سخت تر بود از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - از جهت صفائی جوهر و قوت حس
وی و در این رفع درجات و مضاعفت اجر و حکمتهای دیگرست که جز علام الغیوب آنرا نداند - متفق علیه - **وعنها** قالت
مات النبی صلی الله علیه وسلم بین حاقنتی وذاقنتی - گفت عائشه رحلت کرد آنحضرت سر بر سینه من و حاقنه مغاک در میان
چنبر گردن و کتف وذاقنه طرف حلقوم که زیر ذقن ست یعنی تکیه کرده بود بر من و مطلع بودم شدت موت وی را - فلا اکره
شدة الموت لاحد ابدا بعد النبی - پس مکروه نمیدانم سختی مرگ را برای هیچ یکی هرگز بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم - پوشیده نماند
که شدت موت که نسبت بآن حضرت صلی الله علیه وسلم بود مناسب بعلو مقام اوست و متبادر در افهام چنان مے در آید
که آنحضرت را اصلا کلفتی در موت نبود و غایت شدت آن بود که حرارتے بود و آب بر روی مبارک می مالید و میفرمود
ان للموت سکرات چنانکه در فصل ثانی بیاید - رواه البخاری - **وعن کعب بن مالک** قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم مثل المومن کمثل الخامة من الزرع تفیئها الریاح - قصه و حال مسلمان همچو قصه و حال شاخ تر و نرم از کشت ست
که مائل و راجع می گردانند آن را بادها و خامه بخای معجمه و تخفیف میم گیاه تازه و تر و تفیئ بضم تا و فتح فا و کسر یای مشدده و همزه
تصرعها مرة وتعدلها مرة اخری - می افگنند و می اندازند بادها آنرا یکباری و راست و برابر میگردانند بار دیگر همچنین مسلمان
گاهی می اندازد او را حادثه ضعف و بیماری و گاهے راست و درست میگرداند صحت و تندرستی - حتی یاتیه اجله - تا آنکه مے
آید او را وقت موت و تمام میگردد مدت حیات او - ومثل المنافق کمثل الارزة المجذیة - و حال منافق همچو حال درخت صنوبرست
که محکم و ثابت و بر پاست - التی لا یصیبها شیء - آن درختے که نمیرسد آن را چیزی از بادها و آفتها ارزه بفتح همزه و سکون را

و برای همین ست روایت و ابو عبیده گفته که وے ارزه است بمد و کسر را و بفتح آن نیز آمده یعنی درخت ثابت بیخ دی در زمین و مجذیه
بضم میم و سکون جیم و کسر ذال معجمه و جذیه بکسر بیخ درخت را گویند - حتی یکون انجعافها مرة واحدة - تا آنکه میباشد افتادن آن درخت
بر زمین یکبارگی و منافق همیشه توانا و تندرست ست بے ضعف و بیماری ناگاه بیکبارگی می افتد و می میرد - متفق علیه - وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل المومن کمثل الزرع لاتزال الریح تمیله - حال مومن همچو حال کشت
ست که همیشه باد مائل می گرداند و می جنباند آن را - ولا یزال المومن یصیبه البلاء - و همیشه است مومن که میرسد او را بلا و
مثل المنافق کمثل شجرة الارزة لاتهتز حتی تستحصد - و حال منافق همچو حال درخت صنوبر ست که نمی جنبد تا آنکه درو ده نشود و
بریده نگردد - متفق علیه - وعن جابر قال دخل رسول الله - گفت جابر در آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی ام
السائب - برام سائب که صحابیه است و آنحضرت بدیدن وے در خانه اوی در آمد - فقال مالک تزفزفین -
پس گفت آنحضرت بام السائب که تپ لرزه داشت چه شده است ترا که می لرزی تزفزفین ماخوذ ست از زف الطائر
وقتیکه فراخ میکند هر دو بازوی خود را و میجنباند برای درا هر دو آمده است - قالت الحمی لا بارک الله فیها - گفت
ام السائب سبب لرزیدن من تپ است برکت نه کند خدای در وی و حمی بضم حا و تشدید میم حرارت عارضه در بدن - فقال
پس گفت آنحضرت - لاتسبی الحمی فانها تذهب خطایا بنی آدم - دشنام مکن تپ لرزه را که بدرستیکه تپ میبرد گناهان فرزندان
آدم را - کما یذهب الکیر خبث الحدید - چنانکه میبرد دم آهنگری چرک و پلیدی آهن را - رواه مسلم - وعن ابی موسی
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مرض العبد او سافر کتب له بمثل ما کان یعمل مقیما صحیحا - وقتیکه بیمار میشود بنده یا سفر میکند
و چیزی از عبادات داورا که در حالت صحت و اقامت داشت فوت میگردد نوشته میشود برای آن بنده آنچه بود که عمل میکرد
در حالیکه مقیم و تندرست بود - رواه البخاری - وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الطاعون شهادة
کل مسلم - طاعون سبب شهادت هر مسلمانست یعنی هر که در طاعون صبر کند و نگریزد و بمیرد و شهید مرده باشد در حق اجر و ثواب
متفق علیه - خلیل گفته است که طاعون وباست و ابن اثیر گفته طاعون مرض عام و وبا که فاسد میگردد بوی هوا پس فاسد
میگردد بوی مزاجها و بدنها و قاضی ابوبکر بن العربی گفته که طاعون وجع غالب که اطفای روح میکند تسمیه کردند بطاعون از جهت
سرعت قتل وی و در قاموس طاعون و وبا را بیکدیگر تفسیر کرده و اطبا تفسیر کرده اند طاعون را بالورم مؤلم سیاه سوزنده زهردار و با تهیج
می بر آید در بعض اعضای بدن که نرم اند چنانکه زیر بغل یا پس گوش یا ران و سیاه میگرداند گرد خود را و گاهی سبز و سرخ میباشد
و فاسد میگرداند عضو را اما آنچه در احادیث مذکور شده بر گریختن از ان و بیرون رفتن از شهری که واقع شده باشد در ان نهی کرده
و وعید نموده و تشبیه بفرار از زحف داده و بر صبر بر ان بشهادت حکم کرده مراد وبا و موت عام و مرض عام ست از
مخصوص بانچه اطبا تعیین نموده اند نیست و لهذا در احادیث بلفظ وبا و موت عام مذکور شده و اگرچه بلفظ طاعون نیز
واقع شده اما مراد همین وباست و غلط کرده هر که طاعون را بر مصطلح اطبا حمل کرده و در غیر آن فرار مباح داشته و اگر فرضا بر همین معنی

محمول باشد فردی از دباخواهد بود مخصوص بآن و این قائل آن احادیث راکه در وے لفظ دبا و موت عام واقع شده
چه خواهد گفت نسأل الله العافية - **وعن ابی ہریرة** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الشهداء خمسة شهیدان
پنج قسم اند - المطعون - یکے آن که بعلت طاعون مرده و به صبر برآن جان سپرده - والمبطون - دوم آنکه بعلت اسهال یا
استسقا و انتفاخ بطن جان داده و بعض مطلق علت بطن را از درد خله وغیر آن مراد داشته و بعض گفته اند که مراد مبطون
کسے ست که نگاه داشته بطن را از اکل حرام و شبهه و در تقوی و ورع هلاک شده و احتمال دارد که مراد بوی گرسنه باشد که
بعلت گرسنگی بر تیغ فقر و مجاهده جان داده و الله اعلم - والغرق - سوم آنکه در آب غرق شده بشکستن کشتی و جز آن بعد از ان
که عمدا بجهل القای نفس در تهلکه نکرده - وصاحب الهدم - چهارم آنکه در زیر دیواری و بنائی که افتاده مرده بشرط مذکور
و هدم بسکون دال ویران کردن و انداختن بنا و فتح دال بنای افتاده و هدم بکسر دال میت بهدم - والشهید فی سبیل الله - پنجم
کشته شده در راه خدا در جنگ اعدای دین و آنکه بظلم کشته شده بی جنگ داخل وے ست و شهید حقیقی کامل همین ست و اقسام
دیگر در حکم او یند و شریک اند در اجر و ثواب و لهذا اطلاق اسم شهید بر وی کرد و گفت الشهید فی سبیل الله یعنی مانند آن
یعنی دیگر آن قسم که مشهور و متعارف ست باسم شهید فانهم - متفق علیه - **وعن عائشة** رضی الله عنها - قالت سألت رسول الله صلی
الله علیه وسلم عن الطاعون - گفت عائشه پرسیدم من از ان حضرت از حقیقت طاعون و حکم آن - فاخبرنی انه عذاب یبعثه الله
علی من یشاء - پس خبر داد آنحضرت مرا که طاعون عذابی ست که میفرستد آن را پروردگار تعالی بر هر که میخواهد از امم سابقه و لاحقه
فان الله جعله رحمة للمؤمنین - و خبر داد که خدای تعالے گردانیده است طاعون را مهربانی مر مسلمانان را که صبر کنند و نگرند
و جان بحق تسلیم نمایند چنانکه فرمود - لیس من احد یقع الطاعون فیمکث فی بلده صابرا محتسبا - نیست هیچ یکی که
در تقع شود طاعون پس درنگ کند در شهر خود و نه برآید در حالیکه صبر کننده و چشم دارنده ست بر اجر و ثواب - یعلم انه
لا یصیبه الا ما کتب الله له - در حالیکه میداند و یقین میدارد که نمی رسد او را از مصیبت مگر آنچه نوشته و تقدیر کرده است
خدای تعالی برای او - الا کان له مثل اجر شهید - مگر آنکه باشد مر او را مانند پاداش شهید - رواه البخاری - **وعن**
اسامة بن زید - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الطاعون رجز ارسل علی طائفة من بنی اسرائیل - طاعون
عذابی ست که فرستاده شده است برگروهی از بنی اسرائیل رجز بکسر را و سکون جیم در آخر زای عذاب وگاهی زای را بسین
بدل کنند - او علی من کان قبلکم - یا برکسانیکه بودند پیش از شما شک راوی ست که علی طائفة من بنی اسرائیل فرمود یا علی من
کان قبلکم - فاذا سمعتم بارض فلا تقدموا علیه - پس چون بشنوید شما خبر طاعون را در زمینی و شهرے جز شهرے که شما در آنجا اید
پس قدوم نیارید در ان زمین و نروید در ان و لا تقدموا بفتح تا و سکون قاف و فتح دال از قدوم و در بعض روایات
فلا تقدموا بضم تا و کسر دال بمعنے اقدام نیارید و پیش نیائید آن زمین را تا القای نفس در تهلکه لازم نیاید - و اذا وقع بارض
و انتم بها فلا تخرجوا فرارا منه - و چون بشنوید و فرود آید طاعون بزمینی و حالانکه شما در ان زمین باشید پس بیرون نیائید

بجهت گریختن از طاعون متفق علیه - ضابطه در دین ست که در انجا که هست نباید رفت واز انجا که باشد نباید گریخت واگرچه گریختن در بعض مواضع مثل خانه که در وے زلزله شده یا آتش گرفته یا نشستن در زیر دیوار ے که خم شده نزد غلبه ظن بهلاک آمده اما در باب طاعون جز صبر نیامده وگریختن تجویز نیافته وقیاس این بران مواد فاسد ست که آن از قبیل اسباب عادیه اند واین از اسباب وهمی و بر هر تقدیر گریختن از انجا جائز نیست و هیچ جا دار و نشده و هر که بگریزد عاصی و مرتکب کبیره و مردود ست نسأل الله العافیه - وعن انس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول - گفت انس شنیدم آن حضرت رامی گفت - قال الله سبحانه وتعالی اذا ابتلیت عبدی بحبیبتیه ثم صبر - می گوید حق سبحانه چون مبتلا گردانم بنده خود را بدو محبوبه وی یعنی بدو چشم وی یعنی بستانم چشمان وے یا کور سازم او را پس صبر کند آن بنده درین ابتلا و در ظاهر و باطن ناسزا نشنید نشده و نه گوید و بداند که ابتلا نیست از روے سخط و غضب الٰهی نیست بلکه از برای دفع مکروهی ست که بصر دافع می شود واز برای تکفیر ذنوب و رفع درجات ست و شیخ ما که در آخر عمر اعمی شده بودند می فرمودند که خلوتی که در تمام عمر می خواستم اکنون حاصل شده - عوضته منهما الجنة - عوض دهم آن بنده را از ان حبیبتین بهشت را - یریدعینیه - ے خواهد از حبیبتین بنده دو چشم بنده اگر این کلام آن حضرت ست صلی الله علیه وسلم ضمیر یرید عائد بحضرت عزت ست جل جلاله واگر کلام راوی ست ضمیر بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم ست - رواه البخاری -

الفصل الثانی - عن علی رضی الله عنه - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما من مسلم یعود مسلما غدوة - گفت علی مرتضے رضی الله عنه شنیدم آن حضرت را که می گفت نیست هیچ مسلمانے که بیمار پرسے کند مسلمانی را در وقت بامداد و اینجا پیش از زوال ست و غدوه بضم بامداد و بفتح سیر کردن و رفتن در وقت بامداد - الا صلی علیه سبعون الف ملک حتی یمسی - مگر آنکه صلوة بفرستند و دعا و رحمت کنند بروی هفتاد هزار فرشته تا آنکه شام کند - وان عاده عشیة الا صلی علیه سبعون الف ملک حتی یصبح - و عیادت کند او را شبانگاه که مراد بدان بعد از زوال ست مگر آنکه صلوة بفرستند بروی هفتاد هزار فرشته تا آنکه صبح کند - وکان له خریف فی الجنة - و باشد مر او را بستانی در بهشت یا خریف بمعنی مخروف ست یعنی اخیه چیده شود از میوه های بهشت - رواه الترمذی وابوداود - وعن زید بن ارقم - قال عادنی النبی صلی الله علیه وسلم من وجع کان بعینی زید بن ارقم انصاری که از مشاهیر صحابه است و در هفده غزوه حاضر شده واز خواص علی ابن ابیطالب بود و در تصدیق وے نازل شده در سوره منافقون ان المنافقین لکاذبون میگوید که عیادت کرد مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم از جهت درد یکه بود بدو چشم من و در روایتے بعینی بلفظ افراد - رواه احمد وابوداود - ازین جا معلوم میشود که عیادت در درد چشم سنت ست و قول آن کسیکه گوید که رمد را عیادت نیست مردود ست و اسناد این حدیث صحیح ست و آنچه بیهقی و طبرانی روایت کرده اند که سه چیز اند که در آنها عیادت نیست دمل و عین و ضرس صحیح آن ست که موقوف ست بر ابن کثیر چنانکه بیهقی تصحیح کرده است والله اعلم - وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ فاحسن الوضوء وعاد اخاه المسلم محتسبا - کسیکه وضو کند

پس نیک کند وضو را و عیادت کند برادر مسلمان را بقصد ثواب و اقامت سنت - بوعد من جهنم مسیرة ستین خریفا - دور گردانیده
شود از دوزخ بمقدار راه رفتن شصت سال و خریف سال را گویند و از ان تفسیر خریف بسال در نفس حدیث آمده است که پرسیده
شده یا ابا حمزه خریف کدام ست گفت سال و وجهش آن ست که عرب ابتدای تاریخ سال از خریف اعتبار کنند که اول
بریدن خرما و انگور و رسیدن غلات ایشان در خریف ست - رواه ابوداود - وعن ابن عباس قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یعود مسلما فیقول سبع مرات - نیست هیچ مسلمانی که عیادت کند مسلمانی را پس بگوید هفت کرت
اکثر عدد و تکریر در دعا تاسه است و در بعض ادعیه هفت نیز آمده است و تواند که تخصیص این عدد درین مقام از برای
دفع بلا از سبع اعضا باشد والله اعلم - اسأل الله العظیم رب العرش العظیم ان یشفیک - سوال میکنم خدای بزرگ را که
پروردگار عرش بزرگ ست که تندرستی دهد ترا - الا شفی - مگر آنکه تندرستی داده شود آن مسلمان - الا ان یکون قد حضر
اجله - مگر آنکه باشد که بتحقیق حاضر شده وقت موت و تمام شده مدت حیات وی که آن را علاجی نیست - رواه ابوداود
والترمذی - وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یعلمهم من الحمی ومن الاوجاع کلها ان یقولوا - وهم از ابن عباس ست
که آنحضرت بود که تعلیم میکرد صحابه را از جهت تپ بلکه از جهت همه دردها اینکه بگویند - بسم الله الکبیر - بنام خدای بزرگ -
اعوذ بالله العظیم - پناه میجویم بخدای بزرگ - من شر کل عرق نعار ومن شر حر النار - از بدی هر رگ پر شده از خون یا پر زننده
خون و از بدی گرمی آتش - رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من حدیث ابراهیم ابن اسمعیل وهو یضعف
فی الحدیث - روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیث غریب ست شناخته نمیشود مگر از حدیث ابراهیم بن اسمعیل
و وی نسبت بضعف کرده میشود در حدیث - وعن ابی الدرداء قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من اشتکی منکم
شیئا - شنیدم آنحضرت را کسیکه شکایت کند از شما چیزی را از درد و بیماری - او اشتکاه اخ له - یا شکایت کند برادری مراو را یعنی
مسلمانی فلیقل - پس باید که بگوید و بخواند این دعا برای خود یا برادر خود - ربنا الله الذی فی السماء - پروردگار ما خدای ماست
که در آسمان ست مقصود و تبری ست از خدایان زمین که بتان اند لهذا حکم کرد آنحضرت بایمان زنی که پرسیده شد از وے
خدا کجا ست گفت در آسمان و تاویل این همان ست که در تاویل قول حق سبحانه و هو الله فی السموات و فی الارض و قول
وی وهو الذی فی السماء اله و فی الارض اله گفته اند - تقدس اسمک - پاک ست نام تو ای پروردگار از نهمت نقصان و عدم
تاثیر - امرک فی السماء والارض - امر تو در آسمان و زمین ست که تدبیر کار کائنات آسمانی و زمینی بدان میکنی چنانکه فرمود و
اوحی فی کل سماء امرها و فرمود و تنزل الامر بینهن - کما رحمتک فی السماء - چنانکه رحمت تو در آسمان ست و عام و شامل ست
اهل آنرا که همه محل رحمت اند بخلاف زمین و اهل وے که رحمت خاص مختص ست به بعض و دون بعض که مؤمنان اند که اگر ان
اگرچه رحمت عام که ایجاد و وجود و لوازم آن ست شامل ست همه را بقوله تعالی ورحمتی وسعت کل شیء - فاجعل رحمتک
فی الارض - پس بگردان رحمت خاص خود را نیز در زمین - اغفر لنا حوبنا - بیامرز برای ما گناه ما را و حوب بضم حا و فتح آن بمعنے

انم ست و بعض گفته اند کہ فتح لغت اہل حجاز ست و ضم لغت بنی تمیم و بمعنی حزن و وحشت رجید و وجع و ہلاک و بلا نیز آمده و پوشیده نماند که ہمہ این معانی صالح اراده اند و مراد و موجب حوب و اسباب آن ست - وخطایانا - و بیامرز گناہان ما را و خطایا گناہیکه بطریق خطا بوجود آیند و گاہی بر مطلق گناہان نیز اطلاق یابد - انت رب الطیبین - تو پروردگار پاکانی این علت طلب مغفرت گناہان ست یعنی بیامرز ما را تا از گناہان پاک شویم و قابل تربیت و رحمت خاص تو شویم - انزل رحمۃ من رحمتک فرود فرست رحمتے خاص عظیم را از جنس رحمتہای تو - وشفاء من شفائک - و بفرست شفائی از شفاہای تو - علی ہذا الوجع برین دردمندی و رنجوری - فیبرأ - پس بہ شود و دور گردد این وجع - رواه ابو داؤد - وعن عبد الله ابن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جاء الرجل یعود مریضا فلیقل - چون بیاید مرد در حالیکه پرسش میکند بیماری را پس باید که بگوید - اللهم اشف عبدک - خداوندا شفا ده بنده خود را - ینکأ لک عدوا - تا جراحت کند و قتل کند برای تو و تقویت دین و اعلای کلمه تو دشمنان دین را و نکایت بمعنی جراحت کردن ست و قتل بسیار کردن و بمعنی ایلام را نیز آمده است و ہمزه و بے ہمزه ہر دو آمده و بہمزه پوست باز کردن از ریش و جراحت و جراحت بر جراحت کردن نیز آمده - او یمشی لک الی جنازة یا برود برای رضای تو و ادای حق دین تو بسوی جنازه و تخصیص نکایت عدو و مشی جنازه بذکر از میان سائر افعال بمناسبت آنست که چون مریض بود و بر شرف موت بود بعد از ان ذکر کرد آنچه متعلق بموت ست از اماتت اعدا و جاوا بدا و موتے و طیبی گفته که جمع میان نکایت و تشییع جنازه بجهت آنست که در اول انزال عقاب ست بر دشمنان خدا و در ثانی ایصال رحمت ست بر دوستان وے - رواه ابو داؤد - وعن علی بن زید - روایت ست از علی بن زید بن عبد الرحمن بن جدعان قرشی تیمی بصری که از تابعین بصره است - عن امیه - بضم ہمزه و فتح میم و تشدید تحتانیه تابعیه است روایت دارد از عائشه - انها سالت عائشة عن قول الله عز وجل - که امیه پرسید از عائشه از حقیقت معنی قول حق جل و علا که این آیت ست - ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله - اگر پیدا کنید چیزے را که در دلہای شماست یا پنہان دارید آنرا حساب می کند شما را بآن خدای تعالے - وعن قوله - و پرسید از قول وے تعالی - من یعمل سوءا یجز به - ہر که بکند بدی را باداش داده می شود بوے باعث بر پرسیدن معنی این دو آیت آن ست که آیت نخستین دلالت دارد که بندگان حساب کرده می شوند بر آنچه مضمر دارند در انفس خود از خطرات ذنوب و اندیشہای بد و آیت دوم حکم میکند که آدمیان جزا داده میشوند بر ہر عمل بد قلیل یا کثیر پس مشکل شد بر ایشان و متحیر شدند که چکار کنند زیرا که ممکن نیست اجتناب از ان - فقالت عائشة ما سالنی عنها احد منذ سالت رسول الله - پس گفت عائشه سوال نکرد مرا ازین محاسبه و مجازات ہیچ یکی از ان گاه که پرسیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم از تفسیر این دو آیت - فقال - پس گفت آنحضرت - ہذه معاتبة الله العبد - این محاسبه و جزا که مذکور ست درین دو آیت عتاب کردن خداست بنده را - بما یصیبه من الحمی - با نچه میرسد بنده را از تپ و بیماری - والنکبة - و از نکبت بفتح نون عتاب و خشم گرفتن و ملامت کردن و پیدا کردن دوست بر دوست خشم را

از جهت بے ادبی که از وی بوجود آمده با وجود محبت وی ولطف بروی و در دل او و در صراح گفته که عتاب ناز کردن و خشکی
پیدا کردن ونکبت آنچه برسد آدمی را از حوادث و رنجها - حتی البضاعة یضعها فی ید قمیصه - تا این مصیبت که پاره از مال می نهد
بنده آن را در دست پیراهن خود که عبارت از آستین ست وعادت ست بر نهادن پاره مال دران - فیفقدها - پس گم
میکند وی آن بضاعت را - فیفزع لها - پس متحیر شود و متغیر میگردد و فریاد میکند و میطلبد آن بضاعت گم شده را یعنی این
محاسبه وجزا مواخذه وخشم وعتاب ست در دنیا نه مواخذه عذاب وعقاب ست در آخرت پس باید که بنده دل بد نکند و اندوهگین
نگردد وبلکه خوشحال گردد ومسرور باشد که سبب تکفیر ذنوب ورفع درجات ست نظم من تراغمگین وگریان زان کنم + تا کت از
چشم بدان پنهان کنم + زان بجوشانم که مکروه منی + بلکه تا گیری تو ذوق جاشنی + زان حدیث تلخ میگویم ترا + تا ز تلخیها فرو شویم
ترا + تو ز تلخی چون همه پر خون شوی + پس ز تلخیها همه بیرون شوی + حتی ان العبد لیخرج من ذنوبه کما یخرج التبر الاحمر من الکیر -
تا آنکه بنده هر آئینه بیرون می آید از گناهان خود چنانکه بیرون می آید زر سرخ از بوته در قاموس گفته تبر بکسر زر ونقره و یا آنچه از کان
می آید پیش از زدن ودر کالبد و در مجمع البحار گفته که تبر ذهب خالص ونقره پیش ازان که سکه زده شود و چون سکه زنند نام وے
عین ست - رواه الترمذی - وعن ابی موسیٰ ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لا یصیب عبدا نکبة - نمیرسد هیچ بنده را مصیبتی
ورنجی قلیل وحقیر - فما فوقها او دونها - پس آنچه بالای اوست یا فرود اوست احتمال دارد فوق در عظم ودون در حقارت یا عکس و
اول ظاهر ترست - الا بذنب - مگر بسبب گناهی که کرده است وخطای که از وی رفته است درویشی را بند نعلین موشی برید
می نالید ومیگفت آه چه گناه کرده ام که جزای آن این یافته ام - وما یعفو الله عنه اکثر - وآنچه عفو ومحو میکند و در میگذراند خدای
تعالی از وی بیشتر ست - وقرأ - وخواند آن حضرت موافق این حال این آیت را که - وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم
ویعفو عن کثیر - و هر چه میرسد شما را از مصیبت پس بسبب چیزے ست که کرده است آن را دستهای شما یعنی ذاتهای شما وعفو
مے کند خدای تعالے از بسیاری ازان - رواه الترمذی - وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان العبد اذا کان علی طریقة حسنة من العبادة ثم مرض - بدرستیکه بنده چون میباشد بر حالت نیک از عبادت
پس بیمار شود - قیل للملک الموکل به - گفته می شود مر فرشته را که گماشته شده است بر وی - اکتب له مثل عمله اذا کان طلیقا -
بنویس برای وی مانند عمل وی در وقتیکه بود رها غیر مقید باین بیماری یعنی عملے که در حالت صحت میکرد - حتی اطلقه - تا آنکه رها کنم
او را و تندرست گردانم او را - او اکفته الی - یا ضم کنم او را وگرد آرم او را بسوی خود یعنی بمیرانم - وعن انس ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال اذا ابتلی المسلم ببلاء فی جسده قیل للملک - چون مبتلا گردانیده میشود مسلمان وآزموده میشود ببلای
در تن او گفته میشود مر فرشته را - اکتب له صالح عمله الذی کان یعمل - بنویس برای وی عمل نیک وی را که میکرد پیش از
ابتلا - فان شفاه غسله وطهره - پس اگر شفا می دهد می شوید او را خدای تعالی بمبالغه و پاک میگرداند او را - وان قبضه غفر له ورحمه
واگر قبض می کند او را او سے میراند می آمرزد مر او را ورحمت میکند او را - رواهما - روایت کرده است این هر دو حدیث را

فی شرح السنة - وعن جابر بن عتیک - بروزن کریم انصاری معاوی ست منسوب ست بمعاویه که یکے از اجداد
او بود حاضر شد بدر را ومشاهدی را که بعد ازوست ودر تقریب گفته صحابی جلیل ست وخلاف کرده شد در شهود وے
بدر را - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الشهادة سبع سوی القتل فی سبیل الله - شهادت هفت قسم ست جز کشته شدن
درراه خدا که فرد کامل متعارف ست ازان - المطعون شهید - آنکه مرد بطاعون شهیدست - والغریق شهید وصاحب
ذات الجنب شهید - وخداوند ذات الجنب که بیماری مشهورست وآن قرحه ست که حادث می گردد در داخل پهلو
نزدیک بدل وسینه ونشان او تنگی نفس وتپ است واورا اقسام واحکام واسباب وعلامات ست که در کتب
طب مذکورست ودر شرح سفر السعادة مجملی ازان ذکر کرده شده است - والمبطون شهید - معنی مبطون معلوم شده - و
صاحب الحریق شهید - وخداوند آتش که بناگهان در آتش افتد وبسوزد - والذی یموت تحت الهدم شهید - وآنکه بمیرد زیر
بنای افتاده که بفتح یروی وسابقا فرق میان هدم بسکون دال وفتح آن معلوم شد واینجا بفتح مناسب ترست -
والمرأة تموت بجمع شهید - وزن که بمیرد بجمع بضم جیم وبعضی بکسر جیم گفته اند وسکون میم بمعنی مجموع یعنی آنکه بمیرد ونزد ولادت
وبیرون نیاید ولد وے وآنکه عقب ولادت بمیرد ونیز همین حکم دارد وبعض تفسیر کرده اند بکر زیرا که بکارت مجموع ست
در وے مثل ولد ودر حدیث دیگر آمده است وهم زنی که بجمع مرد وبرده نشد وخبر هی او می در آید در بهشت - رواه مالک
وابوداود والنسائی - وعن سعد قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت ست از سعد بن ابی وقاص رض
که پرسیده شد آن حضرت - ای الناس اشد بلاء - کدام از آدمیان سخت ترست از روے بلا وآزمائش - قال الانبیاء ثم
الامثل فالامثل - گفت سخت ترین آدمیان در بلا پیغمبران اند پس بهر که فاضل تر مرتبه بمرتبه چنانکه اولیا وعلماء وصلحا بر تفاوت
مراتب ودرجات - یبتلی الرجل علی حسب دینه - مبتلا گردانیده میشود مرد براندازه دین وی - فان کان فی دینه صلبا
پس اگر باشد مرد در دین خود سخت ودرشت - اشتد بلاؤه - سخت میشود بلاے وے زیرا که وے صاحب یقین ست
پس صبر میکند بران ومیداند که مبلی حق ست ودرانجا الطاف خفیه است پس کامل میگردد ایمان وی وقوی میگردد محبت
وی ومکفر میگردد سیآت وے وبلند میگردد درجات وے - وان کان فی دینه رقة - واگر باشد در دین وی نرمی وتنگی
هون علیه - آسان وسبک کرده می شود بروے تا بے صبری نکند وبیرون نیاید از ربقهٔ دین باز جهت عدم قوت ایمان
ویقین پس تالیف قلب وی میکند بنعمت وقول وی - فما زال کذلک - پس همیشه است مرد همچنین وهم برین حال حتی
یمشی علی الارض ماله ذنب - تا آنکه میرود برزمین وحالانکه نیست مر اورا گناهی بیان حال مردی ست که صلب ست
در دین - رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح - وعن عائشة قالت ما اغبط احدا
بهون موت بعد الذی رایت من شدة موت رسول الله صلی الله علیه وسلم - گفت عائشه رشک نمیبرم هیچ یکی را بآسانی و
سبکی مردن بعد از انچه دیدم از سختی مردن آنحضرت یعنی پیش ازین رشک میبردم برهر که باسانی میمرد وبعد از انکه دیدم از سختی موت

پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم دیگر رشک بر کسی با آسانی موت نبردم واعتقاد کردم کہ خیریت در سختی موت است نہ آسانی۔
رواه الترمذی والنسائی۔ وبیان سختی در حدیث آینده بیاید۔ وعنها قالت رایت النبی صلی اللہ علیہ وسلم وهو بالموت
وعنده قدح فیه ماء۔ گفت عائشہ دیدم آن حضرت را وحالانکہ آن حضرت در حالت موت بود ونزد وی قدحی بود کہ
دروی آب است۔ وهو یدخل یده فی القدح۔ وآن حضرت می درآورد دست خود را در قدح۔ ثم یمسح وجهه۔ پس مسح میکرد
روی مبارک خود را از قدح می برآورد دست تر را بر روی از جهت حرارتی کہ می یافت۔ ثم یقول۔ پس می گفت اللّٰهم
اعنّی علی منکرات الموت۔ خداوندا یاری ده مرا بر حالتهای سخت مرگ۔ او علی سکرات الموت۔ یا گفت یاری ده بر سکرات
موت شک از اویست وسکرات جمع سکرة بسکون کاف این نیز بمعنی سختی ومحنت وبیهوشی ست وتسکیر بمعنی خفه کردن آمده۔
رواه الترمذی وابن ماجة۔ وشیخ ما اجل اکرم اوحد محمد البکری المصری رحمة اللہ علیہ در سبب سکرات موت مر آنحضرت
را صلی اللہ علیہ وسلم وجوه متعدده ابراز نموده یکی آنکہ مزاج شریف نبوی اعدل امزجه بود پس احساس وتالم اکثر و
دریافت اثر آن اکبر بود چنانچه فرموده انی لاوعک کما یوعک رجلان منکم چنانچه گذشت دیگر آنکہ تعلق روح بجسد لطیف وے و
تعشق وی بوی قوی واوفی بود پس تالم وی بمفارقت وی بیشتر وقوی تر باشد دیگر آنکہ در اینجا تسلیه امت ست کہ چون
ببینند کہ نقل روح پاک وی باین صورت است آسان گردد بر هر یکی حال نفس وی دیگر آنکہ حقیقت شریف وی جامع جمیع
اکوان بود پس فراق روح وی از جسد شریف گویا فراق تامه ارواح ست از تامه اجساد دیگر آنکہ آنحضرت متولی امور مملکت
الٰهیه وگماشته درگاه عزت بود کہ تامه امور از احکام کون ومکان بوے مفوض بود وکدام دائره مملکت واسع تر از مملکت و
سلطنت وی بود وعادت مستمره گماشتگان ست کہ چون رجوع بدرگاه سلطان نمایند بجهت استعداد سوال وحساب بهی
وهراسی بحال شان راه یابد کہ چه طور برآید وشیخ ما شیخ عبد الوهاب متقی از شیخ خود شیخ علی متقی رحمة اللہ علیهما نقل میکردند کہ در
وقت وفات میفرمودند اگر شدت سکرات از ما مشاهده کنید اندوهگین نشوید کہ آن لازم مقام ومنصب قطبیت ست دیگر آنکہ
نازل گردانیده شد بر وی دران وقت از تنزلات احدیت وتجلیات صمدیت اسرار انوار عزت ربوبیت کہ در زمان وحی نازل
میشد واین آخر آن اوقات دائم واکمل آن حالات بود در این سکرات مشاهدات وافاضات بود کہ بسبب ضیق نطاق جسمانیت
از تحمل آن در صورت سکرات ومجاهدات مینمود واین وجه اوجه وجوه است واوفق بمقام وحال شریف اوست واللہ اعلم
دیگر آنکہ ادراک واحساس بلقای خاص سبب گشت کہ نزد وی بود از خوف وخشیت وهیبت واجلال ومعرفت جناب حق واسکات
وعبودیت در حضرت قرب چنانچه فرموده انا اعلمکم باللہ واخوفکم منه هر کہ عارف تر ترسان تر ازین جهت ظاهر شد بر وی آنچه
ظاهر شد دیگر استبشارت شوق بآن لقای روح طبیعت حاصل بود بر اسراع واضطراب گویا منجذب است روح شریف وی
کہ زود برآید بسرعت وسرعت در نهضت در زمان قرب خاص مندرج گردد پس مانعی میشد بقهر عالم طبیعت وضغط حضیض مزاج بشریت
حالتیکه قوی میشد بوی انفعال وظاهر میشد بوی سلطان آن حال دیگر تعلق اهل این عالم بذات شریف وی صلی اللہ

علیه وسلم از انها که علاقه محبت بحضرت علیه وی دارند و تشکل صور این تعلقات در مرآت جوهر وی که ساطع تر و صافی تر از همه
مرایاست پس ظاهر شد از انجا قلقی واشتیاقی پس حاصل شد انچه حاصل شد و دیگر آنکه پروردگار جل و علا جاری گردانید و باقی
داشت رسول خود را صلی الله علیه وسلم بر اوصاف عبودیت که اشرف اوصاف واجل محامد اتصاف ست و این کمالی
است خاص مر آنحضرت را و مقتضای مزاج مقام عبودیت منازله مکاره و معانات و مقاسات شدائد ست و لهذا گفت نزد موت
ولد شریف وی ابراهیم العین تدمع والقلب یحزن وانا علی فراقک لمحزونون یا ابراهیم انتهی این ست انچه گفته اند و امثال
این نیز میتوان گفت و درک حقیقت حال شریف وی اجل و اعلی و ارفع ست از انکه عقول و افهام و علوم و معارف عقلا و علما
و عرفا حاصر و ضابط و حاوی آن تواند بود ع او برتر از انست که آید بخیال ٭ و هر چه گویند حکم تاویل متشابهات دارد و ما یعلم تاویله
الا الله والله اعلم - وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اراد الله بعبده الخیر عجل له العقوبة فی الدنیا - چون خواهد
خدای تعالی به بنده خود نیکی را اشتاب دهد مر او را سزای گناهان او را در دنیا زیرا که عذاب دنیا سهل ست و مدت دنیا قصیر و منقطع
که باشد میگذرد - واذا اراد الله بعبده الشر امسک عنه بذنبه - و چون خواهد خدای به بنده خود بدی نگاه میدارد ازوی عقوبت را
و میگذارد او را بگناه وی - حتی یوافیه به یوم القیمة - تا آنکه تمام بدهد وی تعالی بنده را انچه مستحق ست آنرا از عذاب بسبب
آن گناه روز قیامت عرب می گویند اوفی فلانا حقه یعنی داد حق وی را تمام و وافی - رواه الترمذی - وعنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان عظم الجزاء مع عظم البلاء - بدرستیکه بزرگی پاداش با بزرگی بلاست هر چند بلا بیشتر و سخت تر
جزا تمام تر و وافر تر و عظم بضم عین و سکون ظا اسم است از تعظیم - وان الله - و بدرستیکه خدای عز وجل - اذا احب قوما ابتلاهم
چون دوست میدارد گروهی را مبتلا میگرداند و آزمایش میکند ایشان را همچنین چون دشمن میدارد گروهی را مبتلا می گرداند
ایشان را و این شق را ذکر نکرده از جهت فهم وی از سیاق که گفت فمن رضی فله الرضی - پس کسیکه خوشنود بود از خداوند
تعالی در بلا پس مر او راست خوشنودی از وی تعالی - ومن سخط فله السخط - و کسیکه خشم گیرد و راضی نگردد پس او راست خشم
و نا رضائی ست پس رضا و سخط بنده سبب علامت رضا و سخط پروردگار و محبت و عداوت اوست صحابه رضی الله عنهم از
یکدیگر سوال میکردند که بچه معلوم گردد رضا و سخط الهی از بنده جواب میدادند اگر بنده از خدا راضی ست خدا نیز از بنده راضی
ست و اگر ساخط است ساخط - رواه الترمذی وابن ماجه - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال
البلاء بالمؤمن او المؤمنة - همیشه میباشد بلا بمرد مسلمان یا بزن مسلمان - فی نفسه - در ذات هر یکی بآلام و امراض و آفات - و
ماله - و در مال هر یکی بهلاک و نقصان - و ولده - و در اولاد بمرض و موت و اینها همه سبب کفارت ذنوب و محو خطایای وی
میشوند - حتی یلقی الله وما علیه من خطیئة - تا آنکه پیش می آید وی خدای را در روز جزا و حالانکه نیست بر وی هیچ گناهی -
رواه الترمذی وروی مالک نحوه وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح - وعن محمد بن خالد السلمی بضم سین و تخفیف لام
مفتوحه عن ابیه عن جده - از پدرش از جد خود و جد او صحابی ست - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا سبقت له من الله منزلة

لم یبلغها بالعمل - بدرستیکه بنده چون در گذشته باشد برای وی از خدا مرتبه و درجه بلند یعنی تقدیر کرده باشد الله تعالی برای وی منزلتی
نمی تواند رسید بنده بآن منزلت بعمل صالح خود - ابتلاه الله فی جسده او فی ماله او فی ولده - مبتلا میگرداند او را خدای تعالی در تن
وی یا در مال وی یا در اولاد وی - ثم صبره علی ذلک - پس شکیبا میگرداند او را بران بلا - حتی یبلغه المنزلة التی سبقت له من الله -
تا آنکه برساند این بلا و صبر کردن بران یا میرساند خدای تعالی بسبب این بلا و صبر آن بنده را بمرتبه که در گذشته است مر او را از خدا - رواه احمد
و ابو داود - ازینجا معلوم میشود که بنده بصبر کردن بر بلا بمرتبه و مقامی میرسد که بطاعت و عبادت نمیرسد - شیخ امام اجل ابو عبد الله محمد بن علی
حکیم ترمذی رحمه الله قدس سره میگوید که بیمار شدم من در ایام گذشته بیماری سخت پس چون شفا داد مرا الله تعالی تصور کردم و اندازه کردم در
نفس خود آنچه تدبیر کرده بود مرا وی سبحانه ازین علت در مقدار این مدت و میان عبادت ثقلین درین مدت پس گفتم با خود اگر مخیر گردانیده
میشدم من در وجود این علت و در آنکه مرا عبادت ثقلین میبود درین مدت بکدام ازین هر دو میل میکردم و کدام یکی را اختیار میکردم پس
صحیح شد عزم من و ثابت شد یقین من و واقع شد بصیرت من بر آنکه آنچه اختیار کرد پروردگار من برای من اکثر است از روی شرف و عظم
از روی اجر و انفع از روی عاقبت و آن علتی و مرضی که تدبیر کرد لطف پروردگار تعالی برای من بندگی ست خالی از شائبه عجب
در بابو دانستم که این قول که بلا را اختیار کرده اند بچه سبب ست و این مسئله را در رساله تسلیة المصاب لنیل الاجر و الثواب تفصیل بیان
کرده شده است - وعن عبد الله بن شخیر بکسر شین معجمه و تشدید خای معجمه مکسوره و در آخر را صحابی ست در بصره نزول کرده قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل بضم میم و کسر مثلثه مکسوره مشدده یعنی تصویر کرده شد و پیدا کرده شد - ابن آدم - آدمیزاده -
والی جنبه تسع و تسعون منیة - و حال آنکه بجانب پهلوی وی ست یعنی نزدیک باو و متصل باوست نود و نه مرگ یعنی آفات و بلایا که اسباب
مرگ و هلاک اند - ان اخطأته المنایا وقع فی الهرم حتی یموت - اگر خطا میکند او را و نمیرسد بوی مرگها و اسباب آن می افتد در پیری
تا آنکه میمیرد یعنی آدمی مشمول و محاط است ببلایا و مصائب بی اندازه که خلاصی ندارد ازانها و اگر نادراً خلاصی یافت ازان
می افتد در پیری که دردیست بی دوا و بلای بی منتهاست و در وی از مردن چاره نیست و البته میباید مرد - رواه الترمذی و قال
هذا حدیث غریب - وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یود اهل العافیة یوم القیمة حین یعطی اهل البلاء الثواب -
دوست میدارند و آرزو میبرند اهل عافیت که در دنیا از بلایا و مصائب سالم بودند در روز قیامت در وقتیکه داده شود اهل بلا را
ثواب این را که - لو ان جلودهم کانت قرضت فی الدنیا بالمقاریض - کاشکی پوستهای ایشان بریده و پاره پاره کرده میشد در دنیا
بگازها - رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب - وعن عامر الرام مخفف رامی یعنی تیر انداز و عامر ابن الرام نیز میگویند
و صحیح اول است صحابی ست که یک حدیث دارد و این نیز بسند مجهول مرویست - قال ذکر رسول الله - گفت ذکر کرد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم الاسقام - بیماریها را - فقال ان المؤمن اذا اصابه السقم ثم عافاه الله - پس گفت که مسلمان چون میرسد او را
بیماری پس صحت می بخشد او را خدای تعالی - کان کفارة لما مضی من ذنوبه - میباشد بیماری پوشنده مر چیزی را که گذشته
از گناهان وی - وموعظة له فیما یستقبل - و می باشد پند مر او را در آنچه پیش می آید از زمان - و ان المنافق اذا مرض

ثم اعفی - و بدرستیکہ منافق چون بیمار شود و پس عافیت دادہ شود - کان کالبعیر عقلہ اہلہ ثم ارسلوہ - بمیا شد مانند شتر کہ ببستند او را
کسان او پس رہا کردند او را نمی داند کہ برای چہ عقال دادہ ولم ارسلوہ - پس در نیافت آن شتر بجہت عدم تمیز کہ چرا بستند او را و چرا کشادند او را ہمچنین
منافق بخلاف مومن کہ می دریابد کہ بیمار کردن وی برای تادیب و تہذیب وی بود و عافیت برای پند پذیر شدن و تفکر
گزاردن و قدر نعمت شناختن ست - فقال رجل - پس گفت مردی - یا رسول اللہ وما الاسقام - چہ چیز ست بیماریہا و کدام ست
من نمی شناسم آن را - واللہ ما مرضت قط بخدا سوگند بیمار نشدہ ام من ہرگز - فقال قم عنا پس گفت آنحضرت برخیز و دور شو از
پیش ما - فلست منا پس نیستی تو از ما ظاہر آنست کہ آن مرد منافق بود کذا فی شرح الشیخ - الا باین شدت و درشتی نمی فرمود - رواہ
ابوداود - وعن ابی سعید قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخلتم علی المریض فنفسوا لہ فی اجلہ - چون در آیید شما
بر بیمار برای پرسش وی پس کشادہ و سپید او را و ببرید غم او را در درازی مدت حیات او چنانکہ گویید غم مخور باکے نیست شفا
خواہی یافت و دراز خواہد بود عمر تو فی الصراح تنفیس آسایش دادن در ہائش دادن از غم - فان ذلک لا یرد شیئا ویطیب بنفسہ -
زیرا کہ بدرستیکہ تنفیس باز نمیگرداند چیزی را کہ مقدر ست و خوش میگرداند نفس وی ویطیب تخفیف است و با زائدہ است و در بعضی
نسخ یطیب نفسہ بتشدید بدون با یعنی خوش میگرداند نفس او را - رواہ الترمذی وابن ماجۃ وقال الترمذی ہذا حدیث غریب -
وعن سلیمان بن صرد - بضم صاد و فتح را صحابی ست خیر فاضل عابد شریف عمر دراز یافتہ و از کشندگان امام شہید حسین بن علی
رضی اللہ عنہما کینہ کشی کردہ و شہید گشتہ و عمر وی نود و سہ بودہ رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قتلہ بطنہ -
کسیکہ کشت او را شکم وی یعنی وی در تفسیر مبطون در فصل اول معلوم شد - لم یعذب فی قبرہ - عذاب کردہ نہ شود او را در گور خویش

رواہ احمد والترمذی وقال ہذا حدیث غریب

الفصل الثالث عن انس قال کان غلام یہودی یخدم النبی - بود پسرکے از قوم یہود کہ خدمت میکرد
پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم - شیخ ابن حجر گفتہ کہ واقف نہ شدم بر اسم او و بعض گفتہ اند کہ نام او عبد القدوس بود - فمرض
فاتاہ النبی - پس بیمار شد آن غلام پس آمد او را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یعودہ - در حالیکہ عیادت میکند آنحضرت او را
فقعد عند راسہ - پس نشست آنحضرت نزد سر آن غلام - فقال لہ اسلم - پس گفت مر او را مسلمان شو - فنظر الی ابیہ وہو عندہ
پس نگاہ کرد آن غلام بجانب پدر خود و پدر وی نزد وی بود - فقال - پس گفت پدر - اطع ابا القاسم - فرمانبرداری
کن ابو القاسم را ابو القاسم کنیت شریف آنحضرت ست و یہود بیشتر آنحضرت را باین کنیت ذکر میکردند و باسم مبارک کہ محمد ست
کمتر یاد میکردند تا ملزم نشوند بذکر این اسم شریف در توریت - فاسلم - پس مسلمان شد آن غلام - فخرج النبی صلی اللہ علیہ وسلم
وہو یقول الحمد للہ الذی انقذہ من النار - پس بیرون آمد آنحضرت و حالانکہ وی میگوید شکر مر خدای را کہ رہانید او را از
آتش دوزخ - رواہ البخاری - و درین حدیث جواز استخدام کافر ست و جواز عیادت وی بامید داری اسلام وی گفتہ
اند کہ اگر خویشی یا ہمسایگی داشتہ باشد نیز می توان کرد - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

من عاد مریضا نادی مناد من السماء - کسیکه عیادت میکند بیمارے را آواز میدهد آواز دهنده از آسمان یعنی فرشته طبت
وطاب ممشاک - خوشی باد ترا در دنیا و خوش باد بر پائے رفتن تو یا جائے مشی تو در آخرت یا هر دو در دنیا یا هر دو در
آخرت و درینجا اشارت ست بافضلیت عیادت پیاده - وتبوأت من الجنة منزلا - وبگیری تو از بهشت منزل را و تواند
که این هر سه جمله خبر باشد از جانب پروردگار تعالی از حال عیادت کننده - رواه ابن ماجة - وعن ابن عباس
ان علیا رضی الله عنهم خرج من عند النبی صلی الله علیه وسلم فی وجعه الذی توفی فیه - روایت ست از ابن عباس که علی
بر آمد از نزد آن حضرت در درد و بیماری وی که وفات یافت آنحضرت در آن درد - فقال الناس - پس گفتند مردم - یا
اباالحسن کیف اصبح رسول الله - چگونه صبح کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال اصبح بحمد الله بارئا - گفت صبح کرد بشکر خدا به
شونده از بیماری یعنی الحمد لله که بهتر است امروز و ادب آن ست که چون از حال بیمار بپرسند جواب بهی و خوبی گویند -
رواه البخاری - وعن عطاء بن ابی رباح - بفتح را و تخفیف با تابعی یکے از اعلام علماء و اجلۀ فقها امام ابوحنیفه گفت
ندیدم من از انها که دیدم فاضل تر از وے و بود اسود اعور اشل اعوج بعد از ان اعمی شد روزیکه فوت کرد از دنیا
گفت مات ارضی اهل الارض - قال قال لی ابن عباس - گفت عطا گفت مرا ابن عباس - الا اریک امراة من اهل
الجنة - آیا بنمایم ترا زنی از اهل بهشت - قلت بلی - گفتم بلی بنما - قال هذه المرأة السوداء - گفت این زن سیاه در نام وی
اختلاف ست بعضی سعیره گفته بضم سین و فتح عین و بعض سقیره و سکیره بقاف و کاف بدل عین و بعض ماشطه و بعض خدیجه
والله اعلم - اتت النبی - آمد این زن پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقالت - پس گفت - یا رسول الله انی اصرع - بدرستیکه من صرع
زده میشوم نام بیماری مشهور - و انی اتکشف - بتای فوقانیه و بدرستیکه من برهنه میشوم یا میترسم و ملاحظه میکنم از کشف عورت
پس تکشف بمعنی اجتناب از کشف باشد چنانکه تأثم بمعنے اجتناب و خوف از اثم - فادع الله لی - پس دعا کن خدا را برای
من که عافیت دهد - فقال ان شئت صبرت ولک الجنة - پس گفت آنحضرت اگر میخواهی صبر کنی و باشد مر ترا بهشت - وان
شئت دعوت الله ان یعافیک - و اگر میخواهی دعا کنم خدا را که عافیت دهد ترا - فقالت اصبر - پس گفت آن زن صبر
میکنم و بهشت میخواهم - فقالت انی اتکشف فادع الله ان لا اتکشف - پس گفت من برهنه میشوم و میترسم از برهنگی پس دعا کن خدا
را که برهنه نشوم - فدعا لها - پس دعا کرد مر آن زن را - متفق علیه - و درینحدیث دلیل ست بر جواز ترک تداوی بامید
ثواب آخرت و بر علاج امراض بدعا و التجا بحق - وعن یحیی بن سعید قال ان رجلا جاءه الموت فی زمن رسول الله
صلی الله علیه وسلم - روایت است از یحیی بن سعید انصاری که از تابعین ست روایت میکند از انس و غیر وی از صحابه
و قدما که گفت که مردی آمد او را موت در زمان آن حضرت - فقال رجل هنیئا له مات ولم یبتل بمرض - گوارا باد مر او را
که مرد و مبتلا گردانیده نشد به بیماری - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ویحک - وای
تو عجب از تو - ما یدریک - چه داناینده ترا - لو ان الله ابتلاه بمرض فکفر عنه من سیئاته - اگر میبود این که خدا تعالی بیمارانید

وی آزمائید او را به بیماری پس کفارت میکرد از وی از بدیهای وی بهتر میبود مراد را - رواه مالک مرسلا - وعن شداد
بن اوس صحابی ست رضی الله عنه و پدر وی - والصنابحی - بضم صاد نسبت ست بصنابح بن زاهر نام او عبد الله ست اختلاف ست
که صحابی ست یا تابعی روایت ست ازین دو کس - انهما - که ایشان - دخلا علی رجل مریض یعودانه - در آمدند بر مردی
در حالیکه عیادت می کنند آن مرد را - فقالا له - پس گفتند مر آن مرد را - کیف اصبحت - چگونه صبح کردی و چه حال داری -
قال اصبحت بنعمة - گفت آن مرد صبح کرده ام متلبس و مصحوب بنعمت و حال خوش دارم - قال شداد ابشر بکفارات السیئات
خوش خبر خوشحال باش بخصلتهای که پوشنده بدیهاست - وحط الخطایا - و بفرود افگندن گناهان - فانی سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الله عز وجل یقول - زیرا که من شنیده ام آن حضرت را که میگفت که خدا تعالی
میگوید - اذا انا ابتلیت عبدا من عبادی مومنا - وقتیکه من مبتلا گردانم یعنی به بیماری بنده از بندگان خود را که مومن است
فحمدنی علی ما ابتلیته - پس ثنا کند آن بنده مرا بر مبتلا گردانیدن من او را - فانه یقوم من مضجعه ذلک - پس بدرستیکه آن
بنده بر میخیزد از آن خوابگاه خود که در آنجا بیمار افتاده است - کیوم ولدته امه من الخطایا - همچو روز زائیدن مادر او را یعنی
پاک منزه از گناهان - ویقول الرب - و میگوید پروردگار - تبارک و تعالی - بملائکه که کاتب اعمال اند - انا قیدت عبدی
وابتلیته - من بند کردم بنده خود را به بند بیماری و مبتلا گردانیدم و آزمایش کردم او را - فاجروا له ما کنتم تجرون له وهو
صحیح - پس اجرا کنید - بنویسید و ثابت گردانید برای وی از اعمال خیر چنانکه می بودید که می نوشتید و اجرا می گردید
برای وی در حالیکه وی تندرست بود - اجروا بفتح همزه و سکون جیم امر ست از اجرا بمعنی راندن و مجری دادن وظیفه
ومهم - رواه احمد - وعن عائشة رض قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کثرت ذنوب العبد ولم یکن له ما یکفرها
من العمل - چون بسیار میگردد گناهان بنده و نمی باشد مر او را عملهای نیک که بپوشد آن گناهان را و ببرد آنها را -
ابتلاه الله بالحزن لیکفرها عنه - مبتلا میگرداند آن بنده را خدا تعالی باندوه تا تکفیر کند آنها را از آن بنده - رواه
احمد - وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من عاد مریضا لم یزل یخوض الرحمة - کسیکه پرسد بیماری
را همیشه می در آید و شنا میکند دریای رحمت را و غرق میگردد دران خوض بآب در آمدن - حتی یجلس - تا آنکه می نشیند
فاذا جلس اغتمس فیها - پس چون می نشیند فرو میرود در دریای رحمت و غرق میگردد دران - رواه مالک واحمد -
وعن ثوبان مولای آنحضرت ست و همیشه در خدمت می بود در سفر و حضر - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا
اصاب احدکم الحمی - روایت میکند که آن حضرت گفت وقتیکه برسد یکی از شما را تپ - فان الحمی قطعة من النار - پس
بدرستیکه تپ پاره ایست از آتش - فلیطفئها عنه بالماء - پس باید که بمیراند آن آتش را از خود بآب گفته اند که این مخصوص ست
به بعضی انواع تپ که حادث ست از حرارت چنانکه معتاد اهل حجاز ست و چون بیان آنحضرت علاج جسمانی را تبع و طفیل ست
و مقصود اصلی از منصب نبوت بیان علاج روحانی ست استقصا نکرد در تعمیم انواع امراض و اقتصار نمود بر بیان علاج آنچه

اکثر و اغلب ست وقوع آن در آن بلاد و اللہ اعلم و تحقیق این در کتاب طب و رقی باید در شرح قول آن حضرت الحمی
من فیح جہنم الحدیث و مناسب آن بود کہ مصنف این حدیث را ہم در ان کتاب ذکر میکرد زیرا کہ درین حدیث ذکر
عیادت مریض و ثواب مرض نیست بعد از ان بیان اطفای نار حمی فرمود بقول خود - فلیستنقع فی نہر جار - پس
باید کہ بیفتند در جوی روان - ولیستقبل جریتہ - و باید کہ پیش آید روان شدن جوی را یعنی ہمان جانب بیفتد کہ
آب میرود و جریہ بفتح جیم و کسر آن - فیقول - پس میگوید - بسم اللہ - بنام خدا افتادم درین جوی - اللہم اشف عبدک -
خداوندا شفا بدہ بندۂ خود را - وصدق رسولک - و راست گردان پیغمبر خود را کہ این علاج فرمودہ است و خبر دادہ است
کہ ہر کہ این علاج کند شفا می یابد - بعد صلوٰۃ الصبح قبل طلوع الشمس - بکند این فعل را بعد از نماز بامداد و پیش از بر آمدن
آفتاب - ولینغمس فیہ ثلث غمسات ثلثۃ ایام - و باید کہ غوطہ زند در وی سہ غوطہ سہ روز این بیان فلیستنقع و ایضاح اوست
و این عبارت احتمال دارد کہ سہ غوطہ در سہ روز باشد ہر روز یک غوطہ و احتمال دارد کہ ہر روز سہ غوطہ باشد - فان لم
یبرأ فی ثلث فخمس - پس اگر بہ نشود در سہ روز پس پنج روز ست علاج آن - فان لم یبرأ فی خمس فسبع - پس اگر بہ نشود در پنج
روز پس ہفت روز - فان لم یبرأ فی سبع فتسع - پس اگر بہ نشود در ہفت روز پس نہ روز - فانہا لا تکاد تجاوز تسعا
باذن اللہ - پس بدرستیکہ آن حمی نزدیک نیست کہ بگذرد نہ روز را بدستوری خدای عزوجل - رواہ الترمذی و قال
ہذا حدیث غریب - وعن ابی ہریرۃ قال ذکرت الحمی عند رسول اللہ - گفت ابو ہریرہ ذکر کردہ شد تپ را نزد پیغمبر
خدا صلی اللہ علیہ وسلم فسبہا رجل - پس دشنام کرد آن را مردی - فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا تسبہا فانہا تنفی الذنوب
دشنام مکن تپ را زیرا کہ وی دور می کند گناہان را - کما تنفی النار خبث الحدید - چنانکہ دور میکند آتش چرک
آہن را بگداختن و مقتضای این شکر گزاری ست بر آن و لہذا مشائخ گفتہ اند کہ وظیفہ در بلا شکر ست چنانکہ در
نعمت از جہت تضمن او الطاف خفیہ را ولیکن چون بندہ ضعیف ست و ناتوان صبر را بدل شکر ساختند - رواہ ابن ماجہ
وعنہ قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عاد مریضا فقال ابشر فان اللہ یقول - وہم از ابی ہریرہ است کہ گفت
کہ آنحضرت عیادت کرد بیماری را کہ تپ داشت پس گفت خوش باش زیرا کہ بدرستیکہ خدا تعالی میگوید - ہی ناری
اسلطہا علی عبدی المؤمن فی الدنیا - تپ آتش منست می گمارم آنرا بر بندۂ من کہ مومن ست در دنیا - لیکون حظہ من
النار یوم القیمۃ - تا باشد تپ بخش آن بندہ از آتش دوزخ روز قیامت عوض آن - رواہ احمد و ابن ماجہ والبیہقی فی
شعب الایمان - وعن انس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ان الرب سبحانہ وتعالی یقول - روایت ست از
انس کہ آنحضرت گفت کہ پروردگار تعالی میگوید - وعزتی وجلالی - سوگند بعزت ذات من و جلال صفات من - لا
اخرج احدا من الدنیا - بیرون نمی آرم ہیچ یکی را از دنیا - ارید اغفر لہ - کہ میخواہم بیامرزم مر او را - حتی استوفی کل خطیئۃ فی
عنقہ - تا آنکہ تمام میگیرم جزای ہر گناہی را کہ در گردن اوست - بسقم فی بدنہ و اقتار فی رزقہ - بسبب بیماری در تن وی

و تنگی در رزق و می دسقم بضم سین و بفتحتین و اقتار بکسر ہمزہ و سکون قاف یعنی گناہان کہ از وی بوجود آمدہ جزای آنرا ہم در دنیا بہ بیماری و فقر میدہم پس مغفور میگردد و از عذاب آخرت نجات می یابد مقصود آنکہ نفس بیماری و بلا مکفر ذنوب اند۔ رواہ رزین۔ وعن شقیق قال مرض عبد اللہ فعدناہ شقیق کہ از کبار ثقات تابعین و از علمای عاملین ست و زمان شریف آن حضرت را دریافتہ اما بشرف رویت مشرف نشدہ و از یاران مخصوص ابن مسعود ست گفت بیمار شد عبد اللہ بن مسعود پس عیادت کردیم او را فجعل یبکی۔ پس گریستن گرفت ابن مسعود و شروع کرد در آن۔ فعوتب۔ پس ملامت کردہ شد و خشم گرفتند بروے حاضران بگمان آنکہ از الم بیماری و محبت حیات دنیا می گرید۔ فقال انی لا ابکی لاجل المرض۔ پس گفت ابن مسعود نمی گریم از جہت بیماری۔ لانی۔ زیرا کہ من و در بعض نسخ انی بے لام بدرستیکہ من سمعت رسول اللہ۔ شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ می گفت۔ المرض کفارۃ۔ بیماری کفارت ست گناہان را وانما ابکی انہ اصابنی علی حال فترۃ۔ و نمی گریم مگر از جہت آن کہ رسید بیماری مرا بر حال فتور و ضعف کہ حال پیری ست فترت بفتح فا و سکون تا سستی۔ ولم یصبنی فی حال اجتہاد۔ و نرسید مرا مرض در حال قوت و کوشش کہ وقت جوانی بود لانہ یکتب للعبد من الاجر اذا مرض۔ زیرا کہ نوشتہ می شود مر بندہ را از مزد وقتیکہ بیمار می شود۔ ما کان یکتب لہ قبل ان یمرض چیزے کہ بود کہ نوشتہ می شد مر او را پیش از انکہ بیمار گردد۔ فمنعہ منہ المرض۔ پس باز داشت بندہ را از ان عمل بیماری پس چون در وقت جوانی و قوت در حال صحت عمل بسیار بود در مرض نیز بسیاری نوشتندی و در وقت پیری ضعیف کم ست کم مینویسند کاشکے در جوانی بیمار می شدم کہ عمل بسیار می نوشتند اینجا می گویند کہ چون در مرض ہمان عمل می نویسند کہ در صحت میکرد پس فضیلت در تمنی مرض در حال قوت و کثرت عمل چہ باشد جوابش آنکہ تمنی میکند کتابت عمل و اثبات آنرا بے تعب و مشقت در عمل پس اگر مرض در زمان کثرت عمل می بود نوشتہ میشد عمل کثیر بی تعب در عمل یا از جہت آنکہ عملی کہ در مرض نوشتہ می شود خالی ست از شائبہ ریا و سمعہ و عجب فافہم۔ رواہ رزین۔ وعن انس قال کان النبی روایت ست از انس گفت بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لا یعود مریضا الا بعد ثلث۔ عیادت نمیکرد بیماری را مگر پس از سہ شب۔ رواہ ابن ماجۃ والبیہقی فی شعب الایمان۔ بدانکہ بعضے از محدثان گفتہ اند این حدیث موضوع ست و سنت نزد ایشان عیادت ست در اول مرض نہ بعد از گذشتن سہ روز کذا فی شرح الشیخ و جمہور علما بر انند کہ عیادت مقید بزمانی نیست زیرا کہ امر بوے مطلق ست ہر وقت کہ کند خواہ اول خواہ آخر و گفتہ اند کہ این حدیث ضعیف ست چرا کہ راوی او کہ مسلمہ بن علی ست متروک ست و ابو حاتم گفتہ کہ این حدیث باطل ست و در احیاء العلوم گفتہ کہ عیادت کردہ نہ شود مریض مگر بعد از سہ روز باین حدیث و گفتہ کہ در استعجال شماتت ست و فیہ ما فیہ۔ وعن عمر بن الخطاب قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخلت علی مریض فمرہ یدعو لک۔ چون در آئی بر بیماری پس بفرما او را کہ دعا کند ترا۔ فان دعاءہ کدعاء الملائکۃ۔ زیرا کہ بدرستی دعای بیمار مانند دعاے فرشتگان ست و شاید کہ از این جہت ست

که بنده در مرض قریب‌ست از درگاه حق و مبراست از احکام بشریت از اکل و شرب و حصول صفا و طهارت باطن
بریاضت نفس و توجه بعالم غیب والله اعلم - رواه ابن ماجة - وعن ابن عباس قال من السنة تخفيف الجلوس
وقلة الصخب في العيادة عند المريض - گفت ابن عباس از سنت است سبکی کردن در نشستن و کم کردن بانگ و فریاد در
عیادت نزد بیمار صخب بصاد مهمله و خای معجمه مفتوحتین سختی آواز و در نسخ بجز یک و تسکین هر دو ضبط کرده اند و بسین و
صاد هر دو لغت‌ست بمعنی فریاد کردن و اضطراب اصوات - قال گفت ابن عباس در استدلال بر قلت صخب
وقال رسول الله - و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لما کثر لغطهم واختلافهم - هرگاه که بسیار شد آواز صحابه و اختلاف
ایشان - قوموا عني - برخیزید و دور شوید از پیش من پس معلوم شد که آواز و فریاد نزد بیمار مکروه است لغط بفتح لام و
غین معجمه و طای مهمله صوت یا اصوات مبهمه که مفهوم نگردد معنی آن و تحقیق این حدیث در باب وفات النبي صلی الله علیه
وسلم بیاید انشاء الله تعالی - رواه رزین - وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العيادة فواق ناقة -
بیمار پرسی بمقدار زمانی‌ست که میان دو دوشیدن شتر ماده است و مراد بدو دوشیدن آنست که چون یکبار دوشیدند اندکی
صبر می کنند چنانکه پستانهای ناقه را مساس میکنند و بدست میزنند یا بچه او را میگذارند تا شیر فرود آید فواق بضم فا و فتح
نیز روا است - وفي رواية سعيد بن المسيب مرسلا - و در روایت سعید ابن المسیب که از کبار تابعین ست بطریق ارسال آمده
است - افضل العيادة سرعة القيام - فاضل ترین عیادت شتاب برخاستن ست و سبب در وی خوف ملال و کوفت
بیمار ست و اگر یکی دوست او ست و او را خوش می آید نشستن و حکایت کردن آن دیگر ست این داخل عیادت نیست
صحبتی است که با وی میدارد حق عیادت علی العموم همان قدر ست فافهم - رواه البيهقي في شعب الايمان - وعن
ابن عباس ان النبي صلی الله علیه وسلم عاد رجلا فقال له ما تشتهي - روایت است از ابن عباس که آنحضرت عیادت کرد
مردی را پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چه میل داری و چه میخواهد دل تو از جنس طعام - قال اشتهي خبز بر - گفت میخواهم
نان گندم را - قال النبي - گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم من كان عنده خبز بر فليبعث الى اخيه - کسیکه باشد نزد وی نان گندم
پس باید که بفرستد بسوی برادر خود - ثم قال النبي صلی الله علیه وسلم اذا اشتهی مریض احدکم شيئا فليطعمه - وقتیکه بخواهد و
میل کند بیماری از شما چیزے را پس باید که بخوراند او را مراد اشتهای صادق ست و آن نشان صحت ست و نیز گاهے
زیان نمیکند بعض بیماران را خوردن از آنچه میل دارند اگر اندک باشد تقویت میکند طبیعت او و صحت می آرد و لیکن چنین
که ضرر او غالب نباشد و بالجمله این حکم که فرمود کلی نیست بلکه جزئی ست و طیبی گفته که این مبنی ست بر توکل یا نومیدی
از حیات و قد در حدیث آمده است که بزور نه دهید بیماران خوردن طعام و شراب زیرا که خدای تعالی میخوراند و مینوشاند
ایشان را - رواه ابن ماجة - وعن عبد الله ابن عمرو قال توفي رجل بالمدينة ممن ولد بها - گفت مرد مردی
بمدینه از آن کسانیکه زائیده شده بودند بمدینه یعنی در مدینه زائیده و هم در مدینه مرد فصلی علیه النبي - پس نماز گزارد

بروی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فقال پس گفت آنحضرت - یالیتہ مات بغیر مولدہ - ای کاش می مرد این مرد در غیر جای زائیدن خود یعنی در غربت می مرد - قالوا ولم ذلک گفتند صحابہ وچرا است این حکم و این آرزو - یا رسول اللہ قال گفت - ان الرجل اذا مات بغیر مولدہ قیس لہ من مولدہ الی منقطع اثرہ - بدرستیکہ مرد چون می میرد در غیر مولد خود اندازہ گرفتہ میشود مراو را از مولد وے تا بریدہ شدن نشان پاے وی یعنی تا آنجا کہ منتہی شدہ است سفر وی ومردہ است وطیبی گفتہ کہ مراد باثر مدت حیات ست یعنی تا موضع قطع اجل وے ومعنی اول کہ ما گفتیم ظاہر تر ست ومآل این معنی ہم بدان ست - فی الجنۃ - اندازہ کردہ می شود این مسافت در بہشت ظاہر لفہم این می در آید کہ بقدر این مسافت او را در بہشت جای مید ہند اما این مراد نخواہد بود چہ این مقدار از مکان در جنب سعت جنت اعتبار ندارد اگرچہ در حدیث آمدہ است کہ جای یک تازیانہ در بہشت بہتر از دنیاست اما مراد اینجا مبالغہ در ثواب ست مگر آنکہ گفتہ شود مراد ثواب عملی ست کہ کردہ باشد در مقدار این مسافت ومخصوص بنیت لعملی کہ در مولد کردہ وطیبی گفتہ کہ مراد آنست کہ کشادہ شود در قبر او مقدار مابین قبر وی ومولد وی وکشادہ می شود دری بہ سوے بہشت فافہم - رواہ النسائی وابن ماجۃ - **وعن ابن عباس قال** قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم موت غربۃ شہادۃ - مردن در غربت حکم شہادت دارد وفی الصراح غربت دوری از جای خود اہل تحقیق گفتہ اند کہ غربت دو قسم ست غربت بجسم وغربت بدل کہ مشار الیہ است بقول وی صلی اللہ علیہ وسلم در حدیث دیگر کن فی الدنیا کانک غریب او عابر سبیل وعد نفسک من اصحاب القبور واین حاصل میگردد بتحصیل موت ارادی وترک تعلق بما سوی اللہ وتفصیل وی چنانکہ در رسالہ حضرت شیخ عبد الوہاب متقی کہ در فضل غربت وعزلت نوشتہ مذکور ست - رواہ ابن ماجۃ - **وعن ابی ہریرۃ قال** قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من مات مریضا مات شہیدا ہمچنین واقع شدہ در نسخ وتغییر دادہ اند آنرا بعض من مات غریبا وبعض گفتہ اند کہ الصواب مرابطا ونوشتہ اند کہ در سنن ابن ماجہ این حدیث در باب ماجاء فیمن مات مرابطا آوردہ ومرابط آنکہ در سر حد اسلام بغزای کافران نشستہ واصل آن از رباط الخیل ست یعنی اسپان بستن ومستعد جنگ کافران نشستن - ووقی فتنۃ القبر - ونگاہداشتہ می شود از فتنۂ قبر وعذاب وی ودر بعض نسخ او وقی وکلمہ او بمعنی واو ست یا برای شک یا تنویع ست - وغدی وریح علیہ برزقہ من الجنۃ - ودادہ شود در بامداد وشبانگاہ یعنی شب وروز رزق وے از بہشت ومراد دوام ست یا کنایہ از تنعم است چنانکہ در قرآن مجید در باب بہشتیان فرمودہ است وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا - رواہ ابن ماجۃ والبیہقی فی شعب الایمان **وعن العرباض** بکسر عین وبای موحدہ وضاد معجمہ - بن ساریۃ - بسین مہملہ وراء ویای تحتانیہ از اصحاب صفہ است از ان کسانیکہ نازل شدہ است در شان ایشان وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ الآیۃ - ان رسول اللہ - روایت میکند کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال - گفتہ است یختصم الشہداء والمتوفون علی فرشہم - پیکار می کنند شہیدان وآنہا کہ میرانیدہ شدہ اند بر فگندنیہا وبساطہاے خود یعنی آنہا کہ در خانۂ خود مردہ اند وشہید نشدہ - الی ربنا خصومت میکنند

بسوی پروردگار ما عزوجل فی الذین یتوفون من الطاعون - در کسانیکہ میرانیدہ شدہ اند از طاعون فیقول الشھداء
من اخواننا - پس میگویند شہیدان کہ این بطاعون مردگان از جملہ برادران ما اند واز ما اند - قتلوا کما قتلنا - کشتہ شدہ اند
چنانکہ کشتہ شدہ ایم ما بجراحت کہ از دست جن خوردہ اند ومیگویند کہ اہل طاعون گاہی می دریابند کہ کسی ایشان را بہ نیزہ زدہ
است ولہذا طاعون نام کردہ اند از طعن بمعنی نیزہ زدن اینجا حمل طاعون بمعنی متعارف میان طبا مناسب ترینماید فافہم
ویقول المتوفون اخواننا - ومیگویند میرانیدہ شدگان بر فرش ایشان برادران ما اند - ماتوا علی فرشھم کما متنا - مردند
بر فرشہای خود چنانکہ مردیم ما - فیقول ربنا - پس میگوید پروردگار ما تبارک وتعالی - انظروا الی جراحھم - نگاہ کنید بریشہای
مردہ شدگان بطاعون - فان اشبھت جراحھم جراح المقتولین - پس اگر مانند است ریشہاے ایشان ریشہای کشتہ
شدگان را - فانھم منھم ومعھم - پس ایشان از کشتہ شدگان اند وبا ایشان اند در مرتبہ - فاذا جراحھم قد اشبھت جراحھم
پس ناگاہ جراحتہای بطاعون مردگان تحقیق مانند ست جراحتہای کشتہ شدگان را از ینجا معلوم میشود کہ ہر کہ بطاعون
مرد از شہیدان وبا شہیدان ست - رواہ احمد والنسائی - وعن جابر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال الفار
من الطاعون کالفار من الزحف - روایت ست از جابر کہ آن حضرت فرمود گریزندہ از طاعون ہمچو گریزندہ از جنگ
کافران ست وزحف در اصل بمعنی غیژیدن کودک است ونام لشکر روندہ سوی دشمن بجنگ گویا ایشان نیز بجہت
از دحام وہجوم غیژندہ میروند - والصابر فیہ لہ اجر شھید - وصبر کنندہ در طاعون ونگریزندہ از ان مراو را اجر شہیدست
ازین حدیث معلوم میشود کہ گریختن از طاعون گناہ کبیرہ است چنانکہ فرار از زحف واگر اعتقاد کند کہ اگر نگریزد البتہ می میرد
اگر بگریزد بسلامت می ماند آن خود کفر ست وظاہر حدیث در انست کہ صابر در طاعون را اجر شہیدست اگرچہ نمیرد - رواہ احمد

باب تمنی الموت وذکرہ

باب در بیان آرزوی مرگ و یاد کردن آن بدانکہ آرزوی مرگ بجہت ضرر دنیا مانند مرض یا فقر یا مانند آن مکروہ ست
زیرا کہ آن علامت بی صبری وبستوہ آمدن از تقدیر الہی وناراضی بودن از انست اما از جہت محبت وشوق بلقای الہی تعالی
وخلاص از تنگنای این سرای محنت آن وروصول بملک آخرت ونعیم آن نشان ایمان وکمال اوست وہمچنین مکروہ نیست از
جہت خوف ضرر دینی وذکر موت کنایت ست از خوف وخشیت حق وعمل بمقتضای آن وتوبہ واستغفار وتقدیم وترجیح نفع در
آخرت والا ذکر موت ویاد داشتن آن بی عمل چیزی نیست بلکہ تواند کہ سبب قساوت قلب گردد چنانکہ ذکر حق سبحانہ تعالی بغفلت نسأل اللہ العافیۃ
الفصل الاول عن ابی ھریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یتمنی احدکم الموت - آرزو نکند یکی از شما
مرگ را - اما محسنا - یا آنکہ میباشد آن یکی نیکوکار - فلعلہ ان یزداد خیرا - پس شاید کہ زیادہ کند نیکی بزیادت حیات - واما
مسیئا - یا آنکہ میباشد بدکار - فلعلہ ان یستعتب - پس شاید کہ وی طلب کند رضای خدا تعالی بتوبہ وتلافی این حاصل معنے
عبارت ست وتحقیق الفاظ آن در شرح کردہ شدہ است - رواہ البخاری - وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یتمنی احدکم الموت

ولا یدع بہ من قبل ان یاتیہ - آرزو نکند یکی از شما موت را و دعا نکند بموت پیش از آنکہ بیاید موت او را - انہ اذا مات انقطع
املہ - بدرستیکہ وی وقتیکہ می میرد بریدہ میشود امید وطمع وی از ثواب و در بعض روایات عملہ و این ظاہر تر ست و امل ہر دو
یکی ست زیراکہ مراد بامل اینجا طمع ثواب عمل ست و امل مذموم آنست کہ باعث بر فتور وقصور در عمل صالح گردد - و انہ لا
یزید المؤمن عمرہ الا خیرا - و بدرستیکہ شان این ست کہ زیادت نمی کند مسلمان را عمر وی مگر نیکی را - رواہ مسلم - **وعن انس**
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یتمنین احدکم الموت من ضر اصابہ - باید کہ آرزو نکند یکی از شما مرگ را از گزندی کہ
برسد او را - فان کان لا بد فاعلا فلیقل - پس اگر ہست البتہ آرزو کنندہ موت را پس باید کہ بگوید - اللہم احینی ما کانت الحیوۃ
خیرا لی - خداوندا زندہ دار مرا مادامیکہ باشد زندگی بہتر مرا - وتوفنی اذا کانت الوفاۃ خیرا لی - و بمیران مرا وقتیکہ باشد
مردن بہتر مرا - متفق علیہ - **وعن عبادۃ بن الصامت** - بضم عین و فتح موحدہ صحابی مشہور ست از انصار و احوال
او مکرر نوشتہ شدہ است - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من احب لقاء اللہ احب اللہ لقاءہ - کسیکہ دوست
دارد لقای خدا را دوست دارد خدا تعالی لقاے او را - ومن کرہ لقاء اللہ کرہ اللہ لقاءہ - وکسیکہ ناخوش دارد لقای
خدا تعالی را ناخوش دارد خدا تعالی لقاے او را مشہور آن ست کہ مراد بلقای خدا موت ست و تحقیق آنست
کہ مراد بلقای خدا بازگشت بدار آخرت وطلب آنچہ نزد اوست تعالی و عدم رکون بدنیا و رضا بحیات دنیا و اطمینان بدان
و موت اگرچہ قول عائشہ رضی اللہ عنہا و انا لنکرہ الموت موہم آنست پس محبت لقای خدا تعالی مستلزم محبت موت باشد کہ
وسیلہ اوست - فقالت عائشۃ - پس گفت عائشہ - او بعض ازواجہ - یا گفت بعض از ازواج مطہرہ آنحضرت شک راوی ست
انا لنکرہ الموت - بدرستیکہ ما ہر آئینہ مکروہ و ناخوش میداریم موت را بحکم طبیعت - قال لیس ذاک - گفت آنحضرت نیست
مراد آنچہ تو فہمیدی کہ مراد بلقاء اللہ موت ست و بحکم طبیعت محبوب باشد و بالفعل تمنی وی باید کرد بلکہ ہر کہ طالب رضای
حق و مشتاق لقای اوست تعالی شانہ محبت موت ہمیشہ بواسطہ توسل و وساطت محبت ارادی اختیاری بدان دارد
و اثر آن در آخر وقت بحکم طبیعت نیز پیدا می گردد چنانکہ فرمود ولکن المؤمن اذا حضرہ الموت بشر برضوان اللہ وکرامتہ
ولیکن مسلمان وقتیکہ نزدیک شود او را موت بشارت دادہ میشود و راضی بودن خدا از وی و گرامی داشتن وی تعالی
او را چنانکہ کریمہ اِنَّ الَّذِیْنَ قَالُوْا رَبُّنَا اللّٰہُ ثُمَّ اسْتَقَامُوْا تَتَنَزَّلُ عَلَیْہِمُ الْمَلٰٓئِکَۃُ الآیۃ ناطق ست - فلیس شیء احب
الیہ مما امامہ - پس نیست ہیچ چیزی محبوب تر بسوی وی از چیزیکہ پیش اوست یعنی موت و رفتن بآن عالم - فاحب لقاء
اللہ واحب اللہ لقاءہ - پس دوست میدارد مومن لقای خدا را و دوست میدارد خدا تعالی لقای او را پس محبوب
محبوب ست و مرضی مرضی از عالم میبرد - وان الکافر اذا حضر - بلفظ مجہول و بدرستیکہ کافر وقتیکہ حضور کردہ میشود یعنی حاضر
میشود او را موت - بشر بعذاب اللہ وعقوبتہ - خبر دادہ میشود بعذاب خدا و سزا دادن وی تعالی مر او را فلیس شیء اکرہ
الیہ مما امامہ - پس نیست ہیچ چیزی مکروہ تر بسوی وی از چیزیکہ پیش اوست - فکرہ لقاء اللہ وکرہ اللہ لقاءہ - پس ناخوش میدارد

کافر لقای خدای تعالی را و ناخوش میدارد خدای تعالے لقای او را پس مکروہ و ممقوت و مغضوب و مبغوض باآن جہان میرود متفق علیہ وفی روایۃ عائشۃ رضی اللہ عنہا والموت قبل لقاء اللہ و موت پیش از لقای خداست و وسیلہ و مقدمۂ اوست و ازین کلام معلوم میشود کہ موت غیر لقاء اللہ است چنانکہ گفتیم وعن ابی قتادۃ الانصاری ہست از فضلای صحابہ و از اہل بدر ست آوردہ اند کہ چشم او در روز بدر یا احد از زخم جدا شد و در دست او افتاد پس آنحضرت باز بجایش نشاند و بہتر از آن شد کہ بود۔ انہ کان یحدث ان رسول اللہ روایت است از ابی قتادہ کہ وی حدیث میکرد کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم مر علیہ بجنازۃ گذرانیدہ شد بروی جنازہ مر گذشتیم فقال مستریح او مستراح منہ پس گفت آنحضرت این میت یا راحت یابندہ است یا راحت یافتہ شدہ است از وی فقالوا پس گفتند صحابہ یا رسول اللہ ما المستریح والمستراح منہ چیست معنی مستریح و مستراح منہ کدام اند اینہا فقال پس گفت آنحضرت العبد المومن یستریح من نصب الدنیا واذاہا الی رحمۃ اللہ بندۂ مومن صالح راحت می یابد بمرگ از تعب و رنج دنیا و آزار دنیا و اہل آن و میرود و میرسد بسوی رحمت خدا والعبد الفاجر یستریح منہ العباد والبلاد والشجر والدواب و بندۂ فاسق راحت می یابند از وے بندگان و شہرہا و درختان و بر زمین جنبندگان و خلاص میشوند از شر وی استراحت عباد خود ظاہر ست کہ باایشان از وے آزار میرسید اما استراحت بلاد و اشجار و دواب جہت آنست کہ بوجود فجور و ظلم حاصل میگردد و فساد در عالم و اختلال در ارکان اجزای آن و فاجر مبغوض میدارد اللہ تعالی او را پس اندا میکند بوجود وی زمین و ہر کہ و ہر چہ بر زمین ست و نیز باز داشتہ میشود بشومی گناہان وی باران را و چون نمی میرد وی بارد و زندہ میگردد زمین و ہر کہ و ہر چہ در زمین ست متفق علیہ وعن عبد اللہ بن عمر قال اخذ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بمنکبی گرفت ابن عمر گرفت آنحضرت دوش مرا و در بعض نسخ منکبی بتشدید بلفظ تثنیہ یعنی گرفت ہر دو دوش مرا فقال پس گفت کن فی الدنیا کانک غریب باش در دنیا گویا کہ تو غریبی و از جای خود دور افتادہ او عابر سبیل بلکہ راہ گذری و مبالغہ درین بیشتر ست زیراکہ غریب گاہی ساکن میشود در بلاد غربت و مقیم میگردد دران وکان ابن عمر یقول و بود ابن عمر میگفت اذا امسیت فلا تنتظر الصباح چون شام کنی پس انتظار مبر صباح را کہ تا وقت صباح زندہ خواہم بود واذا اصبحت فلا تنتظر المساء و چون صبح کنی پس منتظر مباش شام را کہ تا وقت شام زندہ خواہم ماند بیت غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانہ کہ این معاملہ تا صبحدم نخواہد ماند وخذ من صحتک لمرضک و بگیر از تندرستی تو توشہ برای وقت بیماری تو یعنی غنیمت دان ایام تندرستی را و عمل کردن در آن بیت غنیمت دان جوانا دولت حسن و جوانی را نہ پنداری کہ ایام جوانی جاودان باشد ومن حیوتک لموتک و بگیر از زندگانی خود توشہ برای مرگ خود رواہ البخاری وعن جابر قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قبل موتہ بثلثۃ ایام یقول گفت جابر شنیدم آنحضرت را پیش از موت وی بسہ روز میگفت لا یموتن احدکم الا وھو یحسن الظن باللہ

میباید که نمیرد یکی از شما مگر آنکه نیک دارد گمان خود را بخدا و امید دارد کرم و مغفرت او را و اعتماد کند بر وعده کرم وی - و بعض علما
گفته اند که نشان سعادت آن ست که در مدت حیات خوف غالب بود و چون مرگ در رسد نشان امید پیدا آید و گفته اند
که مراد به نیک داشتن گمان نیک کردن اعمال ست یعنی نیک کنید اعمال خود را در حیات تا نیک گردد گمان شما بخدا نزد موت
چه کسیکه بد باشد عمل او پیش از موت بد گردد گمان او نزد موت و نیز گفته اند که حقیقت رجا آن ست که عمل کند و امید وارد
و خدمت مولی کند و نظر بر عطای او دارد اما امید و رجا که باز دارد صاحبش را از عمل و باعث گردد بر گناهان آن امید
نیست بلکه آرزو و غرور ست و حسن بصری گفت میگوید یکی از شما نیک میدارم گمان خود به پروردگار خود و دروغ میگوید
اگر نیک میداشت گمان خود را به پروردگار نیک میکرد عمل را و عمر بن منصور به بعضی از برادران خود نوشت که تو دراز داری

امل خود را بد رازی عمر خود و آرزو داری بیدی فعل خود آن سرد میکوبی کار نیک کن و امیدوار باش

الفصل الثانی عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان شئتم انبأتکم ما اول ما یقول الله
للمومنین یوم القیمة - اگر بخواهید شما خبر دهم شما را که چیست نخستین چیزیکه میگوید خدا تعالی مر مومنان را روز قیامت - وما
اول ما یقولون له - و چیست نخستین چیزیکه میگویند مومنان مر خدا تعالی را - قلنا نعم - گفتیم آری میخواهیم که خبر دهی ما را
یا رسول الله قال - گفت آنحضرت - ان الله یقول للمومنین - بدرستیکه خدا تعالی میگوید مر مومنان را هل احببتم
لقائی - آیا دوست میداشتید شما لقای مرا و پیش آمدن شما مرا - فیقولون نعم یا ربنا - پس میگویند مومنان آری دوست
میداریم لقای ترا ای پروردگار ما - فیقول لم - پس میگوید پروردگار تعالی برای چه چیز دوست میداشتید لقای مرا و
در بعض نسخ مصابیح لم اذنبتم یعنی میگوید پروردگار تعالی چون دوست داشتید لقای مرا پس چرا گناه کردید - فیقولون
رجونا عفوک و مغفرتک - پس میگویند مومنان امیدوار بودیم در گذشتن ترا از گناهان ما و پوشیدن تو بدیهای ما را - فیقول قد
وجبت لکم مغفرتی - پس میگوید پروردگار تعالی بتحقیق ثابت و لازم شد برای شما عفو و مغفرت من چون حاصل معنی
عفو و مغفرت یکی بود اکتفا بیکی کرد فافهم - رواه فی شرح السنة و ابو نعیم فی الحلیة - وعن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثروا ذکر هاذم اللذات الموت - بسیار کنید یاد ویران کننده و قطع کننده لذتها را که موت ست
مفهوم از کلام طیبی آنست که هادم از هدم ست بدال مهمله بمعنی ویران کردن و انداختن و شکستن بنای خانه چنانکه
مشهور ست بر زبان مردم و لیکن اسنوی در مهمات گفته که هاذم بذال معجمه است بمعنی قاطع چنانکه جوهری گفته و تحقیق تصریح
کرده است سهیلی که روایت بذال معجمه است و زعفرانی گفته که جائز ست بذال معجمه کذا فی حاشیة الکتاب - رواه الترمذی
والنسائی و ابن ماجه - وعن ابن مسعود ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ذات یوم لاصحابه روایت ست از ابن
مسعود که آنحضرت گفت روزی بیاران خود - استحیوا من الله حق الحیاء - شرم دارید از خدا چنانکه واجب سزاوار ست که
شرم باید داشت - قالوا انا نستحیی من الله - گفتند صحابه بدرستیکه ما شرم میداریم از خدا یا نبی الله یعنی که بجا می آریم اوامر و نواهی او را

فی الجملہ۔ والحمد للہ۔ وسپاس وستایش ست مر خدای را بر توفیق دادن وے ما را بدان وچیست حق استحیا کہ طلب میکنی
از ما وامر میکنی ما را بدان۔ قال لیس ذلک۔ گفت آنحضرت نیست حق استحیا این کہ شما گمان می برید ومیکنید بلکہ مقام آن
اعلیٰ وارفع ست وآن این ست کہ تمامۂ اعضا وحواس ظاہر وباطن را از نا فرمودہ نگاہدارید وبیان کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
این را بکلام مختصر جامع وفرمود۔ ولکن من استحیی من اللہ حق الحیاء فلیحفظ الراس وما وعی۔ ولیکن کسی کہ شرم دارد از خدا حق شرم
داشتن پس باید کہ نگاہدارد سر را از خضوع وتواضع کردن مر غیر حق را وتکبر وسرکشی کردن بر وے وبر خلق وے تعالیٰ ونگاہدارد
چیزے را کہ حفظ کردہ وجمع کردہ است مر آن را سر از حواس آلات مانند سمع وبصر ولسان واندیشہ ونگاہدارد آن ولیحفظ البطن
وما حوی۔ وباید کہ نگاہدارد شکم را از اکل حرام وشبہہ ونگاہدارد چیزے را کہ گرد آوردہ وجمع کردہ است شکم آن را
کہ دل ست بنگاہداشت وے از جہل بدانچہ گنجایش ندارد جہل بدان از معرفت حق واحکام دین واز دیاد گرفتن ماسوای
حق وبعض گفتہ اند آنچہ جمع کردہ او را البطن ومتصل ست بدان فرج ست ودست وپا ہمہ را از نا فرمودہ نگاہدارد۔ ولیذکر الموت
وباید کہ یاد آرد مرگ را۔ والبلی۔ ویاد دارد پوسیدہ شدن استخوان وخاک شدن آن را وبلی بکسر کہنہ شدن وہر کہ بداند
کہ دنیا فانیست زہد کند در وے وترک دہد لذات وشہوات آن را چنانکہ فرمود۔ ومن اراد الآخرۃ ترک زینۃ الدنیا۔
وکسے کہ خواہد ثواب آخرت ونعیم آن را ترک دہد آرایش دنیا را۔ فمن فعل ذلک فقد استحیی من اللہ حق الحیاء۔ پس کسے کہ
بکند این مذکور را پس بتحقیق شرم داشت خدا را حق شرم داشتن وحاصل وے مضمون قول حق سبحانہ است واتقوا اللہ حق
تقاتہ۔ رواہ احمد والترمذی وقال ہذا حدیث غریب۔ شیخ امام عالم ربانی علی المتقی رحمۃ اللہ علیہ در رسالہ تبیین الطرق
میفرماید کہ قرب سالک بحق تعالیٰ بعد اوست از غیر وے سبحانہ ووصل وے قطع وے از غیر حق سبحانہ وغیر منحصر ست
در محظور ومباح ومراد بمحظور اینجا جمیع اقسام منہیات ست از حرام ومکروہ وشبہہ ومراد بمباح اشتغال بمخلوقات از آسمان
وزمین وکوہ ودرخت واسباب معیشت وجز آن پس بعد سالک از محظورات بے ذہول از مباحات قرب ناقص ست
وبا ذہول از مباحات قرب تام وہر مقدار کہ بعید ست سالک از غیر قریب ست بخدا وہر مقدار کہ منقطع ست از غیر واصل ست
بوے فافہم وباللہ التوفیق۔ وعن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تحفۃ المؤمن الموت
تحفہ مسلمان موت ست در صراح گفتہ تحفہ ہدیہ ودر قاموس گفتہ تحفہ بسکون حا وفتح آن بر ولطف وطرفہ وہم در قاموس
گفتہ طرفہ بضم مال نو وغریب از ثمر وغیرہ ودر صراح گفتہ طرفہ شگفت ومراد آن ست کہ موت لطف ست از خدا بمومن ونیکی
ونعمت نو وشگفت وگوار ست از وے تعالیٰ بوے کہ موصل بجنت وقرب اوست ورہانندہ است او را از مشقت دنیا
وشدت ومحنت آن۔ رواہ البیہقی فی شعب الایمان۔ وعن بریدۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المؤمن
یموت بعرق الجبین۔ مسلمان می میرد بخوے پیشانی بعض گفتہ اند کہ این کنایت ست از شدت سکرات موت کہ موجب
تکفیر وتخفیف ذنوب ورفع درجات ست وبعض میگویند کنایت از کد ومشقت اوست در طلب حلال در ریاضت در عبادات

تا وقت موت و بعض گفتہ اند کہ عرق جبین علامتے ست کہ ظاہر میشود از مومن نزد موت نقل کردہ اند این را از محمد بن سیرین و بعض گفتہ اند کہ مراد آن ست کہ مشقتے و شدتے نیست بر مومن از موت مگر عرق جبین واللہ اعلم۔ رواہ الترمذی والنسائی وابن ماجہ وعن عبید اللہ بن خالد قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم موت الفجاءۃ اخذۃ الاسف۔ مرگ ناگہانی گرفتن خشم ست مجاءۃ بضم فا بمد و قصر و بفتح فا بالقصر بمعنی بغتۃ یعنی ناگہانی و اخذۃ بفتح ہمزہ و سکون خا بمعنے یکبار گرفتن و اسف بفتح ہمزہ و سین مہملہ بمعنی غضب و بکسر سین بمعنی غضبان و مراد آن ست کہ مرگ ناگہانی اثر آثار غضب الٰہی ست تعالے شانہ بر بندہ زیرا کہ نگذاشت او را تا استعداد آخرت کند بتوبہ و عمل صالح و گفتہ اند کہ این مرگ مر کافر را ست و کسے را کہ بر طریقہ محمودہ و سیرت صالح نیست چنانکہ در روایت دیگر آمدہ و گفتہ اند کہ ایکا یک مردن نیکان را نیک ست و بدان را بد۔ رواہ ابوداؤد وزاد البیہقی فی شعب الایمان و رزین فی کتابہ۔ روایت ابی داؤد ہمانقدر ست کہ مذکور شد و زیادہ کردہ است بیہقی در شعب الایمان و رزین در کتاب خود این را کہ۔ اخذۃ الاسف للکافر و رحمۃ للمومن گرفتن غضب ست مر کافر را و مہربانی حق تعالے مر مومن را و کر فاسق نکرد و ظاہر دخول او در مومن ست اما دیلمی کہ گفتہ اند تا او در جانب خلاف آن ست واللہ اعلم بالصواب۔ وعن انس قال دخل النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی شاب وہو فی الموت۔ در آمد آنحضرت بر جوانی و حال آنکہ آن جوان در حال مردن بود۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت بآن جوان کیف تجدک۔ چگونہ می یابی و میدانی خود را۔ فقال ارجو اللہ۔ پس گفت آن جوان امید میدارم خدا را۔ یا رسول اللہ انی اخاف ذنوبی۔ بدرستی کہ من می ترسم گناہان خود را۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم لا یجتمعان فی قلب عبد فی مثل ہذا الموطن۔ جمع نشوند خوف و رجا در دل ہیچ بندہ در مانند اینجا۔ الا اعطاہ اللہ ما یرجو و آمنہ مما یخاف۔ مگر آنکہ بدہد آن بندہ را خدائے تعالے چیزیکہ امید دارد کہ فضل و کرم اوست و ایمن گرداند از آنچہ می ترسد از مواخذہ و عقاب بر گناہان وے خصوصا کہ از تعلیق رجا بخدا و تعلیق خوف بذنوب غلبہ و قوت رجا مفہوم میشود یا آنکہ آن را از جہت رعایت ادب کرد فافہم۔ رواہ الترمذی وابن ماجہ وقال الترمذی ہذا حدیث غریب

الفصل الثالث۔ عن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تمنوا الموت فان ہول المطلع شدید آرزو مکنید مرگ را زیرا کہ بدرستی کہ ترس مطلع سخت ست و مطلع بضم میم و تشدید طا و فتح لام جائے اطلاع از مکان عالی و مطلع جبل میگویند موضعے را کہ از انجا بر جبل بر آیند و مراد اینجا چیزے ست کہ مطلع خواہد شد بندہ از احوال آخرت و در موافقت قیامت یا امورے کہ مطلع گردد بران از احوال برزخ یعنی فائدہ در آرزوے موت نیست مگر آرزوے شدائد و آلام و از شان عاقل آن ست کہ تمنی نکند چیزے را کہ واقع شود بسبب آن در شدت و بلا کہ البتہ واقع شدنی ست و طیبی گفتہ کہ مراد بہول مطلع چیزے ست کہ مشرف میگردد بندہ بران از سکرات موت یعنی تمنی موت کہ میکند بندہ از جہت قلت صبر و اندوہ و دل تنگی میکند و چون متمنائے وے واقع شود اندوہ و دل تنگی بیشتر خواہد شد

و مستحق مزید سخط و غضب خواہد گشت و ازینجا معلوم میشود کہ نہی از تمنی موت بطریق بے صبری و تنگدلی ست و آنکہ بجہت شوق لقاے حق و محبت آن عالم باشد دیگرست - وان من السعادۃ ان یطول عمر العبد ویرزقہ اللہ عزوجل الانابۃ - و بدرستی از نیکبختی کہ دراز شود عمر بندہ و روزی گرداند او را خداے تعالے رجوع و توجہ بجناب خود این علت دیگرست از براے نہی از تمنے موت یعنی موت خود آمدنی ست چندروزے در دنیا بودن و کار کردن و توشۂ راہ آخرت بدست آوردن غنیمت ست کہ الدنیا مزرعۃ الآخرۃ - رواہ احمد - وعن ابی امامۃ قال جلسنا الی رسول اللہ - گفت ابو امامۂ باہلی نشستیم روے آرندہ بسوے پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم فذکرنا - پس تذکیر کرد آن حضرت ما را و یاد دہانید احوال آخرت و اہوال قیامت را - ورققنا - و نرم و تنک گردانید دلہاے ما را - فبکی - پس گریہ کرد سعد بن ابی وقاص - فاکثر البکاء - پس بسیار کرد گریہ را - فقال یا لیتنی مت - پس گفت ای کاشکے بمیرم من و از محنت و شدت دنیا خلاص شوم - فقال النبی پس گفت پیغمبر - صلی اللہ علیہ وسلم یا سعد اعندی تتمنی الموت - یا سعد آیا نزد من و حضور من آرزو میکنی موت را - فردد ذلک ثلث مرات - پس بازگردانید و تکرار کرد آنحضرت این سخن را سہ بار یعنی تمنی موت منہی عنہ و نامرضی حق ست پس در حضور من آن را چون میکنی یا مراد آنست کہ در حضرت من و حیات من آرزوے موت میکنی و حال آنکہ مشاہدہ جمال من و شرف صحبت من بہترست از ہر نعمتی کہ تصور توان کرد اگرچہ حاصل گردد ترا بعد از موت تنعیم و درجات کہ آن ہمہ بانظر بروجہ کریم برابر نتواند شد کہ این در دنیا بہشت نقدست در دیثی را پرسیدند کہ مومن را حیات بہترست یا ممات گفت در زمان نبوت حیات خوشتر و بعد از وے ممات بہترست - ثم قال پس گفت آنحضرت - یا سعد ان کنت خلقت الجنۃ - اگر ہستی تو کہ پیدا کردہ شدۂ براے بہشت - فما طال عمرک وحسن من عملک فہو خیر لک پس آنچہ دراز شود عمر تو و نیک باشد عمل تو پس آن بہترست مر ترا کہ استعداد و استحقاق مراتب و درجات آن جہان حاصل میکنی اگر گفتہ شود کہ کلمۂ آن در عرف کلام عرب از براے شک و تردد ست و سعد بن ابی وقاص از عشرۂ مبشرہ است پس وجہ قول ان کنت خلقت الجنۃ چہ باشد جوابش آنکہ شاید کہ صدور این قول پیش از بشارت باشد یا دخول کلمۂ تردد اشارت بعظم شان این امر باشد کہ جزم بدان نتوان کرد - رواہ احمد - وعن حارثۃ بن مضرب بضم میم و فتح ضاد معجمہ و کسر راے مشددہ تابعی مشہورست - قال - میگوید - دخلت علی خباب - درآمدم بر خباب بفتح خاے معجمہ و تشدید موحدہ اول کہ صحابی قدیم الاسلام و مہاجر و بدری ست نزول کرد بکوفہ و وفات یافت در وے سنۃ سبع وثلثین و نماز گزارد بر وی علی بن ابی طالب - وقد اکتوی سبعا - و حال آنکہ داغ سوختہ بود خباب را بر ہفت جاے از بدن خود - فقال پس گفت خباب - لولا انی سمعت رسول اللہ - اگر نمی بود کہ من شنیدہ ام پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم یقول - میگفت - لا یتمن احدکم الموت - باید کہ آرزو نکند یکے از شما مرگ را - لتمنیتہ - ہر آئینہ آرزو میکردم آن را ما ناکہ وے رضی اللہ عنہ مضطر گشت بآرزوے موت نہ از سبب ضرر دنیاوی کہ رسیدہ بود بلکہ از جہت شدت این مرض کہ داغ بسبب آن کرد و در شریعت در کراہت آن اختلافی ہست چنانکہ تحقیق آن در باب الطب بیاید یا از جہت توانگری و مالداری کہ ترسید از سوء عاقبت آن و لہذا گفت - ولقد رایتنی مع رسول اللہ

وتحقيق ديدم ودانستم من خود را با پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ما املك درهما كه مالك نبودم يك درهم را. وان في جانب بيتي الآن لاربعين الف درهم. وبدرستيكه در گوشه خانه من اكنون چهل هزار درهم ست. قال گفت حارثه كه راوي اين حديث ست. ثم اتي بكفنه. بعد از ان آورده شد نزد خباب كفن او واو كه قماش نفيس بود. فلما رآه بكى وقال پس هرگاه كه ديد كفن را بگريست وگفت اگرچه جائز ست در شرع. لكن حمزة لم يوجد له كفن. ليكن حمزه بن عبد المطلب كه سيد الشهداء وعم رسول خدا بود صلعم ورضي الله عنه يافته نشد براے او كفن. الا بردة ملحاء. مگر چادر زبون كه در روے خطهاے سياه وسپيد بود وآن هم كفن تمام ودرست نبود بلكه. اذا جعلت على راسه قلصت عن قدميه واذا جعلت على قدميه قلصت عن راسه چون گردانيده ميشد آن برده كه براے كفن حمزه پيدا شد بر سر وے كوتاه مي آمد از پايهاے وے وچون گردانيده مي شد بر پايهاے او كوتاه مي آمد از سر وے. حتى مدت على راسه وجعل على قدميه الاذخر. تا آنكه كشيده شد آن برده بر سر حمزه وگردانيده شد بر پاي هاے او اذخر بكسر همزه وسكون ذال معجمه وكسر خاے معجمه گياه مشهورے ست كه بوے سقف خانه بپوشانند ودر قبرها بكار برند. رواه احمد والترمذي الا انه لم يذكر ثم اتي بكفنه. روايت كردند اين حديث را احمد وترمذے ليكن ترمذي ذكر نكرد اين قول را كه ثم اتي بكفنه تا آخر حديث. والبيهقي في شعب الايمان

باب ما يقال عند من حضره الموت

باب در بيان چيزے كه گفته ميشود نزد كسے كه حاضر شده او را موت ونزديك رسيده چنانكه بحكم عادت يقين گردد كه مي ميرد وگفته اند علامت احتضار آن ست كه سست شدن پاي هاے ست كه اگر ايستاده كنند پاي بيمار را نايستد وكج گشتن بيني وفرو رفتن صدغها يعني ميان دو چشم وگوش ودراز گشتن پوست خصيتين بسبب منقبض شدن خصيتين ومراد بما يقال عام ترست از تلقين لا اله الا الله واسترجاع بانا لله وانا اليه راجعون ودعا كردن بخير وخواندن يٰس وانچه ميگويند ملائكه براے مومن وكافر در وقت انزهاق روح وامثال آن چنانكه در احاديث بيايد

الفصل الاول. عن ابي سعيد وابي هريرة قالا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقنوا موتاكم لا اله الا الله تلقين كنيد مرده هاے خود را يعني آنها كه نزديك بمردن رسيده اند كلمه طيبه را وتلقين مشتق ست از لقن بمعني سرعت فهم وتلقين فهمانيدن ومراد بتلقين اينجا ذكر اين كلمه است در حضور كسے كه حاضر شده است او را موت بي آنكه تكليف كنند او را بخواندن آن رواه مسلم. وعن ام سلمة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا حضرتم المريض. وقتيكه حاضر شويد شما بيمار را. او الميت. يا ميت را يعني آنكه نزديك بموت رسيده وكلمه او براے شك راوي ست اگر مراد بمريض محتضر دارند واگر مطلق مراد دارند براے تنويع بود. فقولوا خيرا. پس بگوئيد خير را يعني دعا كنيد بخير براي خود وبراے مريض وميت بشفا ومغفرت فان الملائكة يؤمنون على ما تقولون. زيرا كه فرشتگان آمين ميگويند برانچه ميگوئيد شما ودعا ميكنيد. رواه مسلم. وعنها قالت قال رسول الله. وهم از ام سلمه است كه گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ما من مسلم تصيبه مصيبة نيست هيچ مسلماني كه برسد

اورا مصیبتے در مصیبت سختی و اندوہ رسندہ بکسے - فیقول ما امرہ اللہ بہ - پس بگوید چیزے را کہ امر کردہ است خدای تعالی بگفتن آن نزد رسیدن مصیبت و بیان فضیلت آن کردہ و آن کدام ست - انا للہ وانا الیہ راجعون - بدرستی کہ وجود ما و اموال ما و اطلاد ما و تمامہ احوال ما برائے خدای ست و ما بسوئے خدا و سوال و حساب و ثواب و عقاب وے باز گردندگانیم - اللھم اجرنی این کلمہ را دو نوع روایت کردہ اند بسکون ہمزہ و ضم جیم و بفتح ہمزہ بعد کسر جیم و معنے ہر دو یکے ست یعنے اجر دہ مرا - فی مصیبتی در مصیبت من - واخلف لی خیرا منہا - و خلیفہ و بدل گردان برائے من بہتر ازین مصیبت یعنی از انچہ رفتہ از من درین مصیبت و اخلف بفتح ہمزہ و سکون خا و کسر لام از اخلاف بمعنی گردانیدن چیزے بجای چیزے گرفتہ و فوت شدہ و مراد ثواب ست یا بدل از جنس انچہ فوت شدہ چنانکہ ظاہر سیاق حدیث ست میفرماید نگوید این را ہیچ مسلمانے در مصیبت - الا اخلف اللہ لہ خیرا منہا - مگر آنکہ خلیفہ و بدل میگرداند خدائے تعالے برائے وے بہتر از انچہ فوت شدہ - فلما مات ابو سلمۃ قلت ای المسلمین خیر من ابی سلمۃ - ام سلمہ میگوید کہ من این حدیث از آنحضرت شنیدہ بودم و چون ابو سلمہ کہ زوج من بود پیش از حضرت مرد بقصد امتثال امر و احراز این فضیلت خواستم بگویم باز در دل خود اندیشیدم کہ کدام یکے از مسلمانان بہتر ست از ابو سلمہ کہ خدای تعالی بدل وے بمن خواہد رسانید بعد ازان در فضیلت ابی سلمہ میگوید - اول بیت ہاجر الی رسول اللہ - اول صاحب خانہ و اول کسی کہ ہجرت کردہ بود بسوئے پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم - و گفتہ اند کہ مراد ہجرت ابو سلمہ است از حبشہ بمدینہ زیرا کہ وے رضی اللہ عنہ ہجرت کرد از مدینہ بحبشہ پیشتر ازان از حبشہ بمدینہ و ام سلمہ با وے بود درین ہر دو ہجرت و ابو سلمہ پسر عمہ آن حضرت بود برۃ بنت عبد المطلب و برادر رضاعی آنحضرت بود - ثم انی قلتہا - پس تر بدرستی کہ من با وجود این استبعاد و این خلجان گفتم این کلمہ را اللھم اجرنی الی آخرہ - فاخلف اللہ لی رسول اللہ - پس خلیفہ و بدل گردانید خدائے تعالے برای من از ابو سلمہ پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم - کہ در نکاح وے در آمدم و داخل ازواج مطہرہ وے گشتم - رواہ مسلم - و عنہا - قالت دخل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی ابی سلمۃ وقد شق بصرہ - در آمد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بر ابو سلمہ و حال آنکہ بتحقیق باز ماندہ بود چشم ابو سلمہ بہم نمی آمد یعنی چنانکہ در حالت احتضار میباشد و شق بفتح شین رفع بصر و ضم شین غیر مختار ست - فاغمضہ - پس فرو خوابانید آنحضرت بصر او را - ثم قال ان الروح اذا قبض اتبعہ البصر - پستر گفت آنحضرت کہ جان چون قبض کردہ میشود پس روی میکند او را نظر و نگاہ میکند بجانب وے و باین جہت باز میماند و چون این سخن از حضرت شنیدند فہمیدند کہ وے فوت کرد - فضج ناس من اہلہ - پس بانگ و فریاد کردند مردمان از اہل خانہ ابی سلمہ - فقال - پس گفت آنحضرت - لا تدعوا علی انفسکم الا بخیر - دعا مکنید بر ذاتہای خود مگر بہ نیکی و نگوئید واویلا و مانند آن - فان الملائکۃ یؤمنون علی ما تقولون - زیرا کہ فرشتگان آمین میگویند بر چیزے کہ میگوئید شما و دعا میکنید - ثم قال - پستر گفت آنحضرت - اللھم اغفر لابی سلمۃ - خداوندا بیامرز مر ابی سلمہ را - وارفع درجتہ فی المہدیین - و بلند گردان پایہ او را در ان کسانے کہ راہ راست نمودہ شدہ اند - واخلفہ فی عقبہ فی الغابرین - و خلیفہ شو در رعایت امور و حفظ مصالح در باقی ماندگان از اولاد وی و اولاد اولاد وے و برین تقدیر فی الغابرین بیان فی عقبہ ست یا در باقی ماندگان از مردم

یعنی اولاد او کہ کائن و باقی اند در مردم باقی ماندہ و برین معنی فی الغابرین صفت عقبہ است و اخلفہ بوصل ہمزہ و ضم لام و عقبہ بکسر قاف و در صحاح گفتہ عقب بسکون و کسر ولد و ولد ولد۔ واغفر لنا ولہ یارب العالمین۔ و بیامرز مارا و مرا او را اے پروردگار جہانیان وافسح لہ فی قبرہ۔ و فراخی کن مر او را در قبر او۔ ونور لہ فیہ۔ و روشن گردان مر او را در قبرش۔ رواہ مسلم۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حین توفی سجی ببرد حبرۃ۔ گفت عائشہ کہ آں حضرت وقتیکہ وفات یافت پوشیدہ شد بجامہ حبرہ بکسر حا و فتح موحدہ برد یمانی مخطط۔ متفق علیہ

الفصل الثانی عن معاذ بن جبل قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من کان آخر کلامہ۔ کسے کہ باشد آخر سخن وے۔ لا الٰہ الا اللہ دخل الجنۃ۔ در مے آید بہ بہشت درین حدیث رمزے بہ تلقین میت نیز ہست کہ اثر آن این ست فافہم۔ رواہ ابوداؤد۔ وعن معقل۔ بفتح میم و سکون عین و کسر قاف۔ بن یسار۔ بتحتانیہ و سین مہملہ صحابے ست از اہل بیعت شجرہ سکونت کرد بصرہ را و نہر معقل کہ در بصرہ است منسوب باو ست روایت میکنند از وے حسن بصرے و غیر وے باقی ماند تا آخر دولت معاویہ۔ قال قال رسول صلی اللہ علیہ وسلم اقرؤا سورۃ یٰس علی موتاکم۔ بخوانید سورہ یٰس را بر مردہ ہاے خود و ظاہر آن ست کہ مراد محتضر باشد و عمل نیز ہم برین ست و احتمال دارد کہ مراد بعد از موت در خانہ یا بر سر قبر و سر در تخصیص این سورہ موکول بعلم نبوت ست و اشتمال بر اصول دین و طیبی گفتہ مشترک ست میان وے و سورہ دیگر و ظاہر آن ست و اللہ اعلم کہ آن سر مکتوم در فاتحہ این سورہ است کہ متضمن تصدیق رسالت ست یا در کہ وجوہ و خاتمہ وے کہ مشتمل ست بر رجوع بدرگاہ صمدیت عز کہ مناسب این وقت و حال ست کہ فرمود فسبحان الذی بیدہ ملکوت کل شئی والیہ ترجعون۔ ابن عباس گفت رضی اللہ عنہ کہ من نمیدانستم کہ انہمہ فضل این سورہ کہ وارد شدہ بجیست آخر دریافتم کہ بجہت این آیت ست۔ رواہ احمد و ابوداؤد و ابن ماجۃ۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا۔ قالت ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قبل عثمان بن مظعون وہو میت۔ گفت عائشہ کہ رسول خدا بوسہ داد عثمان بن مظعون را بظاے معجمہ و حال آنکہ وے مردہ بود۔ وہو یبکی۔ و آنحضرت گریہ میکرد۔ حتٰی سال دموع النبی۔ تا آنکہ روان شد اشکہاے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم علی وجہ عثمان بر روی عثمان و عثمان بن مظعون اول کسے ست کہ از مہاجران بمدینہ فوت کردہ و اول کسے کہ در بقیع دفن کردہ شد و بقیع بعد از وے مقبرہ شد و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سنگے بنفس شریف خود برداشتہ بر قبر وی نہاد تا علامت باشد بران آوردہ اند کہ مروان در وقت حکومت خود آن سنگ را برداشتہ بر قبر عثمان بن عفان نہاد و درین حدیث دلیل ست بر طہارت میت خلافا للبعض و وے این را از خصائص میداند و کلام درین در غسل میت بیاید۔ رواہ الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجۃ۔ وعنہا قالت ان ابا بکر قبل النبی۔ و ہم از عائشہ است کہ ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ بوسہ داد پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم وہو میت و حال آنکہ آن حضرت رحلت کردہ بود۔ رواہ الترمذی و ابن ماجۃ۔ وعن حصین بضم حا و فتح صاد مہملتین۔ بن وحوح بضم وادین و بعض بفتح ہر دو گفتہ و این اشہر و اصوب ست و سکون حاے مہملہ اولے صحابی انصارے ست معدود در اہل مدینہ

اورا ہمین یک حدیث است ۔ ان طلحۃ بن البراء مرض ۔ روایت میکنند کہ طلحہ بن البراء کہ صحابی انصاری ست معدود در اہل حجاز بیمار شد ۔ فاتاہ النبی ۔ پس آمد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بعودہ ۔ درحالے کہ عیادت میکند اورا ۔ فقال ۔ پس گفت آن حضرت انی لااری طلحۃ الا قد حدث بہ الموت ۔ بدرستیکہ من گمان نمی برم طلحہ را مگر آنکہ بتحقیق کہ پیدا شدہ است بوی مرگ واری بضم ہمزہ بمعنی اظن می آید ۔ فاذنونی بہ ۔ پس بدانانید وخبر کنید مرا بموت وے تا حاضر شوم ونماز کنم بروے ۔ وعجلوا ۔ وشتابی کنید در تجہیز وتکفین ودفن وے ۔ فانہ لاینبغی لجیفۃ مسلم ان تحبس بین ظہرانی اہلہ ۔ پس بدرستیکہ شان انیست کہ نمی باید وسزاوار نیست مردہ مسلمان راکہ باز داشتہ شود میان اہل خانۂ وے از جہت ترس آنکہ مبادا گندیدہ شود ومکروہ وپلید شمارند اورا مردم ومومن عزیز ومکرم است نزد خدا ولہذا التعبیر بجیفہ کرد کہ بمعنی مردار ست یعنی لتواند کہ جیفہ گردد وگندہ شود وجیفہ جثہ میت را گویند بہمین ملاحظہ ولفظ ظہرانی مقحم ست وتحقیق این در شرح کردہ شدہ است وطلحہ بن البراء انصاری از کبار صحابہ است وچون مرد وے گفت آن حضرت اللہم الق طلحۃ وانت تضحک ۔ الیہ خداوندا ملاقات کن طلحہ را درحالے کہ خندہ میکنی تو بسوے

آن ودر روایتے زیادہ کردہ وہو یضحک الیک واو خندہ میکند بسوے تو ۔ رواہ ابوداؤد

الفصل الثالث عن عبد اللہ بن جعفر ۔ عبد اللہ بن جعفر بن ابی طالب قرشی ہاشمی صحابی ست جواد ظریف حلیم عفیف بود واورا بحر الجود میگفتند وگفتہ اند کہ در اسلام از وے سخی تر نبودہ ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لقنوا موتاکم ۔ تلقین کنید وبفہمانید مردہ ہاے شما را این کلمہ ۔ لا الہ الا اللہ الحلیم الکریم ۔ توصیف باین دو وصف بشارت بعفو وکرم الہی ست تا امیدوار جان دہد ۔ سبحان اللہ رب العرش العظیم ۔ اشارت بعظمت وکبریاے حق ست تا بشوق حضور درگاہ بغمت عزت وعظمت برود ۔ والحمد للہ رب العالمین ۔ برفتن ازین محنت آباد شاکر وراضی باشد تا بتصور وحضور معنی ربوبیت مستعد فیض وفضل حق گردد ۔ قالوا ۔ گفتند صحابہ ۔ یارسول اللہ کیف للاحیاء ۔ چگونہ است این اذکار مر زندگان را اگر بیاموزانیم وتلقین کنیم ۔ قال اجود واجود ۔ گفت بہتر ونیکوتر کہ ذکر حق سبحانہ زندہ ومردہ را شفای قلب وجلاے روح اوست واحضار این صفات ومعانی مورث ذوق وحیات جاودانی ست ع مردہ وزندۂ من در قدمت خواہد بود ٭ رواہ ابن ماجۃ ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المیت تحضرہ الملائکۃ ۔ شخصے کہ می میرد حاضر میشوند اورا در وقت مردن فرشتگان ۔ فاذا کان الرجل صالحا قالوا ۔ پس چون میباشد مرد میرندہ نیکوکار میگویند فرشتگان خطاب بروح میت کردہ ۔ اخرجی ایتہا النفس الطیبۃ کانت فی الجسد الطیب ۔ بیرون آے ای جان پاک کہ بودہ است در تن پاک ۔ اخرجی حمیدۃ ۔ بیرون آے ستودہ نزد خدا وخلق ۔ وابشری بروح وریحان ورب غیر غضبان ۔ وخوش شو بخبر راحت ورزق پاک در بہشت یا در برزخ نیز وپروردگار خشم نکنندہ ۔ فلا تزال یقال لہا ذلک حتی تخرج ۔ پس ہمیشہ است آن نفس کہ گفتہ میشود مر اورا آن سخن مذکور از مدح وبشارت تا آنکہ بیرون می آید ۔ ثم یعرج بہا الی السماء ۔ پس برداشتہ می شود اورا بسوے آسمان ۔ فیفتح لہا ۔ پس کشادہ میشود براے وے در آسمان ۔ فیقال من ہذا ۔ پس گفتہ میشود

یعنی میگویند دربانان آسمان کیست این - فیقولون - پس میگویند فرشتگان که برده اند اورا - فلان - ابن فلانی ست یعنی ذکر میکنند
نام ونشان او چنانکه می شناسند اورا - فیقال مرحبا بالنفس الطیبة کانت فی الجسد الطیب - فراخی جای بجان پاک که بود در تن پاک
ادخلی حمیدة وابشری بروح وریحان ورب غیر غضبان - درآے ستوده وخوش باش براحت ورزق وپروردگار خشم نکننده
فلا تزال یقال لها ذلک - پس همیشه است آن نفس که گفته میشود مراد را آن کلام وبرده می شود از آسمانی بآسمان دیگر حتی ینتهی الی السماء
التی فیها الله - تا آنکه میرسد بآسمانے که در وے خداست یعنے قدرت ورحمت خاص وے - فاذا کان الرجل السوء - پس
چون میباشد مرد بد - قال - میگوید یکے از فرشتگان حاضر - اخرجی ایتها النفس الخبیثة کانت فی الجسد الخبیث - بیرون آے
ای جان پلید که بود در تن پلید - اخرجی ذمیمة - بیرون آے نکوهیده - وابشری بحمیم وغساق - وخوش شو بآب گرم وزرداب
که میچکد از تن دوزخیان وروان میگردد وغساق بتشدید وتخفیف هر دو آمده است در صراح گفته غساق آب سرد گندہ - وآخر
من شکله ازواج - وبعذاب دیگر مشابه بعذاب مذکور چند جنس بعذاب یا مذوقات دیگر از جنس غساق چند جنس - فما تزال
یقال لها ذلک حتی تخرج ثم یعرج بها الی السماء فیفتح لها فیقال من هذا فیقال فلان فیقال لا مرحبا بالنفس الخبیثة کانت فی الجسد الخبیث ارجعی
ذمیمة - برگرد بجسد نکوهیده - فانها لا تفتح لک ابواب السماء - زیرا که کشاده نمیشود برائے تو درهائے آسمان - فترسل من السماء
پس فرستاده میشود وانداخته میشود از آسمان بر زمین - ثم تصیر الی القبر - پس بر میگردد بسوے قبر - رواه ابن ماجه - وعنه
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا خرجت روح المؤمن تلقاها ملکان یصعدانها - چون بیرون می آید جان مسلمان پیش می آیند
اورا دو فرشته که بالا می برند آن را - قال - گفت - حماد - که راوی حدیث ست از ابی هریره - فذکر من طیب ریحها و
ذکر المسک - پس ذکر کرد ابو هریره یا آن حضرت از خوشبوے آن روح وذکر کرد مشک را یعنی گفت که می آید از وے بوے
مشک واین عبارت برائے آن ست که راوی خصوص لفظے که شنیده یاد ندارد - قال - گفت ابو هریره یا آن حضرت
ویقول اهل السماء - ومیگویند آسمانیان - روح طیبة - جانیست پاک ست - جاءت من قبل الارض - که آمده است از جانب
زمین بعد از ان بروح خطاب کرده میگویند - صلی الله علیک وعلی جسد کنت تعمرینه - درود فرستد خدائے تعالے بر تو و بر
تنے که آبادان وزنده میداشتی تو آن تن را - فینطلق به الی ربه - پس برده میشود اورا بسوی پروردگار وے - ثم یقول
انطلقوا به الی آخر الاجل - پستر میگوید ببرید اورا بسوے آخر مدت که مراد بآن قیامت ست یعنی مدتے که روز قیامت برای وے
نهاده شده است ومراد بدان برزخ ست یعنی ببرید اورا بمکانے که آماده کرده شده است برائے او تا روز حشر واز اینجا
معلوم میشود که هر کس را دو اجل است اول وآخر اول اجل موت وآخر اجل قیامت وکریمه ثم قضی اجلا واجل مسمی عنده محتمل
هر دو ست - قال - گفت آن حضرت - وان الکافر اذا خرجت روحه - وبدرستیکه چون کافر بیرون می آید روح او - قال
حماد وذکر من نتنها - وذکر کرد ابو هریره یا آنحضرت از بوے ناخوش آن روح - وذکر لعنا - وذکر کرد لعنت را - ویقول اهل السماء
روح خبیثة جاءت من قبل الارض فیقال انطلقوا به الی آخر الاجل قال ابو هریرة فرد رسول الله - گفت ابو هریره پس باز گردانید

ونہاد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ریطہ کانت علیہ علی الفم۔ چادرے راکہ بود بروے بر بینی خود وفی الصراح ریطہ الفتح چادر یک لخت کہ زنان بر سر افگنند۔ ہکذا ہمچنین اشارت ست بفعلے کہ ابوہریرہ کرد چادر خود بر بینی نہاد برائے نمودن

صورت نہادن آن حضرت ریطہ را بر الف۔ رواہ مسلم وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا حضر المومن۔ وقتے کہ حضور کردہ میشود مومن یعنی حاضر میشود ادرا موت۔ اتت ملائکۃ الرحمۃ بحریرۃ بیضاء۔ مے آیند فرشتگان رحمت با ابریشم پارہ سپید۔ فیقولون اخرجی راضیۃ مرضیا عنک الی روح اللہ۔ پس میگویند فرشتگان بروح میت بیرون آے خوشنود از خدا خوشنودی کردہ شدہ از تو بسوئے راحت کہ از جانب خداست۔ وریحان۔ وبسوے رزق روحانی از رحمت وعنایت وتواند کہ خبر از عاقبت کار باشد کہ نعمتہائے بہشت ست۔ ورب غیر غضبان۔ وپروردگار خشم نکنندہ۔ فتخرج کاطیب ریح المسک۔ پس بیرون می آید روح میت ہمچو بہترین بوے مشک یعنی می برآید روح باین بوے خوش حتی انہ لیناولہ بعضہم بعضا۔ تا آنکہ ہر آئینہ میدہند آن روح را بعضے از فرشتگان بعض را یعنی دست بدست مے برند حتی یاتوا بہ ابواب السماء۔ تا آنکہ می آرند اورا نزد درہائے آسمان۔ فیقولون۔ پس میگویند فرشتگان۔ ما اطیب ہذہ الریح التی جاءتکم من الارض۔ چہ عجب خوش ست این بوے کہ آمدہ است شمارا از زمین۔ فیاتون بہ ارواح المومنین۔ پس می آرند اورا نزد ارواح مومنان۔ فلہم اشد فرحا بہ۔ پس ہر آئینہ ارواح مومنان سخت تراند از روے شادمانی وخوشحالی بآمدن این روح۔ من احدکم بغائبہ یقدم علیہ۔ از یکے از شما کہ خوشحال میشود بغائب خود کہ باز مے آید از سفر بروے۔ فیسالونہ ماذا فعل فلان ماذا فعل فلان۔ پس می پرسند اورا چہ کرد فلان چہ کرد فلان یعنی چہ حال دارد وچگونہ است فلان وفلان نامہائے آشنایان کہ در دنیا گذاشتہ رفتہ اند آنہارا نام می برند واحوال ایشان می پرسند۔ فیقولون دعوہ فانہ کان فی غم الدنیا۔ پس میگویند بگذارید اورا مپرسید ودر تعب جواب نیندازید زیرا کہ وے بود در غم دنیا واز انجا غمزدہ می آید تا راحت یابد وبحال خود بیاید آنگاہ پرسید۔ فیقول قد مات اما اتاکم۔ پس میگوید بعد از انکہ بحال خود می آید بتحقیق مردہ است آن فلان کہ شما از احوال وے می پرسید آیا نیامدہ است پیش شما۔ فیقولون۔ پس چون خبر میدہد کہ وے مردہ است ودر میان خود اورا نمی بینند میگویند ارواح مومنان بیکدیگر۔ قد ذہب بہ الی امہ الہاویۃ۔ بتحقیق بردہ شد اورا بسوے مادر وے کہ آتش دوزخ ست وآتش دوزخ را در قرآن نسبت بدوزخی ام خواندہ است کہ فرمود فامہ ہاویہ باعتبار احاطہ واشتمال قرب واتصال۔ وان الکافر اذا احتضر۔ وبدرستی کافر وقتے کہ احتضار کردہ میشود وحاضر میشود اورا موت۔ اتتہ ملائکۃ العذاب بمسح۔ می آیند اورا فرشتگان عذاب بپلاس درشت چنانکہ برائے مومن حریر سپید مے آرند مسح بکسر میم وسکون سین پلاس۔ فیقولون اخرجی ساخطۃ مسخوطا علیک الی عذاب اللہ۔ پس میگویند فرشتگان بروح کافر بیرون آے ناخشنود وناخشنودی کردہ شدہ بر تو بسوے عذاب خدائے عزوجل فتخرج کانتن ریح جیفۃ۔ پس بیرون می آید روح ببوے ناخوش ہمچو گندہ ترین بوے مردار بوی گرفتہ۔ حتی یاتون بہ الی باب الارض۔ تا آنکہ می آرند اورا نزدیک در زمین یعنے در آسمان زمین

چنانکہ دلالت کرد بران حدیث سابق واحتمال دارد کہ از آسمان بر زمین با سفل سافلین می آوردہ باشند کذا قال الطیبی فیقولون
ما انتن ہذہ الریح۔ پس میگویند چہ عجب گندہ است این بو۔ حتی یاتون بہ ارواح الکفار۔ تا آنکہ مے آرند او را نزد ارواح
کافران۔ رواہ احمد والنسائی۔ وعن البراء بن عازب قال خرجنا مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی جنازۃ رجل من الانصار
گفت بیرون آمدیم ما با آن حضرت در جنازۂ مردے از انصار۔ فانتہینا الی القبر ولما یلحد۔ پس آخر رسیدیم تا قبر
و ہنوز در لحد کردہ نشدہ یعنی دفن کردہ نشدہ۔ فجلس رسول اللہ۔ پس نشست پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم وجلسنا حولہ۔ و نشستیم
ما گرد آن حضرت۔ کان علی رؤسنا الطیر۔ باین ہیئت وادب و وقار سر فرو افگندہ و ساکن کہ گویا کہ بر سرہاے ما پرندہ ہا نشستہ اند
کہ اگر سر بجنبانیم و چپ و راست بنگریم آن پرندہ ہا می پرند واین ہیئت در نشستن صحابہ در حضرت رسول صلعم در احادیث
بسیار آمدہ و مذکور است۔ وفی یدہ عود ینکت بہ فی الارض۔ و در دست آن حضرت چوبے بود کہ میکاوید وخط میکشید
بآن چوب در زمین چنانکہ عادت متفکر و غمگین میباشد۔ فرفع راسہ۔ پس برداشت سر مبارک خود را۔ فقال استعیذوا
باللہ من عذاب القبر۔ پس گفت آنحضرت پناہ جوئید بخدا از عذاب قبر۔ مرتین۔ دو بار گفت این سخن را۔ او ثلثا۔ یا سہ بار
ثم قال۔ پستر گفت آنحضرت صلعم۔ ان العبد المؤمن اذا کان فی انقطاع من الدنیا واقبال من الآخرۃ۔ بدرستیکہ بندۂ مسلمان
وقتے کہ میباشد در بریدگی از دنیا و میباشد در روے آوردن بآخرت۔ نزل الیہ ملائکۃ من السماء بیض الوجوہ۔ فرود می آیند
بسوے وے فرشتگان از آسمان کہ روے ہاے ایشان سپید است۔ کان وجوہہم الشمس۔ گویا کہ رویہای ایشان
آفتاب ہاست۔ معہم کفن من اکفان الجنۃ۔ با ایشان کفنے ست از کفنہاے بہشت۔ وحنوط من حنوط الجنۃ۔ وحنوطے ست از حنوط
بہشت وحنوط بفتح حا طیب است کہ کفن و تن را از ابدان خلط کنند۔ حتی یجلسوا منہ مد البصر۔ تا آنکہ می نشینند این فرشتگان از میت
دور تا بدرازی البصر۔ ثم یجیء ملک الموت علیہ۔ پستر می آید فرشتۂ موت کہ عزرائیل ست بران میت۔ حتی یجلس عند راسہ
تا آنکہ می نشیند نزد سر میت۔ فیقول ایتہا النفس الطیبۃ اخرجی الی مغفرۃ من اللہ ورضوان۔ پس میگوید ملک الموت ای جان پاک
بیرون آے بسوے آمرزش از خدا و رضاے عظیم از وے۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فتخرج تسیل کما تسیل القطرۃ من السقاء
پس بیرون می آید روح در حالے کہ روان میشود چنانکہ روان میگردد آب از مشک سقا بکسر سین مشک۔ فیاخذہا۔ پس میگیرد
ملک الموت آن را۔ فاذا اخذہا لم یدعوہا فی یدہ طرفۃ عین۔ پس چون بگیرد ملک الموت آن را نمیگذارند آن فرشتگان آن روح را
در دست ملک الموت یک پلک زدن یعنی چون ملک الموت روح بندہ را قبض کرد با عوان خود کہ در دست ایشان کفن بود
بسپارد۔ حتی یاخذوہا فیجعلوہا فی ذلک الکفن وفی ذلک الحنوط۔ پس میگیرند فرشتگان روح را در آن کفن و در آن حنوط۔ ویخرج
منہا کاطیب نفحۃ مسک وجدت علی وجہ الارض۔ و بیرون می آید از آن روح رائحہ ہمچو خوشبو ترین دمیدن بوے مشک کہ
یافتہ شدہ است بر روے زمین۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ فیصعدون بہا۔ پس بالا می برند فرشتگان آن را۔ فلا یمرون
یعنی بہا علی ملاء من الملائکۃ۔ پس نمیگذرند فرشتگان یعنی با آن روح بر ہیچ جماعتے از فرشتگان۔ الا قالوا ما ہذا الروح

الطیب - مگر آنکہ میگویند کہ چیست این روح پاک و کیست صاحب وے فیقولون فلان بن فلان - پس میگویند فلان بن فلان ست
باحسن اسمائہ التی کانوا یسمونہ بہا فی الدنیا - میخوانند او را بہ نیکوترین نامہائے وے کہ میخواندند او را بدان نامہا در دنیا چنانکہ
لقبہا کہ دلالت بر مدح دارد - حتی ینتہوا بہا الی السماء الدنیا - تا آنکہ میرسند باوے تا آسمان کہ فروترین آسمانہاست -
فیستفتحون لہ - پس طلب درکشادن میکنند فرشتگان برائے وے - فیفتح لہم - پس کشادہ میشود برائے ایشان فیشیعہ
من کل سماء مقربوہا - پس مشایعت میکنند او را و در پے او میروند از ہر آسمان مقربان درگاہ حق کہ دران آسمان اند - الی السماء
التی تلیہا - تا آسمانے کہ متصل ست آن آسمان را - حتی ینتہی بہ الی السماء السابعۃ - تا آنکہ باخر رسیدہ میشود بآن روح
تا آسمان ہفتم - فیقول اللہ - پس میگوید خدائے - عزوجل اکتبوا کتاب عبدی فی علیین - بنویسید نامۂ بندۂ مرا در علیین کہ
نام موضعے ست در آسمان ہفتم - واعیدوہ الی الارض - و بازگردانید او را بسوے زمین یعنی بسوے بدن وے کہ
مدفون ست در زمین - فانی منہا خلقتہم - زیرا کہ من از زمین پیدا کردہ ام آدمیان را - وفیہا اعیدہم - و در زمین باز میگردانم
ایشان را - ومنہا اخرجہم تارۃ اخری - و از زمین بیرون می آرم ایشان را بار دیگر چنانکہ نخستین بار برآوردہ بودم ازان
قال - گفت آن حضرت - فتعاد روحہ فی جسدہ - پس بازگردانیدہ می شود روح وے در تن وے - فیاتیہ ملکان -
پس می آیند میت را دو فرشتہ - فیجلسانہ فیقولان لہ - پس وے نشانند او را پس میگویند مر او را من ربک -
کیست پروردگار تو - فیقول ربی اللہ - پس میگوید وے پروردگار من خداست - فیقولان لہ ما دینک -
پس میگویند مر او را چیست دین تو - فیقول دینی الاسلام - پس میگوید دین من اسلام است - فیقولان
لہ ما ہذا الرجل الذی بعث فیکم - پس میگویند چیست حال این مرد کہ برانگیختہ شدہ است در شما و فرستادہ شدہ است
بسوے شما کنایت از ذات شریف آن حضرت ست صلی اللہ علیہ وسلم - فیقول ہو رسول اللہ - پس میگوید
میت وے پیغمبر خداست و فرستادۂ اوست بحق - فیقولان لہ وما علمک - پس میگویند آن دو فرشتہ مر او را
چیست دلیل دانستن تو رسالت وے را و از کجا میگوئی و بچہ حجت میگوئی - فیقول قرأت کتاب اللہ - پس میگوید خواندم
کتاب خدا را کہ قرآن ست و معجز است - فآمنت بہ وصدقت - پس ایمان آوردم بوے و راست گو دانستم او را و اینجا دو طریق
یکے اثبات نبوت بمعجزہ و اثبات قرآنیت قرآن بقول وی صلی اللہ علیہ وسلم دیگر اثبات قرآن باعجاز و اثبات نبوت بالقرآن
و تقریر حدیث ناظر در وجہ ثانی ست - فینادی مناد من السماء - پس آواز میدہد آواز دہندہ از آسمان - ان صدق عبدی
کہ راست گفت بندہ من - فافرشوہ من الجنۃ - پس فرش گردانید بندہ مرا و بیندازید برائے وے فرشے از بہشت و افرشوا
بفتح ہمزہ وقطع اوست و فرش افگندنی - والبسوہ من الجنۃ - و بپوشانید او را لباسے از بہشت این ہم بفتح ہمزہ وقطع اوست
وافتحوا لہ بابا الی الجنۃ - و بکشائید برائے وے درے بسوے بہشت - قال - گفت آن حضرت - فیاتیہ من روحہا وطیبہا -
پس می آید او را از راحت بہشت و خوشبوی وے - فیفسح لہ فی قبرہ مد بصرہ - پس کشادہ کردہ میشود برائے وے در گور وی

تا دورازی بینائی وے یعنی تا آنجا کہ نظر کار میکند۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ ویاتیہ رجل حسن الوجہ۔ ومی آید او برا مردے نیکوروی حسن الثیاب۔ نیکو جامہ ہا۔ طیب الریح۔ خوشبوے۔ فیقول ابشر بالذی یسرک۔ پس میگوید آن مرد مژدہ باد ترا بانچہ شادمان گرداند ترا و ابشار بمعنی مژدہ دادن وبمعنی شاد شدن نیز آمدہ۔ ہذا یومک الذی کنت توعد۔ این روز تست کہ وعدہ کردہ می شدی تو۔ فیقول لہ۔ پس میگوید میت مر او را۔ من انت۔ کیستی تو۔ فوجہک الوجہ۔ پس روے تو روے کامل در حسن وجمال وکمال ہست۔ یجیئ بالخیر۔ می آید روے تو نیکی را وبشارت میدہد بدان وے سزد این چنین روے را کہ بیارد نیکی را وبشارت دہد بدان۔ فیقول۔ پس میگوید آن مرد۔ انا عملک الصالح۔ من عمل نیک توام کہ تمثل کردہ ام باین صورت۔ فیقول رب اقم الساعۃ۔ پس میگوید میت پروردگارا برپا کن قیامت را۔ حتی ارجع الی اہلی ومالی۔ تا آنکہ باز برگردم بسوے اہل خانہ خود وبسوے مال خود یعنی زندہ گردان مرا تا بازگردم بسوے دنیا و زیادہ کنم عمل صالح را تا زیادہ کند ثواب ودرجہ را ولیکن چون دانست کہ احیا بعد از موت نیست مگر بعث روز قیامت طلب کرد قیام ساعت را کنایت از احیا کذا قالوا واحتمال دارد کہ قول او حتی ارجع الی اہلی ومالی از فرط سرور وغایت خوشحالی باشد و آرزوے دی رجوع بسوے ایشان تا خبر دہد ایشان را بدان چنانکہ میگوید وتمنی میکند مسافری کہ حاصل شدہ است او را تنعم در بلاد غربت فافہم۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ وان العبد الکافر اذا کان فی انقطاع من الدنیا واقبال من الآخرۃ۔ وبدرستی کہ بندہ کافر وقتیکہ می باشد در بریدگی از دنیا ودر روے آوردن بآخرت۔ نزل الیہ من السماء ملائکۃ سود الوجوہ۔ فرود می آیند بسوی دے فرشتگان سیاہ روے۔ معہم المسوح۔ با ایشان پلاسہا ست۔ فیجلسون منہ مد البصر۔ پس می نشینند از میت تا آنجا کہ نظر کار میکند۔ ثم یجیئ ملک الموت حتی یجلس عند راسہ فیقول۔ پس می آید فرشتہ مرگ تا آنکہ مے نشیند نزد سر وے پس میگوید۔ ایتہا النفس الخبیثۃ اخرجی الی سخط من اللہ۔ اے جان پلید بیرون آے بسوے خشم وناخوشنودی از خدا۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فتفرق فی جسدہ۔ پس پریشان میشود روح در تن کافر و پراگندہ میگردد ودر میرود در اعماق آن تا خویش میدارد برآمدن را ونمیخواہد کہ برآید از جہت ترس آنچہ می بیند از قہر بخلاف روح مومن کہ میخواہد زود برآید بہ نشاط وسرور وخوشی بمشاہدہ انوار و آثار لطف وکرم۔ فینتزعہا۔ پس میکشد ملک الموت آن روح را۔ کما ینزع السفود من الصوف المبلول۔ چنانکہ کشیدہ می شود سیخ گرم از پشم ترکہ نزد کشیدن چیزے از ان پشم بوے میچسپد ہمچنین روح کافر چون کشیدہ میشود از انتہای عروق بشدت وقوت چنانکہ بیرون می آید باوی چیزے از ان عروق چنانکہ در روایت آیندہ بیاید ودرین غایت ایلام وانزعاج ست وسفود بفتح سین مہملہ وتشدید فا بر وزن تنور آہنی کہ کباب کردہ میشود بوے گوشت وباقی می ماند بادی بقیہ از گوشت سوختہ وچون او را از پشم تر شدہ بکشند لابد چیزے از ان خواہد چسپید۔ فیاخذہا۔ پس میگیرد ملک الموت روح کافر را

فاذا اخذہا لم یدعوہا فی یدہ طرفۃ عین حتی یجعلوہا فی تلک المسوح وتخرج منہا کانتن ریح جیفۃ وجدت علی وجہ الارض فیصعدون بہا

فلا یمرون بہا علی ملاء من الملائکۃ الا قالوا ما ہذا الروح الخبیث فیقولون فلان بن فلان باقبح اسمائہ التی کان یسمی بہا فی الدنیا حتی ینتہی

رواه احمد

بہ الی السماء الدنیا فیستفتح لہ فلا یفتح لہ - ترجمہ این عبارت از انچہ گذشت ظاہر شدہ است مجملاً آنکہ حال کافر بر عکس حال مومن ست مگر آنجا فیجعلوہا فی ذلک الکفن بود و اینجا حتے یجعلوہا فی تلک المسوح یعنی میگردانند آن را دران پلاسہا آنجا کاطیب نفحۃ مسک بود اینجا کانتن ریح جیفۃ آنجا ما ہذا الروح الطیب بود اینجا ما ہذا الروح الخبیث آنجا باحسن اسمائہ بود اینجا باقبح اسمائہ - ثم قرأ رسول اللہ یعنی خواند پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - این آیت را - لا تفتح لہم ابواب السماء ولا یدخلون الجنۃ کشادہ نمیشود مر کافران را درہای آسمان و در نمی آیند بہشت را - حتے یلج الجمل فی سم الخیاط - تا آنکہ در آید شتر با آن ضخامت در سوراخ سوزن با آن تنگی فیقول اللہ پس میگوید خداے عز وجل اکتبوا کتابہ فی سجین فی الارض السفلی - بنویسید نامہ او را در سجین کہ نام جاے ست در تحت زمین ہفتم کہ پایان ترین زمین ہاست بر خلاف علیین کہ بر آسمان ہفتم ست - فتطرح روحہ طرحا - پس انداختہ میشود روح وی انداختنی سخت ثم قرأ - پستر خواند آن حضرت این آیت را - ومن یشرک باللہ - وکسیکہ شرک آرد بخدا - فکانما خر من السماء - پس گویا برروے افتاد از آسمان یعنی از جاے بلند در غایت بلندی کہ از اوج ایمان و توحید در حضیض کفر و شرک افتاد - فتخطفہ الطیر پس می ربایند او را پرندگان و ہلاک میگردانند تمثیل ست اہواے مرویہ را کہ پریشان میگردانند افکار را و ہلاک میگردانند در وادی خذلان - او تہوی بہ الریح - یا می اندازد او را باد - فی مکان سحیق - در جاے دور اشارت ست باندا ختن شیطان او را در ضلالت و دور افتادن از مقام قرب و وصول در تمثیل اول محض فنا و ہلاک ست و در ثانی بعد و حرمان و مشرکان نیز دو قسم اند طائفہ کہ اصلا خلاص و نجات در حق ایشان متوقع نیست و جماعہ دیگر آنانند کہ ممکن ست خلاص ایشان بتوبہ ولیکن بعید ست کذا قال البیضاوی - فتعاد روحہ فی جسدہ ویاتیہ ملکان فیجلسانہ فیقولان لہ من ربک فیقول ہاہ ہاہ لا ادری - فیقولان لہ ما دینک فیقول ہاہ ہاہ لا ادری فیقولان لہ ما ہذا الرجل الذی بعث فیکم فیقول ہاہ ہاہ لا ادری فینادی مناد من السماء ان کذب فافرشوہ من النار وافتحوا لہ بابا الی النار فیاتیہ من حرہا وسمومہا ویضیق علیہ قبرہ حتے تختلف فیہ اضلاعہ ویاتیہ رجل قبیح الوجہ قبیح الثیاب منتن الریح فیقول ابشر بالذی یسوءک ہذا یومک الذی کنت توعد فیقول من انت فوجہک الوجہ یجیٔ بالشر فیقول انا عملک الخبیث فیقول رب لا تقم الساعۃ - ترجمہ این عبارت بروجہ مقابلہ از عبارات سابقہ کہ در بیان حال مومن مذکور شد ظاہر میگردد ہاہ ہاہ کلمہ تحسر و تحیر ست و در حال مومن ان صدق عبدی بود اینجا ان کذب بی ذکر عبدی و آنجا من روحہا وطیبہا بود و اینجا من حرہا وسمومہا و سموم بفتح سین باد گرم و اضلاع استخوانہاے پہلو تنگ گردانیدہ میشود بر کافر گورے تا کہ در ہم شکنند اضلاع او را و توعد اینجا از وعید باشد چنانکہ آنجا از وعد بود و توان کہ اینجا نیز از وعد باشد بر سبیل استہزاء و تہکم چنانکہ ابشر - وفی روایۃ نحوہ - و در روایتے دیگر مانند آنچہ مذکور شدہ چنانکہ معنی یکے ہست و لفظ دیگر - وزاد فیہ - و زیادہ کردہ است در روے در مومن این را کہ - اذا خرج روحہ صلی علیہ کل ملک بین السماء والارض وکل ملک فے السماء چون بیرون می آید روح مومن درود می فرستد بر وے ہر فرشتہ کہ میان آسمان و زمین ست و ہر فرشتہ کہ در آسمان ست وفتحت ابواب السماء - و کشادہ میشود و در بعض نسخ لہ یعنے کشادہ میشود براے وے درہاے آسمان - لیس من اہل باب

الا وہم یدعون اللہ ان یعرج بروحہ من قبلہم۔ نیستند ہیچ جماعہ از اہل ہیچ درے از درہاے آسمان مگر آنکہ ایشان میخوانند خدا را
و دعا میکنند کہ برداشتہ شود روح وے از جانب ایشان۔ و تنزع نفسہ یعنی الکافر مع العروق۔ و کشیدہ میشود جان وے
یعنی جان کافر از رگہاے وے چنانکہ در روایت سابق مذکور شد۔ فیلعنہ۔ پس لعنت میکنند او را۔ کل ملک بین السماء والارض
وکل ملک فی السماء و تغلق ابواب السماء۔ و بستہ میشود درہاے آسمان۔ لیس من اہل باب الا وہم یدعون اللہ ان لا یعرج روحہ
من قبلہم رواہ احمد۔ وعن عبد الرحمن بن کعب۔ روایت ست از عبد الرحمن بن کعب کہ از کبار تابعین ست
و در زمان آن حضرت ولادت یافتہ۔ عن ابیہ۔ از پدرش کہ کعب بن مالک ست از مشاہیر صحابہ و شعراے اسلام و قصہ او بر او
در تخلف از غزوہ تبوک مشہور و در نص قرآن مذکور است۔ قال۔ گفت عبد الرحمن۔ لما حضرت کعبا الوفات۔ ہنگامیکہ
حاضر شد کعب را وفات۔ اتتہ۔ آمد او را۔ ام بشر بنت البراء بن معرور۔ فقالت۔ پس گفت ام بشر دختر براء بن معرور بفتح
میم و سکون عین و بضم راے اولی کہ از انصار است اول کسے کہ بیعت کردہ در لیلۃ العقبہ و پیش از قدوم آن حضرت بمدینہ
فوت کردہ و در صحبت ام بشر خلاف ست۔ یا ابا عبد الرحمن۔ کنیت کعب بن مالک ست۔ ان لقیت فلانا فاقرأ
علیہ منی السلام۔ اگر ملاقات کنی فلان را در ان عالم نام یکے از دوستان خود را برد پس بخوان بروے از من سلام۔
فقال۔ پس گفت کعب بن مالک۔ غفر اللہ لک یا ام بشر۔ بیامرزد ترا خداے تعالے اے ام بشر این عبارت را در جاے
میگویند کہ قائل چیزے گفتہ کہ نمی باید گفت یعنی این چہ سخن ست کہ تو میگوئی۔ نحن اشغل من ذلک۔ ما مشغول تریم ازین کہ
آن جا کسے را بشناسیم و سلام و پیام کسے برسانیم یعنی ما را کارہا و شغلہا از عجز و درماندگی و گرفتاری بحال خود پیش خواہد آمد
کہ خبر از خود نخواہیم داشت چہ جاے دیگران و این شامل حال آن کسانے کہ بایشان سلام برسانند نیز ہست یعنی آنجا
کجا کسی را از خود خبر ست کہ سلام بوے برساند و باز وی جواب سلام وے بگوید۔ فقالت۔ پس گفت ام بشر۔ یا ابا عبد الرحمن
اما سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ آیا نشنیدہ تو آنحضرت را کہ میگفت۔ ان ارواح المؤمنین فی طیر خضر تعلق بشجر الجنۃ۔
بدرستیکہ روحہاے مسلمانان نہادہ میشود در درون پرندگان سبز کہ می چرند درختان بہشت را و علق بالفاء چریدن
شتر سبزہ ہا را و تعلق بضم لام ست۔ قال بلی۔ گفت کعب بن مالک آرے شنیدہ ام از پیغمبر خدا این را۔ قالت گفت
ام بشر۔ فہو ذاک۔ پس این آن فضل و کرامت ست کہ امید داشتہ میشود ترا و تو از کمل مؤمنانی کہ در غایت سرور و حبور
خواہی بود نہ مشغول و مخذول۔ رواہ ابن ماجہ والبیہقی فی کتاب البعث والنشور۔ وعنہ عن ابیہ۔ وہم از عبد الرحمن
ابن کعب از پدرش۔ انہ کان یحدث ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال انما نسمۃ المؤمن طیر تعلق فی شجر الجنۃ۔ نیست
روح مومن مگر طیر یعنی در جوف طیر کہ می چرد درختان بہشت و نسمہ بفتحات انسان گاہے اطلاق کردہ میشود بر جسد
و گاہے بر روح و اینجا مراد روح ست۔ حتی یرجعہ اللہ فی جسدہ۔ تا آنکہ باز میگرداند خداے عزوجل او را در تن وی
یبعثہ۔ روزیکہ برانگیزد او را از خاک۔ رواہ مالک والنسائی والبیہقی فی کتاب البعث والنشور۔ بدانکہ روایات درین حدیث

مختلف آمده ودر روایتے فی طیر آمده ودر روایتے فی حواصل طیر ودر روایتے فی جوف طیر خضر ودر روایتے کطیر ودر روایتے فی صورة طیر ودر روایتے طیر واین محمول بر یکے ازین تقدیرات خواهد بود ودر اکثر روایات اخضر یا خضر ست ودر روایتے طیر ابیض آمده وبر هر تقدیر فهم این از قیاس عقل بعید ست وقدرت حق شامل ست همه چیزها را وتعلق روح بطیر نه بطریق تعلق روح ست ببدن به تدبیر وتصرف دران تا قلب حقیقت لازم آید وتنزل مرتبہ ایشان کہ از حقیقت انسانی بصفت حیوانی گشتند واز عدم صلاحیت بدن حیوانی برائے تعلق وتصرف روح انسانی دران بلکہ ابداع جوهر روح ست دران مثل وضع جواهر در صنادیق ونگاهداشت آن دران واین نوع تکریم وتنعیم ست مر ایشان را ونیز بدانکہ بعض این را تخصیص بشهدا کنند وبعض عام دارند تمامہ مؤمنان را وظاهر احادیث همین ست ودرین احادیث دلیل ست بر بقائے ارواح وتنعیم وتعذیب آن واللہ اعلم۔

وعن محمد بن المنکدر قال دخلت علی جابر بن عبد اللہ وهو یموت۔ محمد بن المنکدر بضم میم وسکون نون وکسر دال کہ از تابعین ست گفت در آمدم بر جابر کہ از مشاهیر صحابہ است رضی اللہ عنہ وحالیکہ وے می میرد۔ فقلت اقرأ علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم السلام۔ پس گفتم من بخوان بر آنحضرت یعنی از جانب من سلام۔ رواه ابن ماجۃ

باب غسل المیت وتکفینہ

باب در بیان غسل میت وور کفن در آوردن وے بدانکہ غسل میت فرض ست باجماع ونیز اجماع است برانکہ ایجاب غسل بجهت ادای حق میت ست وازین جهت فرض کفایہ شد کہ در ادای حق وے فعل بعض کافی ست واختلاف کرده اند در سبب وجوب آن اکثر برانند کہ غسل میت نہ از جهت نجاست ست کہ حلول میکند بموت بلکہ از جهت حدث ست زیراکہ موت سبب استرخای مفاصل وزوال عقل ست زیراکہ انسان نجس نمیگردد از جهت کرامت وے ولیکن در حی اقتصار کرده شد بر اعضائے اربعہ از جهت حرج کہ سبب حدث متکرر است از وی وهر بار شستن تمام بدن حرجے دارد وچون در میت حرج نبود عائد شد باصل کہ شستن تمام بدن ست وبعض گفتہ اند سبب غسل نجاست میت ست زیراکہ آدمی حیوان دموی ست پس منجس گردد بموت چنانکہ سائر حیوانات ولهذا اگر کسے میت را بجود بردارد وپیش از غسل صحیح نیست نماز وے واگر از جهت حدث بودے درست بودی همچو برداشتن محدث غایت آنکہ آدمی مسلمان مخصوص گشت بزوال نجاست مرتبہ موتیہ بغسل بہ جهت تکریم بخلاف کافر کہ پاک نمیگردد بغسل وصحیح نمیگردد نماز حامل وے بعد از غسل ودر روایتے از ابی هریره آمده است کہ ان المؤمن لا ینجس حیا ولا میتا اگر این زیادت درین حدیث بصحت رسد واجب گردد ترجیح قول بانکہ سبب وجوب غسل میت حدث ست واختلاف ست در غسل میت کہ نیت شرط ست یا نہ ظاهر آنست کہ شرط ست کذا قال الشیخ ابن الهمام ومضمضہ واستنشاق در غسل میت نیست نزد امام ابی حنیفہ وهمچنین نزد امام احمد بخلاف امام شافعی وتکفین کفن ساختن مرده را وکفن در اصل صوف رستن وکفن بفتحتین جامہ مرده

الفصل الاول عن ام عطیۃ قالت دخل علینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ونحن نغسل ابنتہ۔ روایت ست از ام عطیۃ انصاریہ کہ از کبار صحابیات ست وبا آن حضرت غزا میکرد ومجروحان را تداوی میکرد وبیماران را تمریض میکرد

گفت در آمد بر ما آنحضرت و ما غسل میدادیم دختر او را کہ زینب باشد زوجۂ ابی العاص بن ربیع یا ام کلثوم زوجۂ عثمان رضی اللہ عنہما و قول اول اصح و اشہر ست۔ فقال اغسلنہا ثلثا او خمسا او اکثر من ذلک۔ پس گفت آن حضرت غسل دہید او را سہ غسل یا پنج غسل یا بیشتر از آن کہ وتر باشد چنانکہ در روایات آمدہ است۔ ان رأیتن ذلک۔ اگر مصلحت می بینید شما دیدہ باشید واحتیاج باشد بدان و باسراف نکشد۔ بماء و سدر۔ بشوئید بآب و برگہاے درخت کنار کہ در آب بجوشانید کہ آن ادخل ست در تطہیر و تنظیف۔ واجعلن فی الآخرۃ کافورا۔ دیگر دانید در مرۃ آخرے کافور را۔ او شیئا من کافور یا چیزے از کافور شک راوی ست در لفظ کہ کافورا گفتہ یا شیئا من کافور گفتہ شیخ گفتہ کہ مراد گردانیدن کافورست در آب جمہور باین قائل اند و کوفیان میگویند کہ کافور در حنوط کنند و بعد از غسل و خشک کردن بر بدن بمالند و گفتہ اند کہ اگر کافور نیابند مشک قائم مقام آن میگردد و ترمذی حدیثے نیز درین باب روایت کردہ کہ آن حضرت را از مشک پرسیدند کہ آیا جائز ست استعمال آن پس گفت ہو اطیب طیبکم و گفتہ کہ عمل برین ست نزد بعض از اہل علم و این قول احمد و اسحق ست و بعضے از اہل علم مکروہ داشتہ اند مشک را براے میت۔ فاذا فرغتن فآذننی۔ پس چون فارغ شوید شما از غسل پس خبر کنید مرا و اعلام نمائید۔ فلما فرغنا آذناہ۔ پس ہرگاہ کہ فارغ شدیم با اعلام کردیم آنحضرت را۔ فالقی الینا حقوہ پس انداخت آن حضرت بسوے ما تہ بند خود را و حقو بفتح حاے مہملہ و کسر نیز آمدہ و سکون قاف بمعنی ازار و بمعنی تہ ازار ہر دو آمدہ و مراد اینجا ازار ست۔ وقال اشعرنہا ایاہ۔ گفت آنحضرت شعار گردانید براے وے این ازار را یعنی زیر کفن او بکنید تا برکت آن بوے برسد و شعار جامہ کہ و زیر درون جامہ ہا بپوشند از جہت اتصال وی بشعر یعنی موے و ازینجا استحباب تبرک ست بلباس صالحین و آثار ایشان بعد از موت در قبر چنانکہ قبل از موت نیز ہمچنین بود۔ وفی روایۃ و در روایتے این چنین آمدہ کہ۔ اغسلنہا وترا ثلثا او خمسا او سبعا۔ بشوئید او را طاق سہ بار یا پنج بار یا ہفت بار و زیادہ از ہفت بار نیامدہ اگر بکنند مکروہ ست و اسراف۔ وابدأن بمیامنہا۔ و آغاز کنید در غسل اعضا از جانبہاے راست وے و مواضع الوضوء منہا۔ و ابتدا کنید بجاہاے وضو یعنی اعضاے آن از وے۔ وقالت فضفرنا شعرہا ثلثۃ قرون۔ و گفت ام عطیہ پس بافتیم موے او را سہ گیسو۔ فالقیناہا خلفہا۔ پس انداختیم آن گیسوہا را پس پشت وی شاید کہ این نیز بامر آنحضرت یا اذن وے بودہ باشد صلی اللہ علیہ وسلم یا معلوم بود فعل وی در شرع واللہ اعلم۔ متفق علیہ۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کفن فی ثلثۃ اثواب۔ گفت عائشہ کہ آنحضرت کفن کردہ شد در سہ جامہ کہ ازار و ردا و لفافہ است یمانیۃ بتخفیف یا منسوب بیمن۔ بیض۔ جامہ ہاے سپید جمع ابیض۔ سحولیۃ۔ بفتح سین منسوب بسحول کہ نام قریہ است از یمن و بعض سحول قصار را گویند و سحل بمعنی شستن ست یعنی مغسول و مقصور بودند آن جامہ ہا و بضم سین نیز گفتہ اند جمع سحل کہ جامہ سفید پاک ست از پنبہ اما نسبت بجمع شاذ ست و بعض گفتہ کہ بضم نیز نام قریہ است۔ من کرسف۔ از پنبہ بودند آن جامہ ہا و کرسف بضم کاف و سکون را و ضم سین قطن یعنی پنبہ۔ لیس فیہا قمیص ولا عمامۃ۔ نبود در ان سہ جامہ پیراہن و نہ دستار ظاہر این

عبارت درین ست کہ قمیص و عمامہ در کفن آن حضرت نبود و بعض تاویل میکنند بآنکہ مراد آنست کہ قمیص و عمامہ دران سہ جامہ نبود بلکہ خارج ازان سہ جامہ بودند پس مجموع اکفان آنحضرت پنج باشد و اول اصح ست زیراکہ بتحقیق ثابت شدہ است کہ نبود کفن آنحضرت مگر سہ جامہ و باین اخذ کردہ شافعی و نزد ما نیز سنت کفن سہ جامہ است لیکن ذکر کردہ است ازان در ہدایہ قمیص نہ عمامہ و استحسان کردہ اند آن را بعض متاخرین برای اشراف و گفتہ اند کہ دم عمامہ بجانب روی اندازند نہ بپشت چنانکہ در حالت حیات و مراد ثلثہ لفائف ست و ہمچنین ست نزد امام احمد و تحقیق آن در کتب فقہ است متفق علیہ۔ وعن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا کفن احدکم اخاہ فلیحسن کفنہ۔ چون تکفین کند یکے از شما برادر خود را پس باید کہ نیک کند کفن او را و مراد بتحسین کفن آن ست کہ تمام باشد و نظیف و سفید و بے اسراف و تبذیر و لو شستہ دران برابر ست اما آنچہ مسرفان کنند برای تکبر حرام و مکروہ است اشد حرمت و کراہت۔ رواہ مسلم۔ وعن عبد اللہ بن عباس قال ان رجلا کان مع النبی گفت ابن عباس کہ مردے بود با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فوقصتہ ناقتہ وہو محرم۔ پس انداخت او را ناقہ و شکست گردن او را و حال آنکہ وے محرم بود۔ فمات۔ پس مرد آن مرد۔ فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اغسلوہ بماء و سدر بشوئید او را بآب و برگ کنار۔ وکفنوہ فی ثوبیہ۔ و تکفین کنید او را در دو جامہ وے کہ در احرام پوشیدہ بود۔ ولا تمسوہ بطیب و نسائید او را ببوے خوش۔ ولا تخمروا راسہ۔ و نپوشید سر او را چنانکہ حکم محرم ست۔ فانہ یبعث یوم القیمۃ ملبیا پس بدرستیکہ وے برانگیختہ می شود از قبر لبیک گویان۔ متفق علیہ۔ و ازین حدیث معلوم می شود کہ محرم را ہم بر حال احرام تکفین کنند و امام احمد و شافعی ہم برین اند و نزد امام ابو حنیفہ و مالک حکم محرم مثل حکم سائر موتے ست و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ آن محرم را در دو جامہ تکفین کرد بجہت ضرورت بود کہ جز آن جامہ نداشت و آنامر بعدم مس طیب و تخمیر راس مخصوص وے بود و آن را امر کلی بطریق تشریع نکرد واللہ اعلم۔ و سنذکر حدیث خباب۔ و باشد کہ ذکر کنیم حدیث خباب بخائے معجمہ و تشدید موحدہ کہ دران حدیث این ست کہ قتل مصعب بن عمیر فی باب جامع المناقب۔ کہ در آخر کتاب در مناقب صحابہ مذکور ست۔ ان شاء اللہ تعالے

الفصل الثانی

عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم البسوا من ثیابکم البیاض۔ بپوشید از جامہ ہاے خود سپید را۔ فانہا من خیر ثیابکم۔ زیراکہ جامہ ہاے سفید از جملہ بہترین جامہ ہاے شما اند۔ وکفنوا فیہا موتاکم۔ و تکفین کنید دران مردہ ہاے خود را۔ ومن خیر اکحالکم الاثمد۔ و از بہترین سرمہ ہاے شما اثمد ست بکسر ہمزہ و میم سنگ سرمہ۔ فانہ ینبت الشعر۔ زیراکہ وے میرویاند موے مژگان را۔ ویجلوا البصر۔ و روشن میکند بینائی را۔ رواہ ابوداؤد والترمذی و روی ابن ماجۃ الی موتاکم۔ و روایت کردہ است ابن ماجہ بالفظ موتاکم و ذکر کحل و اثمد نکردہ است۔ وعن علی رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تغالوا۔ بفتح تا و لام۔ فی الکفن گران بہا مکنید در کفن۔ فانہ یسلب سلبا سریعا۔ پس بدرستیکہ کفن ربودہ میشود یعنی کہنہ میگردد و در گور بزودی شتاب

یعنی زود کہنہ وخراب میشود پس چہ حاجت نفاست وگرانی بہاست مقصود نہی از تبذیر واسراف در کفن ست۔ رواہ ابوداؤد
واز ابوبکر صدیق رضی آوردہ اند کہ وصیت کرد بتکفین وے در دو جامہ کہ پوشیدہ بود وگفت کہ بشوئید اینہا را وتکفین کنید
مرا دران زیراکہ زندہ محتاج ترست بجامہ نو وگفت اینہا برائے ریم وزرداب وتراب اند۔ وعن ابی سعید
الخدری انہ لما حضرہ الموت دعا بثیاب جدد فلبسہا۔ واز ابی سعید خدری آمدہ است کہ ہنگامیکہ حاضر شد
او را موت طلبید جامہ ہائے نو را پس پوشید آنہا را۔ ثم قال سمعت رسول اللہ۔ پستر گفت شنیدم پیغمبر خدا را
صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ میگفت۔ المیت یبعث فی ثیابہ التی یموت فیہا۔ مردہ برانگیختہ میشود در جامہ ہائے
وے کہ می میرد در وے۔ رواہ ابوداؤد۔ وظاہر این حدیث آن ست کہ ابوسعید کہ جامہ ہائے نو پوشید بجہت
امتثال امر این حدیث پوشید ومراد باین حدیث ظاہر اوست کہ بعث در جامہ میباشد واین مشکل ست زیراکہ در حدیث
صحیح وارد شدہ است کہ حشر کردہ میشوند مردم برہنہ تن وبرہنہ پا وکلام درین باب بسیار ست وجملۂ از ان در شرح
مذکور ست وغایت آنچہ درین مقام توان گفت آن ست کہ گفتہ اند کہ مراد بثیاب در حدیث اعمال ست کہ می میرد میت
بران اعمال وعرب کنایت میکنند از اعمال بہ ثیاب از جہت ملابست مرد با اعمال چنانکہ بہ ثیاب ودر تاویل قول حق سبحانہ
وثیابک فطہر گفتہ اند ای اعمالک فاصلح وابوسعید رضی اللہ عنہ جامہ ہائے نو کہ پوشید از برائے لطافت وطہارت پوشید
ودرین میان ناگہان این حدیث او را اخطور کرد کہ از ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شنیدہ بود وتاویل حدیث ہمان ست
کہ کردہ اند کہ ثیاب کنایہ از اعمال ست نہ آنکہ بجہت استشہاد لبس ثیاب جدید آورد ومقصود ابی سعید ایہام حمل بظاہر نیز
می تواند بود بجہت کمال حرص بامتثال ظواہر اگرچہ حقیقۃ مراد دیگر ست فافہم واللہ اعلم۔ وعن عبادۃ بن الصامت
عن رسول اللہ صلعم خیر الکفن الحلۃ۔ بہترین کفن حلہ است کہ عبارت از رداء وازار ست از بُرد یمن وظاہر مراد
آن ست کہ نمی باید بر ثوب واحد اقتصار کرد ودو جامہ بہتر اند واگر سہ جامہ کنند آن سنت ست ومرتبہ کمال تمام ست
وخیر الاضحیۃ الکبش الاقرن۔ وبہترین قربانی کبش شاخدار کہ آن را قچقار گویند زیراکہ جثہ وے عظیم میباشد
ودر اغلب فربہ میباشد ودر روایات آمدہ است کہ فداء ولد ابراہیم علیہما السلام بآن بود وظاہر اسوال در مجلس در
کفن واضحیہ تقریب افتادہ باشد ازین جہت جواب ہر دو گفت وحاجت نیست کہ احداث مناسبتی درین دو بغیرہ
کنند چنانچہ تکلف کردہ اند واللہ اعلم۔ رواہ ابوداؤد والترمذی وابن ماجہ عن ابی امامۃ۔ وعن ابن عباس قال امر
رسول اللہ۔ گفت ابن عباس امر کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بقتلی احد ان ینزع عنہم الحدید والجلود۔ بکشتگان غزوہ
احد کہ کشیدہ شود از ایشان آہن وپوستہا کہ از جنس پوست باشد۔ وان یدفنوا بدمائہم وثیابہم۔ وامر کرد کہ دفن
کردہ شوند بخونہائے ایشان وجامہ ہائے ایشان۔ رواہ ابوداؤد وابن ماجہ

الفصل الثالث عن سعد بن ابراہیم عن ابیہ ان عبد الرحمن بن عوف اتی بطعام وکان صائما۔

روایت ست از سعد بن ابراہیم از پدرش ابراہیم بن عبد الرحمن بن عوف کہ عبد الرحمن بن عوف آوردہ شد نزد وے طعامی
و بود وے روزہ دار۔ فقال۔ پس گفت عبد الرحمن۔ قتل مصعب ابن عمیر وہو خیر منی۔ کشتہ شد مصعب بن عمیر در غزوہ احد
وحال آنکہ وے بہتر بود از من۔ کفن فی بردۃ۔ تکفین کردہ شد در یک چادرے کوتاہے کہ۔ ان غطی راسہ بدت رجلاہ
اگر پوشیدہ میشد سر وے پیدا میشد ہر دو پاے وے۔ وان غطی رجلاہ بدا راسہ۔ واگر پوشیدہ میشد ہر دو پاے وے
پیدا میشد سر وے۔ واراہ قال۔ وگمان می برم او را یعنی عبد الرحمن بن عوف را کہ گفت این را نیز۔ وقتل حمزۃ وہو خیر منی
وکشتہ شد حمزہ بن عبد المطلب وحال آنکہ وے بہتر بود از من وکفن وے نیز باین حالت بود تا آنکہ بستہ شد بر پای او
او کاہ و پوشیدہ شد بدان چنانکہ در فصل ثالث از باب تمنی الموت از حدیث حارثہ بن مضرب گذشت۔ ثم بسط لنا من الدنیا
بستر فراخ کردہ شد ما را از دنیا آن قدر کہ فراخ کردہ شد چنانکہ از حال عبد الرحمن بن عوف مشہور ست۔ او قال اعطینا
من الدنیا ما اعطینا۔ یا گفت دادہ شد ما را از دنیا آنچہ دادہ شد بشک راوی ست در عبارت۔ ولقد خشینا ان تکون
حسناتنا عجلت لنا۔ وبتحقیق ترسیدیم ما کہ باشد ثواب نیکیہاے ما کہ بشتاب دادہ شدہ است درین جہان و در آن جہان
ما را چیزے نباشد۔ ثم جعل یبکی۔ پس در ایستاد عبد الرحمن بن عوف کہ میگریید۔ حتی ترک الطعام۔ تا ماند طعام را و نخورد با آنکہ
روزہ دار بود۔ رواہ البخاری۔ ودرین حدیث دلیل ست برانکہ نزد ضرورت ہر چہ از کفن میسر گردد سنت ہمان ست ومصعب
ابن عمیر رضی اللہ عنہ از اجلہ صحابہ و فضلاے ایشان بود و از اہل بدر بود و از شہداے احد است و در جاہلیت از متنعم
ترین مردم بود در طعام ولباس وچون مسلمان شد بغایت زہد ورزید و فقر اختیار کرد روایت ست کہ یکبارے نزد
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمد پوست گوسپندے در کمر بستہ پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم باصحابہ نظر کنید باین
مردکہ روشن گردانیدہ است خداے تعالے دل او را بایمان دیدم او را کہ مادر و پدر وے او را از خوشترین طعام
میخورانیدند و بروے حلہ میدیدم کہ بدویست درہم می ارزید محبت خدا و رسول خدا او را باین حال گردانیدہ وحمزۃ
بن عبد المطلب عم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رضی اللہ عنہ کہ او را سید الشہدا خوانند نیز از اہل بدر و شہداے
احد ست پس عبد الرحمن بن عوف رضی اللہ عنہ ہر دو را بہتر از خود خواند و گفت کہ آنہا باین حال از دنیا رفتند و ما این
چنین تنعم میکنیم واین یا ترحم ست بر حال ایشان یا حسرت ست بر حال خود فافہم و درینجا بحث میکنند کہ عبد الرحمن
بن عوف از عشرہ مبشرہ است کہ افضل صحابہ اند پس چون مصعب بن عمیر را بہتر از خود خواند جواب میگویند کہ این
تواضع است از عبد الرحمن بن عوف نسبت بایشان یا خیریت عام تر از افضلیت ست چنانکہ بعض گفتہ اند شیخ ابن حجر
در شرح خود گفتہ کہ احتمال دارد کہ این قرار داد کہ عشرہ مبشرہ افضل اند نسبت بکسے باشد کہ شہید نشدہ در زمان آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم واللہ اعلم۔ وعن جابر قال اتی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عبد اللہ بن ابی بعد ما ادخل حفرتہ
روایت ست از جابر گفت آمد آن حضرت عبد اللہ بن ابی را کہ ظاہر النفاق و رئیس منافقین بود بعد از انکہ در آوردہ شد

ابن منافق در گورے کہ براے وے کندہ بودند عبارت از قبرست و قبر نگفت از برای اہانت وے۔ فامر بہ۔ پس امر کرد آن حضرت به برآوردن او از حفرہ۔ فاخرج۔ پس بیرون آوردہ شد۔ فوضعہ علی رکبتیہ۔ پس نہاد آن حضرت او را بر دو زانوے خود۔ فنفث فیہ من ریقہ۔ پس دمید آن حضرت در کفن وے و انداخت در وے از آب دہن خود الخ

و پوشانید او را پیراہن خود۔ قال وکان کسا عباسا قمیصا۔ و بود کہ عبداللہ بن ابی پوشانیدہ بود عباس را کہ عم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بود پیراہنی را از خود در وقتے کہ عباس را روز بدر بند کردہ آوردند برہنہ بود و پیراہن ہیچکس ازیشان راست نمی آمد بجہت طول قامتی کہ داشت و عبداللہ ابن ابی نیز طویل القامت بود پس عباس را پیراہن خود پوشانید

پس آنحضرت پیراہن خود را بوے پوشانید از براے مکافات تا منافق را نزد وے نعمتے نماند مکافات ناکردہ متفق علیہ و درین حدیث نیز اشکال می آرند کہ چون آنحضرت بر سر گور آن منافق آمد و دمید در کفن او و حال آنکہ در قرآن مجید ست (ولا تصل علی احد منہم مات ابدا ولا تقم علی قبرہ) دعا مکن بر ہیچ یکے از ایشان کہ مردہ است و مایست بر قبر وے جواب میگویند کہ شاید کہ این واقعہ پیش از نزول این آیت بودہ و بعض میگویند کہ پیش از اعلام حق تعالے بود بکفر وی زیرا کہ بعض گفتہ اند کہ این را از براے تالیف قلب پسر وے و اکرام وے کرد کہ از مومنان مخلص بود و پس گویا کہ آنحضرت فرمود کہ ما کردیم آنچہ در وسع ما بود ولیکن حکم خدا نافذ و ماضی ست و بعض گفتہ اند کہ پسر وے التماس کرد از آن حضرت پس آنحضرت بالتماس وے بر سر قبر بدو وی آمد پس عمر رضی اللہ عنہ دست آن حضرت را کشید و گفت آیا خدا نہی نکردہ است ترا ازان پس آن حضرت گفت مرا مخیر ساختہ اند دران کہ استغفر لہم او لا تستغفر لہم پس نازل شد قول حق تعالی ولا تصل علی احد منہم مات ابدا الآیۃ و گویا کہ عمر فہمیدہ بود نہی از جای دیگر کذا فی بعض الشروح و در کتب سیر آمدہ است کہ چون آن حضرت این را کرد ایمان آوردند از قوم ابی ہزار کس واللہ اعلم

باب المشی بالجنازۃ والصلوۃ علیہا

بدانکہ پیادہ رفتن و سوارہ رفتن ہمراہ جنازہ ہر دو جائز است و مشی افضل ست و سوارہ را باید کہ در پس جنازہ رود و پیادہ را پیش و پس رفتن ہر دو روا ست و پس رفتن افضل ست و نماز جنازہ فرض کفایت ست زیرا کہ غرض از نماز کہ اداے حق میت ست حاصل میگردد بفعل بعض و شرط صحت نماز اسلام میت و طہارت اوست و نہادن جنازہ پیش مصلی پس باین قید جائز نیست بر غائب و نہ بر حاضر محمول بر دابہ و نہ موضوع بر خلف مصلی و چون دفن کردہ شد بے غسل و ممکن نیست بیرون آوردن وے بے قبر کندن ساقط میگردد شرط طہارت و نماز گزاردہ نشود بر قبر بے غسل و اگر برآوردن بی آن ممکن است برآرند و غسل دہند و نماز کنند و اگر نادانستہ بے غسل نماز کردند و بے قبر کندن برآوردہ غسل دادند اعادہ کنند نماز را و نماز بر غائب جائز ست نزد شافعی و کلام دران بیاید در نماز گزاردن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بنجاشی

الفصل الاول عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اسرعوا بالجنازۃ۔ شتابی کنید

بجنازہ یعنی بہ برداشتن او بسوئے قبر و این مستلزم پویہ رفتن نیست و بعضے گفتہ اند مراد شتابی بتجہیز و تکفین ست و سیاق
حدیث ناظر در اول ست چنانکہ فرمود۔ فان تک صالحة فخیر تقدمونها الیه۔ پس اگر باشد جنازہ یعنی میت نیکو کار پس شتابی کردن
وزود بقبر رسانیدن آن را نیکی ست کہ پیش میفرستید جنازہ را بسوئے آن نیکی۔ وان تک سوی ذلک فشر تضعونه عن رقابکم
واگر ہست جنازہ غیر صالح پس زود بردن سبب دفع شرے ست کہ مے نہید آن را از گردن خود۔ متفق علیہ۔ وعن ابی سعید
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا وضعت الجنازة فاحتملها الرجال علی اعناقهم۔ وقتیکہ نہادہ میشود جنازہ یعنی میت
بر نعش پس برمیدارند او را مردان بر گردنہائے خود۔ فان کانت صالحة قالت قدمونی۔ پس اگر باشد میت نیکو کار میگوید پیش فرستید
مرا بثواب عمل صالح کہ من کردہ ام۔ اسناد قول بجنازہ کہ جثہ میت ست مجاز ست وقائل روح ست وتواند کہ روح را دران
حال بجثہ میفرستادہ باشند واللہ اعلم۔ وان کانت غیر صالحة قالت لاهلها یا ویلها این تذهبون بها۔ واگر باشد بدکار میگوید
جنازہ مر کسان خود را یعنی آنہا کہ برمیدارند او را اے واے کجا می برید او را ظاہر آن بود کہ گوید یا ویلی کجا مے برید مرا
لیکن چون نفس خود را صالح ندید خود را از خود جدا کشید گویا کہ غیر او ست وتواند کہ این از تصرف راوی باشد بجہت کراہت نسبت
ویل بخود و ویل سختی و واے یعنے وای سختی و نام وادی در جہنم آید۔ یسمع صوتها کل شیء الا الانسان۔ میشنود آواز او را ہر چیز از
حیوانات بلکہ نباتات وجمادات نیز مگر آدمی کہ بمقتضیہ تکلیف ستر وکتمان آن ازوے مطلوب ست تا ایمان بغیب باشد
ونیز میفرماید کہ۔ ولو سمع الانسان لصعق۔ اگر بشنید آدمی ہر آئینہ ہلاک میشد بجہت فضاعت و دہشت۔ رواہ البخاری
وعنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا رأیتم الجنازة۔ چون بہ بینید جنازہ را کہ بیرون مے آرند از درون
واحتمال دارد کہ مراد رویت جنازہ باشد در وقتے کہ نشستہ باشید وجنازہ در نظر آمد وظاہر سیاق این حدیث در اول ست
فافهم۔ فقوموا۔ پس بایستید از برائے ترحیب وتکریم میت وتعظیم ایمان وے یا بجہت ہول و دہشت شان وی چنانکہ
در حدیث آئندہ مفہوم میگردد۔ فمن تبعها فلا یقعد حتی توضع۔ پس کسے کہ پیروی میکند جنازہ را و ہمراہ وے میرود
پس باید کہ نہ نشیند تا آنکہ نہادہ شود جنازہ یعنی بر زمین یا در لحد و اول اصح و اوفق ست باحادیث۔ متفق علیہ۔ وعن
جابر۔ قال مرت جنازة فقام لها رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقمنا معه۔ گفت جابر بن عبد اللہ گذشت جنازہ پس ایستاد
برائے او آن حضرت وایستادیم ما نیز با آن حضرت۔ فقلنا۔ پس گفتیم ما۔ یا رسول اللہ انها یهودیة۔ بدرستی کہ این
جنازہ زن یہودیہ است نہ مسلمان کہ برائے تکریم وتعظیم ایمان وے بایستید۔ فقال ان الموت فزع۔ بفتح زائے
پس گفت آن حضرت کہ مرگ جائے ترس و دہشت ست۔ فاذا رأیتم الجنازة فقوموا۔ پس چون بہ بینید شما جنازہ را
پس بایستید اگر چہ جنازہ کافر باشد۔ متفق علیہ۔ وعن علی۔ رضی اللہ عنہ۔ قال رأینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
قام فقمنا وقعد فقعدنا یعنی فی الجنازة۔ گفت امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ دیدیم ما آن حضرت را کہ ایستاد یعنی
در جنازہ پس ایستادیم ما نیز بمتابعت وے و دیدیم وے را کہ نشست پس نشستیم ما این را دو معنے ست یکے آنکہ

ایستاد آں حضرت بدیدن جنازہ پس ایستادیم وچون گذشت ودور رفت از نظر نشست ما نیز نشستیم دوم آنکہ آنحضرت
چندگاہ بایستاد وبعد ازاں نشست وسے ایستاد پس ایستادن امرے واجب نبود یا واجب بود معلوم شدہ است
کہ منسوخ گشت بفعل اخیر۔ رواہ مسلم وفی روایۃ مالک وابی داؤد قام فی الجنازۃ ثم قعد بعد۔ ایستاد آں حضرت بجہت
دیدن جنازہ بعد ازاں بہ نشست این روایت نیز محتمل دو معنی ست وظاہر در ثانی ست۔ وعن ابی ہریرۃ قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اتبع۔ بتشدید ودر بعض من تبع۔ جنازۃ مسلم ایمانا واحتسابا۔ کسے کہ
پیروی کند جنازۂ مسلمانی را بجہت ایمان آوردن بفرمودۂ شرع وطلب کردن ثواب۔ کان معہ حتی یصلی علیہا۔ وباشد
باوے تا آنکہ بگزارد نماز بروے وبفتح لام یصلی نیز روایت ست یعنی تا آنکہ گزاردہ شود نماز بروے واول اقوی واظہر ست
ویفرغ من دفنہا۔ وتا آنکہ فارغ گردد یا فارغ کردہ شود از دفن وے۔ فانہ یرجع من الاجر بقیراطین پس بدرستی کہ وی
بازمیگردد بدو قیراط از اجر یعنی اجر او مضاعف ست وقیراط دو از دہم حصہ از دینار باین حساب نصف دانق باشد
کہ نام ششم حصۂ از دینار است وبعض بیست وچہارم حصہ از دینار گفتہ اند پس ربع دانق باشد۔ کل قیراط مثل احد
ہر قیراط آں جہان مانند کوہ احد ست این تصویر وتمثیل ست برای عظمت فضل وثواب آں۔ ومن صلی علیہا ثم رجع
قبل ان تدفن فانہ یرجع بقیراط۔ وکسے کہ نماز گزارد وبعد برگردد پیش از آنکہ دفن کردہ شود پس بدرستی کہ وے برمیگردد
بیک قیراط از اجر یعنی اجر وے نصف اجر اول ست متفق علیہ۔ وعنہ۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم نعی للناس النجاشی
الیوم الذی مات فیہ۔ وہم از ابی ہریرہ است کہ آں حضرت خبر داد مردم را بمرگ نجاشی کہ بادشاہ حبشہ بود وبردین نصاری بود
پس ایمان آوردہ بحضرت وہجرت کردند صحابہ بنزد وی وخدمتہا کرد ایشان را ونجاشی لقب بادشاہ حبشہ است ونام این نجاشی
اصحمہ بود ومشہور در نجاشی فتح نون وتخفیف جیم وتخفیف یا ست پس چون در حبشہ مرد آنحضرت بمردم خبر داد از مردن وے
ہمان روزے کہ مرد نجاشی دران روز۔ وخرج بہم الی المصلی۔ وبیرون آمد آں حضرت با مردم بسوے مصلاے عید
نصف بہم پس صف بست بمردم۔ وکبر اربع تکبیرات۔ وتکبیر برآورد چہار تکبیر۔ متفق علیہ۔ واین حدیث متمسک شافعی ست
در جواز صلوٰۃ جنازہ بر غائب وما میگوئیم کہ نجاشی نسبت بآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم غائب نبود بلکہ برداشتہ شد سریر وے
وآوردہ شد نزد آنحضرت یا کشف کردہ شد وبرداشتہ شد پردہ از وے در رویت امام کافیست واز آنحضرت در غیر نجاشی
مثل معاویۂ مزنی کہ در مدینہ مرد وآں حضرت بہ تبوک بود وبر زید بن حارثہ وجعفر ابن ابی طالب کہ در غزوۂ موتہ شہید شدند نیز نماز
غائبانہ روایت کردہ اند ودر اسناد آں احادیث سخن ست وبر تقدیر صحت آں مخصوص بحضرت رسالت ست صلی اللہ علیہ وسلم
والآن در حرمین شریفین زادہما اللہ تشریفا وتعظیما متعارف ست وبعض حنفیہ نیز میکنند۔ وعن عبد الرحمن
ابن ابی لیلی۔ از کبار تابعین ست صد وبیست از صحابہ را دریافتہ روایت میکند از علی ابن ابی طالب وعثمان بن عفان
وغیر ایشان ووے از تابعین کوفہ است وبے نظیر وقت بود۔ قال۔ گفت۔ کان زید بن ارقم یکبر علی جنائزنا اربعا

بود زید بن ارقم کہ از مشاہیر صحابہ است تکبیر میگفت بر جنازہ ہاے ما چہار تکبیر۔ وانہ کبر علے جنازة خمسا۔ و بدرستیکہ وی تکبیر گفت
بر یک جنازہ پنج تکبیر۔ فسألناه۔ پس پرسیدیم اورا کہ تو ہمیشہ چہار تکبیر میگفتی امروز چرا پنج تکبیر گفتی۔ فقال کان رسول اللہ
پس گفت زید بن ارقم بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یکبرہا۔ میگفت پنج تکبیر یعنی احیانا گاہی پنج ہم میگفت و ائمہ اربعہ اتفاق دارند
بر چہار تکبیر و از حضرت رسول اللہ صلعم و اصحاب وے زیادہ ازان مروی و ماثور ست و گفتہ اند کہ آنچہ ثابت شدہ است
از آنحضرت آخرالامر چہار است و برہمین ست قرار و در شرح زیادہ ازین کلام کردہ شدہ است۔ رواہ مسلم۔ وعن طلحة
ابن عبداللہ بن عوف قال صلیت خلف ابن عباس علی جنازة فقرأ فاتحة الکتاب۔ روایت ست از طلحہ بن عبداللہ
بن عوف کہ از مشاہیر تابعین ست و برادر زادۂ عبدالرحمن بن عوف ست گفت نماز گزاردم پس ابن عباس بر جنازہ پس
خواند ابن عباس فاتحة الکتاب را۔ فقال۔ پس گفت ابن عباس۔ لتعلموا انہا سنة۔ یعنی خواندم فاتحہ را در نماز جنازہ
تا بدانید کہ آن سنت است۔ رواہ البخاری۔ بدانکہ علمای حنفیہ رحمہم اللہ تعالے گفتہ اند کہ در صلوٰة جنازہ قرأت فاتحہ نیست
مگر آنکہ بہ نیت ثنا و دعا بخواند و میگویند کہ ثابت نشدہ است از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم خواندن آن و این مذہب ابی حنیفہ
و مالک و ثوری ست و عمل صحابہ دران مختلف آمدہ و طحاوی گفتہ شاید کہ خواندن بعض صحابہ فاتحہ را در صلوٰة جنازہ
بطریق ثنا و دعا بود نہ بر وجہ قرأت و نزد شافعی بخواند فاتحہ را و از کلام فتح الباری ظاہر میشود کہ مراد وے باین مشروعیت
قرأت ست نہ وجوب آن و کرمانی گفتہ است کہ واجب ست و مراد بسنت در کلام ابن عباس طریقہ مسلوکہ در دین ست
و طیبی نیز ہمچنین گفتہ واللہ اعلم۔ وعن عوف بن مالک قال صلی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی جنازة۔ گفت عوف بن
مالک اشجعی کہ صحابی ست و اول مشاہد او خیبر ست نماز گزارد آن حضرت بر جنازہ۔ فحفظت من دعائہ۔ پس یاد گرفتم
من چیزے از دعاے آن حضرت۔ وہو یقول۔ و آنحضرت میگفت و میخواند این دعا را۔ اللہم اغفر لہ وارحمہ۔ خداوندا بیامرز
اورا و رحمت کن اورا۔ وعافہ واعف عنہ۔ و عافیت دہ و سلامت بخش اورا و عفو کن از وے۔ واکرم نزلہ۔ و گرامی دار مہمانی
اورا و نزل بضم نون و سکون زاے و بضم زاے نیز آمدہ آنچہ پیش مہمان فرود آرند و بنہند از طعام۔ ووسع مدخلہ۔ و فراخ
گردان جاے در آمدن اورا کہ قبر او ست۔ واغسلہ بالماء والثلج والبرد۔ و بشوے اورا بآب و برف و ژالہ یعنی بانواع
مطہرات کنایت ست از کمال مغفرت و تمام آن۔ ونقہ من الخطایا کما نقیت الثوب الابیض من الدنس۔ و پاکیزہ گردان
اورا از گناہان چنانکہ پاکیزہ گردانیدۂ جامۂ سپید را از چرک و ریمناکی۔ وابدلہ دارا خیرا من دارہ۔ و بدل کن اورا سراے
دران عالم بہتر از سراے او درین جہان۔ واہلا خیرا من اہلہ۔ واہل خانہ بہتر از اہل خانۂ وے فی الصراح اہل کسان
و کسان سرای و جاے۔ وزوجا خیرا من زوجہ۔ و جفتے بہتر از جفت وے و زوج بر مرد و زن ہر دو اطلاق کنند۔ وادخلہ
الجنة واعذہ من عذاب القبر۔ و در آرا ورا در بہشت و پناہ دہ اورا از عذاب قبر۔ او من عذاب النار۔ او برای شک ست
یا بمعنی واو۔ وفی روایة وقہ فتنة القبر وعذاب النار۔ و بہ پرہیزان اورا از فتنہ و ابتلای قبر و از عذاب آتش این روایت

دلالت دارد بران که کلمۂ او در روایت سابق بمعنی داو ست۔ قال حتی تمنیت ان اکون انا ذلک المیت۔ راوی حدیث که عوف
بن مالک ست میگوید که چون این دعا از حضرت در حق آن میت شنیدم رشک بردم بروے تا آنکه آرزو کردم که کاشکے من بودم
آن میت که آن حضرت این دعا در حق من میکرد۔ رواه مسلم۔ وعن ابی سلمة بن عبد الرحمن ان عائشة رضی الله عنها لما
توفی سعد بن ابی وقاص قالت ادخلوا به المسجد حتی اصلی علیه روایت ست از ابی سلمه بن عبد الرحمن بن عوف که هرگاه که مرد سعد
ابن ابی وقاص نزد عائشه رضی الله عنها برای نماز آوردند گفت عائشه در آرید او را در مسجد تا آنکه نماز گزارم من بروی چون
مسجد نزدیک بحجره وے رضی الله عنها بود گفت عائشه در مسجد در آرید تا من نیز هم بروے نماز گزارم۔ فانکر ذلک علیها پس
انکار کرده شد این سخن بر عائشه که گفت نماز جنازه در مسجد میگزارم۔ فقالت پس گفت عائشه در رد انکار ایشان والله لقد صلی
رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابنی بیضاء فی المسجد۔ بخدا سوگند هر آینه بتحقیق گزارد آن حضرت بر دو پسر زنے که نامش
بیضا ست در مسجد سهیل واخیه۔ آن دو پسر کدام اند سهیل و برادروی که اسمش سهل ست هر دو صحابی اند مشهور به نسبت
مادر شده اند و نام پدر ایشان وهب بن ربیعه است و در روایتے آمده است که گفت عائشه عجب ست زود فراموشی مردم عمل
آن حضرت را صلعم۔ رواه مسلم۔ بدانکه علما را اختلاف ست در گزاردن صلوٰة جنازه در مسجد پس نزد ما مکروه است خواه میت
و قوم در مسجد باشند یا میت خارج مسجد باشد و قوم در مسجد یا امام یا بعضے از قوم خارج مسجد باشند و میت و باقے قوم در مسجد
یا میت در مسجد و امام و قوم خارج مسجد و این اطلاق در کراهت بنا بر آن ست که مسجد بنی برائے نماز فرض و توابع او ست
از نوافل و ذکر و تدریس علم و بعض گفته اند مکروه نیست وقتیکه میت خارج مسجد باشد و این بنا بر آن ست که کراهت از جهت
خوف تلوث مسجد ست و اول موافق تر ست اطلاق حدیث را باز اختلاف کرده اند که کراهت تنزیهی ست یا تحریمے و اول
ظاهر تر ست و نزد شافعی جائز ست بے کراهت و مذهب مالک موافق ما است و از امام احمد نصے نیافتیم و ظاهر آن ست
که با شافعی ست و دلیل شافعی حدیث مذکور در کتاب است و تمسک ابی حنیفه و مالک بحدیث ابی هریرة است که هر که نماز بگزارد
بر میت در مسجد اجر نیست مرا و را و اما حدیث عائشه روایت واقعۂ مخصوص ست نه عام و آنچه ثابت میشود همین مقدار ست که آنحضرت
این را یکباری کرد و تواند که از جهت ضرورتے باشد که باعث بران شده باشد و در روایتے آمده است که آن حضرت صلی الله
علیه وسلم معتکف بود از نجهت در مسجد گزارد و نیز در روایتے آمده است که جنازه خارج مسجد بود و درین صورت اختلاف ست میان
حنفیه و نیز گفته اند که مصلاے مسجد مکانے متصل مسجد بود پس احتمال دارد که روایت صلوٰة در مسجد باعتبار قرب وے از مسجد
بود و آنچه در روایت مسلم آمده است که نهاده شد جنازۂ سعد بن ابی وقاص نزد حجره هائے ازواج مطهره ایضا مبنی بر آن ست
و ظاهر میشود که این ست مبناے آنچه روایت کرده شده است از ابی یوسف که اگر مسجدے باشد معد برائے آن جائز است
در وے بے کراهت و نیز انکار صحابه و تابعین باکثرت ایشان دلیل ست بران که امر قرار یافته بود و بعد از ان بر ترک و نسخ و ازینجا
معلوم شد که نسبت عائشه مردم را بنسیان محل سخن ست بلکه وی رضی الله عنها فراموش کرد نسخ فعل سابق را کذا قیل والله اعلم

و در شرح در اینجا سخن بسیارست فلینظر ثمہ۔ وعن سمرة بن جندب قال صلیت وراء رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
علی امرأة ماتت فی نفاسہا۔ گفت سمرہ بن جندب نماز گزاردم پس آن حضرت بر جنازہ زنے کہ مرد در حالت زچگی۔
فقام وسطہا۔ پس ایستاد آنحضرت در وسط آن روایت مشہورہ بتحریک سین ست وبسکون نیز روایت ست ووسط
بتحریک بمعنی میانہ وبسکون میان چنانکہ بعض ظرفا گفتہ اند کہ متحرک ساکن ست یعنی یکے ست کہ نمی جنبد و از جائے
بجائے نمیرود و ساکن متحرک ست کہ می جنبد و مواضع متعدد ست و این متمسک شافعی ست کہ میگوید کہ مستحب ست وقوف
امام نزد عجزه امرأة ومذہب نزد ما آن ست کہ بایستد مقابل سینہ خواه مرد باشد یا زن شیخ ابن الہمام گفتہ کہ این حدیث
منافی صدر نیست زیرا کہ صدر وسط ست باعتبار توسط اعضا زیرا کہ فوق آن دست و سر است وتحت وے بطن ورانہا
ومحتمل کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم محاذی صدر ایستاده باشد مائل بعجزه ورادی گمان برد کہ مقابل بعجزه ایستاد
از جہت تقارب ہر دو محل وشمنی گفتہ کہ روایت ست از ابی حنیفہ وابی یوسف کہ بایستد امام از زن مقابل عجزه چنانکہ مذہب
جماعت ست متفق علیہ۔ وعن ابن عباس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مر بقبر دفن لیلا۔ روایت ست از
ابن عباس کہ آن حضرت گذشت بقبرے کہ دفن کرده شده بود مرده در روے در شب۔ فقال متی دفن ہذا۔ پس پرسید
وگفت آن حضرت کے دفن کرده شد این مرده۔ قالوا البارحۃ۔ گفتند دفن کرده شد دی شب۔ قال افلا آذنتمونی۔
گفت آن حضرت آیا پس چرا اعلام نکردید مرا بمردن وے تا نماز میکردم بر جنازه وے۔ قالوا دفناه فی ظلمۃ اللیل
گفتند دفن کردیم او را در تاریکی شب۔ فکرہنا ان نوقظک۔ پس ناخوش داشتیم کہ بیدار کنیم ترا۔ فقام۔ پس ایستاد
آن حضرت۔ فصففنا خلفہ۔ پس صف بستیم ما پس آن حضرت۔ فصلی علیہ۔ پس نماز بگزارد بر قبر بعد از ان کہ مردم بر جنازه
او گزارده بودند متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرة ان امرأة سوداء کانت تقم المسجد۔ روایت ست از ابی ہریره کہ زنی سیاه
بود کہ جاروب میداد مسجد را یعنی مسجد شریف آن حضرت را تقم بفتح تا وضم قاف وتشدید میم ومقمہ بکسر میم مکنسہ یعنی جاروب
وقمامہ کناسہ یعنی خاک روبہ۔ او شاب۔ شک راوی ست کہ زنے بود یا جوانے بود کہ جاروب میداد۔ ففقدہا۔ ودر بعض
نسخ او ففقده۔ رسول اللہ۔ پس گم کرد آن زن را یا آن جوان را پیغمبر خدا یعنی حاضر ندید در خدمت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
فسأل عنہا او عنہ۔ پس پرسید آنحضرت مردم را از حال آن زن یا آن جوان کہ چہ شد و کجا رفت۔ فقالوا مات۔ پس گفتند مرد وے
قال فلا کنتم آذنتمونی۔ گفت آیا پس چرا خبر نکردید مرا۔ قال فکانہم صغروا امرہا او امره۔ این قول راوی از ابی ہریره است یعنی
گفت ابو ہریره گویا کہ صحابہ خورد پنداشتند شان آن زن را یا شان آن جوان را و حقیر پنداشتند او را و خیال کردند کہ لائق نیست
کہ تکلیف کنیم بسبب وی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را و در حقیقت ملحوظ و منظور ایشان تعظیم شان آنحضرت بود صلی اللہ علیہ وسلم
فقال دلونی علی قبره۔ پس گفت آنحضرت راه نمائید مرا و ببرید بر قبر آن میت یا آن شخص۔ فدلوه۔ پس راه نمودند آنحضرت
را بر قبر وی۔ فصلی علیہا۔ پس نماز گزارد بر قبر وے۔ ثم قال ان ہذه القبور مملوة ظلمۃ علی اہلہا۔ پس گفت آن حضرت کہ این

قبرہا پر کردہ شدہ اند بتاریکی بر اہل خود کہ مردہ باشند۔ وان اللہ ینورہا لہم بصلوتی علیہم۔ وبدرستی کہ حق تعالے روشن میگرداند آن قبرہا را
بسبب نماز گزاردن من بر ایشان۔ متفق علیہ ولفظہ لمسلم۔ بدانکہ اختلاف ست در نماز گزاردن بر قبر جمہور علما برانند کہ مشروع ست
خواہ گزاردہ باشند پیش ازان یا نہ وابراہیم نخعی وابوحنیفہ ومالک برانند کہ اگر پیش ازین نگزاردہ اند درست ست ودر روایتے
از احمد نیز ہمچنین آمدہ است ودر روایتے از مالک آمدہ است کہ آن کس کہ گزاردہ است یکبار نگزارد وآنہا کہ نگزاردہ اند اگر
بگزارند روا است ونیز امام ابوحنیفہ گفتہ کہ درست ست بر تقدیرے کہ ریزیدہ نشدہ است میت در قبر وتقدیر کردہ آنرا
بعض بسہ روز ودر سوال آنحضرت کہ فرمود متی دفن اشارتے باین معنی میتوان یافت وامام ابوحنیفہ وابویوسف میگویند
کہ انچہ وارد شدہ است از احادیث بروجہ صلوٰۃ نیست بلکہ بروجہ دعا واستغفار ست ولہذا ذکر کردہ نشدہ است در بعض
آن روایات تکبیرات وآن روایت کہ ذکر کردہ شدہ است دران تکبیرات صحیح نیست وچنانکہ روایت کردہ شدہ است
ازان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر شہداے احد بعد از ہشت سال وآن بطریق توویع بود نہ نماز یا آن از خصائص آنحضرت
بود صلی اللہ علیہ وسلم تا آنکہ بعضے از علما بران رفتہ اند کہ نماز بر قبر مطلقاً از خصائص حضرت نبوت ست صلی اللہ علیہ وسلم چنانکہ
از حدیث وان اللہ ینورہا لہم بصلوتی علیہم مفہوم میگردد۔ وعن کریب مولے ابن عباس عن عبد اللہ بن عباس
انہ مات لہ ابن بقدید او بعسفان۔ روایت ست از کریب بضم کاف وفتح را وسکون تحتانیہ کہ مولاے ابن عباس واز تابعین ست
از عبد اللہ بن عباس کہ مرد پسرے مر ابن عباس را بقدید بضم قاف وفتح دال مہملہ وسکون یا نام موضعے ست یا مرد بعسفان بضم
عین وسکون سین مہملہ وبفا نیز نام موضعے ست قریب تر از مکہ نسبت بقدید۔ فقال یا کریب انظر ما اجتمع لہ من الناس پس گفت
ابن عباس اے کریب نگاہ کن انچہ فراہم آمدہ اند مردم برای نماز وے۔ قال فخرجت فاذا ناس قد اجتمعوا لہ گفت کریب
پس بیرون آمدم من پس ناگاہ مردمان بتحقیق جمع شدہ اند از جہت پسر ابن عباس کہ مردہ بود۔ فاخبرتہ پس خبر دادم من ابن عباس را
کہ مردم جمع آمدہ اند۔ فقال تقول ہم اربعون۔ پس گفت ابن عباس میگوئی تو کہ ایشان چہل اند۔ قال گفت کریب وظاہر آن بود
کہ گوید۔ فقلت نعم۔ آرے چہل کس باشند۔ قال اخرجوہ۔ گفت ابن عباس بیرون آرید جنازہ آن پسر را۔ قال فانی سمعت
رسول اللہ گفت ابن عباس بدرستی کہ من شنیدہ ام پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم مامن رجل مسلم یموت فیقوم علی جنازتہ
اربعون رجلا۔ نیست ہیچ مردے مسلمان کہ بمیرد پس بایستند بر جنازہ وے چہل مرد ودرین اشارت ست کہ مجرد ایستادن
مسلمانان بر جنازہ ودعاے ایشان موثر ست واگر مراد از قیام نماز باشد احتیاج باین قید نیست کہ فرمود۔ لایشرکون باللہ
شیئا۔ کہ شریک نمیگردانند آن چہل مرد بخدا چیزے را۔ الا شفعہم اللہ فیہ۔ مگر آنکہ قبول کند شفاعت ایشان را خداے تعالی
در حق وے۔ رواہ مسلم۔ وعن عائشۃ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال مامن میت تصلی علیہ امۃ من المسلمین یبلغون مائۃ
نیست ہیچ میتے کہ نماز بگزارند بروے گروہے از مسلمانان کہ برسند عدد صد را ودر حدیث سابق اربعون فرمود گویا چہل
اقل عدد وے ست کہ امید شفاعت شان توان داشت وصد اکثر وتوربشتی گفتہ ظاہر آن ست کہ عدد اقل متاخر باشد

در رو دو از جہت فضل و کرامت حق بر بندگان خود۔ کلہم یشفعون لہ۔ ہمہ ایشان شفاعت کنند و دعا کنند مراد را بمغفرت
الا شفعوا فیہ۔ مگر آنکہ مقبول الشفاعة گردانیدہ شوند در حق وے۔ رواہ مسلم۔ وعن انس۔ قال مروا بجنازة فاثنوا
علیہا خیرا۔ گفت انس گذشتند جماعہ از مردم بجنازہ پس ثنا کردند بروے بنیکے را۔ فقال النبی۔ پس گفت پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم وجبت۔ واجب شد۔ ثم مروا باخری فاثنوا علیہا شرا۔ پستر گذشتند بجنازہ دیگر پس ذکر کردند بروے بدی را۔
فقال وجبت۔ پس گفت آن حضرت واجب شد۔ فقال عمر۔ پس گفت عمر۔ ما وجبت۔ چہ چیز واجب شد
فقال ہذا اثنیتم علیہ خیرا فوجبت لہ الجنة۔ پس گفت آنحضرت این میت کہ یاد کردید اورا بہ نیکے پس واجب شد
برائے وے بہشت۔ وہذا اثنیتم علیہ شرا۔ و این میت دیگر کہ یاد کردید اورا بہ بدے۔ فوجبت لہ النار۔ پس
واجب شد مراورا آتش۔ انتم شہداء اللہ فی الارض۔ شما گواہان خدائید در زمین برائے ہر کہ گواہے دہید
بر بہشت بہشتی ست و برائے ہر کہ گواہے دہید بدوزخ دوزخی ست۔ متفق علیہ وفی روایة المومنون شہداء اللہ
فی الارض۔ مسلمانان گواہ خدا اند در زمین و باید دانست کہ مراد ثنائے اہل خیر و صلاح و صدق و تقوےٰ
بے بدخلیت غرض نفسانی ست کہ آن علامت بودن مرد ست از اہل جنت والا اگر بعضے از فساق و فجار بغرضی
از اغراض یکے از اہل فسق را بستایند یا یکے صالحے را نکوہش کنند قطع بدان نتوان کرد و آن حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم کہ حکم بوجوب جنت و نار کرد بسبب اطلاع بر حقیقت حال باشد واللہ اعلم۔ وعن عمر۔ رضی اللہ عنہ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ایما مسلم شہد لہ اربعة بخیر ادخلہ اللہ الجنة۔ ہر مسلمانے کہ گواہے دہند
مر اورا چہار مرد بہ نیکے و مسلمانے می درآرد اورا خدائے تعالے بہشت را۔ قلنا وثلثة۔ گفتیم ما و اگر سہ کس ہم
گواہے دہند۔ قال وثلثة۔ گفت آن حضرت و اگر سہ کس ہم گواہی دہند بخیرے درآرد اورا خدائے تعالے
در بہشت۔ قلنا واثنان۔ گفتیم ما و اگر دو کس ہم گواہی دہند۔ قال واثنان۔ فرمود و اگر دو کس ہم گواہی دہند
ثم لم نسالہ عن الواحد۔ پستر نپرسیدیم ما آن حضرت را از یک کس و شاید کہ مگر از یک کس ہم مے پرسیدند
میفرمود و اگر یک کس ہم گواہی دہد و این خبر و بشارت ست از آن حضرت بکمال وسعت رحمت حق و رجا و
فضل و کرامت وے تعالے بر بندگان و توقع بندگان از درگاہ رحمت و مانا کہ در وقتے کہ ایشان التماس
سہ و دو کردند آن حضرت توجہ و التماس بجناب حق کرد و وحی آمد کہ چنین باشد کہ تو میگوئی اے حبیب من
و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم راضی و مرضی جناب عزت و محب و محبوب آن درگاہ است و کریمہ ولسوف یعطیک
ربک فترضےٰ طغرائے این نشان ست۔ رواہ البخاری۔ وعن عائشة۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تسبوا الاموات۔ دشنام مکنید و بد مگوئید مردہ ہا را۔ فانہم قد افضوا الٰی ما قدموا
زیرا کہ ایشان بتحقیق رسیدند بسوے چیزے کہ پیش فرستادند یعنی یافتند جزائے عملے کہ کردند اگر خیر ست بہ بدی یاد کردن

نشاید واگر شر ست شاید کہ بخشند واگر نہ بخشند وا گردن شما آن را وقوع در مالا یعنی ست۔ رواه البخاری۔ وعن جابر
ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یجمع بین الرجلین من قتلی احد فی ثوب واحد۔ روایت ست از جابر رضی اللہ عنہ
کہ آنحضرت بود کہ جمع میکرد میان دو مرد از کشتگان غزوۂ احد در یک جامہ وبعض گفتہ اند کہ مراد بثوب واحد قبر
واحد ست زیرا کہ جائز نیست برہنہ کردن آنها چنانکہ ملاقی گردد بشرۂ هر دو وخطابی گفتہ جائز ست بحکم ضرورت جمع کردن
در یک جامہ چنانکہ در یک قبر۔ ثم یقول۔ بعد ازان میگفت ومی پرسید آن حضرت۔ ایهما اکثر اخذا للقران۔ کدام یکے
ازین دو بیشتر ست از روے گرفتن مر قرآن را و یاد داشتن مر آن را۔ فاذا اشیر له الی احدهما قدمه فی اللحد۔ پس چون
اشارت کرده میشود مر آن حضرت را بسوے یکے ازان دو کہ بیشتر ست اخذ وے مر قرآن را پیش میکرد او را در لحد یعنی
در جانب قبلہ گویا وے امام ست از جهت بودن اوا قرأ۔ وقال انا شهید علی هولاء یوم القیامة۔ وفرمود من گواهم
بر ینها روز قیامت کہ در راه خدا کشتہ شده اند۔ وامر بدفنهم بدمائهم۔ وامر کرد آن حضرت بدفن کردن ایشان با خونهاے
ایشان۔ ولم یصل علیهم۔ ونماز نگزارد بر ایشان۔ ولم یغسلوا۔ وغسل داده نشدند۔ رواه البخاری۔ وازین
حدیث معلوم میشود کہ شهید را غسل نیست وبروے نماز نیست اما عدم غسل پس متفق علیہ است ودر ترک صلوة اختلاف ست
ونزد ما بر شهید نماز میگزارند ونزد امام مالک وشافعی نماز بر شهید نیست واز امام احمد دو قول ست ومشهور ومختار
در مذهب وے عدم صلوة است وبقولے مخیر ست در گزاردن ونا گزاردن از جهت تعارض ادلہ ودر مواهب لدنیہ
میگوید کہ اختلاف ست میان شافعیہ کہ منع صلوة بر شهید نزد شافعی بمعنی حرمت ست یا بمعنی عدم وجوب واز
کلام امام احمد ظاهر می شود کہ مستحب ست نہ واجب وتمسک آن ائمہ درین باب باین حدیث ست کہ در کتاب مذکور ست
ودلیل امام ابو حنیفہ احادیث کثیره است کہ در باب صلوة بر شهید آمده است خصوصا در قصۂ احد ومیگویند کہ آن احادیث
مثبت آمد وحدیث جابر نافی ومثبت مقدم ست بر نافی گویند کہ جابر دران روز مشغول بود با آنکہ پدر وخال وے
کشتہ شده بودند وبمدینہ آمده بود تا تدبیرے کنند وایشان را بمدینہ برداشتہ آورد وآنها کہ در حضرت رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم بودند وفعل آن حضرت را مشاهده کرده اند اثبات آورده اند وشمنی گوید کہ حاکم از جابر آورده وحکم بصحت کرده کہ
چون آن حضرت بر سر حمزه آمد وحال او را ازانچہ اعداے دین بوے کرده بودند دید فریاد زد وبگریست ومردے
از انصار کہ حاضر بود جامۂ خود را بروے انداخت ونماز گزارد وشیخ ابن الهمام زیاده کرده کہ پستر نماز گزارد بر شهدا ونهاده میشدند
ایشان در جانب حمزه ونماز گزارده میشد بر ایشان پستر برداشتہ میشدند وبجاے خود گذاشتہ شد حمزه تا بگزارد نماز بر
شهیدان وگفت کہ حاکم روایت کرد این حدیث را از جابر ووے صحیح الاسناد ست وبالجملہ روایات در جانب صلوة
بر شهید راجح تر وغالب تر ست واللہ اعلم۔ وعن جابر بن سمرة قال اتی النبی صلی اللہ علیہ وسلم بفرس معرور
گفت جابر بن سمره کہ از مشاهیر صحابہ است کہ آورده شد نزد آن حضرت اسپ بے زین۔ فرکبه حین انصرف من جنازة

ابن الدحداح - پس سوار شد آن حضرت آن اسپ را ہنگام برگشتن از جنازۂ ثابت بن الدحداح کہ از صحابہ بہت وا با در وقت رفتن ہمراہ جنازہ سوار نشد و فرمود کہ ملائکہ پیادہ میروند سوار شدن مناسب نیست و جابر بن سمرہ روایت میکند کہ وقت برگشتن سوار شد - ونحن نمشی حولہ - وحال آنکہ ما پیادہ میرفتیم گرد آنحضرت - رواہ مسلم

الفصل الثانی عن المغیرۃ بن شعبۃ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال الراکب یسیر خلف الجنازۃ والماشی یمشی خلفہا وامامہا وعن یمینہا وعن یسارہا قریبا منہا - کسے کہ سوار ست میرود پس جنازہ وآنکہ پیادہ است میرود پس جنازہ وپیش جنازہ ومیرود بجانب راست وے وجانب چپ وے نزدیک از وے - والسقط یصلی علیہ - وبچہ ناتمام کہ از شکم افتادہ باشد نماز گزاردہ میشود بروے سقوط افتادن وافتادن بچہ ناتمام از شکم وسقط بکسر سین وبضم وفتح نیز آمدہ - ویدعی لوالدیہ بالمغفرۃ والرحمۃ - ودعا کردہ میشود در نماز برائے مادر وپدر وے بآمرزش ورحمت ونماز بر سقط نزد ما ونزد شافعی بر تقدیرے ست کہ آواز کند وظاہر گردد از وے چیزے کہ دلالت کند بر حیات مانند جنبش یا آواز چنانچہ در آخر باب از حدیث جابر بیاید ونزد امام احمد بے استہلال وظہور علامت حیات نیز گزاردہ شود از جہت این حدیث کہ مطلق ست از قید حیات واز جہت حدیث ابن عمر کہ درین معنی آمدہ است وگفتہ است کہ چون چہار ماہ بگذرد در شکم اگرچہ در وقت خروج زندہ نہ برآید نماز کردہ شود بروے زیرا کہ درین مدت روح در وے دمیدہ میشود غایت آنکہ وے مردہ برآمد ونماز جنازہ بر مردہ می باشد وایمۂ دیگر میگویند کہ در عرف مردہ آن را میگویند کہ زندہ از شکم برآید بعد از ان بمیرد - رواہ ابوداؤد وفی روایۃ احمد والترمذی والنسائی وابن ماجۃ - لفظ حدیث این چنین واقع شدہ - قال الراکب خلف الجنازۃ والماشی حیث شاء منہا والطفل یصلی علیہ - سوار میرود پس جنازہ وپیادہ ہر سو کہ خواہد پس یا پیش چپ یا راست وطفل نماز گزاردہ شود بروے ودرین روایت بجائے سقط طفل واقع شدہ ظاہرا مراد ہمان سقط ست والا در نماز گزاردن بر طفل چہ سخن ست وتواند کہ طفل محمول بر حقیقت باشد وذکر او برائے آن باشد کہ کسے توہم نکند کہ چون وے مرحوم ومغفور ست نماز گزاردن بروے حاجت نباشد واللہ اعلم - وفی المصابیح عن المغیرۃ بن زیاد - ودر مصابیح روایت کردہ این حدیث را از مغیرہ بن زیاد وگفتہ اند کہ این تحریف دور یافتہ نمی شود کہ از کجا واقع شدہ زیرا کہ شناختہ نمی شود مغیرہ بن زیاد اصلا نہ در صحابہ ونہ در تابعین واین حدیث مروی است از مغیرہ بن شعبہ ودر سنن ابی داؤد از زیاد بن جبیر عن ابیہ عن المغیرۃ ابن شعبۃ واقع شدہ وگویا بعض نساخ دران خبط کردہ وبعد از ان اقتدا کردہ بوے کسی کہ اعتنا نیست مرا در العلم حدیث کذا قال التوربشتی واللہ اعلم - وعن الزہری عن سالم عن ابیہ قال رأیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وابا بکر وعمر یمشون امام الجنازۃ - روایت ست از زہرے از سالم از پدرش کہ ابن عمر ست گفت دیدم آن حضرت را وابوبکر وعمر را کہ پیادہ میرفتند پیش جنازہ - رواہ احمد وابوداؤد والترمذے والنسائی وابن ماجۃ وقال الترمذی واہل الحدیث کانہم یرونہ مرسلا

گفت ترمذی و محدثان گویا که میدانند این حدیث را مرسل که راوی آن زہری ست یا سالم که از تابعین اند اما ورود اقع
این حدیث مرفوع ست که از ابن عمرست که صحابی ست۔ وعن عبد اللہ بن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
الجنازۃ متبوعۃ۔ جنازہ پس روے کردہ شدہ است که مردم در پس وے روند۔ ولا تتبع۔ جنازہ پس روے نیکند
این تاکید ست در رفتن پس جنازہ باز تاکید دیگر میکند و میفرماید۔ لیس معہا من تقدمہا۔ نیست ہمراہ جنازہ ونمی یابد
ثواب ہمراہی آن کسے که پیش رود جنازہ را۔ رواہ الترمذی وابوداؤد وابن ماجۃ قال الترمذی وابو ماجد الراوی
رجل مجہول۔ ترمذی این حدیث را تضعیف کردہ وگفتہ که ابو ماجد که راوے اوست مردے مجہول ست که کسے او را نمی شناسد
ومجہول دو قسم ست مجہول العین ومجہول الحال و در مقدمہ معنی آن معلوم شدہ است ونسائی گفتہ است که وے منکر الحدیث ست
وبخاری گفتہ که وے ضعیف ست وحدیث وے در مشی مع الجنازۃ است بدانکہ علما اختلاف کردہ اند در مشی مع الجنازۃ
وامام ابوحنیفہ واوزاعی برانند که مشی پس جنازہ احب ست وثوری وطائفۂ دیگر میگویند که پس وپیش ہر دو برابر ست ومالک
وشافعی واحمد بن حنبل رحمہم اللہ میگویند که پیش رفتن افضل است کذا قال الشمنی ودلیل پس رفتن احادیث ست که درین باب
متعدد وارد شدہ ونیز پس رفتن اظہر وادخل ست در اعتبار واتعاظ وتفکر واقرب ست بمعاونت نزد احتیاج بدان ودر روایت
کردہ است ابن ابی شیبہ از عبد الرحمن ابن ابزی گفت بودم در جنازہ وابوبکر وعمر رضی اللہ عنہما پیش جنازہ میرفتند
وعلی رض پس جنازہ میرفت پس گفتم من بہ علی تو پس جنازہ میروے واین دو مرد پیش میروند گفت ایشان میدانند
که فضل مشی خلف جنازہ بر مشی امام وے ہمچو فضل صلوۃ جماعت ست بر صلوۃ منفرد ولیکن ایشان دوست داشتند
که آسان کنند کار بر مردم وتنگ نکنند راہ بر مردم انتہی ودلیل ائمہ ثلثہ حدیث زہری از سالم ست که مذکور شد ونیز میگویند
که قوم شفعا اند وشفیع در عرف وعادت پیش میرود ومشفوع را پس خود انداختہ می برد وآنہا که پس وپیش ہر دو برابر
میدارند میگویند که دلائل متعارض اند پس ہر دو جائز باشد وحدیث مغیرۃ بن شعبہ نیز حکم بہ تسویہ میکند ودر حق ماشے
ومروی از قول انس رضی اللہ عنہ نیز ہمین ست ودر کتب فقہ از ابی حنیفہ رضی اللہ عنہ مذکور ست که گفت باک نیست
برفتن پیش از جنازہ وچپ وراست وے۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من تبع جنازۃ
وحملہا ثلث مرار۔ کسے که پس روی کند جنازہ را وبردارد او را سہ بار۔ فقد قضی ما علیہ من حقہا۔ پس تحقیق برداخت چیزی را
که بر وے است از حق جنازہ۔ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث غریب وقد روی فی شرح السنۃ ان النبی۔ وتحقیق روایت
کردہ شدہ است در شرح السنۃ که پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم حمل جنازۃ سعد بن معاذ بین العمودین۔ برداشت جنازۂ سعد بن
معاذ رض را میان دو عمود که عبارت اند از دو چوب پیش وسنت در حمل جنازہ نزد شافعی این ست که بردارد این دو چوب را
بر دو دوش خود وچوب را که عریض ست بر گردن وبردارند موخر نعش را دو کس یکے از جانب راست ودیگرے از جانب
چپ۔ ودرین جانب توسط خشبتین ممکن نیست که موضع قدمین مرئی نمیگردد ونظر بر راہ نمی افتد پس سہ کس حامل جنازہ میشوند

و گفته اند که اگر مستقل نباشد متقدم بحمل دو کس دیگر اعانت کنند او را پس جنازه محمول بر پنج کس میگردد و همچنین گفته است در حاوی و شرح وے که در مذهب شافعی ست و در هدایه گفته است که قول شافعی آنست که بر میدارند جنازه را دو کس می نهند آن را سابق بر اصل عنق خود و ثانی بر اعلاے سینه زیرا که جنازه سعد بن معاذ همچنین برداشته شد این مگر قول دیگر ست از شافعی و در بعض شروح هدایه گفته است که این نزد برداشتن جنازه ست از زمین بعد از ان با کی نیست اگر معاونت کند هر که خواهد و سنت نزد ما آنست که بردارند آنرا چهار کس زیرا که روایت کرده شده است از ابن مسعود که گفت از سنت ست حمل جنازه از چهار جانب روایت کرده است این را امام محمد در آثار از ابی حنیفه بسند وی تا ابن مسعود و همچنین روایت کرده است ابوداؤد طیالسی و ابن ابی شیبه و عبد الرزاق از شعبه از منصور و ذکر کرده است شیخ ابن الهمام در حمل بین العمودین آثار از صحابه و حدیثے مرفوع که تضعیف کرده آن را و در حمل بجوانب اربع آثار و احادیث مرفوعه صحیحه و گفته که آن آثار وقائع احوال مخصوصه است احتمال دارد که از جهت سنت باشد و احتمال دارد که از جهت عارضے باشد که تقاضا کرده در خصوص آن اوقات مثل ضیق مکان یا قلت حاملین والله اعلم۔ وعن **ثوبان** قال خرجنا مع النبي صلى الله عليه وسلم في جنازة۔ روایت ست از ثوبان که مولاے آن حضرت بود و در سفر و حضر در خدمت می بود گفت بیرون آمدیم با آنحضرت بجهت مشایعت جنازه۔ فرای ناسا رکبانا۔ پس دید آنحضرت بعض مردم را سوار۔ فقال الا تستحيون ان ملائكة الله على اقدامهم۔ پس گفت آن حضرت آیا شرم ندارید که فرشتگان خدا بپایهاے خود میروند۔ وانتم على ظهور الدواب۔ و شما بر پشتهاے چارپایه ها میروید و در حواشی نوشته اند که سواران را نزدیک بجنازه دید یعنی اگر سواران دورتر از جنازه روند باکے نیست و در روایات فقهیه نوشته اند که اگر ضرورت باشد سواره رفتن جائز ست بے کراهت۔ رواه الترمذي وابن ماجة وروے ابوداؤد نحوه قال الترمذي وقد روي عن ثوبان موقوفا۔ گفته است ترمذی و بتحقیق روایت کرده شده است این حدیث از ثوبان موقوف یعنی این قول ثوبان ست و بحضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم مرفوع نشده و لیکن در معنی مرفوع ست چه بر رفتن ملائکه پیاده نا شنیده از حضرت نبوت خبر نتوان داد۔ وعن **ابن عباس** ان النبي۔ روایت ست از ابن عباس که پیغمبر صلى الله عليه وسلم قرأ على الجنازة بفاتحة الكتاب۔ ظاهر آن ست که مراد قرأت فاتحه در نماز جنازه باشد چنانکه از حدیث ابن عباس در فصل اول گذشت و احتمال دارد که بر جنازه بعد از نماز یا پیش از ان بقصد تبرک خوانده باشد چنانکه الآن متعارف ست والله اعلم۔ رواه الترمذي وابوداؤد وابن ماجة۔ و ترمذی گفته است که اسناد این حدیث قوی نیست و ابراهیم بن عثمان که راوی این حدیث ست منکر الحدیث ست و آنچه ثابت شده است قول ابن عباس ست که قرأت فاتحه سنت ست و گفته اند که این قول صریح نیست در رفع و در فصل اول گذشت۔ وعن **ابي هريرة** قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صليتم على الميت فاخلصوا له الدعاء۔ چون نماز گزارید بر میت پس خالص کنید برای وے دعا را و اخلاص بے آمیغ کردن وے بے ریا و سمعه آوردن طاعت خدا را۔ رواه ابوداؤد وابن ماجة۔ وعنه

قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلی علی الجنازة قال۔ وهم از ابی هریرة است گفت بود آن حضرت چون میگزارد
نماز بر جنازه میگفت۔ اللهم اغفر لحینا ومیتنا وشاهدنا وغائبنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا وانثانا اللهم من احییته منا فاحیه علی
الاسلام ومن توفیته منا فتوفه علی الایمان۔ خداوندا کسے کہ زنده داری او را از ما پس زنده دار او را بر اسلام وکسے کہ
بمیرانی او را از ما پس بمیران او را بر ایمان در حیات اسلام ذکر کرد ودر ممات ایمان زیرا کہ اسلام نام اعمال ظاهره است وآن
در حالت حیات است ودر حالت موت جز تصدیق قلبی همراه نیست۔ اللهم لا تحرمنا اجره۔ خداوندا محروم مگردان ما را
اجر او را یعنی اجرے کہ بہ مصیبت وے بما رسیده وتحرمنا بفتح تا وضم آن هر دو روایت است حرم واحرام نومید کردن از چیزے
ولا تفتنا بعده۔ ودر فتنه میندازد ما را پس از وے۔ رواه احمد وابو داؤد والترمذی وابن ماجه ورواه النسائی عن ابی ابراهیم
الاشهلی عن ابیه۔ ابو ابراهیم الاشهلی انصاری را مسلم در کتاب کنی ذکر کرده وترمذی گفت پرسیدم بخاری را از پدر ابو ابراهیم
پس نشناخت او را وابو حاتم گفت او وپدر وے هر دو مجهول اند۔ وانتهت روایته عند قوله۔ وتمام شده است روایت نسائی
نزد قول او۔ وانثانا واللهم من احییته منا الی آخره۔ در روایت وے نیست۔ وفی روایة ابی داؤد فاحیه علی الایمان و
توفه علی الاسلام۔ یعنی در حیات ایمان ذکر کرده ودر ممات اسلام یعنی بر عکس آنچه در روایت اولے ذکر کرده ووجه مناسبت
در اینجا معلوم شد چون اسلام وایمان در حقیقت ومآل یکے است هر دو درست است۔ وفی آخره۔ ودر آخر حدیث
ابی داؤد۔ ولا تضلنا بعده۔ وگمراه مگردان ما را بعد وے۔ وعن واثلة۔ بکسر مثلثه۔ بن الاسقع۔ بفتح همزه وسکون سین مهمله
وفتح قاف۔ قال صلی بنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی رجل من المسلمین۔ گفت نماز گزارد با ما آن حضرت بر مردے
از مسلمانان فسمعته یقول۔ پس شنیدم من آن حضرت را کہ می گفت۔ اللهم ان فلان بن فلان۔ خداوندا فلان
ابن فلان نام او را ونام پدر او را گرفت۔ فی ذمتک۔ در عهد وامان وزنهار تست۔ وحبل جوارک۔ ودر عهد
همسائگی تست حبل در اصل بمعنی رسن ومراد اینجا عهد وپیوند است۔ فقه من فتنة القبر۔ پس نگاهدار او را از ابتلاے
گور۔ وعذاب النار۔ واز عذاب آتش دوزخ۔ وانت اهل الوفاء والحق۔ وتو خداوند وفائی کہ هر عهد ووعده کہ بہ بندگان
خود کرده وفا میکنی بآن ووفا بسر بردن دوستی وعهد وسخن وتو خداوند حقی کہ هرچہ میگوئی ومیکنی حق است۔ اللهم اغفر له
وارحمه۔ خداوندا بیامرز مر او را ومهربانی کن او را وبخشائے بر وے۔ انک انت الغفور الرحیم۔ بدرستی کہ تو بسیار آمرزنده
وبسیار مهربانی۔ رواه ابو داؤد وابن ماجه۔ وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذکروا محاسن
موتاکم۔ یاد کنید وبگوئید نیکیهاے مرده هاے خود را۔ وکفوا عن مساویهم۔ وباز ایستید از ذکر کردن بدیهاے ایشان واین
مخصوص است بمسلمانان وصالحان وآنکہ آشکارا فسق نکنند وظلم نکنند۔ رواه ابو داؤد والترمذی۔ وعن نافع ابی غالب
در روایت است از نافع کہ او را ابو غالب گویند واز تابعین است نہ نافع کہ مولاے ابن عمر است۔ قال صلیت مع انس بن مالک
علی جنازة رجل فقام حیال رأسه۔ گفت نافع نماز گزاردم با انس بن مالک بر جنازه مردے پس بایستاد انس

مقابل سر آن مرد۔ ثم جاؤا بجنازة امراة من قریش۔ پس بیاوردند جنازہ زنے را از قریش۔ فقالوا۔ پس گفتند۔ یا ابا حمزة۔ کنیت انس ست۔ صل علیہا۔ نماز گزار بر جنازہ این زن۔ فقام حیال وسط السریر۔ پس بایستاد انس مقابل میانہ سریر۔ فقال لہ العلاء بن زیاد۔ پس گفت مر انس را علاء بن زیاد کہ از تابعین ست۔ ہکذا رأیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قام علی الجنازة۔ آیا ہمچنین دیدۂ تو آن حضرت را کہ ایستاد بر جنازہ۔ مقامک منہا۔ در جاے ایستادن تو از آن زن۔ ومن الرجل مقامک منہ۔ و ایستاد از مرد جاے ایستادن تو از مرد یعنی پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم ہم دیدے کہ بایستاد بر جنازہ مقابل سر مرد و مقابل وسط سریر زن۔ قال نعم۔ گفت انس آری ہمچنین ایستاد آن حضرت ہم۔ رواہ الترمذی وابن ماجۃ وفی روایۃ ابی داؤد نحوہ مع زیادة۔ و در روایت ابی داؤد مانند این ست با زیادت۔ وفیہ۔ و در حدیث ابی داؤد زیادت کردہ شدہ است بعد از قول وے فقام حیال وسط السریر این قول را کہ۔ فقام عند عجیزة المرأة۔ پس ایستاد انس نزد سرین زن و عجیزہ مخصوص بزن ست و عجز بفتح عین وضم جیم آخر چیزے و سخن درین در فصل اول در حدیث سمرہ بن جندب نیز گذشت

الفصل الثالث۔ عن عبد الرحمن ابن ابی لیلی۔ از کبار تابعین ست و از طبقۂ اولے از تابعین کوفہ است و مختلف و مجمل ست نزد ایشان روایت مے کند از پدر خود و از علی و عثمان و ابوایوب انصاری و غیر ایشان گفت صد و بیست از صحابہ را دریافتم کہ ہمہ از انصار بودہ اند عبد اللہ بن حارث گفت گمان ندارم کہ زنان مثل وی زائیدہ باشند ولادت وے در زمان عمر ست کہ شش سال از خلافت او ماندہ بود و در سماع او از عمر خلاف ست و صحیح عدم سماع ست قال کان سہل بن حنیف۔ بضم حاے مہملہ۔ وقیس ابن سعد قاعدین بالقادسیۃ۔ بودند این دو صحابی نشستہ بقادسیہ بقاف و تشدید یا کہ نام موضعے ست بر پانزدہ میل از کوفہ۔ فمر علیہما بجنازة۔ پس گذشتہ شد بر ایشان بجنازہ۔ فقاما۔ پس بایستادند بدیدن جنازہ۔ فقیل لہما انہا من اہل الارض۔ پس گفتہ شد مر ایشان را کہ این جنازہ از زمیندار آن ست ای من اہل الذمۃ۔ یعنی مراد از اہل ارض اہل ذمہ اند ایشان را اہل ارض بجہت سفالت و رذالت ایشان گفتند کہ مائل و راغب بزمین گشتند یا از جہت آنکہ مسلمانان مقرر داشتند ایشان را بزمین و خراج۔ فقالا ان رسول اللہ۔ پس گفتند آن دو صحابی کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم مرت بہ جنازة فقام۔ گذشت بوے جنازہ پس بایستاد۔ فقیل لہ انہا جنازة یہودی۔ پس گفتہ شد مر آن حضرت را کہ این جنازہ یہودی ست۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ الیست نفسا۔ آیا نیست جاندار کہ بموت وے میتوان ترسید و عبرت گرفت۔ متفق علیہ۔ وعن عبادة بن الصامت۔ قال کان رسول اللہ۔ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا تبع جنازة لم یقعد حتی توضع فی اللحد۔ کہ چون میرفت در پیے جنازہ نمی نشست تا آنکہ نہادہ میشد در لحد۔ فعرض لہ حبر من الیہود۔ پس پیش آمد مر آن حضرت را دانشمندے از یہود۔ فقال لہ۔ پس گفت آن حبر مر آن حضرت را۔ انا ہکذا نصنع۔ بدرستی کہ ما ہمچنین میکنیم۔ یا محمد۔ یعنی ایستادہ می باشیم و نمی نشینیم تا نہادن میت در لحد۔ قال۔ گفت راوی۔ فجلس رسول اللہ۔ پس نشست

پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یعنی بعد ازین وے ایستادہ نا کردن۔ وقال خالفوہم۔ وگفت مخالفت کنید یہود را ظاہر او حی آمد
کہ بشنید والا آن حضرت دوست میداشت موافقت اہل کتاب را در انچہ وحی کردہ نشدہ است بسوے وے فانہم
پس این ناسخ گشت حکم سابق را۔ رواہ الترمذی وابوداؤد وابن ماجۃ وقال الترمذی ہذا حدیث غریب وبشر بکسر با
بن رافع الراوی لیس بالقوی۔ گفت ترمذی این حدیث غریب ست وبشر بن رافع کہ راوی این حدیث ست نیست
قوی۔ وعن علی رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یامرنا بالقیام فی الجنازۃ۔ بود آن حضرت کہ امر مے کرد
ما را بایستادن در وقت دیدن جنازہ۔ ثم جلس بعد ذلک وامرنا بالجلوس۔ پستر نشست بعد ازان وامر کرد ما را بنشستن
رواہ احمد۔ وعن محمد بن سیرین۔ قال ان جنازۃ مرت بالحسن بن علی وابن عباس۔ روایت ست از محمد بن سیرین کہ
از مشاہیر تابعین ست گفت جنازۂ گذشت بامام حسن بن علی وابن عباس رضی اللہ عنہم۔ فقام الحسن ولم یقم ابن عباس
پس ایستاد امام حسن ونہ ایستاد ابن عباس۔ فقال الحسن الیس قد قام رسول اللہ۔ پس گفت حسن بطریق
اعتراض بر ابن عباس آیا نیست کہ بتحقیق ایستاد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بجنازۃ یہودی۔ مر جنازہ را با وجود آنکہ
جنازۂ یہودی بود۔ قال نعم ثم جلس۔ گفت ابن عباس آرے می ایستاد پستر بنشست یعنے نخست آن چنان بود کہ
آن حضرت بدیدن جنازہ بر میخاست بعد ازان نشستہ می ماند و بر نمی خاست پس حکم سابق منسوخ شد واین نسخ در جنازۂ
یہود باشد یا مطلق واللہ اعلم وظاہر ثانی ست۔ رواہ النسائی۔ وعن جعفر بن محمد عن ابیہ۔ روایت ست از امام جعفر صادق
از پدرش امام محمد باقر۔ ان الحسن بن علی کان جالسا فمر علیہ بجنازۃ۔ کہ امام حسن بن علی بود نشستہ پس گذشتہ شد
بروے بجنازہ۔ فقام الناس حتی جاوزت الجنازۃ۔ پس بایستادند مردم تا در گذشت جنازہ از پیش ایشان
فقال الحسن انما مر بجنازۃ یہودی۔ پس گفت امام حسن گذشتہ نشدہ مگر بجنازۂ یہودی یعنی پس بر نخیزید۔ وکان رسول اللہ
و بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم علی طریقہا جالسا۔ بر راہ جنازہ نشستہ۔ وکرہ ان تعلو راسہ جنازۃ یہودی فقام۔ وناخوش
داشت کہ بلند شود سر مبارک آن حضرت را جنازۂ یہودی پس بایستاد آنحضرت یعنی آنحضرت کہ بدیدن جنازۂ یہودی بایستاد
بجہت آن بود کہ نخواست کہ سر شریف او را جنازۂ یہودی بلند گردد واین بعد از علم امام حسن بود بعدم قیام بر جنازہ و نسخ
حکم بقیام باذکر توجیہ برائے قیام کہ از آنحضرت صادر شد واین حدیث منقطع ست زیرا کہ امام محمد در نیافتہ است امام حسن را
رضی اللہ عنہم اجمعین۔ رواہ النسائی۔ وعن ابی موسیٰ۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا مرت بک جنازۃ
یہودی او نصرانی او مسلم۔ گفت آنحضرت چون بگذرد بتو جنازہ ہر کہ باشد یہودی یا نصرانی یا مسلمان و در بعض مرت بکم چون
بگذرد بشما واین انسب است بقول وے فقوموا لہا۔ پس بایستید برائے آن جنازہ۔ فلستم لہا تقومون۔ پس نیستید
شما کہ می ایستید بحقیقت برائے جنازہ۔ انما تقومون لمن معہا من الملائکۃ۔ می ایستید شما مگر برای کسانی کہ ہمراہ جنازہ اند از
فرشتگان یا فرشتگان رحمت اگر جنازۂ مسلمان ست یا فرشتگان عذاب اگر جنازۂ کافر ست پس اسباب قیام مختلف آمد

گاہی بجہت فزع وعبرت جنازہ برخاست وگاہی بجہت کرامت ملائکہ کہ باوے اند وگاہی بسبب کراہت ارتفاع جنازہ برسر
مبارک وے صلی اللہ علیہ وسلم وگاہی اعتبار نکرد ہیچ یکے را بجہت اختلاف مقامات وحالات واگر ثابت گردد کہ آخر
امر عدم قیام بود ہرچہ سابق بود منسوخ باشد واللہ اعلم۔ رواہ احمد۔ وعن مالک بن ہبیرة۔ بضم ہا
وفتح با وسکون یا صحابی ست وامیر معاویہ بود بر لشکرہائے وے ودر زمان مروان از عالم رفت۔ قال سمعت رسول اللہ
گفت شنیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ می گفت۔ ما من مسلم یموت فیصلی علیہ ثلثة صفوف من المسلمین نیست
ہیچ مسلمانے کہ بمیرد پس نماز بگزارد بروے سہ صف از مسلمانان۔ الا اوجب۔ مگر آنکہ واجب گرداند یعنی خدای تعالے
باین فعل برائے وے بہشت ومغفرت را۔ فکان مالک اذا استقل اہل الجنازة۔ پس بود مالک بن ہبیرہ وقتی کہ
کم می دید اہل جنازہ را یعنی مردم را کہ حاضر آمدہ بودند۔ جزاہم ثلثة صفوف بخش می کرد وقسمت میکرد ایشان را
ومیساخت سہ صف۔ لہذا الحدیث۔ از برائے عمل کردن باین حدیث۔ رواہ ابوداؤد وفی روایة الترمذی قال
گفت راوی۔ کان مالک ابن ہبیرة اذا صلی علی جنازة فتقال الناس علیہا۔ بود مالک ابن ہبیرہ چون میگزارد نماز
بر جنازہ پس کم می پنداشت مردم را بر جنازہ۔ جزاہم ثلثة اجزاء۔ میساخت مردم را سہ پارہ یعنی سہ صف۔ ثم قال
پستر میگفت۔ قال رسول اللہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من صلی علیہ ثلثة صفوف اوجب۔ کسی کہ نماز
گزارد بروی سہ صف واجب میگرداند بہشت را۔ وروے ابن ماجة نحوہ۔ وعن ابی ہریرة۔ عن النبی صلی اللہ
علیہ وسلم فی الصلوة علی الجنازة۔ روایت میکند ابوہریرہ از آن حضرت در گزاردن نماز آن حضرت بر جنازہ کہ میخواند
این دعا را۔ اللہم انت ربہا۔ خداوندا توئی پروردگار او۔ وانت خلقتہا۔ وتو پیدا کردی او را۔ وانت ہدیتہا
الی الاسلام۔ وتو راہ نمودی او را بدین اسلام۔ وانت قبضت روحہا۔ وتو قبض کردی روح او را وقبض در اصل گرفتن
بپنجہ۔ وانت اعلم بسرہا وعلانیتہا۔ وتو داناتری بہ نہان وے وآشکار وے۔ جئنا شفعاء فاغفرلہ۔ آمدیم
ما خواہش گر برائے آمرزیدن گناہ وے پس بیامرز مر او را۔ رواہ ابوداؤد۔ وعن سعید بن المسیب۔
قال صلیت وراء ابی ہریرة علی صبی لم یعمل خطیئة قط۔ گفت نماز گزاردم در پس ابی ہریرہ بر کودکے کہ نکردہ بود
گناہے را ہرگز چون صبی بود غیر مکلف۔ فسمعتہ یقول۔ پس شنیدم ابوہریرہ را کہ میگفت در دعا۔ اللہم اعذہ من عذاب القبر
خداوندا پناہ دہ مر او را از عذاب گور از ظاہر این حدیث معلوم می گردد کہ کودکان را در گور رسوائیست وعذابے
وعلما را اختلاف ست در سوال صبیان اما عذاب غیر مکلف مخالف قاعدہ شرع ست وتوجیہات این در باب الایمان
بالقدر گذشت فتذکر۔ رواہ مالک وعن البخاری تعلیقا۔ وروایت ست از بخاری بطریق تعلیق کہ در ترجمہ باب
گفتہ است۔ قال یقرأ الحسن علی الطفل فاتحة الکتاب۔ میخواند حسن بصری بر طفل در نماز جنازہ سورۂ فاتحہ را۔ ویقول
ومیگفت۔ اللہم اجعلہ لنا۔ خداوندا بگردان او را برائے ما سلفا وفرطا وذخرا واجرا۔ سلفا بتحریک آنکہ پیش گذشتہ

درموت وفرط نیز بتحریک آنکہ پیش رود تا اسباب را آب خورد و دلو و رسن و پاک کردن چاہ و جز آن راست کند و ذخر بضم ذال و سکون خاء معجمتین مالے کہ ذخیرہ کنند و نگاہدارند تا وقت حاجت بکار آید و اجر مزد - وعن جابر

ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال الطفل لایصلی علیہ طفل یعنی سقط نماز جنازہ گزاردہ نشود بروے - ولایرث - ووارث نشود از غیر - ولایورث - ووارث گردانیدہ نشود دیگرے از وے - حتی یستہل - تا آنکہ آواز کند وقت ولادت یعنی تا ظاہر نشود از وے نشان زندگی چنانکہ گذشت - رواہ الترمذی وابن ماجۃ الا انہ لم یذکر ولایورث - لیکن ترمذی ذکر نکردہ است لفظ ولایورث را - وعن ابی مسعود الانصاری - صحابی مشہور ست وبعض اورا از اہل بدر شمردہ اند و تحقیق آن ست کہ نسبت او بہ بدر بجہت سکونت اوست در آنجا نہ بجہت حضور غزوہ آن واللہ اعلم - قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان یقوم الامام فوق شیئ والناس خلفہ یعنی اسفل منہ - نہی کرد آن حضرت از آنکہ بایستد امام یعنی تنہا بالاے چیزے و بایستند مردم پس او یعنی پایان تر از وے این حکم در ہمہ نماز ہاست خصوصیت بنماز جنازہ ندارد و لفظ حدیث نیز مخصوص نیست اما محل بروے کردہ درین باب آوردہ اند گویا کہ در ورود حدیث در وے بود شاید کہ مردم را عادت بر آن بود کہ در نماز جنازہ این چنین میکردند پس نہی کردہ شدند از ان واللہ اعلم

رواہ الدار قطنی فی المجتبی فی کتاب الجنائز

باب دفن المیت

دفن بمعنی ستر ست غالب آمدہ در ستر میت در زمین و قبر نیز بمعنی دفن ست غالب آمدہ در موضع دفن و قبر مخصوص بدفن انسان ست و مقبرہ موضع قبور مفتوح المیم و مثلث الباء و بکسر میم با فتح با نیز آمدہ و نخست کسے کہ دفن کردہ شد در زمین ہابیل ست از جہت بودن وے اول کسے کہ مرد و قبر دو نوع ست ملحد و مشق ہر دو مشروع ست ولیکن لحد افضل ست و اوفق بسنت چنانکہ بیان آن در شرح احادیث بیاید

الفصل الاول - عن عامر بن سعد بن ابی وقاص ان سعد بن ابی وقاص قال فی المرض الذی ہلک فیہ روایت است از عامر بن سعد بن ابی وقاص کہ از مشاہیر تابعین ست کہ پدر وے سعد بن ابی وقاص ست گفت در بیماری کہ مرد در آن بیماری - الحدوا لی لحدا - بسازید براے دفن من لحد ساختنی و لحد بفتح لام و ضم نیز دادہ میشود و سکون حا در لغت بمعنی میل و در شرع شگافے کہ کندہ میشود در قبر در جانب قبلہ والحدوا بکسر ہمزہ و فتح حا و فتح ہمزہ و کسر حا ہر دو روایت ست - وانصبوا علی اللبن نصبا - وایستادہ کنید بر من خشتہاے خام ایستادہ کردنے - کما صنع برسول اللہ - چنانچہ ساختہ شد و کردہ شد بہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - ولبن بفتح لام و کسر با بر وزن کتف و واحد وے لبنہ بر وزن کلمہ و لبن بکسرتین نیز آمدہ - رواہ مسلم - وعن ابن عباس - قال جعل فی قبر رسول اللہ - گردانیدہ شد و نہادہ شد در قبر پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قطیفۃ حمراء - قطیفہ سرخ و قطیفہ کسائی کہ اورا

ریشه و ریزه باشد و آن را خمیله نیز گویند و محتمل هم باین معنی ست و سبب انداختن آن در قبر شریف آن میگویند که شقران بضم
شین و سکون قاف که مولاے آن حضرت بود بے امر صحابه و رضاے ایشان آن را انداخت تا کسے بعد آنحضرت نپوشد
و علما جامه در ته مرده انداختن را مکروه میدارند زیرا که تضییع و اسراف ست و بعض میگویند که آن از خواص نبوت ست
زیرا که وے صلی الله علیه وسلم زنده است در قبر والله اعلم۔ وعن سفیان التمار۔ بفتح فوقانیه و تشدید میم از کبار علماست
که زمان صحابه را دریافته اما روایت از ایشان ندارد۔ انه رای قبر النبی۔ روایت میکند که وی دید قبر پیغمبر را۔ صلی الله
علیه وسلم مسنما۔ مسنم بر شکل کوهان شتر۔ رواه البخاری۔ و در مصنف ابن ابی شیبه می آرد که گفت سفیان تمار در آمدم
در خانه که در وے قبر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و قبر ابوبکر و عمر بود رضی الله عنهما و دیدم قبور ایشان را مسنم و سنت در قبر تسنیم ست
و اخبار و آثار صحیحه در وے آمده و افضل آن ست که بلندی قبر مقدار شبر بود و گفته اند که بلندی قبر شریف نیز همین
مقدار ست و در قبر همین قدر که از زمین پیدا بود کافی ست و درین دیار ما اگرچه تربیع میکنند اما بر بالاے آن مسنم صغیر
میسازند از جهت رعایت سنت و نزد شافعی مسطح ساخته میشود قبر و در حاوی که در مذهب ایشان ست گفته که تسطیح اولی ست
از تسنیم و در شرح وے گفته زیرا که آن حضرت مسطح گردانید قبر پسر خود را که ابراهیم ست و از قاسم بن محمد آرند که وے آن
قبور متبرکه را مسطح دید و شیخ ابن الهمام از جماعه از تابعین و صحابه آورده که مسنم اند و هو الصحیح والله اعلم۔ وعن ابی الهیاج
بفتح ها و تشدید تحتانیه در آخر جیم۔ الاسدی۔ از قبیله بنی اسد تابعی بزرگ صحیح الحدیث ست۔ قال قال لی علی۔ گفت گفت
مرا امیر المومنین علی رضی الله عنه۔ الا ابعثک علی ما بعثنی علیه رسول الله۔ آیا بر نه انگیزم و نفرستم ترا بر کارے که برانگیخت
و بفرستاد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان لا تدع تمثالا الا طمسته۔ و آن کار این ست که نگذارے هیچ صورت را مگر
آنکه محو و ناپدید کنی آن را و در صراح گفته تمثال بکسر پیکر نگاشته۔ ولا قبرا مشرفا الا سویته۔ و نگذاری گور بلند را مگر آنکه برزمین
برابر و هموار کنی یعنی پست کنی چنانکه نزدیک بزمین باشد آنقدر که پیدا و نمایان بود مقدار یک شبر چنانکه سنت ست
رواه مسلم۔ وعن جابر قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یجصص القبر۔ نهی کرد آن حضرت از گچ کردن گور
و گفته اند که اگر گل کنند تا ویران نشود درست ست۔ وان یبنی علیه۔ و نهی کرد از آنکه بنا کرده شود بر گور بعض گفته اند
که مراد بنا کردن ست بسنگ و مانند آن و بعض گفته که مراد به بنا خیمه زدن و مانند آنست که آن نیز مکروه و منهی عنه است
وان یقعد علیه۔ و نهی کرد از آن که نشسته شود بر قبر که آن منافی عبرت و اکرام مومن ست و بعض گفته اند که مراد نشستن براے
قضاے حاجت ست و از بعض سلف خواب کردن بر قبر منقول ست والله اعلم۔ رواه مسلم۔ وعن ابی مرثد۔ بفتح
میم و سکون را و فتح ثاے مثلثه۔ الغنوی۔ بفتح غین معجمه و نون از کبار صحابه است۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تجلسوا علی القبور۔ منشینید بر گورها۔ ولا تصلوا الیها۔ و نماز نگزارید بجانب آن کلام درین تفصیل در باب المساجد
و مواضع الصلوة گذشته است۔ رواه مسلم۔ وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لان یجلس احدکم علی جمرة

ہر آئینہ آنکہ بنشیند یکے از شما بر اخگر سوزان فتحرق ثیابہ۔ پس بسوزاند جمرہ جامہ ہای او را فتخلص الی جلدہ
پس برسد آن جمرہ دا ثر سوختن وے تا پوست وے و خلوص بپیوستن بچیزے و تخلص بضم لام ست۔ خیر لہ من ان یجلس علی قبر
بہتر ست مراو را از نشستن وے بر قبر۔ رواہ مسلم

الفصل الثانی۔ عن عروۃ بن الزبیر قال کان بالمدینۃ رجلان احدھما یلحد۔ بودند در مدینہ دو مرد کہ حفر قبر میکردند
یکے ازان دو مرد لحد میکرد در قبر و آن ابو طلحہ انصاری بود۔ والآخر لا یلحد۔ و دیگرے لحد نمیکرد بلکہ شق میکرد در میانہ
قبر و آن ابو عبیدہ بن الجراح بود و ہر دو صحابی مشہور اند و این دلالت میکند بر مشروعیت شق و اگر نا مشروع میبود
ابو عبیدہ بن الجراح چون میکرد۔ فقالوا۔ پس گفتند صحابہ بعد از انکہ اختلاف کردند کہ آنحضرت را لحد باید کرد یا شق
ایھما جاء اولا عمل عملہ۔ ہر کدام ازین دو کہ بیاید نخست کار کند کار خود را۔ فجاء الذی یلحد۔ پس آمد آن کسی کہ لحد میکرد فلحد لرسول اللہ
پس لحد کرد برائے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم رواہ فی شرح السنۃ۔ وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
اللحد لنا والشق لغیرنا۔ لحد بسکون حا برائے ماست و شق بفتح شین برائے غیر ماست و اگر مراد بلنا مسلمانان اند و لغیرنا یہود
و نصاری مثلا پس شک نیست کہ این دلالت دارد بر افضلیت لحد از شق بلکہ بر کراہت شق و اگر مراد لغیرنا امم سابقہ دارند
نیز دروی اشعاری بافضلیت ہست و بر ہر تقدیر لحد واجب نیست و شق منہی عنہ نے و اگر منہی عنہ بودی ابو عبیدہ آن را نکردی
و ظاہر آنست کہ آن بامر آنحضرت یا تقریر وی صلی اللہ علیہ وسلم بود و ایضاً اتفاق دارند بر آنکہ ہر کہ اول بیاید عمل خود کند
دلالت بر جواز ہر دو عمل دارد و پس آنچہ فرمودند اللحد لنا از جملہ اختیارات ست نہ سنن یعنی ما لحد را اختیار کردیم و دیگران شق
کذا قیل و بعض گفتہ اند کہ مراد لغیرنا غیر اہل مدینہ اند زیرا کہ زمین مدینہ سخت و محکم است و قابل لحد ست بخلاف بلاد دیگر و طیبی
گفتہ کہ این حدیث اخبار از کائن و واقع ست کہ ہمچنین خواہد شد پس از معجزات ست۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد والنسائی
و ابن ماجہ و رواہ احمد عن جریر بن عبد اللہ۔ وعن ہشام بن عامر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال یوم احد۔
روایت ست از ہشام بن عامر کہ مر او را و پدر او را صحبت ست و حدیث او در بصریین ست روایت میکنند از وے
حسن بصری و غیر وے کہ آن حضرت گفت روز غزوہ احد کہ جماعہ از صحابہ شہید شدند۔ احفروا واوسعوا۔ بکنید قبر ہا را
و فراخ کنید۔ واعمقوا۔ و مغاک کنید و از ینجا معلوم میشود کہ اعماق در قبر سنت ست زیرا کہ در وے صیانت میت ست
از ضیاع و مروے از امام محمد آنست کہ مقدار اعماق تا سینہ مرد میانہ بالا ست و ہر چہ زیادہ بران کنند افضل ست
و اگر مقدار قامت آدمی کنند احسن ست کذا فی مطالب المومنین نقلا عن المحیط۔ واحسنوا۔ و نیک کنید عمل در ہموار
کردن قبر و تنظیف از خاک و خس و خاشاک و مانند آن و بعض گفتہ اند کہ احسان کنید بسوی میت بمبالغہ در رفق در
شستن و شوے وے و تجہیز و تکفین و برداشتن و فرود آوردن در قبر کذا فی شرح الشیخ۔ وادفنوا الاثنین
والثلاثۃ فی قبر واحد۔ و دفن کنید دو کس و سہ کس را در یک قبر و این در حالت ضرورت ست و بی ضرورت درست نیست

وقدموا اکثرهم قرآنا - و تقدیم کنید در قبر بجانب قبله کسے را که بیشتر ست قرآن وے - رواه احمد والترمذی وابوداود والنسائی
وروی ابن ماجة الی قوله - و روایت کرد ابن ماجه تا قول وے - واحسنوا - وعن جابر قال لما کان یوم احد جاءت
عمتی بابی لتدفنه فی مقابرنا - گفت جابر هر گاه که بود روز جنگ احد و کشته شدند در وے بعض مسلمانان و پدر من هم
در میان کشتگان بود آورد عمه من مرده پدر مرا تا گور کند در گورستان ما که در بقیع بود - فنادی منادی رسول الله
پس آواز داد آواز دهنده پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ردوا القتلی الی مضاجعهم - باز گردانید کشتگان را بخوابگاه
ایشان یعنی بجائے که در انجا کشته شده اند در همانجا دفن کنید - رواه احمد والترمذی وابوداود والنسائی والدارمی
ولفظه للترمذی - و درین حدیث دلیل ست بر آنکه مرده را از انجا که مرده است بجائے دیگر نقل نکنند واز خصوص قصه جابر
و پدرش معلوم میشود که اگر نقل کرده باشند باز بهمان موضع برگردانند مگر آنکه مراد باوردن عمه جابر پدرش را اراده آوردن باشد
ولیکن بصحت رسیده که جابر بعد از شش ماه ازین واقعه پدر خود را به بقیع آورد و دفن کرد و طیبی گفته ظاهر آن ست که
اگر ضرورتے باشد جائز ست و بے ضرورت روا نبود و در کتب فقه تفصیلے ست مر آن را و شیخ ابن الهمام گفته که اگر اراده کنند
نقل او را پیش از دفن و تسویه لبن باکے نیست تا یک دو میل زیرا که مسافت در مقابر باین مقدار میرسد مستحب آنست
که دفن کرده شود در مقبره هر بلدے که مرده است در وے و عائشه رضی الله عنها در وقتے که زیارت کرده برادرش را
عبدالرحمن بن ابی بکر رضی الله عنه و مرده بود وے در یک مرحله از مکه پس نقل کرده شد بمکه گفت اگر می بودم من حاضر
در وقت موت تو نقل نمیکردم ترا و دفن می کردم در همانجا که مرده بودی و بعد از دفن و ریختن خاک درست نیست
نبش در مدت قصیره نه طویله مگر بعذرے و عذر آن ست که ظاهر شود که ارض مغصوب بود یا بگیرد او را شفیع و چندین اصحاب
در زمین حرب دفن کرده شدند و از انجا نقل نکردند - و اگر مالک زمین خواهد که زمین را هموار کند و زراعت کند میرسد او را
زیرا که حق مرده در باطن ست نه در ظاهر و از جمله اعذار ست که در لحد مال کسے یا جامه کسے افتاده باشد و گفت شیخ ابن الهمام
که متفق ست کلمه مشائخ در زنے که دفن کرده شد پسر وے در غیر بلد خود و وے غائب بود پس بے صبرے می کند
و میخواهد که نقل کند گنجایش ندارد که نقل کند پس تجویز بعض متاخرین آن را اعتبار ندارد و اگر بے غسل دفن کرده شد
یا بے نماز بر آورده نشود باتفاق و دفن کرده نشود در خانه که میبود دران زیرا که آن خاصه انبیاست صلوات الله
وسلامه علیهم اجمعین بلکه نقل کرده شود بمقابر مسلمین و دفن کرده نشوند دو کس در یک قبر مگر بضرورت انتهی وعن ابن
عباس قال سل رسول الله صلی الله علیه وسلم من قبل راسه - کشیده شد آن حضرت یعنی در وقت نهادن در قبر
از جانب سر و سل در لغت کشیدن چیزے و بیرون آوردن آن بنرمی چنانچه کشیدن شمشیر و کارد و جز آن از نیام و کشیدن میت
از جانب سر چنان بود که نهاده شود جنازه در پایان قبر پس سر بیرون آورده شود و از جانب سر در آورده شود در قبر و مذهب
شافعی این ست و سنت نزد ما آن ست که نهاده شود جنازه بجانب قبله از قبر چنانکه باشد پایان جنازه بجانب پایان قبر

وسر وے بجانب سر قبر برداشتہ شود میت ونہادہ شود در قبر وہمچنین می درآوردآں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مردہ را
در قبر چنانکہ در حدیث آیندہ بیاید ودر حجرۂ آنحضرت آن قدر سعت نبود کہ از جانب قبلہ درآوردہ شود زیراکہ قبر شریف ملتسق بجدار آنست
رواہ الشافعی۔ وعنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم دخل قبراً لیلاً۔ وہم از ابن عباس ست کہ آں حضرت درآمد قبری را در شب
گویند کہ آن قبر عبد اللہ ذو البجادین ست کہ از اصحاب صفہ است واسلام او را قصہ غریب ست کہ از قوم خود گریختہ آمد
وایمان آورد۔ فاسرج لہ السراج۔ پس افروختہ شد برائے آں حضرت چراغے۔ فاخذہ من قبل القبلۃ۔ پس گرفت آنحضرت
میت را از جانب قبلہ۔ وقال۔ وگفت۔ رحمک اللہ۔ رحمت کند ترا خدائے تعالیٰ۔ ان کنت لاواہاً تلاءً للقرآن۔
بتحقیق بودی تو آواہ بسیار خوانندۂ قرآن را وآواہ بمعنی متضرع کثیر البکا کثیر الدعا مہربان نرم دل اندوہگین در دمند
رواہ الترمذی وقال فی شرح السنۃ اسنادہ ضعیف۔ وترمذی گفتہ است کہ درین باب حدیث از جابر ویزید بن ثابت
کہ برادر زید بن ثابت ست آمدہ وحدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح ست واز این حدیث معلوم میشود کہ دفن در شب
درست ست وبعض مکروہ پنداشتہ اند۔ وعن ابن عمر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا ادخل المیت القبر۔
بود آں حضرت چون درآوردہ میشد میت یا چون می درآورد میت را در قبر ادخل بصیغۂ مجہول ومعلوم ہر دو روایت ست
قال۔ میگفت این کلمات را۔ بسم اللہ وباللہ وعلی ملۃ رسول اللہ وفی روایۃ وعلی سنۃ رسول اللہ۔ بذکر سنت بجائے ملت
رواہ احمد والترمذی وابن ماجۃ۔ روایت کردہ اند این جماعۃ این حدیث را باین دو روایت۔ وروی ابو داؤد
الثانیۃ۔ وروایت کرد ابو داؤد روایت ثانیہ را۔ وعن جعفر بن محمد عن ابیہ مرسلاً ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
حثی علی المیت ثلث حثیات۔ روایت ست از امام جعفر از پدرش امام محمد باقر بطریق ارسال کہ آں حضرت
خاک انداخت بر میت سہ انداختن۔ بیدیہ جمیعاً۔ بہر دو دست وحثو خاک زدن بر روئے کسے وحثی بر وزن رمی انچہ
یکبار بدست بردارند۔ وانہ رش علی قبر ابنہ ابراہیم۔ در روایت کرد کہ وے صلی اللہ علیہ وسلم آب پاشید بر گور پسر خود کہ
ابراہیم بن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ست۔ ووضع علیہ حصباء۔ ونہاد بر قبر ابراہیم سنگ ریزہائے خرد را
رواہ فی شرح السنۃ وروی الشافعی من قولہ۔ وروایت کردہ است شافعی از قول وے۔ رش۔ یعنی ابتدائے
حدیث شافعی از رش علی قبر ابنہ است تا آخر واول حدیث کہ حثی علی المیت ست تا آخر در روایت شافعی نیست۔ وعن جابر
قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یجصص القبور۔ نہی کرد آنحضرت از آنکہ گچ کردہ شوند قبرہا از جہت انچہ در وے
از تکلف وتزیین در رواداشتہ حسن البصری گل کردن را وشافعی گفتہ مستحب ست گل کردن ودر خانیہ گفتہ کہ تطیین
قبور را باس بہ خلاف مرکرخی را کذا فی مطالب المومنین۔ وان یکتب علیہا۔ ونہی کرد از آنکہ نوشتہ شود بر قبور یعنی نام
خدائے تعالیٰ یا قرآن ونام رسول تا خوار وپایمال نگردد وبول نکنند بر وے حیوان ونیز گفتہ اند کہ مکروہ است
بنا کردن الواح مکتوبہ کہ بیفائدہ است مگر آنکہ در آن غرض صحیح باشد۔ وان توطا۔ ونہی کرد از آنکہ پایمال کردہ شود قبور

و نیز مستحب ست کہ در قبور برہنہ پا در آیند کذا فی شرعۃ الاسلام۔ رواہ الترمذی۔ وعنہ۔ قال رش قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم
و ہم از جابر ست گفت بآب پاشیدہ شد قبر آن حضرت۔ وکان الذی رش الماء علی قبرہ بلال بن رباح۔ و بود آنکس کہ پاشید
آب بر قبر آن حضرت بلال ابن رباح بفتح را۔ بقربۃ۔ پاشیدہ آب بمشک۔ بدأ من قبل رأسہ حتی انتہی الی رجلیہ
شروع کرد از جانب سر آنحضرت تا آنکہ رسید بسوی ہر دو پای او۔ رواہ البیہقی فی دلائل النبوۃ۔ وعن المطلب
بن ابی وداعۃ۔ بفتح واو صحابی ست اسلام آوردہ در روز فتح مکہ و این حدیث را از صحابی دیگر روایت میکند از جہت عدم
حضور او دران وقت۔ قال لما مات عثمان بن مظعون واخرج بجنازتہ فدفن۔ ہرگاہ کہ مرد عثمان بن مظعون بظاء
معجمہ و وی اول کسی ست کہ مرد از مہاجرین بمدینہ و بیرون آوردہ شد جنازہ او پس دفن کردہ شد۔ امر النبی صلی اللہ
علیہ وسلم رجلا ان یأتیہ بحجر۔ امر کرد آن حضرت مردی را کہ بیارد او را سنگی را۔ فلم یستطع حملہا۔ پس نتوانست آن مرد
برداشتن آن حجارہ را۔ فقام الیہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ پس برخاست آن حضرت و رفت بجانب آن سنگ
وحسر عن ذراعیہ۔ و برداشت آستینہای خود را از ہر دو ذراع خود و بیرون آورد دستہا را از آستین حسر بحاء و سین
مہملتین برہنہ کردن۔ قال المطلب۔ گفت راوی حدیث مطلب بن ابی وداعہ کہ۔ قال الذی یخبرنی عن رسول اللہ
گفت آن کسی کہ خبر میدہد مرا از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کانی انظر الی بیاض ذراعی رسول اللہ۔ گویا کہ من الآن نظر
میکنم بسوی سفیدی ہر دو ذراع پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم حین حسر عنہما۔ ہنگامی کہ کشاد دستہا را از آستین
ثم حملہا فوضعہا عند رأسہ۔ پستر برداشت آن حجارہ را پس نہاد آن را نزد سر عثمان ابن مظعون۔ وقال اعلم بہا قبر اخی
و گفت آن حضرت میدانم و نشان میکنم باین سنگ قبر برادر خود را یعنی عثمان بن مظعون و گویند کہ بعد از آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم مروان بن الحکم آن سنگ را از قبر عثمان بن مظعون برداشت و بر قبر عثمان بن عفان نہاد۔ وادفن الیہ من
مات من اہلی۔ و دفن میکنم بجانب وی کسی را کہ بمیرد از اہل و عیال من و بعد از وی اول کسی کہ دفن کردہ شد ابراہیم
بن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بود و چون زینب بنت رسول اللہ صلعم فوت کرد آن حضرت فرمود لاحقی شو بسلف
خیر ما عثمان بن مظعون۔ رواہ ابوداؤد۔ وعن القاسم بن محمد قال دخلت علی عائشۃ۔ رضی اللہ عنہا فقلت
یا اماہ اکشفی لی عن قبر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وصاحبیہ۔ روایت ست از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق کہ
از اکابر تابعین و افاضل عصر و از فقہای سبعہ مدینہ است گفت در آمدم بر عائشہ پس گفتم ای مادر من در
بکشا و پردہ بردار برای من از قبر آن حضرت و ہر دو یار وی کہ ابوبکر و عمر ست رضی اللہ عنہما این قبور در حجرہ عائشہ
بودند و تا آن وقت بدان راہ بود و پردہ بر در فرو ہشتہ بودند چون میخواستند کہ بزیارت مشرف شوند پردہ بر میداشتند
و می در آمدند۔ فکشفت لی عن ثلثۃ قبور لا مشرفۃ ولا لاطئۃ۔ پس پردہ برداشت عائشہ برای من از سہ قبر نہ
نہ بلند و نہ متصل بزمین و گفتہ اند کہ بلندی آنہا یک شبر بود۔ مبطوحۃ ببطحاء العرصۃ الحمراء۔ سنگ ریزہ چیدہ شدہ بودی

بسنگ ریزہ ہاے سرخ عرصۂ دلبطحا رود فراخ کہ دروے سنگ ریزہ ہاے خرد بود و مراد اینجا نفس سنگ ریزہ ہاست و عرصہ
دراصل صحن سراے واطلاق کردہ میشود بر ہر موضع فراخ لبعد ازان غالب آمدہ بر جاے مخصوص کہ در حوالی مدینہ مطہرہ ست
رواہ ابوداؤد - وعن البراء بن عازب قال خرجنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی جنازۃ رجل من الانصار گفت
براء بن عازب کہ بیرون آمدیم ما با آن حضرت در جنازۂ مردے از انصار - فانتہینا الی القبر پس رسیدیم ما تا قبر - ولما یلحد
بعد - و دفن کردہ نشدہ بود آن مرد ہنوز و در لحد نہادہ نشدہ - فجلس النبی - پس نشست پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم مستقبل
القبلۃ وجلسنا معہ - و نشستیم ما با وے - رواہ ابوداؤد والنسائی وابن ماجہ وزاد فی آخرہ - و زیادہ کردہ است
ابن ماجہ در آخر این حدیث این لفظ را - کان علی رؤسنا الطیر - گویا کہ بر سرہاے ما پرندگانند از غایت خضوع و سکون
و این حدیث در فصل ثالث در باب ما یقال عند من حضرہ الموت ہم از براء ابن عازب گذشتہ است با زیادتیہاے
دیگر کہ در انجا مذکور ست و ازین حدیث معلوم میشود کہ متابعت جنازہ تا قبر و انتظار جلوس تا دفن سنت ست - وعن عائشہ
رضی اللہ عنہا - ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال کسر عظم المیت ککسرہ حیا - شکستن استخوان مردہ ہمچو شکستن
استخوان اوست در حالت حیات ابن عبد البر گفتہ است کہ ازینجا مستفاد می گردد کہ میت متالم میگردد بجمیع انچہ متالم میگردد
بدان حی ولازم این ست کہ متلذذ گردد بتمام انچہ متلذذ میشود بدان زندہ انتہی - رواہ مالک وابوداؤد وابن ماجہ -

الفصل الثالث

عن انس قال شہدنا بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تدفن ورسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم جالس علی القبر - گفت انس حاضر شدیم ما دختر آن حضرت را در حالے کہ دفن کردہ میشود و آن ام کلثوم
بود کہ زوجہ عثمان بود و حال آنکہ آن حضرت نشستہ بود نزد قبر - فرایت عینیہ تدمعان - پس دیدم من ہر دو چشم
آن حضرت را کہ اشک میریختند - فقال - پس گفت آنحضرت - ہل فیکم من احد لم یقارف اللیلۃ - آیا ہست در میان
شما ہیچ یکے کہ گناہے نکردہ است یا جماع نکردہ است با زن امشب اقتراف و مقارفت بتقدیم قاف بر فا بہر دو معنی
آمدہ است و بر ہر دو معنی حمل کردہ اند و گفتہ اند کہ اول اولے وارجح معنی ثانی ست و گفتہ اند کہ عثمان درین شب یکے از
کنیزکان خود را بپیش خود طلبیدہ بود و جماع کردہ پس آن حضرت تعریض بوے کرد در منع کردن وے از نزول و ناخوش
داشتن آن فعل را از عثمان و گفتہ اند کہ عذر عثمان دران فعل آن بود کہ بیماری ام کلثوم دراز کشیدہ بود و گمان نداشت
عثمان کہ امشب فوت خواہد کرد و بیطاقت شدہ کرد و چون آن حضرت این سخن گفت - فقال ابوطلحۃ انا - پس گفت
ابوطلحہ انصاری کہ زوج مادر انس بود من جماع نکردہ ام امشب - قال - گفت آنحضرت - فانزل فی قبرہا پس فرود آے تو
در قبر وے - فنزل فی قبرہا - پس فرود آمد ابوطلحہ در قبر ام کلثوم و شیخ در شرح خود گفتہ کہ مشکل نشود این حدیث بانچہ
گفتہ اند کہ زوج و محارم اولے اند از صالحان بیگانہ از جہت احتمال آنکہ آن حضرت را و عثمان را عذرے بود در فرود
آمدن در قبر ہمچنین گفتہ است تورپشتی و گفتہ کہ ازین حدیث این ماخوذ میشود کہ اگر یکے بعید العہد از جماع بود وے اولی ست

فلیفہم۔ رواہ البخاری۔ وعن عمرو بن العاص قال لابنہ وہو فی سیاق الموت۔ روایت ست از عمرو بن العاص
کہ صحابی مشہور ست گفت مر پسر خود را و حال آنکہ عمرو در شروع موت و نزع روح بود۔ اذا انامت فلا تصحبنی نائحۃ ولا نار۔
وقتیکہ من بمیرم پس باید کہ ہمراہ نشود مرا زنے نوحہ گر و نہ آتش عادت اہل جاہلیت بود کہ آتش ہمراہ میت میفرستادند
تا برائے بخور و جز آن کار آید۔ فاذا دفنتمونی فشنوا علی التراب شنا۔ پس چون دفن کنید مرا پس بریزید بسہولت
بیندازید بر من خاک را یعنی اندک اندک اندازید واین اشارت ست بآنکہ میت احساس مے کند و دردناک میشود
بآنچہ دردناک میشود بآن زندہ و شنوا بضم شین وتشدید نون و شن بشین معجمہ وتشدید نون در اصل پاشیدن
آب و پراگندہ کردن واینجا در تراب استعمال کردہ۔ ثم اقیموا حول قبری قدر ما ینحر جزور۔ بعد بایستید گرد گور من اندازہ
آنچہ ذبح کردہ شود شترے جزور بفتح جیم شتر کشتنی۔ ویقسم لحمہا۔ وبخش کردہ شود گوشت آن۔ حتی استانس بکم۔ تا آنکہ
آرام گیرم بشما انس الصراح الانس بے ترمائی وآرام یافتن۔ واعلم ماذا اراجع بہ رسل ربی۔ وبدانم کہ چہ چیز باز میگردانم
وجواب میگویم فرستادہ ہائے پروردگار خود را یعنی فرشتہا ئے کہ در گور می آیند ومی پرسند۔ رواہ مسلم۔ وعن عبداللہ
بن عمر قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اذا مات احدکم فلا تحبسوہ۔ میگفت آن حضرت چون بمیرد یکے
از شما پس در بند مکنید و نگاہ ندارید اورا در خانہ۔ واسرعوا بہ الی قبرہ۔ وشتاب ببرید اورا بسوئے قبر وے۔
ولیقرأ عند راسہ فاتحۃ البقرۃ۔ وباید کہ خواندہ شود نزد سر وے یعنی بعد از دفن اول سورہ بقرہ کہ از الم تا ہم المفلحون ست۔
وعند رجلیہ بخاتمۃ البقرۃ۔ ونزد پاہائے وی خاتمہ بقرہ کہ از آمن الرسول تا آخر سورہ است۔ ودر آثار قرأت فاتحۃ الکتاب
ومعوذتین وقل ہو اللہ احد وگردانیدن ثواب برائے اہل مقابر آمدہ است واختلاف کردہ اند در گردانیدن ثواب قرآن
برائے میت ووصول ثواب آن بدو وصحیح وصول اوست شیخ عبداللہ یافعی در روض الریاحین آوردہ کہ شیخ عزالدین
عبدالسلام را در خواب دیدند کہ گفت کہ ما در دنیا حکم کردہ بودیم کہ ثواب قرآن بمیت نمیرسد درین عالم بر خلاف
آن ظاہر شد ودریافتم کہ میرسد و مکروہ نیست قرأت قرآن بر قبر وہو الصحیح ذکرہ الشیخ ابن الہمام۔ رواہ البیہقی فی
شعب الایمان۔ روایت کرد این حدیث را بیہقی بطریق رفع در شعب الایمان۔ وقال والصحیح انہ موقوف علیہ۔
صحیح آن ست کہ موقوف ست بر عبداللہ بن عمر وقول اوست۔ وعن ابن ابی ملیکۃ۔ بضم میم وفتح لام وسکون
تحتانیہ از مشاہیر تابعین ست وقاضی مکہ بود در عہد عبداللہ بن الزبیر۔ قال۔ گفت۔ لما توفی عبدالرحمن بن ابی بکر
بالحبشی وہو موضع۔ ہرگاہ کہ وفات یافت عبدالرحمن بن ابی بکر صدیق کہ از صحابہ است در حبشی بضم حا وسکون موحدہ
وشین معجمہ ویائے مشددہ موضعے ست در اسفل مکہ قریب بوے وبعض گفتہ اند بریک برید۔ فحمل الی مکۃ۔ پس برداشتہ
شد وآوردہ شد بسوی مکہ۔ فدفن بہا۔ پس دفن کردہ شد بمکہ در معلاۃ۔ فلما قدمت عائشۃ اتت قبر عبدالرحمن بن ابی بکر۔ پس
ہرگاہ کہ قدوم آورد عائشہ بمکہ برائی حج آمد قبر عبدالرحمن بن ابی بکر را دوے برادر عائشہ بود مادر ایشان ام رومان بود

فقالت پس گفت عائشہ و خواند این دو بیت را کہ تمیم بن نویرہ راست در مرثیہ برادر خود مالک بن نویرہ در وقتے کہ کشت
او را خالد بن ولید در خلافت ابی بکر صدیق بجہت قول او عن النبی صاحبکم شعر وکنا کندمانی جذیمۃ حقبۃ من الدہر جذیمۃ
بجیم مفتوحہ و کسر ذال معجمہ چنانکہ در نسخ مقرر و تصحیح کردہ اند و بضم جیم و فتح ذال چنانکہ در صحاح گفتہ نام پادشاہے کہ
عراق داشت و جزیرہ عرب را نیز با آن ضم کردہ بود و این پادشاہ دو ندیم داشت مالک و عقیل کہ تا مدت چہل سال ندیم و جلیس
وے بودند و ایشان را النعمان کشت و در قتل ایشان قصہ عجیبہ طویلہ است کہ در شرح مقامات حریری مذکور ست
و حقبہ بکسر حا و سکون قاف مدتے از زمان و بضم ہشتاد سال یا بیشتر و دہر و در صراح گفتہ حقبہ بکسر سال ہا و حقب
بضم و بضمتین ہشتاد سال یا بیشتر چنانچہ در قول سبحانہ او امضی حقبا و قولہ تعالے لابثین فیہا احقابا میگوید بودیم ما مانند
دو ندیم جذیمہ کہ جدا نبودند از یکدیگر مدتہاے مدید از روزگار - حتی قیل لن یتصدعا تا آنکہ گفتہ شد ہرگز متفرق نخواہند شد
فلما تفرقنا کانی و مالکا پس ہرگاہ جدا افتادیم گویا کہ من و مالک - لطول اجتماع لم نبت لیلۃ معا بعد از درازی اجتماع
و اتصال شب نکردہ بودیم باہم یکجا و لام بمعنی بعد یا مع است این دو بیت را عائشہ خواند ثم قالت - پس گفت -
واللہ لو حضرتک ما دفنت الا حیث مت - بخدا سوگند اگر حاضر می بودم من دفن کردہ نمی شدی تو مگر آنجا کہ مردہ بودی
زیرا کہ عدم نقل از مکان موت سنت است و افضل سنت - ولو شہدتک ما زرتک - و اگر حاضر میشدم من ترا در وقت موت
تو زیارت نمی کردم ترا زیرا کہ زیارت امر یست واجب نیست با آنکہ امہات المومنین حکم معتدات دارند کہ باید لازم
مساکن و بیوت خود باشند و بیرون نیایند مگر ضرورتے و حاجتے مانند حج و غیرہ نہ برآیند با وجود آنکہ ظاہر حدیث
نہی نساست از زیارت اگرچہ باول منسوخ میدارند و نقل تو از مکان موت نیز نزد من مکروہ است و لیکن
چون لقاے تو نزد موت از من فوت شد زیارت قبر تو کردم تا قائم مقام لقا باشد و الا اولے ترک زیارت بود
فافہم - رواہ الترمذی - وعن ابی رافع قال سل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سعدا کشید آن حضرت سعد بن
معاذ را یعنی از جنازہ او در آورد در قبر و رش علے قبرہ ماء - و پاشید بر قبر وے آب را و خود متعہد شد بجہت تکریم وی
و اظہار عنایت بحال وے - رواہ ابن ماجۃ - وعن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلی علی جنازۃ
ثم اتی القبر فحثی علیہ من قبل راسہ ثلثا - روایت ست از ابی ہریرہ کہ آن حضرت نماز گزارد بر جنازہ پس آمد
قبر را پس انداخت بروے خاک پر دو دست از جانب سر وے سہ بار - رواہ ابن ماجۃ وعن عمرو بن حزم
بفتح حاء مہملہ و سکون زا صحابی ست و پانزدہ سالہ بود کہ ایمان آورد و عام خندق و ہفدہ سالہ بود کہ آنحضرت
او را عامل و امیر بنجران فرستاد - قال رآنی النبی صلی اللہ علیہ وسلم متکئا علی قبر گفت دید مرا آن حضرت تکیہ
زنندہ بر قبرے - فقال پس گفت آن حضرت - لا تؤذ صاحب ہذا القبر - آزار مکن صاحب این قبر را -
او لا تؤذہ شک از راوی ست کہ لا تؤذ صاحب ہذا القبر گفت یا لا تؤذہ گفت و بجاے صاحب ہذا القبر ضمیر آورد و شاید کہ مراد آن نسبت

که روح وی ناخوش میدارد و راضی نیست تکیه کردن بر قبر وے از جهت تضمن وی اهانت و استخفاف را بوے واللہ اعلم رواہ احمد

باب البکاء علی المیت

گریستن بر مرده بے نوحه و بلند کردن آواز باک نیست و مکروه است ندبه و نوحه و ستایش کردن میت را بافراط و تشبیه بمحال چنانکه عادت جاهلیت است اما اصل ثنا و ذکر محاسن نه بر وجه ندبه مکروه نیست و مکروه است تجدید مصائب زیاده بر سه روز و بر سر مقابر و مستحب است تعزیت پیش از دفن و بعد از وے تا سه روز و معنی تعزیت صبر و شکیبائی فرمودن مصیبت زده را و عزا بمعنی صبر است و مکروه است نشستن بر در و نزد بعض مشائخ مکروه نیست و نشستن برائے ماتم سه روز است و زیاده بر آن مکروه است و بعض تا هفت روز گفته اند و از عطاء خراسانی که از تابعین است منقول ست که گفت چون آدم علیه السلام مرد تمامه خلائق تا هفت روز بروے بگریستند و بسیارے از متاخرین گفته اند که مکروه است اجتماع بر صاحب میت و مکروه است که بنشیند بر در خانه خود و مردم جمع شوند و تعزیت نمایند بلکه هرگاه از دفن فارغ شوند و برگردند متفرق شوند و صاحب میت باید که بکار خود مشغول گردد و مردم نیز بکارهای خود مشغول شوند و تعزیت زیاده بر یکبار نباید کرد و بعض مشائخ بخارا گفته اند تعزیت حاضر سه روز است و تعزیت غائب یک روز و بعض گفته اند که باک نیست به نشستن تا سه روز در خانه یا در مسجد که آن حضرت صلی اللہ علیه وسلم بعد از شنیدن خبر قتل جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه و عبد اللہ بن رواحه در مسجد نشست و مردم می آمدند و آنچه مردم درین زمان از تکلفات کنند همه بدعت و شنیع و نامشروع ست و اگر معزی گوید بزرگ مصیبتے یا سخت مصیبتے ترا رسید بعض گفته اند که کفر است و بعض گویند که کفر نیست ولیکن خطائے عظیم است و بعض فتوے بجواز آن داده اند و اگر گوید هر چه از جان او بکاست در جان تو زیاده باد بیم کفر ست و اگر گوید عمر تو زیاده باد این نیز خطا و جهل ست ذکر هذا کله فی مطالب المومنین

الفصل الاول - عن انس قال دخلنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم علی ابی سیف القین - گفت انس در آمدیم ما همراه آن حضرت بر ابی سیف آهنگر - وکان ظئرا لابراهیم - و بود وے دایه یعنی شوهر دایه ابراهیم بن رسول اللہ و مرضعه وے و نام وے براء بن اوس بود و نام زوجه او خوله بنت المنذر و معنی ظئر در لغت مهربانی کننده بر فرزند دیگری فاخذ رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم ابراهیم فقبله وشمه - پس گرفت آنحضرت ابراهیم را پس بوسه داد و را و بوی کرد او را - ثم دخلنا علیه بعد ذلک - پستر در آمدیم ما بر وے بعد از ان یعنی همراه آن حضرت - وابراهیم یجود بنفسه - و حال آنکه ابراهیم جود و سخاوت می کرد بجان خود یعنے نزدیک بود بجان دادن و بود ابراهیم رضی اللہ عنه در ساله و بعض گفته اند شانزده ماهه و هشت روزه و در روایتے یک ساله و ده ماهه و شش روزه و بالجمله در مدت رضاع بود که از عالم رفت - فجعلت عینا رسول اللہ - پس در ایستاد هر دو چشم پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وسلم تذرفان - که روان شدند اشکها از ان ذرف بذال معجمه و را و فا رفتن اشک از چشم - فقال له - پس گفت مر آنحضرت را عبد الرحمن بن عوف

وانت۔ و تو گریہ میکنی و اشک میریزی با این معرفت و جلالت شان۔ یارسول اللہ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ یا ابن عوف انها رحمۃ۔ اے پسر عوف این اشکها اثر رحمت و رقت ست بر مقبوض بشاہدہ حال وی کہ مبتلی است بشدت با این ضعف بنیت نہ از جہت جزع و بے صبرے و ناشکیبائی ست چنانچہ تو خیال کردہ۔ ثم اتبعها باخرے۔ پس در گردانید آن اشکها را با اشکهاے دیگر یا این کلمہ را با کلمۂ دیگر۔ فقال۔ پس گفت۔ ان العین تدمع والقلب یحزن۔ بدرستے کہ چشم اشک میریزد و دل اندوهگین میگردد۔ ولا نقول الا ما یرضی ربنا۔ و نمیگوییم مگر آنچہ خوشنود است پروردگار ما را۔ وانا بفراقک یا ابراهیم لمحزونون۔ و بدرستیکہ ما بجدائی تو اے ابراهیم ہر آئینہ اندوهگینانیم متفق علیہ۔ و تحقیق درین باب آن است کہ کمال آن حضرت کمال بشری ست علی الاطلاق کہ شامل تمام لطائف و قواے ظاہرہ و باطنہ است چنانچہ لائق بحال بشر است کہ جامع صفات روح و نفس و طبیعت است برخلاف حال ملائکہ و بود آن حضرت کہ می داد ہر چیز را حق وے و ظاہر میشد از وے آثار تمامہ حواس و قوی پس آنچہ مقدور بود صادر میشد بقدرت و اختیار و آنچہ غیر مقدور بود صادر میشد بحکم طبیعت و اضطرار و اگر نہ این چنین باشد نقصان لازم آید و ہمہ موافق حق و حکمت ست و این دلیل سلامت حواس و قوی ست پس ہر آن حضرت را در ہر مرتبہ تمام و کمال ست و این یکے از وجوہ وجود سکرات موت ست در حق وی صلی اللہ علیہ وسلم محققین صوفیہ گفتہ اند کہ تمامہ لطائف از طبیعت و نفس و قلب و روح و سر در ارباب تمکین جدا جدا بے مزج و خلط میان این لطائف در عمل و کار خود اند و آثار و نتائج ہر یکے بر آن مترتب و صادر سر بذات حق تعالے و تقدس متصل و روح در محبت وے تعالے مستغرق و قلب بذکر وے مشغول و نفس بخدمت وے عامل و طبیعت بحظوظے کہ سبب قوام بدن است آخذ و ہمہ مطیع و منقاد حق اند در آنچہ پیدا شدہ اند براے آن واللہ اعلم۔ وعن اسامۃ بن زید قال ارسلت ابنۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم الیہ۔ گفت اسامہ بن زید کہ فرستاد دختر آن حضرت کہ زینب زوجۂ ابی العاص بن الربیع بود کسے را بسوے آن حضرت۔ ان ابنا لی قبض۔ کہ پسرے ست مرا کہ در حالت نزع است و نزدیک ست کہ قبض روح وے کردہ شود۔ فائتنا۔ پس بیا مارا و پرسش حال ما کن و بفریاد ما رس و ببین کہ چہ حال داریم۔ فارسل یقرئ السلام ویقول۔ پس فرستاد آن حضرت کسے را بسوے وے در حالتے کہ میخواناند سلام را و میگوید آن حضرت۔ ان للہ ما اخذ ولہ ما اعطی۔ بدرستی کہ مر خدا راست چیزے کہ گرفت و مراد راست چیزے کہ داد۔ وکل عندہ باجل مسمی۔ و ہمہ نزد او بمدت معین است و حیات آن پسر تا این مدت مقدر بود۔ فلتصبر ولتحتسب پس باید کہ صبر کند و طالب ثواب وے گردد۔ فارسلت الیہ تقسم علیہ لیاتینها۔ پس باز فرستاد زینب کسے را بسوی آنحضرت در حالتے کہ سوگند میخورد بر وے کہ البتہ بیاید آن حضرت او را۔ فقام ومعہ۔ پس برخاست آنحضرت و حال آنکہ با وی بود سعد بن عبادۃ و معاذ بن جبل و ابی بن کعب و زید بن ثابت و رجال۔ و مردان دیگر از صحابہ۔ فرفع الی رسول اللہ۔ پس برداشتہ آوردہ شد بسوے

پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم الصبی - آن کودک کہ جان میداد - ونفسہ تتقعقع - وحال آنکہ جان وے حرکت میکرد
وی لرزید و قعقعہ حکایت آواز سلاح و آواز دندان از جہت سختی واقع شدن در اکل و جنبانیدن چیزی خشک آوازہ
کذا فی القاموس ودر صراح گفتہ آواز سلاح ورفتن در زمین - ففاضت عیناہ پس اشک بسیار بیرون ریخت ہر دو چشم
آن حضرت - فقال سعد - پس گفت سعد بن ابی وقاص - یارسول اللہ ماہذا - چیست این گریستن از تو و اشک
ریختن کہ تو با آن قوت وکمال حال میگریی - فقال - پس گفت آنحضرت - ہذہ رحمۃ جعلہا اللہ فی قلوب عبادہ - این اثر
مہربانی ونرمی ست کہ گردانیدہ ونہادہ است آن را خدای تعالیٰ در دلہای بندگان خود - فانما یرحم اللہ من
عبادہ الرحماء - پس رحمت ومہربانی نمی کند اللہ تعالیٰ از بندگان خود مگر رحمت کنندگان ومہربانان را - متفق علیہ وعن
عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما قال اشتکی سعد بن عبادۃ شکوی لہ - گفت ابن عمر بیمار شد سعد بن عبادہ بیماری
کہ مر او را بود مشخص نیست نزد وی چہ بیماری بود - فاتاہ النبی - پس آمد او را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یعودہ - در حالیکہ
عیادت میکند آن حضرت او را - مع عبد الرحمن بن عوف وسعد ابن ابی وقاص وعبد اللہ بن مسعود فلما دخل
علیہ - پس ہرگاہ کہ در آمد آن حضرت بر سعد بن عبادہ - وجدہ فی غاشیۃ - یافت او را در حادثہ کہ پوشیدہ واحاطہ
کردہ بود او را کنایت از شدت مرض واندوہ ودرد ست وغاشیہ کار سخت ودشوار کہ احاطہ کند ودر گیرد مرد را از مرض
وغیرہ واز این جہت قیامت را غاشیہ گفتہ اند ودر صراح گفتہ غاشیہ قیامت ودرد وبیماری شکم وبعض گفتہ اند کہ مراد از غاشیہ
در حدیث جماعہ ایست کہ احاطہ کردہ بودند او را وگرد وے نشستہ - فقال - پس گفت آنحضرت بمشاہدہ سختی حال وے
بالطریق استفہام - قد قضی - بتحقیق میرانیدہ شد ویرا ختہ شد کار حیات وی ولفظ معلوم نیز روایت کردہ شدہ است
چنانکہ در کریمہ وقضی نحبہ است یعنی تمام کرد مدت حیات خود را - قالوا - گفتند - لا - نمردہ است - یارسول اللہ - وموت سعد بن
عبادہ بعد از آن حضرت است در خلافت عمر یا در خلافت ابی بکر رضی اللہ عنہما - فبکی النبی پس بگریست پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فلما
رای القوم بکاء النبی - پس ہرگاہ کہ دیدند آن گروہ گریہ پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم بکوا - بگریستند ایشان نیز - فقال - پس
گفت آنحضرت - الا تسمعون ان اللہ لا یعذب بدمع العین - آیا نمی شنوید یعنی بشنوید از احکام شرعی کہ خدای تعالیٰ
عذاب نمیکند باشک چشم - ولا بحزن القلب - ونہ باندوہ دل - ولکن یعذب بہذا - ولیکن عذاب میکند بفعل این -
واشار الی لسانہ - واشارت کرد بلفظ ہذا بسوے زبان خود - او یرحم - یا رحم میکند باین یعنی عذاب الٰہی ورحمت
وی ہمہ مترتب بر فعل زبان میگردد اگر نوحہ کرد درین باب یا سخنی ناشایستہ گفت مستحق عذاب گردد اگر حمد خدا گفت وترجیع کرد
مستوجب رحمت وثواب شود - وان المیت لیعذب ببکاء اہلہ علیہ - وبدرستی کہ مردہ عذاب کردہ میشود بگریستن کسان وے
بر وی تحقیق این در شرح حدیث عائشہ بیاید متفق علیہ وعن عبد اللہ بن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لیس منا من ضرب الخدود وشق الجیوب ودعی بدعوی الجاہلیۃ - نیست از اہل طریقہ ما کسے کہ بزند رخسارہ ہا را و پارہ کند

گریبانہا را و بخواند بخواندن جاہلیت چنانکہ نوحہ و دعا بویل و ثبور۔ متفق علیہ۔ وعن ابی بردۃ بضم با و سکون را پسر
ابو موسی اشعری ست از تابعین۔ قال اغمی علی ابی موسی۔ گفت بیہوش شد ابو موسی کہ پدر اوست غمی بفتح و قصر
بیہوشی اغما بیہوش گردانیدن غمی علیہ و اغمی علیہ ہمچنین استعمال کردہ میشوند بلفظ مجہول۔ فاقبلت امرأتہ ام عبد اللہ تصیح برنۃ
پس پیش آمد زن وے کہ کنیت او ام عبد اللہ بود در حالتے کہ آواز میکند بیکبار و برنۃ بفتح را و تشدید نون آواز با گریہ
کہ در وے ترجیع است یعنی گردانیدن آواز در حلق۔ ثم افاق۔ پستر بہوش آمد۔ فقال الم تعلمی۔ پس گفت ابو موسی
مر زن را آیا نمیدانی تو۔ وکان یحدثہا ان رسول اللہ۔ و بود ابو موسی کہ تحدیث میکرد و خبر میداد آن زن را کہ پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفتہ است۔ انا بری ممن حلق و صلق و خرق۔ من بیزارم از کسے کہ بتراشد موی سر را
یعنی در مصیبت و بلند کند آواز خود را بگریہ و پارہ کند گریبان را۔ متفق علیہ ولفظہ لمسلم۔ وعن ابی مالک الاشعری
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اربع فی امتی من امر الجاہلیۃ لا یترکونہن۔ چہار خصلت اندر امت من از کار جاہلیت
کہ نمیگذارند آنہا را۔ الفخر فی الاحساب۔ یکے نازیدن و مدح کردن نفس در حسبہا حسب آنچہ بشمارد مرد از صفات و
خصال و شرف و مجد کہ در وے و پدران اوست۔ والطعن فی الانساب۔ دوم طعن کردن و عیب گرفتن در نسبہاے
مردم چنانچہ فخر و مدح نسب خود میکنند و حاصل این ہر دو خصلت تعظیم نفس و تحقیر مردم است و ہر دو مذموم است
مگر باسلام و کفر۔ والاستسقاء بالنجوم۔ و طلب آب باران کردن بستارہ ہا یعنی توقع امطار نزد وقوع نجوم در منازل
خود چنانکہ گویند وقتے کہ کوکب در فلان منزل بیاید باران شود چنانکہ در حدیث دیگر آمدہ است مطرنا بنوء کذا
و این منع و زجر ست از تمسک بقواعد نجوم و اعتقاد باحکام آن۔ والنیاحۃ۔ چہارم نوحہ کردن در ماتم۔ وقال۔ و گفت
آنحضرت۔ النائحۃ اذا لم تتب قبل موتہا تقام یوم القیمۃ۔ زن نوحہ گر چون توبہ نکند پیش از مرگ خود یعنی از عالم بیرون برد
ایستادہ کردہ میشود روز قیامت یعنی در موقف یا برانگیختہ میشود۔ وعلیہا سربال من قطران۔ و حال آنکہ بر آن زن پیراہنی
از قطران قطران بفتح قاف و کسر طا و سکون نیز آمدہ روغنے ست کہ جوشیدہ و کشیدہ میشود از درختے کہ معروف ست
بعد ازان پختہ میشود و سوختہ میشود و در چراغ و طلا کردہ میشود بدان شتران گرگین را و این سخت تر ست در اشتعال نار و احراق
ودرع من جرب۔ و بروی است پیراہن از جرب و جرب بفتح جیم و را کہ نام مرضی ست مشہور کہ آن را گر بند و درع پیراہن زنان
و سربال پیراہن خواہ از زن یا مرد یعنی مسلط گردانیدہ میشود بر تن وی گر و خارش پس ازان طلا میکنند بقطران تا زیادہ گردد
الم و سوزش و بعض در بیان مناسبت عمل نیاحت و جزاے آن بجرب گفتہ اند کہ چون نائحہ خراش میکرد روی را و
پارہ میکرد جامہ را ابتلا گردانیدہ شد بچیزے کہ صبر نمیتواند کرد بر آن بخراشیدن و پارہ کردن و نیز خراش میکرد بنغمات
رقت انگیز خود و لباسہاے مصیبت زدگان را و جراحت میکرد دلہاے ایشان را پس عقاب کردہ شود بانچہ مناسب
آن باشد واللہ اعلم۔ رواہ مسلم۔ وعن انس قال مر النبی صلی اللہ علیہ وسلم بامرأۃ تبکی عند قبر۔ روایت است

از انس گفت گذشت آن حضرت بزنے کہ گریہ میکرد نزد گوری۔ فقال پس گفت آنحضرت باآن زن۔ اتقی اللہ واصبری
پرہیز کن ای زن از ناخرمودہ خدا و شکیبائی کن۔ قالت۔ گفت آن زن باآنحضرت۔ الیک عنی فانک لم تصب
بمصیبتی۔ یکسو شو از من زیراکہ تو مصیبت زدہ نشدہ بمصیبت من۔ ولم تعرفہ۔ و نشناخت آن زن آن حضرت را
فقیل لہا انہ النبی۔ پس گفتہ شد مر آن زن را کہ این سخن کہ گفت پیغمبر بود صلی اللہ علیہ وسلم فاتت باب النبی۔ پس
آمد آن زن بر در پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فلم تجد عندہ بوابین۔ پس نیافت آن زن نزد آن حضرت دربانان را چنانکہ
بر در ملوک و امرا می باشند و مانع نیافت از درآمدن گویا در نفس خود خوفے و ہیبتے یافتہ بود و گمان بردہ بود کہ رسول خدا
صلی اللہ علیہ وسلم مثل ملوک و سلاطین خواہد بود و او را مجال درآمدن بروے نخواہد بود تا درآید و اعتذار نماید
فقالت لم اعرفک۔ پس گفت آن زن و عذر خواہی نمود کہ من نشناختم ترا کہ تو پیغمبر خدائی تا انتثال امر تو میکردم
و بے ادبی نمی نمودم۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ انما الصبر عند الصدمۃ الاولی۔ معتبر و محمود نیست صبر مگر نزدیک
وقت نخستین کہ اول زمان مصیبت رسیدن و کوفت اوست و بعد از گذشتن آن وقت خود بضرورت صبر
میکند و صدم چیزے سخت را بر چیزے سخت زدن چنانکہ اینجا زدن مصیبت کہ سخت ست بر دل کہ وے نیز
سخت ست و در تحمل شدائد و بلایا پس میزند بروے و مے شکند آن را و صدم بمعنی رسیدن امرے نیز آید چنانکہ
رسیدن بلا و این معنی اظہر ست و لیکن معنے اول ابلغ است۔ متفق علیہ۔ وعن ابی ھریرۃ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم لا یموت لمسلم ثلثۃ من الولد فیلج النار۔ نمی میرد مر مسلمانے را سہ کس از فرزندان پس درآید آتش
دوزخ را۔ الا تحلۃ القسم۔ مگر برائے حلال گردانیدن و کشادن سوگند کہ حق سبحانہ وتعالے در قرآن مجید در ورود
بندگان آتش را یاد کردہ و فرمودہ کہ (وان منکم الا واردہا) و ہیچ یکے از شما نیست مگر آنکہ درآید دوزخ را اگرچہ درآئی باشد
مثل برق جہندہ و باد پرندہ و عرب میگویند کردم این کار بجہت تحلۃ القسم یعنی ہمان قدر کردم کہ لہوے از
عہدہ سوگند برآیم و در وے ادنے فعل کہ یکبار دران لطیف کنند کفایت دارد پس ہر کہ سہ فرزند از وے مرد
در دوزخ نمی درآید مگر ہمان قدر کہ سوگند راست گردد۔ متفق علیہ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لنسوۃ من الانصار۔ وہم از ابی ہریرہ است کہ گفت گفت آن حضرت مر جماعت زنان را از قبیلۂ انصار
لا یموت لاحداکن ثلثۃ من الولد فتحتسبہ۔ نمی میرد مر یکے از شما را سہ کس از اولاد پس صبر کند و طلب ثواب دارد۔
الا دخلت الجنۃ۔ مگر آنکہ درآید بہشت را۔ فقالت امراۃ منہن او اثنان۔ پس گفت زنے از میان این زنان یا دو
کس ہم بمیرند یا رسول اللہ۔ یعنی ابو مالکہ سہ کس بمیرند یا دو کس مخصوص بسہ کس مدار۔ قال۔ گفت آن حضرت
او اثنان۔ یا دو کس بمیرند و این احتمال دارد کہ ہمین ساعت وحی فرود آمدہ باشد بتوجہ آن حضرت بدرگاہ صمدیت
حق یا آن حضرت دعا کردہ باشد و بوقف اجابت رسیدہ۔ رواہ مسلم و فی روایۃ لہما۔ و در روایتے مر بخاری

ومسلم را این چنین آمد که ثلثة لم یبلغوا الحنث - بمیرند سه کس که نرسیده اند بزه و گناه را یعنی بالغ نشده اند که فعل آنها
گناه باشد و بران بزه مترتب گردد و صغیر بمیرند زیرا که زنان با اطفال مهر و شفقت زائد دارند و الم ایشان مفرط
واطفال تابع و ملحق و ملصق اند با ایشان بخلاف کبار - وعنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وہم
از ابی ہریرہ است که گفت گفت آن حضرت در حدیث قدسی - یقول اللہ مالعبدی المومن عندی جزاء
میگوید خدائے تعالی نیست مر بندۂ مسلمان را نزد من پاداش - اذا قبضت صفیہ من اہل الدنیا - چون
قبض کنم و بمیرانم دوست خالص او را که بے شائبہ تکلف او را دوست میدارد چنانکه پسر و جز آن از اہل دنیا
چہ جائے آنکه از اہل آخرت باشد - ثم احتسبہ - پس صبر کند و نظر بر ثواب آخرت دارد - الا الجنۃ
مگر بہشت - رواہ البخاری -

الفصل الثانی عن ابی سعید الخدری قال لعن رسول اللہ - گفت لعنت کردہ است پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم النائحۃ - زن نوحہ کنندہ را - والمستمعۃ - و گوش دارندہ بنوحہ و شنوندہ آن را و وجہ رضا
و لفظ تانیث را بجہت آن آورد که نوحہ اکثر کار زنان ست یا مراد جماعۃ نائحہ و نفس نائحہ است تا مردان را
نیز شامل باشد و وجہ اول ظاہر تر ست - رواہ ابوداؤد وعن سعد بن ابی وقاص قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم عجب للمومن ان اصابہ خیر حمد اللہ وشکر - کارے شگرف است مر مسلمان را اگر برسد او را نیکی
از نعمت و مال و منال و عافیت ستائش میکند خدا را و سپاس میگوید او را - وان اصابتہ مصیبۃ حمد اللہ وصبر - و اگر
برسد او را سختی و اندوہ ثنا میگوید و شکیبائی می ورزد بشہود صفات جمال و جلال و لطف و قہر زیرا که مقصود وی
سبحانہ از ایراد نوازل و حوادث بر بندہ تعرف ست و چون معرفت حاصل شد حمد لازم آن ست - فالمومن یوجر فی
کل امرہ - پس مسلمان مزد دادہ میشود در ہمہ کار و در ہمہ حال وے چہ نعمت و چہ مصیبت و چہ شکر و چہ صبر
حتی فی اللقمۃ یرفعہا الی فی امرأتہ - تا آنکه در لقمہ که برمیدارد و می نہد آن را در دہن زن خود بجہت مودت و رحمت
باداے نفقہ واجبہ اگر چہ بظاہر از قسم شہوت و حظ نفس ست ولیکن در حقیقت اداے حق ست ولہذا فرمود ان
لزوجک علیک حقا قول مشائخ شاذلیہ است المقصود موافقۃ الحق لا مخالفۃ النفس و درین اشارت بتاکید و تائید
ثبوت اجر است در جمیع احوال چہ حقوق و عبادات و چہ حظوظ و عادات باعتبار تضمن وے نیت را چہ مباحات
اگرچہ در ظاہر از قبیل شہوات باشند لیکن باعتبار اشتمال آن بر نیت تقرب حکم مستحبات میگیرند و عادات عبادات
میگردند - رواہ البیہقی فی شعب الایمان وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من مومن
الا ولہ بابان - نیست ہیچ مسلمانے مگر آنکه او را دو در است - باب یصعد منہ عملہ - درے ست که بالا میرود
از راہ آن عمل او و در محل کتابت او در آسمان بعد از نوشتن آن در زمین - وباب ینزل منہ رزقہ - و درے ست

کہ فرود می آید از ان در رزق و در ذرے وے و میرسد بمستقر ارزاق از زمین۔ فاذا مات بکیا علیہ۔ پس چون مے میرد مرد مسلمان میگریند آن ہر دو در بر وے بحقیقت یا مراد گریہ اہل آنہاست از ملائکہ و ظاہر آیت و حدیث در معنی اول ست واللہ اعلم ایراد ابن حدیث درین باب بکاء باب صعود از جہت آنکہ مشرف میشد بدان و گریہ در رزق بسبب آنکہ رزق عون بود بر عمل صالح پس ہر دو میگریند بجہت حرمان ازین سعادت و فقدان این نعمت فذلک قولہ تعالے پس این گریہ در صعود و رزق بر مومن مراد است بقول حق تعالے کہ از کافران نفی کردہ است و فرمودہ۔ فما بکت علیہم السماء والارض پس نگریست بر ایشان آسمان و زمین این در شان کافران ست و در مقابل آن وجود بکای آسمان و زمین بر مسلمانان مفہوم میگردد و اگر گفتہ شود کہ در صعود و در رزق ہر دو در آسمان اند پس گریۂ زمین از چیست و از کجاست جوابش آنکہ رزق از آسمان بر زمین میرسد پس آن مقام کہ محل وصول ارزاق ست می گرید چنانکہ در ترجمہ اشارت بدان کردیم۔ رواہ الترمذی۔

وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من کان لہ فرطان من امتی ادخلہ اللہ بہا الجنۃ۔ کسے کہ باشد او را دو فرط از امت من در آرد او را خدائے تعالے بسبب آن دو فرط و جزاے مصیبت و بشفاعت ایشان در بہشت فرط بفتحتین پیش روندہ باب خوراز برائے اصلاح حوض و دلو یا پیش روندہ از قافلہ تا تیار سازد آب راو منزل را و آنچہ محتاج اند بدان در منزل و مراد اینجا فرزند کسے کہ بمیرد گویا پیشتر میرود کار او را در ان جہان در بہشت آمادہ میگرداند۔ فقالت۔ پس گفت۔ عائشۃ۔ رضی اللہ عنہا۔ فمن کان لہ فرط من امتک۔ پس کسے کہ باشد مر او را یک فرط از امت تو یعنی یک فرزند از عالم رفتہ باشد پس او را چہ حال ست و شما این بشارت را بر دو فرط دادید۔ قال فمن کان لہ فرط۔ گفت آن حضرت پس کسے کہ باشد او را یک فرط نیز می در آرد او را در بہشت ما دو گفتیم زیرا کہ اول حکم ہمچنین بود باز درخواست کردیم رحمت واسع شد یکے را نیز حکم شد۔ یا موفقۃ۔ ای توفیق دادہ شدہ بخیرات و حرص بر تعلیم شرائع و احکام و سوال از ان نداست بعائشۃ و تشریف ست مراد را باین لقب جامع فضائل و کمالات و عائشہ را در حضرت وی صلی اللہ علیہ وسلم راہ سوال و علمے در شرائع بود کہ ہیچ یکی از ازواج مطہرہ را نبود و چون آنحضرت او را باین صفت مدح کرد و برین فعل ترغیب نمود زیادہ کرد در سوال باظہار تحسر و تاسف بر فوت این نعمت کہ وجود فرطاست از وے رضی اللہ عنہا۔ فقالت۔ پس گفت عائشہ۔ فمن لم یکن لہ فرط من امتک۔ پس کسے کہ نباشد برای او فرطے از امت تو چہ کار کند۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فانا فرط امتی۔ پس من فرط امت خودم کہ پیشتر میروم و کارسازی ایشان در ان جہان میکنم و این جزا و ثواب ایشان را کہ بمردن فرزند است بجہت درد مصیبت است کہ با ایشان میرسد۔ لن یصابوا بمثلی۔ ہرگز مصیبت زدہ نمیشوند ایشان بمانند مصیبت موت من زیرا کہ من محبوب ترم نزد ایشان از پدران و پسران و از ہر چہ تعلق دارند بدان۔ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث غریب وعن ابی موسی الاشعری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا مات ولد العبد قال اللہ تعالی لملئکتہ چون می میرد فرزند بندہ میگوید خدای تعالے مر فرشتگان خود را

ومی پرسد از ایشان ۔ قبضتم ولد عبدی ۔ قبض کردید شما روح فرزند بندۂ مرا ۔ فیقولون نعم ۔ پس میگویند فرشتگان آرے
قبض کردیم پس مہربانی میکند وے تعالے بر بندۂ خود ۔ فیقول ۔ پس میگوید وے تعالے قبضتم ثمرۃ فوادہ ۔ قبض کردید
میوۂ دل او را و حاصل عمر و زندگانی او را ۔ فیقولون نعم ۔ پس میگویند آرے کردیم ۔ فیقول ۔ پس میگوید ۔ اللہ تعالے
ماذا قال عبدی ۔ چہ چیز گفت بندۂ من در وقت قبض روح فرزند وے ۔ فیقولون ۔ پس میگویند فرشتگان حمدک
واسترجع ۔ حمد گفت واسترجاع کرد یعنی گفت ۔ انا للہ وانا الیہ راجعون فیقول اللہ ۔ پس میگوید خدائے تعالے
ابنوا لعبدی بیتا فی الجنۃ ۔ برآرید برائے بندۂ من خانہ در بہشت کہ چون درین جہان بدردی مصیبت و محنت غمگین
شدہ است دران جہان بہ تنعم بہشت و حور و غلمان آن شاد گردد چون بمردن فرزند خانہ جمعیت و سرور وی ویران
شدہ است خانہ بہتر ازین در بہشت بنا کنید اینہمہ ظہور صفت جلال و جمال اوست تعالی و تقدس میمیراند و میمیراند
ومیگریاند ومی خنداند بیت گہے میزند تا شود دردناک ✤ گہے میکند آبش از دیدہ پاک ✤ گہ بلطفم نوازد گہ بنازم
می کشد ✤ زندہ می سازد مرا آن شوخ بازم می کشد ✤ وسموہ بیت الحمد ۔ ومی فرماید وی سبحانہ تعالے بفرشتگان کہ برای
آن بندہ خانہ بنا کنید ونام نہید آن خانہ را خانۂ حمد کہ این جزائے حمد در رضا و تسلیم اوست کہ در مصیبت کردہ ۔ رواہ احمد
والترمذی ۔ وعن عبد اللہ بن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من عزی مصابا فلہ مثل اجرہ ۔
کسے کہ تعزیت کند وصبر فرماید وتسلی دہد مصیبت زدہ را پس مر او را است مانند اجر وی بر مصیبت وصبر بر آن ۔ رواہ الترمذی
وابن ماجۃ وقال الترمذی ہذا حدیث غریب لا نعرفہ مرفوعا الا من حدیث علی بن عاصم الراوی ۔ وگفت ترمذی این حدیث
غریب ست نمی شناسیم آن را بطریق رفع مگر از حدیث علی بن عاصم کہ راوی این حدیث ست و در کاشف گفتہ کہ او را
تضعیف کردہ اند ائمہ ۔ وقال ورواہ بعضہم عن محمد بن سوقۃ بہذا الاسناد موقوفا ۔ گفت ترمذی و روایت کردہ اند
آن را بعض محدثین از محمد ابن سوقہ بضم سین مہملہ وسکون واو وبقاف بہمین اسناد موقوف بر عبد اللہ بن مسعود
گفتہ اند کہ محمد بن سوقہ ثقہ و مرضی ست ۔ وعن ابی برزۃ ۔ روایت ست از ابی برزۃ بفتح موحدہ وسکون را و بزا
اسلمی کہ از صحابہ است وہمیشہ ہمراہ آن حضرت در غزا بود ۔ قال قال رسول اللہ ۔ گفت گفت پیغمبر خدا ۔ صلی اللہ علیہ وسلم
من عزی ثکلی کسی بردا فی الجنۃ ۔ کسیکہ تعزیت کند وصبر فرماید ثکلی را پوشانیدہ شود مر او را جامہ در بہشت وثکلی بفتح مثلثہ
وسکون کاف زنے کہ فرزندش مردہ و در قاموس گفتہ کہ ثکل بضم موت وہلاک وفقد حبیب یا ولد و مرد را ثاکل وثکلان
گویند وزن را ثکلی وثاکلہ وثکلانہ قلیل است وبرد بضم ثوب مخطط وآن معروف است ۔ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث
غریب وعن عبد اللہ بن جعفر قال لما جاء نعی جعفر ۔ روایت ست از عبد اللہ بن جعفر بن ابی طالب گفت ہرگاہ آمد
خبر موت جعفر کہ در غزوۂ موتہ شہید شدہ ونعی بفتح نون وسکون عین خبر موت ونعی بفتح نون وکسر عین وتشدید یا
نیز روایت ست بمعنی خبر موت رسانندہ و اول ظاہر تر است ۔ قال النبی ۔ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اصنعوا لآل جعفر طعاما

ہمسایہ بیاید براے اولاد جعفر طعامے را۔ فقد اتاہم ما یشغلہم۔ پس بتحقیق آمدہ است ایشان را چیزے کہ باز میدارد ایشان را از طعام پختن کہ خبر موت او باشد۔ رواہ الترمذی وابوداؤد وابن ماجۃ۔ ودرین حدیث دلیل است برانکہ مستحب است خویشان وہمسایگان ودوستان را تہیۂ طعام مر اہل میت را وبعض گفتہ اند کہ فرستادن طعام برای اہل مصیبت روز اول غیر مکروہ است از جہت شغل بتجہیز میت ودر روز دوم مکروہ است اگر زنان نوحہ گر جمع شوند زیرا کہ این اعانت است بر اثم وعدوان واختلاف کردہ اند در اکل غیر اہل مصیبت آن طعام را وابوالقاسم گفتہ کہ باک نیست مر کسے را کہ مشغول ست بجہاز میت کذا فی مطالب المؤمنین

الفصل الثالث۔ عن المغیرۃ ابن شعبۃ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول من نیح علیہ فانہ یعذب بما نیح علیہ یوم القیمۃ۔ گفت مغیرہ شنیدم آن حضرت را کہ میگفت کسے کہ نوحہ کردہ شود بروے پس بدرستیکہ آنکس عذاب کردہ میشود بچیزے کہ نوحہ کردہ میشود بروے روز قیامت ومراد بچیزے کہ نوحہ کردہ می شود بروے آن سخنے ست کہ میگویند آن را نائحہ براے میت وگفتہ میشود بوے بطریق استہزاء وسخریت چنانکہ در حدیث نعمان بن بشیر بیاید گویا کہ وے ظاہر میکرد بنفس خود را متصف بآن صفات وراضی بود بآن پس محل زجر وتوبیخ باشد متفق علیہ۔ وعن عمرۃ بفتح عین مہملہ وسکون میم بنت عبد الرحمن انہا قالت سمعت عائشۃ رضی اللہ عنہا۔ روایت است از عمرہ بنت عبد الرحمن بن سعد بن زرارۃ کہ صحابیہ است ودر کنار عائشہ ام المومنین پرورده شده روایت میکند احادیث عائشہ را بسیار کہ وے گفت شنیدم عائشہ را۔ وذکر لہا ان عبد اللہ بن عمر یقول ان المیت لیعذب ببکاء الحی علیہ۔ وحال آنکہ ذکر کردہ شد مر عائشہ کہ عبد اللہ بن عمر میگوید کہ میت عذاب کردہ میشود بگریستن زندہ بروے۔ تقول۔ میگفت عائشہ۔ یغفر اللہ لابی عبد الرحمن۔ بیامرزد خداے تعالے مر ابی عبد الرحمن را کہ کنیت ابن عمر است واین کلمہ در جاے میگویند کہ کسے سخنے گفتہ وخطا کردہ میگویند کہ خدا او را رحمت کند وبیامرزد باز عائشہ میگوید۔ اما انہ لم یکذب۔ آگاہ باشید بدرستیکہ وے یعنی ابن عمر دروغ نگفتہ است وچون گوید وشان وے اعلی وارفع است ازان۔ ولکنہ نسی۔ ولیکن وے فراموش کردہ است انچہ از حضرت شنیدہ۔ او اخطاء۔ یا خطا کردہ است در شنیدن وفہمیدن بعد ازان بیان خطاے ابن عمر میکند بقول خود۔ انما مر رسول اللہ۔ این ست وجز این نیست کہ گذشت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم علی یہودیۃ یبکی علیہا۔ بر زن یہودیہ کہ مردہ بود گریستہ میشد بروے۔ فقال انہم لیبکون علیہا۔ پس گفت آنحضرت بدرستیکہ ایشان میگریند بروی۔ وانہا لتعذب فی قبرہا۔ وحال آنکہ بتحقیق وی ہر آئینہ عذاب کردہ میشود در قبرش پس آنحضرت در خصوص یہودیہ این را گفت وکفار دیگر در حکم وے خواہند بود ودر خصوص وی ہم نگفت کہ وی بسبب بکای ایشان معذب است بلکہ وی در عذاب ست چنانکہ شان کافران ست وایشان میگریند واو را عزیز میدارند ومرحوم میدانند ووی خوار وملعون ست ازینجا ابن عمر فہمید کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بطریق

کلیہ فرمود کہ میت بسبب گریۂ زندگان بروے در قبر معذب میگردد وشرح این کلام تمام در حدیث آئندہ بیاید متفق علیہ
وعن عبد اللہ بن ابی ملیکۃ بضم میم وفتح لام وسکون یا کہ از مشاہیر تابعین است۔ قال توفیت ابنۃ لعثمان بن
عفان رضی اللہ عنہ بمکۃ۔ مرد دختری مر عثمان بن عفان را بمکہ فجئنا لنشہدہا۔ پس آمدیم ما تا حاضر شویم جنازۂ او را۔ وحضرہا
وحاضر شد او را۔ ابن عمر وابن عباس فانی لجالس بینہما۔ پس بدرستی کہ من ہر آئینہ نشستہ ام میان ابن عمر وابن عباس و
در بعض نسخ وانی بواو ودر صحیح بخاری نیز ہمچنین است واین اظہر است در معنی۔ فقال عبد اللہ بن عمر لعمرو بن عثمان وہو مواجہہ
پس گفت ابن عمر مر پسر عثمان را کہ نام او عمرو ست وحال آنکہ وی روبروی وے بود۔ الا تنہی عن البکاء۔ آیا باز نمی داری
یعنی زنان را از گریستن۔ فان رسول اللہ۔ زیرا کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفتہ است۔ ان المیت لیعذب ببکاء
اہلہ علیہ۔ بدرستیکہ مردہ ہر آئنہ عذاب کردہ میشود بگریستن کسان وی بروی۔ فقال ابن عباس قد کان عمر یقول بعض ذلک
پس گفت ابن عباس تحقیق بود عمر رضی اللہ عنہ میگفت بعض این سخن را کہ ابن عمر میگوید بعض بجہت آن گفت کہ شاید در
عبارت کم وبیش واقع شدہ باشد یا عمر این چنین میگفت کہ ببعض بکاء اہلہ چنانکہ ابن عباس خواہد گفت ثم حدث۔ پس
حدیث کرد ابن عباس۔ فقال صدرت مع عمر من مکۃ۔ بازگشتہ بودم با عمر در زمان خلافت وے از مکہ بسوے مدینہ
واین دران سال ست کہ عمر رضی اللہ عنہ در مدینہ کشتہ خواہد شد۔ حتی اذا کنا بالبیداء۔ تا آنکہ بودیم ما به بیداء بر وزن
صحرا بفتح موحدہ وسکون تحتانیہ نام موضعے ست میان مکہ ومدینہ۔ فاذا ہو برکب تحت ظل سمرۃ۔ پس ناگاہ عمر ملابس
وملاقی ست بسواران در زیر سایۂ درختے کہ نام وے سمرہ است بفتح سین وضم میم۔ فقال اذہب فانظر من ہؤلاء الرکب
پس گفت عمر یعنی ابن عباس را برو پس ببین کیستند این سواران۔ فنظرت فاذا ہو صہیب۔ پس نگاہ کردم
من پس ناگاہ آن صہیب رومی ست وسواران دیگر نیز ہمراہ اویند۔ قال فاخبرتہ۔ گفت ابن عباس پس
خبر کردم عمر را کہ صہیب ست۔ فقال ادعہ۔ پس گفت عمر بخوان او را وبطلب۔ فرجعت الی صہیب پس باز آمدم بسوے
صہیب۔ فقلت ارتحل فالحق امیر المؤمنین پس گفتم کوچ کن از اینجا پس برس ودریاب امیر المؤمنین را یعنے عمر را
رضی اللہ عنہ۔ فلما ان اصیب عمر دخل صہیب یبکی۔ پس ہرگاہ بمدینہ رسیدند ورسید عمر را مصیبت قتل در آمد صہیب
در حالیکہ میگوید بر مصیبت عمر۔ یقول۔ میگوید وااخاہ واصاحباہ۔ واے برادر واے یار۔ فقال عمر یا صہیب اتبکی علی
پس منع کرد عمر او را از گریستن وگفت ای صہیب آیا گریہ میکنی بر من۔ وقد قال رسول اللہ۔ وحال آنکہ تحقیق گفتہ است
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان المیت لیعذب ببعض بکاء اہلہ علیہ۔ ذکر بعض بکاء برائے آن خواہد بود کہ ممنوع گریہ است
کہ باندبہ وتفزع وجزع بود یا مراد آن ست کہ بکاء مظنۂ تعذیب است اگر خواہد خدای تعالے عذاب میکند بران فافہم
فقال ابن عباس فلما مات عمر ذکرت ذلک لعائشۃ۔ پس گفت ابن عباس ہرگاہ کہ مرد عمر ذکر کردم آن را یعنی گفت وگوی
عمر وصہیب را وقول عمر را کہ (ان المیت لیعذب الی آخرہ) مر عائشہ را۔ فقالت یرحم اللہ عمر۔ پس گفت عائشہ رحمت کند

خداے تعالے عمر را چنانکہ با بن عمر گفتہ بود یغفر اللہ اینجا ذکر مغفرت نکرد کہ مبنی از سبق گناہ است بخلاف رحمت
کہ مورد وے عام است۔ لا واللہ۔ نہ این چنین است بخدا سوگند۔ ما حدث رسول اللہ۔ حدیث نکرد پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم ان المیت لیعذب ببکاء اہلہ علیہ۔ یعنی بران وجہے کہ عمر فہمیدہ زیراکہ حدیث صحیح است بے شبہ واختلاف
در تعیین مراد است عمر و ابن عمر میگویند کہ عذاب بسبب بکاست مومن را وکافر را وعائشہ میگوید کہ این در بارۂ کافرست وا ودر
عذاب است گریہ کنند یا نکنند وبر تقدیر گریہ عذاب مقارن گریہ است پس عذاب با گریہ است نہ از گریہ واین مضمون را
اگر بزبان علم ادا کنند واضح تر می گردد کہ کلمۂ با نزد ابن عمر براے سببیت است ونزد عائشہ براے ملابست است
واگر فرضا مسلمانے را در قبر عذاب باشد عذاب او مقارن گریہ خواہد بود اما عائشہ میگوید کہ ورود این حدیث
در کافرست واین ست معنی قول عائشہ کہ گفت۔ ولکن ان اللہ تعالے یزید الکافر عذابا ببکاء اہلہ علیہ۔ ولیکن
بدرستیکہ خداے تعالے افزون میکند کافر را عذاب با بکاے اہل وے بروے واین عبارت دلالت میکند
کہ در مادۂ کافر گریہ نیز سبب افزونی عذاب میگردد واین بسبب آن خواہد بود کہ کافر راضی ست بگریہ بلکہ بعض وصیت
میکردند بگریہ ونوحہ ونامشروعات دیگر سببیت گریہ مر عذاب را جہت این ست وبعض ہمین توجیہ میکنند کہ عذاب
بسبب گریہ در انجاست کہ میت وصیت کردہ باشد بدان وراضی شدہ چنانکہ رسم جاہلیت بود فتامل بعد ازان
عائشہ رضی اللہ عنہا استدلال میکند بر عدم سببیت گریہ اہل بیت مر عذاب او را چنانکہ میفرماید۔ وقالت عائشۃ
رضی اللہ عنہا حسبکم القرآن۔ بس است شما را قرآن کہ میفرماید۔ ولا تزر وازرۃ وزر اخرے۔ وبرنمیدارد ہیچ نفس بار
بردارندہ بار نفس دیگر را یعنی گناہ یکے بر دیگرے نمی نویسند وچون گریہ ونوحہ گناہ اہل میت است بر میت براے
چہ نویسند وے چہ گناہ کردہ است کہ او را بدان عذاب کنند۔ قال ابن عباس عند ذلک۔ گفت ابن عباس نزد
این سخن مضمون آیت قرانی را کہ۔ واللہ اضحک وابکی۔ وخداے خنداند ومیگریاند واین تقریرے ست براے نفی مذہب
ابن عمر کہ میت عذاب کردہ میشود ببکاے اہل وے بروے زیراکہ بکاے آدمی وضحک وے باندوہ وشادی
وے از خداست کہ پیدا میکند وظاہر میگرداند در وے آن را پس او را اثر در عذاب نباشد اما این بر تقدیرے خواہد بود
کہ ضحک وبکاے اختیاری باشد وتکلف واختیار را دران واسباب آن مدخلے نباشد فافہم واللہ اعلم۔ قال
ابن ابی ملیکۃ فما قال ابن عمر شیئا۔ پس نگفت ابن عمر در برابر این سخن چیزے را وملزم گشت وقبول کرد متفق علیہ
ودرین حدیث دلیل ست بر آنکہ مجتہد اسیر دلیل ست واو را میرسد کہ بدلیل خود تخطیۂ مجتہد دیگر کند اگرچہ بزرگ تر وعالی
شان وعالم تر از وے باشد چنانکہ عمر نسبت بعائشہ رضی اللہ عنہا وچون حق ظاہر گردد قبول کند وساکت گردد تا
نزاع وجدال زیادہ نگردد۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت لما جاء النبی صلی اللہ علیہ وسلم قتل ابن حارثۃ
وجعفر وابن رواحۃ۔ گفت عائشہ ہرگاہ کہ رسید آنحضرت را خبر کشتہ شدن زید بن حارثہ وجعفر ابن ابی طالب وعبد اللہ

ابن رواحہ در غزوۂ موتہ چنانکہ قصہ آن در احادیث و کتب سیر مذکور و مسطور ست جلس نشست آن حضرت یعنے
در مسجد برای عزای ایشان - یعرف فیہ الحزن - شناختہ میشود در ان حضرت غم و اندوہ - وانا انظر من صائر الباب -
و من نگاہ میکردم از شگاف در چنانکہ تفسیر کردہ است او را راوی - یقول یعنی شق الباب - میخواہد عائشہ بصائر باب
شگاف باب را ظاہرا نزد آنحضرت دران وقت کسے بیگانہ نبود - فاتاہ رجل - پس آمد آنحضرت را مردے فقال
پس گفت آن مرد - ان نساء جعفر - بدرستیکہ زنان جعفر - وذکر بکاءھن - وذکر کرد آن مرد گریہ زنان جعفر را کہ
بسیار میکنند - فامرہ ان ینھاھن - پس امر کرد آن حضرت آن مرد را کہ باز دارد زنان را از گریہ - فذھب پس رفت
آن مرد پیش زنان تا منع کند - ثم اتاہ الثانیۃ - پس آمد آن مرد نزد آن حضرت بار دوم - لم یطعنہ - اطاعت نکردند
زنان آن مرد را و باز نیامدند از گریہ بگفتۂ او - فقال انھھن - پس باز گفت بآن مرد کہ برو و باز دار ایشان را از گریہ
فاتاہ الثالثۃ - پس آمد آن مرد نزد آن حضرت سوم بار - قال - گفت - واللہ غلبننا - بخدا سوگند غالب آمدند زنان
ما را - یا رسول اللہ فزعمت - پس گمان بردم عائشہ و در بعض نسخ زعمت بلفظ متکلم تصحیح کردہ اند پس این قول عائشہ است
کہ گفت پس دانستم - انہ قال - کہ آن حضرت گفت بآن مرد - فاحث فی افواھھن التراب - پس بینداز در دہن ہای
ایشان خاک را مبالغہ است در منع ایشان از بکاء و زور آوردن بران عائشہ میگوید فقلت پس گفتم با دل خود خطاب
بآن مرد - ارغم اللہ انفک - بر خاک بمالد خدائے تعالے بینی ترا کنایت ست از خواری و اہانت - لم تفعل ما امرک
رسول اللہ - نکردی تو آنچہ امر کرد ترا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ باز داشتن زنان ست از گریہ - ولم تترک رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم من العناء - و خلاص نکردی آن حضرت را از رنج و مشقت کشیدن در امر منع مکر کہ ہر بار آمدی و
گفتی کہ آنہا باز نمی آیند تا بار دیگر امر کرد آن حضرت و تعب کشید - متفق علیہ وعن ام سلمۃ قالت لما مات
ابو سلمۃ قلت گفت ام سلمہ کہ چون مرد ابو سلمہ کہ زوج اول وے بود پیش از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفتم من -
غریب وفی ارض غربۃ - غریب ست ابو سلمہ و در زمین غربت است زیرا کہ از مکہ بحبشہ ہجرت کردہ بود و از حبشہ بمدینہ آمدہ
و غریب بود و با ہیچکس گفت و گوی نداشت - لابکینہ بکاء یتحدث عنہ - البتہ بگریم او را گریہ کہ حکایت کردہ شود از ان
در مردم کہ این چنین گریہ کرد کہ ہیچکس نکردہ است - فکنت قد تھیأت للبکاء علیہ - پس بودم من کہ بتحقیق آمادہ شدم برای
گریہ کردن بر ابو سلمہ و خود را بران آوردم - اذ اقبلت امرأۃ تریدان تسعدنی - ناگاہ پیش آمد زنے میخواہد آن زن کہ
یاری دہد مرا و موافقت کند با من در گریہ کردن - فاستقبلھا رسول اللہ - پس پیش آمد آن زن را پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم فقال - پس گفت آن حضرت - اتریدین ان تدخلی الشیطان - آیا می خواہی تو ای زن کہ در آری
شیطان را - بیتا اخرجہ اللہ منہ مرتین - در خانہ کہ بیرون آوردہ است او را خدائے تعالے از ان خانہ دو بار
یکبار بدر آمدن در اسلام و بار دیگر بہجرت یا یکبار بہجرت از مکہ بحبشہ و بار دیگر از حبشہ بمدینہ یا در روز در آمدن در اسلام

دور زود لا بیرون رفتن از دنیا و تواند که مرتین متعلق به قال باشد - وکففت عن البکاء فلم ابک - ام سلمه میگوید چون
آن حضرت این کلمه فرمود باز آمدم از گریه پس گریه نکردم ابدا از آن - رواه مسلم - وعن النعمان بن بشیر صحابی ست
کنیت وی و تبیعه در حالت آن حضرت متعلقه بود - قال اغمی علی عبد الله بن رواحة - گفت نعمان بیهوشی انداخته شد
بر عبد الله بن رواحه وقتیکه بیمار بود و نزدیک بمردن رسیده اگرچه وی رضی الله عنه در بیماری نمرده است
بلکه شهید شد در غزوه موته - فجعلت اخته عمرة تبکی - پس در ایستاد خواهر او که عمره نام داشت که میگریست و می گفت
واجبلاه ای کوه واکذا واکذا ای چنین و چنین - تعدد علیه - در حالتی که میشمارد بر وی اوصاف
وی مثال آنکه می ستایند زنان مرده را در نوحه و تفجع - فقال - پس گفت عبد الله بن رواحه یعنی بعد حین افاق
هنگامی که بهوش آمد ما قلت شیئا الا قیل لی انت کذلک - نگفتی تو هیچ چیزی از آن اوصاف را مگر آنکه گفته شد
مرا بطریق سخریت و انکار که تو چنینی - زاد فی روایة - زیاده کرده است در روایتی این عبارت را که - فلما مات لم تبک علیه
پس چون مرد ابن رواحه نگریست عمره بر وی و نوحه نکرد - این باب ترجیح ست مر قول عمر و ابن عمر را که در حدیث ست
ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه گذشت - رواه البخاری - وعن ابی موسی قال سمعت رسول الله صلی الله
علیه وسلم یقول ما من میت یموت - گفت ابو موسی شنیدم آن حضرت را که میگفت نیست هیچ مرده که می میرد - فیقوم باکیهم
پس می ایستد گریه کنندگان قوم - فیقول - پس میگوید آن گریه کننده - واجبلاه واسیداه و نحو ذلک - یا مانند آن
الفاظ دیگر که در ندبه و تفجع میگویند - الا وکل الله به ملکین - مگر آنکه میگمارد خدای تعالی بر وی دو فرشته را
که بسیار دکار او را با ایشان - یلهزانه - که می جنبانند و دفع میکنند آن میت را و لهز مشت بر سینه زدن از باب
فتح یفتح - ویقولان - و میگویند بطریق انکار اهکذا کنت - آیا همچنین بودی تو این نیز نوعی از عذاب است
رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب حسن - وعن ابی هریرة قال مات میت من آل رسول الله
مرد میرنده از اهل بیت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاجتمع النساء تبکین علیه - پس جمع شدند زنان در حالتی که گریه
میکنند بر آن میت - فقام عمر - پس بایستاد عمر رضی الله عنه - ینهاهن ویطردهن - در حالتی که باز میداشت این
زنان را و می راند ایشان را - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دعهن - بگذار ایشان را
یا عمر فان العین دامعة - زیرا که چشم اشک ریزنده است - والقلب مصاب - و دل مصیبت زده و اندوهگین است
والعهد قریب - و زمان مصیبت نزدیک و تازه است و ما نا که گریه آن زنان بی نوحه و تفجع بوده است
چنانکه سیاق حدیث دلالت دارد بر آن و عمر رضی الله عنه گریه را مطلقا مکروه میداشت و این زنان از رو
غلبه گریه میکردند - رواه احمد والنسائی - وعن ابن عباس قال ماتت زینب بنت رسول الله - مرد زینب
دختر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که زوجه ابی العاص بن ربیع اموی بود - فبکت النساء - پس گریستند

زنان فجعل عمر یضربھن بسوطہ پس در ایستاد عمر کہ میزند ایشان را تا باز باشد خود۔ فاخرہ رسول اللہ پس انگند دور او عمر را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بیدہ۔ بدست خود۔ وقال۔ وگفت آن حضرت۔ مھلاً آہستہ شو یا عمر ثم قال پستر گفت آن حضرت مر زنان را۔ ایاکن ونعیق الشیطان۔ دور دارید خود را ای زنان از آواز شیطان کہ نوحہ وندبہ است ونعیق در اصل بانگ کردن زاغ وشبان مر گوسپندان را۔ ثم قال پستر گفت آن حضرت۔ انہ مھما کان من العین ومن القلب فمن اللہ۔ بدرستیکہ شان این ست کہ ہر چہ باشد از چشم کہ گریہ است واز دل کہ غم واندوہ است پس از خدا است عزوجل یعنی راضی ست از آن خدا۔ ومن الرحمۃ۔ واز مہربانی ست۔ وما کان من الید ومن اللسان وچیزے کہ باشد از دست واز زبان۔ فمن الشیطان۔ پس از شیطان ست وخوش میشود شیطان بدان کہ در معصیت می افتد آدمی از آن۔ رواہ احمد وعن البخاری تعلیقا قال لما مات الحسن بن الحسن بن علی۔ بخاری در صحیح خود بطریق تعلیق آوردہ است کہ چون مرد حسن بن امام حسن کہ او را حسن مثنی گویند ومعنی تعلیق در مقدمہ معلوم شدہ است ضربت امراتہ القبۃ علی قبرہ سنۃ۔ زد زن حسن خیمہ بر قبر وے یک سال کہ در آن یک سال بر سر گور وے نشستہ در درد مصیبت واندوہ وفراق وے ہر روز تازہ میداشت۔ ثم رفعت۔ بعد از یک سال چون ورد وفرو نشست برداشت خیمہ را۔ فسمعت صائحا یقول۔ پس شنید آواز کنندہ را کہ میگوید۔ الاھل وجدوا ما فقدوا۔ دانا وآگاہ باشید آیا یافتند چیزے را کہ گم کردند۔ فاجابہ آخر پس جواب داد این آواز کنندہ را آواز کنندۂ دیگر۔ بل یئسوا فانقلبوا۔ بلکہ نومید شدند پس برگشتند شعر وعوضت اجرا من فقید فلا تکن ٭ فقیدک لا یاتی واجرک ذاھب ٭ وعن عمران بن حصین وابی برزۃ۔ بتقدیم را بر زاے۔ قالا۔ روایت ست ازین دو صحابی کہ گفتند۔ خرجنا مع رسول اللہ بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فی جنازۃ۔ در مشایعت جنازہ۔ فرائی قوما قد طرحوا اردیتھم۔ پس دید آن حضرت گروہے را از اہل میت کہ بتحقیق انداختہ اند رداہاے خود را۔ یمشون فی قمص۔ میروند در پیراہنہا بے ردا واین رسم جاہلیت بود کہ چون پس جنازہ میرفتند ردا نمی پوشیدند اشارت بر پریشانی بال وبے سر وسامانی حال۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ افبفعل الجاھلیۃ تاخذون۔ آیا بکردار اہل جاہلیت عمل میکنید۔ او بصنیع الجاھلیۃ تشبھون۔ یا بکار وپیشہ جاہلیت مانند می شوید یا مانند میکنید خود را وکلمۂ او یا براے شک راوی ست یا براے تنویع وتشبھون بفتح تا وتشدید موحدہ وبضم تا وکسر موحدہ نیز روایت ست۔ لقد ھممت ان ادعو علیکم۔ بتحقیق قصد کردم کہ دعاے بد کنم بر شما۔ دعوۃ ترجعون فی غیر صورکم۔ این چنین دعاے کہ برگردید شما یعنی مصور شوید در غیر صورتہاے خود یعنی مسخ شوید وخنازیر وقردہ شوید یا برگردید بسوے خانہ ہاے خود حالے کہ در غیر صورت خود اید یعنی چون وضع ولباس خود را نہ بجہت حق تغییر دادید صورتہاے شما کہ لباس ارواح شما ست نیز برگردد۔ قال فاخذوا اردیتھم ولم یعودوا لذلک۔ گفت راوی پس گرفتند رداہاے خود را وباز برنگشتند بآن فعل ورسم جاہلیت دوباره

ابن ماجۃ وعن ابن عمر قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان تتبع جنازۃ معہا رانۃ ۔ گفت ابن عمر نہی کرد آن حضرت ازان کہ پس روی کردہ شود جنازہ کہ با وے نوحہ گری باشد یعنی رفتن با جنازہ سنت ست ولیکن ترک دادہ میشود بوجود رانہ چنانکہ اجابت دعوت سنت ست ولیکن ترک دادہ میشود بوجود ملاہی ومنکرات ۔ رواہ احمد وابن ماجۃ

وعن ابی ھریرۃ ان رجلا قال لہ مات ابن لی فوجدت علیہ ۔ روایت است از ابی ہریرہ کہ مردے گفت مر او را مرد پسرے کہ مرا بود پس اندوہگین شدم بر مردن وے ۔ ہل سمعت من خلیلک ۔ آیا شنیدہ تو از دوست جانی خود یعنی محمد رسول اللہ صلوات اللہ وسلامہ علیہ ۔ درودہاے خدا وسلام بروے باد شیئا یطیب بانفسنا عن موتانا ۔ چیزے کہ خوش سازد نفسہاے ما را از جانب مردہ ہاے ما کہ از جنس اولاد اند کہ آنہا بعد از مردن نفع میکنند مارا ۔ قال نعم سمعتہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ۔ گفت ابو ہریرہ آرے شنیدہ ام آن حضرت را کہ گفتہ است ۔ صغارہم دعامیص الجنۃ ۔ خردان مسلمانان کہ می میرند دعامیص بہشت اند ودعامیص جمع دعموص است بضم دال و آن کرکی ست کہ غوطہ میزند در آب ومی بر آید ونیز بمعنی شخصے کہ وقال ست در امور وپیش آیندہ است ملوک وامرا را نیز می آید یعنی این خردان سیگروند در بہشت ومی در آیند ہر جا کہ میخواہند ودخل میکنند در ہر کار کہ باشد چنانکہ حال صبیان ست در دنیا یلقی احدہم اباہ ۔ پیش می آید یکے ازین خردان پدر خود را ۔ فیأخذ بناحیۃ ثوبہ فلا یفارقہ ۔ پس میگیرد کنارہ جامہ پدر را پس جدا نمیشود از وے ۔ حتی یدخلہ الجنۃ ۔ تا آنکہ وے در آرد او را در بہشت وتخصیص بہ پدر بذکر یا ازان جہت ست کہ وے اصل ومتبوع است وما در تابع وفرع اوست یا از جہت آنکہ صبر از مردان بیشتر می آید کہ از زنان ودر بعض احادیث مادر مذکور شدہ ودر بعض ما در وپدر ہر دو ظاہرا بجہت اختلاف مقام ووجود تقریب کلام ست واللہ اعلم ۔ رواہ مسلم واحمد واللفظ لہ

وعن ابی سعید قال جاءت امرأۃ الی رسول اللہ ۔ آمد زنے بسوی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقالت ۔ پس گفت آن زن ۔ یا رسول اللہ ذہب الرجال بحدیثک ۔ بردند مردان حدیث ترا کہ خبر میدہی تو ایشان را بدان وگرفتن نصیبے تمام از مواعظ ونصائح تو ۔ فاجعل لنا من نفسک یوما نأتیک فیہ ۔ پس بگردان برائے ما از ذات شریف خود نصیبے در روزی کہ بیائیم ما ترا دران روز ۔ تعلمنا مما علمک اللہ ۔ تا بیاموزانی ما را ازان چیزے کہ آموزانیدہ است ترا خدائے تعالے ۔ فقال ۔ پس گفت آن حضرت ۔ اجتمعن فی یوم کذا وکذا ۔ فراہم آئید از جماعت زنان در روز چنین وچنین فی مکان کذا وکذا ۔ در جاے چنین وچنین ۔ فاجتمعن فاتاہن رسول اللہ ۔ پس فراہم آمدند پس آمد زنان را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فعلمہن مما علمہ اللہ ۔ پس تعلیم کرد ایشان را از انچہ تعلیم کردہ است او را خدای تعالی ثم قال ۔ پس گفت آن حضرت ۔ ما منکن امرأۃ تقدم بین یدیہا من ولدہا ثلثۃ ۔ نیست از شما زنے کہ بفرستد پیش خود از فرزندان خود سہ الا کان لہا حجابا من النار ۔ مگر آنکہ باشد این پیش فرستادن برائے آن زن پردہ ومانع از در آمدن در آتش دوزخ فقالت امرأۃ منہن ۔ پس گفت زنے ازین زنان ۔ یا رسول اللہ او اثنین ۔ یا دو فرزند فرستد ۔ فاعادتہا مرتین ۔ پس

باز گردانید و مکرر گفت آن زن این کلمه را دو بار۔ ثم قال۔ پس گفت آن حضرت۔ واثنين واثنين واثنين۔ مکرر
سه بار۔ رواه البخاري۔ وعن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلمين يتوفى لهما
ثلثة۔ نیستند هیچ دو مسلمان یعنی والدین که بمیرد برای ایشان سه کس از فرزندان۔ الا ادخلهما الله الجنة بفضل
رحمته۔ مگر آنکه در آورد آن دو مسلمان را خدای تعالی در بهشت بفزونی مهربانی خود و در بعض نسخ بفضله ورحمته
اياهما۔ آن هر دو را تاکید هما است۔ فقالوا۔ پس گفتند۔ یا رسول الله او اثنان۔ یا دو کس بمیرند۔ قال او اثنان گفت
آن حضرت یا دو کس۔ قالوا او واحد قال او واحد ثم قال۔ پس گفت آن حضرت۔ والذي نفسي بيده۔ سوگند آن خدای
که بقای ذات من در دست قدرت اوست۔ ان السقط ليجر امه بسرره الى الجنة۔ بدرستیکه بچه ناتمام افتاده از شکم
چه جای مولود تمام هر آئینه می کشد مادر خود را بسرر خود بسوی بهشت۔ اذا احتسبته۔ چون صبر کند بروی و نگرید
و نظر بر ثواب دارد و سرر بفتحتين آنچه بریده شود از ناف کودک اشارت است بعلاقه که میان او و مادر است گویا مثل
ریسمانی میشود که میکشد بدان او را به بهشت۔ رواه احمد وروى ابن ماجة من قوله۔ و روایت کرده است این حدیث را
ابن ماجه از قول وی والذي نفسي بيده تا آخر و اول حدیث را که ما من مسلمين الخ ذکر کرده۔ وعن عبد الله
بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قدم ثلثة من الولد لم يبلغوا الحنث۔ کسیکه پیش بفرستد سه کس را
از اولاد که نرسیده اند حد بلوغ را۔ کانوا له حصنا حصينا من النار۔ باشند این سه ولد برای آن کس پناه استوار از آتش
دوزخ۔ فقال۔ پس گفت ابوذر۔ قدمت اثنين۔ پیش فرستاده ام من دو کس را۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ واثنين۔ اگر دو کس را
هم پیش فرستد می باشند پناه از آتش دوزخ۔ قال ابي ابن كعب ابو المنذر سيد القراء۔ گفت ابی که کنیت وی ابو المنذر است
و در شأن وی سید القراء واقع شده است یعنی مهتر قرآن خوانندگان و آن حضرت او را سید الانصار گفته و عمر بن الخطاب
سید المسلمین خوانده۔ قدمت واحدا۔ پیش فرستاده ام من یکی را۔ قال وواحدا۔ گفت آن حضرت یکی را هم اگر پیش
فرستد توجیه این سابقا گذشته است که یا بتوجه آن حضرت همین ساعت وحی نازل شد یا آنحضرت دعا کرد و قبول افتاد۔
رواه الترمذي وابن ماجة وقال الترمذي هذا حديث غريب۔ وعن قرة۔ بضم قاف و تشدید را المزني۔ بضم میم و فتح
زای و بنون از صحابه است۔ ان رجلا كان يأتي النبي صلی الله علیه وسلم ومعه ابن له۔ بود مردی که می آمد نزد آنحضرت
و حال آنکه با وی پسری بود مر او را۔ فقال له النبي۔ پس گفت مر آن مرد را پیغمبر صلی الله علیه وسلم اتحبه۔ آیا دوست
میداری تو این پسر را۔ فقال۔ پس گفت آن مرد۔ یا رسول الله احبك الله كما احبه۔ دوست دارد ترا خدای تعالی
آن چنانکه دوست میدارم من او را یعنی سخت دوست میدارم من او را۔ ففقده النبي۔ پس گم کردند آن پسر را پیغمبر
صلی الله علیه وسلم فقال ما فعل ابن فلان۔ پس گفت آنحضرت چه کرد پسر فلانی یعنی چه شد و کجا رفت و چه حال دارد۔ قالوا
گفتند۔ یا رسول الله مات۔ مرد آن پسر گویا که آن مرد هم در مجلس حاضر بود بدلیل خطاب که با وی کرد لیکن او را نیز سید احیمت

شدت مصیبت و در بشارت باد سے خطاب کرد - فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اما تحب
ان لاتاتی بابا من ابواب الجنۃ الا وجدتہ ینتظرک - آیا دوست نمیداری تو کہ نیابی تو ہیچ درے از درہاے بہشت را
مگر آنکہ یابی تو او را کہ انتظار میبرد ترا و می درآرد ترا در بہشت - فقال رجل - پس گفت مردے - یا رسول اللہ لہ خاصۃ
ام لکلنا - مر او راست این بشارت یا ہمہ ما راست - قال بل لکلکم - گفت آن حضرت بلکہ مر ہمہ شما راست - رواہ احمد
وعن علی رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان السقط لیراغم ربہ - بدرستیکہ بچہ افگندہ ہر آئینہ حجت
میکند وجدل میکند پروردگار خود را و اصل مراغمت در خشم آوردن کسے را و مراد اینجا محاجہ ومجادلہ است - اذا ادخل
ابویہ النار - وقتیکہ می درآرد پروردگار تعالے پدر و مادر او را در آتش - فیقال ایہا السقط المراغم ربہ - پس گفتہ میشود
ای سقط مراغمت کنندہ پروردگار خود را - ادخل ابویک الجنۃ - درآر پدر و مادر خود را در بہشت - فیجرہما بسررہ - پس میکشد
آن سقط پدر و مادر خود را بسر رخود - فیدخلہما الجنۃ - پس می درآرد ایشان را در بہشت - رواہ ابن ماجۃ - وعن ابی امامۃ
عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال یقول اللہ - گفت آن حضرت میگوید خداے تبارک وتعالے - ابن آدم ان صبرت واحتسبت
عند الصدمۃ الاولی - ای فرزند آدم اگر صبر کنی وامید ثواب داری نزد اول کوفت مصیبت لم ارض لک ثوابا دون الجنۃ
راضی نمیشوم من مر ترا از روے ثواب غیر بہشت یعنی البتہ بہ بہشت می درآرم ترا - رواہ ابن ماجۃ - وعن الحسین
بن علی رضی اللہ عنہما عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ما من مسلم ولا مسلمۃ یصاب بمصیبۃ - نیست ہیچ مرد مسلمان و زن
مسلمان کہ رسیدہ میشود بہ مصیبت - فیذکرہا - پس یاد میکند آن مصیبت را - وان طال عہدہا - واگرچہ دراز بود زمان آن مصیبت
فیحدث لذلک استرجاعا - پس نو پدید میکند مر آن واقع را از مصیبت استرجاع یعنی قول انا للہ وانا الیہ راجعون - الا جدد اللہ
تبارک وتعالے لہ عند ذلک - مگر آنکہ نو میکند خداے تعالے ثواب را نزد احداث استرجاع - فاعطاہ مثل اجرہا یوم
اصیب بہا - پس میدہد خداے تعالے او را مانند اجر وے در روزیکہ رسیدہ شدہ است آن مسلمان بآن مصیبت
رواہ احمد والبیہقی فی شعب الایمان - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا انقطع
شسع احدکم فلیسترجع - وقتیکہ بگسلد دوال نعل یکے از شما پس باید کہ استرجاع کند شسع بکسر شین معجمہ وسکون مہملہ
دوال نعلین - فانہ من المصائب - زیرا کہ گسستن دوال نیز از مصیبتہا ست - وعن ام الدرداء قالت
سمعت ابا الدرداء یقول سمعت ابا القاسم صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان اللہ تبارک وتعالے قال گفت ام الدرداء
کہ زوجہ ابو الدرداء است شنیدم ابو الدرداء را کہ میگفت شنیدم آن حضرت را کہ میگفت کہ خدای تعالے بہ عیسی گفت -
یا عیسی انی باعث من بعدک امۃ اذا اصابہم ما یحبون حمدوا اللہ - ای عیسی بدرستیکہ من برانگیزندہ ام پس از تو
گروہے را کہ چون برسد ایشان را چیزے کہ دوست میدارند آن را از نعمت شکر میگویند خدا را - وان اصابہم ما یکرہون
احتسبوا وصبروا - وچون برسد ایشان را چیزے کہ ناخوش میدارند آن را از بلیت امید ثواب میدارند وصبر میکنند

ولا حلم ولا عقل - وحال آنکہ نیست ایشان را بردباری وآہستگی وعقل وتدبیر این تاکید مفہوم احتسبوا وصبروا است
زیرا کہ معنی احتساب آن ست کہ باعث بر عمل اخلاص وطلب رضای حق تعالے باشد نہ حلم وعقل ودرینجا متوجہ میشود
کہ چگونہ صبر واحتساب کند کسی کہ او را حلم وعقل نیست چنانکہ فرمود - فقال - پس گفت عیسی - یارب کیف یکون ہذا لہم
ولا حلم ولا عقل - اے پروردگار من چگونہ باشد صبر واحتساب مر ایشان را وحال آنکہ نیست حلم وعقل - فقال
پس گفت پروردگار تعالے - اعطیہم من حلمی وعقلی - میدہم من مر ایشان را از حلم خود وعقل خود کذا قیل وممکن ست
کہ گفتہ شود کہ معنی لا حلم ولا عقل آن ست کہ مدہوش شدند ورفت عقل ایشان از جہت صدمہ مصیبت و با وجود
آن صبر میکنند واحتساب مینمایند واین عبارت را معنی دیگر خیال کردہ شدہ است کہ در شرح مذکور ست فلینظر ثمہ
واللہ اعلم - رواہما - روایت کرد این ہر دو حدیث را - البیہقی فی شعب الایمان

باب زیارۃ القبور

زیارت قبور مستحب است باتفاق زیرا کہ سبب رقت قلب وتذکر موت وبوسیدگی استخوان وفنای دنیا ست
وجز آن از فوائد عمدہ دران دعا مر اموات را واستغفار برای ایشان ست وباین وارد شدہ است سنت
وبود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ بہ بقیع میرفت وسلام میداد بر اہل آن واستغفار میکرد برای ایشان واما
استمداد باہل قبور در غیر نبی صلی اللہ علیہ وسلم یا غیر انبیا علیہم السلام منکر شدہ اند آن را بسیارے از فقہا ومیگویند نیست
زیارت مگر برای دعای موتی واستغفار برای ایشان ورسانیدن نفع بایشان بدعا واستغفار وتلاوت قرآن
واثبات کردہ اند آن را مشائخ صوفیہ قدس اللہ اسرارہم وبعض فقہا رحمۃ اللہ علیہم واین امری محقق ومقرر است نزد اہل کشف
وکمال از ایشان تا آنکہ بسیارے را فیوض وفتوح از ارواح رسیدہ واین طائفہ را در اصطلاح ایشان اویسی خوانند امام
شافعی گفتہ است قبر موسی کاظم تریاق مجرب ست مر اجابت دعا را وحجۃ الاسلام امام محمد غزالی گفتہ ہر کہ استمداد کردہ شود بوی
در حیات استمداد کردہ میشود بوے بعد از وفات ویکے از مشائخ عظام گفتہ است دیدم چہار کس را از مشائخ کہ تصرف میکنند در قبور
خود مانند تصرفہای ایشان در حیات خود یا بیشتر شیخ معروف کرخی وشیخ عبد القادر جیلانی ودو کس دیگر را از اولیا شمردہ
مقصود حصر نیست آنچہ خود دیدہ ویافتہ است گفتہ وسیدی احمد بن مرزوق کہ از اعاظم فقہا وعلما ومشائخ دیار مغرب ست
گفت کہ روزے شیخ ابو العباس حضرمی از من پرسید کہ امداد حی اقوی است یا امداد میت من گفتم قومی میگویند کہ امداد حی قوی تر
است ومن میگویم کہ امداد میت قوی تر ست پس شیخ گفت نعم زیرا کہ وے در بساط حق است ودر حضرت اوست ونقل
درین معنی ازین طائفہ بیشتر ازان است کہ حصر واحصار کردہ شود ویافتہ نمیشود در کتاب وسنت واقوال سلف صالح آنچہ منافی
ومخالف این باشد ورد کند این را وبتحقیق ثابت شدہ است بآیات واحادیث کہ روح باقی است واو را علم وشعور
بزائران واحوال ایشان ثابت است وارواح کاملان را قربے ومکانتے در جناب حق ثابت ست چنانکہ در حیات بود

یا بیشتر ازان و اولیا را کرامات و تصرف در اکوان حاصل است و آن نیست مگر ارواح ایشان را و ارواح باقی ست و متصرف حقیقی نیست مگر خدا عز شانہ و ہمہ بقدرت اوست و ایشان فانی اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات پس اگر داده شود مر احدے را چیزے بوساطت یکے از دوستان حق و مکانتے کہ نزد خدا دارد دور نباشد چنانکہ در حالت حیات بود و نیست فعل و تصرف در ہر دو حالت مگر حق را جل جلالہ و عم نوالہ و نیست چیزی کہ فرق کند میان ہر دو حالت و یافتہ نشده است دلیلی بران در شرح شیخ ابن حجر ہیثمی مکی در شرح حدیث لعن اللہ الیہود والنصارے اتخذوا قبور انبیائہم مساجد گفتہ است کہ این بر تقدیرے ست کہ نماز گزارد بجانب قبر از جہت تعظیم وی کہ آن حرام ست باتفاق و اما اتخاذ مسجد در جوار نبیے یا صالحے و نماز گزاردن نزد قبر وی نہ بقصد تعظیم قبر و توجہ بجانب قبر بلکہ بہ نیت حصول مدد از وے تا کامل شود ثواب عبادت ببرکت قبر و مجاورت مر آن روح پاک را حرجے نیست دران و در آخر باب چیزے بیاید متعلق باین سخن و تمام کرده این بحث انشاء اللہ تعالے در کتاب جہاد در قضیہ قتلائے بدر واللہ اعلم و از جملہ آداب زیارت ست کہ روی بجانب قبر و پشت بجانب قبلہ مقابل روی میت بایستد و سلام دہد و مسح نکند قبر را بدست و بوسہ ندہد آن را و منحنی نشود و روی بخاک نمالد کہ این عادت نصارے ست و قرأت قرآن نزد قبر مکروه است نزد ابی حنیفہ و نزد محمد مکروه نیست و صدر الشہید کہ یکے از مشائخ حنفیہ است بقول محمد اخذ کرده و فتوے ہم برین ست و شیخ امام محمد بن الفضل گفتہ کہ مکروه قرأت قرآن بجہر است و اما مخافت لا باس بہ است اگرچہ ختم کند و از شیخ محمد بن ابراہیم آمده کہ بخواند سورة تبارک الملک بلند یا پست و فرقے نیست در میان جہر و مخافت در ظاہر روایت از جہت ورود اثر بدان و نقل کرده شده است از شیخ ابی بکر بن سعد کہ مستحب ست نزد زیارت قبور خواندن سورة اخلاص ہفت بار و بہ بخشد ثواب آن را برائے میت و اصح آن ست کہ میرسد بمیت و در بعض روایات آمده کہ بخواند ایستاده یازده بار قل ہو اللہ احد بعد ازان بنشیند و زیارت روز جمعہ فاضل ترست از روزہائے دیگر خصوصاً در اول روز جمعہ و ہمین ست متعارف در حرمین شریفین زادہما اللہ تعظیماً و تشریفاً بیرون می آیند در اول روز جمعہ بمعلاة و بقیع برائے زیارت و در روایات آمده ست کہ داده میشود برائے میت در روز جمعہ علم و ادراک بیشتر از انچہ داده میشود در روزہائے دیگر تا آنکہ می شناسد زائر را بیشتر از روزہائے دیگر و انچہ مشہور شده است در دیار ما در عامہ ناس از منع زیارت روز جمعہ و اثرے کہ دران نقل میکنند اصلے صحیح ندارد و مکروه است سیر کردن قبور بے ضرورت و مستحب است کہ تصدق کرده شود از میت بعد از رفتن او از عالم تا ہفت روز و تصدق از میت نفع میکند او را بے خلاف میان اہل علم و وارد شده است دران احادیث صحیحہ خصوصاً آب و بعضے از علما گفتہ اند کہ نمی رسد بہ میت مگر صدقہ و دعا و در بعض روایات آمده است کہ روح میت می آید خانہ خود را شب جمعہ پس نظر میکند کہ تصدق میکنند از وی یا نہ واللہ اعلم

الفصل الاول عن بریدة بضم با و فتح را کہ از مشاہیر صحابہ است۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ

علیہ وسلم نھیتکم عن زیارۃ القبور۔ نہی کردہ بودم من شمارا یعنی پیش ازین از زیارت کردن قبور۔ فزوروھا۔ پس زیارت
بکنید الآن و آن حکم اول را منسوخ داشتہ گفتہ اند کہ سبب نہی قرب عہد بجاہلیت بود و خوف آنکہ بگویند و بکنند آنچہ در
جاہلیت میگفتند و میکردند اما الآن پس تحقیق مقرر و ثابت شد قواعد اسلام و اختلاف کردہ اند در نسا و بعض گفتہ اند
کہ رخصت مردان راست و زنان باقی اند بر نہی مگر در زیارت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و بعض گفتہ اند کہ رخصت
شامل ست رجال را و نسا را ہمہ و در حدیث آمدہ است کہ لعنت کناد خدای تعالیٰ زنان زیارت کنندہ قبور را و آنہا
کہ قائل اند باباحت میگویند کہ ورود این حدیث پیش از رخصت است واللہ اعلم۔ ونھیتکم عن لحوم الاضاحی فوق ثلث
و نہی کردہ بودم شمارا از نگاہ داشتن گوشتہای قربانیہا بالای سہ روز۔ فامسکوا ما بدالکم۔ پس نگاہدارید الآن تا وقتیکہ
ظاہر شود مر شمارا یعنی تا آنکہ خوش آید شمارا و قرار گیرد رای شمابران و سبب نہی از نگاہداشتن لحوم اضاحی زیادہ بر سہ روز
احتیاج مردم فقیر بود کہ قدرت بر تضحیہ نداشتند پس باید تصدق کرد و نگاہ نداشت بعد ازان چون فراخ گردانید خدای تعالیٰ
بر مردم و احتیاج نماند رخصت کرد کہ نگاہدارند تا آن وقت کہ خوش آید۔ ونھیتکم عن النبیذ الا فی سقاء۔ و نہی کردہ بودم
شمارا از انداختن نبیذ مگر در مشک۔ فاشربوا فی الاسقیۃ کلہا۔ پس بنوشید الآن در ہمہ ظرفہا چہ مشک و چہ غیر آن پس مراد باسقیہ
ظروف ست و سبب در نہی کردن نبیذ جز در مشک آن بود کہ مشک سرد میدارد آب را پس گرم نمیشود و تیز و تند نمیگردد
نبیذ دران و در ظروف دیگر گرم میشود و سخت و تند میگردد پس شاید کہ خمر گردد و حرام شود و بودند مردم قریب العہد از تحریم خمر
و ہنوز لذات خمر و ہوای آن از سر ایشان نرفتہ شاید کہ دران افتند و بعد ازان کہ امر تحریم خمر مقرر شد و احتراز و اجتناب
ازان لازم گشت احتمال ارتکاب آن نماند پس در ہر ظرف کہ بکنند مختار اند اگر تیز و تند نیست و مسکر نشدہ خواہند خورد
والا اجتناب خواہند نمود ازان چنانکہ فرمود۔ ولا تشربوا مسکرا۔ و منوشید ہیچ مستی آرندہ را و نیز در ابتدای کار ظروف خمر باقی
بود پس نہی کردہ شد ازان و جائز داشتہ نشد مگر در مشکہا و در آخر تجویز کردہ شد در ہمہ ظروف و این نزد امام مالک و احمد است
و نزد دیگران ہنوز دران ظروف حرام ست چنانکہ در کتاب الایمان مذکور شد و معنی نبیذ آن ست کہ خرما یا انگور را کوفتہ
در آب انداختہ نگاہدارند تا اندک تیزی در وے پیدا گردد بنوشند و این حلال ست و اگر تیزی بیشتر گردد و سخت و مسکر
شود حرام است و در کتاب الاشربہ تفصیل تر ازین معلوم خواہد شد۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی ھریرۃ قال
زار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قبر امہ فبکی وابکی من حولہ۔ زیارت کرد آن حضرت قبر مادر خود را پس گریہ کرد و
بگریانید کسی را کہ گرد آن حضرت ایستادہ بودند یعنی چندان گریہ کرد کہ در دیگران نیز تاثیر کرد و بگریہ او در گریہ در آمدند
فقال استاذنت ربی فی ان استغفر لہا۔ پس گفت طلب اذن کردم پروردگار خود را در آنکہ طلب آمرزیدن کنم
برای مادر خود فلم یوذن لی پس اذن کردہ نشد مرا۔ فاستاذنتہ فی ان ازور قبرہا۔ پس طلب اذن کردم پروردگار
را در آن کہ زیارت کنم قبر مادر را۔ فاذن لی۔ پس اذن دادہ شد مرا۔ فزوروا القبور۔ پس زیارت کنید

قبرہا را۔ فانہا تذکر الموت۔ زیرا کہ قبرہا یاد میدہند موت را۔ رواہ مسلم۔ بدانکہ آنچہ ذکر کردہ شد درین حدیث و مثال
وے طریقہ متقدمین است و بعضے از ایشان میگویند کہ درینباب نازل شدہ است قول وے سبحانہ تعالے
ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین ولو کانوا اولی قربیٰ و قول وے سبحانہ تعالے ولا تسأل عن
اصحاب الجحیم بر قرأت معلوم و اما متاخرین پس تحقیق اثبات کردہ اند اسلام والدین بلکہ تمامہ آبا و امہات آنحضرت
را صلی اللہ علیہ وسلم تا آدم عم و ایشان را در اثبات آن سہ طریقہ است یا ایشان بر دین ابراہیم بودہ اند یا
آنکہ ایشان را دعوت نرسیدہ و مردہ کہ در زمان فترت بودہ و مردند پیش از زمان نبوت یا آنکہ زندہ گردانیدہ
خداے تعالے ایشان را بر دست آن حضرت و بدعاے وے پس ایمان آوردند و حدیث احیاے والدین
اگرچہ در حد ذات خود ضعیف است لیکن تصحیح و تحسین کردہ اند آن را بتعدد طرق و این علم گویا مستور بود از متقدمین
پس کشف کرد آن را حق تعالے بر متاخرین واللہ یختص برحمتہ من یشاء بما یشاء من فضلہ و شیخ جلال الدین سیوطے
رحمۃ اللہ علیہ رسائل تصنیف کردہ اند و آن را بدلائل اثبات نمودہ و از شبہہ مخالفان جواب دادہ و اگر آن را
نقل کنیم سخن دراز گردد و مصمم دراینجا باید نگریست واللہ اعلم۔ وعن بریدۃ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
یعلمہم اذا خرجوا الی المقابر۔ بود آن حضرت کہ تعلیم میکرد صحابہ را چون بیرون می آمدند بسوے مقبرہا این کلمات
السلام علیکم اہل الدیار من المومنین والمسلمین۔ سلام بر شما اے اہل سراہا از مومنین و مسلمین و گفتہ اند کہ السلام اینجا
بمعنی استسلام یعنی تسلیم و رضا و دیار جمع دار است و دار نام بناے کہ آن را عرصہ و فضائی باشد و استعمال در منازل
احیا آید و در اموات نیز اطلاق کردند۔ وانا ان شاء اللہ بکم للاحقون۔ و ما اگر خواستہ است خدا بشما رسندگان
و پیوستگانیم و استعمال انشاء اللہ یا بجہت تبرک و رغبت است چنانکہ بیمار را گویند انشاء اللہ صحت خواہی یافت
یا بجہت شک یا در وفات بر ایمان یا باعتبار قرب وقت جمعیت گرنہ قضا بود کہ باہم رویم یا میرسر آن وقت کہ باہم رویم
نسأل اللہ لنا ولکم العافیۃ۔ می طلبیم از خدا براے خود و براے شما عافیت و سلامت از عذاب دنیا و آخرت رواہ مسلم

الفصل الثانی عن ابن عباس قال مر النبی صلی اللہ علیہ وسلم بقبور بالمدینۃ۔ گذشت آن حضرت
بقبرہا کہ در مدینہ بود۔ فاقبل علیہم بوجہہ۔ پس مقابل شد آنحضرت بر ایشان بروی مبارک خود۔ فقال پس گفت السلام علیکم
یا اہل القبور یغفر اللہ لنا ولکم۔ بیامرزد خداے تعالے ما را و شما را۔ انتم سلفنا ونحن بالاثر۔ شما پیش گذشتگان اید و ما
در پیے شما میرسیم۔ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث حسن غریب

الفصل الثالث عن عائشۃ رضی اللہ عنہا۔ قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کلما کان
لیلتہا من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ گفت عائشہ بود آنحضرت ہر گاہ کہ می بود شب نوبت عائشہ از آنحضرت یخرج
من آخر اللیل الی البقیع۔ بیرون می آمد آنحضرت در پایان شب بسوے بقیع بقیع بوحدہ دغافت نام مقبرہ مدینہ است فیقول۔ پس

می گفت السلام علیکم دار قوم مومنین ۔ سلام باد بر شما ای اہل سرای مومنان ۔ واتاکم ما توعدون غدا مؤجلون ۔ وآمد شما را چیزی کہ وعدہ کردہ شدید شما فردای قیامت مدتی متعین مہلت دادہ شدہ اید شما ۔ وانا ان شاء اللہ بکم لاحقون وما اگر خواستہ است خدا بشما رسندگانیم ۔ اللہم اغفر لاہل بقیع الغرقد ۔ خدایا بیامرز مر اہل بقیع غرقد را و بقیع الغرقد بجہت آن گویند کہ بقیع نام زمینی کہ در وے درختان باشند و غرقد بغین معجمہ و قاف نام نوع درختے ست کہ درین زمین کہ مقبرہ شدہ است در زمان پیشین بسیار بود رواہ مسلم ۔ وعنہا قالت کیف اقول ۔ وہم از عائشہ است کہ گفت و پرسید از آنحضرت چگونہ گویم و چہ گویم و چہ خوانم یا رسول اللہ یعنی فی زیارة القبور ۔ میخواہد عائشہ ازین پرسیدن کہ چہ گویم در زیارت قبور و این دلالت دارد بر جواز زیارت مر نساء را و برآنکہ حدیث لعن پیش از رخصت بود ۔ قال قولی ۔ گفت آنحضرت بگو ۔ السلام علی اہل الدیار من المومنین والمسلمین و یرحم اللہ المتقدمین منا والمتاخرین ۔ و رحمت کند خدای تعالے پیش روندگان را از ما و پس ماندگان را ۔ وانا ان شاء اللہ بکم للاحقون رواہ مسلم وعن محمد بن النعمان یرفع الحدیث الی النبی ۔ روایت است از محمد بن نعمان کہ از ثقات تابعین است در حالتے کہ میرساند حدیث را بہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قال گفت آنحضرت من زار قبر ابویہ او احدہما فی کل جمعة ۔ کسے کہ زیارت کند قبر پدر و مادر خود را یا قبر یکے ازین دو را ہر ہفتہ ۔ غفر لہ وکتب برا ۔ آمرزیدہ شود مر آنکس را و نوشتہ شود در دیوان اعمال نیکی کنندہ بہ پدر و مادر و بر کبیر با نیکی کردن بہ پدر و مادر ضد عقوق و بر بفتح و ہمچنین بار نیکی کنندہ با ایشان ضد عاق و در بعض روایات فقہیہ بوسہ دادن بر قبر پدر و مادر را نیز آوردہ است ۔ رواہ البیہقی فی شعب الایمان مرسلا ۔ وعن ابن مسعود ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال کنت نہیتکم عن زیارة القبور فزوروہا فانہا تزہد فی الدنیا وتذکر الآخرة پس زیارت کنید قبور را و دیدن آنہا بے رغبت میگرداند در دنیا و نفرت می بخشد از ان کہ چون عاقبت کار این ست این ہمہ تعلق بدنیا چیست و یاد میدہد آخرت را کہ جز این عالم عالمے دیگر ہست کہ آنجا باید رفت از ینجا معلوم میشود کہ در قبور لصفت عبرت و حیرت باید بود و غافل و ذاہل نباید بود بہ باغی بر زمینے کہ ہمی میگذری ساکن رو چہ کہ عیون لست و خطوط است و قدود است و خدود ہا این ہمہ چشمہ خورشید جہان افروز ست ہا کہ ہمے تافت بر آرامگہ عاد و ثمود ہا رواہ ابن ماجہ وعن ابی ہریرة ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لعن اللہ زورات القبور ۔ روایت است از ابو ہریرہ کہ آن حضرت گفت لعنت کناد خدای تعالے زنان زیارت کنندہ را کہ در زیارت جزع و فزع و نوحہ و بکا دند بہ بسیار میکنند ۔ رواہ احمد والترمذی وابن ماجہ وقال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح وقال قد رای بعض اہل العلم ان ہذا کان قبل ان یرخص النبی و گفت ترمذی کہ این حدیث بود پیش از ان کہ رخصت کند پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فی زیارة القبور ۔ در زیارت قبور ۔ فلما رخص دخل فی رخصتہ الرجال والنساء ۔ پس ہرگاہ کہ رخصت کرد آنحضرت در آمدند در رخصت او مردان و زنان وقال بعضہم انما کرہ زیارة القبور للنساء ۔ وگفتہ اند بعضے از اہل علم کہ آنحضرت مکروہ پنداشت زیارت قبور مر زنان را لقلة صبرہن وکثرة جزعہن ۔ از جہت کمی صبر زنان و بسیاری بے صبری ایشان پس رخصت نزد این بعض مخصوص

بردان خواہد بود۔ تم کلامہ۔ تمام شد کلام ترمذی و تا اینجا ہمہ کلام او بود۔ وعن عائشة رضی اللہ عنہا۔ قالت کنت ادخل بیت الذی فیہ رسول اللہ۔ گفت عائشہ بودم من کہ مے درآمدم خانۂ خود راکہ در وے مدفون بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ وابوبکر نیز مدفون شدہ بود در وے۔ وانی واضع ثوبی۔ وحال آنکہ من نہندہ وافگندہ بودم جامۂ خود را یعنی ردا را از بدن۔ واقول انما ہو زوجی وابی۔ ومیگفتم بدل خود آیا اگرے بر سید ندا زان کسی نیست مدفون مگر شوہر من کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم است و پدر من کہ ابوبکر ست رضی اللہ عنہ۔ فلما دفن عمر۔ پس ہرگاہ کہ دفن کردہ شد عمر رضی اللہ عنہ۔ فو اللہ ما دخلتہ الا وانا مشدودة علی ثیابی۔ پس بخدا سوگند نہ درآمدم آن خانہ را مگر آنکہ من بستہ شدہ است بر من جامہ ہاے من۔ حیاء من عمر۔ از جہت شرم داشتن از عمر کہ بیگانہ بود۔ رواہ احمد۔ و درین حدیث دلیلے واضح است بر حیات میت و علم وے و آنکہ واجبست احترام میت نزد زیارت وی خصوصاً صالحان و مراعات ادب بر قدر مراتب ایشان چنانچہ در حالت حیات ایشان بود زیراکہ صالحان را مدد بلیغ است مر زیارت کنندگان خود را باندازۂ ادب ایشان کذا فی شرح الشیخ

خاتمة الطبع

بحسن توفیق خدای برتر کتاب برکت خطاب جلد اول ترجمہ فارسی مشکوٰة شریف مسمی بہ اشعة اللمعات کہ شامل ست بر احادیث نبوی از کتاب الایمان تا کتاب الجنائز ترجمہ فاضل جزیل عالم نبیل شیخ عبدالحق محدث دہلوی طاب ثراہ حسب خواہش طالبان این بار چہارم بہ بہجت تام و فکر تمام بمقام لکھنؤ در مطبع نامی منشی نولکشور سی۔ آئی۔ ای بماہ اپریل ۱۸۹۶ء مطابق ماہ شوال المکرم ۱۳۱۳ ہجری لباس پوشش انطباع شد خدا ے تعالے مرغوب دلہای اہل عالم کناد بمنہ وکرمہ

3960

تفسیر بے نقط فیضی - جسے سواطع الالہام علم کے سر کا تاج سمجھیے جو کتاب خزانۂ اکبری شہنشاہ اکبر مین گوہر نایاب مخفی تھی اپنے خزانہ کی منزلت سمجھیے عجب صنعت ہر بالکل بے نقط اسپر عجیب بلاغت و سلاست مجیر مبتدا و خبر اور شرط و جزا کی اصطلاح بے نقط - روایات کا ترجمہ بے نقط شہنشاہ ہند کا عزت کرنا واقعی بجا تھا اور فیضی مصنف کا فخر زیبا ویسا ہی پایا جیسا سنا تھا مطبع کی تمام کوشش سے نہایت نفیس نسخہ ملا جسکو جواہر رقم خوشنویس نے لکھا بہت شد و چھپا -

تفسیر جلالین فی شرح الجلالین - تفسیر جلالین پارہ عم پر شرح مولانا تراب علی مرحوم -

در النظیم - خواص وتاثیرات آیات وسور ہمارے قرآنی مولفہ قاضی ابوالحسن المصری -

توریت - بزبان عربی ترجمہ بطور اصل کے اُسکے نیچے فارسی ترجمہ موجود تھا اور اردو ترجمہ بصرف زر خطیر مطبع ہذا کی طرف سے اضافہ ہوا - تاکہ اردو خوان بھی اس سے مستفیض ہون -

فقہ فارسی

ہدایہ - پیشانی پر اصل عربی اور تحت مین ترجمہ فارسی مع شرح از علماے کلکتہ جو مدت سے متداول ہے دو مجلد کامل -

شرح سفر السعادت - از مولانا عبد الحق دہلوی معروف -

زیج الحج - سے ابہ غایۃ الشعور از ملا محمد شاد -

تذکرۃ الجمعہ - احکام جمعہ از مولوی عبد السلام -

تبیان - در حکم تنباکو وحقہ از طاسین الدین -

عین العلم منظوم - مسائل فقہ نظم فارسی از ملا ناظم علی -

نام حق - مشہور درسی از شیخ شرف الدین بخاری -

مائۃ مسائل - سو مسائل از مولانا احمد اللہ رحمہ اللہ -

شرح وقایہ فارسی - مع حاشیہ ملتقی الابحر از شاہ عبد الحق محدث دہلوی -

مسالک المتقین - مرغوب علماے ولایت از مولوی اکرم یار خان -

فتاوی برہنہ - جامع ابواب فقہ از مفتی نصیر الدین -

قدوری - مترجمہ مولانا ابوالقاسم جدید الطبع -

شرح فارسی مختصر وقایہ - از عبد الرحمن جامی -

کنز فارسی - از مفتی نصیر الدین کرمانی مختصر مع فرہنگ -

مالابد منہ - از قاضی ثناء اللہ رحمہ اللہ مع وصیت نامہ -

شرح مختصر وقایہ کو رسری - از مولانا جلال الدین سمرقندی -

رسالہ تنبیہ الانسان - در حلت وحرمت جانوران -

رسالہ قاضی قطب - ذکر ایمان وارکان -

فقہ اردو

غایۃ الاوطار - ترجمہ اردو در مختار مترجمہ مولوی خرم علی و مولوی محمد احسن کامل چار جلد مین -

راہ نجات - ضروری مسائل نماز روزہ وغیرہ -

مفتاح الجنۃ - از مولوی کرامت علی جونپوری -

حقیقۃ الصلوۃ - مع رسالہ بے نمازان -

ترجمہ فتاوی عالمگیری - کامل ہر چہار جلد مع مقدمہ جلد اول مترجمہ مولانا احتشام الدین و باقی سہ جلد مع مقدمہ مترجمہ مولانا امیر علی - یہ ترجمہ نہایت فصیح وبلیغ ہوا ہے -

کشف الحاجات - ترجمہ اردو مالابد منہ از مولوی محمد نور الدین -

ہزار مسئلہ شامل ہفت رسالہ (۱) ہزار مسئلہ (۲) مسائل ...
(۳) صد دوسی مسئلہ (۴) مناجات بدرگاہ بارتیعالے
(۵) حلیہ شریف (۶) نور نامہ (۷) چہل مسائل مولفہ
مولوی عبداللہ بن عبدالسلام۔
شرع محمدی منظوم۔ مسائل فقہیہ از محمد خان قندھاری
تنبیہ الغافلین۔ مسائل دینیہ۔
سیرت الفقہ۔ مسائل مشکلہ فقہ از مولوی ابراہیم حسین بنگلوری
جواب السائلین۔ بطور استفتا۔
کنز الدقائق مسمی بتحفہ نعیم۔ اردو ترجمہ از مولوی محمد سلطان خان
چہل مسائل فقہ۔ از مولوی ابراہیم حسین بنگلوری۔
اشرف المسائل۔ از مولوی اشرف علیخان۔
رسالہ تجہیز و تکفین میت۔ از محمد عمر۔

فقہ عربی

الوالمکارم۔ شرح مختصر وقایہ از عبداللہ بن محمد معروف
برجندی۔ شرح مختصر وقایہ از مولانا عبدالعلی برجندی معتبر شرح۔
جامع الرموز۔ شرح مختصر وقایہ از ملا شمس محمد قہستانی متداول۔
فتح القدیر۔ متن خط نسخ میں اور شرح خط نستعلیق میں کامل در ہشت جلد
از امام کمال الدین بن الہمام نہایت مستند و باعظمت
شرح مشہور و معروف اور آخر میں تکملہ زین الدین آفندی
شرح الیاس۔ شرح مختصر وقایہ۔ از شیخ محمود بن الیاس
عینی۔ یعنی بنایہ شرح ہدایہ از قاضی القضاۃ بدرالدین
عینتابی معروف بعینی نہایت معتمد کامل شرح چہار مجلدات ضخیم۔
ہدایہ۔ حاشیہ جدید ... عمدہ زوائد و فوائد محشی مولوی
محمد حسن سنبھلی مرحوم ... کامل دو مجلدات میں
(مجلد اول) دو لون ... بادات۔

(مجلد دوم) دو لون جلدیں آخرین معاملات۔
در المختار شرح تنویر الابصار۔ مختصر شیخ از علامہ علاء الدین
حصکفی معروف متداول در چہار مجلدات کامل
فتاوائے عالمگیری۔ در چہار جلد کامل درشتہ جلد
ہدایہ مع الکفایہ۔ از سید جلال کرلانی نہایت مستند
شرح مشہور معروف حامل المتن۔
اسکے مجلدات اربعہ میں سے جلد اول و دوم تا کتاب النکاح
و جلد سوم و چہارم تا آخر کتاب۔
فتاوی قاضیخان مع سراجیہ۔ از امام قاضی حسن بن منصور
قاضیخان مستند معتمد معروف متداول دو مجلد کامل۔
شرح وقایہ۔ از امام صدر الشریعۃ جلی قلم مع کامل حاشیہ
ذخیرۃ العقبی ابن جنید چلپی داخل درس تقطیع کلاں۔
شرح وقایہ خرد۔ مع دائرہ ہندیہ متوسط قلم۔
ذخیرۃ العقبی۔ حاشیہ شرح وقایہ از یوسف بن جنید
چلپی متداول معروف
اشباہ والنظائر مع شرح حموی معروف مستند و متداول۔
... مشہد۔ از سیوطی تا حاشیہ محشی جدید۔
کنز الدقائق محشی متداول درسی کتاب۔
مستخلص الحقائق۔ شرح کنز الدقائق مشہور و متداول۔
عینی شرح کنز الدقائق نسخے مستند معروف و متداول دو جلد
میں یعنی جلدین اولین عبادات میں و جلدیں آخرین معاملات میں
مختصر وقایہ محشی۔ از امام صدر الشریعۃ درسی متداول۔
عمدۃ البضاعۃ۔ فی مسائل الرضاعۃ از مولوی تراب علی مرحوم
قدوری محشی۔ از امام ابوالحسن درسی متداول۔